ما شاء الله لا قوة الا بالله

بفرمایش مصنف علام محمد الہمام جناب مولانا السید صدیق حسن خان صاحب بہادر نواب و ... ریاست بھوپال دام اقبالہ کتاب مستفید انام

مسک الختام فی شرح بلوغ المرام

باہتمام راجی غفران محمد عبد الرحمن حاجی بن حاجی محمد روشن خان مغفور و تربیت یافتہ خدمت برادر معظم محمد مصطفیٰ خان مہتمم

در مطبع نظامی واقع کانپور ... ۱۲۸۸

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله عزّ وجلّ والصلوة والسلام علی نبیه المرسل سیدنا محمد وآله وصحبه أولی المنهج الأعدل

اما بعد گفت احقر خدمهٔ احادیث نبویه ومتطفل حواشی آنحضرت علیه راجی رحمت باری ابو الطیب **صدیق** بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری کان الله له عوضا عن کل شیء ووقاه عن شر کل حی که چون این فقیر را بعد حصول اجازت روایت از مشایخ حدیث بتوفیق الٰهی وتایید رسالت پناهی دستگیری کرد ودر خدمت این علم شریف واهل وی در مقام استقامت بنشاند خواست که کتاب برکت نصاب **بلوغ المرام** من ادلة الاحکام را که در کتب مختصرهٔ احکام حدیثیه بمزید شهرت وقبول ممتاز ست وبسمت غایت صحت ونقد سرفراز شرح کند وآنچه در کتب قوم دیده وآن بیشتر ست وهر چه بخاطر فاتر رسیده وآن کمتر ست ایراد نماید وبطالبان رساند جمعی از اهل علم که همت بر تعلم وتدریس وی گماشته اند وعذر عدم تیسر شروح آن درین دیار وروزگار پیش ساخته فرمودند که اگر شرحی بزبان فارسی باشد وجامع روایت ودرایت بود هر آینه نفع آن اعم واشمل وفائده اش اتم واکمل باشد پس در شرح بزبان فارسی شروع کرد وجادهٔ اختصار پیمود تا شرح موافق مشروح باشد والا مجال اطالت دران اگر رعایت طریقهٔ شراح کرده شود واز هر نقیر وقطمیر بحث رود بسیار ست اما نظر درینجا صرف بر حل مشکل وکشف معضل وتحقیق مقاصد کتاب وتبیین مسائل ابواب بروجه تنقیح وصواب با ذکر جرح وتعدیل رُوات از کلام حفاظ ثقات ومحدثین اثبات ست نه بر ضبط اقوال کسان وآرای رجال وبسط کلام دران ومع هذا در حد ذات خود کتابی بس مفید وشرحی بس نفیس وسدید آمده ودر افاضهٔ احکام عبادت ومعاملت وتهذیب خلق مغنی از حمل مجلدات کبار افتاده نامش **مسک الختام** فی شرح بلوغ المرام نهاده شد وکان ذلک فی سنة ست وثمانین ومائتین والف الهجریه علی صاحبها الصلوة والتحیه امیدوار از حضرت باری تمت کلمته وعمت نعمته آنست که امروز این خدمت را خالص برای وجه کریم خود گردانیده مثل شروح مقبول بارگاه خود سازد وفردا کاتب حروف را بحکم **اَنِّیْ لَاۤ اُضِیْعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْکُمْ** از اجر کتابت وصرف وقت دران که داخل عبادت ست وکدام عبادت محروم نگرداند انه علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر وسلسلهٔ سند این کتاب از محرر سطور تا مصنف مبرور بسیزده واسطه متصل ست ودر ثبت مسطور وترجمهٔ حافظ مصنف یعنی حافظ امام شیخ الاسلام الثبت الحجه هادی الناس الی المحجه خاتمة الحفاظ العالم الربانی شهاب الدین

ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن الحجر الکنانی العسقلانی المصری الشافعی رضی الله عنه وارضاه وجعل الجنة نزله ومأواه در کتاب اتحاف النبلاء المتقین باحیاء
مآثر الفقهاء المحدثین نوشته شده دریجا باختصار حرفے چند قلمی میشود زیراکه قدر تصنیف از مصنف پیدا ست و گویا نسب کتاب و حسب انصاب ست پس توان دریافت
که تولدش سیزدهم شعبان سنه ثلث وسبعین وسبعمائة در محروسۂ مصر اتفاق افتاد چهار ساله بود که والد بزرگوارش درگذشت چون پنج ساله شد بمکتب نشست
ذکا و سرعت طبع بسیار داشت یک سوره را در یکروز یاد میگرفت چون بعمر شعور رسید در طلب علم باسکندریه و قبرس و شام و حلب و رمله و بیت المقدس و حجاز
و یمن شتافته و جمعی غفیر را از شیوخ وقت دریافته یکے از اوعیۂ علوم گردید مسموعات وی بیش از وصف و حصر ست جملۂ مرویات خود را در تالیفی فراهم کرده و مجمع مؤسس
نام نهاده همه آن شاهد عدل بر کمال فضیلت اوست تصانیفش زیاده بر یکصد و پنجاه کتاب ست و همه مقبول و معتبر و از تو الیف شیخ جلال الدین سیوطی محکم تر زیراکه
تصنیف سیوطی اگرچه در عدد بیشتر ست اما تصانیف وی در کثرت فوائد و تحقیقات زوائد ابلغ واکثر و ضبط و اتقان و عبور و عثور در علمش از علم سیوطی اتم و اوفر است
چنانکه بر عالم متبحر پوشیده نیست از ینجاست که مشایخ او قائل شدند بجلالت و عظمت وی درین علوم و ترجیح دادند او را بر خود در استحضار این فنون از تصانیف او
اصابه فی معرفة الصحابه و اتحاف المهره باطراف العشره و لسان المیزان و تعجیل المنفعه فی رجال الاربعه و هدایة الرواة فی تخریج احادیث المصابیح والمشکوة و انباء الغمر
بابناء العمر و الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنه و تلخیص الحبیر فی تخریج اخبار الرافعی الکبیر و احتفال ببیان احوال الرجال و تهذیب التهذیب و مختصرش مسمی
بتقریب و نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر و التشویق الی وصول المهم من التعلیق و عمدۂ تصانیف ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری ست در ده مجلد
ضخیم و مقدمۂ او مسمی بهدی الساری در یک مجلد کلان مشتمل بر جملۂ مقاصد شرح جز استنباط و چون این شرح تمام شد مصنف در ولیمۂ آن پانصد دینار سرخ
صرف نمود و در حیاتش بحدی شهرت و قبول گرفت که نسخۂ ازان بقیمت سه صد دینار رسید و ملوک اطراف آنرا بشرا و استکتاب طلبیدند محمد بن علی بن محمد
شوکانی را که قاضی القضاة صنعاء بود و بمرتبۂ اجتهاد رسیده گفتند شما هم شرحے بر بخاری بنویسید فرمود لا هجرة بعد الفتح یعنی بعد فتح الباری
حاجت شرح دیگر نیست لطف این جواب بر طبع لطیف غیر مخفی ست در قرأت کتب حدیث عجائب بسیار از وی نقل کرده اند از انجمله آنکه صحیح بخاری را در ده مجلس
ختم کرده و ابن ماجه را در چهار مجلس خوانده و معجم صغیر طبرانی را که یکنیم هزار حدیث دارد مع الاسناد بین الظهر والعصر تمام کرده و سنن کبیر نسائی را در ده مجلس
خوانده هر مجلس قریب چهار ساعت نجومی بود که در عرف هند ده دقیقه باشد و در دمشق بمدت اقامت خود که قریب دو نیم ماه بود صد مجلد کتب حدیث برای افادۂ مردم قرائت
کرد و شغل عبادت و تصنیف جزین اوقات می بود و هرگز خالی نمی نشست یکی ازین سه کار میکرد مطالعه یا تصنیف یا عبادت مردم دور دست تصانیف او را در حیات او طلبیدند
خصوصا این کتاب بلوغ المرام که در تنقیح احادیث احکام نظیرش باین اختصار در اسلام تالیف نیافته سید علامۂ مجتهد العصر محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی در جواب
استفتاے بعض اعلام نام این کتاب منجملۂ کتب معتبرۂ قابل العمل معتمد النقل برده اند و آنرا برای عمل بالحدیث نشان داده فضائل و مناقب وی رحمه الله تعالی
بیش ازان ست که درین کتاب گنجد سخاوی در ترجمۂ او کتابے مستقل نوشته والجواهر والدرر فی ترجمة الحافظ ابن حجر نام کرده وفاتش در قاهرۂ مصر اتفاق افتاد
دوم ذی قعده او را اسهال درگرفت و مستمر ماند تا آنکه شب شنبه بست و هشتم ذی حجه سنه اثنتین وخمسین وثمان مائة بعمر هفتاد و نه سال بجوار رحمت الهی انتقال فرموده در
قرافۂ صغری متصل مزار بنی الخروبی در تربت امام همام شافعی رضی الله عنه بیاسود در جنازۂ او ازدحام خلق بسیار شد و بادشاه وقت بنفس نفیس خود جنازۂ او را
بر دوش خویش گرفت بعده امرا و اعیان دست بدست تا لب مزار بردند و گریان بریان آن خزینۂ علوم را بزیر خاک سپردند شهاب الدین حجازی در مرثیۂ ایشان
قصیدۂ طویله انشا کرده ست که تمامش در حسن المحاضره للسیوطی و اتحاف النبلاء لکاتب الحروف مرقوم ست اوله: قد عظم کل البریة للمنیة صائرة + وقفو لها
شیئا فشیئا سائرة + والنفس ان رضیت بذا ربحت وان + لم ترض کانت عند ذاك خاسرة + وانا الذی راض باحکام مضت + عن
ربنا البر المهیمن صادرة + لکن سئمت العیش من بعد الذی + قد خلف الافکار منا حائرة + هو شیخ الاسلام المعظم قدره + من کان اوحد عصره والنادرة

الی آخر القصیدة محرر سطور در حین تسوید این شرح حضرت ایشان را بخواب دید طویل القامه نحیف الجثه طویل اللحیه محلوق الراس گویا قصیدهٔ در نعت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشان می دهند والتفاتی عظیم بجانب فقیر مارند میدانم که این خواب دلیل قبول این شرح ست و لله الحمد اکنون وقت آن آمد که شروع در شرح کتاب
کنیم و بزبان حال و لسان قال گوییم الحمد لله تمام افراد حمد از هر حامد بر هر محمود یکه باشد در برابر هر نعمت بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از
ازل تا ابد بر وجه دوام واتصال ثابت ست مر خدای را و راجع و آئل باوست و مخصوص ست بذات اقدس وی **شعر** حمد را با تو نسبتی ست درست
بر در هر که رفت بر در تست + وکیف که بخشندهٔ جمیع نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات و خالق افعال جمله
عباد و توفیق دهندهٔ ایشان و اقتدار بخشندهٔ همگنان اوست پس همه ازوست بلکه همه اوست ع الا کل شیء ما خلا الله باطل **شعر** عقل در اثبات
وحدت خیره میگردد چرا + آنچه جز هستی است هیچ وآنچه جز حق باطل ست + و با قطع نظر از وجود حمد گویان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات
خود شن در کلام قدیم به بث آیات و اظهار کمالات و افاضهٔ آلاء و اسباغ نعمای عظیم باقی و ثابت ست و با وجود آن چون امر کرد عباد را به ثنا و تحمید ذات مجید و
شکر نعم غیر عدیدهٔ خود واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن پس گفت مصنف علی نعمه الظاهرة والباطنة بر نعمت
او که آشکار و پنهان ست مأخوذ ست از کریمه وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهٗ ظَاهِرَةً وَّبَاطِنَةً بیهقی در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم
ابن عباس را ازین آیت گفت این آیت از کنوز علم من ست پرسیدم آنحضرت را صلعم ازان پس فرمود نعمت ظاهر تسویهٔ خلق تست و باطن پوشیدن عیب
تو و اگر ظاهر کند آنرا دشمن گیرند ترا کسان تو و من سواهم **فرد** پس پرده بیند عملهای بد + همون پرده پوشد بالای خود + و نعم ما قیل همسایه نمی بیند
و میخرد شد خدا می بیند و می پوشد و دیلمی و ابن النجار از ابن عباس باین لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول خدا را صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر اسلام ست
و برابر کردن آفرینش تو و آنچه اسباغ کرده بر تو از رزق خود و باطن آنچه پوشید از عمل تو و در لفظے موقوفاً آمده که ظاهر اسلام ست و باطن آنچه پوشید از
ذنوب و عیوب و حدود و اخرج ابن مردویه عنه و مجاهد گفت نعمت ظاهر لا اله الا الله ست که بر زبان ست و باطن در دل ست اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن
جریر و شراح تفسیر های دیگر نیز کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر باعتماد ست قدیما و حدیثا در زمان قدیم و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم
و حدیث ست چه نعمتهای باری بر آبا گویا بر ابناست و در هر آن از آنات بالخصوص بر کس هم مشهود ست از حین نفخ روح در وی تا وقت تکلم وے
بدان بل تا بقای حیات در ابدان بل تا ابد بعد دخول جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر ست کما قال تعالی وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا
یکی از جمله نعم نعمت انفاس ست یعنے هر نفسی که فرو میرود ممد حیات ست و چون بر می آید مفرح ذات هر نفسے که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بیرون
آمد اگر فرو نرود نیز هلاک گردد پس در هر نفسی دو نعمت موجود ست و بر هر نعمتے شکری واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست و چهار هزار نفس میکشد باین
حساب هر روز و شب چهل و هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عهدهٔ شکر نعمت انفاس بر آید و تعب این ظاهر ست و لیکن چون یکبار بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ
عَلٰی جَمِیْعِ نَعْمَائِهٖ امید ست که این غرض حاصل شود و از آنجمله نعمت وجود ست که از ظلمت عدم بنور وجود آورد و بعد از ایجاد منجمله بشر عقلا آفرید تا لائق محبت
و معرفت وی شویم و بلذائذ اخروی از دیدار و غیر ذلک مستحق گردیم و از جملهٔ حیوانات و جمادات که مآل آنها بفنا و عدم ست نگردانید باز از میان بشر ما را بنعمت
اسلام ممتاز کرد و از جملهٔ کفار هالکین و مبتدعهٔ ضالین نگردانید الحمد لله علی نعمة الاسلام باز از جملهٔ مردان گردانید نه زنان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبهٔ نبوت
و امامت کبری و صغری و تسویهٔ میراث محروم اگرچه در باقی نعم شرکت دارند و سببی اعظم اند از برای عمارت عالم و تکثیر امم و نسل بنی آدم باز ما را از جملهٔ آزاد انسان که اهل
تصرف و حکومت اند گردانید نه از جملهٔ مملوکان که مقهور و عاجز از تصرف اند باز چون از جملهٔ ذکور گردانید فحول گردانید نه از جملهٔ عنینان و مخنثان و خنثی و خواجه سرایان
باز چشم سلامت از نابینائی و احولی و شب کوری و گوش سلامت از کری و زبان سلامت از گنگی و فساد حاسهٔ ذوق و پای سلامت از لنگی و دست سلامت

از سُلّ و رعده و خدر و بدنی سلامت از جذام و برص و دیگر امراض و دماغی سلامت از جنون و مالیخولیا و یقینی سلامت از خشونت لطف فرموده باز از فقرای
عاجز و مظلوم گردانیده نه از جملهٔ اغنیا و ظلمه و اعوانِ ایشان که یاری می دهند ایشان را بر ظلم **فرد** کجا خود شکرِ این نعمت گذارم + که زور مردم آزاری ندارم +
و چون حالِ اعوانِ ایشان این باشد خود حالِ آن ظلمه چه خواهد بود احشروا الذین ظلموا و ازواجهم در فتاوای حمیدی از کتب حنفیه آورده که حائک و حجام
و دباغ و کنّاس یکدیگر را کفو اند اما جنسی خاص ست که کمینه ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت ظالمان کنند و اعانت ایشان بر ظلم نمایند و در ظلم صفت خساست
ست که ظالم مال و خونِ مسلمان میخورد و باک ندارد **فرد** گفتم اهل ستم چه طائفه اند + گفت گرگ و سگ و شغالی چند + باز ما را رزق داد بمحض
توکل بلا سببی از اسباب حرفت و صنعت پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و خیاطت و قصارت و مانند آن نه بکسب ناپاک و محقر چون دباغت
و حجامت و کناسی و قصابی و نه بکسب متعب که در وی مشقت بسیار باشد چون آهنگری و جامه کوبی و هیزم کشی و سنگ تراشی و درودگری و گلکاری و جز آن
بالجمله نعمتهای او را شمار نیست قدیم باشد یا حدیث **قطعه** اگر ز اول و آخر تمام جمع آیند + که راه شکر خدا عز اسمه بپویند + باتفاق در جستجوی آن بزنند + باجماع ره گفتگوی
آن جویند + بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست + که حمد و شکر یکی زین نعمت خدا گویند + والصلوة والسلام علی نبیه و رسوله و رحمت
خدا و سلامت او نازل باد بر پیغمبر فرستادهٔ او که اسم سامی و نام نامی او محمد مصطفی احمد مجتبی ست صلی الله علیه و آله و سلم مشتق از حمّد مجهول مشدد العین
یعنی کثیر الخصال التی یحمد علیها مما یحمده غیره من البشر لیس این ابلغ ست از محمود زیرا که این ماخوذ ست از مزید و آن ماخوذ ست از ثلاثی و ابلغ ست از احمد که افعل
تفضیل ست از حمد و در معنی احمد دو قول ست یکی آنکه بمعنی احمد الحامدین لله ست دیگر آنکه بمعنی اکثر المحمودین من الله ست و در مسئله خلاف و جدال ست و مختار همانست
که ذکر کردیم و قرره المحققون حافظ ابن القیم رح در اوائل زاد المعاد در بیان وی اطالت کرده و منصب نبوت و رسالت منصب سفارت عمده و وکالت ست از طرف
خدای عز و جل که بیکی از بندگان ذوی العقول خود بی سابقهٔ خدمت و کسب می بخشد و باین تشریف شریفش در بنی نوع وی می نوازد تا بواسطهٔ این تکرمت ازالهٔ
عِلل و علل و ازاحهٔ خلل و زلل نموده باصلاح معاش و معاد جمله عباد کوشد و ایشان را از وادی ضلالت و هلاک بساحل هدایت و نجات برد و بسعادت
دارین و فلاح کونین فائز گرداند و لهذا مستحق شد این گروه باشکوه بصلوة و سلام بعد حمد ملک علام و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر نکنند
خدا را و درود نفرستند بر پیغمبر آن کلام اقطع و ممحوق البرکت ست اخرجه الدیلمی والحافظ عبد القادر الرهاوی فی الاربعین عن ابی هریرة رضی الله عنه و آله
وصحبه و رحمت و سلام خدا باد بر اولاد و یاران او و مراد بآل بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام ست خصوصا بنی فاطمه و در صیغ صلوات هر جا که لفظ آل
آمده مراد بدان همین ایشان اند نه عامهٔ صلحای امت چنانکه بعضی گمان کرده اند و حدیثی که درین باب حجت آرند نزد اهل معرفت بحدیث در صحت وی سخن ست
و به ثبوت نرسیده و آوردن آل درینجا برای امتثال امر حدیث تعلیم ست چنانکه در کتاب الصلوة بیاید و ازوی معلوم میشود که تا صلوة بر آل نفرستند اتیان
بمامور به حاصل نیست **فرد** الهی بحق بنی فاطمه + که بر قول ایمان کنم خاتمه + و در مراد بصحب که اسم جمع صاحب ست اقوال ست مختار مصنف در نخبة الفکر
آنست که صحابی کسی ست که ملاقات کرد آنحضرت را و مومن بود و مرد بر اسلام و وجه ثنا بر ایشان بودن ایشان ست واسطه در ابلاغ شرائع بسوی عباد
الذین ساروا فی نصرة دینه سیرا حثیثا آنانکه رفتند در یاری دادن دین او رفتن شتاب این صفت آل و اصحاب هر دو راست و مراد بسیر جد و
اجتهاد و بنصر عون ست و در دین نام وضع الهی ست که داعی اصحاب عقول است بسوی قبول ما جاء به الرسول ست و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارت ست
باینکه استحقاق ایشان بذکر و دعا ازینجاست وعلی اتباعهم الذین ورثوا العلم و رحمت و سلام خدا باد بر پیروان ایشان آنانکه وارث
شدند علم ایشان را و آن علم کتاب و سنت ست مراد باتباع تابعین اند بلکه جمله علمای متبعین کثر الله سوادهم و جعلنا منهم والعلماء ورثة الانبیاء
و عالمان وارثان پیغمبران اند اقتباس ست از حدیث شریف که علما ورثهٔ انبیا اند و تحقیق انبیا نگذاشتند درهم و دینار را جز نیست که گذاشتند علم را پس هر که

گرفت آنرا گرفت بهرهٔ بزرگ رواه احمد و ابوداؤد والترمذی و ابن ماجه والدارمی و ابن حبان من حدیث ابی الدرداء منذری گفته این حدیث مضطرب
الاسناد ست و ابن حبان و دارقطنی در علل تضعیف وی کرده اند و ذکر کرد آنرا بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بغیر اسناد و بالجمله معنی وی صحیح ست و الیه
اشار السید محمد الامیر الیمنی رح بقوله نظم العلم میراث النبی کما + فی النص والعلماء هم وراثه + ماخلف المختار غیر حدیثه
فینا فذاک متاعه و اثاثه + فلنا الحدیث وراثة نبویة + ولکل محدث بدعة احداثه + فاذا اردت حقیقة تدری
لمن + وراثه فکرت ما میراثه + اکرم بهم وارثا و موروثا چه بزرگ اند این وارث و موروث فرد وزیرے چنین شهریاری چنان
جهان چون نگیرد قرارے چنان + وارث ناظر ست بسوی اتباع و موروث بسوی من تقدم و در وی از اقسام بدیع لف و نشر مشوش ست و محتمل
که عائد باشند هر دو صفت بسوی هر یکے از آل و اصحاب اتباع زیرا که آل و اصحاب ارث علم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اند و اتباع وارث علم ایشان فهم
وارثون و موروثون و همچنین اتباع وارث علم من تقدم اند و اتباع اتباع وارث علم ایشان و این اولی ست بنا بر عموم اما بعد کلمه ایست که چون
تخصیص کلامی بر سلوبی راند و خواهد که اسلوبے دیگر بیارد گوید اما بعد و علما اختلاف دارند در یکه اول باین کلمه تکلم کرد مصنف در فتح الباری گفته طبرانی
در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که اول کسی که تکلم کرد باین کلمه داؤد پیغمبر ست علیه السلام و گفته اسنادش ضعیف ست و در حدیث موقوف از
شعبی آمده فصل خطابی که داؤد علیه السلام را داده بودند و در قرآن مذکور ست وَاٰتَیْنٰهُ الْحِکْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ همین کلمه است و بعضے
گفته اند که اول متکلم بدان یعرب بن قحطان ست و قیل کعب بن لوی و قیل سحبان بن وائل و قیل قس بن ساعده و قول اول اشبه و اثبت ست و جمع
کرده اند میان این اقوال باینکه اولیت در اول حقیقی ست و در بواقی اضافی انتهی فهذا مختصر بعد حمد و صلوة پس این الفاظ و معانی که در ذهن ست
مختصری ست یشتمل محتوی علی اصول بر اصلها و اصل شئ اسفل شئ باشد کما فی القاموس الادلة جمع دلیل ست و آن در عرف اصولیین
چیزی ست که ممکن شود توصل بنظر صحیح دران بسوی مطلوب خبری و نزد اهل میزان انچه لازم آید از علم بدان علم بچیز دیگر و اضافت اصول بسوی ادله اضافت
بیانی ست ای اصولیکه آن دلائل ست و آن چهار ست کتاب و سنت و اجماع و قیاس الحدیثیة صفت اصول ست مخصص وے از غیر حدیث و این نسبت ست
بسوی حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم للاحکام جمع حکم ست و آن نزد اهل اصول خطاب خدا ست که متعلق باشد بافعال مکلف من حیث
انه مکلف و آن پنج قسم ست وجوب و تحریم و ندب و کراهت و اباحت الشرعیة وصف احکام ست و مخصص اوست از عقلیه و شرع چیزے
ست که مشروع کرد آنرا خدائے تعالی برای بندگان خود کما فی القاموس و دریافت این احکام موقوف ست بر بیان پیغمبر و بیان پیغمبر وحی ست اگرچه متلو نیست
و هرچه جز اوست متفرع بروست و صحت فرع وقتی ست که مطابق اصل باشد و ازینجا معلوم میشود که امت را در هیچ وقتے از اوقات چاره نیست از عرض
مجتهدات بر سنت و قبول کردن انچه موافق اوست و رد کردن انچه خلاف اوست و لهذا در سلف هیچ یکے بعد حفظ کتاب الله صاحب شرف نمیشد مگر باندازهٔ
حفظ احادیث و معظم در نفوس نمے گردید مگر بقدر سماعت اخبار و همیشه این علم از زمان نبوت خلفا بعد سلف اجل و اشرف علوم ماند و رغبتهای مردم
دران متوافر شد و همتها بر تعلم و تعلیم آن منعطف گردید تا آنکه در طلب وی مرحلها طی کردند و بلاد دور دست را شرقا و غربا در تحصیلش بقدم سیر
و سیاحت پیمودند و احادیث را از رجال وی بلا واسطه گوش کردند و چنانکه شنیدند همچنان بے تفاوت حرفے به پسینیان رسانیدند تا آنکه مشایخ
و دواوین این علم بهم رسید و باین حکمت و تدبیر دین مرضی حق بے تحریف غالین و تاویل جاهلین و انتحال مبطلین تا امروز محفوظ ماند و در هر قرن تدوین
و ترویج وی بانحائے متنوعه از تدریس و تالیف و تحقیق جاری و ساری ماند و لله الحمد حرره تحریرا بالغا نوشتم این مختصر را نوشتنی رسنده در قاموس
گفته تحریر کلام تقویم اوست و بالغ جننده جودت وی در چند چیز ست یکی آنکه حدیث را نسبت کرد بسوے مخرج وی و گفت اخرجه فلان دوم آنکه تکثیر

کرده اخراج و قناعت نکرد بر بعض تا ثابت شود که این حدیث در دواوین اسلام ثابت ست سوم آنکه نام برد کسی را که تصحیح یا تحسین یا تضعیف وی کرده
از ائمهٔ اهل حدیث تا ثابت شود که تداول کرده اند آنرا ائمهٔ اعلام چهارم آنکه تتبع کرد طرق حدیث را و بیان کرد صحت و علت وی در بر طریق پنجم آنکه اخراج کرد حدیث
را از معادن وی و قناعت نکرد بر صحاح ستّه تنها ششم آنکه اختیار کرد در هر حکم حدیثی را که اصح و اثبت احادیث بود دران باب و ترک نه کرد بقیهٔ احادیث را
که تکلم کرده بودند اهل حدیث دران و این در احادیث غیر صحیحین ست از مسانید و سنن و جوامع و غیرها زیرا که احادیث بخاری و مسلم مجمع علیه صحت ست و نیست
شرط در عمل کردن بران بحث از احوال احادیث آن هفتم آنکه احادیث طویلة الذیل را بر نهجی اختصار کرده که در اصل متن تفاوتی و خللی رو نداده و تقدیمی و تاخیری
دران راه نیافته بلکه من حیث هو هو باقی مانده هشتم آنکه بنای کتاب بر طریقهٔ کتب فقه نهاده و ابواب را بر ترتیب فقها نوشته پس این مختصر هم کتاب حدیث
ست و هم کتاب فقه نهم آنکه بعض احادیث را در بعض مواضع مکرر آورده و در ایرادش تفقه دقیق و نظر عمیق بکار برده اما این نوع بس قلیل ست از دو سه جا
بیش نیست دهم آنکه زیادات احادیث را که در طرق و روایات دیگر ثابت شده بود و هر یکے از آن دلیل حکمی تواند شد با بیان تخریج و تجریح و تعدیل ایراد نموده
و گفته زاد فلان کذا و فیه کذا یازدهم آنکه بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب هم افزوده تا طالب راغب از اخلاق ظاهر و اعمال باطن هم محروم نماند دوازدهم
آنکه ادلّهٔ هر مذهب را از مذاهب اربعه که بصحت و ثبوت رسیده بود بے جنبهٔ هیچ یکی ایراد کرده سیزدهم آنکه در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و ایجاز لائق بکار برده
و معانی کثیر را در الفاظ یسیر آورده و این همه ادلّ دلیل ست بر غایت فضل و کمال او درین علم و اگر کسے امعان توجه نماید وجوه دیگر هم پیدا میتواند کرد
وبالله التوفیق لیصیر من یحفظه من بین اقرانه نابغا تا شود هر که یاد گیرد این مختصر را در میان همسران خود عظیم الشان اقران جمع قرن بکسر
قاف و سکون را بمعنی کفو و مثل و نابغ بنون و موحده و معجمه از نبغ بالفتح بمعنے ظاهر شدن و شعر نیکو گفتن کسے بے آنکه در اصل شاعر بوده باشد و همچنین نبوغ
بالضم در قاموس گفته نابغه مرد بزرگ شان یعنے حافظ این مختصر بسبب آنکه ادلّهٔ احکام یاد دارد بزرگ عصر و ممتاز دهر ست چه مدار رد و قبول فروع احکام بر
دریافت و حفظ اصول اسلام ست اما درین زمان همتها بحدی کوتاهی کرده که اینقسم مختصرات را هم یاد نمی گیرند تا بکتب مبسوطهٔ علم حدیث چه رسد ویستعین
به الطالب المبتدي و مدد جوید بدان طالب ادلّهٔ احکام شرعیهٔ حدیثیه ابتدا کننده در علم حدیث زیرا که مصنف قریب کرد برای وی ادله را و مهذب
ساخت آنها را در یک مختصر و اهل حدیث را مرتبه هاست یکے از ان طالب ست که عبارت ست از راغب مبتدی در علم حدیث دوم محدث که متحمل روایت و معتنی
درایت ست و شیخ و امام در معنی اوست سوم حافظ که یک لک حدیث را با متن و سند یاد داشته باشد چهارم حجه که حافظ باشد سه لک حدیث را با متن و سند
و جرح و تعدیل رواة و تاریخ وفات آنها پنجم حاکم که علم او محیط جملهٔ احادیث مرویه باشد بر صفت مذکوره شیخ ابراهیم بیجوری رح در مواهب لدنیه شرح شمائل محمدیه
نقل کرده که ابن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعدیل از زهری نقل نموده که پیدا نمیشود حافظ مگر در هر چهل سال انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه این مگر در زمانهٔ زهری
و بیش از وی بوده باشد ورنه استقرا شاهد ست که در هر چهل سال حافظے هم بر نخاسته تا بحاکم چه رسد بلکه درین زمانه محدث هم مفقود شده تا بحافظ چه رسد
الا ما شاء الله بلکه درین وقت که ما در انیم طالب راغب هم عزیز الوجود ست تا به محدث چه رسد آرے در صد دوازدهم از هجرت و اوائل این صد در بعض اقطار
عرب از یمن و حرمین شریفین بعضے محدثان بوده اند امروز از امثال آنها هم نشانی پیدا نیست الا من علمه الله امروز در عرف مردم محدث کسی ست که مشکوة
المصابیح و مشارق الانوار را بطریق تیجی خوانده نه بر وجه ضبط و اتقان و از علوم آلیه صرف و نحو جز آن محروم بحت افتاده و بر که صحاح ستّه را خوانده اگرچه بتصور شعر
نبرده باشد وی گویا بدرجهٔ حجه رسیده و اگر یکے از صد هزار چنان بر آید که این هر شش کتاب را بر وجه اتقان ضبط کرده باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود
و این علم را بر طریقهٔ اهل این علم استعمال کند او را حاکم وقت باید تصور کرد و بس هذا باول قارورة کسرت في الاسلام ولا يستغني عنه الراغب المنتهي
و بی نیاز نشود از ان راغب در علوم منتهی بالغ بمطلوب زیرا که رغبت وی باعث خواهد شد او را بر عدم استغنا ازین مختصر مهذب چانچه وی بعد کد و جد تمام و صرف وقت در مطالعه دواوین اسلام و سواد

تصحیح و تسهیلات تنقیح آن حاصل خواهد کرد درین مختصر نقد وقت ، و دولت مفت ست و ازینجاست که می بینی علامهٔ شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار
استفاده ازین مختصر کتب خود می نمایند و بر تحسین و اعلال وی اعتماد کنند **وقد بینت عقب کل حدیث من اخرجه من الائمة** و تحقیق بیان
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب ستة و چه جز ایشان زیرا که اعتبار حدیث از تخریج ست و حدیث
بے تخریج چون شتر بے مہار باشد خطیب در دیباچهٔ مشکوة گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ایمه گویا که اسناد کردم و برداشتم آنرا بسوے
رسول خدا صلے اللہ علیه وسلم زیرا که ایشان بتحقیق آورده اند اسناد را و فارغ شده اند ازان و بے نیاز گردانیده اند مارا از آوردن اسناد انتهى **لارادة
نصح الامة** این بیان مخرج احادیث بقصد خیر خواهی و نصیحت امت ست تا متحیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون ست و راوی وی کیست
و مخرج کدام و درینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم دین نصیحت و خیر خواهی ست گفتند برائے کدام فرمود برائے
خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ایمهٔ مسلمانان و عامهٔ ایشان رواه مسلم عن تمیم الداری و جریر گفته بیعت کردم برسول خدا بر اقامت نماز و ایتائے زکوة
و کردن خیر خواهی هر مسلمان متفق علیه **شعر** نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند + جوانان سعادتمند پند پیر دانا را + مصنف را
رامی بابیست که بعد قول خود من اخرجه من الایمة این هم مے گفت و ماقیل فے الحدیث من تصحیح و تحسین و تضعیف زیرا که وی بعد ذکر مخرج حدیث در
غالب احادیث این هم ذکر کرده و نصح امت بهر دو امر متعلق ست **فالمراد** پس مراد من نه مراد هر مصنف زیرا که لام عوض مضاف الیه ست **بالسبعة**
بلفظ سبعه که بمعنی هفت ست بطریق رمز و کنایه بغرض اختصار عبارت و افادهٔ اشارت هفت کس از ایمهٔ علم حدیث اند یکے از انها که سر حلقه و مقدمة
الجیش اهل حدیث ست امام همام عالیمقام ابو عبد الله **احمد** بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه
بن نزار بن معد بن عدنان ست که در حدیث و فقه و ورع و زهد و عبادت مقتدای عالم بوده ولادت وی در ماه ربیع الاول سنه یکصد و شصت
و چهار هجری ست در اوان صغر برای طلب علم رحلت کرده و در بصره و کوفه و مدنیه و مکه و یمن و شام و جزیره و بغداد رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کتابةً
و سماعةً و قراءةً نموده امام شافعی و یزید بن یحیی القطان و سفیان بن عیینه و امثال ایشان اساتذهٔ وی بوده اند و محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج
قشیری و ابو داؤد سجستانی و ابو زرعه رازی و غیر ایشان تلامذهٔ اویند و بروے ثنا ها کرده مسندش ام الکتب احادیث ست و از طبقهٔ اول معدود در
حجة الله البالغة **کاد مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا یعرف به الصحیح
والسقیم وقال مالیس فیه فلا تقبلوه** انتهى و شاه عبد العزیز دهلوی گفته حدیث ضعیفے که در مسند احمد ست بهتر ست از بسیاری
ازان احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متاخران و گردانیده اند علمائے فقه و حدیث مسند او را اسوهٔ خود درین علم و فی الحقیقت مسندش رکن عظیم ست درین
فن انتهى گویم سی هزار حدیث دران فراهم نموده و بازیادات پسرش عبد الله بن احمد قریب بچهل هزار میرسد و امروز این مسند حکم کیمیا و عنقا دارد
ابو زرعه گفته کتب احمد بار دوازده شتر بود و همه را بر نوک زبان داشت و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته برامدم از بغداد و نگذاشتم آنجا متقی تر
و زاهد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبد الحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج و اکمل براهین و علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب
و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ شیوخ و قدوهٔ اولیا و قطب اقطاب و فرد احباب و غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی اللہ تعالی عنه
و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال اوست و در بهجة الاسرار نوشته کان یفتی علے مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی
مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع ست انتهى گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تیمیه حرانی و حافظ محمد بن ابی بکر
بن القیم جوزی رضی اللہ عنهم از اتباع و حملهٔ علوم وی ادل دلیل ست بر ترجیح مذهب وی بر دیگر مذاهب اگرچه مذهب وی امروز نسبت بمذاهب دیگر

عزیز الوجود ست و قلیل من عبادی الشکور و وفات وی رح در بغداد در سنه دو صد و چهل و یک هجری روز جمعه وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر مدفون شد ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کردند حاضران جنازهٔ او را از مردان پس هشت لک بر آمدند و از زنان شصت هزار و گفته اند که اسلام آوردند روز مرگ وی بست هزار از نصاری و یهود و مجوس انتهی و در ترجمهٔ وی کتب مستقله بسیطه تالیف کرده اند پاره ازان در حطه و اتحاف النبلاء ذکر کرده ایم والبخاري دوم ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه جعفی و او را بخاری ازان گویند که تولد او در بخارا بوده و بخاری بمنزلهٔ علم وی و کتاب وی شده و کاتب حروف نیز بخاری الاصل و الموطن ست و عشیرهٔ وی هنوز بسادات بخاری مشهور ست و هم کتاب بخاری را بتمامه سند کرده حق تعالی از فیوض این نسبت ما محروم نگرداند شعر فی الجمله نسبتے بتو کافی بود مرا ÷ بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست ÷ بالجمله بخاری مقتدای فن حدیث و امام اهل حدیث بوده و او را درمیان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویه و ناشر المواریث المحمدیه و امیر المومنین فی الحدیث لقب ست و علمای زمان مدح و تعظیم او بیحد کرده اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا هر دو پاے ترا ببوسم ای طبیب الاحادیث وای استاذ الاستاذین و ای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان آن و فهم کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحه و قوت اجتهاد و استنباط فروع از اصول و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر نظیر خود نداشت و مستجاب الدعوة بود و در شان قاری صحیح خود دعاے خیر کرده افاض الله علینا من برکات دعائه روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان دارد و برای سماعت و قراءت حدیث رحلات متعدده نموده و کتابهاے متعدد تصنیف کرده و این کتاب صحیح او اصح الکتب بعد کتاب الله ست و متواتر ست تا مصنف رح در حجة الله البالغه گفته قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیهما من المتصل المرفوع صحیح بالقطع و انهما متواتران الی مصنفیهما و انه کل من یهون امرهما مبتدع متبع غیر سبیل المومنین انتهی احادیث مرفوعهٔ این کتاب باسقاط مکرر دو هزار و شش صد و بست و سه حدیث ست و اقوی احادیث او آنست که میان او و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و شانزده حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل ست محرر سطور ترجمهٔ آن با فوائد در اردوے ریخته نوشته و ترجمهٔ حافظ وی رح در هدی الساری و ارشاد الساری و رسالهٔ حطه و اتحاف النبلاء و غیرها مذکور ست و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر یمنی رح ترجمهٔ وی در تالیف مفرد جمع نموده و ولادت وی روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم شوال سنه یکصد و نود و چهار در بخارا بود و وفات شب شنبه غرهٔ شوال سنه دو صد و پنجاه و شش در قریهٔ خرتنگ اتفاق افتاده چون وی را دفن کردند بوی مشک از تربت او می دمید شعر هر جا که تو بگذری و بر او پی نهی ÷ گل روید و لاله روید اندر نشان وی ÷ گویند مدتے این رائحه از تربت او استشمام میکردند و خاک آنجا را به تبرک می بردند شعر جمال همنشین در من اثر کرد ÷ و گرنه من همان خاکم که هستم ÷ و مسلم سوم ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و النیسابوری وطنا یکی از اعلام امت و حفاظ ملت و مقتدای اهل اسلام در فن حدیث ست در طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود ابوحاتم رازی و موسی بن هارون و احمد بن سلمه و ترمذی و ابن خزیمه و غیرهم روایت از وی دارند و تلقی کرده اند صحیح او را بالقبول بلکه ترجیح داده اند او را بر صحیح بخاری در جودت وضع و حسن سیاق و قلت تکرار و متانت تلخیص و رزانت تهذیب نووی گفته اصح مصنف فی الحدیث بل فی العلم مطلقا الصحیحان لم یوجد لهما نظیر فی المؤلفات انتهی و بالجمله کتاب وی تالی کتاب بخاری ست و مسلم شاگرد بخاری ست و اعلی اسانید وے آنست که میان وی و آنحضرت چهار واسطه و هشتاد و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و او را تالیفات دیگر بسیار ست که ذکر آن در اتحاف النبلاء و حطه کرده ایم ولادتش در سنه دو صد و چهار و بقولے دو صد و شش هجری بوده و وفات در نیشاپور شب یکشنبه بست و چهارم رجب سنه دو صد و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده واقع شده ابوداود چهارم سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیر سجستانی در طلب علم حدیث رحلتها کرد و اطراف عالم را بقدم سیر پیمود مشایخ عراق و شام و خراسان و مصر و جزیره را دریافته و از ایشان تحمل احادیث کرده

متقن ونحو ذلک و نزدیک باوست لیس بہ باس لاباس بہ صدوق مامون خیار و نزدیک باوست محلہ الصدق روی عنہ شیخ یروی حدیثہ یعتبر بہ وسط صالح الحدیث مقارب الحدیث جید الحدیث حسن الحدیث و نزدیک باوست صویلح صدوق انشاء اللہ تعالی ارجو انہ لاباس بہ و اسوء مراتب تجریح اکذب الکذب کذاب وضاع دجال یکذب یضع و نزدیک باوست متہم بالکذب او بالوضع ساقط ہالک ذاہب متروک ترکوہ فیہ نظر سکتوا عنہ لایعتبر بہ لیس بثقۃ ولا مامون و متصل باوست مردود الحدیث ضعیف جدا او بمرۃ مطروح ارم بہ لیس بشی لایساوی شیئا و نزدیک باوست ضعیف منکر الحدیث مضطرب الحدیث ضعفوہ لایحتج بہ و نزدیک باوست فیہ مقال لیس بذاک لیس بالقوی لیس بعمدۃ فیہ خلف مطعون فیہ سیئ الحفظ لین تکلموا فیہ فیہ ادنی مقال و ثبوت جرح و تعدیل بقول واحد ست علی الصحیح واگر در شخصے ہر دو جمع شوند جرح مقدم باشد بشرطہ اگرچہ معدل متعدد باشد کذا فی بلغۃ الغریب فی مصطلح اثار الحبیب **فصل احتجاج در احکام بصحیح** لذاتہ و حسن لذاتہ مجمع علیہ ست اگرچہ حسن در رتبہ کمتر ست از صحیح و حدیث ضعیف کہ بتعدد طرق بمرتبہ حسن رسید نیز محتج بہ است خصوصا در فضائل اعمال نہ در صفات ذو الجلال و حرام و حلال شوکانی رح در نیل الاوطار من اسرار منتقی الاخبار گفتہ احادیثے کہ در صحیحین یا در احد ہما ست جائز ست احتجاج بدان بدون بحث زیرا کہ بخاری و مسلم التزام کردہ اند صحت را و امت تلقی کردہ ست آنرا بقبول ابن صلاح گفتہ علم یقینی نظری واقع ست بانچہ مسند کردہ اند آنرا این ہر دو بزرگ زیرا کہ ظن معصوم خطا نمی کند و سبقہ الی مثل ذلک محمد بن طاہر المقدسی و ابو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختارہ ابن کثیر و حکاہ ابن تیمیۃ رضی اللہ عنہ عن اہل الحدیث والسلف و الجماعۃ الکثیرۃ من الشافعیۃ والحنابلۃ والاشاعرۃ والحنفیۃ وغیرہم نووی گفتہ محققین و اکثر علما خلاف کردہ اند ابن الصلاح را و گفتہ اند کہ افادہ میکند ظن را چیزے کہ متواتر نشدہ ست و حکایت کرد این را زین الدین از محققین و گفت نووی و استثنا کردہ است ابن الصلاح حرفی چند را کہ تکلم کردند بران بعض اہل نقد مثل دار قطنی وغیرہ و این مواضع معروف اند نزد اہل این شان و ہمچنین جائز ست احتجاج بانچہ تصحیحش کردہ اند ائمہ معتبرین از غیر صحیحین و ہمچنین انچہ تصریح کردہ اند بحسن وے چہ عمل بر حسن جائز ست نزد جمہور خلافا للبخاری و ابن العربی و حق مذہب جمہور ست چہ ادلہ وجوب عمل بر آحاد و قبول وی شامل ست مر حسن را نیز و ازین قبیل ست مسکوت عنہ ابو داؤد نزد ابن صلاح و نووی زیرا کہ وی گفتہ بیان کردم وہن شدید را کہ در حدیث کتاب من ست و حدیثی کہ بران سکوت کردم صالح ست و بعض وی از بعض اصح و آوردم درین کتاب صحیح و شابہ صحیح و مقارب او و منذری احادیث سنن او را تنقید کردہ بسیاری را ازان ضعیف گردانید پس آن خارج ست از عمل و حدیثی کہ منذری و ابو داؤد ہر دو ازان سکوت کردند شک نیست کہ آن صالح احتجاج ست مگر مواضع یسیرہ و ہمچنین مسکوت عنہ امام احمد در مسند وے صالح ست برای احتجاج و مسند وی منتقی ست از ہفت لک و ہفتاد ہزار حدیث و نیاورد دران مگر حدیثی کہ محتج بہ است و بعضے اطلاق کردہ اند صحت را بر ہمہ انچہ در وست مبالغۃ و ابن جوزی بسیاری از احادیث وے را در موضوعات شمردہ و دیگران تعقب وی کردہ اند حافظ ابن حجر گفت ہیچ حدیث در وی موضوع نیست و مسندش در انتقا بہتر ست از موطا و سنن اربعہ کہ مصنفین اینہا التزام نکردہ اند صحت ہمہ احادیث آنہا را و آحادیثی کہ در مسند وی زائد از صحیحین ست نیست ضعیف تر از احادیث زائدہ ابو داؤد و ترمذی و عراقی گفتہ در وی نہ حدیث ست و جواب داد ابن جوزی را از پانزدہ حدیث کہ آنرا موضوع گفتہ بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر کہ آنرا ابن جوزی موضوع گفتہ و آنرا در جزوی جمع کردہ الذیل الممہد علی مسند احمد نام نہاد و از ہر یکے جواب گفت و آن چہاردہ حدیث ست حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعۃ فی رجال الاربعۃ گفتہ ہیچ حدیث در مسند وی نیست کہ برای او اصل نباشد مگر سہ یا چہار حدیث از انجملہ یکے در زوائد مسند ست و مسند وے اصح الصحیح ست نسبت بغیر خود و ہیچ مسند در کثرت و حسن سیاق بوی نمی رسد و سیوطی در خطبہ کتاب جامع گفتہ ہرچہ در مسند اوست مقبول ست و حدیث ضعیف وے قریب بحسن ست انتہی ملخصا چون این ہفت فصل ممہد شد اکنون شروع در ترجمہ کتاب میرود و باللہ التوفیق گفت مصنف رح

کتاب الطہارۃ

کتاب مصدر کتب کتاباً وکتابةً است واستعمال کرده اند آنرا در چیزیکه جمع کند ابواب وفصول را و در وی دلالت ست بر معنی ضم وجمع ومنه الکتیبة واطلاق وی بر مکتوب قلم حقیقة است بنابر انضمام بعض حروف وکلماتِ مکتوبه بسوی بعض و بر معانی مجازاست وجمع وی کُتُب ست بضمتین وبضم وسکون ومشتهر در زبان فقها اشتقاق کتابت از کتب ست اما ابوحیان بران اعتراض کرده وگفته که مشتق نمیشود مصدر از مصدر وطهارت یا مصدر طهُر لازم ست پس برای وصف قائم بالفاعل باشد یا مصدر طهّر متعدیست پس برای اثر قائم بالمفعول بود وجائز ست که اسم مصدر طهّر تطهیرا باشد همچو تکلم تکلیما وکلاما وطهارت در لغت بمعنی نظافت وپاکی از اقذارست ضد نجاست ودر اصطلاح فقها عبارت ست از نظافت از نجاستِ حکمی که آنرا حدث گویند واز نجاستِ حقیقی که آنرا خبث خوانند وچون طهارت مفتاح صلوة ست که عمادِ دین باشد مؤلفین مؤلفاتِ خود را ابدان افتتاح کردند ودرین کتاب ده باب ست

باب المیاه

باب حقیقة برای چیزی ست که حسّی باشد داخل شوند از وی بسوی غیر وی ومجازاً برای عنوان جمله از مسائل متناسبه است ومیاه جمع ماءست بمعنی آب وجمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت ست بر اختلافِ انواع یعنی باب در بیان حکمهای انواع آب چنانکه آب دریا وچاه وایستاده وروان وقلیل وکثیر ومستعمل وغیر مستعمل عن ابی هریرة روایت ست از ابی هریره وی صحابی جلیل حافظ مکثر مجتهد ست ودر نام وی وپدر وی اختلاف بسیارست قریب سی اقوال ابن عبد البر گفته چیزیکه ساکن میشود نفس بسوی وی در نام او عبد الرحمٰن یا عبد الله ست ودر جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو وغالب امد بر وی کنیت بجهت نگاهداشتن وی گربهٔ صغیره را از بلاد اندلس ست اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم ست از هجرت وحاضر شد آنرا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومواظبت نمود بر طلب علم وقانع شد بر سیری شکم وبود احفظ صحابه وبود مثبت ذکی فقیه متین صاحب قیام وصیام وذکر وتسبیح وتهلیل محمد بن اسحٰق وحاکم ابواحمد گفته اند که او را پنج هزار وسه صد وهفتاد وچهار حدیث ست در مسندات وبود اکثر صحابه از روی حدیث ونیست هیچ یکی را از صحابه اینقدر حدیث ونه قریب باین ومُرد در مدینه در سنه پنجاه ونه بعمر هفتاد وهشت سالگی ودفن شد در بقیع وگفته اند که مُرد در عقیق ونماز گذارد بر وی ولید بن عقبه بن ابی سفیان ووی آنروز امیر مدینه بود قاله ابن عبد البر رضي الله عنه قال گفت ابوهریره پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم ونام این مرد در بعض طرق این حدیث نزد بیهقی عبد الله مدلجی واقع شده وهمچنین حافظ ابوموسیٰ ابن بشکوال اصفهانی در کتاب معرفة الصحابه باسناد خود در روایت این نام کرده وذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیکه نام آنها عبد ست وتبعه ابوموسیٰ وگفت عبد ابوزمعه البلوی کسی ست که پرسید رسول خدا را از آب دریا وگفت ابن منیع رسیده است مرا که نامش عبد بود وگفته عبید بود بتصغیر وسمعانی در کتاب الانساب نام وی عرکی بتشدید را آورده وغلط کرده زیرا که عرکی نام او نیست بلکه وصفِ اوست چه عرکی ملاح سفینه را گویند ابوموسیٰ گفت وارد کرده است آنرا ابن منده در ذکر کسانیکه نام آنها عرکی ست وعرکی ملاح را گویند ونام نیست ودر نهایه گفته عرکی شکار کنندهٔ ماهی را گویند ومعنی هر دو قریب یکدیگرست وبالجمله پس گفت آنمرد ای رسول خدا بدرستیکه ما سواری شویم دریا را وبرمیداریم با خود اندک از آب پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه می مانیم آیا پس نگیریم از آن آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد این توضی بآبِ دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمهٔ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا یا مخالفتِ وی آب آسمان را در اوصاف فقال پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی البحر در بارهٔ آب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب او وطهور بضم طا مصدرست وبفتح طا هم بمعنی مصدر آمده وهم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب وخاک هکذا نقله ابن الانباری وجماعات من اهل اللغة عن الجمهور وبمعنی مطهر نیز آید وبه قال احمد والشافعیة ومحکی ست از امام مالک بعض اصحاب ابی حنیفه که طهور بمعنی طاهرست ودر توجیه این خفائی هست که در لمعات شرح مشکوة ذکر کرده خلیل واصمعی وابوحاتم سجستانی وازهری وجماعتی وسیبویه گفته برای هر دو معنی یعنی وضو کردن وآبی که بدان وضو کنند بالفتح ست وقال صاحب المطالع

وحکی فیهما الضم والحل میتته وحلال ست خود مرده او ومیتة بفتح میم چیزے که او را ذبح نکنند مراد اینجا ماهی ست وذبح ماهی همین شکار کردن
وبرآوردن اوست از آب ونزد حنفیه خود مرده در آب حلال نیست وظاهر حدیث حل هر حیوان ست که مرده در وی اگرچه سگ وخوک باشد کما یجی بیانه
در نیل الاوطار گفته وازفوائد این حدیث ست مشروعیت زیادت در جواب بر سوال سائل بقصد فائده وعدم لزوم اقتصار وبخاری برای آن بابی
عقد کرده وگفته باب من اجاب السائل باکثر مما ساله وذکر کرد حدیث ابن عمر که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما یلبس المحرم پس گفت لا یلبس القمیص
ولا العمامة الحدیث واین حدیث در کتاب الحج بیاید پس گویا سائل از حالت اختیار پرسیده بود وآنحضرت در جواب وی حالت اضطرار هم بیفزود وخطابی
گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه مفتی چون پرسیده شود از چیزی وبداند که سائل را حاجت ست بسوی ذکر چیزی که متصل ست بمسئله مستحب ست او را تعلیم
آن چیز بسائل پس نیست ذکر طعام درین حدیث از قبیل تکلف لایعنی زیرا که سوال آنها از آب بود وآنحضرت دانست که ایشان را حاجت بزاد در بحر هم
می افتد پس حکم طعام نیز بیان کرد وآنکه در کلام اصولیین آمده که واجب ست مطابقت جواب با سوال پس مراد بآن عدم زیادت جواب نیست بلکه مراد آنست
که جواب مفید حکم مسئول عنه باشد انتهی وحافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین نیز زیادت جواب را بر سوال سائل در آداب مفتیان ذکر ساخته وبحدیث ما یلبس المحرم
وغیره استدلال کرده واطالت بیان نموده واین حدیث را فوائد دیگر بسیار ست که در کتب مبسوطه از شروح حدیث ذکر کرده اند ابن الملقن گفت این حدیث عظیم
اصلی ست از اصول طهارت مشتمل بر احکام کثیره وقواعد مهمه اخرجه الاربعة بر آورده اند وروایت کرده اند این حدیث را ابو داؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه
ورواه مالک والشافعی وابن خزیمة وابن حبان فی صحیحهما وابن الجارود فی المنتقی والحاکم فی المستدرک والدارقطنی والبیهقی فی سننهما وابن ابی شیبة کنیت
وی ابو بکر ست ونام عبد الله بن محمد بن ابی شیبة ابراهیم بن عثمان العبسی مولی بنی عبس از اهل کوفه صاحب مسند ومصنف شیخ بخاری ومسلم وابوداؤد
وابن ماجه ست روایت دارد از شریک بن عبد الله وابو الاحوص وابن مبارک وسفیان بن عیینه واقران اینها وفاتش در سنه دو صد وسی وپنج بوده ذهبی
در حق وی گفته الحافظ العدیم النظیر الثبت النحریر انتهی بقیه ترجمه او در اتحاف النبلاء ذکر کرده ایم واللفظ له ولفظ این حدیث مر ابن ابی شیبه راست و
مخرجان دیگر معنی وی روایت کرده اند وصححه وصحیح گفت این حدیث را بیهقی وابن منده وابن منذر وابن عبد البر وابو محمد البغوی وگفت بغوی هذا
حدیث صحیح متفق علی صحته وگفت ابن الاثیر در شرح مسند هذا حدیث صحیح مشهور اخرجه الائمة فی کتبهم واحتجوا به ورجاله ثقات ابن خزیمة بضم خای
و[illegible] مثنیین وتحتیه کنیت وی ابو عبد الله ست ونام محمد بن اسحق بن خزیمه نیسابوری صاحب صحیح وفات یافت در سنه سه صد ویازده هجری ذهبی در حق
وی گفته الحافظ الکبیر امام الائمة شیخ الاسلام انتهت الیه الامامة والحفظ فی عصره بخراسان انتهی والترمذی وگفت ترمذی بعد سند وی هذا حدیث
حسن صحیح وگفت پرسیدم محمد بن اسمعیل بخاری را ازین حدیث پس گفت هذا حدیث صحیح این لفظ ترمذی ست کما فی مختصر السنن للحافظ المنذری ومصنف در تلخیص
این حدیث را بنه طریق از نه صحابی روایت کرده وهیچ طریقے از آنها خالی از مقال نیست لیکن ائمه مذکورین تصحیح وی کرده اند مصنف گوید وحکم کرده اند
بصحت بسیاری از حدیث که نمی رسند بدرجه این حدیث ونه قریب بوی وزرقانی در شرح موطا گفته این حدیث اصلی ست از اصول اسلام تلقی کرده است
آنرا امت بقبول وتداول کرده اند آنرا فقهای امصار در سائر اعصار در جمیع اقطار وروایت کرده اند آنرا ائمه کبار بعده نام راویان ومصححان برشمرده وماوردی
در کتاب حاوی از حمیدی از شافعی آورده که این حدیث نصف علم طهارت ست وعن ابی سعید سعد بن مالک بن سنان الخزرجی صحابی مشهور ست
از اصحاب شجره اول مشاهد او خندق ست دوازده غزوه با آنحضرت کرده مشهور ست بکنیت خود وپدر وی نیز صحابی ست از حفاظ مکثرین وعقلا وعلما
وفضلا بود جماعتی از صحابه وتابعین از وی روایت دارد ذهبی گفته روی حدیثا کثیرا وافتی مدة وعاش ستا وثمانین سنة له فی الصحیحین اربعة وثمانون حدیثا مات
فی اول سنة اربع وسبعین انتهی مدفن وی بقیع ست الخدری بضم خای معجمه ودال مهمله ساکنه نسبت ست بسوی خدره که حی ست از انصار کما فی القاموس

قال گفت ابو سعید پرسیده شد رسول خدا که آیا طهارت کنیم از چاه بُضاعه که در مدینه است و آن چاهی ست که انداخته میشود دران لتّهای خون آلوده و گوشت سگ و گندگی قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اِنّ الماءَ طَهورٌ لا یُنجّسه شیءٌ بدرستیکه آب پاک ست پلید نمیگرداند او را چیزے زیراکه بسیارست و چشمه دارست در اشعة اللمعات گفته این چاه در انوقت جاری بود در راه بساتین واشت مثل جوے روان اگرچه ده در ده نبود و آنقدر نبود که آب وے بتحریک منفعل گردد انتهی و در حجة الله البالغه نوشته حدیث بیر بُضاعه اگرچه بحسب ظاهر مطلق ست در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر ولیکن بدلالت حال ناظرست در کثرت بلکه مخصوص ست بکثیر و بدلالت احادیث دیگر خاص ست بغیر متغیر وجه قسم گمان کرده شود که نجاسات در وی مستقر مے ماند حال آنکه عادت بنی آدم جاری ست بر اجتناب از چنین امور وجه قسم سے نوشید آنحضرت ازان چاه بلکه حقیقت حال وی اینست که نجاست دران چاه بے قصدی افتاد و بدر میرفت چنانچه امروز حال چاهها دیار ماست پس گمان کردند که اسلام آمد مردم از آنحضرت صلے الله علیه وسلم پرسیدند از طهارت شرعی که زائد بر طهارت مقررهٔ نزد شان باشد پس فرمود که آب پاک ست نجس نمے کند او را چیزی یعنے نجاستے که نزد شما مقرر ست علاوه آن بچیز دیگر نجس نمے شود اینست قول فصل درین مسئله انتهی گوئیم در حکم میاه چند حدیث آمده یکے همین حدیث باب دیگر حدیث قلتین دیگر حدیث بول اعرابی دیگر حدیث استیقاظ دیگر حدیث ماء دائم دیگر حدیث ولوغ کلب و این همه احادیث ثابت ست چنانکه در کلام مصنف خواهد آمد و ازینجا اختلاف پیدا شد در علما در بارهٔ آبی که نجاست افتاد در وی و یکی از سه وصف او که رنگ و بو و مزه باشد دگرگون نشده مالک و ظاهریه تمسک کردند بحدیث باب و گفتند که آب پاک ست قلیل باشد یا کثیر مذهب مشهور مالک همین ست اما این خلاف قول مالک ست در موطا کما فی المصفی و حنفیه و شافعیه گفتند که اگر قلیل ست نجس شد و اگر کثیر ست نجس نشود مگر وقتیکه بعض اوصاف وی متغیر شود باز اختلاف شد در تحدید قلیل و کثیر حنفیه گفتند کثیر آنست که اگر یکطرف وی بجنبانند طرف دیگر نجنبد و ما عدا این قلیل ست اما بغوی گفته که این نهایت در جهالت ست بجهت اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوت و ضعف کذا فی المصفی و بعضے تقدیر کرده اند کثیر را بده در ده و جز آن از مساحت اما بغوی گفته این تحدیدی ست که باصلے از اصول شرع رجوع نمیکند انتهی و شافعیه گفتند کثیر آنست که مقدار دو قله باشد از قلال هجر و آن پانصد رطل ست و ما عدای او قلیل ست اما در مصفے گفته این تقدیر نیز تخمینی ست زیراکه قله گاهے کلان مے باشد و گاهے خُرد پس اصح اقوال همان قول اول ست و آن اشبه ست بمذاهب سلف در تفویض بمفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین تقریب آن مفهوم ست باذهان نه تحدید زیراکه هرچه دون قلتین باشد در حدّ اوانی و حُفره داخل ست و هرچه فوق قلتین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود حوض و جابیه میتوان گفت انتهی و نیز گفته بیقین معلوم ست که حیاض حجاز غدیر کبیر نمی باشد و نه عشر در عشر و نیز معلوم ست که حفره و سبو را حوض نمے گویند و نیز معلوم ست که وقوع نجاستے که تغیر نکند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم او مانند حکم دخول قوائم سباع ست پس حاصل شد ازین حدیث که وقوع نجاست غیر مغیرهٔ احد الاوصاف در آب نجس نمے گرداند آن آب را انتهی و وجه این اختلاف تعارض احادیث مذکوره است عہ زیراکه حدیث استیقاظ و حدیث ماء دائم مقتضے تنجیس قلیل بنجاست ست مر قلیل آب را و همچنین حدیث ولوغ و حدیث بول اعرابی معارض او ست زیراکه مقتضے عدم تنجیس آب قلیل ست بنجاست قلیل و همچنین حدیث باب پس اهل مذهب اول جمع کردند میان این احادیث باینطریق که حدیث استیقاظ و ماء دائم و ولوغ برائے حکم نجاست آب نیامده اند بلکه امر باجتناب ازان تعبدی ست نه بغرض نجاست و گفته اند که نهی درین احادیث برائ کراهت ست و رنه آن طاهر مطهر ست و شافعیه باین طریق جمع کرده اند که حدیث باب محمول ست بر قلتین و برانچه فوق او باشد که آن کثیر ست و حدیث استیقاظ و حدیث ماء دائم محمول ست بر قلیل و حنفیه گویند که مراد بلا ینجسه شیء کثیر ست که تحدیدش گذشته و در حدیث قلتین قدح کرده اند باضطراب و بقیه احادیث در قلیل ست ولیکن حدیث بول اعرابی وارد ست بر ایشان زیراکه در وی دلیل ست بر اینکه قلیل نجاست مضر قلیل ما نیست زیراکه آن موضع که اعرابی بروی بول کرده بیک دلو آب پاک شد

عہ یعنی وقوع نجاست غیر مغیره احد اوصاف در آب نجس نمیگرداند آن آب را انتهی ۱۲ منه مدظله

وشافعيه این را دفع کرده اند بفرق کردن درمیان ورود آب برنجاست وورود نجاست برآب وگفتند که نجاست چون برآب افتد آب را نجس سازد کما فی
حدیث الاستیقاظ و چون آب برنجاست افتد نجاست او را ضرر نکند کما فی خبر بول الاعرابی و درینجا بحث ست که سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رحمه در شرح عمده
وحواشی ضوء النهار تحقیقش نموده وحاصل وی اینست که شافعیه ورود علی النجاست را علت عدم تنجیس آب قرار داده اند حال آنکه چنین نیست بلکه تحقیق اینست
که علت در عدم تنجیس آب کثرت آب ست بکه خبث را شیئاً فشیئاً بروی میگذرد عین او را مستهلک میسازد تا آنکه فانی میشود نجاست قبل فنای وی نه ورود آن برنجاست چه
تفرقه میان هر دو ورود معقول نیست و ازینجا معلوم شد که در تحدید قلیل وکثیر آب دلیلی ناهض نیست پس اقرب اقاویل نظر بسوی دلیل چنانکه در سبل السلام
گفته همان قول مالک ست وابن دقیق العید گفته وقولی ست مر احمد را و بعض اتباع او از متاخرین نصرت وی کرده اند و درین قول ترجیح داد آنرا از اصحاب
شافعی قاضی ابو المحسن رویانی صاحب بحر المذاهب قاله فی الالمام و ابن حزم در محلی گفته همین ست مروی از عایشه و عمر بن الخطاب و ابن مسعود و ابن عباس و علی
بن ابی طالب و میمونه و ابی هریره و حذیفة بن الیمان و اسود بن یزید و عبد الرحمن بن یزید و ابن ابی لیلی و سعید بن جبیر و ابن مسیب و مجاهد و عکرمه و قاسم
بن محمد و حسن بصری وغیر هؤلاء انتهی والله اعلم اخرجه الثلثة روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ترمذی و نسائی و گفت ترمذی هذا حدیث
حسن غریب و جید گفت آنرا ابو اسامه و مروی نشد حدیث ابی سعید در بیر بضاعه بهتر از روایت ابو اسامه و مروی ست از ابو سعید بچند طریق و ابن ماجه
و دار قطنی و بیهقی هم آنرا روایت کرده اند وصححه احمد و صحیح گفت این حدیث را احمد و نیز حاکم و یحیی بن معین و ابو محمد بن حزم و منذری در مختصر سنن گفته
تکلم فیه بعضهم انتهی گویم ابن القطان در وی تکلم کرده و گفته که رواة در نام راوی وی از ابو سعید و نام پدر وی اختلاف کرده اند پس حدیث معلول شد باین اختلاف
و شوکانی در جوابش گفته که این در حقیقت علت قادحه نیست زیرا که در اسمای بسیاری از صحابه و تابعین علی الاقوال اختلاف کرده اند و این اختلاف موجب جهالت نیست
با آنکه خود ابن القطان بعد این اعلال گفته که این حدیث را طریق دیگر نیز هست احسن ازین طریق اما نه از ابو سعید بلکه از دیگری و قاسم بن اصبغ گفته هذا من
احسن شیء فی بیر بضاعة و ائمه مذکورین تصحیح وی نموده اند و تصحیح ایشان حجت ست انتهی و این حدیث را شواهد ست که در شرح فارسی در بر بهیه ذکر کرده ایم
وبالله التوفیق وعن ابی امامة نام او صدی ست بضم صاد مهمله و فتح دال مهمله و تشدید یای تحتیه صحابی ست اختلاف کرده اند در نسب وی و باتفاق
بر کنیت وی ساکن شد مصر را بعد از ان نقل کرد بحمص و وفات یافت در ان کثیر الروایت ست و اکثر حدیث وی نزد شامیین ست مات سنة ست و ثمانین او احدی
و ثمانین او احدی و تسعون سنة و هو آخر من مات من الصحابة بالشام علی قول الاکثر و بود مکثر در روایت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الباهلی بموحده نسبت ست
بسوی باهله در قاموس گفته باهله قومی ست و نام پدرش عجلان ست ابن عبد البر گفته اختلاف نکرده اند درین یعنی در نام وی و پدر وی قال گفت قال
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الماء لا ینجسه شیء بدرستیکه آب پلیدنی گرداند او را هیچ چیز الا ما غلب علی ریحه وطعمه
ولونه مگر آنچه غالب شد بر بوی و مزه و رنگ او از نجاست از غیر آن امام مالک گفته اگر لون یا ریح یا طعم آب متغیر گردد پس آن قلیل ست و اگر تغیر
نیابد پس آن کثیر ست پس نزد وی همین تغیر و عدم تغیر معیار قلت و کثرت ست و امام شافعی و احمد گفته اند که مقدار دو قله کثیر ست و احتمال خبث ندارد
و نجس نگردد و اقل قلیل ست و نجس گردد و حنفیه گویند اگر آب بحالی ست که بعض وی خالص جدا گردد از بعض قلیل ست و اگر خالص نگردد کثیر ست و همین حدیث
دلیل مالک ست شوکانی گفته این مذهب ارجح و اقوای مذاهب ست از روی دلیل و رفته اند بدان اصحاب ظاهر و مالک و دلیل وی حدیث ابو سعید خدری ست
انتهی اخرجه ابن ماجة روایت کرد این را ابن ماجه و ابن رفعه گفته که ابو داود و این غلط ست چه در سنن وی موجود نیست وضعفه
ابو حاتم و تضعیف کرد آنرا ابو حاتم زیرا که در اسنادش ابو سفیان طریف بن شهاب ست و او ضعیف و متروک ست و اختلاف کرده اند
در وی بر شریک که راوی ست از وی و در سبل گفته ضعف حدیث از جهت رشدین بن سعد ست که راوی حدیث ست و او متروک ست

ونام ابوحاتم محمد بن ادریس بن منذر حنظلی رازی ست ذهبی گفته وے امام حافظ کبیر یکے از اعلام ست متولد شد در سنه یکصد و نود و پنج هجری و وفات یافت در ماه شعبان سنه دوصد و هفتاد و هفت و بود هشتاد و دو ساله نسائی گفت ثقه است و ا۔۔ بیهقی و در روایت بیهقی ست ونام وی احمد بن حسین ست و کنیت ابوبکر حافظ علامه شیخ خراسان بود تولد او در شعبان سنه سه صد و هشتاد و چهار هجری ست در بغداد و کوفه و حجاز و جز آن گردیده علم حدیث سماع کرد حاکم و ابوطاهر و ابن فورک اساتذهٔ اویند در علم حدیث و فقه تبحر تمام داشت اما جامع ترمذی و سنن نسائی و ابن ماجه نزد وی نبود و بر احادیث این هر سه کتاب او را اطلاع کما ینبغی دست بهم نداده گفته اند که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی را بروی منت ست مگر بیهقی که منت او بر شافعی ست زیرا که وی نصرت مذهب او در کتب خود چنانکه باید نموده و بسبب وی مذهبش رواج دو بالا گرفته از وی تصانیف عمده یادگار ست ذهبی گفته تالیفه تقارب الف جزء انتهی وفات وی دهم جمادی الاولی سنه چهار صد و پنجاه و هشت هجری در نیشاپور اتفاق آمده مدفن وی بیهق ست بموحده مفتوحه و مثناة تحتیه ساکنه بلده ایست قریب نیشاپور و گفته اند که نام چند قصبه است که نسبت بهر یکے بیهقی گویند چنانکه بارهه در هندوستان و کوه دجامع دیبان نقد و حدیث و زهد و علل حدیث و حق تعالی در علم و قوت فهم وے برکت عظیم بخشیده بود از آن اشعار اوست نظم من اعتز بالمولی فذاک جلیل + ومن رام عزا عن سواه ذلیل + ولو ان نفسی مذ براها ملیکها + مضی عمرها فی سجدة لقلیل + احب مناجاة الحبیب باوجه + ولکن لسان المذنبین کلیل + وبالجمله لفظ وی رح درین حدیث اینست ان الماء ۔۔۔ الخ یعنی بدرستیکه آب پاک ست ناپاک نمی کند او را هیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماء طهورا پس چنانکه سنت و کتاب باین معنا ناطق ست و دلیل و اجماع قائم همچنین دلالت میکند اصل و ظاهر و برائت نیز برین چه اصل عنصر آب طاهر و مطهر ست بے نزاع و ظهور هم افادهٔ همین معنی میکند و برائت اصلیه از مخالطت نجاست مستصحب اوست الا ان تغیر ریحه او طعمه او لونه بنجاسة تحدث فیه مگر آنکه برگردد بو یا مزه یا رنگ او بنجاستے که حادث شود در وی شوکانی در دراری مضیه گفته در سند این حدیث کسی ست که احتجاج کرده نمیشود بوی یعنی رشدین بن سعد و هو متروک و متفق اند اهل حدیث بر ضعف این زیادت و لیکن اجماع واقع ست بر مضمونش چنانکه ابن منذر و ابن ملقن در بدر منیر ذکر کرده اند پس هر که قائل ست بحجیت اجماع نزد وی آنچه ازین زیادت مفاد شده همان اجماع ست و هر که اجماع را حجت نمی گوید نزد وی این اجماع مفید صحت این زیادت ست زیرا که بر معنی این زیادت اجماع کرده اند و تلقی بقبول نموده پس این استدلال بزیادت ست نه باجماع انتهی و دارقطنی گفته این حدیث ثابت نیست و شافعی گفته مروی ست از آنحضرت از وجهی که ثابت نمی کنند اهل حدیث مثل آن را و نووی گفته اتفاق کردند محدثان بر تضعیف وے و مراد بدان تضعیف روایت استثنا ست نه اصل حدیث که ثابت ست در حدیث بیر بضاعه و لیکن اجماع کردند علما بر قول بحکم این زیادت ابن منذر گفته اجماع کرده اند علما برینکه آب قلیل و کثیر چون واقع شد در وی نجاست و متغیر گردانید طعم یا لون یا ریح او را پس آن نجس ست و همین اجماع دلیل ست بر نجاست آبی که متغیر ست یکے از اوصاف ثلثهٔ او نه این زیادت انتهی و عن عبد الله ولادت او پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن که هفت ساله بود و بعضے گفته اند پیش از وے و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در حضور وے مر احد را اختلاف ست و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد و احتیاط و تحری و تقوی در فتوی و قوی و مستقیم در اتباع سنت جابر گوید نبود هیچ یکے از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوے الا ابن عمر و عایشه گفت ندیدم لازم گیرنده تر امر اول را یعنی سنت آنحضرت را از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان ابن عمر خیر هذه الامة و سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابو هریره و ابو سعید و غیر ایشان را می دیدند اینها که نیست هیچ کس از ایشان بر آنحال که مفارقت کرده بود آنحضرت را از آن غیر ابن عمر و گفت نافع بودایت ابن عمر یتتبع آثار رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم لقلت هذا مجنون در اول مصفی شرح موطا آثار

بسیار از صحابه و تابعین و غیر ایشان و هم در شام سمع بروے نقل کرده و وفات وی در مکه در سنه هفتاد و سه هجری اتفاق افتاد و در مقبره مهاجرین مدفون شد یکے از اوعیه علم بود خلائق بسیار از وی روایت دارد بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عبد الله پرسیده شد پیغمبر خدا از آبے که می باشد در بیابانها از زمین و از زمینی که مے چرند چارپایها و درندها آنجا و وارد میشوند بران آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب سوال مذکور اذا کان الماء قلتین هرگاه باشد آب دو قله بضم قاف و تشدید لام بمعنی جره عظیمه یعنی کوزه کلان سفالین که در وی آب اندازند و تسمیه وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکه مرد عظیم اورا برمیدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیز است که عالی و مرتفع باشد و از نجاست قله جبل و جمع وی قلال ست بکسر قاف و مراد درینجا قلهاے هجر ست بفتح ها و جیم چنانکه در بعض روایات تصریح آمده و نیز معروف در آن وقت همین قلهاے هجر بود پس ظاهر وقوع تحدید بوے باشد و هجر نام قریه ایست قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوی قلها و نام شهرے از شهرهاے یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله بقول مشهور دو نیم قربه است و بعضی دو قربه و ابن جریج گفته دیدم قلال هجر را هر قله از و دو قربه بود و چیزی و شافعی گفته آن چیز مبهم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطا و بعضی دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار دو قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب ست پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قله صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بست و هشت درهم در مصفی گفت شافعی تقدیر کرده است به پنج قربه و یاران او گفتند پنج قربه پانصد رطل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست که نصف قربه اخذ کرده شود مگر بنا بر احتیاط و قربه نیز متفاوت می باشد آنرا بر صد رطل حمل کردن خالی از تکلفی نیست انتهی لم یحمل الخبث برنمیدارد پلیدی را یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از خود و در حجة الله البالغه گفته معنی وی آنست که حامل نمیشود خبث معنوی را که حکم میکند بآن شرع نه عرف و عادت و هرگاه یکی از اوصاف ثلثه او متغیر گردد و بنجاست کیفا و کما فاحش شود ازین باب نباشد و قلتین را که حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کرده اند بنا بر امر ضرورت که چاره نیست ازان نه آنکه تحکم و جزاف ست و همین ست حال جمیع مقادیر شرعیه و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالبا هفت شبر در پنج شبر بود و آینقدر ادناے حوض ست و اعلی در اوانی قله است و هیچ آوند اعلی تر از قله نزد ایشان معروف نبود و قلال هجر هم غالبا برابر میند پس این حدی ست فاصل میان قلیل و کثیر و هر که قائل نشده بقلتین مضطر گردیده است بسوے مثل وی در ضبطهای کثیر همچو مالکیه یا بسوی رخصت در آبار صحرا مانند تیسک هاے شتران و بالجمله درین باب آنچه معتدبه تواند شد و عمل بران واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب ست بلا شبهه انتهی ملخصا گویم ترمذی گفته که مذهب شافعی و احمد و اسحق همین ست که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نمیگردد و مادام که تغیر ندهد رنگ یا بوی یا مزه اورا انتهی و همین حدیث دلیل ایشانست در مصفی گفته تحقیق درین مسئله آنست که درین باب سه حدیث مروی شده یکے حدیث قلتین که در مسئله حیاض فلوات وارد شده است و این حدیث بمفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه مادون قلتین حمل خبث مینماید دیگر حدیثے که در بیر بضاعه وارد شده است و آن بعموم خود دلالت میکند بر طهارت جمیع میاه اگرچه مورد آن فوق قلتین ست سوم حدیث ماء دائم و این حدیث دلالت میکند باقتضا بر آنکه ماء راکد نجس میشود ببول و لهذا از غسل در ان منع کرده اند و بمفهوم مخالف بر آنکه حکم ماء جاری خلاف حکم ماء راکد ست پس مالک بقول مشهور قائل ست بآنکه ماء قلیل نجس نمی شود بوقوع نجاست در وے تا وقتی که متغیر نشده است بجهت عموم حدیث و شافعی حدیث قلتین پیش گرفت بغوے گفته که حدیث بیر بضاعه مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بیر بضاعه ماء کثیر بود که وقوع این اشیا اورا متغیر نمی ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ است نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص ست بقلتین و ما فوق آن گوئیم قدر یکه مفهوم مخالف بران دلالت می کند آنست که حکم مادون قلتین غیر حکم قلتین ست اگرچه آن مغایرت بکراهت یکی و عدم کراهت آخر باشد یا مقید بودن یکے بقیدے و دون الآخر ابو حنیفه

مای جاری را خاصیتی است که نمیشود بمخالطت نجس نجس نمیشود مترجم گوید بنای فهم آن از حدیث مای راکد بر آنست که علت نهی تنجیس باشد بقرینهٔ ثم یغتسل به
و نهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و درین هر دو مقدمه بحث است بلکه حق آنست که علت ایذای بنی آدم و استحقاق لعن ست بسبب تنجیس بالفعل اگر فی
الحال متغیر گردد یا بسبب تنجیس بعد حینی اگر فی الحال متغیر نگند زیرا که چون این شخص فتح باب نماید دیگران اقتدا کنند باو و امر منجر گردد بتغییر و تنجیس
و تحقیق نهی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از هر واحد بدلیل حدیث ابوداؤد و لا یبولن احدکم فی الماء الدائم و لا یغتسل فیه من الجنابة و در روایت
دیگر منع از وضو نیز آمده و حکمت نهی تکدیر ماء ست و او را در معرض نفرت طبائع سلیمه ساختن لیکن اقرب بتحقیق می نماید آنست که ایجاد و علت ست
و هر دو مؤثر تغییر بنجاست و مخالطت نجاست پس تغیر او را انجس میسازد قطعاً و مخالطت مکروه میسازد بکراهت شدیده که جز بضرورت نباید مرتکب
آن شدن آب قلیل را بخلاف کثیر و هو قول ابن حاجب یعنی مای قلیل که مخلوط باشد بنجاست مشهور از مذهب مالک آنست که مکروه ست و بعضی
گفته اند نجس ست و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین و مفهوم مخالف قول مالک با عموم حدیث ان الماء طهور آشتی پیدا کرده والله اعلم انتهی کلام المصنف
وَفِي لَفْظٍ و در روایتی از ابوداؤد و ابن حبان و غیرهما بجای لم یحمل الخبث لم ینجس آمده یعنی چون باشد آب مقدار دو قله پلید نمی گردد و در لفظی
بجای لم ینجس لا ینجس نیز آمده و ینجس بفتح جیم و ضم هر دو ست کما فی القاموس شیخ عبدالحق دهلوی رح گفته و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که
تاویل لم یحمل خبثاً بآنکه بر نمی دارد خبث را و بر نمی تابد آنرا یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود و طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند
صحیح نیست و نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلتین خالی از بعدی نیست اگرچه توجیه آن کرده اند که بلوغ گاهی از جانب قلت بکثرت معتبر بود و گاهی
از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی ست انتهی اَخْرَجَهُ الْأَرْبَعَةُ روایت کرد این را ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در مشکوة گفته رواه احمد
والدارمی و در جمع الجوامع گفته رواه ابن حبان والحاکم والبیهقی عن ابن عمر و جابر و ابی هریرة انتهی و رواه الشافعی و ابن خزیمة و معهذا در صحت
این حدیث اختلاف ست ابوداؤد تضعیف وی کرده و همچنین ابن عبدالبر و قاضی اسمعیل بن ابی اسحق و ابوبکر بن العربی و غیرهم و بیهقی گفته غیر قوی ست
و ترک کرده آنرا غزالی و رویانی بنا بر ضعف وی باوجود شدت اتباع ایشان برای شافعی و در سفر السعادت گفته در باب اذا بلغ الماء قلتین الخ
جمعی میگویند حدیثی صحیح نشده و جمعی میگویند این حدیث صحیح ست و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند انتهی شیخ در شرح وی گفته این
حدیث در صحیحین نیست و گفته اند مخالف اجماع صحابه است و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود ست و لهذا علی بن مدینی که از اقران امام احمد و از شیوخ
بخاری و امام ائمهٔ فن حدیث ست گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت صلے الله علیه و آله وسلم و گفته که هیچ یکی از فریقین را حدیثی در تقدیر و تحدید
آب از آنحضرت صحیح نشده و لیکن زرکشی در شرح خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که تصحیح کرده است آنرا ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم گفته
بر شرط شیخین ست انتهی گوییم ابن منده گفته اسناد این حدیث بر شرط مسلم ست و نیز جماعتی دیگر تصحیح وی کرده و دعوی اجماع صحابه بر خلاف وی منظور
فیه ست و این حدیث اگرچه در صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کرده اند بجمیع رواتش و پس بر شرط ایشان باشد و در مقدمه معلوم شد که ایشان
استیعاب نکرده اند صحاح را بلکه بسیاری از صحاح ست که بر شرط ایشان بود و معهذا اخراج آن نکرده اند و لهذا ابن دقیق العید گفته که این حدیثی ست که تصحیح
کرده اند آنرا بعض ایشان و صحیح ست بر طریقهٔ فقها نیز اگرچه در سندش اضطرابی و در بعض الفاظ وی اختلافی هست اما جواب داده اند از ان بوجهی که
ممکن ست جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب عدم ثبوت وی نزد من بطریق استقلال که موجب رجوع شود بسوی تعیین مقدار قلتین شرعاً انتهی
و بیهقی گفته این اسناد صحیح موصول ست و طحاوی گفته خبر قلتین صحیح ست و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابوداؤد گفته اما صحت سند او
پس یافته شد زیرا که رواتش همه ثقات اند نیست در ایشان کسی مجروح و متهم و بعض ایشان آنرا از بعض شنیده اند انتهی و تمام بحث در تلخیص ست

وصححه ابن خزیمه وصحیح گفت آنرا ابن خزیمه وشوکانی گفته این حدیثی ست که واقع شده است اضطراب در سند ومتن وی چنانکه در مواطن
آن مبین ست وجواب داده است جواب دهند از اضطراب وی وبهر حال در حدیث دلالت ست برانکه چون برسد آب بقلتین بر نمیدارد پلیدی را
وچون باشد کمتر از قلتین پس حامل میشود خبث را گاهی اما چنانکه حدیث الماء طهور لا ینجسه شئ مقید ست بزیادت مجمع علیها همچنان این حدیث
نیز مقید ست بآن یعنی مقدار قلتین حامل خبث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغیر بعض اوصاف بنجاست که درینوقت البته بضرورت حس ومشاهده
حامل خبث ست پس نیست هیچ منافات درمیان حدیث قلتین ودرمیان این زیادت مجمع علیها وما دون قلتین مظنه حمل ست اما دران قطعاً وبتّاً دلالت
بر حمل خبث نیست ونه بر آنکه آنچه از خبث حمل کرده آن خبث اورا از طهوریت بر آورده چه خبث مُخرِج از طهوریت خبث خاص ست که موجب تغیر جمله یا بعض
اوصاف ثلثه اوست نه خبث غیر مغیر حاصل آنکه از حدیث قلتین دلالت برین مفهوم که مادون وی حامل خبث ست غیر مستفاد ست مگر اینقدر که گاهی
درین مقدار اگر نجاست افتد حامل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس وخارج شد از طهوریت پس خود در روی ازین مفهوم چیزی نیست
ونه هیچ مناسبت ست درمیان خبث ودرمیان نجاست مخرجه از طهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده ودر حدیث ابوسعید خدری گذشت
همچنین نفی نجاست از آب مقید بالقلتین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت وآن نفی بلفظی کرد که اعم صیغ عام ست یعنی در اول گفت لا ینجسه شئ
ودر ثانی لم ینجسه شئ پس مستفاد شد که هر آب که بر روی زمین یافته شود پاک ست مگر آبی که وارد شد دران تصریح بتخصیص این عام باینطور که این آب نجس
چنانکه واقع شد در زیادت مجمع علیها زیراکه وارد ست بصیغهٔ استثنا پس این زیادت از مخصصات متصله است نسبت بحدیث ابی سعید واز مخصصات
منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر بر قول راجح در اصول که مبنی میشود عام بر خاص مطلقاً وازینجا عدم منافات درمیان مفهوم حدیث قلتین ودیگر احادیث ثابت
شد بلکه گفته میشود که اگر ما دون قلتین حامل خبث شود بر وجهی که مستلزم تغیر ریح یا لون یا طعم باشد درینصورت البته موجب نجاست ومُخرِج از طهوریت
واگر بر وجهی حامل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این حمل مستلزم نجاست نیست ورفته است بتقدیر قلیل بما دون القلتین وکثیر بقلتین شافعی واصحاب
او وبتقدیر قلیل بآنچه دران گمان استعمال نجاست باشد باستعمال آب وکثیر بآنچه دران این گمان نباشد ابن عمر ومجاهد ونیز مروی ست از شافعیه وحنفیه واحمد
اما معلوم نیست که این روایت صحیح ست یا نه واهل این مذهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وخبر استیقاظ وخبر ولوغ واحادیث نهی
از بول در ماء دائم واین همه احادیث اگرچه در صحیح اند اما دلالت بر مطلوب ندارند واگر فرض کنیم که بعض ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد
بآنچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد وهیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر همانوقت که مخلوط شود بآب جرم یا ریح یا لون
وی ودر ظاهر وشک نیست که هر آب مخلوط بنجاست نجس ست زیراکه اگر بجرم ست پس متوضی مستعمل عین نجاست ست واگر بریح یا لون یا طعم ست پس
خود هیچ مخالفت درمیان این مذهب ومذهب راجح نیست مگر بهمین جهت که ایشان اعتبار مظنه کرده اند واهل مذهب اول اعتبار مئنه ولیکن مخفی نیست
که صدور این مظنه از غیر اهل وسوسه وشکوک ست پس این خود مخالف مئنه نشد واگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط ست پس
این مذهب مستقل ست غیر مذهب مذکور ولیکن ظاهر همین ست که مراد معنی اول ست ودلالت دارد بران وقوع اجماع بر تنجیس آبی که نجاست یکی از احد الاوصاف
اورا برگردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز منجمله قائلین اند باین قول بسبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول ست اعم از عین
وریح ولون وطعم ثبوتاً وانتفاءً ودرین حال هیچ مخالفت نشد درمیان هر دو مذهب زیراکه اصحاب مذهب اول خلاف نمی کنند درین که استعمال متطهر
بالکسر عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب ست از طهوریت زائد بران خروج که نزد استعمال آب مغیر باحد الاوصاف بود واین مجموع چیزی ست که
مبحث آب بران مشتمل بوده است در جمع بین المذاهب المختلفة وبین ادلّهٔ دالّه بران وبعض اهل علم استدلال کرده اند برین مذهب بمثل حدیث استفت

فلیک ہم حدیث دع ما یریبک ومستفاد نمیشود ازین احادیث مگر ہمین قدر کہ تورع نزد ظن اولی ست از اقدام بران واہل این مذہب عمل برین ظن حتماً وجزماً واجب
میگویند حال آنکه دلالت ادلۂ مذہب اول بر وجہی کہ تلخیص رفت بر مذہب ثانی ست پس ابعاد نجعہ بامثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود مستدل تنہا استدلال بر مجرد
عمل بالظن ست نہ نظر بخصوص این مسئلہ گوئیم ادلۂ عمل بالظن ہر چند در کتاب و سنت بسیار ست اما دلالت اکثر ازانها بر نہی از عمل بالظن ست وہمچنین تعویل بر حدیث
استیقاظ و ولوغ و امثال آن غیر مفید ست و در تحدید آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکہ کثیر آنست کہ مستبحر باشد یا آنکہ از تحریک یک طرف وی طرف دیگر
متحرک نشود و یا آنکہ در مساحت اینقدر و انقدر باشد و برین ہمہ اقوال اثارت از علم نیست بلکہ خارج ست از باب روایت مقبول و درایت معقول و حق اینست کہ
مسئلۂ آب از مضایق ست محقق در ساحاتش متعثر میشود و مدقق نزد تشعب طرق وے متبلد میگردد و بر صورتی کہ ما تلخیص کردیم ہیچ یکے را از اہل علم واقف
نشدیم انتہی کلام الشوکانی گوئیم انصاف درین مسئلہ نظر با دلۂ مختلفہ وصور جمع و تطبیق آن و ترجیح خبر و نقد آن با شوکانی و من قال بقولہ ست واللہ اعلم و
صحیح گفت حدیث قلتین را ابن حبان بکسر حای مہملہ و تشدید موحدہ نام وے محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید ست نسب او بزید مناة بن تمیم
میرسد پس وے تمیمی ست وبستی نیز گویند نسبت به بُست کہ شہریست در سیستان و وی آنجا ساکن بود شاگرد نسائی ست و به ابو یعلی موصلی و حسن بن سفیان
و ابو بکر بن خزیمہ ہم تلمذ کرده و از خراسان تا مصر سیر نموده و از ہر عالم فیض گرفتہ حاکم از تلامذۂ اوست وی در کتاب الانواع گفتہ لعلنا کتبنا عن الفی شیخ
صاحب تصانیف عدیدۂ مفیده ست ذہبی در حق وی گفتہ الحافظ العلامة کان من فقہاء الدین و حفاظ الآثار عالما بالطب والنجوم وفنون العلم صنف المسند الصحیح
والتاریخ وکتاب الضعفاء وفقہ الناس بسمرقند وکتاب الثقة والوعظ وکان من عقلاء الرجال حاکم گفتہ کان من اوعیة العلم توفی سنة اربع وخمسین
وثلث مائة وہو فی عشر الثمانین انتہی و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبد اللہ بن محمد بن حمدویہ بن نعیم الضبی الطہمانی النیسابوری المکنی بابی عبد اللہ
المعروف بابن البیع و بیع بیوپاری را گویند چہ یکے از اجداد او بیع بود تولدش در سنہ سہ صد و بست و یک بماه ربیع الآخر ست و در صغر سن طلب علم حدیث نمود
و خراسان و ماوراء النہر و دیگر بلاد را طواف کرده از دو ہزار شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود از پدر خود ہم روایت دارد دارقطنی و ابو ذر ہروی
و ابو یعلی و بیہقی و ابو القاسم قشیری و دیگر اساتذۂ این فن ازوے روایت دارند مستدرک و تاریخ نیسابور و غیر ذلک تالیف اوست حج گذارده و قاضی شده بود
بایں جہت اورا حاکم گویند روزے بحمام در آمد و غسل کرد و چون ازانجا بر آمد آہے کشید و جان داد و ہنوز لنگ بستہ بود و جامہا نپوشیده و این ماجرا
در سنہ چہار صد و پنج رو داد بعد وفاتش بخواب دیدند میگفت نجات یافتم پرسیدند بچہ چیز گفت در نوشتن حدیث واللہ اعلم گوئیم ہمین قسم خواب از دیگر
اہل حدیث ہم در تراجم شان ذکر کرده اند فطوبی لاہل الحدیث ولمن کتب الحدیث واشاعہ جعلنا اللہ تعالی منہم آمین وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وهو جنب گفت ابو ہریرہ فرمود آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم غسل نکند یکے از شما در آب استاده وحال آنکہ وی جنب ست گفتند چون در آب غسل نکند چگونہ کند ای ابو ہریرہ گفت بگیرد آب را گرفتنی
یعنی آب را بدست بردارد و بیرون آب غسل کند ازینجا معلوم شد کہ اگر جنب دست در آب درارد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نگردد اما اگر دست
در آب برای شستن دست از جنابت درارد مستعمل گردد قالہ الشمنی اخرجہ ابن ماجة ومسلم بہذا اللفظ وللبخاری بلفظ لا یبولن احدکم
فی الماء الدائم الذی لا یجری یبول نکند یکے از شما در آب استاده کہ نمی رود و روان نیست مراد آب قلیل ست چہ اگر کثیر باشد حکم جاری دارد
و نجس نمیگردد و غسل در وے جائز و بول کردن خوب نیست شاید کہ او را دیده دیگران ہم بول کنند و عادت گردد و رفتہ رفتہ آب تغیر یابد و قید
لا یجری برای آنست کہ آب جاری بوقوع نجاست پلید نمیگردد و نزد بعض شافعیہ آب اگر قلیل باشد ہر چند جارے بود مکروه ست
و گفتہ اند کہ این ہمہ تفصیل در روز ست و در شب قضاے حاجت در آب مطلقاً مکروه و ممنوع ست از جہت

ترس ایذاے جن کہ میگویند جاے ایشان در شب ہر جاکہ آب ست می باشد ثم یغتسل فیه پستر غسل کند دران آب داین گویا علت نہی از بول کردن ست یعنی دور ست از عاقل کہ بول کند در آب وحال آنکہ غسل مے کند دروے وقید غسل اتفاقی ست در وضو نیز حکم بول ہمین ست بلکہ سخت تر و بدتر ازان و در یک روایت لمسلم منه آمده بجای فیه ومفاد فیه عدم غسل ست دران بانغماس مثلاً ومفاد منه عدم تناول ست ازوی وغسل کردن خارج آن و نزد ترمذی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمده ولابی داود و در لفظے نزد ابو داود واحمد عوض ثم یغتسل ولا یغتسل فیه آمده یعنی غسل نکند دران آب وعوض وهو جنب من الجنابة آمده یعنی از جنابت وجز این روایات دیگر نیز آمده ومجموع آن دلالت میکند بر نہی از بول در آب دائم بالانفراد وبر نہی از غسل بالانفراد وبر نہی از مجموع غسل وبول در اب شوکانی گفته تمیتوان گفت کہ ہر دو روایت انفراد مقید اند باجتماع چہ بول بالانفراد ہم در آب جائز نیست پس اغتسال یا وضو ہم در آب استاده بدون بول جائز نباشد وہر کہ جز آب بستہ نیابد وخواہد کہ بہمین آب طهارت کند باید کہ پیش از طهارت حیلہ نماید وآب را حرکت دہد تا از وصف سکون بر اید آنوقت وضو کند وابو ہریرہ نہی را بر انغماس حمل کرده ولهذا گفت تناول کند وغسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیرا کہ در وی انغماس نے باشد بلکہ آب بدست گرفتہ بکار می برند پس اولی ہمانست کہ پیش از طهارت آب را بجنبانند وجمهور برخلاف این مدلول فرق نکرده اند در استاده وروان وبعض گفتہ اند این روایات محمول ست بر کراہت فقط حال آنکہ ہیچ وجہ براے آن پیدا نیست وگفتہ اند کہ مستبحر ازین اجماع مخصوص ست وبالجملہ راجح ہمین ست کہ طهارت بآب ساکن مادامیکہ استاده ست روا نیست وچون او را جنبانیدند وصف پلیدش کہ مطہر بودن ست عود کرد انتہی ودر حجة الله البالغه گفتہ مگر آنکہ مستبحر باشد یا جاری وعفاف در ہر حال افضل ست انتہی وعن رجل صحب النبی روایت ست از مردی کہ صحبت داشتہ بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را چہار سال چنانکہ صحبت داشتہ آنحضرت را ابو ہریره ودر غزوه خیبر کہ در سال ہفتم از ہجرت بود ایمان آورده وحمید حمیری کہ تابعی جلیل القدر از ثقات بصریین وقدماے تابعین ست از وے راوی ست قال نهی گفت نہی کرد رسول الله صلی الله علیه و
ان تغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن بزیادتی وبقیہ آبے کہ غسل کرده ست بدان مرد یا غسل کند مرد ببقیہ آبے کہ غسل کرده ست بدان زن وزیاده کرد مسدد بروزن معظم کہ از کبار اتباع تابعین ست در مرتبہ احمد بن حنبل این عبارت را ولیغترفا جمیعا وباید کہ آب بگیرند از ظرف ہر دو از زن ومرد یکبارگی نہ بنوبت اگرچہ در اغتراف جمیعا نیز در کرت دوم غسل ہر یکے از فضل دیگرے لازم مے آید اما اینقدر عفو ست ومنہی عنه غسل ست بفضلے کہ بعد از غسل در ظرف بگذارند ودر روایتی از ابو داود وابن ماجه وترمذی از حکم بن عمرو آمده کہ نہی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازینکہ وضو کند مرد بزیادتی طهور زن ترمذی گفتہ این حدیث حسن صحیح ست وازینجا معلوم گردد کہ وضو وغسل ہر دو از فضل زن روا نیست اخرجه ابو داود والنسائی شیخ در ترجمہ مشکوة گفتہ نزد اہل حدیث در طرق اسانید این ہر دو حدیث سخن ست اگرچہ ترمذی آنرا حسن صحیح گفتہ ولیکن بیہقی تضعیف آن نموده وزہری گفتہ کہ خطابی گفتہ اہل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نہی از اغتسال رجل بفضل مرأة واغتسال مرأة بفضل رجل واگر ثابت شود محمول ست بر نسخ وشیخ ابن حجر گفتہ کہ ہیچ یکے از امت بآن نرفتہ ومحال ست کہ صحیح باشد وہیچ کسے بآن عمل نکرده وکسے بآن نرفتہ ودرین قول شیخ نظر ست چہ بعضے از ائمہ مذہب امام احمد بدان رفتہ اند وبطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکہ در شرح مفصل بیان کرده ایم انتہی گوئیم مراد بشرح لمعات ست ومراد با بن حجر مکی ہیتمی ست نہ مصنف این کتاب زیرا کہ وی تصحیح این روایت کرده وگفتہ اسناده صحیح نہ تضعیف وے ودر فتح الباری گفتہ رجاله ثقات ولم نقف له علی علة انتہی وبیہقی در سنن گفتہ هذا الحدیث رواته ثقات الا انه لم یسم الصحابی الذی حدثه هو عنه الا انه مرسل جید لولا مخالفته للاحادیث الموصولة وداود بن عبد الله الاودی لم یحتج به الشیخان البخاری ومسلم انتہی ودر سبل گفتہ قول مصنف اسناده صحیح اشارت ست بسوے

قول بیهقی یا قول ابن حزم که یکی از رواتِ وے ضعیف ست آما اول پس باین جهت که ابهام صحابی مضر نیست بسبب آنکه صحابه همه عدول اند و آما ثانی پس
باین جهت که مراد ابن حزم بضعیف داؤد اودی ست و هو ثقة آرے این حدیث معارض ست بحدیث آینده انتهی و آن اینست که روایت ست **عن** **ابن**
ابن عباس رضی الله عنه مناقب ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد وے پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سیزده ساله
یا پانزده ساله بود با اختلافی که دران ست جبرئیل علیه السلام را دوبار دیده در صورت اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود ولقب وے ترجمان
القرآن و سلطان المفسرین ست و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ست و بود عاقل حلیم صبور طویل القامة در مردم چنان می نمود که گویا بر
مرکبے سوارست و عباس از وے دراز تر بود و عبد المطلب از وی دراز تر و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان و ستین
و بود عمر وی هفتاد و یکسال آزاد بلگرامی می گوید قطعه ای صبا رو بمزار پسر عم نبی ✤ خاک آن بقعه کم از عنبر تر نشناسی ✤ کرده ام خوب تماشا چمن طائف را
نرسد هیچ گل او بگل عباسی ✤ **ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغتسل بفضل ميمونة** بدرستیکه بود رسول خدا غسل میکرد به بقیهٔ
آبے که از غسل میمونه می ماند و در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از یک آوند که میان ما و او بود
چنانکه هر یکے از ما دو وی دست می انداخت و آب میگرفت پس مبادرت میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکه میگفتم بگذار برائے من بگذار برائے
من یعنی مکرر میگفتم تا من هم آب بگیرم معاذه که راوی این حدیث ست گفت و آن هر دو یعنی عایشه و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند **اخرجه**
مسلم و وجه جمع میان این احادیث آنست که احادیث نهی محمول ست بر آبیکه ساقط شود از اعضا و احادیث جواز محمول ست بر آنچه باقی مانده است از آب
و بهمین وجه جمع کرده است خطابی یا حمل کرده شود نهی بر تنزیه جمعاً بین الادلة و شیخ در ترجمهٔ حدیث جواز را بر رخصت و حدیث نهی را بر عزیمت فرود
آورده **و لاصحاب السنن** و اصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس کما اخرجه البیهقی فی السنن و نسبه الی ابی داؤد و نیز روایت کرده آنرا ترمذی
و ابن ماجه و روی الدارمی نحوه **اغتسل بعض ازواج النبي صلى الله عليه وسلم في جفنة** غسل کردند بعض زنان آنحضرت در کاسهٔ بزرگ
که آنرا تغار گویند **فجاء النبي** پس آمد آنحضرت **صلى الله عليه وسلم ليغتسل منها** تا غسل کند از ان آوند یا آبے که فاضل مانده بود از غسل وی **فقالت**
اني .... **جنبا** پس گفت بدرستی که بودم من جنب و این آب بقیهٔ آبے ست که از غسل جنابت من مانده **فقال ان الماء** ▼ **يجنب** فرمود آب جنب
نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفرح و کرم کذا فی القاموس و در موطای امام محمد ست که بودند مردان
و زنان بزمانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معاً و آن درست ست خواه مرد پیشتر آب گیرد یا زن و اینست قول ابی حنیفه انتهی **وصححه الترمذي**
وابن خزيمة و صحیح گفت آنرا ترمذی و ابن خزیمه در سبل گفته اظهر جواز هر دو امر ست یعنی غسل مرد بفضل زن و بالعکس و نهی محمول بر تنزیه ست **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طهور اناء احدكم اذا ولغ فيه الكلب پاک
شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ دران و ولوغ خوردن سگ آب را با طراف زبان و در آوردن زبان خود در آوند کذا فی القاموس و این مخصوص ست
بدرندگان **ان يغسله سبع مرات** شستن آن ظرف ست هفت بار و همین ست مذهب اکثر محدثین و ایمهٔ ثلثه و نزد ابو حنیفه حکم سائر نجاسات
دارد و این حدیث محمول ست بر احتیاط نه وجوب یا این حکم در ابتدائے اسلام بود پس از ان منسوخ گشت گوییم نسخ بمجرد احتمال بے استدلال منظور فیه
ست و بعضے استدلال کرده اند که گفت ابو هریره راوی این حدیث که بشوید از ولوغ وی سه بار کما اخرجه الطحاوی والدارقطنی و جواب داده اند ازین که
عمل مروی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باید نه برای و فتوای راوی و نیز معارض ست بفتوای خودش که بغسل هفت بار داده و هو ارجح سنداً و نیز
این فتوای او موافق روایت مرفوع ست و حدیث یغسل ثلثاً او خمساً او سبعاً ضعیف ست لا یقوم به الحجة زیرا که راوی وی عبد الوهاب بن ضحاک

یکی از ضعفاست پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث متفق علیه اینست که چون آب خورد سگ در آوند یکی از شما پس باید که بشوید آنرا هفت بار اُولٰهن بالتراب بار نخستین از ان هفت بار شستن بخاک ست و در روایتی نزد مسلم آمده که بار هشتم بخاک شوید ابن دقیق العید گفته قائل ست باین حسن بصری و قائل نشد بدان غیر او یعنی از متقدمین و حدیث قوی ست و هر که قائل نیست بآن محتاج ست بسوی تاویل بوجهی که دروی استکراه ست انتهی گویم مراد بما قِیل نووی ست که گفت هفت بار بشویند یکبار ازان بخاک و آب معًا باشد پس خاک را قائم مقام آب داشت و آنرا بار هشتم نام نهاد و مثله قال الدمیری فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز ست و بالجمله در حدیث دلیل ست بر تعیین تراب و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در انکه آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب اخرجه مسلم گویند روایت تراب مضطرب متن ست زیراکه در لفظی اُولٰهن آمده و در لفظی اُخراهن و در لفظی احداهن و در لفظی سابعه و در لفظی ثامنه و اضطراب قادح ست پس اطراح وی واجب باشد و جواب داده اند که اضطراب وقتی قادح ست که همه روایات برابر باشند و اینجا روایت اُولٰهن ارجح ست بنا بر کثرت رُوات و اخراج احد الشیخین آنرا در صحیح خود و این از وجوه ترجیح ست نزد تعارض و الفاظ آن روایات که معارض اُولٰهن بوده اند مقاوم این لفظ نیستند و بیان عدم مقاومت اینست که روایت اُخراهن منفرد ست یافته نمیشود در هیچ کتاب حدیث مسند و روایت سابعه بالتراب مختلف فیه ست و روایت احداهن در امهات نیست **وفي لفظ له** و در روایتی از مسلم آمده **فليرقه** پس باید که بریزد آنرا و این عام ست از آب و طعام و در وی دلیل ست بر نجاست لعاب سگ و این اقوای ادله است بر نجاست زیراکه اگر طاهر می بود حکم باراقت نمی فرمود مگر مصنف در فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده ابن عبد البر گفت نقل نکرد آنرا هیچ یکی از حفاظ از اصحاب اعمش و ابن منده گفته شناخته نمیشود از آنحضرت بوجهی از وجوه انتهی در سبل السلام گفته ازین حدیث نجاست فم کلب معلوم شد و ملحق کرده شد بفم سائر بدن وی قیاسًا علیه زیراکه چون نجاست لعاب ثابت شد و لعاب جزوی از فم ست زیراکه عرق اوست و فم او نجس ست پس بقیه بدن او نیز همچنین باشد و ابن دقیق العید گفته نیست غسل مگر از حدث یا نجس اما درینجا میتوان گفت که این حصر ممنوع ست بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت اند بالاتفاق و درینجا حدث نیست پس متعین شد نجس بودن و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل ست که نجاست در فم و لعاب باشد زیراکه این محل استعمال نجاست ست بحسب اغلب و نظر بغالب احوال او که نجاسات را می خورد و مباشر آن می ماند حکم داده بنجاست وی و این دال نیست بر نجاست عین او و جمهور قائل اند بنجاست و مالک و داؤد و زهری خلاف جمهور اند و دلیل کسانیکه می گویند غسل برای تعبد ست نه نجاست اینست که اگر برای نجاست می بود کم از هفت بار هم کفایت میکرد زیراکه نجاستش زیاده از نجاست عذره نیست و جواب داده اند که اصل حکم که امر بغسل ست معقول المعنی ممکن التعلیل مبنی بر لسے نجاست ست و اصل در احکام تعلیل ست پس محمول شود بر اعم اغلب و تعبد صرف در عدد ست نه در غسل و این ماخوذ ست از شرح عمده و در حواشی منی تحقیق کرده ایم که اغلبیت تعلیل احکام چیزی نیست و راجح در وسے طهارت اوست و غسل تعبد ست انتهی کلام السبل **وللترمذي** و مر ترمذی راست این لفظ **أُخراهن** او **أُولٰهن بالتراب** و او درینجا برای شک ست از بعض رُوات و گفته اند صحیح آنست که برای تنویع ست و احداهن در روایت بزار آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر مقید و اُخراهن روایت ابوداود ست و الثامنة بالتراب روایت احمد ست و ارجح از همه همان روایت اولٰهن ست که نزد احد الشیخین ست کما تقدم و الله اعلم نووی گفته خنزیر در مذهب شافعی حکم سگ دارد از عدم ولوغ وے نیز هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز یک قول ست مر شافعی را **وعن ابي قتادة** بفتح قاف نامش حارث بن ربعی انصاری ست بکسر را و سکون با فارس آنحضرت ست در اُحد و مابعد او حاضر شده و فاتش در مدینه سنه پنجاه و چهار بوده و گفته اند که در کوفه در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مرده و وے در حروب همراه وے بود و عمرش هفتاد و پنج سال و سنین از انها ست که کنیت بر انها غالب شده

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في الهرة فرمود آنحضرت درباره گربه واین روایت ابوقتاده وقتی کرد که درآمد بر زن خود کبشه بنت کعب بن
مالک و کبشه زن پسر وی بود آب وضو را و در ظرفی ریخت پس آمد گربه تا بنوشد ازان آب وکج گردانید ابوقتاده ظرف آب را برای گربه تا بآسانی بخورد و گفت کبشه پس مرا
ابوقتاده دید که نگاه میکنم بسوی وی از تعجب پس گفت عجب داری ای دختر برادر من گفتم آری گفت فرمود آنحضرت انها ليست بنجس بدرستیکه نیست گربه پلید
یعنی نیست آب بدهان انداختن وی پلید گردد ونجس بکسر جیم بمعنی پلید وبفتح وضم نیز آمده بمعنی پلیدی وحدیث دلیل ست بر طهارت هره وسؤر وی اگرچه مباشر نجاست
باشد ومقید نیست طهارت دهان وی بزمانی وگفته اند پاک میشود فم او بگذشتن یکروز یا یک شب یا یکساعت یا بخوردن آب یا بغائب شدن وی آنقدر
که گمان طهارت حاصل شود یا بزوال عین نجاست از فم و این اخیر اوضح اقوال ست زیرا که در صورت بقای عین در فم او حکم بنجاست آن عین ست نه
بنجاست فم و چون عین زائل شد شارع حکم کرد که آن نجس نیست و نزد امام ابوحنیفه سؤر هره مکروه ست اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بدان و تیمم نکند
واگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود ولیکن مکروه ست و نزد ابویوسف وائمه دیگر طاهر بموجب همین حدیث وقول ابوحنیفه رح بکراهت بجهت آنست
که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده اند وسؤر سباع نجس ست ولیکن این حدیث که انها من الطوافين نجاست را بکراهت آورده انما هي من
الطوافين عليكم جزین نیست که این گربه از طواف کنندگان ست وبرایندگان ابن الاثیر گفته طائف خادم را گویند که خدمت میکند ترا برفق وعنایت
تشبیه داد هره را بخادمی که میگردد بر مولای خود ودوران میکند حوالی او ماخوذ ست از قوله تعالی طوافون عليكم ودر روایت مالک و احمد
وابن حبان وحاکم وغیرهم زیادت لفظ او الطوافات هم آمده جمع اول مذکر سالم ست نظر بسوی ذکور هره وجمع ثانی مؤنث ست نظر باناث وی و
کلمه او برای شک راوی نیست بلکه لفظ آنحضرت ست و تواند که برای شک باشد که آنحضرت طوافین گفته یا طوافات وطواف صیغه مبالغه ست افاده
غلبه وکثرت میکند یعنی چون وی بسیار میگردد واگر حکم بنجاست پس خورده او کنیم امت در حرج ومشقت افتد بنابران رخصت کردیم یا آنکه وی دائم گرد
شما میگردد چنانکه سائلان ومحتاجان میگردند ومهربانی با وی لازم باشد وبرهر تقدیر باعث مساهله ومسامحه آمد اخرجه الاربعة یعنی ابوداود
وترمذی ونسائی وابن ماجه وصححه الترمذي وابن خزيمة وصححه ايضا البخاري والعقيلي والدارقطني ورواه ايضا مالک و احمد والدارمی والشافعی
وابن خزیمه والحاکم والدارقطنی والبیهقی وعن انس بن مالک بن نضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم خدمت کرد آنحضرت را
ده سال ودرآمد در خدمت وی هشت ساله یا نه ساله بود انتقال کرد ببصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی ست
که مرد ببصره سنه احدی او ثلث وتسعین مناقب او بسیار ست و آنحضرت او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا ودین در دین چه گوئیم اما در دنیا عمر
او بصد وسه سال یا کم ازین رسیده اولاد او از صد متجاوز شده نخلستان او در سال دو بار میوه میداد ابن عبد البر گفته اصح ما قیل في عمره تسعة وتسعون سنة
انتهی کنیت وی ابوحمزه ست قال گفت جاء اعرابي آمد یک اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب که بادیه نشینان عرب را گویند ونزد بعضی عام ست
از عرب وعجم ودر نام وی اختلاف ست گفته اند ذوالخویصره یمانی ست وقیل اقرع بن حابس وقیل عیینه بن حصن الفزاری والله اعلم فبال في طائفة المسجد
پس بول کرد در ناحیه مسجد وطائفه پاره از چیزی را گویند فزجره الناس پس زجر کردند او را مردم ودر روایتی باین لفظ ست پس ایستادند مردم بسوی
وی تا منع کردند او را ودر روایت دیگر ست پس گفتند صحابه مه مه فنهاهم پس نهی فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم مردم را از زجر
نمودن وی وگفت بگذارید او را ودر لفظی لا تزرموه قطع نکنید بر وی بول را فلما قضى بوله پس هرگاه که تمام کرد بول خود را و فارغ شد از شاشیدن
امر النبي صلى الله عليه وسلم فرمود نبی صلى الله عليه وسلم بذنوب من ماء بدلوی از آب فذنوب بفتح ذال معجمه دلو بزرگ که نزدیک بپر شده باشد
ودر سعایه عوض ذنوب سجل آمده بفتح سین مهمله وسکون جیم بمعنی ذنوب فهريق عليه پس ریخته شد آن دلو بران قطعه مسجد که بران بول

کرده بود و درین حدیث دلالت ست بر نجاست بول آدمی و هو اجماع و بر آنکه زمین ناپاک پاک میشود بریختن آب همچو سائر متنجسات و بر آنکه غسالهٔ نجاست ترشاشه پاک ست اگر بر جاے دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید علمارا درینجا اختلاف ست مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک ست و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید ست و اگر جدا گردد و رنگ و بوے آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار طیبی گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از ان واجب نیست و نزد ابی حنیفه زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن نگذارند زمین می باید کند و خاک از ان برداشت تا پاک گردد انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و حسن گفتم بخدا التوفیق که حدیث دلالت نکرد بر ان که قوم در انجا نماز گذارند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل براے آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوے و رنگ بول بجهت غلبهٔ آب برطرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت ست و الله اعلم انتهی گویم دلیل حنفیه در تطهیر ارض بشمس و ریح این حدیث ست ذکاة الارض یبسها ذکره ابن ابی شیبة و لیکن جواب داده اند از ان که این حدیث موقوف ست بر محمد بن علی باقر و نیست از کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نیز این حدیث ست جفوف الارض طهورها ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف ست بر ابن قلابه پس حجت بدان قایم نمیتواند شد و حدیث ظاهر ست در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند همچو دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت نرم بود و ریختن آب بران کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افگند چه آب شامل اعلی و اسفل وے نمیتواند شد و در بعض طرق این حدیث آمده خذوا ما بال علیه من التراب فالقوه واهریقوا علی مکانه ماء مصنف در تلخیص گفته این حدیث را دو اسناد موصول ست یکے از ابن مسعود و دیگر از واثله بن الاسقع و در هر دو مقال ست و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود باطل گردد انتهی شوکانی در شرح دررالبهیه گفته آنچه شستن آن ممکن نیست همچو زمین و چاه پاک کردن آن بریختن آب ست بران یا بکشیدن آب از ان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تعبد بذهاب نجاست هم باقی ماند و این در نجاستے ست که جرم و لون دارد اما بول پس وارد ست از شارع دران که تطهیرش بریختن دلوے از آب ست بران و زمین نجس ببول پاک می شود باین ریختن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائدها ست از انجمله احترام مساجد ست زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این مسجدها صالح چیزی ازین بول و قذر نیست جزین نیست که براے ذکر خدا و خواندن قرآن ست و چون صحابه مبادرت کردند بانکار بروے مقرر داشت آنحضرت ایشان را و امر کرد برفق چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما بعثتم میسرین و لم تبعثوا معسرین و از انجمله رفق ست بجاهل و عدم تعنیف و از انجمله حسن خلق و لطف آنحضرت ست در تعلیم و از انجمله آنکه ابعاد وقت قضاے حاجت براے کسی ست که غائط کردن میخواهد نه براے بول چه عرف عرب همین بود و بول کرد آنحضرت و یکے را بر پشت خود استاده کرد تا تستر کند او را و از انجمله دفع کردن اعظم المضرتین ست باخف آنها زیرا که در قطع کردن بول بروے اندیشهٔ ضرر و تنجیس اکثر مواضع مسجد و تلوث بدن و جامهٔ وی بود **وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احلت لنا میتتان** فرمود آنحضرت حلال کرده شده ست براے ما دو چیز مرده بے ذبح و دو خون **فاما المیتتان فالجراد والحوت** پس دو مرده ماهی و ملخ اند و در صحیحین و غیرهما ست از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردیم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم هفت غزوات میخوردیم ملخ را **واما الدمان فالطحال والکبد** و اما دو خون پس جگر و سپرز ست که مشابه اند بخون در رنگ گویا خون بسته اند و درین حدیث دلیل ست بر حلت ملخ بر هر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و مالک گفته وقتی حلال ست که بسبب آدمی یا قطع راس بمیرد ورنه حرام و این حدیث حجت ست بروے و همچنین حلال ست ماهی بهر وجه که یافته شود طافی بود یا غیر آن باین حدیث و بحدیث الحل میتته و باین رفته اند جمهور که میتهٔ بحر حلال ست برابر ست که بنفس خود مرد یا بالصید و رفته اند حنفیه بعدم حلت مگر چیزے که مرد بسبب آدمی یا بافگندن دریا یا جزر وی

واما چیزے کہ مرد یا گشت اورا حیوانے غیر آدمی پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابر ست نزد ابو داؤد و احمد و لفظ وی اینست کہ ہر چہ
انداخت دریا یا جزر کرد ازوی آب پس بخورید آنرا و آنچہ مرد در دریا و طفو پس مخورید آنرا و این حدیث خاص ست پس مخصوص شود بآن عموم شیخ در ترجمہ گفتہ این
حدیث حجت ست مر ابی حنیفہ را در تحریم طافی و ہمچنین منقول ست از جماعتی از صحابہ انتہی گویم در مشکوۃ ست روایت کرد این را ابن ماجہ و گفت محی السنہ اکثر
برآنند کہ این حدیث موقوف ست بر جابر یعنی قول او و مذہب اوست نہ حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتہی و در سبل گفتہ ضعیف باتفاق ائمۃ الحدیث انتہی
نووی گوید حدیث جابر ضعیف ست باتفاق اما ان حدیث جائز نیست احتجاج بدان اگر معارض نشود او را چیزے فکیف کہ حدیث دیگر معارض اوست
انتہی پس مخصوص نشود عام باو و خورد آنحضرت از عنبر کہ انداخت دریا برای اصحاب سریہ و نپرسید کہ بکدام سبب مردہ بود و تضعیف حدیث جابر
از یحیی بن سلیم ست و او ضعیف الحفظ است و مرویست این حدیث بغیر وجہ بود و روے نیز ضعیفی ست و حدیث جابر در صحیحین باین لفظ ست کہ انداخت دریا
ماہی مردہ را پس خوردند ازوی لشکر و چون آمدند گفتند برسول خدا فرمود بخورید رزقے را کہ بیرون آوردہ ست خدائے تعالی بسوی شما و بخورانید ما را اگر باشد
باشما پس دادند آنحضرت را بعض ایشان چیزے یعنی ابو عبیدہ قدری ازان ماہی بخدمت حضرت فرستاد و آنحضرت آنرا بخورد و در بخاری ست از عمر در قولہ تعالی
أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ گفت صید دریا چیزی ست کہ شکار کردہ شد و طعام دریا چیزی ست کہ انداخت آنرا و در وی ست از ابن عباس کہ گفت طعام
دریا میتہ است مگر چیزے کہ قادر شدے ازان و در وی ست کہ گفت ابن عباس بخور از شکار دریا کہ صید یہودی یا نصرانی ست انتہی و ہمین ست مذہب
جمہور و در ہدایہ گفتہ مالک و شافعی گفتہ اند لا باس بہ از جہت اطلاق احل لکم المیتتان پس میتۂ بحر موصوف ست بحل و ما میگوییم کہ میتۂ بحر آنست کہ
بیندازد آنرا دریا تا مضاف باشد موت بدریا نہ آنچہ خود مردہ ست در وی بے آفت و نزد امام احمد نیز حلال ست طافی و گفتہ کہ طافی خوردہ شود و آنکہ منقطع
شدہ است از وی آب نیک تر ست و بعضے از اصحاب احمد مکروہ پنداشتہ اند انتہی گویم وجہی کہ در ہدایہ برای عدم حلت طافی ذکر کردہ مدخول ست بآنکہ اضافت موت
بسوی دریا عام تر ست ازینکہ باندا ختن دریا میرد یا بطول مکث درآن بلکہ طفو ابلغ ست از قذف در صحت اضافت و نیز این تعلیل بعد ورود نص عام مجوز نتواند
باشد برای تخصیص واللہ اعلم أخرجه أحمد وابن ماجة والدارقطني والشافعي والبيهقي وفيه ضعف زیرا کہ در اسنادش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست
و او ضعیف ست امام احمد گفتہ حدیثش منکر و دارقطنی آنرا از روایت سلیمان بن بلال از زید بن اسلم موقوف بر ابن عمر آوردہ و گفتہ ہو اصح و ہم تصحیح کردہ اند
وقف او را ابو زرعہ و ابو حاتم و گفت بیہقی کہ رفع کردہ اند این حدیث را اولاد زید بن اسلم عبد اللہ و عبد الرحمن و اسامہ و ابن معین تضعیف آنہا کردہ
و احمد بن حنبل توثیق عبد اللہ را و مصنف در تلخیص گفتہ بلی روایت موقوف اینجا در حکم مرفوع ست زیرا کہ قول صحابی احل لنا کذا و حرم علینا کذا مثل
قول اوست أمرنا بكذا ونهينا عن كذا پس حاصل میشود استدلال بوی بجہت بودنش در حکم مرفوع انتہی **وعن أبي هريرة رضي الله عنه**
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا وقع الذباب في شراب أحدكم ہرگاہ بیفتد مگس در نوشیدنے یکی از شما و در روایتی در طعام
یکی از شما فليغمسه پس باید کہ غوطہ دہد مگس را و در روایت بخاری تمام آنرا و در لفظ ابو داؤد فامقلوه و در لفظ ابن السکن فليمقله ثم لينزعه پستر دور
کند و بیندازد و بکشد آنرا ازان طعام و شراب فإن في أحد جناحيه داء وفي الآخر شفاء زیرا کہ در یکے از دو بازوی او علت و بیماری ست
و در دیگر صحت و تندرستی أخرجه البخاري وأبو داود وابن خزيمة وابن حبان وابن ماجه والدارمي وابن السكن وأحمد من حديث أبي سعيد الخدري والنسائي والبيهقي
نحوه وزاد و زیادہ کرد ابو داؤد در روایت خود وإنه يتقي بجناحه الذي فيه الداء و البتہ وی پرہیز میکند بآن بازوی خود کہ در وے بیماری ست
بخوف لحوق ضرر و در روایت احمد و ابن ماجہ این ست کہ وی مقدم میکند سم را و مؤخر میکند شفا را و درین حدیث دلیل ست بر جواز قتل مگس برای دفع ضرر
و بر افگندن وے و بخوردن آن [illegible] بہ سبکہ اگر در چیزی سائل افتد نجس نمیکند آنرا زیرا کہ امر کرد آنحضرت بغوطہ دادن وی در طعام و شراب و معلوم ست کہ مگس گاہی میمیرد

مثلاً وقتی که طعام گرم باشد پس اگر بجنس میکرد امر میفرمود بغمس او در طعام حال آنکه آنحضرت امر باصلاح وی فرموده واین حکم متعدی ست بهر آنچه نفس سائله ندارد مثل مگس شهد و زنبور و عنکبوت و اشباه ذلک زیرا که حکم عام میشود بعموم علت و منتفی میشود بانتفای سبب و امر بغمس برای شفاست و معلوم ست که در مگس قوت سمیه هست چنانکه ورم و خارش که از گزیدن وی حاصل میشود دلالت دارد بران پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر اوست و اطبا گفته اند که اگر موضع لسع مگس را هم بمگس ولک کنند درد ورم نفع و تسکین حاصل شود زیرا که در یکی از دو بازوی او شفاست و آن جبر میکند نقصان بازوی دیگر را که در وی داء ست

وعن ابي واقد بقاف مكسوره نام وی حارث بن عوف ست حاضر شد بدر را و بود با وی لوای بنی لیث و گفته اند که از مسلمهٔ فتح ست قول اول صحیح ست معدود ست در اهل مدینه مجاورت کرد بمکه و مرد در انجا در سنه شصت و هشت بعمر هفتاد و چهار سال و مدفون شد در موضع فید الليثي نسبت بسوی لیث نیز که از بنی عامر بن لیث ست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قطع من [illegible] فهو ميتة آنچه بریده شد از چارپایه و حال آنکه وی زنده ست پس آن پاره بریده شده مردار ست خورده نمی شود و این وقتی فرمود که در مدینه قدوم آورد و یافت ایشان را که کوهان شتر و دنبهای گوسفندان می برید و میخوردند پس منع فرمود از ان اخرجه ابو داؤد والترمذي وحسنه واللفظ له ورواه احمد والدارمي والحاكم ووصله وابن ماجه والبزار وگفت دارقطنی اصح و اشبه مرسل ست ورواه الطبراني في الاوسط من حديث هشام بن سعد وابن عدي في الكامل وابونعيم في الحلية نحوه من طريق تميم الداري وسنده ضعيف و در سبل گفته این حدیث مروی ست بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید و ابی واقد و ابن عمر و تمیم داری و روایت ابی واقد همین باشد که در کتاب ست

باب الانية

جمع اناء ست بمعنی آوند چون شارع نهی کرده ست از بعض آن لهذا احکام وی درین باب آورده عن حذيفة بن اليمان رضي الله عنه صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم و بود نزد او علم منافقین کنیت او ابو عبد الله ست و نام پدرش حسیل بتصغیر و یمان لقب اوست عبسی ست پسر و پدر هر دو صحابی اند حاضر شدند احد را جماعتی از صحابه و تابعین مثل عمر و علی و ابو الدرداء و غیر هم راوی اند از وی مرد در مداین سنه سی و شش هجری بعد قتل عثمان باربعین لیلة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشربوا في انية الذهب والفضة ولا تاكلوا في صحافها نوشید در آوندهای طلا و نقره و نخورید در کاسهای زر و سیم صحاف جمع صحفه است کسائی گفته صحفه آنست که سیر شوند از وی پنج کس و قصعه آنکه سیر شوند از ان ده کس و ضمیر صحافها راجع ست باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذهب و فضه ست و بعضی گویند راجع بفضه ست و ذهب در حکم اوست بطریق اولی و این عبارت بطریق قوله تعالی ست والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها و اجماع ست ائمه را بر تحریم اکل و شرب در اوانی زر و سیم بر مرد و زن و هیچ یکی را در ان خلاف نیست مگر آنکه بعضی شافعیه گفته که شافعی را قول قدیم ست که مکروه ست نه حرام قال الطيبي گویم اگر این قول ثابت شود مراد بکراهت حرمت خواهد بود زیرا که در محاورهٔ سلف استعمال لفظ کراهت بجای حرمت بسیار آمده و خلف چون باین معنی پی نبردند کراهت را بر تنزیه فرود می آرند و اختلاف کرده اند در الحاق مطلی باین هر دو در تحریم بعضی گفتند اگر ممکن الانفصال ست حرام ست اجماعا زیرا که درین صورت استعمال ذهب و فضه ست و اگر فصل وی ممکن نیست درست ست و اقرب آنست که اگر بروی اطلاق آوند سیم کنند لفظ حدیث شامل آن باشد و الا فلا و جائز ست اکل و شرب در اوانی مضبب بالاجماع و اختلاف کرده اند در آنکه همین اکل و شرب در اوانی ذهب و فضه حرام ست یا همه استعمالات او بعضی گفته اند که سائر استعمالات نیز حرام ست بالاجماع و بعض دیگر نزاع کرده اند دران و گفتند که نص در اکل و شرب وارد ست نه در غیر و الحاق سائر استعمالات بدان از روی قیاس غیر تام ست در سبل گفته حق عدم تحریم غیر اکل و شرب ست نیز که ثابت از نص

ہمین قدرست و دعواے اجماع صحیح نیست و این از شوم تبدیل لفظ نبوی ست بغیر وی زیرا کہ آنچہ در حدیث وارد شدہ ہمین تحریم اکل
و شرب ست نہ چیزے دیگر پس از ان عدول کردہ و عبارت نبویہ را گذاشتہ لفظ استعمال کہ عبارت عام ست از پیش نفس خود تراشیدند و نظائر این
تبدیل در عبارات قوم بسیار ست و مصنف این حدیث را مگر بغرض تحریم وضو در اوند زر و سیم آوردہ و ذکر محل فی کردہ در باب الاطعمہ والاشربہ بود و در اتخاذ
احجار نفیسہ مثل یواقیت و غیرہا مذہب و فقہ اختلاف ست و اظہر عدم الحاق ست و ابقاے آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل کہ نقل کند آنرا از اباحت
مذکور انتہی فانہا لہم فی الدنیا ولکم فی الآخرة زیرا کہ این اشیاء و امثال آن مر کافران راست در دنیا و مر شما راست در آخرت و ذکر کافر
اگرچہ درینجا نیست اما از سیاق عبارت معلوم ست و گفت براء بن عازب نہی کرد ما را رسول خدا از آب خوردن در سیم پس ہر کہ نوشید در وے در دنیا نوشد
در وے در آخرت متفق علیہ ابن منذر گفتہ اجماع ست بر صحت این حدیث وعن ام المومنین ام سلمة نامش ہند بنت ابی امیہ ست
از مہاجرات بود ہجرت کرد بسوی حبشہ با زوج خود پستر بمدینہ آمد چون زوجش ابو سلمہ بن عبد الاسد بمرد در ہمان سال آخر ماہ شوال سنہ ۴ یا چہار بزنی
آنحضرت در آمد و فاتش در سنہ چہل و ہشت ہجری ست و عمرش ہشتاد و چہار سال مدفون شد در بقیع روایت کردہ از وے زینب و عمر دختر و پسر وی و ابن عباس
و عائشہ و ابن المسیب و خلقی از صحابہ و تابعین رضی اللہ عنہا قالت گفت قال فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الذی یشرب
فی اناء الفضة انما یجرجر فی بطنہ نار جہنم آنکس کہ مے نوشد در آوند نقرہ گویا کہ می نوشد جرعہ جرعہ با آواز در شکم خود آتش دوزخ را جرجرہ
در اصل لغت آواز شتر را گویند کہ میگرداند آنرا در حنجرہ خود و استعمال میکنند در آواز آب کہ نزد افتادن در جوف میکند پس از ان خوردن آب جرعہ جرعہ بآن
صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جہنم منصوب ست و برفع نیز خواندہ اند و معنی آن میشود کہ آواز میکند در بطن او آتش دوزخ و چون آب خوردن باین
سبب استحقاق عذاب و در آمدن در دوزخ ست گویا آتش را می نوشد و گویا آواز آب در بطن او آواز آتش ست و یجرجر بر تقدیر اول بمعنی یشرب ست و بر تقدیر
ثانی بمعنی یصوت ست و صحیح و مختار نزد جمہور نصب ست و روایات دیگر معاضد اوست و زمخشری قائل رفع ست و لفظ مسلم درین حدیث اینست کہ ہر کہ بخورد
و می نوشد در آوند سیم و زر الخ متفق علیہ و درین باب ست از عائشہ رواہ الدارقطنی فی العلل من طریق شعبة والثوری عن سعد بن ابراہیم عن نافع
عن امرأة ابن عمر سماہ الثوری صفیة عنہ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دبغ الاہاب
فقد طہر چون دباغت دادہ شد چرم را پس بتحقیق پاک شد و باغت پیراستن پوست با نچہ گندگی و تباہی آنرا ببرد خواہ بادویہ و خواہ بآفتاب دادن
بمجرد خشک شدن و در باد گذاشتن و اہاب بکسرہ ہمزہ بروزن کتاب چرم مطلقا یا پیش از دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند و طہر بفتح ہا و کسر و ضم آن ہر
لغت ست حکاہ ابن مالک فی مثلثہ و یفیدہ القاموس و طہارت چرم بدباغت ثابت ست باتفاق ائمہ اربعہ خواہ میتہ باشد خواہ مذبوح ماکول اللحم بود و یا غیر آن
الا آنکہ بعض اصحاب امام احمد را در اہاب میتہ کلام ست و محققان ایشان بر طہارت اند و پوست خنزیر و آدمی از ان مستثنیٰ ست آدمی از جہت کرامت
و خنزیر بسبب اہانت و در کلب اختلاف ست و صواب آنست کہ وی نجس العین نیست مثل خنزیر و نزد امام محمد فیل حکم خنزیر دارد و نزد ابو حنیفہ و ابو یوسف
و دیگر ائمہ ہمچنین ست و از سلف منقول ست کہ با استخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و از ان می نمودند و شانہ میگرفتند و تحقیق از انس آوردہ
کہ آنحضرت را شانہ بود از عاج و آوردہ اند کہ برای فاطمہ رضی اللہ عنہا دو دستانہ خرید از عاج و مشہور آنست کہ عاج نام دندان فیل ست و بعضے محدثان
گفتہ اند کہ نام حیوانی دیگر ست دریائی کہ آنرا ذبل خوانند و بعضے گویند نام سلحفاة ست کذا فی اشعة اللمعات رواہ مسلم بہذا اللفظ وعند
الاربعة و نزد ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ باین لفظ ست ایما اہاب دبغ ہر کدام چرم کہ دباغت دادہ شد پس بتحقیق پاک شد و رواہ الشافعی
و ابن حبان و رواہ الدارقطنی باسناد علی شرط الصحة وقال حسن و گفت ترمذی حسن صحیح و رواہ الخطیب فی تلخیص المتشابہ من حدیث جابر وعن سلمة بن

المحبق بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید باء موحدهٔ مکسوره و قاف و اہل حدیث بفتح میم خوانند نام محبق [illegible] است
در بصریین و کنیت سلمه ابو سنان ست روایت کرد از وی [illegible] سنان بن عمیر [illegible]
المیتة [illegible] دباغها یعنی باغت دادن پوستهای مردار پاک کنندهٔ اوست و بلفظ احمد و ابو داؤد اینست که آمد آنحضرت در غزوهٔ تبوک بر اہل خانهٔ پس
ناگاه دید مشکی آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست میته ست که دباغت داده شده ست فرمود دباغت دادن او پاک کننده ست او را
و در حدیث ابن عباس ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده پس گفت چرا انتفاع نگرفتید با پوست او گفتند مردارست فرمود جز این
نیست که حرام ست خوردن آن و آیا نیست در آب و قرظ آنچه پاک گرداند او را رواه الدارقطنی والبیهقی و صححه ابن حبان و غیر وے نیز آنرا روایت
کرده بالفاظ چند نزد احمد و ابی داؤد و نسائی و بیهقی و ابن حبان از سلمه باین لفظ آورده دباغ الادیم ذکاته و در لفظے دباغها ذکاتها و در لفظے
دباغها طهورها و در لفظے ذکوة الادیم دباغه و فی الباب احادیث بمعناه و درین حدیث دلالت ست بر آنکه دباغ مطهر جلد میته هر حیوان ست که طاهر
میشود بآن ظاهر و باطن وے و درین مسئله هفت قول ست اول آنکه دباغ مطهر پوست هر مردارست در ظاهر و باطن خاص نیست بچیزی از آن موافق
ظاهر حدیث ابن عباس و این مرویست از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و هو اظهر الاقوال دلیلاً دوم آنکه دباغ مطهر هیچ شئ نیست و این مرویست از جماعتی
از صحابه و دلیل ایشان حدیث عبدالله بن عکیم ست که روایت کرد آنرا شافعی و احمد و بخاری در تاریخ و ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی
و ابن حبان و لفظ وی اینست که آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از موت وے که سود مند نشوید از خود مرده بپوست و نه به پی و ترمذی گفته
حسن ست و مذهب امام احمد همین بود و میگفت که آخر الامرین همین ست بعده این مذهب را ترک داد و این حدیث را ناسخ حدیث ابن عباس گویند
و جوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب ست در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از مشایخ جهینه و گاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده روایت
کرده و هم در متن که مروی ست بغیر تقیید و این روایت اکثر ست و مروی ست بقید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و نیز معلل ست بارسال زیرا که ابن عکیم از آنحضرت نشنیده و نیز بانقطاع زیرا که عبدالرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ندارد و لهذا امام احمد ترک
کرده قول بآن کما قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیرا که حدیث دباغ اصح ست از ان و راوی وی مسلم ست و مرویست بطرق متعدده
از جماعتی از صحابه و لابدست که ناسخ متاخر باشد و نیست دلیل بر تاخر حدیث ابن عکیم و چون نسخ تمام نشد متعارض شد حدیث ابن عکیم و حدیث ابن
عباس و من معه و وقت تعارض رجوع بترجیح کنند یا وقوف نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیرا که تعارض هنگام استوا میباشد و مساوات ادله
درینجا مفقودست بسبب آنکه این حدیث ضعیف ست و حدیث ابن عباس صحیح و با ابن عباس راویان دیگر بسیار اند سوم آنکه اهاب نام چرم غیر مدبوغ ست
کما فی القاموس والنهایه و بعد دباغ نامش قربه و شن باشد و بجزم الجوهری و چون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده شد
میان هر دو باین طریق که نهی از انتفاع با اهاب تا وقتی ست که مدبوغ نشده ست و چون دباغت داده شد نامش اهاب نماند پس داخل تحت نهی هم نخواهد شد
و هو جمع حسن قول سوم آنکه جلدی که بدباغت طاهر میشود جلد میته ماکول ست لاغیر و عموم ایما اهاب مرغ را تاو ست چهارم آنکه دباغ مطهر جمله جلود ست
جز خنزیر که او را جلد نیست و این مذهب حنفیه است پنجم آنکه مطهرست الا خوک را لقوله تعالی فانه رجس زیرا که ضمیر راجع ست بسوی خوک و در آیه حکم
ست بر جسیت تمام وے و در وی مقیس علیه سگ ست در نجاست و این قول شافعی ست ششم آنکه مطهر همه است لیکن تطهیر ظاهر نه باطن پس مستعمل
شود در یابسات نه مائعات و نماز گذارند بر وی نه در وی و این قول مرویست از مالک جمعاً بین الاحادیث عند التعارض هفتم آنکه جائزست انتفاع
بجلود میته اگرچه غیر مدبوغ باشد ظاهراً و باطناً بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگوسفندی مردار و فرمود چرا منتفع نشدید

باباب او گفتندے مردار ست فرمود انما حرم اکلها و بهذا ای الزهری وجواب داده اند که این حدیث مطلق ست پس مقید باشد بحدیث دباغ
وعن میمونة ام المؤمنین رضی الله عنها بنت حارث هلالیه عامریه نامش برّه بود آنحضرت میمونه نام کرد در جاهلیت زیر مسعود
بن عمرو ثقفی بود چون او را بگذاشت ابورهم بنی گرفت و بمرد پس بعقد آنحضرت آمد بماه ذیقعده سنه هفتم در عمرة القضیه بموضع سرف که بر ده
میل از مکه معظمه است و وفات وی نیز در موضع سرف در سنه شصت ویک یا سنه چهل ویک اتفاق افتاد و قیل غیر ذلک حضرت ابن عباس رضی الله عنه
بروی نماز گذارد و وی خواهر ام الفضل زن عباس و خواهر اسماء بنت عمیس ست و آخر ازواج رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم که بعد وے
زنی دیگر نخواست روایت کرده از وی جماعتی منهم عبدالله بن عباس رضی الله عنه قالت مرّ رسول الله صلی الله علیه وسلم بشاة یجرّونها
گفت میمونه گذشت آنحضرت بگوسفندے مرده که میکشیدند آنرا چند مرد از قریش فقال لو اخذتم اهابها پس فرمود کاش میگرفتید شما پوست
او را فقالوا انها میتة گفتند این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم فقال یطهرها الماء والقرظ فرمود پاک میگرداند
آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست بپزانند نووی در شرح مسلم گفته جائزست دباغ بهر شی که خشک کند فضلات جلد را و طیب گرداند آنرا و باز دارد
از فساد همچو شب و قرظ و قشر رمان و جز آن از ادویهٔ طاهره و حاصل نمیشود دباغت بآفتاب مگر نزد حنفیه و بخاک و خاکستر و نمک علی الاصح انتهی گوییم از هری گفته
شب بشین معجمه و موحده جوهریست مشابه بزجاج و غیر وی گفته بمثلثه است جوهری گوید و آن گیاهی ست خوشبو از طعم انتهی و مالک وابو داؤد از حدیث عایشه
آورده اند که امر کرد رسول خدا بتمتع گرفتن از چرمهای مردار وقتی که دباغت داده شوند یعنی بطریق اباحت شیخ در ترجمه گفته و اگر بملاحظه منع از اضاعت
مال و اسراف امر استحباب مراد دارند نیز صورتے دارد انتهی اخرجه ابوداؤد والنسائی مصنف در تلخیص طرق این حدیث تکلم بسیار کرده در طریقی
حسن و در طریقے ضعیف و در طریقے مضطرب و در طریقے منقطع و در طریقے مرسل گفته و نسبت تخریج وی بسوے شافعی و بخاری در تاریخ وابوداؤد و
نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان کرده و گفته که ترجیح درینجا بمعارضه است باینکه احادیث دالّه بر دباغ اصح اند و قول بموجب آنها باین جهت
ست که اهاب نام چرم ست قبل دباغ و بعد دباغ نامش شن و قربه است حمل کرده است برین ابن عبدالبر و بیهقی و هم منقول ست از نضر بن شمیل جزم
کرده است بدان جوهری و ابن شاهین گفته که چون احتمال هر دو امر شد و قول آنحضرت این ست که هر اهاب که مدبوغ شد طاهر گردید حمل کردیم آنرا بر اول
جمعاً بین الحدیثین و جمع میان هر دو بتخصیص ست باینکه منهی عنه جلد خوک و سگ ست زیرا که چرم این هر دو دباغت کرده نمیشود گفته اند که محمول
بر باطن جلد در نهی و بر ظاهر آن در اباحت والله اعلم انتهی وعن ابی ثعلبة بفتح مثلثه و لام مفتوحه نام وی جرهم بن ناشب ست مشهور ست
بکنیت بیعت کرد در شجره و فرستاد او را رسول خدا بسوی قوم او پس مسلمان شدند قوم وی و سهم براورد برای وے آنحضرت در خیبر نزول کرد
شام را و مرد در سنه خمس و سبعین و بعضے گفته اند در زمان معاویه الخشنی بضم خا و فتح شین معجمتین نسبت ست بسوی خشن بن النمر که قبیله معروف ست
قال قلت یا رسول الله انا بارض قوم اهل الکتاب افنأکل فی آنیتهم گفت ابو ثعلبه گفتم ای رسول خدا بدرستیکه ما در زمین گروهے
هستیم که اهل کتاب اند آیا جائزست که بخوریم در آوندهای ایشان قال لا تأکلوا فیها فرمود مخورید در آوندهاے ایشان اگر بیابید جز آن ظروف را درینجا
دلالت ست بر نجاست آنیه اهل کتاب و این نجاست بنا بر رطوبت ایشان است و نصره ابن حزم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی انما المشرکون نجس
و کتابی را مشرک نامند زیرا که مسیح و عزیر را ابن الله گویند و نزد دیگران رطوبت ایشان پاک ست و حبل گفته و هو الحق لقوله تعالی وطعام الذین
اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم و وضو کرد آنحضرت از مزاده مشرکه و در حدیث جابرست که غزا میکردیم همراه آنحضرت و میرسیدیم
بآوندهای مشرکان و اسقیه ایشان و عیب نمی کرد آنحضرت بر ما انتهی الا ان لا تجدوا غیرها فاغسلوها وکلوا فیها مگر آنکه نیابید غیر آن

آوندها پس بشوئید آنرا و بخورید دران ظاهر حدیث درانست که اگر ظروف دیگر جز ظروف ایشان یا بد در ظروف ایشان بغسل نیز نخورد از جهت عدم ضرورت لیکن فقها گفته اند که جائز ست استعمال آنیهٔ ایشان بعد از غسل بے کراهت خواه ظروف دیگر یافته شوند یا خیر پس حمل کرده شود کراهت در حدیث بر آنکه مراد ظروفی ست که می پزند درو گوشتهاے خوک و می نوشند دران شراب و معتاد اند برای نجاست از جهت استقذار طبیعی هر چند شسته شود و مراد فقها آن اوانی ست که مستعمل نیستند در نجاسات غالبا ذکره ابو داؤد فی سننه صریحا نقله البارمی و لفظ ابو داؤد اینست که او شان می پزند در دیگهاے خود گوشت خوک و می نوشند در آوندهاے خود شراب را و رواه احمد ایضا متفق علیه در سبل گفته این حدیث مطلق ست و حدیث ابو داؤد مقید بآنیهٔ مطبوخ فیه پس محمول شود بر مقید و نجس در لغت مستقذر و آن عام ست از معنی شرعی و قیل معناه ذو نجس زیرا که اهل کتاب مشرک اند و شرک ایشان بمنزله نجاست ست چه طهارت نمی کنند و نه غسل و نه اجتناب از نجاسات پس گویا نجاست ملابس ایشان ست و باین تمام میشود جمع میان این حدیث و آیت مائده و احادیث که موافق حکم مائده است و آیت مائده اصرح ست در مراد انتهى و عن عمران بن حصين بضم حا و فتح صاد مهملتین و سکون تحتیه از صحابه مشهورین اسلام آورد در خیبر همراه ابو هریره و تا سی سال بر بستر بیماری افتاده ماند ملائکه سلام میکردند بروے یکبار داغ کرد باز ملائکه را ندید چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکے از اصحاب رسول خدا صلے الله علیه وسلم اقدم و افضل ازوی کنیت عمران ابا نجید خزاعی کعبی ست مرد در بصره سنه پنجاه و دو یا سه روایت کرد ازوی ابو رجا و مطرف و زراره بن ابی اوفی رضي الله عنه ان النبي صلى الله علیه وسلم واصحابه توضؤا من مزادة امرأة مشركة بدرستیکه آنحضرت و یاران او وضو کردند از پکهال زن مشرکه و درینجا دلیل ست بر طهارت آوندهاے مشرکان و بر طهور جلد میته بدباغ زیرا که پکهال وی از جلود باغ مشرکین بود و ذبائح ایشان بے شبهه مردار ست و نیز دلیل ست بر طهارت رطوبت مشرک زیرا که زن مشرکه مذکوره مباشر آب مذکور بود و آن کمتر بود از دو قله زیرا که ایشان تصریح کرده اند باینکه شتر مقدار دو قله می برد و هر که میگوید که رطوبت ایشان نجس ست این حدیث دلیل ست بروی متفق علیه في حديث طويل و نیست درین حدیث دراز تصریح باینکه وضو کرد از پکهال زن مشرکه زیرا که صحابه زنے را با دو پکهال آب نزد آنحضرت آوردند و آنحضرت آب ازان هر دو در آوند ها گرفت و آنچه خدا خواست گفت باز واپس داد پس مردم ازان نوشیدند و آوند های خود پر کردند و هر که جنب بود بحکم آنحضرت ازان آب غسل نمود و زن که مزادهاے خود را باز گرفت و آن هر دو زیاده از پیشتر پر آب گردیدند انتهى پس درین حدیث اگرچه تصریح بوضو نیست لیکن کافی ست در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کند بدان فافهم وعن انس بن مالك رضي الله عنه ان قدح النبي صلى الله عليه وسلم انكسر بدرستیکه ساغر آب نوش آنحضرت بشکست فاتخذ مكان الشعب ـ ة من فضة پس گرفت بجای شکست وی زنجیری از نقره شعب بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله لفظی ست مشترک در چند معنی مراد درینجا صدع و شق اوست و سلسله بفتح سین اول و سکون لام و فتح سین ثانی بمعنی رسانیدن چیزی بچیزی ست یا بکسر اول بمعنی زنجیر آهنی و مانند آن در سبل گفته ظاهر آنست که مراد اول باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل ست بر جواز تضبیب انا بفضه و نیست خلاف در جواز وی لیکن اختلاف کرده اند در واضع سلسله بیهقی از موسی بن هارون یا غیر وی حکایت کرده که جاعل سلسله انس ست نه آنحضرت و جزم به ابن الصلاح زیرا که لفظ روایت و جعلت ست اما مصنف در تلخیص گفته که دروی نظر ست زیرا که در بخاری از حدیث عاصم احول آمده که دیدم قدح آنحضرت را نزد انس بن مالک که شق شده بود پس بست آنرا بسیم و ابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای وی حلقه از زر یا سیم گرداند ابو طلحه گفت متغیر مکن چیزے را که ساخت آنرا رسول خدا صلے الله علیه وسلم پس گذاشت انس آن این لفظ بخاری ست و محتمل که ضمیر در قول وی بست آنرا بسیم عائد باشد بطرف آنحضرت و محتمل که بسوی انس کما قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل ست مر اول را و قدح متغیر نشد از حال اول که بر عهد آنحضرت بود انتهى.

در سبل گفته این سلسله که انس تغییر وی خواست غیر حلقه مذکور ست پس ظاهر آنست که ضمیر عائد ست بسوی آنحضرت و هو حجة لما ذکر انتهی اخرجه البخاري و دارقطنی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که دران چیزی از طلا و نقره است پس مے نوشد و میکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت که درو ے چیزے از طلا و نقره است ظرفی ست که در وی میخهای طلا و نقره زده باشند طیبی از نووی نقل کرده که اگر ضبه ے خرد باشد بر قدر حاجت حرام و مکروه نبود و اگر کثیر و عریض بود حرام ست انتهی و در هدایه گفته که آب نوشیدن در اناء مفضض جائز ست بحیکه در موضع دهان نبود و همچنین در اناء مضبب بذهب و فضة زیرا که ضباب بر قصعه برای استوار ساختن است نه برای زینت و اگر بر موضع ضباب وضع فم کند نیز الباس ست و این بر تقدیر یست که از کاسه بخورد و اما اگر طعام از کاسه بگیرد و بر جای دیگر یا بدست بخورد لا باس ست انتهی

باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ مفرد آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم تثنیه و جمع ست یا اعتبار جنس نموده و نجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آمده **عن انس بن مالك رضي الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن الخمر** گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خمر بعد تحریم وی **تتخذ خلا** که ساخته میشود سرکه **قال لا** فرمود نه یعنی جائز و حلال نیست سرکه ساختن شراب بانداختن نمک یا پیاز یا جز آن از انچه تباه گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک ست در تحریم و تنجیس سرکه خمر و نزد حنفیه جائز و حلال ست و این حدیث حجت ست بر ایشان و نیز در مسند آمده از حدیث انس که گفت آمد مردے نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در کنار او یتیمان بودند و بود نزد آن مرد خمر وقتے که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا انسازم این خمر را سرکه فرمود مساز پس ریخت آن مرد خمر را تا آنکه روان شد وادی و بلفظ حاکم و بیهقی از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه یتیمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تحریم وی و آمد ابو طلحه نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سرکه فرمود نه پس بریخت آنرا و بلفظ احمد و ابو داؤد از حدیث انس اینست که پرسید ابو طلحه آنحضرت را از حال یتیمانی که وارث شدند خمر را فرمود بریز آنرا گفت ابو طلحه آیا نسازم آنرا سرکه فرمود نه و در مختصر السنن این حدیث را نسبت کرده است بمسلم و او را احادیث دیگرست مانند آن اخرجه الدارقطني واحمد من حدیث ابی سعید نحوه و درین باب ست از جابر و صح عن عمر بن الخطاب و معلوم نمی شود برای وی مخالفی از صحابه شیخ در ترجمه گفته دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبرست صلی الله علیه وسلم نعم الادام الخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح ست و نهی ازان اگر بود در ابتداے امر بود بجهت قمع آثار خمر اما بعد طول عهد حرام نباشد و روایت کنند که خیر خلکم خل خمرکم یعنی بهترین سرکه شما سرکه خمر شماست انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه استدلال بحدیث نعم الادام الخل ناتمام ست زیرا که اصل حدیث بروایت جابر رضی الله عنه اینست که بدرستیکه آنحضرت درخواست کرد از اهل خود اُدم یعنی نانخورش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سرکه پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و گفت خوش نانخورش سرکه است خوش نانخورش سرکه است رواه مسلم پس ورود این حدیث در مدح سرکه است و کفایت کردن وے عوض نانخورش دیگر اگر موجود نباشد نه دلالت بر آنکه سرکه هر چیز خمر باشد یا غیر آن حلال ست و همچنین تعلیل بزوال وصف مفسد منظور فیه است زیرا که حرمت خمر قطعی ست وصف سکر در وی موجود باشد یا نباشد حکم وے تحریم ست و لهذا تصریح فرمود به نهی از سرکه ساختن خمر با وجود علم بزوال وصف مفسد و بودن نهی در اول امر و نماندن آن بعد طول عهد محتاج بسندست احتمال صرف در حلت و حرمت چیزے کافی نیست و روایت خیر خلکم خل خمرکم حدیث واهی ست از روایت مغیره بن زیاد از ابی الزبیر از جابر مرفوعا و این مغیره همانست که او را هشام مکفوف خوانند و وی صاحب مناکیر ست نزد اهل حدیث گو تهذ مناکیر بسیار را عطا بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و از عباده بن نسی حدیث غریب موضوع آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضاله است از یحیی بن سعید

از عمرو از ام سلمه و در وی اینست کما یحل خل الخمر حاکم گفته متفرد ست بدان فرج از یحیی و وی از کسانی ست که حجت گرفته نمی شود بحدیث وی و صحیح
نشده ست تخلیل خمر بهیچ وجه و تفسیر کرده ست آنرا فرج باینکه متغیر شود خمر و سرکه گردد پس حلال شود و مرتفع میشود خلاف باین تفسیر و دارقطنی گفته ضعیف
عبد الرحمن بن مهدی که حدیث منکر دارد فرج بن فضاله و میگفت که وے روایت کرده ست از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبه منکره و گفت
بخاری فرج بن فضاله منکر الحدیث ست حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین بعد ایراد این روایتها گفته که اهل مدینه همیشه انکار میکردند این را حاکم
از قتیبه بن سعید آورده که گفت آمدم بمدینه بایام امام مالک و رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سرکه خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت
آمدم بعد موت مالک و ذکر کردم اینمعنی را با اهل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ یکے و آنچه مروی ست از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سرکه
خمر و از عایشه رض که لاباس به است پس آن خل خمری ست که خود بخود بے اتخاذ سرکه گردید پس روایت مغیره و فرج چه قسم معارض این احادیث و آثار صحیحه
محفوظه از رسول خدا و تابعین خواهد شد انتهی و در هدایه گفته چون خمر سرکه گردد حلال ست خواه بچیزے انداختن در وے گردد یا بے آن بجهت دیر پائی و در آفتاب
نهادن مثلاً و شافعی گفته حلال ست اگر بچیزے انداختن شود و در یک قول و اگر بے انداختن شود در یک قول انتهی گویم اتخاذ را در حدیث تفسیر کرده اند
بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سرکه سازند غیر حلال و غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگرچه بنقل وے از سایه بآفتاب بود یا عکس آن و اما
شرابے که بنفس خود سرکه گردد بدون علاج پس آن طاهر حلال ست و در سبل گفته که علما را در خل خمر سه قول ست یکے آنکه چون خمر بے قصد سرکه گردد حلال ست
و چون بقصد گردد حرام دوم آنکه حرام ست هر سرکه که متولد ست از خمر مطلقاً سوم آنکه سرکه سرکه ست اگرچه متولد باشد از خمر بقصد بود یا بے آن مگر آنکه فاعل وے
آثم ست زیرا که چرا گذاشت آنرا تا آنجا که خمر شد سپس سرکه گردانید آنرا و اما دلیل بر حلت خل خمر پس اینست که این خل خل ست شرعاً و لغةً و گفته اند
که چون شراب را سرکه کردن خواهد آب از انگور افشرده پیش از خمر شدن وی دو برابر آن سرکه خالص در وے بیندازد که درین صورت آب مذکور سرکه شود
و هرگز خمر نگردد انتهی گویم این قسم سرکه را سرکه خمر نتوان گفت بلکه سرکه انگور ست و سرکه خمر آنست که خمر را گرفته بعلاج یا بغیر آن سرکه سازند و هرچند لغةً و
شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع ست از اجرای حکم خل بر ان آرے شرابے که بے قصد سرکه شود وجهی برای حلت وارد والله اعلم

اخرجه مسلم و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح گویم ایراد این حدیث در باب ازالهٔ نجاسات مشعر ست باینکه خمر نجس ست اما علما را اختلاف ست
در نجاست و طهارت وی شوکانی رح در مختصر گفته نجاست غائط آدمی و بول او ست مطلقاً مگر بول رضیع و لعاب کلب و سرگین و خون حیض و گوشت خوک
و آنچه سوای اینست دران خلاف ست و اصل طهارت ست بر نمی آرد از طهارت مگر ناقل صحیح که معارض نشود او را مساوی یا مقدم بر وے انتهی و در
شرح مختصر گفته زیرا که اصل بودن طهارت معلوم ست از کلیات و جزئیات شریعت و شک نیست که حکم بنجاست چیزے مستلزم تکلیف عباد ست و اصل برائت ست
خاصة در امور عامة البلوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت در آنچه سکوت کرد از ان خدا و فرمود که آن عفو ست پس در اشیائیکه هیچ دلیل بر نجاست
وارد نیست هیچ یکی را از عباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم بنجاست وی کند بمجرد رائے فاسد یا بغلط در استدلال چنانکه بعض اهل علم کرده اند که هرچه را
حق تعالی حرام فرموده نجس ست و گمان کردند تلازم حرمت و نجاست باهم و این زعم شان ابطل باطلات ست زیرا که هرگز تحریم چیزے دلالت بر نجاست آن چیز
نمیدارد نه بمطابقت و نه بتضمن و نه بالتزام پس تحریم خمر و میته و دم مسفوح دلالت نمیکند بر نجس بودن اینها و از نجاست که چون شارع دانست که بعض امت درین
غلط کنند فرمود حرام نیست از میته مگر خوردن او برائے دفع ظن مذکور و اگر مجرد تحریم مستلزم تنجیس باشد باید که مثل قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ الخ
دال باشد بر نجس بودن این زنان حال آنکه مسلمان زنده باشد یا مرده نجس نیست چنانکه در صحیح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده است و همین ست حکم
اعیان محرمه هیچو ازلام و انصاب و نباتات مسکره باصل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصریح بنجاست و رجسیت در کسیت شی دال بر نجس بودن

اوست چنانکه نجاست سرگین و لحم خنزیر پس در قوله تعالی إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ چرا
حکم بنجاست خمر نتوان کرد گوئیم خمر درین کریمه مقترن بانصاب وازلام واقع شده واین قرینهٔ صارفه است معنی رجسیت را بسوی غیر نجاست شرعیه وهکذا
قوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ زیراکه ادلهٔ صحیحه مقتضی عدم نجاست ذات مشرکین اند چنانکه وارد شده است در اکل ذبائح واطعمهٔ ایشان وتوضی
از آوندهای ایشان وخوردن در آن وفرود آمدن ایشان بمسجد پس این دلیل ست برانکه مراد بنجاست درین آیت غیر نجاست شرعی ست بلکه از شارع بیان این معنی
بروجهی وارد ست که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق وفد ثقیف وقت نزول ایشان در مسجد که نیست بر زمین از انجاس قوم چیزی بلکه انجاس
ایشان بر نفس ایشان ست ودرینجا دلالت ست بر آنکه این نجاست حکمی ست نه حسی وتعبد بنجاسات حسیه است نه حکمیه وانچه وارد ست در نجاست معارض حق
بارجح از وی وشک نیست که عمل متعین ست برراجح هان اگر تعارض مساوی ست پس بحسب آن اصل عدم تعبد باشد تا ورود مورد خالص از شوب معارضه
یا راجح بر معارض بهر حال واجب ست منصف را قیام بمقام منع وعدم تزحزح ازان مگر بحجت شرعیه انتهی **وعنه** وهم روایت ست از انس بن مالک رضی الله
عنه قال گفت انس لما [illegible]ن يوم خيبر امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا طلحة هرگاه بود روز خیبر حکم فرمود رسول خدا ابو طلحه را که ندا
کند فنادى ان الله ورسوله ينهيانكم پس ندا کرد بدرستی که خدا ورسول او نهی می کنند شما را ینهیان بصیغهٔ تثنیه است وثابت شده که آنحضرت
خطیبی را که در خطبهٔ خود ومن یعصهما گفته بود بئس خطیب القوم فرمود ونیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب الیه مما سواهما پس تعارض شد میان روایات
وجواب داده اند که نهی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضی بسط وایضاح ست می بایست بجای ضمیر اسم ظاهر می آورد نه جمع بین الضمیرین ودیگر آنکه
آنحضرت را جمع بین الضمیرین می رسد نه غیر وی را بنا بر علم وی صلعم بجلالت وعظمت وی تعالی عن لحوم الحمر الاهلية فانها رجس از خوردن
گوشت خران خانگی ودر حدیث ابو ثعلبه خشنی ست که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خران خانگی را ودرینجا احتراز ست از خران وحشی که آنرا گورخر گویند وآن حلال ست
باتفاق وهم در صحیحین ست از حدیث جابر که نهی فرمود آنحضرت روز خیبر از لحوم حمر اهلیه واذن داد در لحوم خیل وهم در بخاری ومسلم ست نه حدیث ابن عمر ودر ترمذی از حدیث جابر مثل آن
ونیز در صحیحین ست از حدیث براء بن عازب که نهی فرمود رسول خدا روز خیبر از گوشتهای خران انسیه بکسر همزه منسوب بانس بمعنی انسان وبضم همزه نیز میخوانند از انس ضد وحشت وبفتحتین نیز آمده
بمعنی انسان وگفت زاهر اسلمی که من درین حال که می افروزم آتش را زیر دیگها بگوشتهای خران که ناگاه آواز داد آواز دهندهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بیشک
رسول خدا نهی میفرماید شما را از خوردن گوشتهای خران رواه البخاری وفی الباب غیر ذلک متفق علیه ودرین احادیث دلیل ست بر تحریم لحوم حمر اهلیه
وباین قائل اند جمهور صحابه وتابعین ومن بعدهم وابن عباس رضی الله عنه بعدم تحریم رفته ودر بخاری از وی آورده که گفت نمیدانم که نهی کرد آنحضرت ازان بسبب
باربردار مردم یا حرام کرده شدند در سبل گفته ضعف این قول غیر مخفی ست زیراکه اصل در نهی تحریم ست اگرچه علت وی ما را معلوم نباشد واستدلال کرد ابن عباس
بقوله تعالی قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا در جواب سائل از تحریم وی وبحدیث غالب بن ابجر که نزد ابو داود ست ودروی اینست که اطعم اهلک
من سمين حمرك وجواب داده ازان باضطراب حدیث بیهقی در سنن خود گفته که این حدیث مختلف الاسناد ست ومثل وی معارض احادیث صحیحه نتواند شد
انتهی ونیز در سبل گفته ذکر کردن مصنف این هر دو حدیث را در باب نجاسات مبنی برین ست که تحریم را تنجیس لازم ست وهو قول الاکثر ودر وی خلاف ست
وحق آنست که اصل در اعیان طهارت ست وتحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشه محرم ست وطاهر وهمچنین جمله مخدرات وسمومات قاتله نیست دلیل بر نجاست
آنها آری نجاست را تحریم لازم ست ولا عکس زیراکه حکم نجاست منع ملامست اوست در هر حال پس حکم بنجاست عین حکم بتحریم اوست بخلاف حکم بتحریم زیراکه
لبس حریر وذهب حرام ست وحال آنکه این هر دو طاهر اند بضرورت شرعیه وباجماع وچون این معنی معلوم شد پس تحریم خمر وحمر که منصوص علیه ست مستلزم
نیست برای نجاست آنها بلکه لابد ست از دلیلی دیگر بر آن ورنه بر اصل طهارت که متفق علیه ست باقی خواهد ماند وهر که مدعی خلاف این باشد بر وی ست

کہ دلیل بیارد و ہمچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجہ را دلیل بر طہارت لعاب اکلہ ضرورت نبود و اگر دباغ الادیم طہورہ وارد نمی شد قائل میشدیم بطہارت
مردار زیرا کہ وارد در قرآن تحریم اکل اوست و لیکن حکم کردیم بنجاست وے بجہت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم انتہی وعن عمرو بن
خارجة الانصاری ست و معدود در اہل شام و بود حلیف ابی سفیان بن حرب و روایت کردہ ست ازوے عبد الرحمن بن غنم این حدیث را کہ وی شنید
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را کہ میفرمود در خطبہ ان اللہ قد اعطی کل ذی حق حقہ فلا وصیة لوارث رضی اللہ عنہ قال خطبنا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بمنی وہو علی راحلتہ ولعابہا یسیل علی کتفی گفت عمرو خطبہ کرد مارا رسول خدا در منی بروز نحر و بود آنحضرت
بر سواری خود کہ نام وی عضبا یا صہبا بود و آب دہن آن ناقہ روان میگردید بر دوش من پس درینجا دلالت ست بر طہارت لعاب ماکول اللحم قیل
وہو اجماع و این مبنی بر علم آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم بسیلان لعاب بر وی پس تقریر آنحضرت باشد اخرجہ احمد والترمذی وصححہ وعن
عایشة رضی اللہ عنہا ام المومنین بنت ابی بکر صدیق مادرش ام رومان ست بنت عامر خطبہ کرد او را آنحضرت بمکہ و تزوج نمود در شوال
سنہ عشر و وی دختر شش سالہ یا زیادہ بود و در آمد بر وے در مدینہ در شوال سنہ اثنتین وقیل غیر ذلک و ماند با آنحضرت نہ سال و وفات یافت
آنحضرت و وے ہیزدہ سالہ بود بدون اعتبار کسر در سال فاتش و تزوج نکرد آنحضرت ہیچ بکر را جز وی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود
کنیت کن بخواہرزادۂ خود عبد اللہ بن الزبیر و بود فقیہہ عالمہ فصیحہ فاضلہ کثیرة الحدیث عارف بایام عرب و اشعار ایشان روایت کردہ ست ازوی جماعتے
از صحابہ و تابعین و نازل شد در برأت وی دہ آیت از سورۂ نور و وفات فرمود آنحضرت در خانۂ وے و دفن کردہ شد در انجا و مرد در مدینہ سنہ سبع وخمسین
وقیل ثمان وخمسین شب سہ شنبہ ہفدہم رمضان و مدفون شد در بقیع و نماز گذارد بر وے ابو ہریرہ و بود خلیفہ مروان از طرف معاویہ قالت کان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یغسل المنی گفت عایشہ بود آنحضرت کہ می شست منی را بآب ثم یخرج الی الصلوة فی ذلک الثوب پس بیرون می آمد
برائے نماز در ان جامہ از منی شستہ وانا انظر الی اثر الغسل فیہ و من میدیدم اثر غسل را در ان جامہ و این حدیث دلیل مالک و ابو حنیفہ و احمد ست
در قولی ازوے بر نجاست منی و نزد شافعی و احمد طاہر ست متفق علیہ و بخاری این حدیث را از عایشہ مرفوعا بالفاظ مختلفہ آوردہ در لفظے بقع
الماء و در لفظے ان بقع الماء فی ثوبہ و در لفظے فیہ بقع الماء و در لفظے ثم اراہ فیہ بقعة او بقعا ست مگر بزار گفتہ کہ مدار این حدیث عایشہ بر سلیمان
بن یسار ست و وی از عایشہ سماعت ندارد و سبقہ الی ہذا الشافعی فی الام حکایة عن غیرہ و جواب دادہ اند ازان کہ تصحیح بخاری این حدیث را و موافقت
مسلم مر او را برین تصحیح مفید صحت سماع سلیمان از عایشہ و صحت رفع اوست ولمسلم و مسلم راست از حدیث عایشہ لقد کنت افرکہ من ثوب
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرکا بتحقیق بودم من کہ میمالیدم منی یعنی خشک را از جامۂ آنحضرت مالیدنی سخت فیصلی فیہ پس نماز
میگذارد در ان مصنف در تلخیص گفتہ وارد شدہ ست امر بفرک منی بطرق صحیحہ روایت کردہ ست آن را ابن الجارود در منتقی از حدیث ہمام بن حارث کہ
گفت بود نزد عایشہ مہمانے پس جنب شد و شستن گرفت جامہ را کہ رسیدہ بود او را منی پس گفت عایشہ بود آنحضرت کہ حکم میکرد مارا بحت منی و اما امر
بغسل منی پس لا اصل لہ ست انتہی حنفیہ وغیرہ گویند مراد بمالیدن فرک مع الغسل ست و شافعیہ گویند احادیث غسل محمول بر ندب ست و نیست دلیل نجاست
چہ غسل برائے نظافت و ازالۂ درن و نحو آن نیز می باشد وفی لفظ لہ و در لفظے مر مسلم راست لقد کنت احکہ [illegible] من ثوبہ بودم
من کہ حک میکردم منی را در حالیکہ خشک می بود بناخن خود از جامۂ آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد ست بر طہارت منی و نزد ابن خزیمہ و دار قطنی و بیہقی
و ابن حبان باین لفظ آمدہ کہ بودم من کہ می مالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکہ وی نماز میگذارد و نووی در شرح مہذب استغراب این روایت کردہ و بیہقی
صحیح سیکے نسبت نمود اما در سبل گفتہ رجالہ رجال الصحیح و دار قطنی و طبرانی از ابن عباس آوردہ اند کہ پرسیدہ شد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از منی کہ میرسد

جامه را پس فرمود بشاید آب بینی ست و آب حلق کفایت میکند که بمالی آنرا بخرقه یا اذخر و این حدیث را بیهقی و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرفوعًا آورده و
از ابن عباس موقوفًا و گفت الموقوف هو الصحیح و نیز دلیل شافعیه اینست که منی اصل ماده و پیدایش دوستان خداست پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل
عقلی مخفی نیست چه منی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل اعدای خدا نیز هست پس چه قسم پاک باشد و حنفیه گویند غسل منی باشد مگر از نجس و قیاس کرده اند
منی را بر دیگر فضلات متقذره بدن از بول و غائط بنا بر اطباب این همه بمقر خود و انحلال آنها از غذا و بنا بر آنکه احداث موجبه طهارت نجس اند و منی منجمله احداث
ست و جاری ست مجرای بول پس متعین باشد غسل وی بآب همچو غیر وی از نجاسات و فرک آن برای تسهیل امر ست بجهت شدت ابتلا بدان و حمل
غسل بر ندب و نظافت خلاف ظاهر حدیث ست و در هدایه حدیثی آورده که شسته میشود ثوب از پنج چیز بول و غائط و خون و منی و قی و شیخ در ترجمه گفته این
تمام دلیل ست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند انتهی گوییم این حدیث را ابو یعلی موصلی و بزار در مسند خود و ابن عدی در کامل و دارقطنی و بیهقی
و عقیلی در ضعفا و ابو نعیم در معرفه از حدیث عمار بن یاسر آورده اند و در سندش ثابت بن حماد ست و جماعه مذکوره او را تضعیف کرده مگر ابو یعلی و بعضی او را
متهم بوضع کرده اند لالکائی گفته اجماع ست بر ترک حدیث وی و بزار گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و طبرانی گفت متفرد ست بدان
ثابت و روایت نمیکند از حماد مگر همین اسناد و بیهقی گفته این حدیث باطل ست روایت نکرده ست او را مگر ثابت بن حماد و او متهم ست بوضع و گفت
ابن ملقن حلال نیست احتجاج کردن بوی پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعیه گویند حمل فرک بر فرک مع الغسل بعید ست و تشبیه
آن با فضلات قیاس مع النص ست و نیز گفته اند که این احادیث در حق و فرک منی آنحضرت ست و فضلات وی صلعم پاک ست فلا یلحق به غیره و جواب
داده اند که اخبار عائشه از فرک منی از ثوب آنحضرت احتمال دارد که از جماع باشد و منی زن با وی مخلوط بود پس متعین نشود که تنها منی آنحضرت بوده و احتلام
بر انبیا جائز نیست اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود بغیر خلط منی دیگر تا هم محتمل ست و نیست دلیل با احتمال و گاهی میگویند که احتمال مشترک ست پس احتجاج شاید
بدان بر طهارت منی تمام نیست و بالجمله میان فریقین درین مسئله مجادلات و مناظرات و استدلالات طویله است صاحب سبل السلام در حواشی شرح عمده آورده شد
آن کرده و در سبل گفته حق اینست که اصل طهارت ست و بر قائل بنجاست دلیل آوردن ست ما باقی ایم بر اصل و حنفیه بنجاست وی رفته اند مثل غیر خود بر
و لکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل یا فرک یا ازاله بخرقه یا اذخر عملا بالحدیثین انتهی گوییم و بالله التوفیق که آنچه در بارهٔ منی در احادیث صحیحین یا احدهما آمده
سه چیز ست یکی غسل دوم فرک سوم حک و حت در معنی او ست و این هر سه چیز امارت نجاست ست بی شبهه چه اگر طاهر بودی بایستی که در بعض اوقات
آنرا بی غسل و فرک و حک میگذاشتند حال آنکه این امر منقول نشده و هر که دعوی کند دلیل آرد غایت ما فی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بدو
طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قادح نیست چه از شریعت حقه معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارات مقرر کرده اند طهارت نعل نجس
مسح بارض ست و طهارت بول رضیع رش ست و طهارت ارض نجسه ببول ریختن یک دلو آب ست و علی هذا القیاس همچنین طهارت منی اگر رقیق ست غسل ست
و اگر غلیظ ست حک و فرک و حت ست مقصود در هر نوع ازاله جرم او ست و انتلاء جرم جائیست که آن جرم نجس باشد گاهی شنیده یا دیده که در ازاله طاهر
این همه تنویع طهارت کرده باشند و آنرا بی ازاله نگذاشته پس حمل غسل بر ندب و نظافت احتمال ست در برابر استدلال و آن پسند نیست پس هر که قائل ست
بطهارت آوردن دلیل بر وی لازم ست نه بر قائل بنجاست و اخباری که دلالت میکنند بر طهارت کحدیث ابن عباس مع غیره اول از صحاح نیستند دیگر همه ضعیف
پس معارض حدیث صحیحین نتوانند شد تا بترجیح چه رسد و اطالت کلام در تدقیق این مسئله و ورود و در رفتن در ان از باب تعمق ست و دل از ان در نهایت
قلق و اگر فرض کنیم که طاهر ست پس اتباع مقتضی آنست که با این طاهر نیز همان معامله باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک جز آن نه آنکه طاهر
فهمیده علی حاله بگذارند و اعتنا بتلوث جامه و جز آن بدان ننمایند و بدان جامه نماز گزارند و چون هیچ یکی باین قائل نیست آل نزاع بنزاع لفظی میاند

واللہ اعلم ولہذا در مصفی گفتہ منی آدمی طاہرست نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن عایشۃ انہا کانت تحک المنی عن ثوب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ثم یصلی فیہ ونجس ست نزدیک ابی حنیفہ ومالک غیر آنکہ ابو حنیفہ میگوید فرک یابس کفایت میکند ومالک میگوید کفایت نمی کند واقوی نزدیک فقیر قول
مالک ست زیراکہ شستن عمر ثوب را در یبوقت باین اہتمام دلالت میکند بر نجاست او واما حدیث کانت تحک معنیش نزدیک فقیر تحک فی اثناء الغسل مثل
قرص وحت در حدیث غسل دم زیراکہ اکثر طرق این حدیث مشتمل اند بر غسل وطرق شاذہ را برہمان معنی حمل باید کرد واللہ اعلم انتہی **وعن ابی السمح** مشہ
ابادوست صحابی خادم رسول خدا است وقیل مولاہ واورا ہمین یک حدیث ست وموضع وفاتش معلوم نیست **قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم یغسل من بول الجاریۃ** شستہ میشود از بول دختر **ویرش من بول الغلام** وآب زدہ میشود از بول پسر وباین رفتہ است جماعتی
از سلف وازیشان اند علی وام سلمہ وثوری واوزاعی ونخعی وداؤد وابن وہب وعطا وحسن وزہری واحمد واسحق ومالک در یک روایت شوکانی گفتہ
وہمین ست آن حق کہ نیست محیص ازان ورفتہ اند بعض اہل علم وحکایت کردہ آنرا مالک وشافعی واوزاعی کہ کافی ست آب پاشیدن در ذکر وانثی ہر دو و
این قول مخالف احادیث صحیحہ است چہ در حدیث تفرقہ کردہ اند میان نر ومادہ ورفتہ اند حنفیہ وسائر اہل کوفہ بوجوب غسل بول غلام وجاریہ ودرین مذہب
نیز مخالف احادیث ست واستدلال کردہ اند ایشان باد لہ واردہ در نجاست بول مطلق وظاہرست کہ بول جاریہ وغلام از حکم مطلق بول باد لہ
خاصہ مصرحہ مخصوص بودہ است وقیاس بول غلام بر بول جاریہ در مقابلہ نص فاسد الاعتبارست وابن حزم گفتہ کہ بول ذکر را ہر ذکر کہ باشد آب زنند
واین قول شاذ ست ودر وے اہمال قید مذکورست وواجب آنست کہ مطلق را حمل کنند بر مقید انتہی ودر حجۃ اللہ البالغہ زیادہ کردہ کہ در جاہلیت نیز
ہمین مقرر بود کہ بول غلام را آب زنند وبول جاریہ را بشویند پس آنحضرت ہم ہمین معنی را مقرر داشت واہل مدینہ وابراہیم نخعی بہمین حدیث اخذ کردہ اند ومحمد
دران اضجاع قول نمودہ پس معتبر نباید شد بانچہ مشہورست میان مردم یعنی از وجوب غسل ہر دو بول یا نضح آن انتہی وشیخ در ترجمہ تقریر مسئلہ باین وجہ کردہ الله
براے مذہب شافعی آنست کہ در بول صبی کہ ہنوز طعام نخوردہ است پاشیدن آب کفایت دارد وحاجت بغسل نیست وظاہر حدیث دلالت دارد بران وبعضے
در از شافعیہ فرق کردہ اند میان صبی وصبیہ وکفایت نضح در اول ست نہ در ثانی ونزد امام ابو حنیفہ ومالک ہمہ غسل مے باید ومراد بنضح در حدیث نزد ایشان
غسل ست ولم یغسل باین معنی ست کہ مبالغہ در غسل نکرد واز جہت عموم دلائل کہ دلالت دارند بر غسل بول وطحمنی از طحاوی نقل کردہ کہ مراد بنضح اینجا صب
یعنی ریختن آب از غیر مالیدن وبیفشردن ودر حدیث آمدہ از عایشہ رض کہ خردے را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود بریزند بروے آب ریختنی
وبر بول صبی این کفایت ست ولیکن در بول صبیہ مبالغہ وتاکید بیشترست انتہی وبالجملہ ملخص اینست کہ در سبل گفتہ کہ علما را درین مسئلہ سہ مذہب ست
اول مذہب حنفیہ ومالکیہ کہ غسل ہر دو واجب ست ہمچو سائر نجاسات بقیاس کردن بول ہر دو را بر سائر نجاسات واحادیث باب را تاویل کردہ اند وہو
تقدیم القیاس علی النص دوم وجہی ست مر شافعیہ را وہو اصح الاوجہ عندہم وآن کفایت نضح ست در بول غلام نہ جاریہ ہمچو غیر وے از نجاسات عملاً
بالاحادیث الواردۃ بالتفرقۃ بینہما سوم کفایت نضح در ہر دو وہو کلام الاوزاعی انتہی والحق ما قدمناہ من کلام الشوکانی واکثر برانند کہ بول صبی نجس ست
وجز این نیست کہ تخفیفی در طہارت وے کردہ اند وحافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین گفتہ کہ در غسل ثوب از بول صبیہ ونضح آن از بول صبی تا وقتی
کہ این ہر دو طعام خوار نباشند فقہا را سہ قول ست یکے غسل از ہر دو دوم نضح ہر دو سوم تفرقہ وسنت ہمین را آوردہ واین حکم از محاسن شریعت وتمام
حکمت ومصلحت اوست وفرق درمیان صبی وصبیہ بسہ وجہ است یکے بسیار برداشتن مردان وزنان ذکر را پس بلوے ببول وے عام ست ودرین صورت
غسل وے شاق باشد دوم آنکہ بول صبی بیکجا نمی ریزد بلکہ متفرق ومنتشر میگردد اینجا وآنجا پس غسل ہر انجا کہ بول وی باو رسیدہ خیلے دشواری دارد
بخلاف بول انثی کہ مجتمع می باشد سوم آنکہ بول انثی اخبث وانتن ست نسبت ببول ذکر وسببش حرارت ذکر ورطوبت انثی ست پس حرارت نتن بول را

راسبک میگرداند وآنچه از رطوبت حاصل میشود اینجا بسبب حرارت میگدازد واین معانی مؤثره است واعتبارش در فرق مستحسن انتهی وهمین سه فرق را در شرح
مصابیح ولمعات شرح مشکوة وحجة الله البالغة ذکر کرده اند ونیز حافظ ابن القیم رح در مثال پنجاه وچهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه وچهارم رد سنت صریحه
صحیحه محکمه است در اکتفا در بول غلام که چیزی نخورده بنضح نه بغسل چنانکه در احادیث صحیحین وغیرهما است وصحیح شده است افتا بران از علی وام سلمه ونیامد از هیچ صحابی
خلاف فتوای این هردو پس رد کردند این همه سنن را بالقیاس متشابه بر بول شیخ وبعموم که رد کرده نمیشود بدان این حکم خاص وهو قوله انما یغسل الثوب من
خمس من البول والغائط والمني والدم والقيء حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیرا که از روایت علی بن زید بن جدعان از ثابت بن حماد است واحادیثش
مناکیر ومعلولات است واگر صحیح شود واجب گردد عمل بهر دو حدیث وزده نشود یک حدیث بحدیث دیگر وباشد بول دران حدیث مخصوص ببول صبی چنانکه
مخصوص شده است از وی بول ماکول اللحم باحادیثی که کمتر است ازین احادیث در صحت وشهرت انتهی اخرجه ابو داؤد والنسائي وابن ماجة
والبزار والحاكم وابن خزيمة وصححه الحاكم وحسنه البخاري ودرین باب حدیثها است از انجمله حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام شیرخواره آب پاشیده شود
وشاشه دختر را شسته آید رواه احمد وابو داؤد والترمذي وابن ماجة وابن خزيمة والحاكم وابن حبان واسناد این حدیث صحیح است ترجیح کرده بخاری
ودارقطنی صحت او را رفعاً ووقفاً ووصلاً وارسالاً وحدیث ام الفضل لبابه بنت حارث که گفت شاشید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس گفتم ای رسول خدا
بده این جامه خود بمن وبپوش جامه دیگر که این را بشویم فرمود جزین نیست که آب پاشیده میشود از شاشه پسر وشسته میشود از بول دختر رواه احمد وابو داؤد
وابن ماجة وابن خزيمة وابن حبان والطبراني والحاكم این حدیثها مطولاً ودر صحیحین وغیرهما است از حدیث ام قیس بنت محصن ونامش آمنه یا جذامه است که وی
آورد پسر خرد سال را که چیزی نخورده بود نزدیک رسول خدا پس شاشید آن طفل بر جامه وی پس طلبید آب وپاشید بران ونه شست آنرا ودر صحیح بخاری
از عایشه است که گفت آورده شد طفلی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تحنیک پس بول کرد بر وی پس تابع کرد آب را ببول یعنی آب پاشید
بر وی ودر صحیح مسلم است از حدیث عایشه رض که آورده میشدند کودکان نزد آنحضرت پس دعای برکت می کرد در حق ایشان وتحنیک میکرد پس آورده شد
طفلی که شاشید بر وی پس طلبید آب را ودر پس بول کرد یعنی نه شست آنرا واین تصریح است بعدم غسل بول ومراد از تابع کردن آب ببول مجرد
آب پاشیدن است چنانکه در دو حدیث دیگر آمده یا مجرد ریختن آب است بر بول بدون غسل بیهقی گفته احادیث مسنده در فرق میان بول غلام
وجاریه چون منضم کرده میشود بعض وی با بعض قوی میشوند وگویا که نزد شافعی این تفرقه ثابت نشده که گفت مراد در بول جاریه وصبی از سنت ثابت تفرقی
ثابت نشده انتهی گویم ابن ماجه از شافعی من حیث المعنی نقل کرده واشاره کرده است در ام بسوی آن وبالجمله تصریح فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بواجب درین باب بقول خود اولی بالاتباع است زیرا که این کلام با امت است معارض نشود او را فعل وی بر تقدیر وقوع آن مخالف قول وبالله التوفیق

وعن اسماء بنت ابي بكر الصديق رضي الله عنها مادر عبد الله بن الزبیر است ملقب بذات النطاقین اسلام آورد بمکه بعد هفده کس
وکلان است از خواهر خود عایشه صدیقه بده سال ومرد بعد قتل پسر خود بده روز وگفته اند به بست روز وعمرش صد سال بود در سنه هفتاد وسه بمکه وفات یافت
ودر آخر عمر نابینا شده بود اما تغیری در عقل وی راه نیافته ودندانش نیفتاده خلق کثیر از وی روایت دارد وذات النطاقین از ان گویند که کمر بند خود را دو پاره
کرده بود شب هجرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیک پاره سفره بست وبیک پاره قربه **ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في دم الحيض
يصيب الثوب تحته** بدرستیکه فرمود آنحضرت در باره خون حیض وقتی که پرسید او را زنی که خبر ده ما را که یکی را از ما چون برسد جامه او را خون حیض
چه کند وچگونه پاک کند جامه را از ان گفت چون برسد یکی از شما را خون حیض پس باید که حک کند آنرا یعنی بتراشد مراد ازاله عین است تحته بفتح تای فوقیه
وضم حای مهمله بمعنی تحکه است **ثم تقرصه بالماء** پس تر باید که بمالد آنرا بسر انگشتان وناخنان با آب تقرص بفتح فوقیه واسکان قاف وضم رای

وصاد مهملتین بمعنی تدلک ست ثم تنضحه پستر پاشد آنرا بآب یا بشوید آنرا بآب نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب ست ولیکن نزد حنفیه محمول بر شستن ست زیراکه در احادیث دیگر بلفظ غسل وارد شده ثم تصلی فیه پستر نماز گذارد در ان جامه و درین حدیث دلیل ست بر نجاست خون حیض بر وجوب غسل و مبالغه در ازالهٔ آن بحت و قرص و نضح برای ازالهٔ اثر وی وظاهر حدیث در النست که جز این واجب نیست اگرچه از عین چیزی باقی ماند و حکم بشستن خون حیض و حک او باستخوان یا ناخن افادهٔ نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض ست و در بقیه خونها اختلاف ست و روایات مضطرب آمده و برائت اصلیه مستصحب او ست تا آنکه دلیلی خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت فانه رجس برجوع ضمیر طرف میته و دم مسفوح و لحم خنزیر افادهٔ نجاست کند و لیکن دلیلی مفید این معنی وارد نیست بلکه نزاع باقی ست در ینکه ضمیر عائد بجمله چیزها مذکور ست یا صرف طرف اخیر و ظاهر همین ست که راجع باقرب ست یعنی بلحم خنزیر زیراکه ضمیر مفرد ست نه جمع و مرجع مفرد مفرد باشد و لهذا بنجاست گوشت خوک جزم کرده شد نه بنجاست مردار و خون غیر حیض با آنکه در صحیح باین لفظ آمده که حرام نیست در میته مگر خوردن او و هرکه طالب مزید تحقیق باشد وی رجوع کند باصول فقه و دریابد که اهل اصول درباره آن قید که بعد جملهٔ مشتمل بر امور متعدده آید چه گفته اند متفق علیه و روایت کرده ست آن را ابن ماجه باین لفظ اقرصیه و اغسلیه و صلی فیه و ابن ابی شیبه باین لفظ اقرصیه بالماء و احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث ام قیس بنت محصن باین لفظ آورده اند که دور کن آنرا بسنگ و بشوی آنرا بآب و کنار ابن القطان گفته اسناد این حدیث در غایت صحت ست و نمیدانم برای او علتی **وعن ابي هريرة قال قالت خولة** گفت ابوهریره گفت خوله بخای معجمه مفتوحه و سکون واو بنت یسار کما افاده ابن عبد البر فی الاستیعاب **يا رسول الله** ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم در ان فرمود چون طاهر شوی موضع خون را بشوی و در ان نماز بگذار گفت **فان لم يذهب الدم** اگر نرود اثر خون **قال يكفيك الماء** فرمود کفایت میکند ترا شستن بآب **ولا يضرك اثره** و ضرر نمی کند ترا باقی ماندن اثر آن **اخرجه الترمذي** و احمد و ابو داؤد و البیهقی **وسنده ضعيف** زیراکه در روات وی ابن لهیعه ست ابراهیم حربی گفته وی سماعت ندارد از خوله مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خوله بنت حکیم باسنادی که ضعیف تر ست از سند اول و دارمی از حدیث عایشه موقوفاً آورده که چون شست زن خون را پس نرفت باید که تغییر دهد آنرا بصفرت یا زعفران و رواه ابو داؤد عنها موقوفاً ایضاً در سبل گفته تغییر بصفرت و زعفران برای قلع عین نیست بلکه برای پوشیدن رنگ وی تنزهاً عنه انتهی مصنف درین باب احادیثی آورده که مشتمل ست بر نجاست خمر و لحوم حمر اهلیه و منی و بول جاریه و غلام و دم حیض و اگر بول اعرابی در مسجد و دباغ ادیم و نحوه را نیز درین باب داخل میکرد اجود می بود

باب الوضوء

بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود مشهور اینست و تحقیق آنکه بفتح بمعنی مصدر نیز آید و وضو از اعظم شروط نماز ست و اصل وی از روی غسل اطراف ست و ضبط روی و هر دو دست تا آرنج زیراکه دون او اثر محسوس نمی شود و هر دو پا تا شتالنگ که دون او عضوی تمام نیست در حدیث ابوهریره ست مرفوعاً که قبول نمیکند خدا نماز یکی را از شما چون حدث کرد تا آنکه وضو کند رواه الشیخان و آمده که وضو نصف ایمان ست و فرضیت وی در قرآن نازل شده **اذا قمتم الى الصلوة** الخ و این آیت مدنیه ست لهذا محققین برانند که فرضیت وی در مدینه ست و نیست نصی ناهض بر خلاف آن و در فضائل وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف ست در آنکه وضو از خصائص این امت ست یا نه محققین بر عدم خصوصیت وی باین امت اند آری غره و تحجیل از خصائص این امت ست **عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال لولا ان اشق على امتي لامرتهم بالسواك مع كل وضوء** فرمود اگر نبودم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را هرآینه واجب

میگردانیدم برایشان وامر میکردم بمسواک کردن نزد هر وضو در روایتے تعز د بخاری و مسلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز و سوق کلام دال ست
برانکه مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب ست و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر ست که برائے هر نماز مسواک مستحب دارند شوکانی نیز تقدیم
سواک در مستحبات وضو ذکر کرده و گفته بنابر ورود احادیث صحیحه متواتره درین باب از قول و فعل آنحضرت صلے الله علیه وسلم بلا خلاف انتهی گویم
در حدیث آمده که سواک از سنن مرسلین ست و از خصال فطرت و از طاهرات و فضل نمازی که در وے سواک نمایند بر نمازے که برای وی مسواک
نکنند هفتاد چندست اخرجه احمد وابن خزیمة والحاکم والدارقطني وغیرهم و لفظ سواک بکسر سین ست در لغت بر فعل و بر آله هر دو اطلاق کنند و مؤنث
ومذکر در وے یکسان ست و جمع وی سوک ست چون کتاب و کتب و مراد بدان در اصطلاح علما استعمال چوب درختی ست که آنرا اراک گویند در آن
در دندان برای اذهاب صفرت و غیرها و نزد رفتن دندان هم مشروع ست بحدیث عایشه گفت گفتم ای رسول خدا مردے که برود دندان وی
مسواک کند فرمود آرے گفتم چگونه گفت در آرد انگشت خود در دهان اخرجه الطبراني في الاوسط و در وی ضعف ست آما در مصفی گفته تنقیح کرده اند
سواک را بهر خشنی که ازاله وسخ دندان کند اگرچه خرقه از ثوب باشد الا اصبع خود زیراکه آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم و اصحاب او باوجود اصبع طلب
سواک میکردند و بهتر سواک سواک اراک ست از جهت اتباع انتهی گویم اصبع برائے بی دندان ست نه برای صاحب دندان فافهم و حکم وے سنت
ست نزد جمهور علما خصوصا نزد وضو و نزد نماز و نزد شافعی در فجر و ظهر مؤکد تر ست و منافع وی در بدن و دهن بسیار ست و استعمال وی در همه حال
مستحب و مستحسن ست و نزد وضو و قرارت قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب بی خوابی یا خواب یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند
آن مستحب تر ست و مسواک از درخت تلخ باید و از اراک بهتر ست و احادیث نیز دران واقع شده و در سطبری همچو خنصر باید و در درازی مقدار شبر
و بر عرض کند بر نوک که موجب سوده گشتن گوشت دندان ست در بعضے روایات عرضا و طولا هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک
پیدا نشود انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس درین باب حدیثے نیز آورده و بجامه که درشت باشد نیز درست ست گویند چهل حدیث
در فضائل مسواک آمده و در بدر منیر گفته قد ذکر في السواک زیادة علی مائة حدیث فوا عجبا لسنة یأتي فیها الاحادیث الکثیرة ثم یهملها کثیر من الناس بل کثیر
من الفقهاء فهذه خیبة عظیمة انتهی اخرجه مالک روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الاصبحي الحمیري از اتباع تابعین
ست و مقتدائے فقهائے محدثین و امام دار الهجره یحیی بن سعید و زهری باآنکه از تابعین اند و از شیوخ وی از وے روایت دارند و شافعی و اوزاعی
و سفیان ثوری وابن المبارک وغیرهم از وے سماعت دارند کتاب وی مؤطا کتاب مبارک قدیم ست و در شهرت و صحت و قبول بدرجه علیا رسیده
شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که درین دور مراد عمل کردن بر موطاست و بیکار ساختن تخریجات و اکتفا نمودن بانچه از ظاهر حدیث
نزدیک عالم لغت عرب می تراود انتهی و لهذا وے رح دو شرح بر موطا نوشته یکے مصفی و این فارسی ست و در وی مدح امام مالک و کتاب وی بسیار کرده
و ترجیح وے بر ائمه ثلثه و ترجیح کتاب وے بر کتب روی زمین رفته و حق باوست زیراکه امروز از تصانیف ائمه اربع صحیح کتابے در دست مردم
غیر از کتاب موطا نیست و مسانید دیگر که منسوب اند ببقیه ائمه ایشان خود تالیف آن نکرده اند بلکه دیگران مرویات آنها را کیفما اتفق فراهم نموده منسوب
بایشان نموده اند دوم مسوی و این عربی ست و در وے اکتفا بذکر فقه حنفیه و شافعیه کرده اما متن این هر دو شرح بر ترتیب کتب فقه ست نه بر ترتیب
کتاب موطا و بالجمله فضائل و مناقب امام مالک که تعلق دارد بعلم و زهد و سخا و شمائل حسنه و ادب حرم مدینه و خضوع نزد قرارت و سماع حدیث و هیبت و جلال
صورت و تهذیب مجلس و خلوص نیت در تالیف موطا و احتیاط عظیم در روایت حدیث بیش از ان ست که درین ترجمه گنجد در مناقب ایشان کتب مستقله تصنیف
کرده اند نبذے ازان در حطه و اتحاف النبلا و ریاض الجنة في تراجم اهل السنة ذکر کرده ایم و نیز ترجمه ایشان در احیاء العلوم و بستان المحدثین و غیرهما مفصل

مسطورست آنکه از کلام ایشان ست لا ینبغی للعالم ان یتکلم بالعلم عند من لا یطیقه فانه ذل و اهانة قرأت علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث می دانستند و سماع را
از لفظ شیخ شرط نمیکردند درین قطعه تاریخ تولد و وفات و مدت عمر ایشان مذکورست نظم فخر الائمة مالك + نعم الامام السالك + مولده
نجم هدی + وفاته فاز مالك + واحمد والنسائي وصححه ابن خزيمة وذكره البخاري تعليقاً این حدیث متفق علیه ست نزد شیخین
بهمین لفظ ابن منده گفته اسنادش مجمع علیه صحت ست نووی گفته بعض کبار غلط کرده‌اند درین زعم که بخاری این حدیث را روایت نکرده و دمیری در شرح
منهاج گفته اخرجه البخاری تعلیقاً فی کتاب الصیام لا مسندا و وهم فیه عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین و مصنف در فتح الباری گفته این حدیث در صحیحین ست
از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این وجه و در سبل گفته ظاهر صنیع مصنف مقتضی آنست که یکی از شیخین این حدیث را اخراج نکرده چه آنرا منسوب
بسوی شیخین نموده و نسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعده محدثین آنست که چون شیخین حدیثی را اخراج میکنند آن حدیث را بسوی
ایشان نسبت می نمایند و بروایت غیر این هر دو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخراج ایشان آن حدیث را و این حدیث از احادیث احکام ست که در وی
جز تخریج شیخین ذکر نباید کرد مگر بلفظ عند کل صلوة ست و در معنی وی چند حدیث دیگر ست از چند صحابی انتهی مصنف در تلخیص گفته درین باب ست از زید بن
خالد نزد ترمذی و ابو داود و از علی بن ابی طالب نزد احمد و از ام حبیبه نزد احمد و از ابن عمر و سهل بن سعد و جابر و انس نزد ابو نعیم در کتاب السواک باسناد بعض
وی حسن ست و از ابن الزبیر نزد طبرانی و از ابن عمرو جعفر بن ابی طالب نزد طبرانی و از ابن ایوب نزد احمد و ترمذی و از ابن عباس و عایشه نزد مسلم وعن
حمران بضم حاء مهمله و سکون میم و راء مهمله ابن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده مولای عثمان بن عفان ست خالد بن الولید او را از بعض سبایای
مغازی خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان او را آزاد فرمودند رضي الله عنه ان عثمان بن عفان رضي الله عنه ترجمه وی
خواهد آمد دعا بوضوء فغسل كفيه ثلث مرات طلبید آبی را که بدان وضو کند پس شست هر دو کف دست خود را سه بار و این از
سنن وضوست باتفاق علما ثم تمضمض پس تر آب در دهن انداخت در قاموس گفته مضمضه جنبانیدن آب ست در دهن پس تر انداختن آن
واستنشق و آب در بینی کرد و استنشاق آب رسانیدن اندرون بینی و کشیدن آن بنفس تا اقصای بینی واستنثر و بیفشاند بینی را
استنثار نزدیک جمهور اهل لغت و محدثین و فقها اخراج ماست از انف بعد استنشاق ثم غسل وجهه ثلث مرات پس تر شست روی خود را
سه بار ثم غسل يده اليمنى پس تر شست دست راست خود را الى المرفق ثلث مرات تا آرنج سه بار و درین بیان تفسیری ست که مجمل
مانده در آیه وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و تقدیم یمنی ست بر یسری مرفق بکسر میم و فتح فا و بفتح هر دو ست و الی برای انتهاست و گاهی بمعنی مع
آید و از احادیث معلوم شد که مراد بهمان معنی مع ست چنانکه در حدیث جابر آمده که بود آنحضرت میگردانید آب را بر هر دو آرنج خود اخرجه الدارقطنی بسند ضعیف
و بسند حسن در صفت وضوی عثمان آورده که شست هر دو دست با مرفقین تا آنکه مس کرد هر دو عضد را و نزد بزار و طبرانی و دارقطنی از حدیث وائل بن حجر
در صفت وضو باین لفظ ست که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را و در طحاوی و طبرانی ست از حدیث ثعلبه بن عباده عن ابیه پس شست
هر دو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هر دو مرفق پس بعض این احادیث مقوی بعض ست اسحق بن راهویه گفته الی در آیت محتمل ست که
بمعنی غایت باشد یا بمعنی مع و سنت بیان کرد که بمعنی مع ست شافعی گفته نمیدانم خلافی در وجوب دخول مرفقین در وضو و باین شناختی
که دلیل قائم ست بر دخول مرافق زمخشری گوید لفظ الی مفید معنی غایت ست مطلقا و دخول و خروج مرفقین امری ست دائر مع الدلیل بعد ازانکه
آن ذکر کرده و لیکن درینجا دلیل بر دخول می قائم ست کما عرفت ثم اليسرى مثل ذلك پس تر دست چپ را همچنین یعنی سه بار مع آرنج
در معمولات مظهریه در ذکر کیفیت وضوی مرزا مظهر جانجانان رح نوشته که آب در شستن ذراعین از جانب آرنج میریختند و بطرف سر انگشتان فرو می کشیدند

وے فرمودند کہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب نیز درین عاملہ با فقیر مشارکت دارند انتہی ثم مسح برأسہ پستر مسح کرد بسر خود و این موافقت آیہ
ست در آوردن بای جارہ و لفظ مسح متعدی بنفسہ و ببا ہر دو آید قرطبی گفتہ با درینجا برای تعدیہ است حذف و اثبات وی ہر دو جائز و علما را
اختلاف ست در مسح راس کہ بر تمام سر کند یا بر بعض و آیت مقتضی ہیچ یکی از دو امر علی التعیین نیست چہ وامسحوا برؤسکم ہر دو احتمال وارد مسح
کل راس و مسح بعض و نیست در وی دلالت بر استیعاب و نہ بر عدم استیعاب و لیکن ہر کہ قائل ست باجزای بعض مسح میگوید کہ سنت مبین یکی از دو
احتمال آیت ست ثم غسل رجلہ الیمنی الی الکعبین ثلث مرات پستر شست پای راست خود را تا شتالنگ سہ بار مشہور آن ست
کہ کعب استخوانی ست تا شدہ نزد ملتقای ساق و ہو قول الاکثر و محکی ست از ابو حنیفہ کہ آن استخوانی ست در پشت قدم نزدیک معقد شراک و درین مسئلہ مناظرات
و تاویلات در ارست در شرح مغولی گفتہ از اوضح ادلہ بر قول جمہور حدیث نعمان بن بشیر ست در صفت نماز کہ دیدم مردی را از ما کہ می چسپید کعب او بکعب صاحب وی
در سبل گفتہ آیہ تا فی حواشی ضوء النہار حجۃ مذہب الجمہور بادلۃ ہذا کلہ انتہی ثم الیسری مثل ذلک پستر شست پای چپ را ہمچنین یعنی سہ بار تا شتالنگ
در مصفی گفتہ وظیفۂ رجلین غسل ست نہ مسح چنانکہ شیعہ میگویند بدلیل آنکہ وضو امر کثیر الوقوع ست ہر مسلمانی اقلا پنج بار ہر روز میکند و امرا درجہ ست کہ اجتہاد را
در دانستن آن دخل نیست پس صحابہ از آنحضرت غسل رجلین آموختند و تابعین از صحابہ و تبع تابعین از تابعین و ہکذا الی یومنا ہذا لہذا یکی مثل این امور
انکار ضروری ست و در آیہ وارجلکم بنصب و جر ہر دو خواندہ اند در صورت نصب ظاہر ست و در صورت جر جمعی جواب دادہ اند کہ اعرابہ مجاور گرفتہ است
مانند عذاب یوم الیم و حجر ضب خرب و جمعی دیگر گفتہ اند کہ المسح فی کلام العرب یکون غسلا و یکون مسحا و در مواہب الرحمن لکھا ہے و غسل شعور رجلیہ اجری الماء
علی ظاہرہ واز قلت و ہو اقول انتہی غرض آنکہ غسل پا در ہیچ حالت ترک نشود و ملا عبد العلی رح در ارکان اربعہ گفتہ قطع نظر از آیہ احادیث صحیحہ دلالت میکنند بر تعیین
از انجملہ حدیث ویل للاعقاب من النار ست و این در حق کسے فرمود کہ قصر کنند در غسل رجلین تا آنکہ غسل مسح گردد و آب بر اعقاب جاری نشود و این حدیث
مروی ست در صحیحین و سنن و مسانید بطرق مختلفہ کثیرہ و عدد راویان آن بحد کثرت رسیدہ اند کہ افادۂ علم میکنند و سیوطی را ویان او را از صحابہ زیادہ بر دہ کس شمردہ
عیبی بلحوق این وعید مگر بسیلان آب نکند بر اعقاب معلوم شد بعلم قطعی کہ غسل رجلین بلا شبہہ فرض ست و نیز در حدیث دیگر آمدہ کہ وضو کرد آنحضرت مرۃ مرۃ و شست
پاہا را نیز یک بار و فرمود ہذا وضوء لا یقبل اللہ الصلوۃ الا بہ و این حدیث مشہور ست در میان محدثین و مرویست در صحاح و ہو یدل دلالۃ واضحۃ علی ان الصلوۃ
لا تقبل بدون غسل الرجلین پس اجماع و اتفاق ست بر شستن ہر دو پا و ہرگز مروی نیست از آنحضرت مسح رجلین نہ در سفر و نہ در حضر نہ در برد نہ در حر و لو کان
مشروعا لفعلہ صلی اللہ علیہ وسلم احیانا ابانۃ للجواز کما ہو دابہ الشریف و ہمچنین منقول نشد از ہیچ یکی از صحابہ مسح رجل در شبہای شدید البرد نیز و طحاوی از عبد الملک
بن سلیمان آوردہ کہ انہ قال قلت لعطاء ہل بلغک عن احد من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ مسح علی القدمین فقال لا انتہی ملخصا ثم قال رایت
پستر گفت عثمان دیدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را توضأ نحو وضوئی ہذا وضو کرد بمچو وضوی من کہ اینست و تمام حدیث این ست
کہ پس گفت رسول خدا ہر کہ وضو کند مثل وضوی من کہ اینست پستر بگزارد دو رکعت نکند در ان حدیث نفس بخشیدہ شود او را آنچہ گذشت از گناہ او در سبل گفتہ
مراد بحدیث نفس حدیث باموردنیا و چیزیست کہ تعلق بنماز ندارد و اگر حدیثی عارض شد و بمجرد عروض از ان اعراض کرد عفو ست و در حدیث نفس معدود نیست
متفق علیہ و ازین حدیث ترتیب در اعضای معطوفہ بحرف ثم و تثلیث وی مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب زیرا کہ این صفت فعلی ست کہ بروی
فضیلت مرتب ست و عدم اجزای صلوۃ بروی مترتب نیست و لفظی کہ دلالت کند بر ایجاب نیامدہ و باین رفتہ اند حنفیہ و تثلیث بالاجماع واجب نیست
و در وی خلافی ست شاذ و دلیل عدم وجوب بصحیح احادیث اینست کہ وضو کرد آنحضرت دو دو بار و یکیک بار و بعض اعضا را سہ بار شست و بعض با خلاف آن
و در وضو یکہ مدان یکبار شستہ فرمود کہ این وضوئی ست کہ قبول نیست نماز مگر بدان و اما مضمضہ و استنشاق پس نزد بعض واجب ست باین دلیل کہ در حدیث ابو داؤد

بسند صحیح امر بدان ثابت شده و هم آنحضرت در جمله وضوهای خود بران مواظبت کرده و نزد بعضی سنت ست بدلیل حدیث دارقطنی و ابوداود که دران حکم باسباغ
وضو فرموده اند اما ذکر مضمضه و استنشاق نکرده پس معلوم شد که امر برای ندب ست در حق اول ست و در حجة الله البالغة گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند
عثمان و علی و عبد الله بن الزبیر وغیرهم از آنحضرت و متواتر شده است و امت بران اطباق کرده این ست که بشوید هر دو دست قبل از ادخال در اوند و مضمضه کند
و استنشاق نماید و استنثار کند و تمام رو بشوید و ذراعین را با مرفقین غسل دهد پستر مسح کند بر سر پستر هر دو پا تا کعبین بشوید انتهی **وعن علي** بن ابي طالب
امیر المؤمنین ابو الحسن ابن عم رسول خدا و برادر و ختن وی و زوج فاطمة زهرا و اول کسیکه ایمان آورد از ذکور در اکثر اقوال با اختلافی که در عمر اوست و بهر حال
بود متردد در میان هفت و شانزده سال حاضر شد جمله مشاهد را مگر تبوک که خلیفه کرد او را آنحضرت در مدینه بجای خود و فرمود آیا راضی نمیشوی بآنکه باشی
از من بجای هارون از موسی خلیفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هژدهم ذیحجه سنه سی و پنج و شهید شد صبح جمعه بکوفه شب هفتدهم رمضان سنه اربعین و مرد
بعد سه روز از ضربه شقی ابن ملجم و قیل غیر ذلک مدت خلافت او چهار سال و نه ماه و چند روز بود در بیان احوال و صفات وی کتب جمة تالیف شده اند و سبل السلام
گفته استوفينا شطرا صالحا من ذلك في الروضة الندية شرح التحفة العلوية انتهی **في صفة وضوء النبي صلى الله عليه وسلم** روایت ست
از علی در صفت وضوی آنحضرت و این پاره ایست از حدیث طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر مذکور ست و مفاد وی مفاد حدیث عثمان ست
ولیکن بلفظی خاص که دران نبود و حکمت وی مصنف این حدیث را درینجا آورده و آن اینست که **قال** گفت علی **ومسح براسه واحدة** و مسح کرد آنحضرت
سر خود را یکبار بعکس دیگر اعضاء که سه بار شسته شیخ در ترجمه گفته احادیث در مسح سر یا مطلق آمده است یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح ست و در بعضی
احادیث مرتین نیز آمده و آنرا بر سوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده انچه آمده همین ست که وضو کرد یکبار و دو بار و سه بار
و وضو شامل غسل و مسح هر دو ست و قول شافعی بتثلیث باین حدیث ست و بقیاس مسح بر غسل و جوابش آنست که این حدیث محتمل ست و احادیث دیگر
صحیح و حمل محتمل بر متعین لازم و بنای مسح بر تخفیف ست قیاس وی بر غسل نتوان کرد انتهی گوییم تثلیث مسح در حدیث عثمان آمده نزد ابو داود به دو وجه و یکی از آن
دو وجه را ابن خزیمه صحیح گفته و تصحیح وی در ثبوت این سنت کافی ست و قول بنای مسح بر تخفیف قیاس ست در مقابله نص و قول بگردیدن او بصورت غسل
بعد ثبوتش از شارع لا یبالی به است و روایت ترک معارض روایت فعل نتواند شد اگر چه روایت ترک بسیار باشد زیرا که کلام در وجوب وی نیست بلکه در سنیت
اوست و شان سنت همین ست که گاهی آنرا کنند و گاهی نکنند کذا فی السبل اما مصنف در فتح الباری گفته که ذکر عدد در مسح در هیچ طریق از صحیحین نیامده و اکثر
علما برانند مگر شافعی که میگوید که تثلیث سنت ست و ابو داود گفت که احادیث عثمان همه صحاح اند و دلالت دارند برانکه مسح یکبار بوده است و شیخ ابن همام
گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده و لیکن در آنها مخالفت احادیث صحیحه نیست نزد اهل علم انتهی و انچه ازین قبیل آمده محمول ست بر تکرار بیک آب نه بآب جدید
شمنی گفته تثلیث مسح بآب جدید بدعت ست و در روایت غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث بیک آب پس در هدایه گفته که حسن روایت کرده است
آنرا از ابو حنیفه که اگر بیک آب سه بار مسح کند مسنون باشد انتهی **اخرجه ابوداود واخرج النسائي والترمذي باسناد صحيح بل قال**
الترمذي انه اصح شيء في الباب بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن سر اصح چیزی ست که درین باب آمده و ابو داود این حدیث را
بشش طریق آورده در بعض وی ذکر مضمضه و استنشاق نیست و در بعض وی اینست که مسح کرد بر سر خود و آب نچکید و در روایت ابن ماجه از علی کرم الله وجهه
بجای واحدة مرة آمده وروى عن سلمة بن الاكوع مثله وعن ابن ابي اوفى مثله ورواه الطبراني في الاوسط من حديث انس واسناده صالح ورواه ابو علي بن السكن
من حديث زريق بن حكيم عن رجل من الانصار مثله **وعن عبد الله بن زيد بن عاصم** مدنی انصاری مازنی ست از بنی مازن بن النجار راوی
حدیث استسقا و نیست آن عبد الله بن زید که راوی اذان ست چه وی زید بن عبد ربه ست نه زید بن عاصم و حدیث این عبد الله حجت ست در باب وضو

ووی راحاکی وضوی رسول خدا گویند صلی الله علیه وسلم قاتل مسیلمه کذاب ست شرکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین ۶۳ حاضر شده احد را نه بدر را
روایت کرده ازوی عباد بن تمیم و وی برادرزادهٔ اوست و ابن مسیب في صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت و مصنف پارهٔ مقصود ازان درینجا
ذکر کرده باقی را بوجه تکرار ترک داده قال گفت عبدالله ومسح رسول الله صلی الله علیه وسلم برأسه فاقبل بیدیه وادبر مسح کرد
آنحضرت سر خود را پس برد هر دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس متفق علیه وفي لفظ لهما و در لفظی از بخاری و مسلم
اینست بدأ بمقدم رأسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذي بدأ منه آغاز کرد مسح را به پیش سر خود
پس تر برد هر دو دست را بجانب قفای خود یعنی اقبال اینست پس تر باز گردانید هر دو دست را تا آنکه باز آمد بجائی که آغاز کرده بود ازانجا اینمعنی ادبار
ورواه مالك والنسائی ایضا ولابی داود نحوه و این حدیث مفید صفت مسح راس ست و علما را دران سه قول ست یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کند
بمؤخر راس و آرد دست را طرف وجه پس تر برگردد بسوی مؤخر و این موافق ظاهر حدیث ست که اقبل و ادبر زیرا که اقبال بسوی مقدم وجه ست و ادبار بسوی
ناحیهٔ مؤخر و این صفت در حدیث صحیح وارد شده که بدأ بمؤخر راسه و اختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات ست سوم آنکه شروع کند بناصیه و برود بسوی ناحیهٔ وجه
پس تر برود بسوی مؤخر راس پس تر عود کند بناصیه و درین نوع محافظت ست بر لفظ حدیث بدأ بمقدم راسه با قول وی ادبر و اقبل و ابوداود از حدیث مقدام
آورده که چون رسید آنحضرت بمسح سر نهاد هر دو کف خود بر مقدم راس و گذرانید آنها را تا آنکه رسیدند قفا را پس تر باز گردانید آنها را بسوی مقدم راس و این
عبارت واضح ست در مراد و ظاهر آنست که مسح از اعمال مخیر فیه است و مقصود ازان تعمیم راس ست بمسح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل
السهمی منسوب بسهم بن عمرو بطنی ست از قریش عالم عابد صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود کاتب احادیث نبوی ست ابوهریره گفت فرق
میان من و او همین بود که وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود و اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بود بصحبت با پدر در
معاویه و پدر می بود نامش در اصل نام جد وی بود عاص آنحضرت عبدالله نام کرد ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کعب بن لوی و اسلام آورد
پیش از پدر و خلقی کثیر از وی روایت دارند و یعلی بن عطا از مادر وی روایت میکند که وی برای عبدالله سرمه میساخت عبدالله شب هنگام برخاسته چراغ می کشت
و میگریست تا آنکه در مژگان وی فسادی راه یافت در وفاتش اختلاف ست که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حره بذی حجه سنه شصت و سه مرد و قیل سنه
سبعین و ثلث ۷۳ و قیل مات بمکه سنه ستین ۶۷ و سبع و قیل بالطائف سنه خمس و خمسین و قیل بمصر سنه ستین و خمس رضي الله عنه في صفة الوضوء در صفت
وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این حدیث نیز مثل احادیث اول ست لیکن مصنف برای افادهٔ مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود درینجا آورد
و بر قدر ماخذ اکتفا کرد قال گفت عبدالله ثم مسح پس تر مسح کرد صلی الله علیه وسلم برأسه سر خود را در معنی گفته اقل فرض مسح نزدیک
شافعی مسمای مسح ست به بشرهٔ راس یا بشعری که متصل اوست بمعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که امسحوا طلب مسح ست و مسح مصدر ست صادق می آید
بر هر قلیلی که اسم مسح بران جاری ست و مالک مسح تمام سر را فرض گفته ست و نظر بر مسمای راس کرده و حنفیان بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقدیر کرده اند
واز بین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید و در مسح بیده الحائط تفسیدن استیعاب حائط شاهد اوست بر مالک و قول حنفیان مدخول ست که ثلاث اصابع
تقدیر ست براکه تکیه هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیه که در فعل آنحضرت آمده دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز
اقل نیست و حکایت اجمال آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول ست بعدم صدق حد اجمال بران بلکه مطلق ست و عام باطلاق خود خاص ست بخصوص
نوع و خاص مبین ست احتیاج بیان ندارد انتهی وادخل اصبعیه السباحتین في اذنیه و در آورد در سوراخ هر دو انگشت خود را که نام آنها سباحتین ست
در هر دو گوش خود و مشهور مسبحتین ست بجهت اشارت بدان نزد تسبیح با حدیث حق سبحانه و تعالی و آن انگشتی ست که متصل انگشت نر ست و آنرا انگشت

شهادت نیز گویند و این نام اسلامی ست و در جاهلیت آنرا سبابه نام بود از سب بمعنی دشنام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت می‌نمودند و ازین جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشت و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می‌یابد **و مسح بابهامیه ظاهر اذنیه** و مسح کرد بهر دو انگشت نر خود ظاهر هر دو گوش خود را و مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدام بن معدیکرب نزد ابو داود و طحاوی باسناد حسن دیگر حدیث ربیع اخرجه ابو داود دیگر حدیث انس نزد دارقطنی و حاکم دیگر حدیث عبد الله بن زید و در وی این ست که مسح کرد هر دو گوش خود را بآب جز آن آب که بدان مسح سر کرده و بیهقی گفته اسنادش صحیح ست و تعقب کرده او را ابن دقیق العید و گفت لفظ حدیث اینست مسح رأسه بماء غیر فضل یدیه و ذکر نکرد دران هر دو گوش را و مصنف گفته نزد ابن حبان و ترمذی همچنین ست و اختلاف ست درانکه برای گوش آب جدید گیرد یا بآب سر بکند در سبل گفته احادیث در هر دو واقع شده **اخرجه ابو داود والنسائي وصححه ابن خزيمة** و مسح گوش سنت ست نزد ائمهٔ اربعه و نزد ابو حنیفه و در روایتی نزد احمد ببقیهٔ آب مسح سر و نزد ائمهٔ ثلثه بآب جدید و در سفر السعادت گفته و مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون و از برای مسح درون گوش انگشتان در سوراخ گوش در آوردی انتهی **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فليستنثر ثلثا** چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود پس باید که بیفشاند بینی خود را سه بار ظاهر حدیث عام ست در بیداری شب و روز و در کلام استنثار را بمعنی استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد باستنثار رفع آب از بینی و از استنشاق جذب آب به بینی خواهد بود و حدیث دلیل ست بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا مگر آنکه در روایت بخاری تقیید امر باراده وضو آمده و تقیید نوم بشب و گفته اند که حدیث وارد ست بر غالب ورنه هیچ فرقی در نوم لیل و نوم نهار نیست و این حدیث دلیل قائل بوجوب استنثار ست نه مضمضه و هو مذهب احمد و جماعة و نزد جمهور برای ندب ست و دلیل ایشان حدیث اعرابی ست که فرمود او را وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی **فان الشيطان يبيت على خيشومه** زیرا که شیطان شب میکند و می‌باشد در بن بینی وی خیشوم بمعنی اعلای انف ست و قیل الانف کله و گفته اند استخوانهای باریک نرم که میان بینی و دماغ ست **متفق عليه** قاضی عیاض گفته جای ساختن شیطان در بینی محتمل ست که برای حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جسم ست که توصل کرده میشود ازوی بسوی دل و هیچ منفذ جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نمی‌کشاید غلق را و در تثاوب امر بکظم آمده بجهت دخول شیطان در فم و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افهام و عقول ما از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر و طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین ست که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و محتمل که استعاره باشد زیرا که آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه و مجاور دماغ و محل ابداع قوای زاکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فترت و کسل از رعایت خشوع و خضوع و اینها همه اضیاف شیطان اند پس گویا شیطان در انجا نشسته است چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک کردن ذکر نزد خواب بخواب میگردد در سبل گفته وجه اول الظهر ست و شیخ در ترجمه گفته طریق اول اسلم و احکم ست والله اعلم **وعنه** و هم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه نزد بخاری و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **اذا استيقظ احدكم من نومه فلا يغمس يده في الاناء حتى يغسلها ثلثا** چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود پس باید که فرو نبرد دست خود را در اوند آب تا آنکه بشوید دست را سه بار که دست شستن پیش از وضو سنت ست و میبردن رفت از قید آوند برکها و حوضها و حدیث دلیل ست بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم بشب باشد یا بروز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما قاله ابن دقیق العید و ظاهر حدیث وجوب وی بر مستیقظ ست اگرچه اراده وضو نکند و لیکن نزد ابو داود و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما از شب اما درینجا میتوان گفت که تعلیل مقتضی الحاق نوم نهار بنوم لیل ست و نزد شافعی و مالک امر بغسل برای ندب ست و نهی برای کراهت فانه لا یدری

این باتت یده زیراکه وی نمی داند که کجا شب گردیده یعنی کجا بوده و کجا افتاده دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوید تا بازیابد لطیف گردد
پس از آن اندر آب ظرف بگیرد و وضو سازد متفق علیه وهذا لفظ مسلم و این امر نزد جمهور سنت است و مستحب است که بطریق احتیاط باشد حکم کرده
نه فرض و واجب و اگر نشوید دست پاک است و آبی که در وی دست فرو برد نیز پاک است زیراکه پلید شدن دست در وقت خواب بیقین معلوم نیست
و مجرد توهم و احتمال است و نزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناشسته دست در آب اندازد آب نجس گردد **وعن**
لقیط بفتح لام و کسر قاف ابن عامر بن صبرة بفتح صاد و کسر بای موحده العقیلی صحابی مشهور است معدود در اهل طائف کنیت او ابورزین است
کما قاله ابن عبد البر روایت کرده اند از وی پسرش عاصم و ابن عمر و غیرهما قال گفت گفتم ای رسول خدا خبر ده مرا از وضو که حسن و کمال وی چیست
قال فرمود **اسبغ الوضوء** تمام و کمال و تر و تازه کن وضو را در مصفی گفته اسباغ وضو دو نوع است فرض و سنت اسباغ فرض استیعاب
موضع غسل است و اسباغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعض بانقا از دلس و لک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعض باطالت غره و تحجیل
و بعضی بتثلیث والله اعلم انتهی **وخلل بین الاصابع** و تخلیل کن میان انگشتان دست و پای و تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی آوردن
و تخلیل اصابع سنت است نزد ابو حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پای سنت است بخلاف و در تخلیل انگشتان دست از وی دو روایت است
مشهور آنست که سنت است و در روایتی نیست زیراکه تفریج آنها مغنی از تخلیل است و نزد مالک تخلیل خاص بانگشتان پاست و آنرا نیز اگر نکند
باکی نه ولیکن گفته اند که تخلیل خوش است و بنده ترسیده نفس را و این بر تقدیری است که انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و کشاده باشند و اگر بیکدیگر چسپیده
متصل باشند چنانکه بی تکلف آب در میان آنها نرسد واجب است تخلیل و وعیدی که بر تخلیل در حدیث دارقطنی آمده و در هدایه آنرا نقل کرده محمول برین
صورت است و نزد بعض این حدیث ضعیف است و کیفیت تخلیل انگشتان پای آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کنند و ختم کنند بخنصر پای چپ
و تخلیل انگشتان دست ببرآوردن بعضی در بعضی است امام الحرمین در نهایه گفته صحیح شده است در سنت از کیفیت تخلیل اصابع که واقع شود تخلیل از
اسفل اصابع و بدایت از خنصر دست و ثابت نشده در تعیین یکی از دو دست چیزی انتهی مصنف در تلخیص گفته اقتضای کلام وی آنست که بدایت بخنصر
صحیح است دهر کما قال زیراکه روایت کرده اند ابو داود و ترمذی از حدیث مستورد بن شداد که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید
انگشتان پای خود را بخنصر و در روایت ابن ماجه بجای مالیدن خلال کردن آمده و در اسناد وی ابن لهیعه است و درین باب حدیث عثمان است که وی
خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار و گفت دیدم آنحضرت را که کرد چنانکه من کردم رواه الدارقطنی کذا و حدیث ربیع بنت معوذ رواه الطبرانی
فی الاوسط و اسناد وی ضعیف است و حدیث عائشه رواه الدارقطنی و در وی عمر بن قیس است و وی منکر الحدیث است و حدیث وائل بن حجر رواه
الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعف و انقطاع است و حدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست و هر دو پای خود را فی گفت
رواه الترمذی گوییم هو کذلک و کذا رواه احمد و ابن ماجة والحاکم و در وی صالح مولی التوأمة است و او ضعیف است لکن بخاری تحسین وی کرده
زیراکه از روایت موسی بن عقبه از صالح است و سماع موسی از وی قبل از اختلاط است انتهی **وبالغ فی الاستنشاق** و مبالغه کن در استنشاق
و در لفظی مضمضه هم آمده و حد مضمضه پر کردن تمام دهن است و مبالغه در آن آنست که آب تا بحلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آب است در تمام دهن و حد
استنشاق آنست که آب تا نرمه بینی برود و مبالغه در آن آنکه اندرون گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی **الا ان تکون صائما** مگر آنکه
باشی روزه دار که مبالغه در انها درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بجهت توهم شکستن روزه و مضمضه و استنشاق فرض است نزد امام احمد
در قول مشهور در غسل و وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه اخرجه الاربعة

یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی و الشافعی و احمد و ابن الجارود و ابن خزیمه و ابن حبان و الحاکم و البیهقی مطولاً و مختصراً
وصححه الترمذی و البغوی و ابن القطان و ابن خزیمه و درین باب ست از ابن عباس و لفظ وی اینست استنثروا مرتین او ثلاثا و صححه ابن القطان
ورواه ابوداؤد و ابن ماجه و ابن الجارود و الحاکم و در حدیث باب دلیل ست بر وجوب اسباغ و تخلیل اصابع و مبالغه در استنشاق برای غیر صائم
وفي رواية لابي داؤد و اسناده صحيح اذا توضأت فمضمض هرگاه وضو کنی پس مضمضه کن زیراکه وضو بدون مضمضه و استنشاق نیامده
وحق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقا و بینی و دهن داخل اند دران و تفسیر کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد از آنحضرت
که مضمضه و استنشاق نکرد با وجود اقتصار بر قدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود که این وضوئی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوی و نیز امر کرد
بدان چنانکه در حدیث ابو هریره نزد دارقطنی ست و در صحیحین ست که فرمود چون وضو کند یکی از شما باید که داخل کند آب در بینی خود پستر بیفشاند آنرا
و نیاورد معلل چیزی که قادح باشد دران و رفته اند بوجوب این هر دو احمد و اسحق و به قال ابن ابی لیلی و حماد بن سلیمان و جماعتی بوجوب آن در غسل
و وضو و سنیت مضمضه در هر دو و حکاه النووی فی شرح مسلم عن ابی ثور و عن ابی عبید و داؤد الظاهری و ابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی ست
مثل آن از ابو حنیفه و ثوری و زید بن علی و رفته ست مالک و شافعی و اوزاعی و لیث و حسن بصری و زهری و ربیعه و یحیی بن سعید و قتاده و حکم
بن عتبه و محمد بن جریر طبری بعدم وجوب آن بدلیل حدیث عشر من سنن المرسلین و منجمله آن مضمضه و استنشاق ست و این حدیث صحیح ست اما باین
لفظ نیامده بلکه بلفظ عشر من الفطره وارد شده و اگر بهمین لفظ باشد گوئیم مراد بسنت طریقه ست که شامل واجب باشد نه اصطلاح اهل اصول و اما حدیث
ابن عباس که مضمضه و استنشاق سنت ست رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف ست **وعن عثمان** بن عفان کنیت او ابو عبد الله ست
اموی قریشی ست یکی از عشره مبشره و خلفای اربعه ست مسلمان شد در اول اسلام بدست ابو بکر صدیق قبل دخول آنحضرت بدار ارقم و هجرت کرد
بسوی حبشه دو هجرت و حاضر نشد بدر را بسبب مرض رقیه بنت آنحضرت و حضرت برای وی سهم بر آورده و حاضر نشد در حدیبیه بیعت الرضوان را بسبب
آنکه حضرت او را بمکه در امر صلح فرستاده بود و چون بیعت کردند مردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیعت از
طرف عثمان ست و مسمی شد بذی النورین بسبب جمع کردن وی دو دختر آنحضرت را رقیه و ام کلثوم و بود سفید رنگ میانه قد و گفته اند گندم گون
رقیق البشره حسن الوجه بعید ما بین المنکبین کثیر شعر الراس عظیم اللحیه و لحیه را تصغیر میکرد روز اول از ماه محرم سنه بست و چهار خلیفه شد و کشته شد روز جمعه
دوازدهم ذی حجه سنه خمس و ثلثین ازدست اسود تجیبی مصری و قیل غیره و مدفون شد شب شنبه در بقیع و بود عمر وی آنروز هشتاد و دو سال و قیل
هشتاد و هشت و مدت خلافت وی دوازده سال ست چند روز کم و چون وی شهید شد باب فتنه و قتل درین امت مفتوح شد که تا قیامت بند شدنی
نیست فتنه شهادت وی کاتب حروف در اقتراب الساعه نوشته رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخلل لحيته
في الوضوء بدرستیکه بود آنحضرت تخلیل میکرد در ریش شریف خود را در وضو و گفت انس که بود لحیه شریف انبوه رواه ابوداؤد و هم نزد وی ست
بسند صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب زیر حنک و تخلیل میکرد بدان ریش را و میفرمود این چنین امر کرده ست مرا پروردگار
من و مراد بلحیه چیزی ست که شامل هر دو رخسار باشد و تخلیل لحیه در روایتی از احمد واجب ست و گفت اگر ترک کرد آنرا بسهو روا باشد و اگر عمدا
کرد اعاده کند و نزد ابو یوسف سنت ست و نزد ابو حنیفه و محمد فضیلت ست شمنی قول ابو یوسف را اصح گفته و در حسبل گفته حدیث عثمان دال بر
مشروعیت اوست و احادیثی که در امر بتخلیل وارد شده سالم نیست از اعلال و تضعیف پس منتهض بر ایجاب نخواهند بود انتهی و کیفیت تخلیل این ست
که در آرد انگشتان را زیر لحیه و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل ست بظاهر حدیث اخرجه الترمذي و گفت حدیث حسن صحیح

ورواه الدارمي وابن ماجة والحاكم والدارقطني وابن حبان من رواية عامر بن شقيق عن شقيق بن سلمة عن عثمان بخاری گفته حدیث وی حسن ست وحاکم گفته
نمیدانم وروی ضعف بوجهی از وجوه وتضعیف کرد اورا یحیی بن معین وروایت کرد حاکم شواهد وی از حدیث انس و عایشه رض و علی و عمار و ودرین باب ست از ام سلمه
و ابو ایوب وابی امامه وابن عمر و جابر و جریر و ابن ابی اوفی وابن عباس و عبد الله بن عکبره وابی الدرداء و درهمه تکلم کرده اند بضعف الاحدیث عایشه وصححه
ابن خزيمة وگفت عبد الله بن احمد عن ابیه که نیست در تخلیل لحیه چیزی صحیح وگفت ابن ابی حاتم عن ابیه ثابت نیست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در تخلیل لحیه چیزی و شیخ در ترجمه گفته احادیث در تخلیل لحیه بطرق متعدده آمده و بعضی از ان حسن ست و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی
درین باب حدیث عامر بن شقیق ست که از ابی وائل از عثمان روایت کرده انتهی پس ثابت شد که حدیث باب اثبت احادیث این باب ست **وعن**
عبد الله بن زيد بن عاصم الانصاري المزني رضي الله عنه و ترجمه وی گذشت ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى بثلثي مد
فجعل يدلك ذراعيه بدرستیکه آورده شد رسول خدا بدو ثلث مد پس مالیدن گرفت هر دو بازوی خود را مد بضم میم وتشدید دال مهمله در
قاموس گفته پیمانه ایست بقدر دو رطل یا یک رطل و ثلث وی یا پری کف دست انسان معتدل چون پر کند آن هر دو را ودراز کند دست خود را
بآن هر دو وازینجا نام نهاده شد مد و تحقیق تجربه کردم آنرا پس یافتمش صحیح انتهی و در حدیث دلیل ست بر شرعیت دلک مر اعضای وضو را و در وی
خلاف ست کسی که بوجوب رفته استدلال بهمین حدیث کرده و هر که قائل شده بعدم وجوب گفته مامور به در آیت غسل ست و نیست دلک از مسمای او
اخرجه احمد وصححه ابن خزيمة و در حدیث ام عمارة انصاریه نزد ابو داود و باسناد حسن آمده که وضو کرد آنحضرت از آوندی که در وی آب
دو ثلث مد بود و روایت کرد آنرا بیهقی بلفظ وضو کرد بثلث مد و این بی اصل ست و تصحیح کرد ابو زرعه از حدیث عایشه و جابر که غسل میکرد آنحضرت
از صاع و وضو میکرد از مد واخرج مسلم نحوه من حدیث سفینة و ابو داود از حدیث انس آورده که وضو کرد از آوندی که گنجایش میکرد دو رطل را و نزد ترمذی
باین لفظ ست که کفایت میکنند در وضو دو رطل و این همه احادیث قاضی اند بتخفیف در آب وضو و نهی آنحضرت از اسراف در آب معلوم ست و خبر فرمود
که بیاید قومی که تعدی کنند در وضو پس هر که تجاوز کرد از آنچه شارع آنرا مجزی گفته بود وی اسراف کرد و قول قائل که این تقریب ست نه تحدید بعید نیست لیکن
احسن برای تشرع محاکات اخلاق وی صلی الله علیه وآله وسلم و اقتدا باوست در کمیت وی **وعنه** وهم روایت ست از عبد الله بن زید انه رای
النبي صلى الله عليه وسلم يأخذ لاذنيه ماء خلاف الماء الذي اخذه لرأسه بدرستیکه وی دید آنحضرت را که میگیرد برای
هر دو گوش خود آب بخلاف آبی که گرفته بود آنرا برای مسح سر خود مذهب ایمه ثلثه همین ست که مسح گوش بآب جدید کند و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی نزد
امام احمد مسح گوش ببقیه آب مسح سر کند دلیل ایمه ثلثه همین حدیث و ما فی معناه ست و گویند در احادیثی که ذکرش نیامده غایت وی عدم ذکر راوی ست
آنرا و عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و دلیل حنفیه حدیث عبد الله بن زید ست نزد ابن ماجه و حدیث ابن عباس ست نزد دارقطنی باسناد صحیح که فرمود
آنحضرت الاذنان من الراس یعنی هر دو گوش از سر اند و این حدیث بطرق متعدده آمده و چون اذنین از راس باشند لاجرم مسح هر دو بیک آب راس
کافی بود زیرا که برای یک عضو دو آب گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوی
رسول خدا پس وضو کرد و گرفت غرفه از آب و مسح کرد بدان سر و هر دو گوش را و نسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاذنین مع الراس و در موطا و نسائی
از عبد الله صنابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بنده مومن بیرون می آید بمضمضه گناهان از دهن و باستنشاق از بینی و بغسل وجه تا از تحت پلکها
و بغسل یدین از یدین تا از میان ناخنان و بمسح راس از راس تا اذنین و درینجا دلالت ظاهر ست بر بودن اذنین از راس قاله الشمنی و در اکثر احادیث
مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض بآب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست بآب سر این اوله را حضرت شیخ از طرف حنفیه در شرح سفر السعادة

ذکر کرده اند و در سبل گفته که حدیث الأذنان من الراس اگرچه در اسانید وی مقال ست مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعض وی تشیید بعض ست و احادیث
صحیحه شاهد اوست که دران مسح هر دو گوش بالراس مرة واحدة آمده و این احادیث بسیار اند از علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و ربیع و همه ایشان
متفق اند برانکه مسح کرد آن هر دو را با سر یکبار یعنی بیک آب چنانکه ظاهر لفظ مرة ست زیرا که اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح بالراس
والأذنين مرة واحدة صادق نمی آمد اگرچه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعیدست و تاویل حدیث
باب اینست که در دست تری نمانده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزی ست که گفته میشود دران
انتهی و این ظاهر ست در تایید مذهب حنفیه اما در جوابش میتوان گفت که حدیث الأذنان من الراس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داؤد از حدیث
ابی امامه ست و خود ابو داؤد و ترمذی ذکر کرده اند که حماد که یکی از رواتِ این حدیث ست گفت نمیدانم این از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته
یا از قولِ آنحضرت ست کذا فی المشکوة و حدیثِ ابن عباس که نزد دارقطنی ست خود دارقطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن وهم ست
و صواب روایت ابن جریج از سلیمان بن موسی بطریق ارسال ست و در رفع و وقفِ وی اختلاف نموده اند و گفته صواب وقف ست و نیز وی
منقطع ست و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه ست درین باب در روی عمرو بن حصین ست و او متروک ست و حدیث ابن عمر که نزد دارقطنی ست
معلول ست و حدیثِ عایشه که نزد دارقطنی ست در روی محمد بن ازهر ست و احمد او را کاذب گفته و حدیث انس که نزد دارقطنی ست از طریق عبد الحکیم
از انس و وی ضعیف ست پس ثابت شد که حدیث الأذنان من الراس بجمیع طرق خود صالح احتجاج نیست و دهلوی بابی عقد کرده لیستحب مسح الأذنين
بماء جدید و از ابن عمر آورده که کان یأخذ الماء باصبعیه لاذنیه و در مصفی زیر آن گفته اما حدیث الأذنان من الراس اگر صحیح می شده دلالة میکرد
برکفایت مسح اذنین از مسح راس و این خلاف اجماع ست انتهی و حدیث باب صحیح ست چنانکه مصنف گفت اخرجه البيهقي واسناده
صحيح وصححه الترمذي ايضا پس معارض نشود او را احدیث ضعیف و راجح نشود ماءِ واحد بر ماءِ جدید زیرا که ترجیح فرع تعارض ست
کما تقرر فی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که دران مسح اذنین بالراس آمده جواب از ان گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست
و تاویل عدم بقای بلل درست بعید ست زیرا که در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء و مشعر باشد بانعدام بلل سابق موجود نیست و اگر فرض
کنند که گوشها از سر ست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت ست ازانکه باب سر باید کرد یا باب
جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که باب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضو ست بلکه دو
عضو ست و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند و مسح هر دو بیک آب بران بنا نمایند لازم آید که بینی
و دهان را که از وجه ست و نسبت بگوش از سر اوخل ست بی شبهه در حکم وجوب مضمضه و استنشاق با وجه یک عضو گویند و هذا خلف و روایت ابن خزیمه
و غیره را دلالت بر اتحاد اذنین بالراس نیست که موجب اتحادِ آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح ست و مطلق محمول ست بر مقید و روایات دیگر که دران
تصریح بتجدید آب وارد شده اصح اند ازین وهو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم ست در صحیح وی باین وجه که روایت
عبد الله بن زید ست بلفظ باین لفظ و مسح براسه بماء غير فضل يديه و مسح کرد آنحضرت سر خود را بآبی که جز آب زیادتی
هر دو دست ست وهو المحفوظ و همین لفظ محفوظ ست نزد اهل معرفت بحدیث چه مصنف در تلخیص از ابن دقیق العید آورده که محفوظ در
روایتِ مذکور همین لفظ ست و همین ست در صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده
و در سبل گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیر ست از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارند احادیث و حدیث

بیهقی دلیل احمد و شافعی ست در اخذ آب جدید برای اذنین و هو دلیل ظاهر کما سبق والله اعلم بالصواب وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال سمعت گفت ابوهریره شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را یقول میگفت ان امتی یاتون یوم القیامة
غرا محجلین من اثر الوضوء بدرستیکه امت من می آیند روز قیامت بسوی بهشت در حالیکه غر محجل است از اثر وضو که در وضو این اعضا را می شستند
غر بضم غین معجمه و تشدید را سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست
و پای او سفید باشد و این امت را روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر محجل فمن استطاع
منکم ان یطیل غرته فلیفعل پس کسیکه می تواند از شما که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر نکرد تحجیل را
زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن رو و اسباغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بسیار آب ریختن در ان است و در لفظی از مسلم
آمده فلیطل غرته و تحجیله متفق علیه و رواه احمد من حدیث نعیم و گفت نعیم نمیدانم که این قول من استطاع الی آخره قول ابوهریره است یا از حدیث
در سبل گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث است و آن دال است بر عدم وجوب زیرا که در قوت من شاء منکم است و اگر واجب می بود تقیید باستطاعت نمی کرد
زیرا که استطاعت متحقق است قطعا و مصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسانیکه این حدیث را روایت کرده اند و هم عشرة و نه در
رُوات وی از ابوهریره غیر روایت نعیم و حدیث دلیل است بر مشروعیت اطالت غره و تحجیل و در قدر مستحب از وی اختلاف است گفته اند در دستها تا دوش
و در پایها تا زانو و این از ابوهریره مروی است و ثابت است از فعل ابن عمر اخرجه ابن ابی شیبة و ابو عبید باسناد حسن و گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره
در وجه غسل است تا صفحه گردن و قول بعدم مشروعیت غره و تحجیل و تاویل حدیث ابوهریره خلاف ظاهر است و شیخ در ترجمه گفته اطالت غره آن باشد که
فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید و متوضی مخصوص بوجه نبود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر را با بیض الوجه انتهی
واللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست و لفظ بخاری یدعون است عوض یاتون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که سید
حلیه یعنی سیما و نشان وضو از مومن یعنی در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت از ان است تا آنجا که میرسد آب وضو و در لفظی اینست سیما لیست لغیرکم
رواه مسلم مرفوعا و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالت از خصائص این امت است چه وضو در امم سابقه هم بود وعن عایشة قالت
کان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه التیمن گفت عایشه بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست فی تنعله
در نعل پوشیدن که اول در ان پای راست در آوردی وترجله و در شانه کردن موی سر و ریش که ابتدا در ان از جانب راست کردی وطهوره
و در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شستی و پای راست شستی اما رخسارها و گوشها پس معا شسته میشوند وفی شانه کله
و در همه کارهای خود ابتدا براست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این هر سه چیز بطریق تمثیل است ورنه هر چه از باب تشریف و تزیین و تکریم است همه ازین
قبیل است چنانکه جامه پوشیدن و پای در موزه در آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی
بغل و شوارب گرفتن و موی سر تراشیدن و در حلق راس بعضی یمین محلوق اعتبار کرده اند و بعضی یمین حالق والاول اصح و اظهر و آنچه نه ازین باب است
مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب در ان آغاز بیسار است و این همه بجهت شرافت
و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ غرضکه راستی را
همه جا اعتبار است و حدیث دلیل است بر استحباب بدارت بیمین در همه امور شریفه چنانکه لفظ یعجبه التیمن دلالت دارد بر ان و صاحب سبل تحقیق آن در حواشی
شرح عمده کرده متفق علیه وصححه ابن حبان و ابن منده وله الفاظ ذکرها المصنف فی التلخیص وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأتم فابدءوا بميامنكم چون وضو کنید شما پس آغاز کنید بجانبهای راست خود و در لفظے بأيامنكم آمده و هر دو یکے معنی است اول جمع یمین و ثانی جمع ایمن اخرجه الاربعة یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اخرجه ایضا ابن حبان والبیهقی والطبرانی و زیاده کردند در روی اذا لبستم ابن دقیق العید گفته هو حقیق بان یصح و ابن خزيمة و حدیث دلیل است بر بدایت بیامن نزد وضو در شستن هر دو دست و هر دو پا و اما غیر دست و پا پس ظاهر شمول اوست زیرا که قائل نیست هیچ یکی بدان درین هر دو و ترنه وارد می شد در حدیث تعلیم بخلاف یدین و رجلین که وارد است احادیث تعلیم بتقدیم یمنی درین هر دو بر یسری در حدیث عثمان که گذشت و آیت مجمل بود سنت بیان وی کرده و از علی رضی الله عنه آمده ما ابالی بشمالی بدأت ام بیمینی اذا اکملت الوضوء رواه الدارقطنی والبیهقی و این منقطع است حجت بدان قائم نیست

وعن المغيرة بن شعبة صحابی ثقفی مشهور است اسلام آورد عام خندق و قدوم آورد و بهجرت اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن سفیان و صاحب رای و مشورت اوست نزول کرد کوفه را و مرد آنجا در سنه پنجاه و پنج بعمر هفتاد و نه سال در حالیکه عامل بود بران از طرف معاویه کنیت او ابو عبد الله یا ابو عیسی است مغیره بضم میم و غین معجمه مکسوره و شعبه بضم شین معجمه و سکون عین مهمله و بای موحده مفتوحه است ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ فمسح على ناصيته بدرستیکه وضو کرد آنحضرت پس مسح کرد بر موی پیشانی خود و این حدیث حجت ابو حنیفه است در فرضیت مسح چهارم حصه سر گویند ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر ناصیه نکردی و اگر بکتر از آن واجب بودی ادا نمی و گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و آیت قرآن مجمل است حدیث بیان وی کرد شیخ در ترجمه گفته از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة الراس مع مالک انتهی مذهب مالک وجوب مسح تمام سر است و در مصفی گفته ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید انتهی یعنی کل یا بعض سر اگرچه دو سه مو باشد و مذهب احمد روایات مختلف است موافق هر یک از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک است و در روایتے مسح اکثر سر و شوکانی گفته مسح بعض سر و مسح بر عمامه هم کافی است انتهی و در سبل گفته حدیث دلیل است بر عدم جواز اقتصار بر مسح ناصیه و زید بن علی و ابو حنیفه گویند جائز نیست اقتصار و حافظ ابن القیم گفته صحیح نشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یک حدیث هم که اقتصار کرده باشد بر مسح بعض راس البته لیکن بود چون مسح میکرد بر ناصیه تمام میکرد آنرا بر عمامه چنانکه درین حدیث مغیره است و دارقطنی ذکر کرده که این را هفتاد کس روایت کرده اند و اما اقتصار بر عمامه بے مسح پس قائل شده اند بآن جمهور و ابن القیم گفته وی صلی الله علیه وسلم گاهی مسح بر سر میکرد و گاهی بر عمامه و گاهی بر ناصیه و عمامه هر دو و على العمامة و مسح کرد بروی و موید اوست روایت بخاری از حدیث عمرو بن امیه ضمیری و روایت مسلم از حدیث بلال باین لفظ که مسح کرد بر خفین و بر عمامه و روی مثله احمد عن سلمان و ابوداود و احمد عن ثوبان و ثابت شده است مسح بر سر تنها و بر دستار تنها و بر سر و عمامه هر دو و همه صحیح و ثابت است و حدیث ثوبان مشعر است باذن بر عمامه بعذر و لفظ وی نزد احمد و ابوداود این است فرستاد آنحضرت سریه و رسید بایشان سردی پس هرگاه آمدند نزد رسول خدا شکایت کردند از برد پس حکم فرمود بآنها که مسح کنید بر عصائب یعنی تساخیر و در اسنادش راشد بن سعد است خلال در علل گفته احمد فرمود نمی تواند شد که راشد از ثوبان شنیده باشد زیرا که ثوبان پیشتر مرد و در سفر السعادة گفته هرگاه اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم است حدیث مغیره که مسح کرد بر ناصیه و بر عمامه کذا فی الفتح و نزد حنفیه مسح بر عمامه برای تکمیل است و تنها بر عمامه درست نیست و امام محمد در موطا آورده که گفت مالک رسید بما از جابر بن عبد الله که او را پرسیده اند از مسح بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکنند و باین اخذ کرده ایم ما و همین است قول ابی حنیفه و نافع میگوید دیدم صفیه بنت ابی عبید را که زن عبد الله بن عمر بود وضو میکرد و میکشید خمار خود را و مسح میکرد بر سر و رسیده است بما که در اول اسلام مسح بر عمامه بود پس از آن منسوخ و متروک شده و از هشام بن عروه آمده که دید پدر خود را که بر میداشت عمامه را و مسح میکرد و در مصفی گفته آنچه از

معلوم میشود آنست من بحث [illegible] رازصورتیکه ناصیه را مسح کند وتمام نماید مسح را بر عمامه ساکت ست ودر حدیث مسلم ثابت شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده وبر عمامه اتمام فرمود وپس هر وقتی که عسیر شود رفع عمامه مستحب ست اکمال مسح بر عمامه انتهی آما در سفر السعادة گفته که مسح سرا گاه همه سر کردی وگاه بر عمامه بی آنکه بر سر نیز کردی انتهی شارح گفته این در بعض احادیث آمده ولیکن حنفیه گویند در اول بود بعده منسوخ شد انتهی گویم دعوای نسخ محتاج سند مساوی یا بقدم ست بمجرد احتمال چیزی نیست شیخ در ترجمه مشکوة گفته مسح بر دستار محمول بر آنست که چون باداء فریضه مسح وتکمیل آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن واین سنت که مسح تمام سرست بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تعظیم وفی الجمله جز مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض ست که مسح تمام سرست که بر بعضی سر کرد وبقیه بر عمامه کرد توربشتی گفته تواند که وهم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد وساتر تمام راس باشد چنانکه بر موزه وظاهر قول که فرمود وَالْخُفَّيْنِ یعنی مسح کرد بر هر دو موزه ناظر درین معنی ست وتوربشتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث واکثر دوران فتاوی در دیار اسلام برخلاف آنست انتهی والحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور واشتهار مانند روشنائی آفتاب انتهی کلام الشیخ گویم بعد ورود نص در مسح بر عمامه تنها چنانکه در حدیث باب وجز آن ست بمجرد حمل واحتمال وهم که توربشتی کرده انکار از سنیت وی نتوان کرد وچرا بر احوال شعده فرود نباید اورد که گاهی چنین میکرد وگاهی چنان وتمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ام اخرجه مسلم وبخاری این را روایت نکرده وهر که نسبت اخراج بهر دو نموده وَهم کرده **وعن جابر بن عبد الله** بن عمرو بن حرام السلمی الانصاری از مشاهیر صحابه وکابر ایشان ست کثیر الحدیث بود حاضر شد او وپدر او عقبه ثانیه را وبخاری گفته که بدر راهم حاضر شده اما اصح آنست که حاضر نشده وبعد ازوی در هیژده مشهد همراه آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود وامام محمد باقر رحمة الله علیه وعلی آبائه الکرام ازوی روایت دارد قدم آورده بود شام ومصر را روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة اربع وستین وقیل غیر ذلک وله اربع وتسعون سنة وهو آخر من مات بالمدینة من الصحابة فی قول کنیت او ابو عبد الله ست از نقبای انصار بود رضی الله عنه میگوید فی صفة حج النبی در بیان حج آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابدأوا بما بدأ الله به ابتدا کنید بچیزی که ابتدا کرد بدان خدا اخرجه النسائی هکذا بلفظ الامر روایت کرد این حدیث را نسائی همچنین بصیغه امر که از اقسام انشاست وهو عند مسلم بلفظ الخبر واین حدیث نزد مسلم بصیغه خبرست یعنی شروع میکنم بچیزی که شروع کرد بدان خدا وتمام لفظ حدیث این ست که برامد آنحضرت از دروازه حرم بعد طواف که برای عمره کرده بود بسوی صفا وچون نزدیک شد بدان خواند این آیت اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ وگفت شروع میکنم بچیزی که شروع کرد بدان خدا بصیغه فعل مضارع پس شروع کرد سعی از صفا بسبب بدایت نمودن خدا بدان در آیت وذکر کرد مصنف این پاره را از حدیث طویل جابر که در صفت حج آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر باب الحج خواهد آمد برای افاده این معنی که آنچه خدا بدان بدایت ذکر کرده آنحضرت بدان بدایت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم ست ووی ابتدا بذکر نکرده مگر بچیزی که مستحق بدایت ست در فعل چه مقتضای بلاغت همین ست سیبویه گفته عرب مقدم نمیکنند مگر چیزی را که مهتم بالشان باشد زیرا که لفظ عام ست وعام مقصر بر سبب خود نباشد اعنی بما بدأ الله به زیرا که کلمه ما موصوله است وموصولات از الفاظ عموم اند وآیت وضو یعنی قوله تعالی فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ داخل ست زیر عموم قوله صلی الله علیه وسلم ابدأوا بما بدأ الله به پس واجب ست بدایت بغسل وجه پس بچیزی که بعد اوست علی الترتیب اگرچه آیت تقدیم مسنی بر یسری ذکر کرد از ذکر

ودر علیین وحدیث بیان آن نمود وحنفیه ودیگران بعدم وجوب ترتیب در اعضای وضو رفته اند واستدلال ایشان بحدیث ابن عباسؓ ست که وضو کرد آنحضرت ﷺ پس شست بروی خود وهر دو دست خود را پستر هر دو پای خود را پستر مسح کرد سر خود را ببقیۀ آب وضو ولیکن این حدیث را طریقی صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان ناتمام ست واولی آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد ومتصل بحدیث ابو هریره ذکر می نمود زیرا که در دلالت هر دو قریب یکدیگر اند والله اعلم **وعنه** وهم روایت ست از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ ادار الماء علی مرفقیه بود آنحضرت ﷺ چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر هر دو آرنج خود تمام روایت این ست پستر فرمود این وضوئی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابو هریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو وگفت همچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم ودر روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست رو وهر دو دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را واین بیان چیزی ست که در قرآن آمده پس استفاده شد که غایت داخل ست در ما قبل خود قال الله تعالی فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ در مسوی گفته مرفقین وکعبین داخل اند در غسل انتهی وشوکانی در مختصر گفته بشوید هر دو دست خود را با هر دو آرنج خود انتهی ودلیل بران همین آیت کتاب ونص سنت ست واین صریح ست در دخول غایت در مُغَیّا وزیاده کرد در مصفی که غسل یدین تا مرفقین فرض ست بآن معنی که مرفقین داخل حکم غسل باشد وهمچنین ست حال در کعبین باجماع جمهور امت وظاهر لفظ شاهد آنست واگر بعض دست کسی بریده باشد تفریع کردند که فرض ست غسل باقی اگر کسی گوید که یک دست ویک پای شستن فرض ست وشستن دست وپای دیگر واجب زیرا که مقابلۀ جمع بجمع مقابلۀ واحد بواحد تقاضا میکند این سخن را بروی او باید زد که مخالف اجماع ست انتهی اخرجه الدارقطنی نسبت ست بسوی دارقطن که محلۀ کلان ست از بغداد ووی حافظ فقیه ست بر مذهب شافعی عارف بود باختلاف فقها ابن خلکان گفته ولادت وی در ذی قعده سنه ست وثلث مائة شده ووفات یوم الاربعا هشتم یا هم ذی قعده وقیل ذی الحجه سنه خمس وثمانین وثمان مائة فی بغداد شیخ ابو حامد اسفراینی بروی نماز گذارد وقریب مزار معروف کرخی مدفون شد کنیت وی ابو الحسن ست ونام علی بن عمر بن احمد بن مهدی انتهی ذهبی در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العدیم النظیر صاحب السنن سمع من عوالم وبرع فی هذا الشان وحاکم گفته دارقطنی اوحد عصر خود گردیده در حفظ وفهم وورع وامام در قرارت ونحو واو را تصنیفاتی ست که ذکرش دراز ست وگواهی میدهم که پیدا نشد بر ادیم زمین مثل وی وخطیب گفته وی فرید عصر وامام وقت خود بود ومنتهی شد بسوی وی علم اثر ومعرفت علل واسمای رجال با صدق وثقت وصحت اعتقاد وائمۀ حدیث در ثنا بر وی اطالت بسیار کرده اند شاگرد وابو القاسم بغوی وابو بکر بن ابی داود وابن صاعد ومحاملی وغیرهم ست بصره وکوفه وشام وواسط ومصر را سیر کرده حاکم وعبد الغنی ومنذری وتمام رازی وابو نعیم صاحب حلیه شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه وادب وشعر از وی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ جواب نگفت واین آیت بخواند لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ سنن او از کتب معتبرۀ حدیث ست واعلی سند او خماسی ست واول سنن او حدیث قلتین ست ودر تکثیر طرق واسانیدش مبالغه نموده پنجاه وچهار سند برای وی ذکر کرده ابو نصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از حال وی می پرسم که در آخرت چه شد مرا گفتند او را در جنت امام میگویند انتهی باسناد ضعیف واخرجه البیهقی ایضا باسناد الدارقطنی ودر هر دو اسناد قاسم بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عقیل ست ووی ضعیف ست تضعیف کرده اند او را احمد وابن معین وغیرهما ابو حاتم گفت متروک ست وابو زرعه گفت منکر الحدیث ست وابن حبان او را در ثقات شمرده ووی متفرد ست باین توثیق لیکن جارح اولی ست اگرچه معدل بسیار باشند واینجا خود جارح بسیار اند وتصریح کرده اند بتضعیف این حدیث جماعتی از حفاظ مثل منذری وابن الصلاح ونووی وغیرهم ومغنی ست ازین روایت مسلم از ابو هریره کما تقدم **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه گفت ابو هریره گفت آنحضرت ﷺ

نیست وضوء مر کسی را که ذکر نکرده نام خدا را بر وضوء یعنی در اول وضوء نام خدا را نبرد و درین باب حدیثها ست و شک نیست که آن همه احادیث منتهض ست
برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث ناهض ست برای حجت زیراکه حسن ست و معتضد باحادیث دیگر وارده درین باب و درین حدیث دلالت ست بر نفی وضوء
غیر ذاکر تسمیه و مفید اشتراط او ست یعنی که انعدام وی موجب انعدام وضوء ست تا بوجوب که اقل مفاد ست چه رسد و تقیید وجوب بذکر برای جمع ست درمیان
این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرمود آنحضرت ﷺ هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن وی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت
پاک شد همان اعضای وضوی وی اخرجه الدارقطني والبيهقي و روایت کرده اند آنرا ترمذی و ابو داود نیز از ابو هریره و دارقطنی از ابن مسعود و متمسک
حنفیه همین حدیث ست گویند که تسمیه در اول وضوء سنت ست یا مستحب زیراکه سیاق این حدیث در اثبات کمال ست و این امارت سنیت و استحباب ست
ولیکن در اسناد این حدیث متروک ست و در اسناد روایت دارقطنی و بیهقی از ابن مسعود هم متروک ست و در روایت ابن عمر و از ابی هریره نیز دو کس
ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن اگرچه دلالت برین نیست که نیست وجوب تسمیه مگر بر ذاکر لیکن احادیث عدم مواخذه
بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و بالجمله مذهب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین ست که تسمیه در اول وضوء واجب ست و شرط صحت وضوء ست چنانکه
زرکشی در شرح خرقی گفته و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین رفته است شوکانی چنانکه در مختصر گفته واجب ست بر هر مکلف اینکه بگوید بسم الله وقتی
که یاد آید انتهی و حافظ علامه ابن القیم رح در اعلام الموقعین زیاده بر پنجاه دلیل بر وجوبش آورده و همه ادله مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست
که حق با او ست و در حجة الله البالغة گفته حدیث محمول ست بر تذکر قلب زیراکه عبادت بی نیت مقبول نمی شود درین صورت صیغه لا وضوء مقصور باشد
بر ظاهر خود و محتمل ست که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن ولیکن این تاویل پسند نیست زیراکه تاویل بعید ست مخالف ظاهر انتهی
و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری ست و در هدایه گفته اصح آنست که مستحب ست انتهی اخرجه احمد وابو داؤد
وابن ماجة باسناد ضعيف زیراکه در سندش یعقوب بن سلمه لیثی عن ابیه عن ابی هریره است و یعقوب ضعیف ست بخاری گفته
شناخته نمی شود برای وی سماع از پدرش و نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقها ست هکذا في التقريب للمصنف ومثله في سنن البيهقي و در تلخیص
گفته او را طریق دیگر ست نزد دارقطنی و بیهقی ولیکن آن طریق نیز ضعیف ست و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امر ست اذا توضأت فقل
بسم الله والحمد لله فان حفظتك لا تزال تكتب لك الحسنات حتى تحدث من ذلك الوضوء ولیکن سند این حدیث واهی ست وللترمذي
ولابن ماجة واحمد نگفت والترمذي زیراکه ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت ست و نیز
این را از ابو هریره روایت نکرده بلکه عن از سعيد بن زيد آورده کنیت سعید ابو اعور ست عدوی ست یکی از عشره مبشره مسلمان شد
از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت جز بدر که در آن وقت با طلحه بن عبد الله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود و آنحضرت برای او سهم برآورد
فاطمه خواهر عمر بن الخطاب زوجه او بود و اسلام عمر بسبب وی ست مردی طول اشعر بود در عقیق بمرد و بمدینه آورده دفن کردند در سنه پنجاه و یک
بعمر هفتاد و چند سال جماعتی از وی راوی ست نحوه مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد آنرا ابن زید و بزار و احمد و ابن ماجه و دارقطنی و غیرهم
ترمذی گفت محمد یعنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی ست درین باب لیکن ضعیف ست زیراکه در روایتش دو مجهول اند و اسحق گفته این
اصح احادیث ست و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبد الرحمن بن ابی سعید عن ابیه ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند
که نیست نماز مر کسی را که وضو نیست و نیست وضوء مر کسی را که تسمیه نگفت قال الشوكاني اخرجه احمد وابو داود والترمذي في العلل والدارقطني
وابن السكن والحاكم والبيهقي و نیست در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریق دیگر ست از حذیفه نزدیک دارقطنی

وبیهقی واخرج نحوه احمد وابن ماجة من حدیث سعید بن زید وابی سعید واخرج نحوه آخرون من حدیث عائشة وسهل بن سعد وابی سبرة وام سبرة وعلی وانس انتهی در سبل گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید و ربیح ست و در هردو قدح کرده اند و مرویست درین باب از جماعهٔ مذکوره و در همه مقال ست مگر آنکه بعض این روایات تقویت بعض میکنند پس خالی نیست از قوت ولهذا ابن ابی شیبه گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه وسلم قاله وحدیث دال ست بر مشروعیت تسمیه در اول وضو امام احمد و ظاهریه فرض گویند بر ذاکر و ناسی وحنفیه وشافعیه سنت گویند و دلیل ایشان حدیث ابی هریره است که هر که ذکر کرد خدا را در اول وضو پاک شد جسد او همه و هر که نکرد پاک نشد از وی مگر موضع وضو اخرجه الدارقطنی وغیره واین حدیث ضعیف ست بیهقی در سنن بعد اخراج وی گفته در روی ابوبکر داهری ست واو ضعیف ست غیر ثقه نزد اهل علم بحدیث و باین استدلال کرده است فارق در میان ذاکر و ناسی وگفته که لعل ورحق عامد ست واین درحق ناسی ست واین حدیث ابی هریره اگرچه ضعیف ست لیکن حدیث توضأ کما امرک الله معاضد اوست و در دلالت بر عدم وجوب واین دلیل ست برانکه مراد نفی وضوی کامل ست و در روایتی بلفظ لا وضوء کامل آمده مگر مصنف گفته ما باین لفظ ندیده ایم واما اینکه آن مثبت و دال ست بر ایجاب پس راجح باشد پس جوابش آنکه بروجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف ست وحدیث کل امر ذی بال دال ست بر سنیت وحدیث باب بر مطلق شرعیت واقل وی ندبیت ست انتهی کلام السبل و لیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لا وضوء ظاهرش عدم صحت وضوست را شاز یرا که اصل در نفی حقیقت ست و تاویل بعدم کمال کما تقدم بعید ست پس راجح حمل بر حقیقت باشد وقال احمد لا یثبت فیه شیء وگفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی معتد به **وعن طلحة** هو ابو عبد الله بن مصرف بضم میم وفتح صاد مهمله وکسر رای مشدده وفا عن ابیه مصرف عن جده کعب بن عمرو الهمدانی وبعضی گویند ابن عمر ست بضم میم وابن عبد البر گفته اشهر ابن عمرو ست بالفتح واو را صحبت ست بعضی انکار کرده اند صحبت او را قاله عبد العظیم در سبل گفته نیست وجه برای انکار آن گویم مسلم بطلحه احتجاج کرده است وجد او را در صحابه شمرده کذا فی اسد الغابه وطلحه یکی از اعلام اثبات تابعین ست وفات کرد در سنه یکصد و دوازده قال گفت جد طلحه درامدم بر رسول خدا و وی وضو میکرد و روان بود آب از روی و ریش وی بر سینه فرایت پس دیدم **رسول الله صلى الله عليه وسلم** را **يفصل بين المضمضة والاستنشاق** فصل میکرد در مضمضه و استنشاق و فصل آنست که استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دوبار یا سه بار باب جدید کرده باشند واحادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بسه غرفه و در بعضی بیک غرفه بفصل و وصل و مشهور از مذهب امام ابو حنیفه فصل ست زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی ست جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سائر اعضا واین وجه در حقیقت برای ترجیح فصل ست بموافقت وی مر قیاس را نه تعلیل در مقابلهٔ نص و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح ست چنانکه در علوم اصول مقرر شده و شمنی از فتاوای ظهیریه نقل کرده که وصل هم جائز ست نزد ابو حنیفه و ترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضه و استنشاق جائز ست وجدا جدا کردن هر یک باب جدید دوستر دارم پس خلافی در میان نماند و دلیل حنفیه همین حدیث طلحه است ولفظ وی بروایت طبرانی و ابو داؤد این ست که طلحه از پدر خود از جد خود روایت کرده که وضو کرد آنحضرت پس مضمضه کرد سه بار و استنشاق نمود سه بار وگرفت هر بار آب جدید و در سفر السعادة گفته که آنحضرت مضمضه و استنشاق را گاه بیک غرفه کردی وگاه بدو غرفه وگاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی ولازیک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی ونیمه در استنشاق و در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی و در هیچ حدیث صحیح فصل وارد نیست انتهی این عبارت ناظر ست در عدم ثبوت این حدیث نزد وی بر حال انکه درین باب احادیث هست از علی و عثمان که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضه و استنشاق را وگفتند همچنین دیدیم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو علی بن السکن فی صحاحه واین مؤید صحت حدیث طلحه است واکثر ایشان تصریح کرده اند بصحت وی

وابن سعد در طبقات در باب مسح از جد طلحه بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یمسح هکذا آورده پس ثابت شد که اورا صحبت ست قال ابن الہمام
ونیز ابن الہمام این حدیث را بروایت ابوداؤد آورده وگفت سکت علیه هو والمنذری بعده ودر سبل گفته اقرب بتخییر ست وهمه سنت ست یعنی
وصل وفصل اگرچه روایت جمع اکثر ست واصح وجمع بدو طریق ست یکی آنکه بیک غرفه وثلث وی باشد دیگر آنکه بسه غرفه بود برای هر یکی از سه بار
یک غرفه اخرجه ابوداؤد باسناد ضعیف زیراکه در وی لیث بن سلیم ست واو ضعیف ست وابن حبان گفته وی قلب میکرد اسانید را
ورفع میکرد مراسیل را ومی آرد از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان وترک کردند اورا یحیی القطان وابن المهدی وابن معین واحمد بن حنبل ونووی
در تهذیب الاسما گفته که اتفاق کرده اند علما بر ضعف وی ومصرف والد طلحه مجهول الحال ست وحدیث را علتی دیگر ست که ذکر کرد آنرا ابوداؤد از احمد که گفت
بود ابن عیینه که انکارش میکرد ومیگفت ایش هذا طلحة بن مصرف عن ابیه عن جده وهمچنین حکایت کرد عثمان دارمی از علی بن المدینی وزیاده کرد که پرسیدم
عبدالرحمن بن مهدی را از جد وی گفت عمرو بن کعب ست یا کعب بن عمرو وبود اورا صحبت ونقل کرد از ابن معین که محدثان میگویند که جد طلحه دیده است
آنحضرت را واهل بیت او میگویند که اورا صحبت نیست وابن القطان گفته علت حدیث نزد من جهل بحال مصرف بن عمرو والد طلحه است وتصریح کرده اند بصحبت
وی طلحه بن مصرف ست ابن السکن وابن مردویه در کتاب اولاد المحدثین ویعقوب بن سفیان در تاریخ خود وابن خیثمه وخلقی بسیار کذا فی التلخیص وچون
اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت شد وعدم وقوف اهل بیت وی بحال وی قادح نبود وحق جواز هر دو ست بلا رجحان وصل بر فصل

والله اعلم **وعن** علی رضي الله عنه في صفة الوضوء ثم تمضمض پس تر آب در دهن کرد صلی الله علیه وسلم واستنثر
وآب در بینی کرد ثلثا سه بار یمضمض وینثر من الکف الذي یاخذ منه الماء مضمضه واستنثار میکرد از همان کف که میگرفت
بان آب را واین حدیث از ادلهٔ جمع ست ومحتمل که از یک غرفه باشد یا از سه غرفه اخرجه ابوداؤد والنسائي ودر مواهب لدنیه از نووی
آورده که گفت مجموع کیفیات وارده در مضمضه واستنشاق پنج وجه ست اصح آنست که هر دو بسه غرفه کند اول مضمضه کند از هر واحد پس تر
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفهٔ واحده مضمضه کند از ان غرفه سه بار پس تر استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه
ولیکن مضمضه کند از وی واستنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه واستنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از یکی سه بار پس تر استنشاق کند
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه وگفته که صحیح همان وجه اول ست که وارد شده بآن
احادیث انتهی غرفه بضم پری یکمشت وبفتح یکبار برداشتن بدست شیخ عبدالحق رح تعقب وی کرده میگوید که ما عبارت احادیث را مختلف یافتیم
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پس تر مضمضه کرد واستنشاق نمود پس تر روی شست پس تر مضمضه واستنشاق
کرد پس تر روی شست پس تر هر دو دست این عبارت بسیار احادیث ست وظاهرش دلالت میکند بر وصل مضمضه واستنشاق اگرچه قطعی نیست ودر
بعض هر دو دست شست پس تر مضمضه کرد پس تر استنشاق پس تر روی شست ولین ظاهر ست در فصل ودر روایتی از بخاری ومسلم آمده که مضمضه و
استنشاق واستنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب واین نیز محتمل هر دو وجه ست وصلا وفصلا ولیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و
استنشاق بیک غرفه کرد ومذهب مشهور امام شافعی همین ست بر وجه اول از وجوه مذکوره ومذهب مشهور امام اعظم فصل ست انتهی **وعن**
عبدالله بن زید في صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه وسلم ثم ادخل یده فمضمض واستنشق من کف
واحدة ففعل ذلك ثلثا پس تر در آورد آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضه کرد واستنشاق نمود از یک کف وکرد این را سه بار
واین حدیث نیز از ادلهٔ جمع ست مثل حدیث اول وهر دو پاره اند از دو حدیث طویل که در صفت وضو آمده وعادت مصنف ست اقتصار کردن

بر موضع حجت و حق آنست که فعل آنحضرت در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمرهٔ آنحضرت بود در سنن و مستحبات و عمل مضمضه و استنشاق و کیفیت آن وصلاً و فصلاً نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده متفق علیه و این حدیث نزد ترمذی و ابو داؤد باین لفظ ست که گفت دیدم رسول خدا را مضمضه و استنشاق کرد از یک کف و این را سه بار نمود انتهی و استنشاق آنحضرت بدست راست بودی و استنثار بدست چپ چنانکه دارمی از عبد خیر آورده بودیم ما نشسته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در آورد دست راست خود در آوند پس پر کرد با آب دهن خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ و کرد این را سه بار بعده گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی وضوی رسول خدا پس اینست وضوی آنحضرت **وعن** انس رضي الله عنه قال رأى النبي گفت انس دید آنحضرت صلی الله علیه **رجلا** مردی را وفي قدمه مثل الظفر لم يصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك و در پای او مانند ناخن خشک ست که نرسیده ست آنجا آب وضو فرمود برگرد پس نیک کن وضوی خود را الظفر بضم ظا و فا و در وی لغتهاست اجود آنها همین ست که ذکر کرده شد و جمع وی اظفارست و جمع الجمع اظافیر و این حدیث دلیل ست بر وجوب استیعاب اعضای وضو آب نصاً در پا و قیاساً در غیر وی و بتحقیق ثابت شد حدیث ویل للاعقاب من النار و این در حق جماعتی فرموده که اعقاب را ناشسته بودند و باین رفته اند جمهور و در حنبل گفته و مروی ست از ابو حنیفه که معاف ست از نصف عضو یا ربع یا اقل از درهم بغلی در کتب مقالات این روایات از وی بر محکی ست و لیکن حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابی حنیفه نیست و نه هیچ یکی از اتباع او انتهی و در معمولات مظهریه گفته و در شستن هر دو پا مبالغهٔ تمام می نمودند و میفرمودند خلقت رجل مثل خلقت ابل ست یعنی بسیار کج و ناراست واقع شده که آب را بآسانی بران جاری نمی توان کرد مگر به تکلف و مبالغه پس باین عبارت یاران را بعلت اشارت بمبالغه در شستن این هر دو اعضا می نمودند انتهی و در قول جمیل ست و منها ای من صفات العالم الربانی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فی الوضوء والصلوة فلمن یری احدا لا یستوعب الغسل فینادی ویل للاعقاب من النار و لا یتم الطمانینة فیقول صل فانک لم تصل و فی اللباس والکلام وغیر ذلک انتهی اخرجه ابو داؤد والنسائی واحمد وابن ماجة وابن خزیمة والدارقطنی و گفت دارقطنی متفرد ست بدان جریر بن حازم از قتاده و او ثقه است و روایت کرد آنرا ابو داؤد از طریق خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن و لفظ وی این ست دید آنحضرت مردی را که میگذارد ظهر و در پای وی لمعه بود بقدر درهم که نرسیده بود او را آب پس امر کرد او را باعادهٔ وضو و نماز بیهقی گفته این حدیث مرسل ست و کذا ابن القطان و در وی بحث ست اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم این اسناد جید ست گفت آری گفتم اگر مردی از تابعین گوید حدثنی رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم و نام نبرد آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و منذری در وی اعلال کرده باینکه در وی بقیه ست و نقل کرده از بحیر که وی مدلس ست لیکن در مسند و مستدرک تصریح بقیه است بحدیث و در روی از بعض ازواج آنحضرت ست و نووی قول مجمل گفته و در شرح مهذب نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد ست و درین اطلاق نظر ست بنا بر طرق مذکوره کذا فی التلخیص و علی ای حال در حدیث دلیل ست بر وجوب موالات بسبب آنکه حکم باعادهٔ وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نفرمود و گفته اند نیست دلیل دران بلکه مراد تشدید و انکار ست بران و اشارت باینکه تارک بعض تارک کل ست و ضعف این قول ظاهر ست و احسن همین ست که قول راوی که امر کرد او را باعادهٔ وضو مراد بدان غسل متروک ست و تسمیهٔ وی باعاده باعتبار ظن متوضی ست که وی بر گمان وضوی کامل نماز گذارد و تسمیهٔ وی بوضو لغة ست و حدیث دال ست بر آنکه حکم جاهل و ناسی حکم عامد ست **وعنه** و هم روایت ست از انس بن مالک رضی الله عنه که قال گفت کان رسول الله بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یتوضا بالمد وضو میکرد بمد بالضم یک رطل و ثلث رطل عراقی ست و رطل بست استار و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک چهیه ست و بقولی مد دو رطل ست و دلالت ظاهر احادیث هم برین ست چه در بعضی احادیث وضو بمد واقع شده و چنانکه درین حدیث و در بعضی بیک رطل و تطبیق بران آنست که مصداق هر دو یکی باشد

ویغتسل بالصاع وغسل میکرد بیک صاع وصاع چهار مُد ست الی خمسة امداد وگاهی غسل میکرد بزیاده از صاع تا پنج مُد ودر روایتی وضو بمُد آمده
وغسل بصاع وگفته اند مقصود ازین تعیین و تحدید نیست که بزیاده وکم ازان درست نباشد فضیلت در شستن و تمام شستن ست بی اسراف بهرقدر که باشد
واگر بقدر کفایت کند وآن گردانیدن آب ست بر عضو نیز روا ست متفق علیه واین حدیث را لفظها ست ولابی داود والنسائی وابن ماجة
من حدیث عائشة کحدیث الباب ولابی داود وابن ماجة وابن خزیمة من حدیث جابر مثله وصححه ابن القطان کذا فی التلخیص فظاهر حدیث دران ست که این
منتهای وضو وغسل آنحضرت بود واین منافی نیست بحدیث عائشة نزد بخاری که در وی این ست که وضو کرد از یک آوند که اورا فرق میگفتند بفتح فا
ورا وآن آوندی ست که گنجایش شانزده رطل میکند زیراکه درین حدیث ذکر پُر بودن وی از آب نیست همین قدر ست که یک آوند که اینقدر گنجایش داشت
از وی وضو کرد وپس از بعض آب کرده باشد واین حدیث انس وحدیثی که از عبدالله بن زید گذشت مشعر اند بتقلیل وضو واکتفا کردن بر یسیر از وی وجماعه
گفته مکروه داشته اند اهل علم در آب وضو تجاوز کردن از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته فرق بفتحتین آوندی ست که سه صاع گنجایش کند وآن
بحساب صاع مدینه شانزده رطل ست مترجم گوید این تقدیر برای تعیین و تحدید نیست زیراکه ابدان بنی آدم متفاوت اند وحالت قصد ازاله درن وتبرید وغیر
مختلف پس گاهی آنحضرت بسه صاع غسل میکرد وگاهی بکمتر ازان چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل میکرد بیک صاع تا پنج مُد ووضو میکرد بیک مُد
صاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل وثلث رطل ست ومُد ربع صاع را گویند وآن بحساب صاع مدینه یک رطل وثلث رطل خواهد بود انتهی مصنف اگر این حدیث را
مقدم میکرد وبران حدیث یا الحدیث را موخر میکرد واولی همی بود برای حسن ترتیب و [illegible] ر بن ا[illegible]ب القرشی کنیت او ابوحفص
مجتمع میشود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کعب بن لوی اسلام آورد در سنه پنجم یا ششم بعد چهل کس وحاضر شد جمله مشاهد را واورا در اسلام فتوحات
ومشاهد بسیار ست در عراق وشام و قاتل شد غرهٔ محرم سنه اربع وعشرین از دست ابولؤلؤ غلام مغیرة بن شعبه شده مدت خلافت وی ده سال
وشش ماه ست ابن مسعود گفته گمان دارم که اگر علم عمر را در یک پلهٔ ترازو نهند وعلم سائر احیای ارض را در پلهٔ دیگر علم عمر گران آید وگفت برده عمر نه حصه علم
وبعضی علما فتاوای او در تالیف جداگانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازالة الخفا واو اول خلیفه ایست که امیر المومنین خوانده شد
وبود دراز قامت اصلع گندم رنگ سرخ چشم وخلافت وی بعهد وتنصیص ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود ونماز گذارد بروی صهیب روایت کرده اند از وی عشره مبشره
وخلقی کثیر از صحابه وتابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ فیسبغ الوضوء نیست از شما هیچ یکی
که وضو کند پس تمام وکامل میکند وضو را ثم یقول پستر میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی برحق مگر خدای تنها نیست اورا انباز وگواهی میدهم که محمد بنده ورسول اوست الا فتحت
له ابواب الجنة مگر آنکه کشاده میشود مر اورا درهای بهشت ودر روایتی الثمانیة یدخل من ایها شاء یعنی هشت در درآید از هر در که خواهد
اخرجه مسلم وابوداود وابن حبان ورواه الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افراد مسلم وکذا ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر کرد
آنرا النووی در آخر حدیث مسلم بروجهی که مذکور شد ورواه الترمذی وزاد وزیاده کرد ترمذی بر شهادتین مذکورتین این دعا را اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین بارخدایا گردان مرا از بسیار توبه کنندگان وگردان مرا از طهارت کنندگان ترمذی
گفت در اسنادش اضطراب هست وصحیح نمی شود در وی شئ کثیر گوییم روایت مسلم سالم ست ازین خلل واین زیادت که نزد ترمذی ست روایت کرده
آنرا بزار وطبرانی در اوسط از طریق ثوبان ولفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو را پس وضو کرد پس وقتیکه فارغ شد از وضوی خود گوید اشهد الخ
ورواه ابن ماجة من حدیث انس وابن السنی فی عمل الیوم واللیلة والحاکم فی المستدرک عن حدیث ابی سعید ولفظ وی این ست هر که وضو کند وگوید

سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ نوشته شود در رق پس مهر کرده شود بطابع پس شکسته نشود آن مهر تا روز قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف وی نسائی گفته موقوف صحیح ست و گفت حازمی رفع وی ضعیف ست زیرا که طبرانی در اوسط گفته که رفع نکرده آنرا از شعبه مگر یحیی بن کثیر و گوییم دارقطنی در علل ترجیح وقف کرده و بقیهٔ کلام درین حدیث در تلخیص ست و جزری در حصن حصین برمز ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و محل این ذکر عقب وضوست و نووی گفته اصحاب ما میگویند عقیب غسل هم مستحب ست و اینجا باب وضو منتهی شد و ذکر نکرده مصنف از اذکار درین باب مگر حدیث تسمیه در اول وضو و این ذکر در آخر وی و اما حدیث ذکر همراه هر عضو پس ذکر نکرده آنرا بسبب اتفاق اهل حدیث بر ضعف آن نووی گفته ادعیه که در اثنای وضوست لا اصل لها ست و ذکر نکرده اند آنرا متقدمین و ابن الصلاح گفت لم یصح فیه حدیث در سبل گفته حسن ختم مصنف باین دعا که نزد تمام وضو گفته میشود غیر مخفی ست و تعقیب وضو بمسح على الخفين برای آنست که از احکام وضوست پس گفت

باب المسح على الخفين

باب در بیان ادلهٔ شرعیه مسح بر موزه ها و ملحق ست بدان نعل جرمین که پوشیده شد لعبتین را عن المغيرة بن شعبة قال گفت مغیره كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم بودم همراه آنحضرت یعنی در سفر کما صرح به البخاری و نزد مالک و ابوداؤد و تعیین سفر آمده یعنی غزوهٔ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت ست و تعیین نماز که آن نماز صبح ست پس برامد آنحضرت بصحرا برای قضای حاجت النسائی پس بردم همراه آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند پیش از نماز بامداد پس هرگاه که برگشت آنحضرت از جانب صحرا آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک از اداوه پس شست هر دو دست و روی خود و بر بدن وی جبه بود از پشم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جبه پس بیرون آورد هر دو دست خود از زیر جبه و انداخت جبه بر هر دو دوش مبارک خود و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد موی پیشانی خود را و بر عمامه فتوضأ پس شروع کرد وضو کما تقدم و صرحت به الاحادیث چه در لفظ تمضمض و استنشق ثلث مرات آمده و در لفظی مسح براسه پس مراد بقوله فتوضأ اخذ فیه با نه اکمل استکمال وضو کرد چنانکه ظاهر لفظ ست فاهويت لا نزع خفيه پس دست براوردم و خواستم تا بکشم موزه های آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قال دعهما فاني ادخلتهما طاهرتين فرمود بگذار و مکش موزه ها را زیرا که در آوردم پایها را در حالیکه پاک اند یعنی پوشیدیم آنها را بر طهارت در مصفی گفته مراد از لفظ طاهرتین آنست که طهر شرعی که کمال وضوست اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند و جمعی گفته اند که اگر یک پای را در وضو شست و موزه پوشید بعد از ان پای دیگر شست و موزهٔ دیگر پوشید مسح صحیح ست این هم محتمل ست والله اعلم فمسح عليهما پس مسح کرد بر هر دو موزه بعد از ان سوار شد و سوار شدم من پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم و حال آنکه ایشان استاده بودند بنماز و میگذارد نماز بقوم عبد الرحمن بن عوف و گذارده بود یک رکعت پس هرگاه که آگاه شد با آنحضرت و دید که حضرت حاضر اند پس شروع کرد پس اشاره کرد رسول خدا و یافت یک رکعت را با وی پس هرگاه سلام کرد برخاست آنحضرت و برخاستم من با آنحضرت و گذاردیم رکعتی که سابق شده بود ما را و نگذارده بودیم با قوم رواه مسلم متفق عليه و لفظ بخاری راست بزار گفته این حدیث مروی ست از مغیره بشصت طریق و ابن منده بجمله آن چهل و پنج طریق ذکر کرده و حدیث دلیل ست بر جواز مسح بر خفین در سفر زیرا که این حدیث ظاهر در ان ست کما عرفت و اما حضر پس کلام در ان در حدیث سوم که می آید خواهد آمد و علما اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر بر جواز وی اند در سفر باین حدیث و در حضر باحادیث دیگر احمد بن حنبل گفته وارد ست در ان چهل حدیث مرفوع از صحابه و ابن ابی حاتم گفته در وی از چهل و یک صحابی روایت ست و حافظ ابن عبد البر در استذکار گفته روایت کرده اند از آنحضرت مسح را بر خفین قریب چهل صحابی و ابن منذر از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را هفتاد کس از اصحاب رسول خدا که

میکرد آنحضرت بر هر دو موزه و ابو القاسم بن منده اسمای راویانش در تذکرهٔ خود ذکر کرده و شمار آن به هشتاد صحابی رسیده و قائل شدند بمسح علی
بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و بلال و حذیفه و بریده و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر بجلی و غیرهم و ابن المبارک گفته نیست در مسح علی الخفین میان
صحابه خلافی زیرا که از هر که از ایشان روایت انکار آمده هم از وی اثبات وی مروی شده و ابن عبد البر گفته نمیدانم که مروی باشد از هیچ یکی از سلف انکار آن
مگر از مالک با آنکه روایات صحیحه از وی مصرح ست باثبات آن و مگر از عائشه و ابن عباس و ابو هریره و تصریح کرده جماعتی از حفاظ بمتواتر بودن حدیث مسح
موزه و روایت کرده اند آنرا عشرهٔ مبشره و کرخی گفت می ترسم کفر را بر کسی که قبول نمیدارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی وارد شده در حیز تواتر ست
و امام ابو حنیفه گفته قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا از آثار روشنی مانند آفتاب و به قال الشافعی رح و مرویست از بدویه و امامیه و خوارج عدم جواز وی
بدلیل قوله تعالی وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ گفته اند این آیت متعین کرد غسل رجلین را پس مسح وی روا نباشد زیرا که کعبین مباشر رجلین اند
و غسل به همچنین احادیث تعلیم مبین اوست و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ ست بآیت مائده و دلیل منسوخ قول علی کرم الله وجهه ست که سابق
شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس ست که مسح نکرد آنحضرت بعد مائده و جوابش آنست که نزول آیت وضو در غزوهٔ مریسیع ست و مسح آنحضرت
در غزوهٔ تبوک بوده و مریسیع قبل وی ست باتفاق پس متقدم ناسخ متأخر چه قسم تواند شد دیگر آنکه اگر تأخر مائده فرض کنیم تاهم منافاتی میان مسح
و آیت نیست زیرا که قوله وارجلکم مطلق ست و احادیث مسح علی الخف آنرا مقید کرده یا عام ست و این احادیث مخصص اوست و حدیث علی
و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول بالمسح ست که ثابت ست از ایشان و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود ست که حدیث جریر بجلی ست
چه وی هرگاه روایت کرد که آنحضرت را دید که مسح کرد بر هر دو خف خود او را گفتند که آیا این پیش از مائده بود یا بعد وی گفت و هل اسلمت
الا بعد المائدة و این حدیث صحیح ست و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافی جواز مسح بر خفین باشد زیرا که ورود وی درباره کسی بود
که خف نداشت پس دلالت وی بر نفی این چه قسم تواند بود و حال آنکه مثبت این هم میگوید که در آیت مائده قرائت جر هم ثابت شده بطریق عطف بر مسح
که آن راس ست پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و باین وجه ثبوت مسح از کتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التی
توجه به قراءة الجر و چون مسح ثابت شد نزد قائلین بدان برای وی دو شرط ست یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از آن اگر حدثی رود او
بران مسح کند و این بر تقدیر ارادهٔ طهارت کامل از طاهرتین ست کما سبق و محتمل که آن هر دو طاهر باشند از نجاست و این مروی ست از داود
و می آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه مستفاد از مسمای خف آنست که کامل باشد زیرا که متبادر نزد اطلاق همین ست و آن این ست که
باشد ساتر قوی مانع از نفوذ مای غیر متخرق پس مسح کرده نشود بر موزهٔ غیر ساتر عقبین و نه بر متخرق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر منسوج
زیرا که مانع نیست از نفوذ آب و نه بر معصوب و در مصطفی گفته حد خف ساتر موضع فرض ست که ممکن باشد تتابع مشی دران مسافر را در حاجات خود
نزدیک حط و ترحال و غیر آن نه منسوجی که منع نفوذ آب نکند مانند پاتابهٔ جامه و بنات و نه جرموق که خفی بالای خفی دیگر پوشند و ملبوس در قدم
چند قسم ست خف و نعل و جورب و جرموق و هر یکی را بر دیگری استعمال نکنند پس نعل ساتر تمام قدم نیست تا شتالنگ پس بقیاس این معنی
پیدا شد در حد خف و ستر ساق بالای شتالنگ لغوست زیرا که فرضیت غسل را بران موضع راه نیست پس در حد ساتر موضع فرض گفتیم تا بتمام قدم
و اعضای ساتر ساق دلالت کند و جورب از جامه و بنات و مانند آن می باشد و تحقیق آن همی ست که نفوذ آب را منع نکند پس احتراز کردیم از آن
و جرموق خفی ست که بالای خف پوشند پس از آن نیز احتراز کردیم و چون در افراد اخفافی که در میان مسلمین شائع بوده است چه سلف چه خلف
نظر کردیم امکان مشی دران صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی متفاوت ست بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در نعال می بینیم

سترنمیین طاقت مشی بسنت کرده دینی کرده که اہل بدوی می روند کجا بس قدر یکه اہل رفاہیت از ان منفک نیستند اخذ کردیم پس این حد مترتب باشد وخفی که از نمد سازند و اسفل او را بچرم کشیت گرفته باشند حکم خف دارد وللاربعة وابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه راست از مغیره ورواه احمد والبیهقی والدارقطنی وابن الجارود ایضا الا النسائی مگر نسائی که وی روایت این حدیث نکرده باین لفظ ان النبي صلى الله عليه وسلم مسح اعلى الخفين واسفلهما بدرستیکه رسول خدا مسح کرد بالای هر دو موزه که بر پشت قدم ست و پایان آنرا که جانب پایان قدم ست وگفت ترمذی که این حدیث باین لفظ معلول ست و در وی اسباب وعلتهاست که قدح میکند در صحت وی و پرسیدم ابازرعه و محمد یعنی بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد گفتند این هر دو که صحیح نیست وهکذا ضعفه ابوداؤد وفي اسناده ضعف و در سندش ضعفی هست بر دو وجه یکی آنکه اتصال وی ثابت نشده دیگر آنکه مروی ست از طریق ثور بن یزید از رجا بن حیوه کاتب مغیره از مغیره و ثور از رجا سماع ندارد و نیز در اکثر طرق بی ذکر اعلی و اسفل آمده و در لفظی علی ظاهرهما وارد شده و این موجب اضطراب ست وتفصیل ضعف در تلخیص باید جست در مصفی گفته کفایت میکند مسمای مسح بر اعلای خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قید اعلی پس ماخوذ ست از اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل انتهی وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه وكرم الله وجهه لو كان الدين بالرأي اگر می بود کار و بار دین برای و حکم عقل و قیاس و ملاحظهٔ معانی لكان اسفل الخف اولى بالمسح من اعلاه هر آینه می بود پایان موزه بهتر و سزاوارتر از مسح کردن بالای آن زیرا که جانب پایان محل تنجس و تلوث ست پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد وقد رايت وبتحقیق دیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم يمسح على ظاهر خفيه که مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای هر دو موزهٔ خود و همچنین در موطا از عروه آمده و از ابن شهاب آورده که در او ردیکی از دو دست زیر خف و یکی را بالای خف بعد از ان کشید هر دو دست رواه مالک در مصفی گفته در صفت مسح دو روایت مختلف آمده و همه جائز ست و واسع و حدیث مرتضی ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار ما همان ست اخرجه ابوداؤد و مصنف در تلخیص گفته اسناده صحيح باسناد حسن وروى الدارمي بمعناه و درین حدیث محل مسح خفین را ظاهر کرده اند که آن ظاهر هر دو ست لاغیر و علما را دران دو قول ست یکی موافق حدیث مغیره که مسح کرد آنحضرت بر هر دو خف خود و نهاد دست راست بر موزهٔ راست و دست چپ بر موزهٔ چپ پستر مسح کرد اعلای هر دو را یک مسحه گویا من بینم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البيهقي وهو منقطع و باین صفت رفته است شافعی و گفته که هر دو دست در آب فرو برد بعده باطن کف یسری زیر عقب خف نهد و کف یمنی بر اطراف اصابع نهاده یمین را بسوی ساق و یسری را بسوی اطراف اصابع بکشد دوم آنکه مسح بالای خف کند نه زیری و این موافق حدیث باب ست و گفته اند که قدر کافی مسح سه انگشت ست بسه انگشت و گفته اند سه اگرچه بیک اصبع باشد و گفته اند کافی نیست مگر مسح اکثر اما حدیث علیؓ و مغیره هر دو از ان ساکت ست آری از علیؓ این قدر آمده که دیدم آنحضرتؐ را می کشید بر ظاهر خف خطوط باصابع نووی گفت این حدیث ضعیف ست و در روایتی از جابر آمده که گفت دید آنحضرتؐ بعض آن کسان را که آموخته بود بایشان مسح که مسح کرد بدست خود از مقدم خفین تا اصل ساق یکبار و تفریج کرد میان انگشتان خود مصنف گفته اسناده ضعيف جدا و ازینجا معلوم شد که حدیثی معتمد علیه در کیفیت و کمیت مسح وارد نشده جز حدیث باب که در بیان محل مسح ست و ظاهر اینست که چون مکلف بکند آنچه آنرا مسح بر خف نامند لغة کافی شود و او را نیز از حدیث باب مستفاد شده که حکم عقل و اتباع او در برابر حکم شرع و قیاس مقابلهٔ نص باطل ست والله اعلم وعن صفوان بفتح صاد مهمله و سکون فا بن عسال بفتح عین مهمله و سین مهمله مشدده صحابی ست ساکن کوفه و حدیث او در ایشان ست و دوازده غزوه همراه آنحضرتؐ کرده گویند ابن مسعود از وی روایت دارد قال گفت كان النبي بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يأمرنا اذا كنا سفرا

امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر سفر بفتح سین و سکون فا جمع سافرست چنانکه صحب جمع صاحب و تجر جمع تاجر و رکب جمع راکب
ان لا ننزع خفافنا بکسر خا اینکه نکشیم ما موزهای خود را از پایها ثلثة ایام ولیالیهن سه روز و شبهای آنها الا من جنابة مگر از غسل
جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزها را باید کشید ولکن من غائط وبول ونوم و مگر در وضو کردن از غائط و بول و نوم
که درین چیزها نمی باید کشید و هم بران مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی هست که در شروح مبسوطه مذکورست اخرجه النسائی
والترمذي واللفظ له وابن خزيمة وصححاه ورواه الشافعي واحمد وابن ماجة وابن حبان والبیهقی والدارقطني ترمذی از بخاری
نقل کرده که این حدیث حسن ست بلکه بخاری گفته نیست در توقیت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مرادی وصححه الترمذی والخطابی و حدیث
دلیل ست بر توقیت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سه شبانه روز و در وی دلالت ست بر اختصاص وی بوضو نه غسل و هو مجمع علی ذلک و ظاهر
قولش که امر میکرد ما را وجوب ست لیکن اجماع آنرا از ظاهر صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده و علما اختلاف کرده اند در انکه افضل چیست
مسح بر خفین یا خلع هر دو و غسل قدمین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این ست که مسح افضل ست و نووی گفته
اصحاب ما تصریح کرده اند باینکه غسل افضل ست بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک نهند چنانکه در تفضیل قصر بر اتمام گفته اند و این حدیث
دلیل مالک ست چه مشهور آنست که نزد وی مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را و امام محمد در موطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبود حال آنکه
اکثر احادیث و آثار مرویه مالک در مقیم ست و شیخ ابن حجر گفته روایات صحیحه از مالک مصرح اند بجواز مطلقا و بعض گویند توقف مالک در مسح حال اقامت
در خاصه نفس خودش بود اما فتوای او بر جوازست و مثله روی عن ابی ایوب الانصاری گوییم کتب فقه مالکیه مشحون ست بجواز آن در سفر و حضر و در جمع السالک
گفته در اخبار صحیحه ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یک شبانروز فرمود و مدت سفر سه شبانروز انتهی

وعن علي بن ابي طالب كرم الله وجهه ورضي الله عنه قال جعل النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة ايام ولياليهن للمسافر
ويوما وليلة للمقيم يعني في المسح على الخفين گفت علی گردانید رسول خدا مدت مسح بر موزه سه روز و شبهای آنها برای مسافر و یک روز
و یک شب برای مقیم و قوله یعنی الخ مدرج ست از کلام علی یا غیر وی از روات و حدیث دلیل ست بر توقیت مسح بر خفین برای مسافر کما سلف
و بر مشروعیت مسح برای مقیم نیز و بر تقدیر زمان اباحت وی بیک روز و شب و زیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق ست برخصت
از مقیم بنا بر مشقت سفر و درین حدیث حجت ظاهرست برای مذهب جمهور و همین ست مذهب ابو حنیفه و شافعی و احمد و جماهیر علما از صحابه و تابعین
و من بعدهم و مالک گفته مسح کند و توقیت نیست و این قول قدیم شافعی ست و حجت ایشان حدیث ابی عماره ست که بیاید و هو ضعیف بالاتفاق
اخرجه مسلم وابوداود والترمذی وابن حبان من حدیث شریح بن هانی و لفظ وی این ست گفت آمدم عایشه را سوال کننده از مسح بر
خفین پس گفت بر تو باد بعلی بن ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه بپرس و مروی ست این حدیث از هیزده صحابی که مذکوراند در جمع الجوامع سیوطی
و احمد از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح بر خفین در غزوهٔ تبوک سه شبانه روز مسافر را و یک شبانه روز مقیم را و گفت احمد
که این اجود احادیث مسح علی الخفین ست زیرا که در غزوهٔ تبوک ست و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا و آخر فعل اوست وعن ثوبان
بفتح مثلثه تثنیه ثوب کنیت او ابو عبد الله یا ابو عبد الرحمن ست ابن عبد البر گفته اول اصح ست ابن بجدد بضم موحده و سکون جیم و ضم دال مهمله او
و قیل ابن جحدر بفتح جیم و سکون حای مهمله و در آخر را از اہل سراة ست که موضعی ست میان مکه و مدینه و قیل من حمیر در بند افتاده بود آنحضرت او را
خریده آزاد کرد و همواره ملازم آنجناب بود در سفر و حضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نزول آورد بشام پس تر رفت بسوی حمص و بها

ومُرد آنجا در سنه اربع وخمسين روى عنه خلق كثير رضي الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية فامرهم ان يمسحوا على العصائب
گفت ثوبان فرستاد رسول خدا لشكرى پس حكم كرد ايشان را كه مسح كنند بر عصائب يعنى العمائم دستارها والتساخين بفتح مثناة جمع تسخان در قاموس
گفته تساخين بمعنى مراجل خفاف ست وتفسير كرد آنرا راوى بقول خود يعنى الخفاف موزها جمع خف وظاهر اينست كه قول وى يعنى العمائم ويعنى الخفاف
مدرج ست از قول راوى وحديث ظاهرست در جواز مسح بر عمائم همچو مسح بر خفين در سبل گفته واما اينكه در وى طهارت راس وتوقيت شرط است يا نه پس نيافتيم
در وى كلامى براى علما پس در حواشى قاضى عبد الرحمن بر بلوغ المرام ديديم كه در جواز مسح بر عمائم شرطست كه مسح عمامه بعد طهارت كامل بسته باشد چنانكه در مسح بر خفين ميكنند
وگفت رفته اند بسوى مسح بر عمائم بعض علما وليكن دليل اين دعوى ذكر نكرده وظاهر وى اينست كه نيست شرط در مسح بران عذر بلكه كافى ست مسح آن هرچند واگرچه
آب مس راس نكرده باشد اصلا حافظ ابن القيم گفته كه مسح كرد آنحضرت بر عمامه تنها وبر ناصيه وكامل كرد آنرا بر عمامه وگفته اند كه نمى باشد مگر بعذر زيرا كه در حديث
دارقطنى بدين لفظ آمده كه فرستاد آنحضرت لشكرى ورسيد ايشان را برد پس هرگاه قدوم آوردند بر رسول خدا امر كرد ايشان را باينكه مسح كنند بر عصائب
وتساخين واين محمول ست بر عذر ودرين حمل بعدى هست اگرچه در شرح ميل بآن كرده زيرا كه ثابت ست مسح بر خفين وعمامه بغير عذر وعن عمر
رضي الله عنه موقوفا وانس رضي الله عنه مرفوعا اذا توضأ احدكم ولبس خفيه فليمسح عليهما چون وضو كند يكى
از شما وپوشد هر دو موزه خود را پس بايد كه مسح كند بران هر دو تقييد لبس ومسح بعد وضو دليل ست برانكه مراد بطاهرتين در حديث مغيره وما في معناه
طهارت محققه ست از حدث اصغر وليصل فيهما ونماز گذارد دران هر دو ولا يخلعهما ان شاء وبيرون نيندازد آن هر دو را اگر خواهد
وقيد مشيت براى دفع وجوب وتحريم ست كه ظاهر امر ونهى ست الا من جنابة مگر از جنابت واين حديث مفيد شرطيت طهارت واطلاق آن
از توقيت ست پس مقيد باشد بآن كما يفيده حديث صفوان وعلى اخرجه الدارقطني والحاكم وصححه نزد امام احمد مسح افضل ست از
غسل ودر روايتى هر دو برابر از جهت ورود حديث بهر دو ونزد شافعى غسل افضل اگر عادت آن نكند ودر سفر السعادت گفته مر آنحضرت را تكلف نبود
در هيچ جانبى در مسح ونه در غسل اگر موزه پوشيده بودى نكشيدى تا پاى شويد واگر پايها برهنه بودى موزه نپوشيدى تا مسح كند وعلما را اختلاف ست
دران واحسن اقوال همان ست كه موافق سنت باشد انتهى وعن ابي بكرة بفتح موحده وسكون كاف نام او نفيع بضم نون وفتح فا وعين
حمله در آخر ابن مسروح وقيل ابن الحارث ست ميگفت كه من مولاى رسول خدايم وازانتساب ابا ميكرد ودر وقت محاصره كردن آنحضرت طائف را
در جماعت غلمان از حصن فرود آمد ومسلمان شد وآزاد گرديد وبود از فضلاى صحابه كنيت بروى غلبه كرد ابن عبد البر گفته در عبادت مثل فضلاء بود
مرد در بصره سنه احدى او اثنتين وخمسين واولاد وى در بصره اشراف بودند بعلم وولايات وله عقب كثير وروى عنه خلق كثير عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام ولياليهن رخصت كرد براى مسافر سه شبانه روز يعنى در مسح بر خفين وللمقيم
يوما وليلة اذا تطهر وبراى مقيم يك شبانه روز وقتى كه طهارت كرد از حدث اصغر يعنى هر يكى از مقيم ومسافر فلبس خفيه پس پوشيد هر دو موزه
خود را مراد بفا تعقيب نيست بلكه مجرد عطف ست زيرا كه معلوم ست كه آن در مسح شرط نيست ان يمسح عليهما اينكه مسح كند بران در وضوئى
كه بعد ازين خواهد كرد واين حديث نيز مثل حديث على مفيد مقدار مدت مسح ست براى مسافر ومقيم ومثل حديث عمر وانس ست در شرطيت طهارت
ودر وى ابانت ست باينكه مسح رخصت ست زيرا كه صحابى آنرا رخصت نام كرده اخرجه الدارقطني وصححه ابن خزيمة واللفظ له
وابن حبان وابن الجارود والشافعي وصححه وابن ابي شيبة والبيهقي والترمذي في العلل المفرد وصححه الخطابي ورواه الاثرم في سننه وعن ابي
بضم همزه وتشديد تحتانى بن عمارة بكسر عين مهمله على الاصح وهو المشهور وقيل بالضم مصنف در تقريب گفته مدنى ست ساكن شد مصر را واو را صحبت ست

ودر سند این حدیث وی اضطراب ست انه قال یا رسول الله امسح علی الخفین قال نعم وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنم بر هر دو موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال ویومین قال نعم گفت دو روز فرمود آری قال وثلثة ایام قال نعم گفت وسه روز فرمود آری وما شئت وتا زمانیکه خواهی ودر بینجا دلیل ست بر عدم توقیت مسح در حضر وسفر واین مروی ست از مالک وقول قدیم شافعی ست ولیکن این حدیث مقاوم مفاهیم حدیث دیگر که گذشت نیست ونه مدانی آنها واگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد بآن احادیث کذا فی الجمل ودر مصفی گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیرا که مذهب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت وتقدیر نیست بلکه اورا میرسد که مسح موزه کند تا وقتیکه غسل لازم نشد وتعقب کرده اند حفاظ حدیث وفقهاء امصار بحدیث علی رضی الله عنه وجواب داده اند از جانب مالک که خزیمه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است ودر آخر گفته لو استزدناه لزادنا ورد کرد بغوی این جواب را که قول خزیمه ظنی ست از وی پس جائز نیست ترک یقین یعنی حدیث صریح باین ظن مترجم گوید محمل کلام خزیمه اینست که توقیت بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب واختیار افضل امر بود وحال دلالت میکرد که اگر کسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده طلب می نمود البته بزیادت امر میکرد پس ظن نباشد بلکه حمل کلام آنحضرت بر ندب وزیادت فهم ست بنسبت سائر رواة وبا سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم وسه شبانه روز در حق مسافر سنت مؤکد باشد ونظیر آن تقدیر نماز عصر ست بمثلین وتقدیر نماز عشا ست بثلث شب وتقدیر صدقة الفطر سنت پیش از نماز عید متعهد او در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد وجمهور که بتوقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری وابو حنیفه وشافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدث ست که بعد لبس خفین حادث شود واحمد واسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح ست وهر دو محتمل ست والله اعلم انتهی اخرجه ابو داؤد وابن ماجة والدار قطنی والحاکم فی المستدرک وتضعیف کرد اورا بخاری وگفت لا یصح وقال وگفت ابو داؤد اختلاف کرده اند در اسناد وی ولیس بالقوی ونیست سند وی قوی وگفت ابو زرعه دمشقی نقلا عن احمد رجال وی شناخته نمی شوند وگفت ابو الفتح ازدی این حدیثی ست که قائم نیست سند وی وگفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر اسناد وی وگفت دار قطنی لا یثبت واختلاف کرده اند درین حدیث بر یحیی بن ایوب اختلاف بسیار وگفت ابن عبد البر ثابت نیست ونیست اورا اسناد قائم ومبالغه کرد ابن الجوزی وذکر کرد آن را در موضوعات

باب نواقض الوضوء

در بیان شکننده های وضو جمع ناقض ست ونقض در اصل حل مبرم ست پستر مستعمل شد در ابطال وضو زیرا که شارع انزا بزا مبطل معین کرد پستر حقیقت عرفیه گردید وناقض وضو ناقض تیمم ست زیرا که تیمم بدل وضوست در حجة الله البالغه گفته ناقض وضو بر سه گونه است یکی آنکه اجماع کرده اند بران جمهور صحابه وتابعین ومطابق شد بران روایت وعمل شائع وآن بول وغائط ومذی ونوم ثقیل ومانی معناها ست دوم آنکه سلف از صحابه وتابعین اختلاف کرده اند دران وروایت متعارض آمده از آنحضرت همچو مس ذکر سوم آنکه دران باب در لفظ حدیث شبهه یافته شد وفقهای صحابه وتابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضو از مما مسته النار انتهی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم علی عهده ینتظرون العشاء حتی تخفق رؤسهم ثم یصلون ولا یتوضؤن گفت انس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه وسلم انتظار میکردند نماز عشا را تا آنحضرت برآید ودر پس او نماز گذارند تا آنکه مائل می شدند سرهای ایشان وفرو می افتادند از غلبه خواب بر سینهای ایشان پستر نماز می گذاردند ووضوی جدید نمیکردند ودر مصفی زیر این حدیث گفته چون علت نقض نوم زوال عقل ست بدلیل العینان وکاء السه پس غیر نوم مثل اغما

وسکر نیز ناقض شد و تنقیح مسئله آنست که زوال عقل ناقض وضوست و تنقیح نوم قاعد نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه
هزیل باشد و درمیان مقعد و زمین فرجی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجع آنست که تمکین مقعد نباشد هر حالتیکه بود و ذکر اضطجاع تنبیه ست
و تصویر استرخای اعضا و نزدیک ابوحنیفه راکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعد دارد و متکی که بزوال تکیه بیفتد حکم مضطجع دارد و جمعی تنقیح آن خواب گران
و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیراکه حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله صریح ست در علیت استرخا و چون اظهر و اشهر در هیئت نوم
استرخا اضطجاع و استلقاست آنرا بروی کار آوردند و حصر را بآن متوجه ساختند انتهی اخرجه ابوداؤد وصححه الدارقطنی واصله فی
مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در روی این ست یوقظون للصلوة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در روی ست حتی انی لاسمع
لاحدهم غطیطا ثم یقومون فیصلون ولا یتوضئون یعنی تا آنکه می شنیدم برای یکی از انها آواز خفتن پس بر میخاستند و نماز میگذاردند و وضو نمیکردند
جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مدفوع ست باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یضعون جنوبهم می نهادند پهلوهای
خود را و اما یحیی القطان ابن دقیق العید گفته محمول ست بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غطیط و ایقاظ مناسب آن نیست زیراکه این
هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و بالجملة احادیث مشتمل اند بر خفق راس و بر غطیط و بر ایقاظ و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نمیکردند از انها
و ازینجا اختلاف کردند علما دران بر هشت قول اول آنکه نوم ناقض وضوست مطلقا بهر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان
بن عسال که گذشت در مسح و در وی ست من بول و غائط و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت همچو غائط و بول و حدیث انس
بهر عبارت که مروی باشد در وی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم بر انها و این فعل صحابی بدری ست بهر قسم که واقع شد
و حجت نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این مذهب حسن بصری و مزنی و ابی عبید قاسم بن سلام و اسحق
و قول غریب شافعی ست و ابن منذر گفته باین قائلم من و گفت مرویست معنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره دوم آنکه ناقض وضو نیست
مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد ولیکن حدیث صفوان بن عسال بر ایشان
وارد ست و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب و ابی مجلز و حمید اعرج ست سوم آنکه خواب ناقض ست تمام وی و معاف دو خفقه است
اگرچه متوالی باشند یا خفقات متفرقات و خفق بمعنی میلان راس ست از نعاس و حد وی آنست که چندان فرو نرود که صاحب خفقه بیدار گردد
و هر که سر وی میل نکرد او را بقدر خفقه معاف ست و آن میل راس ست فقط تا آنکه ذقن بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث
انس را حمل بر نعاس میکنند که از ان تمیز زائل نمی شود چهارم آنکه نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست لاغیر پس چون خفت نشسته
بتمکین مقعد از ارض وضو نشکست و رنه بشکست و این مذهب شافعی ست و دلیل وی حدیث علی ست العین وکاء السه فمن نام فلیتوضا و حسنه
الترمذی ولیکن در وی بقیة بن الولید ست و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مقید ست
بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی این ست که نوم مظنه خروج چیزی ست بغیر شعور مثل ریح و جز آن پس چون نوم کند غیر متمکن ظن خروج ریح غالب شود
و این غالب را همچو محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض ست مگر نه بنفسه پنجم آنکه چون بخفتند بر هیئتی از هیئات مصلی چون راکع و ساجد و قائم
پس این ناقض وضو نیست برابر ست که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مضطجع یا بر قفا بشکند و این مذهب ابوحنیفه و داؤد و قول غریب
شافعی ست و دلیل ایشان این حدیث ست که اذا نام العبد فی سجوده باهی الله به الملائکة یقول عبدی روحه عندی و جسده ساجد بین یدی

رواه البيهقي وغيره و اين حديث را تضعيف كرده اند گفته اند درين حديث او را ساجد ناميدند حال آنكه وی نائم ست و سجود نيست مگر بطهارت و جوابش آنست که ساجد ناميدن او باعتبار اول امر اوست و باعتبار هيئت ششم آنكه ناقض ست مگر نوم راکع و ساجد بحديث مذکور و اگرچه خاص ست بسجود ما قياس کرديم بروی رکوع را نيز و اين مروی ست از احمد هفتم آنكه ناقض وضو نيست در نماز بر هر حال که باشد و می شکند خارج نماز نيز و اين قول ضعيف ست مر شافعي را و دليلش حديث مذکور ست هشتم آنكه نوم کثير ناقض ست علی كل حال و نوم قليل ناقض نيست و اين مذهب زهري و ربيعه و اوزاعي و مالك و احمد ست در يكی از دو روايت و اينها ميگويند که نوم بنفسه ناقض نيست بلکه مظنهٔ نقض ست پس کثير مظنهٔ اوست بخلاف قليل و حديث انس را حمل کرده اند بر قليل و ليكن مقدار قليل و کثير ذکر نکرده اند که حقيقت کلام ايشان معلوم گردد که آيا داخل ست زيرا قوال يا نه اين ست اقوال علما در نوم که مختلف شد انظار ايشان در وی بنا بر اختلاف احاديث مذکوره و درين باب احاديث ديگر ست که خالی از قدح نيست و لهذا از ذکر آن اعراض کرديم و اقرب قول آنست که نوم ناقض ست بحديث صفوان و شناخته که ابن خزيمه و ترمذي و خطابي تصحيح وی کرده اند و ليكن لفظ نوم در حديث وی مطلق ست و دلالت اقتران ضعيف پس نتوان گفت که مقرون ست ببول و غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس اين هم ناقض باشد مطلق نبود بلکه مقيد باشد و در حديث انس آمده که صحابه وضو نميکردند با وجود غطيط و وضع جنوب و بيدار کرده ميشدند پس اصل در ان جلالت قدر ايشان ست و ايشان جاهل نبودند از نواقض وضو خصوصاً انس از ايشان مطلقاً حکايت کرده و معلوم ست که در ايشان علما بودند عارف بامور دين خصوصاً نماز که اعظم ارکان اسلام ست خصوصاً کسانيکه انتظار نماز ميکردند همراه آنحضرت صلی الله عليه وسلم چه آنها اعيان صحابه بودند و چون حال ايشان اين باشد پس مقيد خواهد شد حديث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاويل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده ست آنرا انس از غطيط و وضع جنوب و ايقاظ بعدم استغراق زيرا که در مبادی نوم قبل از استغراق هم گاهی غطيط ميکنند و وضع جنب مستلزم استغراق نيست زيرا که آنحضرت بعد دو رکعت فجر بر پهلو می غلطيد و می خفت و بعد وضع جنب برای نماز صبح بر ميخاست اگرچه گفته اند که اين از خصائص آنحضرت ست که نوم شريف وی ناقض وضو نيست با آنکه ما دم بوضع جنب معلوم ست و ايقاظ هم گاهی در مبادی نوم می باشد تا متنبه شود و مستغرق نوم نگردد و ملحق ست بنوم اغما و جنون و سکر بهر مسکر که باشد بجامع زوال عقل و در شرح سفري ذکر کرده که اتفاق کرده اند که اين چيزها ناقض وضوست پس اگر صحيح شود دليلش اجماع خواهد بود **وعن عايشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش** گفت آمد فاطمه دختر ابی حبيش بضم حای مهمله و فتح موحده و سکون تحتيه و شين معجمه يکی از صحابيات ست قرشيه اسديه زوجهٔ عبد الله بن جحش **الى النبي** بسوی رسول خدا **صلى الله عليه وسلم وقالت يا رسول الله** و گفت ای رسول خدا **اني امرأة أستحاض فلا اطهر** بدرستيکه من زنی هستم که استحاضه کرده ميشوم دائم پس هرگز پاک نمی شوم و استحاضه روان شدن خون ست از فرج زن در غير وقت آمدن وی **افادع الصلوة** آيا پس بمانم نماز را قياس بحيض کرده يعنی همچنانکه در حالت حيض نماز گذاردن درست نيست در استحاضه نيز درست نباشد **فقال لا** فرمود همان نماز را **انما ذلك** بکسر کاف زيرا که خطاب بمؤنث ست **عرق** بکسر عين و سکون را نيست آن خون استحاضه بگر رگی از رگها در فتح الباری گفته اين رگ را عاذل نامند بعين مهمله و ذال معجمه و يقال عاذر براء بدل لام کما في القاموس **وليس بحيض** و نيست حيض که از رحم می آيد و در حيض در هر ماه چند روز خون البته ميرود و از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نيز حرج صريح بود نه در قضای روزه قضای روزه واجب گرديد نه قضای نماز بعده حکم استحاضه بيان فرمود بقول خود **فاذا اقبلت حيضتك** بفتح حا و جائز ست کسر وی و مراد باقبال ابتدای دم حيض ست يعني پس چون پيش آيد ايام حيض تو اگر معتاده است همان ايام عادة خواهد بود و اگر مبتدأه است

اکثر حیض ده روز ست در مذهب حنفیه و نزد ایشه دیگر و در مبدأ عمل تمیز کند اگر خون سیاه و غلیظ است حیض ست و اگر چنین نیست استحاضه ست
و چون تمیز معتبر شد اعتبار حیض را ترجیح کردند و ظاهر این ست که زن مذکوره معتاده بود و الله اعلم فدعی الصلوۃ پس بگذار و ترک ده نماز را
و این متضمن نهی حائض ست از نماز و نماز بروی حرام ست و نمازش فاسد و هو اجماع و اذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض و برگردد خون او فاغسلی
عنک الدم پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از اولہ دیگر مستفاد ست ثم صلّی پس تر نماز بگذار و این حدیث دلیل ست بر وقوع
استحاضه و برانکه استحاضه را حکمی ست خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا باکمل بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک نکند نماز را با جریان دم
بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در ان ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید خون و در بعض طرق بخاری واغتسلی آمده و در بعض
مثل روایت مصنف و در وی اقتصار ست بر غسل دم و حاصل آنست که در حدیث هر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعض رُوات بران و بعض
برین اقتصار کردند پس تر امر کرد او را آنحضرت بنماز متفق علیه و للبخاری و مر بخاری راست از حدیث عایشه این زیادت ثم توضّئی
لکل صلوۃ پس تر وضو کنی برای هر نماز و اشار مسلم الی انه حذفها عمدا و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را
دیده و دانسته و لفظ وی در صحیح این ست و فی حدیث حماد حرف ترکنا ذکره بیهقی گفته آن قول وی ست توضّئی و این زیادتی ست غیر محفوظ
و متفرد اند بدان بعض رُوات و مصنف در فتح الباری گفته این زیادت ثابت ست بطرقی که متیقن ست بآن قول مسلم انتهی و این حدیث مناسب
باب نیست انچه مناسب اوست زیادت مذکور ست فقط نه اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت ست
برانکه دم استحاضه حدثی ست منجمله احداث نواقض وضو و لهذا امر کرد شارع بوضو نزد هر نماز و باین رفته اند جمهور و نزد حنفیه چون وضو متعلق
بوقت ست برای وقت هر نماز وضو کند و فریضه حاضره و نوافل هر چه خواهد بگذارد و دو فریضه را جمع کند بر وجه جواز نزد مجیز یا بعذر و گویند
که مضاف در حدیث مقدر ست یعنی لوقت کل صلوۃ و عبارت از قبیل حذف مجاز ست ولیکن برای تقدیر مضاف لابد ست از قرینه موجبه حذف
و مالکیه گویند که وضو مستحب ست واجب نیست مگر بحدیث دیگر و تحقیقش در حدیث حمنه بیاید وعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه
قال کنت رجلا مذّاء گفت بودم من مردی بسیار مذی کننده پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را کما عند البخاری و در لفظی نزد وی
بسبب بودن دختر وی نزدم و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن فاطمه و نزد ابوداؤد و نسائی و ابن خزیمه از علی باین لفظ ست بودم مردی
مذاء پس غسل کردن گرفتم از وی در زمستان تا آنکه ترقید پشت من و مذّاء بر وزن ضرّاب صیغه مبالغه است از مذی و مذی بفتح میم و سکون ذال معجمه
بر لغت اوضح واشهر و بکسر ذال معجمه و تشدید یا نیز گفته اند آبی ست رقیق لزج که نزدیک شهوت برمی آید بملاعبت با زن یا تذکر جماع و در خروج آن
شهوت و دفق نمی باشد و بعد ازان در ذکر تکسر و فتور نمی شود و گاهی احساس بخروج آن نمی شود و نسبت برجال مذی در نساء بسیار می باشد
فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود و فضلا و نجبای صحابه و قدیم الاسلام ست و نسبت او باسود بجهت آن
که حلیف یا ربیب او بود ورنه در اصل مقداد بن عمرو ثعلبه کندی ست و علی مرتضی از وی روایت دارد و در فرمودن بمقداد کمال ادب و حیات
از حضرت علی کرم الله وجهه و تنبیه ست برانکه والد را حکایت شهوت و انچه بدان متعلق ست و ذکر مباشرت زنان با اصهار مناسب نیست و در بعض
روایات آمده که خود جناب امیر سائل بودند و در بعض آنکه سائل عمار بود ان یسئل النبی اینکه بپرسد از حکم آن آنحضرت را صلی الله علیه و
فساله پس پرسید او را فقال فیه الوضوء پس فرمود در وی وضوست یعنی هر که مذی را بیند آلت را بشوید و وضو کند و این دلیل ست
برانکه مذی ناقض وضوست و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده و در مصفی گفته حکم مذی عدم وجوب غسل ست باجماع و وجوب وضو از آن

خواه گوئیم تنقیح أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ خروج من السبیلین ست معتاد باشد یا غیر معتاد یا گوئیم مخصوص ست بمعتاد و درین صورت
مذی و دم استحاضه از دلیل دیگر ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که تنقیح علل عمر بار فهم ست که در حقرانی داخل میشود انتهی متفق علیه
واللفظ للبخاري وللبخاري اغسل ذكرك وتوضأ و بخاری راست باین لفظ که بشوی ذکر خود را و وضو کن و این ظاهرست
در غسل تمام ذکر و همین ست محکی از مالک و از احمد در روایتی عملاً بلفظ الحدیث و مؤید اوست روایت ابوداؤد و یغسل ذکره وانثییه ویتوضأ و در روایتی
فتغسل من ذلك فرجك وانثييك وتوضأ للصلوة و جمهور و شافعی گویند واجب غسل محل خروج ست نه تمام ذکر و لفظ ذکرک از قبیل اطلاق اسم
کل ست بر بعض و قرینه بران قواعد شرعیه ست و زیادت ابوداؤد مطعون فیه ست زیرا که از طریق عروه از علی آمده است و عروه را سماعت از علی
نیست ولیکن ابوعوانه آنرا از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده و دران طعن نیست مصنف در تلخیص گفته و اسناده لا مطعن فیه و چون
این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود و اوضحه صاحب السبل فی حواشی ضوء النهار خطابی گفته امر بغسل انثیین برای استظهار زیادت تطهیر ست
چه مذی وقت انتشار بانثیین هم میرسد در مصفی گفته غسل ذکر بطریق وجوب ست پس استنجا بحجر در مذی مشروع نباشد یا بطریق استحباب ست
یا خارج بر حسب عادت بلاد آقوی نزدیک فقیر اول ست و اقتصار بر حجر در معتاد آمده پس تنقیح آن بر وجهی که شامل مذی و دم استحاضه باشد
دل ازان در قلق ست انتهی ولمسلم توضأ وانضح فرجك و مسلم راست باین لفظ وضو کن و بپاش آب فرج خود را در مصفی گفته
مراد از نضح اینجا غسل ست بدلیل روایت دیگر یغسل ذکره و از فرج قدری که مذی بدان رسیده باشد و این ظاهر ست پس اگر غیر فرج آلوده شود
آن را نیز مے باید شست و اگر بعض ذکر آلوده شود بعض آخر را شستن لازم نیست انتهی و درین حدیث دلیل ست بر نجاست مذی
و همین ست حکم ودی و منی که بے شهوت و جهیدن بیرون آید که دران نیز وضو ست نه غسل در مصفی گفت تمییز در میان منی و مذی و ودی
ضروری ست پس صفات ممیزه هر یکی بیان کرده اند بحسب استقرا پس شناخته میشود منی بجهیدن یا لذت یافتن بخروج او یا بوی عجین اگر منی رطب باشد
و بوی بیاض بیضه اگر خشک باشد و در مذی لذت و دفق و فتور عضو نیست و رقیق تر ست از منی و بوی عجین یافته نمی شود و ودی قطره ایست
از بول انتهی و آبی ست غلیظ که بیرون می آید بعد از بول و جمهور علما بعد از خروج ودی یقینا رخصت ترک وضو نداده اند بلکه تمسک کرده اند بآنکه
وضو منتقض می شود از بول و ودی نیز قطره ایست از آن وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل
بعض نسائه بدرستیکه آنحضرت بوسه کرد بعضی از زنان خود را و این کنایت از خود کرده کما فی حدیث الترمذی ثم خرج الى الصلوة
ولم يتوضأ پس برآمد بسوی نماز و وضو نکرد و این مسئله مختلف فیه ست میان حنفیه و ائمه دیگر که آیا زن را بدست سودن ناقض وضوست یا نه
ائمه ثلثه گویند ناقض ست بشهوت باشد یا بی شهوت اجنبی باشد یا نه و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض ست
و نزد حنفیه ناقض نیست و تمسک ایشان بآیه کریمه ست أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ و نزد حنفیه مراد بلمس جماع ست و دلیل حنفیه حدیث عائشه است
که در صحیحین آمده که گفت در نماز شب که آنحضرت بر میخاست و می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت پس چون بسجده
میرفت خله میکرد پایهای مرا و میکشیدم من پایها را و چون بر میخاست دراز میکردم پایها را و لابد در خله کردن مساس واقع می شد پس مس کردن
زن ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است ولیکن شافعیه در حدیث سخن دارند و لهذا ترمذی گفت اسناد این حدیث
که عروه از عائشه روایت کرده صحیح نیست زیرا که بطریق حبیب بن ثابت ست از عروه و حبیب از عروه سماع ندارد اما سماع عروه از عائشه
محقق ست چنانکه منظر در عبارت ترمذی ظاهر میگردد و این حدیث را ابراهیم از عائشه روایت کرده و دران غیر ترمذی طعن نموده گفته صحیح نیست

اسناد ابراهیم از عایشه وگفت این حدیث مرسل ست بجهت آنکه ابراهیم از عایشه سماع ندارد وجوابش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول ومعتبر
اخرجه احمد وابوداؤد والنسائی وابن ماجة ودر روایت ابوداؤد از طریق ابراهیم تیمی ست از عایشه پس مرسل باشد کما تقدم ونسائی گفته
نیست درین باب حدیثی احسن ازوی مگر آنکه مرسل ست وگفت مصنف مروی ست بده وجه از عایشه وبیهقی در خلافیات رد وتضعیف آن کرده
وابن حزم گفته لا یصح ودر سبل السلام گفته این حدیث دلیل ست برانکه لمس مرأة وتقبیل او ست ونمی شکند وضو را وهذا هو الاصل پس حدیث مقرر اصل
ودرین ست علی رضی الله عنه ومذهب شافعیه نقض وضوست از لمس من لا یحرم بدلیل قوله تعالی اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ گویند لمس حقیقت ست
در دست رسانیدن ومؤید بقای او برین معنی قرارت اَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَآءَ است زیراکه ظاهرش در مجرد لمس رجل ست بدون آنکه بازن فعلی باشد
واین تحقق بقای لفظ ست بر معنی حقیقی وی همچنین قرارت اولامستم چه اصل متفق بودن معنی هر دو قرارت ست وجواب داده اند از ان بصرف
لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز وآن درینجا حمل ملامست ست بر جماع همچنین لمس وحدیث عایشه که در بخاری ست والقدمه
مؤید حدیث باب ست ومؤید بقای اصل ودال ست برانکه لمس ناقض وضو نیست واما اعتذار مصنف در فتح الباری از حدیث عایشه باینکه وے
حائل بود واین خاص ست بوی بعید ومخالف ظاهر ست حال انکه علی رضی الله عنه وحبر امت ابن عباس که در حق وی دعای علمه الله التاویل آمده
تفسیر کرده اند آنرا بجماع عبد بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامست را بجماع بعد ازانکه نهاد انگشت بهر دو گوش خود وگفت
الا هو النیک وهمچنین سوال کرد اورا نافع بن الازرق از ملامست پس تفسیر کرد آنرا بجماع باآنکه ترکیب آیت شریفه واسلوب وی مقتضی اراده جماع
از ملامست زیراکه او تعالی از مقتضیات تیمم آمدن از غائط را شمرده برای تنبیه از حدث اصغر وشمرد ملامست را برای تنبیه بر حدث اکبر وآن مقابل
قول وی تعالی ست در امر بغسل بآب وَاِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوْا واگر حمل کنند ملامست را بر لمس ناقض وضو فوت شود تنبیه برانکه تراب
قائم مقام آب ست در رفع حدث اکبر ونیز مخالف شود صدر آیت را وحنفیه را تفصیلها ست که ناهض نیست بران دلیل انتهی وضعفه
البخاری ترمذی گفته شنیدم محمد بن اسمعیل را تضعیف میکرد این حدیث را ومصنف در تلخیص گفته این حدیث معلول ست وذکر
کرده اند علت اورا ابوداؤد وترمذی ودارقطنی وبیهقی وابن حزم گفته صحیح نیست درین باب چیزی واگر صحیح شود پس محمول ست برانچه
بود بران امر پیش از نزول وضو از لمس انتهی ومصفی گفته تحقیق آنست که منشأ اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان ست در تفسیر
قوله تعالی اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ پس حضرت عمر وابن مسعود حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنسا بغیر جماع وبرین تفسیر لازم آمد که لمس را
ناقض وضو دارند ونزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم مر غسل را ساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود وعبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع
پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس مر وضو را ساکت باشد ودلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود وابن عمر مذهبی
ثالث پیش گرفت که لمس اعم ست از جماع ومس پس خدای تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نائب غسل خواهد بود
واگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیمم از غسل وقائل بود بنقض مس مرأة وضو را وارجح درینجا قول
ابن عباس ست که در قرآن مجید در مواضع بسیار ملامست ومس از جماع کنایت آمده است واستدلال دیگران باین آیت ناهض نیست
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال وچون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود ومأخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تامل در مأخذ باید کرد
تا رجحان بعض بر بعض ظاهر شود وظاهرا ابوحنیفه درین مسئله مذهب ابن مسعود وابراهیم نخعی را همین سبب گذاشته است باوجود اتباع او ایشان را
در سائر مواضع واین حدیث اگرچه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیراکه نزدیک اجتماع هر دو قوت میگیرد ومذهب حسن بصری

وسفیان ثوری عدم نقض ست انتهی **وعن ابي هريرة** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد
احدكم في بطنه شيئا فاشكل عليه چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی از پیچش باد و جنبش آن پس مشتبه شد بروی که اخرج
منه شيء ام لا آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا يخرجن من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون در وی باشد
برای اعادهٔ وضو و این کنایت ست از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم ست و اشارت ست که مومن باید که نماز وی و جای وی
در مسجد باشد حتى يسمع صوتا او يجد ريحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوی را و این باعتبار غالب ست و مقصود حصول یقین ست
بر آمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود و بوئی نیابد و ازینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد و در شکستن آن اشتباهی واقع شود وضوی
جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز ست و شک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود و این حدیث
شریف اصلی ست از اصول اسلام و قاعده ایست از قواعد فقه زیرا که دلالت کرد بر اینکه اصل در اشیا ابقای آنهاست بر اصول وی تا وقتی که
خلاف آن متیقن نگردد و حدیث عام ست از کسیکه در نماز ست یا بیرون وی و هو قول الجماهير و مالکیه را تفاصیل و فروق ست در داخل در نماز
و خارج از وی که منتقض نیست بر آن دلیل اخرجه مسلم وابو داؤد والترمذي و در روایتی باین لفظ ست نیست وضو مگر از صوت
یا ریح اخرجه احمد والترمذي وصححه ابن ماجة والبيهقي من حديث ابي هريرة و گفت بیهقی این حدیث ثابت ست اتفاق کرده اند شیخین بر اخراج معنی او
از حدیث عبد الله بن زید بن عاصم مازنی **وعن طلق** بفتح طا و سکون لام بن علي الحنفي اليمامي بن علی بن طلق ابن عبد البر گفته وی
از اهل یمامه است کنیت او ابو علی ست و او را طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده ست از وی پسرش قیس قال قال رجل مسست
ذكري او قال الرجل يمس ذكره في الصلوة أعليه وضوء گفت طلق گفت مردی مساس کردم و سودم بدست آلت خود را
یا گفت که مرد مساس میکند ذکر خود را در نماز آیا بروی وضوئی هست و در روایتی باین لفظ ست پرسیده شد رسول خدا از مس کردن مرد
ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال النبي پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم لا نمی شکند انما هو بضعة
منك جز این نیست که ذکر پارهٔ گوشتی ست از تو و در لفظی این ست قال بل هو الا بضعة منه و در روایت ترمذی الا مضغة آمده و این
حدیث حجت حنفیه ست در عدم انتقاض وضو از مس ذکر و در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عیینه قاضی یمامه از قیس بن علی مروی ست و شمنی
از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده اند وی
درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف دران روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده و از علی و عمار و ابن عباس
نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هردو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس مروی ست
که گفت اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از علی و ابن مسعود و حذیفة بن الیمان
و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از ابن المسیب و ابراهیم نخعی و عطا بن ابی رباح و غیرهم عدم نقض نقل کرده اند و هم شمنی از دار قطنی
نقل می کند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین از ایشان اند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند و در نقض وضو
بمس ذکر اختلاف کرده اند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس ذکر و ابن مدینی گفت که ابن مسعود
وضو نمیکرد از ان و میگفت که وی گوشت پارهٔ از تست پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی ست باتباع
و امام احمد بن حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست و لیکن در اسناد این اثر ابو قیس ست و احتجاج بحدیث وی نتوان کرد پس ابن مدینی

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود و پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خواهد باین اخذ کند و هر که خواهد بآن اخذ
کند انتهی شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة گفته تواند که وضو بمس امرأة و ذکر واجب نبود و آنجا که کردند یا فرموده‌اند بجهت احتیاط و تکمیل بود
که مظنه شهوت و متوهم نجاست ست والله اعلم انتهی و در ترجمه مشکوة فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی مر بعضی را خواهد بود انتهی
و نیز در ترجمه گفته که انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علما مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف ست و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی
و مالک و احمد بانتقاض وضو رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة ست ناقض وضوست و در مذهب امام مالک
در مس المرأة فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض ست و بروایتی از امام وضو بمس ذکر مستحب ست
نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست انتهی اخرجه الخمسة روایت کردند این حدیث را ابو داؤد و نسائی و ترمذی
و ابن ماجه و احمد و نیز دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ ست زیرا که ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام وی
در سال هفتم ست در غزوهٔ خیبر و قدوم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابو هریره متاخر خواهد بود
از سماع طلق و ابو هریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود در حالیکه نیست
میان ذکر و دست وی چیزی حائل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی والدارقطنی ورواه النسائی عن بسرة بنت صفوان مگر آنکه ذکر نکرده نسائی
این عبارت که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این لفظ کلام شافعی ست و حنفیه بجوابش گفته اند که بمجرد تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابو هریره
جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابو هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابو هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود
بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود
و نیز ابو هریره نگفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد
و این قسم در احادیث بسیار ست و آنرا مراسیل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تاخیر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان
این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح در ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مصفی بجواب
محی السنة گفته که این فقیر را درین جواب نظر ست اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از ان حکمی از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود دال بر وجوب وضو پس ظاهر این ست که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر ست
و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد در باب ترک وضو مما مسته النار که ابو هریره حدیث
وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است و بران عمل میکرد و حال آنکه قدوم ابو هریره بعد واقعه خیبر بود و سوید بن النعمان روایت کرد که در
راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامسته النار خوردند و نماز گزاردند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابو هریره را ناسخ آن میگفتند و این
چنین نیست بالاتفاق و حل آنست که بسیار بود که ابو هریره از سائر صحابه قدما روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث
مرفوع مس ذکر کنایه از بول باشد چنانچه استنجا و مجی از غائط کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص و عام
نیست بلکه بیان مصلحتی ست پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدعا که وضوی شرعی
کثیر الوقوع ست پس بعید می نماید اختلاف اجلای صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورعات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه جمهور برخصت
میل میکردند انتهی و این نوعی از تطبیق بین الروایتین ست وصححه ابن حبان و تصحیح کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

وابن حزم وعمرو بن علي الفلاس وگفت که این حدیث نزد ما اثبت ست از حدیث بسره و قال ابن المدینی وگفت علی بن عبد المدینی بفتح میم و دال مهمله نسبت ست بسوی جدوی ذهبی گفته وی حافظ عصر و قدوۂ اہل این شان ست مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه احدی وستین و مائة بخاری وابو داؤد از تلامیذ وی اند ابن مهدی گفته وی اعلم الناس ست بحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نسائی گفته وی مخلوق شد برای این شان یعنی علم حدیث نبوی فرموده او را قریب صد مصنف ست هو احسن من حدیث بسرة که حدیث طلق بهتر ست از حدیث بسره و صححه الطحاوی وگفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب ست بخلاف حدیث بسره و صححه الطبرانی وابن حزم و ضعفه الشافعی وابو حاتم وابو زرعة والدارقطني والبيهقي وابن الجوزي و تصحیح کرد ابن حبان و طبرانی وابن العربی و حازمی و دیگران نسخ او را و گفت بیهقی کافی ست در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند و احتجاج ننموده اند بهیچ یکی از رُوات او بخلاف حدیث بسره که بجمیع رُوات او احتجاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه و هشام اخراجش نکردند و این اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگرچه نازل باشد از شرط شیخین وگفت اسمعیلی لازم ست بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او در صحیحین کذا فی التلخیص و شوکانی گفته حدیث بسره تنها ارجح ست از حدیث طلق بن علی نزدیک اہل سنن مرفوعًا باین لفظ که آدمی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضو ست فرمود نیست آن مگر گوشت پارۂ از تو منضم ست بحدیث بسره احادیث دیگر و هر که مائل بترجیح حدیث طلق شده طائلی نیاورده انتهى و در سبل گفته مؤید حدیث بسره ہست احادیث دیگر از ہفده صحابی و از ایشان ست طلق بن علی راوی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول بترجیح احسن ست از قول بنسخ زیرا که حدیث بسره ارجح ست بنا بر کثرت ایمۂ مصححین و کثرت شواہد چه بسره حدیث کرد بدان در دار المهاجرین والانصار و آنها بسیار بودند و ہیچ یکی از انها دفع آن نکرد بلکه بعضے از انها بهمان طرف رفتند چون عروه که بیشتر دفع آن میکرد بعده رجوع کرد بسوے قول بسره نمود و ابن عمر ہمیشه وضو میکرد از مس ذکر و حدیث میکرد بدان تا آنکه مُرد و نیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلق ست شافعی گفت سوال کردیم از قیس پس نیافتیم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر او قبول کنیم و ابو حاتم و ابو زرعه گفته اند که قیس بن طلق نیست از انها که حجت بآنها قائم شود و امام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قائل شد بوضو از مس ذکر ندبًا نه وجوبًا انتهى و بسرة بنت صفوان صحابیۂ قرشیۂ اسدیۂ برادر زادۂ ورقة بن نوفل ست از بیعت کنندگان رسول خدا بود عبد الله بن عمر وغیره از وے روایت کرده اند

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من مس ذكره فليتوضأ بدرستیکه رسول خدا فرمود هر که مساس کند ذکر خود را پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذي وابن حبان و رواه مالك والشافعي وابن خزيمة والحاكم وابن جارود و صححه احمد والدارقطني و يحيى بن معين والبيهقي والحازمي وابن خزيمة ابو داؤد گفته احمد را گفتم حدیث بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح ست و گفت دارقطنی صحیح ثابت ست و قدح در وی بآنکه بروایت عروه از مروان و از مروی مجهول ست غیر صحیح ست و سماعت عروه آن را از بسره بغیر واسطه ثابت ست کما جزم به ابن خزيمة وغيره من ايمة الحديث و همچنین قدح در آن بآنکه هشام بن عروه آن را از پدر خود روایت کرده و او را از پدر سماعت نیست غیر صحیح ست زیرا که سماعتش از پدر ثابت ست نزد اہل این شان پس مندفع شد قدح و حدیث دلیل احمد و شافعی و جمعی از صحابه و تابعین ست بر نقض وضو بمس ذکر و مراد مس او ست بغیر حائل چنانکه در حدیث ابو ہریره آمده اذا افضى احدكم بيده الى فرجه ليس دونها حجاب ولا ستر فقد وجب عليه الوضوء اخرجه ابن حبان في صحيحه وصححه الحاكم وابن عبد البر و ابن السکن گفته هو اجود ما روي في هذا الباب و مکان شافعیه آنست که افضا نمی باشد مگر بباطن کف پس مس بظاهر ناقض نیست و رد کرده اند محققین برایشان

که افضاء در لغت بمعنی مطلق وصول ست اعم از اینکه بظاهر کف باشد یا باطن وی ابن حزم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب ونه از سنت ونه اجماع ونه قیاس ونه رای صحیح و دریں باب ست احادیث دیگر از جماعتی از صحابه که از ایشان اند جابر وام حبیبه وابن عمر وزید بن خالد وسعد بن ابی وقاص وعایشه وابن عباس ونعمان بن بشیر وانس بن مالک وابی بن کعب ومعاویه بن ابی حیده وقبیصه واروی بنت انیس وتتمه احادیث بسره ارجح ست از حدیث طلق و در حجة الله البالغه گفته که ابن عمر وسالم وعروه وغیرهم قائل شدند بوضوء از مس ذکر وعلی وابن مسعود وفقهای کوفه رد کردند بحدیث هل هو الا بضعة منه وتمادی ثلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ وشبهه نیست که مس ذکر فعل شنیع ست وکذا نهی آمده ست از مس ذکر بیمین ودر استنجا پس قبض آن لا محاله از افعال شیاطین باشد وچه عجب ست اگر شارع دران ترغیب بغیر عزیمت فرموده انتهی گفتم وبخدا التوفیق که چنانکه این عبارت ناظر ست در ترجیح نقض وضو بمس ذکر همچنین در ما لا بد منه نیز بعد بیان نواقض وضو که منجمله آن مس ذکر ست مع اختلاف فیه گفته که واحتیاط ازین هر همه اولی ست انتهی فافهم وقال البخاري وگفت بخاری یعنی محمد بن اسمعیل در غیر صحیح خود که هو اصح شيء في هذا الباب حدیث بسره صحیح ترین چیزی ست در باب انتقاض وضو بمس ذکر وباین رفته ست جماعتی از صحابه وتابعین کما تقدم شوکانی در شرح مختصر گفته وحق انتقاض ست ووارد ست نقض وضو بمس فرج اعم از قبل ودبر چنانکه ابن ماجه از ام حبیبه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود هر که مس کرد فرج خود را وضو کند واین عام ترست از پیش وپس وصححه احمد وابوزرعه وگفت ابن السکن نمی شناسم او را علتی ونزد دارقطنی ست از حدیث عایشه مرفوعا که چون دست رساند یکی از شما ای زنان فرج خود را پس باید که وضو کند ودر سندش عبدالرحمن بن عبدالله العمری ست ودروی مقال ست ونزد احمد وترمذی وبیهقی ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند وهر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند ودر سندش بقیه بن الولید ست انتهی عن عايشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قيء او رعاف او قلس او مذي فلينصرف هر که برسد او را قی یا رعاف یا قلس یا مذی پس باید که برگردد از نماز قلس بفتح قاف وسکون لام خلیل گفت چیزی ست که پری دهن از حلق برآید یا کمتر از آن واین قی نیست پس اگر عود کند قی باشد ودر نهایه گفته قلس آنچه از جوف بیرون آید ورعاف خونی که از بینی روان شود وقی معروف ست فليتوضأ پس باید که وضو کند ثم ليبن على صلوته پستر بنا کند بر نماز خود وهو لا يتكلم في ذلك وحال آنکه وی کلام نمیکند دران یعنی وقت انصراف ووضوی خود ونقض بقی مذهب ابوحنیفه واصحاب وی ومذهب شافعی واصحاب اوست ومذهب صادق وباقر وزید بن علی رضی الله عنهم ومالک وشافعی در روایتی عدم نقض ست بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه واصل عدم نقض ست پس خارج نشود از آن مگر بدلیل قوی یا مراد بوضوء از قی درین حدیث شستن هر دو دست ست پس لبس ابا پوشیده نیست که حقیقت شرعی مقدم ست بران واما نقض برعاف پس مذهب ابوحنیفه وابویوسف ومحمد واحمد بن حنبل واسحق ست ومقید کرده اند بسیلان ودلیل ایشان همین حدیث ست ومذهب ابن عباس ومالک وشافعی وابی اوفی وابوهریره وجابر بن زید وابن مسیب ومکحول وربیعه عدم نقض ست وگویند که اصل عدم نقض ست واین حدیث مرفوع نیست ودروی مقال ست ومعارض اوست حدیث دیگر که حجامت کرد آنحضرت ونماز گذارد ووضو نکرد ونیفزود بر غسل محاجم رواه الدارقطنی اما در سندش صالح بن مقاتل ست ووی ضعیف ست ونیز حدیث عایشه بمجموع طرق خود منتهض ست برای حجت واین حدیث غیر صالح للاحتجاج ست زیرا که خون رعاف غیر خون حجامت ست ودور نیست که خروج او را از اعماق تاثیری در نقض وضو باشد واما قلس پس اکثر بر آنند که ناقض نیست بنا بر عدم نهوض دلیل پس خارج نشود از اصل واما مذی پس گذشت کلام دروی که ناقض ست باجماع در حجة الله البالغه گفته ابراهیم گفت می آید وضو از دم سائل وقی کثیر

وحسن گفته که وضوست از قهقهه در نماز و دیگران قائل نیستند باین و در هر یک ازین حدیث ست اما اهل معرفت بحدیث اجماع نکرده اند بر تصحیح آن و اسیح درین
باب احتیاط ست پس هر که احتیاط کرد دین و آبروی خود را نگاه داشت و هر که نکرد نیست بروی راه در صراح شریعت و در مسائل و قی کثیر ملوث بدن
و مبلد نفس اند و قهقهه در نماز خطیئه است محتاج بکفاره اگر شارع حکم بوضو ازینها بکند چه عجب باشد انتهی و در مصفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و سعید
بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجهٔ رعاف زیرا که شستن رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو درداء که قی کرد آنحضرت
و افطار نمود و وضو کرد دلالت نمی کند بر موجبیت قی وضو را زیرا که آن برای معالجهٔ قی بود و شستن رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند غثیان را
بالجمله ارجح مذاهب در موجبات وضو مذهب حسن بصری ست که وضو از ما خرج من السبیلین و از نوم می شکند و از لمس مرأة و مس فرج و قی و رعاف
نمی شکند والله اعلم انتهی ملخصاً و اما بناء بر نماز بعد خروج از وی و اعادهٔ وضو در صورتیکه کلام نکرده پس مروی ست از زید بن علی کرم الله وجهه
و حنفیه و مالک و قول قدیم شافعی ست که بنا کند و نمازش فاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لا یتکلم مشیر ست بدان و قول اخیر شافعی
آنست که حدث مفسد نماز ست چنانکه در حدیث طلق بن علی امر باعادهٔ نماز بیاید والله اعلم اخرجه ابن ماجة وضعفه احمد وغیره زیرا که در
در سندش اسمعیل بن عیاش ست از ابن جریج و روایت وی از حجازیین ضعیف ست و حاصل تضعیف این ست که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غلط است و صحیح آنست که مرسل ست احمد و بیهقی گفته اند که صواب مرسل ست پس نزد کسی که مرسل را حجت گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقض ست
و شوکانی در شرح گفته درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لائق استدلال ست و اهل سنن و احمد اخراج کرده اند که آنحضرت قی کرد و وضو نمود
و ترمذی گفته هذا اصح شیء فی الباب و صححه ابن منده و نیست در وی چیزی که قادح باشد در احتجاج و احادیث دیگر مؤید اوست انتهی و مصنف در تلخیص جمیع طرق
این حدیث وصلاً و ارسالاً جمع کرده در آن تکلم نموده است **وعن جابر بن سمرة** بفتح سین مهمله و ضم میم صحابی مشهور ست خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص
و پدرش نیز صحابی ست کنیت او ابو عبد الله العامری ست جابر و غیره از وی روایت دارند نزول کرد بکوفه و وفات یافت در سنه اربع و سبعین
و قیل ست و سبعین **ان رجلا سال النبي** بدرستیکه مردی پرسید رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبل و تلخیص
هم بدان اعتراض نکرده **انتوضأ من لحوم الغنم قال ان شئت** آیا وضو کنم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر نمیخواهی
وضو مکن و عدم نقض وضو بلحم غنم بالاتفاق ست و لیکن در شرح السنه وجوب وضو از ما مسته النار حکایت کرده و از عمر بن عبد العزیز آورده که وی
وضو میکرد از اکل سمک و در حدیث ماخذ ست برای تجدید وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقض وضو از لحم غنم کرده و معهذا وضو را جائز داشته پس این تجدید
وضوست بر وضو **قال انتوضأ من لحوم الابل قال نعم** گفت آن مرد آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق
بدبوی گوشت شتر باشد نه گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای نشست گوسفندان فرمود بلی بگذار گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه
شتران فرمود نی مگذار و در روایتی آمده که نماز مگذارید در نشستگاه شتران که آنها از جملهٔ شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان ست اما در گوسفندان
پس آنها برکت اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چهارپایان بهشت اند **اخرجه مسلم** و در روایتی باین لفظ ست که فرمود آنحضرت وضو
کنید از لحوم ابل و وضو نکنید از لحوم غنم رواه ابو داؤد والترمذی و ابن ماجة و ابن حبان و ابن الجارود و ابن خزیمة من حدیث البراء بن عازب و گفت ابن خزیمه در صحیح خود
ندیدم من خلافی در میان علمای حدیث درینکه این خبر صحیح ست از جهت نقل بسبب عدالت ناقلین او و ذکر کرده است ترمذی خلاف در آن بر ابن ابی لیلی که آیا آن
از براء ست یا از ذی الغره یا اسید بن حضیر و تصحیح کرد که آن از براء ست و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه و مصنف در تلخیص گفت ذی الغره لقب براء ست
و صحیح آنست که وی غیر اوست و نامش یعیش ست و حدیث جابر را مسلم روایت کرده کما مر و روی ابن ماجة نحوه من حدیث محارب بن دثار عن ابن عمر

وذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکرست واورا اصلی هست ازین وجه از ابن عمر لیکن موقوفست انتهی و بالجمله این هر دو حدیث دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و بیهقی و حکایت کرده آنرا بیهقی از اصحاب حدیث و جماعهٔ صحابه قاله النووی و گفت بیهقی نقل کرده اند بعض اصحاب ما از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در لحم ابل قائل شوم بآن بیهقی گفته صحیح شده است دران دو حدیث یکی حدیث جابر بن سمره دوم حدیث براء بن عازب و رفته است بسوی خلاف وی جماعتی از صحابه و تابعین و مروی ست از شافعی و ابو حنیفه و گویند که این هر دو حدیث منسوخ ست بحدیث عدم وضو از مما مسته النار اخرجه الاربعة وابن حبان من حدیث جابر اما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو ازان منسوخ باشد نووی گفته دعوی نسخ باطل ست زیراکه این اخیر عام ست وآن خاص و خاص مقدم ست بر عام و این کلام وی مبنی ست بر تقدیم خاص بر عام مطلقا خواه خاص مقدم باشد یا مؤخر و هو مذهب الشافعی و درین مسئله خلافی ست در اصول و مراد بوضو تنظیف ست که شستن هر دو دست باشد از برای زهومت چنانکه در وضو از شیر آمده که ان له دسما و وارد در لبن تمضمض ست از شرب آن و مذهب بعضی اینست که امر بوضو از لحم ابل برای استحباب ست نه ایجاب و این خلاف ظاهر امر ست زرکشی گفته امر نکرد شارع بوضو از لحم ابل مگر از برای آن که مخلوق ست از جن و لهذا امر کرد بتسمیه نزد رکوب وی پس امر کرد بوضو از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو نزد غضب تا استیلای وی زائل شود انتهی گویم وارد شده که ابل مخلوق ست از شیاطین و بر هر شتر دیوی هست کما تقدم و در حجة الله البالغه گفته امر دران اشد ست زیراکه قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی بسوی حکم بنسخ آن و لهذا کسی که غالب ست بروی تخریج قائل گشته بنسخ وی و نزد من آنست که لائق بآدمی دران احتیاط ست انتهی یعنی وضو کردن و در مالا بد منه گفته و احتیاط ازین هر همه اولی ست انتهی **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل** هر که غسل دهد میت را پس باید که غسل کند ترمذی گفته اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب وغیرهم بعضی گفته اند واجب ست غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفته مستحب ست غسل نه واجب و شافعی نیز همبرین ست واحمد گفته امید وارم که واجب نشود بروی غسل و نزد ابو حنیفه نه غسل ست نه وضو و در سفر السعادة گفته در باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشده انتهی ظاهر این ست که مراد وی از عدم صحت حدیث درین باب امر ایجابی ست چنانکه در حدیث مغیره است نزد احمد که فرمود آنحضرت من غسل میتا فلیغتسل یا نفی امر استحبابی ست چنانکه در حدیث ابن عباس ست نزد حاکم در مستدرک که لیس علیکم فی غسل میتکم غسل و در شرح سفر السعادة گفته نزد بعضے علما غاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داود از عایشه نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که مر سعید بن زید را مرده بود و حنوط کرد اورا و برداشت جنازه را پس در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد انتهی و اسحق گفته لابد من الوضوء وابن المبارک گفته لا غسل ولا وضوء و شوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دهد میت را انتهی و همین حدیث باب را جت آورده **ومن حمله فليتوضأ** و هر که بردارد میت را پس باید که وضو کند و نمیدانم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا ندب وضو از حمل میت ولیکن در سبل گفته نیست با نهوض حدیث عذر از عمل بران و معین ست وضو بغسل میت چنانکه حدیث ابن عباس افاده آن کرد و تعلیل بآنکه مرده شما پاک ست مفید ندب ست زیراکه لمس طاهر موجب غسل میت نیست پس شستن هر دو دست در حمل میت مندوب باشد تعبدا و مراد آنست که برداشته باشد اورا بمباشرت بدن خود بقرینهٔ سیاق و لقوله یموت طاهرا زیراکه مناسب نیست وضو مگر مباشر

ببدن مرد انتهی گوییم چون مراد بغسل در صدر این حدیث غسل شرعی باشد حمل وضو بر غیر حقیقت شرعیه با وجود مقابله بغسل دور می نماید پس احسن ابقای اوست بر حکم غسل یعنی اگر غسل از غسل میت واجب ست وضو هم از حمل آن واجب و اگر مستحب ست وضو هم مستحب و اگر هیچ نیست وضو هم هیچ نیست غسل را بر غسل شرعی فرود آوردن و وضو را از حقیقت وی بیرون بردن بیجه اخرجه احمد والنسائي والترمذي وحسنه وصححه ابن القطان وابن حزم وقال احمد لا يصح في هذا الباب شيء وگفت احمد بن حنبل صحیح نیست درین باب چیزی وگفت علی لا يصح شيء في هذا الباب قاله البخاري عن احمد وعلي كما نقل الترمذي وتعلیق کرد شافعی قول بدان بر صحت خبر كذا في البويطي وگفت ذهلی نمیدانم درین باب حدیثی ثابت و اگر ثابت میشد لازم می آمد ما را عمل کردن بران وگفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت شود وگفت ابن ابی حاتم در علل عن ابیه رفع نمیکنند این را ثقات جز این نیست که موقوف ست وگفت رافعی تصحیح نکرده اند علمای حدیث درین باب چیزی را بطریق رفع مصنف گفته تحسین کرده است او را ترمذی و تصحیح نموده است آنرا ابن حبان و او را طریقهای دیگر نیز هست و فی الجمله این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسوء احوال او این ست که حسن باشد پس انکار نووی بر ترمذی تحسین او را معترض عنه است وگفت ذهبی در مختصر بیهقی گفته طرق این حدیث اقوی ست از چند احادیث که احتجاج کرده اند بدان فقها و اعلال نکرده اند بوقف بلکه تقدیم کرده اند روایت وقف را و درین باب ست از عایشه رواه احمد وابوداود والبیهقی و در اسنادش مصعب بن ابی شیبه است و در وی مقال ست و تضعیف کرده است او را ابو زرعه واحمد و بخاری وصححه ابن خزيمة و درین باب ست از علی رضی الله عنه واز حذیفه ذكره ابن ابي حاتم والدارقطني في العلل وقالا انه لا يثبت گوییم نفی این هر دو ثبوت بر طریق محدثین ست والا بر طریقه فقها قوی ست زیرا که رواتش ثقات اند و ماوردی ذکر کرده که بعض اصحاب حدیث تخریج کرده اند برای این یک حدیث یکصد و بست طریق مصنف گفته و این دور نیست و جواب داد احمد ازان بآنکه منسوخ ست و همچنین جزم کرد بدان ابوداود بحدیث ابن عباس رض که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ليس عليكم في غسل ميتكم غسل اذا غسلتموه ان ميتكم يموت طاهرا وليس بنجس فحسبكم ان تغسلوا ايديكم ولیکن بیهقی تضعیف وی کرده زیرا که در سندش ابن شیبه است و مصنف تعقب وی کرده وگفته ابراهیم بن ابی بکر بن شیبه احتجاج کرده است بدان نسائی و توثیق کردند او را مزوم واحتج به البخاری تا آنکه گفت پس این حدیث حسن ست و جمع میان وی باین طریق می تواند شد که امر برای ندب ست یا مراد بغسل غسل ایدی ست و در حدیث ابن عمر ست که ما غسل میدادیم میت را پس بعضی از ما غسل میکردند و بعضی نمیکردند رواه الخطیب واسنادش صحیح ست وهو احسن ما جمع به بين هذه الاحاديث

وعن عبد الله بن ابي بكر در سبل گفته وی ابن ابی بکر صدیق ست مادر وی و مادر اسما یکی ست قدیم الاسلام ست حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در طائف و رسید او را تیری که مرد بسبب آن بعد چند سال در سنه یازده بماه شوال و نماز گذارد بر وی پدر وی انتهی و شیخ در ترجمه گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ست وگفته که وی و پدر و جد وی همه تابعین اند و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابی ست و آنحضرت او را عامل یمن ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند الخ انتهی و صواب همین ست کما هو الظاهر خطیب تبریزی در اسماء الرجال مشکوة گفته عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری مدنی یکی از اعلام تابعین مدنیین ست روی عن انس بن مالك وعروة بن الزبير وعنه الزهري ومالك بن انس والثوري وابن عيينة وكان كثير الحديث رجل صدق قال احمد حديثه شفاء توفي سنة ۱۳۵ وله ۷۰ سنة انتهی و بالجمله میگویند **ان في الكتاب الذي كتبه** بدرستیکه در کتابی که نوشت آنرا **رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمرو بن حزم** برای عمرو بن حزم بن زید الخزرجی النجاری مکنی بابی الضحاک اول مشاهد او خندق ست عامل کرده بود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر نجران و وی هفده ساله بود تا بیاموزاند ایشان را قرآن و فقه در دین و بگیرد از ایشان صدقات و نوشت بسوی وی کتابی که در وی

فرائض وسنن وصدقات ودیات بود وفات کرد عمرو بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب وآن کتاب مشهور ست
پس دران کتاب این هم نوشته بود ان لا یمس القرآن الا طاهر مساس نکند ودست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک ست یعنی از حدث
رواه مالک والدارقطنی مرسلا بطریق ارسال ووصله النسائی وموصول کرد آنرا النسائی وابن حبان ودرین باب ست حدیث
حکیم بن حزام باین لفظ لا یمس القرآن الا طاهر ودر اسنادش مقال ست اما هیثمی در مجمع الزوائد از حدیث عبد الله بن عمر مرفوعا آورده که فرمود مس نکند
قرآن را مگر طاهر رواه الدارقطنی والطبرانی واسنادش لا باس به است وبیهقی گفته رجاله موثوقون وذکر کرد برای وی دو شاهد وگفت اثرم احتجاج کرده است
بدان احمد ودرین باب ست از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطنی وابن ابی داؤد فی المصاحف ودر سندش انقطاع ست ودر سند طبرانی
کسی ست که شناخته نمی شود واختلاف ست در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک ست اطلاق می یابد بر طاهر از حدث اکبر وبر طاهر از حدث اصغر
وبر مومن وبر کسی که نیست بر بدن وی نجاست ولا بد ست در حمل وی از قرینه واما قوله تعالی لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ پس اصح دران عود
ضمیر بسوی کتاب مکنون ست که ذکرش در صدر آیت بوده است ومراد بمطهرین ملائکه اند وهو معلول واین حدیث معلول ست زیرا که از روایت
سلیمان بن داؤد ست وترک وی متفق علیه است کما قاله ابن حزم ولیکن او را دریجا وهم رو داده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داؤد یمانی ست
حال انکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داؤد خولانی ست ووی ثقه است ثنا کرده اند بروی ابو زرعه وابو حاتم وعثمان ابن سعید وجماعتی از
حفاظ ویمانی متفق علیه ضعیف ست وتضعیف کرده است او را شیخ محی الدین در خلاصه وهمچنین ابن کثیر در ارشاد وابن حزم سائر احادیث را که وارد اند
درین ازان ضعیف گفته ولیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند بقبول وابن عبد البر گفته اشبه ست بمتواتر بنا بر تلقی مردم آنرا بقبول وگفت
یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم وتابعین رجوع میکنند بسوی وی وترک میدهند
رایهای خود را از برای وی وگفت حاکم گواهی داد عمر بن عبد العزیز وامام عصر خود زهری بصحت این کتاب **وعن** عایشة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه بود رسول خدا که یاد میکرد خدا ونام می برد او را در هر وقت
چه در حالت حدث وجنابت وچه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمی خواند وذکر در متوضا نمیکرد وبعضی میگویند که مراد بذکر درینجا ذکر قلبی وتفکر
در صفات وافعال وی سبحانه است واظهر اول ست وغائط وبول وجماع مخصوص ست ازین حکم وحدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال ولیکن
مراد بدان معظم اوقات ست کما قال تعالی یَذْکُرُونَ اللهَ قِیَامًا وَّقُعُودًا وَّعَلٰی جُنُوبِهِمْ شعر در دو زبان ومونس جان ست نام یار * یکدم
نمیرود که مکرر نمی شود * ومصنف این حدیث را برای آن آورده تا توهم نکنند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی رواه مسلم وعلقه البخاری
وعن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وصلی ولم یتوضأ بدرستیکه حجامت کرد
آنحضرت ونماز گزارد ووضوی جدید نکرد وبیفزود بر غسل محاجم یعنی مواضع حجامت وحدیث دلیل ست بر انکه خروج دم از بدن غیر فرجین
ناقض وضو نیست ودرین باب حدیثهاست مفید عدم نقض از ابن عمر وابن عباس وابن ابی اوفی وباین رفته است زید بن علی وشافعی ومالک
وجماعتی از صحابه وتابعین بحدیث باب ودیگر آثار که مؤید اوست ولقوله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح اخرجه احمد والترمذی
وصححه احمد والطبرانی بلفظ لا وضوء الا من ریح او سماع وبجهت آنکه اصل عدم نقض ست تا آنکه قائم شود دلیلی رافع اصل حال انکه دلیلی بران قائم نیست
اخرجه البیهقی والدارقطنی ولینه یعنی گفت هو لین زیرا که در اسنادش صالح بن مقاتل ست واو ضعیف ست وقوی نیست وذکر کرد
او را النووی در فصل ضعیف وابن العربی ادعای تصحیح وی کرده وگفته صححه الدارقطنی ولیکن مصنف در تلخیص گفته نیست چنین بلکه دارقطنی بعد ذکر وی

ودر سنن گفته اسنادش صالح قوی و ❊ معاویة بن ابی سفیان بن صخر بن حرب وی و پدر وی از مسلمهٔ الفتح اند و مؤلفة القلوب عمر بن
الخطاب معاویه را والی شام ساخت بعد موت یزید بن ابی سفیان قریب چهل سال آنجا ماند و چندی خلافت هم کرد تا آنکه در سنه شصت بماه رجب بدمشق
بعمر هفتاد و هشت سال درگذشت قرشی اموی ست مادرش هند بنت عتبه ست کاتب آنحضرت بود ابن عباس و ابو سعید از وی روایت دارند
موت وی بمرض لقوه شد در آخر عمر میگفت کاش مردی از قریش می بودم بذی طوی و نمی دیدم ازین امر چیزی و حرب وی با امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه نزد بعضی بغاوت بود و غیر خالی از شائبهٔ نفسانیت و نزد بعضی محمول ست بر خطای اجتهادی و حق نزد اهل تحقیق از سلف و خلف اول ست و مشهور
ثانی ست و نزد وی ازار و ردا و قمیص و چیزی از موی و ناخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و گفت درین پارچها کفنم کنید و منخر و غیره را باین موی
و ناخن پر سازید و میان من و ارحم الراحمین تخلیه نمائید رضي الله عنه قال قال رسول الله [redacted] العين وكاء السه
چشم سر بند دبر ست و وکاء بکسر واو و مد سر بند مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها حلقهٔ دبر مقصود آنست که چون کسی بیدار ست
گویا بندی ست بر دبر او و بیرون نمی آید از درون وی باد چنانکه فرمود فاذا نامت العينان استطلق الوكاء پس چون خواب میکند
چشم میکشاید بند سر دبر و از بنجاست که خواب تکیه زده را ناقض وضو گویند که سبب استرخای دبر و عدم ضبط او ست بخلاف هیئت دیگر از جلوس
و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد دران متمکن باشد رواه احمد والدارقطني والطبراني وزاد اي الطبراني من نام فليتوضأ ظاهر کرخفت
پس باید که وضو کند وهذه الزيادة في هذا الحديث عند ابي داؤد من حديث علي واین زیادت درین حدیث نزدیک ابو داؤد
از حدیث علی بن ابی طالب ست رضی الله عنه دون قوله نقول وی استطلق الوكاء وفي كلا الاسنادين ضعف و درین هر دو
اسناد ضعف ست یعنی اسناد حدیث معاویه و اسناد حدیث علی زیرا که در اسناد حدیث معاویه بقیه ست روایت میکند از ابی بکر بن مریم واو
ضعیف ست و در حدیث علی نیز بقیه ست روایت میکند از وضین بن عطا جوزجانی گفته واهی ست و انکار کرد بر وی این حدیث را از محفوظ
بن علقمه و او ثقه است از عبد الرحمن بن عائذ و او تابعی ثقه ست از علی رضی الله عنه لیکن ابو زرعه گفته که وی از وی نشنیده و درین معنی نظر ست زیرا که
وی روایت میکند از عمر کما جزم به البخاری و ابن ابی حاتم گفته پرسیدم پدر خود را ازین هر دو حدیث گفت قوی نیند و گفت احمد حدیث علی
کرم الله وجهه اثبت ست از حدیث معاویه درین باب و حسنه المنذری وابن الصلاح والنووی و گفت حاکم در علوم الحدیث نگفته است دران من نام
فليتوضأ سوای ابراهیم بن موسی رازی و وی ثقه است کذا قال وقد تابعه غیره کذا فی التلخیص وغیره و این هر دو حدیث دلالت دارند بر آنکه نوم بنفسه
ناقض وضو نیست بلکه مظنهٔ اوست پس منجملهٔ ادلهٔ قائلین عدم نقض باشد و کلام درین مسئله گذشت و اولی و احسن ترتیب آن بود که مصنف
این حدیث را عقیب حدیث انس در اول باب نواقض ذکر میکرد ولابي داؤد ايضا عن ابن عباس رضي الله عنه مرفوعا انما
الوضوء على من نام مضطجعا جز این نیست که وضو بر کسی ست که خفت بر پهلو و لفظ ترمذی این ست بدرستیکه وضو واجب ست
بر کسیکه خواب کرد بر پهلو زیرا که چون بخوابد بر پهلو سست میگردد بندهای او واخرجه ابو داؤد ايضا بهذا اللفظ و درین حدیث حصر ست بر آنکه
ناقض وضو نیست مگر خواب بر پهلو لا غیر اگرچه نوم مستغرق باشد و جمع میان وی و احادیث مذکوره آنست که این حدیث خارج ست بر اغلب
چه اغلب بر اراده کنندهٔ نوم اضطجاع ست فلا معارضة شوکانی گفته شکنندهٔ وضو همان خواب ست که دران دراز کشند و این بطرق متعدده مروی
شده و مقالی که دروست منجبرست بکثرت طرق وی و باین حال شد جمع درمیان ادلهٔ مختلفه و درین مسئله هشت مذهب ست که در مبسوطات
مذکور ست انتهی گوئیم بیان این هر هشت مذهب در اول باب گذشت و حکمت دران آنست که نوم ثقیل مظنهٔ استرخای اعضا و خروج حدث ست

وهم مبتلا شمس و چون نفس مبتلا شد واعضا مسترخی گردید بیرون آید چیزی از شکم وی اسناده ضعیف و در سند وی ضعف ست زیرا ابو داود
گفت انه حدیث منکر و بیان نکرد وجه نکرت وی در سنن که مدار وی بر یزید بن ابی خالد دالانی ست واختلاف کرده اند بروی در الفاظ این سوایت
وتضعیف کرد این حدیث را از اصل وی احمد و بخاری چنانکه نقل کرد از وی ترمذی در علل مفرده وابراهیم حربی و ترمذی در علل وغیرهم و گفت
بیهقی در خلافیات که متفرد شده ست بآن ابو خالد دالانی وانکار کرده اند بروی جمیع ایمهٔ حدیث و گفت در سنن انکره علیه جمیع الحفاظ
وانکروا سماعه من قتادة و گفت ترمذی رواه سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن ابن عباس **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال یأتي احدكم الشیطان في صلاته می آید یکی را از شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن وی
در نماز فینفخ في مقعدته فیخیل الیه پس می دمد در دبر او پس متخیل میشود بسوی او یاد در خیال وی می افگند شیطان انه احدث
ولم یحدث که وی حدث کرد و حال آنکه حدث نکرده است فاذا وجد ذلك فلا ینصرف حتی یسمع صوتا او یجد ریحا پس هرگاه
که یابد این را پس برنگردد از نماز تا آنکه بشنود آوازی یا یابد بوئی و درین حدیث اعلام کرد شارع بتسلط شیطان بر عباد تا آنکه در اشرف عبادت
تا فاسد کند آنرا بر ایشان و بآنکه این افساد مضر ایشان نیست و بیرون نمی آیند از طهارت مگر بیقین اخرجه البزار بفتح موحده و تشدید زا
بعد الف نام وی ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری ست صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را دارقطنی و ثنا نمود بروی و ذهبی سال ولادت و وفات
وی ذکر نکرده اما وفات او در رمله در سال دو صد و نود بوده و بزار تخم فروش را گویند هندی پنساری سند او معلل ست یعنی اسباب خفیه
قادحه در صحت حدیث دران ذکر کرده استفادهٔ علم از هدبه بن خالد شیخ بخاری و مسلم و دیگر ایمه نموده ابن قانع و طبرانی و جمیره محدثین از شاگردان وی اند
در آخر عمر در شام واصفهان مدتها برای تعلیم علم حدیث و افادهٔ آن قیام نموده و بزاز بدو زا محدث دیگر ست که نامش علی بن معروف و کنیتش ابو الحسن
باشد فلیعلم واصله في الصحیحین من حدیث عبد الله بن زید ولفظ وی نزد ابو داود این ست چون باشد یکی از شما در نماز پس یافت
بوئی یا حرکتی در دبر خود پس مشکل شد بر وی پس نگردد از نماز الخ و در سندش ابو اویس ست و لیکن متابعت کرد او را دراوردی نزد بیهقی و گفت
رافعی این خبر حجت ست بر مالک در تفرقه کردن او در میان شک در نماز و در خارج ازان زیرا که حدیث مطلق ست انتهی پس شامل باشد هر دو را
ولمسلم عن ابي هريرة نحوه و مسلم راست از حدیث ابی هریره مانند آن در معنی نه در لفظ و حدیث وی درین باب گذشته وللحاكم
عن ابي سعيد مرفوعا و حاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق رفع باین لفظ اذا جاء احدكم الشیطان فقال انك قد
احدثت فلیقل انك كذبت چون بیاید یکی را از شما شیطان پس بگوید که تو تحقیق حدث کردی پس باید که بگوید این کس بدرستیکه
تو دروغ گفتی واخرجه ابن حبان بلفظ فلیقل في نفسه یعنی باید که بگوید این کلمه را در جواب شیطان در نفس خود نه بزبان و مصنف اگر این روایات را
نیز بحدیث ابی هریره ضم میکرد بحسن ترتیب نزدیکتر می بود و این روایات نیز دال ست بر حرص شیطان بر افساد عبادت بنی آدم خصوصا نماز وانچه متعلق بدوست
و بر آنکه نمی آید ایشان را شیطان مگر از باب تشکیک در طهارت گاهی بقول و گاهی بفعل و ازینجا معلوم شد که اهل وسواس در طهارت امتثال حکم او کروند در قول و فعل هر دو

باب آداب قضاء الحاجة

در بیان ادبهای قضای حاجت انسانی حاجت کنایه است از غائط و بول و آن ماخوذ ست از قول وی صلى الله عليه وسلم اذا قعد
احدكم لحاجته و فقها ازان بلفظ باب الاستطابة لحدث و لاستطیب بیمینه تعبیر میکنند و محدثین بلفظ باب التخلي و این نیز ماخوذ ست از قول وی
صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم الخلاء و گاهی بباب التبرز و این ماخوذ ست از قول وی البراز في الموارد و الكل من العبارات صحیح **عن انس بن مالك**

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا هرگاه اراده میکرد که در آید در خلا بفتح و مد
بمعنی جای خالی که قصد وی کنند برای قضای حاجت وضع خاتمه می نهاد یعنی میکشید انگشتری خود را و در روایتی بجای لفظ وضع نزع آمده
و این نزع از جهت بودن نقش وی محمد رسول الله بود رواه الحاکم مغلطائی گفته این حدیث اصل عظیم ست در مندوب بودن نزع خاتم که در وی اسم
معظم بود نزدیک قضای حاجت در صحرا و در عمران شیخ در ترجمه گفته از ینجا معلوم شد که چون داخل شود متوضا را باید که چیزی را که در وے
نام خدا و رسول و قرآن ست با خود نبرد و در بعضی شروح گفته که این شامل ست اسمای تمام انبیا را و مانند آن اگر نام خدا و رسول خدا نام وی
یا جزو نام وی باشد همین حکم وارد و والله اعلم انتهی و حدیث دلیل ست بر ابعاد نزد قضای حاجت چنانکه لفظ خلا که بمکان خالی و مکان مبعد
گفته می شود افاده آن میکند و بیاید در حدیث مغیره صحیح ترمذی که انطلق حتی تواری و نزد ابوداود ست باین لفظ اذا اراد البراز انطلق حتی
لا یراه احد و دلیل ست بر تبعید چیزی که در وی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام ست ادخال مصحف در خلا بغیر ضرورت و اگر بغفلت همراه برده مشغول
قضای حاجت شد باید که خاتم در دهن یا دستار و مانند آن پنهان کند و از ین فعل آنحضرت معلوم شد که مقصود صیانت ما فیه ذکر الله ست از محلات مستخبثه
و این دلیل ندب ست و خاص نیست بخاتم بلکه هر ملبوس که در وی ذکر خدا باشد همین حکم دارد اخرجه ابن حبان والحاکم والاربعة یعنی
ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست نووی گفته تصحیح
وی مردود ست بر وی قاله فی الخلاصة اما منذری گفته صواب نزد من تصحیح اوست زیرا که رواتش ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القشیری
فی آخر الاقتراح وصححه ابن دقیق العید و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حجتی قوی بر ضعف نیاورده وهو معلول و ابوداود گفته
منکر ست و ذکر کرد دارقطنی اختلاف در ان و اشاره کرد بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریج از زهری از انس ست
و روات وی ثقات اند ولیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریج سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است
آنرا از زیاد بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من ورق ثم القاه و وهم در ان از همام ست کما قال
ابوداود و همام ثقه است کما قال ابن معین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است آنرا یحیی بن ضریس بجلی و یحیی بن متوکل
مع همام مرفوعا اخرجهما الحاکم والدارقطنی و روایت کرد آنرا عمرو بن عاصم و وی از ثقات ست از همام موقوفا علی انس و بیهقی برای او
شاهدی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده و رجال وی ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ ست لبس خاتما نقشه محمد رسول الله وکان
اذا دخل الخلاء وضعه ولیکن بیهقی بعد سیاق وی گفته وهذا شاهد ضعیف والله اعلم وعنه وهم روایت ست از انس بن مالک رضی الله
عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده میکرد در آمدن را در ابخانه چنانکه در
روایت بخاری در ادب مفرد از حدیث انس بتصریح آمده که کان اذا اراد ان یدخل الحدیث قال میگفت این کلمات را اللهم انی
اعوذ بك بار خدایا پناه میخواهم بتو و این استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل و حشوش محل حضور شیاطین ست پس گویا که منع
میکند ذکر خدا را درین حالت میگوید که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از در آمدن بخواند در اوان شروع
کردن مانند دامن جامه برزدن و اگر فراموش شد درین وقت در دل بخواند نه بزبان و هر که منع نمیکند جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه
منقول ست از امام مالک و ظاهر حدیث انس جهر ست باین کلمات پس جهر بدان مستحسن باشد من الخبث از خبث بضم خا و با جمع خبیث
بلفظ مذکر و در سبل گفته جائز ست اسکان با هم و صحه نیز انتهی و درین صورت بمعنی پلیدی باشد و تواند که مخفف خبث بضم با باشد

چه درین وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه حلف و کتب و رسل و سبل **والخبائث** و از خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد ذکور و اناث شیاطین اند که از انها پناه می جوید **اخرجه السبعة** یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در روایت سعید بن منصور کان یقول بسم الله اللهم الحدیث آمده مصنف در فتح گفته رواه المعمری و اسناده علی شرط مسلم و فیه زیادة التسمیة و لم ارها فی غیره **وعن انس بن مالک رضی الله عنه** ترک اضمار یعنی عنه برای بعد اسم ظاهر ست بخلاف حدیث ثانی و در بعض نسخ عنه هم باضمار یافته شد **قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا و غلام نحوی** بود آنحضرت که در می آمد خلا پس بر میداشتم من و پسری مانند من گفته اند مراد بدان عبدالله بن مسعود ست رضی الله عنه و اطلاق غلام بروی مجاز ست زیرا که وی کبیر بود پس مانند انس تو عمر چگونه باشد و یحتمل که مراد نحوی خدمت باشد یعنی ما هر دو خادم آنحضرت بودیم پس صحیح شود عبارت زیرا که وی صاحب سواد آنحضرت بود و نعل و سواک وی صلی الله علیه وسلم نگاه میداشت و گفته اند که مراد ابوهریره است و قیل جابر بن عبدالله و حدیث دلیل ست بر جواز استخدام الصغیر **اداوة من ماء** اداوه را پر از آب اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی ڈولچی **و عنزة** و بر میداشتم من و آن کودک عنزه را بعین مهمله و نون و زای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد از نیم نیزه یا اندکی کلان تر و عادت شریف آن بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند در پیش نماز و دیگر اغراض **فیستنجی بالماء** پس استنجا میکرد بآب تا تعلیم کند امت را شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ و این احب و افضل ست مراد بخلا درین حدیث فضا ست بقرینه عنزه و این حدیث حجت ست بر مالک زیرا که وی انکار کرده از آنکه استنجا کرده باشد آنحضرت بآب و احادیث مثبت اوست پس انکار مالک غیر مسموع ست و گفته اند که استنجا بآب ارجح ست از استنجا بسنگ و گویا که اخذ کرده اند این را از زیادت تکلف بحمل آب بدست غلام و اگرچه مساوی سنگ باشد یا ارجح ست بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن و جمهور علما گویند که افضل جمع ست میان آب و کلوخ و اگر اقتصار کنند بر یکی ازین هر دو پس آب افضل ست جائیکه اراده نماز نباشد و در صورت اراده نماز خلاف ست بعضی گویند کلوخ کافی ست آب واجب نیست و هر که گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته و از آداب استنجا بآب ست مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزد ابوداود ست از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلا را می آوردم او را آب در تور یا رکوه پس استنجا میکرد بآن پس میزد دست خود بر زمین و نزد نسائی ست از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلا را که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیار آب پاک را آوردم آب و استنجا کرد و مالید دست را بر زمین و مثل این در غسل باید **وعن المغیرة بن شعبة رضی الله عنه قال قال لی النبی صلی الله علیه وسلم خذ الاداوة** گفت فرمود مرا آنحضرت که بگیر اداوه را و بیا با من **فانطلق حتی تواری عنی** پس رفت آنحضرت تا آنکه پنهان شد از من **فقضی حاجته** پس قضا کرد حاجت خود را و درینجا دلالت ست بر آنکه متخلی پنهان شود از نظر مردم تا صوت او مسموع و ریح او مشموم و عورت او مرئی نگردد اما واجب نیست زیرا که دلیل فعل ست و آن مقتضی وجوب نیست لیکن از ادله وجوب ستر عورت از عین مردم چه در حدیث امر باستتار واقع شده فرموده هر که بیاید غائط را باید که پنهان شود اخرجه احمد و ابوداود و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم و البیهقی و در حجة الله البالغة گفته پنهان شود بجایش تخلی که اسفل بدن او را بپوشد و هر که جایش نیابد کثیبی از ریگ فراهم سازد و پشت بجانب او نشیند زیرا که شیطان بنا بر آنکه مجبول بر افکار فاسده و اعمال شنیعه است تلعب میکند بمقاعد بنی آدم انتهی و در سبل گفته این غیر تواری ست و خاص ست بقرب بقرینه شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضا که آنجا انسان نیست تستر کند بجمع توده از ریگ **وعن ابی هریرة رضی الله عنه**

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللاعنين بپرهیزید از دو کار که سبب لعنت و نفرین میشوند یعنی عادت مردم لعنت کردن ست بر کننده آن کار پس انتساب لعن بسوی آن هردو مجاز عقلی ست و هم لاعن بمعنی ملعون آید گفتند چیست آن دو کار که سبب لعنت میشوند ای رسول خدا فرمود الذي يتخلى في طريق الناس آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم و مراد راهی ست که مسلوک باشد نه مهجور که راه نیست کسی آنجا گذر و نیز گفته اند مراد راه مسلمانان ست نه راه کافران کذا فی مجمع البحار و سبب لعنت ایذای مردم ست بنتن و استقذار که موجب نفرین ست چنانکه در حدیث حذیفة بن اسید آمده که آنحضرت فرمود هرکه ایذا دهد مسلمانان را در راه ایشان واجب شد بروی لعنت ایشان اخرجه الطبرانی فی الکبیر باسناد حسن الحافظ المنذری و در حدیث ابو هریره ست که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم میفرمود هرکه کشد سخیمه یعنی عذره بر راهی از راه مسلمانان پس بروی ست لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم اخرجه الطبرانی فی الاوسط و البیهقی و غیرهما و رجال سندش ثقات اند الا ابن عمرو الانصاری و قد وثقه یحیی بن معین و این احادیث دال اند بر استحقاق وی لعنت را او في ظلهم یا در سایه ایشان یعنی زیر درختی که مردم در سایه آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت ست نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نخلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلهم مناسب این معنی ست و نیز مؤید اوست حدیث احمد و له ظل یستظل به الحدیث رواه مسلم و بول در حکم غائط ست قاله المناوی زاد ابو داود عن معاذ الموارد و زیاده کرد ابو داود از حدیث معاذ لفظ موارد را یعنی آبخانه کردن در جاهائی که مردم فرود می آیند یا جاهائی که آنجا آب ست مثل چشمه و جوئی که مردم بجهت آب آنجا فرود می آیند و لفظ ابی داود اینست بپرهیزید ملاعن ثلثه را براز در موارد و قارعة الطریق یعنی راههائی که جای پای کوب مردم ست یعنی محل گذر ایشان و ظل و رواه ابن ماجه ایضا و براز بفتح موحده و براء مهمله در آخر جای کشاده و فراخ از زمین کنایت ست از غائط و [illegible] حمل عن [illegible] او نقع ماء و در روایت احمد از ابن عباس این لفظ آمده باضافت نقع بسوی ماء نقع بفتح نون و سکون قاف بمعنی جای فراهم شدن آب مراد بدان آب مجتمع ست کما فی النهایة و فیه ضعف و درین هر دو حدیث ابی داود و احمد ضعف ست اما حدیث ابو داود پس بجهت آنکه ابو داود عقیب وی گفته مرسل ست زیرا که از روایت ابی سعید حمیری ست و وی معاذ را اندریافته پس منقطع باشد و ابن ماجه هم آنرا روایت کرده بهمین طریق و لیکن حاکم و ابن السکن تصحیح وی کرده اند و اما حدیث احمد پس باین جهت که در وی ابن لهیعه ست و راوی از ابن عباس مبهم ست واخرج الطبراني و روایت کرد طبرانی کنیت او ابو القاسم ست و نام او سلیمان بن احمد بن ایوب در شهر عکا از بلاد شام متولد شده در سنه دو صد و شصت باه صفر و در طلب علم اکثر شهرهای یمن و شام و مصر و بغداد و کوفه و بصره و اصفهان و جزیره و حرمین شریفین را طواف نموده و از هزار شیخ بلکه زیاده استفاده کرده سماع وی از نسائی و ابو زرعه ثقفی و غیره ایشان ست پدرش تحریص بر علم حدیث مینمود و او را گرفته شهر بشهر میگشت و بحضور اساتذه می رسانید تصانیف بسیار دارد از آنجمله سه معجم او مشهورست در طلب علم حدیث مشقت بسیار کشیده سی سال بر بوریا خفته ابو العباس احمد بن منصور شیرازی گوید من از طبرانی سه لک حدیث نوشته ام اما احد در آخر عمر سحر کردند بسبب رد کردن او بر فرقهٔ قرامطه از اسماعیلیه و هر دو چشم او از بصارت ظاهری افتاده بود وفاتش بست و هشتم ذی قعده سنه سه صد و شصت بوده حافظ ابو نعیم صاحب حلیه بروی نماز گذارد عمرش صد سال و دو ماه شد بقیه حالش در جنان المتقین ذکر کرده ایم و ذهبی گفته هو الامام الحجة کان من فرسان هذا الشان مع الصدق و الامانة و اثنی علیه الائمة انتهی [illegible] عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المثمرة نهی فرمود از آبخانه کردن زیر درخت میوه دار اگرچه سایه دار نباشد وضفة النهر و کراهت کرد از آن ضفة بکسر ضاد و تشدید فا جانب نهر و ضفتاه جانباه کذا فی الصحاح و فی القاموس ضفة النهر جانبه من حدیث ابن عمر بسند ضعیف از حدیث ابن عمر بسند ضعیف زیرا که در راویان وی

متروکی ست وازین اسناد حزم [redacted] نهی عنه صدی بلی قارعة الطریق ومطلق طریق را مقید کنند بقارعه
دوم ظل سوم موارد چهارم نقع ماء پنجم اشجار مثمره ششم جانب نهر وزیاده کرد ابوداود در مراسیل خود از حدیث مکحول که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ازانکه بول کنند برابواب مساجد **وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تغوط الرجلان**
فليتوار فرموده وقتیکه غائط کنند دو کس پس باید که پنهان شود **كل منهما عن صاحبه** هر یکی ازان هردو از صاحب خود **ولا يتحدثا**
وباهم سخن نرانند **فان الله يمقت على ذلك** پس بدرستیکه خدا سخت دشمن میدارد برین عمل مقت بمعنی اشد بغض ست ودر حدیث ابوسعید
که فرمود آنحضرت نبرایند دو کس درحالیکه می زنند غائط را یعنی براز میکنند کشف کرده اند عورت خود را وباهم سخن میکنند چراکه حق تعالی دشمن میگیرد
برین حرکت اخرجه احمد وابوداود وابن ماجة وابن خزیمة فی صحیحه لیکن این همه روایت کرده اند آنرا از عیاض بن هلال یا هلال بن عیاض حافظ منذری گفته
نمی شناسم او را بجرح و نه بعدالت و وی در شمار مجهولان ست وحدیث دلیل ست بر وجوب ستر عورت ونهی از تحدث وقت قضای حاجت واصل
دران تحریم ست وتعلیل وی بمقت خدا زیادت ست در بیان تحریم ولیکن در بحر ادعا کرده که حرام نیست بالاجماع ونهی برای کراهت ست پس
اگر اجماع صحیح شود فیها ورنه اصل تحریم ست ولهذا چون یکی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم درحالت بول سلام کرد جواب نداد وفرمود که خدای تعالی بنده را
برین حرکت دشمن میگیرد یعنی سخن کردن در بول اخرجه الجماعة الا البخاری عن ابن عمر رضی الله عنه **رواه** وصححه ابن السکن کنیت او ابو علی
ونام سعید بن عثمان بن السکن البغدادی وفاتش در سنه سه صد وپنجاه وسه بوده در سبل السلام گفته ابن السکن بفتح سین وکاف نام حافظ حجة
ابو علی ست نزیل مصر ولادتش در سنه اربع وسبعین ومائتین بوده اعتنا کرد باین شان وجمع کرد وتصنیف نمود ودراز شد صیت فضیلت او وروایت
کردند از وی ایمه حدیث انتهی **وابن القطان** بفتح قاف وتشدید طا حافظ علامه ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الملک الفاسی مشهور بابن القطان
از ابصر مردم بصناعت حدیث واحفظ ایشان بود لا سیما رجال حدیث را واشد ایشان بود در اعتنا بروایت تدریس کرد وتحدیث وتالیف نمود از وست
کتاب الوهم والایهام وآنرا بر احکام عبد الحق وضع کرده دلالت دارد بر حفظ وقوت فهم وی ولیکن تعنت کرده در احوال رجال وفاتش در ربیع الاول سنه
ثمان وعشرین وست مائة اتفاق افتاد **وهو معلول** در شرح هیچ علت وی ذکر نکرده ولیکن علت وی اینست که ابوداود گفته مسند نیست
بسوی عکرمه بن عمار عجلی یمانی ولیکن مسلم در صحیح خود بوی احتجاج نموده وبعض حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تضعیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث وی
از یحیی مذکور روایت نموده وبخاری بحدیث وی از یحیی استشهاد آورده **وعن ابي قتادة** بن نعمان الانصاری از اهل عقبه وبدر ست وتمام
مشاهد را حاضر شده روز بدر یا احد چشم او را چشم زخمی رسید که بیرون آمده بر دست افتاد وحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین
دو چشم او بود مات سنه ثلث وعشرین وابو قتادة انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه ست شیخ در ترجمه گفته معلوم نشد که در حدیث مراد کدام یکی
ازین دو کس ست واین دیگر فارس رسول خداست ودر حضور وی در بدر اختلاف ست اما احد ومشاهدی که بعد اوست دران حاضر شده **رضي الله**
عنه قال گفت ابو قتاده ودر سبل ترجمه وی ذکر نکرده **قال** فرمود **رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمسن احدكم ذكره**
بيمينه وهو يبول نگیرد هیچ یکی از شما آلت خود را بدست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث
که موضوع است برای طیبات ست **ولا يتمسح من الخلاء بيمينه** واستنجا نکند از خلا بدست راست خود ودر وی شرافت یمین ست وصیانت
وی از اقذار ونهی برای تحریم ست در همه جا وباین رفته اند اهل ظاهر عملا بالحدیث وهمچنین جماعتی از شافعیه گفته در استنجا ونزد جمهور برای تنزیه ست
وبخاری در ترجمه مجمل گفته باب النهی عن الاستنجا وحدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباری گفته تعبیر کرده بنهی برای اشارت بآنکه ظاهر نشد او را

که نهی برای تحریم ست یا تنزیه یا ظاهر نشد قرینه صارفه نهی از تحریم و این جائی ست که ۔ الکنند بآب و سنگ و اگر مباشر شود بدست پس حرام ست
بالاجماع ولا یتنفس فی الاناء و دم نزند درون آوند آب بی جدا کردن وی از دهان تا چیزی از دهان و بینی در آب نیفتد و بکراهت طبعی نینجامد
و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت خوردن آب سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک خود جدا میکرد و آب به سه نفس میخورد
متفق علیه ابن منده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث واللفظ لمسلم و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این ست اذا شرب
احدکم فلا یتنفس فی الاناء و اذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه ولا یتمسح بیمینه و عن سلمان وی ابو عبدالله فارسی ست و او را سلمان الخیر
گویند مولای آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم اصلش از فارس ست در طلب دین از وطن بگریخت و نصرانی شد و کتب تنصر خواند و او را اخبار طویله غریبه ست
پیشتر نقل کرد از مذهبی بمذهبی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس مسلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیرانداز در مسلمانان و حضرت در حق وی
فرموده سلمان منا اهل البیت عمر بن الخطاب او را والی مدین گردانید و بود از معمرین گویند دو صد و پنجاه سال زیست و گویند سه صد و پنجاه سال
و میخورد از عمل دست خود و تصدق میکرد عطیه را و فاتش در مدینه سنه خمس و قیل اثنتین و ثلاثین روداد انس و ابوهریره و غیرهما از وی روایت کرده اند
و وی یکی از آنهاست که جنت مشتاق ایشان ست مناقب و فضائل او بسیارست و آنحضرت ثنا و مدح وی بسیار کرده و گفته اند که اصل وی
از اصفهان ست از قریه که آنرا جی گویند بطلب دین برآمده بود عرب او را گرفته بدست یهود فروختند یهود او را خریده مکاتب ساختند آنحضرت اعانت
کتابت وی کرده وی در رقیت زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه بحضرت رسیده مسلمان شد رضی الله عنه قال گفت سلمان لقد نهانا
تحقیق نهی کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول از اینکه رو کنیم بسوی قبله در قضای
حاجت و بول او ان نستنجی بالیمین یا از اینکه استنجا کنیم بدست راست و در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بکف چپ کند لابد عضو را بدست
راست گیرد و بدست چپ بجنباند عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بجانب عضو و بعضی گفته اند که نهی از استنجا بیمین همین در غائط ست نه در بول و این
قول ضعیف ست و استنجا مشتق از نجو ست بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از شکم و سین برای طلب ست و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست
کشیدن گوسفند نیز آید و چون می برد و می کشد نجاست را استنجا نام کرده اند او ان نستنجی باقل من ثلثة احجار و نهی کرد ما را از استنجا
کردن بکمتر از سه سنگ و مذهب شافعی و احمد همین ست و حنفیه نظافت شرط کنند اگرچه بکمتر از آن حاصل گردد بحدیث ابن مسعود نزد بخاری که در آن
اقتصار کردن آنحضرت ست بر دو سنگ چنانکه بیاید در فصل گفته رفته است شافعی باینکه وی مخیرست در میان آب و سنگ هرچه کند کافی باشد
و چون اکتفا کند بر سنگ پس لابدست از سه مسحات اگرچه ازاله عین بکمتر از آن تواند شد و گفته اند که اگر حاصل شود انقا بکمتر از سه کافی ست و اگر بسه
هم حاصل نشود لابدست از زیادت و مندوب ست ایتار و واجب ست تثلیث در قبل و در دبر پس شش سنگ باید چنانکه در حدیثی آمده گوییم در
احادیث طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره و غیرهما نیامده مگر همین سه حجر و آمده است بیان استعمالش در دبر نه در قبل و اگر شش حجر مرادی بود
آنحضرت طلب میفرمود نزد اراده تبرز اگرچه در بعض حالات می بود پس اگر سنگی باشد که شش گوشه دارد مسح بدان کافی بود و چیزی که انقا کند قائم مقام
حجر ست بخلاف ظاهریه که بوجوب احجار رفته اند تمسکا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج ست بر غالب بنا بر تیسر وی و دال ست بر آن
نهی فرمودن آنحضرت از استنجا برجیع و استخوان و اگر حجاره متعین می بود نهی میکرد از ما سوای او و همچنین نهی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابوداود ست
که امر کن امت خود را باینکه استنجا نکنند بسرگین و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را رزق در آن پس نهی فرمود آنحضرت از آن انتهی
و در مصفی گفته واجب ست ازاله نجاستی که بسبب تغوط و بول حاصل شود بیکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفادست از حدیث غسل دم حیض

اما حجر پس مستفاد ست ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة احجار و جمع میان هر دو مستحب ست و ذکر حجر بجهت اعتبار ست والا کلوخ و پارۀ کهنه
در حکم آنست پس تنقیح کرده‌اند حجر را بجامد قالع اما جامد پس ماخذ آن استعمال احجار ست در محل آن و وضوح اختلاف در لفظین نزدیک عارف لغت
و اما قالع پس ماخذ آن فحوای او لا یجد احدکم ثلثة احجار و مانند آنست که عارف لغت می فهمد که غرض ازان ازالۀ نجاست ست پس قصب املس کفایت
نکند و واجب ست که سنگ استنجا طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از رجیع که بعض آنرا بروث و بعره
تفسیر کرده اند و بعض بسنگی که یکبار بآن استنجا کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از استنجا باستخوان بعلت آنکه
طعام جن ست پس مطعوم انس بطریق اولی و آنچه انتفاع معتدبه بآن متوقع ست مانند جامۀ نو دران حکم داخل باشد و شرط انقای حجر آنست که
نجاست خشک نشده باشد و الا غرض استنجا که ازالۀ نجاست ست متحقق نشود و انتقال نکند از مخرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شارع مشروع
فرموده است استنجا را در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاهر نشده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سبیلین زیرا که استنجا برای خارج از سبیلین ست
نه برای غیر آن و از لفظ او لا یجد احدکم ثلثة احجار مفهوم میشود که اولی استنجا ثلثة احجار ست و حدیث سلمان نهانا ان نستنجي باقل من ثلثة احجار
اوضح ست درین معنی و تنقیح ثلثة احجار ثلث مسحات ست پس اگر حجر کبیر باشد و بسه طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة احجار انقاست
و آن مفهوم از فحوای کلام ست پس اگر ثلثة احجار استعمال کنند و انقا حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلث انتهی | او ان نستنجي برجيع او عظم
و از استنجا کردن بسرگین و استخوان زیرا که طعام جن ست چنانکه در حدیث ابن مسعود ست که گفت آنحضرت جن را هر گاه سوال کردند از آنحضرت
زاد را برای شماست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بران او فر چیزی که باشد از روی لحم و هر پشک چاره است برای دواب شما اخرجه مسلم و نیست
منافی آن تعلیل روث برکسیت در حدیث ابن مسعود زیرا که گاهی یک چیز معلل بعلل کثیره میشود و نیست مانع ازانکه رکس باشد و اکل آن
حلال بود برای دواب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل ست بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابو ایوب تفسیر وی
کرده مراحیض قد بنیت نحو الکعبة و وارد ست نهی از استدبار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم مرفوعا چون بنشیند یکی از شما برای حاجت
خود پس رو نکند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف ست درانکه این نهی برای تحریم ست یا نه قول اول آنست
که نهی برای تنزیه ست و نیست فرق در میان فضا و عمران پس مکروه باشد و احادیث نهی محمول ست برین بقرینۀ حدیث جابر که دیدم آنحضرت را
قبل موت بیک سال مستقبل قبله اخرجه احمد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس
مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عائشه رض که برگردانیدند مقعد مرا بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجة و اسناده حسن و ذهبی در میزان در ترجمۀ خالد
بن ابی الصلت گفته این حدیث منکر ست و در مصفی بعد سرد حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته
که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند حنفیه گفتند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه و این ارجح ست نزدیک
فقیر و شافعیه گفته اند نهی برای تحریم ست و فعل مخصص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نبود و مترجم را درین قول نظر ست زیرا که ظاهر از کلام
ابن عمر انکار بر مقالۀ ناس ست مطلقا نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام ابو ایوب عموم نهی ست در صحرا و بنیان و جمعی گفته اند نهی منسوخ
بفعل و بالجمله مارا باستقرا معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و مستحبات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی برخصت میل
کرده و ازین جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذشت و این مسئله نیز از فروع همین اصل ست انتهی قول دوم تحریم اوست در هر دو جا
بنا بر ظاهر احادیث و احادیث که قرینۀ تنزیه ست محمول اند بر عذر و بر آنکه حکایت فعل اند و لا عموم لها سوم آنکه مباح ست در هر دو جا گفته اند

که احادیث نهی منسوخ ست بحدیث اباحت زیرا که در وی قید قبل موته بعام ست در شرح سفر السعادة همین مذهب را اقوی گفته چهارم آنکه حرام ست
در صحرا نه در عمران زیرا که احادیث وارده در اباحت محمول ست بر اباحت و احادیث نهی عام ست و بعد تخصیص عمران بفعل وی همین صحرا باقی ماند و گفته اند
ابن عمر جز این نیست که نهی کرده از ان در فضا و چون باشد در میان تو و در میان قبله چیزی که بپوشد ترا پس لاباس ست رواه ابوداؤد وغیره در سبل گفته
این قول چندان بعید نیست از برای بقای احادیث نهی بر حال خود و احادیث اباحت بر حال خود انتهی پنجم فرق ست یعنی استقبال در هر دو حرام
و استدبار در هر دو جائز و این مردود ست زیرا که نهی در هر یکی از استقبال و استدبار برابر وارد ست در سبل گفته اقرب اقوال قول رابع ست و ذکر
کرده اند از شعبی که سبب نهی در صحرا برای آنست که صحرا خالی نیست از مصلی ملک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد کما رواه البیهقی
و چون رسیده شد بیهقی از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را مستدبر قبله و حدیث ابوهریره در نهی از ان پس گفت هر دو راست گفته اند
اما قول ابوهریره در صحرا پس از برای آنست که خدا را بندگان اند از ملائکه و جن که نماز میگذارند پس رو نکند هیچ یکی با ایشان ببول و نه بغائط
و نه استدبار کند ایشان را و اما کنف شما پس خانها بوده اند که بنا کرده شده نیست قبله در انها و این خاص ست بکعبه و بیت المقدس ملحق باوست
بنا بر حدیث ابوداؤد که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از استقبال قبلتین ببول یا بغائط و لیکن این حدیث ضعیف ست قدرت ندارد بر رفع
اصل و اضعف ازین قول بکراهت استقبال تمرین ست **وللسبعة** و مراد احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی را ست
من حديث از حدیث **ابي ايوب** انصاری و نام وی خالد بن کلیب ست از اکابر صحابه بود حاضر شد بدر را و فرود آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بخانه او وقت قدوم مدینه مرد در حالت غزا در روم سنه خمسین و قیل بعدها و رواه مالک والنسائی من طریق اخری عن
ابی ایوب و درین باب ست از سلمان نزد مسلم و از عبد الله بن الحارث بن جزء نزد ابن ماجه و ابن حبان و از معقل بن ابی معقل نزد ابی داؤد
و سهل بن حنیف نزدیک دارمی و این حدیث مرفوع ست اول او این ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتيتم الغائط فلا تستقبلوا
القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول ولكن شرقوا او غربوا و آخر وی این ست که گفت ابوایوب قدمنا الشام فوجدنا
مراحیض بنیت نحو الكعبة الحدیث یعنی رو مکنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن و لیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید و این
مخصوص ست بمدینه مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیرا که قبله مدینه جنوبی ست و مدینه شمالی مکه معظمه ست پس احتراز کنید از استقبال و استدبار
بضرورت رو و پشت بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی ست پس اگر رو بمشرق و مغرب آرند رو و پشت بقبله افتد و لهذا در
تیسیر الوصول گفته که این حکم اهل مدینه و کسی راست که قبله وی برین سمت باشد و کسیکه قبله او در شرق و غرب بود وی استقبال نکند انتهی شیخ در ترجمه گفته
این مسئله مختلف ست مذهب امام اعظم ابوحنیفه آنست که استقبال و استدبار آن در بول و غائط حرام ست مطلقا و نزد شافعی و مالک در صحرا نه در خانها
و بهر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین و من بعدهم رفته و در روایتی از امام احمد در استدبار رخصتی هست نه استقبال و همچنین از امام ابوحنیفه
نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده و گفته که اگر بناگاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابوحنیفه حدیث نهی ست
که گذشت و در انجا فرقی نکرده اند میان صحرا و خانه بلکه مطلق گفته اند و حدیث نهی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام
جانب اوست و خانه و صحرا در انجا برابر ست چنانکه بزاق انداختن و پای دراز کردن بآن سو و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش
از نهی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نهی ست شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و ابن عمر آنرا در نیافته و تعمق نظر در ان نکرده
و مقام تقاضا میکند که تعمق و تحقیق نتوان کرد انتهی گوئیم مراد بحدیث ابن عمر این حدیث ست که گفت ابن عمر برآمدم بالای خانه حفصه برای بعضی

کارهای خود پس دیدیم رسول خدا را که قضای حاجت میکند پشت دهنده قبله را و رو آرنده شام را متفق علیه مکه معظمه با شام مقابل افتاده است
که اگر رو بقبله آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند رو بشام گردد پس ازین حدیث معلوم میگردد که پشت بقبله برای قضای حاجت
در خانها درست باشد و لهذا بغوی در حدیث اول گفته که نهی در صحرا است و در بنیان لا باس ست بحجت همین حدیث جمعًا بین الادلة و موافق حنفیه است
درین مسئله شوکانی و صاحب حجت بالغه و به قال احمد و ابو ثور صاحب الشافعی و همین ست راجح نزد ابن حزم و ابن العربی المالکی **وعن عایشة**
رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اتى الغائط فليستتر هر که آید غائط را پس باید که پنهان شود
از نظر مردم تا کسی عورت او را نه بیند. حدیث دال ست بر وجوب استتار و لفظ وی در سنن از ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ست
هر که سرمه کشید پس باید که طاق کشد هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد پس نیست جناح و هر که استجمار کرد پس باید که طاق کند هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد
پس نیست حرج و هر که خورد پس در میان دندان ماند آنرا بیفگند و هر که لیسید بزبان خود پس فرو برد آنرا هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و هر که
آمد غائط را پس باید که پنهان شود پس اگر نیابد مگر آنکه جمع کند توده از ریگ پس باید که مستتر شود بدان زیرا که شیطان تلعب میکند بمقاعد بنی آدم
هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و این حدیث را ابو داود از حدیث ابو هریره آورده و آنرا عایشة او را در بخاری روایتی نیست و معهذا این حدیث
ضعیف ست چنانکه معلوم شود پس لازم بود مصنف را که نسبت میکرد این حدیث را بسوی ابو هریره و اشاره میکرد بضعف وی چنانکه عادت اوست
در اشاره کردن بسوی چیزی که در حدیث می باشد از مقال و گویا که وی ترک کرد این را بنا بر آنکه در فتح الباری گفته ان اسناده حسن و در بدر گفته
که این حدیث صحیح صححه جماعة منهم ابن حبان و الحاکم رواه ابو داود و رواه احمد و ابن ماجة و ابن حبان و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هریرة
مطولا کما تقدم و ابو داود این حدیث را در سنن نسبت بابو هریره کرده کما عرفت و کذلک فی التلخیص و گفته که مدار وی بر ابو سعید حبرانی ست
بحای مهمله حمصی ست و در وی اختلاف ست قیل انه صحابی و لا یصح و الراوی عنه مختلف فیه و لیکن در ابو داود ست از حدیث جابر رضي الله عنه
که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که میخواست براز را بیرون میرفت آنجا که نمی دید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد **وعنها** و هم روایت ست
از عایشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خرج من الغائط قال بود آنحضرت چون بر می آمد از قضای حاجت
و لفظ خرج مشعر ست بخروج از مکان لیکن مراد اعم ست از آن اگرچه در صحرا باشد میگفت غفرانك می طلبم از تو آمرزش ترا و اعراب و نصب
بنا بر آنکه مفعول فعل محذوف ست یعنی اطلب غفرانك و در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت
یا از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش طعام و باقی داشتن انچه سود کند و برافگندن انچه زیان دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این
حال آنست که اندیشه کند در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب والله اعلم و انسب وجوه وجه ثانی ست زیرا که موافق حدیث
انس ست که بود آنحضرت چون بیرون آمد از خلا میگفت الحمد لله الذي اذهب عني الاذى و عافانی رواه ابن ماجة و در وصف نوح علیه السلام آمده که بجمله
شکر او یکی این بود که میگفت الحمد لله الذي اذهب عني الاذى و لو شاء لحبسه فيَّ و حق تعالی او را وصف کرده إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا در سبل گفته
محتمل که استغفار وی صلی الله علیه وسلم برای هر دو امر باشد معًا با آنکه توان گفت که اگرچه وی بحالت تبرز ذکر بلسان ترک کرده اما بدل ترک نموده
و درین باب ست حدیث انس که میگفت آنحضرت الحمد لله الذي احسن الىَّ في اوله و آخره و حدیث ابن عمر که میگفت آنحضرت چون بیرون
می آمد الحمد لله الذي اذاقني لذته و ابقى فيَّ قوته و اذهب عني اذاه و اسانید این همه احادیث ضعیف ست ابو حاتم گفته اصح چیزی که در وی ست
حدیث عایشة ست در سبل گفته لیکن باک نیست باوردن همه این ادعیه از برای شکر نعمت و نیست شرط صحت حدیث در مثل اینها انتهى اخرجه

الخمسة يعني احمد وابو داود وترمذي ونسائي وابن ماجة وصححه ابو حاتم والحاكم ورواه الدارمي ايضاً وعن ابن مسعود
رضي الله عنه وي عبد الله بن مسعود ست ذهبي گفته او امام رباني ابو عبد الرحمن عبد الله بن ام عبد الهذلي ست صاحب رسول الله صلى الله عليه
وسلم وخادم وي يكي از سابقين اولين ست واز كبار بدريين واز نبلاى فقها ومقربين اسلام آورد از قديم ويادگرفت از زبان ودهان آنحضرت صلى الله
عليه وسلم هفتاد سوره وفرمود آنحضرت صلعم هر كه بخواند قرآن را تر وتازه بايد كه بخواند بر قرائت ابن ام عبد وفضائل وي بسيار وبيشمار ست ووفات يافت
در مدينه سنه ۳۲ اثنتين وثلثين وعمر او بعمر شصت سال انتهى واسلام وي پيش از عمر ودخول آنحضرت بدار ارقم بود گويند سادس بود در اسلام بعده با آنحضرت پيوست
واز خواص شد سواك ونعل وطهور آنحضرت در سفر وي داشت هجرت كرد بسوي حبشه وحاضر شد بدر وديگر مشاهد ما بعد را وگواهي داد بر لسان او
آنحضرت صلى الله عليه وسلم بجنت ومشابه بود با آنحضرت در سمت ودل وهدي وبود خفيف اللحم قصير القامة شديد الادمة نحيف الجسم نزديك بود
كه مردم طويل نشستن با وي برابر شوند در خلافت عمر قاضي كوفه شد ووالي بيت المال آنجا گرديد وتا صدر خلافت عثمان باقي ماند مدفون شد
در بقيع روايت كردند از وي خلفاى اربعه ومن بعدهم من الصحابة والتابعين قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم الغائط گفت
آمد آنحضرت صلعم قضاى حاجت را فامرني ان اتيه بثلثة احجار پس امر كرد مرا اينكه بيارم او را سه سنگ واين حديث حجت شافعي واحمد
واصحاب حديث است در اشتراط سه حجر با مراعات انقاء واگر حاصل نشود بيفزايد تا انقا حاصل شود وايتار مستحب ست واجب نيست بنا بر حديث
ابو داود كه من لا فلا حرج فوجدت حجرين ولم اجد الثالث پس يافتم دو سنگ ونيافتم سوم خطابي گفته اگر فقط قصد باشد ذكر اشتراط
عدد خالي بود از فائده وليكن چون شرط كرد عدد را لفظاً ومعلوم شد انقا معنىً دلالت كرد بر ايجاب هر دو امر فاتيته بروثة فاخذهما
والقى الروثة پس آوردم آنحضرت را سرگين پس گرفت هر دو سنگ را وانداخت سرگين را طحاوي گفته اگر سه سنگ شرط مي بود طلب ميكرد
آنحضرت سوم را وجوابش آنست كه آنحضرت سه طلبيده بود چنانكه در روايت احمد ودارقطني ست ومصنف در فتح گفته رجال وي ثقات اند
با آنكه اگر اين زيادت ثابت هم نشود جواب طحاوي اين ست كه اكتفا كرد آنحضرت با مر اول در طلب ثلاث وچون سرگين انداخت ابن مسعود دانست كه امتثال
امر تمام نيست تا آنكه سنگ سوم بيارم ومحتمل كه اكتفا كرده باشد آنحضرت باطراف دو حجر وبآن سه مسح نموده زيرا كه مطلوب تثليث مسح ست اگرچه باطراف
يك سنگ باشد در سبل گفته واين هر سه سنگ براى يكي از دو سبيل ست وشرط ست براى ديگر سه سنگ ديگر پس جمله شش شد بحديثي كه وارد ست
درين باب در مسند احمد با آنكه در نفس از اثبات شش حجر چيزي هست زيرا كه آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد با وجود تكرار آن با ابو هريره
وابن مسعود وغيرهما واحاديث بلفظ من اتى الغائط ست كحديث عايشة رض اذا ذهب احدكم الى الغائط فليستطب بثلاثة احجار فانها تجزي عنه
رواه احمد والنسائي وابو داود والدارقطني وگفت اسنادش حسن صحيح ست با آنكه ظاهر از غائط وقت اطلاق خارج از دبر ست وحاجز وي كه قبل ست
ملازم اوست ودر حديث ابن خزيمه ثابت شده كه پرسيده شد آنحضرت صلعم از استطابت فرمود سه حجر كه نيست در آن رجيع وسوال عام ست در هر دو
مخرج معا يا در يكي از آن هر دو ومحل حمل بيان سبب وحديث سلمان كه امر كرد ما را كه اكتفا نكنيم به سه حجر اخرجه مسلم مطلق ست در هر دو مخرج هر گاه شش
حجر شرط كرده دليلش حديث احمد ست وندانيم كه صحت وي چيست تا در آن بحث زده وچون تتبع كردم احاديث وارده را در سه حجر ونهي از كمتر از آن
يافتم كه همه در خارج از دبر ست زيرا كه بلفظ نهى عن الاستنجاء باقل من ثلثة احجار وبلفظ الاستطابة بثلثة احجار وبلفظ اذا استجمر احدكم فليستجمر ثلاثا
وبلفظ نهى ان يستنجي برجيع او عظم آمده ونيامد دليلي بر خارج از قبل واصل عدم تقدير ست بعدد بلكه مطلوب ازاله اثر بول ست از ذكر پس كافي ست
در آن يك سنگ با آنكه وارد ست بيان استعمال هر سه در هر دو مخرج بدين طريق كه يكي از آن براى مسربه است ودو براى هر دو صفحه واين نيست مگر از حديث

اختصاص وی بآن انتهی گویم سرجه بسین مهمله ورای مضمومه یا مفتوحه بمعنی مجرای حدث ست ازو بروآین کیفیت استعمال درحدیث ابن عباس آمده
وقال انها ركس وفرمود این سرگین ناپاک ست رکس بکسر را و سکون کاف بمعنی رجس ست کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان و ازین
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند واین حجت حنفیه ست اخرجه البخاري زاد احمد والدارقطني ائتني بغيرها وزیاده کرد
احمد و دارقطنی که فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد ازانکه بیفگند سرگین را که بیار مارا غیراین سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یانه اگر نیاورد حجت
بر دو سنگ کفایت کرد حجت حنفیه تمام ست واگر آورد وهر سه استعمال کرد ناتمام ست وگذشت حدیث عایشه که فرمود چون برود کسی برای
قضای حاجت پس باید که پاک کند بسه سنگ شیخ در ترجمه گفته این تمسک بو تقدیری ست که نهی برای تحریم بود وامر برای وجوب وشاید که نهی
برای کراهت بود وامر برای استحباب وهمچنین باید که باشد جمعاً بین الاحادیث انتهی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يستنجي بعظم او روث نهی کرد آنحضرت ازانکه استنجا کنیم ما باستخوان یا سرگین
شوکانی گفته اگر احجار بهم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او بکار برند جز روث و رجیع و عظم که استجمار بانها جائز نیست ونه کافی ست از
نجاست انتهی وقال انهما لا يطهران وفرمود این هردو پاک نمی سازند و دربنجا دلیل ست براینکه استنجا بسنگ طهارت ست لازم نیست
باآن آب اگرچه مستحب باشد زیراکه تعلیل بآنکه این هردو پاک نمی سازند مفید آنست که غیراین هردو مطهر ست رواه الدارقطني وصححه واخراج
کرد آنرا ابن خزیمه بهمین لفظ و بخاری قریب بآن وزیاده کرد که گفت ابوهریره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از
طعام جن ست و روایت کرد آنرا بیهقی که فرمود آنحضرت ابوهریره را بجو برای ما سنگها که قضای حاجت کنم بدان ومیار مرا استخوان وسرگین پس
آوردم او را سنگها در ثوب خود ونهادم آنها را در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد واستاد در پس او شدم وگفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان
وسرگین که استنجا بانها روا نیست فرمود آمد مرا وفد نصیبین یعنی جن وسوال کردند مرا از زاد پس دعا کردم خدا را برای ایشان که نگذرند بر هیچ
سرگین واستخوان مگر آنکه یابند بران طعام را انتهی ودرین باب ست از زبیر وجابر وسهل بن حنیف وغیرهم باسانیدی که در وی مقال ست
اما بعض وی شاهد بعض ست ودربنجا تعلیل بعدم تطهیر کردند وبآنکه طعام جن ست وبآنکه روث رکس ست وعدم تطهیر عائد برکس بودن او
وعدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیراکه لزج ست نفی نجاست وقطع بله نکند والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزهوا من البول فرمود طلب نزاهت وپاکی کنید از بول فان عامة
عذاب القبر منه زیراکه عامه عذاب گور از بی احتیاطی در بول ست رواه الدارقطني در صحیحین ست که گذشت آنحضرت بر
دو قبر که عذاب کرده می شدند وخبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول نمیکرد یا تستر نمیکرد ازان یعنی میان خود وبول چیزی
که ساتر ومانع باشد از ملابست وی نمیگردانید یا استبرا نمیکرد یا توقی نمی نمود ازان واین همه الفاظ وارد ست در روایات وهمه مفید تحریم ملابست
بول وعدم تحرز ازوست وفقها مختلف اند درانکه ازاله نجاست فرض ست یانه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض ست جز آنچه
معافش کرده اند واستدلالش بحدیث تعذیب ست بر عدم تنزه از بول واین وعید ست ونیست مگر بر ترک فرض واز طرف مالک عذر کرده اند که عذاب
وی بجهت آن بود که بول را ترک داده تا آنکه سائل شد بر وی ونماز گذارد بغیر طهور زیراکه وضو باوجود بول صحیح نیست ومخفی نیست که احادیث
امر بذهاب بسوی مخرج با احجار وامر باستطابت دال ست بر وجوب ازاله نجاست ودر حدیث دلیل ست بر نجاست بول ونص ست در بول
انسان زیراکه الف ولام در البول درین حدیث عوض مضاف الیه است ای بوله بدلیل لفظ بخاری در صاحب قبرین كان لا يستنزه من بوله وبعضی

برمطلق بول حمل کرده ابوال ابل هم دران دخل کرده اند کالمصنف فی فتح الباری در سبل گفته فقد تعسف وقد بینا وجه تعسفه فی هوامش فتح الباری انتهی **وله وللحاکم** فی لفظ من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه **اکثر عذاب القبر من البول** بیشتر عذاب قبر از سبب عدم نزاهت از بول ست ورواه احمد وابن ماجة ایضا **وهو صحیح الاسناد** واین روایت صحیح الاسناد ست یعنی نسبت بروایت اول مصنف درینجا چنین گفته ودر تلخیص فرموده اعلال کرد اورا ابوحاتم وگفت که رفع آن باطل ست انتهی وتعقب نکرد آنرا بحرفی ودرینجا جزم بصحت وی کرده فاختلف کلامه کما تری وشارح سبل بر هم کلام او را درینجا مقرر داشت ومتنبه باین اختلاف کلام نشد ودر سبل بآن تعرض نموده ومفاد این حدیث نیز همان مفاد حدیث اول ست واختلاف کرده اند در عدم استنزاه که از کبائر ست یا صغائر وسبب اختلاف حدیث قبرین ست زیراکه در وی آمده مایعذبان من کبیر پس از صغائر باشد ورد کرده اند که قول وی بلی انه کبیر بعد ذکر معذب بودن یکی ازان هر دو بسبب عدم استنزاه از بول دلیل کبیره بودن اوست وگفته اند مراد آنست که در اعتقاد مخاطب کبیر نیست ونزد خدا کبیر ست وگفته اند کبیر نیست در مشقت احتراز وجزم بهذا البغوی ورجحه ابن دقیق العید وقیل غیر ذلک ودرین باب ست از ابن عباس نزد عبد بن حمید فی مسنده والحاکم والطبرانی وغیرهم واسنادش حسن ست نیست ودر وی جز ابی یحیی قتات ودر وی لین ست ولفظ وی این ست که عامه عذاب قبر بسبب بول ست پس تنزه کنید از ان وسوید او ست روایت صحیحین در قصه دو صاحب قبر که اما یکی ازان هر دو پس بود که تنزه نمیکرد از بول ودرین باب ست از انس نزد دارقطنی من طریق ابی جعفر الرازی عن قتادة عنه وصحح ارساله ونقل عن ابی زرعة انه المحفوظ وگفت ابوحاتم رویناه من حدیث ثمامة عن انس والصحیح ارساله ودرین باب ست از عبادة بن الصامت در مسند بزار ولفظ وی این ست پرسیدیم ما آنحضرت را از بول پس فرمود چون مس کند شما را چیزی پس بشوئید آنرا وبدرستیکه من گمان میکنم که از بول ست عذاب قبر واسناد وی حسن ست وگفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خلد از یونس بن عبید از حسن که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم طلب نزاهت کنید از بول پس بدرستیکه عامه عذاب قبر از بول ست وروات وی ثقات اند بارسال وی **وعن سراقة** بضم سین مهمله وبعد را قاف وی ابوسفیان **بن مالك** بن جعشم ست بضم جیم وسکون مهمله وضم شین معجمه واین سراقه همان ست که پایهای اسب او وقت تعاقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم هنگام هجرت از مکه بمدینه بزمین فرو رفت ودرین باب گوید بمخاطبه ابی جهل شعر ایا حکم والله لو کنت شاهدا ✤ لامر جوادی حین ساخت قوائمه ✤ علمت ولم تشکک بان محمدا ✤ رسول ببرهان فمن ذا یقاومه ✤ وفات وی در صدر خلافت عثمان در سنه اربع وعشرین اتفاق افتاد مدلجی کنانی ست نزیل قدید بود واز اهل مدینه معدود جماعتی از وی روایت کرده اند **قال علمنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في الخلاء ان نقعد على اليسرى** گفت سراقه آموخت ما را رسول خدا در قضای حاجت کردن اینکه بنشینیم ما بر پای چپ واعتماد کنیم بران وکمتر شود استعمال یمنی از برای شرافت وی **وننصب اليمنى** واستاده کنیم پای راست را زیراکه این طور نشستن اجمل ست در دفع فضلات شکم واعون ست بر خروج خارج زیراکه معده در جانب الیسر ست **رواه البيهقي والطبراني بسند ضعيف** من طریق رجل من بنی مدلج عن ابیه حازمی گفته دانسته نمی شود درین باب غیر این حدیث ودر اسنادش کسی ست که شناخته نمی شود واد عاکر وابن الرفعة فی المطلب که درین باب ست از انس مصنف گفته فلینظر فیه انتهی **وعن عيسى بن يزداد** بفتح بای موحده وسکون رای مهمله ودالین مهملتین ومیان وی الف ست وضبط کرده اند بمثناة تحتیه وزای معجمه **عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بال احدكم فلينتر** بتای مثناة مثلثه **ذكره ثلث مرات** چون بول کند یکی از شما پس باید که بیفشاند آلت خود را سه بار نتر جذب کردن بقوت وجفا استنتر من بوله یعنی جذب کرد واستخراج نمود بقیه بول را از ذکر نزدیک استنجا بحرص تمام اهتمام

کننده بدان کما فی القاموس وعلت در ان حصول ظن ست بآنکه باقی نماند در مخرج چیزی که خوف خروج وی باشد و بعضی از علما واجب گویند استبرا را بحدیث صاحبی القبرین و آن شاهد حدیث باب ست و در شرعة الاسلام گفته دلک کند عجان را باصبع وسطی و دلک قوی تا منفجر شود بول انتهی عجان بالکسر ما بین القبل والدبر را گویند رواه احمد فی مسنده والبیهقی وابن قانع وابو نعیم فی المعرفة وابو داؤد فی المراسیل والعقیلی فی الضعفاء کلهم من روایة عیسی المذکور ابن ماجة بسند ضعیف زیرا که در سندش عیسی مذکور ست ابو حاتم گفته حدیث وی مرسل ست وگفت در علل نیست او را صحبت و بعضی او را در مسند داخل کرده اند وگفت ابن حبان در ثقات که یزداد را گویند صحبت ست و ذکر کرد او را بخاری وگفت لایصح وابن عدی او را در تابعین شمرده وگفت ابن معین شناخته نمی شود عیسی و نه پدر او وگفت عقیلی در ضعفا متابعت کرده نمی شود بر وی و شناخته نمیشود مگر باین حدیث وگفت نووی در شرح مهذب اتفاق کرده اند بر آنکه وی ضعیف ست و اصل حدیث انتثار در بول در صحیحین ست از حدیث ابن عباس در قصه صاحبی القبرین **وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سأل اهل قباء** بضم قاف ممدوده منصرف ست و در وی لغتی ست بقصر و عدم صرف و در حاشیه تلخیص گفته در وی شش لغت ست تذکیر و تانیث و مد و قصر و صرف و عدم صرف و اصح و اشهر مد و صرف و تذکیر او ست یعنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قبا را و آن قریه ایست بر سه میل از مدینه و در چاه وی خاتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند ست عثمان رضی الله عنه افتاد **ان الله يثني عليكم** پس فرمود بدرستیکه خدا ثنا میکند بر شما پس آن کدام امر ست که بسبب وی مستحق این ثنا شدید یعنی درین کریمه **فيه رجال يحبون ان يتطهروا فقالوا انا نتبع الحجارة الماء** گفتند ما پیرو میکنیم سنگ را آب یعنی اول استنجا بسنگ میکنیم بعده بآب **رواه البزار في سنده بسند ضعيف** زیرا که در اسنادش محمد بن عبد العزیز ست و او ضعیف ست تضعیف کرد او را ابو حاتم وگفت نیست او را احادیث مستقیم و نیز در سند وی عبد الله بن شبیب ست و او نیز ضعیف ست و روایت کرد حاکم از حدیث مجاهد از ابن عباس اصل این حدیث و نیست در وی مگر استنجا بآب فقط و لهذا نووی در شرح مهذب گفته معروف از طرق حدیث آنست که استنجا میکردند آنها بآب و نیست اینکه جمع میکردند در میان ما و احجار و تبع ابن الرفعة وگفت یافته نمی شود این در کتب حدیث وکذا قال المحب الطبری نحوه مصنف در تلخیص گفته و وارد ست بر ایشان روایت بزار و اگرچه ضعیف ست صاحب سبل گفته گویم محتمل که مراد ایشان بعدم وجدانش در کتب حدیث وجدان بسند صحیح باشد ولیکن اولی رد ست بآنچه در الامام ست چه وی تصحیح آن کرده و در بدر گفته نووی معذور ست زیرا که این روایت غریب در زوایای خبایا ست اگر قطع کرده شوند بسوی وی اکباد ابل البته کمتر باشد گویم حاصل میشود ازین همه اینکه استنجا بآب افضل ست از حجاره و جمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت آنچه در الامام ست و یافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد میان هر دو انتهی **واصله في سنن ابي داؤد والترمذي وصححه ابن خزيمة من حديث ابي هريرة بدون ذكر الحجارة** و اصل این حدیث در ابو داؤد و ترمذی ست و ابن خزیمه تصحیح وی کرده از حدیث ابو هریره بدون ذکر سنگ بلکه اقتصار بر ذکر آب کرده یعنی طهارت بآب میکنیم و رواه ابن ماجة ایضا بسند ضعیف و نیست در وی ذکر اتباع احجار بآب بلکه لفظ وی این ست بودند که استنجا میکردند بآب و روی احمد وابن خزیمة والطبرانی والحاکم عن عویم بن ساعدة نحوه واخرجه الحاکم من طریق مجاهد و لفظ وی این ست که هرگاه نازل شد آیت فرستاد آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعده و فرمود چیست این طهور که ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت بیرون نمی آید از ما هیچ مرد و زن از غائط مگر آنکه می شوید دبر خود را پس فرمود آنحضرت همین ست آن طهور و رواه ابن ماجة والحاکم من حدیث ابی سفیان طلحة بن نافع اخبرنی ابو ایوب و جابر بن عبد الله وانس بن مالک و اسنادش ضعیف ست و رواه احمد وابن ابی شیبة وابن قانع من حدیث محمد بن عبد الله بن سلام

وحکایت کرد ابو نعیم در معرفة الصحابة خلاف ازوی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامة و ذکره الشافعی فی الام بغیر اسناد ولفظ وی این ست گفته می شود که قومی از انصار استنجا کردند بآب پس فرود آمد در ایشان این آیت رجال الخ انتهی شیخ ابو حامد در تعلیق گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعیه بر اینکه جمع میان آب و احجار مروی از مفسرین و فقها ست و روایتش از اهل قبا باطل ست و رد کرده بر ایشان در الالمام وغیره و همین صحیح ست و در وی اینست که ما هیچ نمیدانیم مگر آنکه بهترین مردم از یهود می شستند اذیال خود را پس ما هم شستیم چنانکه اوشان شستند

باب الغسل وحکم الجنب

باب در بیان غسل و در بیان حکم کسیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم غین معجمه شستن تمام اندام اسم ست از اغتسال وغسل بفتح معجمه مطلق شستن وغسل بضمتین آب که بدان شویند وبکسر غین چیزی که بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته اما مصدر پس جائز ست دران ضم وفتح وقیل مصدر بالفتح ست واغتسال بضم وقیل بالفتح فعل مغتسل ست وبضم چیزی که اغتسال کنند بدان وبالکسر انچه جمع کنند با آب چون اشنان انتهی وغسول بفتح بمعنی آب و سرشستنی هر دو میاید وغساله بضم آبی که برآید از چیزی شستن وتغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا وجنب در مصفی گفته ماده جنب دلالت بر بعد میکند وچون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند وجمعی گفتند که مرد قریب الجماع بعید ست از عبادات تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفتند وغسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت ابراهیمی بران جاری شده حالا در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال درانجا شرط ست یانه واین مبحث خواهد آمد انتهی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب ست یعنی از خروج منی بشهوت پس بحکم این حدیث غسل بی انزال واجب نگردد و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس ست وحقیقت اغتسال رسانیدن آب ست بر اعضا و در وجوب دلک اختلاف ست وتحقیق آنست که مسئله سماعی اوست واما غسل پس وارد ست بلفظ ان کنتم جنبا فاطهروا و درین لفظ زیادت بر محض غسل واقل وی دلک ست وعدول نکرد وی تعالی در عبارت مگر از برای افاده فرق درمیان هر دو امر واما غسل پس ظاهر اینست که نیست دلک از مسمای او زیرا که میگویند غسله العرق وغسله المطر پس لابد ست از دلیل خارجی بر شرطیت دلک در غسل اعضای وضو بخلاف غسل جنابت وحیض که دران لفظ تطهیر وارد شده کما سمعت و در حیض آمده اذا تطهرن ولکین در حدیث عایشه و میمونه آمده که اکتفا کرد آنحضرت در ازاله نجاست بمجرد افاضه آب بدون دلک واو تعالی اعلم ست بنکته که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو بغسل واز ازاله نجاست بتطهیر با وجود اتحاد در کیفیت واما مسح پس گذرانیدن دست ست بر چیزی رسد بانچه رسد وخطا کند انچه خطا کند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست وقتی که دلک شرط نباشد در مصفی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضوست بوجهی که تقاطر پیدا شود زیرا که رش وغسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بعضو وفرق در غسل و مسح باسالت ما ست و در رش وغسل بتقاطر وجمعی دلک را در غسل معتبر دارند وسنت تجدید مفهوم آنرا از هم می پاشد زیرا که دلکی که در غسلت الثوب می فهمد در وضوی متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل والا این سهولت وآسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فافاض علی جلده الماء واطهار مبالغه است در طهارت و مراد ازان اسالت آب ست بر جمیع بدن باجماع وجمعی تمسک کرده بآن در وجوب مضمضه واستنشاق در غسل دون الوضوء وآن ضعیف ست زیرا که معنی مبالغه در استیعاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضمضه واستنشاق انتهی وبالجمله حدیث بمفهوم حصر خود که مستفاد ست از تعریف مسند الیه ووارد شده نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء دال ست بر آنکه نیست غسل مگر از انزال ونیست از التقای ختانین وباین رفته است داؤد واندکی از صحابه وتابعین

و در بخاری ست که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشود گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را گفت عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمثله قال علی رضی الله عنه والزبیر وطلحة و اُبی بن کعب و ابو ایوب و رفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم پستر گفت بخاری غسل احوط است و جمهور گویند که این مفهوم منسوخ ست بحدیث ابی هریره که می آید کذا فی السبل گویم بغوی گفته این حدیث منسوخ ست انتهی چنانکه مروی ست از اُبی بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت در فرج زن درون رفت والتقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره بیاید و ابن عباس گفت این حدیث در شان احتلام ست که بی دیدن تری در روی غسل واجب نمیگردد اگرچه خوابی که دیده و لذتی که چشیده یاد دارد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست و حق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام و غیر احتلام و این حکم در اول اسلام بود پستر نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی ست و مصنف در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در آخر برایجاب غسل قاله القاضی ابن العربی انتهی رواه مسلم و مسلم این را در قصه عتبان بن مالک ذکر کرده و رواه ابوداود وابن خزیمة وابن حبان بلفظ الکتاب و بخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث الماء من الماء نیاورده و لهذا مصنف گفته واصله فی البخاری و آن اینست که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعتبان بن مالک اذا اعجلت واقحطت فعلیک الوضوء و حدیث را طریقهاست رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج ومن حدیث عتبان بن مالک والطحاوی من حدیث ابی هریرة وابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس و حازمی وابن شاهین جمع کرده اند طرق او را

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم میشود بین شعبها الاربع در میان چهار شعبهٔ زن شعب بضم شین معجمه و فتح عین مهمله با موحده جمع شعبه است و شعبه بضم شین پارهٔ از چیزی و شاخ مراد اینجا دو دست و دو پای زن ست یا دو ران و دو ساق یا دو ران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج ثم جهدها پستر در تعب و مشقت انداز د زن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل پس بتحقیق واجب شد غسل بر مرد و زن هر دو متفق علیه و در مسلم بجای جهد اجتهد آمده و نزد ابوداود والزق الختان بالختان بدل ثم جهدها مصنف در فتح گفته و این دلیل ست برآنکه جهد درینجا کنایه ست از معالجه ایلاج زاد مسلم وان لم ینزل و زیاده کرد مسلم و اگرچه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین ست مذهب ائمه اربعه و اکثر اصحاب و خلفای اربعه و عایشه و تابعین و غیر ایشان از علمای دین و جمهور این حدیث را ناسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث اُبی بن کعب که گفت ان الفتیا التی کانوا یقولون الماء من الماء رخصة کان رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص بها فی اول الاسلام ثم امر بالاغتسال بعد و آن نزد احمد و غیره ست از طریق زهری از اُبی و صححه ابن خزیمة وابن حبان و گفت اسمعیلی آن بر شرط بخاری ست و آن صریح ست در نسخ با آنکه حدیث غسل و اگرچه انزال نکند راجح ست اگر ثابت نشود نسخ زیراکه منطوق ست در ایجاب غسل و آن مفهوم ست و منطوق مقدم ست بر مفهوم و اگرچه موافق باشد مفهوم براءت اصلیه را و آیت معتضد منطوق ست در ایجاب غسل چه حق تعالی فرمود وان کنتم جنبا فاطهروا یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم ست غسل اگر جنب باشید پس شرطیت غسل صحت نماز را ازین آیت فهمیده شد شافعی فرمود کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت ست بحقیقت بر جماع اگرچه در وی انزال نباشد زیراکه هر که خطاب کنند بآنکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد اگرچه انزال نکرده باشد و نیست اختلاف درانکه زنای موجب حد همان جماع ست اگرچه از وی انزال نباشد انتهی پس کتاب و سنت هر دو معاضد اند برایجاب غسل از ایلاج و در حدیث عایشه آمده که پرسید مردی رسول خدا را از حال مردی که جماع میکند با زن خود پستر اکسال میکند و عایشه نشسته بود فرمود من و این همچنین میکنیم پستر غسل میاریم

رواه مسلم واحمد والترمذي نحوه وصححه شوكاني گفته اختلاف كرده اند درين مسئله صحابه ومن بعدهم كه آيا غسل بالتقاى ختانين واجب بخروج مني ست
يا بي خروج وحق اول ست انتهى ودر حجة الله البالغه گفته روايت مختلف ست ورانكه اكسال يعني جماع بي انزال محمول ست بر جماع كامل كه دران
انزال باشد يا نه انچه صحيح شد رواية وبرانند جمهور فقها همين ست كه هركه جهد كرد غسل بروي واجب گشت گو انزال نكند واختلاف ست در كيفيت
جمع ميان اين حديث وحديث الماء من الماء ابن عباس گفته مراد احتلام ست وفيه ما فيه يعني شان ورود حديث مسلم ابا ميكند ازان و ابي گفت
در اول بود بعده نهي فرمود واز عثمان وعلي وغيرهم وضو مروي ست وتا آنحضرت رفع كرده ونزدم حمل او بر مباشرت فاحشه دور نيست زيرا كه گاهي
اطلاق جماع بروي هم آمده انتهى **وعن** ام سلمة ام المومنين هند بنت اميه تقدم ذكرها ودر سبل اين حديث را نگرفته وشرح وي نكرده
رضي الله عنها گفت ام سلمه ان ام سليم وهي امرأة ابي طلحة بدرستيكه ام سليم زن ابي طلحه كه مادر انس بن مالك ست رضي الله
عنهماست قالت يا رسول الله گفت اي رسول خدا ان الله لا يستحيي من الحق بدرستيكه خدا شرم نميدارد از گفتن حق وپرسيدن آن
يعني نهي كرد از حيا داشتن از پرسيدن امر حق واين توطيه اعتذارست ازين سوال كه كرد فهل على المرأة اذا احتلمت آيا هست بر زن
يعني غسل وقتيكه احتلام كند وخواب بيند چنانكه مردان مي بينند قال نعم فرمود آري هست بر زن غسل از خواب ديدن اذا رأت الماء
چون بيند آب را نه تنها خواب را چنانكه حكم مرد نيز همين ست در مصفى گفته كسي كه محتلم شد نيز در حكم مجامع داخل ست باحاديث صحيحه واجماع وچون احتلام را
خواهيم كه منقح كنيم قيد نوم بر ميخيزد زيرا كه چون عادت جاري ست بخروج مني بعد خواب احتلام گفتند والا نوم ناقض غسل نيست وشرطيت نوم علت غسل را
نيز معقول المعنى نه پس شافعي خروج مني را علت ساخت شهوةً باشد يا نه وابو حنيفه قيد شهوت زياده ميكند وحد مني ومذي وفارق در انها چيست پيشتر
گذشت واگر مني از مخرج غير معتاد برامد مثل صلب شافعيان تفريع كرده اند وجوب غسل را ونزديك فقير بعيد مينمايد واين بحث در تنقيح اكل وشرب
وحمل آن بر دخول در جوف نيز خواهد امد واين تنقيحها كه گفته اند دل ازان در قلق ست بلكه اظهر آن مينمايد كه شارع امور كثيرة الوقوع را حكمي مقرر فرموده است
ونادر الوقوع را علت نساخته واگر اصل تنقيح تسليم كنيم اين تفريعها را گنجايش تسليم نيست انتهى الحديث تا آخر حديث وآن اين ست كه پس
پوشيد ام سليم روي خود را يعني بجهت شرم وگفت اي رسول خدا آيا احتلام ميكند وخواب مي بيند زن آنچنانكه آب برايد از وي فرمود آري مي بيند
ومي برايد خاك آلوده باد دست تو يعني عجب از تو اي ام سليم كه اين چنين ميگوئي وبفراست خود درنمي يابي كه زن را آب مني هي باشد چنانكه مرد را اگر
زن را آب مني نيست پس بچه سبب مانند مي افتد زن را فرزند او متفق عليه اين مقدار حديث در صحيح بخاري ومسلم هردو مذكورست از ام سلمه
ولفظ مر بخاري راست واين حديث را الفاظ است نزديك اين هردو وروايت كرده است آنرا مسلم از حديث انس از ام سليم واز حديث عائشه رضه
باين لفظ كه زني سوال كرد الخ ودرين باب ست از عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده باين لفظ كه بسره سوال كرد اخرجه ابن ابي شيبة واز ابي هريره
اخرجه الطبراني في الاوسط واز خوله بنت حكيم رواه النسائي ودر روايتي از مسلم از ام سليم آمده كه بدرستيكه آب مرد سطبرست وسفيد وآب زن تنك ست
وزرد پس هركدام كه از آب مرد وزن بالا برايد وغالب گردد وپيشتر در رحم افتد مي باشد ازان مانند شدن فرزند يعني پس اگر آب مرد پيشتر افتاد
يا غالب شد فرزند مانند پدر افتد واگر آب زن پيشترست يا غالب مانند مادر شود **و**.. انس رضي الله عنه بن مالك قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم في المرأة ترى في منامها ما يرى الرجل فرمود درباره زني كه مي بيند در خواب انچه مي بيند مرد
قال لتغتسل فرمود غسل كند يعني وقتي كه آب برايد چنانكه در بخاري ست گفت آري چون بيند آب را يعني مني را بعد بيدار شدن ودر روايتي
هن شقائق الرجال اخرجه الخمسة الا النسائي ودرينجا دليل ست برانكه اين ديدن آب غالب ست بر نسا همچو رجال ودر وي رد ست بر كسي

که گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود متفق علیه واین سوال از چند صحابیات واقع شد خوله بنت حکیم نزد احمد ونسائی وابن ماجه وسهله بنت سهیل نزد طبرانی وبسره بنت صفوان نزد ابن ابی شیبه زاد مسلم زیاده کرد مسلم در روایت خود فقالت پس گفت ام سلیم وهل یکون هذا وآیا می باشد این چنین که زن نیز تری می بیند قال نعم فرمود آری فمن این یکون الشبه واز کجا میباشد مانند شدن اولاد شبه بکسر شین معجمه وسکون موحده وبفتح وی دو لغت ست متفق اند بر اخراج آن شیخین از طرق ام سلمه وعایشه وانس واین استفهام انکاری ست ودر وی تقریر اینست که ولد گاهی شبه پدر باشد وگاهی شبه مادر واحوال هر آب که غالب آید شبه همان غالب باشد

وعن عایشة رضي الله عنها قالت کان النبي گفت بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يغتسل من اربع غسل میکرد از چهار چیز خواه بطریق وجوب یا استحباب زیرا که حدیث دال ست بر مشروعیت غسل من الجنابة یکی از جنابت ووجوب وی ظاهر ست ويوم الجمعة دوم روز جمعه ودر حکم وقت وی خلاف ست جمهور بر انند که مسنون ست بحدیث سمره که هر که وضو کرد روز جمعه پس خوب کرد وهر که غسل کرد پس غسل افضل ست وداود وجماعتی گفته که واجب ست ووجوب محمول ست بر تاکید سنیت وشوکانی هم واجب گفته واما وقت وی پس پیش از نماز ست زیرا که مشروع برای اوست پس بعد از نماز مشروع نباشد وحدیث من اتی الجمعة فليغتسل دلیل ایشان ست ونزد دیگر وی از فجر جمعه تا عصر ست واین حدیث عایشه مناسب اوست ومن الحجامة سوم از خون کم کردن گفته اند این سنت ست بدلیل حدیث انس که حجامت کرد آنحضرت ونماز گذارد ووضو نکرد پس معلوم شد که سنت ست گاهی باید کرد چنانکه در حدیث عایشه هست وگاهی ترک باید کرد چنانکه در حدیث انس ست ومروی ست از علی کرم الله وجهه که غسل از حجامت سنت ست واگر طهارت کردی کفایت ست ترا ومن غسل الميت چهارم از غسل میت وعلما را دران سه قول ست یکی آنکه سنت ست وهو اقربها دیگر آنکه واجب ست سوم آنکه مستحب ست وظاهر حدیث دران ست که آنحضرت بنفس خود میت را غسل میداد وازان غسل میکرد وگفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال را ازان وامر میکرد بدان وآنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده ودر بعض شروح از ازهار نقل کرده اند که اول اقرب بعبارت ودر حاوی از شافعی آورده که هم آنحضرت آنرا کرده وهم اصحاب او والله اعلم رواه ابوداود والحاكم وصححه ابن خزيمة ورواه احمد واورا شاهدی ست نزد بیهقی از حدیث عبدالله بن عمرو بن العاص ولیکن در اسنادش مصعب بن شیبه هست وفیه مقال واز جمع کردن این هر سه چیز با جنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند کما تقدم بلکه حکم هر یک جداست وتعرض نکرد مصنف رح بغسل عیدین زیرا که روایت صحیح مرفوع بدان وارد نشده وانچه از فاکه بن سعد درین باب نزد امام احمد وابوداود وطبرانی وابن ماجه وبزار آمده نووی گفته ضعیف ست وهم نزد ابن ماجه هست از ابن عباس درین باب وآن نیز ضعیف ست ولیکن از ابن عمر آمده که وی برای هر عید غسل میکرد وشدت متابعت او مر آنحضرت را اقتضای صحت حدیث درین باب میکند والله اعلم

وعن ابي هريرة رضي الله عنه في قصة ثمامة بضم مثلثه وتخفیف میم بن اثال بضم همزه وبعد وی مثلثه مفتوحه عند ما اسلم نزدیک مسلمان شدن او واین غسل مندوب ست بر کسی که مسلمان شود وطاهر باشد وواجب ست اگر جنب بود وامره النبي وحکم کرد اورا آنحضرت صلى الله عليه وسلم ان يغتسل اینکه غسل کند واین حدیث دلیل ست بر شرعیت غسل بعد اسلام وامر دلالت میکند بر ایجاب وعلما دران مختلف اند نزد حنفیه بر وی غسل نیست اگر غسل کرده است در حالت کفر خود ونزد شافعیه وغیرهم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور واگر در حال کفر جنب نبود مستحب باشد اغتسال لاغیر ونزد احمد مطلقا واجب ست لظاهر حدیث الکتاب وبدلیل حدیث قیس بن عاصم که گفت آمدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم

میخواستم اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم بآب و کنار اخرجه ابو داؤد والترمذی والنسائی نحوه وابن خزیمة وابن حبان واحمد وصححه ابن السکن شوکانی گفته وحق وجوب ست رواه البیهقی وابن خزیمة وابن حبان مطولا والبزار ولفظ وی این ست مسلمان شد ثمامه پس فرمود آنحضرت ببرید این را بسوی حائط فلان و بگوئید که غسل کند بآب و برگ کنار انتهی و این ناظر دران ست که امر کرد باغتسال بعد اسلام اما مراد بآن نزد ارادهٔ اسلام ست چنانکه از حدیث قیس معلوم شد و شیخ در ترجمه گفته و همچنین مستحب ست که شسته شود جامهار او حلق کرده شود و اختتان نموده آید انتهی عبد الرزاق صاحب مصنف بن همام بن نافع حمیری صنعانی حافظ کبیر یکی از اعلام محدثین ست کنیت وی ابو بکر ست استفادهٔ علم از ثوری و اوزاعی وابن جریج نموده و خلقی بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین واسحق بن راهویه و ذهبی از شاگردان اویند یکی از اوعیهٔ علم بود کتاب وی مصنف کوچک ست از مصنف ابن ابی شیبه و مرتب ست بر ترتیب کتب و ابواب فقه و اکثرش ثلاثی ست و ختم کرده است آنرا بر شمائل و شمائل را بر ذکر موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفته حدثنا معمر عن ثابت عن انس قال کان شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی انصاف اذنیه ولنعم ما قال مولانا آزاد البلجرامی رح شعر بگیسوی رسول هاشمی آزاد قربانم ✤ که از دامان این شب صبح ایمان میشود پیدا ✤ دیگری گوید شعر مرا از زلف او موئی بسندست ✤ فضولی میکنم بوئی بسندست ✤ ذهبی گفته و ثقه غیر واحد و حدیثه مخرج فی الصحاح انتهی و در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت و معهذا می گفت از امیر المومنین علی کرم الله وجهه متواتر شده است که مر تفضیل نهید بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پس کار شیعی نیست که از امر وی رضی الله عنه تجاوز کند عمر طویل یافته هشتاد و پنج سال زیست و در نصف شوال سال دو صد و یازده انتقال کرد رحمه الله تعالی واصله متفق علیه واصلش در صحیحین ست ولیکن دران حکم باغتسال نیست بلکه چنین ست که وی غسل کرد ولیکن مؤید اوست امر کردن آنحضرت واثله و قتاده را باغتسال نزدیک اسلام آوردن کما اخرجه الطبرانی و عقیل بن ابی طالب را کما اخرجه الحاکم فی تاریخ نیسابور اما اسانیدش ضعاف ست **وعن ابي سعيد رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال** بدرستیکه آنحضرت فرمود **غسل الجمعة واجب على كل محتلم** غسل جمعه واجب ست بر هر بالغ و در روایتی عوض محتلم مسلم آمده و مراد بآن نیز بالغ ست زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود و این وجوب نزد جمهور محمول ست بر تاکید و مبالغه در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده و نزد ابن دقیق وجوب احتیاط ست نه وجوب الزام چنانکه بیار خود گوئی حق من واجب ست بر تو و در سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل ست دران و پیش جمعی وجوب و دلیل وجوب آن قوی ست از دلیل وجوب وتر و وضو از مس نسا و وضو از قهقهه و وضو از رعاف و حجامت و وجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد اخیر انتهی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک و بعض حنابله و دلیل ایشان ورود صیغهٔ امر ست واصل در وی ایجاب ست چنانکه شیخین و ترمذی و موطا از ابن عمر آورده اند که فرمود آنحضرت من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا ست از ابن السباق که فرمود ای گروه مسلمانان این روزی ست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید الحدیث و گفت عمر گواهی میدهم که آن واجب ست کذا فی البخاری و در موطا ست از ابی هریره که غسل جمعه واجب ست بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و از حفصه آمده که لازم ست بر هر رونده بجمعه غسل و ترمذی گفت که درین باب ست از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و ابو الدرداء و حدیث ابن عمر حسن صحیح ست نووی گوید وجوبش از طائفهٔ از سلف محکی ست و به قال اهل الظاهر و حکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی هریره و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری وابن حزم از جماعتی از صحابه و من بعدهم انتهی سیوطی در نور اللمعه فی خصائص یوم الجمعه در بیان خاصیت بست و پنجم تا بست و نهم حدیث

باب را از ابو سعید نزد شیخین باین لفظ آورده که گفت ابو سعید گواهی میدهم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب ست بر هر محتلم واینکه
استنان کند ومس نماید طیب را اگر یابد وابن ابی شیبه در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که سه چیز حق ست بر مسلمان غسل روز جمعه
وسواک ومس طیب اگر باشد وحاکم از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این روز پس غسل کنید وباید که بسائد
یکی از شما خوشبوتر را از انچه یابد از طیب ودهن خود انتهی واین روایات صریح ست در وجوب وشوکانی گفته غسل جمعه مشروع ست باین حدیث
که چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر وامت این را تلقی بقبول نموده وگفت ابو القاسم روایت کرده اند
این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن واز دیگر صحابه غیر ابن عمر قریب بست وچهار صحابی وچون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش
بیک صد وبست تن رسید ورفته است بوجوب او جماعتی انتهی وهمین ست راجح نظر در ادله صریحه محکمه اخرجه السبعة یعنی احمد وبخاری
ومسلم وابو داؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب سته مگر ترمذی انتهی **وعن سمرة**
بن جندب فزاری حلیف انصار از حفاظ مکثرین ست جماعتی از وی راوی ست در بصره مرد در آخر سنه ۵۹ نزیل کوفه والی بصره بود
شمار وی در بصریین ست وجندب بضم جیم وسکون نون وفتح دال مهمله است کنیت وی ابو سعید ست **رضي الله عنه قال قال رسول الله**
صلی الله علیه وسلم من توضأ يوم الجمعة فبها ونعمت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد ونیک ست یعنی فبها آن ست
که فبالسنة اخذ ونعمت السنة قاله الاصمعی وحکاه الخطابی ایضا وگفت ظهور تای تانیث برای اضمار سنت ست یا بالرخصة اخذ ونعمت الرخصة
زیرا که سنت غسل ست قاله ابو حامد الشارکی یا بالخصلة اخذ ونعمت الخصلة یا بالفریضة اخذ ونعمت الفریضة زیرا که وضو فریضه است
واین حجت جمهور ست در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو جائز نبودی تا بخوب کردن چه رسد وگویند مردم دران
وقت بنا بر فقر وصوف پوشی وضیق فضای مسجد عرق میکردند واز ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم باغتسال فرمود وچون وسعت
درحال شد ومسجد کشاده گردید حکم وجوب برخاست وانتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم همچنان
دریجا نیز مرتفع شد وحجت دیگر این ست که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که وضو کرد وضوی خوب وآمد جمعه را وشنید
وخاموش ماند بخشیده شد او را انچه بود میان این جمعه تا جمعه دیگر الحدیث وبعضی ادعای نسخ وجوب کرده اند وجواب از ان این ست که در حدیث
سمره مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد پس مقاوم نشود باحادیث دیگر که بصحت رسیده اند وعذر فقر وصوف پوشی تعلیل ضعیف ست
در برابر نصوص قوی ونیز این عذر در آخر زمانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم زائل شده بود ومردم غنی وباجامه شده بودند اما حکم اغتسال باقی ماند وحدیث ابو هریره در
وضو بعد غسل ست بقرینهٔ احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد وغسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود وشوکانی گفته وچه خواهند گفت
درین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حق ست بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفت ایام یکروز بشوید دران سر وبدن خود را واین حدیث
در صحیحین وغیرهماست از حدیث ابی هریره وشک نیست که تقیید غسل بآمدن جمعه دال ست برانکه این غسل برای نماز ست نه برای جمعه انتهی
ودعوای نسخ بمجرد احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد ولهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب وندب جمعا بین الادلة **ومن اغتسل فالغسل**
افضل وهر که غسل کرد پس غسل افضل ست ودرینجا گفته اند که غسل از وضو چه قسم افضل باشد زیرا که غسل سنت ست ووضو فریضه
وفریضه افضل ست از سنت اجماعا وجواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوئی ست که نیست غسل با او گویا فرمود
هر که وضو کرد وغسل نمود افضل ست از کسی که وضو کرد فقط وبالجمله همگی اقوال درین مسئله سه قول ست استحباب وسنیت ووجوب وبهر طرف

جمعه رفته وارجح آن وجوب ست کما عرفت اما در سبل گفته که دلیل ناهض حدیث سمره است اگرچه حدیث ایجاب اصح ست زیراکه آنرا سبعه روایت
کرده اند واین را شیخین اخراج نموده پس احوط برای مومن این ست که ترک نکند غسل جمعه را انتهی وحافظ ابن القیم رح در هدی نبوی گفته ان الامر
بالغسل یوم الجمعة مؤکد جدًا ووجوبه اقوی من وجوب الوتر وقراءة البسملة فی الصلوة ووجوب الوضوء من مس النساء ووجوبه من مس الذکر ووجوب
الوضوء من القهقهة فی الصلوة ومن الرعاف والحجامة والقئ انتهی وآنچه از سفر السعادة گذشته ماخوذ ست ازینجا زیراکه صاحب سفر شاگرد
صاحب هدی ست وکتاب سفر السعادة را بحذف دلائل وعبارات از زاد المعاد فی هدی خیر العباد باختصار تمام وایجاز کلام التقاط نموده
عربی را صراط المستقیم وفارسی را سفر السعادة نام کرده وبالله التوفیق رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وترمذی
وگفت ترمذی درین باب ست از ابی هریرة وعایشه وانس رضی الله عنهم وعمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکسانیکه
بعد از ایشان اند اختیار کرده اند غسل را روز جمعه ووضو را نیز کافی دانند انتهی وحسنه الترمذی ورواه ابن خزیمة ایضًا واین حدیث
بهفت طریق مروی شده بعضے از قتاده از حسن از آنحضرت مرسلا آورده اند ودر امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال همین یک حدیث
ثابت شده مصنف در تلخیص گفته واین مذهب علی بن مدینی ست کما نقله عنه البخاری والترمذی والحاکم وغیرهم وگفته اند که نشنیده از وی مگر حدیث
عقیقه وهو قول البزار وغیره وگفته اند که نشنیده از وی هیچ حدیث وتحدیث نکرد مگر از کتاب وی ورواه ابوبکر الهذلی وهو ضعیف عن الحسن عن
ابی هریرة ووهم فیه اخرجه البزار من طریقه ورواه عباد بن العوام عن سعید عن قتادة عن انس ووهم فیه قاله الدارقطنی فی العلل ورواه العقیلی وابن ماجه
بسند ضعیف والطبرانی فی الاوسط باسناد امثل من سند ابن ماجة ورواه البیهقی باسناد فیه نظر من حدیث ابن عباس وباسناد فیه انقطاع
من حدیث جابر ورواه عبد بن حمید والبزار فی مسنده بهاو کذلک اسحق بن راهویه من حدیثه باسناد فیه ضعف واو را طریقی دیگر ست در تمهید ودر وی
ربیع بن بدر ست ووی ضعیف ست انتهی ملخصًا وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقرئنا القرآن مالم یکن جنبًا بود آنحضرت قرارت میکنانید وتعلیم میکرد ومی آموخت ما را قرآن مادامیکه نبود جنب ودر حدیث
ابن عمر ست نزدیک ترمذی که فرمود آنحضرت نخواند حائض ونه جنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز را از قرآن ولیکن در سندش اسمعیل بن عیاش ست
وروایت وی از اهل حجاز ضعیف ست واین روایت از همین قبیل ست رواه احمد والخمسة در نسخ بلوغ المرام همچنین ست واولی الاربعه
ودر بعض نسخ یافته هم شد یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وروایت کرد دارقطنی از علی رضی الله عنه موقوفا بخوانید قرآن را مادامیکه نرسد
بیکی از شما جنابت پس اگر برسد او را پس نخواند ونه یک حرف واین معاضد حدیث باب ست مگر ابن خزیمه گفته نیست حجت در وی
برای مانع جنب از قرارت زیراکه در وی نهی نیست بلکه حکایت فعل ست وبیان نکرد آنحضرت که جز این نیست که باز ماند وی از قرارت از برای جنابت
وروایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قرارت برای جنب باکی واما آنکه در روایتی آمده که نبود آنحضرت که حاجب آید یا حاجز او را از
قرارت چیزی سوای جنابت اخرجه احمد واصحاب السنن وابن خزیمة وابن حبان والحاکم والبزار والدارقطنی والبیهقی وگفته اند که این اصح ست ودر دلالت
بر تحریم قرارت بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاهر ست زیراکه این همه الفاظ اخبار ست از ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را در حال
جنابت نیست دلیل درین ترک بر حکمی معین جواب بلکه گذشت حدیث عایشه که بود آنحضرت که ذکر میکرد خدا را در هر حال خود واین مخصوص ست باین حدیث علی
رضی الله عنه وحق اینست که نیست ناهض بر تحریم بلکه محتمل ست که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت ونحوها ولیکن ابویعلی از حدیث علی
کرم الله وجهه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین ست مر کسی را که نیست جنب

والا جنب پس نخوانده و نه یک آیت بیهقی گفته رجال وی موثوق اند و آن دلالت میکند بر تحریم زیراکه موصول ست و معاضد ما سلف واما حدیث ابن عباس مرفوعاً که لوان احدکم اذا اتی اهله فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرارت برای جنب زیراکه این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید و نیز این گفتن پیش از غشیان اهل و جنب گردیدن ست و همچنین حدیث ابن ابی شیبه که بود آنحضرت چون غشیان میکرد اهل خود را میگفت اللهم لاتجعل للشیطان فی ما رزقتنی نصیبا انیز باب نیست زیراکه در وی تسمیه نیست وهذا لفظ الترمذي وحسنه وصححه ابن حبان مصنف در تلخیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی و ابن السکن و عبد الحق و بغوی و روایت کرد ابن خزیمه بسند خود از شعبه که وی میگفت این حدیث ثلث راس المال من ست و حدیث نمیکنم بحدیثی احسن از وی واما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار کس و تضعیف نموده اند حدیث را پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل ست بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست و گذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهی و چون این حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام ست مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام ست و باقی ادعیهٔ اذکار لاباس به ست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند ثم اراد ان يعود پس تر خواهد که عود کند و دیگر بار جماع کند فليتوضأ بينهما وضوءً پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع یعنی وضو جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده لهذا موکد کرد آنرا بمفعول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی ست و در روایت ابن خزیمه و بیهقی باین لفظ آمده وضوءً للصلوة اما شافعی گفته لایثبت مثله بیهقی گوید شاید وی واقف نشد بر اسناد حدیث ابو سعید و واقف شد بر اسناد غیر وی زیراکه مروی شده ست از عمر و ابن عمر باسناد ضعیف انتهی رواه مسلم ورواه احمد وابن خزيمة وابن حبان والحاكم و زاد الحاكم و زیاده کرد حاکم از ابی سعید در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن خود فانه انشط للعود که این وضو کردن میان دو جماع نشاط آرنده تر ست برای عود کردن و در وی دلالت ست بر مشروعیت وضو برای عائد ولیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل و این هم ثابت شده که بعد غشیان هر واحد غسلی جدید بر آورده فالکل جائز گوییم الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة **وللاربعة** عن حديث عايشة رضي الله عنها یعنی ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه راست از عایشه که قالت گفت کان بود رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ينام وهو جنب خواب میکرد وی حضرت و حال آنکه جنب می بود من غير ان يمس ماء بدون آنکه دست رساند بآب و این محمول ست بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه ست از حدیث عایشه گفت بود آنحضرت چون می بود جنب پس میخواست که بخوسد یا بخوابد وضو میکرد مثل وضوی خود مر نماز را و این نیز مستحب ست نه واجب و آنرا ابن عمر آمده که ذکر کرد عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرمود وضو کن و بشوی عضو خود را پس تر خواب کن متفق علیه یعنی این قدر طهارت نوم مر جنب را ست چون این کرد بخواب رفت و باین رفته اند جمهور و دلیل ایشان حدیث باب و حدیث طواف آنحضرت بر نسا بیک غسل ست ولیکن مخفی نیست که در وی دلیل بر مدعا نیست و داود و جماعتی بوجوب رفته بنابر ورود امر بوضو نزد مسلم لیتوضأ ثم لینم و در بخاری ست اغسل فرجك ثم توضأ واصل امر ایجاب ست و جمهور تاویل آن باستحباب کرده اند جمعا بین الادلة و آنکه در روایت ابن خزیمه و ابن حبان آمده از حدیث ابن عمر که انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم اينام احدنا وهو جنب قال نعم ويتوضأ ان شاء پس اصل این حدیث در صحیحین ست کما تقدم مگر دران لفظ ان شاء نیست ولیکن تصحیح و تخریج ابن خزیمه و ابن حبان آنرا در صحیح خود کافی ست در عمل و موید حدیث باب ست و نیست محتاج بسوی

تاویل ترمذی کرد باید و معاضد اوست اصل که عدم وجوب وضوست برکسیکه جنب خفتن میخواهد کما قاله الجمهور وهو معلول و این حدیث معلول ست زیرا که از روایت ابی اسحق از اسود از عایشه ست و وی وهم کرده در قول وی لا یمس ماء قاله ابو داود و گفت احمد لیس بصحیح و گفت یزید بن هارون که آن خطاست زیرا که ابو اسحق از اسود نشنیده ولیکن بیهقی تصحیح وی کرده و گفته که او را سماعت ست از اسود و در سبل گفته پس باطل شد قول کسی که گفت اجماع کرده اند محدثان بر انکه این حدیث خطاست از ابی اسحق گوییم ترمذی گفته گمان میکنند که این غلط ست از وی و بیهقی گفته طعن کرده اند او را حفاظ و مسلم این حدیث را روایت کرده اما نه این قول را که ولا یمس ماء و گویا وی عمدًا آنرا حذف کرده زیرا که تعلیل کرده ست آنرا در کتاب التمییز و مُهنّا از امام احمد نقل کرده و حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث کذا فی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحت وی محتمل ست که مراد آن باشد که دست نرسانید آب را از برای غسل گوییم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین را که مصرح اند باینکه وضو کند و بشوید فرج خود را از برای نوم و اکل و شرب و جماع

وعن عایشة رضي الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود یبدء آغاز میکرد غسل را پس فیغسل یدیه می شست هر دو دست خود را و در حدیث میمونه آمده دو بار یا سه بار ثم یفرغ بیمینه علی شماله فیغسل فرجه پستر می ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود پس می شست فرج خود را یعنی بدست چپ و ظاهر وی مطلق غسل ست پس شستن یکبار کافی باشد ثم یتوضأ پستر وضو میکرد و در حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت و این تداخل دو طهارت ست و همین ست رای زید بن علی و شافعی و جماعتی و ابن بطال بران اجماع نقل کرده و محتمل که شستن اعضای وضو برای جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و محتمل که وضو برای نماز کرده باشد پستر آب بر بقیه بدن برای جنابت ریخته ولیکن عبارت ثم افاض علی سائر جسده مناسب او نیست زیرا که ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب نرسیده بود و حدیث ظاهر ست در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو و درینکه شرط نیست در صحت وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت متداخل نمی شوند هر دو طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیلی بران ناهض نشده بلکه در سنن ابو داود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذارد دو رکعت و نماز بامداد و دست نمیرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه و عایشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد این غسل و تمام نیست استدلال بتداخل مگر آنکه ثابت شود که وی گذارد بعد آن گوییم در حدیث سنن نماز وی بهمین وضوی غسل ثابت شده بان در وضوی مذکور مسح سر نیامده ولیکن قول میمونه وضوءه للصلوة شامل اوست ثم یاخذ الماء فیدخل اصابعه في اصول الشعر پستر میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در بیخهای موی سر و در روایت بیهقی آمده خلال میکرد بآن شق ایمن راس خود را پس بیرون می ساخت بآن اصول شعر را پستر میکرد باشق الیسر راس خود همچنین ثم حفن علی راسه ثلث حفنات پستر میریخت آب را بر سر مبارک خود سه بار بپری هر دو کف حفنه بمهمله و فا و نون پری کف کما فی النهایة و بکسر حا و فتح وی کما فی القاموس و پری هر دو کف کما فی الصحاح و در حدیث میمونه است پستر ریخت بر سر خود سه حفنه ملأ هر دو کف خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملأ کفه ست بافراد نه تثنیه ثم افاض علی سائر جسده پستر ریخت آب را بر بقیه بدن خود و لفظ حدیث میمونه ثم غسل ست بدل ثم افاض افاضه بمعنی اسالت ست و وی دلیل بر عدم وجوب دلک و برانکه داخل نیست در مسمای غسل دلک زیرا که میمونه بغسل تعبیر کرده و عایشه بافاضه و معنی واحد ست و در افاضه دلک نیست همچنین غسل و ماوردی گفته این استدلال تمام نیست زیرا که افاض بمعنی غسل ست و در غسل خلاف قائم ست و اما سائر پس بمعنی باقی ست نه جمیع

چنانکه در قاموس گفته السائر الباقی لا الجمیع کما توهم جماعات انتهی ثم غسل رجلیه پس بشست هر دو پای خود را و در هدایه گفته تاخیر غسل رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند بآب و گل و لای پس شستن آنها فائده ندارد و اگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلا پیشتر بشوید تاخیر نکند و محل حدیثین این می تواند بود والله اعلم و در مصفی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اثنای وضو واقع شده و در بعضی روایات عقب غسل و هر یکی را وجهی ست متفق علیه و از ینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو دست ست قبل ادخال انا و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی سر داشته باشد بدو دست آب گرفته در میان بیخ موی رساند و بعضی مو را ببعضی بمالد بعد از ان جاری کند آب را بر تمام بدن باستیعاب و سه بار جاری کردن سنت ست باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور سنت نیست بلکه با آهستگی دست تر بر هر دو چشم بمالد و نضح مذهب ابن عمر ست فقط کذا فی المصفی واللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را ولهما و مر بخاری و مسلم راست فی حدیث میمونة در حدیث میمونه در صفت غسل از ابتدا تا انتها و وی یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس ست ثم افرغ علی فرجه وغسله بشماله ثم ضرب بها الارض پس بریخت آب بر فرج خود و شست آنرا بدست چپ پس تر زد دست را بر زمین و دلک ارض برای ازاله رائحه از دست بود و ذکر نکرد که فرج را مکرر شست بعد آن با آنکه چون رائحه در دست باشد در فرج هم باقی ست این ست آنچه مفهوم میشود از حدیث و در وی دلالت ست بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند طاهر مطهر ست و بر آنکه بقای رائحه بعد غسل محل مضر نیست و بر آنکه غسل جنابت یکبار ست و یحتمل که رائحه باقی نمانده باشد و دست را بر زمین برای ازاله لزوجت دست زده باشد افراغ ریختن وفی روایة فمسحها بالتراب پس بسود دست چپ را بخاک بجهت مبالغه در تنظیف و انقا وفی آخره ثم اتیته بالمندیل فرده و در روایت دیگر ست پس تر آوردم آنحضرت را مندیلی که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیند آب را پس رد کرد آنرا و نگرفت و در روایتی این ست فناولته ثوبا فلم یاخذه و مندیل بکسر میم معروف ست و در ینجا دلیل ست بر عدم مشروعیت تنشیف اعضا و در وی اقوال اشهر آنست که مستحب ترک اوست و گفته اند مباح ست و قیل غیر ذلک و فیه و درین روایت دیگر این ست وجعل ینفض الماء بیدیه و افشاندن گرفت آب را از دست خود و در ینجا دلیل ست بر آنکه افشاندن هر دو دست لا باس به ست و حدیث لا تنفضوا ایدیکم فانها مراوح الشیطان معارض اوست مگر آنکه ضعیف ست مقاوم این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتمل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها

وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت گفت ام سلمه قلت یا رسول الله گفتم ای رسول خدا انی امرأة اشد شعر رأسی من زنی هستم که سخت میکنم موی سر خود را لفظ حدیث ضفر ست نه شعر پس گویا که مصنف روایت بالمعنی کرده و ضفر بفتح ضاد و اسکان فا تافتن موی بر یکدیگر چنانکه عادت عرب ست افانقضه لغسل الجنابة آیا پس بشکنم آنرا برای غسل جنابت وفی روایة والحیضة و در روایتی بدل جنابت لفظ حیضه آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرمود مشکن موی را در غسل جنابت یا حیض و این دلیل ست بر آنکه واجب نیست نقض شعر بر زن و شرط نیست رسیدن آب در بیخ وی و این مسئله خلافیه است نزد بعضی در حیض و نفاس واجب و در غسل جنابت غیر واجب بدلیل قول آنحضرت انقضی شعرک واغتسلی و جواب داده اند که حدیث باب معارض اوست و جمع میان هر دو باین وجه ست که امر بنقض برای ندب ست یا شعر ام سلمه خفیف بود حضرت دانست که آب باصول وی خواهد رسید و نزد بعضی واجب ست اگر آب باصول شعر نرسیده است و اگر رسیده بجهت خفت شعر واجب نیست یا آنکه اگر مشدود ست نقض کند و الا واجب نیست زیرا که در غیر مشدود خود برسد و اما حدیث بلوا الشعر وانقوا البشر پس صلاحیت معارضه حدیث ام سلمه ندارد و اما فعل آنحضرت و ادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گذشت این فعل ست دلالت نمیکند

بر وجوب و در حق رجال ست وحدیث ام سلمہؓ در غسل نسا این حاصل شرح مغربی ست ولیکن مخفی نیست که حدیث عایشہؓ در حج بود و حیه وی احرام
عمره بست و حائض شد قبل دخول مکه پس امر کرد او را آنحضرتؐ بنقض راس و شانه کردن وغسل نمودن واهلال نمودن بحج و وی هنوز از حیض پاک نشده بود
پس این غسل وی برای تنظیف بود نه از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمه نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل رکیک نیست زیراکه خفت شعر یکی
نه دیگری بمفتقر دلیل ست و همچنین بشد و بودن آن نه این دعوی بلا دلیل ست زیراکه لفظ راوی نقض ست آری در مسئله دلیلی هست چه دارقطنی در
افراد و طبرانی و خطیب در تلخیص و ضیاء مقدسی از حدیث انس مرفوعا آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را و بشوید آنرا بخطمی و اشنان
واگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و بیفشرد آنرا الحدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضیا روایتش کرده و وی در اخراج خود صحت شرط نموده است
افاده گمان عمل بران میکند و محمول بر ندب ست بنا بر ذکر خطمی و اشنان زیراکه قایل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه ندب باشد و حدیث
ام سلمه محمول ست بر ایجاب چنانکه فرمود انما یکفیك ان تحثي بسکون یا لبس ست ترا اینکه بریزی آب بهر دو دست علی راسك بر سر خود
ثلث حثیات سه بار و حثیه مانند غرفه در وزن و معنی پری دو کف دست و دلالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که رسید عایشهؓ را
که ابن عمر امر میکند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند سر خود را گفت عجب ست از ابن عمر امر میکند نسا را بنقض شعر چرا امر نمیکند باینکه حلق کنند
سر خود را هر اینه بودم که غسل میکردم من و رسول خدا از یک آوند پس نمی افزودم ازینکه بریزم بر سر خود سه بار و اگرچه این حدیث وی در غسل جنابت ست
و ظاهر امر ابن عمر آنست که امر وی زنان را بنقض در حیض و جنابت هر دو بود رواه مسلم و زیاده کرد مسلم ثم تفیضین علیك الماء
پس تر می ریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرین پس پاک میشوی ابن ملک گفته مراد از سه بار حصر نیست بلکه رسانیدن آب ست
تا مو پس اگر آب دریکبار برسد عدد ثلاث سنت خواهد بود و رنه زیادت بر سه واجب ست تا آنکه بمو برسد و آنکه ازین حدیث مستفاد میشود که ضفائر
نکشاید محمول ست بر آنکه آب در باطن موی بالکلیه رسیده باشد و رنه شکستن موی بسته واجب ست چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر مو جنابت ست
و برین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف نخعی و مالک که نقض شعر مطلقا واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب ست نه در حیض قاله
علی القاری فی المرقاة وعن عایشة رضي الله عنها قالت گفت عایشهؓ قال فرمود رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم روبگردانید این خانها را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سو نرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید اني لا احل المسجد
لحائض ولا جنب بدرستیکه من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور
جائز ست و مالک نیز هم برین ست و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز ست والله اعلم و ظاهر حدیث بعمومه و اطلاقه مؤید مذهب حنفی ست
در سبل گفته قول جمهور عدم جواز ست و نزد داود جائز بنا بر براءت اصلیه و این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفته اند که جائز ست لقوله
تعالی الا عابري سبیل در حق جنب و حیض بران مقیس ست و مراد بدان مواضع صلوة ست و جواب داده اند که آیت در حق کسی ست
که جنب شد در مسجد و او را برآمدن برای غسل ضرور ست و این خلاف ظاهر ست و در وی تاویلی دیگر نیز هست انتهی رواه ابو داؤد
و حسنه ابن القطان وصححه ابن خزیمة و رواه ابن ماجة والطبرانی من حدیث ام سلمة و حدیث طبرانی اتم ست و گفت ابو زرعه
صحیح حدیث عایشهؓ ست و تضعیف کرده ست آنرا ابن حزم باینکه راوی او افلت بن خلیفه مجهول الحال ست و ابن رفعه گفته در وی راوی
متروک ست و در سبل گفته قول ابن الرفعه غیر مسموع ست زیراکه بعض ائمه تعدیل وی کرده اند وعنها و هم روایت ست از عایشه رضی الله
عنها که قالت گفت كنت اغتسل انا ورسول الله بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

من اناءٍ واحدٍ از یک آوند آب که میان من واو بود چنانکه هریکی از ما در وی دست می انداخت وآب می گرفت چنانکه میگوید
تختلف ایدینا فیه آمد وشد میکرد دستهای ما دران آوند من الجنابة این غسل کردن من وآنحضرت از جنابت بود متفق علیه
بلفظ مذکور از حدیث عایشهؓ واز حدیث ام سلمهؓ ومیمونهؓ نحوه وزاد ابن حبان وتلتقي وزیاده کرد ابن حبان وملاقی میشد وبرمیخورد
دست یکدیگر دران ودر لفظی از صحیحین این ست که اغتسل انا ورسول الله صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی وبینه فیبادرنی حتی اقول
دع لی دع لی قالت وهما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث ست وحال انکه هردو جنب می بودند وبالجمله درین حدیث دلیل ست
برجواز اغتسال مرد وزن از یک آب در یک آوند واصل جواز ست وکلام درین مسئله گذشت وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تحت كل شعرة جنابة فاغسلوا الشعر بدرستیکه زیر هر موئی که بر تن
آدمی ست جنابتی ست پس بمبالغه بشوئید موراچه انکه زیر آنها شسته گردد وانقوا البشرة وپاک بشوئید آن جاها را از اندام که نه در زیر
موست تا بیقین از عهدهٔ غسل برامده باشید وشعر وشعره بسکون عین وفتح وبشره بفتحات ست وحدیث دلیل ست برانکه واجب ست
غسل جمیع بدن در جنابت ومعاف نیست چیزی از ان گفته اند که این اجماع ست مگر مضمضه واستنشاق که دران اختلاف ست بعضی واجب
گویند بحدیث باب وبعضی گویند واجب نیست بحدیث عایشه ومیمونه وحدیث ایجاب آن هردو غیر صحیح ست مقاوم آن حدیث نتواند شد واما
آنکه وضوی آنحضرت همچو وضوی نماز بود پس فعل ست ناهض برای ایجاب نخواهد شد مگر آنکه گویند بیان مجمل ست زیراکه غسل در قرآن مجمل آمده فعل
بیان وی کرد رواه ابوداؤد والترمذي وضعفاه زیراکه این حدیث نزد هردو از روایت حارث بن وجیه ست بفتح واو وبجیم بر
وزن عظیم مشهور این ست وبفتح واو وسکون جیم وبای موحده وتا در اخر نیز خوانده اند ابوداؤد گفت حدیث وی منکرست واو ضعیف ست
وگفت ترمذی غریب ست نمی شناسم اورا مگر از حدیث حارث وهو حدیث شیخ لیس بذاک وگفت شافعی این حدیث ثابت نیست وگفت بیهقی انکار کرده اند
او را اهل علم بحدیث بخاری وابوداؤد وغیرهما ولیکن درین باب ست از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا هرکه ترک کند موضع شعر خود از جنابت ونشوید
آنرا کرده شود باوی کذا وکذا وباین جهت دشمن گرفتم سر خود را واسنادش صحیح ست کما قال المصنف ولیکن ابن کثیر در ارشاد گفته این حدیث
علی از روایت عطا بن السائب ست ووی سیئ الحفظ ست نووی گفته انه حدیث ضعیف صاحب سبل گفته سبب اختلاف ایمه در تصحیح وتضعیف وی
آنست که عطا بن السائب در آخر عمر بجهت کبر سن بروی غفلتی ونسیانی طاری شده بود ومختلط گردیده پس هرکه از وی قبل از اختلاط روایت کرده
روایتش از وی صحیح ست وهرکه بعد از اختلاط کرده روایتش ضعیف ست وحدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی ست قبل اختلاط یا بعد از ان واختلاف ست
در تصحیح وتضعیف وی وحق وقف ست از تصحیح وتضعیف وی تا آنکه حالش متبین گردد وگفته اند که صواب وقف اوست بر علی رضی الله عنه ولاحمد
عن عايشة رضي الله عنها نحوه وفيه راوٍ مجهولٌ ومر امام احمد راست از حدیث عایشهؓ مانند آن ودر وی یک راوی ست که
حالش معلوم نیست در سبل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده ونه راوی مجهول را معین کرده وچون در وی مجهولی باشد حجت بدان
قائم نشود انتهی خطابی گفته ظاهر این حدیث وجوب نقض ضفایر ست برای غسل جنابت مانند آن زیراکه متیقن نمیشود شستن تمام مو مگر بنقض آن انتهی ونووی گفته
اگر فرض کنند وصول ما بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعیه ونیز مذهب ودلیل این ست که نیست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند بنفس خود انتهی

باب التيمم

تیمم در لغت بمعنی قصد ست در مصفی گفته پس اگر بر رو افتد وتمرغ کند وبعد از ان نیت نماید یا نقع بوی رسد بعد از ان دست بمالد صحیح نباشد

وجمعی از آیه فتیمموا صعیدا طیبا الخ فهم کرده اند وجوب نیت در تیمم وآن ضعیف ست زیراکه نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل ست برای خدا ومفهوم از آیت قصد صعید طیب ست نه از گردانیدن عمل لله وقصد عمل از عامل جدا نمی شود اخلاص باشد یا ریا وآن قصد امر ضروری ست تکلیف شرع را بآن حاجت نیست پس درین استدلال خطا ظاهر ست بلکه مستند وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات وآیه وَمَآ اُمِرُوٓا اِلَّا لِیَعۡبُدُوا اللّٰهَ مُخۡلِصِیۡنَ لَهُ الدِّیۡنَ ست انتهی و در شرع عبارت ست از قصد کردن خاک پاک برای مسح کردن رو و دست بدان بنیت تطهیر واستباحت نماز وغیرهما وعلما را اختلاف ست درانکه تیمم رخصت ست یا عزیمت گفته اند وقت عدم ماء عزیمت ست وبرای عذر رخصت وبالجمله تیمم ثابت ست بکتاب وسنت واجماع امت وعلما را اختلاف ست درانکه دو ضربه ست یا یک ضربه چنانکه بیاید وابتدای شرعیت وی در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها چنین آمده که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای جستن آن وتوقف نمودند مردم باوی ودران منزل آب نبود وبا خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق وگفتند نمی بینی که عایشه چه کرد نگاه داشت پیغمبر را ومردم را پس آمد ابوبکر وآنحضرت سر مبارک خود بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر نگاه داشتی تو پیغمبر خدا ومردم را ونیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر وگفت آنچه خدا خواست که بگوید وطعن کرد بدست خود در تهیگاه من ومنع نتوانستم جنبید بعلت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت وصبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم پس گفت اسید بن حضیر نیست این نخستین برکت شما در دین ای آل ابی بکر عایشه گفت پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را زیر شتر ودر حدیث دیگر آمده که عایشه عاریت گرفته بود قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم شد قلاده پس فرستاد رسول خدا مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگذاردند نماز بی وضو وشکایت بردند بحضرت پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعایشه جزای خیر دهد ترا خدای تعالی ای عایشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر گردانید خدای تعالی برای تو وبرای مسلمانان خیر و ۰ ۰ جابر وی چون مطلق آید جابر بن عبد الله باشد رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود بطریق تحدیث نعمت خدا واثبات احکام شرعیه اُعۡطِیۡتُ خَمۡسًا داده شدم من پنج خصال یا فضائل یا خصائص وآخر مناسب قول اوست که لم یعطهن احد قبلی داده نشد آنها را هیچ یکی پیش از من ومعلوم ست که داده نشود آنها را هیچ یکی بعد از وی پس خصائص وی باشد چه خاصه شئ همان ست که در وی یافته شود ودر غیر وی یافته نشود ومفهوم عدد غیر مراد ست زیراکه ثابت شده که وی صلی الله علیه وسلم اکثر از خمس داده شد وسیوطی آنرا در خصائص کبری شمرده وشمار وی زیاده برد وبصد رسیده واین اجمال قول اوست نُصِرۡتُ بالرُّعب فیروزمند شدم برعب یعنی ترس وخوف در دل دشمنان مسیرة شهر یکماهه راه ولفظ طبرانی این ست نصرت داده شدم برعب بر عدوی من ومابه راه را ونیز روایت کرد وی تفسیر این حدیث از سائب بن یزید باین لفظ که یکماهه خلف من ویکماهه امام من وجُعِلَتۡ لِیَ الۡاَرۡضُ مَسۡجِدًا وگردانیده شد برای من همه زمین مسجد مراد بمسجد موضع سجود ست وتواند که مراد موضعی باشد که مبنی ومهیا سازگردانند برای نماز وچون جائز باشد در همه مکانها مسجد گشتند واین بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع وکنایس ایشان ودر غیر آن درست نه کما صرح به فی روایة وکان من قبلی انما کانوا یصلون فی کنائسهم وفی آخر ولم یکن احد من الانبیاء یصلی حتی یبلغ محرابه واین نص ست درانکه نبود این خاصه برای هیچ یکی از انبیا قبل وی وطهورا وگردانیده شد برای من همه زمین پاک کننده که مباح ست بدان نماز ودرینجا دلیل ست برانکه تراب رافع حدث ست همچو ما بنابر اشتراک هر دو در طهوریت وگاهی منع کنند ازان وگویند آنچه اوراست از طهوریت استباحت صلوة است بدان همچو آب پس بس

ونیز دلیل ست برانکه تیمم جائزست بجمیع اجزای زمین ودر روایتی این ست جعلت لی الارض کلها ولامتی مسجدا وطهورا واین از حدیث ابی امامة ست
نزد احمد وغیره وهرکه منع کرد ازین واستدلال کرد باینکه در بعض روایات صحیح آمده وجعلت تربتها طهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط
تراب زیراکه در اصول مقرر شده که ذکر بعض افراد عام مخصص او نیست ونیز این مفهوم لقب ست نزد محققین بران عمل نکنند آری در آیهٔ کریمه
که در سورهٔ مائده ست دلیل ست برانکه مراد تراب ست چه کلمهٔ من برای تبعیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یفهم احد من العرب من قول القائل
مسحت براسه من الدهن والتراب الا معنی التبعیض انتهی وتبعیض متحقق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از حجاره وجز آن فایما رجل ادرکته
الصلوة فلیصل پس هرکدام مرد که دریابد اورا وقت نماز پس باید که نماز گذارد در همانجاکه وقت نماز اورا دریافته بر هر حال اگرچه نیابد مسجد
ونه آب یعنی بتیمم چنانکه در روایت ابی امامه ست فایما رجل من امتی ادرکته الصلوة فلم یجد ماء وجد الارض مسجدا وطهورا ودر لفظی این ست فعنده طهوره
ومسجده ودر وی این ست که نیست واجب بر فاقد ماء طلب آب وذکر الحدیث وذکر کرد جابر بقیهٔ حدیث را ولیکن مصنف آنرا ذکر نکرد
زیراکه سه چیز باقی را مناسبتی بحکم تیمم نبود ولیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث وتکمیل فائده پس ثالث قول اوست واحلت لی الغنائم
ودر روایتی المغانم خطابی گفته حال پیشینیان دو قسم بود بعضی را اذن نبود در جهاد پس اورا غنائم نبود وبعض راکه اذن جهاد بود آنها چون
غنیمت میکردند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد وآنرا پاک می سوخت وبرای آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران
اجازت تصرف شد بتنفیل واصطفا وصرف در غانمین کما قال تعالی قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ وچهارم قول اوست واعطیت الشفاعة
ودر شرح مغربی دوازده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه بعض انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد ومحتمل
که مراد آنحضرت بشفاعت شفاعت عظمی باشد در اراحت مردم از موقف زیراکه فرد کامل همان ست وازینجاست که باین شفاعت فضل آنحضرت
بر هرکه در موقف باشد ظاهر گردد وپنجم قول اوست وکان النبی یبعث فی قومه خاصة وبعثت الی الناس کافة پس این عموم
رسالت خاص ست بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبعثت نوح علیه السلام اگرچه بعد غرق مکذبین عام بود در اهل ارض زیراکه هیچ
یکی جز ایمان آورندگان بوی باقی نمانده بود ولیکن در اصل بعثت وی عموم نبود وقیل غیر ذلک وازینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص ست
بحضرت وی اگرچه در افراد غیر وی نیز مشارک باشد ودرین حدیث فوائد جلیله ست که در کتب مطوله بیان کرده اند ومصنف را می بایست که بعد
قول خود ذکر الحدیث متفق علیه میگفت وبران قول خود وفی حدیث حذیفة معطوف میشود تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگرچه
از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه ست وفی حدیث حذیفة عند مسلم ودر حدیث حذیفه است نزد مسلم
وجعلت تربتها لنا طهورا وگردانیده شد خاک زمین برای ما پاک کننده وازین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید ومذهب
شافعی واحمد در اقوای روایتین وابو یوسف همین ست ودر روایتی از ابو یوسف واحمد بریگ نیز درست ست ونزد امام ابوحنیفه ومالک
ومحمد در روایتی درست ست بهر چه از جنس زمین ست وهرچه بآتش نگدازد ونرم نشود وبسوختن خاکستر نگردد ودلیل ایشان لفظ حدیث
جابرست که مذکور شد یعنی وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا وارض همه را شامل ست وعمل باین حدیث اولی واحوط ست که درین عمل بحدیث
حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد وبعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست
بلکه بر مکان وهرچه در وست از تراب وغیره اما در قاموس گفته که ترب بفتح وتراب وتربت همه بیک معنی ست اذا لم نجد الماء وقتی که
نیابیم آب را در معنی گفته وجدان ماء مختلف ست زیراکه در مسکن بنی آدم ومعبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود ونزدیک باشد

یا دُور اگرچه یک مرحله باشد لیکن عدم وجدان ماء در عرف جائی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و دران حرجی نمایان بود زیاده ازانچه مسافران
هر روز معاشات میکنند پس ما بر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بحرج تمام میسر آید یا قافله بعد او نرسد میتوان گفت لم یجد ماء و نازل
تا جائی که اهل قافله ازانجا آب می آرند و خارج بلد تا جائی که متعارف آب آوردن ست ازانجا واجد ماء ست و تحدید بمیل تقدیر برای ست و دلیل ما
از تقدیر برای در غایت قلق ست زیراکه تشریعی جدید میشود و قلّما تجدوا ماء گو ظاهر آنست که متعلق بسفر ست زیراکه وجدان ماء با مرض مانع تیمم نیست
و محتمل که مراد عدم قدرت باشد زیراکه وجدان مریض مثل لا وجدان ست و فقها از تاثیر عدم وجدان ماء در ترخص بتیمم و از تاثیر ضرر در صورت
مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ماء بسبب فقد آله استسقا از دلو و رشا یا عدم امکان وصول بماء از جهت عدو و سبع محل ترخص ست و تضرر بسبب
حرکت بسوی ماء با استعمال آن ملحق ست بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهی وعن [illegible] بن
ابی طالب علیه السلام عند احمد و از حدیث علی ست نزد امام احمد وجعل التراب لي طهورا و گردانیده شد
زمین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزیمه و غیر او نیز روایت کرده اند و در وی دلیل ست بر آنکه کافی نیست مگر تراب و جوابش گذشت
که تنصیص ببعض افراد عام مخصص وی نمی باشد با آنکه دران عمل ست بر مفهوم لغت و جمهور بدان قائل نیند و لیکن دلیل بر تعیین تراب همان
تواند شد که ذکر کردیم وعن عمار بفتح عین مهمله و تشدید میم و را در آخر وی ابو الیقظان ست قدیم الاسلام معذب شد از
دست کفار مکه بر اسلام و هجرت کرد طرف حبشه پستر بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را طیب مطیب نام کرده از مهاجرین اولین
و حاضرین بدر و جمله مشاهد بعد او ست کشته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفین بعمر نود و نه سال و گفته بود او را آنحضرت تقتلك الفئة الباغية
روایت کرد از وی جماعتی از ایشان ست علی و ابن عباس عمار عنسی ست مولای بنی مخزوم و حلیف ایشان مشرکین مکه او را بآتش میسوختند آنحضرت
بروی گذشت و دعا کرد یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم مادرش سُمیّه کنیز ابو حذیفه بود چون عمار پیدا شد ابو حذیفه
سمیه را آزاد کرد پس عمار مولی ست و پدرش حلیف زیراکه یاسر در مکه باد و برادر خود حارث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث
و مالک بیمن برگشتند و یاسر مقیم مکه شد و با ابو حذیفه بن المغیره حلیف گشت و وی جاریه خود بزنی وی داد از وی عمار متولد شد رضي الله
عنه قال بعثني النبي گفت عمار برانگیخت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم في حاجة در کاری فاجنبت فلم اجد الماء
فتمرغت في الصعيد پس جنب گردیدم و نیافتم آب پس غلطیدم در خاک كما تمرغ الدابة چنانکه می غلطد چارپایه بقیاس آنکه تیمم
در جنابت چون بجای غسل ست تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و ازینجا معلوم شد که از صحابه
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست بروی
و لهذا آنحضرت عمار را امر باعاده نکرد ثم اتيت النبي پستر آمدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فذكرت ذلك له
و ذکر کردم این ماجرا را بوی فقال انما تكفيك ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا اینکه کنی و قول بمعنی فعل آید
کقولهم قال بیده هکذا بيديك هكذا بهر دو دست خود همچنین ثم ضرب بيديه الارض پستر زد بهر دو دست خود ابر زمین
ضربة واحدة یکبار ثم مسح الشمال على اليمين وظاهر كفيه ووجهه پستر مسح کرد دست چپ را بر دست راست
و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضربه واحد کفایت میکند مر تیمم را چنانکه مذهب عطا و مکحول و اوزاعی
و احمد و اسحق و ابن منذر و عامه اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزیمه و جز ایشان ست و نووی بجوابش گفته که مقصود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان صورت ضرب ست برای تعلیم عمار ونمودن او را کنون دست برزمین این چنین ست ونمی باید برزمین غلطید
چنانکه عمار کرد نه بیان کیفیت تیمم همه وتمامه انچه حاصل گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را ولهذا در روایت دیگر از عمار
در سنن ابی داؤد وجز آن آمده است انچه نص ست در بودن تیمم دو ضربه ونیست در بعضی روایات این حدیث ضربهٔ واحده صریحا بلکه گفت
ضربة بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه واین باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین ومسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم بتمامه
نیست پس اقتصار کرد بران از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین با مرفقین در احادیث دیگر در جائیکه مقصود ذکر تیمم بتمامه
بود وبعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین ست وچنانکه گاهی ید ذکر میکنند وکف مراد میدارند مثل قوله تعالی اَلسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْا
اَيْدِيَهُمَا پس اگر کف ذکر کنند وید مراد دارند دور نباشد پس قول بضربتین ارجح واقوی ست این ست انچه حضرت شیخ رح در ترجمه نوشته اند
وبجوابش توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظ ضربتین ست نه ضربهٔ واحده مرادش حفظ مذهب ست نه حفظ روایت زیرا که اختلاف ست
در شافعیه که مذهب او اول ست یا ثانی وصحیح ومحفوظ آنست که ثانی ست انتهی وحدیث ضربهٔ واحده در صحیحین ست واحادیث ضربتین در صحاح نیست
پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد وآنکه در بعض روایات عمار مطلق ضربه آمده بی قید واحده محمول ست بر مقید پس محتمل ضربتین نباشد ومذهب جمهور
همین ست که تیمم یک ضربه است برای وجه وکفین ودلیل ایشان همین حدیث عمار ست وگفته اند که انچه ما عدای این حدیث است ضعیف ست یا موقوف
وهمچنین مذهب علما واهل حدیث اکتفاست بر راحتین وظاهر کفین موافق حدیث عمار واز عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان ست
که در صحیحین ست وعمار فتوی میداد بآن بعد موت نبی صلی الله علیه وسلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد وآنانکه دو ضربه گویند ومسح یدین
با مرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر ست که بیاید وصحیح آنست که وی موقوف ست پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد ولهذا در سفر السعادت
گفته در حدیث نیامده که دو بار دست مبارک برخاک زدی ونیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی واحادیثی که برخلاف انچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف ست
انتهی وشوکانی گفته اعضای تیمم رو وهر دو کف دست ست مسح کند آن هر دو را یکبار بیک ضربه درحالیکه ناوی ومسمی ست انتهی ودر مصفی گفته
در صفت تیمم اختلاف کرده اند جمهور گویند تیمم دو ضربه است یکی برای رو ویکی برای دو دست تا آرنج احمد واسحق گفته که تیمم یک ضربه است برای وجه
وکفین پس اختلاف در دو موضع ست در عدد ضربه ودر قدر ممسوح وتمسک کرده است احمد واسحق بحدیث عمار واین دو حدیث نزدیک من
متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت ست در تیمم وفعل آنحضرت اقل تیمم ست چنانکه لفظ یکفیک بآن اشاره میکند پس چنانکه اصل وضو
یک یک بار شستن اعضا معلوم ست وکمال آن سه سه بار شستن ومسح اذنین ومضمضه واستنشاق را با او الحاق کردن ست همچنان
اصل تیمم یک ضربه ومسح تا دو بند دست وکمال آن دو ضربه ومسح تا آرنج وانچه جمعی اختیار کرده اند که اگر بیک ضربه تیمم کند کفین را بر رو بمالد
واصابع را بر دو دست تا بتراب مستعمل تیمم واقع نشود تحکم محض ست ومخالف ظاهر حدیث عمار والله اعلم انتهی متفق علیه بین الشیخین
ودر وی دلیل ست بر کفایت ضربهٔ واحده وبر کفایت مسح کفین در یدین وبر آنکه آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بیان کرد باقتصار
بر کفین وافاده کرد که ترتیب درمیان وجه وکفین غیر واجب ست واگرچه واو مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارد شده است عطف در روایت
بخاری ثم مسح وجهه ودر لفظ اسمعیلی واضح تر ازین ست انما یکفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تنفضهما ثم تمسح بیمینک علی شمالک وبشمالک
علی یمینک ثم تمسح علی وجهک ودلالت کرد این حدیث بر آنکه تیمم بر کسی ست که جنب شد وآب نیافت ورفته است بعدم کفایت یک ضربه جماعتی
مثل علی بن ابی طالب وابن عمر وحسن بصری وشعبی وسالم بن عبدالله بن عمر وسفیان ثوری ومالک وابوحنیفه واصحاب رای وصاحبین وشافعی

در جديد وبعضي از اصحاب احمد بن حنبل ودليلِ حديثِ عمار اصح احاديث باب ست وحديث ضربتين معارضِ او نتواند شد واختلاف كرده اند در
ترتيب ميان وجه ويدين وحديث عمار قاضي ست بعدم وجوب آن بلكه عطف ثم مقتضي وجوب تاخير او ست از يدين وباين رفته است قائل ضربةٍ واحدة
وگفت قائل ضربتين كه لابدست از ترتيب بتقديم وجه بر يدين ويمنى بر يسرى ودر حديث عمار دلالت ست بر آنكه مشروع ضرب تراب ست وشافعي
گفته كافي ست نهادن دست برخاك زيراكه در يكي از دو روايت تيمم آنحضرت صلى الله عليه وسلم از ديوار آمده كه نهاد دستِ خود وليكن در مصفى در تفسير
فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ گفته كه منه دلالت ميكند بر نقل چيزي از تراب باعضا پس اگر نقل نكرد مثل آنكه دست بسنگي بر تراب
نهاد وبسنگي بر دارد جائز نبود وآيت از ضربه وضربتان ساكت ست نقل تراب ومسح بايد خواه ضربه باشد خواه ضربتان انتهى واللفظ للمسلم
در مصفى زير قوله تعالى گفته فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ظاهر آيت استيعاب وجه ويدين ست الا آنچه شاق باشد مانند تحت لحيه
خفيفه واز سياق آيت فهم كرده ميشود كه مسح يدين تا مرفقين بايد زيراكه در كلام عرب چون يكجا تعيين قيود كردند ودر جاي ديگر بران اعتماد كرده ميشود
وجمعي از حديث عمار وابن عباس پي برده اند كه تا كوع كفايت ميكند وظاهر اول ست انتهى گويم ابن مسيب وابن سيرين سه ضربه گويند يك ضربه
براي رو ويك ضربه براي كفين ويك ضربه براي ذراعين شيخ در ترجمه گفته كلام درين مقام در شرح زياده برين واقع شده چنانكه ظاهر شده
كه قول بضربتين ارجح واقوى ست والله اعلم انتهى گويم مراد بشرح لمعات ست وبر كلام كه دران ست اطلاع دست بهم نداده تا دران بحث
ميرفت اما آنچه شيخ رح در شرح سفر السعادت ذكر كرده جوابش در شرح فارسي مختصر شوكاني ببسط گذارش كرده ايم وازان ثابت شده كه احاديث
در هر دو جانب واقع اند چنانكه در كتاب هم بيايد اما اصح واقوى نزد اهل حديث روايةً بلكه درايةً همان ضربهٔ واحده است والله اعلم وفي رواية
للبخاري ودر روايت بخاري ست از حديث عمار وضرب بكفيه الارض ونفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه وكفيه وزد
بهر دو دست خود زمين را ودميد در هر دو كف دست پستر مسح كرد بهر دو دست روي خود را وهر دو كف دست را باين طريق كه مسح كرد پشت دست
راست را بدست چپ وپشت دست چپ را بدست راست ودر بعضي روايات بواو آمده بتقديم وجه بر كفيه وبعكس نيز آمده ودر بعضي ثم آمده بتقديم كفيه
وازينجا معلوم شد كه ترتيب در تيمم نيست قاله الشيخ في الترجمة واين روايت مخالف روايت اول ست يكي در ترتيب دوم زيادت نفخ ونفخ تراب
مندوب ست وگفته اند مندوب نيست واين تيمم وارد ست در كفايت تيمم مر جنب فاقد آب را وقياس كرده اند بروي حائض ونفساء را وخلاف
كرده اند دران ابن عمر وابن مسعود واما اينكه تراب رافع جنابت ست يا نه پس بيانش در حديث ابوهريره مي آيد عن ابن عمر وي
عبدالله بن عمر بن خطاب القرشي العدوي ست اسلام آورد با پدر بمكه ووي صغير بود وحاضر نشد بدر را ودر حضور وي باحد اختلاف ست
وصحيح آنست كه اول مشاهد وي خندق ست وبود از اهل ورع وعلم وزهد شديد التحري والاحتياط ميمون بن مهران گويد نديدم پرهيزگارتر
از ابن عمر ونه عالمتر از ابن عباس وگفت نافع نمرد ابن عمر تا آنكه آزاد كرد هزار كس يا زياده وولادت وي يك سال پيش از وحي ست ووفاتش در سنه
هفتاد وسه بعد قتل ابن الزبير بسه ماه يا شش ماه ووصيت كرده بود كه مدفون شود در حل ليكن بسبب حجاج صورت نه بست ناچار در ذي طوى
بمقبرهٔ مهاجرين بخاك سپردند خلقي كثير از وي راوي ست در مصفى فضائل وي بسيار ذكر كرده رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم التيمم ضربتان ضربة للوجه وضربة لليدين الى المرفقين تيمم دو ضربه است يك ضربه براي رو ويك
ضربه براي هر دو دست تا آرنج وباين رفته اند اكثر علما وابوحنيفه ومالك وشافعي وغيرهم ودليل ايشان همين حديث ست ونيز حديث عمار بن ياسر
كه مسح كردند صحابه براي نماز فجر وبودند ايشان با رسول خدا صلى الله عليه وسلم پس زدند بكفهاي خود صعيد را پستر مسح كردند بروهاي خود مسحةً واحدةً

پستر باز زوند بكفهاى خود صعيد را بار ديگر پس مسح كردند بدستهاى خود تمام تا مناكب و آباط شيخ در مسح تا ابط گفته اين بجهت آن بود كه در آيت ذكر مرفقين نيست پس گمان بردند كه دست نام تمام عضو ست از كف تا ابط انتهى و شيخ ابن الهمام گفته كه حاكم حديث ضربتين را تصحيح نموده و گفته كه صحيح الاسناد ست و لم يخرجاه انتهى گويم مصنف در فتح الباري گفته كه اتيان بخاري عنوان را بلفظ جزم كه باب التيمم للوجه والكفين با شهرت خلاف از جهت قوت دليل اوست زيرا كه احاديث وارده در صفت تيمم صحيح نشده ازان جز حديث ابى جهم و عمار و ما عداى اين هر دو ضعيف ست يا مختلف در رفع و وقف و راجح عدم رفع ست و اما حديث ابى جهم پس وارد بلفظ يدين ست مجملا و اما حديث عمار پس بلفظ كفين ست در صحيحين و بلفظ مرفقين ست در سنن و در روايتى تا نصف ذراع و در روايتى تا آباط آمده و درين دو روايت مقال ست شافعي وغيره گفته اند كه اگر اين واقع شده است از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس هر تيمم كه صحيح و ثابت شده است از آنحضرت بعد ازان پس اين ناسخ اوست و اگر بغير امر آنحضرت واقع شده است پس حجت در چيزى ست كه بدان امر كرده نه در آنكه از خود كردند و مؤيد روايت صحيحين ست در اقتصار بر وجه و كفين اينكه عمار فتوى ميداد بآن بعد آنحضرت صلى الله عليه وسلم و راوى حديث اعرف ست بمراد حديث از غير خود لاسيما صحابى مجتهد و جواب نووى در شرح مسلم كه مقصود بيان مجرد صورت ضرب ست براى تعليم نه جميع آنچه حاصل شود بوى تيمم متعقب ست بآنكه سياق قصه دلالت دارد بر آنكه مراد جميع ست چه ظاهر از قول آنحضرت انما يكفيك بيان جميع چيزى ست كه كفايت كند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقين بقياس بر وضو فاسد ست چه اين قياس ست بمقابله نص كه دال ست بر مسح كفين با آنكه قائل بعدم نيز قياس دارد معارض اين قياس و آن قياس ست بر حد سرقه انتهى كلامه رواه الدارقطني في سننه عقيب روايته و قفه يحيى القطان و هشيم و غيرهما و هو الصواب و رجاله كلهم ثقات انتهى و لهذا گفت مصنف و صحح الائمة وقفه على ابن عمر و گفته اند كه از كلام اوست و اجتهاد را دران مسرح ست و بعضى گفته اند موقوف ست بر ابن عمر قولا و فعلا و روايت كرده اند آنرا حاكم و بيهقى مرفوعا و در اسنادش على بن ضبيان ست دارقطني گفته توثيق كرده است او را يحيى القطان وغيره و مصنف گفته تضعيف كرده اند او را غير واحد و مروى بطرقى كه در همه آن مقال ست ضعفه ابن معين وغيره و در سبل گفته و در معنى او چند روايات ست همه غير صحيح بلكه موقوف ست يا ضعيف نا العمدة حديث عمار و به جزم البخاري في صحيحه فقال باب التيمم للوجه والكفين انتهى گويم احاديث درين باب مختلف آمده در بعضى ضربتين و در بعضى ضربه واحده و در بعضى مطلق ضرب و در بعضى كفين و در بعضى يدين الى المرفقين و در بعضى يدين مطلق اما اهل معرفت بحديث بجد اند در ترجيح ضربه واحده و مسح كفين و مقال دارند در احاديث مخالف آن و هو الراجح و ليكن گفته اند كه اخذ باحاديث ضربتين و مرفقين اخذ ست باحتياط و عمل ست باحاديث طرفين از جهت اشتمال ضربتين بر ضربه و مسح ذراعين تا مرفقين بر مسح تا كفين دون العكس والله اعلم **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسلم خاك پاك كننده مسلمان ست صعيد بمعنى خاك آيد و بعضى گفته اند بمعنى روى زمين ست در مصفى گفته صعيد در لغت تراب را گويند و آنچه ذهن بغير تحمل ادراك ميكند عدم اطلاق صعيد ست بر زرنيخ و نوره و سحاقه خزف و نقع و حجر و طيب طاهر را گويند پس سه شرط پيدا شد قصد و بودن تراب يا رمل و طهارت آن انتهى وان لم يجد الماء عشر سنين اگرچه نيابد آب را فرضا تا ده سال درينجا مبالغه و تاكيد ست در طهوريت خاك و تنبيه بر آنكه خاك خلف مطلق ست مر آب را چنانكه مذهب حنفيه ست نه ضرورى مثل وضوى معذور چنانكه مذهب شافعي ست در مصفى گفته اختلاف كرده اند كه تيمم طهارت ضرورى ست يا طهارت مطلقا نزديك فقير نزاع لفظى ست زيرا كه ضرورى ست بمعنى آنكه مشروعيت آن نزديك فقد ماء ست و طهارت مطلقه ست بمعنى آنكه مؤثر ست در اباحت صلوة و غير آن بشرع مستانف پس عامل بتيمم مطيع تر نيست از متوضى بلكه هر يكى در مظان خود مطيع ست پس تفريعاتى كه بر ضرورت تيمم كرده اند

باسر احمل بحث ست مانند لایتیم لفرض قبل وقت فعله ویتیم لکل فرض وینوی استباحة الصلوة لارفع الحدث انتهی فاذا وجد الماء لیس
چون یابد آب را وصفی گفته ماء در عرف اطلاق کرده میشود بر مای مطلق واگر مولی عبد خود را گوید احمل الی ماء بمای مطلق متمثل می شود نه مقید
مانند مای ورد پس در مطلق ومقید سخن افتاد شافعیان گفتند هو مایقع علیه اسم الماء بلا قید والمتغیر بمستغنی عنه کزعفران تغیرا یمنع اطلاق اسم الماء
لیس بمطلق بخلاف التغیر الیسیر الذی لایمنع اطلاق الاسم وبخلاف التغیر بمثل مکث وطین وطحلب وحنفیان گفتند هو الباقی علی اوصاف خلقیة کماء
السماء والعیون والآبار والبحار والغدران وان انتن بطول المکث او تغیر مما لاینفک عنه کالتراب واوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلفوا
فی تفسیر الغلبة فقیل غلبة الاجزاء بحیث لایسیل وقیل اختلاف اللون ولا ماء عصر من شجر او ثمر قول اول مشی ست بر جادهٔ تتبع لغت وتا ممکن باشد
آنرا نتوان گذاشت پس اگر مای مطلق نیابد لازم آید عدول بتیم اگرچه نبیذ یا لبن موجود باشد بنص قرآن زیرا که نبیذ ماء نیست بمعنی که تقریر کردیم
انتهی فلیتق الله پس چون یابد آب را پس باید که بترسد از خدا یعنی وضو کند واقتصار بر تیمم بعد وجدان آب نماید چنانکه گفته اند آب آمد تیمم برخاست
ولیمسه بضم یا وکسر میم مضارع امس از مساس بمعنی مسح ذکره الطیبی ومراد اینجا وضوست بشرته وباید که رساند وصرف کند آب را بشره
خود را یعنی اندام خود ودر روایتی زیاده کرده فان ذلک خیر یعنی بدرستیکه آب نیکوست واصل ست در تطهیر ومراد آن نیست که نزد وجود آب
وضو وتیمم هر دو جائزست ولیکن وضو اولی وافضل ست بلکه وضو جائزست وتیمم اصلا جائز نه ولفظ خیر باین معنی که اینجاست نیز می آید چنانکه
در قوله تعالی أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ودر سبل السلام گفته تمسک کرده اند بقول وی ولیمسه بشرته بر آنکه تراب
رافع حدث نیست ومراد مساس بشره از جنابت ست زیرا که باقی ست بروی ومباح نکرد تراب او را مگر نماز لاغیر وچون فارغ شد از نماز عود کرد
بروی حکم جنابت ولهذا گفته اند که لابدست برای هر نماز از تیمم واستدلال کرده اند بحدیث عمرو وقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نماز گذاردی
بایاران خود وتو جنب هستی وقول صحابه که عمرو نماز گذارد با ایشان واو جنب بود پس مقرر داشت آنحضرت ایشان را بر تسمیه آنها عمرو را جنب
وبعضی گفته اند که حکم تراب حکم آب ست در رفع جنابت ونماز گذارد بخاک چندانکه خواهد وچون آب یابد واجب نشود بروی مساس آن
مگر برای نماز آینده واستدلال کرده اند باینکه حق تعالی خاک را بدل آب گردانیده پس حکم وی حکم آب باشد وآنحضرت او را طهور نام کرده ووضو
نام نهاده چنانکه گذشت وحق این ست که تیمم قائم مقام آب ست ورافع جنابت بر فع موقت تا وقت وجدان آب اما قیام وی مقام آب
پس باین جهت که حق تعالی او را عوض از آب گردانیده عند عدم الماء واصل قیام اوست مقام وی در جمیع احکام پس بیرون نرود از آن مگر بدلیل
واما اینکه چون آب بیابد غسل کند پس بجهت تسمیه نمودن آنحضرت عمرو را جنب وبجهت قول وی اذا وجد الماء فلیتق الله وهمین ست اظهر که امر بامساس
آب بسببی ست که مقدم ست بر وجدان ماء زیرا که امساس آب باسباب وجوب غسل ووضو معلوم ست از کتاب وسنت انتهی رواه البزار وصححه
ابن القطان کلام بر ضبط لفظ وتعریف حال این هر دو بزرگ گذشت ولکن صوب الدارقطنی ارساله گفت دارقطنی در علل ارساله
اصح ورواه الترمذی عن ابی ذر الغفاری بذال معجمه مفتوحه ورا نام وی جندب ست بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح وی نیز بن جناده بضم
جیم وتخفیف نون وبعد الف دال مهمله ابوذر از اعیان صحابه وزهاد ایشان ست واز مهاجرین واول کسی ست که پیش آمد آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم بتحیهٔ اسلام ومسلمان قدیم ست در مکه مسلمان شد وبود خامس در اسلام وبرگشت بسوی قوم خود تا آنکه قدوم آورد بمدینه بعد خندق
وساکن شد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ربذه ومرد آنجا در سنه سی ودو در خلافت عثمان رضی الله عنه ونماز گذارد بروے
ابن مسعود وتعبد میکرد پیش از مبعث آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرد از وی خلقی کثیر از صحابه وتابعین نحوه مانند حدیث ابوهریره

ولفظ وی این ست که قال ابو ذر اجتویت المدینة فامر لی رسول الله صلی الله علیه وسلم بابل فکنت فیها فاتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقلت هلک ابو ذر فقال ما حالک قال کنت اتعرض للجنابة ولیس قربی ماء فقال الصعید طهور لمن لم یجد الماء ولو عشر سنین وصححه
وتصحیح کرد حدیث ابی ذر را ترمذی والحاکم ایضا وگفت مصنف در فتح الباری انه صححه ابن حبان والدارقطنی وعن ابی سعید
الخدری رضی الله عنه قال خرج رجلان فی سفر فحضرت الصلوة گفت بیرون آمدند دو مرد در سفری پس در آمد
وقت نماز ولیس معهما ماء فتیمما صعیدا طیبا ونبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس بگزاردند
نماز را ثم وجدا الماء فی الوقت پستر یافتند آب را در وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة والوضوء
پس باز گردانید یکی از ان دو مرد نماز و وضو را و در روایتی بجای والوضوء بوضوء آمده وتسمیهٔ وی باعاده بطریق تغلیب ست والا نبود که وضو کرده باشد
یا تیمم را وضو نام کرد چنانکه گذشت ولم یعد الآخر. باز نگردانید دیگری نماز و وضوی خود را وازینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هم جائز بود ثم اتیا رسول الله پستر آمدند آن هر دو نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس بیان کردند
این قصه را فقال للذی لم یعد اصبت السنة پس فرمود مر آنکس را که باز نگردانید نماز را یافتی تو طریقهٔ مسلوک را در دین که
بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی وچون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین ست واجزاتک صلاتک وبس ست ترا نمازی که کردی
زیرا که این نماز در وقتِ خود واقع شد وآب مفقود بود پس واجب تراب ست ودرینجا دلیل ست بر آنکه واجب نیست اعادهٔ نماز بر کسیکه
گذارده است آنرا بتراب در وقت بعد فراغ از نماز وهمین ست مذهب ابو حنیفه وشافعی ورفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده در وقت
بسبب اطلاق قولِ وی فاذا وجد الماء فلیتق الله ولقوله تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وخطاب متوجه ست با بقای وقت
وممکن ست تادیه در وقت وجواب داده اند که حدیث اذا وجد الماء مطلق ست در کسیکه یافت آب را بعد وقت وکسیکه یافت آنرا قبل خروج وقت
و در حال نماز وبعد آن واین صریح مقید ست در وقت پس محمول شود مطلق بر مقید چه حدیث ابی سعید در کسی ست که نیافت آب را در وقت ونیز
در وی تعرض باعادهٔ وضو نکرده بلکه امساس بشره ذکر کرده واما آیت پس بعد فعل صلوة خطاب را توجه بسوی فاعل وی باقی نمانده وکیف
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر معید را فرمود واجزاتک صلوتک واجزاء عبارت ست از بودن فعل مسقط وجوب اعادهٔ عبادت در سبل
گفته والحق انه قد اجزاه وقال للآخر وفرمود مر دیگری را که وضو کرد وباز گردانیده بود نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر
وثواب عمل دوباره یکبار باداء فرض بتیمم بجهت عذر وبار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر رواه ابو داؤد والدارمی والحاکم
والنسائی نحوه هکذا اسندا وفی مختصر السنن للمنذری انه اخرجه النسائی مسندا ومرسلا انتهی ورواه الدارقطنی موصولا وابن المبارک مرسلا
وگفت ابو داؤد وهم نسائی که مرسل ست از عطاء بن یسار که از تابعین ست باسقاط ابی سعید وگفت ابو داؤد وذکر ابو سعید درین حدیث
محفوظ نیست وحاکم تصحیح کرد اتصال او را بر شرط شیخین ومصنف گفته این روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده واو را شاهدی ست از حدیث
ابن عباس رواه اسحق فی مسنده ولفظ وی این ست انه صلی الله علیه وسلم بال ثم تیمم فقیل له ان الماء قریب منک قال فلعلی لا ابلغه انتهی
ودرینجا دلیل ست بر آنکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتماد نباید کرد آینده که زنده ایم نمیدانیم که دم دیگر دریابیم یا نه ولنعم ما قیل شعر
بر تو عمر چراغی ست که در بزم وجود ÷ بنسیم مژه بر هم زدنی خاموش ست ÷ وعن ابن عباس رضی الله عنه فی قوله عز
وجل روایت ست از ابن عباس در تفسیر قول خدای غالب بزرگ ان کنتم مرضی اگر باشید شما بیمار در مصفی گفته متعلق ست

بما قبل یعنی چون اراده نماز کنید واز وضو وغسل مانعی پیدا شود شرط صحت نماز تیمم ست ومرضی جمع مریض ست مثل جریح وجرحی ومریض در عرف
لمسی ست که مرضی که در عرف ازان حسابی بردارند داشته باشد نه مثل خدشه وبثره وانشقاق رجل وماننده آن ومریض را بمجرد اینقدر تشخیص نتوان کرد
واز اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص درحق مرضی ضرر ست واین را اصحاب لغت می فهمد مخصوص مجتهد نیست پس در حد ضرر بحث افتاد
شافعیان گفتند مرض یخاف معه من استعماله علی منفعة العضو وکذا بطوء البرء والشین الفاحش فی عضو ظاهر وحنفیان گفتند یتیمم المریض
اذا خاف شدة المرض او بطوء البرء باستعماله کالمحموم وذی الجدری وظاهر آنست که ضرر نیز حواله بر عرف ست او علی سفر سفری که در قصر
صلوة وافطار صوم معتبر ست آیا در تیمم شرط هست یا نه در مصفی گفته ظاهر از احادیث وآثار آنست که ذکر سفر تصویر وتقریب ذهن ست بعدم
وجدان ماء چنانکه ذکر سفر در مسئله رهن ومقتضای آیت نیز همان ست زیراکه فلم تجدوا ماء اشعار ست بآنکه مدار حکم عدم وجدان آب ست وآیا داخل
بلد وخارج آن برابر ست فقها مختلف شدند بنا برانکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع ست فقیر گوید واین فرق نزدیک امعان فکر مدخول ست
زیراکه علت ترخیص بتیمم عدم وجدان ماء با سفر هست یا عدم وجدان ماء فقط وعدم وجدان ماء با بودن خارج بلد امری ست که علت آن از قرآن
وسنت مفهوم نمی شود وچون لازم شد که علت عدم وجدان ماء باشد ندرت وقوع وکثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت ربا تحقق شد
بیع گندم با جو نسیه بوجهی که گندم را زیاده از جو بگیرد وآن از حوادث قلیل الوقوع ست یا بوجهی که جو زیاده شد وآن از حوادث کثیر الوقوع ست
باهم فرق نمیکنند وهمچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر وافطار ست حوادث قلیل الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب در محفه در غایت
رفاهیت مانع علیت او نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بران دائر باشد چه نادر وچه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندرت وقوع را در تشریع
علت واسباب نزدیک شارع اثری هست هماناً محلی عدم قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً للمنهاج انتهى قال
گفت ابن عباس در تفسیر آیه مذکوره اذا کان بالرجل الجراحة فی سبیل الله هرگاه باشد بمرد جراحتی وریشی در راه خدا یعنی جهاد
والقروح جمع قرح بمعنی بثور آنکه در بدن مانند جدری وغیره پیدا می شود فیجنب فیخاف ان یموت ان اغتسل تیمم
پس جنب گردد وآن مرد ترسد ازین که بمیرد اگر غسل کند پس آن مرد تیمم کند وغسل نکند ودرینجا دلیل ست بر شرعیت تیمم درحق جنب اگر بترسد
موت را واگر نترسد مگر از ضرر پس آیت یعنی قول وی ان کنتم مرضی دال ست بر اباحت تیمم برابر ست که بترسد از تلف یا از انچه کمتر ازوست
وتنصیص در کلام ابن عباس بر جراحت وقروح مجرد مثال ست ورنه حال هر مرض همین ست ومحتمل که ابن عباس این دو چیز را منجمله امراض خاص کرده باشد
وهمچنین بودن آن در راه خدا مثال محض ست ورنه اگر از سقطت باشد نیز همین حکم دارد وچون این برای مثال باشد جواز تیمم برای خوف ضرر
باقی نماند مگر آنکه قول وی ان یموت دلالت دارد برانکه جائز نیست تیمم مگر برای مخافت موت وهو قول احمد ویکی از دو قول شافعی ست
ومالک وشافعی در قولی وحنفیه جائز دارند تیمم را بنا بر خشیت ضرر گفته اند زیراکه آیت مطلق ست وداؤد باباحت وی رفته از برای مرض اگرچه
خوف ضرر نباشد وهو ظاهر الآیة رواه الدارقطنی موقوفاً علی ابن عباس رضی الله عنه ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم البزار
وابن خزیمة والحاکم والبیهقی وصححه ابن خزیمة والحاکم وگفت ابوزرعه وابوحاتم خطا علی بن عاصم وگفت بزار لا یعلم رفعه عن عطاء من
الثقات الا جریر وگفت ابن معین وی شنیده ست از عطا بعد اختلاط ودرین وقت رفع وی تمام نیست وعن علی بن ابی طالب
علیه السلام وکرم الله وجهه فی الجنة قال انکسرت احدى زندی بتشدید تحتیه تثنیه زند که مفصل طرف ذراع ست در کف
یعنی گفت علی شکست یکی از دو بند دستم فسألت پس پرسیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را از حکم آن فامرنی

آن، مسح علی الجبائر پس امر بردم اگر مسح کنم بر جبیره و جبیره چیزی ست که جبر کنند بدان استخوان شکسته را و به پیچند آنرا بروی در تصفی
گفته این آیت یعنی مَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَّلٰکِنْ یُّرِیْدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهٗ عَلَیْکُمْ اصل ست
در مسح بر جبائر و عصائب و درد وائی که بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حکم سلس البول و انفلاب الریح
واللّٰه اعلم انتهی رواه ابن ماجة بسند واه روایت کرد این را ابن ماجه و هم دار قطنی بسندی که واهی ست زیرا که از حدیث عمرو بن خالد
و وی کذاب ست و بیهقی و دار قطنی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول و گفت شافعی در ام و مختصر که اگر می شناختم
اسنادِ او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل ست و انکار کرد آنرا یحیی بن معین و گفت بیهقی ثابت نمی شود درین باب
از آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یکی
ثابت نه و گفت بیهقی اصح چیزی که درین باب ثابت ست حدیث جابر ست که خواهد آمد جدًّا بکسر جیم و تشدید دال مهمله منصوب ست بر مصدر
ای جد ضعفه جدا و جد بمعنی تحقیق ست کما فی القاموس پس مراد آنست که حقق ضعفه تحقیقا یعنی سند این حدیث سخت سست ست و رفته اند
احمد و جمهور باینکه تیمم بعذر جائز ست و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم بخوف ضرر روایت کرده اند شوکانی گفت نمیدانم که این روایت از کجا ست
زیرا که قول وی تعالی وَاِنْ کُنْتُمْ مَّرْضٰی الخ مؤید این حدیث ست و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی اللّٰه
علیه وسلم در غزوهٔ ذات السلاسل و محتلم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هرگاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این
قصه را فرمود ای عمرو نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه تو جنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم وَلَا تَقْتُلُوْٓا اَنْفُسَکُمْ اِنَّ
اللّٰهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیْمًا و تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفرمود رواه احمد و الدارقطنی و ابن حبان و الحاکم و اخرجه البخاری تعلیقا
انتهی در حجة اللّٰه البالغه گفته و همین ست حکم کسی که استعمال آب بروی متعذر باشد گویا وی عادم آب ست پس هرگاه آب در زیر چاه بیند
و بوجهی از وجوه وضو از آن آب نتواند کرد حکم عادم آب دارد و همچنین ست حکم خوف طریق و همین ست حال کسی که محتاج ست بشرب که او نیز حکم
عادم آب دارد بنسبت وضو و آنکه گفته اند فوت نماز با استعمال آب و ادراک آن بتیمم سببی از اسباب تیمم ست دلیلی بران یافته نشد بلکه استعمال آب
بروی واجب ست زیرا که تراخی او در تادیه صلوة تا این وقت اگر بعذری هست که برای تاخیر مسوغ ست مثل نوم و سهو و جز آن پس واجب نکرده است
او تعالی مگر ادا کردن نماز در همین وقت و اگر تراخی بی عذر ست یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضو ست و آثم ست
بالمعصیة و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بران حجتی نیّره بلکه از باب تخریجات ست انتهی و کلام
درین مسئله بیشتر هم گذشته است وعن جابر بن عبد اللّٰه الانصاری رضی اللّٰه عنه فی الرجل الذی شُجَّ در قصهٔ مردی
که جراحت رسید بسر او از سنگ و آن این ست که گفت جابر برآمدیم ما در سفری پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی پس جراحت کرد آن سنگ
در سر آن مرد پس محتلم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من رخصتی در تیمم گفتند نمی یابیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت داری
بر آب پس غسل کرد آن مرد و مرد پس هرگاه که قدوم آوردیم بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه وسلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه فرمود کشتند او را کشد
ایشان را خدای تعالی چرا سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم مسئله پس جز این نیست که شفاء عیّ یعنی عجز و نادانی و نافهمیدگی پرسیدن ست
انما کان یکفیه ان تیمم ویعصب علی جرحه خرقة جز این نیست که بس بود او را اینکه تیمم میکرد و می بست بر جراحت خود
جامه پاره را ثم یمسح علیها ویغسل سائر جسده پس تر مسح میکرد بران خرقه و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل ست

بر جمع کردن میان تیمم و مسح و غسل یعنی شستن باقی بدن و این مشکل ست پس گفته اند که محمول ست بر آنکه اعضای وضو مجروح بود و امساس آن
بآب متعذر شد پس عدول کرد بسوی تیمم پس تر روان ساخت آب را بر بقیهٔ بدن خود و اما شجه پس در سر بود و واجب در ان غسل ست لیکن متعذر شد
بسبب شجه و واجب عصب او بود و مسح نمودن بران و لیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پس تر مصنف حدیث
جابر را بنهجی سوق کرده که دلالت میکند بر اینکه قول وی انما کان یکفیه غیر مرفوع ست و چنین نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد عبارتی
که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان ست که گذشت یعنی گفت جابر بر آمدیم ما در سفری تا آخر قصه رواه ابو داود
بسند فیه ضعف زیرا که متفرد ست بدان زبیر بن خُرَیق بضم خای معجمه و رای مفتوحه و مثناة تحتیه ساکنه و قاف گفت دارقطنی لیس بالقوی
و گفت ذهبی انه صدوق و قد صححه ابن السکن و خلاف کرد اوزاعی در روایت نمود آنرا از عطا از ابن عباس و هو الصواب گفت مصنف در تلخیص و روایت
کرده است آنرا ابو داود و نیز از حدیث اوزاعی و گفت رسید ما را از عطا از ابن عباس و رواه الحاکم من حدیث بسر بن بکر عن الاوزاعی و گفت دارقطنی
اختلاف کرده اند در ان بر اوزاعی و صواب این ست که اوزاعی مرسل کرد آنرا و از عطا گفتم این روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابو حاتم
نشنیده است آنرا اوزاعی از عطا بلکه شنیده است از اسمعیل بن مسلم از عطا بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از اوزاعی
و نقل کرد ابن السکن از ابی داود که حدیث زبیر بن خُریق اصح ست از حدیث اوزاعی گفت و این مثل چیزی ست که وارد شده است در مسح بر جبیره
و واقع نشد در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد ست بسیاق وی تنبیه کرده است بران ابن القطان
و لیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث ولید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطا بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد
مردی پس امر کرده شد بغسل پس مُرد پس ذکر کرده شد بآنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود چه شد ایشان را کشتند او را کشد ایشان را خدا
سه بار فرمود این کلمه را تحقیق گردانیده است خدای تعالی صعید یا تیمم را طهور و ولید بن عبد الله را دارقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد او را اینکه
تصحیح این حدیث او نموده و او را شاهدی ضعیف ست از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی و نیز در روایت عطا ذکر مسح بر جبیره
نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خُریق باشد انتهی و فیه و درین حدیث اختلاف ست علی راویه بر راوی او که عطا ست
چه از وی زبیر بن خُریق از جابر روایت کرده و اوزاعی آنرا بلاغا از عطا از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطا واقع شده که آیا از جابر ست
یا از ابن عباس و در یکی از دو روایت ست آنچه در روایت دیگر نیست کما عرفت مما تقدم و این حدیث و حدیث علی متعاضد اند بر وجوب مسح
بر جبائر آب و در وی خلاف ست میان علما بعضی گویند مسح کند بنا بر این هر دو حدیث اگرچه ضعیف اند و لیکن عضد یکدیگر اند بقیاس مسح بر
خفین و بر عمامه و این قیاس مقوی نص ست در سبل گفته و هو الظاهر **وعن ابن عباس رضي الله عنه قال من السنة ان لا يصلي**
الرجل بالتيمم الا صلوة واحدا گفت از سنت ست اینکه نماز نگذارد مرد بلکه زن نیز بیک تیمم مگر یک نماز **ثم تيمم للصلوة**
الاخرى باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ من السنة آنست که مراد سنت آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود و محتمل که مراد
طریقهٔ مسلوکه فی الدین مشروع در مسلمین باشد و در حدیث دلالت ست بر اینکه یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذهب شافعی ست زیرا که
نزد وی واجب ست تیمم برای هر فریضه و مذهب ابو حنیفه و اصحاب او حسن بن صالح آنست که هر قدر نماز که خواهد بیک تیمم بگذارد همچو وضو بنا بر
عموم اخبار و قیاس فرائض بر نوافل و جواب از طرف شافعیه این ست که وضو رافع حدث ست و حکم نوافل بر تخفیف ست چنانچه بر راحله و مانند آن گذارده
میشوند و عموم مخصوص ست بآنچه ذکر کردیم و ابو ثور گفته که بیک تیمم دو فریضهٔ مجتمعه روا ست زیرا که جمع هر دو را همچو یکی میگردانند و جواب داده اند

که ایں معنی معتبر نیست زیراکه اعتبار بتغایر هر دو فریضه است در ذات نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که مباح میشود بتیمم آنچه مباح میشود بوضو و بغسل برای کسی که آب نیابد یا بتر سد ضرر را از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفراغ از نماز و باشتغال بغیر نماز و نه بخروج وقت علی ما هو الحق و خلاف درین مسئله معروف ست و در حجة الله البالغه گفته تیمم خلیفهٔ وضو و غسل ست پس آنچه متوضی را بوضوی خود و مغتسل را بغسل خود می بایست کرد مثل گزاردن نماز وغیره آن همه متیمم را هم جائز ست پس میتواند که بیک تیمم چند فریضه بگزارد زیراکه حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب ست یافته نشد انتهی رواه الدارقطني والبيهقي باسناد ضعيف جدًّا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیراکه بروایت حسن بن عماره است و او ضعیف ست و درین باب ست از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عنه و هما ضعیفان و اثر ابن عمر و اصح مگر موقوف و مرسل ست پس قائم نشود بدان حجت و اصل اینست که او تعالی تراب را قائم مقام آب گردانیده و معلوم ست که واجب نیست وضو بآب مگر از حدث فالتیمم مثله و باین رفته است جماعتے از اهل حدیث وغیرهم و هؤلاء تقوم دلیلا و چون تیمم مثل وضو آمد نواقض وے نیز همان نواقض وضو باشد چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست مگر بدلیل و ما نیافتیم دلیلی که حجت بآن قائم تواند شد پس واجب اقتصار ست بر نواقض وضو انتهے

باب الحيض

حیض بمعنی سیلان ست میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از وست و در شرع عبارت ست از خونی که از رحم زن براید بی علت و ولادت و آنچه بعلت براید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد ولادت رود آنرا نفاس گویند و محیض بمعنی حیض آید و حیض بکسر حا حالتے که بران زن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و حکمت در پیدا کردن حیض تربیت اولاد ست و ازین جهت ست که حامل حیض نمی آرد و آنچه فاضل می ماند از غذای ولد و بیرون می آید آن خون نفاس ست بعده آن خون را که مادهٔ حیض بود خون میگردانند باین سبب کم ست که مرضعه حیض آرد و حاکم وغیراو از ابن عباس آورده اند که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از هبوط از جنت و در حدیث دیگر آمده که این چیزی ست که نوشته است آنرا پروردگار بر دختران آدم و نیز آمده که مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض و منع کرد ایشان را از درآمدن درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم منافات بالنسای بنی اسرائیل ندارد چه بنات آدم بی واسطه مراد نیست والله اعلم **وعن** عايشة رضي الله عنها ان فاطمة بنت ابي حبيش بدرستیکه فاطمه دختر ابی حبیش وضبط وی در اول باب نواقض گذشت **كانت تستحيض** بود که بسیار استحاضه میکرد و آن خونی ست که روان میشود از فرج زن در غیر هنگام وی پس آمد فاطمه نزد آنحضرت و گفت من زنی هستم که استحاضه میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را **فقال لها** پس فرمود اورا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان دم الحيض دم اسود يعرف بدرستیکه خون حیض خون سیاه می باشد و شناخته میشود یا می شناسد آنرا زنان فاذا كان ذلك بکسر کاف فامسكي عن الصلوة پس هرگاه که باشد این خون حیض نگاه دار خود را از نماز فاذا كان الاخر فتوضئي وصلي پس هرگاه که باشد خون دیگر یعنے جز سیاه پس وضو کن و نماز گزار چنانکه حکم معذوران ست و درین حدیث رد مستحاضه است بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض ست والا استحاضه است و قد قال به الشافعي في حق المبتدأة و در نواقض گذشت که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این رگ ست پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود خون را و این حدیث منافی وی نیست زیراکه قول وی که خون حیض سیاه می باشد شناخته میشود بیان وقت اقبال وا دبار حیض ست پس مستحاضه چون تمیز

كند ايام حيض خود را بصفتِ دم يا بآمدنِ وي در وقتِ عادت اگر معتاده است عمل نمايد بعادتِ خود و محتمل ست كه فاطمه معتاده باشد و مراد باين
قول كه پيش آيد حيض تو عادتِ وي بود يا غير معتاده است پس مراد اقبال حيض وي بصفت بود و نيست مانع از اجتماع دو معرف در حق وي حق
غير وي و مستحاضه را احكام ست از انجمله آنكه جائز ست وطي او در حالِ جريان دم استحاضه نزد جماهير علما زيراكه وي همچو طاهر ست در حكم نماز و روزه
و غيرهما كذا في الجماع و نيز حرام نيست جماع مگر بدليل و دليلي بتحريم جماع نيامده ابن عباسؓ فرمود بيايد او را زوج وي وقتي كه نماز گذارد نماز اعظم ست
يعني چون او را با وجود روانی خون نماز جائز شد و براي وي طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از انجمله آنكه امر كرده شود باحتياط در طهارتِ
حدث و نجاست پس بشويد فرج خود قبل وضو و قبل تيمم و پر كند فرج را به پنبه يا پارهٔ جامه براي دفع نجاست و تقليل وي پس اگر باين تدبير هم خون
بند نشود فرج را لگام كند بطريقي كه در كتب مطوله معروف ست و اين واجب نيست بلكه اولي ست از براي تقليل نجاست بحسب قدرت
پستر وضو كند و از انجمله آنكه وضو كردنِ وي پيش از دخول وقت نماز جاجت نيست نزد جمهور زيراكه طهارتِ وي ضروري ست نيست او را تقديم آن
بر وقت حاجت رواه ابوداؤد والنسائي وصححه ابن حبان والحاكم واستنكره ابوحاتم زيراكه از حديث عدي بن ثابت
عن ابيه عن جده است و جد وي شناخته نمي شود كه كيست و تضعيف كرده است اين حديث را ابوداؤد نيز وعن اسماء بنت عميس
بضم مهمله و فتح ميم و سكون تحتيه آسماء دختر وي زن جعفر بن ابي طالب ست هجرت كرد همراه وي بحبشه و زاييد براي او عبد الله بن جعفر را
و محمد و عون را پستر هجرت آورد بمدينه و چون شهيد شد جعفر تزويج كرد او را ابوبكر صديق رضي الله عنه و متولد شد از وي محمد بن ابي بكر و چون
وفات كرد صديق بزني گرفت او را علي بن ابي طالب و زاييد براي وي يحيي و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بيت نبوت رضي الله عنهم
روايت كرده اند از وي جمعي از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسى اشعري عند ابي داؤد نزد ابوداؤد باين
لفظ كه گفت اسما گفتم اي رسول خدا بدرستيكه فاطمه بنت ابي حبيش استحاضه كرده شده چنين و چنين يعني مدت دور و دراز پس نماز نگذارده
فرمود يعني بطريق تعجب سبحان الله اين از شيطان ست ولتجلس في مركن مي بايد كه بنشيند آن در مركن بكسر ميم و سكون را
و فتح كاف نام آوند كلان ست كه گرفته ميشود در وي آب براي غسل و در نهايه گفته كه شسته ميشود دران جامها و ميم زائد ست و اين آوند
خاص ست مر زنان را فاذا رات صفرة فوق الماء پس چون بيند زردي بالاي آب و اين علامت آخر وقت ظهر ست چه شعاع
آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گون ميشود بلكه در ابتداي وقت زوال تغيري بدان راه مي يابد اگرچه ظاهر نيست و اين غير صفرا ست كه در آخر وقت عصر
مي باشد مقصود آنست كه چون وقت ظهر آخر آيد فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس بايد كه غسل كند مر ظهر و عصر را يك غسل
وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا و غسل كند از براي مغرب و عشا يك غسل و اين دو غسل شد براي چهار نماز وتغتسل
للفجر غسلا واحدا و غسل كند مر فجر را يك غسل و اين غسل سوم ست پس از اين حديث و حديث حمنه چنانكه بيايد معلوم شده كه در هر روز
و شب براي پنج نماز سه غسل برآورده باشد جمعي از صحابه و تابعين بوجوب اغتسال براي هر نماز رفته اند و جمهور بعدم وجوب و گفته اند كه روايت
امر آنحضرت بغسل براي هر نماز ضعيف ست و بين البيهقي ضعفها و گفته اند منسوخ ست بحديث فاطمه بنت ابي حبيش كه وي وضو ميكرد براي
هر نماز و نسخ گفته مگر آنكه نسخ محتاج معرفت متاخر ست منذري گفته حديث اسما حسن ست و جمع ميان وي و حديث فاطمه باين طريق ست
كه غسل را مندوب گويند بقرينهٔ عدم امر فاطمه را بدان و اقتصار بر امر وي بوضو پس وضو واجب باشد و قد جنح الشافعي الى هذا انتهى وتتوضا
فيما بين ذلك و وضو كند در ميان آن غسلها يعني براي عصر در صورتِ غسل براي ظهر و عصر و براي عشا در صورتِ غسل براي مغرب و عشا

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی آن نوشته که مراد نوافل ست در اوقاتیکه در میان این نمازهاست اگر خواهد که نفل بگذارد وضو کند و ثابت
کرده است این حدیث را احمد و گفت ابو داؤد روایت کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز
حکم کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جمع کند میان دو نماز بیک غسل انتهی سیدی و والدی قدس سره نوشته که در امر باغتسال خلاف ست میان ائمه بنا بر اختلاف
احادیث مذهب ابن عمر و بن زبیر و عطا بن ابی رباح وجوب غسل ست برای هر یک نماز و مروی ست از علی و عباس و عائشه که هر روز یک غسل آرد و مذهب
ابن مسیب و حسن آنست که غسل کند از نماز ظهر تا نماز ظهر همیشه و تبویب کرده است ابو داؤد در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را بابی علیحده و نوشته
و رفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال طهر زیرا که اصل عدم وجوب ست و صحیح نشده است امر کردن بآن جز یکبار درین حدیث
که اذا ادبرت فاغسلی عنک الدم و صلی انتهی **وعن حمنة** بفتح حای حمله و سکون میم **بنت جحش** بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکنه و شین
معجمه خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش ست تحت مصعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد تزوج طلحه بن عبدالله آمد **قالت کنت استحاض**
حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه میکردم بسیار سخت استحاضه و در سنن ابو داؤد بیان کثرت آمده که گفت میریزم ریختنی
فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم **استفتیه** تا طلب فتوی کنم او را و خبر دهم از حال خود پس یافتم آنحضرت را
در خانهٔ اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم ای پیغمبر خدا مرا در حکم این استحاضه که بتحقیق منع کرده مرا از نماز و روزه را فرمود بیان کنم مر ترا پاره پنبه را
که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده ازین ست فرمود پس لجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر ست فرمود بگیر جامه را گفت ازین هم بیشتر ست
و نیست مگر آنکه میریزم خون را ریختنی سخت فرمود اینک حکم میکنم ترا بدو چیز هر کدام را که بکنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بر هر دو
چیز پس تو دانا تری **قال** فرمود او را **انما هی رکضة من رکضات الشیطان** نیست این علتی که رسیده است یعنی استحاضه
باین خبط و حیرت که افتاده تو دران مگر رکضهٔ از شیطان یعنی اضرار و افساد شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه
فراموش کنانید ترا عادت تو پس گو یا رکضه ایست از وی و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و نیست این
منافی آنچه گذشت که آن رگی هست که عاذلش خوانند زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را لت زد تا آنکه روان گردید و اظهر همین ست که رکض
وی حقیقة است چه نیست مانع از حمل وی بر حقیقت و ازینجا معلوم میشود که شیطان را در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها گرفتار می گرداند که
بسبب آن از عبادت پروردگار باز میدارد بعد از ان بیان آن دوا میکند و میفرماید **فتحیّضی** بفتح تا و حا و یای مشدده **ستة ایام او**
سبعة ایام پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن دران و ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از انچه موافق باشد ترا از
عادات زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در
عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبل گفته کلمهٔ او نه برای شک ست و نه برای تخییر بلکه برای
اعلام این معنی ست که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهی و در دلائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم بر وجه تخییر بلکه باعتبار حال زنان
قبیله است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره
کرد بسوی این خطابی و گفته محتمل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و نمی داند که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحری
کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تیقن یکی ازین دو عدد انتهی غرضکه فرمود حائض شو شش روز یا هفت روز در علم خدا **ثم اغتسلی**
فاذا استنقأت فصلی پس تر غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس هرگاه که پاکیزه شدی بحسب مقدور

پس بگذار نماز را اربعة وعشرين بست وچهار روز اگر مدت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثة وعشرين یا بست وسه روز بتقدیر یکه ایام حیض هفت روز قرار دهی وصومي وصلي وروزه دار ونماز گذار از فریضه وتطوع هر چه خواهی فان ذلك يجزيك ولذلك فافعلي پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا وهمچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر واحکام حیض بر خود جاری کن و بست وچهار روز یا بست وسه روز نماز کن وروزه دار كما تحيض النساء چنانکه حیض مے بینند زنان ودر سنن ابوداود زیاده کرده وچنانکه پاک می شوند ایشان در وقت حیض خود وطهر خود ودر وی رد است بسوی غالب احوال زنان بعد ازان بیان امر ثانی ازین دو امر کرد وفرمود فان قويت على ان تؤخرين الظهر پس اگر قدرت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت ودر وی اشعار است بعدم وجوب غسل بر وی زیرا که واجب همان وضوست برای هر نماز بعد اغتسال از حیض بمرور شش یا هفت روز وغسل مندوب ست وتعجلي العصر وشتابی کردن عصر وگذاردن آن در اول وقت واین لفظ ابوداود ست ومراد تاخیر ظهرست یعنی بگذار او آنرا در آخر وقت وی وجمع صوری کند میان هر دو نماز ثم تغتسلين حين تطهرين پس تر یک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر وعصرست وقتی که پاک شوی واین لفظ در سنن ابوداود نیست بلکه لفظ وی این ست فتغتسلين فتجمعين بين الصلاتين الظهر والعصر یعنی جمع صوری کما عرفت وتصلين الظهر والعصر جميعا ونماز گذاری نماز ظهر وعصر هر دو ونیست این لفظ ابوداود کما عرفت ثم تؤخرين المغرب والعشاء پس تر تاخیر کنی مغرب وعشا را واین لفظ را تسبل نگرفته مگر در نسخ بلوغ المرام موجودست واین تاخیر دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر وعشا چنانکه جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بران وجه که حنفیه تاویل میکنند جمع مسافر را وآنرا جمع صوری می نامند چنانکه شیخ ابن حجر بدان تصریح کرده وحاصل این امر ثانی آنست که هر روز غسل کند یکی برای ظهر وعصر دیگر برای مغرب وعشا وغسل دیگر برای فجر ودوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قول وی ان قويت على ان تؤخري الظهر الخ اشارت ست بدان زیرا که ازین عبارت عجز وی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میشود واین مذهب علی وابن مسعود وابن زبیر وجماعه از تابعین ست وطیبی گفته این مذهب اشبه واليق ست وبمذهب ابن عباس جمع ست بين الصلاتين بغسل واین اشبه است باین حدیث که در وی تیسیر وتسهیل نسبت بغسل برای هر نماز ثم تغتسلين وتجمعين بين الصلاتين پس تر تاخیر کنی مغرب وعشا را پس تر غسل برای وی وجمع کنی میان دو نماز فافعلي پس بکن این دو غسل را واین جمع را میان این دو نماز وتغتسلين مع الصبح وتصلين واگر قوت دارے که یک غسل دیگر کنی با نماز صبح ونماز گذاری پس بکن آنرا وبگذار نماز فجر را وروزه دار اگر قدرت داری برانچه ذکر کرده شد قال فرمود هو اعجب الامرين الي این غسل کردن بر وجه مذکور خوش آینده ترست نزد من از امر دیگر که غسل ست برای هر نماز چنانکه عادت او در تسهیل وتیسیر امت ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم پس در حکم مرفوع باشد مگر آنکه ابوداود گفته رواه عمرو بن ثابت عن ابن عقيل فقال فقالت حمنة هذا اعجب الامرين الي لم يجعله من قول النبي صلى الله عليه وسلم ودرین صورت در حکم موقوف باشد رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذي وحسنه البخاري منذری در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعض علما ترک کردند قول باین حدیث زیرا که ابن عقیل راوی او لیس بذاک ست وابوبکر بیهقی گفته متفرد ست بدان عبدالله محمد بن عقیل واو مختلف فیست در احتجاج وروایت کرده است این را ابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی هذا حديث حسن صحيح وگفت پرسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هو حديث حسن وگفت احمد هو حديث حسن صحيح وازینجا معلوم شد که قول باین که این حدیث صحیح نیست غیر صحیح ست زیرا که ائمه مذکورین تصحیح وی کرده اند

و نیز معلوم شد که مصنف این حدیث را از غیر لفظ ابوداود آورده از الفاظ یکی از خمسه چنانکه تنبیه کردیم بران و درین حدیث دلیل ست بر اباحت
جمع دو نماز در وقت یکی ازان هردو بعذر زیرا که اگر بلی عذر مباح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای وی مباح نکردند بلکه امر نمودند او را
بتوقیت کما عرفت **وعن عايشة رضي الله عنها ان ام حبيبة بنت جحش** ستیکه ام حبیبه دختر جحش خواهر ام المومنین
زینب و حمنه مشهورست بکنیت خود و گفته اند که نامش حبیبه ست و کنیت وی ام حبیب است بغیر ها قاله الواقدی وتبعه المزنی ورجحه الدارقطنی
و مشهور در روایات صحیحه ام حبیبه ست باثبات ها و بود زیر عبد الرحمن بن عوف کذا فی الفتح و مصنف در تلخیص گفته و از غرائب ست انچه سهیلی
از شیخ خود محمد بن نجاح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم نام غالب آمد و بر ام حبیبه کنیت و مراد وی
ازین تصویب تصحیح چیزی ست که در موطا وارد شده که زینب بنت جحش زیر عبد الرحمن بن عوف بود انتهی و در مصفی گفته قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که
ذکر زینب درین حدیث وهم ست و زینب بنت جحش هیچگاه در نکاح عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در نکاح وی بود ام حبیبه بنت جحش ست خواهر زینب
و در احادیث دیگر ذکر کرده شد که حمنه بنت جحش مستحاض شده بود در عهد آنحضرت پس بعض گفته اند که ام حبیبه و حمنه هر دو بمرض استحاضه مبتلا شده بودند
والله اعلم انتهی گویم گفته اند که زینب نیز صواب ست زیرا که نام خواهر وی ام المومنین در اصل بره بود نه زینب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا تغییر کرد
و بنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور بکنیت شده بود و یونس ابن وهب گفته که جحش را سه دختر بود یکی زینب نام داشت و دیگر حمنه
زوجه طلحه و دیگر ام حبیبه و همه مستحاضه می شدند و ذکر کرده بخاری انچه دلالت دارد بر انکه بعض امهات المومنین مستحاضه بودند پس اگر صحیح شود که سه
استحاضه میکردند پس آن زینب باشد و علما شمار کرده اند زنان مستحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را پس رسید شمار ایشان بده زن والله تعالی اعلم
شكت الى رسول الله شکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا **صلى الله عليه وسلم الدم** خون استحاضه را در مصفی گفته تحقیق
آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل ست لیکن حیض موافق عادت نساست و بر طریقه که خدای تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است
و استحاضه خلاف عادت ست حاصل شده از زنان بر طوبت و فساد اوعیه دم پس کنایت کرده شد از فساد اوعیه بتصدع عروق انتهی کما تقدم
فقال امكثي قدر ما كانت تحبسك حيضتك ثم اغتسلي فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکرد ترا حیض تو پس تر غسل برار
و نماز گذار **وكانت تغتسل لكل صلوة** و بود ام حبیبه که غسل میکرد برای سر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت او را بغسل کذا فی السبل شافعی
گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود و باین رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر متحیره و لیکن بروی
نیز واجب همان وضوست کذا فی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز
واجب ست بلکه انچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معتاد یا مدتی که قائم مقام اوست از تمییز وغیره بقرائن غسل کند چنانکه در صحیحین
از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض ترک کن نماز را و هرگاه که برود پس بشوی از خود خون را و نماز بگذار و انچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای
هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیرا که وی این کار از پیش نفس خود میکرد آنحضرت او را این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق وے
این بود که بقدر انچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل برار و این دلیل ست بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض و این همان غسل ست
که بعد از ادبار حیض میباشد و ثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز و در طرقی که غسل برای هر نماز آمده بمثل آن حجت قائم نمی شود
خصوصا وقت معارض افتادن باحادیث صحیحه وارده درین باب و نیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ ست بر زنان و اینها کم عقل و کم
دین اند و شریعت مطهره سمحه سهله ست وحق تعالی گفته مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ انتهی

واین داخل حرج ست وخارج از استطاعت رواه مسلم و در حبل گفته حدیث دلیل ست بر ارجاع مستحاضه بسوی حد معرفات که آن ایام عادت
اوست چه عادت وی که قبل استحاضه بود و صفت خون وی که سیاه می باشد معروف ست و همچنین عادت زنان از ایام معدوده و اقبال و ادبار حیض معروفست
و در احادیث استحاضه گذشت و مراد حصول ظن ست نه یقین پس برابرست که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث افاده آن میکند بلکه نیست مراد
مگر حصول ظن حیض و اگر متعدد شود امارات اقوی تر باشد در حق وی پس هر چون حاصل شود ظن زوال حیض واجب شود بروی غسل و وضو کند برای هر نماز یا جمع کند
جمع صوری بوضوء و اگر چه نصی در حق وی باین معنی وارد نشده و لیکن جواز وی معلوم هر یکی ست و اما گذاردن وی نوافل را بوضوی فریضه پس مسکوت عنه
و علما را درین همه اختلافهاست وعن ام عطية رضي الله عنها نام وی نسیبه است بضم نون و فتح سین مهمله و سکون مثناة تحتیه و فتح
موحده دختر کعب ست و گفته اند دختر حارث انصاریه بیعت کرد با رسول خدا و غزا می نمود همراه وی و دوا میکرد مرضی و جرحی را و بود از کبار صحابیات
جماعتی از وی راوی ست قالت كنا لا نعد الكدرة والصفرة بعد الطهر شيئا گفت بودیم ما که شمار نمیکردیم کدرت و صفرت را
بعد طهر یعنی پاک شدن از حیض چیزی و در حبل گفته مراد بطهر قصه بیضاست و بشئ حیض و اختلاف کرده اند علما در قول وی کنا و گفته اند که در حکم
رفع ست زیرا که مراد بدان زمانه آنحضرت وعلم وی بآنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این رای بخاری ست از علمای حدیث پس حجت
باشد و این حدیث دلیل ست بر آنکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بفتح قاف و تشدید صاد
و در وی خلافی معروف ست در میان علما انتهی و در صراح گفته قصه گچ را گویند و آن کنایت ست از سفید بر آمدن پارچه که در فرج نگاه داشته باشد
بی آمیزش خون و بعض گفته اند که قصه چیزی ست سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن بر می آید و ظاهر ازین کلام وجه اول ست پس چون
از فرج زنان پارچه سفید خالص بر آید و آن بانقطاع دم و صفرت باشد حیض منقطع میشود و همین ست مذهب فقها که صفرت و کدرت در ایام
حیض ملحق بحیض ست و اگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود جماعه بر آنند که حیض نیست و به قال احمد و نزد شافعی حیض ست بشرطیکه از پانزده روز
تجاوز نکند و ابو حنیفه گفته که حیض ست بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند رواه البخاري وابوداود والحاكم [illegible] ورواه الاسمعيلي
في مستخرجه والدارمي و لیکن بدل بعد الطهر بعد الغسل گفته و بخط مصنف رح یافته شد که اسناد بعد الطهر صحیح ست بر شرط بخاری وعن
انس بن مالك رضي الله عنه ان اليهود كانوا اذا حاضت المراة فيهم بودند یهود وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان
لم يواكلوها نمی خوردند با آن زن و نمی در آوردند زنان را و همنشینی نمیکردند با ایشان در خانها پس پرسیدند اصحاب رسول خدا ازین
حال که حق ست یا باطل پس فرود آورد خدای تعالی این آیت وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ اَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاۤءَ فِي الْمَحِيضِ
وَلَا تَقْرَبُوْهُنَّ پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر این آیت اصنعوا كل شئ الا النكاح بکنید با زنان هر چیز
از مواکلت و مضاجعت و مجالست و مخالطت مگر جماع و بقیه این حدیث در مشکوة مذکورست رواه مسلم گفته اند که سائل ازین ابو الدحداح
بود قاله الواقدی و صواب آنست که اسید بن حضیر و عباد بن بشر بودند كما في الصحيح وعن عائشة رضي الله عنها قالت گفت عائشه
بودم من که غسل میکردم من و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از یک ظرف و ما هر دو جنب بودیم وكان يامرني فاتزر و بود آنحضرت که امر میکرد مرا
که ازار بندم در تو خویش پس ازار می بستم اتزر بتای مشدده و بمقتضای قاعده صرف ائتزر باید بهمزه پیش از تا فيباشرني وانا حائض
پس میرسانید بدن خود را ببدن من و من حائض می بودم و این صریح نیست در استمتاع بلکه در روی صرف الصاق بشره ببشره هست پس معلوم
شد که استمتاع بچیزی که در ازارست حرام ست و حد ازار نزد فقها از ناف تا زانوست و این مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی ست و احادیث

دیگر ناظرست دران وازحدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض جز اندرون فرج یعنی وطی جائزست واین مذهب امام احمد وابویوسف ومحمد وبعضی اصحاب شافعی ست وگفته اند که گویا در آخر امر توسیع وترخیص کرده اند وجز وطی هرچه باشد تجویز نموده اند اما شک نیست که احتیاط واحتراس در قول ابی حنیفه است وکرمانی گفته که شافعی راسه مذهب ست واصح آنست که حرام ست ودوم آنست که مکروه ست بکراهت تنزیهی ومختار این ست سوم آنست که اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد ووثوق تمام داشته باشد یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قلت ورع جائزست والا نه وبخط سیدی والدی قدس سره یافتم که استمتاع بماعدای وطی مذهب ثوری واوزاعی واحمد واسحق وابوثور وداود ومحمد بن حسن وابن منذرست واختاره النووی فی شرح المهذب وحرمت استمتاع بمابین السرة والرکبة مذهب شافعی ومالک وابوحنیفه وابویوسف ست لقوله صلی الله علیه وسلم لک ما فوق الازار انتهی ودر سبل گفته استمتاع بمابین الرکبة والسرة در غیر فرج نزد بعضی جائزست وحجت وی اصنعوا کل شیء الا النکاح وبمفهوم این حدیث ست ونزد بعضی مکروه ونزد بعضی حرام والاول اولی للدلیل واگر جماع کند ووی حائض باشد آثم شود باجماع وواجب نیست بروی چیزی وگفته اند که واجب ست بروی صدقه بحدیث آینده انتهی متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الذی یاتی امرأته وهی حائض روایت ست از ابن عباس از آنحضرت در حق کسی که می آید وجماع میکند زن خودرا وحال آنکه آن زن در حالت حیض ست قال یتصدق بدینار ونصف دینار فرمود تصدق کند یک دینار یا نیم دینار که بحسب یار ما نزدیک بیک روپیه وثمن آن میباشد وبعضی عتق رقبه گفته اند بر قیاس جامع در نهار رمضان وبه قال الحسن وسعید وجوبا وگفت خطابی نیست بروی هیچ نزد اکثر اهل علم وزعم کرده اند که این حدیث مرسل یا موقوف ست وطیبی گفته اکثر برانند که کفارهٔ آن استغفارست وبس شافعی واصحاب ابی حنیفه برین اند ودر تیسیر گفته در روایتی ست که چون رسید مرد بزن در اول دم ودم احمرست پس یک دینارست واگر رسید اورا در انقطاع دم ودم اصفرست پس نصف دینارست ودر روایتی ست که چون رسید اورا در دم پس یک دینارست وچون رسید در انقطاع دم نیم دینارست رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه الدارمی ایضا وصححه الحاکم وابن القطان وابن دقیق العید ورجح غیرهما وقفه علی بن عباس رضی الله عنه ودرین حدیث روایتهاست این یکی از انهاست ورجال وی در صحیح اند ومع ذلک روایتش مضطرب ست شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البته اخذ میکردم بآن ومصنف گفته اضطراب در اسناد ومتن این حدیث بسیارست وگفت ابن عبدالبر حجت کسی که کفاره را واجب نگفته اضطراب این حدیث ست وبدرستیکه ذمه بر برائت ست وواجب نیست اینکه ثابت کرده شود در وی چیزی برای مسکین ونه غیر او مگر بدلیلی که مدفع نباشد از ان وطعن نبود دران وان درین مسئله معدوم ست انتهی گوییم هرکه این حدیث را صحیح گفته همچو ابن القطان پس بدرستیکه امعان نظر کرده در تصحیح وی وجواب داده از طرق طعن دران واقره ابن دقیق العید وقواه فی کتابه الامام وصوبه المصنف پس نیست اورا عذر در عمل کردن بران واما کسی که نزد وی صحیح نشده همچو ابن عبدالبر وشافعی پس اصل برائت ذمه است پس قائم نشود بآن حجت بر رفع برائت وبکفاره قول احمد واسحق ست وابن المبارک گفته که استغفار کند ونیست کفاره بروی وباین رفته اند سعید بن جبیر وابراهیم نخعی وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیس اذا حاضت المرأة لم تصل ولم تصم فرمود آیا نیست اینکه هرگاه حیض کند زن نماز نمیگذارد وروزه نمیدارد واین مجمع علیه است اما روزه را قضا کند چنانچه در حدیث عایشه ست باین لفظ که امر کرده می شویم بقضای روزه نه بقضای نماز واین در صحیحین وغیرهماست وابن منذر ونووی وغیرهما اجماع مسلمین نقل کرده اند بران وعدم دخول وی در مسجد باین حدیث ست که لا یحل المسجد لحائض ولا جنب واما عدم قرائت وی قرآن را

پس بحدیث ابن عمرو بن حزم ست و این هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت و نیست این احادیث قاصر از کراهت و اگرچه بدرجهٔ تحریم نرسند نیز از کراهت خالی نیست
از سقال و دلالت الفاظ آنها غیر صریح ست در تحریم متفق علیه تمام حدیث اینست و ذلک من نقصان دینها یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان
دین زنان ست و روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست یمکث اللیالی ما تصلی و تفطر فی شهر رمضان فهذا النقصان دینها وعن
عایشة رضي الله عنها قالت لما جئنا گفت عایشه هرگاه آمدیم ما یعنی در سال حجة الوداع و وی احرام بسته بود همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
سرف سرف را که موضعی ست میان مکه و مدینه و آنجا قبر ام المومنین میمونه است و سرف بسین مهمله مفتوحه و کسر را غیر منصرف ست بنا بر علمیت و تانیث
حضت حیض کردم فقال النبي پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم افعلي ما یفعل الحاج بکن آنچه می کنند حاجیان
غیر ان لا تطوفي بالبیت حتی تطهري جز آنکه طواف نکنی بخانهٔ کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را در آمدن مسجد جائز
نیست و هم در صحیحین ست از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حائض لعوا کند جمیع مناسک را سوای طواف اخرجه احمد و روی نحوه ابن ابی شیبة
باسناد صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه و درینجا دلیل ست بر آنکه صحیح ست از حائض جمله افعال حج جز طواف بیت و هو مجمع علیه و اختلاف
کرده اند در علت منع نزد بعضی منع دخول مسجد ست کما تقدم و نزد بعضی طهارت شرط ست برای آن و اما دو رکعت طواف پس معلوم ست که صحیح نیستند
زیرا که مرتب اند بر طواف و طهارت في حدیث طویل که در صفت حج ست وعن معاذ رضي الله عنه بضم میم و بعین مهمله خفیفه
و در آخر ذال معجمه وی ابو عبد الرحمن بن جبل انصاری خزرجی ست یکی از آن هفتاد کس ست که در عقبهٔ انصار حاضر بودند حاضر شد بدر را و دیگر مشاهد را
فرستاده او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی یمن قاضی و معلم آنجا گردانیده و قبض صدقات را از عمال یمن بوی سپرده و بود از اجل صحابه و علمای ایشان
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود بعد ابی عبیده پس مرد در طاعون عمواس در سنه عشره و قیل سبع عشرة وله ثمان و ثمانون سنة روایت کرده اند از وی
عمر و ابن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعمر هژده سالگی انه سال النبي پرسید معاذ رسول خدا را صلی الله علیه
وسلم ما یحل للرجل من امرأته وهي حائض چه چیز حلال ست مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض ست فقال ما فوق الازار
فرمود حلال ست چیزی که بالای ازار ست و این مؤید مذهب امام ابو حنیفه است در سبل گفته در وی دلیل ست بر تحریم مباشرت محل ازار و آن ما بین السرة
والرکبه است و حدیث اصنعوا کل شیء الا النکاح معارض این حدیث ست و آن اصح ست ازین فهو ارجح منه و اگر ضم می نمود مصنف آنرا اولی تر می بود
و گذشت کلام در وی و در حدیث عایشه که کان یأمرني فاتزر انتهی رواه ابو داؤد و ضعفه یعنی گفت لیس بالقوی و در اسنادش بقیه است
روایت میکند از سعید بن عبد الله الاعطش در تلخیص گفته متابعت کرده شد بقیه و باقی ماند جهالت حال سعید ما نمی شناسیم هیچ یکی را که توثیق کرده باشد
او را و نیز عبد الرحمن بن عائذ راوی این حدیث ست از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت وی از علی مرسل ست و چون حالش این باشد روایت او از معاذ اشد
باشد در ارسال و درین باب ست از حزام بن حکیم عن عمه نزد ابو داؤد انتهی و روایت رزین مر این حدیث را باین لفظ ست که ما یحل من امرأتي وهي حائض
قال ما فوق الازار والتعفف عن ذلک افضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادن از آن فاضل تر ست از ترس آنکه مبادا در حرام افتند اما آنحضرت از ین حکم
مامون ست و لیکن محی السنه گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حزم گفته لا یصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پرسید آنحضرت را چه حلال ست
مرا از زن خود و او حائض ست فرمود استوار بندی بروی ازار او پستر کار تو با بالای اوست رواه مالک والدارمي مرسلا وعن ام سلمة
رضي الله عنها قالت کانت النفساء تقعد علی عهد النبي صلی الله علیه وسلم بعد نفاسها اربعین یوما
بود زن نفاس کننده می نشست در زمانهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهل روز و در وی دلیل ست بر آنکه اکثر مدت نفاس چهل روز ست و باین رفته اند جمهور فقها

وگفته اند که اکثر نفاس شصت روز ست یا هفتاد روز یا پنجاه روز وگفته اند که بست وچند روز وحق همان اول ست ونیست حد برای اقل آن زیراکه درین باب حدیثی وارد نیست پس مادامیکه باقی ست زن نفساست پس اگر دم پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد واگر تجاوز کند از چهل روز حکم وی حکم استحاضه باشد ونفاس مانند حیض ست در تحریم وطی وترک نماز وروزه ونیست خلاف دران وهمچنین نیست حد برای حیض بسبب عدم ورود دلیل دال بر تحدید وی در مصفی گفته شافعی استقرا کرده است که اقل سن حیض نه سال ست واقل مدت او یک شبانه روز واکثر او پانزده شبانه روز واقل طهر درمیان دو حیض پانزده روز ست واین همه استقرای شافعی ست دلیلی قوی درین باب یافته نمی شود انتهی رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه ورواه الدارقطنی والحاکم من حدیث ابی سهل کثیر بن زیاد العزرمی عن مسة الازدیة واورا الفاظ ست وزیاده کرده دران که ما طلا میکردیم روهای خود را بورس وزعفران وتوثیق کرده ابو سهل را بخاری وابن معین وضعفه ابن حبان ومسه مجهول الحال ست گفت دارقطنی قائم نمی شود بوی حجت وگفت ابن القطان شناخته نمی شود حال او واللفظ لابی داود وابن لفظ که مذکور شد مر ابوداود راست نه دیگران را وفی لفظ له ودر لفظی مر ابی داود راست یعنی از حدیث ام سلمه ولم یامرها النبی وحکم نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفسارا بقضاء صلوٰة النفاس بقضای نماز زمانه نفاس واین مجمع علیه است همچو حیض بلا خلاف وشاید که خوارج درین مسئله مخالف اند چنانکه در حیض زیراکه نزد ایشان حائض را قضای نماز واجب ست ودر نیل امام شوکانی گفته نیست اختلاف ابن کلاب النار قادح در اجماع مسلمین انتهی وصححه الحاکم وجماعتی تضعیف آن نموده نووی گوید قول جماعتی از فقها آنست که این حدیث ضعیف مردود ست ولیکن او را شاهد ست نزد ابن ماجه از حدیث انس که ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت للنساء اربعین یوما الا ان تری الطهر قبل ذلک وحاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم للنساء فی نفاسهن اربعین یوما وبعض این احادیث معاضد بعض ست ودال ست بران که دم خارج عقب ولادت حکم وی مستمر ست تا چهل روز باز ماند دران روزها زن از صوم وصلوٰة واگرچه این حدیث تصریح بران نکرد ولیکن از وغیر وی مستفاد شده وحدیث انس افاده کرد که چون طهر پیش از ان ببیند طاهر ست ونیست حد برای اقل وی کما تقدم

كتاب الصّلوٰة

صلوٰة در لغت بمعنی دعا ورحمت واستغفار آمده ونماز را صلوٰة از انجهت گفته اند که مشتمل ست برین معانی وصلی بمعنی بریان کردن گوشت وتصلیه بمعنی سوختن آن باتش ونیز صلی نرم کردن چوب وراست گردانیدن وی باتش آمده است واین معنی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را باتش مجاهده میگدازد وگناهان اورا میسوزد وراست میکند اورا از اعوجاجی که در طبیعت اوست واصوب وجه اول ست ومراد بکتاب الصلوٰة فرضیت نمازهای پنجگانه است باوقات آن چه کتب بمعنی فرض آید چنانکه کتب علیکم الصیام ونحوه ونماز بدرآمدن وقت در حالت اسلام وعقل وبلوغ وپاکی از حیض ونفاس فرض میشود ولهذا این کتاب را بعد از کتاب الطهارت نوشتن رسم ست

بابُ المواقيت

مواقیت جمع میقات ست ومیقات وقت معین را گویند قاله ابن الهمام ومراد درینجا اوقات معینه صلوٰات خمس ست هرگاه که نماز پنجگانه در شب معراج فرض شد جبرئیل امین روز دیگر برای تعیین اوقات وی فرود آمد وبا آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو روز پیاپی نماز گذارد واوقات را معین نمود چنانکه بیاید پس تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع ست عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعضی معانی وحکمتها دران میتوان یافت که مناسب باشد بیّنها فی الحجة البالغة وغیرها

عن عبد الله بن عمرو ان النبی صلی الله علیه وسلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس وقت نماز پیشین وقتی ست که زوال یابد آفتاب بسوی مغرب همین ست آن دلوک که در قول وی تعالی ست اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ یعنی برپا کن نماز را هنگام میل کردن آفتاب از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت اینست وابتداء بیان وقت ظهر بجهت آن ست

که وی اول نمازی ست که بجماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز و باین جهت او را صلوة الاولی
گویند و نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این ست که وکان ظل الرجل کطوله مگردد سایهٔ شخص مقدار درازی وی ورای فیٔ زوال که عبارت
از سایه ایکه در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه می باشد ورای این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز نگردد
وقت پیشین ست و ذکر رجل درین حدیث تمثیل ست والا آخر وی همان مصیر ظل شئ مثل اوست مالم یحضر العصر مادامیکه حاضر نگردد عصر
و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید ست در وی دلیل ست برانکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست
واین را بامام مالک نسبت کرده اند پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر و ابتدای وقت عصر ست و در سبل گفته چون سایه بیک مثل رسید اول وقت عصر
شد ولیکن مشارک اوست ظهر در قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیراکه آن وقت اوست چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افادهٔ آن میکند
چه وی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر روز اول بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیر ظل شئ مثل او و روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایهٔ شئ یک مثل
گذارده در وقتی که دران نماز عصر گذارده بود در روز اول پس دلالت کرد برانکه این وقتی ست که ظهر و عصر دران شریک اند و در وی خلاف ست
حجت مثبت همین ست که شنیدی هر کسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین صیرورت ظل شئ بمثل آن و میگویند یعنی
وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت و این بعید ست ووقت العصر مالم تصفر الشمس ووقت نماز عصر که نماز دیگر ست ابتدای گشتن
سایه مثل درازی شخص ست مادام که زرد نشده ست آفتاب و این وقت اختیار ست و وقت جواز تا وقت غروب ست و مراد باصفرار شمس نزد بعضی تغیر قرص
آفتاب ست چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب ست که بر دیوارها افتاده است چنانکه بیاید در سبل گفته بعد اصفرار وقت
ادا نیست بلکه وقت قضاست کما قال ابو حنیفة وگفته اند وقت اداست تا بقیهٔ یک رکعت بدلیل این حدیث که هر که دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غائب
شود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را و شیخ در ترجمه گفته مذهب ائمهٔ ثلثه و ابو یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایهٔ شخص
بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر ست و این حدیث دلیل ایشان ست و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین ست و بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذهب وی
آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین و دلیل ایشان در هدایه آنکه حدیث ابردوا بالظهر دلالت دارد بر [illegible] باشد حرارت در دیار ایشان
وقت رسیدن سایه بمثل ست پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در انست که وقت بشک در نگذرد و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل در نگذرد
و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم انتهی گوییم سند مثلین در عصر از احادیث پیدا نیست پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک
مثل باشد بسبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب و با مذهب ائمهٔ ثلثه مع صاحبین ووقت صلوة المغرب
مالم یغب الشفق ووقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غائب نشده است شفق و این لفظ شیخین ست و در لفظی اذا غربت آمده ابن القیم
در اعلام الموقعین گفته درین حدیث دلالت ست بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس و همین ست سنت ثابتهٔ صریحهٔ محکمه درین باب مؤید اوست روایت مسلم
از حدیث ابن عمرو باین لفظ وقت المغرب مالم یسقط ثور الشفق و هم در صحیح اوست از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق
و این متاخر ست از حدیث جبرئیل که در مکه بود و این قول ست و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز و آن بر استحباب و این در صحیح ست و آن در سنن
و این موافق قول آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که وقت هر نماز مادامی ست که داخل نشد وقت نمازی که بعد اوست و مخصوص ست فجر ازین حکم باجماع
پس نمازهاییکه سوای اوست داخل ست در عموم وی و نیست دلالت فعل مگر بر استحباب پس معارض نشود عام را نه خاص را انتهی و در حجة الله البالغه گفته
آخر وقت مغرب ما قبل غروب شفق احمر ست و دور نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتاخیر گذارده باشد بنا بر قصر وقت مغرب

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر دو روز در یک وقت گزارده و این گمان یا از عالم غلط در اجتهاد ست یا بیان غایت قلت ست والله اعلم گویم
این احتمال هر چند دور نباشد اما محتاج دلیل ست و انچه از سنت صحیح ثابت شده اتباع وقت مغرب ست نه قصر آن ووقت صلوة العشاء الی نصف
اللیل الاوسط ووقت نماز خفتن از غیبوبت شفق ست تا نیم شب بی زیادت و نقصان در سبل گفته مراد با وسط اول ست و طیبی گفته مراد مقدار
نیم شب متوسط ست یعنی مقدار معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر ست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد
و این ثلث از کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انسب ست و بر تقدیر این حد وقت مختار ست و وقت جواز تا قبیل طلوع
فجر ست انتهی لیکن تا صبح با کراهت تحریمی ست نزد امام اعظم و مختار جمهور قول اول ست و در سبل گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشا بثلث لیل ثابت شده
لیکن احادیث نصف شب صحیح ست و عمل بران واجب انتهی ووقت الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس ووقت نماز بامداد از برامدن
صبح صادق ست تا آن زمان که نه برامده ست آفتاب و ظاهر حدیث دران ست که وقت صبح همه وقت اختیار ست و بعضی گفته اند وقت اختیار تا اسفار ست
و بعد از وی وقت جواز ست و این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آنرا غالبا و در وی دلیل ست بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر ست و از این
حدیث معلوم شده که نیست وقت ادا برای عصر بعد اصفرار شمس و برای عشا بعد نیم شب اما از حدیث دیگر معلوم شده که هر که یک رکعت هم قبل غروب
دریافت وی تمام نماز عصر دریافت اگرچه لفظ دریافت مشعر ست بتراخی از وقت معروف بعذر و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز
عشا نیامده اما در مسلم ست که نیست تفریط در نوم بلکه تفریط بر کسی ست که نگزارد نماز را تا آنکه در امد وقت نماز دیگر و از این امتداد وقت هر نماز تا دخول
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص ست بفجر چه آخر وقت وی تا طلوع شمس ست نیست وقت برای نمازی که بعد اوست همچنین نماز عشا که آخر وقت وی
تا نیم شب ست بعد او وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری و اضطراری چنانکه اشارت بدان رفت اما هیچ دلیلی بران ناهض نیست
و صاحب سبل استیفای کلام درین باب در رساله الیواقیت فی المواقیت کرده رواه مسلم این ست اوقات نماز پنجگانه بر وجهی که می شناسد آنرا هر عالم
جاهل قروی بدوی حر و عبد و ذکر و انثی و تعلیم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامت مرحومه اما توقیت آن بحساب منازل قمریه پس بدعت ست باتفاق
امت سید علامه محمد بن اسمعیل [illegible] در بعض فتاوی فرموده و نیست ممکن که دعوی کند عالمی از علمای دنیا که بود این توقیت در عصر وی صلی الله علیه وسلم
یا عصر خلفای راشدین بلکه ظاهر شد این بدعت در عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن براورده ترجمه کرده شد و بدان اشتغال نموده آمد
و این علم کسانی ست که حق تعالی در حق شان فرمود فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ پس اقل احوال
مقررین این حساب آن ست که اهل بدعت باشند و هر بدعت ضلالت ست و عظیم شد این بدعت در حرمین شریفین چه در مکه معظمه اعتماد نمی کنند مگر بر همین و ایشانرا
درین باب انواع مؤلفات ست مثل ربع مجیب و مانند آن که تدریس وی میکنند و آنرا میخوانند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بران ست و این علم از آن
علوم ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان آن فرموده علم لا ینفع و جهل لا یضر و این علم از علوم اهل کتاب ست چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب دائر
میباشد و بر مسلمانان از یونان و اهل کتاب داخل شده انتهی وله من ومسلم راست از حدیث بریدة بضم موحده و دال مهمله کنیت او ابوعبدالله
و ابوسهل و ابوالحصیب ست و وی بریده بن الحصیب الاسلمی ست بضم حای مهمله اسلام آورد قبل بدر لیکن حاضر نشد آنرا و بود در بیعت رضوان و ساکن شد بمدینه
و تحول کرد بسوی بصره پس تر رفت بسوی خراسان برای جهاد و مرد در مرو بزمانه یزید بن معاویه در سنه اثنتین او ثلث و ستین روی عنه جماعة
فی العصر در بیان وقت نماز عصر والشمس بیضاء نقیة بنون و قاف و تحتیه مشدده یعنی و آفتاب سفید و پاک ست از آلایش زردی و تیرگی
و نزد بخاری و مسلم ست از حدیث رافع بن خدیج که بودیم ما میگذاردیم نماز دیگر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از ان نحر کرده میشد جزور یعنی شتر کشتنی

وقسمت کرده میشد پس پخته می شد پس می خوردیم گوشت پخته و نرم شده پیش از غروب آفتاب انتهی و این حدیث ناظر ست در تعجیل عصر چنانکه مذهب ائمهٔ ثلثه آ
ودر مصفی گفته و همان ست مذهب ابو یوسف و امام محمد و علی قولهما الفتوی عند الحنفیه و ابو حنیفه در روایت مشهور مخالفت اینها کرده و در اول وقت عصر وآن را
از بلوغ سایهٔ هر چیز بمقدار دو چندان آن مقرر ساخته و در اول وقت عشا و آخر آ بعد از غیبوبت شفق ابیض مقرر کرده انتهی گویم نصی صریح در مثلین برای اول
وقت عصر یافته نشد جز آنکه در مؤطا آورده که عبد الله بن رافع سوال کرد ابو هریره را از وقت نماز پس گفت بگذار نماز ظهر را وقتیکه باشد سایهٔ تو مانند قامت
تو و بگذار نماز عصر را وقتیکه باشد سایهٔ تو دو مانند قامت تو و بگذار نماز مغرب را وقتیکه فرو رود آفتاب و بگذار نماز عشا را در میان خود و در میان سوم حصهٔ
شب و بگذار نماز صبح را در غبش یعنی غلس که سیاهی آخر شب ست انتهی و در مصفی گفته ظاهر نزدیک این بنده ضعیف آنست که مراد ابو هریره از مثل قامت مجموع
فیء زوال و سایهٔ دیگر ست پس بحساب اهل مدینه در ایام شتا فیء زوال قریب بچهار و پنج قدم خواهد بود و بعد از ان چیزی تاخیر باید برای استعداد نماز پس بقامت
آدمی خواهد بود و همچنین وقت مستحب برای نماز عصر فیء زوال و سایهٔ آدمی قریب مثلین خواهد بود انتهی لیکن این حدیث موقوف ست معارض نشود با حادیث
صحیحهٔ وارده در یک مثل و همچنین حدیث اقدام که در سنن ابو داؤد ست ضعیف ست حجت بدان قائم نمی تواند شد چنانکه بیاید و لهذا هم در مصفی گفته که ابتدای
وقت ظهر زوال شمس ست از وسط آسمان و آخر وقت او این ست که باشد سایهٔ هر چیز مانند قامت آن چیز سوای فیء زوال و بر همین منطبق ست ابراد و لفظ عشی
واز انجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تاخیر از ان حالت حرام ست و از علامت منافقان ست الا نزدیک ضرورت
و اول وقت مغرب غروب آفتاب ست و آخر آن غیبوبت شفق ست و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی ست و انچه ما نخست ذکر کردیم
اقوی همان ست از روی دلیل و اول وقت عشا غیبوبت شفق ست و آخر وقت اختیار نصف لیل ست لیکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم ادا ست
نه در حکم قضا مانند عصر بعد از صفرت و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض ست و آخر وقت آن اسفار تام که بعد از ان طلوع شمس باشد بی فصل والله اعلم
انتهی و ازین عبارت ظاهر شد که اول وقت عصر یک مثل ست و هو المطلوب **ومن حديث ابي موسى** عبد الله بن قیس الاشعری اسلام آورد بمکه قدیما
و هجرت کرد بسوی حبشه و گفته اند برگشت بسوی ارض خود پس تر بیامد بمدینه و بود عامل بصره بعد عزل مغیره از طرف عمر بن الخطاب رضی الله عنه و فتح کرد اهواز را
و حاکم ماند بر بصره تا صدر خلافت عثمان و هرگاه که عزل کرد او را عثمان نقل کرد بسوی کوفه و اقامت نمود در انجا و مقرر داشت او را عثمان عامل بر کوفه تا آنکه
شهید شد عثمان و نقل کرد ابو موسی بعد امر تحکیم بسوی مکه و ماند در انجا تا وفات و مرد بعمر هفتاد و چند سال در سنه خمسین و قیل بعدها ابو الحسن اشعری امام شافعیه
از اولاد او ست رضی الله عنهم اجمعین و بالجمله مسلم روایت کرده است از حدیث وی **والشمس مرتفعة** یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب بلند ست مائل
نشده است بسوی غروب از ین حدیث نیز تعجیل عصر معلوم شد و آن در صورت گذاردن وی بر یک مثل می باشد چنانکه مذهب محدثین و صاحبین ست
حافظ ابن القیم گفته صحابه نماز میگذاردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعده میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینه چهار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث
انس نحر جزور و قطع و طبخ آن قبل غروب شمس آمده و محال ست که این بعد مثلین باشد و در صحیح مسلم ست که وقت ظهر مادامی ست که عصر حاضر نشده و نیست
این معارض مر این سنن را نه در صحت و نه در صراحت و نه در بیان انتهی و در سبل گفته در احادیث دلالت ست بر مسارعت عصر و اصرح احادیث در تحدید اول وقت
عصر حدیث جبرئیل ست که گذارد با آنحضرت و ظل ظهر مثل وی بود و جز آن از احادیث مثل حدیث بریده و ابو موسی محمول ست بران انتهی گویم در مؤطای مالک
بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبد الله بن عمر در ذکر عمل یهود و نصاری تشبیه بوقت عصر در ... و امام محمد بعد آن گفته که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه تاخیر عصر افضل ست از تعجیل وی نمی بینی که گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما بین ظهر تا عصر اکثر از ما بین عصر تا مغرب درین حدیث و هر که تعجیل کرد
عصر را شد ما بین ظهر تا عصر اقل از ما بین عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیر وی بهتر ست از تعجیل وی مادامیکه آفتاب سفید و پاک ست مخالط نشده است

او را صفرت وهو قول ابی حنیفة والعامة من فقهائنا انتهی و باین قول امام محمد رد کرده اند سنت تعجیل عصر و گذاردن وی بر یک مثل را و حافظ ابن القیم بجواب ش
گفته نمیدانم که کدام دلالت ست درین حدیث مجمل یعنی حدیث عمل یهود و نصاری بر قیراط بر اینکه داخل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایهٔ هر چیز دو چندان او شود بنوعی از
انواع دلالت و جز این نیست که دال ست بر آنکه از نماز عصر تا غروب شمس اقصر ست از نصف نهار تا وقت عصر و درین خود شک نیست انتهی گوییم در قول امام محمد
تاخیر عصر مقید ست ببودن آفتاب سفید و پاک و این نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مخفی ست یا قدری کمتر از آن بعد دو مثل خود آفتاب نقی
و بیضاء غیر مخالط بصفرت نمی باشد پس حجت در ان بر مثلین چنانکه باید نیست و نیز در وی تصریح نیست بتاخیر عصر تا مثلین و نیز ورود حدیث در بیان زیادت
اجر امت سابقه و این امت ست نه در بیان اوقات نماز پس احادیث صحیحه وارده در تعجیل عصر و گذاردن آن بر یک مثل را گذاشته در توقیت عصر باین حدیث آویختن
ابعاد نجعه و احتجاج بس ضعیف ست کما لا یخفی جز بستان المحدثین بعد سر حدیث مذکور و قول امام محمد گفته که انچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح ست
و مدلول حدیث همین قدر ست که ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس کمتر از ما بین نصف النهار الی صلوة العصر می باید تا قلت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه
درست گردد و این معنی بدون تاخیر عصر از اول وقت آن متحقق نمی شود اما انچه از بعضی فقها منقول ست که باین حدیث تمسک کرده اند در آنکه وقت عصر از
ما بعد المثلین شروع می شود و قبل از ان وقت ظهر ست پس دلالت حدیث بر آن ممنوع ست آری اگر لفظ ما بین وقت العصر الی الغروب می بود گنجایش این استدلال
می شد لفظ ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس ست و ظاهر ست که صلوة العصر در اول وقت متحقق نمی شود تا مدعا حاصل گردد و مدار تشبیه بر مقابلهٔ ما بین نماز عصر
بر وفق آنچه معمول آنجناب بود تا وقت غروب آن کمتر از ما بین ظهر و عصر میشد گو از ابتدای وقت عصر تا غروب مساوی آن باشد و اگر کسی را بخاطر رسد که تشبیه برای
تفهیم ست و درین صورت تخییل لازم می آید زیرا که صلوة عصر بالتعیین نیست هر کسی در وقتی از اوقات متعینه میخوانند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین ست
گوییم تشبیه برای تفهیم مخاطبین ست و مخاطبین وقت متعارف نماز آنجناب را می شناختند پس نسبت بایشان بوجه احسن تفهیم متحقق شد و دیگران از بسماع
از ایشان این معنی واضح شد و تفهیم متحقق شد نظیرش آنکه حضرت عایشهؓ در وقت معمول نماز عصر آنحضرتؐ فرموده است کان یصلی العصر والشمس فی حجرتها
لم یظهر الفیئ بعد و معلوم ست که این بیان و تفسیر غیر از کسانی که آن حجرهٔ مبارک را دیده باشند و بودن آفتاب را در ان حجره و ظهور سایه را در ان مقایسه کرده باشند
فائده نمیکند کذا هذا و نیز باید دانست که انچه در کلام امام واقع شده که و من عجل العصر کان ما بین الظهر الی العصر اقل ما بین العصر الی المغرب بظاهر مخدوش ست
زیرا که موافق قاعدهٔ ظلال انقضای یک مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند نه زیاده و کم پس میتوان توجیه کرد که مراد
امام از ما بین الظهر ما بین وقت متعارف للصلوة ست یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصا در ایام صیف که ابراد آن مستحب ست والله اعلم انتهی **وعن**
ابی برزة الاسلمی بفتح موحده و سکون زا نامش نضله بن عبید ست و قیل بن عبد الله مسلمان قدیم ست قاتل عبد الله بن خطل و همیشه
غزا کرد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصره را و غزا نمود بخراسان و مرد در مرو و قیل بغیر ها سنه ستین او خمس و ستین
قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را پس باز می گشت
یکی از ما بسوی رخت و جای بود و باش خود رحل بفتح را و سکون حا جای حمله فی اقصی المدینة در نهایت مدینه و این حال ست از رحل یا صفت اوست
والشمس حیة و آفتاب زنده می بود یعنی روشن و تابان و سفید و نقی و قوی الاثر از روی حرارت و لون و اثارت شافعیه گویند که این در وقت
رسیدن سایه بمثلین نمی باشد و راست میگویند و نزد حنفیه درین بحث ست و بیجاست و از امام احمد محکی ست که افضل در وقت غیر روز ابر تاخیر ست
تا آخر وقت مختار و شک نیست که ارجح درین باب مذهب مختار اهل حدیث و ائمه ثلثه و زفر و صاحبین ست کما مر مرارا و کان یستحب ان یؤخر
من العشاء و دوست میداشت اینکه تاخیر کرده شود نماز عشا را مراد از تاخیر ثلث لیل ست چنانکه در حدیث ابن عمر نزد مسلم آمده که گفت درنگ کردیم ما

یک شبی درحالیکه انتظار می بردیم آنحضرت را برای نماز عشا پس بیرون آمد بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب یا بعد ازوی پس حکم کرد موذن را پس اقامت گفت و بگذارد نماز را انتهی و در حدیث جابر بن سمره است نزد مسلم وکان یوخر العتمة بعد صلاتکم شیئا و در حدیث ابی سعید است حتی مضی نحو شطر من اللیل رواه ابو داود والنسائی وکان یکره النوم قبلها و بود که مکروه میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشا تا مبادا مستغرق شود نائم دران و برود وقت نماز والحدیث بعدها و سخن کردن را با مردم بعد ازوی تا مشتغل نشود بحدیث از قیام آخر لیل و در هر دو رخصتی هست اگر خواب بقصد طلب تخفیف و دفع کسل وحصول نشاط در نماز باشد خصوصاً در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستمر بود با ابو بکر در امر مسلمانان وکان ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود که برمیگشت از نماز بامداد و فارغ می گشت از ان در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع میکرد در غلس و تمام میکرد در اسفار زیراکه در مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مصابیح نبود پس در وقت درامدن بمسجد شناخته نمی شد همنشین و این دلیل ست بر تغلیس و ینفتل بفا و فوقیه مکسوره بمعنی یلتفت و ینصرف ست وکان یقرأ بالستین الی المائة و بود که میخواند در نماز بامداد شصت آیت و زیاده بران تا صد آیت گویا در صورت اختصار ستین میخواند و در صورت طول مائة متفق علیه و درین حدیث ذکر وقت صلوة عصر و عشا مجمل ست بدون تحدید اوقات مدلول علیها و در انچه از احادیث گذشت اصرح و اشمل ست ازان وعنهما من و نزد بخاری ومسلم ست از حدیث جابر باین لفظ والعشاء احیانا و میگذارد نماز عشا را در بعض اوقات جلد در اول وقت واحیانا و در بعض اوقات بدیر چنانکه تفصیل کرد آنرا قول وی اذا راٰهم اجتمعوا عجل باین طریق که چون دید آنها را که فراهم آمدند و جمع شدند شتابی میکرد و میگذارد در اول وقت براه مهربانی برایشان واذا راٰهم ابطئوا اخر و چون دید که دیر کردند در امدن دیر میکرد در نماز گذاردن و درینجا مراعات ایشان ست یا بجهت رفق ست بحال ایشان و دلالت ست بر انکه تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکه مستحب ست و گفته اند که امام ابو حنیفه و اصحاب وی که التزام اول وقت نمیکردند هم ازین جهت ست نه ازجهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاته افضل ست و لیکن بعارض دیگر تاخیر او واجب میگردد والصبح کان یصلیها بغلس و میگذارد نماز صبح را در تاریکی شب و ظاهر آنست که این بحضور جماعت کثیر بود زیراکه صحابه بقیام لیل خوگر بودند و از خواب شب ملول می شدند و در عشا بجهت بعض حوائج نهار گونه تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه است نزد بخاری ومسلم که بود آنحضرت میگذارد نماز بامداد پس برمیگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده روها و بدنها بچادرها و گلیمها شناخته نمی شدند از جهت غلس انتهی و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب کما فی القاموس مخلوط ببیاض صبح کذا فی الترجمة و آن اول فجر باشد کذا فی السبل ولمسلم و مسلم راست تنها من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی جلیل القدر ست و اشعر نسبت بیکی از اجداد اوست در فتح خیبر همراه اهل سفینه بملازمت آنحضرت آمده بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی مشرف شد مناقب او بسیار ست و ترجمه وی گذشت فاقام الفجر حین انشق الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شق شد صبح والناس لا یکاد یعرف بعضهم بعضا بحال آنکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعض ایشان مر بعض را و این ناظر ست در انکه در غلس گذارد و تعجیل کرد و در ان در مصفی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت مستعد نماز کند و بعد از استعداد در میان نصف اول وقت نماز گذارد و پس در وقت فجر حضرت عمرؓ فرمود الصبح والنجوم بادیة مشتبکة و ابو هریره گفت صلی الصبح بغلس و حضرت عایشهؓ گفت فینصرف النساء متلفعات بمروطهن ما یعرفن من الغلس و این همه منطبق ست بر یک حد و در وقت ظهر در یک روایت از حضرت عمرؓ صلوا الظهر اذا کان الفیٔ ذراعا آمده و در روایت دیگر صلی الظهر اذا زاغت الشمس و این هر دو منطبق ست بر یک حد زیراکه زوال شمس از وسط سما بظهور بودن فی یک ذراع کما ینبغی ظاهر نمی شود و ابو هریره گفت صل الظهر اذا کان ظلک مثلک و این نیز نزدیک ست باول زیراکه فیٔ زوال و فیٔ آدمی چون هر دو بمثل آدمی رسد در صیف جدا برابر خواهد بود بنسبت اهل مدینه و در شتا میانه نصف اول

وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت عمر گفت صل العصر والشمس بيضاء نقية قدر ما يسير الراكب فرسخين او ثلثة قبل غروب الشمس و حضرت عائشه گفت كان يصلي
العصر والشمس في حجرتها قبل ان تظهر و انس گفت كنا نصلي العصر ثم يذهب الذاهب الى قباء فيأتيهم والشمس مرتفعة و ابو هريره گفت والعصر اذا كان ظلك مثليك
و اين همه قريب اند با يكديگر منطبق اند بر نماز گذاردن وقتي كه سايه آدمي غير في زوال او يك مثل زياده شود تا برسد بمثل ثاني بلكه اندكي از مثل ثاني هم زياده تر گردد
مضايقه نيست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت والمغرب اذا غربت الشمس و ابو هريره نيز مانند اين گفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق
الى ثلث الليل و در روايت ديگر گفت اخر العشاء ما لم تنم و اين نيز موافق ست باول زيرا كه وقت نوم غالبا پيش از ثلث ليل مي باشد و در روايت ديگر فرمود
والعشاء اذا غاب الشفق و ابو هريره گفت ما بينك و بين ثلث الليل پس وقت مستحب عشا ممتد ست از اول غروب شفق احمر تا سوم حصه شب انتهى و اين
تطبيق ست در آثار صحابه رضي الله عنهم **وعن** رافع بن خديج الحارثي كنيت او ابو عبد الله ست و يقال ابو خديج الخزرجي الاوسي از اهل
مدينه است حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در احد و خندق و مشاهد ديگر حاضر شده جماعتي از صحابه و تابعين از وي راوي ست روز احد او را
تيري رسيد آنحضرت فرمود انا اشهد لك يوم القيامة و تا زمان عبد الملك بن مروان زنده بود و بعده جراحت وي بشكست و بمرد در سنه ثلث و اربع
سبعين و له ست و ثمانون سنة و گفته اند كه در زمان يزيد بن معاويه بمرد رضي الله عنه قال گفت رافع كنا نصلي المغرب مع النبي
بوديم ما كه ميگذارديم نماز مغرب را با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نبله پس برمي گشت يكي
از ما از نماز و حال آنكه وي هر آئينه مي ديد جاهاي افتادن تيرهاي خود را بعد از انداختن آن تيرها كه در روز هم نمي نمايد مقصود بيان تعجيل نماز مغرب ست
و آن مستحب ست و نبل بفتح نون و سكون موحده بمعنى سهام عربيه و نيست او را واحد از لفظ وي و گفته اند كه واحد وي نبله است كتمر و تمرة متفق عليه
در سبل گفته حديث دليل ست بر مبادرت بصلوة مغرب بحيثيتي كه برگردد از آن و ضوء باقي باشد و قد كثر الحث على المسارعة بها انتهى **وعن** عائشة
رضي الله عنها قالت اعتم النبي در تاريكي شب گذارد رسول خدا صلى الله عليه وسلم ذات ليلة بالعشاء يك شب نماز عشا را
حتى ذهب عامة الليل تا آنكه رفت بسياري از شب اعتم بفتح همزه و سكون عين مهمله يعني داخل شد در عتمه و عتمه بفتحتين ثلث ليل اول را گويند
بعد غيبوبت شفق كما في القاموس ثم خرج فصلى و قال پس بيرون آمد پس نماز گذارد و فرمود انه لوقتها اين ست وقت نماز عشا يعني
وقت مختار و افضل او لولا ان اشق على امتي اگر نمي بود سخت پنداشتن بر امت من تاخير عشا را هر آئينه امر ميكردم ايشان را كه تاخير كنند
گذاردن نماز عشا را تا ثلث شب يا نيمه آن روايت كرده اند اين جمله اخيره را ترمذي و ابن ماجه و احمد و ابو داود و ابن حبان از حديث ابو هريره و لفظ
ترمذي الى ثلث الليل او نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الى ثلث الليل ست و شك نكرده اند ايشان رواه مسلم و اين حديث دليل ست بر آنكه وقت
عشا ممتد ست و آخر او افضل اوست و آنحضرت صلى الله عليه وسلم رعايت ميكرد اخف را بر امت و اگرچه ترك كرد افضل وقت را و اين خلاف مغرب ست
كه افضل او اول اوست و همچنين غير وي مگر ظهر در ايام شدت حر چنانكه گفت **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال گفت ابو هريره
فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتد الحر وقتي كه سخت شود گرمي موسم فابردوا بهمزه مفتوحه مقطوعه و كسر را بالصلوة
پس سردي كنيد بنماز ظهر و تاخير كنيد از اول وقت تا بشكند سورت حرارت را گويند ابرد وقتي كه داخل شد در وقت برد چو اظهر و انجد و اتهم وقتي كه داخل شد
در وقت ظهر و رسيد در نجد و تهامه و اول حر زمان ست و اين هر دو در مكان و حديث دليل ست بر وجوب ابراد بظهر نزديك شدت حر زيرا كه اصل در امر وجوب ست
و گفته اند اينجا براي استحباب ست و باين رفته اند جمهور و ظاهر حديث عام ست در منفرد و جماعت و بلد حار و غير آن و در وي قولهاست و گفته اند كه ابراد رخصت ست
و تعجيل افضل ست بنا بر عموم ادله افضليت اول وقت و جواب داده اند كه آن ادله عام ست مخصوص شده باحاديث ابراد و معارض ست اين حديث بحديث خباب

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حر رمضاء در جباه واکف خود پس دور نکرد شکوه ما را واین حدیث صحیح ست رواه مسلم در جواب از ان بچند
وجه داده اند احسن آنها این ست که شکوه ایشان از شدت رمضاء در اکف وجباه بود واین نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود
صلوا الصلوة لوقتها رواه ابن المنذر واین دال ست بر آنکه ایشان طالب تاخیر زائد از وقت ابراد بودند پس معارض نشود بحدیث ابراد ودر مصفی گفته جمعی
تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار وجماعت مسجد که از جاهای دور قصد کنند واصح نزدیک فقیر عموم آنست وحدیث شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
حر الرمضاء فلم یشکنا محمول ست بر ابرادیکه از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابراد آنست که شدت گرمی ره با انحطاط آرد وآن قریب بیک مثل می باشد
بآن معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکمثل گردد سوای فیء زوال پس مستحب تاخیر ظهر ست تا آخر وقت در ایام شدت گرمی ودر حدیث ابن مسعود وارد
شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف ثلثة اقدام وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابوداود والنسائی وشیخ بن عجمی
در قبس گفته مراد ازین تحدید بعد از طرح سایه زوال ست ودرین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهی گویم حدیث ابن مسعود را حاکم هم
روایت کرده ومروی ست از طریق اسود ومصنف آنرا در تلخیص آورده ودر سندش عبیده بن حمید ست شیخ وی سعد بن طارق ودر هر دو خلاف ست
در میزان در ترجمه عبیده گفته وقد ضعف عبدالحق حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه وسلم فی الشتاء والصیف بالاقدام انتهی ودر سبل گفته وقد بینا
ما فیه فی الیواقیت وانه لایتم الاستدلال انتهی وهم صاحب سبل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را حمل بر ابراد کرده اند کما قاله ابن العربی المالکی فی القبس
وتبعه الحافظ السیوطی وبیان کرده ایم ما عدم صحت حمل وی بر ابراد در رساله خود یواقیت فی المواقیت وبیان کردیم دران که این حدیثی ست که قدح کرده اند
دران گفت عقیلی لایتابع علی حدیثه فی القبول واحمد وابن معین توثیق کرده اند سعد را وعجب ست از حافظ ابن حجر در تلخیص که تکلم نکرد بر لفظ این حدیث ونه بر سند وی
وذکر نمود کلام ابن عربی را وحال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در یواقیت آری در ایام شتا تانی بظهر خوب ست تا آنکه حاصل شود ظن بآنکه آفتاب اگر در کبد سما بود
اکنون زائل شد زیرا که این معنی مدرک می شود بحس ومشاهده وقتی که از جهت جنوب باشد چه سایه وی بسیار می افزاید در جهت شرق لیکن نه بآن حد که تقدیر کرده شود
باقدام وغایت وی آنست که نظر کنند در امارات که حاصل شود بدان ظن زوال ونیست با اهل اقدام مگر همین ظن لا غیر ونیست هیچ یکی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود
انتهی ومراد صاحب مصفی ازین قول که جمعی تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار وجماعت مسجد امام شافعی ست زیرا که وی گفته که ابراد رخصت ست وآن نیز برای
کسانیکه در طلب جماعت بمسجدهای شتابند ومشقت میکنند وهر که تنها بگذارد یا در مسجد با قوم میگذارد دوست دارم که تاخیر کنند از اول وقت انتهی شیخ در ترجمه
گفته این مخالف ظاهر حدیث ست وترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر نیز امر میکرد بابراد باوجود آنکه همه در یک منزل
جمع می بودند وگفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی تر ست باتباع ودر حدیث بخاری آمده که صحابه ابراد میکردند تا تلها را
سایه بر زمین می افتاد وتلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند مناره وجز آن که سایه آنها زودتر نمایان گردد واز ابن مسعود
تا پنج قدم آمده ودر بعضی روایات آمده که در سایه دیوارها نماز میگذاشتند ودیوارها دران زمان بهفت گز بود وبعضی تا میانه وقت گفته اند حمل بر ابراد بر وقت زوال
بجهت برودت وی نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعضی شافعی گفته اند بعید ست وبودن او سردتر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب موثر تر ست
از قوت چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم تجربه میگردد هرچه آفتاب نزدیکتر می آید در هدایه میگوید که سخت ترگرمی دران دیار در وقت رسیدن سایه است
بمثل ابراد در تاخیر از ان باشد وبالجمله احادیث صحیحه در مبالغه یا ابراد وارد شده است وآنکه در حدیث خباب آمده محمول ست که التماس تاخیر از تمام وقت باشد
والله اعلم انتهی ملخصا ومصنف در تلخیص گفته معنی فلم یشکنا لم یزل شکوانا ست همزه برای سلب ست کما عجمت الکتاب ای ازلت عجمته ست وگفته اند یعنی
لم یحوجنا الی الشکوی بل رخص لنا فی التاخیر ست والله بست بر اول روایت ابن منذر وبیهقی از حدیث سعید بن وهب از خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

الرمضاء فما اشكانا وقال اذا زالت الشمس فصلوا رواه مسلم و اثرم و طحاوی بسوی نسخ حدیث خباب رفت طحاوی گفت دال ست بران حدیث مغیره کنا نصلی بالهاجرة فقال لنا ابردوا پس بیان کرد که بود ابراد بعد تعجیل وحمل کرده اند بعض حدیث ابراد را بر گردیدن ظل فیء و حدیث خباب را بر سرد نشدن سنگریزه زیراکه آن سرد نمی شود تا آنکه زرد شود آفتاب فلهذا رخصت کرد در ابراد و نکرد در تاخیر تا خروج وقت انتهی فان شدة الحر من فیح جهنم زیراکه سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست و در آخر این حدیث ست که گله کرد آتش دوزخ بسوی رب خود و گفت خورد اجزای من یکدیگر را پس دستوری داد او را بدو نفس بر آوردن و دم زدن یکی در زمستان و یکی دیگر در تابستان پس سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می یابید شما از سردی از آن نفس ست که در تابستان و زمستان می زند متفق علیه و درین باب ست حدیث از ابوموسی و عایشه و مغیره و ابوسعید و عمرو بن عنبسه و صفوان و القسم و انس و ابن عباس و عبدالرحمن بن علقمه و عبدالرحمن بن جاریه احادیث ایشان را مصنف در تلخیص با جرح و تعدیل ایراد کرده

وعن رافع بن خديج رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبحوا بالصبح صبح کنید بصبح و در روشنی بگذارید نماز بامداد را و در روایتی بدل اصبحوا اسفروا بالفجر آمده اسفار کنید بفجر و حاصل هر دو عبارت یکی ست و ظاهر و متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اصباح و اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و انتشار اوست و هرچه جز این گفته اند تاویل و تکلف ست و این حدیث حجت حنفیه ست در تاخیر فجر تا اسفار و این حدیث در سنن ست و حدیث غلس در موطا و صحیحین ست پس معارض نشود او را و نیز در حدیث انس ست نزد ابوداود که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح یکبار در غلس پس گذارد بار دیگر و اسفار کرد بآن بعده بود نماز او بعد ازین در غلس تا آنکه مرد و عود نکرد بسوی اسفار انتهی و این حدیث حجت شافعی ست در تغلیس و شک نیست که صراحت این حدیث نزاع اسفار و تغلیس را بوجه خوب فیصل میکند و مشعرست بآنکه مراد با صبحوا و اسفروا غیر ظاهر اوست پس گفته اند که مراد بدان تحقق طلوع فجر ست و صیغه اعظم برای تفضیل نیست و گفته اند که مراد بدان اطالت قراءت در نماز صبح تا آنکه بیرون آید از نماز در وقت اسفار و گفته اند که مراد بدان لیالی مقمره ست زیراکه نور فجر درین شبها بسبب غلبه نور قمر چنانکه باید واضح و مبین نمیگردد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکبار بنابر عذر اسفار کرد پس مستمر ماند بر تغلیس و طحاوی گفته ابتدا بتغلیس کند و ختم باسفار و جمع کند میان هر دو بتطویل قراءت و گفته اند که این تاویل احسن و اولی ست که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد و لیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو باسفار کند و چندان تاخیر نکند که شک در طلوع آفتاب افتد و بعضی حدیث اسفار را بحدیث عایشه که نزد ابن ابی شیبه و غیره است رد کرده اند و لفظ وی این ست که نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز در وقت آخر وی تا آنکه قبض کرد او را وی تعالی اما این رد تام نیست زیراکه اسفار آخر وقت صلوة فجر نیست بلکه آخر او طلوع شمس ست شیخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانکه از مشایخ مذهب حنفیه منقول ست آنست که قراءت مسنون از چهل تا شصت یا زیاده تا صد بطریق ترتیل تواند کرد و بعد از فراغ از نماز اگر فرضا سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب گفته اند که ابوبکر و عمر این چنین کرده اند انتهی گویم و برین تقدیر نزاع لفظی ست در اسفار و تغلیس زیراکه قائلین غلس نیز قائل اند که قراءت آنحضرت در ین نماز از ستین آیت تا مائة بود و قائلین اسفار هم تحدید آن بقراءت مسنون میکنند پس هر دو وقت در حقیقت یک وقت شد بعده شیخ گفت که مذهب شافعی تغلیس ست یعنی در وقت اول بتاریکی گذاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر ست تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم مبادرت نزد ظن بطلوع و بی شک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید ست چه متبادر از حدیث آن ست که اعظمیت خصوصیتی ست که در اسفار ست نه از جهت تحقق وقت که وی عام ست اوقات نماز را و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن و فرمود در شتا تغلیس کن و تطویل کن قراءت را آنقدر که طاقت ارند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان

ودر وجه اسفار کن که شب کوتاه ست ومردم خواب آلود توقف کن تا همه حاضر آیند وگفته اند که این بر تقدیری ست که همه حاضر آیند یا بعض اگر همسایها تاخیر کنند پس اولی تاخیرست بی خلاف امام شافعی وایشه وبیگر که تعجیل در صلوة مستحب لند گویند که در تقدیم مسارعت ست در ادای عبادت پس افضل باشد لقوله تعالی وَسَارِعُوٓا۟ اِلٰی مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ ویا گوییم که در اسفار تکثیر جماعت ست وبی شک تکثیر جماعت افضل ست ومسارعت بمغفرت در چیزی ست که افضل ست نزد خدای تعالی در معنی قضی ودرین باب آن ست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح ست باجماع سبب کراهت تقلیل جماعت امری مکروه ست واندا ختن مردم در مشقت نیز مکروه ست چنانکه معاذ را منع کرد از تطویل قرات وفرمود أَفَتَّانٌ انت وحال انکه تطویل قرات در نماز سنت ست غرض تعجیل آن در اول وقت ونیز نشستن درجای نماز تا برامدن آفتاب مستحب ست ودر غایت تاکد واین در اسفار میسرست ودر تغلیس متعسر واصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفارست وانچه مروی ست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر ها باشد بجهت عذر سفر ولهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده ست وحدیث عایشة فتنصرف النساء متلفعات معارض است باین حدیث وقول ارجح ست نزد ما از فعل وشاید که آن در وقتی بود که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد ازان منسوخ گشت بمامور گشتن ایشان بقرار در بیوت انتهی اما این همه احتمالات ست در برابر احادیث صحیحه وارده در غلس مع حق ثبوت هردوست بارجحان غلس بر اسفار فانه اعظم للاجر گفته پس مدعا ست که اسفار بفجر بزرگتر ست برای مزد وثواب شما زیرا که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت ست وجماعت در اسفار زیاده می باشد از تغلیس غالبا رواه الخمسة یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه وصححه الترمذي وابن حبان واین لفظ ابوداود ست

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که دریابد رکعتی از نماز صبح پیش از انکه برآید آفتاب پس بتحقیق دریافت نماز صبح را نووی گفته این حکم برای معذورست یعنی هرکه معذور شد ویک رکعت دریافت وی گویا تمام نماز دریافت وگفته که تقیید بمعذور برای آنست که شارع برای نماز اوقات مقرر کرده واوائل واواخر را بعلامات حسیه محدود ساخته ودرمیان هردو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده ودر غیر آن اوقات معینه نماز منافق ونماز امرا که می میرانند نماز را گردانیده پس درین حدیث دلیل ست برانکه ادراک یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضروبه مانند وقت طلوع وغروب خاص ست بمعذور مثل آنکه بیمار باشد ونمی تواند که نماز ادا کند بعده شفا یافت وممکن شد اورا که یک رکعت دریابد یا حائض پاک شد وتوانست که دریابد یک رکعت را انتهی گوییم حدیث از مفهوم تقیید بمعذور خالی ست ولهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصور ست بر عموم خود در مصفی گفته هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آرد وباقی خارج وقت اورا حکم اداست در قصر صلوة واتمام آن وابوحنیفه در نماز صبح خلاف کرده است وآن ضعیف ست وجمعی تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور زائل شد واز وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است اورا لازم میشود آن نماز مانند آنکه هوشیار شد مجنون یا بالغ شد صبی یا طاهر شد حائض وزیاده تر کرده اند جمعی وگفته اند که اگر قدر تکبیر احرام از وقت یافت لازم میشود وقضای آن نماز ونزدیک این فقیر درین تفریع نظرست زیرا که استطاعت شرط وجوب اوست ووجوب قضا متفرع بر وجوب اداوانجا رکعات اخیره قضاست که شارع تیسیرا وتفضلا در حکم ادا ساخته است وتابع جزئی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال وآن آنست که چون حال صلوة بر یک منوال ست پس تخصیص فجر وعصر را باین مزیت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را دو سبب است اول آنکه این دو نماز در دو طرف روز واقع اند ومصلی بعضی نماز بگذارد وبعد ازان آفتاب برآید یا فرو رود وبیقین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان فوت بیقین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین وضوح وظهور معلوم میشود دوم آنکه

در احادیث صحیحه نهی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب نزول این دو وقت
نماز فاسد شده باشد والله اعلم انتهی ومن ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر ولیس کرد یابد
یک رکعت را از نماز عصر پیش از انکه فرو رود آفتاب پس تحقیق وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل نمیگردد و باید که یک رکعت دیگر با وی ضم کند
و نماز را تمام گرداند قول اکثر اهل علم همین ست که نماز فجر و عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین ست ارجح واقوی اگرچه امام ابوحنیفه واصحاب
وی برانند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد نه نماز عصر واین حدیث حجت ست بر ایشان وجواب داده اند که این حدیث معارض ست باحادیث دیگر که
دران نهی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نفل پس عمل کردیم بقیاس زیراکه در اصول فقه مقرر شده که نزد تعارض ادله رجوع بحدیث کنند
و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابو یوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد
بطلوع ولیکن صبر کند تا بر آید آفتاب و تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیث نهی را در نماز فجر زیراکه وقت نماز فجر همه کامل ست و نقصان دران نه پس واجب
میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص ست پس وجوب آن نیز
بصفت نقصان باشد پس نظر بآن نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد ولیکن نزد شافعیه احادیث نهی مخصوص ست بنوافل
و فرائض در هر سه وقت جائز ست و مراد بفرائض فوائت ست و ظاهر احادیث در عموم ست و شک نیست که توجیهات حنفیه درین مسئله دور از درایت
زیراکه میان این حدیث و حدیث نهی تعارض نیست چه در نهی مقصود بدایت نماز ست در اوقات منهی عنها و درین حدیث اتمام نماز ست دران که شروع آن
در آخر وقت بود و از بدایت تا نهایت فرق بسیار ست و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد از انکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک وجه وارد باشد قیاس فاسد ست
و در برابر نص صحیح مردود متفق علیه و درین باب حدیثها ست که تایید میکند حدیث ابوهریره را و مراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع
و سه رکعت عصر بعد غروب ست زیراکه اجماع ست بر اینکه مراد آن نیست که هر که یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد وی این هر دو نماز را دریافت و درباره
فجر بصراحت آمده در روایت بیهقی باین لفظ که من ادرک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس و رکعة بعد ان تطلع فقد ادرک الصلوة و در روایتی ست
من ادرک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس فلیصل الیها آخر او در عصر آمده از حدیث ابوهریره باین لفظ من صلّٰی من العصر رکعة قبل ان تغرب الشمس
ثم صلّٰی مابقی بعد غروب الشمس لم یفته العصر و مراد برکعت اتیان بآن رکعت ست بواجبات آن از قرأت فاتحه واستکمال رکوع و سجود و ظاهر حدیث
آنست که همه ادا ست و اتیان ببعض قبل خروج مستجلب حکم اوست بر مابعد وی که بعد خروج گذارده فضلاً من الله تعالیٰ و مفهوم وی آنست که هر که کمتر
از یک رکعت دریافت وی نماز را اندریافت ولمسلم عن عایشة نحوه و مسلم راست از حدیث عایشه مانند حدیث ابوهریره در معنی نه در لفظ
بلکه لفظ او دیگر ست چنانکه میگوید وقال سجدة بدل رکعة و گفت سجده بدل رکعت نووی گفته مسلمانان اجماع کرده اند بر اینکه این حکم بظاهر خود نیست و نمی شود و
باین یک رکعت مدرک تمام صلوٰة و نه حاصل میشود برائت او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متاول ست و در وی اضمار ست تقدیر عبارت چنین باشد
که وی دریافت حکم نماز یا وجوب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح ست بر انکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پس تر بیرون رفت وقت نماز قبل سلام
دادن او باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح ست و این حکم در نماز عصر مجمع علیه ست و اما در صبح پس قائل ست بآن مالک
و شافعی و احمد و کافه علما الا ابوحنیفه که وی قائل ببطلان نماز صبح ست بطلوع شمس در نماز زیراکه در آمد وقت نهی از نماز انتهی ثم قال والسجدة
انما هی الرکعة پس تر گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت یحتمل که از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال و اگر از کلام راوی ست پس وی اعرف
بمروی خود خطابی گفته مراد بسجده رکعت ست مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان ست که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خواندند انتهی و اگر سجده را

ودرین حدیث بر حال خود دارند معنی آن باشد که هر که یک رکعت یا یک سجده یافت وی نماز دریافت ولیکن این معنی مراد نیست بجهت ورود سائر احادیث بلفظ
رکعت پس روایت سجده محمول باشد بران و باقی ماند مفهوم من ادرک رکعة سالم از معارضه و محتمل که مراد آن باشد که هر که صرف یک سجده دریافت وی تمام نماز
دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافته است و این منافی ورود من ادرک رکعة نیست زیرا که مفهوم وی غیر مراد ست بدلیل من ادرک سجدة و حق تعالی
تفضل کرده باشد بگردانیدن مدرک سجده مدرک یک رکعت و اخبار آنحضرت ع درا ادراک رکعة پیش ازان باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن
مدرک سجده مدرک نماز پس وارد نشود اینکه هر که دریافت یک رکعت وی بتحقیق دریافت نماز را بطریق اولی **وعن ابی سعید الخدری**
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس گفت شنیدم
آنحضرت ع را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب **ولا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس** ونیست نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب
یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست ست و این نفی بمعنی نهی ست و اصل در وی تحریم ست پس دلالت کرد بر تحریم نفل
درین دو وقت مطلقا و آنکه گفته اند که ذات السبب جائز ست بجو تحیت مسجد مثلا و نمازی که آنرا سبب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بران نیست بعض
واما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد عصر در خانه خود چنانکه نزد بخاری ست از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد
دو رکعت را بعد عصر نزد من و در لفظی نبود که ترک کند آن هر دو را در سر و علانیه پس مراد بآن قضای نافله ظهر ست که چون فوت شد استمرار فرمود بران زیرا که
عادت شریف آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را و این دلالت کرد بر جواز قضای فائته در وقت کراهت یا این از خصائص وی
صلی الله علیه وسلم بود چنانکه دلالت میکند بران حدیث عایشه نزد ابوداود که بود نماز میگذارد بعد عصر و نهی میکرد ازان و بود که وصال میفرمود و نهی میکرد ازان
و گروهی از علما بعدم کراهت نفل بعد نماز صبح و عصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عصر و تقریر کسیکه دید او را که نفل می خواند بعد
فجر ولیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت نه بر عدم کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخص دلالت
نمی کند بر رفع اعم بلکه تخصیص میکند او را و آن از باب تخصیص اقوال با فعال ست یا آنکه خواهد اند که هر کرا نافله عصر فوت شود وی آنرا بعد عصر قضا نکند و چون
متعارض شوند قول و فعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن ست که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام ست چنانکه در اوقات ثلثه که بیاید
متفق علیه واز ابی ذر آمده که بر آمد بر درجه کعبه و گفت هر که شناخت مرا پس بتحقیق شناخت و هر که نشناخت مرا پس منم جندب شنیدم
رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب و نه بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب مگر بمکه مگر بمکه رواه الشافعی واحمد و رزین و ابن عدی
و روایت کرد سیوطی تخریج وی در جامع از ابن خزیمه و ابو نعیم در حلیه و دارقطنی و طبرانی در اوسط و بیهقی در سنن کلهم عن ابی ذر کذا فی حاشیة
السید عمر رحمه الله تعالی و لفظ مسلم **لا صلوة بعد صلوة الفجر** نیست نماز بعد نماز صبح و این اصرح ست از لفظ اول که محتمل نماز و زمان
هر دو بود پس متعین کرد مراد را بآن و در روایتی آمده لا صلوة بعد صلوة العصر و ابن اثیر این را نسبت بشیخین کرده و در روایتی لا صلوة بعد
طلوع الفجر الا رکعتی الفجر آمده پس متوجه شد نفی بسوی ما بعد فعل نماز فجر و فعل نماز عصر ولیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط واما بعد دخول عصر
پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا مادامیکه نگذارده است عصر را ترمذی گفت و درین باب ست از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی سعید
و ابی هریره و عقبه بن عامر و ابن عمر و سمره بن جندب و سلمه بن الاکوع و زید بن ثابت و معاذ بن عفراء و کعب بن مره و ابی امامه و عمرو بن عبسه و یعلی
بن امیه و معاویه الضاحکی انتهی و گفت در تلخیص و درین باب ست از سعد بن ابی وقاص و عایشه و ابی ذر و ابی قتاده و حفصه و ابی الدرداء و صفوان
بن معطل و غیرهم وله ومسلم راست **وعن عقبة بن عامر** از حدیث عقبه بن عامر جهنی بضم جیم و سکون قاف کنیت او ابو عامر ست عامل

معاویہ بود بر مصر و ہمانجا وفات یافت در سنۂ ثمان و خمسین و روی عنہ نفر من الصحابۃ و خلق کثیر من التابعین و گفتہ اند کشتہ شد روز نہروان با علی کرم اللہ وجہہ
وغلطہ ابن عبد البر ثلث ساعاتٍ کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ینہانا ان نصلی فیہن او ان نقبر فیہن موتانا
سہ ساعت ست کہ نہی میکرد ما را رسول خدا از نماز گذاردن دران ساعات واز گور کردن مُردہای ما دران اوقات بعضے گفتہ اند کہ مراد بگور کردن درین حدیث
نماز جنازہ است حال آنکہ نماز جنازہ درین وقت بالاجماع مکروہ نیست پس این تفسیر حدیث ست بچیزی کہ مخالف حدیث ست و صواب این ست کہ معنی حدیث
آنست کہ عمداً تاخیر دفن درین اوقات نکنند کہ مکروہ ست و ہمچنین عمداً تاخیر عصر تا اصفرار شمس بلا عذر نکند کہ این صلوٰۃ منافقین ست چنانکہ در حدیث
آمدہ قام فنقرہا و چون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعمد مکروہ نباشد حین تطلع الشمس بازغۃ حتی ترتفع یکی آن وقت کہ بر آید آفتاب
تابان تا آنکہ بلند شود و قدر ارتفاع وی کہ نزد آن کراہت زائل میشود در حدیث عمرو بن عنبسہ باین لفظ آمدہ قیاس رمح او رمحین قیاس بکسر قاف
بمعنے قدر یک نیزہ یا دو نیزہ اخرجہ ابوداؤد والنسائی وحین یقوم قائم الظہیرۃ حتی تزول الشمس و دیگر بایستد قائم نیمروز تا آنکہ
میل کند آفتاب از مرکز سما بجانب مغرب و در حدیث ابن عیینہ آمدہ حتی یعدل الرمح ظلہ یعنی تا آنکہ برابر یک نیزہ شود سایہ او وحین تضیف الشمس
للغروب و دیگر مائل شود آفتاب برای فرو رفتن و تضیف بفتح مثناۃ فوقیہ و مثناۃ بعد او و فتح ضاد معجمہ و تشدید تحتیہ و فا بمعنی تمیل پس این سہ
ساعت ست کہ اگر آنرا با ہر دو ساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکہ این سہ ساعت خاص ست بکراہت دو امر دفن موتی و نماز و ہر دو وقت
اول مختص اند بنہی نماز و وارد شدہ است تعلیل نہی ازین ہر سہ ساعت در حدیث ابن عنبسہ باینکہ نزد طلوع شمس طالع میشود دو قرن شیطان و کافران
برای وی نماز میگذارند و نزد قیام قائم ظہیرہ جہنم را می افروزند و درہای او میکشایند و نزد غروب ہم فرو میرود در میان دو قرن شیطان و نماز می گذارند
برای آن کفار و نہی از فرض و نفل ہر دو ست و برای تحریم ست اما فرض نماز را حدیث من نام عن صلوٰۃ الخ ازین حکم خارج کرد زیراکہ در وی این ست
کہ فو قتہا حین یذکرہا یعنی در ہر وقت کہ بیاد آید و بیدار شود از نوم بگذارد آنرا و ہمچنین کسیکہ دریافت یک رکعت قبل غروب شمس و قبل طلوع وے
حرام نیست بروی گذاردن باقی درین اوقات بلکہ واجب ست بروی ادا کردن آن درین وقت پس نہی مخصوص باشد بنوافل و گفتہ اند کہ عام ست
از ان نیز بدلیل این حدیث کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خفت در وادی از نماز فجر پس تر بیدار شد نماز نگذارد دران وقت بلکہ تاخیر کرد آنرا
تا آنکہ خارج شد وقت مکروہ و جواب دادہ اند کہ آنحضرت و اصحاب وی بیدار نشدند تا آنکہ رسید ایشان را حر شمس چنانکہ ثابت ست در حدیث
پس بیدار نساخت ایشان را حر مذکور مگر وقتی کہ بلند شد آفتاب و زائل شد وقت کراہت و نیز بیان کرد آنحضرت وجہ تاخیر و فرمود کہ درین وادی
شیطان حاضر شدہ پس بر آیید ازانجا و نماز گذارد در غیر آن وادی و این تعلیل مشعر ست باینکہ این تاخیر از برای وقت کراہت نبود اگر فرض کنیم کہ وقت
بیدار شدن آنہا وقت خارج نشدہ بود پس حاصل احادیث آن ست کہ حرام ست نوافل در اوقات خمسہ و جائز ست قضای آنہا بعد نماز فجر و عصر
اما صلوٰۃ عصر پس دلیلش ہمان گذاردن آنحضرت ست بعد عصر فائتہ ظہر را اگر خاص نباشد بآنحضرت و اما نماز فجر پس بتقریر آنحضرت کسے را
کہ گذارد نافلہ بعد نماز صبح و جائز ست گذاردن فرائض در ہر وقت ازین اوقات خمسہ برای نائم و ناسی و مؤخر از وقت و نماز درین ہمہ اوقات ادا ست
ما دامیکہ خارج نشدہ است وقت عائد کہ این قضا ست در حق وی و دال ست بر تخصیص وقت زوال روز جمعہ ازین اوقات بجواز نفل دران قول و
والحکم الثانی و حکم دوم یعنی نہی از نماز وقت زوال و حکم اول نہی ست از نماز نزد طلوع شمس ولیکن مصنف در نام نہادن وی بحکم تسامح کردہ
زیراکہ حکم در ہر سہ وقت واحد ست کہ نہی باشد از نماز در آنہا و این ثانی یکی از محلات حکم ست نہ آنکہ حکم ثانی ست و شارح حکم ثانی را تفسیر کردہ بنہی
از نماز در ہر سہ وقت کما افادہ حدیث ابی سعید و حدیث عقبۃ لیکن مدعی این ست کہ آن حکم اول ست زیراکہ ثانی قبر اموات ست و ہو الثانی فے

حدیث عقبة بود وروی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال آنکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست
خلاف مگر در ساعت زوال روز جمعه فقط مل عند الشافعي نزد امام همام محمد بن ادریس هاشمی مطلبی مکنی بابی عبدالله ابن خلکان گفته علوم بسیار
از کتاب وسنت وکلام صحابه وآثار ایشان واختلاف علماء وجز آن از معرفت کلام عرب ولغت وعربیت وشعر در وی مجتمع گشته تا آنکه اصمعی با آن
جلالت شان اشعار هذلیین را که در غیر وی فراهم نشده بود بروی قراءت کرده وامام احمد گفته نشناختم ناسخ حدیث را از منسوخ تا آنکه همنشین او شدم
وشافعی اول کسی ست که تمهید اصول فقه کرده ومحمد بن حسن شاگرد ابوحنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد هیچ یکی را از اهل علم نمیکرد زعفرانی گفت اصحاب
حدیث رقود بودند شافعی آمد وایشان را بیدار ساخت پس متیقظ شدند وبود مستجاب الدعوات ولادت وی در سنه یکصد وپنجاه ست ووفات روز
جمعه سلخ رجب سنه دو صد وچهار ربیع بن سلیمان مروزی او را بخواب دید وگفت خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی ذهب بنشاند ومروارید تر بر من نثار
کرد واز حدیث صحیح که در مسلم ست الناس تبع لقریش فی الخیر والشر واورده البخاری بطریق اخری ترجیح مذهب وی بر سائر مذاهب مفهوم می شود
واز ینجا گوینده گفته است نظم امامک فاتخذه شافعیا + لتنجو من مخالفة وطیش + کفی قول النبی لنا دلیلا + علی ان الائمة من قریش + ونعم قیل
نظم ان المذاهب خیرها واصحها + ما قالها الحبر الامام الشافعی + فاخترت مذهبه وقلت بقوله + وجعلته یوم القیامة شافعی + وبالجملة مناقب وفضائل
وی بیش از حصر ست ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر داده که در مناقب وی سیزده تصنیف بر روی کار آمده انتهی گویم نام این سیزده تصنیف
مع الزیاده با نام مؤلفین آنها در کشف الظنون مذکور ست ودر اتحاف النبلاء مسطور من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه بسند
ضعیف زیرا که در وی ابراهیم بن ابی یحیی واسحق بن عبدالله بن ابی فروه است وهما ضعیفان ولیکن حدیث وکذا لابی داود الخ شاهد او ست
وحدیث ابو هریره را بیهقی در کتاب المعرفه از حدیث عطا بن عجلان عن ابی نضره عن ابی سعید وابی هریره باین لفظ آورده ست قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم ینهی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة وزاد الا یوم الجمعة وزیاده کرد این لفظ مگر روز جمعه یعنی نماز در وقت زوال روز
جمعه بخصوصه مکروه نیست وباین رفته اند بسیاری از اهل حدیث وآن را از خصائص روز جمعه شمرده وبه قال الحافظ ابن القیم فی الهدی وکذا لابی داود
عن ابی قتادة نحوه وهمچنین ابی داود راست این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتاده مانند آن وآن این ست که روایت کرد
ابو خلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه وسلم که وی مکروه گرفت نماز گذاردن در نیمروز مگر روز جمعه وفرمود جهنم افروخته می شود
مگر یوم الجمعه ابوداود گفت این حدیث مرسل ست زیرا که ابو الخلیل از ابی قتاده سماعت ندارد گویم در وی لیث بن سلیم نیز هست وجمهور تضعیف
وی کرده اند ولیکن مؤید ست بفعل اصحاب چه صحابه نماز میگذاردند نیمروز روز جمعه وبقول آنحضرت که حث میفرمود بر تبکیر جمعه وترغیب می نمود
در نماز تا خروج امام بغیر تخصیص واستثناء واحادیث نهی عام ست هر محل را که نماز گذارند در و مگر مکه که خاص ست از آن وعن جبیر بن مطعم
بتصغیر ومطعم بضم میم وسکون طا وکسر عین حمله کنیت جبیر ابو محمد ست بن مطعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو امیه هست اسلام آورد
قبل فتح ونازل شد مدینه را ومرد آنجا در سنه اربع او سبع او تسع وخمسین وبود عالم بانساب قریش گویند این علم را از ابوبکر صدیق فراهم گرفته بود
روی عنه جماعة قال گفت جبیر قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا
البیت ای پسران عبد مناف منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه مراد بخانه تمام حرم ست علی الصحیح وصلی ایة ساعة شاء
ونماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب وروز بیهقی گفت یحتمل که مراد بنماز درین حدیث طواف باشد خاصة وهمین ست اشبه بآثار ویحتمل
که جمیع نماز باشد وابن دقیق العید را درینجا بحث ست که تقویت کرده است در آن اختصاص بصلوة طواف ابن الصلاح گفته اول اقوی ست

ونووی گفت مؤید اوست روایت ابی داؤد که منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه و نماز گذارد دران هر ساعت که خواست از شب و روز
انتهی و بالجمله درین حدیث دلالت ست برانکه مکروه نیست طواف بخانه و نه نماز دروی در هر ساعت که بکند از ساعات لیل و نهار و حدیث سابق معارض
اوست پس جمهور عمل کرده اند بر احادیث نهی ترجیحا لجانب الکراهة و باین جهت که احادیث نهی ثابت ست در صحیحین و غیرهما و هی ارجح من غیرها
و شافعی وغیره عمل باین حدیث کرده اند و گفته اند که در احادیث نهی تخصیص بغائته آمده و نافله که بمقتضے جانب عموم ست مخصص ست باین حدیث
و مکروه نیست نافله در مکه فی ای ساعة من الساعات و نیست این حدیث خاص بدو رکعت طواف بلکه شامل هر نافله است بنا بر حدیث ابن حبان که در
صحیح اوست و لفظ وی این ست یا بنی عبد المطلب ان کان لکم من الامر شیء فلا اعرفن احدا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت اية ساعة شاء من
لیل او نهار در نجم و تاج شرح منهاج گفته و چون قائل شدیم بجواز نفل یعنی در مسجد حرام در اوقات کراهت پس این مختص ست بمسجد حرام
یا جائز ست در بیوت حرم مکه در وی دو وجه است و صواب تعمیم جمیع حرم ست انتهی رواه الشافعی و ابن خزیمة و ابن حبان و الدارقطنی
والحاکم من حدیث جبیر ایضا و رواه الطبرانی عن ابن عباس و ابو نعیم فی تاریخ اصفهان والخطیب فی التلخیص عن ابن عباس و لکنه معلول الخمسة
یعنی ابو داؤد و احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجة و صححه الترمذی و ابن حبان مصنف در تلخیص گفت ابن تیمیه این حدیث را بسوے
مسلم عزو کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری و این وهم ست از وی زیراکه مسلم آنرا روایت نکرده در ارشاد گفت اسناد وی بر شرط مسلم ست
و تابع شد او را درین عزو محب طبری و گفت رواه السبعة الا البخاری و ابن الرفعه و گفت رواه مسلم و لفظ لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت و صلی اية
ساعة شاء من لیل او نهار گویا وی چون دید که ابن تیمیه آنرا نسبت بجماعت نموده دون البخاری اقتطاع کرد از میان جماعه مسلم را و اکتفا نمود
بروی از جماعه و سوق کرد آنرا بلفظ ابن تیمیه و خطا کرد مکرر انتهی گویم مراد با بن تیمیه درینجا صاحب منتقی الاخبار ست که جد امجد شیخ الاسلام ابن تیمیه است
نه شیخ الاسلام ابن تیمیه که شیخ حافظ ابن القیم رح ست **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم قال
الشفق الحمرة فرمود شفق سرخی ست و تمام حدیث این ست فاذا غاب الشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد
نماز و باین رفته اند اکثر ائمه و عامه اهل لغت و نزد امام اعظم و طائفه از علما سفیدی ست که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از ابو حنیفه نیز سرخی ست
در مصفی گفته شفق نزدیک مالک و شافعی و ابو یوسف و محمد مفسر ست بحمرت و نزدیک ابو حنیفه مفسر ست به بیاضی که بعد از حمرت ظاهر میشود و متاخرین
اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهی و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر ست و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث
باختلاف حالین نظر بآنکه در سفر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آنرا دیوارها و گمان برده می شود که غالب شد و چون غالب گردد بیاض
یقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی حمرت ست ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت شیخ در ترجمه
گفته احتیاط در حق مغرب حمرت ست و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین و نزد شافعی در قول جدید وقت مغرب
مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت ست و رافعی که از ائمه مذهب شافعی ست گوید که اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد
نیز اعتبار کنند دور نباشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل علیه السلام آنرا هر دو روز در یک وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای
دیگر نمازهاست اشاره بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر ست و نووی گفت که احادیث صحیحه مصرح ست بقول قدیم و اختیار کرده اند
آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعضے قول جدید ست انتهی در سبل گفته این قول جدید شافعی ست و قول قدیم وی آنست که مغرب را
دو وقت ست یکی ممتد تا مغیب شفق و صحح ائمه من اصحابه کابن خزیمة و غیرهم و نووی در شرح مهذب ادله آن بر امتداد تا شفق آورده و احادیث

صحیحه معین همین قول اند جز ما زیراکه شافعی نص کرده است بران در قدیم انتهی گویم راجح همان قول اول ست موافق حدیث باب و رجوع امام ابوحنیفه از قول
تا غروب شفق سفید ثابت چنانکه در مالا بد منه گفته و جواب از حدیث جبرئیل آنست که حدیث مذکور مقدم ست و اول فرض صلوة ست بمکه اتفاقاً و احادیث
آخریت وقت مغرب تا شفق متاخر ست واقع در مدینه اقوالاً و افعالاً پس حکم برای وی باشد و نیز این اصح ست از روی اسناد از حدیث توقیت جبرئیل
علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض ولیکن این جواب که این حدیث قول ست و حدیث جبرئیل فعل غیر ناهض ست زیراکه حدیث جبرئیل فعل و قول
هر دو ست چه جبرئیل بعد گذاردن نماز خمسه بآنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت ست برای تو و امت تو آری در نماز مغرب و عشا
این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد با اینکه اینجا صرف فعل ست بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض على الاصح و اینجا خود
تعارض نیست زیراکه احادیث اقوال مفید زیادت ست در وقت مغرب که امتنان کرد بران خدای تعالى بر بندگان رواه الدارقطني وصحح
ابن خزيمة وغيره وقفه واخرجه ابن خزيمة في صحيحه من حديث ابن عمر مرفوعا و گفت بیهقی مروی ست این حدیث از علی و عمر و ابن عباس
و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس و ابی هریره و لا یصح منها شیء و در سبل گفته این بحث لغوی ست و مرجع دران بسوی اهل لغت ست و ابن عمر
از اهل لغت و فصحای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگرچه مرفوع علیه بود و در قاموس گفته الشفق محركة الحمرة في الافق من الغروب الى العشاء
او الى قريبها او الى قريب العتمة انتهى گویم اولی تقدیم این حدیث بود در اول باب الاوقات عقب اول حدیث در وی که حدیث ابن عمر ست
وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر فجران صبح از روی لغت دو صبح ست
یکی فجر يحرم الطعام وتحل فيه الصلوة فجری ست که حرام ست در وی خوردن چیزی یعنی بر صایم و حلال ست در وی نماز گذاردن
یعنی داخل میشود وقت نماز فجر وفجر تحرم فيه الصلوة اي صلوة الصبح ويحل فيه الطعام و دیگر فجری ست که حرام ست در وی
گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روا ست در وی خوردن چیزی محتمل که این تفسیر از راوی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وهو الاصل و تفسیر برای
آن کرد تا توهم نشود که نماز دران وقت على الاطلاق حرام ست رواه ابن خزيمة والحاكم وصححاه چون فجر در لغت مشترک بود میان
هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجر ست لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد بفجر فجری ست که او را
علامت ظاهر واضح ست وللحاكم من حديث جابر نحوه یعنی مانند حدیث ابن عباس در معنی نه در لفظ و لفظ وی در مستدرک این ست
الفجر فجران فاما الفجر الذي يكون كذنب السرحان فلا يحل الصلوة ولا يحرم الطعام واما الذي يذهب مستطيلا في الافق فانه يحل الصلوة ويحرم
الطعام انتهى و از اینجا معلوم شد معنی قول مصنف وزاد في الذي يحرم الطعام انه يذهب مستطيلا یعنی زیاده کرد حاکم
در صبحی که حرام ست در وی طعام که آن صبح میرود دراز في الافق در کناره آسمان و در روایتی از بخاری آمده که دراز کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دست خود را از یمین و یسار و في الآخر و زیاده کرد در دیگر که آن فجری ست که روا نیست در وی نماز و نه حرام ست در وی طعام
كذنب السرحان همچو دم گرگ سرحان بکسر مهمله و سکون را بعد ه حای مهمله مراد آنست که این صبح دراز نمیرود و ممتد نمی باشد بلکه مرتفع میشود
در آسمان همچو عمود و میان این هر دو بقدر یکساعت می باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد ظهوراً بیناً و در وی
بیان وقت فجر ست و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک رکعت داشته باشد کما عرفت و چون برای هر وقت اولی و آخری
بود آنحضرت بیان افضل از ان هر دو فرمود و صاحب سبل السلام در بعض فتاوای خود گفته که وقت فجر ظهور صبح منتشر باشد و آنحضرت آنرا بیان
شافی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض در افق و نیست آنکه لائح می شود بیاضش همچو دم گرگ و این چیزی ست که دیده آنرا می یابند

حق تعالی فرمود حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر پس لفظ تفعل را ذکر کرد و نیست کار فجر تبیّن واضح هان
نمی‌شود مگر بعد از کمال ظهور او زیرا که اول تباشیر ضوء طالع می‌شود بعده ذنب سرحان و آن فجر ست بعده منتفخ میشود نور صباح بقدرت فالق الاصباح
کما قال الشاعر شعر وازرق الصبح یبدو قبل ابیضه ۞ واول الغیث قطر ثم ینسکب ۞ انتهی **وعن** ابن مسعود رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الصلوٰۃ فی اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نماز ست در اول وقتش
نماز خود فاضلترین اعمال ست بعد از ایمان ولابد در اول وقت گذاردن فاضل‌تر خواهد بود اگر بجماعت میسر گردد و مستحب نیست دروی تاخیر و مدلول
حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل ست از جملهٔ اعمال چنانکه ظاهر تعریف باللام ست و این حدیث معارض حدیث دیگر ست که دران وارد شده
که افضل الاعمال ایمان بالله و مخفی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ما عدای ایمان ست زیرا که سوال از افضل اعمال لاهل الایمان بود و نیس مراد غیر
ایمان باشد ابن دقیق العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدنیه پس متناول خواهد بود اعمال قلوب را پس معارض نشود بحدیث ابو هریره افضل الاعمال
ایمان بالله عز وجل ولیکن احادیث دیگر وارد ست در انواع از اعمال بر که آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث باب اند و ظاهر وجوابش
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر کرد هر مخاطب را بانچه لائق تر بود بوی و هو به اقوم والیه ارغب و نفعه فیه اکثر پس افضل اعمال در حق شجاع جهاد ست
و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با فضل اعمال یا بکلمه افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضل ست و معارض تفضیل صلوٰۃ در اول وقت ست
حدیث عشا زیرا که آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آیینه تاخیر میکردم آنرا تا نیم شب و قریب ست ازان اصباح و اسفار بفجر
واحادیث ابراد در ظهر و جواب آنست که این تخصیص ست مر عموم اول وقت را و نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذی والحاکم وصححاه
ورواه الدار قطنی وابن خزیمه وابن حبان و گفت که بر شرط شیخین ست واخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر وام فروه وغیرهما ولفظ ام فروه این ست
که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام عمل فاضلتر ست فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد والترمذی وابو داؤد و گفت ترمذی مروی
نیست این حدیث مگر از حدیث عبدالله بن عمر العمری و وی قوی نیست در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث انتهی ولیکن تصحیح کرده است او را ابن السکن کذا فی التلخیص
و این ام فروه خواهر ابو بکر صدیق ست و هر که گفت انصاریه ست وهم کرد قاله الحافظ عبد العظیم المنذری رح واصله فی الصحیحین بلفظ علی وقتها بدل
قوله فی وقتها و نووی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف ست و گفته اند که متفرد ست بذکر اول وقتها علی بن حفص از صحابه و جمیع ایشان روایت
کرده اند بلفظ علی وقتها نه لفظ اول وقتها و جواب داده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر مضر ست زیرا که وی شیخ صدوق ست از رجال مسلم و حاکم و ترمذی
تصحیح کرده اند این روایت را واخرجها ابن خزیمة فی صحیحه ومن حیث الدرایة باین طور که روایت علی وقتها مفید معنی لفظ اول ست زیرا که کلمهٔ علی مقتضی استعلا ست
علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید اوست چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعیه معلوم ست که نماز پیش از در آمدن
وقت صحیح نیست پس متعین شد که مراد لاستقبالکم الاکثر من وقتها ست و این بگذاردن نماز در اول وقت وی ست و بنا بر قوله تعالی انهم کانوا
یسارعون فی الخیرات و بنا بر آنکه داب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتیان بنماز در اول وقت وی بود و نمیکرد مگر افضل و بحدیث علی که نزد
ابو داؤد ست سه چیز ست که تاخیر کرده نمی‌شود و از انجمله ذکر کرد نماز را چون حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل ست ورنه تاخیر
بعد حضور وقت جائز ست و دلالت میکند بران این حدیث **وعن** ابی محذورة بفتح میم و سکون حای مهمله و ضم ذال معجمه بعده واو و در نام
وی اختلاف ست اصح آنست که نامش سمره بن معین بکسر میم و سکون عین و فتح تحتیه است و ابن عبد البر گفته متفق اند علمای طرق انساب قریش
که نام او اوس ست و بود وی موذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسال فتح هجرت نکرد و بمکه مقیم شد و مرد در سنه سبع و خمسین اذان میداد بمکه برای

همه پنج نماز رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت براى نماز گذاردن سبب رضاى
خداست چنانچه در وى تاخير مستحب ست بجز عشا والاوسط رحمة الله واوسط وقت براى فريضه سبب رحمت ومهربانى خداست ومعلوم ست
كه رتبه رضوان ابلغ ست وآخره عفو الله وآخر وقت سبب عفو خداست يعنى در گذشتن از مواخذه مصلى بابراى ذمه او وظاهر ست كه نيست عفو
مگر از ذنب اخرجه الدارقطني بسند ضعيف جدا زيرا كه از روايت يعقوب بن الوليد ست واو كذاب ست ودر سندش ابراهيم
بن زكريا ست واو متهم ست وللترمذي والدارقطني من حديث ابن عمر نحوه در ذكر اول وقت وآخر وى دون الاوسط بدون
ذكر اوسط ولفظ وى اين ست كه گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست ووقت اخير عفو خداست واين حديث شاهد حديث
سابق نمى تواند شد زيرا كه در شاهد ومشهود له هر دو ايمه را مقال ست چنانكه بيايد هو اين حديث ضعيف ايضا نيز ضعيف ست چه مدار وى
بر يعقوب بن وليد مدنى ست واحمد بن حنبل گفته كان من الكذابين الكبار وكذبه ابن معين وتركه النسائى وگفت ابن حبان بود كه وضع ميكرد حديث را
وروايت نكرد اين حديث را غير وى وگفت بيهقى تكذيب كرده اند او را سائر حفاظ ونسبت نموده اند او را بسوى وضع ودرين باب ست از جرير وعلى
بن ابى طالب رضي الله عنه وابن عباس وانس وابى محذوره وابى هريره ليكن اهل حديث را دران تكلم ست وكلها ضعيفة ودر سبل گفته حديث على
از روايت موسى بن محمد بن على بن حسين عن ابيه عن جده عن على كرم الله وجهه ست بيهقى گفته اسنادش درگمان من اصح چيزى ست كه مروى ست
درين باب با آنكه معلول ست زيرا كه محفوظ روايت وى از جعفر بن محمد عن ابيه ست موقوفا حاكم گفته نمى شناسم در وى حديثى كه صحيح شود از آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم واز يكى از اصحاب او ونيست روايت درين باب مگر از جعفر بن محمد عن ابيه موقوفا گوييم چون اين موقوف صحيح شود او را حكم رفع
باشد زيرا كه در فضائل براى نمى گويند ودر وى احتمال ست وليكن اين احاديث اگرچه صحيح نباشند اما محافظت آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز را در اول وقت
وى دال ست بر افضليت آن وغير ذلك من الشواهد انتهى **وعن ابن عمر** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدتين نيست نماز بعد فجر مگر دو ركعت واين دليل ست بر تحريم نافله بعد طلوع فجر قبل نماز مگر سنت فجر زيرا كه اگرچه
لفظ حديث نفى ست وليكن اين نفى بمعنى نهى ست واصل نهى تحريم ست ترمذى گفته اجماع كرده اند اهل علم بر كراهت نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو ركعت فجر
مصنف گفته دعوى ترمذى اجماع را بر كراهت عجيب ست زيرا كه خلاف در وى مشهور ست حكاه ابن المنذر وغيره وگفت حسن بصرى لا باس بها ورأى
مالك آنست كه بكند آنرا كسيكه فوت شد او را نماز شب واطناب كرد درين باب محمد بن نصر در قيام ليل انتهى اخرجه الخمسة الا النسائي يعنى
احمد وابوداود وترمذى وابن ماجه مگر نسائى ورواه احمد والدارقطني والترمذى ودر وى قصه ست وگفت ترمذى نمى شناسم اين را مگر از حديث قدامة
بن موسى وگفت ابن حزم رواياتى كه درين باب آمده همه ساقط ومكروه ومكذوب ست ورواه ابو يعلى والطبرانى بطريق آخر ومراد بعد فجر بعد طلوع اوست
كما دل له قوله وفي رواية عبد الرزاق يعنى از حديث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا ركعتي الفجر نيست نماز بعد بر آمدن فجر
مگر دو ركعت فجر چنانكه دلالت ميكند براى آن قول وى ومثله فى الدارقطني عن عمرو بن العاص از مشاهير صحابه وعقلاى قريش واهل دنيا
رضي الله عنه واين هر دو تفسير كرده اند مراد را به بعد فجر واين وقت ششم ست از اوقاتى كه منهى ست دران نماز واوقات خمس بيشتر گذشت وليكن
معارضه كرده شده است نهى از نماز عصر كه يكى از اوقات سته است ودر سند دارقطني افريقى ست ورواه الطبرانى من حديث عمرو بن شعيب عن ابيه
عن جده ودر سندش رواد بن الجراح ست ورواه البيهقي من حديث سعيد بن المسيب مرسلا وگفت مروى ست از ابو هريره موصولا ولا يصح ورواه
موصولا الطبرانى وابن عدى ودر سندش ضعيف ست ومرسل اصح ست **وعن ام سلمة** رضي الله عنها قالت صلى رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم العصر ثم دخل بیتی فصلی رکعتین گفت گذارد آنحضرتؐ نماز عصر را پستر درآمد بخانۂ من وگذارد دو رکعت فسألته فقال شغلت عن رکعتین بعد الظہر فصلیتہما الآن پس پرسیدم او را فرمود مشغول شدم از دو رکعت که بعد ظہر نشست پس گذاردم آن ہر دو را این وقت و بیان کرد شاغل را که آمدند او را مردم از قبیلۂ عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمده که آمد آنحضرتؐ را مالی پس مشغول کرد او را از دو رکعت بعد ظہر قلت افنقضیہما اذا فاتتنا قال لا گفتم آیا قضا کنیم ما آن ہر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا مکن و حدیث دلیل ست برینکه قضای نماز درین وقت از خصائص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و دلالت کرد حدیث عایشہ برانکه نماز میگذارد آنحضرتؐ بعد عصر و نہی میکرد از ان و وصل می نمود و نہی میفرمود از ان اخرجہ ابو داؤد ولیکن بیہقی گفته چیزی که مختص ست آنحضرتؐ بدان مداومت ست بر رکعتین بعد عصر نه اصل قضا انتہی اما مخفی نیست که حدیث ام سلمہؓ میکند این قول را و دلالت میکند برانکه قضا نیز خاص ست با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در حاشیۂ تلخیص گفته اکثر اہل علم بر کراہت نماز بعد عصر اند بنا برانکه روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرتؐ نہی کرد از نماز بعد عصر و حدیث ابن عباس اصح ست انتہی پس دوام آنحضرتؐ از قبیل خصائص باشد وفیہ ما ذکر اخرجہ احمد مصنف درینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد سوق این حدیث گفته انہا روایۃ ضعیفۃ لا تقوم بہا حجۃ پس عدم تبیین وی وجه ضعف را درینجا خوش نیامد و لابی داؤد عن عایشۃ رضی اللہ عنہا بمعناہ و کلام در وی گذشت وروی مسلم من حدیث عایشۃ واحمد من حدیث میمونۃ انہ داوم علیہما بعد ذلک و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس و در وی این ست که لم یعد لہما

[redacted] باب الاذان

آذان در لغت بمعنی آگاہیدن و خبر کردن و اعلام نمودن ست قال اللہ تعالی وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و در شرع اعلام بدرآمدن وقت نماز بالفاظ مخصوصہ در وقت مخصوص و فرضیت وی بمدینہ بود در سال اول از ہجرت و وارد شده اند احادیث دالّه بر شرعیت وی بمکه نیز ولیکن صحیح اول ست و مشہور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد اللہ بن زید انصاری ست و دیدن عمر بن الخطاب بعد از وی بعضی گویند ابو بکر دید و غزالی گفت بینندگان اذان در خواب ده صحابی اند و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب بدن صحابه وحی نیز آمده و بعضی گویند که باجتہاد آنحضرتؐ ثابت شده و تحقیق آنست که آنحضرتؐ کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند و آنحضرتؐ در مکه نماز بی اذان میکرد تا در مدینه آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد این ست آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده ملخصاً اما شوکانی گفته آنکه میگویند در شب اسرا بود در ہیچ حدیثی صحیح درین باب بثبوت نرسیده و صحیح آنست که شرعیت آن در مدینه است در سنۂ اولی یا ثانیه از ہجرت و ثبوت آن از قرآن باین آیت ست وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا و اذان از شعائر اسلام ست و بآن دار الحرب دار الاسلام میگردد و در وجوب آن اختلاف ست ظاہر وجوب ست بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدان انتہی و مولانا رفیع الدین بن شاه ولی اللہ محدث دہلوی نوشته که صیغۂ اذان باین ترتیب از امور توقیفیه ست اولاً بواسطۂ تعلیم ملک در منام عبد اللہ بن زید انصاری قرار یافته و ثانیاً بموافقت منام امیر المومنین عمر فاروق مزید اعتبار پذیرفته و ثالثاً بتقریر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که بران ملازمت کرده و فرموده انہا لرؤیا حق مرتبۂ وحی یافته و رابعاً باشارت قرآن مجید حکم تنزیل گرفته و آنحضرتؐ در دعای آخر اذان بدعوت تامه صفت کرده پس لازم آمد که این ترتیب خالی از حکمت و نکته معتبر نباشد انتہی و مصفی گفته اذان و اقامت باجماع مسلمین از شعائر اسلام ست پس اگر اہل شہری اصرار کنند بر ترک اذان و اقامت سلطان را می باید که با آن جماعت قتال کند در حدیث صحیح آمده کان اذا غزا قوما لم یکن یغیر علیہم حتی یصبح فینظر فان سمع اذانا کف عنہم وان لم یسمع اغار علیہم و اگر شخصی بغیر اذان و اقامت نماز گذارد اعاده بر وی

واجب نیست نزدیک جمهور علما و مذهب عطا بن یسار و مجاهد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعادهٔ نماز لازم می شود والله اعلم انتهی
وعن محمد عبدالله بن زید بن عبد ربه وی انصاری خزرجی ست از مشاهیر صحابه حاضر شد عقبه و بدر و مشاهد که بعد او بود سکنت
و مُرد در مدینه سنه اثنتین وثلثین و هو ابن اربع وستین و له ولابویه صحبة روی عنه ابنه محمد و سعید بن المسیب و ابن ابی لیلی و هو الذی اُری الاذان فی
النوم سنة احدی من الهجرة یقال له صاحب الاذان عداده فی اهل المدینة قال گفت چون امر کرد رسول خدا بناقوس که ساخته شود و زده شود
برای جمع مردم برای نماز طاف بی وانا نائم رجل در خیال در آمد مرا حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که بر میداشت
ناقوس را در دستِ خود پس گفتم ای بندهٔ خدا آیا میفروشی این ناقوس را گفت آن مرد چه میکنی آنرا گفتم میخوانم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز
فقال پس گفت آن مرد آیا راه ننمایم ترا بر چیزی که آن بهترست از آن گفتم آری گفت تقول بگوئی اذان بر کیفیت مخصوصه الله اکبر
الله اکبر فذکر الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر بتربیع التکبیر بتکرر تکبیر چهار بار و می آید آنچه معاضد اوست و معارض اوست
بغیر ترجیع یعنی در شهادتین در شرح مسلم گفته ترجیع عود ست بسوی شهادتین برفع صوت بعد گفتن آن دو بار بخفض صوت و یا ستے قریبا
والاقامة فرادی و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار در چیزی از الفاظ وی الا قد قامت الصلوٰة مگر این لفظ که مکرر گوئی آنرا
قال فلما اصبحت اتیت گفت پس چون صبح کردم آمدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را و خبر دادم با آنچه در خواب دیدم فقال
پس فرمود آنحضرت انها لرؤیا حق بدرستی که این خواب که تو دیدی خواب راست ست ان شاء الله تعالی الحدیث تا آخر حدیث و آن اینست
که فرمود پس بایست با بلال فالقاکن بسوی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال با آنچه دیده تو زیرا که بلال بلندتر و شیرین تر و بهتر ست در آواز
از تو پس استادم با بلال تا القا کنم آن کلمات را بروی و اذان گوید وی بدان گفت عبدالله پس شنید این را عمر بن الخطاب و حال آنکه در خانهٔ خود بود پس
بیرون آمد در حالیکه میکشید چادر خود را و میگوید ای رسول خدا سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق هر آینه دیدم من مانند آنچه نموده شدی یعنی ابن زید پس
فرمود آنحضرت فلله الحمد یعنی حمد ست خدا را بر توافق این دو روایت رواه ابوداؤد والدارمی و ابن ماجة و گفت ترمذی که این حدیث صحیح ست
لیکن قصهٔ ناقوس را ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب ست اخرجه احمد وابوداؤد وصححه الترمذي وابن خزيمة
و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن غائبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرد آنحضرت در نظر در چیزے
که فراهم کند ایشان را پس این اذان هم خواندن ست بسوی نماز و هم اعلام ست بدخول وقت وی و اختلاف ست علما را در وجوب آن و شک
نیست که از شعار اهل اسلام ست و از محاسن آنچه مشروع کرده است آنرا خدای تعالی و ادلّه محتمل اند در وجوب و همچنین اختلاف ست در کمیت الفاظ
وی و دلالت این حدیث بر آن ست که تکبیر گوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو محذوره در بعض روایات هم تربیع آمده و هم
تثنیه پس بسیاری عمل کردند بتربیع بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول ست و حدیث دال ست بر عدم مشروعیت ترجیع و در وی نیز
اختلاف ست پس هر که آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بحدیث ابی محذوره نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر
افراد الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت و لیکن جمهور بر آنند که تکبیر در اول اقامت
متکرر ست دو بار می باید گفت و لیکن نظر بتکرر آن در اذان چهار بار گویا در اقامت غیر مکرر ست و همچنین مکرر ست در آخر وی و باقی الفاظ یکبار
باید گفت و روایت کرده است بخاری حدیث امر بلال که تشفیع کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاقی و باین استدلال
کرده است هر که گفت اذان در هر کلمات خود مثنی مثنی ست و الفاظ اقامت فرادی ست الا قد قامت الصلوٰة و جواب داده اند از آن اهل تربیع

له این روایت صحیح ست دلالت میکند برانچه مذکور شد لیکن روایت تربیع نیز صحیح ست بلا مریه واین زیادت از عدل ست وزیادت عدل مقبول
پس قائل تربیع تکبیر دراول اذان عامل ست بر هر دو حدیث وخواهد آمد که روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر تربیع تکبیر ومخفی نیست که لفظ کلمه توحید
در آخر اذان واقامت مفرد ست بالاتفاق پس خارج باشد از حکم بتشفیع اذان وعلما گفته اند که حکمت در تکریر اذان وافراد اقامت آنست که اذان
برای اعلام غائبان ست پس دران حاجت تکریر ست ولهذا در وی رفع صوت مشروع گشته واینکه بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای
اعلام حاضران ست پس حاجت نیست بتکثیر الفاظ وی ولهذا در وی خفض صوت مشروع شده وتکرار جمله قد قامت الصلوة برای آن ست
که مقصود اقامت همین کلمه است پس بس وزاد احمد في آخره وزیاده کرد احمد در آخر حدیث ابن زید کما هو الظاهر قصة قول
بلال في أذان الفجر در اذان نماز صبح وآن این ست که خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفته شد که رسول خدا نائم ست
پس بانگ زد بلال باعلای صوت خود الصلوة خير من النوم نماز بهتر ست از خواب گفت سعید بن المسیب پس داخل کرده شد این کلمه در تاذین
نماز صبح وعلی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر ست از لذت خواب نزدیک ارباب ذوق واصحاب شوق ومیکن که از باب العسل احلی من الخل باشد انتهی
ولیکن درین زیادت انقطاع ست با وجود ثقت رجال وی وذکره ابن السکن من طریق اخری عن بلال واین در طبرانی ست از طریق زهری
از حفص بن عمر از بلال وآن نیز منقطع ست ورواه البیهقی فی المعرفة من هذا الوجه وروایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زهری
از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصه اهتمام ایشان را بچیزی که فراهم کنند بآن مردم را قبل تشریع اذان وگفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در ندای نماز
صبح الصلوة خير من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف در تلخیص گفته اسناده ضعیف جدًا وترمذی واحمد وابن ماجه از حدیث
عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تثویب مگو در هیچ نماز مگر در نماز صبح ولیکن در سند وی ضعف
وانقطاع ست وبود بر مصنف که ذکر میکرد این را حسب عادت خود وگفته اند که تثویب دوبار ست کما فی سنن ابی داود ونیست الصلوة خير
من النوم در حدیث عبد الله بن زید چنانکه توهم میدهد عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره ونیست مراد مگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را
پس شروصل نمود بدان روایت بلال را ولابن خزيمة عن انس رضی الله عنه قال گفت انس من السنة از سنت ست یعنی طریقه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا قال المؤذن فی الفجر که چون گوید مؤذن در بانگ بامداد حي على الفلاح وآن فوز وتقی ست یعنی بیائید
بسوی سبب وی قال گوید الصلوة خير من النوم رواه الدارقطنی والبیهقی ایضا من حدیث انس وصححه ابن السکن ودر روایت نسائی
الصلوة خير من النوم در اذان اول ست از صبح ودر وی تقیید روایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه
وگفته که تشریع تثویب جزین نیست که برای اذان اول فجر ست زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نائم ست واما اذان ثانی پس برای اعلام دخول
وقت وخواندن بسوی نماز ست ولفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی محذورة این ست که گفت ابو محذوره
بودم من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس میگفتم در اذان فجر اول حی علی الصلوة حی علی الفلاح الصلوة خير من النوم الصلوة خير من النوم
ابن حزم گفته اسناده صحیح انتهی من تخریج الزرکشی لاحادیث الرافعی ومثل اوست در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی محذوره که وی تثویب می گفت در اذان
اول از صبح بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر سبل گفته پس نیست تثویب از الفاظ اذان مشروع برای خواندن بسوی نماز واخبار بدرآمدن وقت وی
بلکه از الفاظ ست که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گویا این تثویب همچو الفاظ تسبیح اخیر ست که مردم درین اعصار متاخره عادت آن
گرفته اند عوض اذان اول وچون این را شناختی آسان شد بر تو آنچه خوگر آن شده اند فقها از جدال در تثویب که آیا از الفاظ اذان ست یا نه وآیا

بدعت ست بانہ پستر مراد ازمعنی وی این ست کہ بیداری برای نماز بہترست از خواب یعنی راحت ودرین کلمہ کلام ست او ومعناہ رسالہ لطیفہ انتہی گویم
درروایت ابو محذورہ ست نزد ابوداؤد کہ گفت آنحضرتؐ اگر باشد نماز صبح کہ اذان میگوئی برای آن بگوئی الصلوٰۃ خیر من النوم الصلوٰۃ خیر من النوم ومروی ست
از مالک کہ رسیدہ اورا کہ آمد موذن عمر رضی اللہ عنہ کہ اعلام کند او را از برای نماز بامداد وبعد ازان کہ اذان گفتہ بود پس یافت او را در خواب پس گفت الصلوٰۃ خیر من
النوم پس امر کرد او را عمر کہ بگرداند این کلمہ را در اذان صبح رواہ فی الموطا شیخ در ترجمہ گفتہ ما نا کہ این سنت در مدینہ بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متروک
شدہ بود ودر عہد امیر المومنین عمر باین تقریب تازہ شد انتہی وباین تقریر حاصل میشود تطبیق میان خبر واثر مذکور ودر مصفی گفتہ مستحب ست در
بانگ صبح زیادت الصلوٰۃ خیر من النوم دو بار ومالک ابتدای این کلمہ از حضرت عمرؓ ذکر کردہ ودر حدیث ابو محذورہ آمدہ کہ آنحضرتؐ او را گفتہ پس احتمال دارد کہ موذن عمر
ترک کردہ باشد این کلمہ را در نفس فجر بعد ازان گفتہ باشد پس حضرت عمرؓ امر کرد بادخال این کلمہ در نفس اذان تا بر وجہ سنت ادا شود انتہی **وعن**
ابي محذورة صحابی ست نام او سمرہ وبعضی گویند اوس وبعضے سلمان وبعضی سلمہ وقول اول صحیح ترست موذن آنحضرتؐ بود در مکہ راوی
ترجیع در اذان **رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم علمه الاذان** بدرستیکہ آنحضرتؐ تعلیم کرد وآموخت او را اذان یعنی الفاظ
او بنفس نفیس خود وحدیث را قصہ ست حاصل وی آنکہ برآمد ابو محذورہ بعد فتح بسوی حنین با نہ کس از اہل مکہ پس ہرگاہ کہ شنید ندا اذان را اذان گفتند
بطریق استہزا با موذنان پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم در ینہا تا ذین انسانی خوش آواز پس فرستاد کسی را بسوی ما پس اذان گفت
یک یک کس وبودم من آخر ایشان پس فرمود میکہ اذان گفتم بیا ونشانید مرا روبروی خود ومسح کرد ناصیہ مرا وبارک اللہ علیک گفت برمن سہ بار
پستر فرمود برو واذان گو نزد مسجد حرام پس گفتم ای رسول خدا بیاموز مرا تا آخر حدیث **فذكر فيه الترجيع** پس ذکر کرد دروی ترجیع را یعنے
در شہادتین ولفظ وی نزد ابوداؤد این ست پستر بگوئی اشہد ان لا الٰہ الا اللہ اشہد ان لا الٰہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ
پست کنی باین آواز خود را گفتہ اند مراد سماع قریب ست وحکمت دروی آنست کہ اولا این ہر دو را بتدبر واخلاص گوید وحاصل نمی شود کمال آن مگر بخفض
صوت فرمود پستر بلند کنی آواز خود را بشہادت اشہد ان لا الٰہ الا اللہ اشہد ان لا الٰہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ ہمین ست
آن ترجیع کہ جمہور علما بشرعیت وی باین حدیث صحیح رفتہ اند واین زیادت ست بر حدیث عبد اللہ بن زید وزیادت عدل مقبول ست وابو حنیفہ
ودیگران بعدم قبول آن رفتہ اند بحدیث عبد اللہ بن زید ودر روایتی آمدہ کہ تعلیم کرد او را آنحضرتؐ نوزدہ کلمہ واقامت ہفدہ کلمہ رواہ احمد والترمذی
والنسائی وابن ماجۃ والدارمی واین روایت حجت امام ابو حنیفہ ست زیرا کہ میگویند کہ این صریح ست درانکہ اقامت دو دو بارست کہ از نوزدہ چہار
کلمہ ترجیع ست ودو اقامت زیادہ باشد **اخرجه مسلم** روایت کرد این را مسلم وتمام وی در مشکوۃ باین لفظ ست کہ گفت ابی محذورہ کہ القا کرد
برمن آنحضرتؐ اذان گفتن را بذات شریف خود پس فرمود بگوئی اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر یعنی چہار بار اشہد ان لا الٰہ الا اللہ اشہد ان لا الٰہ
الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ پستر باز میگردی بذکر شہادتین پس میگوئی بار دیگر اشہد ان لا الٰہ الا اللہ اشہد ان لا الٰہ
الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ حی علی الصلوٰۃ حی علی الصلوٰۃ حی علی الفلاح حی علی الفلاح اللہ اکبر اللہ اکبر لا الٰہ الا اللہ
انتہی واین چہار بار گفتن را ترجیع گویند واین سنت ست نزد شافعی ومالک واز امام احمد دو روایت ست وظاہر مذہب او عدم ترجیع ست چنانکہ مذہب
حنفیہ ست ودر ترجیع دو دو بار شہادتین را بآواز پست میگویند وبار دیگر بآواز بلند کما تقدم وتمسک ایشان ہمین حدیث ست وحنفیہ تاویل میکنند
آنرا ومیگویند کہ تکرار برای تعلیم ابو محذورہ بود نہ برای تشریع ووی اول بار پست گفت وآنحضرتؐ فرمود بار دیگر بگو وحدیث دیگر از ابو محذورہ
آمدہ کہ دران ترجیع نیست ودر حدیث ابن زید نیز ترجیع نیست ودر اذان بلال نیز ترجیع نیامدہ ودر اذان ام مکتوم نیز مذکور نشدہ

ولکن ذکر التکبیر فی اوله مرتین فقط ولیکن ذکر کرده است مسلم تکبیر را در اول اذان دو بار فقط نه چهار بار چنانکه
حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو دو بار و اقامت یک یک بار جز آنکه بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوٰة
قد قامت الصلوٰة دو بار یعنی مکرر رواه ابوداود والنسائی والدارمی در مصفی گفته اہل حرمین و اہل شام و یمن و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یکبار
باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوٰة که جمیع آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو محذوره آمده است تثنیهٔ اقامت و آنچه معمول خاندان او بود تا زمان امام شافعی
افراد اقامت ست والله اعلم و اما اذان پس بعض احادیث دلالت میکند بر ترجیع و بعضی بر غیر ترجیع و تحقیق نزدیک بنده آنست که اختلاف
در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن ست کلها کاف شاف و لهذا مالک متعرض بترجیع و غیر آن نشد انتهی **ورواه** و روایت کرده اند حدیث
ابی محذوره را **الخمسة** یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجة **فذکروه مربعا** پس ذکر کردند تکبیر را در اول اذان چهار بار همچو روایات
حدیث عبدالله بن زید ابن عبدالبر در استذکار گفته در اول اذان چهار تکبیر محفوظ ست از روایت ثقات از حدیث ابی محذوره و از حدیث عبدالله بن زید
و ابن تیمیه در منتقی نسبت کرد ترجیع را در حدیث ابی محذوره بسوی مسلم و مصنف بسوی وی نسبت نکرده بلکه گفته رواه الخمسة و چون مراجعت کردم بسوی
مسلم و شرح وی معلوم شد که نووی گفته که در اکثر اصول وی تکبیر در اول وی یکبار آمده قاضی عیاض گوید در بعض طرق فارسی که در مسلم است ذکر چهار تکبیر
در اول اذان آمده و از اینجا معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرد و ابن تیمیه اعتماد بر بعض طرق نمود و از اینجا توهم نباید کرد که در میان کلام مصنف
و ابن تیمیه منافات ست و ابن الاثیر در جامع بعد سیاق روایات و ذکر روایت ترجیع در اول اذان گفته و اخرج مسلم من هذه الروایات جمیعها هذه
الروایة الآخرة انتهی و این صحیح نیست زیراکه مسلم روایتی اخراج کرده که در وی ذکر ترجیع در اول وی نیست کما قررناه و این زیادتی ست که واجبست
قبول آن کذا فی السبل گوییم قائل ست بترجیع شافعی و ابوحنیفه و احمد و جمهور علما و قائل ست بتثنیه مالک و احتجاج او باین حدیث ست و باینکه
دو بار گفتن عمل اہل مدینه است و احتجاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبول ست و عمل اہل مکه بر ترجیع ست و مکه مجمع مسلمانان ست
در مواسم و جز آن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم **وعن انس** رضی الله عنه قال **أمر بلال** گفت امر کرده شد بلال
و آمر آنحضرت بود زیراکه در امور شرعیه جز وی کیست که امر کند **ان یشفع** بفتح اول **الاذان** باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار
زیراکه لفظ شفع بر یکی از دو و چهار صادق ست و این مجمل را حدیث عبدالله بن زید و ابی محذوره بیان کرده که تشفیع تکبیر چهار چهار بار گفتن
اوست و شفع غیر وی دو دو بار گفتن اوست و این نظر باکثر ست ورنه کلمهٔ تهلیل در آخر وی یکبار ست بالاتفاق **ویوتر الاقامة** و یکبار
گوید اقامت را در مشکوٰة ست که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از رُوات این حدیث ست که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدم
آنرا از ایوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ایوب **الا الاقامة** مگر اقامت یعنی قوله **قد قامت الصلوٰة** یعنی قول
وی قد قامت الصلوٰة که این را دو بار گوید **متفق علیه** و مذهب امام مالک و شافعی و بعضی علما این ست که کلمات اذان را دو بار
گویند و اقامت را یکبار و در مذهب ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو دو بار ست و احادیث نیز درین وارد ست و گویند
که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دوگان بود بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یگان یگان ساخته اند
ولم یذکر مسلم الاستثناء و ذکر نکرد مسلم استثنا را یعنی قول او را الا الاقامة شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است
و در وی استثنا مذکور ست و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوٰة را نیز یکبار میگویند انتهی در سبل گفته علما را درین مسئله
سه قول ست یکی تثنیه تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو دو بار میگفت اذان و اقامت را رواه عبدالرزاق والدارقطنی والطحاوی

ولیکن حاکم ادعای انقطاعش نموده واو را طریقهاست که دران ضعف ست وبالجمله تعارض نیست درمیان وی وروایت تربیع در تکبیر وروایت افراد
در اقامت بسبب صحت وی پس نتوان گفت که تثنیه در الفاظ اقامت زیادت عدل ست پس قبولش واجب باشد زیراکه این زیادت غیر صحیح ست کما عرفت
دوم مذهب مالک ست افراد الفاظ اقامت تا آنکه قد قامت الصلوة سوم مذهب جمهور ست افراد الفاظش جز قد قامت الصلوة که مکرر گفته شود
عملا بالاحادیث الثابتة بذلک و للنسائي عن انس رضی الله عنه وابن حبان والحاکم أمر النبي امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بلالا بلال راکه این چنین گفته باشد اتیان مصنف بصیغهٔ معروف برای افادهٔ این معنی ست که حدیث اول متفق علیه مرفوع ست اگرچه بصیغهٔ
مجهول وارد شده خطابی گفته اسناد تثنیهٔ اذان و افراد اقامت اصح روایات ست وبر آنند اکثر علمای امصار وجاری ست بدان عمل در حرمین وحجاز
وشام ویمن و دیار مصر ونواحی عرب تا اقصای حجر از بلاد اسلام بعده برشمرد کسانی راکه قائل اند بدان از ائمهٔ اعلام در حجة الله البالغه گفته اصح طرق
اذان طریقهٔ بلال ست که در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم اذان دو دو بار واقامت یک یک بار می شد وقد قامت الصلوة قد قامت الصلوة
مکرر گفته میشد بعده طریقهٔ ابی محذوره ست که آنحضرت خود او را تعلیم اذان فرمود ودرین طریقه اذان نوزده کلمه ست واقامت هفده کلمه
ونزدم این کلمات مانند احرف قرآن ست که همه شافی وکافی ست انتهی وهمچنین در مصفی گفته کما سبق وشوکانی رح در شرح مختصر خویش افاده کرده
که الفاظ اذان ثابت شده اند باحادیث کثیره ودر بعض آن اختلاف ست بزیادت ونقصان ومقرر شده ست که عمل بر زیادت منافی مزید فیه
نیست پس هرچه بروجه صحیح ثابت ست مقبول ست همچو تربیع اذان وترجیع شهادتین مادام که اگر ادلهٔ اصل قوی تر باشند زیادت دران
وقت مطروح گردد زیراکه آنجا تعارض نیست که ارجاع بترجیح شود وچنانکه بسیاری را از اهل علم درین باب ودر ابواب دیگر پیش آمده بلکه جمع ممکن ست
بضم زیادت باصل واین مقدم ست بر ترجیح وواقع ست اجماع بر قبول زیادت که غیر منافی مزید فیه باشد کما تقرر فی الاصول وادلهٔ افراد اقامت
اقوی ست از ادلهٔ تشفیع آن ولیکن تشفیع مشتمل ست بر زیادت خارجه بمخرج صالح الاعتبار پس عمل برادلهٔ تشفیع متعین باشد انتهی کلام
الشوکانی وچه خوش ست آنچه مقبلی در منار بعد بیان اختلاف علما در الفاظ اذان که تکبیر در اول وی دو بارست یا چهار بار ودر روے ترجیع
شهادتین ست یا نه وبعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کرده ولفظ وی این ست که این مسئله از غرائب واقعات ست ونظیر وی
در شریعت کمتر زیراکه الفاظ اذان واقامت قلیل ومحصور ومعین اند که در هر روز وشب پنج بار بدان صیاح میکنند بر مکان بلند وهر سامع و
مامور ست که بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید وصحابه خیر القرون بودند در غرهٔ اسلام وشدید المحافظة بر فضائل ومعهذا خوض آنها وتابعین واختلاف
ایشان دران مذکور وماثور نیست این همه اختلاف شدید که هست در متاخرین ست وهر یکی از فریقین تمسک بچیزی صالح فی الجملة کرده اگرچه
متفاوت بوده باشد ونیست تنافی درمیان روایات بنابر عدم مانع از سنت بودن هر یکے وگفته اند که مثل وی ست الفاظ تشهد وصورت
صلوة خوف انتهی وعن ابي جحيفة بضم جیم وفتح حای مهمله نام وی وهب بن عبد الله ست وقیل ابن مسلم السوائي العامري نزول کرد
بکوفه وبود از صغار صحابه وفات کرد آنحضرت ونرسیده بود وی بحلم ولیکن سماعت دارد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم والی گردانید او را علی رضی الله
عنه بر بیت المال وحاضر شد با وی در جمله مشاهد او وفات کرد در کوفه سنه اربع وسبعین روی عنه ابن عون وجماعة من التابعين قال رأيت
بلالا يؤذن واتتبع فاه گفت ابوجحیفه دیدم بلال راکه اذان میگوید وتتبع میکنم من دهن او را یعنی می نگرم بسوی دهن او بطور پیروی
کردن او وههنا راست وههنا وچپ واصبعاه وهر دو انگشت او یعنی سبابتین قاله النووي وقیل ابهاماه ووارد نشده تعیین
اصبعین در حدیث في اذنيه در هر دو گوش وی بوده اند زیراکه انگشت در گوش نهادن اجمع ست برای صوت وکسی که کر ست یا دور ست

از اذان وی بدیدن انگشت در گوش استدلال میکند بر تاذین و بجای انمله اصبع اطلاق کردن مجاز است رواه احمد والترمذي وصححه
ولابن ماجة من حديث ابي جحيفة ايضا وجعل اصبعيه في اذنيه وکرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوش خود
و هم مروی ست از حدیث عبد الرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود و فرمود این
بلند گرداننده تر ست آواز ترا در مصفی گفته جمهور اهل علم مستحب داشته اند بلند کردن آواز را ببانگ و شافعی گفته مگر در مسجدی که یکبار جماعت خوانده باشند
والحال بار دیگر جماعت می کنند مسنون ست اذان لیکن آواز بلند نکنند ولابي داؤد من حديثه ايضا لوى عنقه لما بلغ پیچید
بلال گردن خود را چون رسید باین قول حي على الصلوة يمينا وشمالا بجانب راست و چپ و این بیان قول اوست ههنا وههنا
ولم يستدر و بر نگردید و دور نکرد بتمام بدن خود و درینجا دلالت ست بر آداب مؤذن که آن التفات ست بسوی یمین و شمال و محل آن
حي على الصلوة ست چنانکه ابو داؤد ذکر کرده و صریح تر از ان حدیث مسلم ست باین لفظ فجعلت اتتبع فاه ههنا وههنا يمينا وشمالا يقول
حي على الصلوة حي على الفلاح و ازین حدیث معلوم شد که محل التفات حیعلتین ست و ابن خزیمه بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله
حي على الصلوة حي على الفلاح بفمه لا ببدنه كله و گفته ممکن ست انحراف بفم بانحراف وجه پستر روایت کرد از طریق وکیع باین لفظ فجعل يقول في اذانه
هكذا وحرف راسه يمينا وشمالا واما روایت استدارت بلال در اذان پس غیر صحیح ست و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بگردانیدن
انگشت در گوش ضعیف ست و قد مر و مروی ست از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر مناره باشد بقصد اسماع اهل هر دو جهت و علما گفته اند
که فائدهٔ التفات دو چیز ست یکی بلند تر شدن آواز دیگر آنکه علامت مؤذن ست تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذن ست و این در
اذان ست واما اقامت پس گفت ترمذی انه استحسنه الاوزاعي واصله في الصحيحين واصل این حدیث در بخاری و مسلم ست و لفظ مسلم
گذشت وعن ابي محذورة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان
بدرستیکه آنحضرت خوش آمد او را آواز وی پس بیاموخت او را اذان گفتن و در وی دلالت ست برانکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را
دلبستگی باذان او دست بهم دهد و گذشت قصهٔ ابو محذوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن باذان در مکه رواه ابن خزيمة وصححه
ورواه الدارمي وابو الشيخ وغير واحد من حديثه في قصة و در روایت ابن خزیمه است که گفت آنحضرت بدرستیکه شنیدم درین کسان تاذین انسانی
حسن الصوت وصححه ابن السكن وعن جابر بن سمرة العامري کنیت او ابو عبد الله ست خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص بود نزول
کرد بکوفه و مرد آنجا در سنه ۷۴ روی عنه جابر وغيره رضي الله عنه قال صليت مع النبي گفت جابر گزاردم با رسول خدا صلى الله
عليه وسلم العيد بن غير مرة نماز عید فطر و عید قربان جز یکبار و مرتین و دو بار بلکه بارها بغير اذان واقامة بی اذان و بی اقامت
و این حدیث دلیل ست برانکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان و نه اقامت وهو كالاجماع و مرویست خلاف این از ابن الزبیر و معاویه و عمر بن
عبد العزیز بقیاس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیح ست بلکه کردن آن بدعت ست ماثور نشد از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی
درین باب ست از جابر بن عبد الله و ابن عباس و حدیث جابر بن سمره حدیث حسن ست و برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و غیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین و نه برای هیچ یکی از نوافل انتهى رواه مسلم و هم نزد وی ست از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله
که نیست اذان مر نماز را روز فطر و نه اقامت و نه ندا و نه چیزی و گفت امام مالک در مؤطا شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی ندا
و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا امروز و نزد نسائی ست از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس بگزارد

نماز بی اذان واقامت ونحوه ومانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه در حدیث بخاری ومسلم عن ازحدیث ابن عباس
رضی الله عنه ولفظ وی نزد بخاری از وی واز جابر بن عبد الله این ست که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اذان
گفته میشد نه برای یوم الفطر ونه یوم الاضحی وغیره وجز ابن عباس از دیگر صحابه کما سبق وبعضی گفته اند که در عید عوض اقامت الصّلوة جامعة
گویند در سبل گفته وارد نشد سنت بدان در عیدین ودر هدی نبوی گفته آنحضرت چون بمصلی میرسید شروع در نماز عید میکرد بغیر اذان واقامت
ونبود قول الصلوة جامعة وسنت آنست که هیچ یکی ازینها نکنند وازینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب ست در دعا گفتن الصلوة جامعة جز در
نماز عید وآنچه در ان اذان مشروع نیست مثل جنازه غیر صحیح ست زیرا که نیست دلیل بر استحباب واگر مستحب می بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفای
راشدین بعد از وی هرگز ترک نمی کردند آری در نماز کسوف ثابت ست نه در غیر وی زیرا که هر چه سبب وی در عصر وی صلی الله علیه وسلم یافته شد
وبعد آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدعت ست پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس وغیره انتهی **وعن**
ابی قتادة الحارث بن ربعی الانصاری رضی الله عنه فی الحدیث الطویل در حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح واین
هنگام رجوع از غزوه خیبر بود ابن عبد البر گفته وهو الاصح ثم اذن بلال پس اذان داد بلال بحکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در سنن ابو داود ست
ثم امر بلالا ان ینادی بالصلوة فنودی بها فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز گذارد آنحضرت
چنانکه بود که میکرد هر روز ودرینجا دلالت ست بر شریعت تاذین برای نماز فائته بنوم وملحق ست بدان منسیه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو را
در یک حکم جمع کرده حیث قال من نام عن صلاتة او نسیها الحدیث ونزد مسلم ست از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت وذکر نکرد اذان را
وچون فوت شد آنحضرت را نماز روز خندق امر فرمود باقامت وذکر نکرد اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی واین معارض روایت
ابی قتاده نیست زیرا که آن مثبت ست ودر خبر ابی هریره وابی سعید ذکر اذان نیست نه نفیا ونه اثباتا پس درینجا معارضه نباشد چه عدم ذکر معارض
ذکر نیست ودر مصفی گفته بالجمله اقامت مؤکد تر ست واذان نیز در حق فائته بدعت نیست والله اعلم رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ظاهر
این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست ومذهب شافعیه این ست در یک قول وقولی دیگر از وی آنست که نه اذان ست ونه اقامت ودر
هدایه گفته که آنحضرت قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان واقامت وشیخ ابن الهمام احادیث درین معنی از مسلم وابی داود وجز ایشان واز
مؤطا آورده وگفته وانچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن حدیث ندارد وچگونه منافی باشد وحال آنکه بصحت رسیده
که باذان واقامت هر دو گذارده انتهی وآنکه میگویند که اذان مشروع ست برای اعلام ست بدخول وقت وخواندن باجتماع ودر فائت بهیچ ازین دو امر
احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام ست واز برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات ولهذا افضل آنست که منفرد اذان واقامت
گوید انتهی وبالجمله ابو حنیفه رح قائل ست بآنکه اذان واقامت هر دو برای نماز قضا سنت ست وهمین ست قول قدیم شافعی رح وله ومسلم راست
عن از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی المزدلفة بدرستیکه آنحضرت آمد مزدلفه را وقت انصراف از عرفات فصلی
المغرب والعشاء پس گذارد آنجا نماز مغرب وعشا را یعنی جمع کرد میان هر دو باذان واحد واقامتین بیک اذان ودو اقامت
یعنی چنانکه ظهر وعصر را بعرفات گذارده بود واین مذهب شافعی وزفر وبعضی دیگر از ائمه ست ونزد ابو حنیفه وبروایتی از امام احمد وبسیاری
از علما بیک اذان ویک اقامت زیرا که عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج باقامت جدا اعلام نباشد وعصر در عرفات در غیر وقت خود
بود پس محتاج بود بزیادت اعلام ونزد بخاری ست از حدیث ابن مسعود که نماز گذارد وی یعنی در مزدلفه مغرب را باذان واقامت وعشا را باذان

واقامت و گفت دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث ست و له ومسلم راست عن از حدیث عبد الله بن عمر
رضی الله عنه جمع النبي صلى الله عليه وسلم بين المغرب والعشاء باقامة واحدة فراهم کرد آنحضرت درمیان نماز مغرب
وعشا در مزدلفه بیک اقامت وظاهر وی آنست که اذان در هر دو نبود واین موافق مذهب حنفیه ست وترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح ست
وزاد ابوداؤد لكل صلوة وزیاده کرد ابوداؤد از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت در سبل گفته پس روایت مسلم مقید
باشد باین روایت ابوداؤد انتهى وفي رواية له ای لابی داؤد عن ابن عمر ولم يناد في واحدة منهما و ندا کرده نشد در هیچ یکی از آن هر دو
یعنی مغرب وعشا واین صریح ست در نفی اذان در سبل گفته روایات متعارض ست درینجا جابر یک اذان و دو اقامت ثابت کرده وابن عمر دو اقامت
با نفی اذان وابن مسعود یک اذان و دو اقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نمائیم وشارح گفته خبر جابر مقدم ست زیرا که مثبت
اذان ست بر خبر ابن عمر که نافی اذان ست ولیکن ما میگوئیم که خبر ابن مسعود مقدم ست زیرا که اکثر ست اثباتا انتهى عن ابن عمر وعايشة
رضي الله عنهما قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بلالا يؤذن بليل بدرستیکه بلال اذان میدهد بشب تا مردم
پیش از وقت بغسل واستنجا ووضو مستعد ومتهیا شوند واز روایت بخاری ثابت شد که مراد بشب قبل صبح ست زیرا که در وی ست که نبود میان آن
هر دو یعنی اذان واقامت مگر آنکه بالا رود و فرود آید و بلفظ طحاوی این ست مگر آنکه صعود کند این را ونزول کند برین واز ینجا معلوم شد که برای نماز
بامداد در شب پیش از صبح اذان گفتن درست ست چنانکه مذهب امام ابو یوسف وامام شافعی نیز همین ست و وجه شرعیت این اذان خود آنحضرت
بیان کرد ليوقظ نائمكم رواه الجماعة الا الترمذی و قائم کسی ست که نماز شب میگذارد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان ست
در سبل السلام گفته این اذان همچو تسبیح آخر ست که درین اعصار میکنند غایتش آنکه بالفاظ اذان ست واین مثل اذانی ست که عثمان رض روز جمعه
احداث کرده و در موضع زورا برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد بعده ندا بدان بالفاظ اذان مشروع میکردند بعده مردم تسبیح بآیت وصلوة
بر آنحضرت مقرر کردند و در مسئله خلاف ست واستدلال ست برای مانع ومجیز والتفات نمیکنند بسوی وی هر که همت او عمل کردن ست بر ماثور
ثابت انتهى فكلوا واشربوا پس بخورید وبنوشید در تسحر رمضان ای روزه داران حتى ينادي ابن ام مكتوم تا آنکه اذان دهد
پسر ام مکتوم که صحابی مشهور ست و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل وشرب ست تا اذان او واز ینجا معلوم شد که آنحضرت را دو مؤذن بود
که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر وغالبا این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد و دیگر برای نماز گذاردن واز ینجا شافعیه
گفته اند که یک مسجد را دو مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید و دو اذان برای صبح سنت ست یکے پیش از فجر در نصف آخر از شب و دیگر
بعد از فجر در اول وقت واما دو اذان ما پس قومی آنرا منع کرده وگفته که اول محدث او بنی امیه اند و گفته مکروه نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود گوئیم
درین ماخذ نظر ست زیرا که اذان بلال برای نماز فرض نبود کما عرفت بلکه مؤذن آن واحد بود هو ابن ام مکتوم وچون وی اعمی بود پس ثابت شد که تقلید
مؤذن اعمی وبصیر هر دو جائز ست واکل وشرب باشک در طلوع فجر نیز جائز ست چه اصل بقای لیل ست ونیز در وی دلالت ست بر جواز اعتماد
بر صوت در روایت وقتی که او را شناخته باشد اگرچه بچشم نه بیند وكان و بود ابن ام مکتوم رجل اعمى مردی نابینا و درینجا دلالت ست بر
جواز ذکر عاهت مرد بقصد تعریف ونحوه وبر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی که مشهور باشد بآن ونام وی عمرو بود لا ينادي حتى
يقال له اصبحت اصبحت ندا نمی داد تا آنکه گفته میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد در بعض شروح گفته اند این تاویل
برای آنست که اکل وشرب تا ندای وی جائز داشتند وچون وی ندا بعد از صبح گوید اکل وشرب تا آنوقت چگونه جائز باشد انتهى گوئیم ونزد جماعتے

جائز ست اکل و شرب بعد دخول فجر باین حدیث متفق علیه وفي آخره ادراج و در آخر این حدیث ادراج ست یعنی کلام راوی ست
نه کلام آنحضرت و هو قوله وکان رجلا اعمی الخ قال ابوبکر الخطیب فی کتابه الفصل للوصل المدرج فی النقل و لفظ بخاری این ست قال وکان رجلا
اعمی بزیادهٔ لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهری ست و بعضے از قول سالم داشته اند وعن ابن عمر رضي الله عنه ان
بلالا اذن قبل الفجر بدرستیکه بلال اذان داد پیش از فجر و این تاذین وی پیش از آن بود که ابن ام مکتوم مامور باذان گردد چنانکه برگردانیدن
آنحضرت او را بران دال ست فامره النبي صلى الله عليه وسلم ان يرجع پس حکم کرد او را رسول خدا اینکه برگردد وينادي و ندا کند
که الا ان العبد نام آگاه باشید که بنده بخفت و در معالم گفته تاویل این حدیث بر دو وجه ست یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند
فلانی از حاجت خود بخفت یعنی غفلت ورزید و بحاجت خود قیام نکرد دوم آنکه عود کرد بخواب بنا بر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند
و از نوم و سکون خود منزعج نگردند و اشبه آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذان بشب میگفت و رفته اند بجواز آن مالک و اسحق و اوزاعی و شافعی و احمد و ابویوسف اول قائل بقول ابوحنیفه بود و میگفت
که نیست جائز قبل دخول فجر بعده رجوع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لاباس به ست بنا بر اتباع این حدیث و رفته اند بعض اصحاب حدیث بجواز
آن وقت بودن دو مؤذن برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنا برین محتمل ست
که بود مسجد آنحضرت را وقت نهی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعده او را مجاز ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابوداؤد
والترمذي وضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی هذا حدیث لم یروه عن ایوب الا حماد بن سلمة منذری گفت ترمذی گوید هذا حدیث غیر محفوظ
یعنی رفع او خطاست و صواب وقف اوست بر ابن عمر و واقع شد او را این ماجرا با مؤذن خودش و گفت بیهقی اذان برای صبح بشب ثابت ست
نزدیک اهل علم بحدیث و حمل کرده اند آنرا حنفیه بر ندا برای غیر نماز و احتجاج کرده اند برای منع بروایت ابوداؤد از ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث
غیر محفوظ است و خطا کرده است در وی حماد بن سلمه انتهی و متابع شده است او را سعید بن زربی از ایوب و وی ضعیف ست و معروف از نافع از ابن عمر ست
که بود او را مؤذن که گفته میشد او را مسروح گفت ابوداؤد هو اصح و رواه الدارقطني من طريق ابي يوسف القاضي عن سعيد عن قتادة عن انس
گفت دارقطنی متفرد ست بدان ابویوسف و مرسل کرد او را غیر وی و مرسل اصح ست و روی ابوداؤد عن شداد بن عیاض عن بلال و لفظ وی
این ست که گفت او را آنحضرت اذان مگو تا آنکه نمایان شود ترا فجر کذا فی التلخیص و در سبل گفته استدلال کرد بحدیث ابن عمر کسی که گفت مشروع نیست
اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث مقاوم حدیث متفق علیه شیخین نتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح ست تاویل وی آن باشد
که این قبل شرعیت اذان اول بود چه مؤذن اول آنحضرت بلال ست که عبدالله بن زید بروی القای الفاظ اذان بامر آنحضرت کرده بعده
ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته شد همراه بلال پس بلال اذان اول میگفت بنا بر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعده چون فجر طلوع میکرد ابن ام مکتوم اذان
می گفت وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم النداء
فقولوا مثل ما يقول المؤذن چون شنید شما اذان را پس بگویید مانند آنچه میگوید مؤذن بر هر حال که باشید از طهارت و جز آن اگرچه
جنب یا حائض باشید مگر وقت جماع و وقت تخلی بنا بر کراهت ذکر درین هر دو حال و چون سامع در نماز باشد در وی اقوال ست اقرب آنها این ست
که دیر کند در اجابت تا خروج از نماز و امر دلالت میکند بر وجوب اجابت بر سامع نه بر کسی که مؤذن را بر مناره دیده و آواز وی نشنیده یا کر بود و در
وجوب اجابت اختلاف ست نزد ابوحنیفه و اهل ظاهر واجب ست نزد جمهور غیر واجب و استدلال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم

مؤذن را پس فرمود علی الفطرۃ و چون شہادت گفت فرمود خرجت من النار اخرجہ مسلم پس اگر اجابت واجب می بود میگفت آنحضرتؐ آنچہ مؤذن
گفت و چون نگفت دلالت کرد برانکہ امر درین حدیث ابی سعید برای استحباب ست و تعقب کردہ اند این استدلال را باینکہ نیست در کلام راوی
چیزی کہ دلالت کند برانکہ آنحضرتؐ مثل ما قال المؤذن نگفت پس جائز ست کہ آنحضرتؐ گفتہ باشد ولیکن راوی آن را ذکر نکردہ اکتفاءً بالعادۃ و نقل
الزائد و در قول وی کہ بگوید مثل آنچہ مؤذن میگوید دلیل ست برانکہ اتباع کند سامع مؤذن را در ہر کلمہ و بگوید ہمچنانکہ مؤذن میگوید و روایت کرد
ام سلمہ کہ میگفت آنحضرتؐ چنانکہ مؤذن میگوید تا آنکہ ساکت می شد اخرجہ النسائی و در حدیث عمر ست نزد مسلم کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم وقتی کہ بگوید مؤذن اللہ اکبر پس بگوید یکی از شما اللہ اکبر اللہ اکبر پستر بگوید مؤذن اشہد ان لا الٰہ الا اللہ گوید یکی از شما اشہد ان لا الٰہ
الا اللہ پستر بگوید مؤذن اشہد ان محمدا رسول اللہ بگوید یکی از شما اشہد ان محمدا رسول اللہ پستر گفت مؤذن حیّ علی الصلوۃ گفت یکی از شما
لاحول ولا قوۃ الا باللہ پستر گفت مؤذن حی علی الفلاح گفت یکی از شما لاحول ولا قوۃ الا باللہ پستر گفت اللہ اکبر اللہ اکبر گفت یکی از شما اللہ اکبر
اللہ اکبر پستر گفت لا الٰہ الا اللہ گفت یکی از شما لا الٰہ الا اللہ از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص در می آید بہشت را انتہی پس اگر سامع جواب نداد
مؤذن را تا آنکہ فارغ شد وی از اذان مستحب ست او را تدارک آن اگر فصل دراز نبودہ است و ظاہر قول وی اذا سمعتم النداء آنست کہ جواب ہر مؤذن
گوید بعد اذان اول و اجابت اول افضل ست و گفتہ اند مگر اذان قبل فجر و اذان قبل جمعہ گوییم اذان قبل فجر را آنحضرتؐ اذان نامیدہ فی قولہ ان بلالاً
یؤذن بلیل پس داخل باشد زیر حدیث ابو سعید و آذان قبل حضور جمعہ محدث ست بعد وفات آنحضرتؐ و نیست مراد بمماثلت بلند کردن سامع
آواز خود را مثل مؤذن زیرا کہ رفع وی صوت خود را برای اعلام ست بخلاف مجیب و ہمچنین کافی نیست گذرانیدن اجابت در خاطر زیرا کہ آن گفتن نیست
متفق علیہ و گفت مصنف در تلخیص اخرجہ الستۃ و رواہ الترمذی و ابن حبان والحاکم من حدیث ابی ہریرۃ و للبخاری ومر بخاری راست
عن از حدیث معاویۃ مثلہ مانند حدیث ابی سعید کہ بگوید سامع مثل گفتن مؤذن ہمہ الفاظ اذان مگر در حیعلتین و لمسلم عن عمر
و مسلم راست از حدیث عمر و لبزار عن ابی رافع فی فضل القول کما یقول المؤذن کلمۃ کلمۃ در فضیلت گفتن مثل گفتن مؤذن ہر
ہر کلمہ را زیرا کہ در آخر حدیث آمدہ اذا قال السامع ذلک من قلبہ دخل الجنۃ و مصنف درینجا لفظ حدیث نیاوردہ بلکہ روایت بالمعنی کردہ سوی الحیعلتین
حتی حیّ علی الصلوۃ و حی علی الفلاح فیقول پس بگوید سامع لاحول ولا قوۃ الا باللہ در جواب آن و حول بمعنی حرکت ست یعنی نیست
حرکت و نہ استطاعت مگر بمشیت خدا و گفتہ اند نیست حول در دفع شر و نہ قوت در تحصیل خیر مگر بخدا و گفتہ اند نیست حول از معصیت خدا مگر بعصمت
وی و نیست قوت بر طاعت مگر بمعونت وی و حکی ہذا مرفوعا عن ابن مسعود و این گفتن محتمل ست کہ چہار بار گوید یا یکبار نزد اول حیعلہ و در اجابت
حیعلتین ہمین کلمہ آمدہ و آنچہ بعضے میگویند ما شاء اللہ کان و مالم یشا لم یکن بی اصل ست شوکانی گفتہ اختیار کردہ اند بعض علما جمع نزد حیعلتین
میان متابعت مؤذن و حوقلہ و این جمع حسن ست اگرچہ متعین نباشد انتہی شیخ در ترجمہ زیادہ کردہ کہ جمع در میان حیعلہ و حوقلہ روایت ست
از حنابلہ انتہی گوییم در بعض احادیث صحیحہ ہم وارد شدہ کہ بگوید آنچہ بگوید مؤذن بی ذکر حوقلہ و حیعلتین و ظاہرش اقتصار ست بر حیعلہ ولیکن در
سفر السعادۃ گفتہ حدیثی در جمع میان حوقلہ و حیعلہ ثابت نشدہ و نہ در اقتصار بر حیعلہ انتہی و در سبل گفتہ کہ این حدیث مقید ست مر اطلاق حدیث
ابی سعید را کہ در وی این ست کہ بگوید مانند آنچہ مؤذن میگوید یعنی در ما عدای حیعلہ و گفتہ اند کہ جمع کند در میان حیعلہ و حوقلہ عملا بالحدیثین
و ہمین ست طریقہ معروفہ از حمل مطلق بر مقید یا تقدیم خاص بر عام فھو اولی بالاتباع و اختلاف ست در انکہ جواب ترجیع و تثویب چہ باشد
گفتہ اند در جواب تثویب صدقت و بررت گوید و این استحسان قائل اوست و رنہ درین باب سنتی کہ بران اعتماد توان کرد موجود نیست

و ابوداؤد از بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بلال در اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود اقامها الله و ادامها و در
سائر اقامت مثل حدیث عمر در اذان گفت انتهی گوئیم در روایتی زیاده کرده وجعلنی من صالحی اهلها مصنف در تلخیص گفته اما هر دو کلمهٔ اقامت پس ابوداؤد آنرا
از حدیث ابوامامه آورده و آن ضعیف ست و زیادتی که در وست لا اصل لها ست و همچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند آنرا در الصلوة خیر من النوم
انتهی اما بجواب شهادتین انا انا آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت باجابت قولی نیست
وعن ابی عبد الله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهورست عامل آنحضرت بود بر طائف و همبران بود تا خلافت ابوبکر
صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عمر او را عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین در سبل گفته بود از وافدین بر آنحضرت در وفد ثقیف
و اصغر ایشان در سن و له سبع وعشرون سنة و چون وفات کرد آنحضرت قبیلهٔ ثقیف عزیمت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام
پس نباشید اول ایشان در ردت پس باز ماندند از مرتد شدن و مرد وی در سنه پنجاه و یک هجری در بصره روی عنه جماعة من التابعین انه قال
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم
پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و درینجا دلالت ست بر جواز طلب امامت در امر خیر و وارد شده است در ادعیه که
واجعلنا للمتقین اماما و نیست این از باب طلب ریاست مکروهه چه آن ریاستی ست که متعلق باشد بدنیا که نیست طالب وی مستحق عطا و اعانت
واقتد باضعفهم و اقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرات و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان
بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند و اتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت و در لفظی این است
مگیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شافعیه گویند اخذ اجرت جائزست مع الکراهة و نزد حنفیه حرام و دلیل حرمت همین حدیث ست ولیکن مخفی نیست
که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند جائزست بر تاذین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بر ملازمت مکان ولیکن دلیلی مساعد
او نیست اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وحسنه الترمذی وصححه الحاکم وعن مالک
بن الحویرث اللیثی کنیت او ابو سلیمان ست آمد و اقامت کرد نزد آنحضرت بست شب و نزول کرد در بصره ومات سنة اربع وتسعین فی
عهد عبد الملک روی عنه ابنه عبد الله و ابو قلابة قال قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالک فرمود مرا آنحضرت بگذارید نماز را چنانکه
دیدید مرا که میگذارم اذا حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم چون در آمد وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پس باید که امامت
کند شما را بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصرست از حدیث طویل نزد بخاری که بالفاظ ست و مصنف پارهٔ از ان که بموضع مراد تعلق داشت
و دلالت میکرد بر حث علی الاذان و ایجاب او برداشت آورد و باقی را ترک داد اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه وعن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبلال بدرستیکه آنحضرت فرمود بلال را
اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو هشته گو و شتابی مکن ترسل بمعنی تانی ست و در سبل گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را
و شتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت مکن در میان کلمات بلکه تیز گو حدر بمعنی اسراع ست
و احدر بضم دال و کسر آن واجعل بین اذانك واقامتك قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بگردان میان اذان خود و اقامت خود
مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخر این حدیث منصوب ست بر آنکه مفعول فعل محذوف ست ای اقرأ الحدیث
او اتم او نحوه و جائزست رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف و این عبارت را جائی می آرند که استیفای لفظ حدیث نمی کنند و مثل اوست قول ایشان

الآية والبيت و مصنف این حدیث را استیفا نکرده و تمام وی این ست و تا آنکه فارغ شود آب نوشنده از نوشیدن خود و آنکه محتاج ست ببول
و غائط چون در آید در آب خانه برای قضای حاجت خود و برنخیزید برای نماز بمجرد تکبیر بر آوردن تا به بینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه در حدیث مذکور ست
که چون حی علی الصلوة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد رواه الترمذي وضعفه گفت نمی شناسم این حدیث را
مگر از حدیث عبد المنعم بن نعیم و اسناد وی مجهول ست انتهی و حاکم نیز آنرا روایت کرده و او را شواهد ست از حدیث ابو هریره و حدیث سلمان اخرجه
ابو الشیخ و از حدیث ابی بن کعب اخرجه عبد الله بن احمد و کلها واهیة و لیکن تقویت وی میکند معنی مشروع له زیرا که ندا برای غیر حاضرین ست تا نماز را
حاضر شوند پس لابد ست از تقدیر یعنی یتسع للتاهب للصلوة و حضورها و الا فائده ندا ضائع ست و بخاری برای آن ترجمه کرده و گفته باب کم
بین الاذان والاقامة و لیکن تقدیر آن ثابت نکرده ابن بطال گفته این را حدی معین نیست جز تمکن وقت دخول و اجتماع مصلین و در حدیث دلیل ست
بر شرعیت ترسل در اذان زیرا که غرض از اذان اعلام بعید ست و آن در ترسل زیاده تر حاصل ست چه ابلغ ست در اعلام بخلاف اقامت که مقصود
از ان صرف اعلام حاضرین ست پس مناسب وی اسراع ست تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند **وله** و هم ترمذی راست **عن** از حدیث
ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يؤذن الا متوضئ فرمود اذان نگوید مگر با وضو **وضعفه**
ایضا و این حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث زهری از ابو هریره ست و آن منقطع ست و راوی از زهری ضعیف ست، و رواه ایضا
من رواية يونس عن الزهري عنه مرفوعا و هذا اصح و روایت کرده است آنرا ابو الشیخ در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل ست
بنماز پس اذان ندهد یکی از شما مگر آنکه وی طاهر ست و این دلیل ست بر اشتراط طهارت برای اذان از حدث اصغر و از حدث اکبر پس اذان
جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح ست عملا بهذا الحدیث کذا فی الشرح گوییم چون حدیث دال باشد بر شرطیت متوضی بودن مؤذن پس هیچ وجه نیست
برای تفرقه میان هر دو حدث و استدلال بصحت اذان محدث بحدث اصغر بقیاس بر جواز قراءت قرآن قیاسی ست در برابر نص لا یعمل به عندهم
فی الاصول و رفته اند احمد و دیگران بعدم صحت وی عملا بهذا الحدیث و آنچه درین حدیث مذکور شده تصحیح کرده است ترمذی وقف او را بر ابو هریره
و اما اقامت پس اکثر بر شرطیت وضو اند برای وی و گفته اند که وارد نشده است اقامت بر غیر طهارت بعهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لا یخفی ما فیه
و قومی گفته جائز ست بلا وضو اگرچه مکروه باشد و دیگران گفتند بلا کراهت جائز ست **وله** و ترمذی راست **عن زياد بن الحارث**
الصدائي بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله ایست از یمن صحابی ست بیعت کرد با آنحضرت و اذان گفت پیش وی معدود ست در بصریین **قال**
گفت زیاد امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه اذان گو در نماز بامداد پس اذان گفتم پس خواست بلال که اقامت گوید **قال** فرمود
آنحضرت **صلى الله عليه وسلم** بدرستیکه برادر صدا یعنی زیاد صدائی اذان گفته است **ومن اذن فهو يقيم** و هر که اذان گوید پس
همان کس اقامت گوید و درینجا دلیل ست بر اینکه اقامت حق مؤذن ست پس صحیح نباشد از غیر وی و حنفیه و غیرهم گویند کافی ست اقامت
غیر مؤذن بنا بر عدم نهوض دلیل بر ان **وضعفه ایضا** و ترمذی این حدیث را هم تضعیف کرده و گفته شناخته نمی شود مگر از حدیث عبد الرحمن
بن زیاد بن انعم الافریقی و قد ضعفه القطان و غیره و گفت بخاری هو مقارب الحدیث و ضعفه ابو حاتم و ابن حبان و گفت ترمذی و عمل برین ست
نزد اکثر اهل علم که هر که اذان گوید همان کس اقامت گوید و رواه ابوداود و ابن ماجة ایضا مطولا **ولابي داؤد في حديث عبد الله**
بن زيد بن عبد ربه انه قال وی گفت **انا رأيته** من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان **و انا كنت اريده قال فاقم انت**
و من میخواستم آنرا پس فرمود آنحضرت اقامت گو تو **وفيه ضعف** و در وی نیز ضعف ست [illegible]

وجه ضعف و نه بیان کرد آنرا ابوداؤد بلکه سکوت کرد ولیکن حافظ منذری گفته که ذکر کرد بیهقی که در سند و متن وی اختلاف ست و ابوبکر حازمی گفت در اسنادش مقال ست و درین وقت استدلال بآن ناتمام ست آری اصل آنست که مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتهی گویم در سندش محمد بن عمرو ست و وی ضعیف ست اختلاف کرده اند بروی گویند راوی ست از محمد بن عبداللہ و قیل عبداللہ بن محمد ابن عبدالبر گفته اسنادش حسن ست از حدیث افریقی و بقیه کلام درین حدیث در تلخیص مذکورست صاحب سبل مگر مراجعت بآن نکرده که چنین گفته واللہ اعلم

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن املك بالاذان مؤذن مالک ترست باذان یعنی وقت آن موکول ست بسوی وی چه وی امین ست بران والامام املك بالاقامة و امام مالک ترست باقامت پس اقامت نگوید مگر بعد اشارت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابواحمد عبداللہ بن عدي الجرجاني معروف بابن القصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام این علم شریف بود در سنه سبع و سبعین و مائتین متولد شد و بر خلقی بسیار سماعت حدیث کرد و از وی امتها سماع نمود ابن عساکر گفت کان ثقة على لحن فيه و حمزه سهمی فرمود کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه احد مثله خلیلی گفت کان عدیم النظیر جلالة و حفظا حافظ عبداللہ بن محمد گفت کان احفظ من عبدالباقی بن نافع وفات وی در جمادی الآخره سنه خمس و ستین و ثلث مائة بوده رحمه اللہ تعالی وضعفه و گفت ضعیف ست زیرا که روایت آن در ترجمه شریک قاضی کرده و شریک متفرد ست بوی و گفت بیهقی لیس بمحفوظ و رواه ابوالشیخ و در وی نیز ضعف ست زیرا که از طریق ابی الجوزاء عن ابن عمر ست و در وی معارک بن عباد ست و او ضعیف ست و رواه البیهقی عن علی موقوفا کما قال وللبيهقي نحوه عن علي بن ابی طالب علیه السلام من قوله یعنی موقوف و در بخاری ست که چون اقامت گفته شود برای نماز پس نبر خیزید تا آنکه ببینید مرا و در وی دلالت ست بر آنکه اقامت گوید مقیم اگرچه امام حاضر نباشد و درین صورت اقامت وی موقوف بر اذن امام نخواهد بود ولیکن وارد شده که بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمده اعلام بنماز میکرد و این ایذان بعد اذان گویا استیذان در اقامت بود و مصنف گفته حدیث بخاری معارض حدیث مسلم ست از جابر بن سمره که بلال اقامت نمی گفت تا آنکه بیرون آید آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم و جمع میان هر دو باین وجه ست که بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند و چون او را می دید شروع میکرد در اقامت پیش از آنکه مردم دیگر آنحضرت را ببینند پستر چون مردم میدیدند برای نماز بر میخاستند انتهی و اما تعیین وقت قیام مومنین بسوی نماز پس امام مالک در مؤطا گفته نشنیدم در قیام مردم وقت اقامت نماز حدی محدود مگر آنکه می بینم بر طاقت مردم چه در ایشان اند ثقیل و خفیف و مذهب اکثر آنست که اگر امام در مسجد باشد نه برخیزند تا آنکه فارغ شود مقیم از اقامت و مروی ست از انس که می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوة رواه ابن المنذر وغیره و از ابن المسیب آمده که چون گفت مؤذن اللہ اکبر واجب شد قیام و چون گفت حی علی الصلوة برابر کرده شود صفوف و چون گفت لا اله الا اللہ تکبیر گوید امام در سبل گفته ولیکن این رای اوست مذکور نیست از وی درین باب اثری

وعن انس بن مالک رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة رد کرده نمی شود دعا در میان اذان و اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام ترست ازینکه متصل باذان گوید یا بفاصله و بهتر آنست که متصل گوید که موافق گردد بحدیث دیگر که در وی قید عند النداء است و آن حدیث سهل بن سعد ست که گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم دو چیز ست که رد کرده نمی شود یا فرمود کم ست که رد کرده شود یکی دعا نزد اذان و دیگر دعا نزد باس یعنی جنگ با کافران وقتی که بچسپند بعض ایشان با بعض و در یکدیگر بیفتند و در روایتی نزد باس و زیر باران آمده رواه ابوداؤد والدارمی لیکن دارمی ذکر تحت المطر نکرده و ظاهر آنست که زیر باران باشد و باران بردی

می بارید مباشد واحتمال دارد که مراد تری نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است وبالجمله حدیث دال ست بر قبول دعا درین دو وطن زیرا که مراد بعدم رد
قبول واجابت ست پس تر دعا عام ست هر دعا را ولا بدست تقیید بانچه در احادیث آمده که ما دامیکه باثم یا قطیعت رحم نباشد ولیکن یکی از نصوص این اجابت
دعاست که در اخبار وآثار وارد شده ونبذی از ان در منسک خود رحلة الصدیق الی البیت العتیق ذکر کرده ایم ونیز وارد شده است تعیین ادعیه
که گفته میشود ما بین اذان واقامت از انجمله است رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وسلم رسولا آنحضرت فرمود هر که این را بگوید
بخشیده شود گناه او ودیگر درود فرستادن ست بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد فراغ از اجابت مؤذن حافظ ابن القیم رح در هدی گفته اکمل
ما یصلی ویصل الیه کما علم امته ان یصلوا علیه فلا صلوة علیه اکمل منها انتهی گویم صفت این صلوة در کتاب الصلوة خواهد آمد انشاء الله تعالی دیگر دعا کردن
برای جان خود وسوال فضل نمودن از خدا چنانکه در سنن ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو مثل آنچه میگویند یعنی مؤذنان پس چون منتهی شوی
بخواه داده شوی وتنزد ترمذی ست از حدیث ام سلمه که گفت آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بگویم نزد اذان مغرب اللهم ان هذا اقبال
لیلک وادبار نهارک واصوات دعاتک فاغفر لی وحاکم از ابی امامه مرفوعا آورده که گفت بود آنحضرت چون می شنید مؤذن را میگفت اللهم رب هذه
الدعوة المستجابة لها دعوة الحق وکلمة التقوی توفنی علیها واحینی علیها واجعلنی من صالحی اهلها عملا یوم القیامة وچون آنحضرت فرمود که دعا میان
اذان واقامت رد کرده نمی شود گفتند پس چگوییم ما ای رسول خدا فرمود بخواهید عفو وعافیت در دنیا وآخرت حافظ ابن القیم گفته این حدیث صحیح ست
وبیهقی گفت میگفت آنحضرت نزد کلمه اقامت اقامها الله وادامها ودرینجا دعاهای دیگر نیز هست رواه النسائی واین حدیث هم از انس در سنن
ابو داود ست مرفوعا بلفظ کتاب وگفت منذری اخرجه الترمذی فی عمل یوم ولیلة انتهی ورواه ابن حیان وصححه ابن خزیمة در سفر السعادت
گفته که در اذان پنج چیز تشریع فرمود یکی آنکه سامع آنچه از مؤذن بشنود مثل آن بگوید جز لفظ حی علی الصلوة وحی علی الفلاح که آنرا بلاحول ولاقوة الا بالله
بدل کند دوم آنکه بگوید رضیت بالله الخ سوم صلوة بر رسول خدا فرستد بعد از اجابت مؤذن چهارم این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة الخ
پنجم آنکه دعا برای آخرت ودنیای خویش بکند ودر بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة
النافعة صل علی محمد وارض عنه رضا لا تسخط بعده باری تعالی دعای وی را اجابت کند انتهی **وعن** جابر رضی الله عنه ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یسمع النداء کسیکه بگوید هنگام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة
ودر روایت بیهقی باین لفظ ست اللهم انی اسئلک بحق هذه الدعوة التامة ومراد بدعوت تامه دعوت توحید ست که از منقصت شرک وکفر منزه است
واز تغییر وتبدیل محفوظ وتا روز نشور باقی واتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله ست که جامع تمام سعادات دنیا وآخرت ست والصلوة القائمة
اشاره ست بمضمون حی علی الصلوة واگر از صلوة دعا مراد دارند واز قائمه دائمه نیز صورتی دارد ودرین صورت بیان وتاکید دعوت تامه می شود
آت محمدا الوسیلة والفضیلة بده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را وسیلت وفضیلت یعنی رتبه وجاه ودرجات زیاده بر همه خلائق
وابعثه مقاما محمودا وبرانگیز وایستاده کن او را در مقام محمود ومراد بآن مقامی ست که ستوده میشود صاحب وی بزبان همه کس ورشک
برند بروی تمامه الخلائق وآن مقام قرب وشفاعت ست مصنف در تلخیص گفته روی البزار من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه ان المقام المحمود
الشفاعة انتهی ودرینجا تمام عالمیان حیران وسرگردان باشند وهیچ کس از انبیا ورسل از هیبت ودهشت دم نتوانند زد وسر بالا کرد پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در سراپرده عزت در آید واین در بگشاید ودر حدیث شریف آمده که پروردگار تعالی حمدی بآنحضرت تعلیم وتلقین کند که چون بآن حمد خدای
تعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد ونیز آمده است که آنحضرت را بر عرش بنشانند وخلعت خاص از حله خضرا بپوشانند واذن دهند که هر چه خواهد بگوید وهر چه

رضای اوست بخواهد آن روز معلوم شود که مقام محمدی چیست وصدر وسلطان آن مجلس ومعرکه کیست شعر درمقامی که صدارت به بزرگان بخشند
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی ✤ الذی وعدته آن مقام محمود که وعده کرده او را بقول خود که در قرآن مجید ست عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا و لفظ بخاری در صحیح این ست اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة النافعة آت محمدا الوسیلة والفضیلة وابعثه
مقاما محمودا الذی وعدته انتهی وزیاده کرد غیر وی انک لا تخلف المیعاد حلت له شفاعتی یوم القیامة هر که این دعا را بخواند بعد از اذان
فرود می آید او را شفاعت من روز قیامت و مستحق میگردد آنرا اگرچه از همه امم گناهگاران برای مغفرت ذنوب ونیکوکاران برای رفع درجات
امیدوار شفاعت اند ولیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و بشفاعتی خاص ورحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود بعضی از علما رحمهم الله تعالے
امثال این بشارات را کنایه از حسن عاقبت وموت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص بمومنان ست پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت
با یمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا اخرجه الاربعة یعنی ابوداود وترمذی
ونسائی وابن ماجه وبخاری نیز کما تقدم ودر سبل السلام این حدیث را نگرفته مگر آنکه در بعض نسخ بلوغ المرام نبوده باشد والله اعلم

باب شروط الصلوة

شروط جمع شرط ست وآن در لغت بمعنی علامت ست ومنه قوله تعالی فقد جاء اشراطها ای علامات الساعة ودر لسان فقها چیزی ست
که لازم آید از عدم وی عدم مشروط وعن علی بن طلق گذشت طلق بن علی در نواقض وضو ابن عبد البر گفته گمان میکنم او را والد طلق
بن علی حنفی ویسل کرده اند احمد وبخاری بسوی اینکه علی بن طلق وطلق بن علی نام ذات واحد ست کذا فی السبل ولیکن ترمذی گوید بخاری گفت
نمیدانم مر علی بن طلق را غیر این حدیث واحد ونمی شناسم این را از حدیث طلق بن علی گویا وی اعتقاد کرد که این مرد دیگر ست وگفت ابو عبید گمان
میکنم او را والد طلق کما تقدم وبالجمله طلق بفتح طا وسکون لام ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت علی فرمود آنحضرت
اذا فسا احدکم فی الصلوة چون بگوزد یکی از شما در نماز به برآمدن بادی از مقعد او فلینصرف ولیتوضأ پس باید که برگردد
از نماز و وضو کند ولیعد الصلوة وباید که اعاده کند نماز را این حدیث دلیل ست بر آنکه فسا ناقض وضوست واین مجمع علیه ست ودیگر نواقض
مقیس اند بروی وبر اینکه باطل میشود نماز بوی وگذشت در حدیث عائشه که هر که برسد او را در نماز وی قی یا رعاف یا قلس پس باید که برگردد از نماز
وبنا کند بران اگر کلام نکرده ست وآن معارض این حدیث ست ودر هر یکی ازین هر دو مقال ست وشارح مغربی میل بسوی ترجیح این حدیث
کرده وگفته که این مثبت استئناف نماز ست وآن نافی صحت صلوة واین اثبات نماز میکند پس اولی ترجیح ست باینکه این حدیث را ابن حبان صحیح گفته
وتصحیح آن هیچ یکی نکرده فهذا ارجح من حیث الصحة انتهی وشیخ در ترجمه گفته این بر وجه افضلیت واولویت ست واگر بنا کند بشرائطی که در فقه
مذکور ست نیز جائز ست انتهی رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه الدارقطنی ایضا ولیکن دران لفظ ولیعد
الصلوة ذکر نکرده مگر جریر ابن عبد الحمید واعلال کرده است او را ابن القطان باینکه مسلم بن سلام الحنفی غیر معروف ست کذا فی التلخیص وصححه ابن حبان
وتعبیر باین عبارت گویا از باب اختصار ست ورنه اصل عبارت چنین ست واخرجه ابن حبان وصححه واین قسم عبارت درین کتاب بمرات وکرات گذشته
وباید ویحتمل که ابن حبان تصحیح احادیث مخرجه غیر خود کرده باشد وخود اخراج آن نموده ولیکن این بعید ست وعن عائشة رضی الله
عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود آنحضرت لا یقبل الله صلوة حائض قبول نمی کند خدا نماز زن بالغه که در سن
حیض رسیده ست الا بخمار مگر بسرپوش خمار بکسر خای معجمه در اصل چیزی که پوشیده شود بدان سر واکنون استعمال آن در سرپوش زنان آید

در مجمع گفته خمار بکسر معجر زنان مقصود آنست که سر و موی زن عورت ست واجب ست ستر آن در نماز و این در حره است و ائمه حکم مر و دارد در عورت
ملا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی صحت ست انتهی و در سبل گفته وگاهی اطلاق کرده میشود قبول و مراد بآن عبادت باشد من حیث ترتب علیها الثواب
و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بران نه نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریز پا و نه نماز کسی که در جوف او خمر ست
وقد بیّنّا فی رسالة الارسال و حواشی شرح العمدة ان نفی القبول لا یلازم نفی الصحة انتهی و تعبیر از زن بالغه بحائض درین حدیث نظر باغلب ست و مراد از ان زنی
که بالغ شده است بآمدن حیض و همین ست صواب و در کتب فقه مراد بحائض زنی ست که بسن حیض رسیده نووی گفته این تساهل ست زیرا که گاهی زن
بحیض می رسد و بالغ ببلوغ شرعی نمی شود و تقیید بحائض خارج بمخرج اغلب ست ورنه صبیه هم بدون خمار نماز نگذارد قاله ابن رسلان فی شرح سنن ابی داود
رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمة والحاکم من حدیث عائشة و اعلال کرد آنرا دارقطنی و گفت وقفه اشبه
و اعلال کرد آنرا حاکم بارسال و رواه الطبرانی فی الصغیر والاوسط من حدیث ابی قتادة بلفظ لا یقبل الله من امرأة صلوة حتی تواری زینتها ولا من جاریة بلغت المحیض
حتی تختمر و صححه ابن خزیمة **وعن** جابر رضي الله عنه گفت جابر آمدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی نماز میگذارد و بر من جامه بود
پس مشتمل شدم بدان و نماز گذاردم بجانب وی پس هرگاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این اشتمال که دیدم آنرا گفتم مرا همین یک ثوب بود ان النبي
صلی الله علیه وسلم قال له بدرستیکه آنحضرت گفت او را ان کان الثوب واسعا فالتحف به یعنی فی الصلوة اگر باشد جامه کشاده
پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این ست که این لفظ مدرج ست از کلام یکی از رواة و در حدیث دلالت ست بر انکه چون ثوب واسع باشد ملتحف شود
بدان بعد اتزار بهر دو طرف وی و اگر تنگ باشد متزر شود بدان برای ستر عورت چه عورت رجل از تحت سره تا رکبه است بر اشهر اقوال و التحاف آنست که جانبی را
از زیر بغل راست براورده بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر بغل چپ براورده بر کتف راست اندازد و این احتراز ست از اشتمال صما که جامه را در گلو
گره زند و دست در میان جامه باشد پس اگر چادر بردارد کشف عورت لازم آید و اگر نه بردارد دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس ازار
بندد آنرا و کرمانی گفته اجماع منعقد ست بر ترک التحاف اگرچه جامه وسیع باشد و این منقوض ست بقول احمد صحیح نیست نماز کسی که قادر ست بران و ترک
کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نص شافعی وجوب آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف در کتب شافعیه خلاف اوست
و استدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد در جامه که یکی از طرف او بر بعض زنان او بود و آن زن بخواب بود ولمسلم فخالف بین طرفیه
و مسلم راست باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست از جامه که بر دوش راست ست از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ
و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ اندازد پس بهم بندد هر دو طرف را بر سینه و غالبا احتیاج ببستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری ست
که گوشهای جامه دراز نباشد و بیم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای یمن ظاهر میگردد وان کان
ضیقا فاتزر به و اگر هست آن جامه تنگ و کوتاه پس ازار بند بدان یعنی یکی از دو طرف او و بگردان طرف دیگر را بر دوش خود و گفته اند که مراد
آنست که طرف راست را بر کتف یسری و بالعکس گردانند متفق علیه ولهما من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه لا یصلی
احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقه منه شيء نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر دوش وی از ان جامه چیزی
یعنی بهمان طریقه که مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاهدارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت ست
میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست ست نزد ائمه ثلثه و جمهور علما مع الکراهة گویا این نهی برای تنزیه ست الا نزد امام احمد
و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث نماز وی صحیح نیست **وعن** ام سلمة رضي الله عنها انها سألت النبي صلى الله عليه وسلم

اتصلي المرأة في درع وخمار بغير ازار پرسید ام سلمه آنحضرت را آیا نماز بگذارد زن در پیرهن و مقنعه بدون ازار یعنی ازار بر تن وی نباشد قال اذا كان الدرع سابغا يغطي ظهور قدميها فرمود بگذارد وقتی که باشد پیرهن وی تمام و دراز بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت ست در مصفی گفته از آیه ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها مفهوم شد که ستر ما بطن ضروری ست نه ما ظهر و معنی ما ظهر ما ظهر في العادة ست پس مراد ازان وجه و کفین باشد زیرا که ستر آن عادت نیست بخلاف غیر آن و تنقیح خمار و درع سابغ ساتر غیر وجه و کفین ست و همین ست مذهب علما که زن آزاد را لازم میشود پوشیدن تمام بدن غیر وجه و کفین و بعضی گفته اند که اگر پشت پا هم مکشوف باشد جائز ست نماز در هدایه گفته است هو الاصح و اگر چیزی سوای وجه و کفین مکشوف باشد اعاده لازم ست نزدیک شافعی و ابو حنیفه گفته است کمتر از ربع عضو مکشوف باشد عفوست و اعاده لازم نیست والله اعلم انتهی و جای دیگر گفته که حدیث ام سلمه دلالت میکند بر اقل لباسی که زن حره را می باید که دران نماز گذارد خمار و کرته سابغ ست و معنی خمار و کرته آنست که ساتر جمیع بدن باشد از موی سر و ساعدین و عضدین و حقوین و بطن و ظهر و عانه و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اوائل ظهور قدمین الا الکفین و وجه و اصابع رجلین و آنچه بآن نزدیک تر ست والله اعلم و حد ساتر لباسی ست که مانع ادراک لون بشره گردد زیرا که در ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرمود لعن الله الكاسيات العاريات پس کسوتی که مانع دیدن بشره نمی شود مانند جامه رقیق مهلهل النسج یعنی جامه که در میان خطوط او فصل باشد جائز نیست پس بحد مذکور انتقال کرده شد و در طین و مائی تردد ست زیرا که آنرا لباس نمی توان گفت انتهی اخرجه ابو داؤد وصححه الحاكم وصحح الائمة وقفه و تصحیح کرده اند ائمه حدیث مثل عبد الحق و غیره وقف او را و هم مالک و ابو داود آنرا موقوفا روایت کرده کذا في التلخیص و لیکن در سبل گفته که آنرا حکم مرفوع ست اگر چه موقوف باشد زیرا که اقرب این ست که اجتهاد را دران مسرح نیست و لفظ مالک و ابو داود این ست روایت ست از محمد بن زید بن قنفذ عن امه که وی پرسید ام سلمه را که در چه چیز نماز گذارد زن از جامها گفت نماز گذارد در خمار و درع یعنی دامنی و کرته سابغ وقتی که بپوشد پشت قدمهای خود را انتهی گویم در موطا ست که حضرت عایشه نماز میگذارد در کرته و دامنی و همچنین نماز میگذارد میمونه زوج آنحضرت در کرته و دامنی و نبود بروی ازار و هم در موطا ست که زنی سوال کرد از عروه که هر آئینه کمر بند دشوار می شود بر من پس آیا نماز گذارم در کرته و دامنی گفت آری وقتی که باشد کرته دراز یعنی از کعب پایان تر والله اعلم خطابی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنچه واجب ست بر حره از پوشیدن بدن خود وقتی که نماز گذارد پس گفت اوزاعی و شافعی که تمام بدن خود بپوشد مگر رو و هر دو کف خود و مروی ست از ابن عباس و عطا و مالک و احمد و گفت ابو حنیفه و اصحاب او که اگر منکشف شود چهارم موی سر یا شکم یا ران یا ثلث آن منتقض شود نماز وی و اگر منکشف کمتر ازین نشود و میان ایشان اختلاف ست در تحدید و بعضی از ایشان نصف گفته اند و نمیدانم ازینها چیزی را که بروی اعتماد توان کرد انتهی و قد تقدم الكلام في انها عورت ست پس گفت مصنف رح که آن ما بین سره و رکبه است با این خبر که عورت مومن ما بین سره تا رکبه او ست و تقیید بمومن نظر با غلب ست و سند این حدیث حسن ست اگر چه در وی مردی مختلف فیه ست لیکن او را شواهد دیگر ست که جبر این نقصان می کند و آن چار حدیث ست در معنی او و گفته اند که عورت هر دو سوات ست فقط بحدیث مسلم که بود آنحضرت مکشوف الفخذ پس آمد ابو بکر و عمر و نپوشید آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس تر آمد عثمان پس پوشید آنرا پس حاصل نشد جزم بجواز کشف فخذ و بطریق تنزل می توان گفت که این واقعه حال محتمل ست و روایت کرد ترمذی بسند طریق و هر یکی را حسن گفته که آنحضرت فرمود جرهد را که بپوش فخذ خود را بدرستیکه فخذ عورت ست انتهی گویم در حدیث بهز بن حکیم عن ابیه عن جده ست که گفت وی گفتم ای رسول خدا کدام یک عورت خود را ظاهر کنیم و کدام یک را پنهان فرمود نگاه دار خود را از زن خود و از ملک یمین خود گفتم اگر بعض قوم در بعض باشد فرمود اگر می توانی که هیچ یکی آنرا نبیند پس چنان کن که هیچ یکی نه بیند گفتم اگر یکی از ما تنها بود فرمود حق تعالی احق ست که شرم کرده شود ازو اخرجه احمد و ابو داود والترمذي وابن ماجة وعلقه البخاري وحسنه الترمذي وصححه الحاكم و فرمود علی بن ابی طالب رضی الله عنه لا تكشف ران خود و مبین ران هیچ زنده و مرده اخرجه ابو داود

وابن ماجة والحاكم والبزار و در سندش مقال ست واعتضاد میکند او را حدیث محمد بن جحش که گذشت آنحضرت بر معمر و بود بهره و فخذ او برهنه فرمود ای معمر بپوش
رانِ خود که فخذین عورت اند اخرجه احمد والبخاری فی صحیحه تعلیقا واخرجه ایضا فی تاریخه والحاکم فی المستدرک و روایت کرد ترمذی واحمد از ابن عباس
مرفوعا که فخذ عورت ست واخرج نحوه مالک فی الموطا واحمد وابوداود والترمذی وحسنه ابن حبان وعلقه البخاری امام شوکانی گفته آنچه در بعض
احادیث آمده که کشود آنحضرت فخذ خود در روز خیبر یا در خانه خود آن صالح تعارض باین احادیث نیست وآمده در بارهٔ رکبه آنچه مفید ستر اوست انتهی وبالجمله
بر مصلی واجب ست پوشیدن عورت خود در نماز مرد باشد یا زن بر وجهی که مذکور شد ودلیل آن از کتاب این ست یَا بَنِیْٓ اٰدَمَ خُذُوْا زِیْنَتَکُمْ
عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ مراد بزینت لباس ست وبمسجد نماز در مصفی گفته مسجد مصدر میمی ست بمعنی سجود وبسجود تعبیر میکنند نماز را واز اینجا معلوم
می شود که لباس شرط صحت نماز ست وحدیث جابر دلالت میکند برانکه اقل لباسی که مرد دران لباس نماز باید گذارد ازار ست ومعنی ازار آنکه ساتر بدن
باشد از ناف تا زانو انتهی **وعن** ابی عبدالله عامر بن ربیعة بن مالک العنزی بفتح العین المهملة وسکون النون وقیل بفتحهما والزاء منسوبة
الی عنز بن وائل واو را عدوی هم گویند اسلام آورد ودو هجرت کرد وحاضر جمله مشاهد شد ومرد در سنه اثنتین او ثلث او خمس وثلثین روی عنه نفر
قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی لیلة مظلمة فاشکلت علینا القبلة گفت بودیم ما همراه آنحضرت در شب
تاریک پس مشکل شد بر ما قبله فصلینا پس نماز گذاردیم بتحری وظاهر آنست که نماز گذاردند بدون نظر در امارات فلما طلعت الشمس
اذا نحن صلینا الی غیر القبلة پس هرگاه که برآمد آفتاب ناگاه ما نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله فنزلت پس فرود آمد این آیت
اینما تولوا فثم وجه الله در حجة الله البالغة گفته که استقبال کعبه شرط ست برای تکمیل نماز ونیست شرط باین معنی که فائدهٔ نماز بدون او
حاصل نمی شود ولهذا آنحضرت برخواند این آیت را اَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ در بارهٔ کسی که تحری کرد در شب تاریک ونماز گذارد بغیر
قبله واین اشارت ست بجواز صلوة ایشان در حالت ضرورت انتهی ودر مصفی گفته قبله جهتی را گویند که در نماز رو بآن جهت باید کرد وخدای عز وجل
معین گردانید قبله برای ما کعبه را ومعلوم ست که مشاهدهٔ آن بجز حاضرین میسر نیست ودر صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه پی نتوان برد ودلیل
قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فهمیده شد که در حال غیم واختفا دلائل بقرائن ظنیه پی توان نمود واز قصهٔ اهل قبا معلوم شد که تا وقتی
که بما خبر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ماخوذ نیستیم ونیز معلوم شد که اگر قبله بتحری مقرر کنیم وبعد ازان خطای آن تحری بیقین معلوم شد خواه در نماز
خواه بعد ازان اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود واهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی ست در یک رکعت
استقبال بیت المقدس کردند وبعد خطای آن گمان بیقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند وبنا نمودند واستیناف نکردند والله اعلم انتهی
ودر مسوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جهتی باجتهاد خود وبعده دانست که بالیقین خطا شد پس بروی اعاده نیست وهمین ست قول اکثر اهل علم
وقولی از شافعی انتهی گوییم شافعی گفته مطلوب باجتهاد عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی منحرف بود بجانب راست یا چپ جهت واحد
بروی اعاده نیست ونزد ابوحنیفه مطلوب باجتهاد جهت کعبه است پس بس در سبل السلام گفته در حدیث دلیل ست برانکه هر که نماز گذارد بسوی
غیر قبله بنا بر تاریکی یا ابر آن نماز وی ادا گردید برابر ست که همراه نظر باشد در امارت یا نه وبرابر ست که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد او ودلالت
میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یوم غیم در سفر بسوی غیر قبله
پس چون گذارد نماز منجلی شد آفتاب پس گفتیم ای رسول خدا نماز گذاردیم بسوی غیر قبله فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا ودرین حدیث ابو عبله
وثقه ابن حبان واختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول باجزای مذهب شعبی وحنفیه وکوفیین ست در ما عدای کسی که نماز گذارد بغیر تحری

متیقن شد خطا چه در بحر حکایت کرد اجماع را بر وجوب اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصوص شود بوی عموم حدیث و مذهب دیگران عدم وجوب اعاده آ
بر وی چون بتحری گذارد و خطا منکشف شده و وقت بدر رفته واما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی ست اعاده بر وی واجب ست زیرا که خطاب متوجه ست
با بقای وقت و اگر تیقن استقبال نشد و یقین متعذر گردید تحری کند تا تواند و اگر نکند غیر معذور ست الا وقت تیقن اصابت و شافعی گفته واجب ست بر وی
اعاده در وقت و بعد آن زیرا که واجب ست استقبال قطعا و حدیث سریه در وی ضعف ست گوییم اظهر عمل ست بخبر سریه زیرا که مقوی حدیث معاذ
بن جبل ست بلکه آن تنها حجت ست والاجماع قد عرف کثرة دعواهم له ولا یصح انتهی اخرجه الترمذي وضعفه زیرا که در سندش اشعث بن سعید
بن السمان ست و وی ضعیف الحدیث ست و استدلال کرده ست جهمی بکریمه اَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ بر آنکه خدا تعالی بذاته در هر مکان ست هیچ جزوی از اجزای عالم
خالی از وی نیست و این استدلالی ست که نیست بر وی اثارت از علم زیرا که این کریمه نزد اکثر اهل علم منسوخ ست بآیه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
یا در باره جواز نماز بسوی غیر قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانکه در افادة الشیوخ ذکر کرده ایم نه در بیان صفت وی تعالی و بودن وی در هر مکان و مکذب وست آیات
و احادیث استوا و فوقیت که در آن دلالت ست بر علو و فوق وی تعالی از عرش و مباین بودن وی از خلق و همین ست مذهب جمیع صحابه و تابعین و من بعدهم و مختار مجتهدین و دین
اجماع جمیع اهل سنت و جماعت علمای معتمدین فقه و حدیث و هر که خلاف آن میگوید معتزلی قدری جهمی ست چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث و جز ایشان ظاهر ست و درین باب
کتب و رسائل مستقله بوجود آمده و مناظرات و استدلالات و احتجاجات طویل بلکه مقاتلات و معرکهای جلیل بر روی کار رسیده چنانکه بر عالم متبحر مطلع پوشیده نیست
محصل همه اینست که وی تعالی بذات خود فوق عرش ست کما یصف به ذاته و بعلم و قدرت و سلطان خود همه جاست هیچ ذره از ذرات عالم که عبارت از ما سوی الله ست از وی
پوشیده نیست و از احاطه وی بیرون نه در اثبات اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَاِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ کافی ست و در نفی لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَلَا يُحِيْطُوْنَ
بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖ وافی و بالله التوفیق و ٠ ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبلة
میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول ست بر قبله مدینه مطهره که واقع ست جانب جنوب زیرا که وی شمال مکه معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات
نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
در سوی گفته قبله آن جهت ست که استقبال آن در نماز شرط ست پس وقتی که نازل شد این آیت فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهٗ استقبال کعبه شرط شد هم و کافی فرمود مسلمانان اجماع کرده اند
بر استقبال کعبه برای کسی که در مکه معظمه حاضر ست یا در حکم حاضر ست چه گاهی ممکن می شود حصول یقین پس عدول نکند بظن و این قطعی ست از قطعیات
شرع و بعضی گفته اند که قبله عرصه و بنای کعبه را گویند نه دیوار او را و این باد در بلاد هند ما بین صیف و شتا مغرب آفتاب ست و در سبل گفته حدیث دلیل
بر آنکه واجب استقبال جهت ست نه عین در حق کسیکه متعذر شد بر وی عین و باین رفته است جماعتی از علما بحدیث باب و وجه استدلال بر آن این ست
که مراد آنست که بین الجهتین قبله است برای غیر معاین و من فی حکمه زیرا که منحصر نیست قبله معاین در مشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر ست
و هر که مقابل عین باشد یا مقابل شطری از آن و حدیث دلیل ست بر آنکه میان هر دو جهت قبله است و برین که جهت کافی ست و در استقبال و نیست
در وی دلیل بر آنکه متعین ست بر وی عین بل لا بد ست از دلیل بر آن و قول وی تعالی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ خطاب ست
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه بمدینه بود و استقبال عین در مدینه متعسر ست یا متعذر مگر آنچه در محراب وی صلی الله علیه وسلم گفته اند و لیکن امر
فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام ست هر محل را که متعذر شود بر مصلی و قول ایشان بتقسیم جهات تا آنکه او را توجه بسوی عین حاصل شود
متعمق ست وارد نشده دلیلی بر آن و نکرده اند آنرا صحابه و حال آنکه ایشان بهترین قبیل اند پس حق همین ست که جهت کافی ست او را و اگرچه در مکه باشد

رواه الترمذي وقال حسن صحیح کذا فی التلخیص ولیکن ما چون مراجعت کردیم بترمذی معلوم شد که این حدیث را بدو طریق آورده و یکی را حسن و دیگری را صحیح گفته وقال وقد روی عن غیر واحد من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم منهم عمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب وابن عباس رضی الله عنهم وگفت ابن عمر چون گردانید مغرب را بیمین خود ومشرق را بر یسار خود پس ما بین هر دو قبله است وقتی که استقبال کنی قبله را وگفت ابن المبارک ما بین مغرب ومشرق قبله است اهل مشرق را انتهی وگفت عمر بن الخطاب ما بین مشرق ومغرب قبله است چون رو کرده شود جانب بیت گوییم این حکم نسبت باهل مدینه است کما تقدم وروایت کرد مالک از سعید بن المسیب که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد قدوم مدینه شانزده ماه بجانب بیت المقدس پس تحویل کرده شد قبله قبل غزوه بدر بدو ماه جانب کعبه **ورواه البخاري** ورواه الحاکم عن ابن عمر وذکره الدارقطنی فی العلل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر ووارد ست مثل آن از خلفای راشدین واستقبال کرد آنحضرت بعد از خروج از مکه ومشروع فرمود آنرا برای مردم در مصلی ست طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار ودلیل عقلی قطعی واخذ محاریبی که سلف بنا کرده اند وقول صدوق که از بن مسئله خبر دهد واجتهاد بدلائل ظنیه وتقلید کسی که باجتهاد قبله را شناخته باشد وتا سه وجه اول میسر باشد بغیر آن التفات نباید کرد وتا قول صدوق واجتهاد میسر آید بتقلید نباید رفت وصحیح آنست که واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزد یک عروض شبهه که دلیل را برهم می زند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله که در سفر بکار آید آنست که در مساجدی که مسلمانان ثقه آنرا بر قبله راست کرده باشند در وقت ہاجره ووقت عصر که آفتاب بربع اخیر از فلک فرو رود سایه را امتحان کنند که از قبله بکدام جانب می افتد وآنرا یاد گیرند ودر صحرا در ضوء آفتاب بایستند وجائیکه سایه می افتد معین نمایند وبهمان جانب سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند ودر وقت فجر ومغرب وعشا فجر صادق وطلوع وغروب آفتاب وشفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله کدام جانب ست وهمان نسبت را در صحرا بکار برند وحکم آن مساجد تا وقتی میتوان برد که مسافت بعیده نشده است وچون ده منزل دوازده منزل از آن مساجد دور رفته اند مساجد شهر دیگر را امتحان باید کرد انتهی **و** ○ **عامر بن ربيعة رضي الله عنه قال**

رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي على راحلته حيث توجهت به دیدم رسول خدا را نماز میگذارد بر سواری خود بهر طرف که رو کرد با وی واین حدیث دلیل ست بر صحت صلوة نافله بر راحله یعنی ناقه اگرچه فوت شود استقبال قبله وظاهرش برابر ست در آنکه برمحمل باشد یا نه وسفر دراز بود یا کوتاه مگر در روایت رزین از حدیث جابر زیادت فی سفر القصر آمده ورفته اند بشرطیت وی جماعتی از علما وگفته اند که نیست شرط بلکه در حضر هم جائز ست وهو مروی عن انس من قوله وفعله وظاهر حدیث در حق راکب ست واز ماشی ساکت لیکن جماعتی از علما بجواز وی قیاسا علی الراکب رفته الا آنکه گفته اند که معاف نیست او را عدم استقبال در رکوع وسجود وی واتمام هر دو ومشی نکند مگر در قیام وتشهد خود ودر جواز مشی نزد اعتدال از رکوع دو قول ست ونزد اعتدال بین السجدتین مشی نکند زیرا که نیست مشی با قیام وحال آنکه واجب ست بروی قعود میان هر دو سجده **متفق عليه** این حدیث در بخاری از عامر بن ربیعه باین لفظ ست کان یسبح علی الراحلة واخرجه عن ابن عمر بلفظ کان یسبح علی ظهر راحلته وشافعی از حدیث جابر باین لفظ آورده رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی وهو علی راحلته النوافل واز ینجا معلوم شد که این نماز بر راحله در نفل بود نه در فرض **زاد البخاري يومي برأسه** زیاده کرد بخاری که اشاره میفرمود بسر مبارک خود یعنی در رکوع وسجود وزیاده کرد ابن خزیمه ولیکن نگاه میداشت هر دو سجده از رکعت **ولم يكن يصنعه** ونبود که کند این کار را که نماز ست بر پشت سواری **في المكتوبة** در نماز فرض واین صریح ست در گذاردن نفل مگر در روایت ترمذی ونسائی ست که آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی مضیق وآمدند اصحاب او وآسمان فوق ایشان ست وبله زیر ایشان وحاضر شد نماز پس امر کرد موذن را پس اذان داد واقامت گفت پس تر پیش رفت آنحضرت بر راحلهٔ خود ونماز گذارد با ایشان اشاره میکرد اشاره کردنی میکرد سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب ست وثبت عن انس عن فعله وصححه عبد الحق وحسنه النووی وضعفه البیهقی ورفته اند بعضی باینکه صحیح ست فریضه بر راحله وقتی که مستقبل قبله باشد در هودج

واگر سائر باشد همچو سفینه صحیح ست نماز در وی بالاجماع نوییم وگاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر وجدان ارض متعذرست پس سفینه معاف ست بخلاف راکب هودج واما وقتی که راحله استاده باشد پس نزد شافعی نماز فریضه صحیح ست چنانکه صحیح ست نزد شان در ارجوحه مسدوده با وبر سریر محمول بر رجال چون استاده باشند ومراد بمکتوبه نمازی ست که فرض ست بر همه مکلفین پس وارد نشود که وتر میگذارد آنحضرت بر راحله خود و وتر واجب بود ولابي داؤد من حديث انس رضي الله عنه كان اذا سافر فاراد ان يتطوع استقبل بناقته القبلة بود چون سفر میکرد میخواست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد بناقه خود قبله را فكبّر ثم صلّى حيث كان وجه ركابه پس تکبیر میگفت پس تر نماز میگذارد بجانب که می بود روی سواریهای او و درین دلیل ست بر استقبال قبله نزد تکبیر احرام واین زیادت مقبوله است وحدیث حسن ست پس عمل کرده شود بوی وغیست رکوب بر ناقه شرط زیراکه در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دراز گوش خود و هرکه سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده ولیکن نیست ظاهر در شرطیت واسناده حسن وصححه ابن السكن واما نماز بر عجله پس جائز ست بر ساکنه ونیست جائز بر متحرکه بهر نهج که باشد وهمین ست حکم ارابه دخانیه یعنی ریل گاڑی که درین زمان شیوع یافته وعلت عدم جواز بران عدم استقرار وی بر زمین ست چه استقرار چیزی که بران نماز گذارند ضرورست چنانچه از کتب فقه حنفیه ظاهرست واین در حالت سیر او ست که فرض وواجب وسنت فجر بغیر عذر بران جائز نیست واما اگر ساکن باشد همه نمازها دران جائز ست زیراکه حکم سریر دارد وهمچنین جائز ست نماز بر محل مستقر بر چوبهای قائمه بر زمین نزد حنفیه نه بر محل محموله بر دابه متحرکه یا واقفه محتمل الحرکة وجائز نیست نماز اگر جبهه مصلی بر چیزی استقرار نپذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه وغیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر کناره بشرط امکان خروج در حالت عدم استقرار بر زمین واگر مستقر باشد بر زمین جائز ست وقیاس ریل بر کشتی وجهاز متحرک که نماز دران بحالت سیر درون دریا جائز ست منظور فیه ست زیراکه جواز نماز در جهاز وکشتی بنظر ضرورت وعذر ست که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد وما دامیکه ضرورت نیست در وی هم جائز نیست آری سنن ونوافل بحالت حرکتش جائز ست واگر عذری شرعی یافته شود نماز فرض وواجب وسنت فجر هم روا باشد ومنجمله اعذار خوف تلف نفس یا تلف ثیاب ملبوسه یا تلف دابه است از دزد یا درنده یا دشمن یا آنکه سواری رام نبود که بعد نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد یا سوار آنچنان ضعیف ست که بی معین سوار نمی تواند شد ومعین موجود نیست یا گل ولای چندان ست که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد وبعضی بارش باران وذهاب رفقا را نیز عذر شمرده اند وچون معتبر در سفر سه منزل شتر بار بردار و پیاده متوسط السیر در اقصر ایام سال از ابتدای صبح صادق تا زوال آفتاب ست اگر یکی این مسافت را در کم از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسپ تیز رو یا ناقه تیز گام یا ارابه دخانی سوار شود نیز حکم مسافر دارد ونماز را قصر نماید چنانکه از بحر رائق ودر مختار وعالمگیریه وجز آن ظاهرست وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الارض كلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز ست بی کراهت الا المقبرة مگر مقبره که در وی جائز نیست وآن زمینی ست که دفن کرده میشود در وی مردها برابرست که بر روی قبر باشد یا در میان قبور بود وبرابرست که قبر مومن باشد یا کافر مومن برای کرامت وکافر برای بعد از خبث وی واین حدیث مخصص حدیث جعلت لي الارض كلها مسجدا وطهورا است واستثنای مقبره بجهت آن ست که غالبا در وی قذرت واختلاط تربت اوست آنچه جدا میگردد از مردها از نجاست واگر مکان طاهر ونظیف باشد پس هیچ باکی نیست وکراهت نه وبعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه ست مطلقا ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام ست باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد وشاید بعضی چیزها از آن بکفر رساند والحمّام ومگر حمام که در وی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کشف عورات وماوای شیاطین ست وگفته اند محل نجاست ست پس مختص باشد بحمامی که در وی نجاست بود لا غیر وگفت احمد بن حنبل صحیح نیست در وی نماز واگرچه بر سطح وی باشد عملا بالحدیث وجمهور بصحت رفته اند ولیکن با کراهت در سهل گفته

القول الاظهر مع احمد انتهى وهو الصواب و بعضی تخصیص عموم حدیث جعلت لی الارض بتعیین مقبره و حمام ست بلکه بچیزهای دیگر ست که در حدیث آینده می آید
رواه الترمذي والشافعي واحمد وابن ماجة وابن خزيمة وابن حبان والحاكم وابوداود والدارمي وله علة وحديث را علت ست زيرا كه اختلاف كرده اند
در وصل و ارسال او ترمذی گفته روی حماد بن سلمة عن عمرو بن يحيى عن ابيه عن ابی سعید و روایت کرد آنرا ثوری از عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم
و روایت ثوری اصح و اثبت ست و مروی ست از عبد العزیز بن محمد درین باب دو روایت و این حدیثی ست که در وی اضطراب ست و بزار گفت روایت
کرد آنرا عبد الواحد بن زیاد و عبد الله بن عبد الرحمن و محمد بن اسحق از عمرو بن یحیی موصولا و گفت دارقطنی در علل محفوظ ارسال اوست و گفت حدیث کرد ما را جعفر
بن محمد مؤذن از سری بن یحیی از ابو نعیم قبیصه از سفیان از عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید بطریق وصل لیکن مرسل محفوظ ست و گفت شافعی یافتم این
حدیث را نزد یک خود موصول و مرسل و بیهقی هم ترجیح ارسال می کرده و نووی در خلاصه گفته ضعیف ست و در سبل گفته روایت کرد آنرا نووی مرسلاً
عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم و روایت نووی اصح و اثبت ست انتهی و صاحب امام گفته حاصل چیزی که تعلیل کرده اند بدان ارسال ست
و چون واصل ثقه باشد مقبول ست و ابن دحیه در کتاب تنویر گفته صحیح نیست بهیچ طریق از طرق و صواب نکرد زیرا که مصنف در تلخیص گفت این حدیث را
شواهد ست از انجمله حدیث ابن عمر ست مرفوعا که نهی کرد از نماز در مقبره اخرجه ابن حبان و از انجمله است حدیث علی مرتضی که حبیب من نهی کرد مرا از اینکه نماز بگذارم در مقبره
اخرجه ابوداود **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي في سبعة مواطن نهی کرد رسول خدا
از نماز گذاردن در هفت جایگی المزبلة بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن و زبل بکسر زا سرگین و دیگر نجاست در حکم آنست بلکه بعضی سخت تر از ان
والمجزرة دوم مجزره بجیم و زا جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات سوم والمقبرة مقبره بجهت نجاست وقارعة الطريق چهارم در میان
راه که جای پا کوب مردم ست که میگذرند از ان جهت شغل خاطر بگذرندگان و تنگ کردن جا بر ایشان و نیز مردم اگر بضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان را
ضرورتی باشد مصلی بزه کار می شود والحمام پنجم حمام و وارد شده ست نهی از ان معلل بآنکه محل شیاطین ست ومعاطن الابل و جای بود و باش
شتران تا از رسیدن ایشان تشویش راه نیابد و در سبل گفته تعلیل وی منصوص ست باینکه معاطن ابل از شیاطین ست اخرجه ابوداود و در لفظی مبارک الابل
و در لفظی مناخ الابل آمده و این عام ست از معاطن الابل وفوق ظهر بيت الله و بر پشت خانه کعبه از جهت ادب و بعضی مقید کرده اند آنرا بگذاردن
بر طرف بام وی جائیکه بیرون آیند از ان هوام و جز آن والاصح ست و در سبل گفته مخفی نیست که این تعلیل مبطل معنی حدیث ست زیرا که چون استقبال نکرد
نماز باطل شد لعدم الشرط نه بجهت بودن وی بر بام کعبه پس اگر این حدیث ثابت شود نهی بر ظاهر خود ماند در همه آنچه مذکور شد و مخصص بود عموم جعلت لی
الارض مسجدا را لیکن در وی ضعف ست اما حدیث قبور منجمله این مذکورات صحیح شده ست انتهی رواه الترمذي وابن ماجة وضعفه زیرا که گفت حدیث
ابن عمر لیس بذلک القوی و تکلم کرده اند در زید بن جبیره من قبل حفظه انتهی و هو ضعیف جدا جبیره بفتح جیم و کسره موحده و بتحتیه و را بخاری گفت در وی متروک
هست و در سند ابن ماجه عبد الله بن صالح ست و مذهب امام احمد آن ست که نماز در مواضع منهی عنها صحیح نیست در سبل گفته تکلف کرده اند در استخراج
علل نهی از ین محلات پس گفته اند که مقبره و مجزره برای نجاست و طریق بنا بر بودن حق غیر در ان پس صحیح نیست نماز در وی واسع باشد یا تنگ لعموم النهی
انتهی گویم در ترمذی ست از حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارید در مرابض غنم یعنی جای نشستن گوسفند و نگذارید در نشستگاه شتران
و اختلاف کرده اند در انکه نهی برای تحریم ست یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نهی نه آنست که مکان نجس ست والا جائز باشد و اماکن نجسه منحصر نیست در ان
و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که میگفتند نهی کرد از گذاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همسایگی نجاست و قرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشند
و بالای سجاده نماز گنند نیز مکروه ست **وعن** ابي مرثد الغنوي بفتح غین معجمه و نون او هو مرثد بن ابی مرثد اسلام آورد وی و پدر وی و حاضر شد

پدر او کشته شد در غزوهٔ رجیع در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تصلوا الى القبور مگذارید نماز بسوی گورها گور هر کس باشد مومن یا غیر وی و این نهی شامل نهی ست از گذاردن نماز بر قبر و اصل در وی تحریم ست و ذکر نکرد مقدار آنچه منهی بسبب آن نماز بسوی قبر و ظاهر آنست که مقدار آنچه شمرده شود بدان مستقبل قبر عرفاً شیخ در ترجمه گفته نماز کردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام ست و هیچ کس را در آن خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند تا نمازی بکنند بی توجه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان ست و بامداد نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی گیرد درینجا محذوری لازم نیاید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر المکی رح انتهی گوییم این متعقب ست بحدیث صحیح صریح متفق علیه از عایشه صدیقه رضی الله عنها که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت در بیماری خود که برنخاست از آن لعنت کند خدا یهود و نصاری را که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها و شیخ زیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور ست یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی دارند و لیکن اعتقاد کنند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای او تعالی ست و موقع وی عظیم ست نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیا و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع ست اول خود شرک جلی و کفر ست و ثانی نیز حرام ست از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی ست و بهر دو طریق لعن متوجه ست انتهی و در روایت مسلم ست از حدیث جندب که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنانکه بودند پیش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها آگاه باشید پس مگیرید قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم شما را از آن و این نهی برای تحریم ست ولا تجلسوا و منشینید بر قبرها نهی برای تحریم ست و درین باب حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در وطی قبر و حدیث ابی هریره که اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر و بسوزد جامهای او و برسد بپوست او بهتر ست او را از آنکه بنشیند بر قبر اخرجه مسلم نهی از قعود بر قبور مذهب شافعی ست و مالک در موطا گفته مراد بقعود حدث ست نووی گفته این تاویل ضعیف ست یا باطل و صحیح آنست که مراد بقعود جلوس ست و ازینجاست که اصحاب ما گفته اند که جلوس بر قبر حرام ست و هم تکیه زدن بر آن انتهی و بعضی تصریح کرده اند که شافعی و جمهور اصحاب او از کراهت اراده کراهت تنزیه دارند زیرا که ابو هریره راوی حدیث تفسیر کرده است آنرا بنشستن برای بول و غائط با آنکه ابن وهب در مسند خود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین لفظ آورده که هر که نشست بر قبر برای بول یا غائط و این حرام ست بالاتفاق رواه مسلم و جبیل گفته در موطا ست از علی کرم الله وجهه که تکیه میزد بقبر و دراز میشد بران و مثله فی البخاری عن ابن عمر و عن غیره و اصل در نهی تحریم ست کما عرفت غیر مرة و فعل صحابی معارض نتواند شد بحدیث مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حمل نهی ست بر کراهت و لا یخفی بعده انتهی

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم المسجد فلينظر چون بیاید یکی از شما مسجد را پس باید که ببیند هر دو نعل خود را فان رأى في نعليه اذى پس اگر یابد در پاپوش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکروه که طبع از آن نفرت گیرد و اطلاق آن بر مقذورات هم ازین جهت ست او قذرا یا قذر را شک راوی ست که ازین دو لفظ کدام یک فرمود و قذر بمعنی نجاست ست مراد نجاست خشک ست که چیزی از آن تعلق گرفته است بنعل یا خف پس ملک آن بزمین پاک کننده است فليمسحه وليصل فيهما پس باید که بمالد آنرا بزمین و نماز گذارد در آن و اما رطب پس بدلک زائل نمیگردد و مذهب امام محمد و امام اعظم این ست و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر ست و از رطب نیز پاک میگردد بدلک و ایشان میگویند امر مبنی بر تیسیر و رفع حرج ست و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب ست قاضی گفته هر که خلاف این میگوید قذر را حمل میکند بر آنچه مستقذر ست عرفا همچو مخاط و مانند او نقله الطیبی و خطابی در معالم السنن گفته اوزاعی این حدیث را بر ظاهرش استعمال میکرد و مروی ست مثل آن از عروة بن الزبیر و نخعی انتهی و شیخ در ترجمه گفته توربشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده و گفته که مراد بسودن نعل بتراب آنست که منتقل

چون پی سپر کند نجاست را برود اثر آن بتراب و میرسد او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت جواز صلوٰة نیست بلکه طهارت
در دخول مسجد و وطی ارض اوست زیرا که طهارت در ینجا مستحسن ست اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بُعدی نیست بحسب ظاهر عبارت و صواب آنست
که در سبل گفته درین حدیث دلالت ست بر شرعیت نماز در نعال و بر اینکه مسح نعل از نجاست مطهر اوست از قذر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق
نجاست ست برابر ست که تر باشد یا خشک و دلالت میکند بران سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام ست آنحضرت را که در نعل وی اذی ست در
نماز وی و مستمر ماند در نماز و مصلی چون در آمد در نماز و متلبس ست بنجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد پس تر دانست در اثنای نماز خود واجب شد بر وی
ازاله و بنای نماز و درین همه خلاف ست مگر آنکه مخالف را دلیلی که مقاوم این حدیث تواند شد نیست که اطالت بذکر وی کنیم و مؤید اوست طهوریت نعال
بمسح تراب اخرجه ابو داؤد وصححه ابن خزیمة ولیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاکم من
حدیث انس و ابن مسعود و رواه الدارقطنی عن ابن عباس و عبد الله بن الشخیر و اسنادهما ضعیف **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وطی احدکم الاذی بخفیه فطهورهما التراب چون پی سپر کند یکی از شما اذی را به هر دو موزهٔ
خود پس پاک کنندهٔ آن هر دو خاک ست یعنی بمالیدن خاک پاک میشود اگرچه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است شوکانی گفته
ضابطه در تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد ست دران امر اقتصار بر همان صفت وارده باید کرد و مخالفت بزیادت یا نقصان
اندران نباید کرد چنانکه درباره پاپوش وارد ست که چون متلوث بنجاست گردد بمسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر از حیض و لعاب سگ و اگر امری ست که
شارع حکم بنجاست وی کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس دران ازاله عین آن واجب ست تا آنکه از ریح و لون و طعم هیچ چیز باقی نماند زیرا که در هر چه
ریح یا طعم موجود ست معلوم ست که دران جزوی از عین باقی ست اگرچه جرم و لون دران باقی نماند چه رائحه همان وقت جدا میگردد که ازین چیز بُود از هیچ
یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم دار باقی ماند انتهی اخرجه ابو داؤد وصححه ابن حبان واخرجه ابن السکن والحاکم
والبیهقی من حدیث ابی هریرة وسنده ضعیف واخرجه ابو داؤد من حدیث عائشة وفی الباب غیر هذه باسانید لا تخلو عن ضعف الا انه یشد بعضها بعضا
و شاهد اوست حدیث ام سلمه که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من زنی ام دامن دراز میروم در جای نجس فرمود پاک میکند او را ما بعد او اخرجه ابو داؤد
والترمذی و ابن ماجه و نحو اوست اینکه زنی از بنی عبد الاشهل گفت ای رسول خدا ما را راهی ست بدبو بسوی مسجد پس چون کنیم وقتیکه باریده شویم فرمود آیا نیست
بعد وی راهی که پاکیزه تر ست از وی گفت آری فرمود فهذه بهذه اخرجه ابو داؤد و ابن ماجه خطابی گفته در اسناد این هر دو حدیث مقال ست و شافعی
تاویل کرده است این را براهی که خشک ست و نجاست وی بجامه نمی چسپد گوییم این غیر مناسب ست بقول وی که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعض
ارض مر بعض را چنین ست که چون بعد وطی ارض قذر وطی ارض طیبه یابسه کرد بعض وی مر بعض را پاک ساخت اما نجاستی که بجامه یا بدن رسیده است
جز بآب پاک نشود گفت و این اجماع ست و مؤید حدیث باب و بودن او بر ظاهر روایت بیهقی ست از ابی المعلی عن ابیه عن جده گفت متوجه شدم
با علی بن ابی طالب بسوی جمعه و او پیاده بود پس حائل شد میان او و مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد سراویل و نعلین خود گفتم بیا بدی امیر مومنان
بردارم این چیز ترا گفت نه و در آمد در آب و چون برآمد ازان پوشید نعل و سراویل و نماز گزارد با مردم و نه شست پایهای خود و معلوم ست که آب
مجتمع از قری خالی از نجاست نمی باشد **وعن** معاویة بن الحکم بفتحتین صحابی سلمی ست معدود در اهل حجاز ساکن در بنی سلم روی عنه
ابنه کثیر و عطا بن یسار و غیرهما مُرد در سنه یک صد و هفده هجری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذه
الصلوٰة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم

ومراد سخنی ست که خطاب تو ان کرد بآن ایشان را و تو ان طلبید از ایشان شیخ در ترجمه گفته و مسائل آورده اند که اگر یکی در نماز ست و بیرون ست از و چه جنس
مال ترا بگوید الخیل والبغال والحمیر کلمات قرآنی ست یا شخصے که پیش او استاده ست مردی ست یحیٰی نام و کتابی پیش او نهاده پس بگوید یا یحییٰ
خذ الکتاب اگر اراده او انما ده معنی ست فاسد میگردد نماز او واگر اراده قرات کند فاسد نمی شود انتهی در سبل گفته حدیث را سبب ست حاصلش آنکه مردی
عطسه زد در نماز معاویه راوی این حدیث او را جواب عطسه گفت و حال آنکه در نماز بود صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بروی بسبب آنکه وی فهم کرد جواب او را
پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الصلوٰة الخ حدیث را لفظها ست و مراد از عدم صلاحیت عدم صحت اوست و از کلام مکالمه و مخاطبه مردم
کما هو صریح السبب پس حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز مبطل نماز ست برابر ست که برای اصلاح نماز باشد یا غیر او و بر آنکه تکلم جاهل در نماز باطل میکند نماز را
و وی معذور ست بسبب جهل خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاویه را امر باعاده نکرد در موطا ست که ابن عمر میگذشت بر مردی و او نماز میخواند پس سلام
کرد بروی پس جواب سلام داد آن مرد بسخن گفتن یعنی بزبان گفت وعلیکم السلام پس بازگشت بسوی او ابن عمر و گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما
و او نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره کند بدست خود در مصفی گفته ابن عمر باعاده نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین
آنحضرت معاویه بن الحکم را منع فرمود از آنکه سخن نگوید و امر باعاده نماز نفرمود و فقیه تا حال مطلع نشده ست بر دلیلی از دلائل شرعیه که دلالت کند بر وجوب
اعاده نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور ست که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بران تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه
مراد باین سخن تلاوت باشد نه تعلیم و اگر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمی شود بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نفل و خواه بعد قرات ما یجوز به
الصلوٰة فتح کرد یا قبل از ان و در منهاج مذکور ست که اگر مصلی بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد می شود مثلاً شخصے کلمه یا یحییٰ
خذ الکتاب بقوة بر زبان راند و قصد قرات قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر مصلی رد سلام کند نمازش باطل می شود و اگر
بدست اشاره کند در مذهب امام اعظم جائز نیست و نزد غیر وی جائز ست والله اعلم انتهی کلامه وانما هو وجزین نیست که کلامیکه در وی اذن ست
در نماز یا کلامیکه صالح ست دران التسبیح والتکبیر وقراءة القرآن سبحان الله والله اکبر و خواندن قرآن ست که اینها از جنس کلام آدمیان
نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گفت و قرآن خواند حانث نشد و منضم ست باین هرسه ادعیه و نحو آن رواه مسلم و این
پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوة و غیر ها مذکور ست و رواه ابوداود والنسائی وابن حبان والبیهقی ایضا مختصرا وعن زید بن ارقم
مکنی بابی عمرو الانصاری الخزرجی معدود ست در کوفیین ساکن شد بکوفه و مرد آنجا در سنه شصت و شش روی عنه جماعة رضی الله عنه قال ان
کنا نتکلم فی الصلوٰة علی عهد رسول الله بدرستیکه ما سخن میکردیم در نماز بزمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم یکلم احدنا
صاحبه بحاجته سخن میکرد یکی از ما صاحب خود را برای حاجت خود حتی نزلت تا آنکه فرود آمد این آیت حافظوا علی الصلوٰت
محافظت کنید بر نماز های پنجگانه و نگاهدارید آنها را والصلوٰة الوسطی و تخصیص محافظت کنید بنماز میانه در مصفی گفته اختلاف کرده اند صحابه در نماز
وسطی جمعی گفته اند نماز صبح ست بقرینه آنکه خدا میفرماید وقوموا لله قانتین و قنوت طول قیام یا قرات را گویند و نماز صبح مخصوص ست بآن
لقوله تعالی وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا و بسبب آنکه این وقت متوسط ست میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر ست
زیرا که در میان روز ادا کرده میشود و جمعی گفتند نماز عصر ست و بحدیث مرفوع آنرا مسند کرده اند و حدیث حضرت عایشه معارض اوست زیرا که عطف
دلالت میکند بر مغایرت و آنچه حضرت عایشه و حفصه املا کرده اند حرفی بود از حروف قرآن و رخصت حاصل شده ست در قرات جمیع احرف و قبیصه
بن ذویب گفته نماز مغرب ست زیرا که بحسب مقدار وسط ست و نماز عشا را هیچ کس از سلف وسطی نگفته ست و بعضی متاخرین بآن قائل شده اند

نیز اگر وسطی ست در میان دو نماز که قصر کرده نمی شود انتهی گوییم عجب ست از صاحب مصفی که بر نقل اختلاف سلف اکتفا کرده و سخن در ترجیح نموده مگر نزد وی
وجهی برای ترجیح هیچ یکی ازین اقوال ظاهر نشده و بعضی از اهل علم در تحقیق این نماز رسائل مستقله تالیف نموده اند و اطالت کلام دران کرده و اکثر آن تطویل
لاطائل ست و چیزی ست که نیست بران اثارت از علم و شک نیست که مراد باین نماز نماز عصرست پس بسبب نص حدیث صحیح صریح که نزد بخاری و مسلم
و اهل سنن ست شغلونا عن الصلوة الوسطى صلوة العصر الحديث شوکانی در فتح القدير في فني الرواية والدراية من التفسير گفته قد اختلف اهل العلم في تعيينها على ثمانية عشر
قولا اوردتها في شرحي للمنتقى وذكرت ما تمسكت به كل طائفة وارجح الاقوال واصحها ما ذهب اليه الجمهور من انها العصر الى قوله واذا تقرر لك هذا وعرفت ما سقناه
تبين لك انه لم يرد ما يعارض ان الصلوة الوسطى صلوة العصر واما حجج بقية الاقوال فليس فيها شئ مما ينبغي الاشتغال به لانه لم يثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم
في ذلك شئ وبعض القائلين عول على امر لا يعول عليه فقال انها صلوة كذا لانها وسطى بالنسبة الى ان قبلها كذا من الصلوات وبعدها كذا من الصلوات وهذا الرأي المحض والتخمين
البحت لا ينبغي ان تستند اليه الاحكام الشرعية على فرض عدم وجود ما يعارضه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فكيف مع وجود ما هو في اعلى درجات الصحة والقوة والثبوت
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويا لله العجب من قوم لم يكتفوا بتقصيرهم في علم السنة واعراضهم عن خير العلوم وانفعها حتى كلفوا انفسهم التكلم على احكام الله والتجري
على تفسير كتاب الله بغير علم ولا هدى فجاؤا بما يضحك منه تارة ويبكي منه اخرى انتهى و شک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت بتفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق
استنباط باشد یا رای محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و هر که از سلف خلاف آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواه اوست در سبل گفته هي صلوة
العصر على اكثر الاقوال وقد ادعى فيه الاجماع انتهى **وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِيْنَ** و استاده شوید برای خدا عاکفان یا قرآن خوانان در سبل گفته صحابه ازین آیت امر بسکوت
فهم کرده اند زیرا که سکوت یکی از یازده معنی قنوت ست و گویا ایشان این معنی بالخصوص از قرائن یا از تفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرا گرفته اند انتهی گوییم
حافظ زین الدین عراقی رح معانی قنوت را درین قول جمع کرده شعر ولفظ القنوت اعدد معانيه تجد ٭ مزيدا على عشر معاني مرضيه ٭ دعاء خشوع والعبادة طاعة
اقامتها اقرارنا بالعبودية ٭ سكوت صلوة والقيام وطوله ٭ كذاك دوام الطاعة الرابح القنية ٭ **فَاُمِرْنَا بِالسُّكُوْتِ** پس امر کرده شدیم بعد نزول این آیت
بخاموش ماندن **وَنُهِيْنَا عَنِ الْكَلَامِ** و نهی کرده شدیم از سخن کردن در نماز ازینجا معلوم شد که سخن در نماز مبطل نماز ست زیرا که اصل در نهی تحریم ست
کما تقرر فی الاصول نووی در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل ست بر تحریم جمیع انواع کلام آدمیان و اجماع کرده اند علما بر اینکه متکلم عامد و عالم بتحریم وی در نماز
بغیر مصلحت نماز و مانند آن مبطل نماز ست و ذکر خلاف در کلام برای مصلحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین در باب السهو خواهد آمد در سبل گفته در حدیث بحثهاست
که در حواشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلی بسوی تنبیه غیر خود پس مباح کرد شارع برای او نوعی از الفاظ چنانکه حدیث آینده مفید اوست انتهی
شوکانی رح گفته درین خود میان اهل علم خلاف نیست و خلافی که هست در سخن ساهی ست و در سخن کسیکه واقف نیست از منع کلام در نماز پس حکم جاهل بحدیث
معاویه بن الحکم عدم اعاده است و حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین بود که تنگی نمی کرد بر جاهل و حکم بقضا نمی فرمود او را در غالب احوال بلکه اقتصار بر تعلیم و بر
اخبار جواز آنچه از وی واقع شده میکرد و حکم باعاده کمتر می فرمود چنانچه در حدیث مسی ست و این غایت لطف و احسان ست برامت و نیست فرق در ظاهر در کلام
ساهی و ناسی و کلام غیر عالم بمنع کلام انتهی **متفق علیه واللفظ لمسلم** و غیر شیخین نیز این حدیث را روایت کرده اند و در صحیحین و غیر آنهاست از ابن مسعود
رضی الله عنه باین لفظ که هر آینه در نماز شغل ست یعنی کار روائی عظیم ست که محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت ست و هم از وی ست که بدرستیکه حق تعالی
حادث میکند از حکم خود آنچه میخواهد و تحقیق حادث کرد اینکه سخن نکنند در نماز یعنی بقصد رواه احمد والنسائي وابوداود وابن حبان في صحيحه **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التسبيح للرجال تسبیح برای مردان ست و در روایتی این ست
که چون برسد شما را امری پس تسبیح برای رجال ست مراد بتسبیح آن ست که بگوید سبحان الله تا بداند که وی در نماز ست و دست بر هم زند که آواز بر اید زیرا که

دست بهم زدن لائق بحال زنان ست نه لائق بوقار و گرانباری مردان و از بدعات این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حال آنکه در هیچ روایتے
صحیح وارد نشده و التصفیق للنساء و تصفیق برای زنان ست و طریق وی آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زند و ابطن اصابع بر بطن کف نزند
بطریق لعب اگر بزند نماز فاسد گردد و کذا فی شرح مسلم در تصفیق گفته گفته اند که تصفیق بضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و الا نماز تباه شود
این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصفق النساء واقع شد و تعیین هیئت تصفیق نکرد نه با وجود آنکه شائع در تصفیق ضرب بطن دست
راست ست بر بطن دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر بهمان طرف شائع منجر می شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم ست والله اعلم و آنکه گفته اند
که این هیئت لعب ست لانسلم که مطلق لعب باشد و در حکم ذکر ست نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا یحیی خذ الکتب بقوة اگر سهیانده نظم قرآن
و عدول از سائر کلام بجهت آن کرده است انتهی متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سهو و تنبیه گذرنده و تنبیه کسی که از وی کاری مراد ست
و وی نمیداند که در نماز ست مشروع ست برای مصلی پس اگر نمازی مرد ست سبحان الله گوید و قد ورد فی البخاری بهذا اللفظ و در ما عدای او مطلق ست
و اگر زن ست دست بر هم زند عیسی بن ایوب گفته دو انگشت دست راست بر کف دست چپ بزند در سبل گفته و باین رفته اند جمهور علما و بعض
ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل ناهض یعنی اگر برای اعلام ایمعنی ست که وی در نماز ست پس مبطل نیست و رنه مبطل ست اگرچه برای فتح بر امام باشد
بدلیل یا علی لا تفتح علی الامام و این حدیث ضعیف ست پس حدیث باب باقی ست بر اطلاق خود بیرون نمی رود از وی هیچ صورتی مگر بدلیل و ست این حدیث
دلالت نمی کند بر وجوب تسبیح و تصفیق زیرا که بلفظ امر وارد نشده گوییم در روایتی آمده فلیسبح الرجال و لتصفق النساء و ازینجا در میان علما اختلاف شده
شافعیه و رافعی و نووی گویند سنت ست و حق انقسام او ست طرف واجب مندوب و مباح بحسب مقتضای حال انتهی زاد مسلم فی الصلوٰة
زیاده کرد مسلم قید فی الصلوٰة و روی نحوه من حدیث سهیل بن سعد فی حدیث طویل اتفقا علیه و لفظ وی این ست چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز
پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان ست و تصفیق برای زنان و استدلال کرده است رافعی در جواز فتح بر امام باین حدیث و بحدیثی که نزد ابوداود
و ابن حبان ست از ابن عمر که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمازی پس لبس شد بروی پس چون فارغ شد گفت ابی را حاضر شدی با ما گفت آری
فرمود پس چه چیز منع کرد ترا از فتح کردن بر من و روی الاثرم و غیره من حدیث المسور بن یزید نحوه و روایت کرد حاکم از انس که بودیم ما که فتح میکردیم بر امام در عهد
آنحضرت و روایت کرد عبد الرزاق در مصنف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح مکن بر امام و تو در نماز هستی و در سندش حارث ست و او ضعیف ست
و صحیح شده است از ابی عبد الرحمن السلمی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخوران او را یعنی لقمه بده هکذا فی التلخیص وعن مطرف
بضم میم و فتح طا و تشدید رای مکسوره و فا در آخر العامری روی عن ابی ذر و عثمان بن ابی العاص و مرد در سنة الهجریة بن عبد الله بن الشخیر بکسر
شین معجمه و کسر خای معجمه مشدده و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابیه روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه است آمد نزد آنحضرت در وفد
بنی عامر معدود ست در بصریین روی عنه ابنه مطرف و یزید الشخیر رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی
دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد وفی صدره ازیز کازیز المرجل من البکاء و در سینه او آوازی ست همچو آواز دیگ سین ازیز گریستن
ازیز بزای معجمه مکسور آواز کردن رعد و آواز جوش دیگ و جوشیدن و اضطراب کردن رگ کذا فی الرشیدی و سخت جوشانیدن دیگ یا آوازی که
می برآید از ان و مرجل بالکسر دیگ مسین یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مرجل دیگ بعضی گویند از مس یعنی مسکی میخواهد راوی ازین عبارت اینکه میگریست
آنحضرت با جوش درون و ازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز مبطل نماز نیست و در هدایه گفته اگر بنالد یا آه کشد یا بگرید با آواز بلند اگر از یاد کردن
بهشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت ست قطع میکند و در روایتی عوض مرجل لفظ رحی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد

اخرجه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و صححه ابن خزیمة و الحاکم و هر گفت اخرجه مسلم و وی وهم کرد و مثل این ست آنچه مروی ست که عمر نماز صبح گذارد و سورهٔ یوسف خواند چون برین آیت رسید إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللّٰهِ شنیده شد آواز با ترجیع اخرجه البخاری مقطوعا و وصله سعید بن المنذر و در سبل گفته این حدیث دلیل ست برانکه مثل این مبطل نماز نیست و قیاس کرده اند بران انین را انتهی **وعن علی علیه السلام قال کان لی من رسول الله صلی الله علیه وسلم مدخلان** گفت بود برای من از آنحضرت دو جای در آمدن مدخل بفتح میم و دال مهمله و خای معجمه بروزن مقتل یعنی دو وقت که می در آمدم در ان وقتها بروی **فکنت اذا اتیته وهو یصلی تنحنح لی** پس بودم من که هرگاه می آمدم او را و آنحضرت نماز میگذارد تنحنح میکرد برای من تا واقف شوم که وی در نماز ست حدیث دلیل ست برانکه تنحنح مبطل نماز نیست برابر ست که برای اصلاح نماز باشد یا نه و باین رفته است شافعی عملا بهذا الحدیث و هر که قائل بابطال نماز بدان شده گفته که این حدیث مضطرب ست و صاحب سبل گفته دعوی اضطراب ناتمام ست زیرا که اضطراب نمی باشد مگر در میان احادیث صحیحه کما علم فی علوم الحدیث و در روایتی عوض تنحنح سبح آمده بطریق دیگر نزد ابن السکن و آن ضعیف ست و این حدیث صحیح و اگر هر دو حدیث ثابت شوند جمع میان هر دو باین وجه باشد که گاهی تسبیح میگفت و گاهی تنحنح میکرد انتهی و مصفی گفته تنحنح و بکا و ضحک از جنس کلام نیست لیکن در حکم اوست پس اگر اکثار این چیزها کند بوجهی که عقلا بانقطاع مجلس و ختم آن حکم کنند باطل شود نماز انتهی تیسیرهٔ صاحب مصفی محمد اسمعیل شهید رحمه الله تعالی در افغانستان بزمانهٔ غزو فی سبیل الله اتفاقا در نماز تنحنح کرده بود یکی از ملایان و لایت حکم بفساد نماز کرد و گفت در نماز کلام کردی فرمود تعریف کلام چیست گفت ما تضمن کلمتین بالاسناد فرمود اینجا تضمن دو کلمه بالاسناد کجاست و از اینجا معلوم شد که وی نیز موافق این حدیث ست رواه النسائی و ابن ماجة وصححه ابن السکن **وعن ابن عمر رضی الله عنه قال** گفت ابن عمر بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی قبا تا نماز گذارد دران پس آمدند انصار و سلام کردند بر آنحضرت پس **قلت لبلال کیف رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یرد علیهم** گفتم مر بلال را که چگونه دیدهٔ رسول خدا را که رد میکرد بر ایشان یعنی انصار سلام **حین یسلمون علیه وهو یصلی** هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی در حالیکه آنحضرت نماز میکرد **قال یقول هکذا** گفت بلال اشاره میکرد آنحضرت این چنین **وبسط کفه** و بسط کرد و گسترد بلال کف خود را برای نشان دهی اشارهٔ نبویه پس گردانید بطن کف را اسفل و ظهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاهی بسته گی میکرد باشارهٔ انگشت در سفر السعادة گفته و گاهی ایما میکرد بسر مبارک خود انتهی و بعضی شراح نوشته اند که جائز ست رد سلام باشارهٔ چشم و سر ماند آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ و آنچه منسوخ شده رد سلام بکلام بود و هو الظاهر و در حدیث دلالت ست بر احتمال فعل قلیل در نماز و هو الصواب **اخرجه احمد و ابوداؤد و الترمذی وصححه** و النسائی و ابن ماجة و رواه ابن حبان و الحاکم و احمد ایضا من حدیث ابن عمر باین لفظ که وی پرسید صهیب را ازین حال نه بلال و ذکر کرد ترمذی که این هر دو حدیث صحیح ست و در سبل گفته حدیث دلیل ست برینکه چون سلام کند کسی بر مصلی رد کند بروی سلام را باشاره نه بنطق و مسلم از جابر آورده که آنحضرت فرستاد او را برای حاجتی گفت پس دریافتم آنحضرت را و وی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس اشاره نمود بسوی من و چون فارغ شد خواند مرا و فرمود تو سلام کردی و اعتذار نمود بعد رد باشاره و در حدیث ابن مسعود ست که وی سلام کرد بر آنحضرت و حضرت در نماز بود پس رد نکرد بروی و ذکر نمود اشاره را بلکه گفت بعد فراغ از نماز که هر آینه در نماز شغل ست مگر آنکه بیهقی در حدیث وی ذکر کرده که آنحضرت اشارت بسر فرمود و علما اختلاف کرده اند در رد سلام در نماز بر سلام کننده بر مصلی جماعتی گفته رد بلفظ کند و جماعتی گفته بعد نماز جواب گوید و قومی گفته در دل خود کند و قومی رد آن رفته که رد کند باشاره کما افاده هذا الحدیث و هذا هو اقرب الاقوال للدلیل و ما عداه لم یات به دلیل و گفته اند که این رد باشارت

ستحب ست بدلیل آنکه رد نکرد بر ابن مسعود بلکه گفت اِنَّ فِی الصَّلٰوةِ شُغْلاً گوییم از روایت بیهقی معلوم شد که اشارت بر لبس کرد لیستر اعتذار نمود از رد بلفظ زیرا که
بی اوّل آن دیگر رد بر ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد رد نفرمود بروی باشاره پستر خبر کرد او را که او تعالی حادث کرد از امر وی اینکه کلام نکنید در نماز
پس عجب ست از قول کسی که میگوید رد کند بلفظ باینکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتذار گفته ورد سلام را در نماز کلام شمرده وآنکه میگوید مسلّم
بر مصلی مستحق جواب نیست نه باشاره و نه بلفظ رد میکند آنرا رد آنحضرت بر انصار و بر جابر باشاره و اگر مستحق نمی بودند خبر میکرد ایشان را بدان ورد
نمی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره در مسند از حدیث صهیب چنین آمده که گفت گذشتم بآنحضرت و وی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس رد کرد
باشاره گفت راوی نمیدانم او را مگر آنکه گفت بانگشت خود و آمده در حدیث ابن عمر ست در وصف رد آنحضرت بر انصار که بگسترد کف خود را این چنین و بسط کرد
جعفر بن عون راوی از ابن عمر کف خود و گردانید باطن وی اسفل و ظهر او بفوق پس حاصل شد ازین احادیث که جواب گوید مصلی باشاره خواه بسر یا بدست
یا بانگشت و ظاهر آنست که واجب ست زیرا که رد بقول واجب ست و در نماز متعذر شده و باقی مانده هر چه ممکن شود و باشاره ممکن شد و شارع آنرا
رد گردانیده و صحابه آنرا رد سلام نامیده و در تحت قوله تعالی اَوْ رُدُّوْهَا داخل گردیده و اما حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که اشاره
کند در نماز که فهمیده شود پس باید که برگرداند نماز را ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل ست زیرا که از روایت ابی غطفان ست از ابو هریره و وی

مروی مجهول ست انتهی کلامه **وعن ابي قتادة** رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو حامل
اُمامة بنت زينب بود رسول خدا که نماز میگذارد و حال آنکه او بردارنده آمامه بضم همزه دختر زینب بود و زینب دختر آنحضرت ست و شوهر
وی ابو العاص بن الربیع ست و این آمامه در بعضی از اوقات نماز آمده بآنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد بر لکوها
گفته اگر امامه را بتنوین خوانند پس فتحه آن بنا بر مفعولیت حامل خواهد بود و اگر بلا تنوین خوانند نائب کسره باشد زیرا که غیر منصرف ست و ظاهر
میشود اثر این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب ست فاذا سجد وضعها پس چون سجده میکرد و در روایتی ست که چون رکوع
میکرد می نهاد او را بر زمین و تا سجده و رکوع کردن وی بر زمین افتاده می بود واذا قام حملها و چون می استاد از سجده و در روایتی
چون بر میداشت سر از سجود بر میداشت او را یعنی بر کتف خود متفق علیه این حدیث دال ست برینکه برداشتن مصلی در نماز حیوان را
آدمی باشد یا غیر او مضر نیست بنماز برابر ست که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابر ست که در فرض باشد یا در نفل و برابر ست که مصلی امام
بود یا منفرد و نیز دلالت ست بر طهارت جامه صبی و ابدان ایشان و همین ست اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست
زیرا که آنحضرت امامه را بر داشتی و نهادی و باین رفته است شافعی و غیر وی منع میکنند از ان در سبل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را بتاویلات
بعیده از انجمله آنکه خاص ست بآنحضرت و از انجمله آنکه امامه متعلق می شد بآنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از انجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی
گفته اند که این حدیث منسوخ ست و کلها دعاوی بغیر برهان واضح وقد اطال ابن دقیق العید فی شرح العمدة القول فی هذا وزدناه ایضا فی حواشیها انتهی
گوییم و منجمله این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه مشکوة گفته اینجا کسی را توهم میشود که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمامه را
و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت نبود بلکه وی بجهت
غایت الفت که بآنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده و متعلق می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد
و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس برداشتن و نهادن از آنحضرت نباشد و نسبتش بآنحضرت در صورت فعل مجاز ست پس حاجت نیست که گوییم
این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن ست که متوالی باشد و این نه چنین بود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت

پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بآنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر برنمیداشت گریه میکرد و موجب شغل بیشتر می شد
بیشتر از شغل منع و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول او یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز
ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجماعت میگذاردند و الظاهر هو الاولیٰ والله اعلم انتهی کلام الشیخ و آجنبیت این تاویل از
ظاهر حدیث و سخافت آن غیر مخفی ست و مراد بنماز فرض در کلام شیخ نماز صبح ست رواه الزبیر بن بکار والطبرانی فی الکبیر قاله البرماوی و مراد بروایتی روایت
ابوداؤد ست و لهذا در مصفی گفته اتفاق کرده اند علما بر آنکه عمل یسیر مبطل نماز نیست در فتاوای عالمگیری مذکورست که اگر طفلی یا جامه را بر دوش خود برداشت
نمازش فاسد نمی شود آری در برداشتن چیزی که بتکلف آنرا بردارد فساد نمازست و در منهاج مذکورست که کثرت عمل بعرف معلوم می شود یکدو گام یا یکدو
ضرب قلیل ست و ثلاث در حد کثرت داخل می شود و همچنین جستن خلاف عادت عمل کثیرست و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشتان در تسبیح یا خاریدن
بدن قلیل ست و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت آن ست که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مانند حمل امامه و غمز عائشه و فتح
باب حجره و نزول از منبر و صعود بران پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کمترست از ان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد در حکم کثیر بود
و آنچه گفته اند که قلت و کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف
مختلف ست در هر چیز پس قابل معیاریت نباشد انتهی و لمسلم وهو یؤم الناس و در لفظ مسلم چنین ست که آنحضرت بر میداشت امامه را
و می نهاد و حال آنکه وی امامت میکرد مردم را در مسجد و در روایتی ست که امامة بنت ابی العاص علی عاتقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود کما تقدم
در حجة الله البالغه گفته بعضی چیزهاست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای بیان تشریع فرموده و مقرر داشته است پس آن چیزها و آنچه کمتر از ان ست
مبطل نماز نیست و آنچه بعد از استقرا حاصل شد این ست که قول یسیر یعنی اندک سخن مانند العنک بلعنة الله ثلثا و یرحمک الله و باثکل اتاه و ماشانکم
تنظرون الیَّ و بطش یسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوش و برداشتن وی و غمز نمودن پا و کشادن در و رفتن اندکی همچو فرود آمدن از
پایه منبر بطرف مکان برای سجود در بیخ منبر و تاخر از موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی و گریستن از خوف خدا
و اشاره مفهمه و قتل حیه و عقرب و نگریستن بچپ و راست بی پیچیدن گردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاستی در بدن یا پارچه ملوث شود
مگر نه از فعل این کس و نه بعلم این شخص پس آن نیز مفسد صلوٰة نیست والله اعلم انتهی و مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده اند بعضی که این حدیث منسوخ ست
و رد کرده شد بجهل بناسخ و بتاریخ هر دو بلکه ابن دقیق العید جزم کرده که این فعل متاخرست از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان فی الصلوٰة شغلا
و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و در روایت مسلم ماداوست و همچنین لفظ ابوداؤد که ما انتظار میکردیم آنحضرت را در ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد
و امامه بر دوش او بود پس استاد در مصلی و ایستادیم پس او الخ و عجب ست از خطابی که میگوید توهم نباید کرد که این وضع و حمل عمداً بود زیرا که این امری ست
که مشغول میکند قلب را و چون امر خمیصه او را مشغول ساخت باین شغل چه رسد و نووی در رد وی اشباع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر
بآنحضرت شده اند زیرا که طفل از بول مامون نیست و دران نظرست و کدام دلیل ست بر خصوصیت و درین باب ست از انس رواه ابن عدی من طریق
اشعث بن عبد الملک عن الحسن عن انس که گفت انس دیدم آنحضرت را و حسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد یکطرف میکرد او را و اسنادش حسن ست

انتهی **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آنحضرت اقتلوا الاسودین
فی الصلوٰة الحیة والعقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم ست در حبل گفته اسود آن اسمی ست که مطلق می شود بر مار و کژدم
بهر رنگ که باشد کما یفیده کلام ائمة اللغة پس توهم نباید کرد که خاص ست برنگ سیاه انتهی و در بعض احادیث اطلاق این اسم بر آب و تمر هم آمده

وحدیث دلیل ست بر وجوب قتل حیة وعقرب در نماز زیرا که اصل در امر ہمان ست وگفته اند که برای ندب ست و دلیل ست بر آنکه باطل نمی شود نماز بفعلی که جز آن
قتل این ہر دو میسر نیاید برابرست که بفعل یسیر صورت بند و یا عمل کثیر وباین رفته ست جماعتی از علما و نزد بعضے اگر سه بار بہم بزند نماز فاسد گردد و تاویل
کرده اند حدیث را بخروج از نماز قیاسًا بر سائر افعال کثیره که حاجت بآنہا داعی ست و عارض می شوند در نماز مثل انقاذ غریق ونحو آن که بیرون می آید بسبب آن
از نماز و درین حکم غیر ایشان را تفصیلہاست که قائم نیست بر آن دلیل وحدیث حجت ست برای قول اول اخرجه الاربعة یعنی ابوداؤد و ترمذی
ونسائی و ابن ماجه ورواه احمد والنسائی بمعناه ورواه ابن حبان والحاکم عن ابن عباس مرفوعًا نحوه واسناده ضعیف واو را شاہدی ست در صحیح مسلم
از حدیث ابن عمر از یکی از نسای آنحضرت که امر میکرد بکشتن سگ گزنده وموش وکژدم وغراب وزغن ومار وگفت در نماز وصححه ابن حبان ونزد ابوداؤد
بسند منقطع از مردی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ایشان را چون بیاید یکی را از شما کژدم وحال آنکه وی نماز میگذارد پس باید که بکشد او را بنعل یا بچوب کذا فی التلخیص

باب سترة المصلی

ستره بضم سین وسکون تای فوقیه آنچه پوشیده شود بوی چیزی ومراد اینجا چیزی ست که استاده کرده شود پیش مصلی تا تمیز شود از سجده
وبر ہیکار نشود گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن و باید که درازی وی کم از ذراعی نباشد و سطبری از انگشت
واحکام آن بیاید عن ابی جهیم بضم جیم مصغر جهم نامش عبدالله بن جهیم ست وقیل هو عبدالله بن الحارث بن الصمة الانصاری
بکسر مهمله وتشدید میم صحابی معروف ست خواہرزاده ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه واورا دو حدیث ست که شیخین آن ہر دو را اخراج
کرده اند یکی از آنہا این حدیث ست و دیگر در باب سلام بر بول کننده وگفت ابوداؤد ابوالجهیم بن الحارث بن الصمة وقیل راوی حدیث بول
مردی دیگرست عبدالله بن الحارث نام وآنکه درینجاست عبدالله بن جهیم ست واین ہر دو دو کس اند جدا جدا رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی اگر بداند گذرنده از پیش مصلی یعنی نماز گذار وظاہر آنست که مصلی
بفتح لام ست یعنی رو بروی مصلی از داخل ستره او ماذا علیه من الاثم چیست یعنی چه قدرست بروی از گناه بسبب گذشتن او از پیش
نماز کننده ولفظ من الاثم از الفاظ بخاری ومسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ در بخاری مگر نزد بعض رواة یعنی کشمیهنی
وقدح کرده در وی که نیست وی از اہل علم وعیب کرده اند بر طبرانی در نسبت کردن وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام وہمچنین عیب
کرده شد بر صاحب عمده در نسبت این لفظ بسوی شیخین انتہی پس عجب ست از مصنف در نسبت کردن وی این لفظ را درینجا بسوی بخاری ومسلم
وواقع شد او را ہمان وہم که صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لکان ان یقف اربعین ہر اینه باشد اینکه بایستد تا چہل ابو النضر که یکی
از رواة این حدیث ست گوید نمیدانم که مراد بچہل چہل روزست یا چہل ماه یا چہل سال کذا فی تیسیر الوصول خیرًا له بہترست او را خیرًا منصوب ست
بنا بر آنکه خبر کان ست در روایت بخاری و در روایت ترمذی مرفوع ست بنا بر آنکه اسم کان ست و درین صورت خبر معرفه و اسم نکره آمد
وهو قلیل ویحتمل که در کان ضمیر شان باشد من ان یمر بین یدیه از اینکه بگذرد پیش او واین حدیث دلیل ست بر تحریم مرور رو بروی
مصلی یعنی مابین موضع جبهه او در سجود و ہر دو قدم وی وغیر ہذا نیز گفته اند وآن عام ست در ہر مصلی فرض باشد یا نفل امام باشد یا منفرد
وگفته اند که مختص ست بامام ومنفرد نه ماموم زیرا که ضرر نمیکند او را مرور مار چه ستره امام ستره اوست یا خود امام ستره اوست ولیکن وارد شده که ستره
رافع حرج بر مصلی ست نه بر مار وظاہر وعید مختص ست بمار نه بکسی که ایستاده بعد رو بروی مصلی یا نشست یا خفت ولیکن اگر علت در وی تشویش بر مصلی
باشد پس این نماز در معنی مارست متفق علیه بین الشیخین واللفظ للبخاری ونیست در وی ذکر تمیز اربعین ووقع فی البزار

من وجه آخر واقع شده ست در روایت بزار از وجه دیگر که رجالش غیر رجال متفق علیه اند اربعین خریفا یعنی چهل سال اطلاق خریف بر سال از قبیل اطلاق جزء بر کل ست و در حدیث ابو هریره ست که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بداند یکی از شما آنچه مر او راست از گناه در گذشتن وی از پیش برادر مسلمان در نماز بر پا رونده باشد هر آیینه استادن او صد سال بهتر مر او را از گامی که بزند آنرا رواه ابن ماجه طحاوی گفته تقیید بصد سال متاخر ست از تقیید باربعین برای زیادت در تعظیم اثم بر گذرنده و در حدیث کعب احبار ست که اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وست از گناه هر آیینه باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر او را از اینکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک

وعن عايشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك عن سترة المصلي فقال مثل موخرة الرحل پرسیده شد رسول خدا در غزوهٔ تبوک از سترهٔ مصلی که چه قدر می باید فرمود مانند چوب پسین پالان شتر موخره بضم میم وسکون همزه وکسر خای معجمه وفتح آن وضم میم وفتح همزه وتشدید خا ورای مشدده بمعنی آخره بفتحات بی مد وبمد وکسر خا چوبی که تکیه میکند بآن شتر سوار وآخره فصیح ست از موخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخرة الرحل باشد و راوی بلغت خود موخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب اند از روی لغت وآنحضرت افصح قریش ست صلی الله علیه وسلم و درین حدیث ندب ست برای مصلی در اتخاذ سُتره وکفایت وی بمثل چوب پالان شتر وآن بقدر دو ثلث ذراع باشد وحاصل میشود باقامت هر چیز بر روی مین از اینجا اخذ کرده اند که کشیدن خط بر روی مصلی کافی نیست اگر چه در حدیث ابو داؤد آمده چه حدیث مذکور ضعیف ومضطرب ست ومصنف تحسین وی کرده وقول کسی که مضطربش گفته رد نموده لیکن احمد بن حنبل بران اخذ نموده وگفته کفایت میکند خط ولائق ست که نزدیک شود بستره وزیاده نکند میان خود وستره بر سه ذراع واگر عصا وغیره نیابد سنگ یا خاک یا متاع خود را فراهم نماید نووی گفت مستحب داشته اند اهل علم دنو از ستره باین طور که میان وی ومیان ستره بقدر مکان سجود باشد وهمچنین میان صفوف وامر بدنو وحکمت آن در حدیث ابو داؤد ونسائی از سهیل بن ابی حیثمه مرفوعا چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره پس باید که نزدیک شود بدان قطع نکند شیطان بروی نماز او را در مصفی گفته در احادیث امر کرده اند باقامت ستره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود واین امر بنا بر استحباب ست زیرا که عروة بن الزبیر بغیر ستره در صحرا نماز گذارد ونیز از احادیث معلوم شد که مستحب ست نزدیک بودن از ستره بنوعی که در میان مصلی وستره قدر سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود ونیز معلوم شد که ستره کم از موخرهٔ رحل کفایت نمیکند وعلما تقدیر کرده اند موخرهٔ رحل را باآنکه در طول بقدر یک دست باشد ودر عرض بمقدار یک انگشت زیرا که آنچه کم ازین ست از دور ظاهر نمی شود ومحصل غرض نمی باشد وظاهر آنست که خط کشیدن یا عصا وشمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه باوجود تیسر این معنی قدر موخرة الرحل را تفتیش می نمودند واین دلیل صریح ست بر آنکه غیر وی کفایت نمیکند والله اعلم انتهی اخرجه مسلم وهم در مسلم ست از حدیث طلحة بن عبید الله باین لفظ که فرمود آنحضرت وقتی که بنهد یکی از شما پیش خود مثل موخرة الرحل پس باید که نماز گذارد وباک ندارد کسی را که بگذرد پیش از آن ستره ودر حدیث نافع ست از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر سواری خود را بر پهنا بجانب قبله پس نماز میکرد بسوی راحله متفق علیه وزیاده کرد بخاری که گفت نافع گفتم ابن عمر را خبر ده مرا که چون می رفتند شتران برای چریدن وآب خوردن چه کار میکرد آنحضرت وبجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگرفت پالان شتر را پس راست می نهاد آنرا پس نماز میکرد بجانب آخرهٔ او یعنی چوب پسین پالان وچون آن چوب بلندی دارد آنرا ستره می ساخت وبسوی آن نماز میکرد

وعن سبرة بفتح سین مهمله وسکون موحده کنیت وی ابو ثریه است بضم مثلثه وفتح را وتشدید تحتیه بن معبد الجهني ساکن مدینه بود وشمار وی در مصریین ست روایت کرد از وی پسرش ربیع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليستتر احدكم في الصلوة ولو بسهم باید که ستره کند یکی از شما در نماز اگر چه بیک تیر باشد قید امر بستره را جاهیر حمل بر ندب کرده اند ولو بسهم مفید اجزای ستره است خلیظ باشد یا دقیق ونیست اقل و

مثل مؤخرة الرحل ومختار آنست که سُتره بر یمین یا شمال دارد نه روبروی چشم ولیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میدان و نبود پیش وی
هیچ شی رواه احمد وابوداؤد اخرجه الحاكم و در حدیث ابن عمر ست که بود رسول خدا میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید و عنزه پیش آنحضرت م
برداشته می شد و استاده کرده می شد بمصلی پیش آنحضرت یعنی بطور ستره پس نماز میگذارد بسوی آن و عنزه بفتحات نام نیزهٔ خُرد ست که سنان دارد و بمقدار
سه گز بود رواه البخاری و در حدیث ابی جحیفه است که گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت و مردم و چارپایان می گذشتند پیش عنزه
متفق علیه و ازینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمی شوند **وعن ابي ذر رضي الله**
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرء المسلم می برد و باطل میگرداند نماز مرد مسلمان را یا کم می کند
ثواب او را **اذا لم يكن بين يديه مثل مؤخرة الرحل** وقتیکه نباشد پیش او مانند چوب پسین پالان شتر سه چیز **المرأة** یکی زن **والحمار**
دوم خر **والكلب الاسود** سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد **الحديث** ای اتم الحدیث و تمام وی این ست که گفته شد ابوذر را چه حال
سگ سیاه را از سگ احمر و ابیض گفت ای پسر برادر من پرسیدم مرا چنانکه پرسیدی مرا رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس فرمود سگ سیاه شیطان ست
وفيه و درین حدیث این ست **الكلب الاسود شيطان** و حدیث دلیل ست بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد باین چیزها و ظاهر قطع
ابطال ست و علما در عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند نه خر بحدیث ابن عباس که وی گذشت روبروی صف بر خر
و آنحضرت نماز میگذارد و اعاده نکرد و نه امر کرد صحابه را باعادهٔ آن اخرجه الشیخان پس این حدیث را مخصص حمار گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه
قاطع نماز ست و از زن و خر در نفس من چیزی هست اما خر پس بحدیث ابن عباس و اما زن پس بحدیث عائشه رض که در وی ذکر غمز پا و اضطجاع او
روبروی آنحضرت ست پس اگر بگذشتن زن منقطع شود باضطجاع او بالاولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی ازینها نمی شکنند و تاویل میکنند
حدیث را که مراد بقطع نقص اجر ست نه ابطال بنا بر شغل قلب مصلی باین چیزها و باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیزی
که واجب ست از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضے گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابی سعید که **لا تقطع الصلوة شئ** و در روایتی آمده
که قطع میکنند نماز را یهودی و نصرانی و مجوسی و خنزیر و این ضعیف ست اخرجه ابوداؤد من حدیث ابن عباس و ضعفه **اخرجه مسلم واخرجه الترمذي**
والنسائي وابن ماجة مختصرا و مطولا **وله** و مر مسلم راست **عن ابي هريرة رضي الله عنه نحوه** مانند حدیث ابی ذر **دون الكلب** بدون ذکر
سگ همچنین ست در نسخ بلوغ المرام ولیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود ست و لفظ وی این ست
که گفت ابوهریره فرمود آنحضرت قطع میکند نماز را زن و خر و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخرة الرحل رواه مسلم **ولابي داود**
والنسائي عن ابن عباس رضي الله عنهما نحوه دون آخره و مر ابوداؤد و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخر وی یعنی در حدیث ابن عباس
آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی ست و یقی من ذلک مثل مؤخرة الرحل پس ضمیر در آخره راجع ست بآخر حدیث ابوهریره ولیکن مصنف لفظ
حدیث وی ذکر نکرده کما عرفت و اعادهٔ ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب ست و در سبل گفته چون مراجعت کردیم
بسنن ابوداؤد و لفظ وی چنین یافتیم یقطع الصلوة المرأة الحائض والكلب انتهی پس محتمل شد عبارت مصنف که مراد بقول وی دون آخره آخر حدیث
ابی ذر باشد و هو قوله الكلب الاسود شیطان یا آخر حدیث ابوهریره و هو ما ذکرنا و اقرب همین ست زیرا که مصنف لفظ حدیث ابوهریره ذکر نکرده
و اگر چه اعادهٔ ضمیر بسوی وی صحیح باشد احالة علی الناظر والله اعلم **وقيد المرأة بالحائض** و مقید کرده است زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق ست
بر مقید پس قطع نکند مگر حائض چنانکه ذکر کرد کلب را مطلق بی قید اسود پس متعین شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقید و این قول را

بعایشہؓ و ابن عباس نسبت کردہ اند بزیادت سگ سیاہ یعنی این ہر سہ قطع می کنند نماز را و جمہور علما از صحابہ و غیرہم بر آنند کہ قطع نمیکند نماز را ہر چہ و ہر کہ از پیش مصلی بگذرد چہ این سہ چیز و چہ غیر آن و احادیث کہ وارد شدہ در ان محمول ست بر مبالغہ و تاکید در نصب سترہ یا مراد آن ست کہ نزدیک ست کہ قطع شود بجہت شغل دل مصلی کما تقدم اما از زن پس خود ظاہر ست و اما حمار پس از جہت کثرت ملازمت شیاطین مر او را چنانکہ دلالت دارد بران استحباب تعوذ از شیطان نزد نہیق حمار و اما کلب پس از جہت غلظت نجاست وی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شيء يستره من الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم یعنی سترہ برپا کند کہ حائل گردد میان وی و مردم وارا د احد ان يجتاز بين يديه پس خواست یکی کہ بگذرد در پیش وی یعنی میان وی و سترہ و این شامل ست آدمی و جز او را از بہیمہ فليدفعه پس باید کہ براند و دور کند او را ظاہرش وجوب دفع ست ولیکن نووی گفتہ نمیدانم ہیچ یکی را از فقہا کہ قائل شدہ باشد بوجوب آن بلکہ تصریح کردہ اند اصحاب ما بآنکہ مندوب ست و مصنف گفتہ قد صرح بوجوبہ اہل الظاہر انتہی و گفتہ اند کہ دفع برای دفع اثم مارست و قیل برای دفع خلل واقع بمرور در صلوۃ و ہو الارجح زیرا کہ عنایت مصلی بصیانت نماز خود اہم ست از دفع اثم از غیر خود و در سبل گفتہ اگر گویند کہ برای ہر دو امر ست دور نیست یعنی برای دفع اثم از گذرندہ بموجب حدیث لو یعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجر بحدیث ابن عمر کہ اگر بداند مصلی چہ کم می شود از نماز او بگذشتن از پیش وی نماز نگذارد مگر بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم اخرجہ ابو نعیم و در حدیث ابن مسعود ست کہ مرور روبروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را اخرجہ ابن ابی شیبۃ و این ہر دو حدیث را حکم رفع ست اگرچہ موقوف اند ولیکن اول در بارہ کسی ست کہ سترہ گرفت و ثانی مطلق ست پس محمول شود بر مقید انتہی فان ابى فليقاتله پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید کہ کشش کند با وی و در روایتی فلیقتالہ آمدہ یعنی پس باید کہ بکشد او را و این مبالغہ ست در دفع و طرد و قرطبی گفتہ دفع کند باشارہ و منع لطیف پس اگر مندفع نشود مقاتلہ کند یعنی دفع نماید سخت تر از اول و گفت اجماع کردہ اند برانکہ لازم نیست او را قتال بسلاح زیرا کہ مخالف قاعدۂ نماز ست کہ آن اقبال بران و اشتغال دران و خشوع ست و جماعتی گفتہ بلکہ قتال کند حقیقۃً و این ظاہر لفظ حدیث ست و اما قول بآنکہ دفع کند بلعن و دشنام پس مردود ست بلفظ حدیث و مؤید اوست فعل ابو سعید راوی این حدیث کہ نزد بخاری ست از ابی صالح سمان گفت دیدم ابا سعید را روز جمعہ نماز میگذارد بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم پس خواست جوانی از بنی معیط کہ بگذارد از پیش وی پس دفع کرد او را ابو سعید در سینۂ او پس نظر کرد آن جوان و نیافت راہی مگر از پیش وی پس عود کرد و بگذشت پس دفع کرد او ابو سعید سخت تر از اول و گفتہ اند کہ رد کند باسہل وجوہ پس اگر سرکشد پس بسخت تر از ان و اگرچہ مؤدی شود بقتل وی پس اگر کشت او را پس نیست بر وی چیزی زیرا کہ شارع قتل وی مباح کردہ و گفتہ اند کہ اگر دفع کرد بچیزی کہ دفع میکنند بآن و ناگاہ بمرد و کشتہ شد واجب نیست بروی قصاص و در اخذ دیت خلاف ست فانما هو شيطان زیرا کہ وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند کہ قطع خشوع ست یا مراد شیطان انس ست چہ اطلاق شیطان بر ہر دو آمدہ و مردم شریر را شیاطین الانس گویند متفق علیہ و در مشکوٰۃ گفتہ این لفظ بخاری ست و مسلم را معنی او ست انتہی وفي رواية فان معه القرين و در روایتی ست کہ ہمراہ وی قرین ست در قاموس گفتہ القرین الشیطان المقرون بالانسان لا یفارقہ و ظاہر کلام مصنف آن ست کہ روایت فان معہ القرین متفق علیہا ست میان شیخین از حدیث ابی سعید ولیکن ما آنرا در بخاری نیافتیم و در صحیح مسلم از حدیث ابو ہریرہ یافتہ شد و مصنفی گفتہ اہل علم متفق اند برانکہ گذشتن از پیش روی مصلی مکروہ ست و اگر کسی بگذرد و مصلی را میرسد کہ باشارۂ خفیفہ دفع کند و در اول امر باشارہ و تسبیح زیادہ نکند و اگر از جانب گذرندہ ابا و الحاح ظاہر شود پس این را میرسد کہ عنف نماید و ہمین ست مراد از مقاتلہ و ظاہر ست کہ حقیقت قتال مراد نیست و این حکم وقتی ست کہ مصلی در مسجد نماز میگذارد یا در پس سترہ و این گذرندہ میخواہد کہ در میان

مصلی و ستره بگذرد و اگر در پس ستره نباشد این را مبالغه در دفع گذرنده نمی‌رسد زیرا که تقصیر از جانب مصلی ست بهر تقدیر ازین احادیث مستفاد شد که عمل یسیر
مبطل نماز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و عنف عمل کثیر نیست والله اعلم انتهی و ٠ ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اذا صلی احدکم فلیجعل تلقاء وجهه شیئا چون نماز بگذارد یکی از شما پس باید که بگرداند در مقابل روی خود
چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون وغیره فان لم یجد فلینصب عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید
که استاده کند چوب دستی خود را و بخلاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بران طولا لا عرضا تا بر مثال خلانیدن بود فان لم یکن فلیخطط خطا
پس اگر نباشد با وی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین در حدیث دلیل ست بر آنکه کافی ست ستره هر چیز که باشد و در مختصر سنن ست که گفت سفیان بن عیینه
دیدم شریک را که نماز گذارد با ما در جنازهٔ عصر پس نهاد کلاه خود را روبروی خود و در صحیحین ست از حدیث ابن عمر که پنهان میکرد راحلهٔ خود را و نماز میگذارد بسوی او
و گذشت اینکه اگر هیچ نیابد خاک و سنگ فراهم نماید ثم لا یضره من مر بین یدیه پس ضرر زیان ندارد او را کسی که بگذرد پیش او در قطع خشوع و در قطع
از ابوداود ما مرّ امامه ست و در روایتی از ابوداود امام سترته در سبل گفته در قول وی ثم لا یضره دلیل ست بر آنکه اگر این چنین نکند زیان دارد او را از نقصان
نماز یا ابطال آن و این وقتی ست که مصلی امام باشد یا منفرد نه وقتی که مؤتم باشد زیرا که درین صورت امام ستره اوست یا سترهٔ امام ستره اوست کما سلف
وقد بوّب له البخاری و ابوداود و طبرانی در اوسط از حدیث انس مرفوعا آورده که سترة الامام سترة لمن خلفه و اگرچه ضعیف ست اخرجه الشافعی فی القدیم
وابن حبان و البیهقی واحمد وابن ماجة وابوداود و حدیث عام ست در امر باتخاذ ستره در فضا وغیره و ثابت شده که آنحضرت چون نماز میگذارد
بسوی دیوار میگردانید در میان خود و در میان وی بقدر ممر گوسفند و دور نمی شد از ان بلکه امر کرد بقرب از ستره و بود چون نماز میگذارد بسوی عمود
یا عود یا شجر میگردانید آنرا بر جانب راست یا چپ خود و نمی گردانید برابر چشم و بود که رکز میکرد حربه را در سفر یا عنزه و نماز میگذارد بسوی وی و قیاس کرده اند
شافعیه بر ان گستردن مصلی وغیره را بجامع اشعار مار که وی در نماز ست و هو صحیح وصححه ابن حبان واحمد وابن المدینی فیما نقله ابن عبد البر فی
الاستذکار و اشاره کرده اند سفیان بن عیینه و شافعی و بغوی وغیرهم بسوی ضعف وی و گفت شافعی در بویطی و خط نکشد مصلی روبروی خود مگر آنکه
باشد در حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرمله و روایت کرد آنرا مزنی در متوسط از شافعی و آن جدید ست نیست مختص بقدیم و گفت مصنف رح
ولم یصب من زعم انه مضطرب : هو حسن و صواب نکرد کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب ست بلکه آن حسن ست گویم زاعم
ابن الصلاح ست چه وی آنرا در مثال مضطرب آورده و مصنف در نکت با وی نزاع نموده و در مختصر سنن ست که گفت ابن عیینه نمی یابیم چیزی که بر سندیم
این حدیث را بران و نیامده مگر بهمین وجه و بود اسمعیل بن امیه چون روایت میکرد این حدیث را می‌گفت هل عندکم شیء تشدّونه به و گفت بیهقی لا بأس به فی مثل
هذا الحکم ان شاء الله تعالی انتهی شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قدیم شافعی و امام احمد ست و بعضی از متاخرین مشایخ حنفیه نیز بآن قائل شده اند اما نزد اکثر
مشایخ حنفیه و لیث و مالک معتبر نیست و امام محمد گفته الخط لیس بشیء و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابوداود درین باب ضعیف و مضطرب ست
و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین ست و شیخ ابن همام گفته که سنت اولی ست باتباع و فی الجملة ظهوری
و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار میگردد انتهی و بعد از ان اختلاف در صفت خط ست نزد احمد و حمیدی بر شکل هلال ست و معتبر نزد
ابوداود طول و گفت صاحب مهذب طویل بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض یمینا و شمالا همچو جنازه و مختار قول بطول است وعن ٠ ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء نمی برد و باطل نمیگرداند نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش
مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع و در روایتی فانما هو شیطان زیاده کرده

مصنف گفته اجماع مجتهدین ست برانکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و مذهب انس بن مالک و حسن بصری آن بود که گذشتن زن حائض وگذشتن سگ سوٰصّا سگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیحه دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عائشهؓ از خود نقل کرد که درمیان آنحضرتؐ و درمیان وی قبله می بود در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده خر از پیش صفوف گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ والله اعلم انتهی اخرجه ابوداؤد وفي سنده ضعف در مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهد بن سعید بن عمیر الهمدانی الکوفی ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد و اخراج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شافعی واخرج نحوه ایضا الدارقطنی من حدیث انس وابی امامة والطبرانی من حدیث جابر وفی اسنادها ضعف و این حدیث معارض ست بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن و خر و سگ پس گفته اند که مراد بقطع درین حدیث نقص صلوٰة ست بسبب شغل قلب بگذشتن این چیزها و مراد بعدم قطع در حدیث ابی سعید عدم بطلان ست اگرچه ثوابش ناقص گردد و گفته اند حدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی ذر ست و این وجه ضعیف ست زیرا که نیست نسخ با امکان جمع و نیز تمام نیست نسخ مگر بمعرفت تاریخ و اینجا متقدم و متاخر معلوم نیست حال آنکه اگر جمع متعذر باشد رجوع بترجیح نمایند و حدیث ابی ذر راجح ست زیرا که مسلم اخراج وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف ست کذا فی السبل

باب الحث علی الخشوع فی الصلوٰة

در بر انگیختن بر خشوع و فروتنی در نماز و در قاموس گفته خشوع خضوع ست یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد و خشوع در صوت و بصر و سکون و تذلل و فخر رازی در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن همچو سکون و گفته اند لابدست لهذا اعتبار هر دو انتهی و دال ست بر بودن وی از عمل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الخشوع فی القلب اخرجه الحاکم گویم و دال ست برای او حدیث لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه و حدیث دعا در استعاذه اعوذ بک من قلب لا یخشع و علما اختلاف کرده اند در وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند و غزالی در احیا سخن دراز درین باب کرده و ادله وجوب ذکر نموده و نووی دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده والله اعلم عن ابي هريرة رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي الرجل مختصرا نهی کرد رسول خدا از آنکه نماز گزارد مرد در حالیکه اختصار کننده است همچنین آن ابوهریره درینجا اخبار از نهی کرده و لفظی که مفید نهی باشد نیاورده ولیکن این قسم اخبارات را حکم رفع ست متفق عليه واللفظ لمسلم و لفظ بخاری این ست نهی عن الخصر فی الصلوٰة و خصر بفتح خای معجمه و سکون صاد در لغت میان مردم خاصره تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را نهادن دست بر تهیگاه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار آمده و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام نخواند و آن مکروه ست یا اختصار بر آیات سجده تا سجده نکنند یا ترک آیت سجده که آن قرائت رسیده است تا سجده نکند یا اختصار نماز و کوتاهی قیام در رکوع و سجود و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستد و این معنی از محتملات لفظ ست و در روایتی اختصار واقع شده هست و تفسیری که مشهورست از صحابه و سلف همان معنی اول ست ومعناه ان يجعل يده على خاصرته و معنی اختصار این ست که بگرداند دست راست یا چپ خود را بر کمر خود و معارض این تفسیر ست آنچه در قاموس ست که فی الحدیث المختصرون یوم القیامة علی وجوههم النور ای المصلون فی اللیل فاذا تعبوا وضعوا ایدیهم علی خواصرهم انتهی ولیکن برای این حدیث مخرج نیافتیم پس اگر صحیح شود جمع میان وی و حدیث باب باین وجه می تواند شد که نهی متوجه بکسی ست که این کار بغیر تعب کند کما یفیده قوله فاذا تعبوا مگر آنکه تفسیر نهایه خلاف اوست کما قال اراد انهم یاتون ومعهم اعمال صالحة یتکئون علیها فی القاموس الخاصرة الشاکلة وما بین الحرقفة والقصیر و تفسیر کرده است حرقفه را بعظم الحجبة ای راس الورک ولیکن اکثر بر همین تفسیر که مصنف ذکر کرده وفی البخاري عن عائشة رضي الله عنها ان ذلك فعل اليهود این دست بر تهیگاه نهادن فعل یهودست در نماز شان و مانهی کرده شده ایم از تشبه بایشان در جمیع احوال پس وجه حکمت نهی این باشد نه آنکه فعل شیطان ست یا آنکه ابلیس از جنت همچنین فرود

یا فعل شعبی بن ست زیراکه این فعل یعنی ست وانچه وارد شده منصوص ست از صحابی و وی عارف ترست بسبب حدیث واحتمال دارد که مرفوع باشد فهو العمدة
وانچه در صحیح وارد شده مقدم ست بر غیر و در روایتی آمده که الاختصار راحة اهل النار ست رواه فی شرح السنة عن ابن عمر و مراد بآن یهود اند و اشکال میکنند که اهل نار را
راحت نمی باشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار والله اعلم بالصواب و ذکر کردن مصنف این
حدیث را در باب خشوع مشعر بآنست که علت نهی از اختصار منافات اوست با خشوع **وعن انس** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال اذا قدم العشاء فابدءوا به چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنید بآن عشا بفتح ست کسما طعام العشی كما في
القاموس یعنی چیز شبانگاهی خوردن و تخصیص بآن بجهت آنست که عادت عرب تغدی و تعشی است که در چاشتگاه و شبانگاه بخورند و جز وقت نزد سوال
و بگرسنه شود و ظاهر آنست که مراد ابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام یا غلبه گرسنگی ست تا باعث بر شغل باطن نگردد **وقبل ان تصلوا المغرب**
پیش از آنکه بگذارید نماز مغرب را و در بعض روایات مطلق نماز آمده ابن دقیق العید گفت مطلق محمول ست بر مقید و وارد شده است باین لفظ چون نهاده شود
عشای یکی از شما و نماز وارست و مقید نشود باین چنانکه در اصول ست که ذکر حکم خاص مقتضی تقیید یا تخصیص نیست و زیاده کرد طبرانی چون اقامت کرده شود
نماز و یکی از شما صائم ست پس ابتدا کنید بعشا قبل نماز مغرب و شتابی نکنید از عشای خود **ولا تعجلوا عن عشائكم** متفق علیه من حدیث عائشة بمعناه و درین باب ست
از ابن عباس نزد طبرانی و از ابوهریره نزد وی در اوسط و اسناده حسن و عن سلمة بن الاكوع عند مسلم و در حدیث ابن عمر ست که فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم
چون نهاده شود طعام یکی از شما و برپا کرده شود نماز یعنی تکبیر آورده شود پس آغاز کنید بطعام و شتابی نکند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و بود
ابن عمر که نهاده می شد طعام و تکبیر گفته می شد برای نماز پس نمی آمد نماز را تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه وی می شنید قرأت امام را متفق علیه و ابن عمر
موصوف ست بکمال سنت و اتباع پس وجود این فعل از وی ناشی باشد از کمال استقامت و تمکین ست **متفق علیه** حدیث دلالت کرد بر ایجاب تقدیم
اکل عشا چون حاضر شود بر صلوة مغرب و جمهور حمل کرده اند آنرا بر ندب و ظاهریه گویند بلکه واجب ست تقدیم پس اگر مقدم نکند نماز را باطل شود عملاً
بظاهر الامر پس ظاهر حدیث ظاهر ست در تقدیم عشا مطلقا برابر ست که محتاج باشد بسوی طعام یا نه و برابر ست که ترسد از فساد طعام یا نه و برابر
که خفیف باشد یا نه و در معنی حدیث تفصیلهای دیگر ست بغیر دلیل و تتبع کرده اند علت امر بتقدیم را و گفتند که تشویش خاطر ست بحضور طعام و آن مقتضی ترک
خشوع ست در نماز و این علتی ست که نیست بروی دلیل مگر آنچه مفهوم میشود از کلام بعض صحابه چه ابن ابی شیبه از ابوهریره و ابن عباس آورده که این هردو
طعام می خوردند و در تنور گوشت بریان ست پس خواست مؤذن که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی مکن که بر نخیزیم و در نفس ما چیزی باشد
و در روایتی ست که عارض نشود ما را در نماز ما چیزی و نزد ابن ابی شیبه است از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة يذهب النفس اللوامة
پس درین آثار اشارت ست بتعلیل مذکور و این وقتی ست که وقت وسعت داشته باشد و اختلاف ست در وقت تنگ که اگر طعام میخورد وقت از دست
میرود و بعضی گفته اند تقدیم اکل کند اگرچه وقت برود و برای محافظت بر تحصیل خشوع در نماز و این بر قول کسی ست که قائل ست بوجوب خشوع در نماز
و گفته اند که بدایت بنماز کند برای محافظت بر حرمت وقت و این قول جمهور ست و در وی این ست که حضور طعام عذر ست در ترک جماعت نزد قائل وجوب
جماعت **وعن ابي ذر** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم في الصلوة فلا يمسح
الحصى فان الرحمة تواجهه چون بایستد یکی از شما بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگریزه زیرا که رحمت رو بروی می آید مصلی را و اقبال می کند
و نازل میگردد بروی پس لائق ست که درین مقام سوای ادب لعب بحصی نکند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آن ست که رحمت
نازل میشود و در چیزی می افتد که مواجه مصلی ست از زمین باشد یا حصی پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغیر ندهد و در حواشی عوض تمسح تسوی آمده

رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باسناد — وزاد احمد و زیاده کرد امام احمد در روایت خود واحدة
اودع یکبار بکن یا بگذار و مکن ازین نقل دل در قلق ست زیراکه مفهوم می شود که احمد این لفظ را بر عبارت مذکوره زیاده کرده و معنی وی برین تقدیر چنین
می شود که فلا یمسح واحدة اودع حال آنکه این مراد نیست چه لفظ احمد از ابی ذر این ست سألت النبی صلی الله علیه وسلم عن کل شیء حتی سألته عن مسح الحصا
فقال واحدة اودع پس اختصار کذائی مصنف اخلال در معنی کرده و گویا تکیه کرده وی در بیان معنی بر لفظ برار عارف و اگر چنین می گفت وفی روایة لاحمد
الاذن بمسحة واحدة واضح تر می بود و حدیث دال ست بر نهی از مسح حصا بعد دخول در صلوة نه قبل از ان شیخ در ترجمه گفته معلوم نمی شود که منع از زیادت بر
یکبار بجهت آنست که مفسد صلوة ست یا مکروه ست و این مبنی ست بر تفسیر فعل کثیر انتهی گویم در سبل گفته تقیید بحصی و تراب چنانکه در روایتی هست نظر
بغالب ست و دلالت نمی کند بر نفی از ما عدای او و گفته اند که علت نهی محافظت بر خشوع ست چنانکه سیاق مصنف این حدیث را درین باب مفید اوست
یا برای آنکه عمل کثیر در نماز نشود و اما آنچه شارع بر ان نص کرده مواجهت رحمت ست پس پس تغییر تراب و حصی از سجده گاه نباید کرد مگر آنکه موسوم وجه باشد
و ظاهر نهی در تحریم ست وفی الصحیح عن معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و یای تحتیه و کسره قاف بن ابی فاطمة الدوسی مولای سعد بن ابی العاص
حاضر شد ببدر قدیم الاسلام ست هجرت کرد بسوی حبشه و اقامت کرد آنجا تا آنکه آمد آنحضرت بمدینه و بود بر نگاهداشت مهر آنحضرت و عامل گردانید او را ابوبکر
و عمر بر بیت المال مرد در سنه اربعین و گفته اند در آخر خلافت عثمان روی عنه ابنه محمد و ابن ابنه ایاس بن الحارث و غیرهما نحوه یعنی مانند حدیث ابی ذر
و لفظ وی این ست لا تمسح الحصی و انت تصلی فان کنت فاعلا فواحدة لتسویة الحصی بغیر تعلیل یعنی نیست در وی این جمله ان الرحمة تواجهه وعن
عایشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة گفت عایشه پرسیدم
رسول خدا را از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد فرمود التفات ربودنی ست
که میرباید آنرا شیطان از نماز بنده یعنی میگیرد و می رباید از ان نماز کمال آنرا این حدیث دلیل ست بر کراهت التفات در نماز نزد جمهور و سبب کراهت
نقصان خشوع ست چنانکه ایراد مصنف این حدیث را درین باب افاده آن میکند یا ترک استقبال قبله است ببعض بدن یا اعراض ست از توجه الی الله
چنانکه روایت ابن ماجه و احمد از حدیث ابی ذر افاده آن میکند همیشه می باشد خدا مقبل بر بنده در نماز وی تا وقتی که التفات نکند پس چون برگردانید روی
خود برگردید خدا و اخرجه ابوداؤد و النسائی و در سبل گفته کراهت التفات وقتی ست که استدبار قبله نکند بصدر یا عنق و الا مبطل نماز ست رواه
البخاری و در مشکوة گفته متفق علیه و در معنی ست التفات را سه مرتبه است اول آنکه بگوشه چشم نگرد و رخسار و گردن بحال خود باشد و این قسم التفات
نه مکروه ست و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام ثابت شده دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله متحول شده باشد
و این قسم حرام ست و مبطل صلوة نیست سوم آنکه التفات قبله بر هم خورد و اکثر بدن از استقبال قبله منحرف شود و این قسم مبطل صلوة ست انتهی
وللترمذی وصححه و مر ترمذی راست از حدیث عایشه و آنرا صحیح گفته که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای پسر که من ایاک والالتفات
فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فانه هلکة زیراکه التفات کردن در ان سبب هلاک شدن ست در آخرت بجهت بودن او
طاعت شیطان و رو گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هلکه بفتح ها و لام بمعنی هلاک یعنی نیست شدن فان کان لا بد ففی التطوع پس اگر
هست که چاره نیست ترا از التفات کردن و راضی میشوی بنقصان کمال نماز پس باری در نفل بکن نه فرض که کار آن نسبت بفرض سهل ست و در فرض
اهتمام بکمال و تمام آن ضروری ست و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان ست بفرض زیراکه نوافل مکملات فرائض اند و گفته اند
نهی از التفات وقتی ست که بی حاجت باشد و رنه ثابت شده که ابوبکر رضی الله عنه التفات کرد بسوی آمدن آنحضرت در مرض موت چنانکه اشاره

فرمود آنحضرت بسوی ایشان واگر التفات نمیکردند نمیدانستند بر آمدن آنجناب واشارت شریف وی را و آنحضرت ایشان را برین التفات مقرر داشت

وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان احدكم في الصلوة فانه يناجي ربه
چون باشد یکی از شما در نماز پس بدرستیکه وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزد بخاری ست باین لفظ بدرستیکه رب وی درمیان او و درمیان
قبله است ومراد بمناجات اقبال او تعالی ست بروی برحمت و رضوان فلا يبصقن بين يديه ولا عن يمينه پس خوی نیندازد پیش خود
ونه جانب راست خود در حدیث ابوهریره علت وی چنین آمده که جانب راست وی فرشته ایست ولكن عن يساره او تحت قدميه ولیکن بیندازد
جانب چپ خود زیر پای خویش متفق عليه وفي رواية او تحت قدمه و در روایتی با او حرف عطف یا تردید ست و در روایتی تحت
قدمه اليسرى واین در غیر مسجد ست و در مسجد در جامهٔ خود بگیرد و بمالد وحدیث دال ست بر نهی از بزاق بسوی قبله و یمین در نماز و در حدیث ابوهریره
وابی سعید مطلق نهی آمده و لفظ وی این ست که دید آنحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی و حت کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما
پس باید که نیفگند بسوی روی خود و نه بیمین ولیکن بیفگند بزاق را از یسار خود یا زیر پای چپ خود متفق علیه و از اینجا جزم کرد نووی بمنع در هر حال
چه داخل نماز و چه خارج آن برابرست که در مسجد باشد یا غیر وی و حدیث انس در حق مصلی ست ولیکن غیر وی از احادیث مفید تحریم بزاق ست بسوی
قبله مطلقا در مسجد و غیر وی و برای مصلی و غیر او ابن خزیمه وابن حبان در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده اند که هر که خوی اندازد رو بروی قبله بیاید
روز قیامت و باشد تفل وی درمیان هر دو چشم او وابن خزیمه راست از حدیث ابن عمر مرفوعا برانگیخته بشود صاحب نخامه در قبله روز قیامت و این
نخامه در روی اوست وهمچنین ست بصاق بجانب راست مطلقا عبد الرزاق از ابن مسعود آورده که وی مکروه داشت بصاق از یمین خود و حال آنکه
نیست در نماز و مروی ست از معاذ بن جبل که بزاق نینداختم جانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم واز عمر بن عبد العزیز آمده که نهی کرد ازین و آنحضرت
بیان فرمود که جانب چپ اندازد یا زیر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث انس ست نزد احمد و مسلم که بستر گرفت
گوشهٔ چادر خود و بزاق کرد در آن ورد کرد بعض آنرا بر بعض یعنی بمالید و فرمود این چنین باید کرد و قول وی او تحت قدمه خاص ست بکسی که در مسجد نیست
واگر در مسجد باشد در جامه بمالد باین حدیث که بصاق در مسجد خطیه است و گفته اند این مقیدست به بزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع
در جانب یسار بتحت قدم اذن داده و در خطیه اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته در روایت طبرانی ست از حدیث ابوامامه که می ایستد یعنی مصلی
پیش خدای تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار انتهی و این تعلیل منع ست از شارع و تفل درین وقت بر قرین
می افتد و آن شیطان ست و شاید که فرشته یسار را درین وقت چیزی نمی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست بر میگردد
و نینداختن بجانب یمین برای تشریف آن فرشته است و نیست داخل کاتب سیئات را و را اعمال نماز چنانکه بعض متاخرین گفته اند و هم از بعض روایات ظاهر ست
وابن ابی شیبه از حدیث حذیفه موقوفا آورده ولا عن يمينه فان عن يمينه كاتب الحسنات و در طبرانی ست از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه يقوم بين يدي الله
وملكه عن يمينه وقرينه عن يساره **وعنه** روایت ست از انس رضی الله عنه قال گفت انس كان قرام لعائشة بود قرامی مر عایشه را قرام
بکسر قاف و تخفیف را پردهٔ باریک سرخ و رنگین منقش از صوف و گفته اند جامهٔ که در وی نقش و تصاویر باشد سترت به جانب بيتها پوشیده بود بآن
پرده گوشهٔ خانهٔ خود را ظاهر آن ست که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعضی گویند متاعی در خانه
داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوارها به پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عایشه چگونه آنرا ارتکاب نموده باشد مگر آنکه علم نداشته باشد
وتواند که این حال پیش از نهی باشد فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عنا قرامك هذا دور کن از پیش ما این پردهٔ خود را

فانه لا تزال تصاویره تعرض بفتح فوقیه وکسر را لي في صلوتي و در روایتی فی الصلوة پس برستیله همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد بر من
در نماز من و درینجا دلیل ست بر ازاله چیزی که مصلی را مشوش کند در نماز از آنچه در خانه یا در محل نماز اوست و نیست درروی دلیل بر بطلان نماز زیرا که آنحضرت
امر باعاده نکرد رواه البخاري و مثل اوست حدیثی که اتفقا علی صحتها اتفاق کرده اند بران بخاری و مسلم و هو حدیث عائشة في قصة
انبجانية در قصهٔ انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر موحده و فتح آن نیز آمده گلیم پشمین که در وی علم نباشد منسوب بموضعی انبجان نام و در قاموس
گفته منبج کمجلس موضع و کساء منبجانی و انبجانی بفتح نسبت ست بر غیر قیاس ابي جهم و نامش عامر ست و قیل عبد بن حذیفه صحابی مشهور و معمر ست
از پیران قریش و لفظ حدیث این ست که گفت عائشه نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خمیصه که مر او را اعلامها بود پس نگاه کرد بسوی علمهای آن
خمیصه یک نگاه کردنی پس چون برگشت از نماز فرمود ببرید این خمیصه را پیش ابی جهم و بیارید مرا انبجانیهٔ ابی جهم انتهی و آن خمیصه راوی بخدمت
آنحضرت بهدیه آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد واپس کرد و انبجانیه طلبید و طلبیدن آن برای آن بود تا از واپس کردن خمیصه
ابو جهم شکسته خاطر نگردد و خمیصه جامهٔ از خز ما که علم سیاه دارد و اگر سیاه علم ندارد خمیصه نگویند و فیه و درین حدیث ست فانها پس بدرستیکه
آن خمیصه و نظر افتادن بر نقوش و اعلام آن الهتني عن صلوتي باز داشت مرا از ذوق نماز من و حضور در روی و در لفظی آنفا نیز هست یعنی
اکنون و در روایت بخاری باین لفظ ست که فرمود بودم من نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه حال آنکه در نمازم پس ترسیدم که در فتنه بیندازد
مرا یعنی باز دارد از نماز و حضور در آن ضمیر فانها راجع ست بخمیصه چنانکه معلوم شد اگرچه در کلام مصنف ذکر آن نگذشته و ظاهر عبارت موهم آنست که
مرجع آن انبجانیه باشد پس اولی آن بود که چنین می گفت فی قصة خمیصة ابی جهم و همچنین ضمیر الهتني و در حدیث دلیل ست بر کراهت آنچه مشغول کند
دل را در نماز از نقوش و غیرها و در روی مبادرت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بسوی صیانت نماز از ملهیات و ازالهٔ شاغلات از اقبال بران طیبی گفته
درین حدیث ایذان ست باینکه صور و اشیای ظاهره را تاثیری هست در دلهای طاهره و نفسهای زکیه تا بما دون وی چه رسد و در روی کراهت نماز ست
بر مفارش و سجاده‌های منقوشه و بر کراهت نقش مساجد و نحو آن انتهی و لفظ شیخ در ترجمه این ست ازینجا معلوم میگردد که صور و نقوش ظاهر را در نفوس طاهره
و قلوب صافیه تاثیر نمائی هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر بتحقق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت ست چنانکه در جامهٔ سفید
یک نقطهٔ سیاه اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفیدتر و پاکیزه‌تر و صاف‌تر نمایان‌تر و آلودگان و تیره دلان را از ان معنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم
است امت را و تنبیه ست مر ایشان را بر تثبت و احتیاط و احتراس در مباشرت و ملابست ملاهی و مشاغل والله اعلم بحقیقة الحال وعن جابر بن سمرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين بفتح لام و فتح مثناة تحتیه و سکون نون و فتح فوقیه و کسر ها اقوام
يرفعون ابصارهم الى السماء في الصلوة البته باز آیند گروهای مردم که بر میدارند نظرهای خود را بسوی آسمان در نماز در سبل گفته یعنی بافوق
خود مطلقا او لا ترجع اليهم یا آنکه نگردد بسوی ایشان نظرهای ایشان نووی در شرح مسلم گفته در روی نهی اکید و وعید شدید ست درین باب یعنی
رفع بصر بما فوق و نقل کرده اند اجماع بران و نهی مفید تحریم ست و گفت ابن حزم باطل می شود بآن نماز و گفت قاضی عیاض و اختلاف کرده اند در غیر نماز
قومی مکروه گفته و اکثر جائز داشته اند رواه مسلم و در روایتی از مسلم باین لفظ ست عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء في الصلوة او لتخطفن ابصارهم یعنی
باید که باز آیند از برداشتن نظر بانزد دعا در نماز و اگر باز نیایند ربوده می شود بصرهای ایشان مروی ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برمیداشت بصر خود
در نماز بسوی آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه والذين هم في صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود محرر سطور گوید عفا الله عنه
این نهی برای آن کرد که او تعالی ذات خود را وصف کرده بصفت علو و فوق و چون این جهت منجمله جهات ستة مخصوص آمد بوصفی انا وصافی وی لا بد شد

که ادب آن جهت رعایت کنند و این مسئله در محل خود مبرهن و متفق علیه سلف ست **ولـه** و در مسلم راست **عن** عائشة رضي الله [redacted] سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بحضرة طعام ولا هو يدافعه الاخبثان گفت شنیدم رسول خدا را می فرمود نیست نماز فرض باشد یا نفل در حضور طعام و نیست نماز در حالیکه دفع میکند او را و زور می آرد دو چیز بسیار ناپاک که بول و براز باشد. و ملحق ست بآن مدافعت ریح و این همراه مدافعت ست و اما وقتی که در نفس خود ثقلی یابد و آنجا مدافعت نیست پس نماز گذاردن غیر منهی عنه ست و با مدافعت مکروه ست گفته اند تنزیهی برای نقصان خشوع و اگر بترسد خروج وقت را در تقدیم تبرز و اخراج اخبثین مقدم کند نماز را و این نماز صحیح ست اما مکروه کذا قال النووي و مستحب اعاده آن و ظاهریه گویند باطل ست **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التثاؤب من الشيطان تثاؤب از شیطان ست زیرا که صادر می شود از امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم و شیطان این چیزها را دوست میدارد پس گویا از وی ست و لفظ تثاؤب بهمزه است و بواو خطاست و اسم از وی ثوباء آمده بضم مثلثه و فتح همزه بمعنی خازه و آن تنفسی ست که می کشاید از وی دهن فاذا تثاءب احدكم فليكظم ما استطاع پس چون خازه کند یکی از شما در نماز پس باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق بستن دهان آنست که فراهم آرد لبهارا و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بردهان و در روایتی آمده یعنی پس گو به بندد دهان خود را زیرا که شیطان می درآید در دهن **رواه مسلم** و زیاده کرد بخاری در لايقل ها و نگوید ها و این لفظی ست که در وقت خازه نزد عدم ضبط حال از دهان می برآید و در بعض نسخ ها مکرر آمده یعنی فرمود که نگوید این لفظ را زیرا که نیست گفتن آن مگر از شیطان می خندد شیطان از آن و مراد بخنده شیطان رضا و خوش حالی اوست ازین حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تقبیح و تشویه صورت و شکل **والترمذي وزاد في الصلوة** و زیاده کرد ترمذی قید نماز را یعنی چون خازه کند در نماز پس باید که کظم کند آنرا تا تواند و قید کظم در نماز منافی نفی ازین حالت نیست مطلقا بنا بر موافقت مطلق بمقید و این زیادت در بخاری نیز هست و این همه منافی خشوع ست

باب المساجد

مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز ست و نزد فقها بکسر جیم نام خانهٔ خاص که برای نماز کردن بنا کنند و بفتح مسجد گاه و بمعنی جبهت نیز آمده و مساجد اعضای هفتگانه که بران سجده کنند و در فضائل مسجد احادیث واسعه است و وی احب بقاع ست بسوی خدا و هر که بنا کرد مسجدی از مال حلال بنا کند خدا برای وی خانه در بهشت و احادیث فضائل وی در مجمع الزوائد و غیرها ست **عن** عائشة رضي الله عنها قالت امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببناء المساجد في الدور امر کرد آنحضرت ببرآوردن مسجدها در سرا و محلتها و قبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی بمحلت خود جماعت میکرده باشند بخط سیدی و والدی رح یافته شد که مراد بدور محلات اند زیرا که ایشان محله را که دران قبیله فراهم می شد دار می نامیدند و در قاموس ست المحل یجمع البناء والدار والعرصة والبلد و مدينة النبي صلى الله عليه وسلم والموضع والقبيلة انتهى و یحتمل که مراد بآن محال باشد که دران خانها بنا میکنند یا بیوت باشند یعنی منازل زیرا که لفظ دور برانها نیز اطلاق می یابد و حکمت در امر ببنای مسجد دران آنست که گاهی متعذر و شاق می شود بر اهل محله رفتن بسوی دار دیگر پس محروم می مانند از اجر و ثواب مسجد و فضل جماعت اندران پس امر کرد ایشان را بساختن آن برای حصول آن بتیسر و سهولت با ایشان در مصفی گفت مسجد البيت دیگر و مسجد دار دیگر ست و هیچ یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لیکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماع و مسجد الدار را حکم مسجد ست در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماع نیز مسبل نیست انتهی وان تنظف وتطيب و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مومنان و تنظف و تطیب بها و تا معا ضبط کرده اند و ازینجا معلوم شد که تجمیر مسجد بعود و خوشبو مستحب ست بخلاف مالک که مکروه گفته و مستحب داشته اند بعض سلف تخلیق مسجد بزعفران و مروی ست فعل آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

رواه احمد وابو داود والترمذي وابن ماجة وصحح ارساله در سبل گفته تطییب بخور و نحو آن و امر بهنا برای ندب است لقوله ایضا ادرکتک
الصلوة فصل اخرجه مسلم ونحوه عند غیره و گفته اند که برا اراده معنی اول در دور زیرا که در حدیث دلیل است بر آنکه مساجد شرط وی قصد تسبیل است چه اگر حرف
بتسمیه مسجد گردد می باید که این اماکن که در مساکن ساخته شده است برای نماز از ملک اهل وی بیرون رود و در شرح سنه گفته که مراد محال است که در وی دور است
ومنه سأريكم دار الفاسقين زیرا که اینها محله را که در وی قبیله مجتمع شود دار می نامیدند گفت سفیان بناء المساجد فی الدور یعنی القبائل وعن
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد
قتل کند خدای تعالی یهود را ساختند و گرفتند گورهای پیغمبران خود را مسجدها و در حدیث متفق علیه است از عایشه عن قاتل الله لعن الله الیهود والنصاری
الخ در توشیح گفته این در یهود واضح است و در نصاری مشکل تر چه اکه پیغمبر شان مقبور نشده و توجیه کرده اند باینکه نصاری نیز پیغمبران اند غیر رسل هیچو حواریین
و مریم علیها السلام در یک قول یا جمع در قول آنحضرت انبیائهم باعتبار جمع از یهود و نصاری است یا مراد انبیا و کبار اتباع شان اند پس اکتفا کرد بر ذکر انبیا و مقصود
هر دو بوده اند و مؤید این است روایت مسلم قبور انبیائهم وصالحیهم یا مراد باتخاذ اعم است از ابتداع و اتباع و یهود ابتداع کردند و نصاری اتباع نمودند و شک
نیست که نصاری بسیاری از قبور معظمه یهود را التعظیم و تکریم میکنند انتهی متفق علیه و در مسلم است از عایشه گفت ذکر کردند ام حبیبه و ام سلمه آنحضرت را
کنیسه که دیده بودند آنرا در حبشه در وی تصویرها بود آنحضرت فرمود در ایشان مردی صالح بود چون مرد بر گور وی مسجدی گرفتند و در وی این تصویرها ساختند
ایشان بدترین خلق اند نزد خدا روز قیامت و اتخاذ قبور مسجد اعم است از آنکه برای نماز در وی باشد یا بر وی و در مسلم است لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا
الیها ولا علیها بیضاوی گفته یهود و نصاری سجده میکردند انبیای خود را برای تعظیم شان ایشان و آنرا قبله توجه در نماز میگردانیدند و آنها را اوثان گردانیده بودند
لهذا آنحضرت ایشان را لعنت کرد و مسلمانان را از آن منع فرمود و اما کسی که مسجدی در جوار صالحی گرفته و قصد تبرک بقرب از وی نموده نه برای تعظیم وی
و توجه میکند بسوی وی پس داخل نیست در این وعید انتهی صاحب سبل گفته قول وی نه برای تعظیم او میگوئیم گفته می آید که اتخاذ مسجد بقرب او وی و قصد تبرک
بدان تعظیم است مراو را و احادیث نهی مطلق است و دلیل نیست در آن بر تعلیل مذکور و ظاهر این است که علت نهی سد ذریعه و بعد از تشبه بعبده اوثان است
که تعظیم میکنند جمادات را که نمی شنوند و نمی بینند و نه ضرر میرسانند و نه نفع و در انفاق مال در آن عبث و تبذیر است خالی از نفع بالکلیه و سبب است
برای ایقاد سرج بر آن که فاعل وی ملعون است و مفاسد آنچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد و قباب غیر محصور اند و ابو داود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج و قد اوضحنا ذلک فی رسالتنا
المسماة تطهیر الاعتقاد عن ادران الالحاد انتهی وزاد مسلم والنصارى چنانکه گذشت ولهما من حديث عائشة و بخاری و مسلم است
از حدیث عایشه كانوا اذا مات فيهم الرجل الصالح بنوا على قبره مسجدا بودند که چون می مرد در میان ایشان یعنی نصاری
مردی صالح می ساختند بر گور او مسجد چون در حدیث ابو هریره افراد یهود بود و درینجا افراد نصاری کردند و بجای انبیا که در آن حدیث بود درین حدیث
صالح آوردند کما قیل والحسن این است که انبیای یهود همان انبیای نصاری اند زیرا که نصاری مامور اند بایمان بهر رسول و رسل بنی اسرائیل انبیا اند
در حق فریقین و هم اطلاق صلحا بر انبیا آمده و در حدیث جندب است نزد مسلم که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود آگاه باشید بدرستیکه
کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجدها آگاه باشید و بدانید پس نگیرید شما قبرها را مسجد بدرستیکه من نهی میکنم
شما را از آن وفيه و درین حدیث است اولئك شرار الخلق ایشان اند بدترین خلق اسم اشاره عائد است بسوی هر دو فریق و کفی
ذما و مراد از اتخاذ اعم است از آنکه ابتداع باشد یا اتباع چه یهود ابتداع کردند و نصاری اتباع وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال

بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم خیلاً گفت ابوهریره فرستاد آنحضرت اسپان یعنی لشکر را بسوی نجد فجاءت برجل
پس گرفته آورد آن لشکر مردی را از بنی حنیفه که نام قبیله است گفته می شد آن مرد را ثمامة بن اثال واین مرد مهتر اهل یمامه بود که نام بلدست فربطوه
بسارية من سواري المسجد پس بستند آن مرد را بستونی از ستونهای مسجد ونیست درین انچه دلالت کند بر آنکه بستن وی بامر آنحضرت بود ولیکن
آنحضرت مقرر داشت ربط او را زیراکه در قصه وی این ست که میگذشت آنحضرت بروی تا سه روز و می فرمود ماعندک یا ثمامة الحدیث بتمامه اخرجه
که طویل ست ودر وی ذکر اسلام آوردن ثمامه مذکورست مقصود درینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرک ست بستون مسجد ودر آمدن وی در وی
زیراکه نجاست مشرکان وکافران معنوی ست نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق علیه واین جمله مخصص قول وی ست صلی الله
علیه وسلم ان المسجد لذکر الله والطاعة وآنحضرت وفد ثقیف را در مسجد فرود آورد وخطابی گفته در وی جواز دخول مشرک ست در مسجد وقتی که باشد او را
در وی حاجتی مثل آنکه کسی قرض دار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی وی محاکمه می خواهد در مسجد ست وکفار در مسجد آنحضرت می درآمدند وتادیری می نشستند
ونزد ابوداود ست از حدیث ابی هریره که بدرستیکه یهود آمدند آنحضرت را ووی در مسجد بود واما قوله تعالی فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس مراد
عدم تمکین ایشان ست مر حج وعمره را چنانکه در قصه بعث آنحضرت آیات سوره برات بسوی مکه وارد ست در قول وی صلی الله علیه وسلم فلا یحجن بعد
العام مشرک وکذلک قوله تعالی وَمَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ قائم نمی شود بدان دلیل بر تحریم مساجد بر مشرکین زیراکه نزول وی
در حق کسی ست که مستولی شد بران وهست او را الحکم والمنع کما وقع فی سبب النزول زیراکه فرود آمده است در شان نصاری واستیلای ایشان بر بیت المقدس
وانداختن اذی وازبال دران یا در شان قریش نازل شده ومنع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در عام حدیبیه از عمره واما دخول دران بغیر
استیلا ومنع وتخریب پس آیه کریمه افاده آن نکرده در سبل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده واین مذهب امام اوست
در ماعدای مسجد الحرام انتهی **وعنه** در روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه مر بحسان بن ثابت بحای حمله وتشدید سین
مشدده شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم مکنی بابی عبدالرحمن ابن عبدالبر در استیعاب در ترجمه وی اطالت بسیار کرده وگفته توفی قبل الاربعین فی
خلافة علی کرم الله وجهه وقیل بل مات سنة خمسین وهو ابن مائة وعشرین سنة ینشد بضم حرف مضارع وسکون نون وکسر شین معجمه فی المسجد
بدرستیکه گذشت عمر بر حسان واو شعر می خواند در مسجد فلحظ الیه پس نگاه کرد عمر بجانب او گویا که حسان فهم کرد از وی نظر انکار فقال کنت
انشد وفیه من هو خیر منک پس گفت حسان شعر می خواندم ودر مسجد کسی بود که بهترست از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخاری
در باب بدء الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد بآن مشرکان را از طرف وی صلی الله علیه وسلم ودر حدیث دلالت ست
بر جواز انشاد شعر در مسجد ومعارض اوست حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که گفت نهی کرد آنحضرت از تناشد اشعار در مساجد اخرجه ابن خزیمة وصححه الترمذی
وله شواهد وجمع میان هردو باین وجه ست که نهی محمول ست بر تناشد اشعار جاهلیت اهل بطالت وانچه در وی غرض صحیح نباشد وماذون فیه شعری
که سالم باشد ازین وگفته اند که ماذون فیه نیز مشروط ست باینکه شاغل حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر زور وباطل ست که خواندن آن نامشروع
در مسجد که مکان طاعت وعبادت ست اما شعری که در توحید باری سبحانه وتعالی ونعت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تابعان وی ومواعظ ونصایح باشد بهمه حال
در همه جا محمود ومستحسن ست وآنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی وهجو دشمنان وی می گفت در مسجد منبری برپا کرد ومی فرمود که روح القدس
تایید میکند حسان را مادامیکه مخاصمت ومعارضت میکند از پیغمبر خدا انتهی متفق علیه قومی باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز انعقاد مجلس
مولد وانشاد شعر دران واین استدلال ضعیف ووجه صحیح نیست اول آنکه انشاد حسان بمقابله هجو کفار بود مر آنحضرت واهل اسلام را واین علت درینجا موجود نیست

دوم آنکه در این اشعار مدح آنحضرت ﷺ و هجو کفار بود نه صفات [illegible] و لوازم آن سوم آنکه [illegible] شد [illegible] منکرات [illegible] چهارم آنکه [illegible]
در هر سال بر روز و وقت و ماه معین نبود بلکه بهنگام ضرورت بجواب کفار بود آری ازین حدیث جواز شعر خوانی در مسجد برای مصلحی خاص یا عام معلوم شد ولیکن هذا امام مالک
در موطا آورده که عمر بن خطاب بنا کرد رحبهٔ یعنی فضائی در ناحیهٔ مسجد که نامیده می شد بطحا بضم با و فتح طا بمعنی زمین سنگریزه دار و گفت هر که خواهد که غوغا کند
و گفتگو با مردم یا بخواند شعر را یا بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این رحبه **وعنه** و هم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد هر که بشنود مردی را که میجوید گم شده را در مسجد ینشد بفتح
مثناة تحتیه و سکون نون و ضم شین معجمه از نشد الدابة اذا طلبها فلیقل لا ردها الله علیك پس باید که بگوید باز نگرداند گم شده را خدای تعالی بسوی تو
یعنی نیابی آنرا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید بجهر از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت و نه آنکه از ته دل این دعا کند و نخواهد که مسلمانی
گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گرد این کار نگردد و نباشد در سبیل گفته جهر قول این لفظ واجب ست فان المساجد
لم تبن لهذا بدرستیکه مسجد ها بنا کرده نشده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه عبادت ست چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا
و صلوة و علم و مذاکرهٔ خیر و نحو آن ست رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم سوال از ضالهٔ حیوان و ملحق ست با وی سوال از متاع و غیره که در مسجد گم شده است
بنا بر علت منصوص مذکور که ان المساجد لم تبن لهذا و هر که متاع وی در مسجد و غیر وی گم شده باشد او را باید که بر در وازه بنشیند و از داخل در آن و خارج از آن
بپرسد و جستجو نماید و اختلاف کرده اند در تعلیم صبیان قرآن را در مساجد و هر که منع کرده بنا بر رفع اصوات حجت وی این حدیث [illegible] است جنبوا مساجدکم
مجانینکم و صبیانکم و رفع اصواتکم اخرجه عبد الرزاق و الطبرانی فی الکبیر و ابن ماجة **وعنه** و هم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه آن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اذا رأیتم من یبیع او یبتاع فی المسجد فرمود چون ببینید کسی را که می فروشد یا می خرد در مسجد پس بگوئید
یعنی بجهر برای زجر هر یک از بائع و مشتری لا اربح الله تجارتك سود مند نگرداند خدای تعالی سوداگری ترا و علت همان ست که مساجد برای
این کار ها بنا کرده نشده اما اگر کسی بیع منعقد می شود بالاتفاق قاله الماوردی مالک در موطا گفته بود عطا بن یسار چون می گذشت بر وی کسی که بیع
میکند در مسجد می طلبید او را و می پرسید چیست با تو و چه میخواهی اگر می گفت میخواهم که این چیز را بفروشم می فرمود علیك بسوق الدنیا فانما هذا سوق الآخرة
یعنی لازم گیر بازار دنیا را که این مسجد بازار آخرت ست رواه النسائی و الترمذی و حسنه و الدارمی ایضا **وعن** حکیم بن حزام بحای مهمله
المکسوره و زا برادر ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل ست بسیزده سال و عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام
از اشراف قریش بود در جاهلیت و اسلام و از افاضل قوم ست رضی الله عنه وفات کرد در مدینه سنه اربع و خمسین و او را چهار پسر بود همه صحابی عبد الله
و خالد و یحیی و هشام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقام الحدود فی المساجد بر پا کرده نشوند حد ها در مسجد ها مثل حد زنا
و حد شرب و جز آن بلکه بعد از ثبوت حد و قصاص و قضا بر آن در مسجد زدن و کشتن بیرون مسجد کنند. و لا یستقاد فیها و نه طلب کرده شود قصاص
در مسجد ها در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم اقامت حدود در مساجد و بر تحریم استقاده در وی رواه احمد، و ابو داود بسند ضعیف و رواه الحاکم
و ابن السکن و احمد بن حنبل و الدارقطنی و البیهقی گفت مصنف در تخلیص لا بأس باسناده انتهی و این حدیث را در مشکوة از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که نهی کرد
رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد و از خواندن اشعار در آن و از اقامت حدود در آن و گفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم آورده و در مصابیح از حدیث
جابر روایت کرده **و** عائشة رضی الله عنها قالت اصیب سعد بن معاذ بضم میم و بعین مهمله بعد الف ذال معجمه کنیت او ابو عمرو الاوسی ست
اسلام آورده در مدینه میان عقبهٔ اولی و ثانیه و باسلام وی بنی عبد الاشهل مسلمان شدند و خانهٔ او اول خانه ایست که اسلام آورد از انصار و آنحضرت او را

سید الانصار نام کرده و در قوم خود مقدم و مطاع و شریف [illegible] حاضر شد بدر و احد را و رسید او را تیری روز خندق در اکحل و بند نشد خون زخم وی
تا آنکه بمرد بعد یکماه توفی فی شهر ذی القعدة سنة خمس من الهجرة وهو ابن سبع وثلثین سنة ودفن بالبقیع روی عنه نفر من الصحابة یوم الخندق سعد
زخم رسید سعد روز خندق در رگ هفت اندام فضرب علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمة فی المسجد پس زد بر زخمی شدن او رسول خدا
خرگاهی در مسجد لیعوده من قریب که عیادت کند او را از نزدیک درین حدیث دلالت ست بر جواز نوم در مسجد و بقای مریض در وی و اگرچه مجروح
باشد و ضرب خیمه دران و اگرچه مانع باشد از نماز زیرا که خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن دران از انچه همیشه می ماند در وی تحجر و آنکه در حدیث آمده که
کنیزکی سیاه خانه بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته متعین نیست که آن بنا بود بلکه از شعر یا وبر بود **وعنها** وهم روایت ست از عایشه
رضی الله عنها قالت رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسترنی وانا انظر الی الحبشة دیدم آنحضرت را که پنهان می کند
وی پوشد مرا یعنی از نظر مردم و من می نگرم بسوی حبشیان یلعبون فی المسجد که بازی میکردند در مسجد و در روایت بخاری آمده که لعب ایشان
بدرق و حراب بود و در مسلم ست که لعب میکردند در مسجد بحراب و در روایت بخاری ست که بود در روز عید پس این دلیل ست بر جواز مثل آن در مسجد روز
سرت و گفته اند که این حکم منسوخ ست بقرآن و سنت اما قرآن فقوله تعالی فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ و اما سنت پس
این حدیث ست جنبوا مساجدکم صبیانکم ومجانینکم وسل سیوفکم واقامة حدودکم وخصوماتکم واجمروها فی الجمع واجعلوا علی ابوابها المطاهر اخرجه ابن عدی
والطبرانی فی الکبیر والبیهقی وابن عساکر گویا قول قائل بنسخ این ست که چون نهی از خصومت و سل سیوف کردند از لعب بحراب بالاولی باشد و در وی بعدست
و تعقب کرده شده با ینکه حدیث ضعیف ست نیست در وی و نه در آیت تصریح دعوی قائل مذکور و نه تاریخ وی معلوم ست که نسخ تمام شود و گفته اند که
لعب ایشان خارج از مسجد بود و عایشه در مسجد و این مردود ست با نچه در بعض طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعب ایشان را
در مسجد پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را و در بعض الفاظ وی این ست که فرمود عمر را بدان که در دین ما فسحت ست و من مبعوث
شده ام بحنیفیه سمحه و عمر بنا بر اصل در تنزیه مسجد کرد پس حضرت او را فرمود که این همه تعمق و تشدد منافی قاعده شریعت ست که آن تسهیل و تیسیر باشد
و از ینجا دفع شد قول طبری که بخشیده می شود مر حبش را آنچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد جائیکه وارد ست و نیز مدفوع شد قول کسی
که لعب بحراب مجرد لعب نیست بلکه در وی تدریب شجعان ست بر مواضع حروب و استعداد برای عدو و در وی مصلحت ست عامه مسلمین را و احتیاج ست
بسوی او در اقامت دین پس جائز باشد در مسجد و اما نظر عایشه بسوی حبشه با آنکه وی اجنبیه ست در وی دلالت ست بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی
جمله مردم بغیر تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکنند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز و نزد ملاقات در طرق و تحقیق این مسئله در محل خود بیاید
وعنها وهم روایت ست از عایشه رضی الله عنها ان ولیدة سوداء کانت لها خباء فی المسجد فکانت تاتینی وتحدث عندی
بدرستیکه کنیزک سیاه بود او را خیمه در مسجد پس بود که می آمد مرا و سخن میکرد نزد من مصنف در فتح الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انتهی
و ولیده در اصل بمعنی مولود ست و میکه متولد شد بیشتر اطلاق وی بر امة آمده اگرچه کلان باشد الحدیث و این حدیث برمته در بخاری ست از
عایشه و در وی دلیل ست بر اباحت مقیل و مبیت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد باشد یا زن وقت امن از فتنه و بر جواز ضرب
خیمه دران برای مانند بود و مانند آن **وعن انس** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البصاق فی المسجد
خطیئة آب دهن در مسجد افگندن گناه ست در قاموس گفته بصاق بروزن غراب و بساق و بزاق آب دهن که از دهن بیرون افگنند و تا در دهن ست
آنرا ریق گویند انتهی و در روایت بخاری بزاق ست و در مسلم تفل و کفارتها دفنها و کفاره آن و دور کننده گناه آنرا گور کردن بزاق ست

یعنی بزاق در مسجد تباه کرده و اگر واقع شود گور باید کرد که بزهٔ آن برود مصنف در فتح الباری گفته جمهور گویند دفن کند آنرا در خاک و ریگ و سنگریزهٔ مسجد و رویانی گفته مراد بدفن اخراج اوست از مسجد بالکل انتهی در سبل گفته و این بعید ست و قرطبی گفته ثابت نمی شود حکم سیئه بمجرد تفل بزاق در مسجد بلکه وقت ترک آن و دفن نکردن آن وکذا قال عیاض و ذهب الیه ائمة من اهل الحدیث و شاهد اوست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه مرفوعا که هر که نخاع کند در مسجد و دفن نکند آنرا پس سیئه است پس اگر دفن کرد آنرا پس حسنه است پس نگردانید این را سیئه مگر بقید عدم دفن و مانند وی ست حدیث مسلم از ابی ذر رضی الله عنه یافتم در مساوی امت خود نخاعه را که باشد در مسجد و گور کرده نشود و نخاعه و نخامه آب دهن که از سینه یا بینی بر آید در سبل گفته و همچنین فهم کرده اند سلف چنانکه در سنن سعید بن منصور ست از ابی عبیده بن الجراح که وی نخامه افگند در مسجد شبی و فراموش کرد دفن نمودن آن تا رجوع کرد بخانه خود و گرفت شعله از آتش و آمد و جست آنرا و دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که خطا مختص ست بکسی که ترک کرد آن را و گذشت وجه جمع که خطیئه آنجاست که بجانب راست یا قبله تفل اندازد و نه جائی که جانب شمال یا زیر قدم افگند پس حدیث درینجا مخصص و مقید با وست و حدیث دلیل ست بر خطیئه بودن بصاق در مسجد و برینکه کفارهٔ وی دفن اوست و معارض نیست با حدیث فلیبصق عن یساره او تحت قدمه زیرا که ظاهر وی آنست که برابرست در مسجد و غیر وی نووی گفته این هر دو عموم اند لیکن عموم ثانی مخصوص ست ببزاقی که در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد عموم خطیئه باقی ست بلا تخصیص انتهی

وعن هم روایت ست از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یتباهی الناس فی المساجد برپا نخواهد شد قیامت تا آنکه فخر کنند مردم در مسجدها و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست در علو و زینت و جز آن اخرجه الخمسة الا الترمذی یعنی احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و صححه ابن خزیمة این حدیث از اعلام نبوت ست و از وی معلوم شده که تباهی در مساجد از اشراط ساعت ست و تباهی دین ست و آن عام ست از قول کما عرفت و از فعل باین طور که مبالغه کند هر یکی در تزیین مسجد و رفع بنای وی و در وی دلالت مفهمه است بکراهتش و اینکه خدا دوست نمی دارد تشیید مساجد او نه عمارت او را مگر بطاعت و لفظ دارمی این است بدرستیکه از اشراط ساعت ست که تفاخر کنند و بنا زنند مردم بمسجدها انتهی یعنی بنا و تزویق و تحسین و تنقیش آن بطریق ریا و سمعه باشد تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی به برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجدها تمام روایت این ست که گفت ابن عباس هر آئینه تزخرف می کنید شما مساجد را چنانکه تزخرف کردند یهود و نصاری و این مدرج ست از کلام ابن عباس گویا وی فهمید از اخبار نبویه که این امت راه بنی اسرائیل روند و آنچه آنها کردند این نیز بکنند و تشیید بمعنی رفع بنا و تزیین اوست و الشید یعنی جص ست کذا فی الشرح و لفظ قاموس این ست شاد الحائط یشیده طلاه بالشید وهو ما طلی به حائط من جص و غیره انتهی پس رفع بنا را از مسمای وی نگردانیده و اما قوله تعالی فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ پس در کشاف گفته رفع آن بنای اوست کقوله تعالی بَنٰهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوّٰهَا وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرٰهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ حسن گفته امر نکرد خدا برفع بنا ولیکن بتعظیم انتهی و حدیث ظاهرست در کراهت و تحریم بقول ابن عباس کما زخرفت الیهود والنصاری چه تشبه بایشان حرام ست زیرا که مقصد از بنای مساجد جز ستر مردم از حر و برد نیست و تزیین آن دلها را از اقبال بر طاعت باز میدارد و خشوع را که روح جسم عبادت ست می برد اخرجه ابو داؤد شوکانی در رساله ارشاد السائل الی دلیل المسائل بجواب سوال عاشر که از عمائر مستحدثه در حرم شریف مثل مقامات و منارات و تعلیه بیوت زیاده بر حاجت ست نوشته عمارت مقامات بدعت ست باجماع مسلمین بدترین ملوک چراکسه فرج بن برقوق در اوائل مائه تاسعه از هجرت احداث آن نموده و اهل علم آن عصر بروی انکار فرموده و دران بتالیف پرداخته و این عمائر در غیر این موضع هم بنا کرده اند و عجب ست از ملوک مائلین الی الخیر که بعد از وی آمدند و برین بدعت که احداث کرده

شرکلو مسلمین در جماعات ارحی [redacted] از اسباب تفریق جماعات گردیده حال آنکه صادق مصدوق از اختلاف و فرقت نہی فرمودہ و بسوی اجتماع و الفت راہ نمودہ بلکہ از تفریق جماعات در صلوات ہم نہی کردہ و بالجملہ فکل عاقل متشرع یعلم انہ حدثت بسبب ہذہ المذاہب التی فرقت الاسلام فرق مفسدۃ اصیب بہا الدین واہلہ وان من اعظمہا خطرا واشدہا علی الاسلام ما یقع الآن فی الحرم الشریف من تفریق الجماعات ووقوف کل طائفۃ فی مقام من ہذہ المقامات کانہم اہل ادیان مختلفۃ وشرائع غیر مؤتلفۃ فانا للہ وانا الیہ راجعون انتہی کلامہ وصححہ ابن حبان شیخ در ترجمہ گفتہ بعض متاخران تجویز کردہ اند آنرا و گفتہ اند کہ مردم خانہا مشید و مزخرف و مطلای سازند اگر مساجد را بخشت و گل سادہ بنا کنیم شاید کہ در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید انتہی فقیر گوید عفا اللہ عنہ کہ در سبل گفتہ قول بجواز تزیین محراب باطل ست انتہی و سیوطی را در بدعت محاریب رسالہ مستقلہ است و چون آرایش محراب تنہا باطل باشد بآرایش تمام مسجد چہ رسد و آنکہ میگوید کہ خانہای مشید و مزخرف ساختن مشروع ست کہ حقارت مسجد در برابر آن پسندیدہ نمی آید این تعلیل فاسد در حقیقت قیاس ست در برابر نص و نیست بروی اثارت از علم و در سبل السلام از امام مہدی رضی اللہ عنہ نقل کردہ کہ در بحر زخار گفتہ تزیین حرمین شریفین نہ از رای ذی حل و عقد بودہ و نہ بسکوت رضا از علما و جز این نیست کہ تزیین کردند آنرا اہل دولت جائرہ بغیر اذن احدی از اہل فضل و سکوت کردند مسلمانان و عالمان بران بغیر رضا انتہی واین کلام حسن ست و در قول وی صلی اللہ علیہ وسلم ما امرت اشارت ست بآنکہ این کار حسن نیست چہ اگر حسن بودی خدای تعالی رسول خود را بدان امر فرمودی و بخاری از ابن عمر آوردہ کہ بدرستیکہ مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ساختہ شدہ بود از خشت و سقف او از جرید بود و ستونہای او از چوب نخل پس نیفزود ابوبکر در وی چیزی و نہ عمر زیادہ کرد بلکہ ساخت آنرا بر بنا عہد آنحضرت بلبن و جرید و عمد خشب باز تغیر کرد عثمان و بسیار زیادت نمود در ان و ساخت دیوار با یش از سنگہای منقوش و سقف او از ساج ابن بطال گفتہ این دلالت دارد بر آنکہ سنت در بنیان مساجد قصد و ترک غلوست در تحسین زیرا کہ عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ با وجود کثرت فتوح در ایام وی و کثرت مال بنای قدیم مسجد را متغیر نکرد و تجدید بجہت آن نمود کہ جرید نخل بوسیدہ شدہ بود و وقت عمارت وی گفت اکن الناس من المطر وایاک ان تحمر وتصفر فتفتن الناس بعد و لیکن چون زمانہ عثمان رضی اللہ عنہ آمد و مال بسیار شد وی تحسین مسجد کرد بچیزی کہ نہ مقتضی زخرفت بود اما معہذا بعض صحابہ بروی انکار کردند و اول کسی کہ بآراستگی مسجد ہا و زینت وی پرداخت ولید بن عبد الملک ست و این در اواخر عصر صحابہ بود و سکوت کردند بسیاری از اہل علم از انکار بران بخوف فتنہ انتہی و این زخرفت در بین دور آخر کہ ہمدوش زمانہ فترت و ہم آغوش روزگار قیامت ست روز افزون ست خصوصاً زینت و زیب اماکن مقدسہ حرمین شریفین بطلا و نقرہ و زخرفت روضہ مطہرہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانواع تکلفات و از خامی سراوقات و ملونی کنائس و صوامع یہود و نصاری ست و خبر مہدی موعود یا حضرت روح اللہ علیہما السلام مجال کیست کہ بران انکار کند و سر خود نہ در باز دو

وعن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عرضت علی اجور امتی حتی القذاۃ یخرجہا الرجل من المسجد ظاہر گردانیدہ شد بر من مزد کارہای امت من کہ بوجود خواہد آمد از ایشان تا آنکہ خس و خاشاکی کہ بیرون می افگند آنرا مرد از مسجد قذاۃ بر وزن حصاۃ مستعمل ست در ہر چیزی کہ بیفتد در خانہ و غیرہ و قتی کہ اندک باشد و شیخ در ترجمہ گفتہ قذی آنچہ در چشم و آب افتد از خس و خاشاک و چرک و درین جا اشارت ست کہ مسجد بمثابہ چشم انسان ست کہ آزار می کشد روحانیت وی از ان یا مانند آب زلال ست از چشمہ حیات معنوی کہ بدان تیرہ میگردد و ہر کہ پاک دارد آنرا از ان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گردد انتہی و در حدیث اخبارست باینکہ ہر چہ آنرا آدمی از مسجد بیرون می افگند اگرچہ قلیل و حقیر باشد در وی ماجور ست زیرا کہ در ان تنظیف بیت اللہ و ازالہ چیزی ست کہ موذی مسلمانان ست و مفید ست بمفہوم خود باینکہ ادخال قذات در مسجد گناہ او ست رواہ ابوداؤد والترمذی واستغربہ وصححہ ابن خزیمۃ و در آخر این حدیث این ست کہ عرض کردہ شدند

بر من گناهان امت من پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سوره از قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پستر فراموش کرد انتهی وبعضی از علمای شافعیه این را از کبائر شمرده اند وعن ابي قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد فلا يجلس حتى يصلي ركعتين چون در آید یکی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت واین دو رکعت تحیة المسجد ست وظاهر وی وجوب ست وبه قال الشافعیة وحنفیه وجمهور بآن رفته اند که مندوب ست واستدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند اجلس فقد آذیت ولم نکرد بنماز ونیز فرمود کسی را که تعلیم نمود بوی ارکان خمسه وگفت زیاده نکنم برین افلح ان صدق واول مردود ست باینکه نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت نگذارد چه جائز ست که در طرفی از مسجد گذارده باشد بعده تخطی رقاب نموده وثانی باینکه واجب ست غیر ارکان خمسه مثل نماز جنازه ومانند آن ونیست مانع ازینکه واجب شده باشد بعد قول وی که زیاده نکنم برین وحضرت او را اعلام نموده باشد بدان وظاهر حدیث در آن ست که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگرچه وقت کراهت باشد ودر وی خلاف ست وصاحب سبل در حواشی عمده ترجیح عدم گذاردن داخل مسجد در اوقات کراهت نموده وگفته ظاهر وجوب این هر دو ست بنا بر کثرت اوامر وارده بآن اخرجه مسلم واصحاب السنن وابن خزیمة وابن حبان واورده البخاری وظاهر آنست که چون در مسجد آمده بنشست ونگذارد مشروع نیست که برخیزد وبگذارد وجماعتی گفته مشروع ست تدارک آن بحدیث ابی ذر که وی در آمد بمسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز وبگذار اخرجه ابن حبان فی صحیحه وترجم علیه تحیة المسجد لاتفوت بالجلوس وهمچنین قصه سلیک غطفانی چنانکه بیاید ومحب طبری گفته محتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت اداست وبعد جلوس وقت قضا ومحتمل که محمول شود شرعیت وی بعد از جلوس بر اینکه فصل طویل نباشد انتهی وقول وی صلی الله علیه وسلم رکعتین نیست برای مفهوم در جانب زیادت ونه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت بیک رکعت در شرح گفته خارج ست از عموم مسجد مسجد حرام که تحیت وی همین طواف ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی شروع بطواف نموده گویم حافظ ابن القیم رح در هدی همچنین ذکر کرده وبعضی گویند که وی ننشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شرعیت تحیت برای کسی ست که نشست ودر آینده مسجد حرام بدایت میکند بطواف پستر میگذارد نماز مقام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گذارده آری اگر در مسجد حرام در آمده نشستن خواهد پیش از طواف تحیت المسجد بخواند همچو دیگر مساجد وهمچنین استثنا کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گذارده ونه بعد وی وجواب داده اند که آنحضرت ننشست که ترک تحیت متحقق شود بلکه بمجرد وصول بجبانه یا مسجد نماز عید بگذارد چه یکبار نماز عید در مسجد گذارده وجبانه خود مسجد نیست که او را تحیت در کار باشد وچون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در ان داخل گردد واین فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت گذاردن تحیت منهی عنه ست بحدیث اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة انتهی

باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد وارکان واجزای وی چیست وازینجا لازم نیاید که انچه خارج از حقیقت نماز ست بیان کند چه نماز چون از قبیل اعراض ست اجزای آن صفات خواهد بود عن ابي هريرة رضي الله عنه روایت ست از ابو هریره که مردی در آمد در مسجد وحال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گذارد آن مرد ودر وی رعایت تعدیل ارکان قومه وجلسه خوب نکرد پستر آمد آن مرد وسلام کرد بر آنحضرت پس گفت او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم علیک السلام بازگرد بمصلای خود پس بگذار نماز را بدرستیکه تو نگذارده نماز را پس بازگشت آن مرد وبگذارد نماز را بار دوم بهمان طریقه که نخست گذارده بود پستر باز آمد وسلام کرد فرمود وعلیک السلام بازگرد وبگذار نماز را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد در کرت ثالث یا در کرتی که پس از سوم ست یعنی بار چهارم بیاموز مرا ای رسول خدا نماز را که چگونه بگذارم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال پس گفت آنحضرت

و تعلیم کرد او را نماز و وضو و استقبالِ قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط ست اذا قمت الی الصلوٰة فاسبغ الوضوء چون
خواهی بالیستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و در وی دلیل ست بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی ست اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ و مراد
کسی ست که محدث باشد کما عرف من غیره و تفصیلِ این مجمل در روایتِ بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبغ الوضوء کما امره الله فیغسل وجهه ویدیه
الی المرفقین ویمسح برأسه ورجلیه الی الکعبین و این تفصیل دال ست بر عدم وجوبِ مضمضه و استنشاق و قرینهاست بر حمل امر که بآن وارد شده بر ندب و دال ست بر وجوب استقبال
قبله قبل تکبیر احرام و گذشت بیانِ وجوب و عفو استقبال در متنفل راکب ثم استقبل القبلة فکبّر پس رو آر بجانبِ قبله پس تکبیر گو یعنی تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر ست
و دلالت میکند بر تعیین وی روایتِ طبرانی از حدیثِ رفاعه بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایتِ ابن ماجه از حدیثِ ابی حمید از فعلِ آنحضرت صلعم که چون استاد
بسوی نماز برابر الیستاد و برداشت هر دو دست پس گفت الله اکبر و صححه ابن خزیمة و ابن حبان و بزار از حدیثِ علی کرم الله وجهه باسناد صحیح که بر شرط
مسلم ست آورده که بود آنحضرت صلعم چون می الیستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و از ینجا ظاهر شد که مراد به تکبیر احرام همین لفظ ست و ظاهر حدیث
وجوب اوست ثم اقرأ ما تیسّر معك من القراٰن پس بخوان انچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ تست و در وی
دلیل ست بر وجوبِ قراءتِ قرآن در نماز برابر ست که فاتحه باشد یا غیر وی و نیز از ینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چه اگر واجب می بود
امر میکرد بدان آنحضرت صلعم و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاتحه و تحقیقش بیاید ثم ارکع حتی تطمئنّ راکعًا
پس رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و اطمینان در وست و کیفیت وی در روایتِ احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان هر دو
کفِ دست خود را بر هر دو رکبهٔ خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی ست ثم کبر فرکع حتی تطمئن مفاصله و تسترخی ثم ارفع
حتی تعتدل قائمًا پس بردار سر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی تستوی ست بجای تعتدل یعنی تا آنکه برابر بالیستی و در وی دلالت ست
بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوبِ انتصاب قائمًا و بر وجوبِ اطمینان قائمًا ثم اسجد حتی تطمئنّ ساجدًا بعد از ان سجده کن تا آنکه آرام
گیری در سجده و در وی وجوبِ سجود و وجوب اطمینان در وست ثم ارفع حتی تطمئنّ جالسًا پس بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری
در نشستن بعد سجدهٔ اولی و این نشستن را جلسهٔ استراحت گویند و نزد شافعی سنت ست که بعد از سجدتین بنشیند و بعد از ان برای رکعتِ دوم برخیزد
و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائمًا پس بردار سر از سجدهٔ دوم تا آنکه راست بالیستی یعنی برای رکعتِ دوم و درین لفظ ذکر جلسهٔ
استراحت نیست ثم اسجد حتی تطمئنّ ساجدًا پس سجدهٔ دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفتِ یک رکعت ست
از رکعاتِ نماز قیامًا و تلاوةً و رکوعًا و اعتدالًا منه و سجودًا و طمانینةً و جلوسًا بین السجدتین پس سجدهٔ دیگر ست همچو اولی با طمینان پس این صفت یک رکعت
کامل شد و در وی دلالت ست بر وجوب سجود و طمانینت دران و تفصیلِ وی در روایتِ نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر ویسجد حتی یمکن
وجهه وجبهته حتی تطمئن مفاصله و تسترخی و نیز دال ست بر وجوبِ قعود بین السجدتین و در روایتِ نسائی ست ثم یکبر فیرفع راسه حتی یستوی قاعدا علی مقعدته
ویقیم صلبه و در روایتی ست فاذا رفعت راسك فاجلس علی فخذك الیسری و از ینجا معلوم شد که هیئتِ قعود میان هر دو سجده گستردن یسری ست
ثم افعل ذلك پس بکن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص برکعتِ اولی ست و معلوم شده است از شرع عدم تکرار
آن در رکعات فی صلاتك کلّها در همه نماز خود اخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه بالفاظ متقاربه واللفظ للبخاري و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری راست تنها ولابن ماجة و مر ابن ماجه راست از
حدیثِ ابو هریره باسناد مسلم یعنی بسندی که معتبر ست نزدیک مسلم یعنی رجال وی رجال مسلم اند و سراج آنرا بسندی که بر شرط بخاری ست

روایت کرده فهی علی شرط الشیخین حتی تطمئن قائما عوض لفظ بخاری حتی تعتدل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده شونده و درین لفظ هم ذکر جلسهٔ استراحت نیست اما دلالت دارد بر وجوب طمینان وقت اعتدال از رکوع در مصفی گفته جلسهٔ استراحت و ترک آن هر دو در حدیث آمده است و هر دو صحیح ست و مثله فی حدیث رفاعة و مانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بکسر را ابن رافع صحابی انصاری خزرجی مکنی بابی معاذ حاضر شد احد و بدر و سائر مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حاضر شد با علی رضی الله عنه جمل و صفین را و مرد در اول امارت معاویه و پدر او از نقباست و وی برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع ست و وی اول کسی ست که ایمان آورد از قبیلهٔ خزرج و حاضر شد عقبهٔ اولی را روی عنه ابناه عبید و معاذ و ابن اخیه یحیی بن خلاد عند احمد و ابن حبان نزدیک امام احمد و ابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما و فی لفظ لاحمد و در لفظی مر احمد راست از حدیث رفاعه فاقم صلبك پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بکمال اعتدال حتی ترجع العظام تا آنکه برگردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جاهای خود چنانکه در مصابیح ست الی مفاصلها و رواه ابو علی بن السکن فی صحیحه و ابو بکر بن ابی شیبة فی مصنفه من حدیث رفاعة بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف در تلخیص افاده کرد مرا شیخ الاسلام جلال الدین ادام الله بقاءه که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و هو کما قال زاده الله عزا انتهی و بالجمله در وی دلالت ست بر طمانینت در اعتدال و للنسائی و ابی داؤد من حدیث رفاعة بن رافع و نسائی و ابو داؤد راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعا و ترجمهٔ وی گذشت انها لم تتم صلوة احدکم حتی یسبغ الوضوء بدرستیکه شان این ست که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل و تمام کند وضو را کما امره الله تعالی چنانکه امر کرده است او را خدای تعالی بوضو در سورهٔ مائده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ در مصفی گفته اصح آن ست که تفسیر اذا قمتم اذا اردتم ست در لغت عرب اراده را بقیام تعبیر می کنند خصوصا وقتی که الی صلوة داشته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضوست صحت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد و حدیث لا تقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ اوضح ست درین معنی و از منطوق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد و نیت در جمیع طاعات لابدست لقوله تعالی وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت ست از شرک و ریا و عادت و این معنی بدون نیت صحیحه صورت نه بندد و لقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات و وضو عبادتی ست از اعظم عبادات مکفر ذنوب و مقرب بجناب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه و در آوردن مسح ما بین مغسولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکند و اتباع خلف سلف را و حکایات وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلالت کرد که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرعی ست در صلوة و حج و هرچه دران اجزای کثیره بهم آمده اند این مقدمات فهم ایشان را دو بالا ساخت بالجمله با وجود این همه مجتهد فیه ست ابو حنیفه بسنیت آن قائل ست انتهی ثم یکبر الله پس تکبیر احرام گوید و بزرگی یاد کند خدا را و یحمده و حمد گوید او را یعنی بقرارت فاتحه و لیکن قول وی فان کان معك چنانکه بیاید مشعر ست باینکه مراد بقول وی و یحمده غیر قرارت ست که آن دعای استفتاح ست و از ینجا وجوب مطلق حمد و ثنا بعد تکبیر احرام گرفته میشود و کلام درین باب بیاید و یثنی علیه و ثنا گوید بر وی و فیها و در روایت نسائی و ابی داؤد ست از حدیث رفاعه فان کان معك قرآن پس اگر باشد با تو و در حفظ تو مقداری از قرآن فاقرأ پس بخوان و لفظ ابی داؤد این ست فاقرأ بام الکتاب و نزد احمد و ابن حبان باین لفظ ست ثم اقرأ بام القرآن ثم اقرأ بما شئت، و ترجم له ابن حبان باب فرض المصلی فاتحة الکتاب فی کل رکعة پس با تصریح روایت بام القرآن قول وی ما تیسر معك محمول باشد بر فاتحه

زیرا که همین فاتحه متیسر ست برای حفظ مومنان لعل اینشده برجای آنحضرت از حال مخاطب که وی فاتحه را یاد ندارد و هر که این چنین باشد لیوی را
جز فاتحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ ست بحدیث تعیین فاتحه یا مراد بما تیسر چیزی ست که زیاده است بر فاتحه و مؤید او ست
روایت احمد و ابن حبان که در وی تعیین فاتحه کرده و ما تیسر را ما عدای او گردانیده پس محتمل ست که راوی جائیکه ما تیسر گفت و ذکر فاتحه نکرد آنجا از فاتحه
ذهول نموده و دلالت کرد حدیث بر ایجاب غیر فاتحه همراه فاتحه لقوله بام الکتاب و بما شاء الله و بما شئت وَإِلَّا فَاحْمَدِ اللهَ وَكَبِّرْهُ وَهَلِّلْهُ
و اگر نباشد با تو چیزی یا ندانی از قرآن پس حمد گو خدای تعالی را و بزرگی یاد کن او را و تهلیل و توحید کن او را و ازینجا معلوم شد که هر که قرآن یاد
نداشته باشد کفایت میکند او را گفتن حمد و تکبیر و تهلیل بجای قرآن و متعین نیست بروی قدری مخصوص و نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ وارد
شده که بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدن وقت فرضیت یاد گرفتن قرآن نشد
ذکر تسبیح و تهلیل کند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت آیت ست و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام
و شرائع تمام نیاموخته و ازینجا معلوم بود تقصیر وی در ادای نماز کما ینبغی و لفظ ترمذی چنین ست که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون برخاستی
بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا بآن پس تر اذان گو باز اقامت گو پس اگر هست با تو قرآن پس بخوان ورنه حمد گو و تکبیر گو پس تر رکوع کن انتهی
وَلِأَبِي دَاوُدَ ثُمَّ اقْرَأْ بِأُمِّ الْقُرْآنِ وَبِمَا شَاءَ اللهُ و در روایت ابو داود ست از حدیث رفاعه که پستر بخوان سوره فاتحه را و آنچه خواهد خدای تعالی
و درینجا دلالت ست بر وجوب قراءت در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر ما تیسر بالفاتحه معلوم شد وجوب فاتحه در هر رکعت و وجوب قراءت چیزی
که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در ایجاب ما عدای فاتحه در اخریین و رکعت سوم از مغرب خواهد آمد وَلِابْنِ حِبَّانَ بِمَا شِئْتَ و در روایت
ابن حبان آنچه خواهی تو گویم حدیث رفاعة بن رافع در مصابیح بغوی باین لفظ ست که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پستر آمد و سلام کرد بر رسول خدا
صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون روآری
بجانب قبله تکبیر گو پستر بخوان سوره فاتحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو
کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و برابر دار پشت خود را پس چون برداری سر از رکوع پس
راست گردان استخوان پشت خود را و بردار سر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردند استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس اطمینان کن
برای سجود پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ پستر کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی
در رکوع و قومه و سجده و جلسه این لفظ مصابیح ست و روایت کرده است آنرا ابو داود باندک تغییر و ترمذی و نسائی معنی آنرا و مضمون این حدیث
همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعض الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع
و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت ست
که فعل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب ست نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این
حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان و جوب و سنت ست
که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعادهٔ نماز مر آن مرد را از برای آن بود که تا بی کراهت و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه باطل شده بود
بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذارد و این توجیه را حضرت شیخ در ترجمه ذکر کرده اند

و در وی نظر ست زیرا که امر طرببا عاده با صراحت قول وی صل فانک لم تصل صریح دلیل ست بر نبودن نماز از سر و مقصود از نقصان عدم جواز اوست
نه نقصان کمال و یعنی منجمله نماز طلبی که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز ها در نقصان ماند و در شمار نماز های اداکرده تو بعذر آمد گویا از عمر روزی چند بی نماز ماند
و منذا در سبل گفته که این حدیث جلیل معروف ست بحدیث المسیء صلوته و مشتمل ست بر تعلیم چیزی که واجب ست کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست
نماز مگر بآن و بسیارست استدلال علما بدان بر وجوب همه انچه مذکور شد دران و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست در وی پس استدلال بر وجوب ما ذکر فیه
باین طریق ست که سوق کرد آنرا آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد در وی و استدلال بر عدم وجوب ما لم یذکر فیه
باین طریق ست که مقام مقام تعلیم واجبات ست در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات دران ترک نماید لازم آید تاخیر بیان از وقت حاجت و هو لا یجوز بالاجماع
و چون الفاظ این حدیث صحیح محصور شد اخذ کردند بزائد از وی پس اگر معارض شود وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بران یا عدم وجوب را دلیلی
قوی تر از وی عمل نموده شود بران و اگر چیزی بصیغه امر آید در انچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود که این حدیث قرینه باشد بر حمل آن صیغه بر ندب و محتمل باشد
بقای آن بر ظاهر و احتیاج شود بسوی مرجح للعمل و منجمله واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته یکی نیت ست کذا فی الشرح و می توان گفت که قول وی
اذا قمت الی الصلوة دال ست بر ایجاب وی چه نیت نیست مگر قصد کردن بفعل شی و قوله فتوضا یعنی قاصدا اه و نیز گفت شارح از واجبات متفق علیها ست
قعود اخیر و درین حدیث مذکور نشده و منجمله مختلف فیها ست تشهد اخیر و صلوة بر آنحضرت و سلام در آخر نماز انتهی کلام السبل و گفت حافظ شوکانی در شرح که ارکان
نماز همه فرض ست مگر نشستن در تشهد اوسط و استراحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگر چه مقتدی باشد و تشهد اخیر و تسلیم
و آنچه جز این ست همه سنن ست و آن برداشتن دستها ست در چهار جا و ضم یدین و توجیه بعد تکبیر و تعوذ و تامین و خواندن سورتی جز فاتحه با فاتحه و تشهد اوسط
و اذکار وارده در هر رکن و اکثار دعای خیر دارین بانچه وارد ست و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی موطا گفته اختلاف کرده اند در تمییز ارکان
سنن پس مذهب شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان ست و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز ست نیت و تکبیر احرام و قیام و قراءت فاتحه و رکوع
بطمانینت و اعتدال از رکوع بطمانینت و هر دو سجده بطمانینت و جلوس بین السجدتین بطمانینت و قعود در آخر صلوة و تشهد و درود بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و سلام و ترتیب ارکان بر وجهی که مذکور شد و اما سنن پس این ست رفع یدین و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری و قراءت سوره در دو رکعت اول
و جهر در موضع جهر و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار قومه و قنوت و دعا بعد درود و قعود و تشهد اوسط و مذهب حنفیه آنست
که در نماز هم فرض ست و هم واجبات و هم سنن اما فروض پس تحریمه ست اگر چه تسبیح و تهلیل باشد و قیام ست و قراءت ست اگر چه یک آیت خرد بود
در هر دو رکعت هر کدام و در رکعت که از فرض باشد و رکوع و سجود ست و قعود در آخر صلوة و اما واجبات پس تعیین دو رکعت اول قراءت مفروضه را
و گردانیدن قراءت فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ما عدای تحریمه و قعود آخر و اطمینان در رکوع و سجود بر مذهب صحیح و قعده اولی و تشهد دران
و در ثانیه و جهر در موضع جهر و سر در موضع سر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع الیدین نزدیک تحریمه و تعوذ و بسمله و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری
و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قومه و طمانینت دران و در سجدتین انتهی **وعن** ابی حمید بصیغه التصغیر بن عبد الرحمن بن سعد الساعدی
انصاری خزرجی صحابی مشهورست از بنی ساعده و هو ابو الخزرج المدنی حدیث وی اجمع احادیث ست در بیان نماز آنحضرت و وی مشهورست
بکنیت و در نامش اختلاف بسیارست مشهور عبد الرحمن ست در میان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمرو ست در آخر خلافت معاویه
انتقال کرد روی عنه جماعة رضی الله عنه قال گفت ابو حمید در نفری از اصحاب آنحضرت و نفر بفتحتین از سه تا ده را گویند که من یاد دارنده ترم
از میان شما مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رایت رسول الله دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اذا کبر جعل یدیه حذو منکبیه

چون تکبیر احرام می گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و درینجا دلیل ست برینکه این از افعال نماز ست و برداشتن هر دو دست مقارن
تکبیر بود و برین دال ست حدیث وائل بن حجر نزد ابو داود و لفظ وی این ست رفع یدیه مع التکبیر و در بدر گفته سعیت مقتضی آن ست که منتهی می شود رفع
بانتهای وی و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده و لفظ وی این ست رفع یدیه ثم کبر اخرجه مسلم من حدیث ابن شهاب و کبر ثم رفع یدیه اخرجه مسلم من
حدیث مالک بن الحویرث و علما را دو قول ست اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و بتقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی نگفته این ست صفت تکبیر
و در منهاج و شرح وی نجم وهاج گفت اصح رفع او ست مع الابتداء لما رواه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه حین
یکبر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و استحباب در انتهای وی نبود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگر را و اگر فارغ شود از هر دو
حط کند هر دو دست را و استدامت نکند رفع را دوم آنکه رفع کند بغیر تکبیر پستر تکبیر گوید و هر دو دست مقارن باشند و چون فارغ شود ارسال نماید
هر دو دست چه ابو داود همچنین روایت کرده باسناد حسن و صححه البغوی واختاره الشیخ یعنی النووی و دلیل وی در مسلم ست از روایت ابن عمر سوم آنکه
ابتدای وی همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای وی با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فراغ تکبیر نه قبل آن زیرا که رفع برای تکبیر ست پس همراه وی باشد
وصححه المصنف ونسبه الی الجمهور انتهی و درینجا تحقیق اقوال و ادله او ست و ادله دلالت کردند بر آنکه این فعل مخیر فیه ست پس چیزی بعینه متعین نشود
واما حکم رفع پس داود و اوزاعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب ست بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت مصنف روایت
کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه صحابی که از ایشان اند عشره مشهود لهم بالجنة و بیهقی از حاکم روایت کرده که گفت نمیدانم هیچ سنتی که اتفاق کرده باشند
بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه پستر عشره مبشره فمن بعدهم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد دور دست جز این سنت بیهقی گوید هو کما قال
استاذنا ابو عبد الله سو جهین گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلوا کما رأیتمونی اصلی فلهذا قائل شدیم
بوجوب وغیر ایشان گفته سنتی ست از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ائمه اربعه از اهل مذاهب خلاف نکرده اند درین و اما اینکه
رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو حمید افاده رفع تا منکبین کرده و منکب مجمع راس عظم کتف و عضد را گویند و به اخذت الشافعیة و گفته اند که تا برابر
فروع هر دو گوش بردارد بحدیث وائل بن حجر و لفظ وی این ست حتی یحاذی اذنیه و امام ابو حنیفه متوسط اختیار کرده و گفته مقابل نرمه هر دو گوش
بردارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می کند
برای این روایت وائل نزد ابو داود حتی کانت حیال منکبیه و حاذی بابهامیه اذنیه و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد در حجة الله البالغه
گفته دستها تا هر دو دوش و هر دو گوش بردارد و این همه سنت ست انتهی **واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه** و چون رکوع می کرد
توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را بهر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را
در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد **ثم هصر ظهره** پستر دوتا میگردانید پشت خود را لوی میپیچید بجانب
زمین تا هموار و برابر نشیند با گردن و هصر بهای هوز و صاد مهمله کشیدن و مائل گردانیدن و شکستن و در روایتی از بخاری ثم حنی آمده بجای حاء مهمله و نون
و هو بمعناه و در روایتی غیر مقنع رأسه ولا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه در مصفی گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا در قومه
و جلسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار کرخی آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب ست و در قومه و جلسه سنت و هو الصحیح درایة انتهی
فاذا رفع رأسه استوی پس چون بر میداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و درست استاده می شد و زیاده کرد ابو داود پس می گفت
سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد و بر میداشت هر دو دست خود و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه محاذی میکرد آن هر دو دست هر دو دوش خود را

در حالت اعتدال حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود فقار بفتح فا مقدم بر قاف بندهای
استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا و فقره بکسر فا و سکون قاف و فتح آن نیز آمده و در سبل گفته و در روی روایتی بتقدیم قاف بر فا آمده انتهی و فقر
بمعنی درویشی مشتق از وست که از گرسنگی و ناتوانی پشت شکسته شده مراد کمال اعتدال ست و تفسیر اوست روایت ثم یمکث قائما حتی یقع
کل عضو موضعه فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل رو غیر مفترش نگسترانید
دستها را بر زمین ولا قابضهما و نگرد آرنده آنها را بسوی پهلوی انگشتان و کفها بر زمین نهاده و ذراعها و بازوها را بردارنده چنانکه اگر خواهد
بزغاله خرد از میان آنها بدر رود و درین حدیث این مذکور نشد که چون از قومه بسجده رود نخست زانوها را بر زمین نهد یا دستها را هر دو درست
اول فاضل تر و مختار اکثر ائمه است واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله می داشت سر انگشتان هر دو پای خود را
در حالت سجده و بیان وی در شرح حدیث امرت ان اسجد علی سبعة اعظم خواهد آمد و اذا جلس فی الرکعتین و چون می نشست بعد از رکعت برای
تشهد اوسط جلس علی رجله الیسری و نصب الیمنی می نشست بر پای چپ خود و استاده میکرد پای راست و اذا جلس
فی الرکعة الاخیرة و چون می نشست در رکعت دیگر برای قعدهٔ اخیر قدم رجله الیسری و نصب الاخری وقعد علی مقعدته
پیش می آورد پای چپ خود را و استاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد و می نشست بر نشستگاه خود و درینجا دلیل ست بر تغایر هر دو جلوس
که برای تشهد اوسط و اخیر باشد و علما را در وی خلاف ست در سفر گفته شافعی اختیار کرده است در تشهد اول که نصب کند قدم یمنی و بنشیند بر یسری
و در تشهد آخر تورک یعنی قدم یسری را برآرد از زیر ران تا اعتماد ران چپ بر نشستن واقع شود و مالک در هر دو قعده تورک را اختیار کرده است و ابو حنیفه
نصب یمنی و جلوس بر یسری در هر دو قعده اختیار نموده است و این هر دو واسع و جائز ست **مسئله** بهر صفت که نشیند از تربیع و تورک و افتراش
جائز باشد و اختلاف ائمه در سنیت ست و اشبه آن می نماید که مؤدی بر صفتی که مروی شده است مؤدی سنت ست اخرجه البخاری
و ابو داود و الترمذی و ابن ماجة و ابن حبان و زیاده کرد ابو داود ثم سلم یعنی پس تر سلام میداد و زیاده کرد طحاوی و چون سلام میداد سلام میداد
از جانب راست خود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و از جانب شمال خود همچنین و زیاده کرد ابو داود که گفتند یعنی صحابهٔ مذکورین که راست گفتی تو همچنین بود
که نماز میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجمله این حدیث مروی ست از ابو حمید رضی الله عنه قولا و فعلا بطریق وصف و بیان نماز آن حضرت
و در حجة الله البالغة گفته که اصل در هیئت نماز حدیث ابی حمید ساعدی ست که رو بروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده و آنها بالاتفاق
تسلیم کردند و حدیث عائشه است و حدیث وائل بن حجر ست فی الجمله و حدیث ابن عمر ست در رفع یدین و غیره انتهی گویم در حجة الله البالغة طریقه نماز
نوشته و اسرار تشریع ارکانش بیان نموده اینجا اسرار حذف نموده ترجمهٔ طریقهٔ نماز نوشته می آید که خالی از نفع نیست و آن اینست که چون تکبیر
تحریمه برآرد هر دو دست خود تا هر دو گوش یا هر دو دوش بردارد و الکل سنة و دست راست بر دست چپ نهد و هر دو پا را برابر کند و نظر را بر جای
سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را جمع کند و دعای استفتاح خواند و صحیح شده است درین دعا صیغها بعده تعوذ کند و در تعوذ هم صیغهاست
بعده بسمله گوید آهسته و احتیاط درین ست زیرا که روایت مختلف آمده است در بودن و نبودن بسمله آیتی از فاتحه و صحیح شده است از آنحضرت افتتاح
کردن نماز بالحمد و عدم جهر بسم الله بعده سورهٔ فاتحه و یک سورهٔ دیگر از قرآن بترتیل و مد حروف و وقف بر رؤس آیت بخواند و در ظهر و عصر مخافت
و امام جهر کند در فجر و در دو رکعت اول مغرب و عشا و ماموم بشنود و خاموش ماند و در جهر امام مقتدی هیچ نخواند مگر وقت سکتها اگر آهسته بخواند مخافت
و فاتحه بر وجهی بخواند که موجب تشویش امام نشود و این اعلای اقوال ست نزد من و باین جمع کرده می شود در میان احادیث این باب و بگوید آمین وقتی

طریق نماز گذاردن

که امام آمین بگوید ومروی ست دو سکته از آنحضرت یکی میان تکبیر و قرائت و دیگر میان فاتحه و سوره وبخواند در نماز فجر شصت آیت و در عشا
سبح اسم و واللیل ومثل آن ومحمول ست ظهر بر فجر وعصر بر عشا در بعض روایات وظهر بر عشا وعصر بر مغرب در بعض دیگر وبخواند در مغرب قصار مفصل
وهرگاه اراده کند رکوع را بردارد هر دو دست خود تا هر دو دوش یا هر دو گوش وهم چنین وقتی که سر خود از رکوع بردارد و در سجود این رفع نکند
واین از ان هیآت ست که یکبار آنحضرت کرد وبار دیگر ترک نمود والکل سنة وتکبیر گوید در هر خفض ورفع واز هیآت رکوع این ست که بنهد
هر دو کف دست خود بر هر دو رکبهٔ خود وانگشتان را زیر تر دارد از رکبه مانند قابض وکناره کند بهر دو آرنج خود از شکم واعتدال کند وسر
برابر پشت دارد وقنوت وترک قنوت هر دو سنت ست واز هیآت سجود اینست که بنهد هر دو رکبهٔ خود پیش از هر دو دست بر زمین وباز
گشاده نکند وهر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی بغل ظاهر شود وسر انگشتان هر دو پا را جانب قبله گرداند واز هیآت مابین السجدتین ست
اینکه بنشیند بر پای چپ وایستاده کند پای راست وبنهد هر دو کف دست بر هر دو زانوی خود واز هیآت قعده این ست که بنشیند بر پای چپ
وایستاده کند پای راست را ومروی شده است تقدیم پای چپ ونصب پای راست وجلوس بر مقعد از آنحضرت وبند د عقد پنجاه وسه واشاره
بمسبحه ومروی شده است قبض دو اصبع وحلقه باقی نیز وهر که گفت مذهب ابوحنیفه ترک اشاره بمسبحه است وی خطا کرده وآمده است در تشهد
صیغها واصح آن تشهد ابن مسعود ست پستر تشهد ابن عباس وعمر واین مانند احرف قرآن تمامه آن کافی وشافی ست واصح صیغ صلوات این ست
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد الی آخره **وعن علي بن ابي طالب** رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انه كان اذا قام الى الصلوة قال بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز تکبیر میگفت ومیگفت وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ روآوردم بسوی کسی که شگافته واز عدم بوجود آورده آسمانها وزمین را حَنِيفًا مسلمان وراست دین مائل از باطل بحق
وما أنا من المشركين ونیستم من از کافران انباز کنندگان جز حق بحق در عبادت ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي
لله رب العالمين بدرستیکه نماز من وعبادت من وزندگانی من ومردن من برای خداست که پروردگار جهان وجهانیان ست لا شريك
له وبذلك أمرت وانا من المسلمين نیست انباز مر او را در ربوبیت واستحقاق عبادت وبتوحید واخلاص وروآوردن بسوی
حق امر کرده شده ام من ومن از جمله اسلام آرندگانم الی قوله من المسلمين تا قول او من المسلمين کما تقدم ودر روایتی انا اول المسلمين اللهم
اللهم انت الملك لا اله الا انت انت ربي وانا عبدك خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک وملکوت نیست هیچ
معبودی بحق مگر تو توئی پروردگار من ومن بندهٔ توام الی آخره تا آخر این دعا ولکن اینست ظلمت نفسي واعترفت بذنبي
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی واقرار کردم بگناهان خود وتو فرموده هر بنده که بگناه خود معترف آید بدرگاه من می آمرزم او را فاغفر
لي ذنوبي جميعا انه لا يغفر الذنوب الا انت پس بیامرز مرا همه گناهان مرا زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو واهدني
لاحسن الاخلاق لا يهدي لاحسنها الا انت وراه نما مرا به نیکوترین خویها وخصلتها که راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچ کس مگر تو
واصرف عني سيئها لا يصرف عني سيئها الا انت وبرگردان از من خلقهای بد را ونگرداند از من خلقهای بد را مگر تو لبيك
استادگی دارم برای خدمت تو مقیم ودائم وسعديك ویاری ونصرت میدهم دین ترا دائم والخير كله بيديك ونیکی همه در دست
قدرت تست والشر ليس اليك وبدی نیست منسوب ومضاف بتو از روی ادب وتعظیم اگرچه همه آفرینش تست وبحقیقت در آفرینش
نیست که حق سبحانه را در پیدا کردن همه چیز حکمتهاست شر اگر هست در مخلوق تست چنانکه گفت من شر ما خلق وبعضی گویند معنی وی آنست

که شر نیست نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در درگاه تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول تو چنانکه فرموده الیه یصعد الکلم الطیب انا بک والیک من وثوق کننده و استواری کننده ام بتو والتجا آرنده ام بسوی تو می زیم و می میرم بتو و بقدرت تو و باز میگردم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعة اللمعات گفته شیخ رح می فرمود این حروف حرف اند بمعنی هر فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند انتهی تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنه ذات و صفات تو استغفرک و اتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهان بسوی تو رواه مسلم و آخر این حدیث آنست و اذا رکع قال چون رکوع میکرد آنحضرت میگفت اللهم لک رکعت و بک آمنت خداوندا برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع در لغت پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو و لک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم خشع لک سمعی و بصری فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من و مخی و عظمی و عصبی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من و تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود فاذا رفع راسه قال پس چون بر میداشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد خداوای پروردگار من مر تراست ستودن ملأ السموات والارض و مابینهما پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین ست و ملأ ما شئت من شیء و پری چیزی که خواهی بوجود آوردنش پس از آسمان و زمین و آنچه میان آسمان و زمین ست از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین و تمامه مقدورات و ممکنات ست در گرفته است همه سپاس و ستایش بروی خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت خداوندا مر ترا سجده کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاص دل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را و صورة صورت داد او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شق سمعه و بصره و شگافت شنوائی و بینائی او را مراد آلت شنوائی و بینائی ست که مراد پیدا کردن گوش و چشم ست و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد تبارک الله احسن الخالقین بزرگ ست خدا که نیکوترین پیدا کنندگان ست بلکه پیدا کننده همه اوست تنها و جز وی پیدا کننده نیست و جمع خالقین باعتبار ظاهر ست چنانکه مصوران حی سازند ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد و التسلیم پس تر می بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت و ما اعلنت و آنچه گناهان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرفت و آنچه اسراف کرده ام و فزونی کرده ام و از حد اعتدال در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر توئی پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگنده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو رواه مسلم و فی روایة له و در روایتی از مسلم چنین ست ان ذلک فی صلوٰة اللیل این دعا در نماز شب یعنی تهجد خواندے مصنف در تلخیص گفته از شافعی و ابن خزیمه آمده که در نماز فرض میگفت و حدیث علی کرم الله وجهه وارد ست دران پس احتمال تخصیص و عموم هر دو دارد و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کبر للصلوٰة سکت بود آنحضرت چون تکبیر می گفت برای نماز خاموش میشد هنیهة ساعتی لطیف و در روایتی باین لفظ ست کان یسکت بین التکبیر و بین القراءة اسکاتة یعنی خاموش میشد

میان تکبیر و میان قراءت خاموش شدنی شیخ در ترجمه گفته مراد بسکوت درینجا ترک جهرست نه سکوت از ذکر قبل ان یقرأ پیش از انکه بخواند فاتحه
و جز آن قد در حجة الله البالغه گفته مروی ست از آنحضرت دو سکته یکی درمیان تکبیر و قراءت برای تحریمه قوم با جمعهم تا متوجه شوند بر استماع قراءت بعزیمت دیگر
درمیان قراءت فاتحه و سوره تا آسان گردد ایشان را قراءت بی تشویش و انصات گویم حدیثی که اصحاب سنن درین باب روایت کرده اند صریح نیست در سکته
امام برای قراءت ماموم بلکه ظاهر این ست که این سکته برای تلفظ با آمین ست نزد کسی که آمین بسر میگوید یا سکته ایست نازک میان فاتحه و آمین تا قرآن بغیر
قرآن مشتبه نشود نزد کسی که آمین بجهر میگوید یا سکته ایست لطیف برای رد نفس قاری و بر تقدیر تنزل استغراب قرن اول در آن دلالت واضح بر نبودن وی
سنت مستقره و نا آنچه عمل کرده اند بران جمهور انتهی فسألته فقال پس پرسیدم او را پس فرمود و در روایتی باین لفظ ست فقلت بابی
انت وامی یا رسول الله [redacted] ما تقول پس گفتیم پدر و مادر من فدای تو باد ای رسول خدا می پرسم ترا
خاموش شدن تو میان تکبیر و میان قراءت چیست و چه میگوئی و چه میخوانی در ان قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی و بین
خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب بار خدایا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام چنانکه دوری کردی میان مشرق و مغرب
مراد بدوری محو کردن گناهان گذشته است بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید یا عصمت از گناهان آینده یعنی چنانکه مشرق و مغرب باهم مجتمع نشوند من و
خطاهای من هم یکجا نشویم اللهم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی پاک گردان دل مرا من الخطایا از گناهان من کرده و ناکرده
کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک در مبالغه طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از
گناهان آینده تخصیص بجامه سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر ست اگرچه قلیل باشد یا اشاره بمعنی فطرت که مولود ست آدمی زاد
بران و دنس بفتح دال و نون و سین مهمله در قاموس گفته بمعنی چرک ست اللهم اغسلنی من خطایای بالماء والثلج والبرد خداوندا بشوی مرا
از گناهان کرده و ناکرده من بآب و برف و ژاله اشارت ست بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغت در غسل و تنقیه و ثلج بسکون لام ست و برد
بتحریک جمع برده خطابی گفته ذکر برد ست و ثلج تاکید ست یا هر دو و آب اند که دست ها استعمال آن نکرده اند و گفت ابن دقیق العید این تعبیرست از غایت محو
چه جامه که آنرا بسه چیز شویند بغایت نقی گردد و فیما قوال اخر متفق علیه در حدیث دلیل ست برینکه این ذکر را میان تکبیر و قراءت گوید سرا و برینکه بنده
مختارست میان این دعا و دعائی که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو وعن عمر رضی الله عنه انه کان یقول
روایت ست از عمر بن الخطاب بدرستیکه وی میگفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عایشه ست که بود رسول خدا چون آغاز میکرد نماز را میگفت بعد تکبیر احرام
سبحانك اللهم تنزیه میکنم ترا و بپاکی یاد میکنم تنزیهی که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا وبحمدك و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد و ستایش
ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله والحمد لله باشد وتبارك اسمك و بزرگ ست نام تو وتعالی جدك و بلندست عظمت و سلطنت
و غنای تو و جد بمعنی بخت و سلطنت و غنا و بزرگ شدن در چشم مردم آید لا اله غیرك نیست معبود بحق جز تو در مصفی گفته بسیاری از مالکیه گفته اند که
دعای افتتاح نزدیک مالک مکروه ست و این بغایت بعیدست با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این فقیر ظاهر می نماید آن ست دعائیکه در حدیث
آمده هم مستحب ست و مداومت او افضل ست اما متاکد نیست و صحابه بران التزام نداشته اند و همین ست غرض امام مالک والله اعلم و همین ست حال تعوذ
پیش از قراءت و درود بعد تشهد نیز ازین قبیل ست و فی الواقع ما بر هیچ دلیلی که دلالت کند بر التزام صحابه در درود اطلاع نشدیم پس از فضائل ست از شرائع
متاکده و شافعی در دعای استفتاح بحدیث علی رض تمسک کرده انی وجهت وجهی الخ و ابوحنیفه بسوی حدیث حضرت عایشه و ابوسعید خدری رفته سبحانك اللهم الخ
و بر همین بود عمل حضرت عمر و بغوی گفته اختلاف علما در اذکار صلوة مثل دعای استفتاح و ذکر رکوع و سجود و ما بعد التشهد بلکه در صیغ تشهد نیز از قبیل اختلاف

مباح ست پس بهرکه ذکر کرده است آنچه صحیح شد نزد وی بدون آنکه انکار نماید بر دیگری والله اعلم انتهى رواه مسلم بسند منقطع روایت کرد این حدیث را مسلم بسند منقطع در موضعی که نیست مظنهٔ ذکر وی استطراداً و رواه ابوداود والحاکم عن ابی الجوزاء عن عائشة و رجال اسنادش ثقات اند لیکن در وی انقطاع ست و اعلال کرده است آنرا ابوداود بآنکه نیست مشهور از عبدالسلام بن حرب و بآنکه روایت کرده است جماعت قصهٔ نماز را از بدیل بن میسره پس ذکر نکردند در آن این دعا را و گفت دارقطنی نیست قوی انتهى و او را طریق دیگر ست رواه الترمذی وابن ماجة من طریق حارثة بن ابی الرجال از عائشه بنحوه و حارثه ضعیف ست و درین باب ست از ابن مسعود و عثمان و ابی سعید و انس و حکم بن عمیره و ابی امامه و عمرو بن العاص و جابر گفت حاکم و قد صح ذلك عن عمر پس تر سوق کرد آنرا و این در صحیح ابن خزیمه است کما تقدم و در هدی نبوی گفته صحیح شد از عمر که شروع میکرد باین دعا در مقام نبی صلی الله علیه وسلم و جهر میکرد بدان و می آموخت مردم را و باین وجه در حکم مرفوع ست و لهذا امام احمد گفته میروم من بآنچه مروی ست از عمر و اگر مردی استفتاح کند ببعض آنچه مروی شده است خوب باشد و اینچه مشهور است در توجیه الفاظ کثیره و این قول حسن ست که بنده مختارست در میان آنها هر چه خواهد بخواند و جمع میان این همگی کرده است وجهی و در حدیث ابن عمر آمده رواه الطبرانی فی الکبیر و فی روایة ضعف و رواه الدارقطنی موصولاً وهو موقوف علی عمر رضی الله عنه و لیکن از حدیث عائشه که نزد ترمذی و ابوداود ست معلوم شده که قول آنحضرت ست چنانکه اشارت بدان رفته و نحوه و مانند حدیث ابن عمر ست عن حدیث ابی سعید مرفوعاً بطریق رفع عند الخمسة نزد احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از روایت حارثه و بتحقیق سخن کرده شده است در حارثه از جانب حفظ او انتهى یعنی ضبط وی حدیث را قوی نیست ابن خزیمه گفت وی مدنی ست نزول کرد بکوفه نیست از آنها که احتجاج میکنند اهل علم بحدیث وی و این صحیح ست از عمر نه از آنحضرت و قول ترمذی که نمی شناسیم آنرا مگر باین وجه معترض ست بطریق ابی الجوزاء و بروایت طبرانی از عطا از عائشه انتهى شیخ در ترجمه گفته استفتاح سبحانك ثابت ست از آنحضرت و از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجلهٔ علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای ائمهٔ حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده اند آنرا ابوحنیفه و غیر او از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبدالله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و عمل برین ست نزد اهل علم از تابعین و غیره غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طریق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح بسبحانك اللهم صحیح و ثابت و مستمر ست و بادعیه دیگر زیاده نیز بود انتهى گویم ترمذی گفته حدیث ابوسعید اشهر حدیث ست درین باب و تحقیق تکلم کرده اند در اسناد وی گفت احمد صحیح نیست این حدیث و گفت ابن خزیمه نمیدانیم در افتتاح سبحانك اللهم چیزی ثابت نزدیک اهل معرفت بحدیث و احسن احادیثش حدیث ابوسعید ست و نمیدانیم احدی را و نشنیدیم آنرا که استعمال کرده باشد حدیث را بر جه آن و رواه احمد من حدیث ابی امامة نحوه و در وی این ست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در سنادش کسی ست که نام نبرد او را و روایت کرد ابن ماجه و ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که میگفت آنحضرت اللهم انی اعوذ بك من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه و رواه الحاکم والبیهقی و لفظ وی این ست که چون داخل می شد در نماز و عن انس نحوه رواه الدارقطنی و در وی حسین بن علی بن اسود ست و در وی مقال ست و او را طریق دیگر ست که ذکر کرده است آنرا ابن ابی حاتم در علل عن ابیه و تضعیف کرد او را کذا فی التلخیص و ازینجا معلوم شد که غالب طرق احادیث استفتاح بسبحانك اللهم ضعیف و معلول اند و فیه و در حدیث ابی سعید ست نزد خمسه و ان یقول بعد التکبیر اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و بود که میگفت بعد تکبیر احرام پناه میخواهم بخدای شنونده دانا از شیطان سنگسار کرده شده و رانده شده از بارگاه قرب و رحمت وی تعالی من همزه از همز شیطان و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن در مردم بغیبت گوئی

وطعن ست و بعضی گفته اند که همزهٔ شیطان وسوسه مراد ست که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ
وساوس و خطرات مراد داشته اند و نفخه واز نفخ شیطان ومراد بآن تکبر و خود پسندی ست که آدمی را در وی می اندازد و این معنی با بروی می آراید
واو را در نظر وی بزرگ میدارد گویا که در وی می دمد و پر باد میکند و نفثه واز نفث شیطان ومراد بنفث که بمعنی دم کردن ست سحر داشته اند
که شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن می شود واین معنی مناسب تر ست بقول حق سبحانه وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِي الْعُقَدِ که مراد بآن
زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد بنفث شعر ست که می دمد و می اندازد در نفس آدمی و می برارد از دهان وی مانند افسون ومراد شعر مذموم خواهد بود
که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانان ست و در تفسیر این هر سه لفظ از عمر رضی الله عنه مروی ست که فرمود نفخ شیطان کبر ست ونفث وی شعر و همز وی
مُوتَه بضم میم وسکون واو وتای فوقیه نوعی از جنون ست مثل صرع که عارض میشود آدمی را ومی اندازد او را مانند مست شیخ در شرح اللمعات گفته که اگر
روایت این تفسیر از امیر المومنین عمر بصحت رسیده است متعین گردد که مراد همین ست انتهى وحدیث دلیل ست بر استعاذه و بر اینکه آن بعد تکبیر ست وظاهر
آنست که این نیز بعد توجه بادعیه است چه این تعوذ قرارت ست وهی قبلها **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير والقراءة بالحمد لله رب العلمين بود رسول خدا شروع میکرد نماز را بتکبیر
احرام وشروع میکرد قرارت را بالحمد لله رب العالمین و باین استدلال کرده اند بر اینکه بسمله از فاتحه نیست وهو قول انس وأُبَيّ من الصحابة وقال به مالک
وابوحنیفه وآخرون وحجت ایشان همین حدیث ست وجوابش آنست که مراد بالحمد سورهٔ فاتحه است از جهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه در صحیح بخاری
ثابت شده مثل آنکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلک الکتاب میخوانم ومراد تمام سوره میدارند این لفظ بالخصوص پس نیست در وی حجت بر نبودن بسمله
از فاتحه واگر مراد عدم جهر بسمله باشد نزد حنفیه بی تاویل راست ست ونزد شافعی بتاویل مذکور از جهت اختلاف در جهر بسمله وكان اذا ركع
لم يشخص رأسه وبود چون رکوع میکرد بلند نمی کرد سر مبارک خود ولم يصوبه وپست نمی کرد ولكن بين ذلك ولیکن نگاه میداشت
سر خود را میان اشخاص وتصویب وبرابر میداشت پشت وگردن وكان اذا رفع رأسه من الركوع لم يسجد حتى يستوي قائما وبود
که چون بر میداشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر بایستی وكان اذا رفع رأسه من السجود لم يسجد حتى يستوي جالسا وبود
چون بر میداشت سر خود از سجده بسجدهٔ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام وکمال وكان يقول في كل ركعتين وبود که می گفت در هر دو رکعت
یعنی بعد هر دو والتحية یعنی تشهد میکرد بالتحیات لله ومراد در ثلاثی ورباعی اوسط ست ودر ثنائی اخیر ودر روی شریعت تشهد اوسط واخیر ست
ودلالت نمیکند بر وجوب زیرا که فعل ست مگر آنکه گویند که بیان ست برای اجمال صلوة در قرارت مامور بها وجوبا وافعال که برای بیان واجب باشند واجب اند
یا گویند که افعال نماز همه واجب اند لقوله صلى الله عليه وسلم صلوا كما رأيتموني أصلي واختلاف کرده اند در تشهدین بعضی هر دو را واجب گفته اند وبعضی هر دو را مسنون وقیل
اول سنت ست واخیر واجب وکلام بران در حدیث ابن مسعود بیاید انشاء الله تعالی واما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث
وبقوله اذا صلى احدكم فليقل التحيات الخ وهر که گفته سنت ست میگوید چون سهو کرد ازان اعاده نمود وجبر کرد آنرا بسجود سهو واگر واجب بودی
بسجود سهو جبر آن ننمودی همچو رکوع وجز وی از ارکان ورد کرده اند این استدلال را باینکه جائز ست که وجوب مع الذکر باشد واگر فراموش کرده در فرض
دیگر داخل شد سجدهٔ سهو جبر آن می تواند نمود وكان يفرش رجله اليسرى وينصب اليمنى وبود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی آنرا فرش خود
میگردانید وبران می نشست وایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر حدیث آن ست که در هر دو قعدهٔ اولی واخری همچنین میکرد واین قول امام ابوحنیفه واصحاب
اوست ودر حدیث ابو حمید ساعدی در قعدهٔ اولی افتراش ودر قعدهٔ ثانیه تورک آمده واین قول شافعی ست ونزد امام مالک تورک ست در هر دو ونزد بعض اکابر

افتراش در سجود و قعده نیز آمده و نزد امام احمد در هر نماز که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر تورک ست و اگر یک تشهد است افتراش است و جمهور علما را
درین مسئله قولی علیحده است توجه قول امام ابوحنیفه چنانکه شیخ در ترجمه نوشته این ست که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده که سنت در تشهد
این ست و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بود بی تقیید باولی و آخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق ست و در حدیث آمده که
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و در بعضی احادیث تورک در قعدهٔ اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن ست زیرا که قعود در وی طویل ست
و مناسب ست بآن آسانی انتهی گوییم چون قضیه متحد ست بر اصول حنفیه هم حمل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و سنیت هر دو ست و به قال فی الحجة الله البالغة
و تاویل باختیار است تاویل در برابر نص صریح ست و حمل بر ضعف با وجود نص ضعیف ست و معنی تورک بر سرین نشستن ست و درینجا تورک را دو صورت ست
یکی آنکه استاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر پای راست و بگذارد هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگستراند پای چپ را و استاده کند
پای راست و بیرون آرد هر دو پا را از زیر رانها بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین وكان ينهى عن عقبة بضم عین مهمله و سکون قاف
و در روایتی بفتح عین و کسر قاف و هو الاصح المشهور و قاضی عیاض از بعض ایشان ضم عین نقل کرده و تضعیف آن نموده قاله البرماوی الشيطان و بود
آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بآن اقعاست که باتفاق در نماز مکروه ست و آن بر دو صورت ست یکی آنکه هر دو سرین را بر زمین بچسپاند
و هر دو ساق و فخذ را استاده بکند و هر دو دست بر زمین بنهد چنانکه سگ می نشیند دیگر آنکه هر دو قدم بگستراند و هر دو سرین را بر پاشنها گذاشته
بنشیند و مصنف این تفسیر را در تلخیص از ابوعبیده آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر ست و عبادله در قعود اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول اصح انتهی
گفته نووی در خلاصه گفته بعض حفاظ گفته اند نیست در نهی از اقعا حدیث صحیح مگر حدیث عایشه رض مصنف در تلخیص گفت حدیث طاوس از ابن عباس ست
که اقعا سنت ست و جمع کرده اند میان هر دو حدیث در معنی انتهی و جای دیگر از تلخیص گفته که اختلاف کرده اند علما در جمع میان این احادیث خطابی
و ماوردی مائل شده اند بسوی اینکه اقعا منسوخ ست و ابن عباس را شاید نهی نرسیده و بیهقی مائل شد بسوی جمع باینکه اقعا دو گونه است کما تقدم
و ابن عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در بویطی بر استحباب وی میان هر دو سجده نص نموده لیکن صحیح آنست که افتراش
افضل ست ازان بنابر کثرت رواة وی و بنابر آنکه اعون ست برای مصلی و احسن ست در هیئت نماز و بکراهت اول وارد شده است احادیث
و بیهقی را درین جمع تابع ابن الصلاح و نووی شده و انکار کردند بر کسی که دعوی نسخ کرد و گفتند چگونه ثابت شد نسخ با عدم تعذر جمع و عدم علم بتاریخ حدیث
عایشه رض که دران نهی از عقبه و ذکر افتراش ست پس محتمل ست که وارد باشد در بارهٔ جلوس برای تشهد اخیر پس منافی قعود بر عقبین بین السجدتین نخواهد بود
انتهی و ينهى ان يفترش الرجل ذراعيه و نهی میکرد از آنکه بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر ندارد آنها را
افتراش السبع مانند گسترانیدن درنده و ستهما را بر زمین و تقیید مرد بجهت آن ست که زن باید که افتراش کند که آن استر نزدیک است و نهی کرده
از تشبه بحیوانات همچو بروک مثل بروک شتر و التفات همچو التفات روباه و افتراش همچو افتراش درندها و اقعا همچو اقعای کلب و نقر همچو نقر زاغ و رفع ایدی
وقت سلام همچو دمهای اسپان شوخ و شنگ وكان يختم الصلوة بالتسليم و بود که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض ست نزد امام شافعی
و واجب ست نزد ابوحنیفه و نووی گفته که درین حدیث دلیل ست بر وجوب تسلیم بنابر حدیث صلوا كما رايتموني أصلي و اختلاف کرده اند دران علما پس
گفت مالک و شافعی و احمد و جمهور که سلام فرض ست صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابوحنیفه و اوزاعی و ثوری که سنت ست اگر ترک کرد آنرا نماز صحیح شد
و گفت ابوحنیفه اگر کرد چیزی منافی نماز از حدث وغیره در آخر وی نمازش صحیح ست و احتجاج کرده است باینکه تعلیم نکرد این را رسول خدا باعرابی مسی در صلوة خود
و حجت جمهور همان ست که گذشت و نیز این خبر ابوداود و ترمذی حجت که مفتاح صلوة طهور ست و تحلیل آن تسلیم ست و همین ست مختار شوکانی و در حجة الله البالغة

گفته که خبر تحلیلها التسلیم مفید وجوب ست اگرچه در حدیث مسی مذکور نیست انتهی و مذهب احمد و شافعی و جمهور آنست که مشروع دو تسلیم اند و مذهب
مالک در قولی یک تسلیم ست و این قولی ضعیف ست مر شافعی را و گفته اند که تسلیم ثانی نزد وی حجت ست و تشدید کرده اند بعض ظاهریه و مالکیه
و واجب گردانیده اند آنرا و این مخالف اجماع کسانی ست که پیش ازان بودند در مصفی گفت اختیار امام مالک آنست که امام و منفرد یک تسلیم گوید
السلام علیکم قصد کند بآن پیش روی خود بعد ازان بجانب راست سر خود را بگرداند و مقتدی یک تسلیمه بهمین اسلوب بگوید و دیگر بجانب امام پیش
روی خود قصد کند و اگر بجانب یسار کسی بروی سلام بکند تسلیمه سوم بجانب یسار بگوید و این اقل سلام ست و اکمل آن بحدیث ترمذی عن عبد الله
بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یسلم عن یمینه و عن یساره السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله و لهذا جمهور علما بدو تسلیمه قائل شده اند
در حق امام و منفرد و مقتدی و بزیادت ورحمة الله **مسئله** اقل سلام السلام علیکم یکبار ست چنانکه ابن عمر میکرد و اکمل آن السلام علیکم ورحمة الله
بجانب چپ و راست التفات نموده **مسئله** ترتیب ارکان بوجهی که ذکر کرده شد فرض ست زیرا که چون رجوع کنیم بمفهوم از لفظ صلوة و نماز که
بغیر ترتیب کرده شود اطلاق لفظ صلوة بران راست نمی آید پس اگر سجود پیش از رکوع کند عمدا نماز فاسد شود و اگر سهوا کند انچه بعد متروک ست لغوست
و از همان متروک نماز خود را تمام کند و سجده سهو کند انتهی اخرجه مسلم وله علة و آن این ست که مسلم آنرا از روایت ابی الجوزا از عائشه آورده
ابن عبد البر گفته این حدیث مرسل ابی الجوزا ست بالجیم والزای و وی از عائشه نشنیده و نیز معلول ست باینکه مسلم آنرا از طریق اوزاعی مکاتبة اخراج کرده

وعن ابن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا افتتح الصلوة بود
آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون شروع میکرد نماز را بیان وی در حدیث ابی حمید ساعدی گذشت واذا کبر
للرکوع واذا رفع رأسه من الرکوع و بر میداشت هر دو دست خود تا هر دو دوش خود چون تکبیر می براورد برای رکوع و چون سر بر میداشت
از رکوع تمام این حدیث چنین ست رفعهما کذلک بر می داشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوشها وقال سمع الله لمن حمده
و میگفت این کلمه یعنی شنید خدا مر کسی را که ستود او را ربنا لک الحمد خداوندا مر تراست ستودن وکان لا یفعل ذلک فی السجود
و بود که نمیکرد این را در سجده یعنی در وقت رفتن بسجده و سر برداشتن ازان و بعضی از شافعیه آنرا نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و انچه بصحت رسیده است
نزد شافعیه رفع یدین ست نزد افتتاح و رفتن برکوع و سر برداشتن ازان و قیام برکعت سوم و در غیر این چهار موضع بثبوت نرسیده شیخ در ترجمه گفته
برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه ست میان ما و شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و قدر محقق در روی این ست که یا هر دو بوده است
گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس انچه دیده روایت کرده یا رفع در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته و از آنکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود که عالم
بود بشرائع اسلام و احکام آن و متفقه بود باحوال رسول خدا و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر آنرا نمیکرد ظاهرا احتمال ثانی ست و از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضا هر دو بود عدم رفع راجح ست بآنکه وی از جنس سکون ست که مناسب بحال صلوة که خضوع و خشوع ست
و کلام درین مقام واسع ست جمله ازان در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم انتهی و انچه در شرح سفر السعادة ذکر کرده این ست که مصنف اینجا سخن بمبالغه کرد
و از حد در گذرانید با آنکه گفت لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد و راه نسخ بر بست و حق آن ست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق روایات
اخبار و آثار در هر دو جانب موجود ست پس یا رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود در آخر منسوخ گشت اکنون دلائل ترک رفع را ذکر
نمیتوان ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و درین باب حدیث ابن عمر آورده و بعد این حدیث چنانکه
عادت اوست اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی

واحمد واسحق بر ان ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده و اشارتی بر رجحان این جانب نموده است و دوم باب من لم یرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که بیاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گزارد نماز را و برنداشت دو دست خود مگر در اول یعنی برای تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از براء بن عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل اند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و می گوید قول سفیان ثوری و اهل کوفه این است و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داؤد و نسائی و حدیث براء بن عازب را از ابی داود نیز آورده گفت دیدم رسول خدا را چون افتتاح میکرد برمیداشت دو دست خود را تا نزدیک دو گوش ثم لا یعود وفی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف و آنکه ابو داود گفت این حدیث صحیح نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است و حدیث حسن بی خلاف محتج به است و امام محمد در مؤطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین پس در ابتدای نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است و درین آثار کثیر آمده است بعد از ان عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است بتعدد روایات آورده که وی رفع یدین نمیکرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت برمدار دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده اند که روزی مردی نزد نخعی از وائل حضرمی حدیثی روایت کرد که گفت گزاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس دیدم که آنحضرت برداشت دو دست خود را نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدم و نشنیدم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر نمی داشتند دستهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده گفت دیدم ابن عمر را که برمیداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و برنداشت در ماسوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از مجاهد که گفت گزاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر میداشت دو دست خود مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت صلی الله علیه وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و تخریج ابن همام از حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گزاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر پس بر نداشتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده که جمع شد امام ابو حنیفه با اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از ان ابو حنیفه گفت از ان جهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه اذا افتتح الصلوة وعند الرکوع وعند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشیء من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با آن اسناد من که علو دارد کجا رسد ابو حنیفه گفت حماد افقه از زهری است و ابراهیم افقه از سالم و علقمه کم از ابن عمر نیست در فقه اگرچه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضلی کثیر است و عبد الله خود عبد الله است یعنی او را خود چه توان تعریف کرد که درجهٔ او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرد و ابو حنیفه بفقه رواة و مذهب وی همین است کما تقرر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه میگوید که از ابن زبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد الحرام و برمیداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزی است که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از ان ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود پس منسوخ شد

و گفت ابن مسعود برداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رض روایت کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمیداشتند
دستها را مگر نزد افتتاح و چون مجاهد از ابن عمر که حدیث رفع یدین نزد شافعی از وی مروی ست عمل برخلاف آن روایت کرد و گفت سالها خلف ابن عمر
نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع یدین کرد الا نزد افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی برخلاف روایت
خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد انتهی و اما آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وی سخن ست و تحقیق
آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن ست بی حصر و آن منافات ندارد در ثبوت رفع در غیر این مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت ست و جماعه از صحابه و من بعدهم خصوصًا ابن مسعود رض و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محمل آن جز آن
نبود که گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوجود آمده و چون علم و فقه ابوحنیفه و اسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان اوست
و طریقه ایشان عدم رفع ست مذهب حنفیه طریقه ایشان آمده ماخوذ بهمین عقیده ایم و علمای مذهب ما باین مقدار اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ ست
و چون ابن عمر را که راوی حدیث رفع ست دیدند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل رفع منسوخ ست باوجود کثرت
روایات و احادیث درین باب و شیخ کمال الدین بن الهمام گفته که آثار از صحابه و طرق از آنحضرت بسیار آمده جدًا و کلام دران واسع ست و قدر محقق بعد
از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر ست از وی صلی الله علیه وسلم رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و رجحان
می یابد آنچه مذهب ماست یعنی عدم رفع باینکه بتحقیق معلوم شده است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است
پس دور نیست که این نیز از ان قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصًا که ثابت شد آنچه معارض اوست بثبوتی که لا مرد له ست بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد
بوی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود ست در وی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون ست که مطلوب ست در نماز باجماع یعنی خشوع
و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که برداشت دستهای خود را نزد
رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده بار رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمازی را مگر همان روز آیا وی اعلم ست از عبدالله و اصحاب وی آیا او یاد
گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مر جماعه بیرون از حد شمار از عبدالله که وی برداشت دستها را در ابتدای نماز فقط و حکایت کرد آن را از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عبدالله اعلم ست بشرائع اسلام و حدود وی و متفقد ست مر احوال نبی را صلی الله علیه وسلم و ملازم ست او را در سفر
و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت ما لا یعد و لا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بنسخ هر دو فعل
والله اعلم انتهی تم کلام الشیخ رح بلفظه فی شرح سفر السعادة و محصول این کلام ثبوت هر دو فعل ست از اخبار و آثار با ترجیح عدم رفع بر رفع بوجوهی که مذکور
شد و جوابش آنست که حدیث براء بن عازب که در وی ثم لا یعود او لا یرفعهما آمده ابوداود آنرا ضعیف گفته و تضعیف کرد آنرا بخاری در غیر صحیح خود
و گفت صحیح تر نیست اسانید وی از اسانید رفع و ترمذی اگرچه آنرا حسن گفته ولیکن کلمه ثم لا یعود جز از شریک از یزید بن زیاد نگفته و شریک ضعیف ست
قد ضعفه الترمذی فی غیر موضع عن جامعه و گفت ابوداود که روایت کرده ست آنرا هشیم و خالد و ابن ادریس از یزید بن ابی زیاد و ایشان ذکر نکرده اند
در وی ثم لا یعود و مروی ست از سفیان بن عیینه که حدیث کرد ما را یزید پیش از برامدن خود بسوی کوفه و ذکر نکرد دران ثم لا یعود و چون برگشت
از انجا زیاده کرد در وی این کلمه را حمیدی و غیره گفته اند که یزید بن ابی زیاد ساء حفظه فی آخر عمره و اختلط پس زیادت این کلمه محمول ست بر غلط و نسیان وی
و تاویل تضعیف ابوداود مر این حدیث را تا بینکه احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق بود ساقط ست تا اینکه شریک و ابن ابی زیاد متفرد اند بروایت آن
و چون این اسناد ضعیف ست حدیث ساقط شد از احتجاج و نماند برای وی طریقی دیگر جز وی و توهم نتوان کرد که تفرد شریک معارض ست بروایت هشیم

وخالد وابن ادریس از یزید زیراکه چون سوء حفظ واختلاط وی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کردند پس شریک متفرد ماند درین حدیث
وامّا تاویل تضعیف ابوداؤد باینکه مراد از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد پس سیاق عبارت ابوداؤد آبی ست ازان چه مراد از قول محدثین که این
حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نه نفی وصف خاص یعنی صحت چنانکه بر عالم متبحر پوشیده نیست و اما
حدیث محمد در موطا پس در وی عاصم بن کلیب ست و وی مختلف فیه ست غیر واحد او را تضعیف کرده اند علی بن المدینی گفته لایحتج به اذا انفرد و امام احمد گفته
لاباس به و ابو حاتم رازی گفته صالح و مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثّقه ابن معین و تضعیف کرد او را ابن حبان و گفته در روایت وی شک ست ونیز
معارض ست بروایت رفع که مروی ست از علی بن ابی طالبؓ و ذکر مثله الترمذی و ابوداؤد و احمد وغیرهم و امّا روایت طحاوی از مجاهد پس در سندش ابوبکر
بن عیاش ست و وی سیئ الحفظ ست و روایت وی معارض ست بروایت نافع و سالم و این هردو مثبت اند و مجاهد نافی ست و مثبت مقدم ست و اگر ثابت
شود که وی ترک کرده گوئیم که برای بیان جواز مرةً ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایت اسود معارض ست بروایات صحیحه
دیگر که وران از عمر بن خطاب رفع مروی شده و امّا حدیث محمد بن جابرؓ پس ذکر کرده ست آنرا ابن الجوزیؒ در موضوعات و نقل کرد از امام احمد که نیست محمد بن جابر
چیزے و حدیث نمی کند از وے مگر کسی که بدتر ست از وی و گفت مصنف در تلخیص که قد اثبتُّ فی المدرج حال هذا الخبر باوضح من هذا انتهی و گفت
ابن حبان وعلی هذا اهل العراق ومن لم یکن علم الحدیث من صناعته انتهی ونیز ابن حبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفت ابن تیمیةؒ
که این حدیث موضوع ست و امّا مناظرهٔ اوزاعی و ابوحنیفه و احتجاج اوزاعی بسند عالی و احتجاج امام بفقه راوی پس منظور فیه ست زیراکه
احادیث رفع را نه همین یک طریق ست که اوزاعی ذکر کرده بلکه راویان وی عشرهٔ مبشره اند و ایشان بے شک وشبهه افقه اند از تنها
راویان حدیث ابوحنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بدر منیر مناظرهٔ سفیان و نعمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را درین باب مناظرهٔ طویل ست
و حاصل این همه مناظرات ترجیح رفع ست بر عدم رفع و در نهایه که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و معهذا معارض ست بحدیث میمون مکی
و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود و امّا قول ابن عباس پس آن قول وی ست نه حدیث مرفوع و معارض ست بحدیث
میمون مذکور و ترمذی او را از قائلین رفع شمرده با آنکه این قول وی منقوض ست برفع در قنوت و عیدین و حدیث لاترفع الایدی را خود حضرت شیخ
غیر صحیح گفته و فرموده که مفید حصر نیست و امّا حدیث وائل بن حجر و طعن کردن ابراهیم بروی باینکه وی اعرابی بود پس گفت محدث جلیل شیخ ابوالحسن
سندی شارح صحاح سته که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیراکه در جامع الاصول در ترجمهٔ وائل ذکر کرده که وی قیلی بود از اقیال حضرموت و پدرش
از ملوک ایشان بود و فود آورد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گویند که آنحضرتؐ بشارت داد اصحاب خود را قبل از قدوم وی و فرمود بیاید شما را وائل بن حجر
از زمین دور از حضرموت طائعا راغبا فی الله عزوجل وفی رسوله و هو بقیة ابناء الملوک و چون داخل شد بر آنحضرتؐ مرحبا گفت و باخود نزدیک نمود پس
هرگز نمی سزد که در حق این چنین صحابی اعرابی بادیه نشین گفته شود زیراکه غالب بر اعراب جفا و عدم تطلع بر حقائق اشیا ست و هرکه پادشاه زاده بود این
شان وی نباشد چه آمدن وی طائعا واسیت بر شدت اعتنای وی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هرکه چنین باشد لامحاله اعتنای او بتتبع احوال رسول
صلی الله علیه وسلم سخت تر و زیاده تر بود تا مقتدی بپیغمبر باشد ورنه فائده هجرت وی بسوی رسول چیست و این ظاهر ست بر هرکه ادنی درایت می دارد انتهی
و مؤید اوست روایت بیهقی باین لفظ که گفت وائل اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت لانظرن کیف یصلی فاستقبل القبلة الحدیث انتهی کلام السندیؒ
گوییم و نیست روایت وائل روایت منفرد و شاذ که بطعن اعرابیت برباد رود بلکه روایات صحیحین وغیرهما که در رفع وارد اند شواهد و متابعات روایت وے
و مؤید و مثبت وی بوده اند بثبوتی که لامحیص عنه ست و انکار نکنند آنرا مگر متعصب غیر منصف و نیز حنفیه تمسک کرده اند بحدیث وی در بستن هردو دست

زیر ناف پس اگر اعرابیت او قادح در تمسک برفع یدین ست می باید که درینجا هم قادح باشد و او لیس ظلیس و نیز در رویت رفع در غیر تکبیر اولی جاهل و فقیه برابرست زیرا که امری محسوس ست نه مفهومی معقول و در وی صرف حفظ مرئی کافی ست و اما حدیث ابن مسعود و معارضه کردن ابن همام بدان حدیث ابن عمر را که متفق علیه ست پس ثابت نیست نزد اهل معرفت بحدیث کما قال الشافعی و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که جرح مقدم ست بر تعدیل و مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داؤد و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبد الرحمن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و رواه ابن عدی والدارقطنی والبیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سلیمان عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفته و ابن حزم صحیح اما ابن مبارک گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت هذا حدیث خطأ و احمد بن حنبل و شیخ وی یحیی بن آدم گفته هو ضعیف نقله البخاری عنهما و تابعهما علی ذلک و گفت ابو داؤد لیس هو بصحیح و گفت دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این احسن چیزی ست که روایت کرده اند آنرا اهل کوفه در نفی رفع در نماز نزد رکوع و نزد سر برداشتن ازان و آن در حقیقت اضعف چیزی ست که تعویل کرده شود بران زیرا که این حدیث را علتهاست که باطل میکند وی را و این همه ایمه طعن کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتهی و اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب ازان و در سبل گفته که اگر ثابت شود حدیث ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بر وی زیرا که این اثبات ست و آن نفی و اثبات مقدم ست انتهی و شیخ ابو الحسن محدث سندی رح در شرح مسند امام ابو حنیفه زیر حدیث ابن مسعود که دران ذکر رفع صرف در شروع نماز ست گفته که بیهقی نوشته است که ابن مسعود فراموش کرد از قرآن چیزی را که اختلاف نکرده اند دران مسلمانان و هی المعوذتان فراموش کرد چیزی که اتفاق کرده اند بران تمام علما از نسخ تطبیق نزد رکوع و عدم قبض بیدین بر رکب و فراموش کرد قیام دو کس خلف امام و فراموش کرد آنچه اختلاف نکرده اند دران علما که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبح یوم نحر در وقت وی و فراموش کرد چیزی که مختلف نشده اند دران اهل علم از وضع مرفق و ساعد بر ارض در سجود و چون نسیان وی درین چیز با آمده جائز ست که در رفع الیدین هم بوده باشد انتهی محرر سطور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تا هم معارضۀ حدیث ابن عمر نمی تواند کرد زیرا که این حدیث در سنن ست و آن در صحیحین و در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتجاج مقدم اند بر غیر خود خصوصا آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین ست این

کلام مختصر در ثبوت این دلائل و اما کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل چنانکه حضرت شیخ رح بدان اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه دلائل جز قول ابن زبیر که در اول اسلام بود ثم نسخ و جز قول ابن مسعود که ترک فترکنا منتهض بر کسی ست که قائل ست بوجوب رفع چه ترک یکبار هم منافی اوست نه بر کسی که قائل ست بسنت مؤکده بودن وی تا بکسی که آنرا سنت غیر مؤکده میگوید چه رسد چه سنت مؤکده را هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک کرده و در اصول مقرر شده که اتیان بفعلی بغیر ترک وی مرة دلیل وجوب آن فعل ست پس لابدست از قائل شدن بترک سنت مؤکده نیز تا وجوب لازم نیاید فلا تعارض بین احادیث الرفع واحادیث الترک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم و دران رفع نکرد پس غیر قوی ست زیرا که تشبیه فعل مشتمل بر صفات بفعل دیگر بسیارست باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما الاعلام علی مالیشهد به الوجدان السلیم لیکن ظاهر اشتراک جمیع ست مادامیکه دلیلی بر خلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاهر باشد در عدم رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتهض اند بران پس قول وی رضی الله عنه معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان آن هر دو رفع هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول وی دلالت نمی کند برانکه نماز آنحضرت نبود مگر بهمین طریق و نیز این قول در سنن مروی ست و احادیث رفع در صحیح ست و رتبۀ صحیح مقدم ست از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح مر رفع را باشد و نسخ بدون دلیل مساوی یا مقدم یا علم بتاریخ تاخر یکی صورت نه بندد و هو ههنا مفقود و همچنین حدیث براء بن عازب اگر فرض کنیم

صحت قول وی ثم لا یعود واعراض نمائیم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه ہست چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار
مضارع مستفاد از قول وی لا یعود بصیغهٔ مضارع دلالت نمی کند مگر بر اینکه براء بن عازب رفع آنحضرت ندید وازین لازم نمی آید عدم رفع وی صلی الله علیه وسلم مطلقا
وحال آنکه مدار رفع یکبار ہم ثابت میشود و بعض منابطین لا سیما راقعین از صحابه وغیرهم حکایت کرده اند که براء بن عازب نیز از راویان رفع ست و باقی همه آثار صحابه
وفهم ایشان حجت نیست ومع ذلک از ہیچ یکی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن زبیر صریحا واز ابن مسعود التزاما بلکه این روایات دلالت نمی کنند بر اینکه
صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد ازان صرف عدم رفع ست نه دوام آن ونه عدم دوام آن وچون این روایات را با روایات متعارضه بحث
که دال ست بر رفع شان ضم نموده آید ثابت میشود که آنها مرةً کرده اند ومرةً ترک نموده وهو عین المدعی واما قول ابن مسعود که ترک فرمکنا پس مستفاد از وی
همین ست که آنحضرت صلعم ترک کرده وما از وی النسخ فهمیدیم پس نسخ فهم ابن مسعود ست وآن حجت نیست خصوصا وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد
واما فهم اجماع بر ترک ازین قول وی پس ظاهر آن در دلالت بر اجماع ست اما آثار معارضه او نصوص اند پس معارض نشود بآن زیراکه در اصول مقرر شده که
ظاهر معارض نص نمی شود واما قول ابن الزبیر ثم نسخ پس نص ست در نسخ علی ما تقرر فی الاصول ولیکن برای وی اصلی نزد محدثین یافته نمی شود ولابد
ناسخ را که مساوی منسوخ باشد در شهرت ودلالت پس احادیث صحیحه مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه قسم بقول ابن مسعود که قاصر ست در
دلالت وبقول ابن زبیر که ہیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ توانند شد حال آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت صلعم یا افعال صحابه
ودعوای عموم نیست پس ثابت نشود ازان مگر ترک کردن آنها رفع را احیانا وچون ضم نمایند بران احادیث وآثار داله بر رفع مفید همین مدعا باشد زیراکه ترک
سنت غیر موکده مستلزم نسخ وی نیست بلکه لابد ست از ترک وی احیانا تا آنکه غیر موکده بودن وی ثابت شود ونیز بعضی صحابه بودند که آنحضرت وی صلی الله علیه وسلم سنن را
ترک نموده ند چنانکه دلالت میکند بران فرمودن آنحضرت صلعم ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یصلی منکم الرکعتین قبل الفجر فلیصل پس معلوم شد که همه صحابه
این ہر دو رکعت را نمی گذاردند حال آنکه این رکعتین اوکد سنن اند تا بغیر سنن موکده چه رسد ونزد بعضی صحابه سنیت وی ثابت نبود لهذا ادا نمی کردند واز عدم
فعل بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابو سلیمان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر ابن مسعود چنانکه پوشیده ماند بر وی گرفتن زانو در رکوع چه وی
تطبیق میکرد بنا بر امر اول وخلاف کرد دران همگی صحابه را این ست کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل وبعضی حنفیه استدلال کرده اند بر منع رفع بحدیث
مالی اراکم رافعی ایدیکم الخ واین حدیث نزد مسلم وابوداود ونسائی ست از روایت جابر بن سمره ولیکن دران نهی از رفع نزد سلام ست نه درین ہر سه موضع
چنانکه از رجوع باصل حدیث ثابت میشود پس دروی حجت نباشد بخاری گفته من احتج بحدیث جابر بن سمرة علی منع الرفع فلیس له حظ من العلم هذا مشهور لا اختلاف
فیها انما کان فی حال التشهد انتهی ودر سبل گفته هو حدیث صریح فی انه کان ذلک فی ایمائهم بایدیهم عند السلام والخروج من الصلوة وسببه صریح فی ذلک انتهی وچون
امام مهدی که یکی از ائمه یمن ست باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد مقبلی در منار گفته ان کان هذا غفلة من الامام الی هذا الحد فقد ابعد وان کان مع معرفة
حقیقة الامر فهو ادرع وارفع من ذلک والاکثار فی هذا الجاج مجرد الی قوله ولهذا لم یقع فیه خلاف الا للهادی فقط فهی من النوادر التی تقع لافراد العلماء مثل مالک
والشافعی وغیرهما فما احد منهم الا له نادرة ینبغی ان تغمر فی جنب فضله وتجتنب انتهی واما استدلال بقوله اسکنوا فی الصلوة پس عائد ست بایمائی که نزد ہر حرکت
در نماز میکردند چه نماز مرکب ست از حرکات وسکون ابن حبان گفت القوم انما امروا بالسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسلیم دون الرفع الثابت عند الرکوع
انتهی پس تعلیل عدم رفع باینکه وی از جنس سکون ست پس رفع مناسب حال نماز نباشد غیر مرضی ست زیراکه این تعلیل در برابر نصوص صریحه صحیحه غایت است
ودرای بحث ست ونیز رفع باآنکه نزد مدعی از جنس سکون نیست در نماز هم چند موضع باقی ست پس از جنس نماز باشد نه مخالف آن متفق علیه این حدیث
ابن عمر نزد بخاری ومسلم ست علی بن المدینی که شیخ بخاری ست گفت این حدیث نزدم حجت ست بر خلق ہر که شنید آنرا الخ پس بروی ست اینکه عمل کند

زیراکہ نیست در اسنادش چیزی وزیادہ کرد بخاری در جای دیگر بعد کلام ابن المدینی کہ کان علی اعلم اہل زمانہ وقال من زعم انہ بدعۃ فقد طعن فی الصحابۃ انتہی
واحادیث درین باب بسیارست تا آنکہ در سفر السعادۃ گفتہ کہ از کثرت رُوات این معنی بمتواتر مانندہ است وچہارصد اثر وخبر درین باب صحیح شدہ وعشرہ مبشرہ
روایت کردہ اند کہ لایزال برین کیفیت بود تا ازین جہان رحلت کرد غیر ازین چیزی ثابت نشدہ انتہی دریجا بعض قاصرین گفتہ اند کہ این افراطست از صاحب
سفر السعادۃ زیراکہ بخاری در کتاب رفع الیدین ربع این اخبار وآثار ہم نیاوردہ واین مسکین ندانست کہ وی درین باب حوالہ بر کتاب بخاری نمی کند
ونہ بخاری دران کتاب ادعای استیعاب اخبار وآثار واردہ درین باب کردہ بلکہ ظاہر آنست کہ مراد وی چہارصد طرق باشد نہ متون چنانکہ سیاق عبارت
وی بران دلالت دارد حیث قال از کثرت رُوات این معنی بمتواتر مانندہ است وبالجملہ بعضے ازین اخبار وآثار در رسالہ تنویر العینین وجز آن مذکورست وبعد
آن گفتہ قد وردت فی ہذا الباب روایات لایسع لذکرہا المقام وآسامی بعض رُوات وی این ست کہ روایت کردہ اند آنرا عشرہ مبشرہ بجنت حاکم گفتہ نیست
ہیچ سنتی کہ روایت کردہ باشند آنرا عشرہ مبشرہ جز رفع یدین وروایت کرد آنرا ابو حمید ساعدی روبروی دہ کس از اصحاب وہمہ بانعم گفتند ومنہم حسن
بن علی وسہل وزید وعقبہ وابو مسعود وسلمان وابو موسی وعایشہ وبریرہ وعمار وام الدرداء وعمر وعلی ووائل بن حجر ومالک بن الحویرث وانس وابوہریرہ
ومحمد بن مسلمہ وابو قتادہ وابو موسی وجابر وعمیر اللیثی وابن عباس وابن زبیر واز تابعین حسن بصری وعطا وطاؤس ومجاہد ونافع وسالم
بن عبداللہ وسعید بن جبیر وابن سیرین وقتادہ وقاسم بن محمد ومکحول وغیرہم واز فقہا ابن مبارک وشافعی واحمد واسحق واوزاعی ومالک وجز ایشان
مقبلی در منار گفتہ امر الرفع اوضح من ان تورد لہ الاحادیث المفردات وقد کثرت کثرۃ للتواتر وصحت صحۃ لاتمنع ولہذا لم یقع فیہ الخلاف انتہی **وفی** حدیث
ابی حمید الساعدی عند ابی داؤد والدارمی یرفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ چون می ایستاد برای نماز بر میداشت ہر دو دست
خود را تا آنکہ برابر میگردانید آنہارا با ہر دو دوش خود ثم یکبر بستر تکبیر می گفت واین صریح ست در تاخیر تحریمہ از رفع یدین چنانکہ مذہب حنفیہ است
واین حدیث از روایت بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزد تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابو داؤد کہ در وی اثبات رفع ست در ہر سہ
موضع کما افادہ حدیث ابن عمر ولفظ وی نزد ابو داؤد این ست کہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الی الصلوٰۃ اعتدل قائما ورفع یدیہ حتی یحاذی
بہما منکبیہ فاذا اراد ان یرکع رفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ ثم قال اللہ اکبر ورکع ثم اعتدل ولم یصوب راسہ ولم یقنع ووضع یدیہ علی رکبتیہ قال سمع اللہ
لمن حمدہ ورفع یدیہ واعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعہ معتدلا الحدیث پس ازینجا رفع آنحضرت در ہر سہ موضع مستفاد شد مصنف را لازم بود کہ بعد قول
خود ثم یکبر لفظ الحدیث میگفت تا معلوم میشد کہ استدلال بتمام حدیث ست زیراکہ ازین جملہ توہم میشود کہ در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزد تکبیر احرام حال آنکہ
از وی در ہر چہار موضع ثابت ست محمد بن نصر مروزی گفتہ اجمع علماء الامصار علی ذلک ای الرفع الا اہل الکوفۃ انتہی وگفت ابن الجوزی در نزہۃ الناظر
للمقیم والمسافر نقلا عن المزنی انہ قال سمعت الشافعی یقول لایحل لاحد سمع حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی رفع الیدین فی افتتاح الصلوٰۃ وعند
الرکوع والرفع منہ ان یترک الاقتداء بفعلہ صلی اللہ علیہ وسلم وہذا صریح فی وجوبہ انتہی وبخاری از حسن وحمید بن ہلال آوردہ کہ ان الصحابۃ کانوا یفعلون ذلک
گفت بخاری ولم یستثن الحسن احدا وگفت شافعی روایت کردہ اند رفع را جماعتی از صحابہ وشاید کہ مروی نشدہ است ہیچ حدیثی در عدد زیادہ از ایشان
وگفت ابن المنذر اختلاف نکردند اہل علم در انکہ آنحضرت رفع یدین میکرد وگفت بخاری در جزو رفع الیدین کہ روایت کردہ آنرا نوزدہ تن از صحابہ وسرد کرد
بیہقی در سنن ودر خلافیات نام راویان رفع نزدیک بسی تن وگفت شنیدم حاکم را میگفت اتفاق کردہ اند بر روایت این سنت عشرہ مشہود لہم بالجنۃ
ومن بعدہم من اکابر الصحابۃ گفت بیہقی وہو کما قال وابن عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمۃ الاعرج آوردہ کہ گفت دریافتم ہمہ مردم را کہ رفع یدین میکردند
نزدیک ہر خفض ورفع وروایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر کہ وی چون می دید مصلی را کہ رفع یدین نمیکند سنگریزہ میزد اورا رواہ البخاری

جزء لکتاب رفع الیدین بلفظ رماه بالحصی و بالجمله اقاویل علما درین باب بیش از شمار ست و مصنف در تلخیص درین باب بسطی لائق و کلامی فائق آورده
رفع را مصحح گردانیده و حق با اوست زیرا که ترجیح در تعارض احادیث یا بقوت سند ست یا بشهرت وی یا بکثرت عمل صحابه و این همه چیزها درین مسئله فراهم شده
نیز ثابت گردیده که رفع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق قربت و عبادت بود نه عادت و این ظاهر ست زیرا که افعال نماز همه عبادت ست لاسیما
بن این فعل در غیر نماز بطریق عادت نبود و اگر عادت می بود صحابه و فقها اهتمام نمی کردند بروایت و اتباع وی و از روایت حاکم که ان الله امره به و قول
صلی الله علیه وسلم ان رفع الایدی من الاستکانة مفهوم میشود که عبادت ست و از رفع کردن آنها سو بروی آنحضرت و خلفای راشدین و عدم منع آنها
ایشان را ثابت ست که این فعل مختص بآنحضرت نبود آری این قدر هست که آنحضرت ملتزم وی نبود باری میکرد و بار دیگر ترک میفرمود و این امارت
عدم وجوب و سنت مؤکده است و هر که مدعی منع رفع ست وی در حقیقت مثبت نسخ ست و متمسک بظاهر منکر اوست زیرا که ظاهر این ست که آنچه
از آنحضرت ثابت شده ما را اتباع آن لازم ست تا وقتیکه دلیلی بر نسخ آن ثابت نشود پس منکر نسخ را حجت بر دلائل مانع کافی ست و چون حجت تمام شد
و تقدم مدعا ثابت گردید و عدم اجماع بر ترک وی غنی از بیان ست بلکه لائق آن ست که دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید مبالغةً و بعضی از علما بوجوب
رفع یدین در مواضع رفته اند کما ذکره صاحب الفتوحات و غیره و نزد اکثر اهل علم سنت ست و بعضی از آثار معارض آمده اند لیکن قوت معارضهٔ آثار صحیحه ندارند
مع ذلک منافی مدعای ما نیستند ابن حاجب در مختصر گفته نمی شناسم رفع یدین را و گفته اند که سنت ست انتهی و مقوی سنیت اوست روایت محی السنه
و هذا قول مالک فی آخر عمره انتهی و یدل علیه حدیث الموطا و ادامت بر سنت غیر مؤکده ممدوح ست فاعل آن باجماع سلف و خلف مثاب ست با آنکه مدیم
نماز چاشت و اشراق و چهار رکعت قبل عصر و قراءت طوال از مفصل افضل ست از تارک آن با آنکه اینها سنن غیر مؤکده است و این مطلب ظاهرتر از آن است
که احتمال باثبات آن توان کرد و همچنین تارک سنت غیر مؤکده ملام نیست باجماع چنانکه تارک سنن مذکوره ملام نیست و اما توهم این معنی که چون عدم رفع
سنت باشد تارک وی باید که مثاب بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدم مستمر باشد در زمان آنحضرت و خلفای وی البته قطع وی بدعت باشد
و نیست در مفهوم بدعت ازاله سنت تا آنکه لازم آید بودن عدم سنت بلکه مفهومش فعلی ست که کرده نشد در زمانهٔ ایشان آری اگر مراد بسنت
طریقهٔ مسلوکه در عهد آنحضرت دارند پس معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد که اکتفا بعدم نیز میکرد و شک نیست که فاعل
مثل این سنت مثاب نیست زیرا که مصلی دو رکعت بعد جمعه ثواب بر گزاردن این دو رکعت می یابد نه بر ترک آن آری کفایت میکند برای وی در اتباع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دو رکعت و هر که چهار میگذارد ثوابش اکمل ست از ثواب اول والله اعلم **ولمسلم عن مالک بن الحویرث**
رضی الله عنه نحو حدیث ابن عمر لکن قال حتی یحاذی بهما فروع اذنیه و مسلم راست از حدیث مالک مانند حدیث ابن عمر
لیکن باین لفظ گفته چون تکبیر می گفت بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه محاذی میگردانید هر دو دست بالای هر دو گوش را ابن ملک گفته فرع هر شی
اعلای اوست و گفته اند که فرع گوش شحمهٔ اوست و طیبی گفته مراد بفروع عوالی اوست و بالجمله مراد بفروع اطراف گوش ست و این مخالف روایت ابن عمر
و ابی حمید ست درین لفظ و بعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بنا بر آنکه متفق علیه ست و دیگران میان هر دو جمع کرده اند باینکه ظهر هر دو کف
محاذی منکبین کند و اطراف انامل را محاذی اذنین دارد و تایید کرده اند این را بروایت ابوداود از وائل باین لفظ حتی کانت حیال منکبیه و حاذی
بابهامیه اذنیه و سبل گفته و هذا جمع حسن انتهی و مصنف درینجا نیز اختصار مخل و ایجاز ممل بکار برده زیرا که از وی نیز توهم میشود که مراد برفع درینجا
صرف رفع نزد تکبیر تحریمه ست پس حال آنکه در حدیث ابی قلابه از مالک بن الحویرث که نزد بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه و نسائی ست آمده
وی دید مالک را که چون نماز گذارد تکبیر گفت و هر دو دست برداشت و چون خواست که رکوع کند برداشت هر دو دست و چون برداشت سر

اند مع برداشت هر دو دست و گفت که آنحضرت [redacted] در ثبوت رفع یدین شد در هر چهار موضع مذکور و باین رفته اند بسیاری از اهل علم چنانکه از ما سبق ظاهر ست و اعتراضاتی که بر رافعین متوجه کرده اند دو گونه است یکی عام بر هر رافع دیگر خاص یعنی بر حنفی رافع اما اول پس گفته اند که اقوی روایات که بدان رافعین استدلال میکنند حدیث ابن عمر ست کما سلف حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد با ابن عمر و وی دست نبرداشت مگر بار اول و در اصول مقرر شده که چون راوی بر روایت خود عمل نکند حدیث از حجت بیفتد و جوابش آنست که این اعتراض وقتی بر ما وارد شود که ابن عمر را اوی وجوب رفع گوئیم حال آنکه این نمی گوئیم زیرا که مجاهد حکایت فعل ابن عمر کرده و فعل را عموم نیست چه وی نگفته که ابن عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه حکایت نمازی مخصوص کرده با آنکه در حدیث سالم و نافع ست که وی نماز گذارد و برداشت هر دو دست و این حدیث مشهور ست و حاصل میشود از جمع این آثار رفع و ترک هر دو مرة فمرة و هو المطلوب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان نه حجت ایشان بر ما و نیز گویند که رفع در قرن صحابه شهرت نداشت و بسیاری از صحابه آنرا منکر بودند جز این نیست که بعضی از ایشان احیانا میکردند چنانکه از قول میمون بابن عباس که ندیدم هیچ یکی را که نماز گذارد چنانکه ابن زبیر گذارد دلالت میکند بران پس اگر این سنت منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن میمون هیچ یکی را رفع کننده منع رفع زیرا که وی صحبت کبار صحابه ندریافته و روایت وی از ایشان ثابت نشده نهایة ما فی الباب آنکه غرابت این فعل در قرن تابعین ثابت شود و در خفای سنت درین قرن هیچ استبعاد نیست چنانکه تکبیر نزد هر خفض و رفع هم درین قرن مخفی مانده چنانکه از روایت بخاری از عکرمه ثابت شده که وی گفت ابن عباس را وقتی که دید مردی را که نماز میگذارد و بیست و دو تکبیر میگوید که وی احمق ست و عکرمه اعلم ست از میمون و این قول بستانس ست از کلام میمون و آن معارض روایات صریحه دال بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمی غفیر از تابعین بر رفع ست و نیز گفته اند که ابن مسعود با آن همه وسعت علم و علو قدر و دوام صحبت با آنحضرت و کثرت اجتهاد منکر بود سنیت او را و همچنین از علی رضی الله عنه محکی ست پس اگر غیر منسوخ می بود این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت نرسیده بلکه خلاف آن صحیح شده و ترمذی آنرا حسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت انکارش بثبوت نرسیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافی مطلوب ما نیست و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که بر وی مخفی مانده چنانکه بر اجله صحابه اشیای بسیار پوشیده مانده مثل آنکه بر علی رضی الله عنه حرمت بیع امهات اولاد مخفی مانده و بر عمر بن خطاب تطهیر متیمم از جنابت و مثل این بسیار ست با آنکه اتفاق اکثر کبار بر رفع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیر هم و همچنین تابعین و فقها چنانکه بیشتر مذکور شده و نیز گفته اند که ابو حنیفه و اصحاب وی و ثوری و ابن ابی لیلی و ابراهیم با وسعت علم خود و تفحص از روایات خصوصا ثوری که از ائمه حدیث ست بآن قائل نشده پس حکم بشهرتش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای وسیع العلم و کثیر التتبع اند که بر ایشان بعض مسائل مخفی مانده حال آنکه آن مسئله پیش از ایشان مشهور بود مثالش آنکه امام مالک اعلم از ثوری ست چنانکه اقوال علما و فقها شاهد اوست معهذا بروی نهادن دست بر دست دیگر در نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد بارسال با آنکه وضع الید علی الاخری در قرن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرون آخر بران اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد تشبیه بروافض ست زیرا که شیوع وی در مذهب حنفیه متروک ست و فاعل آن جز شیعه نیند و آنحضرت امر کرده به پرهیز از مواضع تهم گوئیم این قصور شماست که رفع را ترک کردید تا آنکه شعار شیعه شد شما را باید که بر فعل آن اتفاق نمائید تا مختص بشیعه نماند و ترک سنت برای تحرز از تشبه بفرق ضاله غیر مشروع ست ترمذی در شمائل آورده که آنحضرت فرو میگذاشت موی سر را و مشرکان فرق میکردند و حضرت موافقت اهل کتاب در غیر مامور به دوست میداشت پس فرق کرد موی سر را و دیگری گفت که فرق باین جهت کرد که او را معلوم شد که تفریق از سنن ابراهیم ست پس هیچگاه آنحضرت تشبه اهل کتاب با وجود کفار بودن آنها دوست داشت در آنچه گمان بودن آن از سنن انبیاء

سابقین کرد حال آنکه مامور نشده بتقلید ایشان در جمیع افعال تا بسنیتے که سنیت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شده چه رسد با آنکه ما درین نوع
تشبیه فرق ضاله نمی کنیم بلکه موافقت با ایشان اتفاقی ست بعده آنحضرت موافقت ایشان ترک کرده با مشرکین موافق شد با آنکه اینها بر تراعتاز اهل کتاب بنابر معلوم
شد ازین معنی که فرق از سنن ابراهیم ست و بعض قاصرین گفته اند که رفع منسوخ ست بقوله تعالی وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِیْنَ ای بالتسکین والسکوت و حرکت
خلاف سکون ست پس هیچ حرکتی نباید کرد مگر آنچه ثبوتش مشتهر باشد و این ایراد اگرچه لائق جواب نیست ولیکن تقضاءً لحق المقام بآن تعرض رفت
پس میگوییم که رفع هم مشتهر ست و قنوت عبارت ست از ترک حرکات عادت نه عبادت ورنه باید که در نماز تسبیح و دعائی جز دعوات مشهوره نکنند حال آنکه
بالاجماع باطل ست و اما ثانی یعنی ایراد بر رافعین از حنفیه پس گفته اند که رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتهد ست یا مقلد پس بر تقدیر اول حنفی نباشد
بلکه مخترع مذهب دیگر بود جز اربعه مذاهب چه وی رفع میکند و حنفیه منع میکنند و قنوت نمی خواند و غیر حنفیه منع می نمایند ازان پس این مجموع یعنی رفع
و ترک قنوت مذهب هیچ یکی از اربعه نیست پس خارج اجماع مرکب باشد و نیز مجتهد درین زمان حکم کبریت احمر دارد پس مدعی اجتهاد کاذب ست
و بر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع مقلد از قول مقلَّد و این نیز خلاف اجماع ست چنانکه در مسلم الثبوت ست لا یرجع المقلد عما عمل به اتفاقا گوییم مسلم
نیست که چون در یک مسئله مجتهد بود حنفی نباشد زیرا که بسیاری از مجتهدین همچو صاحبین و زفر و طحاوی و جصاص وغیرهم از حنفیه بودند با آنکه اجتهاد
ایشان اظهر من الشمس ست و نیز تسلیم نمی کنیم که ترجیح مجتهدی در بعض مسائل قول مجتهدی را و در بعض دیگر قول مجتهدی دیگر را خرق اجماع ست بلکه
خرق اجماع آنست که در یک مسئله مذهبی اختیار کند که مخالف اقوال جمیع من سلف باشد زیرا که تعدد و مسئله مانع اجماع مرکب ست کما هو مذکور
فی کتب القوم بلکه تفصیل در مسئله واحده مشتمل بر شرائط و ارکان که اختلاف کرده باشند در ان بسوی دو قول با ثبات شرطیت بعض یا رکنیت وے
موافقةً بقول المثبت و نفی بعض موافقةً بقول الثانی ازان قبیل نیست که اتفاق کرده باشند بر بودن وی مخالف اجماع چنانکه در مسلم و شرح مواقف
مذکور ست آری اتیان بفعلی مشتمل بر منافیاتش بالاجماع و اگرچه مختلف باشد بهر یکی ازان خرق اجماع ست و اما بودن مجتهد کمیاب تر از گوگرد سرخ
پس مراد بآن مجتهد مطلق ست و اما مجتهد در مسئله واحد پس چنین نیست زیرا که مراد بآن کسی ست که مطلع بوده است بر جمیع دلائل متعلقه باین مسئله
با علم بطریق دلالت لفظ بر معنی لغوی و شرعی و مراد بعلم علم بحقائق آن نیست مثل ابوحنیفه و شافعی بلکه بقدری که بران رجحان ظن مبتنی شود
و این خود غریب نیست بلکه مثل این در اکثر زمان یافته میشود و این قدر برای عمل و ترک تقلید درین مسئله کافی ست و مسلم نیست که عمل مقلد در بعض مسائل
بقول مجتهدی و در بعض دیگر بقول مجتهدی دیگر رجوع از قول امام خود ست زیرا که معنی رجوع از قول امام خود در فعل آنست که خلاف وی باشد درین فعل
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل و اگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن ممتنع باشد چنانکه در تنویر العینین و جز آن بتفصیل مذکور ست
و سخن در تحقیق این مسئله و رد ایرادات مانعین رفع بسیارست و در مبسوطات مذکور و آنچه درخور این مقام ست آنست که کلام درین مسئله بر دو نوع بود
یکی بطریق استدلال چنانکه مشتے نمونه از خروارے بگذشت دوم بطریق نقل از کتب مذاهب خصوصاً مذهب حنفیه و اندکی از بسیار ازان این ست
که در حجة الله البالغه گفته حق نزدم آنست که همه سنت ست و نظیرش وتر ست بیک رکعت و سه رکعت و کسی که رفع میکند دوست تر ست بسوے
من از غیر رافع زیرا که احادیث رفع اکثر و اثبت اند انتهی و در ارکان اربعه گفته رفع احسن ست و عدم رفع حسن و در مالابد منه گفته رفع یدین نزد
ابوحنیفه سنت نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات میکنند انتهی و در تکمیل مؤلفهٔ مولانا رفیع الدین دهلوی رح ست که سنیت رفع باقی ست و نیست
مجتهدین را منا قشه در اصل سنیت وی فی الجمله و نه در جواز بقای او و اگرچه بعض متعصبه ازان منع کنند زیرا که رفع ازان چیزها نیست که مخالف افعال
صلوة باشد چه باقی ست در تحریمه و قنوت و عیدین پس نکیری نیست بر فاعل وی در بقای سنیت انتهی و در مصفی ست در بیان رکوع کنند و یکی

یعنی برکوع رفتن رفع یدین کند و ذکری از اذکار ماثوره مانند سبحان ربی العظیم بگوید انتهی و در تنویر العینین ست که حق این ست که رفع یدین نزد رفتن
در رکوع و قیام از ان و قیام بسوی رکعت سوم سنت غیر مؤکده است از سنن هدی و مثاب ست فاعل او بقدر فعل اگر همیشه کند مواظف آن و اگر یکبار کند مثل آن ثواب بیابد
و ملام نیست تارک او و اگرچه مدت عمر خود ترک نماید و اما طاعن عالم بحدیث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نمیکنم او را مگر
کسانیکه گفت خدای تعالی در شان ایشان وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ و مراد بسنت هدی فعل غیر فرض ست و غیر مختص بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم که کرده باشد آنرا رسول خدا و خلفای راشدین یا امر نموده باشند بدان یا تقریر نموده باشند بران بطریق قربت و منسوخ نشده و باجماع ترک
نگشته و مراد بغیر مؤکده چیزی ست که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و بیرون رفت بقول ما فعل عدم رفع زیرا که عدم فعل نیست و بغیر فرض نوافل مبتدئه
و بغیر مختص همه نوافل مختص بآنحضرت همچو وصال و بقید عدم نسخ سنن منسوخه همچو قیام برای جنازه و بقید عدم ترک بالاجماع سنن متروکه باجماع همچو رفع [illegible]
الی قوله پس ثابت شد رفع یدین در مواضع اربع مذکوره بروایات صحیحه ثابته و آثار مرضیه راجحه و مذاهب حقه صادقه از آنحضرت و از کبرای صحابه و عظمای علما و فقهای
مجتهدین بحیثیتی که مشوب نیست بآن نسخ و نه تعارض تا آنکه ادعا کردند بعض ایشان تواتر را و از شهرت خود لا اقل نیست انتهی و دلائل مذکوره غالبا از همین رسا
ماخوذ ست اما بلا ترتیب با ضم ضمیمهای مناسب مقام و این همها حنفی بلکه محققین حنفیه اند و کتب و فتاوای ایشان کتب و فتاوای حنفیه است پس تحقیق این بزرگ
حجت باشد بر حنفیه و مختارات ایشان عین مذهب حنفی باشد والله اعلم بالصواب **وعن وائل** بفتح واو و الف بعد همزه کنیت وی ابو هنیده است
بضم ها و فتح نون ابن حجر بن ربیعة الحضرمی بضم حای مهمله و سکون جیم و برا پدرش از پادشاهان حضرموت و یمن بود و وی نزد آنحضرت معزز می زیست
و فود آورد بر آنحضرت و مسلمان شد و چون در آمد بر آنحضرت بگسترد برای وی ردای شریف و نشاند او را بران چادر و فرمود اللهم بارک علی وائل و ولده و عامل کرد
او را بر اقیال حضرموت جماعه اهل سنن از وی روایت دارد جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد باوی و روی عنه ابناه علقمة و عبد الجبار و غیرهما
قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم فوضع یده الیمنی علی یده الیسری علی صدره گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا
پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینه مبارک خویش و این حدیث دلیل ست بر مشروعیت وضع مذکور و برینکه محل وی صدر ست نووی
در منهاج گفته جعل یده تحت صدره و در نجم وهاج گفته عبارت اصحاب تحت صدره ست یعنی و درین حدیث علی صدره آمده گویا میان هردو تفاوت یسیر
انگاشتند انتهی و نهادن دست بر دست متفق علیه ائمه اربعه است آری نزد مالک ارسال ست با جواز وضع و بر سینه نهادن یعنی بالاتر از ناف مذهب
امام شافعی ست و بروایتی از امام احمد مخیر ست خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد زیر ناف نهد شیخ در ترجمه گفته
احادیث در هردو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع ست هرچه کند درست ست و آنچه متفق علیه ست نهادن دست راست بر دست چپ ست
و زیر ناف یا برابر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابوحنیفه آنچه معهود و معتاد ست اختیار کرده و آن تحت سره است انتهی
گوییم بعد اقرار باینکه احادیث در هردو آمده گفتن این حرف که زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده یعنی چه مگر آنکه مراد بثبوت صحت حدیث باشد
حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی رض روایت کرده که سنت وضع یدین ست زیر سره در نماز و از ابی جحیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت
وضع کف ست بر کف در نماز و بنهد آن هردو را زیر ناف اخرجه رزین و این حدیث صریح ست در زیر ناف ولیکن نووی گفته حدیث علی ضعیف ست
زیرا که در سندش عبد الرحمن بن اسحق واسطی ست و او ضعیف ست بالاتفاق و رواه الدارقطنی والبیهقی ایضا من طریقه و حدیث وائل صریح ست در نهادن
بر سینه و در سفر السعادة گفته دست راست بر دست چپ نهادی برابر سینه در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شد انتهی و نزد ترمذی ست از قبیصه بن هلب
از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را که می نهاد دست بر سینه خود شوکانی گفته ضم یدین یعنی دست بر کف نهادن ثابت شده است بروایت بیست کس از صحابه

اما آنکه ابن عبد البر گفته که درین باب از آنحضرت خلافی نیامده انتهی و هم ارسال گفته و هو قول جمهور الصحابة والتابعين وهمین را مالک در مؤطا ذکر کرده وابن منذر
وغیره از مالک غیر ازین حکایت نکرده اند و مروی ست از وی ارسال و صار الیه اکثر اصحابه انتهی و در تنویر العینین ست که وضع ید بر اخری اولی ست از
ارسال زیراکه ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلکه وضع بثبوت رسیده بروایات صحیحه ثابته از آنحضرت و از اصحاب وی مالک در مؤطا
و بخاری در صحیح خود از سهل بن سعد روایت کرده اند که گفت بودند مردم که حکم می کردند باینکه بنهد مرد دست راست خود بر دست چپ در نماز گفت
ابو حازم نمیدانم مگر آنکه نسبت میکرد این را بسوی آنحضرت و روایت کرد ترمذی از قبیصه بن هلب عن ابیه که گفت بود رسول خدا که امامت میکرد ما را
پس میگرفت شمال خود بیمین خود ترمذی گوید و درین باب ست از وائل بن حجر و غطیف بن الحارث و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد گفت
ابو عیسی حدیث هلب حدیث حسن ست و عمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعین و من بعدهم می بینند که بنهد مرد یمین خود بر شمال
در نماز و بعضی میگویند که هر دو را بالای ناف نهد و بعضی زیر ناف و این همه واسع ست نزد ایشان انتهی و همچنین روایت کرد مسلم از وائل بن حجر و ابن مسعود
و نسائی عن وائل بن مسعود و بخاری و حاکم از علی و ابن ابی شیبه از غطیف بن الحارث و قبیصه بن هلب عن ابیه و وائل بن حجر و ابی بکر صدیق و ابی الدرداء
که وی گفت از اخلاق پیغمبران ست نهادن یمین بر شمال در نماز و گفت فرمود آنحضرت گویا من می بینم احبار بنی اسرائیل را نهنده دستهای راست
خود بر دستهای چپ در نماز و همچنین اخراج کرد از ابی مجلز و ابی عثمان نهدی و مجاهد و ابی الجوزاء و آما روایت ارسال از بعض تابعین مثل حسن و ابراهیم
و ابن مسیب و ابن سیرین و سعید بن جبیر کما اخرجه ابن ابی شیبة پس اگر حدیث وضع بایشان رسیده است محمول ست بر آنکه وضع را سنت هدی
نه پنداشتند بلکه عادتی از عادات انگاشتند و مائل شدند بسوی ارسال بنا بر اصلیت وی با جواز وضع و اگر حدیث وضع بایشان نرسیده پس ظاهر ست
که امر وضع نزدیک ایشان ثابت نشده اگر میشد میکردند ناچار عمل بر ارسال بناء علی الاصل نمودند زیراکه وضع امری جدید ست محتاج بدلیل و چون دلیل
پیدا نشد مضطرب شدند بسوی ارسال نه آنکه ارسال نزد ایشان ثابت شده و باین مشیر ست قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مردی که میگیرد
یمین خود شمال خود را گفت این را از برای روم کرده کما اخرج ابن ابی شیبة و آنچه از یزید بن ابراهیم آمده که گفت شنیدم عمرو بن دینار را می گفت ابن زبیر
چون نماز میگذارد هر دو دست خود می گذاشت اخرجه ابو بکر بن ابی شیبة پس این روایت شاذ مخالف روایت ثقات ست از وی چنانکه ابو داود
از زرعة ابو عبد الرحمن آورده که گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صف قدمین و وضع ید علی الید از سنت ست و اگر تسلیم کرده شود که این روایت صحیح ست
پس فعل او باشد و لعل العذر له در روایت وضع از وی مرفوع ست زیراکه آنرا منسوب بسنت کرده و قول صحابی من السنة در حکم رفع ست کما حقق فی کتب
اصول الحدیث و معهذا شاید وی وضع را از سنن هدی ندانسته و فهم صحابی حجت نیست لاسیما وقتی که مخالف اجله صحابه همچو ابو بکر صدیق و علی مرتضی
و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد و نحوهم باشد با آنکه روایت مذکوره مخالف احادیث مرفوعه مشهوره و اعمال مستفیضه صحابه ست در باب وضع
پس لائق عدم تعویل ست بران و اسقاطش از پایه اعتبار و عدم التفات بسوی وی و آما مالک بن انس پس روایات از وی مضطرب ست اهل مدینه
از اصحاب وی مطلقا از وی روایت وضع می کنند برابر ست که در فرض باشد یا نفل چنانکه حدیث مؤطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الکریم
بن المخارق بصری شاهد اوست و اهل مصر از اصحاب وی ارسال روایت کرده اند در فرض و وضع در نفل و عبد الرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال
روایت نموده و اشهب اباحت وضع نقل کرده و متاخرین مالکیه اگرچه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند و لیکن این روایت شاذه مخالف روات
جمهور اصحاب اوست پس خارق اجماع و اتفاق نتواند شد و مصادم اطباق نخواهد بود و بنا بر شذوذ وی ابن حاجب تاویلش کرده در مختصر خود باعتماد
بر ارض چون بردارد سر خود از سجده و نهوض کند بسوی قیام و وضع تحت سره و فوق او متساوی ست زیراکه از اصحاب آنحضرت هر دو مروی ست

شيخ ابن الهمام گفته ثابت نشد حديثی صحيح که واجب کند عمل را در بودن وضع زير سينه يا زير ناف ومعهود از حنفيه زير سره واز شافعيه تحت صدر ست
واز احمد دو قول ست کالمذهبين ومحقيق مساوات ست ميان هر دو انتهی کلام التنوير واز ينجاست که شوکانی در مختصر ضم يدين گفته ومقيد بتحت سره يا علی
الصدر نموده وليکن در معمولات مرزا مظهر جانجانان حنفی قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سينه می بستند ومی فرمودند که اين روايت ارجح ست از
روايت زير ناف انتهی اخرجه ابن خزيمة واخرجه ابو داؤد والنسائی بلفظ ثم وضع يده اليمنی علی ظهر کفه اليسری والرسغ من الساعد
ورسغ بضم را وسکون سين مهمله مفصل را گويند که درميان ساعد وکف بوده است **وعن** ابی الوليد عبادة بضم عين مهمله وتخفيف موحده
وبعد الف دال مهمله بن الصامت بن قيس الخزرجی الانصاری السالمی ست حاضر شد هر سه عقبه وبدر وجمله مشاهد را عمر بن خطاب او را قاضی شام
ومعلم کسان آنجا مقرر کرد ووی اول در حمص اقامت نمود وپستر بسوی فلسطين آمد وور رمله انتقال کرد وگفته اند که در بيت المقدس مرد سنه اربع وثلثين
وهو ابن اثنتين وسبعين سنة ووی يکی از انهاست که کعب بن اشرف يهودی را کشتند روی عنه انس بن مالک وعبد الرحمن بن ثابت وقتل يوم اليمامة

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يقرأ بام القرآن نيست نماز مر کسی را که نخواند ام القرآن را
واين نيز نام سورۂ فاتحه است بجهت اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا عز اسمه وتعبد بامر ونهی وبيان وعد ووعيد ست يا چون مبدأ ومفتح
قرآن ست گويا اصل ومنشأ اوست وور روايتی از مسلم وابو داؤد وابن حبان فصاعدًا آمده يعنی اگر چيزی زياده کند بر فاتحه هم درست ست ليکن
ابن حبان گفته که متفرد ست باين زيادت معمر از زهری واعلال کرده ست آنرا بخاری در جزء القراءة ودر روايتی باين لفظ ست لم يقرأ بفاتحة الکتاب
عوض لم يقرأ بام القرآن شيخ در ترجمه گفته تمسک کرد باين حديث شافعی واحمد در روايتی بر فرضيت قراءت فاتحه در نماز زيرا که نفی کرد نماز را از کسی
که فاتحه نخواند ونزد ما مراد نفی کمال ست بدليل قوله تعالی فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ ونيز فرمود آنحضرت اعرابی را اقرأ ما تيسر معک من القرآن
پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چيزی از قرآن ست هر چه باشد فاتحه يا جز آن وخواندن فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود انتهی
گفت محرر سطور عفی عنه خواندن فاتحه در هر رکعت فرض ست بدليل اين حديث وديگر احاديث صحيحه که وارد اند درين باب وآن احاديث بيان ما تيسر
من القرآن اند وور حديث مسیء ست نزد احمد وبيهقی وابن حبان اين لفظ که بکن اين را در هر رکعت بعد قول وی که بخوان ام القرآن را وامر اصل ست
در وجوب وصاحب منور المنار اين روايت را نسبت ببخاری کرده از حديث قتاده واين وهم ست وآنچه در بخاری ست از حديث وی اين ست
که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاتحة الکتاب ومراد بقول وی افعل ذلک فی الصلوة کلها نيز هر رکعت نماز ست نه مجموع نماز زيرا که اين را رسول خدا
صلی الله عليه وسلم بعد بيان چيزی که کرده ميشود در هر رکعت ارشاد فرموده واين قرينه قوی ست بر مراد هر رکعت ونيز آنچه آنحضرت صلی الله عليه وسلم
همراه قراءت فاتحه از صفات رکوع وسجود واعتدال وغير آن ذکر کرده مامور به ست در هر رکعت ومخالف نمی گويد که رکوع وسجود واعتدال واطمينان در يک رکعت
از نماز کافی ست تا قراءت فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات وباقی چيزها را در هر رکعات واجب گفتن تفريق در اجزای دليل کردن ست
بلا دليل آری اينجا معلوم ومتعين شد که مراد از قول وی بکن اين را در همه نماز خود رکعات نماز ست ونيز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت ميخواند کما رواه مسلم وفرموده
صلوا کما رأيتمونی اصلی پس واجب شد که در هر رکعت بخوانند وحديث دليل شد بر نفی صلوة شرعيه چون مصلی دران فاتحه نخواند زيرا که نماز مرکب ست از اقوال
وافعال ومرکب منتفی ميشود بانتفای جميع اجزا وبعض اجزا وحاجت نيست بسوی تقدير نفی کمال زيرا که ضرورت تقدير نزد تعذر صدق نفی ذات می باشد
وانصرحديث آينده معلوم می شود که نفی متوجه ست بسوی کفايت وآن مانند نفی ذات ست در مآل زيرا که آنچه کفايت نمی کند نماز شرعی نيست در مصنف ابن ابی شيبة از
جابر بن عبد الله ست من صلی رکعة لم يقرأ فيها بام القرآن فلم يصل الا وراء الامام گفته ابو حنيفه قراءت فاتحه را در هر رکعت از نفل ووتر ودو رکعت از فرض واجب گفته

وبترک واجب نقصانی عظیم در نماز راه یافت الا آنکه نماز وی بیش وی فاسد نمی شود وشافعی قائل ست بآنکه همراه نقصان فاسد هم سے شود
مسئله جمعی گفته اند که وجوب سورهٔ فاتحه منجر می شود بسوی وجوب رعایت مخارج وتشدیدات وحرکات حروف زیراکه وجوب فاتحه شامل
این همه را وصحیح آنست که تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست ست بحدیث ابوداؤد که آنحضرت برآمدند بمسجد وآنجا اعراب
وعجمی وشیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرت فرمودند الحمد لله القرآن واحد والالسنة شتی وتصویب آنهمه واستهجان قومی که تجوید قراءت
کنند بقصد دنیا فرمودند وهیچ جا ثابت نشده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه ضبط مخارج وغیر آن کرده باشند باوجود
دخول اعجمین ما اعراب در اسلام **مسئله** کلمه کلمه از فاتحه اگر جدا کند بوجهی که در عرف آنرا قراءت فاتحه نگویند نماز درست نشود واز فصلی که اسم قراءت را
نفی نکند ضرر نمیرسد وهمچنین تخلل سکوت اگر بوجهی باشد که اسم قراءت کل فاتحه را نفی کند قاطع قراءت اوست بخلاف آنکه نفی نکند انتهی متفق علیه
ودر منتقی گفته رواه الجماعة ولیکن بلفظ فاتحة الکتاب ودر نیل الاوطار گفته ودرین باب ست از انس نزد مسلم وترمذی واز قتاده نزد ابوداؤد ونسائی
واز عبدالله بن عمر نزد ابن ماجه واز جابر نزد ابن ماجه واز علی رضی الله عنه نزد بیهقی واز عائشه وابوهریره **وفی روایة لابن حبان**
والدارقطني لا تجزئ صلوة لا يقرأ فيها بأم الكتاب کفایت نمی کند نمازی که خوانده نمی شود در وی سورهٔ فاتحه در منتقی
گفته دارقطنی گفته اسنادش صحیح ست وصححه ابن القطان ورواه ابن خزیمة وابن حبان واو را شاهدی ست از حدیث ابوهریره باین لفظ که پذیرفته
نمی شود نمازی که خوانده نمی شود در وی بأم القرآن نووی در شرح مسلم ومصنف در فتح قول بوجوب فاتحه در هر رکعت را نسبت بجمهور کرده وابن سید الناس
در شرح ترمذی گفته مروی ست از علی وجابر وابن عون واوزاعی وابی ثور والیه ذهب احمد وداؤد وبه قال مالک در بحر زخار گفته ظاهر حدیث باکسی ست
که بایجابش در هر رکعت رفته ومؤیداوست حدیث ابی سعید نزد ابن ماجه باین لفظ که نیست نماز کسی را که نخواند در هر رکعت الحمد وسورهٔ در فرض یا غیر او
ولیکن مصنف گفته اسنادش ضعیف ست ونیز حدیث ابوسعید باین لفظ آمده که امر کرد ما را رسول خدا باینکه بخوانیم فاتحة الکتاب در هر رکعت رواه
اسمعیل بن سعید الشالنجی ابن الهادی در تنقیح گفته رواه اسمعیل هذا وهو صاحب الامام احمد من حدیث عبادة وابی سعید بهذا اللفظ وظاهر وی
وجوب فاتحه است در هر رکعت بغیر فرق در میان امام ومأموم وسر وجهر ومؤیداوست حدیث جابر که هر که گذارد یک رکعت ونخواند در آن
فاتحه پس نگذارد مگر پس پشت امام رواه مالک فی الموطا والترمذی وصححه ومذهب حسن بصری واسحق وجوب خواندن فاتحه با قرآن ست در نماز
در هر رکعت که باشد یکبار وکذا قال ابوحنیفة ولیکن بغیر تخصیص فاتحه وتمام این بحث با استیفای دلائل طرفین وترجیح حدیث باب در نیل الاوطار ست
وفي أخرى لأحمد والبخاري في جزء القراءة وصححه وأبي داؤد والترمذي وابن حبان والدارقطني والحاكم والبيهقي من رواية
عبادة بن الصامت یعنی در روایت دیگر ست از حدیث عباده که گفت بودیم ما پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بامداد پس قراءت کرد آنحضرت
پس گرانی کرد بروی قراءت ودشوار شد پس هرگاه که فارغ شد از نماز فرمود **لعلكم تقرؤن خلف امامكم** شاید که شما میخوانید پس امام خود
ونفرمود مخوانید پس من اشاره بآنکه مأموریت مقتضی خاموش بودن وگوش داشتن ست مر قراءت امام را هر که باشد من یا دیگری وسبب ثقل قراءت
بظاهر سماع اصوات قارئین باشد که موجب تشویش وقت والتفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم ولیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن
منافی این معنی ست زیراکه این زجر ست وآن مستیقن ست پس لعلکم یعنی چه وتواند که سبب ثقل کراهت این فعل وناخوش داشتن آنحضرت این فعل را
از ایشان باشد وسبب ثقل تأثر آنحضرت باشد از نقص که ناشی می شد مر ایشان را از عدم انصات واستماع قراءت آنحضرت وکامل گاهی متأثر می شود
بنقص ناقص چنانکه مروی ست که آنحضرت روزی در نماز صبح افتتاح قراءت بسته شد وبیان کرد که سبب این بستگی آنست که قومی که بی من می ایستند

که وضو را خوب بکنی [illegible] فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم گفتیم آری میخوانیم ای رسول خدا قال فرمود لا تفعلوا مکنید این کار را و نخوانید خلفِ امام الا بفاتحة الکتاب مگر سورهٔ فاتحه که آنرا خوانده باشید در پسِ امام و چون این خطاب بموتمین ست واجب آمد قرارتِ فاتحه در هر رکعت پسِ امام چنانکه مذهبِ شافعی ست و در مسوّی شرح موطا گفته نزد شافعی قرارت خلف امام واجب خواه امام بجهر خواند یا بسر پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکتاتِ امام فیها والا بخواند همراه امام و مالک گفته بخواند وقت اسرار امام نه جهر احتیاطا و ابو حنیفه گفته اصلا نخواند و اگر خواند مکروه باشد انتهی و در قولی از ابو حنیفه در نماز سری بی کراهت جائز ست و در کفایه از امام محمد و ابو حفص عدم کراهت قرارت فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابو حنیفه و محمد لا باس آورده و در تنویر العینین گفته دلائل قرارت فاتحه در جانبین قوی اند لیکن بعد تامل ظاهر میشود که قرارت اولی ست از ترک و تعویل درین باب بر قول محمد ست چنانکه در هدایه از وی نقل کرده انتهی و باین رفته اند صاحب حجة الله البالغه و والد او شیخ عبد الرحیم دهلوی و میرزا مظهر جانجانان در معمولات رحمهم الله تعالی و مرزا حسن علی محدث لکهنوی رح را درین باب رسالهٔ مستقل ست که در آن اثباتِ قرارتِ فاتحه از کتبِ حنفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیار ست از انجمله این حدیث ست که گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکه امام قرارت می کند گفتند ما میکنیم فرمود مکنید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحة الکتاب را مصنف در تلخیص گفت اسنادش حسن ست و نزد ابو داود ست از حدیث ابی سعید که گفت امر کرد ما را رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم اینکه بخوانیم فاتحة الکتاب و ما تیسر را و اسنادش صحیح ست در سبل السلام گفته این حدیث دلالت کرد بر ایجاب قرارتِ فاتحه خلف امام تنصیصا چنانکه دلالت کرد برای وی بلفظے که نزد شیخین ست بنا بر عموم خود و این ظاهر ست در عموم نماز جهری ان باشد یا سریه و در هر رکعت و باین رفته اند شافعیه و گفتند حنفیه نخواند آنرا ماموم نه در سریه و نه در جهریه و حدیث عباده حجت ست بر ایشان و استدلال ایشان بحدیث من صلّی خلف امام فقرارة الامام له قرارة با وجود ضعیف بودنش مصنف در تلخیص گفته مشهور ست از حدیث جابر و او را طرق ست از جماعهٔ از صحابه کلها معلولة انتهی و در منتقی الاخبار گفته رواه الدارقطنی من طرق کلها ضعاف والصحیح انه مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا که عام ست چه لفظِ قرارت امام اسم جنس مضاف ست شامل هر انچه امام بخواند و همچنین قوله تعالی وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ وَاَنْصِتُوْا و حدیث اذا قرئ فانصتوا زیرا که این عام اند از فاتحه و جز آن و حدیث عباده خاص ست بفاتحه پس عام مخصوص شود بآن انتهی کلام السبل و در نیل الاوطار گفته دارقطنی گوید این حدیث یعنی قرارة الامام له قرارة را جز ابی حنیفه و حسن بن عماره دیگری مسند نکرده و این هر دو ضعیف اند و مصنف در فتح الباری گفته انه ضعیف عند جمیع الحفاظ و قد استوعب طرقه و علله الدارقطنی انتهی فانه لا صلوٰة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسے را که نخواند فاتحة الکتاب و ظاهر حدیث در فرضیتِ قرارت اوست خلفِ امام و هو الصواب خلافا للحنفیه و خلاف کرده اند در آنکه محل قرارتِ او کدام ست بعضی گفته اند میانِ سکتاتِ امام بین الآیات بخواند و گفته اند بعد سکوتِ امام از قرارتِ فاتحه بالتمام و دلیلی برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیث عباده دال ست برآنکه نزد خواندنِ امام فاتحه را بخواند و مؤید اوست بایضاح حدیثِ عباده نزد ابو داود که وی نماز گذارد خلف ابی نعیم و جهر کرد ابو نعیم بقرارت و خواندن گرفت عباده امّ الکتاب را و چون برگشتند از نماز بعض سامعین عباده را گفتند که تو امّ القرآن میخواندی و ابو نعیم جهر میکرد گفت آری گذارد با ما رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم بعض نمازها که در آن جهر کرده می شود بقرارت پس ملتبس شد بروی قرارت و چون فارغ شد از نماز رو کرد بر ما و فرمود آیا میخوانید شما وقتیکه جهر میکنم بقرارت بعضی از ما گفتند آری میخوانیم فرمود مخوانید من میگویم چیست مرا که منازعت کرده می شوم قرآن را پس قرارت نکنید هیچ چیز را وقتی که جهر کنم مگر بامّ القرآن پس عباده که راوی این حدیث ست در پسِ امام بجهر قرارت فاتحه کرد زیرا که از کلامِ آنحضرت فهمید که قرارت آن خلفِ امام بجهر باید کرد اگرچه با امام منازعت باشد و ابو هریره چون روایت حدیث فهی خداج کرد ابو السائب از وی پرسید که من احیانا

در پس امام می باشم یعنی پس چگونه خوانم ابوهریره ذراع او را خله کرد و گفت اقرأ بها فی نفسک یا فارسی الحدیث و نحو [redacted] در هر ... و صبح در هر رکعت بسر باید خواند پستر گفت در نمازی که امام جهر کند تو نزد سکته وی بخوان و اگر سکته نکند قبل از وی و بعد از وی و همراه وی بخوان و ترک مکن آن را در هیچ حال رواه ابوداود و در بهجة المحافل گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سکته طویله میکرد که ماموم دران فاتحه می خواند فهی سنة قل من العلماء من یستعملها فهی من السنن المهجورة انتهی و نووی در اذکار گفته مستحب ست تطویل این سکته تا ماموم فاتحه بخواند انتهی حافظ ابن القیم در کتاب الصلوة که از مصنفات او فرموده منقول نیست از آنحضرت باسناد صحیح و نه ضعیف که سکته میکرد بعد قرارت فاتحه تا بخواند فاتحه را کسی که خلف اوست و اگر این سکته طویله که دران ماموم قرارت فاتحه را در یابد میکرد بر اصحاب وی مخفی نماندی و معرفت و نقل ایشان آن سکته را اهم تر می بود از سکته افتتاح انتهی و مصنف رح در تخریج الاذکار برای قول نووی دلیلی مرفوع ذکر نکرده پس قول صاحب بهجة المحافل قولی عجیب ست و بالجمله احتجاج کرده اند حنفیه بر عدم فرضیت فاتحه بحدیث مسی زیرا که دران امرست بقرارت ماتیسر من القرآن و شافعی را ازین احتجاج جوابهاست اقوای اجوبه این حدیث لاتجزی صلوة ست دیگر آنکه در حدیث مسی نیز ثم اقرأ بام القرآن وارد شده رواه احمد و ابوداود و ابن حبان دیگر حمل حدیث مسی ست بر عاجز از تعلم آن و حال آنکه وی از اهل اداست و در نیل الاوطار گفته قول وی ماتیسر مجمل مبین ست یا مطلق مقید یا مبهم مفسر زیرا که متیسر برای حفظ مسلمین همین فاتحه بود و گفته اند که مراد بماتیسر مازاد علی الفاتحة است جمعا بین الادلة زیرا که حدیث فاتحه زیادتی ست که بعد حدیث مسی واقع شده و این جمع حسن ست **وعن** انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابابکر و عمر کانوا یستفتحون الصلوة بالحمد لله رب العلمین بدرستیکه آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را بالحمد لله رب العلمین و ازین حدیث معلوم می شود که بسم الله الرحمن الرحیم نمی خواندند لیکن قرارت آن مجمع علیه ست هیچ یکی را دران خلاف نیست و باحادیث دیگر از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده خواه جزو فاتحه دارند چنانکه شافعیه گویند یا ندارند چنانکه مذهب حنفیه ست ولیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابوحنیفه که او را افتتاح الصلوة میدارد مثل تعوذ و در رکعات ازوی و بمذهب صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرآن ست و هر رکعت مستقل ست و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه فاتحه را نه درمیان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد بالحمد لله رب العالمین سوره است و ما میگوئیم که مراد نفی جهرست ببسمله نه نفی قرارت آن در مصفی گفته ظاهر ازین حدیث آنست که نمی خواند بسمله را بجهر و نه بخفیه و همین ست مذهب امام مالک و جمعی تاویل کرده اند بآنکه نخواند بوجهی که مسموع می شود پس دلالت کند بر نفی جهر نه بر نفی قرارت مطلقا و فقیر هیچ دلیلی بر فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیافته است که دلالت کند بر خواندن بسم الله خفیه و در مذهب شافعی خواندن بسمله فرض ست زیرا که جزو فاتحه است و جهر ببسمله در صلوة جهریه سنت ست و در مذهب ابوحنیفه مسنون ست خواندن آن بطریق اخفا در جهریه و سریه والله اعلم انتهی و حافظ ابن القیم در هدی فرموده که آنحضرت گاهی جهر میکرد ببسم الله الرحمن الرحیم و اخفا بیشتر بود از جهر و شک نیست که اگر همیشه جهر میکرد در هر روز پنج بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند بر خلفای وی و بر جمهور اصحاب وی و اهل بلده او در اعصار فاضله که این از احمل محال ست و در تشبث وی احتیاج بالفاظ مجمله و احادیث واهیه باشد فصحیح تلک الاحادیث غیر صریح و صریحها غیر صحیح انتهی **متفق علیه** و درین باب احادیث دیگرست و استوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظه و علما اختلاف کرده اند در جهر بسمله در نماز از ابی هریره آمده که وی نماز گذارد و جهر کرد ببسمله در قرارت و گفت بعد فراغ از آن انی لاشبهکم صلوة برسول الله رواه النسائی و ابن خزیمة و ابن حبان فی صحیحه و الحاکم فی المستدرک و صححه الدارقطنی و الخطیب و البیهقی و غیرهم و از ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را ببسم الله الرحمن الرحیم رواه ابوداود و الترمذی و گفت ترمذی لیس اسناده بذاک و روایت کرد حاکم در مستدرک از ابن عباس باین لفظ که بود آنحضرت جهر میکرد ببسم الله الرحمن الرحیم

رجال صحیح ودر بخاری ست از انس که وی پرسیده شد از قرارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت بود قرارت او مد پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم دراز
میکرد بسم الله را ودراز میکرد الرحمن را ودراز میکرد الرحیم را وآز ام سلمه آمده که گفت بود رسول خدا تقطیع میکرد قرارت را بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العلمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرجه احمد فی مسنده وابو داؤد فی السنن وابن خزیمة فی صحیحه والحاکم فی مستدرکه دارقطنی گفته اسناد وی
صحیح ست این احادیث حجت کسی ست که قائل ست بجهر بسمله واما کسی که میگوید جهر نکنند ببسمله پس حجت وی حدیث عائشه است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
شروع میکرد نماز را بتکبیر وقرارت را بالحمد لله رب العالمین اخرجه مسلم وقد تقدم فی الکتاب ودیگر همین حدیث انس ست واهل سنن آنرا از حدیث عبد الله
بن معقل آورده اند وباین رفته اند خلفای اربعه ودیگر ایمه از صحابه شوکانی در فتح القدیر گفته احادیث ترک اگرچه صحیح تر اند لیکن اثبات ارجح ست باآنکه
خارج ست بمخرج صحیح پس اخذ بدان اولی باشد لاسیما با امکان تاویل ترک واین مقتضی اثبات ذاتی ست یعنی بودن وی قرآن وهم وصفی یعنی جهر با
نزد جهر بقرارت آن سور که مفتتح اند بدان در نماز انتهی بعده گفته که تنقیح کلام ومحث را باطراف این مسئله استدلالا وردا ودفعا وروایة ودرایة موضع
دیگر ست گویم استیفای این بحث بروجه مذکور در نیل الاوطار کرده چون در نقلش اطالت بسیار بود فروگذاشته آمد زاد مسلم لا یذکرون
بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قرائة ولا فی آخرها زیاده کرد مسلم که ذکر نمی کردند آنحضرت وابوبکر وعمر بسمله را در اول قرارت ونه در آخر
آن وهم در مسلم ست از حدیث ابوهریره که چون برمیخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رکعت دوم آغاز میکرد قرارت را بالحمد لله رب العالمین و
سکوت نمیکرد یعنی برای دعای استفتاح شیخ در ترجمه گفته ظاهر حدیث در آن ست که ابتدا ببسمله نمی کرد وشافعیه که قائل اند بجهر بسمت بسمله مر فاتحه را تاویل
میکنند که مراد بالحمد تمام سوره است با بسمله یا مراد آنست که جهر ببسمله نمی کرد انتهی ودر سبل زیر زیادت مسلم گفته که این زیادت مبالغه است در نفی ورنه
در آخر وی بسمله نیست ویحتمل که مراد باخر سوره دیگر باشد که بعد فاتحه میخوانند وحدیث دلیل ست برآنکه این هر سه بزرگ بسمله بمقتدیان خود نمی شنوانیدند
جهرا با احتمال قرارت وی سرا وعدم قرارت اصلا ولیکن قول وی وفی روایة عن انس لاحمد والنسائی وابن خزیمة بمفهوم خود دال ست
بر قرارت وی سرا لا یجهرون ببسم الله الرحمن الرحیم جهر نمی کردند ببسمله وفی اخری ودر روایت دیگر ست از انس لابن خزیمة
کانوا یسرون بودند که پنهان می گفتند بسمله را وجهر نمیکردند بدان واین صریح ست در قرارت بسر ولهذا گفت مصنف رح وعلی هذا
وبرین یعنی قرارت آنحضرت وابوبکر وعمر بسمله را بسر یحمل النفی حمل کرده میشود نفی فی روایة مسلم در روایت مسلم چنانکه گفت لا یذکرون
یعنی ذکر نمی کردند بجهر نه آنکه ترک میکردند ونمی خواندند خلافا لمن اعلها بخلاف کسی که تعلیل کرده است وظاهر نموده است علت زیادت مسلم وعلت
این ست که اوزاعی این زیادت را از قتاده مکاتبة روایت کرده واین علت را رد کرده اند باینکه اوزاعی منفرد نیست بآن بلکه غیر وی نیز آنرا روایت
صحیح اخراج کرده وباین حدیث استدلال کرده اند براینکه بسمله را نه بجهر باید گفت ونه بسر نه در فاتحه ونه در غیر وی بنابر آنکه مراد بقول وی ولا فی آخرها
اول سوره دوم ست وهر که اثبات کرده گفته مراد بعدم جهر هر سه حضرات عدم جهر بحالت جهر بفاتحه است وبسمله را بسر میخواندند کما قرره المصنف
در سبل السلام گفته علما درین مسئله اطالت کلام کرده اند وبعضی اعلام دران تصنیف نموده وبنای آن بر اضطراب حدیث انس نهاده وگفته که در وی
حجت نیست واصل این ست که بسمله از قرآن ست ودراز شد جدال درمیان علما از طوائف بنابر اختلاف مذاهب واقرب این ست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم گاهی جهر میکرد وگاهی اخفا وقد طولنا البحث فی حواشی شرح العمدة بما لا زیادة علیه وجماعتی از محققین برین ست که بسمله مثل سائر آیات
قرآن ست در جهریه بدان جهر کنند ودر سریه سر نمایند واما استدلال بنخواندن آنحضرت بسمله را در فاتحه وجز آن در نماز خود بر نبودن وی آیت باآنکه قرآن
دلالت میکند براینکه وی آیت نیست پس غیر منتهض ست زیراکه ترک قرارت در نماز اگر ثابت شود دلیل بر نفی قرآنیت وی نباشد زیراکه جهر بقرارت آیه در نماز

دلیل بر قرآنیت نیست بلکه دلیل عام ست ازان و دلیل عام بانتفای دلیل خاص منتفی نمی شود انتهی در حجة الله البالغة گفته بسمله آهسته گوید زیراکه مشروع شده است برای ما تقدیم تبرک بدان در قرارت و نیز احتیاط همدرین ست انتهی و در بعضی احادیث آمده که آنحضرت ؐ جهر میکرد ببسمله و همچنین ابوبکر و عمر و این احادیث ضعیف ست و در تلخیص بران تکلم کرده شیخ در ترجمه فرموده بتحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابهٔ دیگر که جهر نمی کردند ببسمله اگرچه نماز جهریه می بود و شیخ ابن الهمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بسمله مگر آنکه در اسناد وی سخن ست و هیچ یکی از ارباب مسانید اربع مشهوره اخراج نکرده حدیثی دران باوجودیکه کتب ایشان مشتمل ست بر احادیث ضعیف نیز و از چندین صحابه و تابعین و غیرهم از ائمهٔ لاتعد و لاتحصی ذکر کرده اند که جهر نمی کردند و احیاناً اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال قرب بعضی از مبتدیان آنرا شنید و ترمذی دو باب عقد کرده یکی برای جهر بتسمیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیرهم من التابعین و من بعدهم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر شده که مذهب امام اعظم اصح و ارجح ست انتهی گوییم احادیث جهر ببسمله بالا گذشته و بعضی ازان صحیح ست و شوکانی بترجیح جهر بر سر رفته و با دلهٔ صحیحه باثبات رسانیده فتدبر **وعن ابی عبد الله نعیم** بن عبد الله بتصغیر مولای عمر بن الخطاب المجمر بضم میم و سکون جیم و کسرهٔ میم ثانی و را در آخر و یقال بفتح الجیم و تشدید المیم الثانیة ذکره الحلبی فی شرح العمدة پسر و پدر هر دو موصوف اند بمجمر و این را قصه ایست که بجای خود مذکور ست و در فتح گفته که وی مباشر مجمری مانند بدین وجه ملقب شد باین نام و جزم به ابراهیم الحربی و در سبل گفته که موسوم شد بمجمر بسبب آنکه مامور بود بتجمیر مسجد مدینه در هر جمعه وقت نیم روز **قال صلیت وراء ابی هریرة** رضی الله عنه **فقرأ بسم الله الرحمن الرحیم ثم قرأ بامّ القرآن حتی اذا بلغ ولا الضالین قال آمین** گفت نعیم نماز گذاردم در پس ابوهریره پس خواند بسمله پستر خواند سورهٔ فاتحه تا آنکه رسید بلفظ ولا الضالین گفت آمین و آمین گفتن بعد فاتحه سنت ست بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچه امام آمین نگوید و در تامین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف ست نزد بعضی نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع قاله ابن الهمام و ظاهر حدیث آنست که آمین گفتن ابوهریره بجهر بود و چنانکه مذهب شافعیه است و آمین بتخفیف میم ست بمد الف و قصر آن نیز آمده معنی آن اللهم اسمع و استجب یا کذلک فلیکن کذا فی المصفی

ویقول کلما سجد و اذا قام من الجلوس و می گفت ابوهریره هرگاه که سجده کرد و چون راست بایستاد از جلوس **الله اکبر** یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و همچنین چون می استاد از سجدهٔ اولی و ثانیه و درینجا دلیل ست بر تکبیرات نقل در مصفی گفته اتفاق کرده اند ائمه برین تکبیرها و آن بست و دو تکبیرست در چهار رکعت و همه آنها سنت ست مگر تکبیر اولی که آن فرض ست منعقد نمی شود نماز بدون آن انتهی

ثم یقول اذا سلم والذی نفسی بیده انی لاشبهکم صلوة برسول الله پستر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا که من مانندترم شما ام از روی نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم **رواه النسائی و ابن خزیمة** و ذکره البخاری تعلیقاً و اخرجه السراج و ابن حبان و غیرهم و بوب علیه النسائی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و این اصح حدیثی ست که وارد شده است درین باب و مؤید ست مر اصل را که بودن حکم بسمله است حکم سورهٔ فاتحه در قرارت جهراً و سراً زیراکه این ظاهر ست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند بسمله را بقول ابی هریرة انی لاشبهکم صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم اگرچه محتمل ست که مراد مشابهت باشد در اکثر اقوال و افعال آنحضرت مگر این احتمال خلاف ظاهر ست و بعید ست از صحابی که ابتداع کند در نماز چیزی که نکرده است آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پستر گوید والذی نفسی بیده انی لاشبهکم الخ و در وی دلیل ست بر شرعیت تامین برای امام دارقطنی در سنن از حدیث وائل بن حجر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را چون می گفت

غير المغضوب عليهم ولا الضالين ميگفت آمين دراز ميكرد بدان آواز خود را وگفت كه اين حديث صحيح ست اخرجه ابن حبان والدارمي وابن ماجة

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاقرؤا بسم الله الرحمن الرحيم فانها احدى آياتها چون بخوانيد شما سورهٔ فاتحه پس بخوانيد بسمله را زيرا كه بسمله يكى از آيات فاتحه است چنانكه مذهب شافعى ست
ودر حديث ابن عباس ست كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم شروع ميكرد نماز خود را يعنى قرارت را ببسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذي وليكن
ترمذى گفت كه اين حديثى ست كه اسنادش قوى نيست وظاهر آنست كه مراد جهر بتسميه خواهد بود والا در افتتاح بتسميه خلافى نيست ودر حجة الله البالغه
گفته كه روايات در بودن ونبودن بسمله آيتى از فاتحه مختلف آمده وصحيح شده از آنحضرت افتتاح بالحمد وعدم جهر بتسميه ودور نيست كه جهر در بعضى احيان
براى تعليم سنت صلوة بايشان باشد وظاهر آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم خاص مى فرمود خواص صحابه را بهچو اذكار وآنچنان نمى گردانيد
كه عامه بران ماخوذ شوند وبر ترك آن مُلام گردند انتهى ودر سبل گفته اين حديث دلالت نمى كند بر جهر ونه بر سر بلكه بر امر بمطلق قرارت ودارقطنى در سنن
احاديث جهر بسمله در نماز بوسعت تمام بطريق رفع از على وعمار وابن عباس وابن عمر وابى هريره وام سلمه وجابر وانس بن مالك سوق كرده بعده
گفته روى الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم عن النبى صلى الله عليه وسلم وعن اصحابه وازواجه غير من سمّيناه كتبنا احاديثهم بذلك فى كتاب الجهر مفردا واقتصرنا
على من ذكرنا ههنا طلبا للاختصار والتخفيف انتهى بلفظه انتهى وبالجملة حديث دال ست بر خواندن بسمله پيش از قرارت اگرچه بسر باشد وبر بودن وے
از آيات فاتحه **رواه الدارقطني وصوّب وقفه** روايت كرد اين را دارقطنى وگفت صواب وقف اوست يعنى اين قول ابوهريره است
نه حديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم مصنف در تلخيص گفته رجال اين اسناد ثقات اند وتصحيح كرده اند غير واحد از ائمه وقف او را بر رفع واعلّه
ابن القطان بهذا التردد وليكن اين وقف در حكم رفع ست زيرا كه اجتهاد را در شمردن آيات مدخلى نيست ورواه البيهقي بطريق أخرى

وعنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ عن قراءة أمّ القرآن رفع صوته وقال آمين واز ابوهريره روايت ست بود رسول خدا چون فارغ مى گشت از خواندن سورهٔ فاتحه برميداشت آواز خود را ومى گفت آمين يعنى بجهر ووارد شده است
در جهر بتامين احاديث صحيحه ومذهب شافعى واحمد اين ست ودر مذهب مالك خلاف ست ودر مذهب ابوحنيفه جهر نكنند مطلقا واحاديث در باب
جهر بيشتر وبصحت آمده وبعضى علما در عدم جهر نيز تصحيح احاديث نموده اند واز عمر بن الخطاب روايت كرده اند كه گفت چهار چيزست كه امام در وے
اخفا كند تعوّذ وبسمله وآمين وثنا واز ابن مسعود نيز مثل اين مروى ست وتواند كه جهر واخفا هر دو بوده باشند تارةً فتارةً قاله الشيخ فى الترجمه
گويم حديث باب دليل ست بر شرعيت تامين براى امام بعد قرارت فاتحه بجهر وظاهرش در جهريه وسريه است وبشرعيت وى قائل اند شافعيه
وحنفيه گويند در جهريه هم بسر گويد ومالك را دو قول ست اول مانند حنفيه دوم نگفتن آن وحديث حجت روشن ست براى شافعيه ونيست در حديث
تعرض براى تامين ماموم ومنفرد وبخارى شرعيت وى براى ماموم از حديث ابوهريره روايت كرده باين لفظ كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله
عليه وسلم چون آمين گويد امام پس آمين گوييد زيرا كه هر كه موافق شد تامين او تامين ملائكه را بخشيده شد او را آنچه متقدم شد از گناه وى ونيز روے
از حديث ابوهريره مرفوعا آورده كه چون گويد امام ولا الضالين بگوييد آمين الحديث ونيز از حديثش مرفوعا آورده كه چون گفت يكى از شما آمين
وگفتند ملائكه آمين در آسمان پس موافق شد يكى مر ديگرى را بخشيد او را خدا آنچه گذشت از گناه وى پس اين احاديث دليل ست بر شرعيت
آمين براى ماموم واخير عام ست براى منفرد وجمهور آن را حمل بر ندب كرده اند وبعض ظاهريه بوجوب رفته عملا بظاهر الامر وواجب گردانيده اند بر هر مصلى
ودر جهر بتامين در نماز جهريه قريب هفده حديث صحيح واقع شده واكثرش مفيد وجوب است بر موتم ومؤكد اوست اغاظة يهود ودر آن چنانكه

درحدیث عایشه مرفوعا نزد احمد و ابن ماجه و طبرانی ست که حسد نکردند بر شما یهود آن قدر که حسد کردند بر گفتن آمین و ترمذی احادیث رفع صوت
بآمین و خفض هردو آورده جهر را ترجیح داده و از امام بخاری نیز مثل آن نقل کرده و گفته که عمل اکثر از صحابه و تابعین برین ست و حق همین ست
زیرا که روایت رفع صوته و یمد صوته و یرتج بها المسجد مؤید اوست و روایات خفض خالی از ضعف نیست در تنویر العینین گفته بعد تعمق
در روایات و تحقیق ظاهر میشود که جهر بآمین اولی ست از خفض زیرا که روایات جهر اکثر و اوضح ست از خفض انتهی رواه الدارقطني
وحسنه والحاكم وصححه گفت حاکم اسناده صحیح علی شرطهما و گفت بیهقی حسن صحیح ولأبي داود والترمذي نحوه
مانند حدیث ابو هریره و لفظ وی در سنن این ست چون خواند امام ولا الضالین گفت آمین و بلند کرد بدان آواز خود را و در لفظی این
که وی نماز گذارد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس جهر کرد بآمین در سبل گفته آمین بمد و تخفیف ست در جمیع روایات و از جمیع قراء حکایت
کرده اند در وی لغتها و معنی وی اللهم استجب ست و قیل غیر ذلک انتهی گویم یکی از ان لغات آمین ست بقصر و تخفیف میم حکاه ثعلب دیگر بمد و تشدید
میم ست حکاها الواحدی و قال روی عن الحسن البصری در ترجمه گفته احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد و احتمال دارد که مراد مد الف باشد که فصیح
و ظاهر معنی اولی ست بقرینه روایات دیگر که در بعضی جا آمده یرفع بها صوته بر میداشت بآمین آواز خود را و آن صریح ست در جهر و در بعضی
روایات بر میداشت آواز را تا آنکه می شنوانید صف اول را پس می لرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکه می شنید کسی که قریب می بود در صف
اول و در بعضی روایات خفض صوت بآمین نیز آمده و وجه تطبیق میان این دو روایت بیان کرده اند که مراد بخفض عدم عنف ست یعنی
عدم مبالغه در جهر و بجهر استماع کسی که قریب می بود در صف اول چنانکه در روایتی آمده ست انتهی و شک نیست که ارجح همان اول ست من
حديث وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم و گاهی مشتبه میگردد بتقدیم جیم بر حا شیخ در ترجمه گفته شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد که می
مابرای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجره را می باید خواند انتهی **وعن** ابي ابراهيم يا ابى محمد يا ابى معاوية
عبد الله بن ابي اوفى نام وی علقمه بن قیس بن الحارث الاسلمی ست حاضر شد حدیبیه و خیبر و ما بعد آنها را و همیشه ماند در مدینه
تا آنکه مقبوض شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس برگشت بسوی کوفه و مرد آنجا و وی آخر کسی ست که مرد در کوفه از صحابه سنه سبع
وثمانين وقيل سنة ست و در آخر عمر نابینا شده بود و از اصحاب شجره ست کذا فی البدر قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه
وسلم فقال اني لا استطيع ان اخذ من القرآن شيئا فعلمني ما يجزيني منه گفت عبد الله آمد مردی بحضرت
رسالت پس گفت من نمی توانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم پس بیاموز مرا و تعلیم فرما چیزی که بسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن
بنشیند قال قل فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
متبادر بافهام بقرینه مقام آنست که مراد عدم استطاعت آن مرد ست برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد بدان نماز و این
بعید ست جدا زیرا که مستبعد ست که عاجز آید عربی متکلم بمثل این کلام از تعلم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات ست
آیتی یا زیاده بران از قرآن می آموخت کفایت میکرد و می گویند که این مردی ست که همین ساعت ایمان آورده و وقت نماز در رسیده و گنجایش
چیزی از حفظ قرآن نداشته پس بیاموخت او را صلی الله علیه وسلم این کلمات و باوجود استبعاد برطرف نمی گردد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیز
از قرآن ست که او را ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد و لابد چیزی بسیار از قرآن یاد باید کرد که در خور آن بود و بعضی مردم هستند
که حفظ آن قدر برایشان آسان نمیگردد پس آموخت او را آنحضرت این کلمات که هر یک گنجینه ایست از گنجهای الهی تا مداومت کند بران و ورد خود

سازد آنرا شب و روز کذا قالوا و لیکن در سبل السلام گفته که این حدیث دلیل ست بر آنکه این اذکار قائم مقام قرات فاتحه و غیر ہاست برای
کسی که قرات نمی توانست کرد و ظاهر وی آنست که واجب نیست بر وی تعلیم قرآن تا بخواند در نماز زیراکه معنی لا استطیع لا احفظ الآن بدیهیاست
پس امر نکرد او را بحفظ وی بلکه امر کرد باین الفاظ با آنکه ممکن بود او را حفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و گذشت در حدیث مسیٔ انتهی
گوییم ظاهر آن ست که گفتن این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاساً علی الفاتحة کذا فی البدر و در مصفی ست اگر فاتحه نمی داند ذکر گوید هر قدر که خواهد
و تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر سندی قوی ندارد انتهی الحدیث بنصب ای اتم الحدیث و تمام وی در سنن ابی داؤد ست که گفت آن مرد
ای رسول خدا این برای خداست پس چیست برای من فرمود بگو اللهم ارحمنی وارزقنی وعافنی واهدنی و چون برخاست آن مرد فرمود بکذا و اشاره کرد
بدست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس پر کرد هر دو دست خود از خیر انتهی لیکن در سنن ابی داؤد لفظ العلی العظیم نیست رواه احمد
وابوداؤد والنسائي وابن الجارود وابن حبان والحاکم والدارقطني والاخفظ له و در سند وی ابراهیم سکسکی از رجال بخاری ست لیکن عیب
کرده اند بر بخاری بر اخراج حدیث وی و ضعفه النسائی و گفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قوی پس نیاورد حجتی و ذکر کرده است او را نووی
در خلاصه در فصل ضعیف و گفت در شرح مهذب رواه ابوداؤد والنسائی باسناد ضعیف و بعض کلام ایشان ست در ابراهیم و گفت ابن عدی
نیافتم مر او را حدیثی منکر المتن انتهی و متفرد نیست وی باین حدیث بلکه روایت کرده اند این را طبرانی و ابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طلحة بن مصرف
عن ابی اوفی لیکن در اسنادش فضل بن موفق ست و ابوحاتم او را ضعیف گفته کذا فی التلخیص وصححه ابن حبان والدارقطني والحاکم
وعن ابي قتادة رضي الله عنه انصاری عقبی بدری ست حاضر شد همه مشاهد را از مشاهیر صحابه است قال کان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بود رسول خدا نماز میگذارد با ما فيقرأ في الظهر والعصر في الركعتين الاوليين پس میخواند
در نماز پیشین و نماز دیگر در دو رکعت نخستین بفاتحة الكتاب وسورتين فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعتی فاتحه و یک سوره هر کدام
سوره که باشد از قرآن میخواند ويسمعنا الآية احيانا و می شنوانید ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه و ظاهر آنست که این شنوانیدن
بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سریه یگان آیتی بجهر خوانند مفسد نیست
و بعضی گویند که این محمول ست بر غلبهٔ استغراق در تدبر که بی اختیار جهر حاصل می شد و ظاهر مفهوم استماع در قصد و اختیار ست و تخصیص
بظهر و عصر اتفاقی ست ويطول الركعة الاولى و دراز میکرد در قرات رکعت نخستین و در روایتی آمده آنقدر که درازی نمی کرد در رکعت
پسین و همچنین میکرد در نماز دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی در مذهب ثلثه در همه نمازهاست و مذهب امام محمد نیز همین ست بنص در ظهر
و عصر و صبح و بقیاس در مغرب و عشا و عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث زیاده کرده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود
که مردم رکعت اولی دریابند و ابوداؤد و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص نماز فجر ست که وقت
نوم و غفلت ست والا هر دو رکعت در استحقاق قرات برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آمده که میخواند در هر رکعت
مقدار سی آیت و اطالت در حدیث محمول ست بر دعاء استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکثرت است و در سبل گفته ظاهر تطویل سورت ست در رکعت اولی
وادعا کرد ابن حبان که تطویل جز این نیست که بترتیل قرات ست در ان با استوای بقرو و مسلم از حدیث حفصه روایت کرد که کان يرتل السورة حتى
يكون اطول من اطول منها انتهی قرات پس هر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابوسعید که بیاید ظاهر ست و بیهقی گفته تطویل کند در اولی اگر منتظر
کسی هست و رنه مساوات نماید در اولیین انتهی و در خلاصه گفته قول محمد احب ست کذا فی شرح ابن الهمام زیراکه او فق ست بصراحت نص والله اعلم

از تاویل و احتمال عقلی در برابر حجت نیره و درین باب حدیثهای دیگر ست که تقویت او میکند ویقرأ فی الاخریین بفاتحة الکتاب و می خواند
آنحضرت در دو رکعت پسین فاتحه فقط و همه ایمه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز ست و نزد حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز
جائز ست و قرات افضل ست و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت
و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قرات در ما بعد اولیین واجب ست و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود آورده که فرموده اند قرات کن
در اولیین و تسبیح گو در آخریین ذکره الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخریین فاتحه و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد هو الاصح زیرا که قرات فاتحه در اخریین
مکروه نیست چه بتحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده میکرد بر فاتحه در اخریین لیکن مستحب ترک سوره است کذا فی الترجمه
و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قرات سوره در اخریین مسنون نیست و هم بانچه روایت کرده اند شیخین در نماز مغرب و نسائی باسناد حسن
و گفته اند که مسنون ست خواندن سوره در اخریین نیز برای اتباع روایت کردند آنرا بخاری و مسلم در ظهر و عصر و مغرب و مالک در مغرب گفته و قیاس کرده میشود
بران عشا انتهی و در سبل گفته در وی دلیل ست بر انکه زیاده نکند در اخریین بر فاتحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگرچه مالک در موطا از طریق صنابحی
روایت کرده که وی شنید ابا بکر را که میخواند دران رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا الآیه و شافعی را دو قول ست در استحباب قرات سوره
در اخریین و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز اخبار انسان بظن زیرا که معرفت قرات سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اسماع آیت احیانا دلالت
نمیکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابو سعید که می آید دال ست بر اخبار از ان بظن و همچنین حدیث حباب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناختید شما قرات
آنحضرت را در ظهر و عصر گفت باضطراب ریش شریف وی پس اگر حال قرات شریف باخبار وی صلی الله علیه وسلم میدانستند هر آیینه ذکر میکردند آنرا انتهی
متفق علیه درین جا دلیل ست بر شرعیت قرات فاتحه در هر چهار رکعت و خواندن سورتی همراه آن در هر رکعت از اولیین
و برینکه این عادت وی بود صلی الله علیه وسلم کما یدل علیه کان یصلی زیرا که این عبارت مفید استمرار ست غالبا و اسماع آیت احیانا دلیل ست بر عدم وجوب اسرار
در سریه و برینکه مقتضی سجود سهو نیست و قول وی احیانا دلیل ست بر تکرار آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نسائی از حدیث براء آورده که گفت بودیم ما
که میگذاردیم پس آنحضرت نماز ظهر وی شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات واخرج ابن خزیمة من حدیث انس نحوه ولکن قال
سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة و در منحة الغفار گفته حق این ست که حدیث ظاهر ست در ایجاب هر انچه دیده شد از نماز وی
صلی الله علیه وسلم زیرا که اصل در امر همین ست و بیرون نمی رود از وی مگر بدلیل پس هر انچه ثابت شده است از جهر و سر لازم ست لا محیص عنه و اما آیت
پس محتمل و مجمل ست و دلالت وی درینجا تمام نیست انتهی گوییم مراد بحدیث صلوا کما رایتمونی اصلی ست و مراد بآیت وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا
تُخَافِتْ بِهَا و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال كنا نحزر قيام رسول الله صلى الله عليه وسلم
بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را حزر بحای مهمله و زا و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت و نحزر بفتح نون و سکون حای مهمله و ضم زا
ای نخرص و نقدر و در قول وی کنا نحزر دلالت ست برینکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و ابن ماجه روایت کرده که حاضرین سی کس بودند از صحابه
فی الظهر و العصر در نماز ظهر و عصر فحزرنا قيامه فی الرکعتين الاوليين من الظهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در رکعت
نخستین از نماز ظهر اولیین بر دو یای تحتیه و همچنین آخرین تثنیه اولی و اخری ست قدر مقدار سوره الم تنزیل السجدة مراد مقدار
این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاتحه و موافق این معنی ست انچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه
سوره مذکور سی و نه آیت ست و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود و علی قاری گفته لفظ سجده درین حدیث مجرور ست

برسبیل حکایت ومنصوب ست بتقدیر اعنی ومرفوع ست برخبریت مبتدای محذوف گوییم این هرست و وجه مبنی ست بر رفع تنزیل حکایة وآماده صورت
اعراب پس متعین ست جر سجده باضافت وفی الاخریین قدر النصف من ذلك و در دو رکعت اخیر مقدار نیمی ازان و ازینجا معلوم شد
که در رکعتین اخریین ظهر نیز سوره میخواند مختصر تر ازانچه در اولیین میخواند وفی الاولیین من العصر علی قدر الاخریین من الظهر
و در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر ومعلوم ست که در دو رکعت اول از عصر سوره جز فاتحه خوانده مے شود
والاخریین علی النصف و در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف ازان ای از اولیین آن رواه مسلم احادیث درینجا مختلف آمده
و در روایتی نزد مسلم ونسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت رونده بسوی بقیع و قضا میکرد حاجت خود را پس می آمد
نزد اهل خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در رکعت اولی بنابر اطالت وی این رکعت را واحمد ومسلم از حدیث ابی سعید
آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند در نماز ظهر در دو رکعت اولی در هر رکعت بقدر سی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت
نیمه آن و در عصر در دو رکعت اول در هر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن هذا لفظ مسلم و در حدیث دلیل ست بر اینکه نخواند در دو رکعت
اخیر از عصر مگر فاتحه و بخواند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه همراه فاتحه وگذشت حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر ام الکتاب
و می شنوانید مارا احیانا آیتی وظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر ام الکتاب و شاید که این روایت ارجح ست از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیراکه
بخاری ومسلم بروی اتفاق کرده اند ومن حیث الدرایة زیراکه این خبری ست مجزوم به و خبر ابی سعید منفرد ست بآن مسلم و نیز آن خبریست از حزر و تقدیر
وتخمین و محتمل که جمع کرده شود میان هر دو باین طریق که گاهی در اخریین غیر فاتحه همراه فاتحه میخواند و احیانا دران بر فاتحه اقتصار میکرد پس زیادت
بر فاتحه دران هر دو رکعت سنت خواهد بود بفعل احیانا و بترک احیانا **وعن** ابی ایوب سلیمان بن یسار بفتح یا و تخفیف سین مهمله
مولای ام المومنین میمونه از کبرای تابعین و فقهای سبعه مدینه است برادر عطا بن یسار بود فاضل ثقه عابد ورع حجت مرد در سنه ۱۰۷ وهو ابن ۷۳
سنة قال کان فلان گفت بود فلان بغوی در شرح السنة گفته مراد از فلان شخصی ست که والی مدینه بود از جانب مروان بن عبد الملک و نامش عمرو
بن سلمة بن نفیع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز ست و این خطاست زیراکه ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابوهریره است
بیک دو سال تورپشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک هجری ست و وفات ابوهریره در سنه پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت یا پنجاه و نه
بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی ست و بهر حال حدیث مصرح ست باینکه ابوهریره نماز گذارد در پس این فلان و سلیمان گفت که نماز گذاردم
من پس آن مرد که ابوهریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بود یطیل الاولیین من الظهر دراز میکرد آن فلان دو رکعت
اول از ظهر در روایتی و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باینکه میخواند در اخریین ظهر فاتحه با سوره قصیر مقصود ذکر تطویل قراءت ظهر ست
و یخفف العصر و سبک میکرد قراءت عصر را یعنی نسبت بنماز ظهر و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتهای کوتاه
از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن ست علی الصحیح کذا فی التوشیح و در سبل گفته از صافات یا جاثیه یا قتال یا فتح یا حجرات یا صف یا تبارک یا سبح یا ضحی ست
واتفاق کرده اند بر آنکه منتهای او تا آخر قرآن ست و شیخ در ترجمه گفته مراد بمفصل بر قول مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن ست و مفصل ازان جهت گویند
که در وی فصول یعنی فصلها بسمله بسیارست و بعضی گویند از جهت قلت منسوخ در وی و در مصفی گفته مستحب داشته اند جمهور علما مقیم غیر معذور را که در صبح
طوال مفصل خواند و در ظهر و عشا اوساط و در عصر و مغرب قصار آن و مفصل یک سبع ست از اسباع قرآن که صحابه احزاب خود را بران اسماء نهاده اند انتهی
گوییم سوره سه قسم ست طوال و اوساط و قصار طوال از اول قاف تا سوره بروج ست و اوساط از بروج تا والضحی یا سوره زلزال و باقی قصار اند تا آخر قرآن

وفي العشاء بوسطه ومیخواند در عشا بوسط مفصل که میانه اند در درازی وکوتاهی وفي الصبح بطواله ودر نماز بامداد بسورتهای دراز مفصل
بدانکه در نماز ظهر طوال مفصل نگفت بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد ودر عصر نیز تخفیف ذکر کرد واز قصار واوساط هیچ نگفت ومعمول ومقرر الآن در وقت ظهر
قراءت طوال مفصل ست چنانکه در صبح ودر عصر اوساط چنانکه در عشا فقال ابو هريرة ما صليت وراء احد اشبه صلوة برسول الله
صلى الله عليه وسلم من هذا گفت ابو هریره نگذاردم پس هیچ یکی که مانندتر باشد نماز وی بنماز رسول خدا ازین شخص در سبل السلام گفته
علما گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح وظهر طوال مفصل خواند وصبح اطول بود ودر عشا وعصر اوسط ودر مغرب قصار وگفته اند که حکمت در تطویل صبح
وظهر آن ست که این هر دو وقت غفلت اند بنا بر نوم در آخر لیل وقائله پس در تطویل ادراک متاخرین بغفلت نوم ونحو هاست ودر عصر این حال نیست بلکه
وقت اعمال ست پس تخفیف مناسب اوست ودر مغرب ضیق وقت ست پس احتیاج زیادت تخفیف ست بنا بر حاجت مردم بسوی عشا وروزه دار ومهمانان
ودر عشا غلبه نوم ست ولیکن وقت وی واسع ست پس مشابه شد بعصر ومعلوم شود اختلاف نماز آنحضرت چنانکه عنقریب بیاید بطریقی که تمام نمی شود بآن
این تفصیل انتهى اخرجه النسائي باسناد صحيح وروایت کرد آنرا ابن ماجه نیز تا قول وی تخفف العصر وعن جبير بن مطعم
بضم میم وسکون طای مهمله وکسر عین رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور
گفت شنیدم پیغمبر خدا را میخواند در نماز مغرب سوره طور واین شنیدن وی قبل اسلام بود کذا في الفتح واین حدیث دلیل ست برانکه مغرب مختص نیست
بقصار مفصل ودر حدیث ام الفضل بنت الحارث که زوجه عباس ومادر ابن عباس وفضل بن عباس ست آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلى الله عليه وسلم
میخواند در مغرب سوره والمرسلات را متفق علیه ونیز وارد شده که میخواند آنحضرت در مغرب المص وصافات وحم الدخان وسبح اسم ربك الاعلى
والتين ومعوذتین وقصار مفصل وکلها احادیث صحیحة پس این احادیث واحادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین
قراءت چنانکه ایمه فقها قرار داده اند از طوال مفصل در فجر وظهر واوساط در عصر وعشا وقصار در مغرب ومداومت بر قصار مفصل در مغرب فعل
مروان ابن الحکم ست وزید بن ثابت بروی انکار کرده وگفت چیست ترا که میخوانی قصار مفصل وتحقیق دیدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم که
میخواند در مغرب بطولی الطولیین اخرجه البخاري وهي الاعراف ونسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب ودر
عشائین وتوقیت کرد برای معاذ دران بالشمس وضحها والليل اذا يغشى وسبح اسم ربك الاعلى ونحو ها ودر حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه
عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر ونه کبیر که نشنیدم من از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز
در سبل گفته جمع میان این روایات چنین ست که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات واوقات واشغال عدما ووجودا انتهى
متفق علیه شیخ در ترجمه گفته اصل ودلیل در تعیین فقها این سور را کتاب امیر المومنین عمر ست بجانب ابو موسی اشعری که والی کوفه بود
از جانب وی پس نوشت این تفصیل را دران کتاب وقرار یافت امر بران وبالجمله امر قراءت در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم در طول وقصر
مختلف بود باختلاف احوال واوقات وحکم ومصالح وتعلیم وجواز ورخصت وبعد ازان مقرر شد امر بر کتاب امیر المومنین عمر ولابد او را دلیلی وسماعی
از حضرت نبوت صلى الله عليه وسلم درین باب خواهد بود وشاید که غالب احوال وی صلى الله عليه وسلم همچنین وبرهمین نهج خواهد بود واحیانا بر خلاف آن
ولبس ست از روی حجت ودلیل قول عمر رضي الله عنه انتهى وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله گفت بود
رسول خدا صلى الله عليه وسلم يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة میخواند در نماز فجر روز جمعه در رکعت اولی الم تنزيل السجدة
وهل اتى على الانسان سوره سجده ودر رکعت دوم سوره دهر متفق علیه واهل سنن نیز آنرا روایت کرده اند مگر نسائی که از حدیث

ابن عباس آورده و در وی دلیل ست بر آنکه دأب آنحضرت درین نماز همین بود **وللطبراني من حديث ابن مسعود رضي الله عنه**
يديم ذلك و در حدیث ابن مسعود ست نزدیک طبرانی که همیشه میکرد این را و در روایتی دیگر از طبرانی این ست که میخواند این دو سوره
همیشه در جمعه یعنی عادت دائمی وی بود در سبل گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه رح فرموده که سر در قرات این هر دو در روز جمعه آنست که این هر دو سوره
متضمن چیزی ست که شد و خواهد شد درین روز زیرا که مشتمل اند بر خلق آدم و بر ذکر معاد و حشر عباد و این روز جمعه خواهد بود پس در خواندن اینها
تذکیر عباد ست بما کان فیه و یکون انتهی گوییم از ما کان عبرت باید گرفت و برای ما یکون مستعد باید شد انتهی کلام السبل و بعضی گفته اند که ثابت
شده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواندن غیر این دو سوره نیز و این بر فرض صحت و ثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیرا که خواندن این دو سوره
در فجر متعارف و موکد و مستمر ست نزد شافعی و برین ست عمل ایشان در حرمین شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتب مالکیه مذکور ست که متعین نگردانند
چیزی از قرآن را بنمازی معین و همین را امثال آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر و تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این
سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده
که این بر تقدیری ست که آنرا لازم و متحتم دانند و جز آنرا مکروه پندارد اما اگر از جهت تیسر و تبرک بقرات حضرت صلی الله علیه وسلم بخوانند باکی ندارد و بشرط
آنکه احیانا جز آنرا نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که جز آن جائز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قرات در بعضی صلوة چنانکه
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن
و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت ست نه مداومت چنانکه حنفیه حصر می کنند بلکه مستحب آنست که خوانده شود گاه گاهی تبرکا
بالماثور انتهی و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتذار با بهام وجوب و عدم صحت غیر آن تنگ ست پس ظاهر
آنست که نزد حنفیه دوام عمل از حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انذار و تبشیر میخوانده باشند چنانکه در وجه خواندن این دو
سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدأ و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم در روز جمعه میشود و ظاهر میگردد
چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق و اقتربت الساعة میخواندند پس اگر احیانا نخوانند بهتر و فاضلتر باشد والله اعلم انتهی کلام الشیخ رحمه الله
و در حجة الله البالغة گفته اختیار کرده است آنحضرت بعض سور را در بعض صلوات برای فائده بی وجوب و بی طلب موکد پس هر که دران پیروی کرد
وی بسیار خوب کرده و هر که نکرد نیست بر وی حرج انتهی محرر سطور گوید اگر چنین گویند که در جائیکه از حضرت صلی الله علیه وسلم تعیین بصحت رسیده
آنجا همان سوره بهمان کیفیت بتعیین باید خواند و جائیکه تعیین مروی نیست فرض باشد یا نفل آنجا هر چه از قرآن متیسر گردد در وقت همان باید خواند
نزدیک تر خواهد بود بظاهر احادیث و وجهی ست برای تطبیق مذهب شافعیه و حنفیه والله اعلم **وعن حذيفة رضي الله عنه**

قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فما مرت به آية رحمة الا وقف عندها يسأل ولا آية
عذاب الا تعوذ منها گفت حذیفه نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نگذشت بآنحضرت هیچ آیت رحمت مگر که بایستاد نزدیک آن آیت
در حالیکه سوال میکند از خدا رحمت او را و نگذشت بوی هیچ آیت عذاب مگر که پناه جست بخدا از آن و این حدیث دلیل ست بر آنکه قاری را در نماز
باید که تدبر کند در قرات و بخواهد از خدا و پناه جوید بوی از عذاب وی و شاید که این در نماز شب بود زیرا که این حدیث مطلق واقع شده
و در حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه تقیید آن وارد گشته گفت شنیدم رسول خدا را میخواند در نماز شب که فریضه نبود پس گذشت بر ذکر
جنت و نار و گفت اعوذ بالله من النار ویل لاهل النار رواه احمد و ابن ماجه بمعناه و گفت عائشه رض استادم با رسول خدا در شب تمام [illegible] بسوره بقره

ونساء وآل عمران ومی گذشت بآیتی که در وی تسبیح [illegible] مگر آنکه چه خواست از خدا و استعاذه کرد ومی گذشت بآیتی که در وی استبشارست آنگه دعا
کرد خدارا و رغبت نمود بسوی وی رواه احمد پس این همه صریح ست در نافله وقیام لیل وزیاده هست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هیچ روایتی که امامت
کرده باشد مردم را بسوره بقره وآل عمران در فریضه اصلا ولفظ استاده ام که در حدیث عایشه هست مشعرست بآنکه در لیل بود واین باعتبار ورود
واگر یکی در فریضه هم بجا آرد لا باس باشد و خللی در نماز وی نکند خصوصا وقتی که منفرد باشد تا شاق نشود بر غیر وی اگر این کس امام ست **وعن**
ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اني نهيت ان اقرأ القران راكعا او ساجدا
آگاه باشید که من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع وسجود یعنی او تعالی تعیین کرد نماز را بر هیئتی از هیآت بنوعی از انواع ذکر و مخصوص گردانید
قیام را که اول هیآت واعظم آنست وادخل در خدمت بقرآن که اعلی واقدم واعظم وافضل اذکارست پس بعد از تعیین وتخصیص وی تعالی وتقدس گنجایش
ندارد که خلاف آن کنند واگر بکنند حرام بود یا مکروه واین امر تعبدی ست که عقل مارا بدرک آن راه نیست وبعضی از مردم حکمتی وعلتی دران نیز برانگیزند
وگویند رکوع وسجود هیئت خضوع وتذلل وخواری ست پس نهی کرده شد که کتاب کریم که اعلی وعظیم الشان ست درین هیآت خوانده شود واز خطابی
نقل کرده که گفت گویا مکروه پنداشت که جمع کرده شود میان کلام خلق وکلام خالق در یکجا وبرابری داده شود میان هر دو واین نکته خالی از چیزی نیست
حقیقت همان ست که بندگی در امتثال امر وتعبد بحکم شارع ست **شعر** زبان تازه کردن باقرار تو ✤ نانگیختن علت از کار تو ✤ هر چه فرماید که بکن آن بکن ✤
وانچه بگوید که مکن آن مکن ✤ باقی ماند اینکه اگر قرآن در رکوع وسجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که نگردد وچون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع
وسجود وتعیین فرمود آنچه وظیفه عبادت ست دران فرمود فاما الركوع فعظموا فيه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید وبزرگی یاد نمایید در وی پروردگار
خود را تعالی شانه ومشاهده کنید عظمت حق را که مناسب حال قرب وتذلل ست وکیفیت این تعظیم در حدیث مسلم از حذیفه چنین آمده که بس گفتن گرفت صلی الله
علیه وسلم سبحان ربی العظیم واما السجود فاجتهدوا في الدعاء فقمن ان يستجاب لكم اما سجده پس کوشش کنید در دعا پس سزاوار
دعا در سجده که قبول کرده شود شمارا از جهت حصول قرب بموجب قول وی تعالی اِنِّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ شیخ در ترجمه گفته
بدانکه دعا بر دو نوع ست دعای ثنا وتحمید وتکبیر وتقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را بحمد وستایش در درگاه عزت وجلال او ودعا طلب وسوال ست
ودعائی که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع ست واز اینجا ظاهر شد که حنفیه اقتصار بر ذکر کنند واز صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر
دعا فارغ نباشند ولیکن میگویند که بنده باید که درین حالت مخلص باشد در تعظیم وذکر حق یا بحکم من شغله ذكري عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين
بافضل واعظم از انچه خواهش کنند فائز گردد ودر حقیقت جمع وتطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد ودر فرائض اقتصار بر تسبیحات کنند
چنانکه محققین گفته اند انتهی رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم قرارت قرآن وقت رکوع وسجود زیرا که اصل در نهی تحریم ست وظاهر وی وجوب
تسبیح رکوع وسجود ووجوب دعا در سجود ست بنابر امر بدان هر دو وباین رفته است احمد وگروهی از محدثین وجمهور گویند مستحب ست بحدیث مسیء که اورا
آنحضرت تعلیم نکرد واگر واجب بودی اورا بدان امر کردی وظاهر قول وی عظموا فيه الرب آنست که گفتن یکبار کافی ست وبآن امتثال امر حاصل میشود
وابوداود از حدیث ابن مسعود آورده که چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید سه بار سبحان ربی العظیم واین ادنای اوست وروایت کرده اند این را ترمذی
وابن ماجه نیز مگر آنکه ابوداود گفته در وی ارسال ست وهمچنین بخاری وترمذی گفته وقول وی که این ادنای اوست دال ست بر عدم اجزاء مرة واحدة
حدیث دلیل ست بر مشروعیت دعا در حال سجود هر دعا که باشد از طلب خیر دنیا وآخرت واستعاذه از شر هر دو زیرا که سجده محل اجابت دعوات
وعن عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في ركوعه وسجوده بود آنحضرت که می گفت

در رکوع وسجود خود ودر روایتی کان یکثر ان یقول یعنی بسیار می گفت سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لي زیرا که رکوع
وسجود افضل احوال خضوع وخشوع اند واز احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع وسجود نیز می گفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد
از نزول سورهٔ اذا جاء همین بود ولهذا در آخر این روایت آمده که یتاول القرآن فسبح بحمد ربك واستغفره یعنی میکرد آنحضرت تسبیح واستغفار را
بطور بیان مراد قرآن که امر کرده است که پس تسبیح گو پروردگار خود را وآمرزش خواه از وی وهم در حدیث عائشه است نزد مسلم که بود آنحضرت می گفت
در رکوع وسجود خود سبوح قدوس رب الملائكة والروح وسبوح وقدوس هر دو صیغهٔ مبالغه است در تنزیه وتقدیس وطهارت ومراد بروح جبرئیل است که اورا
روح الامین گویند وبعضے گویند نام ملک موکل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی است وبعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه وعظیم تر از ملائکه
متفق علیه حدیث دلیل است بر آنکه این اذکار رکوع وسجود است ومنافی نیست بحدیث فعظموا فیه الرب زیرا که این مذکور زیادت است بر تعظیمے
که میگفت آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم فیجمع بینه وبین هذا ودر قول وی صلی الله علیه وسلم اللهم اغفر امتثالا لقوله تعالی فسبح بحمد ربك واستغفره
مسارعت اوست بسوی امتثال ماموربه برای قیام بحق عبودیت وتعظیم شان ربوبیت زاده الله شرفا وفضلا وقد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة بود آنحضرت چون
می ایستاد بنماز يكبر حين يقوم تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است ودر وی دلیل است که انی وجهت نمیخواند وپیش از تکبیر هیچ
چیزی نمیکرد ثم يكبر حين يرفع پستر تکبیر میگفت وقتی که برکوع میرفت ثم يقول پستر می گفت سمع الله لمن حمده شنید خدا
کسی را که ستود اورا مراد از شنیدن اجابت است زیرا که هر که حمد گفت اورا ومتعرض شد برای ثواب او پذیرفت خدا از وی حمد وبخشید اورا آنچه متعرض شد
بران ومناسب شد اورا که بگوید بعد از وی ربنا ولك الحمد حين يرفع صلبه من الركوع وقتی که برمیداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم
يقول وهو قائم پستر میگفت وحال آنکه وی ایستاده است ربنا ولك الحمد باثبات واو عطف بر مقدر ای ربنا اطعنا وحمدناك یا واو برای
حال است یا زائده است ودر روایتی بحذف واو نیز آمده وهی نسخة بلوغ المرام ودر هدی نبوی گفته که جمع میان واو واللهم صحیح نیست انتهی قسطلانی
در مواهب لدنیه گفته در صحیح بخاری از حدیث ابی هریره در روایت اصیلی مرفوعا بصحت رسیده که چون بگوید امام سمع الله لمن حمده پس بگویید اللهم ربنا
ولك الحمد پس جمع کرد در میان اللهم وواو واین وارد است بر حافظ ابن القیم انتهی محرر سطور گوید عفا الله عنه که این حدیث در امر دومین ست
وکلام ابن القیم رح در سیاق صلوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم است فافترقا ثم يكبر پستر تکبیر میگفت حين يهوي ساجدا وقتی که فرو می رفت
سجده کننده ثم يكبر حين يرفع راسه پستر تکبیر میگفت وقتی که سر برمیداشت یعنی از سجدهٔ اول ثم يكبر حين يسجد پستر تکبیر
میگفت وقتی که بسجدهٔ دوم میرفت ثم يكبر حين يرفع راسه پستر تکبیر میگفت وقتی که سر برمیداشت یعنی از سجدهٔ دوم ثم يفعل
ذلك في الصلوة كلها پستر میکرد آنچنانکه مذکور شد در همه نماز ودر روایتی زیاده کرده حتی يقضيها تا آنکه ادا میکرد تمام نماز را ويكبر
حين يقوم من الثنتين من بعد الجلوس وتکبیر میگفت وقتی که می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی بعد از نشستن برای تشهد اوسط
متفق عليه شیخ در ترجمه گفته که درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات واحوال نه رفع یدین انتهی گویم سوق این حدیث برای بیان تکبیرات انتقال
فقط نه برای بیان همه آنچه در نماز می کنند وغایت عدم ذکر رفع آن است که گاهی نمیکرد وآن منافی رفع نیست وحدیث دلیل است بر شرعیت اذکار مذکوره
پس اول تکبیر تکبیر احرام است ودلیل وجوبش از غیر این حدیث سابق گذشته واما ما عدای اول از تکبیرات پس بعضی امرای بنی امیه تساهلا آنرا ترک دادند
آنرا احمد از مطرف آورده که گفت گفتم عمران بن حصین را که اول کس ترک کرد تکبیر را قال یعنی تکبیر نقل را گفت عثمان بن عفان رض وقتی که ضعیف شد آواز او

مصنف گفته محتمل که ترک جهر بان کرده باشد و طبرانی از ابوهریره آورده که اول کسی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود و ابوعبید روایت کرده که اول کن
ترک زیاد و این منافی ماقبل نیست زیرا که زیاد بترک معاویه ترک نموده و معاویه آنرا بترک عثمانؓ ترک نموده بود والله اعلم آنا عمل امت مستقر ماند بر فعل آن خفض
و رفع در هر رکعت پنج بار چنانکه ازین حدیث دریافت شد و در رباعیه و ثلاثیه تکبیر نهوض از تشهد اوسط زیاده کنند پس در مکتوبات خمس مع تکبیر احرام
نود و چهار تکبیر ست و بدون او هشتاد و نه و اختلاف کرده اند علما در حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند و این قولی ست مر احمد بن حنبل را زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مداومت کرد بران و فرمود صلوا کما رأیتمونی أصلی و جمهور گویند مندوب ست زیرا که آنحضرتؐ مسیٔ را تعلیم نفرموده و انچه اورا آموخت
تکبیر احرام ست و آن موضع بیان بود برای واجب و جائز نیست تاخیر از وقت حاجت و جوابش آنست که تکبیر نقل در حدیث مسیٔ نزد ابوداؤد از حدیث
رفاعه بن رافع آمده و در وی گفته ثم یقول الله اکبر ثم یرفع و ذکر کرد در قوله سمع الله لمن حمده و بقیه تکبیرات نقل و اخرجها الترمذی والنسائی و لهذا فتوی داد امام
احمد و داؤد بوجوب تکبیر انتقالات و ظاهر قول وی یکبر حین کذا و حین کذا آنست که تکبیر مقارن این حرکات ست پس در ابتدای رکن مشروع باشد
و اما تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه در شرح گفته پس نیست وجهی برای آن بلکه می باید که لفظ را بغیر زیادت بر ادا و نقصان ازان بگوید و ظاهر قول وی
ثم یقول سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد شرعیت اوست برای هر مصلی از امام و ماموم زیرا که این حکایت مطلق صلوة آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم
اگرچه احتمال حکایت در حالت امامت دارد چه متبادر عند الاطلاق از صلوة واجبه همین ست زیرا که نماز واجب آنحضرتؐ بجماعت می بود و وی امام
آن جماعت بودی و برین تقدیر قول وی صلوا کما رأیتمونی أصلی امر ست مر هر مصلی را بانکه بگذارد مثل نماز وی صلی الله علیه وسلم امام باشد یا منفرد
و باین رفته اند شافعیه و ابوداؤد از شعبی آورده که نگوید موتم خلف امام سمع الله لمن حمده و لیکن بگوید ربنا و لک الحمد و این موقوف ست بر شعبی
فلا یقوم به حجة و ادعا کرده اند طحاوی و ابن عبد البر اجماع را بر جمع منفرد هر دو را و ابویوسف و محمد گویند جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید
موتم و گفته اند که حجت جمع امام میان هر دو اتحاد حکم امام و منفرد ست **وعن** أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا رفع رأسه من الركوع قال بود رسول خدا چون بر میداشت سر خود
از رکوع میگفت اللهم ربنا لك الحمد خداوندا تراست حمد لفظ اللهم در مسلم در روایت ابی سعید یافته نشد و در روایت ابن عباس که
نزد مسلم ست یافته شد ملء السموات پری آسمانها بنصب همزه ملأ بر مصدریت و جائز ست رفع بر خبریت مبتدای محذوف و محکی ست
جواز رفع و نصب وی از ابن خالویه و دیگران و زجاج گفته جائز نیست مگر رفع و ابن خالویه و اکثر ترجیح نصب کرده اند و هو المعروف فی روایات الحدیث
و یصح النصب علی الحال ای مالیا والارض و پری زمین و در سنن ابوداود و غیره ملأ الارض ست و این در روایت ابن عباس ست نزد مسلم پس این تمام
روایت نماز لفظ ابی سعید ست و نماز لفظ ابن عباس زیرا که در اول وی لفظ اللهم نیست و در ثانی لفظ ملأ الارض ست وملء ما شئت من بعد
و پری چیزی که خواسته پیدا کردن آن بعد آسمان و زمین و انچه در وی ست بعد بضم دال ست بنا بر قطع از اضافت و نیت مضاف الیه أهل الثناء
والمجد ای سزاوار ستایش و بزرگی نصب اهل بر ندائیت ست یا اختصاص و رفع بتقدیر انت اهل الثناء احق ما قال العبد سزاوارترین
و راست ترین چیزی که بگوید بنده احق برفع خبر مبتدای محذوف ست و ما مصدریه ست تقدیره قوله اللهم ربنا لک الحمد احق قول العبد و در شرح مهذب
از ابن صلاح آورده که احق مبتدا ست و خبر او لا مانع لما اعطیت الی آخره و قوله و کلنا لک عبد اعتراض ست میان مبتدا و خبر یا احق خبر ما قبل خود ست یعنی ربنا
لک الحمد و اول اولی ست نووی گفته زیرا که دروی کمال تفویض ست بسوی او تعالی و اعتراف ست بکمال قدرت و عظمت و قهر و سلطان وی و انفراد وی
بوحدانیت و تدبیر مخلوقات انتهی چون در بعض روایات لا مانع الی آخره محذوف ست لهذا آنرا خبر احق نگردانیدیم بلکه جمله استئنافیه گفتیم تا وقت حذف وی

م كلام تمام باشد وكلنا لك عبد وحال انكه ما همگنان ترابنده ايم اللهم لا مانع لما اعطيت خداوندا نيست هيچ كس بازدارند
ی راكه تو دهی ولا معطی لما منعت ونيست هيچ كس بنده چيزی راكه تو بازداری ودر بعضی روايات بجای اول لما قضيت نيز آمده ونيست بازدار
نده ولا ينفع ذا الجد منك الجد وسود نمی كند خداوند بخت ومال ودولت را از قهر وعذاب تو جد بفتح جيم بهره وبخت وتونگری
بمعنی پدر پدر نيز مراد دارند يعنی نسبت فائده ندارد نزد تو عمل می بايد وفضل تو ومروی ست جد بكسر جيم بمعنی كوشش در
ع اموال يا گريختن از عذاب واين روايت ضعيف ست رواه مسلم ايضا من حديث ابن عباس بتمامه ورواه ابن ماجه
ن حديث ابی جحيفة وفيه حسنة وحديث دليل ست بر جمع امام ميان تسميع وتحميد چنانكه مذهب شافعی ست وبر مشروعيت اين ذكر درين ركن برای هر مصلی

عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت ان اسجد على سبعة اعظم
ر كرده شدم كه سجده كنم بر هفت استخوان ولابد ست از اطمينان در سجده وازانكه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود واين قيد بجهت تحقيق معنی
ضع ست ولابد ست از ارتفاع اسافل بر اعالی واين قيد از لفظ سجود فهميده می شود والا انبطاح باشد نه سجود واكمل آنست كه تكبير گويد بغير رفع
ين ونخست ركبتين را بر زمين نهد بعد از ان يدين را بعد از ان جبهه وانف را وذكری از اذكار ماثوره بگويد ومی بايد كه دو دست را نزديك
نكبين نهد واصابع خود بجانب قبله نشر كند وتفريق كند ميان ركبتين وبطن را از فخذين ومرفقين را از جنبين جدا دارد على الجبهة
پيشانی وعلما متفق اند بر وجوب وضع جبهه در سجود اما نهادن دو دست ودو زانو ودو قدم نزديك شافعی واجب ست ونزديك ابو حنيفه وضع
ين سنت ست واشار بيده الى انفه واشاره كرد بدست خود بسوی بينی خود وتفسير اين اشارت در روايت نسائی چنين آمده كه گفت
ن طاؤس ونهاد دست خود بر پيشانی خود وگذرانيد آنرا بر بينی خود كه اين واحد ست قرطبی گفته اين دلالت ميكند بر انكه اصل در سجود پيشانی ست وبينی
بع اوست ابن دقيق العيد گويد معنی وی آنست كه گويا هر دو را يك عضو گردانيده ورنه اعضا هشت خواهند شد انتهی ودر روايتی جبهه وانف آمده
ودر روايتی عوض جبهه وجه واقع شده وازينجا ست كه اكثر ائمه بران رفته اند كه بينی وپيشانی هر دو بايد نهاد وبی آن سجده روا نباشد ودر مذهب
حنفيه سجده بجبهه وانف هر دو افضل ست واگر بيكی ازين دو كند كفايت ست طحاوی در عيون المذاهب گفته ان ابا حنيفة يقول لو اقتصر على الانف
جاز وعندهما والثلثة لا بلا عذر انتهی وازينجا معلوم شد كه اجزای سجود بر انف فقط مذهب ابو حنيفه ست وصاحبين او محمد بن حسن وابو يوسف خلاف
كرده اند پس اگر بجبهه تنها كند نزد امام ابو حنيفه وصاحبيه بی كراهت جائز ست واگر بانف تنها كند نزد صاحبيه وامام شافعی جائز نيست ودر روايتی از امام اعظم
جائز نبود ودر روايتی ديگر جائز بكراهت واليدين ودو دست مراد كفين اند ودر روايتی بهمين لفظ واقع شده در مصفی گفته متفق اند
بر آنكه كشف هر دو دست وبر آوردن آنها از آستين ضرور نيست انتهی والركبتين ودو زانو ونهادن دستها وزانوها سنت ست نزد حنفيه
وشافعيه وفقيه ابو الليث گويد كه اگر زانوها بر زمين ننهد جائز نبود وكذا فی شرح ابن الهمام واطراف القدمين وكرانهای هر دو پا كه اين همه اعضای
هفتگانه را در سجده بر زمين بايد نهاد واگر هر دو پا بردارد نماز فاسد ست واگر يك پا بردارد مكروه ست ومراد از اطراف اقدام آنست كه هر دو قدم را
ببطون اصابع هر دو قائم كند وهر دو عقب مرتفع باشند وظهور قدمين مستقبل قبله بوند چنانكه در حديث ابو حميد در صفت سجود وارد شده وگفته اند كه
ضم اصابع يدين مندوب ست زيراكه در صورت انفراج رؤس بعضی از انها از قبله منحرف خواهد بود واما اصابع رجلين پس در حديث ابی حميد در باب
صفة الصلوة گذشته واستقبل باصابع رجليه القبلة واين حديث دليل ست بر وجوب سجود حسب مذكور زيراكه آنحضرت بلفظ اخبار ذكر كرده وامر رد
نمود مگر بنحو صيغه افعل واين مفيد وجوب ست واختلاف ست در سجود بر جبهه وانف ابو حنيفه بر تنها انف كافی گفته بدليل اشار بيده الى انفه كما سبق

وابن دقیق العید گفته والحق ان مثل هذا لا یعارض التصریح بالجبهة وان امکن ان یعتقد انهما کعضو واحد فذلک فی التسمیة والعبارة لا فی الحکم الذی دل علیه انتهی
ونیز دلیل ابو حنیفه حدیث مسئی ست که دران صرف ذکر جبهه ست و تمکن جبهه تنها واین قرینه حمل امر ست درینجا بر غیر وجوب و جوابش آنست که این استدلال
تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث مسئی تا قرینه بر حمل امر در حدیثی که دران ذکر الف ست بر ندب باشد و چون تاخیر او فرض کنند
این زیادت مشروع باشد و ممکن ست که شرعیت وی متاخر باشد و با جهل تاریخ عمل بموجب زیادت مرجح بود بنا بر احتیاط و ظاهر حدیث عدم وجوب
کشف چیزی ازین اعضاست زیرا که مسمای سجود صادق ست بران بنهادن آن بر زمین بدون کشف و نیست خلاف دران که کشف رکبتین
غیر واجب ست زیرا که دران خوف کشف عورت ست و در جبهه اختلاف ست بعضی گویند واجب ست کشف آن موافق روایت ابو داود در مراسیل
که دید آنحضرت مردی را که سجده کرد بپهلوی آنحضرت و عمامه بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد جبهه خود را ولیکن بخاری تعلیقا آورده از حسن که اصحاب آنحضرت
سجده میکردند و حال آنکه دستهای ایشان در جامهای ایشان ست و سجده میکرد مردی از ایشان بر عمامه خود وصله البیهقی و گفت هذا اصح ما فی السجود
موقوفا علی الصحابة و مروی ست احادیث که آنحضرت سجده میکرد بر کور عمامه از حدیث ابن عباس اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و در اسنادش ضعفی هست و در
حدیث ابن ابی اوفی ست اخرجه الطبرانی فی الاوسط وفیه ضعف و از حدیث جابر و عدی و در وی دو متروک اند و از حدیث انس نزد ابن ابی حاتم
فی العلل و در وی ضعف ست و بیهقی و غیره این اخبار را ذکر کرده اند و گفته احادیث کان یسجد علی کور عمامته لا یثبت فیها شئ یعنی مرفوعا و احادیث
جانبین غیر ناهض اند بر ایجاب قول وی یسجد علی جبهته صادق ست بر هر دو امر و اگرچه با عدم حائل اظهر باشد پس اصل جواز امرین ست و اما حدیث
خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حر الرمضاء فی جباهنا و اکفنا فلم یشکنا الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا
ونه بر عدم او بلکه در حدیث دیگر ست نزد مسلم که بود یکی از ایشان می گسترد جامه خود را از شدت گرمی پس تر سجده میکرد بران و شاید که در امثال این فی خلاف
نیست خلافی که هست در سجود بر محمول اوست که آن محل نزاع ست و حدیث انس محتمل ست متفق علیه وفی روایة امرنا ای ایها الامة وفی
روایة امر النبی صلی الله علیه وسلم و این هر سه روایت بخاری راست و تمام این حدیث این ست ولا نکفت الثیاب ولا الشعر یعنی
و امر کرده شده ام که نگرد آرم و فراهم نیارم جامهارا و نه موها را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود رفتن جامهارا گرد آرند تا خاک آلوده نشوند
یا بای این غرض همین طور گرد آرند یا دامن برزنند و بعضی کمر بستن و عذبه در دستار خلانیدن داخل آن دارند و کمر بستن در نماز بعضی مستحب دارند و بعضی مکروه و فراهم
آوردن موی جمع کردن آنهاست در زیر دستار و بعضی گویند مکروه آنست که بافد یا بچیزی بربندد و گره زند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست
وعن ابن بحینة روایت ست از عبد الله بن مالک ابن بحینة بضم موحده و فتح مهمله نام مادر عبد الله ست و مالک نام پدر اوست و لهذا مالک را
بتنوین میخوانند والف را بر سر ابن اثبات میکنند تا ندانند که مالک بن بحینه ست بلکه عبد الله را دو صفت ست یکی ابن مالک دوم ابن بحینه و وی مشهور ست
با بن بحینه و با بن مالک مشهور نیست و وی صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان ست مرد در امارت معاویه ما بین سنة اربع وخمسین
یا ثمان وخمسین و نووی در تهذیب گفته پسر و پدر هر دو صحابی اند و کاشغری ذکر کرده که بحینه مادر وی از صحابیات ست و مالک پسر قشب ست بکسر قاف
و سکون معجمه بعده موحده و بهر حال میگوید عبد الله بن بحینة الانصاری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا صلی
فرج بین یدیه بود آنحضرت چون نماز میگذارد کشاده میداشت و فرجه می گذاشت میان هر دو دست خود و در روایتی بجای صلی سجد آمده فرج
بفتح فا و تشدید راست و در آخر جیم یعنی هر دست را از پهلو که نزدیک اوست دور میداشت و ظاهر روایت آنست که تفریج در رکوع و سجود هر دو ست
ولیکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده و مقید بسجود نموده پس مطلق محمول باشد بران و حدیث دلیل ست بر فعل این هیئت در نماز و گفته اند که حکمت دران

اظهار هر عضو بنفسه ست تا متمیز گردد از دیگری و انسان واحد در سجود خود بمنزلهٔ متعدد باشد و مقتضای این اشتغال هر عضوست بنفسه و عدم اعتماد بعض اعضا بر بعض و این معنی نزد طبرانی از حدیث ابن عمر مصرح واقع شده باسناد ضعیف که افتراش مکن همچو افتراش سبع و اعتماد کن بر هر دو کف دست خود و ظاهر کن هر دو دوش خود و چون کردی این چنین سجده کرد هر عضوی از تو و نزد مسلم ست از حدیث میمونه که بود آنحضرتؐ تجافی میکرد بهر دو دست خود تا آنکه اگر بهیمه خواهد بگذرد و ظاهر حدیث اول با این حدیث مع قوله صلوا کما رأیتمونی اصلی مقتضی وجوب ست ولیکن ابوداود از حدیث ابوهریره باین لفظ آورده که شکایت کردند اصحاب آنحضرتؐ مشقت سجود را بر خود وقتی که فرجه میگذارند فرمود استعانت کنید بزانوها و ترجمه کرد ابوداود برای آن باب را باین حرف الرخصة في ترك التفريج ابن عجلان که یکی از راویان این حدیث ست گفته استعانت بزانوها چنین ست که بنهد یکی از دو آرنج خود بر یکی از دو زانوی خود وقتی که دراز باشد سجود پس این دال ست بر آنکه تفریج واجب نیست حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرتؐ شیخ در ترجمه گفته ظاهر ادین نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود یا ظهور موضع اوست و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود چنانچه تمام بدن نه مکدر و سیاه که در مردم دیگر می باشد انتهی چنانکه تصریح کرده است بدان طبری در کتاب الاستقصا من کتاب الاحکام و گفته که از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم که بغل آنحضرتؐ متغیر اللون نبود بخلاف غیر وی و همچنین قرطبی گفته و زیاده کرده که نبود موئی در ان و تعقب کرد او را صاحب تقریب الاسانید و گفت ثابت نشد این معنی و لازم نمی آید از سفید بودن بغل که مو نباشد او را کذا قال المناوی ولیکن در سبل السلام گفته که نیست در حدیث دلیل بر آنکه آنحضرتؐ لابس قمیص نبود درینوقت زیرا که اگرچه لابس آن باشد تاهم اطراف ابط نمایان می تواند شد چه آستینهای قمیص اهل آن عصر غیر طویل بودند پس ممکن ست که دیده شود بغل از آستین و نیست دلالت در ان بر آنکه بغل شریف آنحضرتؐ موئی نداشت کما قیل زیرا که ممکن ست که مراد رویت اطراف ابط باشد نه باطن آن هر دو جائی که موست آن جا دیده نمی شود مگر بتکلف و اگر ثابت شود که نبودن شعر ابط از خواص اوست کما قیل فلا اشکال انتهی متفق علیه شیخ عبدالحق دهلوی رح در مدارج النبوة بعد ذکر قول طبری و قرطبی و اختلاف در بودن و نبودن موی بغل گفته که در بعضی احادیث ینتف ابطیه نیز آمده یعنی میکند آنحضرتؐ موی بغل را و در بعضی عفرة ابطیه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص را گویند کذا قال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی باززند و مروی ست از بعض صحابه که گفت ضم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی خود پس دمید بر من از عرق بغلهای آنحضرتؐ مانند بوی مشک انتهی ۱۰ البراء بن عازب الانصاری الحارثی الاوسی وی صحابی مشهور ست و اول مشاهد وی خندق ست نازل شد کوفه را و فتح کرد ری را در سنه ۲۴ و بود با علی کرم الله وجهه در حرب جمل و صفین و نهروان و مرد در کوفه در ایام مصعب بن الزبیر روی عنه خلق کثیر کنیت براء ابو عماره ست فی الاشهر و عازب نیز صحابی ست اما مشهور نیست صحبت وی قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجدتَ فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین وارفع مرفقیک و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مردان راست اما زنان پس بنهند آنها را بر زمین و بچسپانند پهلوهای خود را که در ستر ادخل و اقرب ست و دلیلش حدیث یزید بن ابی حبیب ست که گذشت آنحضرتؐ بر دو زن که نماز میگذاردند پس فرمود چون سجده کنید شما هر دو ضم کنید بعض لحم را بسوی زمین زیرا که زن درین کار مثل مرد نیست اخرجه ابوداود فی مراسیله قال البیهقی و هذا المرسل احسن من موصولین فیه مراد دو حدیث موصول ست که بیهقی آنها را در سنن خود ذکر کرده و تضعیف آنها نموده رواه مسلم حدیث دلیل ست بر وجوب این هیئت بنابر ورود امر بدان و علما آن را حمل کرده اند بر استحباب و گفته اند که حکمت درین آنست که اشبه ست بتواضع و اتم ست در تمکین جبهه و انف بر زمین و ابعد ست از هیئت کسالی زیرا که منبسط مشابه کلب ست و حالش مشعر ست بتهاون بنماز و قلت اعتنا بدان و اقبال بران و از سنت ست تفریج اصابع در رکوع بنابر روایت ابوداود از حدیث ابی حمید

ساعدی که میگرفت آنحضرت هر دو رکبهٔ خود بهر دو دست خود همچو قابض بر آن و تفریج میکرد درمیان انگشتان خود و هم از سنت ست در رکوع تجافی از هر دو
پهلو کما فی حدیث ابی حمید عند ابی داؤد بهذا اللفظ و رواه ابن خزیمة بلفظ و نحّا یدیه عن جنبیه و [illegible]ائل بن حجر بن ربیعه فرهبی گفته وی را
صحبت و روایت ست رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ركع فرج بين اصابعه بود آنحضرت چون رکوع
میکرد می گشاد درمیان انگشتان هر دو دست خود فرجه را و اذا سجد ضم اصابعه و چون سجده میکرد ضم میکرد و باهم می نمود سر انگشتان خود را
علما گفته اند که حکمت در ضم اصابع نزد سجود توجه بسمت قبله است رواه ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و گفت حاکم که بر شرط مسلم ست و مغروراست
ابن را ذهبی و گفت بیهقی که اسنادش حسن ست وعن عائشة رضي الله عنها قالت رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي
متربعا گفت دیدم آنحضرت را نماز میگذارد چهار زانو نشسته و این درحالت مرض بود چنانکه در روایتی آمده که هرگاه نماز میگذارد آنحضرت نشسته
چهار زانو می نشست و لهذا مصنف این حدیث را در تلخیص در باب صلوة المریض آورده و حدیث دلیل ست بر کیفیت قعود علیل چون نشسته نماز گذارد
زیرا که حدیث وارد ست درین باب و آن صفت صلوة آنحضرت ست چون بیفتاد از اسپ و منفکت شد قدم وی پس گذارد چهار زانو نشسته
و در سبل گفته هدویه همین قعده را اختیار کرده اند در قعود مریض برای نماز و غیر ایشان را اختیارات دیگر ست و دلیل با ایشان ست که آن این حدیث
باشد انتهی مراد بهدویه ایمهٔ یمن اند که مذهب زیدیه دارند و از سادات بوده اند رواه النسائي و صححه ابن خزيمة و رواه الدارقطني
و ابن حبان و الحاكم من حديثها گفت نسائی نمیدانم هیچ یکی را که روایت کرده باشد آنرا جز ابوداؤد حفری و گمان نمی کنم او را مگر خطا انتهی مصنف
در تلخیص گفته روایت کرده است آنرا ابن خزیمه و بیهقی از طریق محمد بن سعید بن الاصفهانی بمتابعت ابی داؤد پس ظاهر شد که خطا نیست و روایت
کرده است آنرا بیهقی از طریق ابن عیینا از ابن عجلان از عامر بن عبد الله بن زبیر عن ابیه که گفت دیدم رسول خدا را دعا میکرد این چنین و نهاد هر دو
دست خود بر زانوی خود و حال آنکه وی متربع جالس ست و رواه البیهقی عن حمید و لفظ وی این ست دیدم انس را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته
بر فراش خود و علقه البخاری انتهی و علما گفته اند که صفت تربیع این ست که باطن قدم یمنی را زیر فخذ یسری کند و باطن یسری تحت یمنی
در حالیکه مطمئن ست و هر دو کف را بر هر دو زانوی خود در حالیکه مفرق انامل خود ست همچو راکع و [illegible] س رضي الله
عنه ان النبي صلى الله عليه و [illegible] كان يقول بين السجدتين بود آنحضرت که می گفت درمیان دو سجده وقتی که سر
از سجدهٔ نخستین برداشته می نشست این دعا اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني وارزقني ای خدا بخش مرا و رحم کن بر من
و راه نما مرا و عافیت ده مرا و روزی ده مرا و بلند کن مرا و درست کن حال مرا و در ترمذی بجای عافني واجبرني و در ابن ماجه بجای واهدني وارزقني و حاکم
هر دو را جمع کرده مگر آنکه و عافني نگفته و در دارمی و نسائی بروایت حذیفه صرف رب اغفر لي آمده مگر گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت که اصل و عمدهٔ
مطالب ست و حذیفه همین را شنیده روایت کرده و در اوقات دیگر زیاده برین نیز می گفت و ابن عباس آنرا روایت کرده یا حذیفه بنا بر شهرت
این دعا اقتصار بر اول کلمه کرده و مراد همه است و حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در قعود بین السجدتین و ظاهر ش گفتن آنحضرت ست این را بجهر
و در در مختار گفته نیست درمیان هر دو یعنی جلسه ذکری مسنون موافق مذهب و آنچه وارد شده است محمول ست بر نفل انتهی و این حدیث و امثال
آن وارد ست بر صاحب در مختار و لهذا در مالابد منه در فصل طریق خواندن نماز بر وجه سنت این ذکر را بین السجدتین آورده و گفته بنشیند باطمینان
و بخواند اللهم اغفر لي الخ پس تکبیر گویان باز سجده کند مثل اول انتهی رواه الاربعة الا النسائي یعنی ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی نیز
و اللفظ لابي داؤد و صححه الحاكم و در سندش ابو العلا کامل ست و وی مختلف فیه ست وعن مالك بن الحويرث رضي الله

عنه انه رای النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فاذا كان فی وتر من صلاته لم ينهض حتى يستوي قاعدا وی دید آنحضرت را
که نماز میگذارد پس چون می بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت نمی استاد تا برابر نمی نشست یعنی بعد از برداشتن سر از سجده می نشست
پس از ان بر میخاست و در لفظی از بخاری آمده پس چون بر میداشت سر خود از سجده ثانیه می نشست و اعتماد میکرد بر زمین پستر بر میخاست
و هم بخاری راست از حدیث ابو هریره در قصه مسیٔ پستر بردار سر خود از سجده تا آنکه مطمئن شوی در حالیکه نشسته باشی و در روایتی دیگر باین لفظ
آمده حتی تطمئن قائما و این اشبه است و نزد ابو داؤد ست از حدیث ابی حمید در صفت صلوة آنحضرت ثم اهوی ساجدا ثم ثنی رجليه وقعد حتی
رجع كل عضو فی موضعه ثم نهض و این حدیث دلیل ست بر شرعیت این قعده در میان سجده ثانیه از رکعت اولی و رکعت ثانیه پستر نهوض برای
ادای رکعت ثانیه یا رابعه و این را جلسه استراحت نامند و شافعیه باین قائل اند و نزد ایشان سنت ست و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعده اولی ست
و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده بر می خیزند و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک و اسحق غیر مشروع ست و گویند که آنچه که بوده بجهت
عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی همین حدیث ست و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث
صحیح ست و عمل بر وست نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضے از اصحاب ما انتهی و دلیل حنفیه حدیث ابو هریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بر میخاست بر صدور قدمین یعنی بے آنکه بنشیند اما بعض طرق این حدیث ضعیف ست لیکن شیخ ابن الهمام گفته که صحیح الاصل ست و ابن ابی شیبه
از ابن مسعود آورده که وی بر میخاست بر صدور قدمین خود بے آنکه بنشیند و از عمر و علی و ابن عمر و ابن زبیر همچنین آورده اند و از نعمان بن ابی عیاش آورده که یافتم
بسیاری از اصحاب را که چون بر میداشتند سر از سجده دوم از رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و حدیث وائل بن حجر ست در صفت صلوة
آنحضرت بلفظ و كان اذا رفع راسه من السجدتين استوى قائما اخرجه البزار فی مسنده و لیکن نووی تضعیف او کرده و بروایت ابن منذر از حدیث نعمان که گذشت شیخ
در ترجمه گفته و اگر بعضے احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود انتهی گوییم احادیثی که در ترک این جلسه آمده ضعیف ست کما عرفت
و اخباری که در اثبات آن وارد شده صحیح ست پس معارض نخواهد شد ضعیف بصحیح و چون خبر در بیجا معارض خبر نتواند شد با ثر صحابه و غیرهم چه رسد خصوصا
حدیث بخاری شریف تنها درین باب کافی ست و تعلیل بکبر سن و ضرورت بدون اعتماد بر دلیلی از حدیث ابدای احتمال ست در برابر استدلال
فلا يعبأ به و این قعده در بعض الفاظ حدیث مسیٔ هم مذکور شده و ظاهرش مشعر وجوب ست و لیکن در علم من هیچ یکی باین قائل نشده و در سبل گفته جواب
از همه آنست که هر که این را کرد بجهت آن کرد که سنت ست و هر که ترک کرد فلذلک انتهی رواه البخاري و کفی به روایة و حجة على من خالفه **وعن انس**
بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قنت شهرا بعد الركوع بدرستیکه رسول خدا قنوت کرد مدت
یکماه بعد رکوع يدعو على احياء من العرب دعای بد میکرد بر قبیلها از قبائل عرب و وارد شده است تعیین ایشان که آنها رعل و عصیه و بنو لحیان
بودند و اینها همه قبائل بنی سلیم اند ثم تركه پستر ترک کرد قنوت را و در بدر گفته یعنی دعا را نه قنوت را متفق عليه لفظ حدیث در بخاری
مطولا این ست از عاصم احول که گفت پرسیدم انس بن مالک را از قنوت گفت قنوت بوده است گفتم پیش از رکوع یا بعد آن گفت قبل از رکوع
گفتم فلانی از تو خبر م داده که بعد از رکوع ست گفت وی دروغ گفت جز این نیست که قنوت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد رکوع یکماه گمان میکنم
که وی فرستاد قومی را که گفته میشد ایشان را قراء هفتاد کس بعد ند بسوی قومی از مشرکان پس آنها غدر کردند و کشتند قراء را و بود میان آنها و رسول خدا
عهد پس قنوت کرد تا یکماه بد دعا میکرد بر ایشان ولاحمد والدارقطني نحوه من حديث انس من وجه آخر ورواه البيهقي من حديث
عبيد الله بن موسى عن ابي نعيم وصححه الحاكم في كتاب القنوت ولیکن تضعیف کرده اند ابن موسی را و گفته اند که روایت احمد از طریق عبد الرزاق اصح ست از ین طریق

چنانکه در باب ست و در منحة الغفار گفته اقرب آنست که مصنف گفته که وارد ست در قنوت الفجر دلیل است بصبح مختص ست بنوازل از حدیث انس اخرجه
ابن خزیمة فی صحیحه ومن حدیث ابی هریرة اخرجه ابن حبان بلفظ کان لا یقنت الا ان یدعو لاحد او علی احد واصله فی البخاری من الوجه الذی اخرجه منه ابن حبان
واقره فی المنار وارتضاه انتهی و زاد و زیاده کرد فاما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا واما در نماز بامداد پس همیشه قنوت
میکرد تا آنکه جدا گردید از دنیا پس قول او در حدیث اول ثم ترکه در ما عدای فجر ست و احادیث در قنوت فجر از انس مضطرب و متعارض آمده و در هدی نبوی
جمع میان آنها باین طریق کرده که احادیث انس همه صحیح ست بعض آن مصدق او ست و نیست تناقض میان آنها و قنوتی که ذکر کرده ست آنرا قبل
رکوع غیر آن قنوت ست که بعد از رکوع ذکر نموده و قنوتی که آنرا موقت کرده غیر آن قنوت ست که آنرا مطلق نموده پس قنوتی که قبل رکوع ست اطالت قیام ست برای
قراءت که در حق آن فرموده افضل الصلاة طول القیام و قنوتی که بعد رکوع ست آن اطالت قیام ست برای دعا که تا یکماه بر قومی بر دعا و برای قومی دعا کرده و تطویل
این رکن بسبب دعا و ثنا مستمر گشته تا آنکه جدا گردید از دنیا چنانکه دلالت کرد بر آن این حدیث که انس چون بر میداشت سر خود از رکوع می ایستاد قائم تا آنکه می گفت گوینده که مگر
فراموش کرده و انس با ایشان خبر کرد که این صفت نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست اخرجه عنه فی الصحیحین پس این آن قنوت ست که در حق وی انس گفته ما زال یصلی الله علیه وسلم
حتی فارق الدنیا و قنوتی که آنرا ترک کرده آن دعاست بر اقوام از عرب بود بعد رکوع و اراده کرد انس از قنوت قبل الرکوع و بعده قنوتی را که ما زال بر آن بود و آن اطالت قیام ست
درین دو محل بقراءت قرآن و دعا این ست مضمون کلام هدی و مخفی نیست که این غیر موافق ست قول او را واما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا
زیرا که دال ست بر آنکه این خاص ست بفجر و اطالت قیام بعد رکوع عام ست همه نماز ها را و اما حدیث ابو هریره که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بر میداشت
سر خود از رکوع از نماز صبح در رکعت دوم بر میداشت هر دو دست خود را پس میگرد این دعا اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ اخرجه الحاکم وصححه پس در سندش
عبد الله بن سعید مقبری ست و لا تقوم به حجة و رفته ست جماعتی از سلف و خلف و شافعی باینکه دعا عقیب آخر رکوع از نماز فجر سنت ست اگرچه اختلاف
کرده اند در الفاظ وی و از ینجا معلوم شد که قنوت مشروع ست در نماز صبح نووی در شرح مسلم گفته و برین اند اکثر علما و محققین از اصولیین و ترجیح
داده ست آنرا ابن دقیق العید و بیان کرده ست درین حدیث محل قنوت را که آن بعد رکوع ست و برین اند خلفای اربعه و امام شافعی و مذهب جمعی از
صحابه که از ایشان اند ابو موسی و براء آنست که محل قنوت قبل رکوع ست و همین ست مذهب ابو حنیفه و مالک و رفته ست جمعی بسوی ترک قنوت
بالکل و نسبت کرده ست آنرا ترمذی بسوی اکثر اهل علم و تعقب کرده اند ترمذی را درین نسبت و مختلف ست نقل از امام احمد درین باب کذا قال الشوکانی رحمه الله
و هم روایت ست از انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یقنت الا اذا دعا لقوم او دعا
علی قوم بود آنحضرت قنوت نمیکرد مگر وقتی که دعا میکرد برای قومی یا دعا میکرد بر قومی اخرجه ابن حبان وصححه ابن خزیمة واصله فی البخاری
ما دعای وی برای قومی پس ثابت شد که دعا میکرد برای مستضعفین از اهل مکه و اما دعا بر قومی پس ما عرفته قریبا و از ینجا گفته اند بعض علما که مسنون ست
قنوت در نوازل پس دعا کند بانچه مناسب حادثه باشد در سبل گفته پس قول بسنیت وی در نوازل قولی حسن ست تأسیا بما فعله صلی الله علیه وسلم فی دعائه
علی اولئک العرب لیکن میگویند که حوادث مثل حصار خندق وغیره بآن حضرت نازل شده و مروی نیست که دران قنوت کرده باشد و این شاید که برای
بیان جواز باشد انتهی در حجة الله البالغة گفته مختلف اند احادیث و مذاهب صحابه و تابعین در قنوت صبح و نزد من این ست که قنوت و ترک هر دو سنت
و هر که قنوت نکند مگر نزدیک حادثه عظیمه یا بکلمات یسیره بطور اخفا نزدیک رکوع وی دوست تر ست بسوی من زیرا که احادیث شاهد اند برینکه دعا بر رعل
و ذکوان اول بود و آخر ترک شد و این اگرچه دال بر نسخ قنوت نیست لیکن ایمامی کند باینکه قنوت سنت مستقره نیست یا گوییم که وظیفه راتبه نبود
این قول صحابی ست که ای پسرک من محدث ست یعنی مواظبت بر قنوت و بود آنحضرت و خلفای وی که هرگاه مصیبتی بایشان می رسید دعا میکردند

برای مسلمانان و برکات قرآن بعد رکوع یا قبل وی و ترک نکردند آنرا باین معنی که آن نزدیک نائبه هم خوانده نمی شود انتهی **وعن** ابی مالک
سعید بن طارق بن اشیم بر وزن احمر الاشجعي و او را ابن شهاب گویند در نسخ بلوغ المرام سعید آمده ولیکن صحیح سعد ست بغیر تحتیه
بن عبد البر گفته طارق معدود ست در کوفیین روایت کرد از وی پسر وی سعد قال گفت سعد قلت لابي گفتم مر پدر خود را یا ابت قد صلیت
خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابي بکر و عمر و عثمان و علي ای پدر بدرستیکه تو نماز گذارده پس آنحضرت و هر چهار خلیفهٔ
وی و در روایتی هٰهنا بالکوفة یعنی اینجا در کوفه و این متعلق بعلی ست زیرا که نمازش بکوفه پس علی بود نه خلفای ثلثه نحو امن خمس سنین نزدیک پنج سال
افکانوا یقنتون فی الفجر پس بودند ایشان که قنوت میخواندند در نماز صبح و جز آن از نمازهای پنجگانه قال گفت ای بنی محدث ای
پسرک من اینکه میخوانند و مواظبت بران نمایند بدعت ست نو پدید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خوانده بعده ترک
داده چنانکه گذشت طیبی گفته لازم نمی آید از نفی کردن این صحابی نفی قنوت زیرا که این شهادت نفی ست و جماعتی دیگر شهادت با ثبات آن داده
مثل حسن و ابی هریره و انس و ابن عباس و غیرهم و در سبل گفته و مروی ست خلاف آن از خلفای اربعه و جمع میان هر دو باین وجه ست که گاهی
قنوت کردند و گاهی نکردند و اما ابو حنیفه و غیره و منهی عنه گویند باین حدیث زیرا که چون محدث شد بدعت باشد و بدعت منهی عنها ست ملتقطه
رواه الخمسة الا اباداؤد یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اسنادش حسن ست کذا فی التلخیص شیخ در ترجمه گفته این اول دلیل ست
بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند از این ائمهٔ ما که آن کسانی که احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده
علما اند و بسیار اند و واجب ست تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت
در هیچ نمازی ضعیف ست و همچنین انچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت ست و همچنین روایت کرده شده ست از ام سلمه که نهی کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قنوت که این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم انتهی گویم خالی ست از تکلف زیرا که احادیث
نفی در سنن ست و احادیث اثبات در صحیح پس معارض نشود بدان و اثبات مقدم ست بر نفی غایت ما فی الباب آنکه فعل مرةً و ترک اخری و این منافی
ثبوت و بقا نیست فی الجملة **وعن** ابی محمد الحسن بن علي علیهما السلام سبط رسول خدا و ریحانهٔ وی متولد شد در نصف رمضان
سنه ۳ هجری ابن عبد البر گفته این اصح اقوال ست و بود حلیم سلیم ورع فاضل و این فضل و ورع او را داعی شده بترک ملک و دنیا بیعت کردند باوی
بعد پدرش و بود خلیفه در عراق و خراسان تا هفت ماه و بائعان وی در کوفه بر موت زیاده از چهل هزار کس بودند وی کار خلافت بمعاویه گذاشت
در نصف جمادی الاولی سنه ۴۱ رغبةً فیما عند الله و زهدا فی الدنیا الدنیة و هو سید شباب اهل الجنة و در سبل السلام گفته فضائله لا تحصی قد ذکرنا منها شطرًا صالحًا
فی الروضة الندیة انتهی و در کتاب استیعاب در عدد فضائل او اطالت بسیار کرده پسرش حسن بن حسن و جماعتی کثیر از وی راوی ست توفی رضی الله عنه
فی سنة احدی و خمسین و آخر سلطهم حسن نام داشت این نام شریف در وی عجب تاثیری کرده که مثل امام حسن همه ملک و مال پدر خود زهدًا فیه و رغبةً فیما عند الله
بگذاشت و تمام عمر بزهد و توکل و تقوی بسر برد و هر چند از اولاد حسین بود اما کار حسن کرد از اینجاست که او را از اولاد حسن خوانند و کیف کرحسن و حسین یکی ست
اول تا آخر نسبتی دارد حق تعالی ما را هم از فیوض این نسبت محروم نگرداند و بر طریقهٔ ایشان زنده دارد و میراند آمین ثم آمین قال علمني رسول الله صلی
الله علیه وسلم کلمات اقولهن في قنوت الوتر گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا دعائی مشتمل بر چند کلمه میگویم آنرا در قنوت وتر ظاهر آنست که
آنحضرت وی را دعائی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که آنرا در قنوت خواند ولیکن می گویند در بعضی روایات آمده ست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود بگردان این را در وتر خود و این روایت غریب ست و لهذا در سبل گفته و لیس فیه بیان لمحلها انتهی و در اکثر روایات مطلق آمده که کان

یعلمنا ہذا الدعاء و تنبیہ کردہ است ابن خزیمۃ وابن حبان بر اینکہ قول وی فی قنوت الوتر تفرد ست بدان ابو اسحق عن یزید بن ابی مریم و تبعہ ابناہ و یونس
واسرائیل گفت و روایت کردہ است آنرا شعبہ و وی احفظ است پس ذکر نکرد وی قنوت را و نہ وتر را بلکہ گفت کان یعلمنا ہذا الدعاء و مصنف در تلخیص مر ہذا
قول ابن حبان ایراد کردہ تمام بحث را آنجا باید دید و حافظ ابن القیم در ہدی نبوی گفتہ زیادہ کرد حاکم در مستدرک وقال علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی وتری اذا رفعت راسی ولم یبق الا السجود و رواہ ابن حبان فی صحیحہ ولفظہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعو انتہی و بالجملہ قنوت شافعیہ ہمین ست
در وتر فجر و نزد حنفیہ اللہم انا نستعینک ست اما سندش از حدیث پیدا نیست ابن حجر مکی در تحفۃ المحتاج شرح المنہاج گفتہ لم یات عنہ صلعم فیہ شیء
انما اخترعہ عمر و تبعوہ انتہی وابن علان در شرح اذکار گفتہ قولہ لم یات الخ ای بسند صحیح موصول انتہی گویم ابوبکر بن ابی شیبہ آنرا از ابن مسعود و ابوداود آنرا
در مراسیل آوردہ بتفاوت بعض الفاظ لیکن موقوف غیر مرفوع ست و گفتہ اند کہ افضل آنست کہ ہر دو بخواند ابن حجر مکی در ایعاب شرح عباب گفتہ
ولو اتی فی الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضی اللہ عنہ الذی صح عنہ انہ کان یقنت بہ فی الصبح لا الوتر کما رواہ البیہقی وغیرہ فحسن و اذا جمع بینہما
قدم الاول وہو اللہم اہدنی لثبوتہ عنہ صلعم فی الوتر انتہی اللّٰھم اھدنی فیمن ھدیت خدایا راہ نما مرا در میان آن کسانی کہ راہ راست
نمودہ ایشان را وعافنی فیمن عافیت و عافیت دہ مرا در ضمن آن کسانی کہ عافیت دادہ ایشان را مرا بعافیت سلامت دار از جمیع
آفات دنیا و آخرت وتولنی فیمن تولیت و دوست دار مرا و متولی امر من باش و بر ذمہ لطف و کرم خود گیر ہمہ حالت قیام وبارک لی
فیما اعطیت و برکت و زیادتی دہ مرا در چیزی کہ دادہ از نعمتہا وقنی شر ما قضیت و نگاہ دار مرا از بدی آنچہ قضا کردہ و تقدیر نمودہ
و طلب وقایت ازین باعتبار ظاہر اسباب و آلات ست و لا یزال محو و اثبات دران جاری ست فانک تقضی ولا یقضی علیک پس
بدرستیکہ تو حکم میکنی بہر چہ میخواہی و حکم کردہ نمی شود بر تو وانہ لا یذل من والیت بدرستیکہ شان این ست کہ خوار نمی شود کسی کہ دوست
داری تو آنرا ع عزیز تو خواری نہ بیند ز کس ؎ تبارکت ربنا وتعالیت بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی رواہ الخمسۃ یعنی احمد
وابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و رواہ ابن خزیمۃ وابن حبان والحاکم والدارقطنی والبیہقی ایضا و حدیث دلیل ست بر مشروعیت قنوت
در صلوۃ وتر و این مجمع علیہ ست در نصف اخیر از رمضان وزاد الطبرانی والبیہقی ولا یعز من عادیت و گرامی و غالب نمی شود
کسی کہ دشمن داری تو آنرا یعز بکسر مہملہ است علی الاصح و این زیادت بعد قول وی ست ولا یذل من والیت مصنف در تلخیص گفتہ و واقع شد
مارا سند این زیادت بطریق عالی متصل بسماع و قرائت بر ابی الفرج بن حماد انتہی و گفت رافعی این زیادت ثابت ست در حدیث مگر آنکہ گفت نووی
در خلاصہ کہ روایت کردہ است آنرا بیہقی بسند ضعیف انتہی و گفت شیخ در ترجمہ و زیادہ کرد شمنی این کلمات را نیز فلک الحمد علی ما قضیت
نستغفرک اللہم و نتوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین پس تراست ستایش بر آنچہ تقدیر کردہ طلب مغفرت میکنم ترا ای خداوند
و توبہ میکنم بسوی تو ای رب من بیامرز و مہربانی کن و تو بہترین مہربانی کنندگانی انتہی و لیکن مخرج صحیح این زیادت معلوم نیست وزاد النسائی
من وجہ آخر فی آخرہ و زیادہ کرد نسائی از وجہ دیگر در آخر این قنوت این کلمہ را وصلی اللہ علی النبی و رحمت کاملہ الٰہی نازل باد بر
پیغمبر او علیہ الصلوۃ والسلام مصنف در تخریج احادیث اذکار نووی گفتہ این زیادت غریب ست ثابت نمی شود زیرا کہ در وی عبداللہ بن علی ست
و وی معروف نیست و برین قول کہ وی عبداللہ بن علی بن حسین بن علی ست سندش منقطع باشد زیرا کہ وی سماعت ندارد از عم خود حسن پس ازینجا
مبین شد کہ این حدیث بنا بر جہالت راوی یا انقطاع بر شرط حسن نیست انتہی وللبیہقی عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ
گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا دعاء ندعو بہ فی القنوت من صلوۃ الصبح می آموخت مارا دعائی کہ بخوانیم

و لکنهم آنرا در قنوت از نمازِ صبح مصنف درینجا اجمال بکار برده و در تخریج اذکار نووی از روایت بیهقی گفته اللهم اهدنی الی آخره در قنوت صبح ست ابوحنیفه گفت قنوت نخواند در چیزی از نمازهای فریضه و بخواند در وتر تمام سال و معنی حدیث نزدیک او محمول برهمین ست و نزد شافعی خواندن قنوت در نماز فجر سنت ست و در سائر فرائض در قنوت در وتر نیست نزدیک وی مگر در نصف آخر از رمضان و محل قنوت در نماز صبح نزد شافعی بعد رکوع ست و عروه بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت جهر باید کرد بحدیث ابوهریره و مقتدیان تامین گویند بحدیث ابن عباس و در قنوت وتر نیز اختلاف علماست مذهب ابن مسعود دوام قنوت ست در وتر و همین ست مختار سفیان ثوری و ابن المبارک و ائمه حنفیه و جماعه بآن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین ست مذهب مالک و شافعی و اقوی درین باب مذهب احمد و اسحق ست که اگر نازله از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصة و در سائر صلوة عامة مستحب ست و قنوت وتر در آخر نصف رمضان متاکد ست و در تمام سال مستحب والله اعلم انتهی **وفي سنده ضعف** و در سند این روایت ضعف ست زیرا که مروی ست بطریق عبدالرحمن بن هرمز مصنف در تلخیص گفته احتیاج ست بسوی کشف حال وی انتهی پس ضعف وی من حیث الجهالة باشد و نیز مروی ست از طریق بریده بن ابی مریم و در سندش نیز مجهولی هست و اما برداشتن هر دو دست نزدیک خواندن دعای قنوت پس روایت کرده اند آنرا از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین میکردند در ان و نیست حجت در ما نحن فیه و لهذا در شرح مواهب الرحمن گفته و لم نقف بعد علی دلیل نقلی فی رفع الیدین و التکبیر و لا علی ما یقتضی وجوب القنوت و قول صاحب الهدایة لقوله صلی الله علیه وسلم للحسن حین علمه دعاء القنوت اجعل هذا فی وترک لم یوجد فیه لفظ الامر و علی تقدیر وجوده لا یدل علی الوجوب لعدم بلوغ الحسن حینئذ فاذا لم یجب علی المامور لا یجب علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن لم یجد الوتر منها الحدیث انتهی

وعن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك كما يبرك البعير چون بسجده رود یکی از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانوها را پیشتر **وليضع يديه قبل ركبتيه** و باید که بنهد هر دو دست را پیش از زانوها گفته اند که وضع یدین پیش از رکبتین در اول امر بود و باز مامور شدند بوضع رکبتین قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت مشعر ست بدان **اخرجه الثلاثة** یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت دارقطنی نمی دانم که شنید از ابی الزناد یا نه و ترمذی گفته غریب ست نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث ابی الزناد بهمین وجه و نسائی نیز آنرا از حدیث ابوهریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده ولیضع یدیه قبل رکبتیه و ابوداود از حدیث ابوهریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد بدایت میکرد بهر دو دست خود پیش از زانوها و مثله اخرج الدارمی و روی من حدیث عمر و هو الشاهد الذی سیشیر المصنف الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم ما که می نهادیم هر دو دست پیش از هر دو زانو پس امر کرده شدیم بوضع زانوها پیش از دستها و حدیث دلیل ست بر تقدیم مصلی دست را بر زانو وقت انحطاط بسوی سجده و ظاهر حدیث وجوب ست لقوله لا یبرکن و این نهی ست و امر بقوله ولیضع و هیچ کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شد که مندوب ست و اختلاف کرده اند علما در ان مذهب مالک و اوزاعی عمل برین حدیث ست تا آنکه اوزاعی گفته دریافتیم مردم را که می نهادند دستها پیش از زانوها و گفت ابن ابی داود و هو قول اصحاب الحدیث و شافعیه و حنفیه و مالک در روایتی عمل کرده اند بحدیث وائل **فهو** و آن یعنی حدیث ابوهریره **اقوى في سنده** قوی ترست در سند خود **من** از حدیث وائل بن حجر بضم حا و سکون جیم و این حدیث وائل دلیل حنفیه و شافعیه ست و هو مروی عن عمر اخرجه عبدالرزاق و عن ابن مسعود اخرجه الطحاوی و باین قائل ست احمد و اسحق و جماعتی از علما و ظاهر کلام مصنف ترجیح حدیث ابوهریره ست و آن خلاف مذهب امام وی شافعی ست و نووی گفته ظاهر نمی شود ترجیح احد المذهبین بر آخر و لیکن اهل این مذهب ترجیح داده اند حدیث وائل را و گفته اند که حدیث ابوهریره مضطرب ست زیرا که مروی ست از وی هر دو امر و ابن القیم در تحقیق این مسئله اطالت بسیار کرده و گفته در حدیث

ابوهریره قلب ست از راوی حیث قال ولیضع یدیه قبل رکبتیه واصل وی این ست ولیضع رکبتیه قبل یدیه ودلالت میکند برین قلب اول حدیث یعنی قوله
فلا یبرک کما یبرک البعیر چه معروف از بروک بعیر تقدیم یدین بر رجلین ست وثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر بمخالفت سائر حیوانات
در هیآت نماز پس نهی کرد از التفات کالتفات الثعلب واز افتراش کافتراش السبع واز اقعاء کاقعاء الکلب واز نقر کنقر غراب واز رفع ایدی کاذناب خیل
شمس ای وقت سلام ویجمعها قولنا **ابیات** اذا نحن قمنا للصلوة فاننا ÷ نهینا عن الاتیان فیها بسبعة ÷ بروک بعیر والتفات کثعلب ÷ ونقر غراب فی
سجود الفریضة ÷ واقعاء کلب او کبسط ذراعه ÷ واذناب خیل عند فعل التحیة ÷ وصاحب سبل برین ابیات زیاده کرده وگفته **بیت** وزدنا کتدبیح الحمار بمده
لعنق وتصویب لراس برکعة ÷ واین بیت هفتم ست انتهی مگر آنکه نووی گفته حدیث تدبیح ضعیف ست وبالجمله حدیث وائل این ست رأیت النبي صلی الله
علیه وسلم اذا سجد وضع رکبتیه قبل یدیه دیدم آنحضرت را که چون سجده میکرد می نهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست
خود وتمام حدیث این ست که چون بر میخاست بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو شیخ در ترجمه گفته گفته اند نهادن اعضای سجده بنسبت
قرب ست بزمین هر چه بزمین نزدیکتر نهادن او پیشتر وبرداشتن برعکس آن ودر نهادن بینی وپیشانی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضواند ونزدیک بعضی بینی
پیشتر نهد که نزدیکتر ست بزمین وهمچنین گفته که اگر دشوار افتد نهادن زانوها پیش از دستها بجهت عذری مانند مونه وجز آن بنهد دستها را پیشتر انتهی ونیز شیخ
گفته گفته اند که این حدیث اصح واثبت ست از حدیث ابوهریره وجماعه از حفاظ تصحیح نموده وترجیح کرده اند وچون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل باقوی
واصح کنند وبعضی گفته اند که این حدیث ناسخ حدیث ابوهریره است انتهی گوئیم دعوی نسخ حجت میخواهد وحدیث ابوهریره نهی قولی ست وحدیث وائل رویت
وقول مقدم ست بر فعل ولهذا مصنف آنرا اقوی گفته اخرجه الاربعة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه ابن خزیمة وابن حبان وابن السکن فی صحاحهم
من طریق شریک عن عاصم بن کلیب عن ابیه ورواه الدارمی ایضاً وگفت بخاری وترمذی وابوداود وبیهقی که متفرد ست بدان شریک وآنرا شاهدی ست از عاصم احول
از انس گفت دیدم رسول خدا را انحطاط میکرد بتکبیر تا آنکه سبقت کرد هر دو زانوی او هر دو دست او را اخرجه الدارقطني والحاکم والبيهقي وگفت
حاکم بر شرط شیخین ست وگفت بیهقی متفرد ست بدان علاء بن عطا وعلا مجهول ست فانّ للاوّل زیرا که برای نخستین یعنی حدیث ابوهریره شاهداً
من حدیث ابن عمر شاهدی ست از حدیث ابن عمر که تقویت وی میکند صحّحه ابن خزیمة ووی از ائمه معتبرین علم حدیث ست وتصحیح او
حجت ست درین فن ولیکن برای حدیث وائل نیز شاهدی هست چنانکه گذشت وحاکم آنرا علی شرطهما گفته وغایت وی این ست که برابر باشد
باشاهد حدیث ابوهریره که متفرد ست بدان شریک ودرینصورت ابوهریره ووائل در قوت متفق باشند وموافق تحقیق حافظ ابن القیم حدیث ابوهریره
آئل ست بسوی حدیث وائل ونیست در وی مگر قلب واین را انکار نتوان کرد زیرا که قلب در الفاظ بسیاری از احادیث واقع شده وازینجاست که جمهور
ائمه وابوحنیفه وشافعی واحمد بن حنبل در آنچه مشهور ست از مذهب وی عمل بحدیث وائل بن حجر نموده اند وزانوها را پیش از دستها نهاده واوزاعی واحمد
در روایتی از وی وطائفه از محدثان عمل بحدیث ابوهریره کرده اند ودستها را پیش از زانو نهاده وذکره البخاري معلقاً وموقوفاً
وذکر کرده است حدیث ابوهریره را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق ووقف یعنی گفت قال نافع کان ابن عمر یضع یدیه قبل رکبتیه واین نیز یکی از وجوه ترجیح ست

وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا قعد للتشهد وضع یده الیسری علی رکبته
الیسری والیمنی علی الیمنی بود آنحضرت چون می نشست در تشهد اول یا ثانی می نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ ومی نهاد دست راست
خود را بر زانوی راست خود **وعقد ثلثة وخمسین** وعقد میکرد پنجاه وسه را وصورتش این ست که قبض کند خنصر وبنصر ووسطی را وبسط کند
مسبحه را که آنرا سبابه نیز گویند وبنهد طرف انگشت نر را که آنرا ابهام خوانند در بیخ مسبحه وشافعی واحمد بروایتی باین اخذ کرده اند عملاً بهذا الحدیث

و دیگر عقد تسعین ست و صورت او این ست که قبض کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحه را و بنهد سر ابهام را بر سر وسطی و حلقه کند و نزد حنفیه و مختار در مذهب
امام احمد همین ست و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابو داود از وائل بن حجر آمده است
و نزد مالک قبض کند همه انگشتان دست راست و بسط کند مسبحه را و شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر ست و آن نهادن سر انگشت وسطی میان
دو عقده ابهام ست و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را تا مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بی عقد نیز
آمده و مختار بعضی حنفیه این ست غالبا عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف
آمده همین ست در سبل گفته الظاهر انه مخیر بین الهیآت و وجه الحکمة شغل کل عضو بعبادة انتهی واشار باصبعه السبابة و اشاره می کرد
بانگشت سبابه که نام انگشتی ست که همسایه انگشت نر ست و سبابه از سب ست بمعنی دشنام کردن و عادت عربان ست که بآن در مقام دشنام اشاره
کنند و در زبان شرع نام وی مسبحه است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالی و صورت اشارت آن ست
که برداره آنرا نزد تلفظ بکلمه لا اله الا الله یا نزد تکلم بالله و مشهور آنست که بردارد این انگشت را نزد نفی و بنهد نزد اثبات و از بعضی ایمه شافعیه منقول ست
که برداشته دارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت نکند و در حدیث وائل آمده که برداشت آنحضرت انگشت خود پس دیدم که حرکت میداد آنرا
و دعا میکرد بدان رواه ابن خزیمة و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد بسبابه و حرکت نمی داد آنرا اخرجه احمد و ابو داود والنسائی و ابن حبان فی صحیحه
بیهقی گفته یحتمل ان یکون مراده بالتحریک الاشارة لا تکریر تحریکها حتی لا یعارض حدیث ابن الزبیر انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ماند آنکه از حنفیه ماوراء النهر
و هندوستان این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نزد متقدمین همان اول ست و در متاخرین ایشان خلافی ظاهر شده و مختار نزد علمای حرمین و غیر آن
از بلاد عرب عمل بآن ست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شهادتین بسط کند و در وقت تهلیل عقد اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع
گردد و گفته است قول بمنع اشاره خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی متقی رح رساله درین باب نوشته و جانب عمل را راجح ساخته اند
و در شرح سفر السعادة از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یعنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن ست و همچنین مروی ست از ابو یوسف و نجم الدین زاهد
گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما همه در بودن وی سنت و چون مذاهب ایمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این ست و بسیار
اخبار و آثار دران عمل بدان اولی و اسلم باشد انتهی و درین باب ست رساله ملا علی قاری و دران تشنیع کرده بر کیدانی بر منع او ازین اشاره و طعن او
بر محدثین و گفته که اگر جلالت او در علم دین معلوم نبودی این قول او که اهل الحدیث کافی بود برای تکفیر وی و درین باب ست رساله فارسی از شاه ولی الله
محدث دهلوی و مکتوبی از مرزا مظهر جانجانان قدس سره که دران از طرف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده
و عمل خود بران ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر آله آبادی رح در مثنوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوالد بزرگوارش شیخ محمد یحیی معروف
بشاه خوب الله رح در خواب گفته از شما عجب ست که اشارت مسبحه نمی کنید از آن باز وی نیز رفع شروع کرده و بالجمله درین باب رسائل و تحریرات اهل علم
قدیما و حدیثا بسیار ست و عمل بران جاری و ساری ست لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد وفی روایة له و در روایتی مر مسلم راست
وقبض اصابعه کلها و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را واشار بالتی تلی الابهام و اشاره کرد بانگشتی که نزدیک ست بانگشت نر
در حجة الله البالغه وارد شده است که لقمه کند زانوی خود را بدست چپ خود و بندد عقد پنجاه و سه و اشاره کند بسبابه و مروی ست قبض و اصبع و حلقه
باقی و هر که گفت مذهب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن ست بمسبحه وی خطا کرده و نیست روایت و درایت معتضد وی چنانکه ابن الهمام گفته آری محمد آنرا
در مسائل اصل ذکر نکرده و در موطا ذکر نموده و یافتیم بعضی را که تمیز نمی کرد در میان قول ما که نیست اشاره در ظاهر مذهب و درین قول که ظاهر مذهب این ست

کہ نفی ست اشارہ و مفاسد جہل و تعصب بیش از احصاست انتہی و در بالا برمنہ گفتہ وقت شہادت اشارت کند این اشارت از ائمہ اربعہ مروی ست لیکن مشہور مذہب امام اعظم آنست کہ اشارت نکند و انگشتان ہر دو دست متوجہ قبلہ دارد انتہی و در در مختار گفتہ متاخرین تصحیح کردہ اند کہ اشارت کند بسبب کردن رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام و بطرف امام محمد بلکہ امام اعظم نیز اشارہ نسبت کردہ اند و از بعضی کتب نقل کردہ کہ مفتی بہ نزد ما اشارہ ست ہمان صحیح ست و در تحفہ مستحب گفتہ و در طحاوی گوید سنت غیر مؤکدہ ست **وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال** گفت ابن مسعود بودیم ما چون نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم می گفتیم ما السلام علی اللہ پیش از سلام فرستادن بر بندگان وی سبحانہ و می گفتیم سلام بر جبرئیل علیہ السلام و سلام بر میکائیل و سلام بر فلان پس ہر گاہ کہ برگشت از نماز **التفت علینا** رو کرد بسوی ما **رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال** پس فرمود مگوئید سلام ست بر خدا زیراکہ خدا خود سلام ست **اذا صلى احدكم فليقل** بلکہ چون نماز گذارد یکی از شما پس باید کہ بگوید این کلمات را **التحيات لله** ہمہ عبادات قولیہ مر خدا راست و تحیات جمع تحیت ست و در حبل گفتہ معنی تحیت بقا و دوام یا عظمت یا سلامت از آفات یا ہمہ انواع تعظیم ست **والصلوات** و ہمہ عبادات بدنیہ اعم از فرائض و نفل یا دعوات یا رحمت یا نماز پنجگانہ **والطيبات** و ہمہ عبادات مالیہ زیراکہ قاعدہ است کہ چون کسی در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از ان خدمت کند و تذلل نماید بعد از ان تحفہ در گاہ بگذارند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و نووی گفتہ بلفظ جمع آوردہ زیراکہ مر ملوک را از عرب و عجم تحیتہا بود مخصوص کہ تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات ہمہ مر خدا راست و دیگران را عاریتی بیش نیست **شعر** خدای راست بزرگی و ملک بی انباز ❊ دگر ہر کہ ببینی بعاریت داد ست ❊ و نیز مراد بطیبات کلام طیب و حسن ست کہ ثنا کند بدان خدا را و ذکر کند او را یا اقوال صالحہ یا اعمال صالحہ است یا اعم ازین و طیبت آن بودن اوست خالص از شوائب ریا و غیرہ و تحیات مبتدا است و خبرش للہ ست و صلوات و طیبات معطوف ست بران و خبر ہر دو محذوف ست و فیہ تقادیر اخر **السلام** یعنی سلامیکہ ہر واحد آنرا می شناسد **عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته** بر تو ای پیغمبر و مہربانی خدا و افزونیہای خیر و کرم وی و تخصیص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اولاً بسلام بنا بر عظم حق وی ست بر ایشان و لہذا تقدیم کردند آنرا بر تسلیم بر نفوس خود پس تر سلام کردند بر خود ہا و وجہ خطاب بآنحضرت بجہت ابقای این کلام ست بر آنچہ در اصل بود کہ شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم امت نیز بر ہمان لفظ اصل گذشت تا ایشان را تذکر آن حال گردد و نیز آنحضرت ہمیشہ نصب العین مومنان و قرۃ العین عابدان ست در جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادات و نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر ست و بعضی از عرفا قدس سرہم گفتہ اند کہ این خطاب بجہت سریان حقیقت محمدیہ ست علیہ الصلوٰۃ والسلام در ذرائر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در ذوات مصلیان موجود و حاضر ست پس مصلی باید کہ ازین معنی آگاہ باشد و ازین شہود غافل نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت منور و فائض گردد آری **شعر** در راہ عشق مرحلہ قرب و بعد نیست ❊ می بینمت عیان و دعامی فرستمت ❊ **السلام علينا** سلام بر ما گروہ حاضر و ہر کہ با او ست از ملائکہ و مومنان انس و جن ہمہ درین حال داخل اند **وعلى عباد الله الصالحين** و بر تمامہ بندگان کہ نیکو کارند حاضر و غائب و دور و نزدیک در زمین و بر آسمان و صلاح ضد فساد ست بندہ صالح آن بود کہ ادای حق عبودیت بروجہی کہ فرمودہ اند چنانچہ باید بجای آرد و استقامت بران ورزد و بہیچ وجہ خللے و فسادی در کارخانہ حال ظاہر و باطن وی راہ نیابد و صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات ست و لہذا وصف کردہ است بدان حق تعالی انبیا و رسل را و صواب آنست کہ صلاح را مراتب بسیارست بعضہا فوق بعض و ہمہ را بر قدر صلاح نصیبی از سلامت حاصل ست و اقصی درجات و اعلی مراتب صلاح آنست کہ شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ در فتوح الغیب ذکر کردہ کہ صلاح حالت زوال و فنای مطلق ست و بودن بندہ قائم

بمراد حق وفعل او صالح فی الحقیقة کسی ست که باین مقام رسیده باشد ولطف حق متولی امر وی شده وهو یتولی الصالحین و آن بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع ومصالح ورد مضار ومفاسد خود بازداشته وید تقدیر متولی ترتیب وی گشته بی آنکه او را اختیاری وتدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه ومیت با غاسل وگوی پیش چوگان انتهی وچون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی وآفاقی سلامت خواهد بود وچون خود را تسلیم کرد سلامت ماند اسلم تسلم این معامله خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین وچون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ذکر بعض عباد واشخاص علی التعیین جز ذات کریم خود که منبع تمامهٔ برکات وخیرات ست منع تخصیص کرد اشارت کرد بوجه آن وفرمود بدرستیکه وقتی که بگوید بنده این عبارا میرسد اثر آن هر بندهٔ صالح را که در زمین وآسمان ست حاجت تخصیص چیست بعد از ان ختم بر شهادتین کرد که خلاصهٔ کار واصل تمام اعمال ست وفرمود اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست مستحق برای عبادت بحق جز وی پس این قصر افراد ست زیرا که مشرکان عبادت میکردند خدا را وشریک می ساختند با او غیر او را واشهد ان محمدا عبده ورسوله در جمیع روایات امهات ستة همین بلفظ عبده ورسوله ست وابن الاثیر در جامع الاصول وهم کرد وحدیث ابن مسعود را بلفظ وان محمدا رسول الله آورد وآنرا بسوی شیخین وغیرهما نسبت کرد وتابع شد او را ابن وهم صاحب تیسیر الوصول وتابع هر دو شد جلال در ضوء النهار وزیاده کرد این لفظ را که انه لفظ البخاری ولفظ بخاری همان ست که مصنف ذکر کرده فتنبه وبالجمله چون آدمی بحقیقت اسلام متصف شد ودر مقام قرب وقبول متمکن گشت اشاره کرد بدعا وسوال هر چه خواهد وفرمود ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه فیدعو پس اختیار کند وبرگزیند از دعا هر چه خوش آید تر بسوی وی پس دعا کند وبخواهد از خدا که گفته اند شعر از خدا خواهم واز غیر نخواهم بخدا + که نیم بندهٔ غیر ونه خدای دگر ست + زیاده کرد ابو داود درین حدیث لفظ به ونحوه للنسائی من وجه آخر بلفظ فلیدع وظاهرش وجوب ست بنا بر امر بدان وداعی مجاز ست هر چه خواهد از خیر دنیا وآخرت بخواهد ورفته اند حنفیه ونخعی وطاؤس باینکه دعا نکند در نماز مگر بچیزی که یافته می شود در قرآن وبعضی گفته اند دعا نکند مگر بچیزی ماثور وهر دو قول مردود ست بقوله صلی الله علیه وسلم ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه وفی لفظ ما احب وفی لفظ البخاری من الثناء ما شاء وایں اطلاق ست مر داعی را تا دعا کند بهر چه خواهد وابن سیرین گفته دعا نکند در نماز مگر بامر آخرت متفق علیه واین تشهد مختار حنفیه است وحدیث دلیل ست بر وجوب تشهد لقوله فلیقل ورفته اند بسوی وجوبش عمر وابن مسعود وابو حنیفه وشافعی در قولی وجماعتی گفته غیر واجب ست بسبب تعلیم نکردن آنحضرت مر مسیء را واختلاف کرده اند در الفاظ تشهد قائلان وجوب وسنت هر دو ومختار اکثر حدیث ابن مسعود ست فهو الارجح مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود در تشهد متفق علی الصحة ست واکثر روایات در وی بتعریف السلام ست در هر دو موضع وواقع شده ست در روایت نسائی سلام علینا بتنکیر در هر دو جا ودر روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتنکیر آمده ترمذی گفت واین اصح حدیثی ست که روایت کرده شده ست در تشهد وعمل بر وی ست نزدیک اکثر اهل علم ومروی ست بسند از خصیف که وی دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در خواب پس گفت یا رسول الله بدرستیکه مردم اختلاف کردند در تشهد فرمود بر شما باد بتشهد ابن مسعود وگفت بزار اصح حدیثی که در تشهد نزد من ست حدیث ابن مسعود ست که مروی ست از وی رضی الله عنه به بست وچند طریق ونمیدانم که مروی باشد از آنحضرت در تشهد ثابت تر از وی ونه صحیح تر از وی اسناد ونه مشهور تر از روی رجال ونباشد از وی تظافر بکثرت اسانید وطرق وگفت مسلم جز این نیست که اجماع کردند مردم بر تشهد ابن مسعود زیرا که اصحاب وی خلاف نمی کنند بعض ایشان مر بعض را وغیر وی اختلاف کرده اند اصحاب وی وگفت محمد بن یحیی الذهلی حدیث ابن مسعود اصح چیزی ست که مروی شد در تشهد وروایت کرد طبرانی در کبیر از طریق عبد الله بن بریده بن الحصیب عن ابیه گفت

نشنیدم در تشهد احسن از حدیث ابن مسعود انتهی و مختار امام احمد نیز همین تشهد ست و گفته اند تا از بهر و جائز ست ولیکن سخن در اولی و افضل ست
واللفظ للبخاري و این لفظ که مذکور شد مر بخاری راست و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آموخت ما را یعنی آنحضرت تشهد و ثنا
و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسألک من الخیر کله ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بک من الشر کله ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی
اسألک من خیر ما سألک منه عبادک الصالحون و اعوذ بک من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و
قنا عذاب النار وللنسائي والدارقطني والبيهقي ايضا من حديث ابن مسعود و هو من ادلة ما افاده التشهد كنا نقول قبل ان
يفرض علينا التشهد بودیم ما که می گفتیم پیش از انکه فرض گردانیده شود بر ما تشهد یعنی سلام بر جبرئیل و میکائیل پس فرمود آنحضرت نگوییید
این چنین و بگویید التحیات الی آخره و استدلال کرده اند باین بر فرضیت تشهد اخیر لقوله قبل ان یفرض و لقوله بگویید و تبویب کرده است نسائی
برای ایجاب تشهد ولیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عیینه ابن عبد البر و رسته کار گفته منفرد ست ابن عیینه بقوله قبل ان یفرض و اخرج
مثله الدارقطنی والبیهقی و صححاه ولاحمد و احمد راست از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادله وجوب ست ان النبي صلى الله عليه
وسلم علمه التشهد وامره ان يعلمه الناس بدرستیکه آنحضرت تعلیم کرد او را تشهد و امر کرد که بیاموزد آنرا بمردمان اخرجه احمد
عن ابی عبیدة عن عبد الله قال علمه رسول الله صلی الله علیه وسلم التشهد و امره ان یعلمه الناس التحیات لله و ذکره و در لفظی این ست که گفت ابن مسعود
گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرموده در هر تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حق که
از ان محیص نباشد همین ست که هر تشهد از تشهدات ماثوره که خارج بمخرج صحیح اند کافی ست برای مصلی و اصح تشهدات تشهد ابن مسعود ست که حضرت نبوی
آموخت و ثابت ست در صحیحین غیر هما انتهی ولمسلم و مر مسلم راست عن از حدیث عبد الله ابن عباس رضی الله عنه قال كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت بود آنحضرت يعلمنا التشهد تعلیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آموخت ما را قرآن یعنی
بتاکید و مبالغه در حفظ و ضبط آن پس بود که می گفت التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله الى آخره تمام وی این ست
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این لفظ مسلم
و ابو داود ست و رواه الترمذی و صححه کذلک لکنه منکر و روایت کرد آنرا ابن ماجه بچو مسلم لیکن چنین گفته و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و روایت کرده اند
آنرا احمد و شافعی بتنکیر سلام بلفظ و لان محمدا ای لفظ اشهد و در وی زیادت مبارکات ست و حذف واو از صلوات و طیبات و عمل اکثر شافعیه
برین تشهد ست و در میان این دو تشهد در لفظ و معنی فی الجمله تفاوت ست و این تشهد از افراد مسلم ست و جز بخاری اصحاب کتب ستة این را روا
کرده اند مصنف در تلخیص گفته رواه مسلم والشافعی والترمذی والدارقطنی و ابن ماجه و گفته شد بشافعی چگونه اختیار کردید حدیث ابن عباس را در تشهد
گفت دیدم تشهد را واسع و شنیدم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزدم اجمع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بلی سرزنش کسی که
غیر آن اختیار کرده از انچه صحیح شده است و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف روات در حرفی از ان بلکه نقل کرده اند آنرا مرفوعا
بر یک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتهی ملخصا و تشهد امام مالک تشهد حضرت عمر ست التحیات الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات علیک
ایها النبی الی آخره رواه مالک والشافعی والحاکم والبیهقی بالفاظ و دارقطنی در علل گفته اختلاف نکرده اند در انکه این حدیث موقوف ست بر عمر
و موصول کرده اند آنرا بعض متاخرین از ابن ابی اویس مرفوعا و آن وهم ست و روات تشهد بجمله صحابه ابو موسی اشعری و عایشه و سمره بن جندب
و علی کرم الله وجهه و ابن الزبیر و معاویه و سلمان و ابو حمید اند و مروی ست از ابو بکر موقوفا کما روی عن عمر و احادیث ایشان در تلخیص مع الکلام

الذي فيما ذكورانده در حجة الله البالغة گفته آمده ست در تشهد صيغها اصح آن تشهد ابن مسعود ست پستر تشهد ابن عباس و عمر و اين يا نند احرف قرآن همه شافي وكافي ست انتهى و عبارت مصفى درين مقام اين ست صيغ تشهد مؤدى از فرض ست و اختلاف ايمه در اختيار ست و درين اختلاف هم دليلي قوي بهم نمي رسد پس بايد گفت كه بهر صيغتي كه خواند مؤدى سنت ست و عامل بمختار مسئله شافعي الفاظ مترادفه را حذف كرده اقل تشهد گفته واين معنى قريب ست بقاعدهٔ تنقيح مناط والله اعلم **وعن** ابي محمد فضالة بفتح فا بروزن سحابة بن عبيد بضم عين و فتح الفا انصاري اوسي صحابي ست اول مشاهد او احد ست مشاهد ما بعد را حاضر شده و بيعت كرد تحت الشجره و حاضر شد خيبر را انتقال كرد بشام و ساكن شد دمشق را ووالي شد قضاي دمشق را براي معاويه در زمان خروج او بصفين و مرد آنجا در سنه ثلث و خمسين بر قول اصح روى عنه ميسرة مولاه وغيره قال سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا يدعو في صلاته لم يحمد الله ولم يصل على النبي صلى الله عليه وسلم گفت فضاله شنيد رسول خدا مردي را كه دعا ميكرد در نماز خود و تحميد نكرد و ثنا نمود خدا را و درود نفرستاد بر پيغمبر خدا فقال عجل هذا پس فرمود شتابي كرد اين مرد كه دعا كرد پيش از حمد و صلوة بر من ثم دعاه فقال اذا صلى احدكم فليبدأ بتحميد ربه والثناء عليه پستر طلب ميداو را و فرمود كه چون نماز گذارد يكي از شما پس بايد كه شروع كند بستايش كردن پروردگار خود و ثنا گفتن بروي ثم يصلي على النبي ثم يدعو بما شاء پستر درود فرستد بر پيغمبر خدا پستر دعا كند هرچه خواهد از خير دنيا و آخرت تعليم كرد آنحضرت آن مرد را آداب دعا كه پيش از وي حمد و صلوة بايد گفت بعد از ان دعا بايد كرد و از احاديث ديگر معلوم شده ست كه بعد از دعا نيز حمد و صلوة بايد گفت اين حديث دليل ست بر وجوب تحميد و ثنا و صلوة بر آنحضرت و دعا بما يشاء و اين موافق ست در معنى بحديث ابن مسعود وغيره زيرا كه احاديث تشهد متضمن حمد و ثنا ست و اين وقتي ست كه ثابت شود كه اين دعا كه آنحضرت آنرا شنيده در قعدهٔ تشهد بود ورنه در حديث دلالت بر بودن دعا در قعدهٔ تشهد نيست اما ذكر مصنف اين حديث را درينجا دال ست بر بودنش در تشهد گويا از سياق حديث دريافته و درو دليل ست بر تقديم وسائل بين يدي المسائل و اين نظير اياك نعبد و اياك نستعين ست كه عبادت را كه وسيله است مقدم كرد بر طلب استعانت رواه احمد وابن خزيمة والثلاثة يعني ابو داود و ترمذي و نسائي وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم و در حديث ابن مسعود ست نزديك ترمذي كه گفت بودم من كه نماز ميگذاردم و پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم حاضر بود و ابوبكر و عمر نيز با آنحضرت بودند پس چون نشستم بعد نماز آغاز كردم به ثنا بر خدا پستر بدرود بر پيغمبر خدا پستر دعا كردم براي خود پس فرمود آنحضرت دو بار سوال كن داده ميشوي و هم ترمذي از عمر بن الخطاب آورده كه گفت دعا استاده كرده ميشود ميان آسمان و زمين بالا برده نمي شود يا نمي رود از ان دعا چيزي تا آنكه درود ميفرستي بر پيغمبر خود يعني اجابتش موقوف بر تصليه است و درود خود مستجاب و مقبول و بسبب قبول آن اصل و موصول است بطفيل و توسل وي دعا نيز بمحل قبول ميرسد شعر مور مسكين هوسي داشت كه در كعبه رسد ❊ دست در پاي كبوتر زد و ناگاه رسيد ❊ **وعن** ابي مسعود رضي الله عنه نامش عقبه بن عامر بن ثعلبة الانصاري الخزرجي البدري ست حاضر شد عقبه ثانيه را و بود صغير حاضر نشد بدر را بلكه نزول كرده بود ببدر پس منسوب شد بسوى وي ساكن شد كوفه را و مرد آنجا در خلافت علي رضي الله عنه سنه احدى او اثنتين و اربعين روى عنه بشير و خلق سواه قال قال بشير بن سعد بن ثعلبة الانصاري والد نعمان بن بشير حاضر شد عقبه و ما بعد او را يا رسول الله امرنا ان نصلي عليك گفت ابو مسعود گفت بشير اي رسول خدا حكم كرد ما را خداي تعالى اينكه درود فرستيم بر تو يعني در قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا فكيف نصلي عليك پس چگونه و چه قسم درود فرستيم بر تو فسكت پس خاموش ماند آنحضرت و زياده كرد احمد و مسلم تا آنكه آرزو كرديم كه كاش وي سوال نكرده

ازآنحضرت ثم قال پستر فرمود قولوا بگوييد واين مفيد وجوب ست در مصفی گفته جمهور اهل علم برانند که صلوة گفتن برآنحضرت صلی الله علیه وسلم
مستحب ست در تشهد اخير غير واجب وسهوی همين معنے دلالت میکند لفظ ابن عمر وحضرت عایشهؓ در باب تشهد واما تشهد اول پس محل صلوة نیست
وامام شافعی تنها قائل ست بوجوب صلوة در تشهد اخير پس اگر درود نفرستد نماز او صحیح نیست ودر تشهد اول نزدیک شافعی مستحب ست مترجم گوید
اقل صلوة اللهم صل علی محمد وآله ست واکمل آن این صیغه است که مذکور شود وصلوة سنت ست نزد جمهور وفرض ست نزدیک شافعی وقول جمهور اقوی
می نماید انتهی اللّٰهم صلِّ علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت
علی ابراهیم فی العٰلمین انک حمید مجید خداوندا درود فرست بر محمد وبر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر آل ابراهیم وبرکت ده
وافزون گردان خیر ونعمت را بر محمد چنانکه برکت دادهٔ بر آل ابراهیم در هر دو جهان بدرستیکه تو ستودهٔ حمید صیغه مبالغه است بروزن فعیل بمعنے
مفعول مذکر ومؤنث در وی یکسان ست یعنی تو محمودی بمحامدی که لائق عظمت شانِ تو باشد واین تعلیل ست برای طلبِ صلوة زیراکه تو محمودی واز محامد تو
افاضه انواع عنایات وزیادتِ برکات ست بر پیغمبر آنکه تقرب می جوید بسوی تو بامتثال امر تو که ادای رسالت باشد ومحتمل که حمید بمعنی حامد باشد
یعنی تو ستاینده کسی که مستحق حمد ست ومحمد صلی الله علیه وسلم از احق عباد تست بحمد در سبل گفته وهذا انسب بالمقام مجید مبالغه ماجد ست
ومجد بمعنی شرف ست یعنی وبزرگ هستی وچون آنحضرتؐ از آل ابراهیم ست تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند وآل رجل اهل وعیال او را گویند وبمعنے
اتباع نیز آید ومراد در حدیثِ اهل بیت آنحضرتؐ اند لقوله کیف الصلوة علیکم اهل البیت در حدیثِ کعب بن عجره نزد بخاری ومسلم نه اتباع که داخل اند
در جمله وعلی عباد الله الصالحین وبعضی گفته اند که مراد بآل درینجا ذاتِ شریف اوست چنانکه آل داؤد گویند ومراد داؤد علیه السلام باشد گوییم
این استعمال صحیح ست ولیکن درینجا قرینهٔ صارفه ازین معنی موجود ست که اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد بحرف عطف که مفید مغایرت ست واقع شده
پس مراد اهل بیت آنحضرتؐ باشند ودر تفسیر اهل بیت اختلاف ست اصح اقوال این ست که مراد بآل کسانی اند که زکوة بر ایشان حرام ست باین
تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را وصحابی اعرف ست بمراد وی صلی الله علیه وسلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ مشترک
وقد فسرهم بآل علی وآل جعفر وآل عقیل وآل العباس وابن القیم رح در جلاء الافهام در تحقیق آل کلام فائق نموده وما از وی در اتحاف النبلاء نقل کرده ایم
والسلام کما علّمتم وسلام فرستادن همچنان ست که آموخته شده اید شما آنرا یعنی در تشهد وآن قول شماست السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته عُلّمتم بصیغهٔ مجهول وتشدید لام ودر روایتی ست بِبنای معلوم وتخفیف لام ومفعول ثانی محذوف ست ای کما علمتموه
رواه مسلم ورواه الحاکم والبیهقی من حدیث یحیی بن السباق عن رجل من آل الحارث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم ورجال اسنادش
ثقات اند مگر رجل حارثی فلینظر فیه واخرجه الشیخان عن کعب بن عجرة عن ابی حُمَید الساعدی والنسائی عن طلحة والطبرانی عن سهل بن سعد واحمد
والنسائی عن زید بن خارجة ودرین حدیث اشکال کرده اند که بمقتضای تشبیه لازم می آید که صلوة وبرکت بر ابراهیم وآل ابراهیم کامل تر وقوی تر باشد
وجواب داده شده است که شهرت وظهور کافی ست در تشبیه بی اشتراط کمال وقوت وجوابهای دیگر داده اند مگر تا اینمعنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد
وشیخ عبد الحق دهلوی وفرزند ایشان شیخ نور الحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقله است که دران تمامهٔ اجوبه مع ما لها وما علیها
ذکر کرده اند این موضع بسط نیست وزاد ابن خزیمة فیه وافزود ابن خزیمه در حدیثِ ابی مسعود فکیف نصلی علیک اذا
نحن صلینا علیک فی صلاتنا پس چگونه درود فرستیم بر تو ای رسولِ خدا هرگاه که نماز بگذاریم ما بر تو در نماز خود وازینجا معلوم شد
که این صیغه را در نماز بعد تشهد باید خواند ونتوان گفت که مراد از صلوة درین زیادت دعاست پس دال نباشد بر ایجاب صلوة در نماز زیراکه متبادر در لسان

صحابی از نماز فی قوله صلاتنا صلوة شرعیه است نه لغویه و حقیقت عرفیه مقدم ست وقت تردد بین المعنیین و نیز ثابت شده است وجوب دعا در آخر تشهد اعرفت من الامر به و درود بر آنحضرت پیش از دعا واجب ست لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام ست ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل دعا که دال ست بر وجوب و بالجمله این زیادت را نیز ابن حبان و دارقطنی و حاکم روایت کرده اند و اخرجها ابو حاتم و ابن خزیمة فی صحیحهما و حدیث دلالت میکند بر وجوب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بظاهر امر یعنی قولوا و باین رفته است جماعتی از سلف و ایمه و شافعی و اسحق و دلیل ایشان همین حدیث ست با زیادت مذکوره و در سبل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة ست بر آل و آن قول احمد ست و نیست عذر برای قائل وجوب صلوة باین حدیث در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که مامور به واحد ست و دعوی نووی و غیره اجماع را بر اینکه صلوة بر آل مندوب ست مسلم نیست بلکه میگوئیم که صلوة بر آنحضرت تمام نمی شود و کننده ممتثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل ست صلوة نفرستد زیرا که سائل گفته بود کیف نصلی علیک و در جواب ایشان فرمود که آن صلوة ست بر وی و بر آل وی پس هر که ذکر آل نکرد وی صلوة بکیفیتی که بدان مامور بود نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصلی بر آنحضرت نگردید و همچنین بقیه حدیث از قوله کما صلیت الخ زیرا که این نیز از کیفیت مامور بها ست و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعض الفاظ و ندب بعض پس نیست او را دلیل بران و ازینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث واقع می شود علی ماینبغی نیست و پرسیده شدم ازین بزمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلا ریب کیفیت صلوة هم برین نهج یعنی بر آنحضرت و بر آل وی و ایشان رواة آن اند ولیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت امویه انکار میکردند بر ذکر آل باز عمل مردم برین کار استمرار گرفت بطریق متابعت یکی مر دیگر را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافی این جواب در حواشی عمده کرده ایم انتهی و هم وی رح در جمع الشتیت فی شرح ابیات التثبیت درین باب سخن نفیس کرده فلیرجع الیه و باجمال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی ازانها کافی ست و در بعضی روایات وارحم محمدا کما رحمت و ترحمت واقع شده ولیکن بصحت نرسیده و در حجة الله البالغه گفته که اصح صیغ صلوات این ست اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد و علی ازواجه و ذریاته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید انتهی و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و درود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و صلوة از بندگان طلب افاضه رحمت شامله خیر دنیا و آخرت ست از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب ست پس بعضی گفته اند که واجب ست هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض ست یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بران مستحب و مسنون دارند و او کد سنن اسلام و شعار آن ست قاضی ابوبکر گفته فرض گردانید خدا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگردانید برای آن وقتی معین پس واجب ست که بسیار گفته شود صلوة و غفلت ورزیده نشود دران و بعضی از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی در تشهد فرض گفته و گفته اند که این قول ازوی شاذ ست هیچ یکی از علما دران شریک او نیست و نزد ابو حنیفه واجب ست فی الجمله و در تشهد سنت ست و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بیشمار ست و همچنین صیغ وی چه ماثور و چه غیر آن بسیار ست و درین باب کتب و رسائل مستقله ساخته اند و شک نیست که آنچه ماثور ست اصح و ابلغ ست و اختلاف کرده اند در آنکه بر غیر انبیا بالاستقلال جائز ست یا نه مختار جمهور آنست که مخصوص بانبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اولی ست و بعضی گفته اند که حرام ست یا مکروه تحریمی یا تنزیهی شیخ در ترجمه گفته متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود والله اعلم انتهی گوییم هو کما قال

وعن ابی هریرة رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تشهد احدكم فليستعذ بالله من اربع چون تشهد خواند یکی از شما در نماز خود پس باید
که پناه جوید بخدا از چهار چیز وحذف تا از لفظ اربع بجهت حذف معدود ست واصل اربع اشیاء ست ودر حقیقت پنج چیز ست لیکن فتنهٔ حیات وممات را
یکی شمردند برای تقابل دو چیز دیگر ولهذا اعاده نکردند لفظ فتنه را در اول لفظ ممات یقول میگفت آنحضرت که آن چهار چیز این ست اللهم انی اعوذ
بك من عذاب جهنم خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب دوزخ ومن عذاب القبر وپناه میجویم از عذاب گور ومن فتنة المحيا
والممات وپناه میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی ومردن ومراد بفتنهٔ محیا آنچه موجب زیغ وزلل ومیل وانحراف گردد از راه راست وثبات
بر دین اسلام وتحصیل مرضیات حق از انواع بلاو محن واسباب ضلالت وبطالت که در مدت حیات وی عارض میگردد وافتتان بدنیا وشهوات وجهالات
وی واعظم آن والعیاذ بالله امر خاتمه است نزد موت وگفته اند که فتنهٔ محیا ابتلاست با عدم صبر ومراد بفتنهٔ ممات وسوسهٔ شیطان در حالت نزع وسوال
منکر نکیر واگر وسوسهٔ شیطان را داخل فتنهٔ محیا دارند وفتنهٔ ممات را مخصوص بفتنهٔ قبر نیز وجهی دارد ودر بخاری ست انکم تفتنون فی قبورکم مثل او
قریبا من فتنة الدجال ومن شر فتنة المسيح الدجال وپناه میجویم از ابتلا وآزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید ودعوی خدائی کند
وباستدراج خوارق عادات بر دست وی ظاهر گردد ومردم را گمراه گرداند فتنه در لغت بمعنی امتحان واختبار ست وبر قتل واحراق وتهمت وغیر ذلک
هم اطلاق کنند ومسیح بفتح میم وتخفیف سین مهمله وحای مهمله در آخر وفیه ضبط آخر وهذا الاصح اسم مشترک ست اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة
وبر عیسی علیه السلام ولیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد وترد اراده وی مقید اید چنانکه درینجاست ودجال را مسیح گویند
لمسحه الارض وقیل انه ممسوح العین وعیسی را مسیح گویند زیراکه بر آمد از بطن مادر ممسوح بدهن وقیل لان زکریا مسحه وگفته اند زیراکه هر ذی عاهة را که مسح
میکرد دست میرسانید دردم به میشد وصاحب قاموس گفته که وی در وجه تسمیهٔ عیسی بمسیح پنجاه قول جمع نموده متفق علیه ودرینجا دلالت ست
بر ثبوت عذاب قبر وفي رواية لمسلم ودر روایت ست مر مسلم را از ابو هریره اذا فرغ احدكم من التشهد الاخير چون فارغ گردد
یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز وزیاده کرد نسائی پس تر دعا کند برای نفس خود بچیزی که نمایان شود او را واین روایت
اطلاق تشهد را که در روایت اولی بود مقید کرد وظاهر کرد که استعاذه مامور بها در تشهد اخیر ست وحدیث دلیل ست بر وجوب استعاذه وهمین ست
مذهب ظاهریه وابن حزم گفته در تشهد اول هم واجب ست نظر باطلاق لفظ متفق علیه وامر کرد طاوس پسر خود را باعادهٔ نماز وقتی که استعاذه
نکرد دران گویا که وی نیز قائل وجوب وبطلان صلوة تارک اوست وجمهور آنرا حمل کرده اند بر وجوب وعن ابي بكر الصديق
رضي الله عنه انه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم علمني دعاء ادعو به في صلاتي بیاموزان مرا دعائی که دعا کنم
بآن در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر وفهم این قید بجهت آنست که دعا که متعارف ومقرر بود خواندن آن در نماز درین محل مقرر بود ودرینجا دلیل ست
بر طلب تعلیم از عالم سیما در دعوات که مطلوب دران جوامع کلم ست قال قل فرمود بگو این دعا را وبخوان آنرا در نماز اللهم اني ظلمت نفسي ظلما
كثيرا خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات لفظ کثیر بثای مثلثه است ودر بعضی روایات مسلم کبیرا بموحده آمده
وامام نووی در اذکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد ودر سبل این را رد کرده وگفته جمع نکند میان هر دو زیراکه وارد نشده مگر یکی
ازین هر دو وجزین نیست که اختلاف در ضبط است ودر اقرار بظلم نفس خود اعتراف ست باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بر نفس خود نیست بارتکاب منهی عنه
یا تقصیر از ادای مامور به ولا يغفر الذنوب الا انت ونمی آمرزد همه گناهان را هیچ کس مگر تو ودر وی اقرار بوحدانیت ست فاغفر لي
پس بیامرز مرا واین استجلاب مغفرت ست مغفرة آمرزیدنی بزرگ نکره برای تعظیم ست من عندك خاص از نزد تو چه هرچه از نزد او تعالی شد

[redacted] بدستی الغفور الرحیم انت انک مرا لن مهربانی و رحمت و رحمنی و شد نتواند آن محیط عبارتی هیچ
کننده بر بندگان و درود وی توسل ست بسوی وی تعالی باسمای او نزد طلب حاجات و استدفاع مکروهات و بدینکه صبر بمقام صفتی مناسب آن مقام ذکر کند
مثل لفظ غفور و رحیم نزد طلب مغفرت و نحو وارزقنا وانت خیر الرازقین نزد طلب رزق و قرآن مجید و ادعیهٔ نبویه مملوست باین المتفق علیه
حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در نماز علی الاطلاق بغیر تعیین محل و از محلات اوست بعد تشهد و درود و استعاذه لقوله فلیتخیر من الدعاء ما شاء
و وارد شده است در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز از آنجمله حدیث جابر ست نزد نسائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الکلام کلام الله
واحسن الهدی هدی محمد و ابوداود از ابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللّهم الّف علی الخیر قلوبنا واصلح ذات بیننا
واهدنا سُبُل السلام ونجّنا من الظلمات الی النور وجنّبنا الفواحش والفتن ما ظهر منها وما بطن وبارک لنا فی اسماعنا وابصارنا وقلوبنا وازواجنا
وذریاتنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم واجعلنا شاکرین لنعمتک مثنین بها قائلها واتمها علینا و هم نزد ابوداود ست از بعض صحابه که گفت آنحضرت
مروی را چگونه میگوئی در نماز گفت تشهد میخوانم پس تر میگویم اللّهم انی اسألک الجنة واعوذ بک من النار ولیکن خوش نمیدارم دندنهٔ ترا و دندنهٔ معاذ را
پس فرمود آنحضرت حول ذلک ندندن انا ومعاذ نووی در اذکار گفته دندنه کلامی ست که معنی آن فهمیده نشود و معنی حولها ندندن آنست که حول
الجنة والنار او حول مسألتهما که یکی سوال طلب ست و دیگر سوال استعاذه و ازینجا معلوم شد که انسان مخیر ست بهر لفظی و عبارتی که خواهد از ماثور و غیره دعا کند

وعن وائل بن حجر رضي الله عنه قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فكان يسلم عن يمينه
گفت وائل نماز گزاردم با رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود و میگفت السلام عليكم ورحمة الله وبركاته
و در روایتی از سعد آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد از یمین و شمال خود گویا من می بینم بسوی صفحهٔ رخسار شریف وی و در روایتی تا آنکه دیدیم ما
سفیدی رخسار وی اخرجه مسلم ونسائی وعن شماله و سلام میداد از چپای خود السلام عليكم ورحمة الله وبركاته
و در روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیده می شد سفیدی رخسار راست و چپ وی ازینجا فهمیده شد که بهر دو طرف چنان انحراف می فرمود
که بیاض خد مبارک مرئی می شد رواه ابوداود ابوداود این حدیث را از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده و مصنف در تلخیص نسبتش بسوی عبد الجبار
بن وائل کرده و گفته وی از پدر سماعت ندارد پس معلل شد بانقطاع و درینجا گفته باسناد صحيح و چون مراجعت بسنن ابوداود کردیم دیدیم
که از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده است و سماع علقمه از ابیه ثابت ست پس حدیث سالم باشد از انقطاع و تصحیح مصنف حدیث را درینجا
اولی باشد اگرچه مخالف چیزی ست که در تلخیص گفته و حدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند باحادیث مختلفه که در وی صحیح و حسن
وضعیف و متروک همه است و همه این احادیث بدون زیادت وبرکاته ست الا در روایت وائل و روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است
و نزد ابن حبان و با صحت حدیث وائل چنانکه مصنف درینجا گفته متعین ست قبول زیادت زیراکه زیادت عدل ست و عدم ذکر آن در روایت
غیر وائل روایت عدم زیادت نیست شارح مغربی گفته که قائل وجوب زیادت وبرکاته دیده نشد در سبل گفته چون این زیادت درین حدیث وارد شده
و بصحت رسیده هیچ عذر از قول بآن نیست و قال السرخسی والرویانی فی الحلیة و قول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف رح
ازان تعجب کرده و گفته ثابت ست نزد ابن حبان در صحیح وی و نزد ابی داود و نزد ابن ماجه مگر آنکه ابن رسلان در شرح سنن گفته که نیافتیم ما آنرا
در ابن ماجه گوئیم چون بنسخهٔ صحیحه قرارت کرده شدهٔ ابن ماجه مراجعت نمودم در وی این زیادت یافتم و لفظ وی این ست باب التسلیم حدثنا محمد بن عبد الله
بن نمير حدثنا عمر بن عبيد عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسلم عن یمینه وعن شماله حتی یُرے

بیا من خده السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انتهی بلفظه ومصنف رح در تلقیح الافکار بتخریج الاذکار زیر قول نووی ان زیادة وبرکاته روایة فردة طرق
این زیادت سوق کرده وفرموده فهذه عدة طرق ثبتت بها وبرکاته بخلاف ما یوهمه کلام الشیخ انها روایة فردة انتهی وچون دو تسلیم از فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت شده وصلوا کما رایتمونی اصلی وحدیث تحریمها التکبیر وتحلیلها التسلیم باسناد صحیح نزد اهل سنن وارد شده تسلیم آن واجب گردیده
واین رفته است شافعی نووی گفته قول جمهور علما از صحابه وتابعین ومن بعدهم همین ست وترمذی بابی عقد کرده برای دو تسلیم وبعد ایراد حدیث
ابن مسعود گفته وفی الباب عن سعد وابن عمر وجابر بن سمرة والبراء وعمار بن یاسر ووائل بن حجر وعدی بن عمیره وجابر وحبیب بن مسعود وحکم بصحت وحسن
حدیث کرده وگفته وبرین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکسانی که بعد از ایشان اند انتهی ونیز درین باب ست از سهل بن سعد
وحذیفه وطلق بن علی ومغیره بن شعبة وواثلة بن الاسقع ویعقوب بن الحصین وابی رمثة وغیرهم وازینجا معلوم شد که برای بیرون آمدن از نماز
دو تسلیم باید یکی جانب یمین دوم جانب یسار وهمین ست مذهب ائمه ثلثه جز مالک ولیکن حنفیه ودیگران گفته اند که سنت ست بدلیل قوله صلی الله
علیه وسلم فی حدیث ابن عمر چون برداشت امام سر خود از سجده ونشست پستر حدث کرد قبل تسلیم پس بتحقیق تمام شد نماز او پس معلوم شد که تسلیم
رکن واجب نیست ورنه واجب میشد اعاده ودلیل دیگر حدیث مسیء ست که امر نکرد آنحضرت او را بسلام وجواب آنست که حدیث ابن عمر ضعیف ست
باتفاق حفاظ زیرا که ترمذی آنرا روایت کرده وگفته هذا حدیث اسناده لیس بذاک القوی وقد اضطربوا فی اسناده وحدیث مسیء منافی وجوب نیست
زیرا که این زیادت ست وآن مقبول ست واستدلال بقوله تعالی ارکعوا واسجدوا بر عدم وجوب سلام استدلال غیر تام ست زیرا که آیت مجمل ست
عمل آنحضرت بیان آن کرده واگر بر تنها آیت عمل نمایند نه قراءت واجب باشد ونه غیر آن پس هر حدیث دلیل ست بر وجوب تسلیم بر یمین ویسار وابن حجر ا
... جماعتی وشافعی بوجوب یک تسلیم وسنیت تسلیم دیگر رفته نووی گوید علمای معتد بهم اجماع کرده اند بر آنکه واجب نیست مگر یک تسلیم پس اگر اقتصار بر یکی
کند مستحب ست که تلقای وجه کند واگر هر دو کند اولی جانب یمین وثانیه جانب یسار کند وشاید که حجت شافعی حدیث عایشه است که بود آنحضرت
... وتر میگذارد نه رکعت نمی نشست مگر در ثامنه پس حمد میکرد خدا را ویاد می نمود او را ودعا میکرد پستر می ایستاد وسلام نمی کرد پستر میگذارد رکعت نهم ومی نشست
وذکر میکرد خدا را ودعا می نمود پستر تسلیم میکرد یک تسلیم اخرجه ابن حبان ودر منتقی گفته اخرجه احمد والنسائی وفی روایة لاحمد فی هذه القصة ثم یسلم
تسلیمة واحدة السلام علیکم یرفع بها صوته حتی یوقظنا انتهی واسناد این حدیث بر شرط مسلم ست وجواب این ست که این حدیث معارض این زیادت
ست زیرا که زیادت چون از عدل باشد مقبول است ونزد مالک مسنون تسلیمه واحد ست مقابل وجه ودلیل ایشان حدیث عایشه وعدی بن عمیره است
در آن تسلیمه واحده آمده ولیکن اهل حدیث در آن گفتگو نموده واعلال وجرح کرده اند وبعضی تاویل کرده اند بجهر یکی وستر دیگری ومالکیه استدلال کرده اند بر
روایت تسلیمه واحده بعمل اهل مدینه وهو عمل توارثوه کابرا عن کابر وجوابش این ست که در اصول مقرر شده که عمل شان حجت نیست وابن عبد البر
ضعف جمله ادله این قول از احادیث ذکر کرده وشک نیست که اقوی وارجح دو تسلیم ست وهمین ست مختار صاحب سفر السعادة ومستفاد میشود
وجوب آن از قول صاحب حجة بالغة چنانکه گفت واجب شد خروج بکلامی که احسن کلام مردم باشد وآن سلام ست ولهذا فرمود تحلیلها السلام انتهی
... ورواه الترمذی عن علی کرم الله وجهه وعند الحاکم وغیره من حدیث وله علة ذکرها ابن عدی والدارقطنی ومن حدیث عبد الله بن زید عند الدارقطنی
وضعیف ومن حدیث ابن عباس عند الطبرانی واحتجاج کرده است رافعی در امالی بحدیث عایشه که صحیح ست وبود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بتسلیم
وقوله صلوا کما رایتمونی اصلی هکذا فی التلخیص **وعن** المغیرة بن شعبة صحابی مشهور ست وترجمه وی گذشت ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة دبر ستیکه آنحضرت می گفت در پس هر نماز فرض در قاموس گفته دبر بضم دال

وبضمتين نقيض قبل وانسب شى عقب وموخر او گفت ورد بر محركة الدال وبالباء بالفتح نماز ودر آخر وقت آن وساكن كرده ميشود بلاو لايقال بالضمتين زيرا كه آن
از لحن محدثين ست ومراد بدبر درينجا بعد از خروج از نماز ست نه بعد از تشهد در نماز پس ثابت باشد ذكر بعد سلام وهمچنين دعا بعد فريضه چنانكه
لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وزياده كرد بزار وطبرانی يحيی ويميت وهو حی لا يموت وهمچنين ابن السنی زياده
كرد بيده الخير ورواة اين زيادت موثوق اند وهو على كل شئ قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطی لما منعت ونزد ابن
حميد بعد اين كلمه لا راد لما قضيت هم آمده ولا ينفع ذا الجد منك الجد شرح اين كلمات سابقا گذشت وحديث دليل ست بر استحباب
اين دعا عقب صلوات بنابر اشتمال وی بر توحيد خدا ونسبت همه امر بسوی وی از منع وعطا وقدرت تمام جد بفتح جيم معنی او غناست مرادان نيست
كه نفع نمی كند او را حظ او در دنيا بمال وولد وعظمت وسلطان بلكه نجات ميدهد او را رحمت وفضل متفوق عليه شيخ در ترجمه می فرمايد
كه حضرت اين كلمات واذكار ديگر كه در احاديث آمده است می گفت وگفته اند كه در بعضی احيان سلام می داد وبر مينجاست بی آنكه هيچ چيزی بگويد
وبخواند ودر بعضی اوقات اين اذكار كل يا بعضی از ان ميخواند وبعضی در ترتيب خواندن آن گفته اند كه اول استغفار بايد كرد بعد از ان اللهم
انت السلام وبعد از ان لا اله الا الله وحده الخ واذكار ودعوات ديگر بسيار ست كه در كتب احاديث مذكورند ودر روايت آمده كه آنها را بعد از
نماز ميخواند ومعنی بعديت همان ست كه مذكور شد ولازم نيست كه بعد از فرض متصل بخواند انتهی گويم كتاب حصن حصين واذكار نووی وحزب
اعظم وجز آن متكفل اكثر اذكار وادعيه ماثوره در نماز وبعد آن وجز آن ست با رعايت احوال واوقات **وعن** سعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ بهن دبر كل صلوة بود آنحضرت كه پناه می جست بگفتن اين
كلمات در پس هر نماز لفظ دبر صلوة درينجا در اول محتمل ست كه مراد بدان قبل خروج از نماز باشد زيرا كه دبر حيوان از وی ست وبرين اند بعض
ائمه حديث ويحتمل كه مراد بعد نماز باشد وهو الاقرب ومراد بصلوة نزد اطلاق نماز فرض ست اللهم انی اعوذ بك من البخل خداوندا پناه
ميجويم بتو از بخل وآن ترك اخراج چيزی ست كه واجب ست بيرون آوردن آن از مال خود شرعا يا عادتا وتعوذ از بخل در بسياری از احاديث
آمده واعوذ بك من الجبن وپناه می جويم بتو از بددلی وترسيدگی بر جان از چيزها وتاخر از كردن آن يقال جبان كسی بلفظ قامه ومتعوذ
انهو متاخر ست از اقدام بنفس از جهاد واجب وتاخر از امر بالمعروف ونهی عن المنكر ونحو آن واعوذ بك من ان ارد الى ارذل العمر
وپناه می جويم بتو از اينكه واپس كرده شوم من بسوی فرومايه ترو ناكس تر عمر مراد آخر عمر ست كه بحد خرافت كشد وقوی شكسته وبيكار گردد واز علم
ومعرفت وعبادت باز دارد تا آنكه برگردد بر هيئت اول خود كه در زمان طفوليت بود ضعيف البنية خفيف العقل قليل الفهم واعوذ بك من
فتنة الدنيا واعوذ بك من عذاب القبر وپناه می جويم بتو از ابتلا وآزمايش دنيا وعذاب گور مراد بفتنه دنيا
افتتان بشهوات وزخارف اوست تا آنكه غافل كند از قيام بواجب كه آفريده شده است برای آن وآن عبادت باری وخالق خود
است وهو المراد من قوله تعالى انما اموالكم واولادكم فتنة رواه البخاری **وعن** ثوبان رضی الله عنه قال
گفت ثوبان كه مولای آنحضرت وحاضر گاه وبيگاه درگاه بود كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلوته
بود رسول خدا چون بر می گشت از نماز خود يعنی تمام ميكرد وسلام می داد استغفر الله ثلثا استغفار می كرد سه بار بلفظ استغفر الله
ونووی در اذكار گفته اوزاعی را كه يكی از رواة اين حديث ست گفتند چگونه ميكرد آنحضرت استغفار گفت ميگفت استغفر الله استغفر الله
استغفر الله ودر بعضی روايات آمده كه ميگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم واتوب اليه وقال وميگفت بعد از استغفار اللهم انت السلام

خداوندا توئی سلام یعنی سالم از جمیع تغیرات و آفات یا بخشندۂ ہمہ سلامت ہر کرا خواہی و منک السلام و از تو امید داشتہ میشود سلامتی و از تو خواستہ میشود سلامت و توقع آن کردہ میشود و استغفار اشارت ست باینکہ بندہ قاصرست از قیام بحق عبادت مولای خود و عارض میشود او را وساوس و خواطر پس مشروع شد برای وی استغفار برای تدارک تقصیر و مشروع شد او را وصف کردن رب خود بسلام چنانکہ وصف کردہ است ذات خود را بان و مراد سلامت ست از ہر نقص و آفت مصدرست وصف کردہ شد بدان بطریق مبالغہ ابن الجزری گفتہ زیادہ میکنند بعد منک السلام این کلمات را والیک یرجع السلام فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام و نیست اصل برای آن بلکہ مختلق ست از بعض قصاص قالہ علی القاری فی شرح الحصن الحصین تبارکت یا ذا الجلال والاکرام با برکت بودہ ای صاحب عظمت و بزرگی و احسان و در سبل گفتہ مراد بآن غنای مطلق و فضل تام ست و گفتہ اند کسی کہ نزد اوست جلال و اکرام برای بندگان مخلص خود و این از عظام صفات او تعالی ست و لہذا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموا و گذشت آنحضرت بمردی کہ می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک انتہی رواہ مسلم

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من سبح اللہ دبر کل صلوٰۃ کسی کہ تسبیح خدا را و بپاکی یاد کند او را پس ہر نماز یعنی بگوید سبحان اللہ ثلثا و ثلثین سی و سہ بار وحمد اللہ ثلثا و ثلثین و ستایش گوید خدا را سی و سہ بار یعنی الحمد للہ گوید و کبر اللہ ثلثا و ثلثین و تکبیر گوید خدا را سی و سہ بار یعنی اللہ اکبر گوید فتلک تسع و تسعون پس این مجموع نود و نہ کرت میشود بعدد اسمای حسنی و قال تمام المائۃ و بگوید برای تمام کردن شمار صد این کلمہ را لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وھو علی کل شیء قدیر و ترجمہ این کلمات گذشت غفرت خطایاہ ولو کانت مثل زبد البحر آمرزیدہ شود گناہان او اگرچہ باشد مانند کف دریا در کثرت و درین روایت تمامی صد باین ذکرست و در حدیث دیگر نزد مسلم سی و چہار بار گفتن تکبیر پس ہر وجہ کہ خواند کفایت کند و فائز گردد بمقصود و این ورد در وقت نوم نیز آمدہ و در انجا ہمین سی و چہار بار گفتن تکبیرست و فضل آنست کہ گاہی عمل برین کند و گاہی بران تا عمل بہر دو روایت کردہ باشد و اما جمع میان ہر دو چنانکہ شارح مغربی گفتہ و سبقہ غیرہ پس چیزی نیست زیرا کہ جمع میان آنہا وارد نشدہ و ہم مخرج عددست از مائۃ و حدیث را سببی ہست کہ فقرای مہاجرین نزد آنحضرت آمدند و گفتند ای رسول خدا بردند اہل دثور درجات علی و نعیم مقیم را فرمود و ما ذاک گفتند نماز میگذارند چنانکہ ما میگذاریم و روزہ میدارند چنانکہ ما روزہ میداریم و صدقہ می دہند و ما نمیدہیم و آزاد می کنند و ما نمیکنیم پس فرمود آنحضرت آیا نیاموزم شما را چیزی کہ دریابید شما بدان کسی را کہ سابق شد بر شما و سابق شوید شما بدان کسی را کہ بعد شماست و نباشد ہیچ یکی افضل تر از شما مگر کسی کہ بکند مثل آنچہ بکنید شما گفتند آری فرمود تسبحون اللہ الحدیث و کیفیت تسبیح و اخوات آن ہمان ست کہ ذکر کردیم و گفتہ اند بگوید سبحان اللہ والحمد للہ واللہ اکبر سی و سہ بار و وارد شدہ ست در بخاری از حدیث ابوہریرہ تسبحون اللہ عشرا و تحمدون عشرا و تکبرون عشرا و در صفت دیگر آمدہ تسبحون خمسا و عشرین تسبیحۃ و مثلہا تحمیدا و مثلہا تکبیرا و مثلہا لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد وھو علی کل شیء قدیر پس تمام شود عدد صد و ابو داود از حدیث زید بن ارقم آوردہ کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم می گفت در پس ہر نماز اللہم ربنا ورب کل شیء انا شہید انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللہم ربنا ورب کل شیء انا شہید ان محمدا عبدک ورسولک اللہم ربنا ورب کل شیء انا شہید ان العباد کلہم اخوۃ اللہم ربنا ورب کل شیء اجعلنی مخلصا لک واہلی فی کل ساعۃ من الدنیا والآخرۃ یا ذا الجلال والاکرام استمع واستجب اللہ اکبر اللہ اکبر الاکبر اللہ نور السموات والارض اللہ اکبر الاکبر حسبی اللہ ونعم الوکیل اللہ اکبر الاکبر و ہم ابوداود از حدیث علی کرم اللہ وجہہ روایت کردہ کہ بود رسول خدا چون سلام میداد از نماز میگفت اللہم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت

اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت وروایت کرد ابوداود ونسائی از حدیث عقبه بن عامر که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که بخوانم معوذتین را در پس هر نماز ومسلم از حدیث براء آورده که میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نماز رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک
ووارد شده است بعد نماز مغرب ونماز صبح بالخصوص گفتن لا اله الا الله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر ده بار اخرجه احمد
وهو زیادة علی ما ذکر فی غیرهما وترمذی از ابی ذر آورده که فرمود آنحضرت هر که بگوید در پس نماز فجر وحال آنکه وی دوتا کننده هر دو پای خود است پیش از آنکه
سخن کند لا اله الا الله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیٔ قدیر ده بار نوشته شود او را ده حسنه ومحو کرده شود ازوی
ده سیئه وبلند کرده شود برای وی ده درجه وباشد درین روز خود در حرز از هر مکروه ودر حرس از شیطان ونمی رسد هیچ گناهی را که دریابدش
درین روز مگر شرک بخدای عز وجل ترمذی گفت این حدیث غریب حسن صحیح است وروایت کرد آنرا النسائی از حدیث معاذ وزیاده کرد دران بیده الخیر
ونیز این لفظ که باشد او را بهر بار که بگوید ثواب برابر عتق یک رقبه وترمذی ونسائی از حدیث عماره بن شبیب آورده اند که گفت فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که هر که بگوید لا اله الا الله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیٔ قدیر ده بار بعد مغرب برانگیزد برای وی
خدای تعالی فرشتگان را که نگاهدارند او را از شیطان رجیم تا آنکه صبح کند وبنویسد برای وی بسبب این کلمات ده حسنات ومحو کند ازوی ده سیئات
موبقات وباشد برای او ثواب برابر عتق ده رقبات مؤمنات ترمذی گفته این حدیث حسن است نمی شناسیم او را مگر از حدیث رشدین بن سعد ونمی شناسیم
برای عماره سماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم ودر قبل السلام گفته واما قرارت فاتحه بنیت کذا وکذا چنانکه الآن متعارف است پس
دلیلی بران وارد نشده بلکه بدعت است واما درود برآنحضرت بعد تمام تسبیح وثنا پس دعا بعد ذکر سنت است وصلوة برآنحضرت اول دعا نیز سنت است
اما عادت گرفتن بران وآنرا در حکم سنن راتبه داشتن وهمچنین دعا کردن امام مستقبل قبله مستدبر ماموین پس سنتی بران وارد نشده بلکه آنچه وارد شده
این است که آنحضرت رو میکرد بسوی مقتدیان وقتی که سلام میداد بخاری گفته استقبال کند امام مردم را وقتی که سلام دهد وایراد کرد حدیث
سمره بن جندب وحدیث زید بن خالد که وی چون نماز میگذارد رو میکرد بما بروی خود وظاهرش مداومت است برین عمل انتهی **وعن معاذ**

بن جبل رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له اوصيك يا معاذ لا تدعن دبر كل صلوة
ان تقول بدرستیکه گفت آنحضرت معاذ را وصیت میکنم ترا ای معاذ ترک مکن این کلمات را پس هر نماز قوله لا تدعن نهی است از قول ایشان
ودعه مگر آنکه ماضی وی مهجور الاستعمال شده در اکثر بنا بر استغنا ازو بترک وقد ورد قلیلا وقرئ ما ودعک ربک ونهی در اصل برای تحریم است
پس دال باشد بر ایجاب این کلمات در پس نماز وگفته اند نهی ارشادیست ولابد است از قرینه بران وگفته اند محتمل که در حق معاذ نهی تحریم باشد
ودرین قول بعد است واین کلمات عام است خیر دنیا وآخرت را ولفظ کل صلوة عام است از مکتوبه ونافله وظاهر اول است ودرینجا دلالت است بر
مشروعیت دعا بعد نماز فرض وبخاری بابی عقد کرده وگفته باب الدعا بعد الصلوة المکتوبة مصنف در فتح الباری گفت ودرین ترجمه رد است بر کسی که
زعم میکند که دعا بعد فریضه مشروع نیست بحدیث مسلم از روایت عبدالله بن الحارث از عایشه که کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا سلم لا یثبت الا قدر
ما یقول اللهم انت السلام الخ وجواب آنست که مراد از نفی نفی استمرار جلوس است بر هیئتی قبل سلام مگر این قدر زیرا که ثابت شده که بعد نماز رو میکرد
طرف اصحاب خود پس آنچه از دعا بعد نماز آمده محمول است بر آنکه بعد اقبال بر اصحاب میکرد وحافظ ابن القیم رح در هدی گفته واما الدعاء بعد السلام مستقبل
القبلة سواء المنفرد والامام والماموم فلم یکن ذلک من هدی النبی صلی الله علیه وسلم اصلا ولا روی عنه باسناد صحیح ولا حسن وخصص بعضهم ذلک
بصلوتی الفجر والعصر ولم یفعله النبی صلی الله علیه وسلم ولا الخلفاء بعده ولا ارشد الیه امته وانما هو استحسان رآه من رآه عوضا عن السنة بعدهما وگفت

وغالت الادعیة المتعلقة بالصلوة تما فعلها فیها وامر بها فیها وہذا اللائق بحال المصلی فانه یقبل علی ربه یناجیه فاذا سلم منه انقطعت المناجاة وانتہی موقفه وقربه فکیف یترک سواله فی حال مناجاته والقرب منه وهو مقبل علیه ثم یسال اذا انصرف عنه بعده گفت الاذکار الواردة بعد المکتوبة یستحب لمن اتی بها ان یصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم بعد آن یفرغ منها ویدعو بما شاء ویکون دعاءه عقب هذه العبادة الثانیة وهی الذکر لا لکونه دبر المکتوبة انتہی گوییم دعوی نفی مطلق مردود ست زیرا که حدیث معاذ صحیح ست و در حدیث ابی بکرة است فی قوله اللهم انی اعوذ بک آلخ کان النبی صلی الله علیه وسلم یدعو بهن دبر کل صلوة اخرجه احمد والترمذی والنسائی وصححه الحاکم وحدیث زید بن ارقم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فی دبر الصلوة اللهم ربنا ورب کل شئ الحدیث اخرجه ابوداود والنسائی وحدیث صهیب مرفوعا کان یقول اذا انصرف من الصلوة اللهم اصلح لی دینی الحدیث اخرجه النسائی وصححه ابن حبان وغیر ذلک اگر گویند مراد بدبر صلوة قرب آخر اوست وهو التشهد گوییم وارد شده است امر بذکر در دبر هر نماز ومراد بدان سلام ست اجماعا فکذا هذا تا آنکه خلاف این ثابت شود وترمذی از حدیث ابی امامه آورده قیل یا رسول الله ای الدعاء اسمع قال جوف اللیل الآخر ودبر الصلوات المکتوبات وقال حسن وطبری از روایت جعفر بن محمد صادق آورده که گفت الدعاء بعد المکتوبة افضل من الدعاء بعد النافلة کفضل المکتوبة علی النافلة وبسیاری از حنابله که با ایشان ملاقات شد چنان فهمیده اند که مراد حافظ ابن القیم رح نفی دعا بعد صلوة مطلقا نیست بلکه نفی بقید استمرار استقبال مصلی ست قبله را وایراد آن عقب سلام واما چون برگردد وبروی خود مقتدیم کند اذکار مشروعه را پس ممتنع نیست نزد وی اتیان بدعا درین وقت انتہی ملخصا من فتح الباری گوییم وشبهه نیست که مراد وی همین ست که بعضے حنابله گفته اند ومساعد اوست آنچه در سفر السعادة گفته این دعا که بعد از سلام می کنند از عادت پیغمبر خدا نبود ودرین باب هیچ حدیث ثابت نشده وبدعتی ست مستحسن انتہی وشیخ در شرح آن گفته یعنی این دعا که ائمه مساجد بعد از سلام می کنند ومقتدیان آمین آمین می گویند چنانچه الآن در دیار عرب وعجم متعارف ست از عادت پیغمبر خدا نبود انتہی **اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک** خداوندا یاری ده مرا بر یاد کردن تو وسپاس داشتن تو ونیک کردن عبادت تو وبرجا آوردن آن بروجه شعور وحضور ومراقبه **رواه احمد وابو داؤد والنسائی** بسند قوی وزیاده کرد در فتح وصححه ابن حبان والحاکم ودر روایتی این حدیث باین لفظ آمده که گفت معاذ گرفت رسول خدا دست مرا وفرمود بدرستیکه من دوست میدارم ترا ای معاذ پس گفتم من که من هم دوست میدارم ترا فرمود ترک مکن این دعا را در پس هر نماز ودرین روایت بجای اللهم لفظ رب آمده اخرجه الثلاثة مگر در روایت ابوداود این لفظ نیامده که من دوست میدارم ترا واین حدیث مسلسل ست باین فعل اخذ بیدی وباین قول انا احبک ودر مسلسلات محرر سطور نیز هست **وعن ابی اُمامة** نام وی ایاس ست بر اصح کما قاله ابن عبد البر **رضی الله عنه** ابن ثعلبة الحارثی الانصاری الخزرجی حاضر نشد بدر را بسبب معذور داشتن آنحضرت او را بنابر مرض والده وی وابو امامه باهلی دیگر ست که در اول کتاب گذشت پس نزد اطلاق مراد بابی امامه همین ایاس باشد وچون آن دیگر اراده کنند باهلی گویند وباین قید تمیز حاصل کنند **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ اٰیة الکرسی فی دُبر کل صلوة مکتوبة** کسی که بخواند آیت کرسی را در پس هر نماز فرض مراد از دبر صلوة درینجا بعد سلام ست نه بعد تشهد کما هو الظاهر واین دال ست بر آنکه مراد در مواضع دیگر نیز ازین لفظ همین ست پس دعا بعد فریضه ثابت باشد تفصیل این اجمال آنکه اطلاق لفظ دُبر گاهے بر چیزی آید که از جنس مضاف الیه باشد مثل قوله تعالی **وَمَن یُّوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهٗ** وگاهے بر چیزے که نه از ان جنس ست مثل قوله تعالی **وَمِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَاِدْبَارَ النُّجُوْمِ** ای آخر اللیل عقب غروبها ومثل عتق التدبیر لما بعد الموت پس لفظ دُبر

مشترک ست و آنچه بعد چیزی باشد و از ان چیز نبود و در سیاق مثلا از ان چیز باشد و حمل لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بدون دلیل صحیح نیست
پس هر که میگوید که مراد به دبر صلوة آن ست که بعد تشهد باشد بر وی دلیل آوردن ست و چون از دلیل تفحص کردیم معلوم شد که در صحیح بخاری آمده تسبحون
و تحمدون و تکبرون خلف کل صلوة ثلاثا و ثلثین پس لفظ خلف دلیل ست برانکه مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دبر کل صلوة خلف اوست عقب خروج
از ان و مبیّن اوست حدیث ابوداود و بلفظ اثر کل صلوة ای بعدها و بزیده بیانا حدیث من سبح دبر صلوة الغداة مائة تسبيحة و هلل مائة تهليلة غفرت
ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر که مراد به دبر درینجا عقب صلوة ست بعد خروج از ان بسلام و بزیده بیانا حدیث ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
من قال دبر صلوة الفجر و هو ثان رجليه قبل ان يتكلم لا اله الا الله وحده لا شريك له الخ اخرجه الترمذی و قال حسن صحیح زیرا که اگر مراد به دبر درینجا
قبل خروج از نماز باشد حاجت تقیید بقول وی ثان رجليه نیست و نه بقول وی قبل ان يتكلم و از ینجا دریافتی که مراد به دبر در حدیث باب حدیث
تسبیح و تحمید و تکبیر بعد خروج از وست نه داخل در و که این اراده صحیح نیست لم يمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد او را
از در آمدن بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل ست بآن و ظاهر آنست که گویند الا الحيوة
چه حیات مانع از دخول جنت ست معجلا و وجود موت لا بود ازو شرط دخول جنت که مؤجل ست اگر وجود موت و شرطیت او نمی بود بالفعل در بهشت
می در آمد یا مراد آنست که اگر وجوب موت هر نفس را و لزوم ذوق او هر نفس را بحکم كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ نمی بود می در آمد در بهشت الآن
معجلا و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نبود و باین جهت در دخول جنت تاجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته
موت حاجز ست میان تالی آیت الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد منقضی شود و حاصل شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن اوست
در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و در سبل گفته الا الموت بحذف مضاف ست ای لا يمنعه الا عدم موته و حذف
برای دلالت معنی ست و اختصاص آیة الکرسی بجهت آنست که مشتمل ست بر اصول اسما و صفات الٰهیه از وحدانیت و حیات و قیومیت و علم و ملک و قدرت
و اراده و قل هو الله احد متمحض ست برای ذکر صفات رب تعالی انتهی و فضیلت آیة الکرسی بعد از نماز و چه غیر آن در احادیث بسیار آمده رواه النسائي
و صححه ابن حبان و در مشکوة این حدیث را از حضرت علی آورده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیة الکرسی را هنگامیکه می گیرد خوابگاه خود را
ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرای که گرد او یند رواه البیهقی فی شعب الایمان و گفت بیهقی اسناد او
ضعیف ست و زاد فيه الطبراني وقل هو الله احد و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیة الکرسی
در پس هر نماز فرض باشد در ذمه خدا تا نماز دیگر و بهر حال حدیث را اصلی هست و حدیث ضعیف در همچو جاها مقبول و معمول به ست و در سفر السعادة
گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح ست
ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله
امیر المؤمنین علی ست و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و مغیره بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث را
دلیل صحیح ست و موضوع نیست انتهی وعن مالك بن الحويرث رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم صلوا كما رأيتموني أصلي نماز بگذارید چنانکه دیدید شما مرا که نماز میگذارم لفظ متفق علیه این ست پس هرگاه که حاضر
شود نماز پس باید که اذان گوید برای شما یکی از شما و حدیث را الفاظ مختلف ست و لفظی که اینجا مذکور ست روایت بخاری ست چنانکه گفت
رواه البخاري ای فی کتاب الاذان و زیاده کرده در اول وی قصه و در آخر وی این لفظ پستر باید که امامت کند شما را اکبر شما کذا فی التیسیر

واین حدیث اصل عظیم ست در دلالت بر اینکه افعال و اقوال وی صلی الله علیه و آله وسلم بیان اجمال امر بالصلوة ست که در قرآن و حدیث وارد شده و درین
حدیث دلالت ست بر وجوب تاسی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم در آنچه کرده است در نماز پس هر آنچه محافظت کرد آنحضرت بران از افعال و اقوال صلوة
آن واجب ست برامت مگر آنچه خاص کند آنرا دلیل از ینها و علما درین حدیث کلام طویل کرده اند و ابن دقیق العید استیفای آن در شرح عمده
نموده و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در حواشی عمده بران زیادت فرموده و عن عمران بن حصين رضي الله عنه قال قال لي
رسول الله صلى الله عليه وسلم صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلى جنب والا فاوم گفت
عمران فرمود مرا رسول خدا نماز بگذار استاده پس اگر نتوانی بگذار نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو و اگر نتوانی بر پهلو هم پس اشاره کن
رواه البخاري والنسائي و زیاده کرد پس اگر نتوانی پس ستلقی شده تکلیف نمی دهد خدا هیچ نفس را مگر بقدر وسع او و وهم کرد حاکم در مستدرک
آن و در سبل السلام گفت لفظ فاوم در نسخ بلوغ المرام منسوب بسوی هیچ یکی یافته نشد و لیکن بخاری این حدیث را روایت کرده بغیر لفظ فاوم
و روایت کرده است آنرا دارقطنی از حدیث علی بلفظ فان لم تستطع ان تسجد فاوم الحديث و در اسنادش ضعف ست و در وی متروک ست
و گفت مصنف واقع نشده است در حدیث ذکر ایما و چنین نیست که آنرا رافعی آورده و لیکن وارد ست در حدیث جابر ان استطعت والا فاوم ایماء
اخرجه البزار والبيهقي في المعرفة بزار گفته ابو حاتم را ازین حدیث پرسیدند گفت صواب وقف اوست بر جابر و رفع خطاست و نیز مروی ست از حدیث
ابن عمر و ابن عباس و در اسناد هر دو ضعف ست و حدیث دلیل ست بر اینکه فریضه را نشسته نگذارد مگر بعذر و آن عدم استطاعت ست و ملحق
بآن خشیت ضرر لقوله تعالى وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ و كذا قوله فان لم يستطع فعلى جنب و در قول وی در حدیث طبرانی
فان نالته مشقة فجالسا فان نالته مشقة فنائما ای مضطجعا حجت ست بر کسی که گفت که از عاجز از سقوط نماز ساقط ست و این دال ست بر اینکه هر گاه مشقت
رسد و اگرچه نائم باشد مباح ست ادای نماز نشسته گذاردن و در وی خلاف ست و حدیث با کسی ست که گفت نائم را مباح ست قعود در نماز و از مشقت ست
خوف دوران سر در سفینه اگر استاده بگذارد یا خوف غرق پس نشسته بخواند انتهی در مصفی گفته عجز از قیام متحقق می شود بلحوق مشقت شدیده در اثنا
صلوة یا بعد آن چنانکه می بینیم که مریضان را تواتر نفس و گرانی اعضا و برهمزدگی حواس رو دهد یا زیادت مرض یا دوران سر در سفینه و مانند آن انتهی
و این حدیث در حق مریض ست حافظ شوکانی گفته قرآن کریم نیز باین ناطق ست انتهی مراد بقرآن شریف شاید این آیت ست فَإِذَا قَضَيْتُمُ
الصَّلَوٰةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ در اکلیل از ابن مسعود آورده که نزول این آیت در حق بیمارست و در تفسیر احمدی
گفته در لفظ جنوب دلالت ست بر اینکه نماز بر پهلو خفته بخواند نه دراز شده بر راستی انتهی و این حدیث را اهل سنن نیز روایت کرده اند و درین حدیث
هیئت قعود را بیان نکرده اند که بر کدام صفت باشد و مقتضی اطلاق صحت اوست بر هر هیئت که باشد و خواهد و باین رفته است جماعتی از علما
در مصفی گفته اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد خواه بر صفت جلسه خواه مربع و اگر نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد و رو بقبله کند و بر پهلوی
راست خفتن بهترست از پهلوی چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطد و دو پا بجانب قبله کند انتهی مصنف در فتح الباری گفته
اختلاف کرده اند در افضل پس نزد ائمه ثلثه تربیع ست و گفته اند مفترش بگذارد و قیل متورکا و فی کل منها احادیث انتهی و ماخوذ ست از حدیث
که نیست واجب هیچ شی بعد تعذر از ایما و از شافعی آمده که واجب ست ایما بهر دو چشم و ابرو و آنرا فرآمده که ایما کند بقلب و گفته اند واجب ست
امرار قرآن و ذکر بر زبان پس بر قلب مگر این کلامی ست که نیامده در احادیث و در آیت کریمه است فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ
جُنُوبِكُمْ و اگرچه عدم ذکر منافی وجوب نیست بدلیل دیگر و نماز واجب ست علی الاطلاق و ثابت شده که چون امر کرده شوید شما بچیزی پس

پس بیاید از وی چیزی را که تواند پس چون مستطیع چیزی باشد از انچه کرده می شود در نماز واجب باشد بر وی اتیان آن زیرا که مستطیع ست

وعن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمريض صلى على وسادة فرمى بها وقال صلّ على الارض ان استطعت والا فاومِ ایماءً فرمود برای بیماری که نماز گذارده بود بر وساده پس بیفگند آن وساده را و گفت نماز بگذار بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی واجعل سجودك اخفض من ركوعك و بگردان سجدهٔ خود را پست تر و کمتر از رکوع و سجود

رواه البيهقي بسند قوي في المعرفة ولكن صحح ابو حاتم وقفه واخرجه البزار ايضا من طريق سفيان الثوري و در حدیث ابن سنن بیفگند وساده را و گرفت چوبی را تا نماز گذارد بسوی او پس گرفت آن چوب را و بینداخت و گفت بزار شناخته نمی شود هیچ یکی که روایت کرده باشد از او از سفیان ثوری جز ابوبکر حنفی و پرسیده شد ازو ابو حاتم پس گفت صواب از جابر وقف ست رفع او خطاست روایت کرد طبرانی از حدیث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت عاد رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر و بود اسنادش ضعیف ست و حدیث دلیل ست بر آنکه نگیرد بیمار چیزی تا سجده کند بران وقتی که متعذر باشد بر وی سجده بر زمین و ارشاد فرمود بفصل کردن میان رکوع و سجود و پست کردن آن نسبت برکوع و چون قیام و رکوع دشوار گردد نشسته باشارت بگذارد و ایماء سجود اخفض از ایمای رکوع کند یا اگر قیام متعذر نیست ایما کند برای رکوع بحالت قیام و برای سجده بحالت قعود و گفته اند که درین صورت برای هر دو در قیام ایما کند و بنشیند برای تشهد و گفته اند که برای هر دو نشسته ایما کند نه برای قرارت استاده شود و گفته اند که قیام از وی ساقط ست نشسته نماز بگذارد پس اگر استاده گذارد جائز شد و اگر متعذر شود برو قعود ایما کند برای هر دو استاده شده

باب سجود السهو وغيره من سجود التلاوة والشكر

سهو نسیان و غفلت و بی خبری آدمی از چیزیکه درو است برفتن دل جانب دیگر و سنیت سجدهٔ سهو برای تدارک تقصیر نماز ست یا زیادت آن و در روی شبه قضا و شبه کفاره است و سهو و نسیان بر رسول خدا در اقوال در انچه متعلق باخبار و بلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف ست و مختار نزد اهل حق جواز ست زیرا که احادیث صحیحه دران وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت ست و بحقیقت از جملهٔ اتمام نعمت بر امت و اکمال دین ایشان ست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند **عن** عبد الله بن مالك ابن بحينة ترجمهٔ وی پیشتر گذشت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعتين الاوليين ولم يجلس بدرستیکه آنحضرت گذارد باصحابه نماز پیشین پس ایستاد در دو رکعت اولی و نه نشست و قعده نکرد فقام الناس معه پس استادند مردم با آنحضرت حتى اذا قضى الصلوة وانتظر الناس تسليمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گوید كبّر وهو جالس تکبیر گفت و حال آنکه وی نشسته بود و در وی دلیل ست بر شرعیت تکبیر احرام برای سجود سهو و برین که تکبیر مختص بدخول در نماز نیست بلکه بگوید تکبیر و اگرچه بیرون نیامده باشد از نماز بسلام فسجد سجدتين قبل ان يسلم پس سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام گوید ثم سلم پستر سلام داد و از نماز برامد در حدیث دلالت ست برینکه ترک تشهد اول را سهواً سجدهٔ سهو جبر میکند و برینکه این سجده پیش از سلام بود و درین باب احادیث دیگر نیز هست و امام شافعی در همه جا قبل از سلام گوید و احادیثی که درین باب وارد ست ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد و امام اعظم همه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت اخبار وارده درین باب و قوت آنها و در کتب ستة از ابن مسعود آمده که آنحضرت سجده کرد بعد از سلام اگرچه در حدیث ابن بحینه پیش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده بعد از سلام آمده و چون قول و فعل متعارض آمده حنفیه تمسک بقول کردند زیرا که نزد ابی حنیفه قول اقوی ست از فعل و شُمُنی گفته که این قول جمع

از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند و امام مالک گوید هرجا که نقصان ست
سجده قبل سلام کند و هرجا که بزیادت ست سجده بعد از سلام کند و اگر جمع گردد هر دو سجده هر دو را قبل سلام کند و مزنی و ابو ثور از ائمه شافعی
هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل ست زیراکه در صورت نقص جبر نقصان ست پس باید که داخل اصل صلوة باشد
و در زیادت ترغیم شیطان ست و درین صورت نظر ست و مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل از سلام
کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب ست بصواب و نقل
کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و شیخ
در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام باید یا قبل از سلام در افضلیت و اولویت ست و در اصل جواز اختلاف نی صرح به
فی کتب الائمة الاربعة انتهی گوییم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی
و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و متعین بر یک نوع نبود اگرچه مذاهب ائمه متعین افتاده
پس هر دو جائز باشد و لهذا شوکانی رح فرموده که درینجا دلالت ست بر جواز هر دو صورت لیکن لائق بمدار نصوص آنست که عمل کند
بارشاد شارع پس آنجا که قبل از تسلیم کرده قبل از ان کند و جائیکه بعد تسلیم کرده بعد از تسلیم کند و در ماعدای آن مختار ست والکل سنة انتهی
و همین ست اقرب بصواب جمعا بین الادلة و اتباعا لظاهر السنة وهذا لفظ البخاري و اینکه مذکور شد لفظ بخاری ست و سجده سهو
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند جا واقع شده یکی از ان در قعدهٔ اولی ست چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث
ذو الیدین بیاید سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پس مجتهدان
بران قیاس کردند و گفتند که هر که فراموش کند واجبی از واجبات نماز سجدهٔ سهو بروی واجب گردد و اصحاب ظواهر هم برین مواضع که آنحضرت
سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند وفي رواية لمسلم و در روایت مسلم ست از عبد الله بن بحینه يكبر في كل
سجدة وهو جالس وسجد الناس معه مكان ما نسي من الجلوس تکبیر میگفت آنحضرت در هر سجدهٔ سهو و حال آنکه آنحضرت
نشسته بود و سجده کردند مردم همراه آنحضرت بجای چیزی که فراموش کرد نداز جلوس و دروی دلیل ست بر شرعیت تکبیر نقل و قول وے
مكان ما نسي الخ مدرج ست از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرت نیست گویا که صحابی آنرا از قرینهٔ حال دریافته و هم درین حدیث
دلیل ست بر وجوب متابعت امام اگرچه ترک کند چیزی که حالش اینست زیراکه آنحضرت مقرر داشت ایشان را بمتابعت با وجود ترک
ایشان تشهد را عمدا و درین تامل ست زیراکه راوی ذکر نکرد که آنحضرت و اینها ترک کردند آنرا بعد تلبس بواجب دیگر وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم گفت نماز گذارد آنحضرت یعنی امامت کرد احدى صلوتي العشي
یکی از دو نماز شبانگاه ابو هریره در یک روایت مسلم آنرا متعین کرده که ظهر بود و در دیگر که عصر بود و جمع کرده از میان هر دو بتعدد قصه
و عشی بفتح عین و کسر شین و تشدید تحتیه از هری گفته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند ركعتين دو رکعت ثم سلم پس سلام کرد
یعنی سهو کرد و برای رکعت برخاست فقام الى خشبة في مقدم المسجد پس ایستاد بسوی چوبی که در پیشگاه مسجد بود و در روایتی
بجای مقدم معروضة في المسجد آمده یعنی چوبی که بعرض نهاده شده بود در مسجد فوضع يده عليه پس نهاد دست خود بران چوب
و در روایتی پس تکیه کرد بران چوب گویا که خشمگین ست و نهاد دست راست خود بر دست چپ و بر یکدیگر درآورد انگشتان را و نهاد

رخسارهٔ راست خود بر پشت کف دست خود وفي القوم ابوبكر وعمر فهاباه ان يكلماه و در قوم نماز گذار ابوبکر و عمر بودند پس
نترسیدند آنحضرت را چنانکه از پادشاه هیبت می باشد و از دز خوف که کلام کنند باوی در سلام دادن بر دو رکعت وخرج سرعان
الناس و بیرون آمدند از مسجد پیشتر و زودتر برآیندگان مردم سرعان بفتح سین مهمله و را اوائل ناس که شتابی کنند بر فتن و بسکون را
نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه پیشتر برایند
و جماعت را که از معرکهٔ جنگ از همه پیشتر برایند و بی صبری نمایند نیز گویند فقالوا پس گفتند صحابه أقصرت الصلوة آیا کوتاه شد
نماز قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد هر دو روایت ست یعنی بصیغهٔ معروف و مجهول هر دو آمده و اول را نووی قوی گفته و علیه الاکثر مراد آنست که از
چهار رکعت بدو رکعت آمده ورجل يدعوه النبي صلى الله عليه وسلم ذا اليدين و مردی میخواندند او را آنحضرت صاحب دو دست زیرا که بهر دو دست خود
کار میکرد و بعضی گویند که دو سپر برداشت و مضمون حدیث بروایت دیگر صریح ست در آنکه وجه تسمیه بدان دراز بودن هر دو دست اوست و نامش عمیر بن عبد عمیر بود
و کنیت او ابومحمد و بعضی گویند نامش خرباق بکسر خای معجمه بود و بعضی گویند خرباق نام مردی دیگرست که او را ذو الشمالین گویند و بعضی گویند
خرباق غیر ذو الیدین و ذو الشمالین ست وقيل غير ذلك و وهم کرد زهری که ذو الیدین و ذو الشمالین هر دو را یک شخص گردانید و علما بیان
این وهم وی کرده اند فقال يا رسول الله انسيت ام قصرت الصلوة آیا فراموش کردی و سهو شد ترا یا کوتاه کرده شد نماز
فقال لم انس ولم تقصر فرمود نه فراموش کردم من و نه کوتاه شد نماز و در روایتی باین لفظ ست که كل ذلك لم يكن یعنی هیچ از نسیان
و قصر نبود و درین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبارست برخلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف در افعال ست
و جواب داده اند که عدم جواز نسیان در اقوال و در اخباری ست که متعلق باشد بتبلیغ شرائع و احکام وحی نه در جملهٔ اخبار و این جواب ضعیف ست
زیرا که اخبار خلاف واقع کذب ست اگرچه نه عمدا بود و واجب ست تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن و همین ست
مذهب جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر و این خبر صادق ست
بی شبهه یا این قول کنایت ست از عدم شعور گویا گفت که من شعور بدان ندارم و این صادق ست قال بلى قد نسيت گفت آری
بتحقیق فراموش کردی و در روایتی چنین ست که پرسید آنحضرت از صحابه آیا این چنین ست که میگوید ذو الیدین گفتند آری همچنین ست
فصلى پس پیش رفت و بگذارد ركعتين دو رکعت که مانده بود و نگذارده بود آنرا ثم سلم ثم كبر پستر سلام داد پستر تکبیر
براورد فسجد مثل سجوده او اطول پس سجده کرد مانند سجدهٔ خود که در نماز کرده بود یا درازتر از آن بجهت اعتذار وقوع تقصیر
و مشاهدهٔ عظمت حق و انفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه و تعالی شیخ در ترجمه گفته باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از کدام مقام ست لابد از مرتبهٔ اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصرست انتهى ثم رفع رأسه
وكبر پستر برداشت سر خود را و تکبیر گفت و سجده کرد چنانکه در سهو مشروع ست شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث و تعرض
بمباحث اصولیهٔ وی کلام طویل ست اکثر ایشان از روی استیفای آن قاضی عیاض ست پستر محقق ابن دقيق العيد در شرح عمده و در سبل الفقه
وقد وفينا المقام حقه في حواشيها انتهى ای حواشی العمدة و مصنف نیز در فتح الباری استیفای آن نموده اگر تمامهٔ آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
لیکن درینجا این قدر باید دانست که حکم شرعی که ازین حدیث ماخوذ شده آنست که حدیث دلالت میکند برینکه نیت خروج از نماز و قطع آن
بر گمان اتمام نماز موجب بطلان نماز نیست اگرچه هر دو سلام داده باشد و برینکه کلام ناسی باطل نمیکند نماز را و همچنین کلام کسی که بگمان تمام نماز دارد

که احدی بوجوب وی قائل نشده و لفظ تشهد دلالت میکند بر اتیان بشهادتین و بر قال بعض العلماء وگفته اند که تشهد اوسط کافی ست و لفظ اول ظاهر تر ست و نیز درین حدیث دلیل ست بر شرعیت تسلیم چنانکه دلالت میکند بران روایت عمران که ذکر کردیم لیکن آن روایت که مصنف آورده چه آن صریح نیست که تسلیم بعد و سجده سهو بود زیرا که محتمل که آنحضرت سلام نماز نداده باشد و سجده قبل از سلام کرده پستر سلام نماز داده انتهی

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاته فلم يدر كم صلى ثلثا ام اربعا فليطرح الشك وليبن على ما استيقن چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس ندریابد که چند رکعت گذارده است سه یا چهار پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در وست و باید که بنا کند بر چیزی که یقین دارد و متیقن ست وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بنا نهد و سه قرار دهد ثم يسجد سجدتين پستر باید که سجده کند دو سجده چنانکه بسهو می باشد قبل ان يسلم پیش از آنکه سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست و ازینجاست اختلاف ایمه در بودن سجده سهو پیش از سلام بعد از ان فائده سجده بیان فرمود بقول خود فان كان صلى خمسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت را یعنی شک کرد در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلاته شفع میسازند این پنج رکعت بسبب این دو رکعت بدل که در حکم یک رکعت اند برای مصلی نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت می شوند وان كان صلى تماما و اگر گذارده است رکعت دیگر را بعد از نهادن بنا بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس با این چهار رکعت تمام شد كانتا ترغيما للشيطان می باشد این دو سجده خوار گردانیدن و بینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائده سجدتین رغم شیطان ست که میخواست که در شک اندازد و از عبادت باز دارد مصلی برغم او سجده کرده و در عبادت افزود رواه مسلم و رواه ابن حبان والحاكم والبيهقي گفت ابن منذر حدیث ابی سعید اصح حدیث ست درین باب و رواه مالك في الموطا عن عطا بن يسار مرسلا و در روایت مالک بجای شفعن له صلاته چنین آمده شفعها بهاتين السجدتين یعنی شفع میگردانند مصلی این پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد و ظاهر حدیث دران ست که بصورت شک بنا بر اقل نهد که یقین ست و عمل بر تحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ایمه از مالک و شافعی و احمد همین ست و جماعتی از تابعین بوجوب اعاده رفته تا آنکه یقین حاصل شود و بعضی گفته اند که سه بار اعاده کند و چون شک کند در نوبت چهارم اعاده نیست بروی و حدیث باو و مذهب اقل ست و حدیث ظاهر ست در آنکه این حکم برای مطلق شاک ست مبتدی باشد یا مبتلا و امام ابو حنیفه گوید اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر ست در شرع چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که تحری کند چنانکه بیاید و شمنی این حدیث را در شرح نقایه در تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری ظن غالب بسیار آمده است و گفت اگر همچنین کرده شود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و اعتبار حرجی عظیم ست انتهی شیخ در ترجمه گوید گفت بنده ضعیف صانه الله عما شانه که حاصل مقام این ست که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شك احدكم فليستانف اوكما قال دوم من شك في صلاته فليتحر الصواب سوم این حدیث که مذکور شد که حاکم ست بر بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد امام ابو حنیفه میان هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق ست در مذهب امام اکرم رضی الله عنه والله اعلم

وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه

قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز گذارد آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاده کرد یا کم و در لفظی آمده
که گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فلما سلم پس هرگاه که سلام داد از نماز قیل له یا رسول الله احدث فی الصلوٰة شیء گفته شد برای رسول خدا
آیا نو پدید آمد در نماز چیزی و در روایتی این ست آیا زیاده کرده شد در نماز یعنی که چهار رکعت بود حالا پنج حکم شد قال وما ذاك فرمود چیست این
پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذاردم قالوا صلیت کذا و کذا گفتند گذارده چنین و چنان یعنی پنج رکعت
و در روایتی بجای کذا خمسا آمده قال فثنی رجله واستقبل القبلة فسجد سجدتین گفت ابن مسعود پس دو تا کرد آنحضرت
هر دو پای خود را و روی کرد بسوی قبله و سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلم پستر سلام داد ثم اقبل علینا بوجهه فقال انه
لو حدث فی الصلوٰة شیء انبأتکم به پستر روی کرد بر ما و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمود شان این ست که اگر حادث می شد
در نماز چیزی خبر میکردم شما را بآن چیز نو پدید شده ولکن انما انا بشر مثلکم و لیکن نیستم من مگر آدمی مانند شما در بشریت و بیان فرمود
وجه مماثلت بقول خود انسی کما تنسون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند جمهور بر جواز نسیان
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهی ازین جواز و تاویل کرد این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول
گفته اند اکثر که شرط آن تنبیه اوست صلی الله علیه وسلم بر فور متصل حادثه و واقع نمی شود دران تاخیر و درنگ و تجویز کرده است گروهی تاخیر آن
تا مدت حیات وی صلی الله علیه وسلم و همین ست مختار امام الحرمین اما اقوال بلاغیه پس سهو دران ممتنع و مستحیل ست اجماعا و اما امور عادیة
و امور دنیویه پس راجح جواز سهوست در افعال شان و اقوال شان کذا فی الدیباج شرح صحیح مسلم بن الحجاج للسیوطی رح فاذا نسیت
فذکرونی پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا و اذا شك احدکم فی صلاته و چون شک کند یکی از شما در نماز
خود که زیاده گذارد یا کم فلیتحر الصواب پس باید که تحری و طلب کند صواب را بغالب ظن باین طریق که عمل کند بر ظن خود بغیر تفرقه در میان شک
در رکعت یا رکن و تفسیرش در حدیث عبد الرحمن بن عوف چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود چون شک کند
یکی از شما در نماز خود پس نداند که یک رکعت گذارد یا دو پس بگرداند آن هر دو را یک رکعت و چون نداند که دو رکعت گذارد یا سه پس بگرداند آنرا دو
و چون نداند که سه گذارد یا چهار پس بگرداند آنرا سه پستر سجده کند وقتی که فارغ شود از نماز در حالیکه نشسته است پیش از آنکه سلام دهد دو سجده
فلیتم علیه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غالب ظن ثم یسلم پستر باید که سلام بگوید ثم یسجد سجدتین پستر باید
که سجده کند دو سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که صحابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در وی دلیل ست بر آنکه متابعت قوم مر امام را
در ظن وی واجب ست و مفسد صلوٰة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را امر باعاده نکرد و این در حق صحابه است در مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان
تغییر را در عصر نبوت و لیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را متنبه سازد
پس اگر نه نشیند انتظار قعود او کنند تا آنکه تشهد خوانند و سلام دهند همراه تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق وی واجب بود
همان کرد و این دلیل ست بر آنکه محل سجود سهو بعد سلام ست مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد در نماز مگر بعد از سلام دادن از آن
پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ائمه مختلف گشته بعض ائمه حدیث گفته اند که احادیث باب سجود السهو
متعدد ست از آنجمله است حدیث ابو هریره در بارهٔ شک کسی که نماز گذارد و ندانست که چند گذارد و در وی امر ست بدو سجده اما موضع سجده مذکور نیست
و این حدیثی ست که جماعتی اخراج آن کرده و در وی ذکر نکردند که محل این سجده قبل سلام ست یا بعد آن آری نزد ابو داود و ابن ماجه در روی زیادتی ست

قبل ان یسلم و از انجمله است حدیث ابو سعید من شک الخ و در وی دو سجده است قبل السلام دیگر حدیث ابو هریره و در وی قیام ست بسوی چوب و سجده بعد سلام و حدیث ابن بحینه است و در وی سجود ست قبل سلام و ازینجا آرای علما در اخذ بدان مختلف شده داؤد گفته یستعمل فی مواضعها علی ما جارت به ولا یقاس علیها ومثله قال احمد ولیکن بالخصوص درین نمازها و در ما عدای او خلاف کرده و گفته برای هر سهو سجده قبل از سلام کند و دیگران گفته اند وی مخیر ست در هر سهو خواه بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت و نقصان و مالک گفته اگر سجود برای زیادت ست بعد سلام کند و اگر برای نقصان ست قبل کند و حنفیه گفته اند که اصل در سجود سهو بعد سلام ست و احادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شده آنرا تاویل کنند و شافعی گفته اصل سجود قبل سلام ست و رد کرده اند این را باحادیثی که مخالف اوست با دعای نسخ سجود بعد سلام و مروی ست از زهری که سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو سجده سهو قبل سلام و بعد آن و آخر الامرین قبل سلام بود و مؤید اوست رویت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت که دو سجده کرد قبل سلام و صحبت معاویه متاخر ست و ذهب الی مثل قول الشافعی ابو هریرة و مکحول و الزهری وغیرهم در شرح سفر السعادت گفته طریق انصاف این ست که در احادیث وارده درین باب قولا و فعلا نوعی از تعارض و تقدم بعض و تاخر بعض بروایت صحیحه موصوله ثابت نیست که قول بنسخ مستقیم شود پس اولی حمل ست بر توسیع در جواز هر دو امر انتهی متفق علیه درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد آنست که اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل ست اگر سهو کرد از قعدهٔ اخیره و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسه و اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و لغو کند خامسه و اگر کرده است قعدهٔ اخیره و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده مادامیکه سجده نکرده است برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت فرض او و ضم کند بوی سادسه و مستحسن ست که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد برانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا نکرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی ست والله اعلم قال الشیخ وفی روایة للبخاری من حدیث ابن مسعود فلیتم ثم یسلم ثم یسجد پس باید که تمام کند پس تر سلام گوید پس تر سجده کند ولمسلم و مسلم راست از حدیث ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد سجدتی السهو بعد السلام والکلام بدرستیکه آنحضرت سجده کرد دو سجده برای سهو بعد سلام از نماز و کلام که مخاطب شد بدان و جواب داد از ان و درینجا دلیل ست برای حنفیه که قائل اند ببعدیت سجده از سلام اما اختلاف ست درینکه دو سلام دهد یا یک سلام مذهب جمهور آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که محمد در کتاب الاصل بدان اشارت کرده و این یک سلام را مقابل وجه گوید و بانحراف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل ست و شمس الائمة وغیره بران اند که دو سلام دهد و مختار صاحب هدایه نیز همین ست زیراکه معهود در نماز دو سلام ست پس آنچه مذکور شد منصرف بدان بود و شمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام ست زیراکه سلام اول برای تحلیل ست و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل ست پس ضم ثانی بوی عبث باشد ولاحمد وابی داؤد والنسائی من حدیث عبد الله بن جعفر مرفوعا من شک فی صلاته فلیسجد سجدتین بعد ما یسلم کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند دو سجده بعد از سلام امام شافعی و امام احمد و امام مالک گویند که مطلقا بنا بر یقین نهد خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود و نزد حنفیه در صورت شک همان تحری ست پس پس و بیانش گذشت در مصفی گفته تنقیح کرده اند این را بشک در رکنی از اثنای صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکنی مثل رکوع و سجود آن رکن را بکند و سجدهٔ سهو دهد و شک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفیین آمده است که در صورت شک تحری کند صواب را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجوع کرد بقول ذو الیدین و قول حضرت ابو بکر و عمر پس فهمیده شد که در صورت وقوع شک مخرج سه چیز ست اخذ باقل و تحری صواب

و رجوع بقول ثقه والله اعلم و در هر صورت سجدهٔ سهو باید کرد و اقوی آن می نماید که اگر در اثنای صلوة شک زائل شد سجده سهو لازم نگردد یلتفت
وصححه ابن خزيمة این او آیه کسی ست که میگوید سجده بعد سلام کند مطلقا ولیکن معارض اوست آنچه گذشت حافظ ابوبکر بیهقی گفته روایت
کرده شدیم که آنحضرت سجدهٔ سهو پیش از سلام کرد و بدان امر نمود و روایت کرده شدیم که سجدهٔ مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر فرمود و هر دو صحیح
و هر دو را شواهد ست که طویل میشود کلام بذکر آن بعده گفت اشبه بصواب جواز هر دو امر ست جمیعًا و گفت این ست مذهب بسیاری از اصحاب
انتهى و در حدیث عبدالرحمن بن عوف ست که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت کسیکه بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان یعنی
چنانکه شک کرد و در رباعی سه گذارده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتی رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور
سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک گردد که چهار شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم این معنی دارد
که فرموده بگذارد تا شک کند در زیاده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را مدة العمر خود شک در عدد رکعات واقع نشده صرف گاهی بجهت غلبهٔ استغراق
و توجه بجانب حق نسیان واقع گردیده اما شک هیچ گاه بوجود نیامده و میفرمود که شک از شیطان ست چنانکه در حدیث ابوهریره آمده که چون
نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس میکند بروی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است پس چون بیابد آنرا یکی از شما پس باید
که کند دو سجده در حالیکه وی نشسته است متفق علیه **وعن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه ان رسول الله صلى**
الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعتين چون شک کرد یکی از شما پس ایستاد در دو رکعت و قعده نکرد و فرق میان
شک و سهو آنست که بسهو جزم میکند در یک جانب و در شک در تردد ست که این ست یا آن **فاستتم قائما** پس تمام کرد رکعت در حالت ایستاده
فليمض ولا يعود وليسجد سجدتين پس باید که بگذرد و عود نکند برای تشهد اول و سجده کند دو سجدهٔ سهو و ذکر نکرد محل آن هر دو
فان لم يستتم قائما فليجلس و اگر تمام نکرده است در حالت قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در روایتی هر دو جا بجای استتم
ولم يستتم استوى ولم يستو آمده **ولا سهو عليه** و نیست سجدهٔ سهو بروی ظاهر این حدیث آنست که سجدهٔ سهو نکند و در هدایه گفته که بعضی
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند **رواه ابوداود وابن ماجة والدارقطني واللفظ له بسند ضعيف** زیرا که
مدار وی در جمیع طرق بر جابر جعفی ست و هو ضعیف جدًا و گفت ابوداود اخراج نکردم از وی درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث
دلالت دارد بر انکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب حنفیه آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب
باشد برنگردد و ننشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر بنصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب ست وگرنه بقعود
و بعضی گفته اند که معتبر برداشتن زانوها ست شیخ ابن الهمام گفته اقربیت روایتی ست از ابویوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا
اما ظاهر مذهب نزد ما عدم استوای قیام و عود ست و هو الاصح انتهى و نیز درین حدیث دلیل ست بر انکه سجدهٔ سهو نکند مگر برای فوات تشهد اول
نه برای فعل قیام لقوله ولا سهو علیه و باین رفته است جماعتی و احمد گفته سجده کند برای سهو بنا بر روایت بیهقی از حدیث انس که وی جنبید برای
قیام از دو رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس تسبیح گفتند مقتدیان پس بنشست و سجده کرد برای سهو و اخرجه الدارقطني و این همه فعل انس ست
موقوف بروی لیکن در بعض طرق وی آمده که گفت انس هذه السنة و حدیث مغیره مرجح ست بران بسبب مرفوع بودن و مؤید اوست
حدیث ابن عمر مرفوعًا لا سهو الا في قيام عن جلوس او جلوس عن قيام اخرجه الدارقطني والحاكم والبيهقي و در وی ضعف ست ولیکن مؤید او ست
اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قلیل و افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از غیر وی بعلم وی بدان و امر نکرد

دران بسجدهٔ سهو و نه خود سجده کرد از صدور آن گوئیم نسائی از حدیث ابن بحینه آورده که آنحضرت نماز گذارد پس استاد در دو رکعت پس تسبیح کردند پس
گذشت آنحضرت و چون فارغ شد از نماز خود دو سجده کرد باز سلام داد و احمد و ترمذی از حدیث زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد با ما مغیره بن شعبه چون
دو رکعت خواند بایستاد و ننشست پس تسبیح گفتند کسانیکه در پس وی بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که برخیزید و چون فارغ شد از نماز
سلام داد و پستر دو سجده کرد و پستر گفت صنع بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم هکذا اگر این روایت در حق کسی ست که گذشت بعد از آنکه تسبیح کردند
پس محمول شود برینکه سجده کرد برای تشهد و هو الظاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفته در اسنادش عبد الرحمن بن عبد الله
بن عتبه بن عبد الله بن مسعود الکوفی المذلی ست بخاری بوی استشهاد کرده و غیر واحد در وی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عمیس اجود شیء ست
درین باب زیراکه احتجاج کرده اند شیخین بابی عمیس عتبه بن عبد الله در صحیحین و احتجاج کرده مسلم در صحیح به ثابت بن عبد الله و مراد بروایت ابی عمیس روایتی
که ابو داؤد بدان اشاره کرده بقول خود رواه ابو عمیس عن ثابت بن عبد الله عن الشعبی عن المغیرة مثل حدیث زیاد بن علاقة **وعن عمر**
بن الخطاب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس على من خلف الامام سهو نیست بر کسی که
پس امام ست سهو اگرچه وی را سهو واقع شود فان سهى الامام فعليه وعلى من خلفه السهو پس اگر سهو کند امام پس بر وی ست
سجدهٔ سهو کردن و بر کسی که در پس او ست زیراکه سجدهٔ سهو از تمام نماز ست و صحابه سجده میکردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه البزار
والبيهقي بسند ضعيف زیراکه در وی خارجه بن مصعب ست و او ضعیف ست و روایت کرد آنرا دارقطنی و زیاده کرده در وی که اگر سهو کرد
در پس امام پس نیست بر وی سهو و امام کافی ست او را و درین همه روایات خارجه ست و درین باب ست از ابن عباس و در سندش متروکی ست و در
حدیث دلیل ست برانکه واجب نیست بر مؤتم سجود سهو چون سهو کند در نماز خود بلکه وقتی واجب ست که امام سهو کند و باین رفته است زید بن علی و حنفیه
وشافعیه **وعن** ثوبان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لكل سهو سجدتان بعد ما يسلم
برای هر سهو دو سجده است بعد سلام چنانکه مذهب حنفیه است رواه ابو داؤد وابن ماجة بسند ضعيف زیراکه در سندش اسمعیل بن عیاش ست
و در وی مقال و خلاف ست بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامیین پس صحیح ست و این حدیث همچنین ست که از روایت شامیین
آورده پس در تضعیف این حدیث نظر ست و حدیث دلیل ست بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجود سهو متعدد باشد برای هر سهو دو سجده باید
وقد حكي عن ابن ابي ليلى و جمهور بعدم تعدد سجود رفته اند اگرچه موجبش متعدد باشد زیراکه آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد و کلام کرد و مشی نمود ناسیا
و زیاده بر دو سجده نکرد و اگر گویند که قول اولی ست بعمل از فعل جوابش آنست که نیست دلالت دران بر تعدد سجود متعدد مقتضی بلکه برای عموم ست
مر هر ساهی را پس حدیث مقید خواهد بود باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع ست او را دو سجده و مختص نیست این هر دو سجده
بمواضع که دران سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه بانواع سهو وی و حمل برین معنی اولی ست از حمل بر معنی اول و اگرچه ظاهر
دران همان معنی اول ست برای جمع میان وی و میان حدیث ذی الیدین با آنکه میتوانی گفت که در حدیث ذو الیدین سهو مذکور بحالت نماز واقع نشده
و آن محل نزاع ست پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود و مسئلهٔ دیگر احتجاج ست بدان بر سجود سهو بعد سلام و کلام دران مکرر گذشته **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في إذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك
الذي خلق گفت ابو هریره سجده کردیم با آنحضرت درین دو سوره پس ثابت شد که درین دو سوره سجدهٔ تلاوت ست وفي البخاري اصله
ولم يذكر سجدة اقرأ و در روایتی از بخاری ست که اگر نمی دیدم آنحضرت را که سجده میکرد سجده نمیکردم و روایت کرده است بزار از حدیث عبد الرحمن

بن عوف که گفت دیدم رسولِ خدا را سجده کرد در اذا السماء انشقت ده بار و در حدیث ابن عباس ست که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از زمانیکه
آمد بمدینه رواه ابو داؤد و ابو علی بن السکن فی صحیحه من طریق ابی قدامة الحرث بن عبید عن مطر الوراق عن عکرمة و ابو قدامه و مطر از رجال مسلم اند ولیکن
هر دو ضعیف داشته شده اند و اعله ابن حزم فی المحلی و حدیثِ ابو هریره دلالت میکند بر خلاف آن و دال ست بر مشروعیتِ سجدهٔ تلاوت و علما اجماع
کرده اند بران و نیست اختلاف مگر در وجوب و مواضع سجود جمهور گویند سنت ست و ائمه حنفیه برانند که واجب غیر فرض ست پس سنت ست
در حقِ تالی و مستمع خواه تالی سجده کند یا نکند و امام مالک و شافعی برانند که سنت ست و فعل آن افضل ست از ترک و در روایتی از امام نیز
واجب ست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث ست که در لزوم ترک آن واقع شده اند و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته
و گویند که سجده جزو صلوة ست که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده پس فرض شد چنانکه قیام در نمازِ جنازه ولیکن چون دلیل قطعی آن نبود
بوجوب قائل شدند نه فرضیت و اما مواضع پس شافعی در ما عدای مفصل گفت و آن یازده موضع ست و حنفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه حنفیه در
سورهٔ حج یک سجده شمارند و در سورهٔ ص سجدهٔ دیگر اعتبار نمایند و جماعتی و احمد گفته در پانزده موضع سجده باید کرد مع سجدهٔ حج و ص و اخرجه
ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح کذا فی البدر و مصفی گفته همگی آیاتِ سجود پانزده اند بحدیث ابی داؤد عن عمرو بن العاص دو در سورهٔ حج و یک
در اعراف و یک در رعد و یک در نحل و یک در بنی اسرائیل و یک در مریم و یک در فرقان و یک در نمل و یک در الم تنزیل السجده و یک در ص و یک
در حم السجده و یک در نجم و یک در انشقت و یک در اقرأ پس مالکیه سجداتِ مفصل را نشمرده اند و گویا مراد مالک آنست که استحباب سجداتِ مفصل مؤکد
نیست و لهذا گفته عزائم السجود احدی عشرة و نمی تواند بود که خود حدیث انشقت نقل کند و بمطلق استحباب قائل نباشد و نزد شافعیه سجدهٔ
ص نیست و نزد حنفیه سجدهٔ دوم حج انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه شرطست برای سجدهٔ تلاوت آنچه شرطست برای نماز از طهارت وغیره یا نه
جماعتی شرط کرده اند و جماعتی گفته شرط نیست بخاری گوید ابن عمر سجده میکرد بی وضو و اخرجه ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح و در مسند ابن ابی شیبة است
که فرود می آمد ابن عمر از راحله و می ریخت آب یعنی بول میکرد و بستر سوار می شد و سجده میخواند پس سجده میکرد و وضو نمی ساخت و وافقه الشعبی علی ذلک
و مروی ست از ابن عمر که سجده نکند مرد مگر آنکه طاهر باشد و جمع کرده اند در میان قول و فعلِ وی بر طهارت از حدثِ اکبر در سبل السلام گفته اصل این ست
که طهارت شرط نیست مگر بدلیل و ادلهٔ وجوبِ طهارت وارد اند برای نماز و سجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بروی دلیل آوردن ست
و همچنین نهی آمده از نماز در اوقاتِ کراهت پس شامل نباشد سجده مفرده را بعده دیدم که ابن حزم رح در محلی نوشته سجود در قرائتِ قرآن نه یکرکعت ست
و نه دو رکعت پس نماز نیست و چون نماز نشد پس جائز ست بلا وضو و جائز ست برای جنب و حائض و بسوی غیر قبله همچو سائر ذکر و نیست فرق زیرا که
لازم نیست وضو مگر برای نماز و نیامده برای ایجاب وی برای غیر نماز قرآن و نه سنت و نه اجماع و نه قیاس اگر گویند سجود از نماز ست و بعض نماز ست
گوییم تکبیر هم بعض نماز ست و قرائتِ قرآن هم بعض نماز ست و جلوس و قیام و سلام هم بعض نماز ست پس چرا الزام نمی کنند که هیچ چیزی
ازین افعال و اقوال نکند مگر آنکه با وضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین و نه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتهی بتلخیص انتهی **وعن ابن عباس**
رضی الله عنه قال ص لیست من عزائم السجود سورهٔ ص نیست از سجداتی که امر کرده شده است بدان یعنی از آن جنس ست
که در وی امر یا تحریض یا تخصیص یا حث وارد شده باشد بلکه بصیغهٔ اخبار از داؤد عــ وارد شده که وی سجده کرد و آنحضرت باقتدای وے
سجده نمود و عزیمت در اصل قصدِ قلب بر شئ ست فی الصراح عزم بالفتح والضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن در چیزی پس از آن استعمال
کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالاصالت و مصنف در فتح الباری گفته عزائم آنست که وارد شده است عزیمت بر کردن آن

همچو صیغه مثلا بنا بر آنکه بعض مندوبات مؤکدتر اند از بعض نزدیک کسی که نیست قائل بوجوب و تحقیق روایت کرده است ابن منذر وغیره از
ابن ابی طالب کرم الله وجهه باسناد حسن که عزائم حٰم و نجم و اقرأ و الٓم تنزیل ست و همچنین ثابت شده است از ابن عباس سکه سوره اخیره و گفت
که اعراف و سبحان الذی و حٰم و الٓم نیز عزائم است اخرجه ابن ابی شیبة وقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسجد فيها و بتحقيق
دیدم آنحضرت را که سجده میکرد در ان گفته اند که سجده کردن آنحضرت دران بجهت موافقت داؤد علیه السلام و شکر قبول توبهٔ وی بود فرمود ما نیز
سجده میکنیم بشکرگذاری آن و در ینجا دلالت ست بر آنکه بعض مسنونات آکد اند از بعض و مصنفی گفته شافعیه سجدهٔ صٓ را سجدهٔ شکر قرار داده اند
پس در غیر صلوٰة مستحب ست و در صلوٰة حرام بحدیث نسائی سجدها توبةً و شکرًا و فیه نظر زیرا که ظاهر آنست که مقصود ازین سجده اقتدا بآنحضرت داؤد
شکر بر قبول توبهٔ ایشان هر دو باشد انتهی رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجه وفی الباب عن ابی سعید اخرجه ابوداؤد
والحاکم و ذکره البیهقی عن جماعة من الصحابة انهم سجدوا فی صٓ و در روایتی آمده که گفت مجاهد گفتم مر ابن عباس را که آیا سجده کنم در صٓ پس خواند
ابن عباس این آیت را وَمِن ذُرِّيَّتِهٖ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ تا آنکه رسید باینجا که فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
فَبِهُدٰهُمُ اقْتَدِهْ پس هدایت این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن پس گفت ابن عباس پیغمبر شما از جملهٔ کسانی ست که امر کرده شده اند
که اقتدا کند بایشان رواه البخاری یعنی پس تو سزاوارتری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داؤد علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت وی
سجده کرد ما را نیز باید کرد و شیخ در ترجمه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب ست چنانکه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم
وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجدهٔ داؤد را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجدهٔ خود که از جهت شکر قبول سجدهٔ داؤد و موافقت وی بود
و سجده ما متابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور ست آنحضرت بدان و در حقیقت همه عبادات از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال
امر و اتباع پیغمبر ست و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی ازان قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبد بران کرده شده
باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبدالله مغربی آورده که گفت در خواب دیدم که سورهٔ صٓ مینویسم
و چون باین آیهٔ سجده رسیدم دوات و قلم هرچه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم عرض کردم بعد ازان سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر مواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه
در اوائل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکره الشیخ
ابن الهمام وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَجَدَ بِالنَّجْمِ تحقیق آنحضرت سجده کرد در سورهٔ
نجم رواه البخاری و این دلیل ست بر سجده کردن در مفصل چنانکه حدیث اول هم دلیل ست برین و مخالف ست درین مالک و گفت نیست سجدهٔ
تلاوت در مفصل و مروی ست از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از وقتی که بمدینه آمد اخرجه ابوداؤد ولیکن سندش ضعیف
ست زیرا که در وی ابوقدامه است و نام وی حارث بن عبدالله ایادی بصری ست و احتجاج کرده نمیشود بحدیث وی کما قاله الحافظ المنذری
فی مختصر السنن وَعَنْ زید بن ثابت الانصاری کاتب آنحضرت ست در وقت قدوم آنحضرت بمدینه یازده ساله بود یکی از فقهای
صحابه و اجلهٔ ایشان قائم بفرائض ست و وی یکی از انهاست که جمع کردند قرآن را و نوشتند آنرا در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نقل کرد
آن را از صحف در زمانهٔ عثمانؓ روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة ۴۵ وله ۵۶ سنة رضی الله عنه قال قَرَأْتُ عَلَى
النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّجْمَ فَلَمْ يَسْجُدْ فِيهَا گفت زید خواندم من بر آنحضرت سورهٔ والنجم را پس سجده نکرد در وے

و این بعد از تحویل به مدینه بود و این حدیث متمسک ایمهٔ ثلثه است در عدم وجوب سجدهٔ تلاوت و جواب آن از طرف حنفیه آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بجهت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدهٔ والنجم باشد که در آن اختلاف است متفق علیه من هذا الوجه واللفظ للبخاری واخرجه اصحاب السنن والدارقطنی وزیاده کرد دارقطنی و سجده نکرد از ما هیچ یکی و زید بن ثابت از اهل مدینه و قرأت وی این سوره را در مدینه بود مالک گفته پس موید حدیث ابن عباس باشد و جواب آن آنست که ترک سجده وقتی و فعل آن وقتی دلیل سنیت باشد یا نکردن در آن وقت بنا بر مانعی باشد و بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث نافی باشد و حدیث غیر وی مثبت و مثبت مقدم است بر نافی

وعن ابی عبد الله خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف دال شامی کلاعی بفتح کاف تابعی است از اهل حمص گفت دیدم هفتاد کس را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بود از ثقات شامیین مرد در سنه اربع ومائة وقیل سنة ثلاث ومائة **قال فضلت سورة الحج بسجدتین** گفت خالد مفضلت داده شد سورهٔ حج بدو سجده و نزد حنفیه بیک سجده که سجدهٔ اول ست حج و اخذ کرده اند بقول ابن عباس زیرا که مذهب وی همین ست که درین سوره بیک سجده است و آن اول فقط و در مصفی گفته حنفیه سجدهٔ دوم حج را اسقاط کرده اند و حدیث ابو داود عن عمرو بن العاص وفی الحج سجدتان حجت ست بر ایشان انتهی **رواه ابو داود فی المراسیل** مصنف همچنین نسبت کرد این حدیث را بسوی مراسیل ابو داود زیرا که خالد ذکر نکرد آن کس را که حدیث کرد با وی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن وی موجود ست بطریق رفع از حدیث عقبه بن عامر و لفظ وی این ست قلت یا رسول الله فی سورة الحج سجدتان قال نعم ومن لم یسجدهما فلا یقرأهما پس عجب ست از مصنف که با وجود بودن او بطریق رفع در سنن وی چه قسم آنرا نسبت بمراسیل ابو داود کرده آری در روایت آینده آنرا موصول میگوید لیکن نه نزد ابو داود و اگر مرسل هم بود بر حنفیه حجت ست زیرا که حدیث مرسل نزد ایشان حجت ست ولیکن گفته اند که این حدیث ابو داود ضعیف ست

ورواه احمد والترمذی موصولا من حدیث عقبة بن عامر وزاد ای الترمذی فی روایة فمن لم یسجدهما فلا یقرأهما و هر که نکرد هر دو سجده را پس گو یا که نخواند آنرا یعنی سوره یا آیت سجده را و در روایتی لم یقرأهما بضمیر تثنیه آمده یعنی نخواند هر دو آیت را خواندنی کامل معتبر و در روایت اول مبالغه بیشتر ست زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر که هر دو سجده نکرد وی گو یا تمام سوره نخواند و ترک سجده مفوت ثواب قرأت تمام سوره است **وسنده ضعیف** و سندش ضعیف ست زیرا که در وی ابن لهیعه است گفته شد که وی متفرد ست بدان و تائید کرده است آنرا حاکم باینکه روایت کرده درین باب بصحت رسیده است از قول عمر و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء و ابی موسی و عمار و سوق کرد اینها موقوف بر ایشان و موکد کرد آنرا بیهقی باینچه روایت کرد در معرفه از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفته این حدیثی ست که اسنادش قوی نیست اگر چه ابن لهیعه که در وی ست از ائمهٔ حدیث ست ولیکن در آخر عمر خللی و خلطی بحفظ وی راه یافته که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت و در حدیث روایت بر ابی حنیفه و غیره آنانکه می گویند که نیست در سورهٔ حج مگر یک سجده و در آخر وی و در قول وی لم یسجدها فلا یقرأها تاکید شرعیت سجود در آن و انا دلة قائل ایجاب ست و هر که قائل نیست بوجوب می گوید چون سجدهٔ تلاوت را که سنت ست ترک کرد فعل مندوب که آن قرأت است پس اعتنا بمسنون الیق ست و آنکه ترک نکند آنرا و چون ترک کرد احسن آنست که نخواند سورت را

وعن عمر رضی الله عنه قال یا ایها الناس انا نمر بالسجود ای مردمان بدرستیکه ما میگذریم بسجده اول این حدیث آنست که مروی ست از ربیعه بن عبد الله که وی حاضر شد عمر بن خطاب را در جمعه پس خواند عمر بر منبر سورهٔ نحل تا آنکه آمد سجده را پس فرود آمد و سجده کرد تا آنکه چون شد جمعهٔ آینده خواند آنرا تا آنکه رسید بآیهٔ سجده پس گفت یا ایها الناس انا نمر فمن سجد فقد اصاب پس هر که سجده کرد پس تحقیق رسید

سنت را خوب کرد وصواب نمود ومن لم يسجد فلا اثم عليه وهرکه سجده نکرد پس نیست بزه بروی وسجده نکرد عمر این بار ومردم را نیز نگذاشت که سجده کنند رواه البخاري وفيه وهم ز بخاری ست از عمر ان الله لم يفرض السجود بدرستیکه خدای تعالی فرض نکرد سجدۂ تلاوت را بر ما الا ان نشاء مگر آنکه خواهیم ما پس سجده کنیم وهو في الموطأ واین روایت در موطای امام مالک ست از هشام از عروه عن ابيه ان عمر الخ واین روایت در صحیح بخاری نیز هست وزعم کرد مزی که معلق ست وآن وهم ست ومصنف این وهم را در تعليق التعليق بدلیل واضح کرده ولفظ بخاری این ست ان الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء ورواه البيهقي من ذلك الوجه ايضا موصولا وابو نعيم في مستخرجه وازینجا معلوم شد که سجود تلاوت سنت ست چنانکه مذهب حضرت عمر ومالک وشافعی ست نه واجب چنانکه حنفیه گویند ونغرض استدلال کرده اند بقوله الا ان نشاء بر اینکه هرکه شروع کرد درین سجود واجب ست بروی اتمام آن زیرا که این از بعض حالات عدم فرضیت سجود ست وجواب داده اند باینکه این استثنا منقطع ست ومراد آنست که این موکول ست بسوی مشیت ما **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ علينا القرآن فاذا مر بسجدة كبر وسجد وسجدنا معه بود آنحضرت که می خواند بر ما قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجده تکبیر می گفت وسجده میکرد وسجده میکردیم ما باوی پس معلوم شد که سجده بر قاری وسامع هر دو می باشد وبعضی از سلف برین هم رفته اند که سجدۂ تلاوت بر مستمع ست نه بر سامع اگر اتفاقا آیت سجده بی قصد بگوشش رسیده واجب نگردد وبعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد وگویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع واین را از امام مالک نیز روایت کرده اند وبعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری ست که قاری قصد قرارت کند نه قصد قصه وحکایت وبخواند چنانکه قصه خوان می خواند ومذهب حنفیه وجمهور ایمه آنست که واجب ست بر قاری وسامع مطلقا بشرائط صلوة ودر مصفی گفته سجدۂ تلاوت مسنون ست قاری ومستمع را ومنا کد می شود بسجود قاری وشرط صلوة شرط سجدۂ تلاوت وشکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد بنماز بعض علما تشبیه داده اند آنرا بنماز در طریق ادا نیز پس تکبیر احرام وتکبیر انتقال از قیام وسجود وتکبیر رفع راس وسلام امر کرده اند وبعض آخر تشبیه داده اند او را بسجدۂ نماز پس تکبیر احرام وسلام نفرموده اند انتهی شیخ در ترجمه گفته طهارت شرط ست در سجدۂ تلاوت واز هیچ کس خلاف دران منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی بی وضو نیز می کرد وهیچ یکی از علما درین حکم باوی موافقت نکرده الا الشعبی ونیز میگویند گاهی شعبی در راهی میرفت واشارتی بسجده میکرد وبغیر جهت قبله بی وضو میگذشت کذا قال الشيخ ابن الهمام انتهی گویم روایت ابن عمر بصحت رسیده وعدم موافقت هیچ یکی باوی دعوی بی دلیل ست زیرا که اهل دران عدم اشتراط طهارت ست وابن حزم ودیگر اجلهٔ علما قدیما وحدیثا باوی متفق اند وهو الاصح الارجح کما سبق وبر مدعی اشتراط طهارت ست که دلیلی صریح بیارد واذ ليس فليس ودر حدیث دلیل ست بر تکبیر وشرعیت وی وبود ثوری که خوشش می آمد او را این حدیث ابو داود گفت یعنی از جهت تکبیر واختلاف ست در آنکه این تکبیر افتتاح ست یا نقل اول اقرب ست لیکن کافی ست از تکبیر نقل وگفته اند که برای نقل هم تکبیر بگوید ونیست عدم ذکر دلیل وبعضی گفته اند که تشهد خواند وسلام دهد قیاسا للتحليل على التحريم وجواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل بران نتواند بود رواه ابو داود بسند فيه لين زیرا که از روایت عبد الله المكبر العمري ست ووی ضعیف ست وحاکم آنرا از روایت عبد الله مصغر آورده ووی برادر مکبر ست واتفاق کرده اند بر عدالت وی ووی ثقه است حاکم گفته روایتش بر شرط شیخین ست مصنف در تلخیص گفته اصلش در صحیحین ست از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتهی گویم وآن این ست که گفت ابن عمر میخواند آنحضرت آیت سجده را وحال آنکه نزد وی می بودیم پس سجده کرد آنحضرت وسجده کردیم ما باوی پس انبوهی میکردیم تا آنکه نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جائیکه سجده کند بران

ولیکن درین ... گویند این همه مبالغه وتاکید اجتماع وازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است اگر واجب بود درین همه ازدحام
برای چه بود گوییم این ازدحام برای صحبت واستفادهٔ علوم بود نه بالخصوص برای این سجده ولیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت را دیدند که سجده
کرد اتباعا للسنة همه با سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه وتاکید واهتمام وازدحام نبود کما هو الظاهر پس علامت وجوب نباشد وگفت عائشه
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره بحوله وقوته اخرجه احمد
وابوداؤد والترمذی والنسائی والدارقطنی والحاکم والبیهقی وصححه ابن السکن وگفت در آخر وی ثلثا وزیاده کرد حاکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخالقین
وگفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است وبود ابن عباس که میگفت در سجود قرآن اللهم اکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وضع عنی بها وزرا
وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داؤد رواه الترمذی والحاکم وابن حبان وابن ماجة ودر وی قصه است وضعفه العقیلی بالحسن بن محمد بن عبیدالله
بن یزید وگفت در وی جهالت است ودرین باب است از ابی سعید خدری رواه البیهقی واختلاف کرده اند در وصل وارسال وی وتصویب کرد
دارقطنی در علل روایت حماد را از حمید از بکر که دید ابوسعید در آنچه می بیند نائم شیخ در ترجمه گفته خواندن این دعا نیز مروی است رب انی ظلمت
نفسی فاغفر لی وخواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا وظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ تلاوت
توجه سجدهٔ صلوتیه افضل است وچون در آنجا کفایت کند درینجا بالاولی کفایت کند با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از
ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی وانسب خواهد بود انتهی وهو کما قال فان للماثور منه صلی الله علیه وسلم اثرا لیس لغیره
وبالله التوفیق و [illegible] بکرة این کنیت اوست که بروی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فرود آمد
آنحضرت او را ابوبکره کنیت کرد از موالی آنحضرت است نامش نفیع بن الحارث وقیل عبدالحارث بن کلدة الثقفی است نزول کرد در بصره
ومرد آنجا در سنه تسع واربعین روی عنه خلق کثیر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا جاء امر سرّه
خرّ ساجدًا بدرستیکه بود رسول خدا چون می آمد او را امری که شادان وخوش میگردانید او را می افتاد سجده کنان بر زمین برای خدا این
حدیث دلیل است بر شرعیت سجود شکر وباین رفته است شافعی واحمد خلاف مالک وابوحنیفه واختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط است برای
آن یا نه بعضی گفتند شرط است قیاسا علی الصلوة وگفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست وهو الاقرب کما قدمناه حجت شافعی واحمد در سنیت
این سجده همین حدیث است وما فی معناه ودر سفر السعادة گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آن بود که چون نعمتی متجدد شدی یا نقمتی
مندفع گردیدی شکر آنرا سجده کردی انتهی ومالک وابوحنیفه گویند نعم الهی غیر متناهی است چه هر نفس که می زند نعمتی است متضمن نعم کثیره ودر ورای
آن نعمتهاست که در حصر واحصا نیاید وبنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت واستحباب بود مؤدی بتکلیف
ما لا یطاق باشد وگویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن بسجده کردند یا منسوخ است ولیکن این تعلیل
واراده نماز خلاف ظاهر حدیث است وآنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید ودر سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت
وچون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فعل این سجده ماثور است قول بنسخ درست نبود رواه الخمسة الا النسائی
ودر روایتی زیاده کرده شاکرا لله یعنی بجهت شکر گذاری کردن مر خدای را تبارک وتعالی واز این حدیث عموم ودوام فعل معلوم شد بقضیه لفظ
کان علی ما قالوا وبظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قمتم الی الصلوة ودر روایت انس است که بدرستیکه آنحضرت بشارت داده شد بحاجتی یعنی
ببرآمدن آن پس افتاد بسجده رواه احمد واز این روایت خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد معلوم گردید وبر هر تقدیر استحباب وسنیت آن

ثابت ست وسجده در خارج نماز بر چند قسم ست یک سجدهٔ سهوست وآن خود در حکم سجدهٔ نماز ست دیگر سجدهٔ تلاوت ست و در ینها خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات ست بعد از نماز وظاهر از کلام اکثر آنست که این نیز مکروه ست دیگر سجدهٔ شکر ست بر حصول نعمت و اندفاع بلیت وآن نزد اکثر مسنون ست وهو الاصح دیگر سجدهٔ تحیت ست وآن حرام ست دیگر سجدهٔ تعظیم ست برای غیر خدا از ملوک وحکام وآن کفر ست **وعن**

عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه مکنّی با با محمد زهری قرشی یکی از عشرهٔ مبشرهٔ بالجنة ست مسلمان شده در قدیم بر دست ابوبکر صدیق و دو هجرت کرد بسوی حبشه وجمله مشاهد را حاضر شده وثابت ماند روز احد ونماز گذارد آنحضرت ﷺ در پس وی بغزوهٔ تبوک وتمام کرد باقی نماز خود بود دراز قد باریک چهره سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ کف بلند بینی لنگ بود زخمی شده روز احد وبست زخم یا زیاده برداشت بعضے از ان بپای وی رسیده بود ده سال بعد از واقعهٔ فیل پیدا شده بود مرده در سنه سی ودو ودفن شد در بقیع روی عنه ابن عباس وغیره **قال سجد النبي صلی الله علیه وسلم** گفت عبد الرحمن سجده کرد رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی بآنحضرت رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد وهر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بروی ده سلام فرستد پس آنحضرت در ساعت سجدهٔ شکر این نعمت بشارت گذارد **فاطال السجود** وبغایت سجده طویل کرد پس اطالت این سجده هم مسنون باشد در تاریخ مدینه آورده که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت آنحضرت بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینهٔ مطهره است برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری از ان کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زمان سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی بآسمان رفته واز بدن انسلاخی پذیرفته است سینهٔ وی بتر قید وبی طاقت گشت وبے اختیار بگریه درآمد پس آنحضرت سر از سجده برآورد وبجانب وی دید وگفت چه شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کردم ترا در سجده دیدم ومدتی بایستادم سر از سجده برنداشتے گمان بردم که مگر چیزی واقع شد وروح ترا بآسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت جبرئیل آمد وخبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی نمی سازد ترا ای محمد هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود فرستم برسیدن این مژده بسجده رفتم وشکرانهٔ این نعمت بگذاردم **ثم رفع رأسه** پس تر برداشت سر خود از سجده **وقال** وفرمود **ان جبریل علیه السلام اتاني فبشّرني فسجدت لله شکرا** بدرستیکه جبرئیل آمد مرا از نزد خدای تعالی ومژده داد مرا یعنی بصلوة وسلام فرستادن خدا ده بار بر صلوة وسلام فرستادن بندگان یکبار **رواه احمد في مسنده من طرق** پس سجده کردم برای شکر خدا سجدهٔ شکر ودرینجا اشکال می آرند که چه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی ﷺ یکبار بود وبر دیگران ده بار یعنی زیاده از انچه بر آنحضرت ست جواب بش آنکه درود فرستادن بر آنحضرت حسنه است لاجرم بحکم **من جاء بالحسنة فله عشر امثالها** بنده بدان مستحق ده درود گردید وحقیقت جواب آنکه صلوة از بنده درخواستن رحمت ست از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه وسلم وبنده باین درخواستن که فعل اوست بثواب آن برسید اکنون حق جل وعلی رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچنانکه میخواهد وچندانکه میخواهد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریائی خود ولطفی که بحبیب خود دارد درود میفرستد چندانکه لائق اوست واگر چه یکبار بود تواند که آن یکبار در درجت وکیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار وهزار بار باشد والله اعلم **رواه احمد وصححه الحاکم** واخرجه البزار وابن ابی عاصم في فضل الصلوة والعقیلي في الضعفاء واحمد من طرق في مسنده والحاکم کلهم من حدیث عبد الرحمن بن عوف گفت بیهقی ودرین باب ست از جابر وابن عمر وانس وجریر وابی جحیفه در سفر السعادة وشرح آن گفته که در سنن ابو داود ومسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه میرفت وچون قریب

عزوز لی موضعی ست بین الحرمین سید از ناقه فرود آمد دست بدعا برداشت وساعتی دعا کرد بعد از ان سجده کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست وبار دیگر دست بدعا برداشت وبسجده رفت سه بار و فرمود که امت خود را شفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجدهٔ شکر کردم وچون سر از سجده برداشتم و دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید و دوم بار سجدهٔ شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثی دیگر بمن بخشید سوم بار سجدهٔ شکر گذاردم و در مسند امام احمد ست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از خردی نغاشی دید پس سجدهٔ شکر کرد و گفت اسال الله العافیة و در صحیح آمده ست که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد انتهی ملخصًا شیخ عبد الحق دهلوی رح گوید واین ناظر در صحت تاویل سجده ست بنماز چنانکه امام ابوحنیفه وامام مالک کرده انتهی لیکن اگر این سجده علاوهٔ این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیرا که باحادیث دیگر سجدهٔ مفرده برای شکر ثابت شده غایت آنکه ازین روایت دیگر شرعیت نماز هم برای شکر مفهوم شد ولا باس بذلک **وعن** البراء بن عازب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث علیًا الی الیمن بدرستیکه رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت وعقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی و در حدیث ابوداود وترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب یمن گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در سن وسال بزرگتر از من اند ومن خردسال ام وقضا وحکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد دست مبارک خود را بسینهٔ من وگفت خداوندا ثابت گردان زبان او را وهدایت کن قلب او را وگفت یا علی چون بنشینند نزد تو دو کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا بشنوی سخن از دیگری الحدیث پس بیرون آمد علی با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام وایشان بجنگ وتیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد وبست کس را از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند وهزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند وبیعت اسلام بدست وی نمودند پس در همین سال سالمًا غانمًا بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم رسیدند القصه تا آخر نقل کرد الحدیث پس ذکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور ست ونبذی از ان مذکور شد قال گفت براء فکتب علی پس نوشت علی رضی الله عنه بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسلامهم اسلام آوردن شان یعنی قبیلهٔ همدان که بلده الیست بنا کردهٔ همدان بن تلوح بن سلام بن لوح کذا فی القاموس فلما قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم الکتاب خر ساجدًا پس هرگاه خواند آنحضرت این کتاب را افتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجدهٔ شکر این نعمت گذارد وبرای آن قبیله دعا کرد و مکرر فرمود السلام علی همدان السلام علی همدان کذا فی سفر السعادة رواه البیهقی باسناد صحیح واصله فی البخاری وچنانکه سجدهٔ شکر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصحت رسیده همچنین از صحابه هم ماثور گردیده در سفر السعادة ست کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجدهٔ شکر کرد وامیر المؤمنین ابوبکر صدیق چون خبر مسیلمهٔ کذاب شنید سجدهٔ شکر کرد وامیر المؤمنین علی چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی بدید سجدهٔ شکر کرد انتهی واین سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود وقصه های کعب وقتل مسیلمه وقتل ذو الثدیه در شرح سفر السعادة مذکور ست

باب صلوة التطوع

تطوع مشتق از طوع وطاعت ست بمعنی انقیاد وفرمان برداری کردن وعبادت نافله را تطوع گویند وهر متنفل بخیر را متطوع خوانند واکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید وصیغهٔ تفعل یا برای تکلف یا برای مبالغه ست که بنده بی تکلیف شارع آن را بجا می آرد ومبالغه در طاعت

و فرمان برداری می نماید و مراد در اینجا از تطوع سنن رواتب ست یعنی غیر فرائض که در روز و شب بطریق راتب و توظیف میگذارد و عام تر از مؤکد
و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحیٰ و جز آن **عن ربیعة بن کعب الاسلمی** بفتح را و کسرۂ با کنیت او
ابو فراس ست بکسر فا و سین در اخر معدود ست در اهل مدینه و اصحاب صفّه صحابی قدیم ست خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه
در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه مات سنه ثلث و ستین روی عنه جماعة **رضی الله عنه قال** گفت بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم پس آنحضرت را آب وضو طیار میداشتم و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن **پس**
قال لی النبی گفت مرا آنحضرت **صلی الله علیه وسلم سل** بطلب هرچه میخواهی از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که
فرمود بخواه و تخصیص نکرد بمطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت کرامت اوست صلی الله علیه وسلم هرچه خواهد و هر کرا خواهد باذن
پروردگار خود بدهد **شعر** فان من جودک الدنیا وضرتها ✤ ومن علومک علم اللوح والقلم ✤ **شعر** اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری ✤
بدرگاهش بیا و هرچه میخواهی تمنا کن ✤ **فقلت اسالک مرافقتک فی الجنة** پس گفتم من میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن
در بهشت و در اینجا تنبیه ست برانکه طالب صادق را باید که جز نعم آخرت که باقی و دائم ست نخواهد و بحظوظ دنیویۂ فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم
و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات ولیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد
و بمجرد هوس و آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن و باد بدست پیمودن ست ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ✤
خصوصًا نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است و لهذا حکم کردند بدان چنانکه می آید **فقال**
اَوَ غیر ذلک پس فرمود آیا جز این یعنی چیزی دیگر بخواه که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم ست و این کلمه را بفتح واو و سکون آن و رفع غیر
و نصب آن خوانده اند و بقاعدۂ نحو آنرا التحقیق هست در محلش مذکور **فقلت هو ذاک** پس گفتم مدعا و مقصود من همانست که عرض کردم
دیگر نمی شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر بکنی که از خودم جدا نکنی **قال** گفت آنحضرت پس چون تو بجدی در حصول این
مطلب **فاعنی علی نفسک بکثرة السجود** پس یاری ده و مدد کن مرا بر نفس خود و حصول مطلب خود به بسیار کردن سجده یعنی بنماز
گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کنی و کاری کنی
و از پا ننشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه انچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من روی که طریق تحصیل
شفا و تدبیر کار این ست از اینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از تطوع ست **رواه مسلم** مصنف رح سجود را که درین حدیث
وارد شده حمل کرد بر نماز نفل و حدیث را دلیل آورد بر تطوع و گویا که آنرا از حقیقت وی برگردانید یعنی سجده های نماز غیر مرغب فیه ست علی الانفراد و سجود
هرچه صادق می آید بر فرض لیکن لابدست از اتیان بفرائض هر مسلمان را و ارشاد نکرد آنحضرت او را مگر چیزی که خاص ست بوی یا در یابد بدان انچه
مطلوب اوست و در وی دلالت ست بر کمال ایمان وی رضی الله عنه و سمو همت او بسوی اشرف مطالب و اعلای مراتب و نزع نفس از دنیا و شهوات
وی و دلالت ست برینکه نماز افضل اعمال ست در حق کسیکه مثل وی رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد نفرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بسوی نیل مطلوبش مگر بکثرت نماز حال انکه مطلوبش اشرف المطالب ست و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن
ایشان موجب نیل سعادت و حصول موهبت و کرامت ست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصۂ موجودات
صلی الله علیه وسلم **وعن ابن عمر رضی الله عنه قال حفظت من النبی صلی الله علیه وسلم عشر رکعات**

رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعدها ورکعتین بعد المغرب في بيته ورکعتین بعد العشاء في بيته
ورکعتین قبل الصبح گفت ابن عمر یاد گرفتم از پیغمبر خدا ده رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد آن و دو رکعت بعد مغرب در خانهٔ خود و دو رکعت بعد عشا در خانهٔ خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت دو رکعت پیش از ظهر مذهب امام شافعی ست و تمسک وی به همین حدیث ابن عمر ست که اصحاب کتب ستة آنرا باختلاف در الفاظ روایت کرده اند و ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث ست چنانکه بیاید و مختار صاحب سفر السعادة نیز دو رکعت ست قبل ظهر و بعد آن و حق این ست که همه ثابت ست و همه کافی و شافی متفق علیه
واخرج مسلم نحوه في صحيحه واحمد والترمذي وصححه من حديث عبد الله بن شقيق واخرج نحوه مسلم واهل السنن من حديث ام حبيبة ايضا و مراد بخانه درین حدیث حجرهٔ حفصه ست که خواهر ابن عمر بود وفي رواية لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیگزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز و می آمد در خانه و میگزارد رکعتین بعد الجمعة في بيته دو رکعت بعد جمعه در خانهٔ خود و نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار رکعت ست و نزد امامین شش نخست چهار بعد از وی دو و این حکم نماز بعد از جمعه ست اما سنت قبل الجمعه پس در سفر السعادة گفته سنت گزاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر می کنند و اثبات سنن بقیاس جائز نیست و ائمه و علما که در سنن صلوة تصانیف کرده اند و بضبط نماز های سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگزاردی و اگر در مسجد گزاردی دو رکعت گزاردی و می فرمود من كان منكم مصليا بعد الجمعة فليصل بعدها اربعا انتهى و درینجا بحث ست که در باب الجمعه خواهد آمد ولمسلم كان اذا طلع الفجر لا يصلي الا
رکعتين خفيفتين و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق نمی گزارد مگر دو رکعت سبک و چون ابن عمر درین هنگام در خانهٔ حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر نبود این ساعت که در نمی آمدم بر آنحضرت و ازینجا معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و تصریح نیز در بعض احادیث آمده و این دو رکعت معدود داند در ده رکعات جزین نیست که روایت مسلم افادهٔ خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی خواند و تخفیف این دو رکعت مذهب مالک و شافعی و غیرهماست و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرأ ام الكتاب و حدیث دلیل ست بر آنکه این نوافل برای نماز ست و در حکمت مشروعیت وی گفته اند که گزاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه ست و تا داخل شود مصلی در فریضه و باشد صدر وی منشرح باتیان وی و متوجه شود دل او بر فعل فریضه و در حدیث تمیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اول چیزی که حساب کرده شود بدان بنده روز قیامت نماز اوست پس اگر هست که تمام کرده است آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده است آنرا بگوید خدای تعالی فرشتگان خود را نظر کنید آیا می یابید برای بندهٔ من از تطوع پس کامل کنید فریضهٔ او را پس تر زکوة همچنین اخذ کرده میشوند اعمال موافق آن اخرجه ابن ماجة والحاكم واحمد وابو داود و این دلیل حکمت مشروعیت اوست و باین زیادت مسلم استدلال کرده است کسیکه مکروه میگوید نفل را بعد طلوع الفجر وقد قدمنا ذلك و در ما لابد منه گفته سنت قبل فجر دو رکعت ست سورهٔ کافرون و اخلاص دران بخواند و پیش از نماز جمعه و ظهر چهار رکعت ست بیک سلام و بعد ظهر دو رکعت ست و بعد جمعه چهار رکعت و نزد ابو یوسف شش رکعت و مستحب آنست که چهار رکعت بعد ظهر گزارد و بدو سلام پیش از نماز ظهر دو رکعت یا چهار رکعت مستحب ست و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت ست و بعد از آن شش رکعت دیگر مستحب ست که آنرا صلوة الاوابين گویند و بروایتی بعد نماز مغرب بست رکعت آمده و پیش از عشا چهار رکعت مستحب ست و بعد وتر دو رکعت نشسته خواندن مستحب ست

ودر رکعت اولی اذا زلزلت الارض ودر اخیره قل یا ایها الکافرون خواند انتهی وخواندن سورة تبارک الذی هم در دو رکعت بعد وتر برای نجات از
عذاب قبر از سلف مروی ست ومجرب ست ودر حدیث نام وی منجیه آمده این ست سنن رواتب که بران مواظبت باید کرد واحادیث اینها خواهد آمد

وعن عايشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعا قبل الظهر وركعتين قبل الغداة
بود پیغمبر خدا که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر ودو رکعت پیش از بامداد شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت براء
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا تهجد کرد در شب وهر که بگذارد مثل آن از عشا گویا که در شب قدر گذارد
وبیهقی این را از قول عایشه ونسائی ودارقطنی از قول کعب روایت کرده اند وموقوف درینجا مثل مرفوع ست زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نتوان دانست وقول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول ست بر سماع ودر مسند امام احمد ونسائی وترمذی وابن ماجه
مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجه رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت
هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر وچهار رکعت بعد آن حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح غریب ست
باین وجه واین چهار رکعت بدو سلام میگذارد شیخ در شرح سفر السعادة گفته در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق ست یکی اثبات
آن بحدیث ام حبیبه وغیر آن که در آنجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب وبیان فضیلت مواظبت آنحضرت بران لازم
نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب واستحباب ست وطریق احکم در اثبات آن جمع وتطبیق ست میان احادیث که در بعضی از آنها
دو رکعت آمده ودر بعضی چهار یا بآنکه چهار را در بیت شریف میگذارد وعایشه آنرا دیده وابن عمر دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد تحیة المسجد
وابن عمر آنرا سنت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست وچهار رکعت در روی دیگرست که در وقت
زوال شمس میگذارد واز جهت فتح درهای آسمان درین وقت انتهى رواه البخاري در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در آن
دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت ست عایشه آنرا دانست وابن عمر ندانست ومحتمل که این هر دو منجمله آن چهار باشد وحضرت آنرا
دو دو کرده میگذارد وابن عمر همین دو را دیده ومحتمل که جز آن چهار باشد وحضرت آنرا متصل میگذارد چهار رکعت ومؤید این ست حدیث
ابو ایوب نزد ابی داود وترمذی در شمائل وابن ماجه وابن خزیمه باین لفظ اربع قبل الظهر ليس فيهن تسليم يفتح لهن ابواب السماء وحدیث
انس اربع قبل الظهر كعدلهن بعد العشاء اخرجه الطبراني في الاوسط وبرین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود ومحتمل که گاهی چهار
میگذارد وبران اقتصار می نمود وعایشه از آن خبر داد وگاهی دو رکعت میگذارد وابن عمر از آن اخبار کرد انتهی **وعنها** وهم روایت ست
از عایشه رضی الله عنها قالت گفت عایشه لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم نبود آنحضرت على شيء من النوافل
بهیچ چیزی از نوافل اشد تعاهدا منه سخت تر از روی خبرگیری از آن على ركعتي الفجر بر دو رکعت بامداد متفق عليه
وبثبوت رسیده که ترک نمی کرد آنرا در سفر ونه در حضر ومحکی ست وجوب آن از حسن بصری ولمسلم عن عايشة ومسلم راست از
حدیث عایشه مرفوعا ركعتا الفجر خير من الدنيا وما فيها دو رکعت صبح بهترست اجر آن هر دو از دنیا وآنچه در وست ودرینجا
دلیل ست بر ترغیب در گذاردن این هر دو رکعت لیکن واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعل آن
فقط **وعن** ام حبيبة ام المؤمنين رضي الله عنها ترجمه وی سابق گذشته قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول من صلى اثنتي عشرة ركعة في يوم وليلة کسی که بگذارد دوازده رکعت در هر روز وشب بني له

بنى له بيت في الجنة تو بنا کرده شود برای او خانه بسبب این دوازده رکعت در بهشت وتفصیل آن در روایت ترمذی بیاید رواه مسلم
واحمد وابوداود والترمذي وصححه ابن حبان ورواه والنسائي وابن ماجه عن عائشة وفي رواية ودر روایتی از مسلم از ام حبیبه تطوعاً
دوازده رکعت تطوع غیر فریضه آمده نصب تطوعاً بر تمییز ست از اثنی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم ست وللترمذي نحوه
وترمذی راست از حدیث ام حبیبه مانند حدیث مسلم وزاد وزیاده کرد ترمذی در تفصیل این دوازده رکعت که در روایت مسلم مجمل ست
اربعا قبل الصلوة چهار رکعت پیش از نمازیکه در حدیث سابق از عائشه گذشته یعنی ظهر وركعتين بعدها ودو رکعت بعد
نمازیکه در حدیث ابن عمر گذشت وركعتين بعد المغرب ودو رکعت بعد مغرب واین همان نماز ست که حدیث ابن عمر آنرا مقید کرده
بفي بيته وركعتين بعد العشاء ودو رکعت بعد عشا این نیز همان مقید ست بفي بيته وركعتين قبل صلوة الفجر
ودو رکعت پیش از صبح واین همان نماز ست که ابن عمر وعائشه در هر دو حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند ولیکن ترمذی این حدیث را غریب
من هذا الوجه گفته ودر حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبه که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاهد اصل
حدیث ست وگفته اند که اقوی واوکد سنن سنت فجر ست پس سنت مغرب وبعد از وی سنت ظهر وبعد از ان سنت عشا وبعد از همه سنت پیش
از ظهر وبعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر وبعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه ذکره الشمني وللخمسة عنها ومر احمد وابوداود وترمذی ونسائی
وابن ماجه راست از حدیث ام حبیبه من حافظ على اربع قبل الظهر واربع بعدها هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش
از ظهر وچهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در انست که این یا رکعتین سنت اند یا ورای آنها والظاهر الثاني حرمه الله على النار
حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ ودر بعضی روایات آمده که میگذارد آنرا بدو سلام وترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المومنین
علی رضی الله عنه آورده که می گفت میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از ظهر چهار رکعت وبعد از وی دو رکعت وگفته درین باب است حدیث
از عائشه وام حبیبه وحدیث علی حسن ست وهم برین ست عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وآنها که بعد از ایشان اند
وهمین ست قول سفیان ثوری وابن المبارک واسحق وبعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل ونهار دوگان دوگان ست ومقصود ایشان آنست
که فصل کند میان رکعتین وباین قائل ست شافعی واحمد ونیز از عائشه آورده که آنحضرت چهار رکعت را پیش از ظهر نمی گذارد وبعد از وی
میگذارد واین را طرق ست انتهی ومسلم وابوداود از عبدالله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عائشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پستر بیرون می آمد ومیگذارد نماز بمردم پستر می درآمد بخانه ومیگذارد دو رکعت
وابوداود در سنن خود وترمذی در شمائل از ابوایوب انصاری آورده که آنحضرت فرمود چهار رکعت ست پیش از ظهر که نیست در انها تسلیم
گشاده میشود برای آنها درهای آسمان ودر موطای امام محمد نیز مثل این آمده ونزد شافعی نیز چهار ست ولیکن بدو سلام وترمذی وجه آنرا بیان
کرده کما تقدم ومختار شوکانی نیز چهار ست قبل ظهر ودر حدیث ابن عمر گفته که این منافی نیست دلیلی را که گذشت بر مشروعیت اربع قبل ظهر وبعد
آن چه این زیادت مقبول ست انتهی وبرین ست عمل حنفیه الیوم وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم رحم الله امرأ صلى اربعا قبل العصر رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را
ذکر این چهار رکعت در نوافل گذشته نگذشته پس چون این را با حدیث ام حبیبه ضم نمایند نوافل قبل فرائض وبعد آن شانزده رکعت
می شود مصنف رح گفته شیخ مشایخ ما ابن زیاد رح فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی ست که چهار رکعت گذارد نه برای کسی که اقتصار کرد

بر دو رکعت لیکن بر دو رکعت هم بیرون میرود از حمده این خبر که میان هر دو اذان نماز ست پس باید که غنیمت شناسد مواظبت کننده برین چهار
رکعت این دعا را انتهی رواه احمد وابوداؤد والترمذي وحسنه ترمذی گفت حسن غریب وابن خزیمة وصححه وکذلک
ابن حبان و در سندش محمد بن مهران ست و در وی مقال ست لکن وثقه ابن حبان وابن عدی و ابوداؤد از علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت
روایت نموده و ترمذی و احمد مدان بجای رکعتین اربعًا آورده و از جهت اختلاف این روایات ست که مذهب حنفی تخییر ست میان چهار و دو جمعًا بین
الاحادیث و چهار افضل ست چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مصلی اربع ست نه رکعتین و اما دو رکعت قبل عشا
فقط پس شامل ست آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة **وعن** ابی سعید عبد الله بن مُغَفَّل المزني بضم میم و فتح غین معجمه و تشدید فای
مفتوحه بن غنم از اصحاب شجره ست ساکن مدینه بود ببصره آمد و خانه بساخت و یکی از آن ده کس ست که عمر رضی الله عنه آنها را برای فقه آموختن مردم
بسوی بصره فرستاده بود مُرد در سنه ستین وقیل قبلها بسنة روی عنه جماعة من التابعین منهم الحسن البصري وقال ما نزل البصرة اشرف منه
رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال صلّوا قبل المغرب صلّوا قبل المغرب نماز بگذارید پیش از مغرب
نماز کنید پیش از نماز مغرب دو بار فرمود این را ثم قال في الثالثة لمن شاء پس تر گفت در بار سوم این امر برای کسی ست که خواهد یعنی
این امر ایجابی نیست بلکه تخییر ست مر هر کرا خواهد کراهية ان يتخذها الناس سنة از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم مر این
نماز را سنت مؤکده و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشية ان يتخذها آمده پس گذاردن آن مندوب و مستحب باشد اما در درجه رواتب که بر آن
مواظبت بود نیست رواه البخاري ومسلم وابوداؤد واحمد وابن حبان وفي رواية لابن حبان و در روایت ابن حبان ست
از حدیث عبد الله مذکور ان النبي صلی الله علیه وسلم قبل المغرب ركعتين بدرستیکه آنحضرت صلعم بگذارد قبل مغرب
دو رکعت و از اینجا شرعیت این دو رکعت از فعل و قول آنحضرت صلعم هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده ست در استحباب
دو رکعت پیش از مغرب پس طائفه بدان قائل شده و منکر شدند آنرا بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک تمسک آن طائفه باحادیثی ست که در صحیحین
وغیرهما وارد و یافته و جواب ایشان معارضه آن احادیث ست بانچه ابوداؤد آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم
من هیچ احدی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد آنرا و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح ست نزد ما و راجح ست
بجهت عمل اکابر صحابه و سلف موافق آن و تلقی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحت معتبر ست باجتهاد و رای
ایشان و دائر ست امر روات بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن انتهی شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة
بعد ایراد این نقل فرموده که این چنین گفته شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق سخن و کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرار داد
محدثان که اصح الکتب صحیح البخاری ثم فثم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده فتذکر والله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف وفقه الله لما یحب
و یرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه وعنا صادر ست از غایت تعصب مذهب و غلبه تقلید که هیچ منصف آنرا قبول نتواند داشت و دعوی
رجحان حدیث ابوداؤد بجهت عمل اکثر صحابه مدفوع ست بعمل اکابر صحابه موافق حدیث متن چنانکه بیاید و بحدیث صحیحین و چون اعتبار صحت
حدیث بخاری و مسلم اصح خواهد بود از غیر خود اگرچه غیر وی نیز صحیح باشد و حدیث سنن صالح تعارض با حدیث صحیحین نیست و آنکه شیخ ابن الهمام
ترتیب محدثان در صحت احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم بر غیر آنها گفته که این ترتیب تحکم ست و جائز نیست در وی تقلید لمنتهی
مردود ست بانکه در وی خرق اجماع جمهور اهل معرفت بعلم حدیث ست بلکه اکثر امت و کبرای ملت از اهل فقه نیز و معلوم نیست که غیر وی

این قسم جرأت کرده باشد اگر نه وی از علما می بود چون کیدانی همین یک کلمه برای توهین وتبدیع او کافی بود و جائز نیست هیچ یکی را که ایمان دارد بخدا و رسول که تقلید وی کنند درین قول این زلتی بس عظیم ست که از وی بوجود آمده وخطای فاحش ست که در غشاوه حمایت مذهب وتقلید حنفیه سر برزده تجاوز الله عنه در حجة الله البالغه گفته وکل من یهون امرهما ای الصحیحین فهو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین ومولانا معین الدین رح در کتاب دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب خبر ابن الهمام درین قول چنانکه باید گرفته ورد ی مشبع بر شیخ عبد الحق دهلوی نموده واکثر صواب محض وحق بحت بود درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه **ولمسلم** عن انس رضي الله عنه وسلم راست از حدیث انس که پرسید او را مختار بن فلفل که آیا میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت پیش از مغرب قال گفت نمیگذارد ولیکن

کنّا نصلي رکعتين بعد غروب الشمس وکان النبي صلی الله علیه وسلم یرانا فلم یامرنا ولم ینهنا بودیم ما

که نماز میگذاردیم دو رکعت بعد غروب آفتاب بود آنحضرت که می دید ما را این امر میکرد ما را ونه نهی میفرمود ما را ازان واز ینجا معلوم شد که گذاردن این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول وفعل وتقریر آنحضرت درین باب خصوصًا از کتب صحیحه مثل صحیحین وصحیح ابن حبان ولهذا در سفر السعادة گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند ومنع نفرمود انتهی ونیز بخاری ومسلم ونسائی از انس آورده اند که چون مؤذن اذان مغرب می گفت جماعهٔ از صحابه برمیخاستند ودر پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند وآنحضرت صلی الله علیه وسلم از درون خانه بیرون می آمد وایشان را می دید که نماز می کنند ودر روایتی آمده که مردم از بیرون بمسجد می درآمدند واین جماعت را در نماز می دیدند گمان می بردند که مگر نماز مغرب گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت ودر کتب خمسه غیر موطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار فرمود بین کل اذانین صلوة ودر مرتبه ثالث فرمود لمن شاء ومراد بدو اذان اذان واقامت ست وانس گفت با وجود آنکه میان اذان واقامت فرجه کمتر ست میگذاردند واز ینجاست که بعضی گفته اند که این راتبه مغرب ست وداخل نماز بعد از عصر نیست ولیکن اختیار باقی ست اگر خواهند بگذارند وهمین ست مختار شوکانی رح واز ینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعقب ست باین اخبار وآثار صحیحه وعمل جماعهٔ از صحابه بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبالجمله نوافل باین حساب بست رکعت می شوند مضاف بفرائض که هفده اند پس محافظ نوافل را در یک روز وشب سی وهفت وبا سه رکعت وتر چهل رکعت می شود حافظ ابن القیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر روز وشب بر چهل رکعت محافظت میکرد هفده رکعت فرائض ودوازده رکعت که در روایت ام حبیبه آمده ویازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهی ومخفی نیست بحسابی که ما ذکر کردیم عدد نوافل غیر وتر به بست ودو رکعت میرسد اگر چهار رکعت پیش از ظهر وبعد او را در تحت وی داخل نکنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمر ست بازیادت آنچه در حدیث ام حبیبه ست بعد عشا پس مجموع عدد رکعات بست وچهار رکعت باشد جزو وتر وفرائض **وعن** عایشة رضي الله

عنها قالت کان النبي صلی الله علیه وسلم یخفف الرکعتین اللتین قبل صلوة الصبح حتی انی اقول اقرأ بام الکتاب

بود آنحضرت که سبک میکرد دو رکعت را که پیش از نماز فرض بامدادست یعنی نافله فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده است سوره فاتحه یا نه متفق علیه وبتخفیف آن رفته اند جمهور وتعیین قدر قرارت دران بیاید وحنفیه بتطویل رفته اند وهم منقول ست از نخعی وبیهقی حدیثی مرسل از سعید بن جبیر درین باب آورده ودر وی راویی ست که نامش نبرده پس آنچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود **وعن** ابي هریرة

رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم قرأ في رکعتي الفجر قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد خواند آنحضرت در دو رکعت رواتب فجر این دو سوره وتخفیف درین دو رکعت از همین جاست که این دو سوره قصیر میخواند مع هذا گاهی این دو رکعت را

ترک نکرده و گذشت حدیث عایشه که نبود آنحضرت اشد تعاهد بر هیچ نوافل چنانکه بود بر دو رکعت فجر متفق علیه و در صحیح مسلم ست و غیر او از حدیث عایشه
که می فرمود دو رکعت صبح بهترست از دنیا و مافیها و درین باب احادیث دیگرست رواه مسلم و در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت
در دو رکعت فجر دو آیت یکی قُولُوٓا اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْنَا الی آخره که در سوره بقره ست عوض قل یا ایها الکافرون دیگر يَآ اَهْلَ الْكِتٰبِ
تَعَالَوْا الخ که در آل عمران ست یعنی عوض قل هو الله احد پس اینجا دلیل ست بر جواز اقتصار بر آیت از وسط سوره **وعن** عایشة رضی الله
عنها قالت کان النبي صلى الله عليه وسلم اذا صلى ركعتي الفجر اضطجع على شقه الايمن بود آنحضرت چون می گذارد
دو رکعت فجر دراز می شد بر پهلوی راست خود علما درین مسئله ما بین مفرط و مفرط و متوسط اند جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم رح از ایشان ست
درین باب افراط کرده و گفته فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا آنکه اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علما
در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند همچو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات وغیر وے
و دلیل برین همین فعل آنحضرت ست که درین حدیث مذکور شده و امر بدان که در حدیث ابوهریره آمده اذا صلى احدكم الركعتين قبل صلوة الصبح فليضطجع
على جنبه الايمن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و ابن تیمیه رح گفته صحیح نیست زیرا که متفرد ست بآن عبد الرحمن بن زیاد و در حفظ وی مقال ست
و مصنف گفته حق اینست که حجت بدان قائم می شود مگر آنکه منصرف گردانید امر را از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران و جماعتی
تفریط کرده و گفته مکروه ست بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمرست که در جامع الاصول از نافع آورده که دید ابن عمر مردی را که گذارد
دو رکعت فجر پس اضطجاع کرد فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام
فصل بالاتر از سلام باشد گفت فانها سنة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابوداود آمده که چون ابوهریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این
حدیث با بن عمر رسید گفت اکثر ابوهریرة اکثار و افراط میکند ابوهریره در نقل احادیث گفتند آیا انکار می کنی چیزی را از آنچه وی می گوید
گفت انکار نمیدارم ولیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت بابی هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ
داشتم و ایشان فراموش کردند و نیز سنگریزه میزد ابن عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت ابن مسعود چیست حال مرد چون میگذارد دو رکعت می غلطد
چنانکه می غلطد حمار و جماهیر علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای استراحت ست پسندیده است
یعنی برای رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده ست و اگر بطریق استنان ست مکروه ست و قول امام ابوحنیفه نیز همین ست و می فرماید
که فعل آنحضرت نیز برای استراحت بود نه تعبد و مؤید اوست حدیث عایشه که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن بود که زنده میداشت شب خود را
پس اضطجاع میکرد برای استراحت اخرجه عبد الرزاق وفیه راو لم یسم و بالجمله حکم بدعت بودن این عمل بغایت بعید ست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب
مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک
کند آثم گردد اما فرضیت بر وجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و روایات نیز خالی از اختلاف نه در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده که اضطجاع کرد
و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب بیاید پس اشبه و اوفق بصواب مختار جمهور علماست یعنی اصحاب نووی گفته مختار آن
سنت ست بظاهر حدیث ابوهریره و رسیل گفته و هو الاقرب و حدیث عایشه اگر صحیح شود غایت وی اخبار باشد از فهم خود و عدم استمرار آنحضرت بران دلیل
نیست و مسنون آنست که بر شق ایمن بخسپد ابن حزم فرمود اگر خسپیدن بر دست راست متعذر شود ایما کند و بر دست چپ اضطجاع نماید انتهى رواه البخاري

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الركعتين قبل صلوة الصبح

فليضطجع على جنبه الأيمن چون بگذارد يكى از شما دو ركعت را پيش از نماز صبح پس گو بخسپد بر پهلوى راست وچون امر كرد باضطجاع ظاهر امر
چون قرينه برخلاف آن نباشد وجوب وفرضيت ست چنانكه حافظ ابن حزم گفته رواه احمد وابو داؤد والترمذي وصححه گفت ترمذى اين
حديث صحيح غريب وتقدم كلام الناس فيه وسر در خسپيدن بر پهلوى راست كه عادت شريف در نوم بود ودرين حديث بدان امر واقع شده آنست كه تا
خواب غلبه نكند ومانع از قيام براى صلوة نيايد چه دل كه مضغه صنوبرى ست در جانب چپ معلق ست اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گيرد ودر راحت وآسايش
غلبه كند بجهت حصول سكون وآرام خواب گران پيدا آيد وچون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر وآرامگاه خود كه بر جانب چپ ست كند ودر قلق وبى آرامى
افتد وچون سكون وآرام كه باعث وجود رطوبت دماغ وتعطل قوى ست كمتر بود خواب دير آيد وچون بيايد گران نبود وازين جهت كه بجانب راست خفتن باعث
قلق ودير آمدن وسبك بودن خواب ست اطبا خفتن بر جانب چپ اختيار كنند طلب كمال راحت وهضم طعام را كه بجهت توجه حرارت غريزى بداخل بدن
در حالت نوم حاصل مى شود وهرچند نوم غالب تر راحت كامل تر وهضم طعام قوى تر وصاحب شرع خفتن بر جانب راست اختيار كند طلب سبك خوابى وتيسير
قيام شب را واز ينجا رعايت قلت طعام نيز لازم افتد حاصل آنكه خواب بر جانب راست دل وعالم روحانيت را نافع بود مراد بدل اينجا لطيفه مدركه است
وخواب بر جانب چپ بدن را وجانب جسمانيت را سود كند والله اعلم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم صلوة الليل مثنى مثنى نماز شب دوگان دوگان ست وباين رفته اند صاحبين وجمهور علما وگويند نماز روز چهارگان چهارگان بود
ومالك گفته جائز نيست زيادت بر دوگان زيرا كه مفهوم حديث حصر ست چه در قوت ما صلوة الليل الا مثنى مثنى ست بجهت آنكه تعريف مبتدا اغلب مفيد
اوست وجمهور گويند حديث بجواب سائل از نماز شب واقع شده پس دلالت نمى كند بر حصر واگر تسليم كنيم فعل آنحضرت معارض اوست وآن ثبوت ايتار واختيار
آنحضرت ست پنج ركعت را چنانكه در حديث عايشه است نزد شيخين وفعل قرينه عدم اراده حصر ست ونزد شافعى دوگان دوگان ست در روز وشب
هر دو افضل ونزد ابى حنيفه در شب وروز چارگان چارگان ست وهمها متمسك اند باحاديث كه ورود يافته است دران وهمه آمده است وهمه صحيح ست
فاذا خشي احدكم الصبح صلى ركعة واحدة يوتر له ما قد صلى پس چون بترسد يكى از شما طلوع بامداد را بگذارد يك ركعت
كه وتر گرداند براى وى نمازى را كه گذارده است در شب زيرا كه نماز شب بضم وتر بدان وتر ميگردد چنانكه نماز روز بضم نماز مغرب وتر ميگردد ووارد
شده است كه نماز مغرب وتر روز ست ووتر بمعنى طاق ست مقابل جفت از عدد وچون دو ركعت دو دو گذارده است همه جفت واقع مى شود پس يك ركعت
كه باوى ضم كنند وتر ميگردد ودر حديث آمده است كه ان الله وتر يحب الوتر سبب مشروعيت وتر اين ست وگاهى تمام نماز شب را نيز وتر ميگويند
وظاهر مفهوم حديث همين ست وقول او چون بترسد طلوع فجر را گويا اشارت ست بتطويل نماز شب وقت صبح والا اداى وتر موقوف بخوف نيست
ونيز در وى دليل ست برينكه وتر نكند بيك ركعت مگر بخوف طلوع فجر ورنه وتر كند به پنج يا هفت ومانند آن نه بسه ركعت بنا بر نهى از ان در روايت
دارقطنى وابن حبان وحاكم از حديث ابى هريره مرفوعا ولفظ وى اين ست اوتروا بخمس او سبع او تسع او احدى عشرة وزياده كرد حاكم ولا توتروا بثلث
لا تشبهوا بصلوة المغرب مصنف گفته رجال وى همه ثقات اند ومضرت نميكند آنرا وقف كسى كه موقوف گفته است آنرا ومعارض است حديث
ابو ايوب من احب ان يوتر بثلث فليفعل اخرجه ابو داؤد والنسائى وابن ماجه وغيرهم وجمع كرده اند ميان اينها باينكه نهى از ثلاث جائى ست كه براى
تشهد اوسط نشينند كه اين مشابه مغرب ست وچون نه نشينند مگر در آخر وى پس نيست مانا بمغرب ودر سبل گفته اين جمع حسن ست ومؤيد اوست
حديث عايشه نزد احمد ونسائى وبيهقى وحاكم كه بود آنحضرت وتر ميكرد بسه ركعت فصل نمى نمود ميان آنها ولفظ حاكم لا يقعد ست واما مفهوم اين قول
كه وتر نكند بيك ركعت مگر بخوف طلوع فجر پس معارض اوست حديث ابو ايوب كه در وى اين ست كه هر كه دوست دارد وتر بيك ركعت پس بايد كه بكند

وآن اقوى ست از مفهوم حديث كتاب و روى و در حديث ابو ايوب دليل ست بر صحت احرام بيك ركعت انتهى متفق عليه و مسلم و ترمذى از حديث جابر آورده اند كه فرمود رسول خدا هركه بترسد كه در آخر شب نتواند برخاست بايد كه هم در اول شب وتر بگذارد و بخسپد و هركه اميد دارد كه برخيزد در آخر شب پس وتر كند در آخر شب پس بدرستى كه نماز آخر شب مشهود و محضور ست واين افضل ست و ترمذى از ابو هريره آورده كه گفت امر كرد مرا رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه وتر كنم پيش از آنكه بخسپم و گفت ترمذى نزد بعضى خواب پيش از وتر مكروه بود و اختيار كرده اند قومى از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم و من بعد هم كه بخواب نروند تا وتر نگذارند اما اكثر صحابه بر آنند كه وتر در آخر شب افضل ست ترمذى گفت حديث عايشه حسن صحيح ست و حديث ابو هريره حسن غريب و للخمسة واحمد و ابو داود و ترمذى و نسائى و ابن ماجه راست از حديث ابو هريره و هم ابن خزيمه راست از حديث على بن عبد الله البارقى الازدى از ابن عمر گفت ابن عبد البر نگفته است اين را احدى از ابن عمر غير على و انكار كرده اند بروى و بود يحيى بن معين كه تضعيف ميكرد حديث اورا و احتجاج نمى كرد بدان و گفت كه نافع و عبد الله بن دينار و جماعتى روايت كرده اند اين حديث را از ابن عمر بدون ذكر نهار و مروى ست بسند وى از يحيى بن معين كه گفت نماز روز چهار ركعت ست فصل كرده نمى شود ميان آنها پس گفته شد كه احمد بن حنبل ميگويد نماز نهار مثنى مثنى ست گفت بكدام حديث گفتند بحديث ازدى فرمود كيست ازدى كه قبول كنم ازوى و بگذارم يحيى بن سعيد انصارى را از نافع از ابن عمر كه وى تطوع ميكرد در روز بچهار ركعت و فصل نمى كرد ميان آنها و اگر حديث ازدى صحيح مى بود مخالفت نمى كرد او را ابن عمر و صححه ابن حبان تصحيح كرده است آنرا ابن حبان صلوة الليل والنهار مثنى مثنى نماز شب و روز دوگان دوگان ست مثنى مثنى بمعنى اثنين اثنين غير منصرف ست بنا بر عدل و وصف و گفت مسلم در صحيح خود كه گفت راوى گفتم ابن عمر را چيست معنى اين حديث گفت سلام دهد بهر دو ركعت و اين موافق مذهب شافعى ست و لكين قال گفت النسائى ابو عبد الرحمن هذا اين حديث خطا خطاست و همچنين گفته است حاكم در علوم الحديث و نسائى در سنن كبرى گفته اسنادش جيد ست ليكن جماعتى از اصحاب ابن عمر خلاف كرده اند ازدى را پس ذكر نكردند در ان لفظ نهار و صححه ابن خزيمه والحاكم فى مستدركه و گفت رواة وى ثقات اند گفت دارقطنى در علل ذكر نهار در وى وهم ست و گفت خطابى روايت كرد اين حديث را طاوس و نافع و غيرهما از ابن عمر پس ذكر نكرد هيچ يكى در ان لفظ نهار را مگر آنكه سبيل زيادت از ثقه قبول ست و گفت بيهقى اين حديث صحيح ست و احتجاج كرده است مسلم بعلى بارقى و زيادت از ثقه مقبول ست و قد صححه البخارى لما سئل عنه پس تر روايت كرد بيهقى اين را بسند خود تا ابن عمر و گفت مروى ست از محمد بن سيرين از ابن عمر مرفوعا باسنادى كه همه راويان او ثقات اند كذا فى التلخيص در سبل گفته نظر كن بسوى كلام ايمه درين زيادت كه چه قسم اختلاف كردند در ان اختلاف شديد و لعل الامرين جائزان و گفت ابو حنيفه مصلى مختار ست خواه دو دو بگذارد يا چهار چهار و ليكن زياده بر چهار نكند و بخارى هشت حديث در بودن نماز روز دو ركعت اخراج نموده انتهى و عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصلوة بعد الفريضة صلوة الليل بزرگترين نماز بعد نماز فرض نماز شب ست اخرجه مسلم محتمل كه مراد بليل جوف ليل باشد لحديث ابى هريرة عند الجماعة الا البخارى گفت ابو هريره پرسيده شد رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه كدام نماز افضل ست بعد مكتوبه فرمود نماز در جوف ليل آخر و در حديث عمرو بن عنبسه است نزد ترمذى و صححه اقرب آنچه مى باشد رب از بنده در جوف ليل آخر ست پس اگر ميتوانى كه باشى از ذاكران خدا درين ساعت پس باش و مراد از جوف آخر ثلث اخير ست كما وردت به الاحاديث و عن ابى ايوب الانصارى رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الوتر حق

على كل مسلم وتر ثابت و لازم ست بر هر مسلمان و این دلیل قائل وجوب اوست فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل پس کسیکه
دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری و بعض ایمه دیگر و من احب ان یوتر بثلث
فلیفعل وکسی که دوست دارد که وتر کند بسه رکعت پس باید که بکند و این مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب اوست و گذشت جمع و تطبیق میان
این و میان معارض این و من احب ان یوتر بواحدة فلیفعل وکسی که دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند
و این مذهب شافعی و ایمه دیگرست و حق آنست که همه کافی و شافی ست رواه الاربعة الا الترمذی یعنی ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه
و رواه ابن حبان والدارقطنی والحاکم وله الفاظ وصححه ابن حبان ورجح النسائی وصح ابوحاتم والذهلی والدارقطنی فی العلل
والبیهقی وغیر واحد وقفه و هو الصواب له حکم الرفع زیراکه اجتهاد را درین مقام مساغی نیست یعنی در مقادیر و حدیث دلیل ست بر ایجاب
وتر و دال ست برای آن حدیث ابوهریره نزد احمد من لم یوتر فلیس منا و باین رفته اند حنفیه و مذهب جمهور عدم وجوب اوست و دلیل ایشان
حدیث علی ست که می آید و لفظ وی نزد ابن ماجه این ست ان الوتر لیس بحتم ولا کصلاتکم المکتوبة ولکن رسول الله صلی الله علیه وسلم اوتر
و قال یا اهل القرآن اوتروا فان الله وتر یحب الوتر و کذا ذکر الحدیث ابن تیمیه و منذری حدیث ابوایوب باین لفظ روایت کرده الوتر حق
و لیس بواجب و این حدیث که سه چیز ست که بر من فرائض ست و بر شما تطوع و منجمله آن وتر را هم شمرده و اگرچه ضعیف ست اما او را متابعات
ست تایید ش میکند با آنکه حدیث ابوایوب که بدان استدلال بر ایجاب کرده اند اصح وقف اوست بروی اگرچه گذشت که او را حکم مرفوع ست ولکن
مع هذا معلوم ادله داله بر عدم ایجاب نمی تواند شد و ایجاب اطلاق کرده می شود بر مسنون تاکیدا چنانکه در غسل جمعه گذشته و مراد بقوله بخمس او بثلث
نیست که نه نشینند مگر در آخر آن و می آید حدیث عائشه در بیان خمس و قوله بواحدة ظاهرش اقتصار ست بران و مروی ست فعل آن از جماعه
از صحابه و محمد بن نصر و غیره باسناد صحیح از سائب بن یزید آورده که خواند عمر قرآن را شبی در یک رکعت و نگذارد جز آن و روایت کرد بخاری
وتر کرد معاویه بیک رکعت و استصواب کرد آنرا ابن عباس شیخ در ترجمه گفته اختلاف ست که وتر یک رکعت ست یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت
نیز آمده نزد اکثر ایمه یک رکعت و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند و سلام دهند
و اگر نگذارند مکروه ست از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت ست و من هم با ینجانب ام و در وقت دیگر پرسیدند
گفت سلام دهد در دو رکعت و اگر ندهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول بسه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره
و آثار صحیحه در وی آمده هست و کلام در باب وتر بسیار ست و دلائل جواب آن و بودن او بیک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب شرح سفر السعادة
بتفصیل مذکور ست انتهی گویم مختار ایمه اهل حدیث و محققین ایشان یک رکعت ست تا هفت رکعت و باین رفته هست حافظ ابن القیم رحمه الله
در اعلام الموقعین و غیره فی غیره و نزد صاحب حجة البالغه یک رکعت و سه رکعت هر دو ست و در مصفی گفته نزدیک جمهور اهل حدیث وتر در اصل تمام رکعت
خیره است و همه نماز را وتر میگردانند پس اگر یازده رکعت وتر گذارد می شاید و گر نه رکعت گذارد می شاید و اگر هفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت
گذارد می شاید انتهی وعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لیس الوتر بحتم کهیئة المکتوبة ولکن سنة
رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست وتر واجب همچو وجوب نماز فرض و لیکن سنتی ست که مسنون کرد آنرا رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اختلاف ست میان علما در حکم وتر که سنت ست یا واجب اکثر ایمه و ابویوسف و محمد از اصحاب ابی حنیفه برانند که سنت ست و نزد ابی حنیفه
واجب ست لیکن نه بمعنی فرض و بروایتی از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اول ست و گفته اند که باوجود سنیت وی قضا واجب ست

در مصفی گفته مذهب جمهور علما این ست که وتر سنت ست مگر نزدیک ابوحنیفه واجب ست خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح ست
الا ان الله زادکم صلوة هی خیر لکم من حمر النعم ولابدست که زائد از جنس مزید علیه باشد تحقیقا لمعنی الزیادة وجواب او از احادیث آنست که چون این نماز
تابع عشاست در صلوة خمس داخل شد انتهی رواه النسائی والترمذی وحسنه والحاکم وصححه گذشت که این از ادله جمهورست
بر عدم وجوب وتر درین حدیث علی عاصم بن ضمره ست تکلم کرده اند درو غیر واحد وقاضی عبدالرحمن حیمی در حواشی بلوغ المرام گفته نیافتم این را در تلخیص
بلکه یافتم که ذکر کرد آنرا درینجا و گفت صححه الحاکم وتعقب نکرد آنرا پس ندانم که قاضی از کجا نقل کرده در تقریب دیدم نوشته ست عاصم بن ضمره
السلولی الکوفی صدوق من الثالثة مات سنة اربع وسبعین انتهی **وعن** جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قام فی شهر رمضان ثم انتظروه من القابلة فلم یخرج وقال انی خشیت ان یکتب علیکم الوتر بدرستیکه
رسول خدا ایستاد در ماه رمضان یعنی نماز گذارد سه شب پستر انتظار کردند صحابه آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس نبرآمد و فرمود
بدرستیکه من ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما وتر گویا حق تعالی وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی
برین نماز فرض میگردانیم آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتها که مداومت کرد بران فرض گردانیده شد و بعضی میگویند
عادت الله جاری بود بران که هرچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری از سنن رواتب بود
که آنحضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد در سبل گفته تعلیل عدم خروج بخشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث هن خمس وهن
خمسون لا یبدل القول لدی مشکل ست زیرا که چون از تبدیل امن حاصل ست وقوع خوف از زیادت معنی چه ومصنف ازین اشکال جوابها
بسیار نقل کرده و همه را تزییف نموده و بعد از ان سه جواب داده و گفته که این اجوبه را باری تعالی بر من فتح نموده و ستجمله این هر سه یک جواب را
جید گفته و آن این ست که خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از افتراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تهجد در مسجد بجماعت شرعا در صحت تنفل شب
و گفت ایما میکند باین قول وی در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یکتب علیکم ولو کتب علیکم ما قمتم به فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس
منع کرد ایشان را از تجمیع در مسجد از راه شفقت بر ایشان از اشتراط آن انتهی گویم مخفی نیست که این غیر مطابق ست بقول وی ان یفرض
علیکم صلوة اللیل کما فی البخاری زیرا که این ظاهرست در انکه خشیت فرضیت آن مطلقا بود و این در ماه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث
عایشه که نزد ابوداود ست بر انکه نماز گذارد آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب بر انکه گذارد با ایشان یک شب
و در روایتی از احمد ست که گذارد آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اهل خود در شب چهارم و در قول وی خشیت ان یکتب علیکم
دلالت ست بر انکه وتر غیر واجب ست انتهی و بالجمله مراد بوتر درین حدیث نماز تراویح ست که در آخرش وتر می باشد چنانکه در روایات
مشهوره آمده ست که این قصه تراویح بود و تسمیه بتراویح گویا ماخوذ ست از حدیث عایشه رض که گفت بود رسول خدا میگذارد چهار رکعت
در شب پستر تروح میکرد الحدیث اخرجه البیهقی وقال تفرد به المغیرة بن زیاد ولیس بالقوی فان ثبت فهو اصل فی تروح الامام فی صلوة
التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز گذارد آنحضرت با صحابه هشت رکعت و وتر کرد
پستر انتظار کردند او را در شب آینده پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواه ابن خزیمة وابن حبان فی صحیحهما و حدیث قیام آنحضرت در رمضان
بتراویح از حدیث عایشه رض در صحیحین نیز هست لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری ست پس وفات کرد آنحضرت والامر علی
ذلک انتهی و حدیث را الفاظ ست در سبل السلام گفته هر که نماز تراویح ثابت کرده و آنرا سنت گردانیده در قیام رمضان استدلال کرده

باین حدیث یعنی حدیث باب و نیست در وی دلالت بر کیفیت چیزی که میکنند آنرا و نه بر کمیت آن زیراکه ایشان بست رکعت بجماعت میگذارند
و میان هر دو رکعت ترویح میکنند فاما جماعت پس آنحضرتؐ بگذارد با ایشان بجماعت پستر ترک نمود بخوف آنکه فرض گردد بر ایشان بعده عمرؓ اول کسی ست
که جمع کرد ایشان را بر امام معین و گفت که این بدعت ست چنانکه اخراج کرد آنرا مسلم در صحیح خود و غیر وی از حدیث ابوهریره که بود آنحضرت
ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغیر آنکه امر کند ایشان را بعزیمت پس میگفت هر که قیام رمضان کند از روی ایمان و احتساب بخشیده شود
او را آنچه متقدم شد از گناه وی گفت وفات کرد آنحضرتؐ و امر برین بود و در خلافت ابوبکر و شروع خلافت عمر و زیاده کرد در روایتی نزد بیهقی
گفت عروه پس خبر داد مرا عبدالرحمن قاری که برامد عمر بن خطاب شبی در رمضان و طواف کرد در مسجد و اهل مسجد متفرق و پریشان اند نماز می گذارد
مردی برای خود و نماز میگذارد مردی پس نماز میگذارد قومی بنماز او پس گفت عمر بخدا گمان میکنم که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری افضل باشد
پس عزم کرد عمر برینکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد و امر کرد ابی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر و مردم نماز
میگذارند بنماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوب ست این بدعت و بیهقی در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده و ازینجا شناختی که جاعل جماعت
برمعین عمرؓ ست و وی نام آن بدعت کرده و اما قول وی نعم البدعة پس نیست در بدعت آنچه مدح کرده شود بلکه هر بدعت ضلالت ست و متعین ست
حمل قول وی انما بدعة بر جماعت ایشان بر معین و الزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد بدعت بودن نفس جماعت باشد زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
جماعت کرد با ایشان و اما کمیت که گردانیدن اوست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر آنچه روایت کرد آنرا عبد بن حمید و طبرانی
از طریق ابی شیبه ابراهیم بن عثمان از حکم از مقسم از ابن عباس که بدرستیکه آنحضرتؐ میگذارد در رمضان بست رکعت و وتر در سبل الرشاد گفته
ابو شیبه ضعیف داشته او را احمد و ابن معین و البخاری و مسلم و ابوداود والترمذی والنسائی و غیرهم و کذبه شعبة و ابن معین گفت نیست ثقه و این حدیث را از منکرات او
شمرده و گفت اذرعی در متوسط و اما آنچه نقل کرده اند که گذارد آنحضرتؐ در دو شب که بیرون آمد دران هر دو بست رکعت پس منکر ست و گفت
زرکشی در خادم دعوی اینمعنی که آنحضرتؐ با ایشان دران شب بست رکعت گذارد صحیح نشد بلکه ثابت در صحیح نماز ست بغیر ذکر عدد و بیهقی از
ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرتؐ میگذارد در ماه رمضان بست رکعت و وتر و زیاده کرد سلیم رازی در کتاب الترغیب و وتر بثلث و گفت بیهقی
متفرد ست باین ابو شیبه ابراهیم بن عثمان و او ضعیف ست و در موطا و ابن ابی شیبه و بیهقی ست از عمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر ابی
بن کعب پس بود ابی که نماز میگذارد با ایشان در شهر رمضان بست رکعت الحدیث و سوق کرد روایات امر عمر ابی و تمیم داری را بقیام با مردم به بست رکعت
و در روایتی آمده که صحابه قیام میکردند در زمانه عمر به بست رکعت و در روایتی به بست و سه رکعت و در روایتی آمده که امامت میکرد ایشان را علی رضی الله عنه
به بست رکعت و وتر میکرد بسه و گفت در وی قوت ست و چون این همه شناختی دریافتی که نیست درباره بست رکعت روایتی مرفوع بلکه می آید
حدیث عایشه مرفوعاً که زیاده نمی کرد آنحضرتؐ در رمضان و نه در غیر وی بر یازده رکعت و ازین همه معلوم شد که صلوٰة تراویح برین اسلوب که اتفاق
کرده اند بروی اکثر مردم بدعت ست آری قیام رمضان سنت ست بلاخلاف و جماعت در نافله آن انکار کرده نمی شود زیراکه ابن عباس و غیره
ایتمام کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوٰة لیل و لیکن این کیفیت و کمیت را سنت گفتن و بران محافظت نمودن همین را بدعت میگوییم و این عمر
بن خطاب ست که برامد اولاً و مردم اوزاع و متفرق بودند بعضی منفرد میگذارند و بعضی بجماعت بر وضعی که بران در زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند
و خیر الامور جادهٔ ست که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و اما حدیث علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین بعدی تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ
اخرجه احمد و ابوداود و ابن ماجه والترمذی و صححه الحاکم و گفت بر شرط شیخین ست و مثل وی ست حدیث اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر اخرجه الترمذی

وقال حسن واخرجه احمد وابن ماجه وابن حبان واو را طریقهاست که در وی مقال ست مگر آنکه بعض وی مقوی بعض ست پس نیست مراد بسنت
خلفای راشدین مگر طریقهٔ ایشان که موافق طریقهٔ آنحضرت باشد از جهاد اعدا و تقویت شعائر دین و مانند آن زیرا که حدیث عام ست مر هر خلیفهٔ
راشد را خاص نیست بشیخین و معلوم ست از قواعد شریعت که هیچ خلیفهٔ راشد را نمی رسد که طریقهٔ جز طریقه که بران آنحضرت بودند مشروع کند و ابن عمر
بنفس خود خلیفهٔ راشد ست مع هذا الجمیع مذکور را یعنی در شب ماه رمضان بدعت نام کرد و نگفت که این سنت ست فتامل باآنکه صحابه رضی الله عنهم
خلاف کرده اند شیخین را در مواضع و مسائل پس دلالت کرد بر اینکه حمل نکرده اند ایشان حدیث را بر حجت بودن قول و فعل او و برماوی در شرح الفیه
که در اصول فقه ست تحقیق کلام درین مقام کرده یعنی بر اینکه قول شیخین حجت نیست باآنکه گفته ست که حدیث اول دلالت میکند بر اینکه چون اتفاق
کنند خلفای اربعه بر قولی آن قول حجت باشد نه وقتی که یکی از انها منفرد بود و تحقیق این ست که اقتدا تقلید نیست بلکه غیر اوست کما حققناه
فی شرح نظم الکافل فی بحث الاجماع انتهی کلام امیر رواه ابن حبان گویم مصنف ابعاد نجعه کرد و ورنه حدیث در بخاری ست مگر باین لفظ
ان یفرض علیکم صلوة اللیل و روایت کرده ست آنرا ابو داود از حدیث عایشه و لفظ وی این ست ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی المسجد فصلی
بصلاته ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیل الثالثة فلم یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اصبح قال قد رایت الذی
صنعتم فلم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم و این حدیث در بخاری قریب باین ست و سعید بن منصور از سائب بن یزید
آورده که گفت بودیم ما که قیام میکردیم در زمان عمر بن الخطاب بیازده رکعت و اخرجه محمد بن نصر المروزی فی قیام اللیل در عمدة القاری گفته
اختیار کرده ست مالک همین عدد را برای خود و اختاره ابوبکر بن العربی و در ما ثبت بالسنة از بعض سلف آورده که بزمانهٔ عمر بن عبد العزیز
یازده رکعت میگزاردند قصداً للتشبه برسول الله صلی الله علیه وسلم و سیوطی در رسالة التراویح گفته که ابن جوزی از مالک نقل نموده که گفت چیزی
که جمع کرد بران مردم را عمر بن خطاب دوست تر ست بسوی من و آن یازده رکعت ست و همین صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد
یازده با وتر ست گفت آری و سیزده قریب ست ازوی گفت و نمیدانم که این رکوع بسیار از کجا حادث شد و ابن الهمام در فتح القدیر گفته
قیام رمضان سنت ست یازده رکعت با وتر در جماعت کرد آنرا رسول خدا باز ترک نمود بعذر و افاده کرد که اگر خشیت فرضیت نمی بود مواظبت
میکردم و شک نیست در تحقق امن ازان بوفات وی صلی الله علیه وسلم پس سنت باشد و بودن آن بیست رکعت سنت خلفای راشدین ست
و قوله علیه السلام علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین ندب ست بسوی سنت ایشان و مستلزم نیست بودن آنرا سنت زیرا که سنت آنست
که مواظبت کرد بران بنفس خود مگر بعذر و بر تقدیر عدم عذر جزین نیست که مواظبت میکرد بر چیزی که واقع شد ازوی یعنی یازده رکعت پس
بیست رکعت مستحب باشد و این قدر منجملهٔ آن سنت بود همچو چهار رکعت بعد عشا که مستحب ست و دو ازان سنت و ظاهر کلام مشایخ آنست
که سنت بیست رکعت ست و مقتضای دلیل همان ست که ما گفتیم انتهی و در بحر الرائق بعد ذکر قول ابن الهمام گفته پس درین وقت مسنون بر اصول مشایخ ما
هشت رکعت ست از تراویح و دوازده رکعت مستحب ست انتهی و هم و طحطاوی بعد نقل کلام فتح القدیر مثل کلام بحر الرائق گفته یعنی فالمسنون یکون
المسنون علی اصول مشایخنا ثمانیة منها والمستحب اثنی عشرة انتهی و در امداد الفتاح از کمال نقل کرده که انچه مروی ست که آنحضرت در رمضان
بیست رکعت میگذارد سوای وتر پس ضعیف ست و در نفحات رشیدی گفته اختلاف کرده اند در عدد رکعات تراویح که قیام میکنند مردم
بران در رمضان که مختار چیست ازانها زیرا که در وی نصی نیست پس بعض بیست رکعت سوای وتر اختیار کردند و بعضی سی و شش رکعت
مستحسن گفته اند و وتر سه رکعت ست و همین ست امر قدیم که صدر اول بران بود و انچه من میگویم درین باب آنست که نیست توقیت در وی

پس اگر لابد ست از اقتدا پس اقتدا برسول الله صلی الله علیه وسلم ست دران زیرا که ثابت شده ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نیفزود بر یازده رکعت
با وتر چیزی نه در رمضان ونه در غیر آن مگر آنکه این رکعات را دراز میکرد وهمین ست آنچه اختیار میکنم من آنرا بجمع میان قیام رمضان واقتدا برسول الله
صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ انتهى ودر مرقات شرح مشکوة گفته بدانکه سوقت نکرد آنحضرت صلعم
در تراویح عددی معین را بلکه زیاده میکرد در رمضان ونه در غیر آن بر یازده رکعت لیکن دراز میکرد رکعات را پس چون جمع کرد عمر ایشان را برابی
میگذارد با ایشان بست رکعت بشمول وتر میکرد بسه رکعت وبود ابی که سبک میکرد قرارت را بقدر زیادت رکعات پس بود گروهی از سلف که قیام
میکرد بچهل رکعت و وتر می نمود بسه رکعت ودیگران بسی وشش و وتر بسه وهذا کله حسن انتهى ودر شرح منهاج سبکی گفته این امر آسان ست خلاف
در وی زیرا که این یعنی تراویح از نوافل ست هر که خواهد اقل بگذارد وهر که خواهد بسیار بگذارد وشاید که اوشان اجازت دادند در وقتی بتطویل
قیام بر عدد رکعات و یازده گردانیدند آنرا ودر وقتی به تکثیر عدد رکعات وبست گردانیدند آنرا انتهى وآما روایت ابن عباس که میگذارد آنحضرت صلعم بست رکعت
جز وتر در رمضان پس گذشت کلام دران وباقی کلام اینست که در فتح القدیر گفته روایت مذکور ضعیف ست بابی شیبه ابراهیم بن عثمان جد امام
ابی بکر بن ابی شیبه متفق علی ضعفه مع مخالفته للصحیح انتهى وشیخ عبدالحق دهلوی رح در فتح سر المنان گفته ثابت نشد روایت بست رکعت
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما هو المتعارف الآن مگر در روایت ابن ابی شیبه از حدیث ابن عباس وگفته اند که اسنادش ضعیف ست ومعارض
اوست حدیث عایشه وبود وی اعلم بحال نبی صلی الله علیه وسلم از غیر خود ومصنف در تلخیص گفته بیهقی گوید متفرد ست بآن ابوشیبه ابراهیم
بن عثمان واو ضعیف ست ودر عمدة القاری شرح صحیح البخاری گفته اگر گوئی ابن ابی شیبه از حدیث ابن عباس بست رکعت روایت کرده
گویم این حدیث را ابوالقاسم بغوی هم در معجم صحابه روایت کرده وگفته ابوشیبه ابراهیم بن عثمان عبسی کوفی قاضی واسط جد ابی بکر بن ابی شیبه ست
کذبه شعبة وضعفه احمد وابن معین والبخاری والنسائی وغیرهم وابن عدی این حدیث او را در کامل در مناکیر آورده انتهى ودر تهذیب الکمال ابی الحجاج
مزی ست ابوشیبه او را مناکیر ست از انجمله هست حدیث بست رکعت و وتر تضعیف کرده اند او را احمد وابن معین وبخاری ونسائی وابوحاتم رازی
وابن عدی وابوداود وترمذی والحوص بن فضل الملائی وترمذی در حق وی گفته منکر الحدیث وجرجانی گفته ساقط وابوعلی نیشاپوری گفته لیس بالقوی
وصالح بن محمد بغدادی گفت ضعیف لا یکتب حدیثه ومعاذ عنبری گفت نوشتم بسوی شعبه وپرسیدم از وی که آیا روایت کنم از و گفت روایت مکن
از و زیرا که وی مردی مذموم ست انتهى ودر میزان الاعتدال ذهبی ست ودر ترجمه وی کذبه شعبه بعد گفت روایت کرده عثمان دارمی از ابن معین که لیس بثقة
وگفت احمد ضعیف وگفت بخاری سکتوا عنه وگفت نسائی متروک الحدیث واز مناکیر اوست آنچه روایت کرده بغوی از ابن عباس که میگذارد
آنحضرت در ماه رمضان بست رکعت در غیر جماعت و وتر انتهى ودر تدریب الراوی شرح تقریب النواوی ست که اطلاق میکند بخاری لفظ فیه نظر
وسکتوا عنه در حق راوی که محدثان حدیث او را ترک کرده اند انتهى وابن ابی شیبه مذکور از همین قبیل ست وتصریح کرده ست نووی در شرح مسلم
باستحباب تراویح وگفته مراد بقیام رمضان صلوة تراویح ست واتفاق کرده اند علما بر استحباب آن انتهى ومثل اوست در کرمانی شرح صحیح بخاری
وابو الطیب حنفی در شرح جامع ترمذی گفته امت اجماع کرده ست برینکه قیام رمضان واجب نیست بلکه مندوب ست انتهى ودر ینابیع شرح قدوری ست
اختلاف کرده اند مشایخ در تراویح بعضی گفتند نفل ست وبعضی گفتند سنت ست واین روایت حسن ست از ابی حنیفه وهو الاصح انتهى ودر خلاصة الفتاوی ست
مشایخ اختلاف کرده اند در سنت بودن تراویح وقطع شد اختلاف بروایت حسن از ابی حنیفه که آن سنت ست انتهى ودر فتاوای عالمگیری ست
نفس تراویح سنت ست بر اعیان نزد ما کما روی الحسن عن ابی حنیفة وگفته اند مستحب ست واول اصح ست وزیلعی در شرح کنز گفته کلام

در تراویح و مواضع ست اول در صفت وی و این سنت ست نزد ما رواه الحسن عن ابی حنیفة وقیل مستحب والاول اصح لانها واظب علیها الخلفاء الراشدون
انتهی و در مستخلص شرح کنز گفته تراویح سنت ست و در جامع صغیر بلفظ استحباب ذکر کرده و اصح این ست که سنت ست انتهی و در ما ثبت بالسنة
گفته اختلاف کرده اند علما در تراویح که آیا مسمی میشود بسنت بعضی گفتند نه بلکه این از نوافل ست و مسمی می شود بمستحب و بعضی گفتند مسمی ست
بسنت و هو الاصح انتهی و در درر البحور گفته مستحب ست بست رکعت و ادای آن بجماعت افضل ست علی الاصح انتهی و عینی در شرح صحیح البخاری
نوشته اختلاف کرده اند علما در عدد مستحب در قیام رمضان بر اقوال کثیره فقیل احدی وعشرون الی ان قال وقیل عشرین انتهی و در فصیحه شرح وقایة الروایة
گفته و قول ما ایه اصح آنست که سنت ست یعنی نفس تراویح شیخ ابن حجر گفت نیافتم آنرا یعنی مواظبت را از خلفای راشدین پس آنچه در هدایه است
هم منظور فیه ست انتهی و در وقایة الروایه و مختصر الوقایه است مسنون شد تراویح بست رکعت و مثل اوست در کنز الدقائق و کافی و تنویر الابصار
و نور الایضاح و زیاده کرده که سنت ست برای مردان و زنان و در منابع گفته نفس تراویح سنت ست و ادای آن بجماعت مستحب انتهی و در ارکان اربعه
صلوة تراویح در رمضان نوعی از صلوة لیل ست و این سنت ست نزد ما و در جواهر اخلاطی ست این یعنی تراویح سنت رسول خداست و گفته اند
سنت عمر ست والاول اصح انتهی و در محیط برهانی ست تراویح را سنت عمر گفته می شود زیرا که عمر مواظبت کرد بران و سنت رسول خدا است آن
که خود آنحضرت بران مواظبت نموده انتهی این ست روایات کتب حنفیه که در امداد السنة ایراد کرده و ازین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان
با جماعت و بی جماعت و بی تعین عدد یا تعیین هشت رکعت باسه رکعت وتر که مجموع یازده رکعت شد سنت ست و ما بقی مستحب یا نفل
یا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت ست پس آنچه در در مختار و جز آن گفته که تراویح سنت مؤکده است و آن بست رکعت ست انتهی
مراد بآن سنیت نفس قیام ست نه عدد رکعات زیرا که دلیلی بران ناهض نیست کما عرفت مما تقدم و همچنین جمع عمر بن خطاب مردم را بر یازده رکعت
و بست رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت ست و ثانی مستحب و لکن مواظبت جمیع صحابه بران ثابت نشده و سنت آنحضرت
دو گونه است آنچه بران مواظبت نموده با ترک احیانا بر سبیل عبادت آن سنت هدی ست و آنچه بطریق عادت نموده سنت زائده است کذا فی شرح الوقایة
و در صبح صادق شرح منار گفته سنت دو نوع ست سنت هدی و آن سنتی ست که بران مواظبت کرده بجهت عبادت پس اخذ آن هدی ست
و ترک آن ضلالت و دیگر زوائد که مواظبت کرد بران بطریق جبلت انسانیه نه بحیثیت تعبد و این مندوب ست انتهی و در فتح الغفار شرح منار ست سنن که
مؤکده نیند گاهی اطلاق میکنند بران اسم سنت و گاهی مستحب و گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه و گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بران با ترک
بلا عذر سنت ست و آنچه مواظبت نکرد بران مستحب ست اگر برابر باشد فعل و ترک آن و مندوب ست اگر مرجح باشد فعل آن بر ترک آن باین طریق که
یکبار یا دو بار کرده و اصولیین فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتهی و در مبسوط گفته سنت دو سنت ست یکی آنکه اخذ آن هدی ست و ترک آن
لاباس به همچو سنتی که مواظبت نکرده بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سنتی ست که اخذش هدی ست و ترکش ضلالت همچو اذان و اقامت و نماز
عید انتهی و در کشف بزدوی ست اما سنت پس هر نفل ست که مواظبت کرد بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل تشهد در نماز ها و سنن رواتب
و حکمش ندب ست بسوی تحصیل آن و ملامت کرده می شود بر ترک آن با لحوق اثم یسیر و هر نفل که مواظبت نکرد بران رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا
در کدام حالت همچو طهارت برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتیب در وضو پس مندوب ست تحصیل آن و ملام نیست بر ترک آن و لاحق نمی شود
بترک وی گناهی و مثل اوست در تقریر شرح تحریر و ازینجا ثابت شود که تراویح سنت زائده است زیرا که مواظبت آنحضرت بران بطریق تعبد
ثابت نشده و نزد بعضی این یازده رکعت که آنرا آنحضرت دو سه شب گذارد نماز شب بود که در اول لیل بجماعت خوانده چه جماعت در نفل ثابت نیست

نه نمازی علیحده بود بنام تراویح در نیل الاوطار گفته وحاصل چیزی که دلالت کرد بران احادیث باب وانچه مشابه اوست آن مشروعیت قیام ست در رمضان ونماز گذاردن دروی بجماعت وفرادی پس قصر نماز که نامش تراویح ست بر عددی معین وتخصیص او بقرارت مخصوصه وارد نشده سنت بدان انتهی والله اعلم **وعن خارجة** بخای معجمه وجیم ورا بعد الف صحابی قرشی عدوی ست با هزار سوار برابر شمرده می شد مرویست که عمرو بن العاص سه هزار سوار از عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواست وی سه سوار داد خارجه بن حذافه وزبیر بن عوام ومقداد بن اسود وهر یکی را بجای یک هزار سوار قرار داد خارجه قاضی عمرو بن العاص بود بر مصر وبر شرط وعداد وی بود تا آنکه خارجی بگمان عمرو بن عاص او را بکشت واین واقعه در هنگام عقد خوارج بر قتل سه کس بود علی ومعاویه وعمرو بن عاص ولیکن تقدیر الهی در حق امیر المؤمنین علی رفت نه در حق معاویه وعمرو وخارجه بغلط کشته شد قائلی گفته ست فلیتها اذ فدت عمرا بخارجة + فدت علیا بمن شاءت من البشر + وقتل خارجه در سنه اربعین بود بن حذافة بضم حاء مهمله فذال معجمة ففاء بعد الالف رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله امدكم بصلوة بدستیکه خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرد بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را وامداد فرستادن یکی بر پی دیگری برای تقویت وتاکید ودر روایتے بجای امدکم زادکم ودر بعضی امرکم آمده در سبل گفته حدیث مفید عدم وجوب وتر ست لقوله امدکم چه امداد زیادت چیزی ست که تقویت مزید علیه بلند گفته می شود مد الجیش وامده اذا زاده والحق به مایقویه ویکثره مدا ومد الدوار امدها زیاده کرد آنرا چیزی که اصلاح کند آنرا ومددت السراج والارض چون اصلاح کردی آنرا بروغن وسماد وگذشت خلاف در وجوب وتر وعدم آن انتہی ونوافل وغیره برای تقویت فرائض وتتمیم نقصان آنها ست چنانکه در احادیث سنن از تمیم داری وغیره وارد شده هي خير لكم من حمر النعم آن نماز بهتر ست شما را از چارپایهای سرخ مراد شتران سرخ رنگ اند که اعز وانفس اموال ست نزد عرب یعنی نماز مذکور بهتر ست از متاع دنیا وزینت آن که محبوب ست نزد شما حمر بضم حا وسکون میم جمع احمر وبضم میم جمع حمار ست قلنا وما هي يا رسول الله قال الوتر گفتیم ما که آن کدام نماز ست ای رسول خدا فرمود وتر ست گردانیده است ومشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما ما بین صلوة العشاء الى طلوع الفجر در وقتی که میان نماز عشا ست تا آنکه طلوع کند فجر وباین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر ابو حنیفه ومن قال بقوله وگذشت که دروی دلالت بر وجوب نیست رواه الخمسة یعنی احمد وابوداؤد وترمذی وابن ماجه الا النسائي مگر نسائی ترمذی عقب اخراج حدیث خارجه گفته این حدیث غریب ست نمی شناسم آنرا مگر از حدیث یزید بن ابی حبیب وگفت وهم کرده اند بعض محدثین در وی بعده بیان آن وهم کرده پس مصنف را می بایست که تنبیه میکرد برین قول ترمذی وبخاری گفته این حدیث ضعیف ست وابن حبان گفته اسنادش منقطع ومتن او باطل ست وصححه الحاكم ودرین باب ست از معاذ بن جبل نزد احمد ودر وی ضعف وانقطاع ست واز عمرو بن العاص وعقبه بن عامر نزد طبرانی ودر وی نیز ضعف ست واز ابی بصره غفاری نزد احمد وحاکم وطحاوی ودر سوی ابن لهیعه است ووی ضعیف ست ولیکن متابعت کرده شده است واز ابن عباس ست نزدیک دارقطنی ودر وی نضر ابو عمر الخزاز ست ووی ضعیف ومتروک ست واز ابن عمر ست نزدیک ابن حبان فی الضعفاء در ترجمه احمد بن عبد الرحمن بن وهب دعوی کرد که موضوع ست واز عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده نزد احمد ودارقطنی واسنادش ضعیف ست وروى احمد عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده نحوه ای نحو حدیث خارجه وگذشت که سندش ضعیف ست وحفاظ اختلاف کرده اند در احتجاج بنسخه عمرو مذکور وراجح احتجاج ست بدان مطلقا وضمیر در جده راجع ست بسوی شعیب نه عمرو زیراکه وی ابن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص ست ومحمد مذکور را درین اسناد دخلی نیست مگر در حدیثے نسائی ندارد وآن حدیث را عبادة در صحیح خود از حدیث ابن الهاد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن محمد بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو مرفوعا باین لفظ آورده

لا أحدثكم بأحبكم الي وأقربكم مني مجلسا يوم القيامة الحديث كذا في مرقاة الصعود شرح سنن ابي داود **عن عبد الله بن بريدة** بضم موحده
بن الحصيب بصيغهٔ تصغير الاسلمي وعبد الله از ثقات تابعين ست سماعت وار داز پدر خود وسمره بن جندب وغیره متولی شد قضای مرو را ومرد آنجا روی عن
ابيه وله حديث كثير **عن ابيه** يعني بريده بن الحصيب **رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوتر حق فمن**
لم يوتر فليس منا وتر حق ست وثابت پس کسیکه وتر نکند نیست آن کس از تابعان ما وبر طریقهٔ ما ودر روایتی آمده که این را سه بار فرمود
واین دلیل ست بر وجوب وتر ودر سبل گفته حدیث محمول ست بر تاکید سنیت وتر جمعا بینه وبين الاحاديث الدالة على عدم الوجوب اخرجه
ابو داود بسند لين زیراکه در وی عبید الله بن عبد الله العتکی ست مکنی بابی المنیب بخاری ونسائی تضعیف کرده اند او را وگفت حاکم صالح
الحديث ست وتوثیق کرده ست او را يحيى بن معين وصححه الحاكم وگفت ابن معين انه موقوف وله شاهد ضعيف عن ابي هريرة
عند احمد واو را شاهدی ضعیف ست از حدیث ابو هریره نزد احمد باین لفظ که هر که وتر نکرد پس نیست از ما ودر وی خلیل بن مره است
وهو منكر الحديث ودر سندش انقطاع ست در میان معاویه بن مره وابی هریره کما قال احمد در حجة الله البالغه گفته حق اینست که وتر اوکد
سنن ست چنانکه علی وابن عمر وعباده بن الصامت بیان کرده اند انتهی **و** [illegible] **رضي الله عنها قالت ما كان**
رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيد في رمضان ولا في غيره على احدى عشرة ركعة يصلي اربعا فلا تسال
عن حسنهن وطولهن نبود رسول خدا که زیاده میکرد در رمضان ونه در غیر آن بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت پس مپرس از خوبی
ودرازی آن یعنی این هر چهار رکعت در غایت حسن وجمال وطول می بودند تا آنکه بی نیاز اند از ینکه پرسیده شود از حال آنها بسبب کمال ظهور حسن
وطول کذا في الديباج ومحتمل که این هر چهار متصل باشند وهو الظاهر ومحتمل که جدا جدا باشند واین بعید ست مگر آنکه موافق حدیث صلوة الليل
مثنى مثنى ست **ثم يصلي اربعا فلا تسال عن حسنهن وطولهن** پستر میگذارد چهار رکعت پس مپرس از خوبی ودرازی آن در سبل
گفته نهی کرد از پرسیدن یا از برای آنکه مخاطب بر مثل آن قادر نیست پس چه حاجت ست او را در سوال یا آنکه حسن طول آن بنا بر شهرت معلوم ست
پس سوال کرده نشود از آن یا آنکه وی قادر نیست بر وصف آن انتهی **ثم يصلي ثلثا** پستر میگذارد سه رکعت وتر از ینجا بعضی از علمای
حدیث گفته اند که نماز شب زیاده بر یازده رکعت نبود اما صحیح آنست که سیزده رکعت هم می بود چنانکه بیاید **قالت عايشة** گفت عایشه
فقلت يا رسول الله پس گفتم ای رسول خدا **أتنام قبل ان توتر** آیا می خسپی تو پیش از وتر کردن **قال يا عايشة ان عيني**
تنامان ولا ينام قلبي فرمود ای عایشه می خسپند چشم من ونمی خسپد دل من ودر ینجا اشکال آورده اند که اگر حال این ست پس چرا
در ليلة التعريس بخواب رفت واز طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد وبعد از بیداری آن را قضا کرد جوابش آنکه دریافت طلوع وغروب کار چشم ست
لا جرم چون چشم در خواب باشد وپوشیده بود طلوع وغروب مدرک نگردد اگر چه دل بیدار بود مثلا شخصی بیدار ست ودر کنج خانه دریده افتاده
طلوع وغروب در نیابد بس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیراکه برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایه ندارد
وجوابهای دیگر هم داده اند که در شرح سفر السعادة وغیره مرقوم اند نووی گفته واین از خصائص انبیاست که نمی شکند وضوی ایشان از نوم
زیراکه امر حدث ومانند آن متعلق بالقلب ست نه بچشم انتهی ومصنف هم بدان در تلخیص تصحیح کرده وباین حدیث استدلال نموده وهم بحدیث
ابن عباس که خفت آنحضرت تا آنکه نفخ کرد پستر برخاست ونماز گذارد ووضو نکرد ودر بخاری ست بدرستیکه انبیا می خوابد چشمهای ایشان
ونمی خوابد دلهای ایشان **متفق عليه** در سبل گفته روایات در کیفیت نماز شب آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدد آن از عایشه صدیقه

مختلف آمده هفت و نه و یازده سوای دو رکعت فجر و از انجمله است این روایت که می آید و فی روایة لهما و در روایتی ست مر بخاری و مسلم
عنها از حدیث عایشه کان یصلی من اللیل عشر رکعات و یوتر بسجدة بود آنحضرت که میگذارد از شب ده رکعت و وتر میکرد دیگر
و ظاهر آنست که این ده رکعت موصول بود نیست قعده میان آنها و یرکع رکعتی الفجر و میگذارد دو رکعت صبح بعد طلوع وی فتلک ثلثة عشر
پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند و دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب و اتصال و انتهای آن بدان و لهذا
نماز شب آنحضرت یازده رکعت بود چنانکه در روایات دیگر آمده آماد رسفر السعادة گفته صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود و دو
داخل ست دران انتهی و دلیل وی آنست که از ابن عباس آمده که وی شب کرد در خانهٔ خالهٔ خود میمونه بنت الحارث پس قیام نمود آنحضرت یازده
پس گذارد شش بار دو دو رکعت پس وتر کرد یک رکعت پس اضطجاع کرد تا آنکه آمد او را موذن پس برخاست و بگذارد دو رکعت سبک پس بر آمد
بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پس خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون ظاهر شد از فجر
بگذارد دو رکعت سبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و بالجمله علما متفق اند بر یازده رکعت
و مختلف اند در دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانکه مختار اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر دارند و حق آنست که هر دو بوده تارةً فی
وادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل ست و باین رفته صاحب حجة بالغه و شوکانی گفته اکثر آن سیزده رکعت ست انتهی و این و جانب یازده
پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه سیزده رکعت نماز شب و دو رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ بعضی
بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب ست حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول ست بر اوقات متعدده و مختلفه بحسب نشاط و اخطار و
جواز و همه جائز ست ولیکن این بقول وی ولافی غیره مناسب نیست پس احسن ست که چنین گویند که عایشه خبر داد از اغلب فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و نیست منافی او انچه خلاف وی آمده زیراکه آن اخبارست از نوادر و شواذ امور و عنها و هم روایت ست از عایشه
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت
و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آری درین قول وی وتر ثابت شده و یوتر من ذلک و تر میکرد
از میان این سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لا یجلس فی شیء الا فی اخرها نمی نشست در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این
یکی از انواع ایتار اوست صلی الله علیه وسلم و فقها را در بنجا اختلاف ست که بی قعده زیاده بر دو رکعت گذاردن درست ست یا نه آنانکه منع کنند
این را مخصوص بحضرت دارند یا از جلوس سلام خواهند اما بنای نوافل بر یک تحریمه جائز ست بی خلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت
در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلافی مشهور ست و صحیح در مذهب حنفیه آنست که مکروه ست و در نماز شب از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روایات مختلف آمده و هر وقتی بنوعی گذارده و متعبد مخیر ست دران بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع دریابد و اگر در اوقات متعدده
بهر نوعی از ان ست ترند اوفق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت همه آمده و بعضی علما پنج نیز گفته و از سیزده اکثر نبود پس بعضی با سنت فجر گفته و بعضی بی آن و این اصح و اصوب ست
و گاهی وتر به یک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعضی روایات عدد وتر داخل آن شمرده و در بعضی اخرج و در بعضی اطلاق کرده وتر را بر یک رکعت
و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را وتر گفته کما مر و چون بتحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر وجوه متعدد
بوده است پس یکی ازان وجوه این ست که هشت رکعت میگذارد دوگان دوگان بچهار سلام و این حدیث صریح ست در وصل پنج رکعت
بیک جلوس و وصل اکثر از چهار رکعت جائز ست بیک سلام باتفاق و نزد حنفیه جائز ست تا هشت رکعت و عنها و هم از عایشه ست

رضي الله عنها قالت من كل الليل اوتر رسول الله صلى الله عليه وسلم فانتهى وتره الى السحر گفت عايشه رضي الله عنها از تمام شب وتر كرد رسول خدا پس منتهى شد وترِ او تا صبح يعنى آخر امر آنحضرت گذاردن وتر بود در سحر و مراد بسحر آخر شب است چنانكه در روايت ابن عمر آمده است كه فرمود وتر يك ركعت ست از آخر شب، در سفر السعادة گفته وتر را گاه در اول شب ميگذارد و گاه در ميان شب و غالباً در آخر شب ميگذارد انتهى شيخ گفته ابتداى وقت وتر بعد از عشاست و انتهاى آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احاديث بران ناطق ست و تمام علما بران متفق و درين ميان تمام شب وقت وتر ست الى قوله و با لجمله بصحت رسيده كه غالب احوال آنحضرت آن بود كه وتر در آخر شب بگذاردى قريب صبح واگر احياناً در اول شب يا اوسط آن وتر كردى و بعد ازان به تهجد برخاستى وتر را اعاده نكردى انتهى متفق عليهما يعنى هر دو حديث را بخاري و مسلم روايت كرده اند در سبل السلام گفته درين حديث بيان وقت وتر ست كه آن تمام شب ست بعد از نماز عشا و حديث خارجه هم افاده آن كرده چنانكه گذشته وتر ما بين صلوة عشا تا طلوع فجر و قد ذكرنا انواع الوتر التي وردت في حاشية ضوء النهار انتهى **وعن عبد الله** بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان كان يقوم من الليل فترك قيام الليل گفت عبد الله فرمود مرا رسول خدا اى عبد الله مباش مانند فلان شخص بود كه برميخاست بنماز شب پس بگذاشت برخاستن شب مقصود تنبيه ابن عمرو ست بر منع وى از كثرت قيام ليل و افراط دران كه مورث ملالت و سآمت گشته منجر بترك آن گردد چنانكه از قصهٔ وى رضي الله عنه معلوم شده است كه تمام شب قيام مى نمود و قطعاً خواب نميكرد و پدرش ازان منع مى نمود پس پيش آنحضرت آورد حضرت او را منع كرد چنانكه در احاديث آمده است و آنحضرت نام اين فلان را نبرده باشد ليكن مصنف در مقدمهٔ فتح الباري گفته كه واقف نشدم بر نام آن شخص در هيچ يكى از طرق اين حديث و گويا كه ابهام آن بقصد پرده پوشى اوست متفق عليه ابن العربي گفته درين حديث دليل برانكه قيام ليل واجب نيست چه اگر واجب بودى بر تارك وى برانقدر اكتفا نفرمودى بلكه ابلغ ذم كردى و وردى استحباب دوام بعبرى است كه آدمى عادت آن گرفته باشد از خير بغير تفريط و مستنبط كرده مى شود از حديث كراهت قطع عبادت **وعن علي بن ابي طالب** عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اوتروا يا اهل القرآن وتر كنيد يعنى بگردانيد نماز خود را در شب وتر بضم يك ركعت يا سه ركعت بران اى كسانيكه ايمان آورده ايد بقرآن و تصديق كرده ايد بدان و متولى حفظ و تلاوت او شده ايد تنبيه ست بر ملازمت قيام ليل و تلاوت قرآن دران چنانكه امر فرمود آنحضرت را بقول خود ورتل القرآن ترتيلا خطابي گفته تخصيص اهل قرآن باين امر دلالت ميكند بر عدم وجوب وتر زيراكه اگر واجب مى بود امر عام ميكرد و اهل قرآن در عرف قرا و حفاظ اند نه عوام كما ذكره ابن علان فان الله وتر يحب الوتر زيراكه خدا وتر ست دوست ميدارد وتر را وتر بكسر واو و فتح آن عدد فرد را گويند و اطلاق كرده ميشود بر حق سبحانه بمعنى فرد در ذات خود كه قبول نمى كند انقسام را و در صفات بمعنى بى مثل و مانند آن و در افعال بمعنى آنكه هيچ شريك و معين ندارد پس در وى سبحانه معنى وتريت ست بمعنى فرديت و باين مناسبت دوست ميدارد وتر را و ثواب ميدهد بران اگر از قبيل اعمال باشد و آنحضرت رعايت ميكرد آنرا و اين را امثله بسيارست در شرع چنانكه بر متتبع مخفى نيست قاضى عياض گفته هر چيزيكه مناسبت دارد گو آن مناسبت ادنى باشد دوست ترى باشد آن چيز طرف وى انعم ما قيل ع لذت همه در مناسبتهاست ❊ از شير دل شكر گشايد ❊ رواه الخمسة يعنى احمد و ابو داود و ترمذى و نسائى و ابن ماجه وصححه ابن خزيمة در سبل گفته امر درين حديث براى ندب ست بنا بر ادله دالّه بر عدم وجوب وتر چنانكه گذشت **وعن ابن عمر** رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال اجعلوا آخر صلاتكم بالليل وِترًا بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر ازین حدیث معلوم شد که [redacted] دو رکعت بعد از وتر جائز نیست
حال آنکه در احادیث آمده پس مشکل شده است این حدیث بر بسیاری از علما امام مالک منکر شد حدیث رکعتین بعد الوتر را وگفته صحیح نشده است این
و امام احمد گفته من نمیگذارم این دو رکعت را و منع نیز نمی کنم کسی را از آن و جماهیر علما قائل اند از جهت ورود وی در حدیث مسلم از طریق ابی سلمه
از عایشه که بود آنحضرت میگذارد دو رکعت بعد وتر و حال آنکه وی نشسته است و میگویند حدیث باب مختص ست بکسی که وتر گذارد در آخر شب و میگویند
بهمین جهت گذارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز ست پس این حدیث محمول ست بر استحباب نه بر وجوب و بعضی گویند که این دو رکعت که بعد
وتر گذارد همان دو رکعت فجر ست و حمل کرد آنرا نووی بر آنکه گذاردنش بعد وتر برای بیان جواز نفل نشسته است و رفته اند اکثر باینکه بگذارد
شفع چندانکه خواهد و نقض نکند وتر را عملاً بحدیث طلق **وعن** علي بن طلق ترجمهٔ وی مکرر گذشت رضي الله عنه قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول لا وِتران في ليلة نیست دو وتر در یک شب یعنی چون در اول شب
وتر گذارد پس از آن بتهجد برخاست دیگر اعادهٔ وتر سزاوار نبود از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن دو نفل بود
و وتر از نفل در شرع وارد نشده و ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر
جماعهٔ از اصحاب و من بعدهم گویند نقض کند وتر را و اضافه کند بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد انچه خواهد پستر وتر کند در آخر نماز خود زیرا که
در یک شب دو وتر نبود و مذهب اسحق این ست و جماعت دیگر از اصحاب و غیرهم بر آنند که چون در اول شب وتر گذارد و پس از آن بخواب رفت
و برخاست بگذارد انچه خواهد و نقض نکند وتر را و بگذارد آنرا که کرده ست بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد این ست
و این صحیح تر ست بوجوه متعدده روایت کرده شده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد وتر نماز گذارده و از ام سلمه و عایشه و ابو امامه و غیر
ایشان آمده که گذارد آنحضرت بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی ست رواه احمد والثلثة یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی گفت
ترمذی حسن ست و صححه ابن حبان و عبد الحق و غیره و بالجمله حدیث دلیل ست بر اینکه وتر نکند بلکه شفع گذارد چندانکه خواهد و مروی ست
از ابن عمر که گفت چون پرسیده شد از ان چون نمی ترسی از صبح و نه نوم پس شفع کن و بگذار هر چه ظاهر شود ترا پستر بگذار **وعن** ابي
بن كعب الاكبر الانصاری الخزرجی کاتب وحی بود یکی از آن شش کس ست که قرآن را در عهد آنحضرت حفظ کردند و یکی از آن فقهاست که
در عهد رسول خدا فتوی می دادند و بود اقرأ اصحابه لكتاب الله کنیت کرد او را رسول خدا بالمنذر و خواند او را سید الانصار مات بالمدینة سنه ۱۹
روی عنه خلق كثير قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر بود آنحضرت که وتر میکرد یعنی میخواند در نماز وتر بسبح اسم
ربك الاعلى در رکعت اول بعد قرارت فاتحه و قل يا ايها الكافرون در رکعت دوم بعد فاتحه و قل هو الله احد در رکعت
سوم بعد فاتحه رواه احمد وابوداؤد والنسائي وزاد اي النسائي ولا يسلم الا في آخرهن و سلام نمیداد مگر در آخر آنها زیرا که
وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز ست باتفاق و نزد حنفیه جائز ست تا هشت رکعت و نیز ازین لفظ جواز وتر بسه رکعت چنانکه مذهب حنفیه است
معلوم گردید و حدیث ابو هریره لا توتروا بثلث که حاکم تصحیح آن کرده معارض اوست و هم حاکم از ابن عباس و عایشه کراهت وتر بسه رکعت روایت
کرده و قد قدمنا وجه الجمع و بالجمله چون تصحیح وتر بسه رکعت یکی از انواع وتر ست کما عرفت پس متعین نباشد در سه و حنفیه گویند صحابه اجماع کرده اند
بر جواز ایتار بثلث موصوله و اختلاف کرده اند در ما عدا آن پس اخذ بدان اخذ باجماع ست و رد کرده اند بر ایشان بعدم صحت اجماع کما عرفت
ولابي داؤد والترمذي واحمد نحوه عن عايشة مانند حدیث ابی و در سندش لین ست زیرا که از طریق خصیف جزری ست

ورواه الدارقطني وابن حبان والحاکم من حدیث یحیی بن سعید عن عمرة عن عائشة ومتفرد ست بدان یحیی بن ایوب و در وی مقال ست ولکن
صدوق ست عقیلی گفت اسنادش صالح ست ولیکن حدیث ابن عباس و ابی بن کعب باسقاط معوذتین اصح ست وگفت ابن الجوزی انکار
کرد احمد و یحیی بن معین زیادت معوذتین را و روایت کرد ابن السکن در صحیح خود برای وی شاهدی از حدیث عبد الله بن سرجس باسناد غریب
وفیه وروی این ست کل سورة في رکعة وفي الاخیرة قل هو الله احد والمعوذتین هر سوره در هر رکعت ست
و در رکعت پسین سورهٔ اخلاص و معوذتین هر سه آمده وانچه مختار اکثر اهل علم ست از صحابه و من بعدهم همان اول ست کذا في جامع الترمذي وشیخ ابن الهمام
گفته که احمد در مسند خود از عائشه روایت کرده که گفت بود رسول خدا که ایتار میکرد به سه رکعت میخواند در اول سبح اسم ربک الاعلی و در ثانیه
کافرون و در ثالثه قل هو الله احد و بهمین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهی شیخ در ترجمه گفته در رکعت اولی سورهٔ انا انزلنا میخوانند در هیچ جا
مروی و ماثور نیست و میگویند که در بعض روایات فقهیه آمده ست والله اعلم گویم در حدیث علی رضی الله عنه آمده که وتر میکرد آنحضرت به نه سوره
از مفصل پس میخواند الهکم التکاثر و قدر و اذا زلزلت و عصر و کوثر و اذا جاء نصر الله و کافرون و تبت و قل هو الله در هر رکعت سه سوره رواه احمد
بن ابراهیم الدورقي في مسند علي کرم الله وجهه **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال اوتروا قبل ان تصبحوا
فرمود وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید رواه مسلم و این دلیل ست بر آنکه وتر قبل صبح ست و لابن حبان من حدیث ابي سعید
من ادرك الصبح ولم يوتر فلا وتر له هر که دریافت طلوع صبح را و وتر نکرد پس نیست وتر او را یعنی بطریق ادا بلکه قضا گردیده و در وی
دلیل ست بر اینکه مشروع نیست وتر بعد خروج وقت واما اینکه قضای وی صحیح نیست فلا زیرا که مراد از ترک تعمد ترک ست و فوت شد
از وی سنتی عظمی که تدارکش ممکن نیست و ابن منذر از جماعتی از سلف حکایت کرده که انچه خارج می شود بفجر وقت اختیاری اوست و وقت اضطراری
خود باقی ست تا قیام نماز صبح **و** هم روایت ست از ابی سعید خدری رضی الله **عنه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من نام عن الوتر او نسيه فليصل اذا اصبح او ذكر کسی که خفت از وتر یا فراموش کرد آنرا پس باید که بگذارد و قضا کند آنرا
وقتی که صبح کند یعنی بیدار گردد یا وقتی که یاد آرد و این قدر کافی ست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض و این لف و نشر مرتب ست یعنی
نائم چون بیدار گردد و ناسی چون یاد کند و در روایتی لفظ استیقظ بجای اصبح آمده رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابو داود و ترمذی
و ابن ماجه **وعن** جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خاف ان لا يقوم من آخر
الليل فليوتر اوله کسی که می ترسد که نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگذارد وتر اول شب و بخسپد ومن طمع ان يقوم
آخره فليوتر آخر الليل و کسی که امید میدارد که می تواند برخاست آخر شب و اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب
فان صلوة آخر الليل مشهودة زیرا که نماز آخر شب گواهی داده شده ست بفضل و کرامت وی و حاضر می شوند در وی ملائکه
رحمت و در روایتی محضورة آمده و ذلك افضل و وتر در آخر شب فاضل تر ست از وتر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد و تواند که
چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخص وتر اول شب اولی و انسب و الیق بحال باشد و رفته است جماعتی از سلف بسوی این و بسوی آن
ذکر د هر دو کار در ابی داود ست حدیث از ابی قتاده که فرمود آنحضرت ابو بکر را تو کدام وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت عمر را تو کدام
وقت می کنی گفت آخر شب پس گفت ابو بکر را اخذ کرد این بحذر و گفت عمر را که گرفت این بقوت و می فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مر ابو بکر را که وتر اول شب بگذارد و بخسپد زیرا که اول شب بیدار می بود و احادیث که از حضرت می شنید یاد میگرفت رواه مسلم

وعن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب كل صلوة الليل والوتر فاوتروا قبل طلوع الفجر فرمود چون برآمد صبح پس بتحقیق رفت هر نماز شب و وتر پس وتر کنید پیش از طلوع فجر و این تخصیص امر باینا رست برای زیادت عنایت بشانِ وی و بیان آنکه وی اهم صلوة ست و میرود وقت وی برفتن شب وگذشت در حدیث ابی سعید که وتر کنند نائم و ناسی نزد یقظه و ذکر پس آن مخصص ست باین و ازینجا ظاهر شد که مراد رفتنِ وقتِ وتر ست برفتنِ شب بر کسی که ترک کرده است وتر را بغیر عذر و در بارهٔ ترک اوست بعذر روایت ترمذی از عایشهؓ که بود رسول خدا چون نمی گذارد از شب منع میکرد او را ازان خواب یا غلبه میکرد بروی چشمِ او میگذارد در روز دوازده رکعت و گفت حسن صحیح و باین تدارکِ مافات می شد رواه الترمذي قلت وقال عليه سليمان بن موسى قد تفرد به على هذا اللفظ و در روایتِ مسلم از ابن عمر باین لفظ آمده است که مبادرت کنید صبح را بوتر یعنی شتابی کنید و دریابید صبح را مسبوق بوتر و مراد ادای آن خواهد بود والا قضا جائز ست در وقت صبح چنانکه در حدیث زید بن اسلم آمده که هر که خفت از وتر خود پس باید که بگذارد آنرا وقتی که صبح کند رواه الترمذي مرسلًا و خود قضا جائز ست در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی فارسی ضحی چاشت ست و گفته اند که ضحو و ضحوه و ضحیّه بر وزنِ عشیه بمعنی ارتفاع نهار و بلند شدنِ روز ست و ضحی بضم و قصر فوق اوست و بمعنی شعاعِ آفتاب نیز آمده چنانکه قولِ وی سبحانه و تعالى ست والشمس وضحٰها و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدنِ آفتاب تا ربع آسمان و متعارف میانِ مردم در اول روز دو نماز ست یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدنِ وی قدر یک دو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدنِ وی مقدارِ ربع آسمان تا انتصافِ نهار که حین ترمض الفصال در شانِ اوست و این را صلوةِ ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرتؐ فرمود یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که ابن آدم اضمن لی رکعتین اول النهار اکفک آخره حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای نماز اشراق عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پستر بنشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پستر بگذارد دو رکعت باشد مر او را مثل اجر حجه و عمره تامة تامة تامة رواه الترمذي عن انس و نمازیکه آنحضرتؐ در خانهٔ ام هانی گذارده وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشی والاشراق گفته که وقت اشراق وقتی ست که روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاعِ وی و آن وقتِ ضحی ست و بالجمله بر نمازِ اول روز اطلاق نمازِ ضحی آمده و بر نماز در وقت اشراق هم آمده پس هر دو را هم نمازِ ضحی می توان گفت و هم نمازِ اشراق و بصحت رسیده که حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب داده و امر استحباب فرموده است و در حقیقت یک وقت ست و یک نماز که اولِ وقتِ وی اشراق ست و آخرِ وی تا قبل انتصافِ نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کرده ازینجا گمان بردند که مگر اینجا دو وقت ست و دو نماز و بعضی ضحوهٔ صغری و ضحوهٔ کبری نیز گویند والله اعلم و احادیث و آثار در نمازِ چاشت بسیار آمده تا آنکه محمد بن جریر طبری گفته که اخبار درین باب و اصل بدرجهٔ تواتر معنوی ست و رسیده است بحد یقین و قاضی ابو بکر عربی مالکی گفته این صلوة سابقین ست از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابو هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود پیغمبر ست علیه السلام و از ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که ضحی صلوتی ست که محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم الصلوة والسلام و اختلاف ست

در استحباب صلوٰة ضحی واحادیث واخبار بظاهر در وی مختلف ومتعارض آمده اکثر بر آنند که مستحب ست ومتمسک ایشان باحادیث ست که درین
باب ثابت شده است چنانچه گفت عایشه که دیدم آنحضرت را میگذارد سبحهٔ ضحی را چهار رکعت وبدرستیکه من نیز میگذارم آنرا وغیر ذلک رواه مسلم واحمد
وابن ماجة اربعا ویزید ما شاء الله میگذارد آنحضرت چهار رکعت وزیاده میکرد بر چهار رکعت چیزی را که میخواست خدا وابن رسلان صریح است
در آنکه نماز چاشت منحصر در عددی مخصوص نیست زیرا که نیست دلیل بر آن وتنبیه کرده است حافظ زین الدین عراقی در شرح ترمذی برین معنی
چه نیست در احادیث وارده در اعداد نماز مذکور چیزی که نفی کند زیادت را ونه ثابت شده است از هیچ یکی از صحابه وتابعین ومن بعدهم که این نماز
منحصرست در عددی بحیثیتی که بر آن افزوده نشود وجزین نیست که ذکر کرده رویانی که اکثر وی دوازده رکعت ست وتابع شده اورا رافعی ودرین نیست
اورا دلیل حصر ودرین مسئله شیخ در ترجمه گفته روایات در عدد رکعات صلوٰة ضحی از دو تا دوازده آمده ومختار نزد اکثر علماء چهارست زیرا که احادیث
آن اصح واخبار وآثار در آن اکثرست انتهی وحافظ شوکانی رح فرموده اقل آن دو رکعت ست چنانکه در حدیث ابو هریره در صحیحین وغیرهما ست
واکثرش دوازده رکعت ست چنانکه ادله بر آن دال اند انتهی گویم در حدیث عایشه نزدیک مسلم واحمد وابن ماجه چهار رکعت آمده کما تقدم ودر حدیث
انس هشت رکعت کما رواه الحاکم فی المستدرک واحمد وصححه ابن خزیمه ودر مواهب لدنیه این حدیث را از ابن ماجه هم آورده ودر حدیث جابر بن عبد الله
شش رکعت آمده اخرجه الحاکم ودر حدیث ام سلمه وهم عایشه دوازده رکعت آمده رواه الحاکم ودر روایت علی وعایشه وانس وجابر شش رکعت آمده
ودر روایت ترمذی از ابو هریره دو رکعت آمده ودر روایت ابو ذر نیز دو رکعت آمده ودر روایت معاذ بن انس نیز دو رکعت آمده واحمد در مسند خود
مرفوع گفت غرض که این همه اعداد ثابت ست بتتبع هر عدد که اختیار کند شرف اتباع دریابد واگر تارةً فتارةً هر یکی از آن بجا آورده باشد اوفق بود بسنت

رواه مسلم ودر سبل گفت این حدیث دال ست بر شرعیت ضحی وبرینکه اقل وی چهار رکعت ست وگفته اند دو رکعت ست واین در صحیحین
از روایت ابی هریره وابن دقیق العید گفته شاید که وی ذکر اقل که تاکید فعل آن ست کرده ودرینجا دلیل ست بر استحباب صلوٰة ضحی وبرینکه کمتر وی
دو رکعت ست وعدم مواظبت آنحضرت بر فعل آن منافی استحبابش نیست زیرا که استحباب بدلالت قول حاصل ست ونیست از شرط حکم تظافر
ادلهٔ قول وفعل بر آن ولیکن چیزی که مواظبت کرد آنحضرت بر آن مرجح ست بر چیزی که مواظبت نکرد بر فعل آن انتهی واما حکم این نماز پس حافظ ابن القیم
اقوال جمع کرده وجمله شش قول ست اول آنکه سنت مستحب ست دوم آنکه مشروع نیست مگر برای سبب سوم آنکه اصلا مستحب نیست چهارم آنکه
مستحب فعل اوست تارةً وترک او تارةً با عدم مواظبت پنجم آنکه مستحب ست مواظبت بر آن در خانها ششم آنکه بدعت ست بعده مستند هر یکی
ازین اقوال ذکر نموده وارجح اقوال آنست که سنت مستحب ست کما قرره ابن دقیق العید آری معارض این حدیث عایشه است حدیث آینده

وله عنها وهم مسلم راست از حدیث عایشه بروایت عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین ست واز علی وعثمان وعایشه سماع دارد مات سنة
ثمان ومائة واین روایت را ابن جریر هم از عایشه روایت کرده انها سئلت هل کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى
قالت لا الا ان يجيئ من مغيبه بتحقیق پرسیده شد عایشه که آیا بود آنحضرت که میگذارد نماز چاشت گفت نمی گذارد مگر آنکه می آمد از
سفر خود وآمدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی واین حدیث دلیل گروهی ست که میگویند مستحب ست که این نماز را
گاه گاه بگذارد ودر بعض ایام ترک کند ونیز ایشان استدلال می کنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی وحاکم وابن جریر آورده اند وگفت ترمذی
که حسن غریب ست وآن این ست که بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ترک نخواهد کرد آنرا وبود که ترک میکرد تا آنکه میگفتیم که نخواهد گذارد آنرا
یعنی چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل این چنین بود واحوال سلف از صحابه وتابعین در گذاردن این نماز همچنین بود ودر روایت کرد ابن جریر از عکرمه

مولای ابن عباس که بود ابن عباس که میگذارد آنرا یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت عبد الله بن دینار که بود ابن عمر که نمی گذارد نماز چاشت را و چون
می آمد مسجد قبا را میگذارد و می آید او را هر روز شنبه و گفت منصور بن معتمر سلمی بودند یعنی صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند محافظت و مداومت را
بر صلوة ضحی همچو محافظت بر نماز فرض و می گذاردند آنرا در بعض ایام و ترک میکردند در ایام دیگر و طائفه میگویند که این نماز گذارده می شود بسببی از اسباب
که حادث گردد مثل قدوم از سفر و حصول فتح و مانند آن و آنحضرت هم که در روز فتح مکه گذارده در بیت ام هانی بسبب فتح بود و مر آنرا صلوة الفتح
نام کردند و همین ست مختار صاحب سفر السعادة ولیکن گفته صواب آنست که مواظبت بر آن مستحب ست و خوف توهم فرضیت مرتفع شده اما اولی
آنست که در خانه گذارند انتهی و چون از حدیث اول نظر بلفظ کان دوام ثابت ست و ازین حدیث نگذاردن آن مگر در حال آمدن از سفر و غیره
لهذا در سبل گفته جمع میان هر دو باین طریق ست که کلمهٔ کان یفعل کذا دلالت بر دوام نمی کند دائما بلکه غالبا و چون قرینه بر خلاف آن قائم شد
کلمهٔ مذکور را از معنی دوام برگردانید و مراد عایشة از قول خود الا ان یجیء من مغیبه نفی رویت خود ست صلوة ضحی را یعنی وی ندید که آنحضرت این را
گذارده باشد مگر درین وقت و لفظ اول اخبار ست از انچه باو رسیده که ترک نمی کرد آنحضرت صلوة ضحی را ولیکن تضعیف وی می کنند قول وی

ولها عنها و مسلم راست از حدیث عایشة یعنی بعد نفی نماز چاشت **ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي سبحة الضحى قط** ندیدم آنحضرت را که میگذارد نماز چاشت را گاهی سبحه و تسبیح بمعنی نماز نفل آید و در روایت ابن جریر آمده لا فی حضر ولا فی سفر
ذکره السیوطی بیهقی گفته مراد بعدم رویت نفی دوام ست و مراد بتسبیح خود مداومت ست بر وی و ابن عبد البر گفته روایت متفق علیه شیخین
مرجح ست یعنی اثبات نه روایت نفی که مسلم متفرد ست بدان گفت و عدم رویت عایشة مستلزم عدم وقوع که دیگران اثباتش کرده اند نیست
گوییم و از متفق علیه ست حدیث ابو هریره در صحیحین که وصیت کرد او را رسول خدا باینکه ترک نکند دو رکعت ضحی را **و انی لاسبحها** [illegible]
من میگذارم آنرا و این حدیث را بخاری و مالک و ابو داود هم روایت کرده اند و در آن این ست که بتحقیق بود رسول خدا ترک میکرد عمل را و حال آنکه
آنحضرت دوست میداشت این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان از جهت ترس اینکه عمل کنند پس فرض کرده شود بر ایشان از جهت
جریان سنت الهی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن و در جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تاخیر
کرده و این حدیث حجت طائفه ایست که بکراهت آن قائل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعت ست که بعد از پیغمبر و خلفای راشدین
پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعه باثری که بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقهٔ ثالثه است گفت
گفتم مر ابن عمر را میگذاردی تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد عمر آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابو بکر گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
گفت لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذارد آنحضرت آنرا یعنی نمی گذارد اگرچه جزم بدان ندارم و از عبد الرحمن بن ابی بکره چنانکه روایت کرد آنرا
ابن جریر مروی ست که ابو بکره که از کبار صحابه است و پدر او جمعی را دید که نماز چاشت میگذارند ایشان را گفت بدرستیکه شما آیینه میگذارید
نمازی را که نگذارده است آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نه عامهٔ اصحاب وی یعنی اکثر صحابه و قیس بن عبید گوید یک سال آمد و رفت نزد عبد الله
بن مسعود میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد یعنی اگر مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک وی چندین مدت نکردی حال آنکه در حق وی
وارد شده که رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد و گفت مجاهد در آمدم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدیم که ابن عمر نشسته است
در مسجد نزدیک حجرهٔ عایشة و مردم میگذارند در مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز ایشان یعنی که سنت ست یا بدعت گفت
ابن عمر که این نماز گذاردن ایشان بدعت ست و نیز گفت ابن عمر چنانکه شعبی از وی روایت کرده که ابتداع

نکوند مسلمانان بدعتی فاضل تر از نماز چاشت پس این اخبار و آثار مفید نفی این نماز اند و غیر آن نیز آمده و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نمی کرد بر نماز ضحی اگرچه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریص و ترغیب می نمود از جهت مخافت اینکه بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر خروج از عهدهٔ آن در مانند چنانچه تصریح کرده بدان عایشهؓ و لیکن در گذاردن آنحضرتؐ آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیحه بدان ناطق اند پس آنکه نفی کرد یا رویت خود را نفی کرد یعنی خود آنحضرتؐ را ندیده که میگذارد و لیکن از آنحضرتؐ یا از مردم شنیده که میگذارد پس هم باین شنیدن گذارد و روایت کرد یا مراد از نفی نفی دوام باشد پس معنی ما کان یصلی و ما سبح بها داوم علیها باشد و محمل ناگذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید همین تواند بود یا نفی بسبب عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد و آنکه آنرا بدعت خوانده بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات خود مشروع ست لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرائض کنند بدعت چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن ست چنانکه معلوم ست مزنی گوید گفته اند ابن عمر را خبر فعل آنحضرتؐ نرسید و نه امر او لهذا بدعت گفت و اما در حق ما پس مستحب ست چنانکه جمهور بآن رفته اند انتهی غرضکه از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشده بلکه نفی صفتی مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و ابن ابی شیبه از ابن مسعود روایت کرده که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید پس در درون خانهای خود بگذارید والله اعلم **وعن** روایت ست از زید بن ارقم رضی الله عنه که وی دید قومی را که میگذارند نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت آیا ندانستند این قوم که این نماز در غیر این وقت فاضل تر ست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرتؐ فرمود صلوة الاوابین حین ترمض بفتح میم الفصال نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی ست که گرما میخورند و می نشینند شتر بچها از جهت سوختن پایهای ایشان از سختی گرمی زمین و راوی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و یشتد حر النهار سخت می شود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابد شتر بچها گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ترمض از رمضت بالکسر بمعنی تحترق مشتق از رمضاء ست و آن سخت گرم شدن زمین ست از افتادن آفتاب بر ریگ و غیره و این در وقت ارتفاع شمس باشد و تاثیر آن حر ست ● و فصال جمع فصیل ست بمعنی بچه شتر نام نهاده شد باین بجهت جدا شدن او از مادر خود و ازین حدیث معلوم گردید که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضل تر ست اگر گویند این مخالف آمد بآنکه گفتی که ضحی یک وقت ست اول او اشراق ست و آخر او چاشت چه بیشک نماز در اول وقت افضل بود گوئیم افضلیت اول وقت بر مذهب کسی که بدان قائل ست در فرائض ست اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس باستراحت ست عبادت در وی اشق و افضل بود و از اول لاسیما که از اداء فرض صبح تا این وقت بذکر و تلاوت مشغول بود رواه الترمذی و ذکر نکرد عدد رکعات را و اخرجه مسلم ایضا و بزار از حدیث ثوبان آورده که دوست میداشت آنحضرتؐ اینکه بگذارد نماز را بعد نیمروز پس گفت عایشهؓ ای رسول خدا شما دوست دارید این ساعت را فرمود مفتوح می شود درهای آسمان و نظر می کند خدای تعالی برحمت بسوی خلق و این نمازی ست که محافظت میکردند وی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و در سندش متروک ست و احادیث بسیار آمده که این چهار رکعت ست **وعن** انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة هر که بگذارد نماز چاشت را دوازده رکعت بنی الله له قصرا فی الجنة بنا کند خدا برای او کوشکی در بهشت و در روایتی من ذهب آمده یعنی از طلا رواه الترمذی و استغربه گفت ترمذی این حدیثی ست غریب نمی شناسیم او را مگر باین وجه و گفت مصنف در تلخیص اسنادش ضعیف ست و ابن ماجه و غیر او نیز این را

روایت کرده اند واحادیث دیگر نیز در فضیلت این نماز وارد ست از انجمله مسلم از ابوذر آورده که فرمود رسول خدا صبح می کند یعنی ثابت میگردد
هر روز بمقابلهٔ هر عضو یا هر بندی یکی از شما صدقه پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر صدقه است و امر بالمعروف و نهی عن المنکر صدقه است
وکفایت میکند ازین یعنی صدقهٔ هر سلامی دو رکعت که بگذاری آنرا در وقت ضحی و در مسند احمد ست مرفوعًا از معاذ ابن انس که هر که بنشیند در جای نماز
خود وقتی که بر گردد از نماز بامداد تا آنکه بگذارد دو رکعت چاشت و سخن نگوید مگر آنچه خیر ست آمرزیده شود او را گناهان او اگر چه باشند مقدار کف دریا
و ترمذی از ابوهریره مرفوعًا آورده که فرمود رسول خدا هر که محافظت کند بر دو رکعت ضحی بخشیده شود او را گناهان او اگر چه مثل زبد بحر باشد
وگفت نعیم بن همار فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ای ابن آدم عاجز مباش از گذاردن چهار رکعت در اول روز کفایت میکنم ترا در آخر
وی جمیع آفات و شرور و تقصیرات را و از ابوهریره آمده مرفوعًا که محافظت نکند بر نماز ضحی مگر اواب رواه الحاکم علی شرط مسلم و هم نزد حاکم ست
از حدیث ابوهریره مرفوعًا که مر بهشت را دری ست که گفته میشود او را باب الضحی پس چون باشد روز قیامت ندا کند منادی کجا اند آن کسانی
که مداومت میکردند بر نماز ضحی این ست در شما پس در آیید آنرا برحمت خدا و مروی ست از ابن عمر که وی گفت ابوذر را وصیت کن مرا ای عم
گفت پرسیدم آنحضرت را چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز وصیت خواستم از آنحضرت پس فرمود هر که بگذارد ضحی را دو رکعت نوشته نشود
از غافلان و هر که بگذارد چهار رکعت نوشته شود از عابدان و هر که بگذارد شش رکعت نرسد آن کس را در آن روز هیچ گناهی و هر که بگذارد
هشت نوشته شود از قانتان یعنی از جملهٔ خاشعان و مقربان و هر که بگذارد ده رکعت بنا کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت یعنی در جوار
فردوس در رحمت خود واین حدیث را بیهقی و ابونعیم و بزار از ابوذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کرده اند بی ذکر طلب وصیت ولیکن در روایت
[illegible] ابی ذر حسین بن عطا ست ضعفه ابوحاتم وغیره وذکره ابن حبان فی الثقات وقال یخطئ ویدلس وطبرانی از ابی الدردا آورده
در سبل گفته وفی الباب احادیث لا تخلوا عن مقال انتهی وبالجمله صالح احتجاج ست بر استحباب وفضیلت این نماز زیرا که احادیث ضعیفه در فضائل
اعمال معمول بها ست **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم بیتي فصلی الضحی
ثماني ركعات گفت عایشه در آمد رسول خدا خانهٔ مرا پس گذارد نماز ضحی هشت رکعت واز عایشه مروی ست که می گفت اگر برانگیخته شوند
یعنی زنده گردانیده شوند برای من مادر و پدر من ترک نمی کنم نماز چاشت را رواه مالک واین تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغه یعنی
این لذت را بآن لذت از دست نمی دهم وگفت مجاهد که از طبقهٔ ثانیهٔ تابعین ست واز فقهای مکه و قراء او واعلام آن بلدهٔ معظمه ست وابن عمر
وقت سواری رکاب اوی گرفت که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز ضحی را دو رکعت پستر گذارد روزی چهار رکعت پستر روزی گذارد
شش رکعت پستر روزی گذارد هشت رکعت پستر ترک داد گذاردن نماز ضحی مقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوة ضحی ست و هشت رکعت او
نه دوام وی و ترک نیز دائمی نخواهد بود واحاطهٔ علم راوی بران بحسب عادت متعذر ست و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده و در روایت وی
ثم ترک یومًا آمده یعنی یک روز ترک کرد وبهر حال نماز ضحی هشت رکعت ست چنانکه در ما لا بد منه گفته و در حجة الله البالغة نوشته که اقل وی
دو رکعت ست وثانی چهار رکعت وثالث هشت رکعت و دوازده رکعت و در سفر السعادة گفته بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند چه احادیث
ان مجموع صحیح ست ابن جریر میگوید که احادیث صلوة ضحی که صحیح شده است بحسب ظاهر دران اختلاف ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح
و متوافق اند و تعارض و تضاد مرفوع و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود گاه دو رکعت گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه
ده و گاه دوازده و شخص مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد و حدیث ابی داود که گذشت دلیل ست برین معنی که من صلی الضحی رکعتین لم یکتب

من الغافلين ومن صلّى بمائة آية كتب من العابدين الى آخر الحديث انتهى رواه ابن حبان في صحيحه در سبل گفته روايت مسلم از عايشه گفته كه آنحضرت هرگز سبحهٔ ضحى نمیگذارد واين حديث اثبات آن در خانهٔ وى كرده وجمع ميان هر دو باين طريق ست كه عايشه نفى رويت كرده ونمازيكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در خانهٔ وى گذارد جائز ست كه عايشه آنرا نديده باشد وليكن ثابت شد اورا بروايت وقاضى عياض همين وجه را اختيار كرده ونيست بُعد دران اگرچه در خانهٔ وى باشد بنابر جواز غفلت عايشه درين وقت فلا منافاة فيه والجمع مهما امكن هو الواجب انتهى

باب صلوة الجماعة والامامة

باب در بيان حكم نماز جماعت وامامت وآن پيشوا شدن ست وامام پيشوا ومراد درينجا پيشوائى در نماز ست كه آنرا امامت صغرى خوانند وامامت كبرى پيشوائى مدار كار وبار عالم وتصرف در امور اهل عالم ست ودرين باب بيان ميكند كه فضل جماعت بر تنها چيست ومستحق امامت واولى بآن كيست **عن** عبد الله بن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة الجماعة افضل من صلوة الفذ نمازيكه بجماعت بگذارند زياده ست در ثواب از نمازيكه تنها بگذارند فذ بفتح وتشديد ذال معجمه بمعنى فرد وتنها بسبع وعشرين درجة بهفت وبست درجه متفق عليه حديث حث ست بر جماعت ودروى دليل ست بر عدم وجوب وولهما عن بخارى ومسلم راست از حديث ابي هريرة بخمس وعشرين جزءا بست وپنج جزء عوض هفت وبست درجه شايد كه نخست بست وپنج وحى شد پس ازان زياده كرده شد تفضلا وانعاما يا اختلاف بتفاوت حال مُصلّى ست يا بست وهفت در جهريه است وبست وپنج در سريه ودر روايتى بجاى جزءا ضعفا آمده ودر روايت بزار آمده صلوة وبضعا وعشرون بدل سبعا وستة روايةً لمسلم ترمذى گفت هر كه اين حديث را روايت كرد خمسا وعشرين گفته الا ابن عمر كه سبع وعشرين گفته ودر روايتى از وى نيز بست وپنج آمده ونيست منافات زيرا كه مفهوم عدد غير مراد ست پس روايت بست وپنج داخل ست زير روايت بست وهفت وصاحب بدر در شرح خود بر عمده سيزده وجه براى جمع ميان روايت بست وپنج وبست وهفت ذكر كرده يكى ازان حذف ابتدا وانتها ست در يك روايت واثبات آن در روايت ثانى دوم آنكه يكى ازين دو روايت محمول ست بر درجات كبار كه برابر بست وهفت درجه كمتر از خود ست وكذا وهمچنين بلفظ خمس وعشرين ست للبخاري ولابى داود وابن حبان والحاكم عن ابى سعيد نحوه وليكن بجاى جزءا قال درجة درجه گفت ودر روايت احمد وابى يعلى وبزار وطبرانى از حديث ابن مسعود بلفظ بضعا وعشرين درجة آمده وروايت كرده است اين حديث را جماعتى از صحابه جز ثلثهٔ مذكوره منهم انس وعايشه وصهيب ومعاذ وعبد الله بن زيد وزيد بن ثابت وقومى فهميده است كه سبع محمول ست بر كسى كه بگذارد در مسجد وخمس بر كسى كه در غير وى بگذارد وگفته اند كه سبع براى بعيد ست وخمس براى قريب وبعضى از ايشان مناسبات وتعليلات دران ذكر كرده اند ومصنف آنرا در فتح البارى استيفا كرده در سبل گفته وهى اقوال تخمينية ليس عليها نص انتهى وجزء ودرجه هر دو بيك معنى ست زيرا كه بهر يكى از ديگر تعبير كرده اند ووارد شده است تفسير هر دو بنماز وباينكه نماز جماعت بست وهفت درجه افضل ست بر نماز فرادى وبر تقدير علم تخصيص عدد علم آن موكول بشارع ست جز اورا بحقيقت آن اطلاع نيست **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده سوگند بآن كسى كه نفس من در دست قدرت اوست يعنى در ملك تصرف او ودرينجا دليل ست بر صحت اطلاق لفظ يد ومانند آن در حق وى تعالى ودر احاديث اطلاق آن بسيار آمده ومعتزله تاويل مى كنند آنرا بنعمت وغيره ومذهب سلف عدم تاويل ست واجرا بر ظاهر با نفى تشبيه وتمثيل وتكييف لقد هممت ان آمر بحطب فيحطب تحقيق آهنگ كردم كه امر كنم بجمع كردن هيزم تا جمع كرده شود هيزم واين جواب قسم ست واقسام وى صلى الله عليه وسلم براى بيان عظم شان

مذکورست بطور زجر از ترک جماعت ثم امر بالصلوة فيؤذن لها پس امر کنم مردی را باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مر او را
ثم امر رجلا فيؤم الناس پس امر کنم مردی را بامامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را ثم اخالف الى رجال پس بیایم بسوی
مردانی که حاضر نشده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام در اقامت صلوة با مصلیان
یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب ایشان لا يشهدون الصلوة که حاضر نمی شوند نماز را و در تعیین
این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام ست فاحرق عليهم بيوتهم پس بسوزم بر ایشان خانهای
ایشان را تا سوخته شوند ایشان در آن و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعت که حاضر نمی شوند بجماعت که آنحضرت که بنفس شریف
خود مقید بامامت نمی شود و دیگری را خلیفه میگرداند خود بتحریق آن جماعت مقید می شود والذي نفسي بيده لو يعلم احدهم انه يجد
عرقا سمينا و بخدا سوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را عرق بفتح عين مهمله و سکون را استخوانی را گویند که گرفته شود
از وی گوشت و اگر گرفته نشود از وی گوشت آنرا عُراق گویند بضم عين او مرماتين بكسر میم و فتح آن حسنتين یا می یابد سُم گاو یا گوسفند
یکو در حرص و طمع و نارت همت وی و بعضی مرماتين را تفسیر بگوشت پاره کرده اند در نهایه گفته مرماة تیر خُرد که بآن تیراندازی آموزند و آن احقر تیرها
و دو ار زل آنها یعنی اگر خوانده شود بسوی دو تیر ازین تیرهای ناچیز و بی حقیقت البته جلد تر اجابت کند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد
نماز عشا را بیان و نارت همت وی میکند که برای این چنین امر خسیس حقیر دنیاوی حاضر میشود و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید
بی تیزی و حمق بی خردی متفق عليه ای بين الشيخين واللفظ للبخاري حدیث دلیل ست بر وجوب جماعت عينا لا كفاية زیرا که
اگر فرض کفایه بودی آن بدان قیام نموده پس مستحق عقوبت نشوند و نیست عقوبت مگر بر ترک واجب یا فعل محرم و مذهب عطا و اوزاعی و احمد و ابو ثور و ابن خزیمه
ابن منذر و ابن حبان آنست که فرض عین ست و قالت به الظاهرية و داود گفته شرط صحت نماز ست پس کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست
نیست نماز او و این مبنی ست بر مختار او که هر واجب نماز شرط صحت نماز ست ولیکن این مسلم نیست زیرا که شرطیت را لا بدست از دلیل و لهذا
احمد گفته واجب ست غیر شرط و بعضی گویند فرض کفایه است و طیبی گفته ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر
بر آنند و بعضی گویند سنت مؤکده است در حکم واجب و مذهب جمهور از متقدمین شافعیه و بسیاری از حنفیه و مالکیه و ابو حنیفه و صاحبین این ست
شیخ ابن الهمام گفته اکثر مشایخ ما برین اند که جماعت واجب ست بر هر عاقل بالغ که معذور نیست از حاضر شدن بمسجد برای جماعت اگر در نیابد
جماعت را واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر باتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها گذارد هم نیکوست انتهى مستدل قائل وجوب
حدیث باب ست زیرا که عقوبت بالغه جز بر ترک فرائض نمی باشد و نیز احادیث دیگرست مثل حدیث ابن ام مکتوم و حدیث ابن عباس و اطلاق کرد
فارسی وجوب را بر جماعت و تبویب کرد برای آن بقول خود باب وجوب صلوة الجماعة و گفته اند که این فرض عین ست چه اگر فرض کفایه می بود
عمل آنحضرت و همراهیان وی وجوب آنرا ساقط میکرد و اما تحریق در عقوبات بنار اگرچه از آن عموما نهی آمده اما این خاص ست و ادله قائل فرض کفایه
و ادله قائل فرض عین اند بنا بر قیام صارف او که از فرض عین بسوی فرض کفایه و آنانکه قائل سنیت وی اند در جواب ازین حدیث اطالت کلام
کرده اند با نچه شافی نیست و اقرب آنها این ست که این حدیث خارج مخرج زجرست نه حقیقت بدلیل نکردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم تحریق را
دلیل قائل سنت قول وی ست صلى الله عليه وسلم در حدیث ابو هریره که نماز جماعت افضل ست از نماز تنها پس هر دو شریک فضیلت اند
اگر تنها کافی نمی بود او را هیچ فضیلت ثابت نمی شد و دیگر حدیث اذا صليتما في رحالكما ست و در وی اثبات صلوة ست در رحال بدون آنکه

جماعت بودن وی بیان کرده باشد در مصفی گفته اقوای اقوال آنست که جماعت فرض بالکفایه است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه در قریه صغیره یکی و در کبیره چند جا زیراکه خدای تعالی فرموده اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و معنی اقامت ترویج و اظهار است و ضبط کرده است آنحضرت ترویج و اظهار را باقامت جماعت و در حدیث ابی داود آمده مَا مِنْ ثَلٰثَةٍ فِي قَرْيَةٍ اَوْ بَدْوٍ لَا تُقَامُ فِيْهِمُ الصَّلٰوةُ اِلَّا اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ ای غلب و در حق هر کسی سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت می سازد و حضور مساجد نیز سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند بوجهی که مشهور گردد فرض بالکفایه ادا شد و استحقاق ملامت بر ترک عمارت مسجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت علما در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه لقد هممت الخ دلالت بر تحریم ترک جماعت نمی کند زیراکه آدمی قصد چیزها میکند بجهت مصلحتی بعد از آن معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را برهم می زند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت در ان زمانه غیر از منافقان دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس قصد بنابر نفاق بود انتهی **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثقل الصلوة على المنافقين صلوة العشاء وصلوة الفجر گران تر نمازها بر منافقان نماز خفتن و نماز بامداد است زیراکه هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بروز ریا توانند گذارد و وقت عشا وقت راحت و سکون است و وقت صبح وقت نوم و داعی دینی و تصدیق باجر حاصل نیست که باعث بر اتیان شود ولو يعلمون ما فيهما لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی را که درین دو نماز است و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آیینه می آیند آن دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد یعنی بر سر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود و یعنی اگر قوت پای رفتن نداشته باشد می آیند بآن طریق که ضعیفان روند متفق علیه درین حدیث حث بلیغ است بر اتیان باین هر دو نماز و بر آنکه مؤمن چون دانست اجری را که در آنهاست می آید بهر صورتی که آن هر دو در هر حال که باشد زیراکه حائل میان منافق و این نمازها جز عدم تصدیق بما فیهما نیست **وعنه** و هم روایت است از ابوهریره قال که گفت اتى النبي آمد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم رجل اعمى مردی نابینا بعضی گویند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر اوست فقال یا رسول الله انه ليس لي قائد يقودني الى المسجد پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدرستیکه شان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا گیرد و بکشد مرا بسوی مسجد و قود کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس در تیسیر آورده که خواست آن مرد از آنحضرت اینکه رخصت فرماید او را پس بگذارد وی نماز در خانه خود یعنی در مسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد حضرت آن مرد را فلما ولى دعاه فقال هل تسمع النداء بالصلوة قال نعم پس هرگاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را و فرمود آیا می شنوی اذان را بنماز گفت آری می شنوم قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد شنیدن اذان و مفهوم حدیث آنست که عدم سماعت اذان عذر است و چون شنید هیچ عذر از حضور نماند و حدیث از ادله ایجاب جماعت است عینا لیکن لائق آنست که این وجوب عینی را مقید کنند بسامع ندا بنا بر تقیید حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است محمول شود بر مقید و از ینجا شناختی که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث هم تخلف است و دلالت این هر دو بر وجوب حضور جماعت نبی صلی الله علیه وسلم در مسجد اوست مر سامع ندا را و این اخص است از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا واجب بودی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی و می گفت او را ببین کسی را که نماز گذارد با تو و می فرمود درباره متخلفین که آنها حاضر نمی شوند جماعت و

صلی اللہ علیہ وسلم را ونہ جماعت میکنند در منازل خود و جائز نیست تاخیر بیان از وقت حاجت وی پس نیست دلالت احادیث مگر بر وجوب حضور در جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عیناً بر سامع ندا نہ بر مطلق وجوب جماعت کفایةً ولا عیناً و در روی عدم ترخیص سامع ندا ست از حضور واگرچہ او را عذر باشد زیرا کہ این اعمی ذکر کرد عذر را کہ کشندہ را نمی یابد لیکن او را معذور نگذاشت و محتمل کہ ترخیص ثابت باشد برای وے بعذر لیکن او را امر فرمود باجابت ندباً لا وجوباً تا جمع کند اجر را کذا فی السبل رواہ مسلم خطابی گفتہ درین حدیث دلیل ست بر آنکہ حضور جماعت واجب ست بر ہر واحد و اگر مندوب می بود اہل ضرر و ضعف ہمچو ابن ام مکتوم و غیرہ اولی تر می بودند بتخلف از ان و بود عطا کہ می گفت نیست ہیچ یکی را در حضر و نہ در غربت چون بشنود اذان را اینکہ بگذارد جماعت را و گفت اوزاعی نیست طاعت مر والد را در ترک جماعت بشنود اذان را یا نشنود و ابو ثور واجب می گفت جماعت را و حجت ایشان آنست کہ اللہ تعالی حکم کردہ ست رسول خدا را بگذاردن نماز جماعت در حالت خوف و معذور نداشت او را در ترک آن پس معلوم شد کہ جماعت در حالت امن واجب تر ست و اکثر شافعیہ برین اند کہ جماعت فرض کفایہ ست فرض عین و تاویل کردہ اند حدیث ابن ام مکتوم را کہ معنی وی این ست کہ نیست رخصت ترا اگر طالب فضیلت جماعت ہستی و جمع نکنی اجر جماعت را در صورت تخلف از ان و ہیچ حال و حجت او شان این ست کہ آنحضرت فرمود نماز جماعت زیادہ میشود بر نماز تنہا بست و ہفت درجہ

وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع النداء فلم یأت فلا صلوٰة لہ کسی کہ بشنود اذان را و نیاید در مسجد برای جماعت پس نیست نماز او را و این حدیث دلیل ست بر تاکید جماعت و آن حجت کسی ست کہ قائل ست بفرض عین بودن او و ہر کہ قائل ست بسنیت او میگوید کہ مراد صلوٰة کامل ست و از ان نفی کمال بمنزلۂ نفی ذات برای مبالغہ ست الا من عذر مگر آنکہ نیاید بعذر گفتند ای رسول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض گوییم اتفاق دارند کہ جماعت بعذر ساقط می گردد و آن اعذار این ست مرض و بریدگی دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعف کہ نتواند بدان راہ رفت و کوری نزد ابو حنیفہ و بعضے گفتہ اند بالاتفاق و باران و گل ولای و سختی سرما در قول صحیح و روایت ست از ابو یوسف کہ گفت پرسیدم ابو حنیفہ را از حضور جماعت از گل ولای فرمود کہ بہتر آنست کہ ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کردہ و اذا ابتلت النعال فالصلوٰة فی الرحال در مصفی گفتہ رخصت نیست در ترک جماعت مگر بجہت عذری برای تاکیدی کہ در حضور جماعت از شرع دانستہ شد و لیلۂ مطیرہ و ذات برد و ریح عذر ست بحدیث شیخین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مثل آن امر فرمودند کہ بگوید الا صلوا فی الرحال و از قول ابن عباس معلوم شد کہ قید لیل ضروری الرعایة نیست پس حکم روز ہمچنان ست و جوع شدید بحدیث شیخین اذا حضر العشاء واقیمت العشاء فابدؤا بالعشاء و علت آن تضرر بجوع و توقان نفس بطعام ست پس مخصوص شد بشدت جوع و توقان نفس و عطش در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس و مال مانند آن ضرر ست بلکہ اقوی از وی و مدافعت اخبثین بحدیث شیخین و بوطلہ و اکل ذی رائحہ کریہہ بحدیث شیخین من اکل من ہذہ الشجرة المنتنة فلا یقربن مسجدنا انتہی و در سبل گفتہ چون نہی از ان بجہت آنست کہ در خوردن وی تفویت فریضہ ست باید کہ اکل آن گناہ باشد اما کسی کہ میگوید جماعت فرض عین ست شاید کہ اسقاط جماعت باین اعذار در مسجد میگوید نہ در خانہ پس در خانہ بجماعت باید گذارد انتہی رواہ ابو داود والدارقطنی و در روایتی نزد ایشان باین لفظ آمدہ کہ فرمود آنحضرت کسیکہ بشنود بانگ نماز را باز ندارد او را از پیروی کردن یعنی بمسجد حاضر آمدن ہیچ عذری و بہانہ گفتند صحابہ و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول کردہ نمی شود از وی نماز کہ گذاردہ ست بی جماعت یعنی اگرچہ در مسجد بود و این حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغہ ست و اہتمام بران قدوری گفتہ اہل و عیال خود را جمع کند در خانہ و بجماعت بگذارد و اختلاف ست در آنکہ جماعت در مسجد حی

افضل ست یا در مسجد جامع گفته اند اقدم را اختیار کند و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب بدآمده است و شنبه بجبیر رود
و اگر ندر آمده برود و ابن ماجة والدارقطني وابن حبّان والحاكم و در سندش ابو جناب کلبی ست و او ضعیف و مدلس ست و حدیث را
معنعن روایت کرده و رواه قاسم بن اصبغ في مسنده موقوفا و مرفوعا من حديث شعبة عن عدي بن ثابت و نگفت در مرفوع إلّا من عذرٍ و روایت
کرد آنرا بقي بن مخلد و ابن ماجه و ابن حبان و دارقطني و حاکم از حدیث عبد الحمید بن بیان از هشیم از شعبه بلفظ من سمع النداء فلم يجب فلا صلوة
له إلّا من عذرٍ مرفوعا هکذا و اسنادش صحیح ست لیکن گفت حاکم که وقف کرده است او را غندر و اکثر اصحاب شعبه پس تر اخراج کرد او را شواهد
که مذکورست در تلخیص مصنف واسناده على شرط مسلم لكن رجّح بعضهم وقفه اسنادش بر شرط مسلم ست لیکن ترجیح
کرده اند بعض ایشان وقف او را پس اصح موقوف ست قاله البيهقي و طبراني در کبیر از حدیث ابو موسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آورده که من سمع النداء فلم يجب من غير ضرر ولا عذر فلا صلوة له هیثمی گفته در روی قیس بن ربیع ست و ثقه شعبة و سفيان الثوري
وضعفه جماعة و حدیث ابن عباس را ابو داود هم روایت کرده بزیادت قالوا و ما العذر قال خوف او مرض لم يقبل الله منه الصلوة التي صلاها لیکن
اسنادش ضعیف ست **وعن** يزيد بن الاسود السوائي ويقال الخزاعي ويقال العامري او را صحبت ست و معدود ست
در اهل طائف و حدیث او در کوفیین ست روى عنه ابنه جابر و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند کنیت وی ابو جابر ست رضي الله عنه
انه صلى مع رسول الله وی گذارد با آنحضرت صلى الله عليه وسلم صلوة الصبح نماز بامداد یعنی در مسجد خیف که در منی ست
و این واقعه در حجة الوداع بود فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا هي برجلين لم يصليا پس بگذارد آنحضرت
نماز پس ناگاه ملابس و مقارن ست با دو مرد که نگذارده اند نماز را یعنی با آنحضرت فدعا بهما فجيء بهما ترعد بضم عين مهمله فرائصهما
پس خواند آن هر دو را پس آورده شدند آن دو مرد در حالیکه می لرزید گوشتهای شانه ایشان از خوف و هیبت رسول خدا از رعب
و جلال وی که بجای خود نمی ایستاد تا بآدمی چه رسد فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان دو پهلوی شانه می لرزد
نزد خوف و گاهی مشاهده می افتد این حال از گاو نزد اراده ذبح فقال لهما ما منعكما ان تصليا معنا پس گفت چه باز داشت
شما را از اینکه نماز بگذارید شما هر دو با ما قالا قد صلينا في رحالنا قال فلا تفعلا گفتند آن دو مرد بتحقیق که ما گذارده بودیم نماز را
در منزلها و جایهای رخت خود فرمود پس نکنید این چنین رحال جمع رحل ست بفتح را و سکون حمله بمعنی منزل و طلق می شود بر غیر وی و لیکن مراد
درینجا همین منزل ست اذا صليتما في رحالكما چون گذاردید شما نماز را در منزلهای خود ثم اذا ادركتما الامام ولم يصل فصليا معه
پستر دریافتید شما امام را که نماز نگذارده است پس بگذارید با امام اگرچه در خانه خود گذارده باشید فانها لكما نافلة زیرا که این نماز که با جماعت
میگذارید مر شما را نماز نفل ست خواه سابقا نماز بجماعت گذارده باشید یا بی جماعت در مصفی ست بغوی گفته است قول اکثر اهل علم آنست
که اگر تنها نماز گذارده باشد بعد از آن ادراک کند جماعت را بگذاردن آن نماز را با جماعت هر نمازی که باشد از نماز های پنجگانه و همین ست قول
حسن بصری و زهری و بهمین قائل اند شافعی و احمد و اسحق فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان ست و مرجح مذهب ایشان و آنکه گفته اند که نماز
مغرب شفع میگردد مدخول ست با آنکه مغرب یکی ست ازین دو نماز لا على التعيين نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و این مقرر ست
در صورت عدم تعیین والله اعلم انتهى و سياتي الكلام في ذلك رواه احمد والدارقطني والحاكم واللفظ له والثلثة ابو داود و ترمذی
و نسائی و صححه ابن السكن والترمذي وابن حبان كلهم من طريق يعلى بن عطاء عن جابر بن يزيد بن الاسود عن ابيه گفت شافعی

در قديم اسنادش مجهول ست گفت بيهقی زيرا که يزيد بن الاسود نيست او را راوی غير ابن وی نيست برای ابن وی جابر راوی جز يعلى تصنيف در تلخيص گفته يعلى از رجال مسلم ست و جابر را النسائی وغيره توثيق کرده اند و يافتم برای جابر راوی جز يعلى اخرجه ابن منده فی مسلم واخرج من حديث ابن مسعود ايضا والبزار من حديث شداد بن اوس وعن محجن الديلی فی الموطا والنسائی وابن حبان والحاكم در جبل گفته اين حديث در حجة الوداع بود پس دلالت کرد بر مشروعيت نماز با امام چون يافت او را که نماز ميگذارد و يا خواهد گذارد بعد از آنکه اين کس نماز خوانده است بجماعت يا تنها پس اول فريضه است وثانی نافله كما صرح به الحديث وظاهر وی اين ست که وی محتاج نيست برفض اولی وهو قول الشافعی ومالک گفته که ثانيه فريضه است بدليل روايت ابوداود از حديث يزيد بن عامر که فرمود آنحضرت صلی الله عليه وسلم چون آمدی برای نماز و يافتی مردم را که نماز ميگذارند پس بگذار با ايشان اگر نماز گذارده تو خواهد بود اين نماز ديگر نافله برای تو و آن فريضه است و جواب داده اند که اين حديث ضعيف ست ضعفه النووی وغيره و بيهقی گفت که اين حديث مخالف حديث يزيد بن الاسود ست وهو اصح و در روايتی از دارقطنی باين لفظ ست و بايد که بگرداند نمازی را که گذارده است آنرا در خانهٔ خود نافله دارقطنی گفته سند اين حديث ضعيف ست و برين قول لابد ست از رفض اولی بعد دخول در ثانيه و گفته اند بشرط فراغ از ثانيه صحيح ست و شافعی را قولی ثالث ست موافق ابن عمر که گفت ذلک الی الله يحتسب بايهما شاء اخرجه مالک فی الموطا و معارض حديث باب ست روايت ابوداود و نسائی وغيرهما از ابن عمر مرفوعا لا تصلوا صلوة فی يوم مرتين و جوابش آنست که نهی بر اعتقاد فريضه بودن هر دو ست نه آنکه يکی نافله است يا مراد آنست که نگذارد آن هر دو را تنها انتهی پس ظاهر حديث باب عموم ست در همه نماز يعنی اعادهٔ جملهٔ نمازها و باين رفته است شافعی و ابوحنيفه گفته اعاده کرده نشود هيچ نماز مگر ظهر و عشاء نه صبح و عصر زيرا که نهی آمده است از نماز کردن بعد اين هر دو و اما مغرب پس باين جهت که آن وتر روز ست پس اگر آنرا اعاده کند شفع گردد و گفت مالک که اگر نماز بجماعت گذارده است اعاده نکند ورنه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفت نخعی و اوزاعی که همه نمازها را اعاده کند مگر مغرب و صبح را و اين حديث ظاهر ست در خلاف ابوحنيفه و ايشان و حجت ست بر ايشان و بر مالک زيرا که مخصص چيزی از صلوات نيست بلکه در حديث يزيد بن الاسود ست که اين در نماز صبح بود پس اظهر باشد در رد قول ابوحنيفه و مخصوص شود بوی عموم نهی از نماز در دو وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گذارد با جماعت در قول آنحضرت صلی الله عليه وسلم هرگاه که داخل شد مردی بمسجد و آنحضرت صلی الله عليه وسلم نماز گذارده بود آيا نيست مردی که صدقه کند برين کس پس نماز بگذارد با وی مردی رواه الترمذی وابوداود وعن ابی سعيد الخدری وابن حبان والحاكم والبيهقی و در سنن بيهقی آمده که آن مرد ابوبکر صديق بود رضی الله عنه **وعن** ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انما جعل الامام ليؤتم به گردانيده نشده است امام مگر برای اينکه تا اقتدا و اتباع کرده شود بوی **فاذا كبر فكبروا** پس وقتی که تکبير گويد امام پس تکبير برآريد از پس وی متصل برای احرام يا مطلقا پس شامل باشد تکبير نقل را **ولا تكبروا حتى يكبر** و تکبير نبرآريد شما تا آنکه تکبير برآرد امام و اين زيادت توکيد ست برای مفاد مفهوم شرط چنانکه در باقی جمل آتيه **واذا ركع فاركعوا** و چون رکوع کند از پس وی متصل رکوع کنيد **ولا تركعوا حتى يركع** و رکوع نکنيد تا آنکه رکوع کند وی يعنی شروع نمايد در آن نه آنکه فارغ شود از آن چنانکه متبادر از لفظ ست گفت مالک در موطا در حق شخصی که سهو کرده پس برداشت سر خود را پيش از امام در رکوع يا در سجود که سنت درين صورت آنست که رجوع کند در رکوع يا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و اين خطا ست از هر که بکند آنرا زيرا که آنحضرت صلی الله عليه وسلم فرمود انما جعل الامام ليؤتم به وابوهريره گفت آنکه بردارد سر خود را و فرود آرد آنرا پيش از امام پس جز اين نيست که موی پيشانی او بدست شيطان ست انتهی در مصفی گفته رجوع بر رکوع يا سجود درين صورت مستحب ست بر قول منصور ... و وارد نهی شود بر وی

که زیادت رکنی کرده است زیراکه چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغو شد گویا بوجود نیامده بود و اگر پیش از امام دو رکن یا زیاده کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطای قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر انقطاع اقتداست نه بطلان صلوة و فی المنهاج ولو تقدم بفعل کرکوع او سجود ان کان برکنین بطلت وفیه نظر زیراکه مفارقت امام جائز ست و عمدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام ست و متضمن ست نیت مفارقت را نیت امری که لازم مفارقت ست انتهی و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید اللهم ربنا لك الحمد و ازینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع ست و منصب ماموم تحمید و هر دو مقسوم ست میان ایشان چنانکه حنفیه گویند و مذهب امام مالک و امام احمد نیز همین ست و مذهب امام شافعی جمع ست مر امام را میان این هر دو و همچنین جمع کند میان هر دو امام و منفرد و نزد ابویوسف و محمد و مختار طحاوی نیز همین ست و گفته اند بگوید موتم سمع الله لمن حمده بحدیث ابی هریره که میکرد این را آنحضرت زیراکه ظاهرش بودن اوست امام یا منفرد و نماز گذاردن آنحضرت بطریق موتم نادرست و مذهب ثوری و اوزاعی نیز همین ست که جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید موتم بنا بر مفهوم حدیث باب زیراکه از قول وی فقولوا اللهم الخ مفهوم میشود که نگوید موتم مگر همین را و مذهب شافعی که جمع ست مطلقا دلیلش حدیث ابن ابی اوفی ست نزد مسلم که آنحضرت چون بر میداشت سر خود از رکوع می گفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد و ظاهر عموم احوال ست جماعت و منفرد و او آنحضرت گفته است صلوا کما رایتمونی اصلی و نیست حجت در سائر روایات بر اقتصار زیراکه عدم ذکر در لفظ دلالت نمی کند بر عدم شرعیت پس قول وی چون بگوید امام سمع الله لمن حمده دلالت نمی کند بر نفی قول وی ربنا لک الحمد و قول وی فقولوا ربنا لک الحمد دلالت نمی کند بر نفی قول موتم سمع الله لمن حمده و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت فعل وی صلی الله علیه وسلم زیادت مقبوله است زیراکه قول معارض او نیست و ابن منذر این قول را از عطا و ابن سیرین و غیرهما روایت کرده پس شافعی با آن منفرد نیست و قول وی سمع الله لمن حمده نزد رفع راس ست و قول وی ربنا لک الحمد نزد انتصاب و در روایتی از ابوحنیفه هم جمع برای امام و منفرد آمده و لیکن گفت که تحمید سرا گوید در نفس خود اما جمع منفرد را پس نزد همه است و اکتفا بیکی نیز جائز ست و ظاهر اکتفا بتحمید ست و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت قیام گوید همچنین گفته است تمرتاشی و از ابی حنیفه آورده که اگر تسمیع در حالت رفع نگفته در حالت استوا بگوید و بعضی گفته اند هر دو بگوید وفی روایة ربنا و لك الحمد و در روایتی بواو آمده و جمع میان اللهم و واو بعضی گفته اند صحیح نیست و سیوطی گفته روایت آن از عبد الرزاق آمده و در صحیح بخاری نیز بروایت کشمیهنی ست و اذا سجد فاسجدوا و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و لا تسجدوا حتی یسجد و بسجده نروید شما تا آنکه بسجده رود امام فاذا صلی قائما فصلوا قیاما پس چون بگذارد امام استاده بگذارید شما نیز استاده و اذا صلی قاعدا فصلوا قعودا اجمعین و چون بگذارد امام نشسته پس بگذارید شما هم نشسته همه اجمعین بنصب ست بر حال و این روایتی ست در بخاری و اکثر روایات اجمعون ست برفع بنا بر تاکید ضمیر جمع و درینجا دلیل ست بر وجوب متابعت امام در قعود بعذر و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و وارد شده است تعلیلش باینکه قیام با قعود امام فعل فارس و روم ست زیراکه آنحضرت فرمود نزدیک شدید شما اکنون که بکنید کار فارس و روم را که می ایستند بر پادشاهان خود و حال آنکه ایشان نشسته اند پس مکنید و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق و غیرهما و مالک گفته صحیح نیست نماز قائم خلف قاعد نه قاعدا و نه قائما بنا بر قول آنحضرت که مختلف مشوید بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود کذا فی شرح القاضی و اسنادش بسوی کتابی نکرده و نیافتم قول وی لا تتابعوه فی القعود در حدیثی فلینظر و مذهب شافعی صحت نماز قائم ست خلف قاعد و عدم متابعت او در قعود و گفته

بسبب نماز گزاردنِ اصحاب در مرضِ موتِ آنحضرت ایستاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرت و ابوبکر نماز شروع کرده بود پس نشست بجانبِ چپِ وی پس این ناسخِ امرِ آنحضرت ایشان را بجلوس باشد حمیدی در شرحِ بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بیماری آنحضرت بود که عارض شده بود بسبب سقوط از پشتِ اسپ با جزاِ آن بعد از ان آنحضرت نشسته بگذارد و مردم در پسِ وی ایستاده بودند و امر نکرد ایشان را بنشستن و گرفته نمی شود مگر بآخر از فعلِ آنحضرت که ناسخ فعلِ اول ست انتهی وکذا قرّرهُ الشافعی و جواب داده اند که احادیثی که دران امر بجلوسِ ایشان ست اختلاف نکرده اند در صحتِ آن و نه در سیاقِ آن و اما نمازِ آنحضرت در مرضِ موت پس مختلف فیہ ست که آیا امام بود یا ماموم پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و محتمل که امر بجلوس بطریقِ ندب باشد و تقریرِ قیام قرینه است بران و این جمع میانِ هر دو روایت خارج از هر دو مذهب زیرا که مقتضی تخییر ست برای موتم درمیانِ قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از صحابه بعد وفاتِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پسِ ایشان نشسته بودند منهم اُسید بن حضیر و جابر و فتوی داد بدان ابوهریره ابن منذر گفت محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلافِ آن و اما این حدیث که امامت نکند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است هیچ قومی را که ایستاده است پس این حدیث ضعیف ست اخرجه البیهقی والدارقطنی من حدیث جابر الجعفی عن الشعبی عن النبی صلی الله علیه وسلم و جابر ضعیف ست جدًا و مع ذلک مرسل ست شافعی گفته هر که احتجاج کرده باین میداند که نیست حجت در وی زیرا که مرسل ست و از روایت مردی است که اعراض می کنند اهل علم از روایتِ وی یعنی جابر جعفی و احمد بن حنبل جمع کرد میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز را نشسته بجهت مرضی که امید بهی اوست مردم در پس او نشسته بگذارند برابر ست که طاری شود دران آنچه مقتضی قعود امام باشد یا نه چنانکه در احادیث مرضِ موتِ اوست صلی الله علیه وسلم که امر نکرد ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نمازِ ایشان ایستاده بود پس امامت کرد آنحضرت در بقیهٔ نماز نشسته بخلافِ نمازِ آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بقعود وهو جمع حسن ۔ رواه ابوداؤد وهذا لفظهٗ و این لفظ ابوداؤد ست واصلهٗ فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست بتقدیم و تاخیرِ الفاظ و حدیث دلیل ست بر اینکه شرعیتِ امامت برای اقتدا کردن ست با امام و از شان تابع و ماموم آن ست که تقدم نکند بر متبوعِ خود و مساوات ننماید با وے و تقدم نکند بر موقفِ وی بلکه مراقبِ احوالِ او باشد و بکند بر اثرِ وی مثلِ فعلِ وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلافِ وی نکند و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اِذا کبّر فکبّروا الخ و آنچه دران مذکور نیست مقیس ست بران همچو تسلیم و ازینجا معلوم شد که مخالف امام در چیزے از احوال آثم ست اما نمازِ وی فاسد نیست مگر وقتی که خلافِ وی کرده باشد و تکبیرِ احرام بتقدیمِ آن بر تکبیرِ امام که درین صورت نمازِ وے منعقد نمی شود زیرا که این کس او را امامِ خود نگردانیده زیرا که در آمدن در نماز بتکبیر بعد تکبیر امام ست چه تکبیرش عنوان اقتدا است باو و اتخاذ اوست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدمِ فسادِ نماز بمخالفتِ امام باینکه توعد کرد آنحضرت کسی را که سبقت کرد امامِ خود را در رکوع و سجود باینکه بگرداند خدا سرِ او را سرِ حمار و امر نفرمود باعادهٔ نماز و نگفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس دلیل ست بر اختلافِ نیتِ امام و ماموم که یکی نیتِ فرض کند و دیگر نیتِ نفل یا یکی نیتِ ظهر کند و دیگری نیتِ عصر و نماز صحیح ست بجماعت و باین رفته است شافعی و کلام درین باب در حدیثِ جابر بیاید

وعن ابی سعید ن الخدری رضی الله عنه انّ رسول الله صلّی الله علیه وسلّم رای فی اصحابه تاخّرًا بدرستیکه آنحضرت دید در اصحابِ خود پس ماندگی در صفوف گویا تاخر کردند از قرب و دنو با آنحضرت یا در اخذِ علم و طلبِ مزید و ورود در جای اول فقال تقدّموا پس فرمود پیشتر آیید و در صفِ سابق السعید

فائتموا بي وليأتم بكم من بعدكم واقتدا كنيد بمن يعني بايستيد پس من متصل تا افعال مرا ديده بكنيد وبايد كه اقتدا كنند بشما
كسانيكه پس شما استاده اند زيراكه صف پسين متابعت پيشين ميكنند وافعال او را ديده ميكنند وتمام اين روايت چنين ست كه هميشه باشند
قومي كه پس مي ايستند در صفوف تا آنكه پس مي افگند ايشان را خداي تعالى يعني از عظم ثواب وفضل رحمت خود ظاهر عبارت حديث در همين معني ست
وليكن بعضے محدثان آنرا درباب تسويه صفوف آورده اند وآن نيز طلب قرب وكمال ست وليكن مخصوص نيست بآن رواه مسلم وحديث
دليل ست بر جواز اتباع كسي كه در پس امام ست مر كسي را كه نمي بيند امام را ونمي شنود او را همچو اهل صف ثاني كه اقتدا نمايند بصف اول واهل صف
ثالث بثاني ونحوه ودر حديث حث ست بر صف اول وكراهت بعد از ان **وعن** زيد بن ثابت رضي الله عنه قال
احتجر رسول الله صلى الله عليه وسلم حجرة مخصّفة گفت زيد حجره گرفت رسول خدا حجره كوچك فصلّى فيها فتتبع
اليه رجال وجاؤا يصلون بصلاته پس نماز گذارد در آن پس پيروي كردند بسوي وي مردمان وآمدند درحاليكه نماز
ميگذاردند بنماز رسول خدا فتتبع از تتبع ست بمعنے طلب اي طلبوا موضعه واجتمعوا اليه ودر روايت بخاري ست فثار اليه الحديث
تا آخر حديث وگذشت در شرح حديث جابر درباب صلوة التطوع وفيه ودرين حديث ست افضل صلوة المرء في بيته
الا المكتوبة فاضلتر نماز آدمي در خانه اوست مگر نماز فرض يعني نماز فرض در مسجد بايد گذارد بجماعت ودر روايتي از بخاري ست كه
نماز گذارد دران حجره آنحضرت چند شب ونماز گذاردند بنماز وي مردم از اصحاب او پس هر گاه دانست ايشان را نشستن گرفت وبيرون
آمد بسوي ايشان وگفت شناختم آنچه ديدم از صنيع شما پس نماز گذاريد اي مردم در خانهاي خود زيراكه افضل نماز نماز مرد ست در خانه خود مگر
مكتوبه اين لفظ بخاري ست ودر مسلم قريب اوست ونيز در بخاري ست نماز گذاريد در خانهاي خود ومگيريد آنهارا گورها وشك نيست كه امر درعموم
نوافل براي استحباب ست باتفاق بدلالت سياق حديث ومصنف اين حديث را در ابواب امامت براي افاده شرعيت جماعت در نافله
آورده متفق عليه در سفر السعادة گفته مجموع روايت وسنن را در خانه خويش گذاردي على الخصوص دو ركعت سنت بعد از مغرب
كه در هيچ وقت در مسجد نگذارد وازين جهت علما را درين محل خلاف ست كه اگر كسي اين دو ركعت را در مسجد بگذارد مجزي باشد يانه بعضے
از علما ميگويند مجزي نباشد ومروزي گويد من صلى الركعتين بعد المغرب في المسجد يكون عاصيا وابو ثور ميگويد هو عاص وسبب عصيان
وي آنست كه پيغمبر فرموده اجعلوها في بيوتكم ونزد بيشتر علما مجزي باشد وترك اولى بود الى قوله حاصل آنكه عادت حضرت رسالت
صلى الله عليه وسلم آن بود كه مجموع نوافل در خانه گذاردي مگر براي سببي ومي فرمود ايها الناس صلّوا في بيوتكم فانّ افضل صلوة المرء في
بيته الا المكتوبة انتهى **وعن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه گفت جابر بود معاذ بن جبل مي گذارد نماز با پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم پس تر مي آمد پس ميكرد امامت قوم خود را پس نماز گذارد معاذ يك شب با آنحضرت نماز عشا پس تر آمد قوم خود را پس
امامت كرد ايشان را وشروع كرد سوره بقره پس برگشت از نماز مردي وسلام داد يعني قطع كرد نماز را پس تر گذارد وآن مرد نماز تنها
وبرگشت وبرامد از نماز پس گفتند آيا منافق شدي اي فلان گفت منافق نشده ام بخدا وهر آينه مي آيم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم
وخبر ميكنم او را باين فعل معاذ پس آمد نزد آنحضرت وگفت اي رسول خدا ما خداوندان شترانيم كه آب مي كشيم بآن وكار ميكنيم در روز يعني
پس در شب كوفت آن مي كشيم وبدرستيكه معاذ نماز گذارد با تو عشا را پس تر آمد قوم خود را وامامت كرد پس افتتاح كرد بسوره بقره الى آخره
ومصنف اين حديث را مختصر آورده مي گويد قال صلى معاذ باصحابه العشاء فطوّل ـ يعني گفت جابر نماز كرد معاذ

با اصحاب خود نماز عشا پس تطویل کرد در قراءت بر ایشان فقال النبي صلى الله عليه وسلم أتريد أن تكون يا معاذ فتانا
آیا میخواهی تو ای معاذ که باشی در فتنه اندازنده مردم را و گریزاننده ایشان را از ملازمت جماعت و افگننده در فساد باختلاف و باز استادن
از دین و در روایتی باین لفظ است پس رو کرد آنحضرت بر معاذ و گفت ای معاذ آیا فتانی تو اذا اممت الناس فاقرأ چون امامت
کنی مردم را پس بخوان بالشمس وضحاها وسبح اسم ربك الأعلى واقرأ باسم ربك والليل إذا يغشى و در لفظی
والشمس والـ... والليل اذا يغشى و سبح اسم ربک الاعلی بتقدیم و تاخیر آمده و اذا السماء انفطرت و سورهٔ انشقاق و بروج و طارق نیز آمده
متفق علیه بخاری در صحیح خود برای این حدیث تبویب کرده و گفته اذا طول الامام وكان للرجل المأموم حاجة فخرج و حدیث
دلیل ست بر صحت صلوة مفترض خلف متنفل زیرا که معاذ فریضه عشا با آنحضرت میگذارد و پستر نزد اصحاب خود می آمد و با ایشان نفل میگذارد
و عبد الرزاق و شافعی و طحاوی از حدیث جابر بسند صحیح آورده اند هي له تطوع و مصنف در استدلال باین حدیث در فتح الباری اطالت کلام
کرده اما در سبل گفته قد كتبنا فيه رسالة مستقلة جواب سؤال وابنّا فيها عدم نهوض الحديث على صحة صلوة المفترض خلف المتنفل انتهى
و حدیث افاده کرد که امام در نماز خود تخفیف کند و لهذا آنحضرت معین کرد مقدار قراءت را و اللفظ لمسلم و لفظ مسلم راست
و حدیث را لفظهاست و در لفظی این ست که گفت جابر بود معاذ که نماز میگذارد با آنحضرت عشا را پستر میرفت بسوی قوم خود پس میگذارد
عشا را با ایشان این نماز معاذ را تطوع بود و آنها را المکتوبة رواه الشافعی و گفت شافعی در روایت حرمله این حدیث ثابت ست نمیدانم هیچ
حدیثی را که مروی باشد از طریق واحد ثابت تر ازین حدیث و رواه الدارقطنی والبیهقی ایضا و مصنف در تلخیص گفته اصل این حدیث در صحیحین ست
از حدیث جابر بدون این لفظ که معاذ را نافله و آنها را المکتوبة یا فریضه بود انتهی و آن همین حدیث باب ست و روی الطبرانی من حدیث معاذ
نفسه نحوه و در وی دلالت ست بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل و همین ست مذهب شافعیه اگرچه جمعی در خلاف آن بجد اند زیرا که معاذ چون
یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد و فرض از وی ساقط شد پس نمازی که با قوم بگذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت
این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت و اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قراءت دراز میخوانی و نفرمود که امامت تو مر این جماعت را
درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری و ایشان فرض و حنفیه جواب ازین استدلال چنین داده اند که این بر تقدیری تمام می شود که آنحضرت
دانسته باشد که معاذ با آنحضرت اقتدا میکند و فرض ادا میکند پس از آن میرود و قوم را امامت می کند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت
میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت معاذ را گفت مباش فتان یا با من بگذار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت
تردید کرد در احد الامرین و مشروع گردانید مر او را یکی ازین دو چیز یا نماز گذاردن همراه حضرت و نگذاردن با قوم از جهت اقتدای مفترض
بمتنفل یا گذاردن بتخفیف و چون همراه نگذارد مستقل باشد و اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود ذکره الشیخ ابن الهمام و شیخ در ترجمه
بعد ایراد این جواب گفته احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت به نیت نفل میگذارده باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر
میکرده باشد برای امامت قوم خود انتهی گفت بنده ضعیف عفا الله عنه این جواب ابن الهمام و این احتمال حضرت شیخ رحمهما الله تعالی هر دو
منظور فیه ست زیرا که در حدیث صحیحین صریح موجود ست که آن مرد در شکایت معاذ این هم گفت که وی نماز گذارد با تو عشا را پستر آمد و امامت
قوم خود کرد و آنحضرت این را شنیده مقرر داشت و تنبیهی که معاذ را کرد همین بر قراءت کرد نه بر امامت پس احتمال این معنی که شاید آنحضرت را
معلوم نباشد که وی نماز گذارده آنجا امامت میکند باقی نیست چه اگر از پیشتر معلوم نبود باری اکنون از شکایت این مرد خود معلوم شده

وبران سکوت کرد وآنرا مسلّم داشت وحدیث امام احمد چنانکه بر احد الامرین دالست همچنین این هم از وی مستفاد ست لیا نماز با من بگذار وآنجا مطلقا امامت مکن که سقت یابی از طول قراءت تو در مشقت افتند یا اگر امامت میکنی و با من هم میگذاری باری در قراءت سبکی کن و این قدر قراءت دور و دراز که موجب حرج ذوی الحاجات باشد مکن پس درین تردید اقتدای مفترض بمتنفل جائز داشت و هدایت وی مقصور بر قصر قراءت ماند نه بر احد الامرین و چون اقتدا با آنحضرت در نظر انصاف افضل ست از امامت کردن دیگران راچه احتمال باید کرد که معاذ در پس آنحضرت نیت نماز نفل میکرد بلکه ادراک فضیلت اقتدا اقتضای آن میکند که اینجا فرض میگذارد و آنجا نفل می کرد و متبادر از شان ورود این حدیث نیز همین ست والله اعلم باقی ماند صحت نماز متنفل بمفترض پس دران خود خلافی نیست واما نماز متنفل بمتنفل پس چنانکه نماز گذاردن عباس با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب همچنین نماز گذاردن آنحضرت با انس ویتیم وعجوز وغیر ذلک و این همه ثابت ست در صحیح

وعن عايشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو مريض روایت ست از عایشه در قصهٔ نماز گذاردن رسول خدا با مردم و حال آنکه آنحضرت بیمار بود و آن قصه این ست که گفت عایشه هرگاه گران شد رسول خدا یعنی سخت بیمار شد و بنهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود امر کنید ابو بکر را که نماز کند بمردم یعنی امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابو بکر دران روزهای بیماری او پس یافت آنحضرت در ذات خود سبکی و تندرستی پس ایستاد در حالیکه میرود و تکیه کرده میان دو مرد یعنی دستها بر دوش این دو مرد نهاده و هر دو پای مبارک وی خط می کشید در زمین یعنی بجهت بی قوتی تا آنکه در آمد مسجد را پس چون شنید آواز در آمدن آنحضرت ابو بکر خواست که پس رود پس اشاره کرد بسوی او آنحضرت که پس نرود و بر جای خود استاده ماند قالت گفت عایشه فجاء حتى جلس عن يسار ابي بكر پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابو بکر رضی الله عنه فكان يصلي بالناس جالسا وابو بكر قائما پس بود آنحضرت که نماز میگذارد با مردم نشسته و بود ابو بکر که نماز میگذارد استاده يقتدي ابو بكر بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکرد ابو بکر بنماز آنحضرت یحتمل که این اقتدا بر وجه ایتمام باشد پس ابو بکر هم امام بود و هم ماموم و یحتمل که ابو بکر مبلغ باشد نه امام در سبل گفته اختلاف ست در حدیث عایشه و غیر او که آیا آنحضرت امام بود یا ماموم و روایات مفید هر دو معنی وارد شده لیکن ظاهر همین ست که آنحضرت امام بود و بعضی علما بترجیح روایات رفته اند و گفته راجح این ست که آنحضرت امام بود بوجوه ترجیح که در فتح الباری مستوفی ست و گذشت در حدیث ابو هریره بعض وجوه ترجیح بر خلاف آن و بعضی از علما قائل شده اند بتعدد قصه که گاهی آنحضرت نماز گذارد اماما و گاهی ماموما در مرض موت انتهی

ويقتدي الناس بصلوة ابي بكر واقتدا میکردند مردم بنماز ابو بکر یعنی افعال ابو بکر دیده نماز میکردند والا امام دران نماز آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند لیکن آنانکه دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی شنیدند افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند و درینجا دلیل ست بر جواز رفع صوت بتکبیر برای اسماع مومنین و بر آنکه مقتدی را اتباع صوت مکبر جائز ست و هذا مذهب الجمهور وفيه خلاف للمالكية قاضی عیاض گفته مذهب بعضی ابطال صلوة مقتدی ست و بعضی عدم ابطال و بعضی گویند اگر امام اذن اسماع داده اقتدا بوی صحیح ست والا فلا و ایشان را تفصیلهاست غیر ازین که نیست بر آنها دلیل و گویا که آنها درین حدیث می گویند که ابو بکر امام بود و نیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان مصنف در تلخیص گفته حدیث عایشه را طرق کثیره ست که در ذکرش تطویل ست و مراد اینجا احتجاج ست بر جواز صلوة قائم خلف قاعد و این مبنی ست بر بودن آنحضرت

امام وابوبکر ماموم واین همچنین ست در طریق مذکوره والمناب کرده است ابن حبان مدتخریج طریق این حدیث و در جمع میان الفاظ مختلفه وی انتهی وقد بوب البخاری علیہ فقال باب الرجل یاتم بالامام ویاتم الناس بالماموم ابن بطال گفت این موافق قول مسروق وشعبی ست که بعض صفوف امام بعض باشد خلافا للجمهور مصنف گفته شعبی گوید هر که تحریمه بست پیش از برداشتن صفی که متصل اوست سرهای خود را از رکعت پس دریافت آن رکعت را اگرچه امام سر خود پیش ازان برداشته باشد زیرا که بعض ایشان ایمه بعض اند واین دلیل ست بر آنکه وی می بیند تحمل بعض ایشان مر بعض را آنچه تحمل می کند آنرا امام ومؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم فائتموا بی ولیاتم بکم من بعدکم انتهی گویم وآنکه در حدیث ابوهریره که صحتش متفق علیه ست آمده که چون بگذارد امام نشسته پس بگذارید شما همه نشسته ومثل اوست حدیث عایشه وانس در صحیحین وحدیث جابر در مسلم پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ ست باین حدیث واختیار کرده است این را ابوحاتم در صحیح خود وکلام مبسوط دران کرده وگذشت تمام این بحث اولا متفق علیه ودر روایتی از صحیحین آمده که می شنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت وجماعت را دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابوبکر را بامامت ست وچندان ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد اما امروز که آنحضرت بنفس نفیس خود تشریف آورد خود امامت کرد واگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم می کنند بقول نسخ میکرد وکسی دیگر را می فرمود وامامت ابوبکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود یکباری دیگر آنحضرت باصلاح عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت باخر رسید بلال اذان گفت وصحابه همه ابوبکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید ابوبکر خواست از نماز بر گردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که بر جای خود باشد وامام باشد وخود اقتدا کرد در پس ابوبکر ونماز گذارد کذا فی شرح صحیح البخاری ودر حدیث دلالت ست بر جواز وقوف واحد بهین امام واگرچه با وی غیر وی حاضر باشد ومحتمل که آنحضرت این را برای تبلیغ ابوبکر از وی کرده باشد یا بسبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صف تنگ بود یا غیر وی از محتملات ویا عدم دلیل بر فعل یکی ازینها ظاهر جواز ست علی الاطلاق

وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ام احدکم الناس فلیخفف چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند ورعایت جانب ایشان نماید در مصفی گفته مراد بتخفیف ادای ارکان وابعاض ست واتیان باذکار مسنونه متوسطه نه طویله وقرارت سوره از مفصل ودر معنی منفرد ست جماعه محصورین که بتطویل راضی باشند انتهی فان فیهم الصغیر والکبیر والضعیف وذا الحاجة زیرا که در میان ایشان خرد ست وپیر ست وناتوان ست بحسب خلقت وخداوند حاجت ست که کار ضروری دارد فاذا صلی وحده فلیصل کیف شاء وچون نماز گذارد تنها یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواهد ودر روایتی عوض فلیصل فلیطول آمده ومراد بتخفیف وترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قرارت وتسبیحات را وتهاون کند در رعایت سنن وآداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند مفصل واکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح ورعایت کند قومه وجلسه را واکثر آنچه مرادی افتد بتخفیف در نماز که وارد ست در احادیث تخفیف قرارت ست واین بجمله حقوق مقتدیان ست بر امام تا مردم از حضور جماعت باز نمانند متفق علیه ودر وی دلیل ست بر جواز تطویل منفرد بنماز در جمیع ارکان او واگرچه بترسد خروج وقت را وصححه بعض الشافعیة ولیکن معارض ست بحدیث ابی قتاده که انما التفریط ان یؤخر الصلوة حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم وچون متعارض شد مصلحت مبالغه در کمال بتطویل ومفسده ایقاع صلوة در غیر وقت وی رعایت ترک مفسده اولی باشد ومحتمل که مراد بمؤخر کسی باشد که داخل نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت واگر وقت بیرون رفت ووی در نماز ست

پس نیست صادق بروی **وعن عمرو بن سلمة** الجرمی بکسر لام صحابی صغیرست کنیت وی ابو یزید ست قاله البخاری وغیره
وسلم وغیره گفته اند برید ست بموحده وفتح را ابن عبد البر گفته وی زمانه آنحضرت را دریافته وامام قوم خود بود بعهد آنحضرت بسبب آنکه اقرای ایشان
بود قرآن را و گفته اند که قدوم آورد بر آنحضرت با پدر خود و در قدوم پدرش خود خلافی نیست عمرو نازل بصره شد ابو قلابه وعاصم الاحول و ابو الزبیر
مکی ازوی روایت دارند وسلمه همه جا بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمه که نام قبیله از انصارست قال گفت بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود
ومی گذشتند بما سواران ومی پرسیدیم آنان را چیست حال مردم چیست صفت این مرد کنایه از ظهور دین اسلام وصفت آنحضرت ست
صلی الله علیه وسلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده ست و وحی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن ست پس بودم من که یاد
می گرفتم آن کلام را یعنی قرآن را از انچه آنها می خواندند گویا که می چسپید آن کلام در سینه من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار مے بردند
در اسلام خود فتح مکه را یعنی اگر فتح مکه شد ماهم می درآییم در اسلام پس میگفتند عرب که بگذارید این مرد را و قوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود
پس وی صادق ست پس هرگاه که شد واقعۀ فتح مکه یعنی در سال هشتم از هجرت شتابی کرد هر قوم باسلام خود و شتابی کرد پدر من قوم خود را
در اسلام قال گفت عمرو قال ابی پس هرگاه که آمد پدر من سلمه بن نفیع نزد قوم خود گفت جئتکم من عند النبی صلی الله
علیه وآله وسلم حقا بتحقیق آمدم شمارا بخدا سوگند از نزد پیغمبر برحق نصب حقا بر صفت مصدر محذوف ست ای نبوة حقا یا مصدر مؤکدست
بمعنی جمله متضمنه زیرا که در قوت هو رسول الله حقا ست پس مصدر مؤکد برای غیر خود باشد قال گفت پیغمبر که بگذارید نماز چنین در وقت چنین
فاذا حضرت الصلوٰة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرآنا پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که اذان
بگوید یکی از شما و امامت کند شمارا کسی که بیشتر یاد دارد قرآن را قال گفت عمرو بن سلمه فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی
پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یاد می داشتم از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را
دیاد میگرفتم آنرا از سواران فقدمونی پس پیش کردند و امام ساختند مرا در میان خود وانا ابن ست او سبع سنین وحال آنکه
من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من
پس گفت زنی از قبیله حی آیا نمی پوشید از ما دبر قاری خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و بریدند برای من پیراهنی پس شاد ان نشدم من
بچیزی همچو شادان شدن من بآن پیراهن عجیب غریب که هرگز نپوشیده بودم یعنی از جهت خردی و اقتضای طبیعت و از جهت حصول
فضل و کرامت الهی رواه البخاری و در وی دلالت ست بر آنکه احق بامامت اکثر القرآن ست و می آید حدیث وی عنقریب و در وی
این ست که امامت افضل ست از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نکرده وابو داؤد و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله
بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل ست بر صحت امامت صبی و عدم کراهت در امامت ممیز و باین رفته است حسن بصری
وشافعی واسحق ولیکن بالغ اولی ست اگرچه صبی مخصوص باشد بفقه و قرأت از جهت اختلاف علما در ان و نزد مالک و ثوری مکروه ست
و از احمد و ابو حنیفه دو روایت ست و مشهور از ایشان اجزاست در نوافل نه فرائض والنسائی و در روایت وی آمده که من هشت ساله
بودم و در روایتی از ابو داود باین لفظ ست پس حاضر نشدم در هیچ مجمعی از جرم مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میگذاردم
بر جنازه ایشان تا امروز و این اصرح ست در صحت نماز و بعضی گفته اند که این بامر و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد جواب
آنست که دلیل جواز وقوع اوست بزمانه وحی و تقریر امری غیر جائز در ان متصور نیست سیما در نماز که اعظم ارکان اسلام ست و تنبیه کرده شد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوحی برقرئی که در نفل بود پس اگر امامت صبی صحیح نمی شد نازل می شد وحی بدان و استدلال کرده اند ابو سعید و جابر بآنکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمرو را تقدیم کردند در نماز جماعتی از صحابه بودند ابن حزم گفته معلوم نیست مخالفی برای اوشان درین باب و احتمال امامت او مر ایشان را در نفل دور از سیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات برای فرائض کرده و گفته لیؤمهم اکثرهم قرآنا و در روایت ابوداود در بابۀ حضور جمیع عام ست در فرائض و نوافل در سبل گفته و هر که مدعی تفرقه است میان فرض و نفل و می گوید که در نفل صحیح ست نه در فرض وی محتاج ست بسوی دلیل و در حدیث دلیل ست بر قول بصحت نماز مفترض خلف متنفل

کذا فی الشرح و دروی تامل ست انتهی و کلام دران گذشت **وعن ابي مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤم القوم اقرؤهم لكتاب الله تعالى** امامت میکند قوم را خوانان ترمر کتاب خدا را یعنی بهتر نیکو تجوید کننده قرآن را و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد ازانکه عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث میگردد در نماز در سبل گفته ظاهر آنست که مراد اکثر ایشان ست از روی حفظ قرآن و گفته اند اعلم باحکام و مناسب حدیث اول قول اول ست در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تقدیم اقرء بر افقه و این مذهب ابوحنیفه و احمد ست انتهی گویم مذهب ابوحنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم ست بر اقرء زیرا که احتیاج بقرات در یک رکن ست و بعلم در تمام ارکان و محتاج به من القرآن مضبوط ست و محتاج الیه از فقه مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری که قادر نیست بر مراعات آن مگر کامل الفقه و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابوبکر را با وجود فرمودن اقرأکم ابی و گویند حدیث خارج ست بر حال صحابه که اقرا در ایشان اعلم می بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با احکام آن ابن مسعود گفته بودیم ما که تجاوز نمی کردیم ده آیت را تا آنکه نمی شناختیم حکم و امر و نهی آورا ازین جهت تقدیم کرده شد اقرأ در حدیث و در زمانۀ ما چنین نیست پس تقدیم کردیم افقه را در سبل گفته مخفی نیست که این دور ست از قول وی **فان كانوا في القراءة سواء فاعلمهم بالسنة** پس اگر باشند همه قوم برابر در قراءت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل و حوادث بعد ازانکه خوب می تواند خواند قراءت مسنونه را زیرا که این دلیل ست بر تقدیم اقرأ مطلقا و اقرأ را تفسیر کرده اند باعلم بالسنة پس اگر همین مراد دارند ازان هر دو قسم یک قسم باشد انتهی و همین ست مذهب امام احمد نزد اکثر اصحاب وی و ابویوسف و به قال الشوکانی والشیخ صاحب الحجة البالغة و در مصفی گفته حدیث مسلم دلالت میکند که اقرأ احق ست بامامت از اعلم بالسنة بعد ازانکه هر دو مایجوز به الصلوٰة می توانند و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه باقراءت قرآن تحصیل می نمودند پس هیچ قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقرأ ست از فقهای مستوین در فقه و درین توجیه نظر ست زیرا که اعلم بالسنة را مرتبه نهاده اند بعد از اقرأ پس معلوم شد که گاهی در قراءت مساوی می بودند و در علم بالسنة متفاوت پس تقدیم اقرأ بر اعلم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض دران تشریف اقرأ است و تنویه بوی و والی در محل ولایت خود احق ست از اقرأ و افقه انتهی و شیخ ابن الهمام گفته بهترین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر ست در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرأ بودند از وی نه اعلم دلیل قول اول اقرأکم ابی ست و دلیل ثانی قول سعید کان ابوبکر اعلمنا و این در آخر عمر بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی گویم این فعل آنحضرت ست و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم ست بر فعل و نیز از اقرأ بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جز وی دیگری اقرأ نباشد چرا نتواند بود که ابوبکر هم اقرأ باشد و هم اعلم و وی اول کسی ست که قرآن را جمع کنانید و بود اکثرهم حفظا للقرآن پس اقرأ مقدم باشد بر اعلم والله اعلم **فان كانوا في السنة سواء فاقدمهم هجرة** پس اگر باشند در علم سنت و در قراءت برابر پس امامت کند پیشینه ترین

مردم در ہجرت یعنی ہر کہ ہجرت در مدینہ پیشتر آوردہ و درین فضیلت سابق متقدم شد بامامت و تقدم در نماز اولی واحق باشد و در فقہ بعد از مساوات در علم اورع و اتقی را مقدم داشتہ اند زیرا کہ چون وجوب ہجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی ہجرت از ذنوب و خطا کہ موطن طبیعت ست اعتبار کردند و در حدیث آمدہ کہ المهاجر من ہجر الخطایا والذنوب و در سبل گفتہ این ہجرت شامل ہجرت زمانۂ آنحضرت و بعد او ست مثل کسیکہ ہجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفتہ میشود کہ اولاد مہاجرین را حکم آبای ایشان ست در تقدیم انتہی **فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم سلما** بکسر سین و سکون لام پس اگر باشند در علم و قرائت و ہجرت برابر پس امامت کند دیرینہ ترین ایشان در اسلام یعنی مقدم کردہ شود مقدم الاسلام بر متاخر الاسلام و ہمچنین اکبر بر اصغر چنانکہ بیاید لحدیث مالک بن حویرث لیؤمکم اکبرکم **وفی روایة سنا** و در روایتی عوض سلما سنا آمدہ یعنی اگر باشند در ہجرت برابر پس امامت کند کلان ترین ایشان در سن و سال و عمر درین حدیث ہمین قدر از مراتب مذکور شد و گفتہ اند کہ اگر در سن ہم برابر باشند ہر کہ شریف النسب تر بود مقدم کردہ شود و اگر در تمامۂ این امور برابر باشند قرعہ اندازند یا اختیار بدست قوم باشد ہر کرا خواہند از ایشان امام نمایند ذکرہ ابن الہمام و در حاوی کہ در مذہب شافعی ست بعد از سن نسب را تقدیم کردہ و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصورت و بعد از وی حسن الصوت و نزد بعضی مسافر و مقیم اولی ست یعنی برای مقیمان و در سبل گفتہ و از کسانیکہ مستحق تقدیم اند قریش اند لحدیث قدموا قریشا مصنف گفتہ انہ قد جمع طرقہ فی جزء کبیر و از ایشان احسن الوجہ بنا بر حدیثی کہ وارد ست در ان و در وی بکر اوی ضعیف ست انتہی گوییم این حدیث نزد بیہقی ست از ابی زید انصاری و ذکرہ ابن الجوزی فی الموضوعات و گفت احمد حدیث سو و لیس بصحیح مگر آنکہ روایت کردہ ست ابو عبید از عائشہ مانند آن و گفت خواستہ ست عائشہ حسن السمت والهدی کذا فی ضوء النہار **ولا یؤمن** بفتح یای تحتانیہ و ضم ہمزہ و فتح میم و تشدید نون **الرجل الرجل فی سلطانه** و امامت نکند مرد مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی در جائیکہ مالک ست چنانکہ در روایت دیگر آمدہ فی اہلہ پس تقدیم نکند والی را در ولایت وی مثل امام اعظم و خلفا و حکام و نواب وی خصوصا در اعیاد و جمعات و نہ بر امام حی و صاحب خانہ مگر باذن ایشان زیرا کہ این مفضی میگردد بشکست گردانیدن امر سلطنت و عزت و مؤدی می شود بہ تباغض و تقاطع و ظہور خلاف شریعت جماعت مروی ست کہ ابن عمر با آن فضل و شرف کہ وی داشت در پس حجاج نماز گذارد کہ بی شبہ ظالم و فاسق بود کما رواہ البخاری فی حدیث اثرم گفت معارض نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در خانۂ انس زیرا کہ وی امام ست ہر کجا کہ باشد انتہی و یحتمل کہ باذن انس باشد و در سبل گفتہ این حکم خاص ست و اول حدیث عام بود و ملحق ست بسلطان صاحب بیت بنا بر ورود حدیث بخصوصہ در حق وی اخرجہ الطبرانی من حدیث ابن مسعود لقد علمت ان من السنة ان یتقدم صاحب البیت مصنف گفت رجالہ ثقات و اما امام مسجد و اگرچہ از ولایت سلطان یا عمال او باشد داخل ست در حکم سلطان و اگر باتفاق اہل مسجد باشد یحتمل کہ احق گردد باین جہت و این ولایت خاصہ است **ولا یقعد** بجزم و دال مہملہ و رفع آن **فی بیته علی تکرمته** و ننشیند مرد در خانۂ مرد دیگر بر تکرمہ وی مراد بدان فرشی و سجادہ و وسادہ الیست کہ برای خود نہادہ و انداختہ اصلش از تکریم و اکرام ست و بعضے از تکرمہ مائدہ مراد داشتہ اند و اول اصوب ست **الا باذنه** مگر باذن وی متعلق بہر دو حکم ست کہ ولا یؤمن و لا یقعد و در روایتی بجای سلطانہ فی اہلہ آمدہ یعنی در اہل خانۂ وی و باین جہت تفسیر کردہ اند سلطان با نچہ در ملک و حکم او ست چنانکہ گفتہ شد **رواہ مسلم** و ہم مسلم از ابی سعید روایت کردہ کہ آنحضرت فرمود چون باشند سہ کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان و احق ایشان بامامت اقرأ ایشان ست و ابو داود از ابن عباس آوردہ کہ فرمود رسول خدا باید کہ اذان گویند برای شما نیکان شما و امامت کنند

شما اقرأ شما واين همه صريح ست در تقديم اقرأ بر غير وى مطلقا **ولابن ماجة من حديث جابر** واين ماجه راست از حديث جابر در حديث
طويل كه دروى ذكر توبه قبل از مرگ و ذكر جمعه و تغليظ ست باين لفظ **ولا تؤمّنّ** بفتح تاى فوقانيه وضم همزه وفتح ميم مشدده وتشديد نون
امرأة رجلا وامامت نكند هيچ زن هيچ مردرا زيراكه وى عورت ست وناقص ست در عقل ودين ومردان قوام اند بر زنان ورستگار
نشد قومى كه والى كرد زن را بر كار خود كذا فى البخارى پس هر كه زن را امام خود كرد گويا وى زن را بر امر جماعت خود والى ساخت شوكانى گفته
در نماز گذاردن زن پس مردان خود نزاعى نيست خلافى كه هست در نماز گذاردن خنثى مع مرد با زن ست فقط وهر كه اين را صحيح نمى داند بروى آوردن
دليل لازم ست انتهى عبد الحق گفته درينجا دليل ست بر آنكه زن امامت مرد نكند واين مذهب حنفيه وشافعيه وغير هم ست ومزنى وابو ثور
جائز داشته اند امامت زن وجائز گفت طبرى امامت زن در تراويح وقتى كه حافظ قرآن حاضر نباشد وحجت ايشان حديث ام ورقه است
وسياق واين نهى را محمول مى كنند بر تنزيه يا گويند حديث ضعيف ست انتهى **ولا اعرابى مهاجرا** وامامت نكند باديه نشين مهاجرا
زيراكه هجرت يكى از اسباب تقديم ست در نماز چنانكه معلوم شده واين هجرت عام ست كما تقدم وخلاصه معنى آنست كه امامت نكند
جاهل عالم را چه غالب بر باديه نشينان جهل بود **ولا فاجر مؤمنا** وامامت نكند فاسقى مرد مومن صالح را ودر روايتى آمده الا ان يقهره
سلطان مگر آنكه قهر وغلبه واكراه كند صاحب سلطنت يخاف سيفه وسوطه ترسيده مى شود از تيغ وتازيانه وى باين طور كه خود امامت كند
يا ديگرى را كه نه شايسته آنست امام گرداند چاره درين صورت صبر ست گويم دلالت اين حديث بر نهى امامت فاجر ست اما شافعيه وحنفيه
بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل بحديث ابن عمر وغيره واين احاديث كثيره است دال بر صحت صلوة خلف بر وفاجر مگر آنكه همه ضعيف اند
ومعارض اوست حديث لا يؤمنكم ذو جرأة فى دينه ونحوه واين نيز ضعيف ست وچون احاديث جانبين ضعيف آمد رجوع باصل كرديم وآن
اينست كه هر كه نمازش صحيح ست امامتش هم صحيح ومؤيد اين اصل ست فعل صحابه چنانكه بخارى در تاريخ خود از عبد الكريم البكاء آورده كه
گفت دريافتم ده كس را از اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم كه نماز ميگذاردند در پس ائمه جور ومؤيد است حديث مسلم چه باشد حال تو وقتى كه باشند
بر شما امرا كه تاخير كنند نماز را از وقت وى يا بميرانند نماز را از وقت آن گفت پس چه مى فرمائى مرا فرمود بگذار نماز را در وقت وى پس اگر دريابى
نماز را همراه ايشان پس بگذار زيراكه اين نماز ترا نافله است پس اذن داد آنحضرت بنماز گذاردن در پس ايشان وآنرا نافله گردانيد زيراكه آنها نماز را
از وقت وى بيرون آوردند وظاهر وى آنست كه اگر آنها نماز را در وقت وى ميگذاردند اين نماز وى فريضه مى بود با وجود فسق وجور ايشان
در سفر السعادة گفته در باب صلوة خلف كل بر وفاجر حديثى صحيح نشده انتهى گويم مصنف در تلخيص وسخاوى در مقاصد حسنه گفته روايت
كرده اند اين حديث را ابو داود ودار قطنى ولفظ مر اوراست وبيهقى از حديث مكحول از ابو هريره آورده وزياده كرده وجاهدوا مع كل بر وفاجر
واسنادش منقطع ست واو را طريقى ديگر ست نزد ابن حبان در ضعفا از حديث عبد الله بن محمد بن يحيى بن عروه از هشام عن ابى صالح وعبد الله
متروك ست وروايت كرده آنرا دار قطنى از حديث حارث عن على كرم الله وجهه واز حديث علقمه واسود عن ابن مسعود وهم از حديث مكحول از
ابى وائل وهم از حديث ابى الدرداء وهمه اين طرق خيلى واهى ست گفت عقيلى نيست درين متن اسنادى ثابت ونقل كرد ابن جوزى از احمد كه وى
پرسيده شد ازين حديث گفت ما سمعنا بهذا وگفت دار قطنى نيست دروى چيزى ثابت وبيهقى را درين باب احاديث ست جمله ضعيف وصحيح ترين
چيزى كه درين باب ست حديث مكحول ست از ابى هريره با وجود ارسال وگفت ابو احمد حاكم اين حديث منكر ست شيخ در شرح سفر السعادة گفته
علماى اهل سنت وجماعت بران اجماع كرده ودر كتب عقائد آنرا ذكر كرده وآنرا از جمله علامات سنت وجماعت داشته اند برخلاف آن فرقه كه عصمت

در امام شرط کنند و اجماع ایشان قطعی شده و بیقین پیوسته و بالجمله وی از حیثیت حدیث ظنی ست و از حیثیت اجماع قطعی والله اعلم انتهی
و سنادہ واہ واسناد این حدیث واهی ست زیراکه درومی عبدالله بن محمد العدوی ست و وکیع او را متهم بوضع حدیث کرده و شیخ وی علی بن زید بن جدعان ضعیف ست ورواہ عبدالملک بن حبیب فی الواضحة من وجه آخر و عبدالملک هم متهم ست بسرقه احادیث و تخلیط اسانید قال ابن الفرضی عبدالحق در احکام گفته دیدم این حدیث را در کتاب عبدالملک و گفت ابن عبدالبر فاسد گردانید عبدالملک بن حبیب اسناد او را و ساقط کرد از اسناد دو کس را کذا فی التلخیص

و[illegible] انس رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم قال رصوا
بضم را و صاد مهمله صفوفکم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ و خشت وجز آن مراد نماز جماعت ست بانضمام بعض بسوی بعض وقاربوا بینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک و بهم بایستید نهی ست از فرجه

وحاذوا بالاعناق وبرابر کشید گردنها را نهی ست از پس و پیش استادن رواه ابوداود والنسائي وصححه ابن حبان
و در آخر این روایت نزد ابوداود این ست سوگند ست بکسی که جان من در دست اوست بدرستیکه هر آیینه می بینم شیطان را که می درآید از کشادگی و فرجه صف گویا آن شیاطین حذف اند بهای حمله و ذال معجمه مفتوحتین گوسفندان سیاه ریزه از گوسفندان حجاز و یمن و تفسیر کرده ست آنرا راوی در حدیث ابی امامه به بچهای میش که خُرد اند و در روایتی کانها بنات الحذف آمده گویا که آنها دختران حذف اند و در حدیث نعمان بن بشیر آمده که گفت رو آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر مردم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را سه بار بخدا سوگند اقامت کنید صفوف خود را یا مخالفت کند خدا در میان دلهای شما گفت نعمان دیدم مرد را که می چسپانید دوش خود را بدوش صاحب خود و کعب خود را بکعب او اخرجه الشیخان و ابوداود و هم ابوداود از وی روایت کرده که بود آنحضرت برابر میکرد ما را در صفوف چنانکه راست کرده میشود تیر تا آنکه چون گمان کرد که اخذ کردیم ما این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد روزی بر ما بروی خود ناگاه دید مردی را که منتبذ ست بصدر خود یعنی از صف فرمود برابر کنید صفهای خود یا مخالفت کند خدا میان وجوه شما و نیز وی از حدیث براء بن عازب آورده که بود رسول خدا می درآمد صف را از یک ناحیه بسوی ناحیه دیگر مسح میکرد صدور و مناکب ما را و می فرمود مختلف مشوید پس مختلف شود دلهای شما در سبیل گفته این احادیث و وعید که در وی ست دلالت دارد بر وجوب تسویه و مردم دران تساهل می کنند چنانکه تساهل می کنند در چیزی که مفاد حدیث انس ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام کنید صف مقدم را پستر آنرا که نزدیک اوست پس هر چه باشد از نقص باید که باشد در صف مؤخر اخرجه ابوداود و بدرستیکه تو می بینی مردم را در مسجد استاده می شوند برای جماعت و ایشان پر نمی کنند صف اول را اگر می ایستند دران و چون اقامت گفته شد نماز را متفرق می شوند بر دو یا سه صف و نحوه و ابوداود از حدیث جابر بن سمره آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا صف نمیکنید شما چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد رب خود گفتیم ما و چگونه صف می بندند ملائکه نزد رب خود فرمود تمام می کنند صفوف مقدم را و برابر و راست می ایستند در صف و وارد شده است در سد فرج در صفوف احادیث کثیره مثل حدیث ابن عمر نیست هیچ گام بزرگتر در اجر از گامی که رفت آنرا مرد بسوی شگافی که در صف ست پس بند کرد آنرا اخرجه الطبرانی فی الاوسط و نیز روایت کرد از عایشه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بند کند شگافی را که در صف ست بلند کند خدا بدان برای او درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت هیثمی گفته در وی مسلم بن خالد زنجی ست و وی ضعیف ست و ثقه ابن حبان و بزار از حدیث ابی جحیفه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده من سد فرجة فی الصف غفر له هیثمی گفته اسنادش حسن ست و مراد اتمان رص صفوف ست زیراکه فرج نمی باشد مگر از عدم رص آنها انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها
بهترین صفهای مردان از روی کثرت ثواب نخستین آنهاست بسبب صلوة فرستادن ملائکه بروی و شرها آخرها و بدترین صفها از روی قلت اجر
پسین آنهاست وخير صفوف النساء آخرها وشرها اولها وبهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان
نخستین آنهاست یعنی مردان را باید که در صف متقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متاخر باشند از صف مردان رواه مسلم
ورواه ایضا البزار والطبرانی فی الکبیر والاوسط واحادیث در فضائل صف اول واسع ست احمد از حدیث ابی امامه آورده که فرمود آنحضرت که
خدا و ملائکه صلوة می فرستند بر صف اول گفتند ای رسول خدا و بر صف ثانی فرمود و بر ثانی هم ورواه الطبرانی فی الکبیر قال الهیثمی رجاله موثقون
و در حدیث نعمان بن بشیر ست گفت شنیدم آنحضرت را می فرمود بدرستیکه خدای تبارک وتعالی و فرشتگان او درود می فرستند بر صف
اول یا صفوف اول اخرجه احمد والبزار قال الهیثمی برجال ثقات و بزار از حدیث ابوهریره آورده که استغفار کرد آنحضرت برای صف اول
سه بار و برای صف ثانی دو بار و برای ثالث یکبار هیثمی گفت در روی ایوب بن عتبه ست ضعف وی از قبل حفظ اوست و نیز وارد شده
در میمنت صف اول و توسط امام وافضلیت او بر ایسر احادیث بسیار طبرانی در اوسط از حدیث ابی برده آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اگر توانی که باشی در پس امام یعنی پس باش والا پس جانب راست او هیثمی گفته فیه من لم اجد له ذکرا و نیز وی در اوسط و کبیر از حدیث
ابن عباس آورده بر شماست بصف اول و بر شما بمیمنه و دور دارید خود را از صف کردن درمیان سواری هیثمی گفته در روی اسمعیل بن مسلم
مکی ست و امر بصف اول اولوا الاحلام والنهی اند بزار از حدیث عامر بن ربیعه آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم باید که نزدیک
شوند مرا صاحبان بلوغ و عقل و دانش ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم هیثمی گفت در روی عاصم بن عبدالله عمری ست واکثر بر تضعیف وی اند
واختلاف ست در حجت گرفتن بوی و مسلم و اربعه از حدیث ابن مسعود زیاده کرده مختلف نشوید پس مختلف شود دلهای شما و دور دارید شما
خود را از هیشات اسواق و درین باب حدیثهاست و در حدیث باب دلالت ست بر جواز اصطفاف نسا از روی صفوف برابرست که نماز
ایشان با مردان باشد یا با زنان و معلل ست خیریت آخر صفوف زنان باینکه آنها درین وقت دور باشند از مردان و از رویت و
شنیدن کلام ایشان مگر این علتی ست که تمام نمی شود مگر وقتی که نماز زنان با مردان باشد ولیکن وقتی که امام ایشان زن باشد و پس او
صف کشند صفوف ایشان مانند صفوف مردان باشد و افضل صفوف صف اول باشد وعن ابن عباس رضي الله عنه
قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة نماز گذاردم با رسول خدا شبی یعنی در خانه خاله خود میمونه
که یکی از ازواج مطهره است پس ستادم من جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر ست و تمام آن در باب قیام اللیل مشکوة شریف
و غیر آن مذکورست فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم براسي من ورائي فجعلني عن يمينه پس گرفت آنحضرت
سر مرا از پس پشت من پس بگردانید مرا جانب دست راست خود متفق عليه حدیث دلیل ست بر صحت صلوة متنفل بمتنفل
و بر اینکه مقتدی اگر یک کس بود موقف او جانب دست راست امام ست بدلیل ادارت زیرا که اگر بسیار موقف می بود وی ادارت نمی کرد
و باین رفته اند جماهیر بخلاف نخعی که میگوید چون یک امام باشد و یک مقتدی خلف امام بایستد پس اگر رکوع کند امام قبل از آمدن دیگری
بایستد این کس از یمین او اخرجه سعید بن منصور و توجیهش آنست که امام مظنه اجتماع ست پس معتبر باشد در موقف امام تا آنکه ظاهر شود
خلاف وی و گفته اند دلالت میکند بر صحت صلوة قائم بر یسار امام اینکه آنحضرت امر نکرد ابن عباس را باعاده و جائز ست که لعدم صحت آن نکرد

کردی بعذر بود بنا بر جهل یا احرام صلوة نابسته بود و قول وی که گردانید مرا جانب دست راست خود ظاهرست در آنکه وی برابر وی ایستاده شده بود
و در بعض الفاظ حدیث ست فقمت الی جنبه و از بعض اصحاب شافعی آمده که مستحب ست استادن ماموم اندکی در پس امام مگر ابن جریج روایت کرده
که گفتیم ما عطا را میگذارد یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایستد گفت بسوی شق وی گفتم آیا محاذی او شود تا آنکه صف کشد همراه وی
تا آنکه یکی از دیگر فوت نشود گفت آری گفتم بطریقی که دور نشود تا آنکه میان هردو فرجه باشد گفت آری و مثله فی الموطا عن عمر من حدیث
ابن مسعود انه صف معه فقربه حتی جعله حذاءه عن یمینه و بالجمله درین حدیث موقف واحد از امام بیان کردند که بر یمین وی بایستد
و اگر زیاده باشند خلف امام بایستند امام شوکانی گفته و همین بود فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فعل اصحاب وی در باب جماعت که
واحد بر یمین امام بایستد و دو و زائد از دو پس امام ایستند و جمهور گویند که این واجب ست و سعید بن مسیب گفته که مندوب ست
و از نخعی مروی ست که واحد خلف امام ایستد اما دلیلش پیدا نیست انتهی گویم دلیلش گذشت در مصفی ست عادت مسلمین طبقه بعد طبقه
آنست که ماموم بر امام مقدم نشود پس مساوی می باشد یا متاخر و نقل کرده نشد که هیچ یک از متقدمین در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و خلفای راشدین بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه است یا نه و اگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود و با اقتدا
باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه نیست و استعمال صلی وراء الامام یا صلی خلف الامام در جای اقتدا بنا بر
شیوع سنت ست و التزام آن زیرا که تقدمی که ازین الفاظ مفهوم می شود محذوف ست بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و بسا سنن
موکده که شائع می شود در افراد شی همه ایشان یافته می شود ولیکن دلیل عقلی بر خلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه است
و ترک آن نماز را باطل میگرداند و فیه نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز را باطل ساختی می بایست که ترک اقتدا بطریق اولی نماز را باطل گردانیدی
و در حدیث شیخین ثابت شده قوم ترک اقتدا با ابوبکر صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی

وعن انس رضی الله عنه قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقمت ویتیم خلفه نماز گذارد آنحضرت پس استادم من و یتیمی که
در خانه ما بود پس آنحضرت درینجا عطف ست بر مرفوع متصل بدون تاکید و فصل و این صحیح ست بر مذهب کوفیان و در روایتی انا آمده و نام
یتیم ضمیره بود و هو جد عبد الله بن حسین بن ضمیره و بعضے گویند یتیم نام برادر انس ست که نه صبی بود و ام سلیم خلفنا و ام سلیم پس ما
و این کنیت مادر انس ست و نامش ملیکه بود بتصغیر و ازین حدیث معلوم شد ایستادن کودک با مرد در صف شیخ در ترجمه گفته دلالت نیست
مر این را بر ایستادن صغیر با مرد می توان گفت که چون نماز نفل بود مساهله رفته باشد و آن احکام در نماز فرض ست انتهی و فیه تامل و هم در حدیث
انس ست نزد مسلم که نماز گذارد با آنحضرت مادر یا خاله وی پس استاده کرد مرا جانب یمین و زن را پس ما و درین حدیث ذکر یتیم نیست شوکانی گفته
مقدم کرده شود صفوف مردان پستر کودکان پستر زنان بحدیث ابومالک اشعری که میگردانید آنحضرت رجال را پیش غلمان و غلمان را پس ایشان
و نسوان را خلف غلمان اخرجه احمد و اخرج بعضه ابوداود و در سندش شهر بن حوشب ست و مؤید اوست حدیث انس **متفق علیه**
واللفظ للبخاری در سبل گفته حدیث دلیل ست بر صحت جماعت در نفل و بر صحت صلوة برای تعلیم و تبرک کما یدل علیه القصة و بر آنکه
مقام دو کس خلف امام ست و بر آنکه وقوف صغیر هم معتد به ست چنانکه از لفظ یتیم ظاهرست زیرا که بعد احتلام یتیم نیست و بر آنکه زن در صف با مرد
نایستد بلکه در صف علیحده بایستد و اگر زنی دیگر با وی منضم نشود و با این عند در صف مرد بایستد نمازش جائزست زیرا که نیست در حدیث مگر تقریر
آن زن بر تاخر که آن موقف اوست و نیست درو دلالت بر فساد نماز اگر بگذارد در غیر موقف خود و رفته اند حنفیه بفساد نماز مرد نه زن

اما دلیلی برین فساد پیدا نیست انتهی **وعن** ابی بکرة رضی الله عنه انه انتهی الی النبی که وی رسید بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو راکع وحال آنکه آنحضرت در رکوع بود فرکع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف یعنی خواست که داخل رکوع گردد و فضل تکبیر اولی دریابد ثم مشی الی الصف پستر مشی کرد در رکوع بسوی صف وذکر للنبی وذکر کرده شد این فعل او نزد آنحضرت فقال له النبی پس گفت او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم زادك الله حرصًا زیاده گرداند ترا خدای تعالی طلب حرص خیر و وصول مقام قرب ولا تعد بفتح فوقیه از عود یعنی و باز مگردان واین امر ست بایستادن در موضعی که احرام بسته ودر بعضی روایات ولا تعد بسکون عین وضم دال نیز ضبط کرده اند از عدو یعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدویدن رسد و اول صحیح ست روایةً ودرایةً مصنف در تلخیص گفته اختلاف کرده اند در معنی قول آنحضرت لا تعد گویند نهی فرمود از عود بسوی احرام خارج صف و انکار کرد این معنی را ابن حبان وگفت اراده کرد که عود مکن در دیر آمدن بسوی نماز وگفت ابن القطان به تبعیت مهلب بن ابی صفره معنی وی آنست که عود مکن بسوی دخول خود در صف وحال آنکه تو در رکوع هستی زیرا که این مانند رفتار بهائم ست انتهی رواه البخاری حدیث دال ست برینکه هر که دریابد امام را راکع ندراید در نماز تا آنکه برسد در صف وزاد ابو داود فیه و زیاده کرد ابوداود درین حدیث فرکع دون الصف ثم مشی الی الصف پس رکوع کرد جدا از صف و پس آن بازرفت بسوی صف واین زیادت در روایت بخاری هم موجود ست چنانکه گذشت اما بتفاوت عبارت واز ینجا معلوم شد که انفراد خلف مبطل نماز نیست زیرا که امر باعاده صلوة نکرد ورحسبل گفته آنحضرت امر نکرد زیرا که وی جاهل بود از حکم وجهل عذرست طبرانی در اوسط از روایت عطا از ابن الزبیر آورده که وی گفت چون در آید یکی از شما مسجد را و مردم رکوع اندپس بابد که رکوع کند وقتی که درآید پستر برود در حالیکه راکع ست تا آنکه درآید بصف بدرستیکه این سنت ست عطا گوید دیدم او را که همچنین میکرد ابن جریر گفته دیدم عطا را که میکرد این چنین هیثمی گفته رجاله رجال الصحیح گوئیم این مبنی ست برینکه لفظ لا تعد بضم مثنات فوقیه از اعاده باشد یعنی اعاده مکن نماز خود را که آن صحیح ست ومروی ست بسکون مهمله از عدو و مؤید اوست روایت ابن السکن از حدیث ابی بکره بلفظ اقیمت الصلوة فانطلقت اسعی حتی دخلت فی الصف فلما قضی الصلوة قال من الساعی آنفا قال ابو بکرة فقلت انا قال صلی الله علیه وسلم زادك الله حرصا ولا تعد واقرب از روی درایت آنست که لا تعد از عود ست ای لا تعد ساعیا الی الدخول قبل وصولك الصف زیرا که نیست درین کلام چیزی مشعر فساد نماز تا آنکه گفت او را صلی الله علیه وسلم که عود نکنند آنرا بلکه قول وی زادك الله حرصا مشعر اجزای اوست یا لا تعد از عدو باشد انتهی

وعن وابصة بفتح واو وکسره موحده کنیت او ابو قرصافه است بکسر قاف وسکون را وقیل ابو شداد بن معبد بکسر میم وسکون عین مهمله ابن مالك بن بنی اسد بن خزیمة الاسدی او را صحبت ست قدوم آورد در سنه تسع صالح وگریان و بریان بود نزول کرد بکوفه بعده بجزیره ومرد برقه وقبر وی آنجاست رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یصلی خلف الصف وحده دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز پس صف تنها تنها فامره ان یعید الصلوة پس فرمود او را که باز گرداند نماز را بجهت تغلیظ وتشدید بر تقصیر از تقدیم از جهت بطلان وفساد نماز وقائل ست ببطلان این قسم نماز با وجود امکان دخول در صف نخعی و امام احمد و بعض ائمه دیگر وشافعی تضعیف این حدیث میکرد و میگفت لو ثبت هذا الحدیث لقلت به بیهقی گفته اختیار توقی ست ازین بنا بر ثبوت حدیث مذکور وهر که قائل بعدم بطلان نماز ست دلیلش حدیث ابو بکره است که آنحضرت او را امر باعاده نفرمود با آنکه وی بعض نماز خلف صف منفردًا گذارده پس امر باعاده درین حدیث محمول باشد بر ندب وگفته اند که اولی حمل حدیث ابو بکره است بر عذر و آن خشیت فوات ست با انضمام وی بقدر امکان و این عذر

مر غیر او را در جمیع صلوات ست ودر سبل گفته احسن آنست که گویند این معارض حدیث ابی بکره نیست بلکه موافق اوست وامر نکردن آنحضرت
او را باعاده بنابر عذر بود که جاهل بود از امر باعاده مر مصلی خلف صف را منفرداً واین دیگر عالم بود بدان انتهی گوئیم وبعضی استثنا کرده اند نماز
جنازه را وقتی که پنج کس باشند از برای تحصیل سه صف که مستحب ست مردان بخلاف زن که پس مردان بگذارد ونیز فساد صلوة بر تقدیری ست که تمام
نماز خلف صف تنها بگذارد واما اگر امام خلف صف بهند وبعد از ان بصف درآید فاسد نگردد ووهم در مذهب امام احمد حکم نماز گذار در پهلوی امام
بروست چپ همین ست رواه احمد وابوداؤد والترمذي وحسنه وصححه ابن حبان وحاکم نیز تصحیحش کرده **وله**
ومر ابن حبان راست عن از حدیث طلق بن علي وترجمهٔ وی دوبار گذشته لا صلوة للمنفرد خلف الصف نیست نماز
مر تنها را پس صف چه نفی ظاهر در نفی صحت ست ونزد ایمهٔ دیگر محمول ست بر نفی کمال وزاد الطبراني في حديث وابصة وزیاده کرده
طبرانی در حدیث وابصه این لفظ را الا دخلت معهم او اجتررت رجلا آیا داخل نشدی با ایشان که در صف بودند یا نکشیدی
مردی را از صف واو را نزد خود استاده میکردی تا نماز تو تنهائی نشد وتمام حدیث طبرانی این ست اگر تنگ شود بتو مکان پس اعاده کن
نماز را زیرا که نیست نماز ترا واین در مجمع الزوائد از روایت ابن عباس ست که چون منتهی شود یکی از شما بسوی صف وحال آنکه صف تمام شده است
پس باید که بکشد مردی را بسوی خود واستاده کند آنرا بر پهلوی خویش وگفت رواه الطبراني في الاوسط وگفت مروی نیست از آنحضرت مگر بهمین
اسناد ودر سندش سری بن ابراهیم ست وهو ضعیف جداً واز کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث وابصه هم سری عن ابیه ست
ووی ضعیف ست وقاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری دران روایت طبرانی نیست که در وی زیادت ست مگر آنکه
ابوداود در مراسیل از روایت مقاتل بن حیان مرفوعاً آورده که اگر بیاید یکی از شما ونیابد جای پس بکشد واحتلاج نماید بسوی خود مردی را
از صف وبایستد باوی وچه بزرگ ست اجر محتلج وطبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد آینده را چون آنکه
تمام شده صف اینکه بکشد بسوی خود مردی را واستاده کند او را بپهلوی خود واسنادش واهی ست **وعن ابي هريرة** رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة وعليكم السكينة والوقار چون شنوید
شما اقامت را پس بروید بسوی نماز برفتار معتاد وغالب ست بر شما آرام وگرانباری یعنی شتاب ودوان نیایید بلکه باهستگی وتمکین بیایید
نووی گفت سکینه بمعنی تانی ست در حرکات واجتناب عبث ووقار در هیئت باشد همچو غض طرف وخفض صوت وعدم التفات وگفته اند
معنی هر دو واحد ست وذکر ثانی برای تاکید ست ودر حدیث امر ست بوقار وعدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا بسیار شود گامها ودر باب فضیلت
آن نیز که در مسلم ست از حدیث جابر که بهر خطوه که می بردارد بسوی نماز درجه ایست ونزد ابوداود ست مرفوعاً چون وضو کرد یکی از شما پس
نیکو کرد وضو پس بر آمد بسوی مسجد نبرداشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه ونهاد قدم یسری مگر آنکه حط کرد خدا ازوی
سیئه را پس هرگاه که آمد مسجد را وگذارد در جماعت بخشیده شد مر او را پس اگر آمد وبعض نماز گذارده اند آنها وبعض باقی ست پس گذارد آنچه دریافت
وتمام کرد آنچه باقی ست باشد همچنین واگر آمد مسجد را ونماز گذارده اند آنها باشد همچنان ولا تسرعوا وشتابی نکنید وندوید فما ادرکتم
فصلوا وما فاتکم فاتموا پس آنچه دریابید از نماز با امام پس بگذارید وآنچه فوت گردد شما را ودرنیابید پس تمام کنید آنرا وبعد از فراغ
امام برخاسته بگذارید واین جواب شرط محذوف ست ای اذا فعلتم ما امرتم به من ترک الاسراع ونحوه فما ادرکتم الخ وگفته اند که علامت سبکی
وغفلت وحماقت دویدن ست برای نماز واگر شتابی کنند وخواهند که تکبیر اولی دریابند پیش ازین می بایست مستعد ومتهیئ شد

شتابی که محمود ست این ست مُتّفقٌ علیه و در روایتی مر مسلم راست زیراکه یکی از شما وقتی که قصد کند نماز را و میرود بسوی وی پس وی
در نماز ست یعنی و ونده حق تعالی را محمود میگرداند بنماز و باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت بود و از بعضی سلف مسارعت تکبیر اولی منقول
و ماثور ست واللفظ للبخاري در حدیث دلالت ست بر ادراک فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز همراه امام اگرچه کمتر باشد از یک رکعت
و هو قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود مدرک رکعت مگر بدریافتن رکعت لقوله صلی الله علیه وسلم مَن اَدرَکَ رَکعَةً مِنَ الصَّلٰوةِ فَقَد اَدرَکَهَا
و در باب الجمعة شتراط ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند بران غیر او را و جواب داده اند که این در اوقات ست نه در جماعه و جمعه مخصوص ست
بروی قیاس نتوان کرد و استدلال کرده اند بحدیث باب بر صحت دخول با امام در هر حالت که دریابد او را و اخراج کرد ابن ابی شیبه مرفوعاً که هر که دریابد
مرا راکع یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که بر آنم گویم نیست درین دلالت بر اعتداد چیزی که دریافته است آنرا با امام و نه بر احرام
مُصلّی در هر حالت بلکه در وی امر ست ببودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی و ابن مسعود آورده که گفتند هر که ندریافت رکعت را پس نشمرد سجده را
هیثمی گفته برجال موثقین و نیز وی در کبیر روایت کرده از حدیث زید بن وهب که گفت در آمدم من و ابن مسعود در مسجد و امام راکع بود پس رکوع
کردیم پستر مشی نمودیم تا آنکه برابر ایستادیم بصف پس چون فارغ شد امام استادم تا قضا کنم گفت تحقیق تو دریافتی او را هیثمی گفته اخرجه
برجال موثقین و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل ست بر مذهب ابن الزبیر و قد تقدم و در بعض روایات حدیث باب فاقضوا آمده
عوض اَتِمُّوا و اطلاق قضا بر ادا می آید پس در معنی اَتِمُّوا باشد و المغایرة و اختلاف کرده اند علما در نمازی که دریافته است آنرا لاحق با امام خود
که آیا این اول نماز اوست یا آخر آن یعنی اگر اول ست جهر کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند در فجر و پنج تکبیر گوید در دوم عید و نحو
ذلک مما یلزم فی موضعه و اگر آخر ست عکس این احکام کند همچو مدرک رکعت سوم مغرب در سبل گفته حق این ست که این اول نماز اوست وقد
حَقَّقناه فی حواشی ضوءِ النّهار و اختلاف کرده اند در آنکه چون دریابد امام را در رکوع و رکوع کند با وی آیا ساقط می شود قرارت این رکعت نزد
کسی که واجب می گوید فاتحه را در هر رکعت پس اعتداد کند بدان یا ساقط نمی شود پس اعتداد نکند بدان پس گفته اند که آن معتد بهاست زیرا که امام را
پیش از راست کردن پشت دریافته است و گفته اند نیست معتد بها زیرا که فاتحه از وی فوت شده و قد بسطنا القول فی ذلک فی مسئلةٍ مستقلة
و راجح شد نزد ما اجزا و کفایت و از ادله است حدیث ابی بکره زیراکه رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند و آنحضرت این رکوع او را مقرر داشت
و نهی نکرد مگر از عود بسوی دخول قبل از منتهی شدن بصف کما عرفت انتهی وعن اُبَيِّ بن كعبٍ رضي الله عنه
گفت اُبَیّ بن کعب نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز بامداد پس هر گاه سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس
یعنی نام شخصی را برد گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر ست فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین
نمازهاست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذاردن درین دو نماز ست هر آینه می آمدند این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان
و خیزان و بدرستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان ست یعنی در فضل و شرف که بر در کبریایی الهی استاده می باشند و اگر می دانستند
که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردند در یافتن آنرا و رسیدن بدان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلاته وحده بدرستی نماز گذاردن مرد با یک مرد
پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر ست از گذاردن وی تنها وصلاته مع الرجلین ازکی من صلاته مع الرجل و نماز وی
با دو مرد فاضل تر ست از نماز وی با یک مرد وما کان اکثر فهو احب الی الله تعالی و هر چه بسیار ست از جماعت پس این دوست تر

بسوی خدای تعالی و بیشتر ست از روی ثواب رواه احمد و ابوداؤد والنسائي وابن حبان وصححه ابن حبان واخرجه
ابن ماجة وصححه ابن السكن والعقيلي والحاكم و ذکر کرد اختلافی را که در وی ست یعنی احمد و ابن ماجه بدل ازکی افضل و بدل ما کان اکثر ما زاد گفته
و گفت نووی اشاره کرد علی بن المدینی بسوی صحت وی وارجح همین ست که صحیح ست نزد شعبه و ابن معین و علی بن المدینی و ذهلی و ابی حاتم رازی
قاله فی الارشاد و لفظ بزار و طبرانی این ست صلوة الرجلين يؤم احدهما صاحبه ازکی عند الله من صلوة مائة تترى و درین باب حدیثهاست بالفاظ
و در حدیث دلیل ست برینکه اقل صلوة الجماعة امام و ماموم ست و موافق اوست روایت ابن ماجه از حدیث ابوموسی اثنان فما فوقهما جماعة
و استدلال کرده اند بحدیث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید یکی و اقامت گوید یکی باید که امامت کند شمارا
اکبر شما و روایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که در آمد مردی مسجد را و آنحضرت گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس فرمود او را آنحضرت
چه چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس ذکر کرد چیزی از اعتلال نمود بدان گفت ابوسعید پس استاد آن مرد در حالیکه نماز میگذارد پس فرمود
آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد با وی پس استاد مردی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او بیهقی گفت رجاله رجال الصحيح

وعن ام ورقة بنت نوفل وقيل بنت عبد الله بن الحارث بن عويمر آنحضرت زیارت وی میکرد و او را شهیده نام نهاده و وی
جمع کرده بود قرآن را و امامت میکرد کسان خانهٔ خود را و اذن خواست بهنگام غزوهٔ بدر از آنحضرت برای غزو و امر کرد او را آنحضرت
بامامت اهل دار وی و مقرر فرمود برای وی مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او و او را غلامی و جاریهٔ بود که آنها را مدبر گردانیده بود آن هردو
شبی او را در چادرش چنان کشیدند که جان داد صباح آن عمر رضی الله عنه آن هردو را بهم رسانیده بردار کشید و این هردو اول مصلوب اند در مدینه
ان النبي صلى الله عليه وسلم امرها ان تؤم اهل دارها بدرستیکه آنحضرت حکم کرد او را که امامت کند کسان خانهٔ
خود را حدیث دلیل ست بر صحت امامت زن کسان خانهٔ خود را و اگرچه در ایشان مرد هم باشد زیرا که مؤذن وی مردی پیر بود و ظاهر آنست
که او را و غلام و جاریهٔ خود را امامت میکرد و رفته اند بصحت این امامت ابوثور و مزنی و طبری خلافا للجماهير و اما امامت مرد صرف زنان را پس
روایت کرد عبد الله بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله کردم امشب کاری فرمود چه کرده
گفت در خانهٔ من زنان اند مرا گفتند تو قرآن میخوانی و ما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت و وتر پس خاموش ماند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت ابی پس دیدم سکوت آنحضرت را رضا هیثمی گوید در اسنادش کسی ست که نام نبرد آنرا و گفت روایت
کرده است آنرا ابویعلی و طبرانی در اوسط و اسنادش حسن ست شوکانی گفته امامت زنان در میان صف ست چنانکه مروی ست از فعل
عایشه که وی امامت کرد زنان را و استاد در وسط صف اخرجه عبد الرزاق والدارقطني والبيهقي وابن ابي شيبة والحاكم و مروی ست
مثل آن از ام سلمه اخرجه الشافعي وابن ابي شيبة وعبد الرزاق والدارقطني رواه ابوداؤد والدارقطني والحاكم والبيهقي و در اسنادش
عبد الرحمن بن خلاد ست و در وی جهالت ست ولیکن صححه ابن خزيمة **وعن** انس رضي الله عنه ان النبي
صلى الله عليه وسلم استخلف ابن ام مكتوم يؤم الناس وهو اعمى خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر
صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین ست و سبب نزول سورهٔ عبس ست که امامت کند مردم را و حال آنکه وی نابینا بود و گفته اند
که آن سیزده بار بود دیگبار از آن وقتی که بغزوهٔ تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال
و باعث بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی رضی الله عنه را اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ عیال نباید رواه احمد وابوداؤد

ونحوه ای نحو حدیث النبی لابن حبان فی صحیحه وابو یعلی والطبرانی عن عائشة رضی الله عنها و در طبرانی ست از حدیث عطا از ابن عباس
که خلیفه کرد آنحضرت ابن ام مکتوم را بر نماز و جز آن از کار و بار مدینه و اسنادش حسن ست و ذکر کرد ابن سعد و ابن اسحق آن مغازی بیاراکه در و روی آنحضرت
او را خلیفه کرده در بعض وی اختلاف ست و درین باب ست از عبد الله بن عمر الخطمی که وی امامت میکرد قوم خود را که بنی حطمه اند و حال آنکه نابینا بود
در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخرجه الحسن بن سفیان فی مسنده وابن ابی خیثمة وعنه قاسم بن اصبغ فی مصنفه در حاشیه تلخیص گفته که قوی تر
ازین حدیث در دلالت بر امامت اعمی بلا کراهت حدیث محمود بن الربیع ست ثابت در صحیحین که عتبان بن مالک امامت میکرد قوم خود را و وی
اعمی بود و بالجمله درین حدیث دلالت ست بر جواز امامت اعمی بلا کراهت وبعضی گفته اند اگر اعلم باشد پس اولی تر ست کذا فی شرح الکنز نقلا
عن المبسوط و همچنین ست در کتاب الاشباه والنظائر شیخ در ترجمه گفته دیدم من شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی را که رفته بود بصر وی
در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی از ان و میسر نشد مرا سوال بجهت تادب و اعتماد بر آنکه هر چه ایشان
کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس یافتم در فقه که حکم می کنند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز امامت مفضول
با وجود افضل که با وجود علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذری که مذکور شد انتهی شوکانی رح گفته صحیح ست جماعت
در پس مفضول زیرا که آنحضرت نماز گذارد عقب ابو بکر و غیر او از صحابه و یافته نشد دلیل بر افضل بودن امام و آنکه در بعض روایات احادیث آمده
که امامت نکنند شما را صاحب جرأت و درین و مثل آن نیز قائم نمی شود حجت بمانند آن و بر فرض قیام حجت ثابت از ان همین قدر ست که امامت
ذو جرأت درین ممنوع ست نه آنکه امامت مفضول ممنوع ست و معارضه کردند این را با حادیثی که متضمن ارشاد نماز گذاردن ست در پس
هر بر و فاجر و کسی که لا اله الا الله گوید و این اگر چه ضعیف ست لیکن نیست ضعف از معارض خود و اصل این ست که نماز عبادت ست صحیح
گذاردن او پس هر مصلی که ارکان و اذکار آن بر وجهی که نماز از صورت مجزیه خود بر آید بجا آرد اگر چه مصلی مجتنب از معاصی نبود و متورع نباشد
از چیزی که از ان تورع می باید و لهذا شارع ورع و عدالت را در امامت اعتبار نکرده و حسن قرأت و علم بسنت و قدم هجرت و کبر سن را
اعتبار فرموده پس مفضول لائق نیست که امام شود فاضل را مگر باذن وی و در ما ورای این امور اعتبار فضل نیست انتهی ملخصا و همین ست
اشبه والله اعلم **وعن** ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا علی من قال
لا اله الا الله نماز جنازه بگذارید بر کسی که گوید این کلمه را و در روایت احمد و ابو داود از حدیث ابو هریره باین لفظ آمده نماز جنازه واجب ست
بر هر مسلمان نیک باشد یا بد اگر چه کبائر کرده باشد و نماز نکردن آنحضرت بر مدیون که هیچ نگذاشت که بدان دین او را ادا کرده شود
بقصد زجر و تشدید بود و همچنین بر محدود بحد زنا و غیره و الآن اتفاق ست علما را بر وجوب آن و امام احمد گفته خلیفه نگذارد و دیگران
بگذارند و این موافق ظاهر حدیث ست **وصلوا خلف من قال لا اله الا الله** و نماز بگذارید در پس هر کسی که بگوید این کلمه را
و در روایت احمد و ابو داود از حدیث ابو هریره باین لفظ آمده واجب ست بر شما جماعت پس هر مسلمان بر باشد یا فاجر اگر چه کرده باشد
کبائر یعنی جائز ست که بوی اقتدا کنند گو مکروه باشد یا واجب ست اعتقاد جواز آن و بعضی استدلال کرده اند باین حدیث بر ایجاب جماعت
این بر تقدیری ست که فسق وی بحد کفر نکشد و مرد صالح حاضر نباشد و درین حدیث دلیل ست بر گذاردن نماز بر قائل لا اله الا الله اگر چه
تهاون بواجبات نماز نکند و باین رفته ست زید بن علی و ابو حنیفه مگر استثنا کرده ست قاطع طریق و باغی را و شافعی را در قاطع طریق
قولهاست وقتی که مصلوب شود و اصل این ست که هر که کلمه شهادت میگوید پس او راست آنچه مسلمانان راست و از انجمله ست نماز جنازه

گذاردن بروی و دلالت میکند برای او حدیث قاتل نفس مشقص که فرمود آنحضرت من نمی گذارم بروی و نهی نکرد صحابه را و نیز عموم شریعت نماز جنازه مختص نمی شود بهیچ یکی از کلمه گویان مگر بدلیل واما نماز خلف قائل لا اله الا الله پس گذشت که نیست دلیل بر اشتراط عدالت و روی هر که نمازش صحیح ست امامتش هم صحیح رواه الدارقطني باسنادٍ ضعيفٍ زیراکه از طریق عثمان بن عبد الرحمن از عطا از ابن عمر مروی ست و عثمان را یحیی بن معین کاذب گفته و نیز مروی ست از حدیث نافع از ابن عمر و در روی خالد بن اسمعیل ست از عمری از ابن عمر و خالد متروک ست و درین طریق ابو الولید مخزومی ست و حالش بر ضیاء مقدسی مخفی نمانده و تابعه ابو البختری وهب وهو کذاب و نیز مروی ست از طریق مجاهد از ابن عمر و در روی محمد بن فضل ست و او متروک ست و این حدیث در طبرانی نیز هست و او را طریق دیگر ست از روایت عثمان بن عبد الله العثمانی از مالک از نافع از ابن عمر و عثمان را ابن عدی متهم بوضع کرده کذا فی التلخیص در بدر منیر گفته هذا الحديث من جميع طرقه لا يثبت وعن علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم الصلوة والامام على حالٍ وقتی که بیاید یکی از شما نماز را و امام بر حالی ست از احوال چنانکه قیام و رکوع و سجود و جز آن فليصنع كما يصنع الامام پس باید که بکند چنانکه امام میکند یعنی تحریمه بندد و در آید در همان فعل لیکن حساب کرده شود بدخول در رکوع بعد از آن رواه الترمذي روایت کرد آنرا ترمذی از حدیث معاذ و علی هر دو باسنادٍ ضعيفٍ زیراکه در روی ضعف و انقطاع ست و گفت ترمذی نمیدانم هیچ یکی را که مسند کرده باشد او را مگر باین وجه و اختیار کرده ست آنرا عبد الله بن المبارک و ذکر کرده ست از بعض ایشان که وی گفت شاید که وی نبردارد سر خود ازین سجده تا آنکه بخشیده شود او را انتهی و روایت کرد ابوداود از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت حدثنا اصحابنا الحديث و در روی این ست که گفت معاذ لا اراه على حال الا كنت عليها و باین مندفع می شود انقطاع چه ظاهر این ست که راوی عبد الرحمن غیر معاذ ست بلکه جماعتی از صحابه است و نیست انقطاع مگر در میان عبد الرحمن و معاذ و گفته اند زیراکه عبد الرحمن سماعت ندارد از معاذ و از دیگر صحابه سماعت دارد و مراد باصحابنا صحابه اند و در حدیث دلالت ست بر آنکه واجب ست بر لاحق انضمام با امام در هر جزی که از اجزای نماز باشد پس اگر امام راکع یا قائم ست اعتداد بش خواهد بود و اگر قاعد یا ساجد ست قعود و سجده کند با وی اما اعتداد نکند و در حدیث ابن ابی شیبه است هر که یافت مرا قائم یا راکع یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که من بر آن هستم و ابن خزیمه مرفوعًا از ابی هریره آورده چون شما بیائید و ما سجده کننده ایم پس سجده بکنید و نشمارید آنرا چیزی و هر که دریافت یک رکعت دریافت نماز را و نیز مرفوعًا از ابی هریره آورده که هر که دریافت یک رکعت از نماز پیش از آنکه راست کند پشت خود را پس بتحقیق که دریافت آنرا شیخ در ترجمه گفته این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع ست و بصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و در رکعت محسوب شد دوم آنکه کسیکه دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن در هدایه گفته کسیکه دریافت از ظهر رکعتی و در نیافت سه رکعت نگذارد ظهر را بجماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گذارده و لهذا حانث نمی گردد در یمین خود که لا اصلي الظهر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما در جمعه مذهب آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه را چنانکه دریابد در رکوع و اگر دریابد اقل آنرا بنا کند بروی ظهر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعه را اگرچه در تشهد سجود سهو دریافت

باب صلوة المسافر والمريض

باب در بیان نماز مسافر و بیمار عن عائشة رضي الله عنها قالت اول ما فرضت الصلوة ركعتين اول بار که فرض کرده شد نماز یعنی در اول زمان نبوت دو رکعت بود در سفر و حضر فاقرت صلوة السفر واتمت صلوة الحضر پس مقرر داشته شد

نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضر یعنی نماز سفر دو رکعت مقرر ماند و نماز حضر چهار رکعت گردید. متفق علیه. در جواز قصر صلوة رباعی
در سفر هیچ کس را اختلافی نیست و علمای امت اجماع دارند بران ولیکن نزد امام ابو حنیفه این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست
و عزیمت همین ست واگرچه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن تسمیهٔ وی برخصت مجازست نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است واگر مسافر
چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدهٔ اولی بجا آرد که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه بترک سلام آثم گردد واگر قعدهٔ اولی نکرد
نماز جائز نباشد و اعادهٔ آن لازم گردد و مذهب امام مالک نیز چنانکه در رسالهٔ ابن زید ست همین ست زیرا که گفته است ومن سافر اربعة برد وهی
ثمانون میلا فعلیه ان یقصر الصلوة ویصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم می شود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد ست که
قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام ست و دلیل ایشان ظاهر قول وی تعالی ست وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ
فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ وظاهر او دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را
بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت ست و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه که خواهد آمد نیز دلیل آرند ولیکن در صحت آن حدیث
سخن ست چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول ست که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در انجا حاضر بودند و با وی بگذاردند
و از عایشه نیز آمده که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان
کامل ورع و شغف داشتند بطاعت و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی
و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعض علما که قائل اند بوجوب سعی بین الصفا والمروة در قول حق تعالی
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد ست زیرا که قضای او لازم نیست و این علامت وجوب
و عزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور ست قصر احوال ست
نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف ست که استقبال و التزام مکان و جز آن در انجا ساقط ست و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق شهرت مروی ست
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و حدیث عایشه که مذکور شد ازان معلوم میگردد که نماز دوگان در سفر رخصت نیست که بعد از
فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان ست و در حضر چیزی بران افزود و نسائی و ابن ماجه نیز از حضرت عمر رضی الله عنه آورده اند
که گفت صلوة سفر دو رکعت ست و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد صلی الله علیه وسلم
و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم در حضر
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض
کرد در حضر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این یعنی صلوة در سفر
صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقهٔ او را گویند تصدق در انچه قابل قبض نبود اسقاط محض ست و نیز
چون مولای تعالی بکرم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار اشد جرأتی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر
که در وی نیز موافقت مسلمین سهولت ست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب داشته اند و همچنین افطار را در صوم ارجحت همین وجه گفته
شد و آنانکه گفتند که عثمان در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با وی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر می آرد که گفت گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمنی دو رکعت
و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوائل خلافت دو رکعت گذاردم بعد ازان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود علی خلاف فیها

وہم در صحیح بخاری ست کہ آنحضرت دو رکعت گذارد و در منی با وجود آنکہ امن تمام داشت و خوفی در میان نبود و نیز مذکور ست کہ چون عثمان چہار رکعت گذارد عبد اللہ بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت و در دل پستر گفت گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در منی دو رکعت و گذاردم با ابو بکر صدیق و با عمر بن الخطاب ہم در منی دو رکعت کاشکی از بن چہار رکعت دو رکعت متقبلہ نصیب من بودی تعریض بعثمان کرد و اظہار کراہت نمود از مخالفت عمل مقرر کہ قصر ست و گفتند یا ابن مسعود پس توچرا اکردی و موافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در انچہ بکند خوب نیست و ازینجا احتمال جوازی برای اتمام معلوم گردد چہ سکوت ابن مسعود و صحابہ دیگر در غیر جائز روا نبود و اکنون در توجیہ اتمام عثمان رضی و جواز آن از وی وجوہ گفتہ اند بعض گویند کہ وی تاہل کرد بمکہ و نعجہ گرفت و وی امیر المؤمنین بود و پادشاہ چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بہر موضع کہ رود خانۂ اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکہ و رد کردہ شدہ است وجہ اول بآنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با زوجات خود سفر میکرد و حال آنکہ اتمام نکرد و ثانی بآنکہ وی صلی اللہ علیہ وسلم احق و اولی بود بدان و ثالث بآنکہ اقامت بمکہ بر مہاجرین چنانکہ گفتہ اند حرام ست و بصحت رسیدہ است کہ مسارعت میکرد در خروج از مکہ مبادا کہ ظن اقامت شود در وی حال آنکہ اکثر اینہا مجرد احتمالات ست غیر مقرون بروایت و وجوہ دیگر آنست کہ شاید عثمان قائل باشد بآنکہ قصر چنانکہ از ظاہر کریمہ مفہوم گردد مخصوص ست بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب دادہ شدہ است ازین وجہ بحدیث عمر کہ پرسید از حضرت کہ ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران و ما امروز ایمن ایم از ایشان فرمود این صدقہ ایست کہ تصدق کرد خدا بآن پس قبول کنید صدقۂ خدا را و نیز آنحضرت آمن تر از عثمان رض بود بمنی و قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی ست و مبنی بر واقع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف ست و نیز گویند کہ گذاردن عثمان چہار رکعت بسبب آن بود کہ دران سال اعراب و اہل بدر کہ بتفصیل احکام و علم بدان بروجہ کمال و تمام نمیرسند بسیار حاضر آمدہ بودند پس دوست داشت کہ اعلام کند ایشان را کہ فرض نماز چہار رکعت ست و بیہقی حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کردہ کہ عثمان بعد از گذاردن چہار رکعت خطبہ خواند و اعتذار کرد کہ قصر سنت رسول خداست صلی اللہ علیہ وسلم و صاحبین او و لیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم کہ قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند و بعضے گویند مذہب عثمان آن بود کہ قصر مخصوص ست بکسی کہ شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکہ در اثنای سفر اقامت کند بمکانی و چندروز در انجا بایستد اگرچہ نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعض گفتہ اند کہ اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام و عائشہ رض نیز گاہی چہار رکعت میگذارد آنست کہ ایشان باین عقیدہ بودند کہ آنحضرت صلعم مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار آنحضرت صلعم قصر را از جہت اخذ الیسر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشدت کردند بر نفس خود و بیہقی از طریق عروہ بن الزبیر روایت کردہ کہ عائشہ رض را دیدم کہ در سفر چہار رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المؤمنین چرا دو رکعت نگذاردی گفت یا ابن اخی بر من چہار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتی دران نمی بینم ازینجا ظاہر میشود کہ سبب اتمام عائشہ آن بود کہ مذہب وی قصر ست بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت واللہ اعلم ہٰذا ذکر الشیخ فی شرح سفر السعادۃ غرضکہ مذہب حنفیہ وجوب قصر ست خواہ مشقت باشد یا نہ سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن سفر طاعت بود یا معصیت و ہمچنین ست در سائر رخص سفر و مذہب ائمہ ثلثہ آنست کہ قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست میان قصر و اتمام و شک نیست کہ ارجح درین باب مذہب حنفیہ است لہٰذا در بیان آن اطالت کردیم

وللبخاري وحدہ من حديث عائشة ثم هاجر ففرضت أربعا وأقرت صلوة السفر على الأول

پستر ہجرت کرد آنحضرت صلعم پس فرض کردہ شد چہار رکعت در حضر و مقرر داشتہ شد نماز سفر بر حال اول کہ دو رکعت ست

در مصفی گفته حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جمعی از تابعین بآن رفته اند که قصر در سفر واجب ست و مالک نیز بآن رفته است از این حدیث لازم نمی آید که چهار رکعت گذاردن ظهر مثلاً جائز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت وظیفهٔ سفر بود و از غیر قصر و مع هذا چهار رکعت نیز مؤدی از فرض باشد چنانکه چون مسافر بمقیم اقتدا میکند نماز او چهارگانی میگردد والله اعلم و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر آیهٔ فاقصروا نیست بلکه اول دو رکعت میخواندند و آن در سفر باقی مانده است و در حضر منسوخ شده و وظیفهٔ مسافر قصر ست باین حدیث و بفعل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمهور صحابه و اگر اتمام کند مسیء ست بجهت مخالفت سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح ست یا نه ظاهر آنست که صحیح باشد باثر ابن مسعود که مذهب او قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلاف شر و از جهت فحوای نصوص چنانکه مریض که استعمال آب او را ضرر میرسد مامور ست بتیمم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که عدول به تیمم از جهت شفقت ست بروی و همچنین اگر بروی نیت مخاض واجب شود و بناقه چهار ساله الطیب بنفس خود بدهد روا باشد انتهی زاد احمد زیاده کرد امام احمد از عائشه بعد قول وی اول ما فرضت الصلوٰة الا المغرب بگر نماز مغرب که دران قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده است فانها وتر النهار زیرا که آن وتر روز ست اگر دران قصر بر دو رکعت کنند شفع گردد و الا الصبح فانها تطول فیها القراءة و مگر نماز بامداد زیرا که دران دراز کرده می شود قراءت و لهذا تعبیر کرده اند ازان بقرآن الفجر در آیهٔ کریمه چه قراءت معظم ارکان اوست بنا بر طول وی پس تعبیر کردند ازان بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم بر کل و در حدیث ابن عمر ست که گذارد آنحضرت نماز مغرب را در حضر سه رکعت و در سفر سه رکعت برابر و کم نمی شود نماز مغرب در حضر و نه در سفر و آن وتر روز ست

رواه الترمذی **وعن** عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقصر فی السفر ویتم ویصوم ویفطر بدرستیکه بود رسول خدا که قصر میکرد نماز را دو رکعت میگذارد و در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام و گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد و این هر چهار فعل بیای تحتیه است حافظ ابن القیم رح گفته مروی ست یقصر بیای تحتیه و ثانی بتای فوقیه و همچنین یفطر و یصوم یعنی عائشه بعزیمت می گرفت در هر دو موضع گفت شیخ ما حافظ ابن تیمیه رح این باطل ست نبود ام المؤمنین که خلاف کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد خلاف نماز ایشان وکیف که در صحیح ست از وی که فرض کرد خدا دو دو رکعت و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد در صلوٰة حضر و مقرر داشته شد نماز سفر پس با این همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلاف صلوٰة آنحضرت و مسلمین نماز میگذارد و گوییم تمام گذارد عائشه بعد موت آنحضرت و تاویل کرد مثل تاویل عثمان قاله ابن عباس و غیره انتهی رواه الدارقطنی و رواته من طریق عطاء عن عائشة ثقات گفت دارقطنی اسناده صحیح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول ست و دارقطنی و بیهقی حدیثی دیگر نیز آورده اند و حکم بحسن وی نموده و آن این ست که گفت عائشه بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی انت و امی یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عائشه و عیب نکرد بر وی و در مشکوٰة جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر و اتمام ست از شرح السنة نیز نقل کرده و امام در سفر السعادة گفته که در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را بالقصر گذارد و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفر با تمام گذارده و حدیث که مروی ست از عائشه بصحت نه پیوسته انتهی گوییم امام احمد آن را منکر گفته زیرا که عروه از عائشه روایت کرده که وی تمام میکرد و وی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان کما فی الصحیح پس اگر نزد وی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایتی می بود عروه نمی گفت که وی تاویل کرد و تحقیق ثابت شد در صحیحین خلاف آن و در اتصال حدیث باب اختلاف ست زیرا که از روایت عبد الرحمن بن الاسود از عائشه است دارقطنی گفته که وی دریافت عائشه را در حالیکه مراهق بود مصنف گوید هو کما قال چه در تاریخ بخاری و غیر او ثابت ست

موجود ست وابو حاتم گفته داخل کرده شد بر عایشه و وی صغیر بود و سماع نکرد از عایشه و دعوی کرد ابن ابی شیبه و طحاوی بجهت صحت سند را احتجاج [illegible]
وقول دارقطنی در حدیث مختلف ست در سنن گفت اسناده حسن و در علل گفته المرسل اشبه این کلام مصنف ست و در سبل السلام گفته چون
رجوع کردم بسنن دارقطنی یافتم که وی بعد سوق حدیث گفته انه صحیح و در روی علا بن زهیر ست در میزان گفته وثقه ابن معین و ابن حبان گفته بود
از انها که روایت می کنند از ثقات چیزی را که نه مشابه حدیث اثبات ست انتهی پس باطل شد احتجاج بدان در انچه نه موافق اثبات ست و باطل شد
باین وجه دعوی ابن حزم جهالت را زیرا که معروف بر امداد روی عین رجال هر دو و حافظ ابن القیم رح بعد روایت حدیث عایشه گفته شیخ الاسلام را
شنیدم میگفت این دروغ ست بر آنحضرت انتهی مراد روایت بقصر و تیم ست بشناة تحتیه و گردانیدن آن از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
زیرا که از آنحضرت ثابت شده که تمام نکرد در سفر و نه روزه فرض داشت دران وقد حققناه فی البحث فی رسالة مستقلة اخترنا فیها ان القصر رخصة
لا عزیمة انتهی والمحفوظ عن عایشة من فعلها وقالت انه لا یشق علیّ و محفوظ و مضبوط از عایشه آنست که اتمام رباعی
در سفر از فعل او بود و گفته که آن بر من شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد اخرجه البیهقي واشتكره؛ احمد و بالجمله مذهب
ایمه ثلثه آنست که قصر رخصت ست و اتمام عزیمت و نزدیک حنفیه قصر واجب و تمام ست وهو الاصح **وعن** ابن عمر رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يؤتى رخصه كما يكره ان توتى معصيته
بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد اینکه آمده شود رخصتهای او را چنانکه ناخوش میدارد که آمده شود عصیان او را رواه احمد وصححه ابن خزيمة
وابن حبان واین حدیث ناظر ست در انکه قصر فضل ست از اتمام کما قیل حال انکه در وی دلیلی برین مدعا نیست بلکه دلیل بر مساوات رخصت
بعزیمت ست و حدیث موافق قول وی تعالی ست يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وفي رواية كما يحب ان توتى
عزائمه چنانکه دوست میدارد اینکه آمده شود عزیمتهای او در سبل گفته فسرت محبة الله برضاه وکراهیته بخلافها و نزد اهل اصول رخصت
چیزی ست که مشروع شد از احکام بنا بر عذر و عزیمت مقابل اوست و مراد درینجا چیزی ست که آسان گردانید آنرا برای بندگان خود
و وسعت داد آنرا نزد شدت از ترک بعض واجبات یا اباحت محرمات امام شوکانی گفته قصر واجب ست وهرکه آنرا اتمام گذارد گویا در حضر
دو را چار و چار را هشت گذارد عمداً و بود آنحضرت که اقتصار میکرد در جمیع اسفار خود بر قصر انتهی وهو كما قال والله اعلم بحقيقة الحال
وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه و[سلم] اذا خرج مسيرة ثلثة
امیال بود رسول خدا چون بیرون آمد مسیرت سه میل را مراد از بیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن ست زیرا که مراد آنست وی
چون اراده سفر دراز میکرد و قصر نمی بود مگر بعد این مسافت و میل ارض منتهای مد بصر را گویند زیرا که بصر میل کند بر روی زمین تا آنکه فانی می شود
ادراک وی و باین معنی جزم کرده است جوهری و بعض گویند حد وی آنست که نظر کنند بشخص در ارض مستوی و درنیابند که مرد ست یا زن
آینده ست یا رونده و کوذی گفته شش هزار ذراع ست و ذراع بست و چهار انگشت به پهنا برابر و انگشت شش جو ست در حالیکه
پهنا و برابر بود و گفته اند که دوازده هزار قدم انسان ست و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند و گفته اند هزار گام شتر و بعضی سه هزار
ذراع بذرع هاشمی و آن سی و سه انگشت باشد و این ذراع عمری ست در صنعا و بلاد وی همین معمول به ست او ثلثة فراسخ یا سه فرسخ را
و فرسخ سه میل ست وهو فارسی معرب و تفسیر میل گذشت خطابی گفته شک از شعبه است زیرا که وی این حدیث را از یحیی بن زید هنائی آورده
که گفت پرسیدم انس را از قصر نماز پس گفت انس بود آنحضرت الخ در سبل گفته این شک از راوی ست در اصل حدیث تخییر نیست انتهی

وشوكانى گفته اين احسن چيزى ست كه در تقدير سفر وارد شده اخرجه مسلم وغيره انتهى صلى ركعتين ميگذارد دو ركعت در سبل
اختلاف كرده اند علما در مسافتى كه در آن قصر صلوة بايد كرد بر بست قول حكاها ابن المنذر ورفته اند ظاهريه بسوى عمل باين حديث وگفته
مسافت قصر سه ميل ست وجواب داده اند كه اين مسافت مشكوك فيه ست پس بدان احتجاج بر تحديد بسه ميل نتوان كرد آرى احتجاج بر تحديد
بسه فرسخ مى توان نمود زيراكه اميال دران داخل اند پس اخذ باكثر بايد كرد احتياطا وليكن گفته اند كه هيچ يكى بتحديد سه فرسخ نرفته آرے
صحيح ست احتجاج براى ظاهريه بانچه روايت كرده است سعيد بن منصور از حديث ابى سعيد كه گفت بود رسول خدا چون سفر ميكرد يك فرسخ
قصر ميكرد نماز را وفرسخ همان سه ميل ست واقل آنچه گفته اند در مسافت قصر روايت ابن ابى شيبه است از حديث ابن عمر موقوفا كه وى ميگفت
چون بيرون رفتى يك ميل قصر كردى نماز را واسنادش صحيح ست انتهى رواه مسلم وابوداود ولفظ وى اين ست كه قصر ميكرد نماز را
گفته اند اين اصح حديثى ست كه وارد ست درين باب وگفته اند مراد باين مسافتى ست كه ابتداى قصر از انجاست نه غايت سفر كذا فى الفتح
اصحاب ظاهر گويند سفر خواه ممتد بود يا قصير قصر صلوة درو مباح ست زيراكه در نص قرآن واحاديث مطلق سفر واقع شده ومطلق سفر
شامل ست قريب را وبعيد را ونيز اختلاف ست امت را در تعيين وتحديد آن تا آنكه گفته اند كه قريب هشت قول درينجاست پس رجوع
بحكم ظاهر نصوص اولى باشد ودر سفر السعادة گفته از براى قصر وجمع مسافتى معين تحديد نفرموده ودرين باب چيزى صحيح مروى نيست بلكه در
مطلق سفر رخصت فرموده وهمچنين در تيمم سفرى محدود مروى نيست انتهى حافظ ابن القيم رح در زاد المعاد گفته ولم يحد صلى الله عليه وسلم لامته
مسافة محدودة للقصر والفطر بل اطلق لهم ذلك فى مطلق السفر والضرب فى الارض كما اطلق لهم التيمم فى كل سفر واما ما يروى عنه من التحديد
باليوم واليومين او الثلثة فلم يصح عنها فيها شئ البتة والله اعلم وجواز القصر والجمع فى طويل السفر وقصيره مذهب كثير من السلف انتهى والحمد لله
كه حضرت شيخ رح نيز در شرح سفر السعادة بآن اقرار كرده وگفته شك نيست كه در كتاب وسنت بمسافتى معين درين باب منصوص قطعى نيست
وآنچه واقع ست مطلق سفر ومسافرت ست واز آنحضرت صلى الله عليه وسلم نيز سفرهائى كه در انجا قصر كرده متفاوت بود بعضے قريب وبعضے بعيد
چنانكه بنظر در احاديث ظاهر ميشود وليكن صحابه وتابعين را در تحديد وتعيين آن اختلاف بسيار ست انتهى وعنه وهم روايت ست از انس
رضى الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة الى مكة بيرون آمديم با آنحضرت از مدينه بمكه
واين در حجة الوداع بود فكان يصلى ركعتين پس بود آنحضرت كه ميگذارد دو ركعت بجهت مسافرت حتى رجعنا الى المدينة
تا آنكه برگشتيم ما بمدينه ودر آخر اين روايت چنين آمده كه گفته شد مر انس را آيا اقامت كرديد شما بمكه چيزى يعنى مدتى گفت اقامت كرديم بمكه ده روز
زيراكه رسيدن بمكه در صبح چهارم ذى حجه بود وبرگشتن بمدينه در صبح چهاردهم پس معلوم شد كه باقامت ده روز مقيم نمے شوند ونماز چهارگانى نگذارند
متفق عليه واللفظ للبخارى در سبل گفت محتمل كه اين در سفر عام الفتح باشد يا حجة الوداع وابوداود تصريح كرده كه اقامت يا نزده روز
در عام فتح بود ودرو دلالت ست بر اينكه نفس خروج از بلد به نيت سفر مقتضے قصر ست واگرچه از شهر يك ميل هم نرفته باشد ونه انتقال ان والى از ل
قصر كنند تا آنكه در آيد ببلد واگرچه نماز گذارد وخانهاى شهر در جاى نظر او باشند ودر مصفى گفته ابتداى سفر كى متحقق شود پس نيت سفر فقط
كافى نيست چنانكه در ساير احوال الا در اقامت بشرط آنكه اگر آنجا دلالت حال كه نيت را مستلاشى ميگرداند موجود نباشد چنانكه اقامت براے
حرب كفار وفتح قلعهاى ايشان كه درين صورت نيت فقط كافى نيست زيراكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم قصد حج داشتند واسباب سفر آماده كردند
مع هذا نماز ظهر چهار ركعت گذاردند وهمچنان پس مسافر از نيت سفر معتبر نماز او نميست زيراكه آن نيز از آماده كردن اسباب سفر ست نه عين سفر

پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت واین معنی متحقق میشود بخروج از سور قریه اگر ورای آن عمارت نباشد واگر باشد بخروج از عمارات وفی المنهاج فان کان وراءه یعنی السور عمارة اشترط مجاوزتها فی الاصح قلت الاصح لاتشترط ودرین تصحیح اخیر نظرست زیراکه آن سور بمنزلهٔ دیوارهای فاصله بین المحلات ست وهمچنین کلام درانتهای سفر که نیت اقامت درشهر بدون اقامت فائده نمی کند واقامت بلد بوصول دران بلد می باشد **مسئله** چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی از انها نباشد شرعا اورا مسافر نگویند واحکام سفر ثابت نشود بروی استنباط کنیم لابدست از تتبع قسمت ومثال واستقرای افراد سفر وتفتیش محال استعمالات اهل شرع اسم سفر را پس خروج از وطن برچند قسم ست قسمی ست که اورا تنزه واصطیاد وخروج الی المحله والفنا والبساتین والمزارع گویند وآن باسفر مباینت وارد وقسمی ست که اورا هیمان گویند وآن نیز دراول حال مباین ست تا وقتی که بحد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تامل کردیم در فارق سفر وقسم اول یافتیم که آن طول مسافت ست وعدم امکان رجوع درهمان روز یا دراول شبی که بعد از وی ست نه مقاسات تعب زیراکه شکارکنندگان گاهی تعب بسیار می کشند ودر طلب صید گرد شهر بسیار میگردند که زیاده باشد از چهار برید واسم سفر بران جاری نیست وهمچنین شخصی که قلبهٔ رانی میکند ومسافران گاهی یک یک برید دراعتدال هوا برمراکب فارهه میروند ویک ماهه راه باین صفت قطع می کنند وچاره نمی یابیم از اطلاق اسم مسافر بران جماعه پس طول مسافت زیاده از یک برید صفت نفسیه سفر شود وفارق درمیان هیمان وقصد سفر تعیین مقصدست پس قصد وتعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد وسفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی مکه سفر بود وبسوی خیبر وتبوک سفر بود وسفر عبدالله بن عمر بسوی ریم وبجانب ذات نصب سفر فرمود وقصر صلوة درین مواضع می نمود وابن عباس مابین مکه وطائف ومکه وعسفان ومکه وجده قصر میکرد واین بمسافت یک برید قصر نمیکرد ودرین امثله ومانند آن طول مسافت وقصد سفر وتعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک وشافعی واحمد میل کردند باربع برد وتقدیر کرده اند آنرا بدو مرحله یعنی سیر دو روز معتدل باحمال واثقال وازسالم بن عبدالله مسیر یوم تام آمده است پس دراول قصر جائز باشد قطعا وثانی نیز مذهب صحیح ست باعتبار اصول اگر کسی بآن رود انکار نتوان کرد انتهی **وعن ابن عباس رضی الله عنه قال اقام النبی صلی الله علیه وسلم تسعة عشر یوما یقصر** اقامت کرد آنحضرت نوزده[19] روز قصر میکرد نماز را یعنی دو رکعت میگذارد **وفی لفظ** ودر لفظی بتعیین محل اقامت آمده **بمکة تسعة عشر یوما** بمکه معظمه نوزده[19] روز مذهب حنفیه آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده[15] روز یا بیشتر تمام کند واگر در کمتر از پانزده کند قصر کند واگر بی نیت سال وماه ایستد قصر نکند واین تقدیر مروی ست از ابن عباس وابن عمر وطحاوی آنرا روایت کرده وامام محمد درکتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی درآذربیجان شش ماه بایستاد که امروز فردا براید مسافرانه میگذارد وصحابهٔ دیگر نیز باوی بودند وانس نیز باعبدالملک بن مروان درشام دو ماه ایستاد ودو رکعت میگذارد ومذهب شافعی آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد وچهار رکعت میگذارد واگر بی نیت بقصد برامدن امروز فردا زیاده از هژده[18] روز بایستد تمام میکند نماز را وایشان تقدیر باربع را از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند وحنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر که پانزده است ونیز اقامت آنحضرت درمکه ده روز بود باوجود قصر مستلزم نفی این تقدیرست وظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیراکه ایشان برای حج آمده بودند وآن تا تاریخ سیزدهم می کشد واعتبار نوزده روز منافی ست بانچه از ابن عمر وانس نقل کرده شده ودر حدیث ابن عباس نیز منافی تقدیر هژده روز ست وگفته اند که شاید روز نزول وروز رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر گفته باشد واین بعید ست کذا فی الترجمة **رواه البخاری** واحمد در بعضی گفته لبث چند قسم می باشد اقامت ومکث یسیر ومکث دیگر که نه اقامت ست

وثلث يسير پس ثلث يسير آنست كه مسافر را هر روز پيش مي آيد از ثلث ليله وبعض يومين يا يوم وبعض ليلتين وگاهي ثلث زائد از ين باشد مثل ثلث
دو روز وسه روز ودر سفر حج ثابت شد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وصحابه در منى اكثر يوم نحر ويوم حادي عشر وثاني عشر واكثر يوم ثالث عشر مكث فرموده
وقصر كردند نماز را پس معلوم شد كه اين ثلث هم سفر را بر نمي دارد ودر حديث شيخين آمده است كه يقيم المهاجر بعد قضاء نسكه ثلثا ازينجا بطريق فحوى
معلوم مي شود كه اقامت زائد از ثلث را در احكام شرعيه اثري هست پس سعيد بن المسيب مكث اربع ليال گفت وشافعي اقامت اربعة ايام گوا
واحمد بيست نماز فرود آورد ونيت مكث اين قدر نيز شرط است بحديث ابن عمر كه مي آيد ونيت مكث در موضع معين نيز شرط است زيرا كه آنحضرت صلى الله
عليه وسلم داخل شدند بمكه بتاريخ پنجم ذي حجه ودر اول نماز روز هشتم بسوى منى بر آمدند ونهم در عرفات ماندند ودهم در منى آمدند ودرين مدت قصر مي فرمودند پس
اگر مكث در موضع معين شرط نبودي مي بايست كه نماز اقامت ميگذاردند وابو حنيفه نظر خود را دورتر انداخت وگفت چون مكث يوم ويومين اسم
سفر را بر نميدارد وبالاتر از ايام در تقديرات شرعيه شهور است وبسا احكام كه نصف شي را دران حكم تمام داده اند پس هر كه نيت اقامت پانزده روز
يا زائد بران در شهري يا در ديهي دارد مقيم است والا بر حكم سفر باقي است وشرط ديگر هم هست وآن صلاحيت مكان است براي اقامت پس اگر
در صحرا نيت اقامت پانزده روز محقق شود سفر منقطع نگردد وفي رواية لابي داود سبع عشرة وفي اخرى خمس عشرة
ودر روايتي مر ابو داود را از ابن عباس هفده روز ودر روايتي پانزده روز آمده است وله وابو داود راست از حديث عمران
بن حصين ثماني عشرة هيجده روز ورواه الترمذي والبيهقي ايضا وله ويهم ابو داود راست عن جابر اقام بتبوك عشرين
يوما يقصر الصلوٰة اقامت كرد آنحضرت در تبوك بيست روز قصر ميكرد نماز را بيهقي گفت اصح روايات درين باب روايت
بخاري است نوزده روز وجمع كرد امام الحرمين وبيهقي درين روايات باحتمال آنكه در بعضے ازينها شمار نكردند روز دخول وخروج را وآن
روايت هفده روز است وبعضے شمار كردند آنرا وآن روايت نوزده روز است ودر روايت هيجده روز دخول را گرفته نه يوم خروج را مصنف
در تلخيص گفته اين جمع متين است باقي ماند روايت پانزده روز در حكم شاذ بنا بر مخالفتش وروايت بيست روز صحيحة الاسناد است
اما اين نيز شاذ است اللهم مگر آنكه حمل كرده شود بر جبر كسر وروايت هيجده روز من حيث الاسناد غير صحيح نيست شوكاني گفته چون
اقامت كند در شهري در تردد قصر كند تا بيست روز زيرا كه هر كه رخت خود در خانه انداخت حكم سفر از وي برخاست ومشقت سير از وي جدا شد
واگر شارع اين چنين مقيم را مسافر نام نمي نهاد ونمي گفت اي اهل مكه تمام كنيد نماز خود را كه ما قوم مسافرانيم البته حكم سفر براي او ثابت نمي شد پس آنچه واجب
در قصر اقتصار است باوجود اقامت بر مقداري كه شارع آنرا جائز داشته وبر زائد ازان مسافر را حكم مقيم است وواجب است بر وي اتمام نماز
زيرا كه وي مقيم است نه مسافر واقامت كرد آنحضرت در مكه در غزوه فتح هيژده شب يا نوزده شب يا كمتر ازان پس واجب بر ما نيز اقتصار است
برين مقدار واتمام نماز بعد ازان وخدائي راست نيكي ابن عباس حبر امت چه عجب افقه وافهم است مر مقاصد شرعيه را كه گفت فيما رواه البخاري
چون فتح كرد آنحضرت مكه را اقامت نمود نوزده روز وگذارد دو ركعت پس هر گاه كه ما سفر ميكرديم ونوزده روز اقامت مي نموديم قصر ميكرديم
واگر زياده مي مانديم تمام ميكرديم من گفتم كه اين است فقه دقيق ونظر عميق بر ابلغ تحقيق واگر مي گفت او را جابر كه مانديم ما با رسول خدا صلى الله
عليه وسلم بيست شب در تبوك ودر حاليكه قصر ميكرديم نماز را البته ابن عباس او را نيز همچنين مي گفت ودرين مسئله مذهبهاست ارجح آن
اين است انتهى ورواته ثقات الا انه اختلف في وصله وراويان حديث جابر همه ثقه اند مگر آنكه اختلاف كرده شده است
در وصل اين حديث زيرا كه در سندش معمر است ابو داود گفته غير او آنرا مسند نكرده ورواه ابن حبان والبيهقي من حديث معمر

وصححه ابن حزم والنووي واعلال كرده است آنرا دارقطني وعلل بارسال وانقطاع وبا اینکه علی بن مبارك وغير او از حفاظ روايت كرده اند از يحيى بن كثير از ثوبان مرسلاً وروايت كرد آنرا اوزاعی از یحیی از انس پس گفت بضع عشرة وروى الطبراني في الاوسط من حديث انس مثله وهو ضعيف ويحيى سماعت ندارد از انس وبالجمله چون نووى وابن حزم آنرا صحيح گفته اند حجت قائم می شود بتصحیح این ائمه صحیحین پس قیاس پانزده روز بر مدت طهر ودیگر احتمالات معارض این صحت نمی توانند شد گو حدیث موصول نباشد وابوداود برای احادیث این باب ترجمه کرده وگفته باب متى يتم المسافر وبعده این حدیث را سوق کرده ودران کلام ابن عباس ست من اقام سبعة عشر قصر ومن اقام اكثر اتم ودر سبل السلام گفته اختلاف کرده اند علما در قدر مدت اقامت چون عزم اقامت کند مسافر وتمام کند دران نماز بر اقوال ابن عباس گفت اقل مدت اقامت ده روز ست لقول علی رضی الله عنه اذا اقمت عشرا فاتم الصلوة لیکن در سندش ضرار بن صرد ست مصنف در تقریب گفته انه غير ثقة قال وهو توقيف وحنفيه پانزده روز گفته اند مستدل بیکی از روایات ابن عباس بقول وی وقول ابن عمر اذا قدمت بلدة وانت مسافر وفي نفسك ان تقيم خمس عشرة ليلة فاكمل الصلوة بها ومالكيه وشافعيه بآن رفته اند که اقل آن چهار روز ست واین مروی ست از عثمان ومراد غیر یوم دخول وخروج ست واستدلال کرده اند بمنع آنحضرت مهاجرین را بعد مضی نسک از زیادت بر سه روز در مکه واین دلالت کرد بر اینکه باقامت چهار روز مقیم میشود ثم اقوال اخر لا دليل عليها این همه در حق کسی ست که داخل بلده شد بعزم اقامت واما کسی که متردد ست در اقامت وعزم نکرده است بران پس دروی اختلاف ست ابوحنیفه واصحاب وی گفته اند وهو قول للشافعي که قصر کند همیشه زیرا که اصل سفر ست ودلیلش فعل ابن عمر که شش ماه در آذربیجان ماند وقصر کرد ومروی ست از انس بن مالک که یکسال یا دو سال در نیسابور اقامت نمود ونماز را بقصر میگذارد واز جماعتی از صحابه مروی ست که اقامت کردند در رام هرمز نه ماه وقصر کردند وبعضی تقدیر کرده اند بپانزده وهفده وهیژده حسب ورود روایات در مدت اقامت آنحضرت در مکه وبعد ازان وبعد تجاوز مدت مذکور اتمام او ست ومخفی نیست که نیست دلیل در مدتی که قصر کرد دران بر نفی قصر در زائد بران وچون دلیلی بر تقدیر مدت قائم نیست اقرب آنست که لایزال قصر کند کما فعله الصحابة زیرا که ببقا باتردد روزانه در اقامت ورحیل مقیم نامیده نمی شود اگرچه مدت بطول کشد ومؤید این ست روایت بیهقی در سنن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوک چهل روز قصر میکرد نماز را پس گفت تفرد به الحسن بن عمارة وهو غير محتج به انتهى در مصفى گفته اکثر علما متفق اند بر انکه چون مسافر را نیت اقامت نباشد وباتفاق در موضعی درنگ کند حکم سفر ازوی زائل نگردد گو تا آخر عمر منجر شود وشافعی را دو قول ست یکی موافق جمهور ودیگر مختار بغوی وآن آنست که در صورت زیادت ثلث بر چهار روز اتمام لازم ست گو عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف یا جنگ باشد وآنچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه وسلم عام الفتح بمکه ثمان عشر او ثمانية عشر یوما آنرا بر صورت خوف وحرب فرود می آرد والله اعلم انتهى

وعن انس رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ارتحل قبل ان تزيغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصر ثم نزل فجمع بينهما بود آنحضرت چون کوچ میکرد وبر می آمد از منزل پیش از آنکه میل کند آفتاب وبرگردد تاخیر میکرد ظهر را تا وقت عصر پس فرود می آمد وجمع میکرد در میان ظهر وعصر واین را جمع تاخیر گویند مصنف در فتح الباری گفته جمع بین الصلوتین نبود مگر در وقت ثانیه یعنی عصر که آنرا جمع تاخیر گویند تا آنکه احتجاج کرده است باین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیم را که گذاردن عصر ست در وقت ظهر ونیست در وی دلالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلى الظهر پس اگر جمع تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر ضم می نمود واین فعل وی صلی الله علیه وسلم مخصص احادیث توقیت ست که گذشت وعلما را درین مسئله اختلاف ست مذهب ابن عباس وابن عمر وجماعه از صحابه ومالک واحمد وشافعی جواز جمع ست در سفر برای مسافر تقدیما وتاخیرا بموجب این حدیث وتاخیر

وبحدیث آینده در تقدیم ومروی ست از اوزاعی جواز جمع تاخیر فقط عملا بهذا الحدیث وهو مروی عن بال [redacted] محمد بن حزم ومذہب
نخعی وحسن و ابوحنیفه عدم جواز جمع ست تقدیمًا وتاخیرًا برای مسافر وتاویل کرده اند آنرا بجمع صوری یعنی تاخیر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ظهر را تا آخر وقت وتقدیم فرمود عصر را در اول وقت ومثله العشاء ور دکرده اند برایشان که اگرچه این معنی در جمع تاخیر متمشی می شود اما تمام نمی شود
این تاویل در جمع تقدیم که مفاد قول اوست وفی روایة الحاکم الخ کما سیاتی فان زاغت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر ثم رکب
پس اگر میل کرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کنند میگذارد نماز ظهر پیشتر سوار می شد وبعد از ان چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی وبدین صورت
جمع واقع نشدی متفق علیه ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از درآمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود ودر ارتحال بعد از درآمدن
وقت ظهر جمع تقدیم واحمد وابوداود وابن حبان وحاکم ودارقطنی از حدیث معاذ آورده اند وترمذی آنرا حسن گفته که بود رسول خدا در غزوۀ
تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ آفتاب تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را ومیگذارد هر دو نماز را معًا وچون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب
تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر ومیگذارد عصر وظهر هر دو معًا پیشتر روان می شد وهمین ست حجتنا حافظ شوکانی چنانکه در وبل الغمام گفته
وانه جمع التقدیم والتاخیر انتهی .... حجة ..... بالغ گفته مشروع ..... تقدیم وتاخیر ولیکن مواظبت نکرد آنحضرت بران ..... عزیمت
بروی یعنی واجب نکرد آنرا چنانکه دربارۀ قصر فرمود انتهی ودر سفر .... گفته جمع در سفر عادت دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودی
جمع کردی اما جمع در حالت نزول وقرار مروی نیست انتهی وفی روایة الحاکم فی الاربعین باسناد الصحیح صلی الظهر
والعصر ثم رکب ودر روایت حاکم باسناد صحیح در اربعین آمده که بگذارد ظهر وعصر را پس تر سوار شد یعنی چون آفتاب زائغ شد قبل
از ارتحال این هر دو فریضه را معًا بگذارد واین مفید ثبوت جمع تقدیم ست از فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ومتصور نیست دران جمع صوری
وزیاده کرد اسمعیلی که از رواتِ بخاری ست لفظ والعصر را مصنف در تلخیص گفته این زیادت غریب صحیح الاسناد ست وقد صححه المنذری من هذا
الوجه والعلائی وتعجب ست از حاکم که آنرا در مستدرک نیاورده واو را طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط انتهی وبالجمله در مصفی گفته تفتیش
حقیقت جمع وارکان وشروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول را آخر وقت او گذارند ونماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت
جمع ست نه حقیقت آن وحمل احادیث بران تاویل بعید ست که بتخطیه وتغلیط صحابه می کشد ودر بعض احادیث جمع تقدیم آمده وآن صریح ست
در جمع دو نماز در وقت یکی از انها پس این صفت نفسیه پیدا شده وآنکه از بعض صحابه جمع صوری روایت کرده اند باین مسئله تباین ندارد زیرا که
تسهیل که سبب ترخیص ست در چند صورت می تواند بود وبملاحظه آن رخصت متنوع می شود پس این نیز رخصت ست وآن نیز رخصت ست ولفظ
جمع دلالت میکند در سوالات عمر فاروقیه عرفا بجهت آنست که فصل ... سیر از حضر ... ودر بعض حدیث آمده که بین الصلوتین اناخت ابل وحط
احمال آنها کرده اند وسوالات از استقرای افراد جمع نیز مستفاد می شود حتی ترک روایت متوارث شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد وقضای نماز
بعد انقضای وقت او دیگر ست وجمع دیگر ولهذا اسم قضا بر جمع مستعمل نشده پس فارقی می باید وآن فارق بجز نیت ترخص تجمیع نمی تواند بود
پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم ست ودر جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول
وتقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرای افراد مستنبط ست واگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم وتاخیر مع الجمع وآن
غیر جمع ست پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد وادلیس فلیس پس این شرط مشروعیت جمع پیدا شد وآیا شرط مشروعیت آن
بسفر طویل ست یا مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فقهارا درینجا اقوال ست وانچه برین بنده ظاهر می شود آنست که سفر طویل محل رخصت ست

سائر باشد یا نازل بحدیث معاذ ولسبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را مظنهٔ حرج ساخته اداراتِ رخصت بهمان فرموده است
بغیر ملاحظهٔ وجود تعب و ضروری بودن سرعتِ سیر و تحقق خوف و مانند آنها و جمع در سفر قصیر مشروط است بخوف یا سرعتِ سیر بحدیث عبد الله
بن عباس که صلّی رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر والعصر ثمانیا جمیعا و قید ضرورت لاحق شده باجماع جمهور امت و لهذا جمع فی المطر
وفی المرض مشروع شد و آیا جمع در عرفه بعلتِ سفر است یا بعلتِ حج قول سالم تایید احتمالِ اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند تفرموده آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ... تابعین را و ائمه جمیع اهل مکه را از اقتدا با مام مسافر که جمع میکند دلیل جمع مقیمین بعلتِ حج می تواند شد انتهی **ولابی نعیم**
فی مستخرجه ای فی مستخرجه علی صحیح مسلم کان ای النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی
الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل بود آنحضرت چون می بود در سفر پس زائل گردید آفتاب میگذارد ظهر و عصر را همه و معًا بعده کوچ
میکرد در فتح الباری این لفظ را از روایت اسحق ابن راهویه آورده و بالجمله روایت حاکم و ابو نعیم هر دو مفید ثبوت جمع تقدیم است و جمع تاخیر
از حدیث اول معلوم شده پس جمع بین الصلوتین از ین احادیث تقدیما و تاخیرا هر دو ثابت شده و این هر دو روایت صحیح اند کما قال المصنف
مگر حافظ ابن القیم رح عنه اختلاف کرده اند در روایت حاکم بعضے صحیح و بعضی حسن گفته و بعض قدح کرده و موضوعش گردانیده و نسبه الحاکم
حکم بوضعه لیکن کلام حاکم در بیان وضع وی ذکر نموده بعده ابن القیم آن را رد کرده و اختیار نموده که موضوع نیست و سکوت مصنف بعینه است
زیرا که جزم نموده که اسنادش صحیح است و این دلالت میکند بر رد مصنف کلام حاکم را و مؤید صحت اوست قوله وعن معاذ الخ لما سبحی
شیخ در ترجمهٔ مشکوة وهم و در شرح سفر السعادة گفته وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعضے احادیث مطلق و بعضے
مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جد در سیر و تعجیل سیر و از ینجا اختلاف کرده اند علما پس بعضی قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق
از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعضے مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل در فتح الباری گفته
مشهور از مذهب مالک این است و تخصیص کرده اند بعضے بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است
از امام و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز
جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد ابو حنیفه جائز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را
بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبائر شمرده میشود و امام محمد در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر
بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقتِ واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع
صلوتین در وقتِ واحد کبیره است از کبائر و می آرد که روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علاء ابن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون
تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود او را خبر آحاد بخلاف فطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند
بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقتِ خود مگر دو نماز
مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر
و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه در ان الصحیح در احادیث واقع شده در غزوهٔ تبوک است و ثابت نشده
که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمهٔ کان دلالت بر استمرار و دوام ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت
ابو داؤد و از ابن عمر آمده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و آنرا ابن عمر نیز آورده

که وی جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جائی رسید وآنجا برفت ودر روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار وترمذی آورده که سالم بن عبد الله
بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیء از صلوة در سفر گفت لا مگر در مزدلفه وآنچه دیده‌اند جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست ودر روایت
صحیح بخاری اختلاف ست ولهذا بسیاری از ائمه بران قائل نیستند پس تا بماند الا جمع تاخیر ودر بعض احیان وتاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین
آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را وگذارده شود در آخر وقتش وتعجیل کرده شود ثانیه را وگذارده شود در اول وقت آن وبعض این را
جمع صوری نامیده‌اند که بظاهر وصورت جمع ست نه حقیقة ومعنی واطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر می‌کنند
در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث حمنه بنت جحش فتدبر واگرچه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین ست که جمع میکرد در میان
ظهر وعصر ومیگذارد در وقت عصر محمول بر همین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم وتحقق تخفیف ورفع حرج که در بعض روایات واقع شده است
که جمع میکرد تا در حرج نیفتد از دامت خود را آن ست که روی توسیع ست که اگر یکی را فراغ ورفاهیت حال وسعت مجال در گذاردن نماز در اول
وقت باشد اجتناب کند واگر نباشد تاخیر کند ودر آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه وتوسع وتخفیف در رعایت
این طریقه ظاهر ست وشناختن وادراک آخر وقت مغرب ظاهر ست ودر مسلمین نیز بحسب ظن وتخمین میسر ست خصوصا در صورت وجود قافله
وکثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست ودر تعیین
آخر وقت واول خواص را اشکال ست چه جای عوام فتدبر وبتحقیق روایت کرده است ابو داؤد از علی که چون مسافرت میکرد وسیر میکرد بعد از
غروب آفتاب تا آنکه نزدیک مے شد که تاریک شود پس نزول میکرد ومیگذارد مغرب را پس می طلبید طعام را وتعشی میکرد پس برمیگذارد
عشا را وارتحال میکرد ومیگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم وامام محمد در موطای خود می گوید رسیده است بما از ابن عمر که
وی میگذارد مغرب را وقتیکه تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق ودر جامع الاصول از ابو داؤد
از نافع وعبد بن واقد می آرد که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد وبگذارد مغرب را پس انتظار
انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه
من کردم ودر روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظر ست در جمع بطریقی که مذهب ابو حنیفه است وظاهر
آن می نماید که روایات در عدم جمع وجمع در وقت واحد وجمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت وتعجیل در اول همه آمده وامام ابو حنیفه اخذ
عدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا لمحافظة الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعیه گفته‌اند که ترک جمع افضل ست
ودر روایتی از مالک آمده که جمع مکروه ست وفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم این ست آنچه
حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بعده در ترجمه مشکوة گفته که این ست آنکه میسر شد از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام وندیدم
هیچ یکی را از شارحین که تکلم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم انتهی ولیکن مخفی مباد که اکثر این استدلالات که حضرت شیخ
در ترجیح مذهب حنفیه با یراد آثار در برابر اخبار کرده‌اند بعد امعان نظر مخدوش می نماید وحجت بدان قائم نمی شود بیانش آنکه روایت
موطای امام محمد در نهی از جمع ناظر در اقامت ست نه در سفر پس از ما نحن فیه نباشد وتعیین اوقات نماز چنانکه بقول وفعل آنحضرت ست
همچنان جمع هم بفعل او ست که جائز نا بهذا سن جائز لک فلا ینقص به الحجة وعدم رویت ابن مسعود جمع آنحضرت را در غیر مزدلفه مضر
مقصود نیست زیرا که این نقل عدم ست نه عدم نقل ومثبت مقدم ست بر نافی وابن مسعود چیزهای بسیار فراموش کرده بود محتمل که این هم

فراموش کرده باشد و بیان بعضے ازین چیزها در ذیل مسئلہ رفع الیدین گذشت و همچنین دائمی نبودن این فعل افاده نهی نمی کند و نفی ابن عمر
حسب معلوم خود ست ممکن که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع دست بهم نداده و در اثبات حکم قوت سند باید
نه کثرت روایات پس مدفوع شد این قول که احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل اند و تاویل جمع بجمع صوری خلاف ظاهر احادیث این
باب ست که در ان صریح گذاردن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود ست پس در برابر نص جلی مقبول نشود گو اطلاق وی بران جائی دیگر گنجایش
داشته باشد و شناخت اوقات صلوات در کلام شارع بنوعی واقع شده که قروی و بدوی و جاہل و عالم دران برابر ست چنانکه در باب اوقیت الصلوٰة
گذشت پس قول بعض شافعیه در وجود حرج بجای خود باشد و روایت مالک اصح ست از روایت امام محمد در قبلیت شفق و بعدیت آن پس مفید
جمع تاخیر باشد نه جمع صوری و چون از شارع جمع صلوتین تقدیماً و تاخیراً یافته شده جمعی از اہل معرفت بحدیث بآن رفته اند و مبنی احکام سفر
بر یسر و خفت ست چنانکه قصر نماز و ترک روایت مؤکده ازان خبر می دهد در برابرش نهی از جمع محض برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ مذهب
و روایت مستقیم نباشد و صالح تعارض نبود و لهذا بعضے از حنفیه نیز بآن رفته اند شاه ولی الله محدث دهلوی رح در انسان العین فی ذکر
مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاہر مدنی رح نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجیمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد درمیان ظہر و عصر و مغرب
و عشا و در حالت اقتدا سورۂ فاتحه میخواند انتهی بعده خود گفته غرض آنست که با وجود این همه علم التزام مذهب معین در جمیع امور لازم
نمی دانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقته ممتنعه نزدیک فریقین متحقق شود انتهی والله اعلم بالصواب **وعن معاذ**
بن جبل رضي الله عنه قال خرجنا مع النبيّ برادیم ما همراه رسول خدا صلے الله علیه وسلم في غزوة تبوك
در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت ست فكان يصلي الظهر والعصر جميعًا والمغرب والعشاء جميعًا پس بود
که میگذارد نماز ظہر و عصر را همه و مغرب و عشا را همه رواه مسلم واحمد و ابوداود و ابن حبان و حاکم و دارقطنی باین لفظ روایت کرده اند
که بود رسول خدا در غزوه تبوک چون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظہر و میگذارد عصر و ظہر هر دو معاً پس روان میشد
و زیاده کرد احمد از حدیث ابن عباس مغرب و عشا را یعنی چون کوچ میکرد قبل مغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذارد او را با عشا و چون کوچ
میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد او را با مغرب اخرجه ایضا البیهقي والدارقطني وصحح ابن العربي اسناده ولیکن تعقب کرده اند
این را باینکه در اسنادش کسی ست که احتجاج کرده نمی شود بحدیث وی و این هر دو حدیث را طرق دیگر نیز هست که بعض او تقویت بعض میکند
و نیست دران آنچنان مقالی که احتجاج را بمجموع آن باطل کند و جمع میان مغرب و عشا بحدیث ابن عمر ست در صحیحین و غیرهما که بود رسول خدا
چون جد میکرد در سیر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه غائب می شد شفق پس جمع میکرد درمیان مغرب و عشا و بحدیث ابن عباس ست نزدیک
بخاری که بود آنحضرت که جمع میکرد درمیان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمع میکرد میان مغرب و عشا و این شامل جمع
تقدیم و جمع تاخیر هر دو ست تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظہر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و تاخیر آنکه ظہر را در وقت عصر و مغرب را
در وقت عشا بگذارد و اختلاف ست در آنکه افضل برای مسافر چیست جمع ست یا توقیت شافعیه ترک جمع افضل گفته اند و مالک گفته
غیر مکروه ست و گفته اند مختص ست بکسی که عذر داشته باشد حافظ ابن القیم رح در ہدی نبوی گفته نبود آنحضرت که جمع کند راتب را در سفر
چنانکه بسیاری از مردم می کنند و نه جمع وقت نزول جز این نیست که جمع میکرد وقت تیز روی و سیر عقیب صلوة کما في احادیث تبوک و اما جمع
آنحضرت در حالت نزول در غیر سفر پس نیست منقول مگر در عرفه و مزدلفه برای اتصال وقوف کما قال الشافعي وشيخنا ابن تيمية رح و ابو حنیفه آنرا

از تمام نسک داشته و سبب وی گردانیده و احمد و مالک و شافعی گفته سبب جمع بعرفه و مزدلفه سفر ست و این همه در جمع فی السفر بود و امّا جمع
در حضر پس تمام کلام دران در رسالهٔ افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ایم و در سبل السلام از شارح مغربی نقل کرده که وی بعد ذکر ادلهٔ
قائلین جواز گفته که اکثر ایمه بآن رفته اند که جائز نیست جمع در حضر بنا بر احادیث مبیّنهٔ اوقات نماز و تواتر محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر اوقات آن تا آنکه گفت ابن مسعود ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نمازی بر غیر میقات وی مگر دو نماز که جمع کرد میان
مغرب و عشا در مزدلفه و گذارد نماز صبح قبل از میقات وی و امّا حدیث ابن عباس که نزد مسلم ست که وی جمع کرد در میان ظهر و عصر و مغرب و عشا
در مدینه بغیر خوف و مطر و گفته شد ابن عباس را که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرد که حرج نکند بر امت خود پس صحیح نیست احتجاج
بدان زیرا که این غیر معیّن ست برای جمع تقدیم و تاخیر کما هو ظاهر روایة مسلم و تعیین یکی از انها تحکم ست پس واجب ست عدول ازان بسوی موجب بقا
بر عموم در حدیث اوقات برای معذور و غیره و تخصیص مسافر برای ثبوت مخصص و هذا هو الجواب الحاسم و آنچه مروی ست از آثار صحابه و تابعین آن حجت
نیست زیرا که اجتهاد را دران مسرح ست و بعضی تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بجمع صوری و استحسنه القرطبی و رجّحه و جزم به الماجشون والطحاوی
وقواه ابن سید الناس بما اخرجه الشیخان عن عمرو بن دینار راوی الحدیث عن ابی الشعثاء قال قلت یا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر وعجل العصر واخر المغرب
وعجل العشاء قال وانا اظنه ابن سید الناس گفت راوی حدیث اعلم ست بمراد حدیث از غیر وی و اگرچه ابو الشعثاء بآن جزم نکرده و من میگویم
که این ظنی بیش نیست از راوی و اعلمیت وی جائی ست که روایتی بطریق تفسیر کند با آنکه درین دعوی نظر ست زیرا که قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فربّ حامل فقه الی من هو افقه منه رد می کند عموم او را آری این تاویل متعین ست چه صراحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس
باین لفظ که صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة ثمانیا جمعا وسبعا جمعا اخّر الظهر وعجّل العصر واخّر المغرب وعجّل العشاء و عجب ست
از نووی که چه قسم این تاویل را تضعیف کرده و از متن مروی حدیث غفلت ورزیده و مطلق در روایت محمول میشود بر مقید وقتی که در یک قصه باشد
کما فی هذا و این قول که قول وی اراد ان لا یحرج امته تضعیف جمع صوری میکند بنا بر وجود حرج دران مدفوع ست باینکه این ایسر ست
از توقیت زیرا که برای دو نماز یکبار تاهب و آمادگی و یک قصد بسوی مسجد و یک وضو کافی ست بحسب اغلب بخلاف دو وقت پس حرج درین جمع بی شک
سبک تر ست و امّا قیاس حاضر بر مسافر کما قیل پس وهم ست زیرا که علت در اصل سفر ست و این در فرع موجود نیست ورنه لازم آید مانند آن در
قصر و فطر انتهی گوییم و هو کلام رصین وقد کنا ذکرنا ما یلاقیه فی رسالتنا الیواقیت فی المواقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی وجزاه
خیرا بعده گفته بدانکه جمع تقدیم در وی خطر عظیم ست و جامع همچو مصلی صلوة ست قبل دخول وقت وی پس حال فاعل چنان باشد که حق تعالی
گفته وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا الآیه و این صلوة متقدمه نیست دلالت بروی بمنطوق و نه مفهوم و نه خصوص
و عموم انتهی کلام السبل و فیه تامل **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تقصروا الصلوة في اقل من اربعة برد قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد و برید شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سه میل
و میل تا آنجا که نظر کنند چنانکه گذشت و شانزده فرسخ چهل و هشت میل باشد و باین رفته است شافعی چنانکه در حاوی که در مذهب ایشان ست
تعیین کرده شانزده فرسخ را و در هدایه و شروح او گفته که امام شافعی تقدیر کرده است در قولی بیوم و لیلة و در قول دیگر بیومین و همین ست
قول مالک و احمد و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین میل کرده است صاحب حجة بالغه چنانکه گفته مسیرت چهار برید متیقن ست و ما دون وی
مشکوک و صحت این اسم بخروج ست از سور بلد یا محلهٔ قریه یا بیوت قریه بقصد موضعی که بر چهار برید باشد و زوال این اسم بنیت اقامت ست

و بعض صالحه معتبر باشد ام بلد و یا قریه انتهی من م ۱۸ الی عسفان آنکه تا عسفان مسافتی است تا طائف و مسافتی از مکه تا جده و
جهت این احادیث سخن ست و ظاهر این احادیث دران ست که این هر سه مسافت برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه و طائف
دراز تر ست از همه مگر آنکه اشارت باخیر باشد که مسافت میان مکه و جده است رواه فی الموطا و نزد امام ابو حنیفه مسافت سه روز معتبر ست بسیر
ابل و مشی اقدام شمس الائمه سرخسی گفته است که چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و همچنین
کند در روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافر و مترتب می شود بروی احکام سفر
در قول صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل ست نه فراسخ و هو الصحیح و بعض اعتبار فراسخ کرده تقدیر نموده اند
بیست و یک فرسخ و بعض بهژده فرسخ و بعض بپانزده و اولی تقدیر بهژده است که وسط است و علیه الفتوی کذا فی بعض شروح الهدایه و هر که
تقدیر کرده بچیزی اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است و نزد امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سوم معتبر ست زیرا که اکثر حکم کل دارد و شیخ
در شرح سفر السعادة گفته که دلیل بر مذهب ابو حنیفه بعض این حدیث را آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر آمده است که آنحضرت فرمود
لا تسافر المرأة ثلثة ایام الا مع ذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روز ست و هر چه
کم ازین ست قصیر و لا یعتد به ست و در دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام نظر ست و نیز در بعض طرق این حدیث مسیرة
یوم نیز واقع شده و اکثر استدلال کرده اند بحدیث مسح خف که فرموده است یمسح المقیم یوما و المسافر ثلثة ایام و لیالیها زیرا که لام الف در
مسافر برای استغراق ست پس معنی این چنین می شود هر مسافر مسح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر ازان اعتبار کنند بایستی
مسافری باشد که ممکن نباشد او را مسح ثلثة ایام و اراده این معنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب گردد سفر او سه روز را خلاف ظاهر
عبارت ست و همچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافر بمسح کذا ذکروا فلیفهم و بالجمله بعض احادیث و اخبار ناظر اند در ثلثة ایام و بعض در کمتر
ازان و بعض در چهار برید و در بعض احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده الی قوله و شک نیست که مذهب ابو حنیفه باحتیاط قریب تر ست
کما لا یخفی انتهی کلامه گویم ارجح مذاهب درین باب آنست که در دُرر بهیه گفته واجب ست قصر بر کسی که بیرون آمد از شهر خود حالیکه
قصد کننده است سفر را اگر چه کمتر باشد از برید و هر گاه که اقامت کند در شهری در تردد قصر کند تا بست روز و چون عزم کند بر اقامت
چهار روز تمام کند نماز را بعد آن و برای او ست جمع بتقدیم و تاخیر باذان و اقامت انتهی و در دراری مضیه گفته در تعیین قدر سفر که مسافر
دران قصر کند چیزی نیامده پس واجب شد رجوع بچیزی که لغةً و شرعاً مسمی شود بسفر پس هر که از محله خود بر آید و در مسیر خود مسافر شمرده شود
می قصر کند نماز را اگر چه این محل کمتر از برید باشد و هر که اعتبار کرده است برید و یوم و یومین و ثلاث یوم و زاید بران وی نیاورده است حجتی نیره
بران و غایت آنچه آورده اند این حدیث ست که نیست حلال زنی را که ایمان دارد بخدا و رسول و روز آخرت اینکه سفر کند سه روز بغیر ذی محرم و در
روایتی یک روز و شب آمده و در روایتی برید پس درین حدیث ذکر قصر نیست و نه این حدیث در سیاق سفر پس احتجاج بران مجرد تخمین ست
تسمیه مسافت سفر نزد منافی تسمیه مادون او بسفر نیست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه مسافت سه روزه را سفر نام کرده همچنین مسافت
برید را سفر گفت پس اختلاف روایت و تسمیه برید بسفر منافی تسمیه مادون برید بسفر نیست انتهی ملخصاً و حاصل شد ازین جواب آنچه
حضرت شیخ ذکر کرده بود در تایید مذهب حنفیه و در سبل گفته استدلال کرده اند بحدیث ابو هریره مرفوعاً لا یحل لامرأة تسافر بریداً الا و معها
محرم اخرجه ابو داود و گفته اند که مسافت برید را سفر نام کرده گوییم و نیست در وی دلیل بر آنکه اقل ازین مسافت سفر نام کرده نمی شود بلکه این تحدید

سفری ست که واجب ست در وی محرم و نیست تلازم در میان قصر و در میان سفر وجوب محرم بنا بر جواز توسع در ایجاب محرم تخفیفاً علی العباد و حنفیه بست و چهار فرسخ گفته اند لما اخرجه البخاری من حدیث ابن عمر و حدیث ابن عباس لا تقصروا الصلوة فی اقل من اربعة برد واخرجه البیهقی بسند صحیح من فعل ابن عباس و ابن عمر و بانه روی البخاری تعلیقا بصیغة الجزم من حدیث ابن عباس انه سئل القصر الصلوة من مکة الی عرفة قال لا ولکن الی عسفان والی جدة والی الطائف و میان هر یکی ازین امکنه تا مکه چهار برید ست و اقوال متعارض ست کما سمعت و ادله متقاومه انتهی بعده از زاد المعاد عدم تحدید مسافت نقل کرده وقد تقدم رواه الدارقطني والبيهقي باسناد ضعيف زیرا که در سندش عبد الوهاب بن مجاهد ست و او متروک ست نسبت کرد او را ثوری بسوی کذب و ترک کرد او را دارقطنی و گفت ازدی حلال نیست از وی روایت و نشنید وی از پدر خود پس منقطع باشد و نیز روایت کرده است از وی اسمعیل بن عیاش و روایت وی از حجازین ضعیف ست والصحيح انه موقوف و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عباس و اسناد وی صحیح ست ولیکن اجتهاد را در ان مسرح ست پس محمول شود بر اینکه این حکم از رای اوست و گذشت که ثابت نشده است در تحدید حدیثی مرفوع كذا اخرجه ابن خزيمة شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که وی پرسیده شد از قصر صلوة تا عرفه گفت نه ولیکن تا عسفان و تا جده و تا طائف و اسنادش صحیح ست و ذکره مالک فی الموطا عن ابن عباس بلاغا شوکانی رح در دراری مضیه گفته این مسئله بحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر و اقامت در تردد و اقامت به نیت از ان معرکهاست که بلید میشود دران ذهن و مضطرب میگردد دران مذهبها باشتد اضطراب و متباین می شود دران انظار باشد تباین و اینکه مذکور شد ارجح مذاهب ست اگرچه درین مسئله مذهبهاست انتهی ملخصاً گوییم محل ایراد این حدیث قبل حدیث انس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم **وعن** جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيار امتي الذين اذا اساؤا استغفروا واذا سافروا قصروا وافطروا بهترین امت من کسانی اند که چون کار بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند نماز را و افطار کنند روزه را در سبل گفته حدیث دلیل ست بر انکه قصر و فطر افضل ست برای مسافر از خلاف این هر دو و شافعیه گفته ترک جمع افضل ست پس قیاس آنست که چنین گویند که تمام افضل ست و قد صرحوا به ایضاً و گویا که ایشان قائل نشدند باین حدیث بنا بر ضعف وی انتهی گوییم احادیث صحیحه در افطار و صیام در سفر سه قسم آمده یکی در اباحت افطار مطلقا و آنرا بخاری و مسلم و موطا و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند دوم تخییر میان افطار و صوم و آنرا اصحاب کتب سته از حدیث عایشه و انس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار و ذم صیام و آن نزد مسلم و ترمذی از حدیث جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جائز ست ولیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل ست یا افطار یا هر دو برابر امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه برانند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی ست و فعل آنحضرت در صوم حجت ایشان ست و نیز حاصل می شود بدان برائت ذمه اگرچه در افطار تخفیف ست و نزد سعید بن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعضی دیگر از علما افطار اولی و افضل ست مطلقاً و صحیح قول اکثرین ست در سفر السعادة گفته اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را مخیر میکرد میان افطار و روزه انتهی اخرجه الطبراني في الدعاء والاوسط باسناد ضعيف زیرا که در سندش ابن لهیعه است از ابی الزبیر از جابر رواه اسمعیل بن اسحق فی کتاب الاحکام نحوه وهو في مرسل سعيد بن المسيب و آن در مرسل ابن مسیب ست عند البيهقي مختصراً نزدیک بیهقی بطریق اختصار

شوکانی در مختصر گفته فطر مسافر ومانند او رخصت ست مگر آنکه بترسد تلف شدن یا ناتوانی را از قتال پس عزیمت ست انتهی وعن
عمران بن حصین رضی الله عنه قال کانت بی بواسیر فسألت النبی صلی الله علیه وسلم
عن الصلوة گفت عمران بود مرا بواسیر پس پرسیدم رسول خدا را از حال نماز مصنف در ما سبق این روایت را ذکر کرده فقال صَلِّ قَائِماً
فَاِنْ لَمْ تستطع فَقَاعِداً فَاِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فعلی جَنْبٍ فرمود بگذار استاده پس اگر نتوانی استاده گذاردن پس بگذار نشسته پس
اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو رواه البخاری هو کما قال مصنف این حدیث را در باب صفة الصلوة آورده بود بتفاوت یسیر ولیکن
آنجا نسبت نکرده بسوی هیچ یکی ما بیان کردیم مخرجین او را اخیر بخاری یا آنچه درست از زیادات وعن جابر رضی
الله عنه قال عاد النبی صلی الله علیه وسلم مریضا فرآه یصلی علی وسادة فرمی بها وقال
صل علی الارض ان استطعت والا فأوم ایماء واجعل سجودک اخفض من رکوعک عیادت کرد آنحضرت
بیماری را پس دید او را که نماز میگذارد بر وساده پس بفگند آنرا و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی و بگردان سجده
را پست تر از رکوع خود و هر که از اشاره هم عاجز گردد نماز از وی ساقط شود زیرا که ایجاب صلوة بر چنین مریض از قبیل تکلیف ما لا یطاق
است تعالی هیچ کس را تکلیف فوق الطاقة او نمی دهد همچنین هر که بیهوش شد تا آنجا که وقت نماز برفت پس بر وی هم وجوب صلوة نیست
زیرا که در وقت نماز غیر مکلف بود و همچنین واجب نیست بر کودک و دیوانه و غیره زیرا که اینها مکلف نیند و خطاب تکلیف متناول
غیر مکلف را نیست خلاف درین مسئله میان واجبات شرعیه و آنکه در باره تعوید صبیان و تمرین اطفال وارد ست خطاب آن
بمکلفین ست که بر ایشان تعلیم اوشان واجب ست نه خود بر صغار کذا فی الدراری رواه البیهقی باسناد قوی کما تقدم ذلک
فی باب الصلوة قبل باب السجود السهو وصحح ابو حاتم وقفه وگفت ابو حاتم این حدیث موقوف ست وعن عائشة رضی الله
عنها قالت رأیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یصلی متربعا دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته رواه النسائی
وصححه الحاکم و این حدیث نیز در باب صلوة مریض گذشته و آنجا گفته بود صححه ابن خزیمه و اینجا گفته صححه الحاکم و هیچ یکی از شراح وجه اعاده
این هر سه حدیث و مناسبت او با باب ذکر نکرده و حدیث دلیل ست بر صفت قعود مصلی چون او را عذر باشد از قیام و در وی خلافی هست

باب صلوة الجمعة

مشهور در جمعه ضمه جیم و سکون میم و ضم آنست سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت
عروبه بفتح مهمله وضم را و بای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند بجهت آنست که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز ست پیدایش
عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع و تمام شد از ین جهت او را جمعه نام کردند این چنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس در
اسناد او ضعف ست و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود والله اعلم
و بعض گویند از ان جهت ست که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم
و احمد از ابو هریره و این قول صحیح ترین اقوال ست و از حدیث ابو هریره معلوم شد که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در وے
که یکی از آنها خلق آدم ست و این انسب ست از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز
قوم خود را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و خبر میداد به برآمدن پیغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته که تسمیه جمعه بجهت اجتماع ناس ست

در وی برای نماز و این اسم اسلامی ست و در جاہلیت نام او عروبہ بود نہ جمعہ وتحقیق آنست کہ عروبہ نام قدیم اوست در جاہلیت و ہم اہل جاہلیت
تغییر دادند بجمعہ چنانچہ تغییر دادند سائر نامہای ہفتہ را و نامہای قدیم این بود اول اہون جبار دبار مونس عروبہ شیار و این روز را در زمان جاہلیت
نیز شرفی و امتیازی بود و در اسلام بفضائل و خصائص دیگر امتیازی دیگر یافت کذا فی شرح سفر السعادۃ و جمعہ را خصائص ست کہ در
سفر السعادۃ ذکر کردہ و در ہدی نبوی بست و چند خاصیت آوردہ و سیوطی در نور اللمعہ فی خصائص الجمعہ یک صد و یک خاصیت برای وی
از احادیث کتب ستہ وجز آن ما بین القوی والضعیف بیان نمودہ **عن عبد اللہ بن عمرو ابی ہریرۃ رضی اللہ**
عنہما انہما سمعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی اعواد منبرہ می فرمود بر چوبہای منبر خود یعنی بر منبر و تعبیر
باین عبارت ظاہر بجہت آنست کہ در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و متعارف نبود نزد ایشان جز چوبی چند بر ہم نہادہ و ترکیب دادہ
تا تصریح کردہ بدان کہ منبر شریف از چوب بود نہ از سنگ و خشت و این منبری ست کہ آن را در سنہ سبع یا ثمان غلام زنے از انصار
برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ساختہ بود و نام وے علی الاصح میمون ست نجار بود و این منبر سہ درجہ داشت و مدتی ہمچنین ماند تا آنکہ مروان در زمانہ معاویہ
شش درجہ زیادہ کرد از اسفل و آنرا قصہ ہست کہ معاویہ آنرا بدمشق طلبید و مروان فرستادن خواست پس تیرہ و تاریک شد مدینہ
و برآمد مروان و خطبہ خواند و گفت امیر المومنین حکم کردہ بود از این جہت ویرا برداشتم و زیادت در وی بجہت کثرت مردم کردم بعدہ در سنہ
اربع و خمسین و ست مائۃ چون آتش مسجد شریف در گرفت منبر ہم در ان سوختہ شد **لینتہین اقوام عن ودعہم الجمعات** باید کہ
البتہ باز آیند گروہہای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعہا را و عادت گرفتن ترک آنہا و لہذا بلفظ جمع آوردہ و اکثر آن ترک سہ
جمعہ ست چنانکہ در احادیث دیگر آمدہ **اولیختمن اللہ علی قلوبہم ثم لیکونن من الغافلین** یا تحقیق مہر میکند خدا تعالی بر دلہای
ایشان بعد از ان ہر آئینہ می باشند ایشان از غافلان و معدود و در ایشان و مشہود و محکوم بدان یعنی این دو ثابت و واقع اند یا باز آمدن
از ترک جمعہ یا مہر کردن بر دلہا اگر باز آیند مہر کردہ نمی شود و اگر باز نیایند مہر کردہ می شود بر دلہای ایشان و مہر کردن بر دل کنایت ست از غایت
غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت **رواہ مسلم** این حدیث از اعظم زواجر ست بر ترک جمعہ و تساہل در ان و در وی
اخبار ست بانکہ ترک وی از اعظم اسباب خذلان ست در سبل گفتہ شناختہ ایم ازین معنی کہ ہر کہ جمعہ را یک ہفتہ ترک داد وے بسبب خذلان
بالکلیہ از حضورش محروم گشت و اجماع قائم ست بر وجوب وے علی الاطلاق و اکثر بر آن اند کہ فرض عین ست و در معالم السنن گفتہ
فرض کفایہ ہست نزد فقہا انتہی گوئیم بودن وے فریضہ از فرائض الٰہی ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع و منکر وی کافر ست و مراد بذکر
در قولہ تعالی **فاسعوا الی ذکر اللہ** نماز جمعہ ہست یا خطبہ و سعی و وجوب خطبہ مستلزم وجوب جمعہ ہست کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست
کہ مراد خطبہ و صلوٰۃ ہر دو ست چہ ذکر ہر دو را شامل ست و بر ہر دو صادق و جمعہ خلف ظہر ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون
مصعب بن عمیر را بمدینہ فرستاد حکم فرمود کہ چون میل کند آفتاب پس بگذار با مردم نماز جمعہ را **وعن سلمۃ بن الاکوع رضی**
اللہ عنہ قال کنا نصلی مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الجمعۃ ثم ننصرف ولیس للحیطان
ظل نستظل بہ بودیم ما کہ میگذاردیم با رسول خدا جمعہ را پس بر می گشتیم و نیست برای دیوارہا سایہ کہ سایہ گیریم بدان و ازینجا معلوم
میشود کہ نماز جمعہ قبل زوال ہم کافی ست و باین رفتہ است امام احمد و شیخ در ترجمہ گفتہ کہ ہیچ کس از علما موافقت نکردہ است او را
باین انتہی گوئیم اسحٰق و غیرہ موافقت کردہ اند ویرا و بمنقول شوکانی در شرح مختصر گفتہ آمدہ است آنچہ دال ہست بر کافی بودن وے قبل زوال

وارد شده است در صحیح از حدیث جابر که میگذارد آنحضرت نماز جمعه پس تر می رفتند مردم بسوی شتران خود پس فیح میکردند آنرا وقتی که زائل
می شد آفتاب و درینجا تصریح ست بگذاردن نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب ست حدیث انس که میگذارد آنحضرت نماز جمعه پس تر
برمی گشتند مردم بسوی قائله پس قیلوله میکردند و این حدیث در صحیح ست و مثل اوست حدیث سهل بن سعد انتهی و حافظ ابن القیم رح در هدی گفته
نیست مکروه نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بالخصوص بنا بر ورود احادیث صحیحه درین باب انتهی و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان
که گفت حاضر شدم با ابوبکر جمعه را پس بود خطبه و نماز او قبل نصف نهار پس تر حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میتوانم گفت که
نیم روز شد پس تر حاضر شدم جمعه را با عثمان پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد روز پس ندیدم هیچ کس را که عیب کرده باشد این را
یا انکار ورو روایت کرده است این را احمد بن حنبل و در روایت پسر خود عبد الله و گفت کذا روی عن ابن مسعود و جابر و سعید و معاویة انهم صلوا
قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذهب احمد واضح تر ست و جمهور تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند مراد اول زوال شمس ست و نفی
در قول وی لیس للحیطان ظل متوجه بسوی قید ست یعنی قوله یستظل به نه نفی اصل ظل که دلیل باشد بر صلوٰة قبل زوال گوییم این تاویل مدفوع ست
بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز بعد زوال گذاردی و خطبه و سورهٔ جمعه و منافقون دران خواندی و وقت ذهاب ایشان از جمعه حیطان را
سایه بودی که بآن استظلال میکردند اما صاحب سبل السلام در حواشی ضوء النهار تحقیق کرده که اول وقت وی زوال ست و مؤید اوست حدیث
سهل بن سعد چنانکه بیاید متفق علیه و اللفظ للبخاری حدیث دلیل ست بر مبادرت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس
و نزد جمهور وقت وی همان وقت ظهر ست و نزد مالک جائز ست خطبه قبل زوال نه نماز و حجت ایشان ظاهر این حدیث ست و صریح تر ازان
روایت احمد و مسلم ست از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة ثم نذهب الی جمالنا فنریحها حین تزول الشمس یعنی النواضح
و فی لفظ لمسلم و در لفظی نزد مسلم ست از حدیث سلمه کنا نجمع معه اذا زالت الشمس ثم نرجع ثم نتتبع الفیء بودیم ما
که جمعه میگذاردیم با آنحضرت وقتی که زائل می گشت آفتاب پس تر برمی گشتیم پس تر پی رو می شدیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس این ست
که بود آنحضرت میگذارد جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این
بر تقدیر عموم اشتداد حر ست و در اشتداد تبرید میکرد چنانکه در بخاری ست که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی
در اول وقت میگذارد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگذارد **وعن** ابی العباس سهل بن سعد بن مالک
الخزرجی الانصاری الساعدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل تسمیه کرد روی عنه ابنه العباس و الزهری و ابو حازم از مشاهیر صحابه است
و آخر کسی ست که وفات یافته از صحابه بر قول مشهور در مدینه مرد در سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود قال کنا
نقیل و لا نتغدی الا بعد الجمعة گفت نبودیم ما که قیلوله کردیم و نه طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند
و قیلوله خواب نهار را کذا فی القاموس و در نهایه گفته مقیل و قیلوله استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین ست
متفق علیه و اللفظ لمسلم و حدیث دلیل ست بر مدلول حدیث اول و این از ادله امام احمد و اسحق ست و فی روایة فی
عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی این قیلوله و تغدی بعد از جمعه در زمانه آنحضرت بود و این جمله را مصنف برای آن آورده
تا نگویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود و یا تقریر و رنه معلوم ست که جز وی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار ست
از نماز وی صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته این حدیث فی الجمله تایید مذهب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه است

وتبکیر بدان تا اول وقت بدان برسند انتهی در سفر السعادة در خاصیت یازدهم جمعه گفت که نماز نافله در وقت استوای روز جمعه مکروه نیست چنانکه در
سائر ایام مکروه ست واین مذهب بیشتر علماست چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مکروه می داشت نماز نیمه روز الا روز جمعه
و فرمود که دوزخ را درین وقت می افروزند هر روز الا روز جمعه و در حدیث صحیح وارد شده است استحباب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه و شافعی باسانید خود
روایت کرده که نهی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الصلوٰة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة و علما را درین مسئله قولهاست یکی آنکه نیمه روز
وقت کراهت نیست در هیچ حال و در هیچ روز واین مذهب امام مالک ست دوم آنکه وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه هست واین مذهب امام
ابو حنیفه ست و قولی از امام احمد ست سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام ست غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست واین مذهب امام شافعی ست
و جمیع محققان انتهی گوییم و همین ست مذهب امام ابو یوسف نیز و بالجمله وقت جمعه وقت ظهر ست زیرا که جمعه بدل نماز ظهر ست در حسبل گفته نیست
دلیل درین حدیث بر صلوٰة قبل زوال زیرا که صحابه در مدینه و مکه قیلوله و غدا نمی کردند مگر بعد از نماز ظهر کما قال تعالی وَحِيْنَ تَضَعُوْنَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ
الظَّهِيْرَةِ آری آنحضرت مسارعت می فرمود برای نماز جمعه در اول وقت زوال بخلاف ظهر که تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکه فراهم آیند مردمان انتهی

وعن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما بدرستیکه آنحضرت خطبه میخواند استاده
و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت ست و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ایمه قیام در خطبه شرط ست مر کسے را
که قدرت دارد چنانکه نماز را مصنف در فتح الباری گفت اول کسی که خطبه نشسته خواند معاویه بود و گفته اند که وی دران معذور بوده که پیه شکم او بسیار
شده بود و طاقت استاده شدن و خطبه خواندن نداشت لهذا خطبه اولی نشسته میخواند و خطبه دوم استاده و چون این قعود بحکم ضرورت بود جهت
نباشد دران مر کسی را که تجویز می کند نشسته خواندن خطبه را فجاءت عير من الشام پس آمد کاروانی از شام و ایام قحط بود و عیر بکسر عین مهمله
و سکون تحتیه در نهایه گفته الابل باحمالها فانفتل الناس اليها پس برگردیدند مردم بسوی آن قافله و بی طاقت شده برای دیدنش
بیرون رفتند انفتل بنون ساکنه و فتح فوقیه بمعنی انصرف ست حتى لم يبق الا اثنا عشر رجلا تا آنکه نماندند در مسجد مگر دوازده
کس پس نازل شد این آیت وَاِذَا رَاَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوَا نِ انْفَضُّوْا اِلَيْهَا وَتَرَكُوْكَ قَآئِمًا و ازینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود
و این حدیث را لفظهاست در صحیح ابو عوانه و جابر گفت بودم من در کسانیکه با آنحضرت ماندند و روایت کرد دار قطنی باین لفظ که نماندند مگر
چهل کس و اسنادش ضعیف ست چه متفرد ست بدان علی بن عاصم و وی متروک ست قاله النسائی و یزید بن هارون گفته مازلنا نعرفه بالکذب
و روایت کرد عقیلی در ترجمه اسد بن عمرو البجلی از حدیث جابر و زیاده کرد که بودند باقیان ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید
و ابو عبیده یا عمار شک از اسد بن عمرو ست و بلال و ابن مسعود و این یازده کس شدند و اشاره کرد عقیلی که این تعدید مدرج ست در خبر
و گفت روایت کرد این را هشام و خالد بن عبد اللہ از شیخی که روایت کرده است ازوی اسد بن عمرو بیش ذکر نکردند این هر دو تعدید را و گفت
عقیلی که این قومی ست که می آمیزند با حدیث آنچه نه ازوست و استدلال کرده اند بدین بر آنکه اعتبار اربعین غیر متعین ست زیرا که عدد متعین
برای ابتدای متعین ست و در دوام و جواب داده اند باحتمال اینکه اوشان عود کردند یا غیر اوشان آمده شریک شدند پس حصر شد در اربعین
اگرچه خطبه و نماز باشد و تصریح کرده است مسلم در روایت مذکوره خود که انفضاض آنها در حالت خطبه خواندن آنحضرت بود و بیهقی این را ترجیح داد
بر روایت کسی که گفت آنحضرت نماز میگذارد و جمع میان این هر دو باین طریق ست که هر که روایت کرد که نماز میگذارد مراد وی خطبه ست مجازا
و قیل خطبه دران وقت بعد نماز بود کذا فی التلخیص و بعض انکار کرده اند خطبه خواندن آنحضرت را بعد نماز جمعه کذا فی البدر المنیر رواه مسلم

ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر شرعیت خطبه قائما و بر آنکه شرط نیست برای وی عددی معین چنانکه گفته اند که چهل کس باید. و به آنچه گفته اند
که اقل آنچه منعقد می شود بدان جمعه دوازده کس اند کما روی عن مالک زیرا که نیست دلیلی بر آنکه منعقد نمی شود بکمتر ازین و درین قصه نازل
شده ست آیه واذا راوا تجارة الخ قاضی عیاض گفت ابوداؤد در مراسیل خود روایت کرده که خطبه آنحضرت که دران منفض شدند بعد نماز جمعه
بود و گمان کردند که نیست بر ایشان چیزی در انفضاض از خطبه و قبل ازین قصه نماز پیش از خطبه میگذاردند قاضی عیاض گفته این اشبه ست
بحال صحابه که گمان کرده شده ست بایشان نبودند که ترک کنند نماز را با آنحضرت ولیکن گمان کردند جواز انصراف را بعد قضای نماز انتهی
شوکانی گفت جمعه مانند دیگر نماز هاست مخالفت نمیکند نماز ها را مگر در مشروعیت دو خطبه زیرا که آنچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات
در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام اعظم و مصر جامع و عدد مخصوص هیچ دلیلی بر استحباب این شروط دلالت
نکرده چه جای وجوب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جائی نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آوردند آنچه
واجب بود بر ایشان و اگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت ست
و اگر نمی بود حدیث طارق بن شهاب در تقیید وجوب جمعه بر هر مسلمان ببودن وی با جماعت و عدم اقامت آنحضرت جمعه را بزمانه خود بغیر جماعت
البته گذاردن جمعه تنها هم کافی می بود همچو دیگر صلوات ولیکن لابد ست جمعه را از جماعت لا اقل دو کس انتهی **وعن** ابن عمر رضی الله

عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرك ركعة من صلوٰة الجمعة وغيرها فليضف اليها اخرى
وقد تمت صلاته فرمود کسی که دریافت با امام یکرکعت از نماز جمعه وجز آن از سائر صلوات پس باید که زیاده کند بسوی آن یک رکعت دیگر
در جمعه و در غیر وی بقدر مابقی یک رکعت یا زیاده و بتحقیق تمام شد نماز او و در هدایه گفته کسی که دریافت امام را روز جمعه بگذارد با وی آنچه دریافت
و بنا کند بر وی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا هر چه دریابید با امام بگذارید و آنچه فوت شد قضا کنید آنرا و اگر
دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بر وی جمعه را و اگر دریافت اقل از وی بنا کند بر وی ظهر را انتهی رواه النسائي و در بخاری و مسلم
از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را و این حکم عام ست شامل جمیع صلوات
و تخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تقیید کرده اند بجمعه بقرینه حدیث دیگر از ابو هریره که نزد دارقطنی ست و لفظ وی این ست که فرمود آنحضرت
هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را یعنی جمعه را تمام کند وابن ماجة در سبل گفته درین حدیث دلیل ست
بر آنکه جمعه صحیح ست مر لاحق را و اگر چه خطبه را اندریابد و باین رفته اند شافعی و ابو حنیفه و در مصفی گفت بغوی گفته است هر که یک رکعت کامله
دریافت از جمعه وی ادراک کرده ست جمعه را لیکن چون امام سلام دهد ضم کند با او یکرکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او یک رکعت
و داخل نشده در نماز مگر بعد از آنکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد آنرا چهار رکعت زیرا که وی ظهرست
و همین ست مذهب مالک و ثوری و شافعی مترجم گوید در حدیث حاکم آمده است من ادرک من صلوٰة الجمعة فقد ادرک الصلوٰة و از روایت دیگر حاکم
من ادرک من الجمعة رکعة فلیصل الیها اخری و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر دون یک رکعت دریافت جمعه را اندریافته است پس ظهر ادا کند
استینافا او بناء و نزدیک امام اعظم اگر تشهد امام را دریافت دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت انتهی والدارقطني واللفظ له
شوکانی گفته این حدیث را طرق بسیار ست و باعتبار آن حسن لغیره ست و در سبل گفته اخراج کرده شده است این حدیث بسیزده طریق از
ابی هریره و بسه طریق از ابن عمر و در هر دو مقال ست انتهی واسناده صحیح و سندش صحیح ست لکن قوی ابو حاتم ارساله لیکن

ابوحاتم تقویت ارسال وی کرده وگفته که صحیح مرسل ست و روایت کرده اند این حدیث را از بقیه از یونس بن یزید بن سالم عن ابیه ابو داود
و دارقطنی گفته اند متفرد ست بدان بقیه از یونس و ابن ابی حاتم گفته در علل که عن ابیه خطاست در متن و اسناد بلکه مروی ست از زهری
از ابی سلمه از ابوهریره مرفوعًا باین لفظ من ادرک رکعة من الصلوٰة فقد ادرکها واما قول وی من صلوٰة الجمعة پس وهم ست در امام گفته بقیه
موثق ست و تهمت تدلیس وی بنا بر تصریح بحدیث زائل شده و • جابر بن سمرة رضي الله عنه پسر و پدر هر دو صحابی اند
و وی خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص ست و مادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و از پدر خود و از عمر و علی و غیرهما

ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما ثم يجلس ثم يقوم فيخطب قائما بود آنحضرت که خطبه میخواند
استاده پس تر می نشست پس تر می ایستاد پس خطبه می خواند استاده و این دلیل ست بر شرعیت قیام حال خطبتین و بر فصل میان هر دو بجلوس و علما
اختلاف کرده اند در آنکه قیام سنت ست یا واجب ابوحنیفه گوید قیام و قعود هر دو سنت ست و مذهب مالک آنست که قیام واجب ست پس اگر
ترک کرد آنرا بد کرد و خطبه صحیح شد و شافعی گفت خطبه نمی باشد مگر از قیام کسی را که طاقت آن دارد و احتجاج کرده بمواظبت آنحضرت بران تا آنکه
گفت جابر فمن انبأك انه كان يخطب جالسا فقد كذب پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس تحقیق دروغ میگوید
در مصفی گفته سنت ست که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع بعمل آنحضرت و عمل مسلمین بعد آنحضرت و جلوس بین الخطبتین را مثل سورهٔ اخلاص بیان
کرده اند و در حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقه رجل ست و خطبه استاده باید خواند بعمل مستمر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و عمل مسلمین و بآیهٔ
وتركوك قائما انتهى واما تسلیم خطیب بر منبر بر مردم پس در روایت اثرم ست از حدیث شعبی که بود آنحضرت چون بر می آمد منبر را روز جمعه رو میکرد
بسوی مردم و میگفت السلام علیکم الحدیث و هو مرسل و ابن عدی روایت کرده که آنحضرت چون نزدیک می شد از منبر سلام میکرد بر کسیکه نزد منبر
می بود پس چون رو میکرد بسوی مردم سلام میکرد بر ایشان پس تر می نشست لیکن ابن عدی این حدیث را تضعیف کرده بعبد اللہ بن عبد اللہ
الانصاری و ضعفه به ابن حبان اخرجه مسلم و تمام حدیث این ست فقد والله صليت معه اكثر من الفي صلوٰة پس تحقیق بخدا سوگند
که گذاردم با آنحضرت بیشتر از دو هزار نماز شیخ در ترجمه گفته آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آنحضرت
نگذارده نزدیک بپانصد جمعه چه اول جمعه که گذارده بعد از قدوم بمدینه بود و مدت اقامت بمدینه ده سال ست پس مراد نماز های
پنجگانه ست و مقصود جابر بیان کثرت صحبت ست با آنحضرت انتهی و مؤید حدیث باب ست حدیث کعب بن عجره که وی در آمد مسجد را
و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و اتباع ایشان بود خطبه میخواند نشسته پس گفت کعب نگاه کنید بسوی این خبیث که خطبه میخواند نشسته
و حال آنکه گفته ست خدای تعالی وَاِذَا رَاَوۡا تِجَارَةً اَوۡ لَهۡوَا انْفَضُّوۡۤا اِلَيۡهَا وَتَرَكُوۡكَ قَآئِمًا رواه مسلم و رواه ابن خزیمه نحوه و در این حدیث
دلیل ست بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسیکه ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزی که مداومت کرده بران پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم بی ضرورت منبی از خبث باطن ست و روایت کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا و ابوبکر و عمر خطبه میخواندند روز جمعه و چون عثمان
شاق شد قیام در اثنای خطبه می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود بعد از آنکه بحال خود می آمد می ایستاد و میخواند انتهی و ابن ابی شیبه
از طاؤس آورده که خطبه خواند آنحضرت استاده و ابوبکر و عمر و عثمان و اول کسیکه نشست بر منبر معاویه ست و اما حدیث ابی سعید که نزد
بخاری ست که نشست آنحضرت روزی بر منبر و نشستیم ما بر گرد او پس جواب داده ست از آن شافعی که این در غیر جمعه بود در سبل گفته و این
ادله مقتضی شرعیت قیام و قعود ست در خطبه لا وجوب و شرط بودن وی در صحت آن پس نیست دلالت بران در لفظ مگر آنکه منضم میشود

بدان دلیل ثانی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قد قال صلوا کما رایتمونی اصلی بفعل وی در جمعه در هر دو خطبه و تقدیم خطبتین بر نماز مبین آیهٔ جمعه است
پس هر چه بران آنحضرت مواظبت کرده واجب ست وانچه بران مواظبت نموده و در ترک آن دلیل بر عدم وجوب ست پس اگر صحیح شود که قعود
آنحضرت در حدیث ابی سعید در خطبهٔ جمعه بود قول اول اقوی باشد و اگر ثابت نشود پس قول ثانی انتهی و [redacted] بن عبد الله رضی

الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خطب احمرت عیناه وعلا صوته واشتد
غضبه بود آنحضرت چون خطبه میخواند سرخ می شد هر دو چشم وی و بلند می شد آواز او و سخت می گشت خشم وی بسبب انچه تجلی میکرد بر وی
از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضواء ابلاغ و انذار حتی کانه منذر جیش تا آنکه حالت آنحضرت در خطبه چنان می شد گویا وی خبر
دهنده است از آمدن لشکر بر قومی و ترسانندهٔ ایشان است بنزول آن لشکر بر ایشان یقول صبحکم ومساکم میگوید آن منذر جیش
مر آن قوم را که صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک ست که در وقت صبح و در وقت شام بر شما در آید و غارت کند و مار از روزگار
شما برارد و یقول و می گفت برانگیخته شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت و می پیوست و مقرون میکرد برای بیان دو انگشت
خود را که انگشت شهادت و انگشت میانه است بعد از ان گفتی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله بعد از حمد و ثنا پس بدرستیکه
بهترین سخنان در فصاحت و بلاغت و در فضل و شرف و در وعظ و نصیحت کتاب خداست که قدیم ست و صفت خدای عز و جل و منزل ست برای
تبلیغ احکام و هدایت خلق وخیر الهدی بفتح ها و سکون دال نووی گفت ضبط کرده ایم ما این لفظ را در مسلم بضم ها و فتح دال و تفسیر کرده است
از اهروی برروایت فتحه بطریق ای احسن الطرق طریق محمد و بر روایت ضم معنی او دلالت و ارشاد ست که اضافت آن بسوی رسل و قرآن می آید
قال تعالی انک لتهدی و ان هذا القرآن یهدی و گاهی مضاف میشود بسوی خدا و آن بمعنی لطف و توفیق و عصمت باشد
انک لا تهدی من احببت الآیه هدی محمد و بهترین سیرتها و طریقها سیرت و طریقهٔ محمد ست صلی الله علیه وسلم و این طریقه
امروز در کتب اهل حدیث و اتباع ایشان مضبوط و موجود ست بی خلط آرا و اوهام مردم و شر الامور محدثاتها و بدترین چیزها
چیزهائی ست که نو پدید کرده شده است و بدعت ست در دین و حنبل گفته مراد بمحدثات چیزی ست که ثابت نیست بشرع از طرف خدا
و رسول وی و کل بدعة ضلالة و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهی ست
شیخ در ترجمه گفته هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت ست و از انچه موافق اصول و قواعد سنت ست و قیاس کرده شده
بران آنرا بدعت حسنه گویند و انچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیه کل بدعة ضلالة محمول برآنست و بعضی بدعتها واجب ست
چنانچه تعلم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بران موقوف بود
و بعضی مستحسن و مستحب مثل بنای رباطها و مدرسها و بعضی مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در
طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نبود چنانکه سیری و غربال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه مذاهب اهل بدع و اهوا برخلاف سنت و جماعت و انچه خلفای راشدین کرده باشند
اگر چه باین معنی که در زمان حضرت نبوده بدعت ست ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت ست زیرا که فرموده بر شما باد
که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را انتهی و زیر حدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین نوشته مراد بخلفای
راشدین خلفای اربعه داشته اند و هر کرا بسیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و بحقیقت سنت خلفای راشدین همان

سنتِ پیغمبرست صلی اللہ علیہ وسلم لیکن در زمانِ آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمانِ ایشان رواج یافته و مشهور گشته و مضاف بایشان شده و چون مظنه آن بود که یکی آنرا بجهتِ اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلفای راشدین بران حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان باشد موافق سنتِ نبوی ست و اطلاقِ بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقهٔ روافض کنند پس ازان مبالغه کرده در وصیت باتباع و فرمود چنگ در زنید بسنتِ من و سنتِ خلفای راشدین و سخت بر نهید بر سنت و دندانها و محکم گیرید آنرا و دور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمانِ آنحضرت و خلفای راشدین نبوده اند زیرا که هر خصلت که احداث کرده شده بدعت ست و هر بدعت ضلالت یا سبب ضلالت ست رواه احمد و ابوداؤد والترمذی و ابن ماجة انتهی و زیر حدیث تمسک بسنة خیر من احداث بدعة نوشته چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک باشد بهترست از نو پدید کردنِ بدعت اگرچه حسنه باشد زیرا که باتباعِ سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلاً رعایتِ آدابِ خلا و استنجا بر وجه سنت بهترست از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایتِ آدابِ سنت ترقی کند تا مقامِ قرب و بترکِ او تنزل کند ازان و این مؤدی میگردد بترکِ فضل ازان تا بمرتبهٔ قساوتِ قلب که آنرا رَین و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ باللہ منها انتهی و درین عبارت دلالت ست برانکه سنتِ حقیر افضل از بدعتِ حسنه ست و ادامت بر بدع حسنه موجب صدقِ قولِ او تعالیٰ ست بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَطَبَعَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَخَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ ولهذا حضرتِ شیخ ازان استعاذه کرده و این بتقدیرِ قولِ قسمتِ بدع ست و اما پیش کسیکه قائل بعدم تقسیم ست و هم المحققون و قلیل ما هم هر بدعت همین حکم دارد و آنکه از حدیثِ من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها اللّٰه و رسوله الحدیث رواه الترمذی و ابن ماجة تخصیص یا تقسیمِ بدعت فهمیده اند مدفوع ست بآنکه حدیثِ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ در مسلم ست و عبارت ست و درین باب این حدیث و حدیثِ من سن سنة سیئة و نحوِ آن اقتضا ست و در سنن ست و در اصول مقرر شده که صحیح مقدم ست بر سنن و عبارت مقدم ست بر اقتضا پس مفید تقسیم نخواهد بود و لفظِ بدعت و محدث هر جا که بر زبانِ شارع گذشته موصوف برد و طرد و ذم و قبح گشته نه بحُسن و استحباب لهذا اصحاب ظواهر از فقها و محدثین قدیماً و حدیثاً انکار کرده اند بسیاری از استحساناتِ علما و آنرا داخل در بدعات نموده و حق و انصاف درین باب ایشان ست و مجادلات و مطارحات و مقالاتِ طول و طویلِ متاخران از نفسانیتی بیش نیست بلکه بعد اقرار این معنی که سنتِ حقیر بهتر از بدعتِ حسنه ست و تمثیلش برعایتِ آدابِ خلا بر وجه یا فوق بنای رباط و مدرسه نمودن چنانکه شیخ در ترجمه و علی قاری در مرقات و غیرهما فی غیرهما نوشته اند این نزاع نزاع لفظی می ماند زیرا که مآل هر دو فریق یکی ست و نعم ما قال الامام الکبیر محمد بن ابراهیم الوزیر فی کتاب القواعد فمن اصر بعد مثل هذا التقسیم علی الاقبال بالکلیة علی علم مبتدع و کلام دقیق و علی التغییر عن الکتاب و السنة فهو حقیق بقول القائل سے لا بصر الزرقا فی کل بدعة ٭ ولکنه عن منهج الحق اکمه رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم و در وی دلالت ست بر مستحب بودنِ رفعِ صوت بخطبه برای خطیب و جزالتِ کلام و آوردنِ جوامعِ کلم از ترغیب و ترهیب و گفتنِ کلمهٔ اما بعد و بخاری در صحیح خود در استحبابش بابی عقد کرده و دران جملهٔ صالحه از احادیث ذکر نموده و جمع کرده اند بعض اهلِ حدیث روایاتی را که دران ذکرِ اما بعد آمده و اخراج نموده اند آنرا از سی و دو صحابی و ظاهرش آنست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جمیعِ خطب خود ملازم این لفظ بود و بعد ذلک حمد اللہ والثناء علیه و التشهد کما تفیده الروایة المشار الیها بقوله وَفِیْ رِوَایَةٍ لَهٗ و در روایتی از مسلم ست از جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنه که گفت كَانَتْ خُطْبَةُ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ بود خطبهٔ آنحضرت روزِ جمعه قبل نماز یَحْمَدُ اللّٰهَ وَیُثْنِیْ عَلَیْهِ بآنکه حمد میگفت خدا را و ثنای حسن میکرد بروی و در روایتی زیاده کرده بما هو اهله یعنی بصفاتِ کمالی که او تعالیٰ سزاوار آنست و در حقیقت مستحقِ حمد و ثنا اوست لیس و بس ثُمَّ یَقُوْلُ عَلٰی اِثْرِ ذٰلِكَ پستر میگفت این کلمات را بعد حمد و ثنا وَقَدْ عَلَا صَوْتُهٗ وحال آنکه

بلند شده است آواز او بقول اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد در حدیث مقام بنابر اکتفا بر ما تقدم است وذکر نکرد شهادت را برای اختصار بنابر
ثبوتش در غیر این روایت زیرا که ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر خطبه که نیست در وی تشهد پس آن مانند ید جذما است وبیهقی
در دلائل النبوة آورده که از حدیث ابو هریره رضی الله عنه مرفوعا حکایة عن الله عز وجل وجعلت امتک لا تجوز لهم خطبة حتی یشهدوا انک عبدی ورسولی
یعنی در هر خطبه شهادت می باید وخود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تشهد نفس نفیس خود را باسم شریف خویش ذکر میفرمود وفي رواية له وهم
در روایتی ست نزد مسلم از حدیث جابر رضی الله عنه که این کلمات می گفت من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادي له
وکسی که راه نماید او را خدای تعالی پس نیست گمراه کننده برای او وکسی که گمراه کند او را خدای تعالی پس نیست راه نماینده مر او را ونسائی نیز مثل
این حدیث مسلم جامع هر دو روایت اخراج کرده ولیکن بتقدیم وتاخیر چنانچه در جامع الاصول آورده است وللنسائي ومر نسائی راست در آن
روایت این زیادت بعد قول وی وکل بدعة ضلالة وكل ضلالة فی النار وصاحب ضلالت در آتش دوزخ ست مراد آنست که
اصحاب خود را در خطبه قواعد وشرائع اسلام تعلیم میکرد وامر ونهی می فرمود وذکر میکرد جنت ونار ومعاد را وامر می نمود بتقوی الله وتحذیر می فرمود
از غضب او وترغیب میداد در موجبات رضای الهی ووارد شده است خواندن آیتی در خطبه در حدیث مسلم که بود آنحضرت را دو خطبه می نشست
میان هر دو ومیخواند قرآن را وتذکیر میکرد مردم را وتحذیر می نمود وظاهرش محافظت اوست صلی الله علیه وسلم بر آنچه مذکور شد در خطبه وجوبا
زیرا که فعل وی بیان اجمال آیه جمعه است وقد قال صلوا کما رأیتموني اصلي وباین رفته است شافعی وابو حنیفه گفته کافی ست سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر ومالک گفته کافی نیست مگر چیزی که نامش خطبه باشد کذا فی السبل ودر سفر السعادة در فصل خطبه نبویه در روز جمعه
بعد این روایت مسلم که مذکور شد گفته وگاه گفتی الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله
فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدي الساعة من
یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر الله شیئا انتهی ودر روایتی اینست ومن یعصهما فقد غوی ونسال
ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله رواه ابو داود عن ابن مسعود والترمذی والنسائی مع زیادة

و — عمار بن یاسر رضي الله عنه از اکابر صحابه است وتقدم ذکره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه شنیدم آنحضرت را می گفت بدرستیکه درازی نماز مرد وکوتاهی
خطبه وی علامت ودلیل فقه وفهم اوست وناشی ست از آن وبعضی تفسیر مئنه بمظنه کرده اند مئنة بفتح میم وهمزه مکسوره با نون مشدده در سبل
گفته وکل شيء دل علی شيء فهو مئنة له انتهی ودر آخر این روایت آمده فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز کنید نماز را وکوتاه بخوانید خطبه را
ومراد بطول نماز طولی ست که داخل نشود فاعل وی زیر نهی وبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میگذارد جمعه را بسوره جمعه ومنافقون ولیکن طول
بنسبت خطبه ونیست تطویل منهی عنه وطیبی در وجه بودن آن مظنه فقه وفهم گفته که نماز اصل ست وخطبه فرع واز جمله قضایای فقهیات
که اهل بر فرع ایثار کنند واهتمام بشان آن بیشتر نمایند ودر سبل گفته قصر خطبه از آن جهت علامت فقه رجل شده که فقیه مطلع ست بر حقائق
معانی وجوامع کلم والفاظ ومتمکن ست از تعبیر بعبارت جزله مفیده ولهذا تمام این روایت این ست فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة
وان من البیان لسحرا پس تشبیه کرد کلام را که عمل میکند در دل وجذب میکند عقول را بجادو بنابر اشتمال وی بر جزالت وتناسق ودلالت الفاظ
معانی کثیره ووقوع در محال وی از ترغیب وترهیب ونحو آن وقادر نیست برین مگر کسیکه فقیه است بمعانی وتناسق دلائل زیرا که وی می تواند

که جوامع الکلم بیابد و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست که داده شده بود کلمهای جامعه انتهی و مترجم گفت بنده ضعیف
عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت ست در الفاظ یک کلمه خصوصًا از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و مظهر غرائب حکم
ع در خانه اگر کس ست یک حرف بس ست ۞ و در امر بدان تنبیه ست از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر عبادت و طاعت و مشغول شوند
بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنه عجب و عدم موافقت قول بفعل ست و محل آنکه گفته شود لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ پس ارشاد
کرد امت را بدان قولًا و فعلًا انتهی و بالجمله نزد ابو حنیفه در خطبه مقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض کافی ست و زیادتیها سنیت و استحباب
دارد چه در قرآن فرموده است فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللهِ و مراد بذکر الله خطبه است و ذکر الله برین قدر صادق ست و بعضی گفته اند از غیر عربی
جز بفارسی روا نباشد و این فرع اختلافی ست که میان وی و صاحبیه در قراءت قرآن ست و آن در کتب مسطور ست و گفته اند که وی آخر رجوع کرد
بقولهما و هو الصحیح و علیه المعول کذا فی شرح سفر السعادة رواه مسلم در مصفی گفت الخطبة پس در قرآن عظیم فاسعوا الی ذکر الله آمده و در حدیث
شیخین آمده فاذا خطب الامام طووا الصحف و استمعوا الذکر و مراد از ذکر خطبه است و عمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی هلم جرا دلالت میکند
بر ضروری بودن آن و عمل مستمر دلالت میکند که وظیفه جمعه خطبه است و چون خطب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و هلم جرا ملاحظه کردیم تنقیح آن
وجوه چند چیز ست حمد و شهادتین و صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر بتقوی و تلاوت آیتی و دعا برای مسلمین و مسلمات و عربی بودن خطبه اما حمد پس بجهت آنکه
در حکایت خطبهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده فحمد الله و اثنی علیه و در خطبه حاجت الحمد لله نحمده آمده و عمل مستمر مسلمین بران جاری شده اما تشهد پس
بجهت بودن آن در خطبه حاجت و خطبه جمعه و ابو داود هر دو حدیث را روایت کرده و در حکایات خطبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکرر آمده است و بجهت
حدیث ترمذی کل خطبة لیس فیها تشهد فهی کالید الجذماء و بجهت آنکه تشهد بجای خطب در کلام اهل شرع آمده و اما صلوة پس بجهت وجوب صلوة نزدیک نام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و امر مستمر مسلمین و اما تقوی بجهت آنکه در قرآن آنرا ذکر فرموده بمعنی تذکیر و بجهت آنکه عامی و جاهل همه میدانند که مشروعیت خطبه برای پند
دادن ست و تلاوت بجهت آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقرأ ثلث آیات و در حکایت خطبه جمعه آمده است تلا یا مالک لیقض علینا ربک و اما دعا برای
مسلمین و مسلمات پس بعمل مستمر مسلمین و عربی بودن نیز بجهت عمل مستمر مسلمین در مشارق و مغارب با وجود آنکه در بسیاری از اقالیم مخاطبان
عجمی بودند انتهی **وعن ام هشام** بنت حارثة بن النعمان صحابیه انصاریه است گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا یکی تا دو سال
یا یکسال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت و شرف قرب و جوار وی صلی الله علیه وسلم روی عنها حبیب بن عبد الرحمن
بن یساف احمد بن زهیر گفت نشنیدم پدر را میگفت ام هشام بیعت رضوان کرده بود ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و ذکر نکرد نام او را و مصنف
هم در تقریب ذکر ام هشام نموده اما نام نبرده و همین قدر گفت که صحابیه مشهوره است رضی الله عنها **قالت** گفت **ما اخذت** نگرفتم
من سورة ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ الا عن لسان رسول الله از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم **یقرؤها کل جمعة**
علی المنبر میخواند این سوره را هر جمعه بر منبر **اذا خطب الناس** چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه
چندگاه خواهد بود که این زن حاضر شده و شنیده نه آنکه همیشه مدة العمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تمام سوره را
در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام نیز اول سوره را خواهد بود کذا فی الترجمة و در سفر السعادة گفته سوره ق بسیار بر منبر خواندی
انتهی یعنی از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدیده و زواجر اکیده و ظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمام سوره و در بعضی حواشی نوشته که مراد بعض
سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نووی تردد و تخییر مفهوم می شود در قراءت کل و بعض و قراءت بعض اوفق ست بحدیث قصر خطبه

کذا فی شرح سفر السعادة رواه مسلم امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرائت سورهٔ ق است کلها او بعضها در هر خطبهٔ جمعه انتهی و در سبل گفته
و هم دلالت است بر مشروعیت قرائت سوره در خطبهٔ هر جمعه و هم دلالت است بر قرائت چیزی از قرآن در خطبه کما سبق و قائم شده است اجماع بر عدم
وجوب قرائت سورهٔ مذکوره و نه بعض وی در خطبه و محافظت آنحضرت برین سوره از باب اختیار کردن احسن فی الوعظ والتذکیر بوده و درین
دلالت است بر تردید وعظ در خطبه انتهی و احسن خطب بعد خطب نبویه خطب ابن جوزی است رح که برای هر جمعه از جمعات سال و عیدین و کسوف و خسوف
و استسقا و غیرها عبارات جزله و الفاظ مرققه با معانی نفیسه فراهم نموده بعده المنتخب من مستجاد الخطب للسید العلامة محمد بن احمد بن عبد الباری الاهدل
سلمه الله تعالی فاین خطب بسیار بین شهرت دارد **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من تكلم يوم الجمعة والامام يخطب فهو كمثل الحمار يحمل اسفارا کسی که سخن کند روز جمعه و حال آنکه امام خطبه
میخواند پس وی مانند خر است که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت است از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذي
يقول له انصت ليست له جمعة و آن کسی که می گوید او را که خاموش باش نیست او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب منهی عنه
رواه احمد روایت کرد این را امام احمد از عبید بن السباق بفتح سین و تشدید با که از تابعین حجاز است بطریق ارسال باسناد
لا باس له بسندی که نیست باکی بآن و آنرا شاهدی است قوی در جامع حماد مرسل از ابن عمر وهو يفسر حديث ابي هريرة رضي
الله عنه في الصحيحين و حدیث ابن عباس تفسیر میکند حدیث ابو هریره را که در بخاری و مسلم است مرفوعا بطریق رفع اذا قلت
لصاحبك انصت يوم الجمعة والامام يخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است خاموش
باش روز جمعه و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزدیک خطبه و این نیز که بدیگری امر کنند و خود تکلم کنند
شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون است و ازینجا معلوم می شود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد
بلکه باشاره مقصود کافی است و تکلم عبث است در سفر السعادة و شرح وی گفت خاصیت نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب
پیش بیشتر علما و امام ابو حنیفه از ایشان است و پیش بعضی بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان است در مواهب لدنیه میگوید که از شافعی
دو قول است و از احمد نیز دو روایت است و وی گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب است انتهی
و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر وی است نزد اهل علم که مکروه داشته اند
تکلم را وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند و مذهب ابو حنیفه آنست که از وقت
بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود
بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس است چه کراهت
از جهت اخلال بغرض استماع بود و نیست درین وقت استماع و در ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتدادی
دارد و شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن می توان کرد و دلیل ابو حنیفه حدیثی است که از وقت خروج امام
حکم بحرمت صلوة و کلام کنند و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد امام مالک در موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا كلام
و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت است و معروف آنست که این از کلام زهری است و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود
از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکروه می دانستند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت است و واجب است

تقلید وی نزد ما انتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز نافله است و الاقضای فائته وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست که آنکه دور نشسته
و خطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت ست و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر
صفات ظلمه بهتر بود و در شرح ابن همام گفته که حرام ست در وقت خطبه کلام اگر چه امر بمعروف باشد یا تسبیح و تهلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت
و مکروه ست تشمیت عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض ست و جوابش آنکه فرض ست اگر در سلام اذن باشد
و از جهت آنکه رد سلام ممکن ست در هر وقت بخلاف سماع خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد برای عطس
نیز در دل گوید و در رد منکر اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف آمده است انتهی
در سبل گفته در قول وی یوم الجمعه دلالت ست بر آنکه نیست خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در منهی بودن کلام در ان هنگام و در قول وی والامام
یخطب دلالت ست بر اختصاص نهی بحال خطبه و در وی رد ست بر کسیکه نهی میکند از کلام از وقت خروج امام و اما کلام نزد جلوس میان هر دو
خطبه پس وی غیر خاطب ست پس منهی نباشد از کلام در ان هنگام و گفته اند که این وقت یسیر ست شبیه بسکوت برای تنفس پس وی
در حکم خاطب ست و تشبیه بحمار بجهت آنست که از وی انتفاع بالغ نافع فوت شده با آنکه در حضور جمعه تعب و مشقت نفس کشیده چنانکه
از مشبه به فوت شده بود با وجود تحمل تعب در استصحاب اسفار و در قول وی لیست له جمعة دلیل ست بر عدم صلوٰة زیرا که مراد بجمعه نماز ست
مگر آنکه باجماع کافی ست پس لابد ست از تاویل باینکه مراد نفی فضیلت ست چنانکه در حدیث ابن عمر ست من لغا و تخطی رقاب الناس کانت له ظهرا
رواه ابو داود و ابن خزیمة ابن وهب که یکی از رُوات این حدیث ست گفته معنی وی آنست که نماز شد اما از فضیلت جمعه محروم ماند و احتجاج
کرده اند ابو حنیفه و مالک و شافعی در روایتی باین حدیث بر حرمت کلام حال خطبه زیرا که تشبیه وی بمشبه به مستنکر و ملاحظه وجه شبه دال ست بر تحریم
آن و قوله اذا قلت لصاحبک الخ تاکید نهی از کلام ست و چون امر بمعروف از لغو معدود شد غیر وی بالاولی لغو باشد و اظهر آنست که نهی
شامل ست مکالمه و ذکر و قرارت قرآن و غیره همه را و هر که فرق میکند میان مکالمه و غیر وی پس بر وی دلیل آوردن ست پس مثل جواب تحیه
و درود بر آنحضرت نزد ذکر شریف وی پیش قائل وجوب معارض این حدیث ست و تخصیص یکی بعموم دیگر تحکم ست بدون مرجح و اختلاف کرده اند
در معنی قوله لغوت و اقرب اقوال قول ابن المنیر ست که اللغو ما لا یحسن و قیل بطلت فضیلة جمعتک و صارت ظهرا انتهی **وعن جابر**
رضي الله عنه قال دخل رجل یوم الجمعة در امد مردی روز جمعه و نام وی در روایت مسلم سلیک غطفانی آمده و قیل غیره
والنبي صلى الله علیه وسلم یخطب و آنحضرت خطبه میکرد فقال صلیت پس فرمود او را گذاردی دو رکعت تحیة المسجد قال لا
گفت نه قال فقم فصل رکعتین فرمود برخیز و بگذار دو رکعت و در روایت بخاری بعد رکعتین خفیفتین هم آمده و نزد مسلم تجوز فیهما
و تبویب کرد بخاری برای این و گفت باب من جاء والامام یخطب یصلی رکعتین خفیفتین و در حدیث دلیل ست بر گذاردن تحیت المسجد وقت خطبه
و باین رفته است گروهی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماع خطبه است و مستند شافعی و احمد و اسحق در وجوب تحیت المسجد همین حدیث ست
و جماعتی از سلف و خلف بعدم شرعیت آن وقت خطبه رفته و از ایشان اند حنفیه و حدیث حجت ست بر ایشان و تاویل کرده اند این حدیث را
بیازده وجه که همه مردود ست و مصنف آنرا در فتح الباری بیان کرده از انجمله آنکه می گویند فرمودن آنحضرت شاید که پیش از منع بود یا مخصوص بهمان
مرد باشد که در امد و شیخ ابن همام گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفته که واقع همچنین ست چنانکه دار قطنی
در سنن از حدیث انس آورده که درامد مردی بمسجد و آنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و این حدیث مسلا برصولگا

مروی ست و مرسل حجت ست نزد ما خصوصًا که مرفوع نیز آمده و خالی ست از معارض چه غیر وی ساکت ست از قطع خطبه و امساک آن و این زیادت ست و زیادتِ ثقه مقبول ست انتهی گویم در تکملۀ مشکوٰة نیز این حدیث را از دار قطنی از محمد بن قیس آورده و در وی را نحواز و جوب تحیة المسجد ست چنانکه امساک و قطع خطبه بران دال ست حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود بلکه گویند مکروه ست بحکم حدیثی که در منع نماز در وقت خطبه آمده و همین ست مذهب مالک و سفیانِ ثوری و بعض گویند که امر بنماز مر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت خواست که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس فرمود که میان جمع برخیزد و نماز کند تا او را ببینند و بر حالِ وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه این معنی هم بوجود آمد و جامه بوی دادند و این همه وجوه در حقیقت احتمالات مجرد ست پس در برابر نص صریح مستمشی نشود و همچنین انچه گفته اند این صلوٰة که آنحضرت آن مرد را بگذاردنِ آن امر کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آنرا بکشف یا وحی دریافته و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ وَاَنْصِتُوْا و نیست در وی دلیل زیرا که این خاص ست و آن عام و خطبه قرآن نیست و گفته اند آنحضرت نهی کرد که بگوید مرد بصاحب خود خاموش باش و حال آنکه خطیب خطبه میخواند و این امر بالمعروف ست و جواب گفته اند که این امر شارع ست و آن هم امر شارع ست پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد صامت باشد و داخل تحیت المسجد بگذارد و نیز گویند اهل مدینه خلف از سلف اطباق کرده اند بر منع نافله وقت خطبه و این دلیل مالکیه است و جوابش آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرف فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناتمام ست زیرا که ترمذی و ابن خزیمه از ابو سعید روایت کرده اند که وی آمد و مروان خطبه میخواند پس بگذارد دو رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند وی ابا کرد و بگذارد و بعده گفت نبودم که ترک کنم این هر دو را بعد از انکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد باین هر دو و ازین روایت جواب حدیث دار قطنی هم حاصل شد و اما حدیث ابن عمر مرفوعًا باین لفظ اذا دخل احدکم المسجد والامام یخطب فلا صلوٰة ولا کلام حتی یفرغ الامام رواه الطبرانی فی الکبیر پس در وی ایوب بن نهیک ست و وی متروک ست وضعفه جماعة وذکره ابن حبان فی الثقات وقال یخطی متفق علیه در سبل گفته اخذ کرده اند باین حدیث جواز قطع خطبه برای خطیب بکلام یسیر و گفته اند اینکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادر شده منجمله او امر مشروعه للخطبه ست و امر آنحضرت بدان دلیل وجوب اوست و باین رفته اند بعض و هر که در آید بحرم در غیر حال خطبه او را طواف مشروع ست زیرا که طواف تحیتِ اوست با آنکه اغلب آنست که داخل نمی نشیند مگر بعد دو رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید در جبانه غیر مسبله است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر در مسجد ست مشروع باشد و نگذاردنِ آنحضرت قبل از عید نمازی را بجهت آنست که بمجرد دخول مشتغل بنماز می شد و عادتِ شریف آن بود که نمازِ عید در عیدگاه میگذارد و در مسجد جز یکبار نگذارده پس نیست در وی دلیل بر عدم شرعیت آن برای غیر وی صلی الله علیه وسلم اگر نماز عید در مسجد باشد انتهی

وعن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقرأ فی صلوٰة الجمعة سورة الجمعة والمنافقون بود آنحضرت که میخواند در نماز جمعه سورۀ جمعه و سورۀ منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندی اول را در اول و ثانی را در ثانی و وجه تخصیص این دو سوره آنست که در سورۀ جمعه حث ست بر حضورِ جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثتِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ذکر چهار حکم در بعثتِ وی و حث بر ذکر خدا و در سورۀ منافقون توبیخ اهل نفاق ست و حثِ ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار از رسول خدا و اجتماع منافقین درین نماز بسیار بود و در آخر وی وعظ و حث ست بر صدقه و اما خواندنِ اخیر سورۀ جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون در رکعت ثانیه مخالف سنت ست در سفر السعادة گفته خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سورۀ جمعه و سورۀ منافقون در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه چه آنحضرت بر یکی ازین دو مواظبت می نمود و اقتصار بر بعضی از سورۀ جمعه و منافقون مستحب نیست بلکه خلاف سنت

وجهال ایمه بران مداومت می نمایند انتهی و در روایت مسلم و ترمذی ست که خلیفه ساخت مروان ابوهریره را بمدینه و خود بمکه آمد پس گزارد با ابوهریره
جمعه و خواند بعد الحمد سورهٔ جمعه در رکعت اولی و اذا جاءک المنافقون در ثانیه و چون برگشت از نماز گفتند یا اباهریره تو دو سوره خواندے که
علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میخواند این دو سوره را و همچنین روایت کرد ابوداود و در ذکر
استخلاف ابوهریره در اول حدیث رواه مسلم و در مصفی گفته در پیش مالکیه و شافعیه مستحب ست قراءت سورهٔ جمعه و منافقون
و همچنین قراءت سبح اسم و غاشیه و حنفیه توقیت بعض قرآن را ببعض صلوات مکروه داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند
آنست که این کراهت در صورتی ست که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قراءت بغیر آن مکروه شمارد و اگر بجهت آسانی یا تبرکا بقراءت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم التزام کند هیچ باک نیست لیکن می باید که گاه گاه غیر آنرا نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوٰة نشمارند انتهی **وله**
ای لمسلم عن النعمان بن بشیر بفتح با و کسر شین معجمه صحابی ست و اول مولودی ست که در انصار آمده بعد از هجرت و در زمان وفات
آنحضرت هشت ساله بود رضی الله عنه گفت نعمان کان یقرأ بود آنحضرت میخواند فی العیدین و فی الجمعة
در نماز هر دو عید و نماز جمعه بسبح اسم ربك الاعلى وهل اتاك حديث الغاشية اول در رکعت اولی و ثانی در رکعت ثانیه
بعد فاتحه و تمام حدیث این ست و چون جمع می شد عید و جمعه در یکروز میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه و ازینجا تاکید استحباب قراءت
این دو سوره در نماز جمعه و عید مفهوم می شود و این هم معلوم می شود که خواندن این دو سوره در جمعه دائمی نبود ولیکن در سفر السعادة گفته که بر یکی
ازین دو مواظبت می نمود انتهی و در سبل گفته گویا میخواند گاهی آنچه ابن عباس ذکر کرده و گاهی آنچه نعمان گفته و در سورهٔ سبح اسم و غاشیه
تذکیر ست باحوال آخرت و وعد و وعید ست پس قراءت آن مناسب حال این نماز جامع ست و وارد شده که در عیدین سورهٔ قٓ و اقتربت
میخواند انتهی **وعن زید** بن ارقم قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم العید ثم رخص فی الجمعة ثم قال من شاء
ان یصلی فلیصل گزارد آنحضرت نماز عید را روز جمعه پس تر رخصت داد در نماز جمعه پس تر فرمود هر که خواهد بگذارد جمعه را یعنی باید که بگذارد و این
بیان رخصت ست و اعلام ست باینکه ترخیص باین لفظ بود و ابوداود و ابن ماجه و حاکم از حدیث ابوهریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت
تحقیق جمع شدند درین روز شما دو عید پس هر که خواهد کافی ست او را نماز عید از جمعه و ما جمعه کننده ایم و این حدیث معلول ست بارسال
و در سندش بقیه بن الولید ست و تصحیح کرده است دارقطنی ارسال او را و کذا احمد بن حنبل و رواه البخاری من حدیث سفیان بن عیینة
عن عبد العزیز موصولا مقیدا باهل العوالی و اسنادش ضعیف ست و رواه الطبرانی من وجه آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان
والحاکم من قول عمر بن الخطاب کذا فی التلخیص و درین باب حدیثهاست از ابن عباس و ابن الزبیر و غیرهما **رواه الخمسة الا الترمذی**
یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیز **وصححه** علی بن المدینی و ابن خزیمة حدیث دلیل ست برینکه نماز جمعه بعد نماز عید
رخصت ست و فعل و ترک وی هر دو جائز ست و خاص ست بکسی که نماز عید گزارده است نه کسی که آنرا نگزارده و باین رفته است جماعتی
مگر در حق امام و سه کس که همراه او باشند و شافعی و جماعتی دیگر بآن رفته که رخصت نیست باین حجت که دلیل وجوبش عام ست مر همه ایام را
و احادیث و آثار مذکوره مقوی تخصیص او نیست زیراکه در اسانیدش مقال ست گوییم حدیث زید بن ارقم را ابن خزیمه تصحیح کرده و غیر وی
دران طعن ننموده پس صالح تخصیص باشد زیراکه مخصوص می شود عام باحاد و مذهب عطا سقوط فرض اوست از همگنان بجهت ظاهر قول وے
من شاء ان یصلی فلیصل و بفعل ابن الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید با جماعت روز جمعه بگذارد و عطا گوید پس تر آمدیم بسوی جمعه

پس بیرون نیامد ابن الزبیر پس گذاردیم جمعه را تنها و بود ابن عباس در طائف چون از انجا آمد این قصه بوی گفتیم گفت اصاب السنة یعنی فعل او موافق سنت واقع شده ولیکن شوکانی گفته در اسنادش مقال ست و ابن منذر گفته این حدیث ثابت نیست زیراکه ایاس ابن ارمله راوی وی از زید مجهول ست ونزد وی نیز ساقط می شود فرض ظهر وگذارده نمی شود مگر عصر و ابوداود از ابن الزبیر روایت کرده که وی گفت دو عید ست که مجتمع شد در یک روز پس جمع کرده هر دو را و گذارد دو رکعت صبحدم و زیاده نکرد بران تا آنکه گذارد عصر را و برین اصل که جمعه اصل ست در روز خود و ظهر بدل اوست مقتضی صحت این قول ست زیراکه چون وجوب اصل با امکان ادا ساقط شد بدل بالاولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دارد بران زیراکه در جمعه رخصت داد و بنماز ظهر امر نفرموده با تقدیر اسقاط جمعه از برای ظهر کما قاله الشارح المغربی وآید مذهب ابن الزبیر گوییم مخفی نیست که عطا خبر داد بعدم خروج ابن الزبیر برای نماز جمعه و این نص قاطع نیست در نگذاردن وی ظهر را بخانه خود پس جزم باینکه مذهب ابن الزبیر سقوط ظهر ست روز جمعه بر کسیکه نماز عید گذارده است باین روایت غیر صحیح ست بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود گذارده باشد بلکه قول عطا که ما تنها گذاردیم یعنی ظهر را مشعر ست بعدم قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی گذاردن جمعه است تنها زیراکه جمعه جز بجماعت صحیح نیست بالاجماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوة جمعه است و ظهر بدل اوست قولی مرجوح ست بلکه فرض اصلی همان ظهر ست که شب اسرا مفروض شده و جمعه متاخر ست از وی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد نماز ظهر اجماعا زیراکه این بدل ست از وی وحققه صاحب السبل فی رسالة

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل بعدها اربعا چون بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث دلیل ست بر شرعیت چهار رکعت بعد جمعه و ظاهر امر اگرچه وجوب ست لیکن روایت مسلم از ابن الصباح بلفظ من کان مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا آنرا از وجوب بر آورده و رواه ابوداود والترمذي ايضا وگفت ترمذی این حدیث صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضی از اهل علم و مذهب اسحق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت واگر در خانه بگذارد دو رکعت و این دال ست بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل ست از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت برای آن در هدی نبوی گفته وکان صلى الله عليه وسلم اذا صلى الجمعة دخل منزله فصلى ركعتين سنتها وامر من صلاها ان يصلي بعدها اربعا قال شيخنا ابن تيمية ان صلى في المسجد صلى اربعا وان صلى في بيته صلى ركعتين در سبل گفته وعلى هذا تدل الاحاديث و ابوداود از ابن عمر آورده که چون بمسجد میگذارد چهار رکعت میگذارد و چون بخانه خود میگذارد دو رکعت میگذارد و در صحیحین ست از ابن عمر که آنحضرت میگذارد بعد جمعه دو رکعت در خانه خود انتهی در مصفی گفته در ما بعد جمعه نیز اختلاف ست در پیش شافعی دو رکعت ست و نزد ابوحنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح ست انتهی گوییم و نزد صاحبین شش اولی چهار بستر و در شرح سفر السعادة گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث لفظ گوشده و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت وقتی که برگردد و در روایت ابوداود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از ان بباید منزل را یا بیت را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضی از اهل علم و باین قائل ست شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از نافع باختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذارد روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون برمی گشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذارد دو رکعت بعد از جمعه و اطالت میکرد در انها و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد

این را و اما شش رکعت پس ابو داود و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو رکعت پس تر گذارد بعد از ان چهار رکعت و در روایت آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه می بود میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانهٔ خود و میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم که میکرد آنرا گفته اند این پیشتر رفتن ابن عمر از مکانِ صلوٰة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دیگر نگذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و فصل کردن بمکان بمنزلهٔ خروج ست یا تکلم و فرق میانِ مکه و مدینه بتقدیم نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهتِ آن باشد واللہ اعلم لخانهٔ ایشان در مدینه از مسجدِ نبوی قریب بود و متصل بدان و در مکه مسافر بودند و منزل بعید پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعض از شراحِ مشکوٰة گفته اند که گذاردن بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جائز ست در وی آنچه مکروه ست و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقاتِ کراهت در انجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه ترمذی گوید روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردنِ دو رکعت بعد جمعه پس تر چهار رکعت انتهی رواه مسلم و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی بابی عقد کرده است بعنوانِ باب فی الصلوٰة قبل الجمعة و بعدها و گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیانِ ثوری و عبداللہ بن المبارک بمذهبِ ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبه بن ابی مالک القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت مؤذن الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیثِ سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم از ابی هریره که مَنِ اغتسَلَ ثم اَتَی الجُمُعَةَ فصلّی ما قدّر له ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است واللہ اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابی هریره آورده مَن کان مصلیًا یومَ الجمعة فلیصلِّ قبلها اربعًا و بعدها اربعًا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور ست بعض گفته اند که آن دو رکعت که حضرت رسولِ خدا صلی اللہ علیه وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقتِ خطبه و تجوز در ان همان سنت پیش از جمعه بود و هم در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانهٔ خود و می گفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثباتِ سنتِ جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم راجع بفعل اخیر ست که گذاردنِ دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة و بعدها بقرینهٔ احادیث دیگر و نیز گذاردنِ نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخولِ وقت جمعه است آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم خود وقتِ زوال بیرون می آمد و مشغول بخطبه می شد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردن نماز پیش از جمعه گنجایش ندارد پس آن تنفل مطلق باشد نه سنتِ جمعه انتهی شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادة گفته حصول یقین بر آمدن آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم متصل زوال و اثبات آن بحدی که پیش از وی در خانه نماز نمی کرده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام می گوید که خروج آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بعد از زوال بود پس جائز ست که بعد از گذاردنِ اربع رکعات باشد و می گوید واجب ست حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه گذشت در بابِ نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم میگذارد بعد از زوالِ آفتاب چهار رکعت و می فرمود این ساعتی ست که کشاده می شود در وی درهای آسمان الحدیث و همچنین واجب ست حکم کردن در حقِ صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقتِ زوال را چنانکه مؤذن بلکه اعتمادِ مؤذن در دخولِ وقت بر قولِ ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخولِ وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم

آمده است که اعلام میکردند اورا بدر آمدن وقت تا اذان می گفت انتهی اگر گویند مقصود این بعض که نفی ست قبل الجمعه میکنند نفی نمازی ست که راتبه جمعه باشد گوئیم مقصود اصلی اثبات نماز ست پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت ست وحال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنت ظهر ست پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمهٔ باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها بعد از ان حدیث آورده و دو رکعت بعد الجمعه را گفته و در صلوة قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل الجمعه این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلی برخلاف آن دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهر ست و چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوة بعد الجمعه بیشتر بود بجهت ورود صریح حدیث دران تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمه برخلاف عادت و رعایت انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت ست که در ظهر بود کما لا یخفی بالجمله جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین انچه تمسک کرده می شود بوی در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی ست که تصحیح کرده ست آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم ما من صلوة مفروضة الا و بین یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود انچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب ست از مصنف که گفت علما در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهی کلام الشیخ الدهلوی رحمه الله تعالی گوئیم هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ ست زیرا که انچه از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی از ان صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت تحیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی ست آری روایات مذکوره اقتضای جواز آن میکنند بنا بر عموم و شمول خود و سخن درینجا در ثبوت اوست بالخصوص و هو کما تری و اقوال و افعال صحابه را در تشریع چیزی دخل نیست اصل مدار ورود نصوص ست از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً بالخصوص پس انکار مصنف یعنی صاحب سفر السعادة از روایت علما درین امر خاصة برجای خود و دلیل غایت استقرای اوست والله اعلم بالصواب **وعن** ابی یزید السائب بن یزید الکندی صحابی صغیر ست پیدا شد بسال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد الشمس همراه پدر در حجة الوداع حاضر شد و بود هفت ساله روایت میکند از پیغمبر خدا قلیل الحدیث ست عمر بن الخطاب اورا بر سوق مدینه عامل کرده بود مات سنة ثمانین وقیل سنة ثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قول روی عنه الزهری و محمد بن یوسف رضی الله عنه ان معاویة قال له اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بفتح حرف مضارع از وصل بصلوة حتی تتکلم او تخرج بدرستیکه گفت اورا معاویه چون گذاردی جمعه را پس وصل مکن آنرا بنمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا برآئی از مسجد فان پس بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بذلک ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج امر کرد مارا باینکه نیامیزیم نمازی را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآئیم و این حکم در جمیع نماز ها جاری ست و درین باب ست از ابن عمر موقوفاً و از عصمه مرفوعاً رواه الطبرانی بسند ضعیف رواه مسلم درین حدیث مشروعیت فصل نافله ست از فریضه و وصل نکردن آن بدان و ظاهر نهی تحریم ست و خاص نیست بجمعه اگرچه راوی تخصیص کرد آنرا بذکر نماز جمعه و حکمت دران گفته اند که عدم اشتباه فرض ست بنافله و وارد شده که این هلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب ست تحویل برای نافله از موضع فریضه و افضل تحول ست بسوی خانهٔ خود زیرا که کردن نوافل در بیوت افضل ست ورنه در جائی از مسجد و غیره و صرو ی تکثیر مواضع سجود ست ابو داود

از حدیث ابو ہریرہ آوردہ مرفوعاً آیا عاجز می آید یکی از شما ازینکہ متقدم شود یا متاخر از یمین یا از شمال خود در نماز یعنی سبحہ و تضعیف نکرد آنرا
ابو داود و گفت بخاری در صحیح خود و یذکر عن ابی ہریرۃ یرفعہ لا یتطوع الامام فی مکانہ ولم یصح انتہی **وعن** ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم من اغتسل ثم اتی الجمعۃ فصلی ما قدر لہ ہر کہ غسل کند پستر بیاید جمعہ را
پس بگذارد نمازی کہ تقدیر کردہ شدہ ست برای او و مراد بنماز نوافل ست و بعضی آنرا بر سنت جمعہ حمل کردہ اند و علما را در سنت قبل الجمعہ سخن ست
و قومی آنرا منکر شدہ و تفصیلش در شرح سفر السعادۃ مذکور ست ثم انصت حتی یفرغ الامام من خطبتہ پستر خاموش ماند
تا آنکہ فارغ گردد امام از خطبہ خود انصت از انصات ست و ہو السکوت و این غیر استماع ست زیراکہ استماع اصغا ست برای سماع چیزی
و لہذا حق تعالی گفتہ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَاَنْصِتُوْا و گذشت کلام در آنکہ انصات واجب ست یا نہ و در وی دلالت ست بر آنکہ نہی از کلام
در وقت خطبہ است نہ بعد فراغ از ان و اگرچہ قبل نماز باشد زیراکہ نیست نہی از ان کما دلت علیہ حتی ثم یصلی معہ پستر بگذارد نماز
جمعہ با امام غفر لہ ما بینہ و بین الجمعۃ الاخری و فضل ثلثۃ ایام آمرزیدہ شود برای او چیزی کہ میان او و میان جمعہ
دیگر ست از گناہان و زیادتی سہ روز و این زیادتی بجہت آنست کہ ہر حسنہ بدہ مانند اوست و از جمعہ تا جمعہ ہفت روز ست سہ دیگر
افزائیدہ می شود تا دہ شود و مغفور کبائر اند یا صغائر جمہور بر انند کہ صغائر اند زیراکہ کبائر بدون توبہ بخشیدہ نمی شوند و فضل یوم و نصب
ہر دو روایت ست رواہ مسلم و در وی دلالت ست بر آنکہ لابد ست در احراز اجر مذکور از اغتسال مگر آنکہ در روایت دیگر مسلم ست
مَنْ تَوَضَّأَ فَاَحْسَنَ الْوُضُوْءَ ثُمَّ اَتَى الْجُمُعَةَ و ازین روایت معلوم می شود کہ غسل جمعہ واجب نیست بلکہ مستحب و مسنون اوست چنانکہ مذہب
ابو حنیفہ و شافعی ست و مختار در مذہب امام احمد نیز استحباب ست و بروایتی وجوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و در مذہب مالک
و بعضی از حنابلہ واجب ست و باین رفتہ است شوکانی رح و بران ادلۂ صحیحہ راجحہ قائم کردہ چنانکہ در شرح مختصر وی ذکر کردہ ایم و شیخ ہم
در شرح سفر السعادۃ دران کلام کردہ اما مذہب حنفیہ را ترجیح دادہ و لیکن انصاف دران بعد جمع مجموع احادیث واردہ درین باب
قول بوجوب ست و تقریر مصنفی درین مقام این ست کہ حفاظ حدیث از ابن عباس و حضرت عایشہ رض استحباب غسل جمعہ روایت کردہ اند و عمل جمہور
صحابہ و تابعین برین استحباب ست پس قضا در دو حدیث وجوب و استحباب بیکی از دو وجہ تواند بود یا این ست کہ حدیث وجوب منسوخ باشد
بحدیث استحباب و ہمین ست میل ابن عباس یا این ست کہ مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگرچہ سنت بود و اللہ اعلم **مسئلہ**
غسل از سنن ہدی ست در حق کسی کہ حاضر شود جمعہ را و از سنن آداب ست در حق کسی کہ حضور جمعہ او را واجب باشد یا نہ اما اول پس بحدیث
اِذَا جَاءَ اَحَدُكُمُ الْجُمُعَةَ فَلْيَغْتَسِلْ وَغُسْلُ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلٰى كُلِّ مُحْتَلِمٍ ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما ثانی پس بحدیث شیخین حق علی کل مسلم
ان یغتسل یوما من سبعۃ ایام و باتفاق فقہا واجب نیست پس حق بمعنی مامور باشد و باین تفصیل کہ کردیم خلاف در میان دو قول فقہا
برخاست و دلیل ہر یکی را محل پیدا شد و ہمچنین ست قضای این بندۂ ضعیف در اختلاف ایشان کہ آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعہ غسل کند
بوجہی کہ باین غسل نماز جمعہ نمی تواند خواند سنت ادا شود یا نہ پس میگوییم کہ سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوٰۃ حاصل نشد انتہی
و کلام درین مسئلہ در باب الغسل گذشت **و** ہم روایت ست از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ذکر یوم الجمعۃ فقال فیہ ساعۃ لا یوافقہا عبد مسلم وہو قائم یصلی یسأل اللہ عز وجل شیئا الا اعطاہ ایاہ
بدرستیکہ رسول خدا ذکر کرد روز جمعہ را پس فرمود در روز جمعہ ساعتی ہست موافق نمیشود یعنی در نمی یابد او را بندۂ مسلمان در حالیکہ ایستادہ نماز گزارد

مراد بنماز دعاست سوال میکند خدارا دران ساعت چیزی را که حرام و نامرضی نباشد مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن چیز واشار بیده یقللها
واشاره کرد آنحضرت بدست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شد و درین حدیث ابهام ساعت ست وتعیین آن بیاید ومعنی قائم آنست که مقیم او
وملتبس بارکان اوست بمعنی حال قیام فقط واین جمله ثابت ست در روایت جماعتی از حفاظ وساقط ست در روایت دیگران ومحکی ست از بعض علما که امر
میکردند بحذف وی از حدیث گویا استشکال کردند نمازرا درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت کراهت نمازست وهمچنین چون از وقت جلوس
خطیب بر منبر باشد تا انصراف وی وتاویل کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوة ست ومنتظر صلوة در صلوة ست کما ثبت فی الحدیث پس قوله
قائم یصلی درین حدیث از قبیل مجاز تشبیه باشد زیرا که انتظار کننده نماز همچو مصلی ست یا از باب اطلاق مسبب ست بر سبب زیرا که انتظار صلوة
سبب ست برای ایقاع صلوة ومشیر آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه وسلم وگفته اند که مشیر بعض رُوات اند واما
کیفیت اشاره پس این ست که نهاد انگشت خود را بر بطن وسطی وازخنصر بیان کرد قلت آن وسوال درینجا مطلق وارد شده ودر ابن ماجه
مقید آمده مالم یسال الله اثما وعند احمد مالم یسال اثما او قطیعة رحم مُتفقٌ عَلَیہِ سیوطی در نور اللمعه فی خصائص الجمعه گفته اختلاف
کرده اند اهل علم از صحابه وتابعین فمن بعدهم درین ساعت بر زیاده از سی قول بعده این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید وفی روایة لمسلم
وهي ساعة خفیفة وآن ساعت اجابت که در روز جمعه ست ساعتی نازک ست در سفر السعادة گفته علما را یعنی از صحابه وتابعین
ومن بعدهم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعض میگویند که باقی نیست وهم در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع شده وآن
صحیح ست باقی ست ودر تعیین وقت آن خلاف ست که در وقتی معین ست از روز جمعه یا آنرا وقتی معین نیست وکسانی که می گویند وقت
آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتهی گویم ودرینجا دو قول ست یکی آن ساعت را مبهم گذاشته اند در روز جمعه
همچو شب قدر در عشره اخیره رمضان چنانکه ابن خزیمه وحاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که
فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را وزهری از کعب احبار آورده که اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعها
متعدد هر آئینه بیابد آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین دعا کند ودر جمعه دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر وهمچنین تا آنکه مستوعب
شود تمامه نهار را واگر تمامه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود نیز دریابد ومستحب ست اکثار دعا در روز جمعه بامید آنکه موافق ساعت اجابت
افتد وقول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر ست گاهی اول وگاهی اوسط وگاهی آخر وامام غزالی گفته
که این اشبه اقوال ست وجزم به ابن عساکر وغیره ومحب طبری گفته اظهر همین ست وعن أَبِي بُرْدَة عامر بن عبد الله بن قیس
عن ابیه بضم با وسکون را ابن ابی موسی الاشعری از تابعین ست سماعت دارد از پدر خود وعلی وابن عمر وغیرهم قال گفت ابوموسی
اشعری سمعتُ رسول اللهِ شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یقول می فرمود در شان ساعت جمعه هي ما بين
ان يجلس الامام الى ان يقضي الصلوة که آن ساعت میان نشستن امام ست بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان دو خطبه
مراد داشته واحتمال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر باشد والله اعلم رواه مسلم وابوداود واین یکی ازان یازده وجه ست که صاحب
سفر السعادة ذکر کرده ومسلم آنرا ترجیح داده علی ما روی عنه البیهقی وابن اجودشی واصح اوست درین باب وبه قال البیهقی وابن العربی وجماعة
ومحب طبری گفته اصح الاحادیث فیها حدیث ابی موسی واشهر الاقوال فیها قول عبد الله بن سلام ومصنف گفته مراد استیعاب جمیع وقت معین
نیست بلکه می باشد در اثنای این وقت لقوله یقللها وقوله خفیفة وفائده ذکر وقت انتقال اوست دران پس ابتدای مظنه وی ابتدای خطبه ست مثلاً

وانتهای وی انتهای نمازست انتهی قول دوم مروی از ابوہریره است که آن ساعت بعد از طلوع فجرست تا طلوع آفتاب وبعد از نماز
عصرست تا غروب ولیکن در اسنادش لیث ست واو ضعیف ست واین را جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان ست روایت کرده اند
وابن عساکر این را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از ابوہریره ہم بطریقی که لیث دران داخل ست روایت کرده وطبری وعیاض وقرطبی
وغیرہم نیز آنرا حکایت کرده وحال این روایت نیز در ضعف مثل روایت اول ست قول سوم عند الزوال ست واین قول از حسن بصری
وابو العالیه منقول ست رواه عبد الرزاق وابن المنذر قول چہارم گاہی ست که مؤذن شروع کند در اذان جمعه واین از عائیشه مروی ست
اخرجه ابن المنذر قول پنجم آن زمان ست که نماز جمعه میگذارند واین را ترمذی وابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف از پدر از جد
مرفوعًا روایت کرده اند وکثیر بن عبد الله ضعیف ست ودر روایت بیہقی این قول را در شعب الایمان روایت کرده وابن شیبه از ابو بردہ
آورده واسناد وی قوی ست قول ششم میان زوال آفتاب ووقت گذاردن جمعه است واین را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت
کرده قول ہفتم چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدار یک گز شود واین را ابن المنذر وابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر روایت کرده اند
قول ہشتم آخر ساعتی ہست از روز در سفر السعادة گفته این قول بیشتر صحابه وتابعین ست انتہی واین را ابو داود ونسائی وحاکم باسناد حسن
از ابی سلمه از جابر مرفوعًا ومالک وابن خزیمه وابن حبان واصحاب سنن از ابی سلمه از ابی ہریره از عبد الله بن سلام روایت کرده اند قول نہم
آن زمان ست که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز واین را ابن جریر از شعبی واز ابی برده بن ابی موسی آورده وگفته که ابن عمر استصواب
آن کرده قول دہم ساعت سوم ست از آخر روز جمعه واین را صاحب مغنی حکایت کرده ودر مسند امام احمد نیز از ابی ہریره مرفوعًا آمده لیکن
اسناد وی ضعیف ست ودر اتصال وی سخن ست وعلی بن طلحه که از ابو ہریره روایت آن کرده گویند که او را از ابی ہریره سماع نیست
قول یازدہم ہمان ست که در حدیث باب مذکور شده ورجح الدارقطني انه من قول ابي بردة وترجیح داد دارقطنی این معنی را
که آن از قول ابی برده ہست نه قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم وجواب داده اند ازین باینکه این خبر مرفوع نتواند بود زیرا که اجتہاد را در تعیین
اوقات عبادات مسرح نیست ویاتی ما علّه به الدارقطني قریبًا وفي حديث ابی یوسف عبد الله بن سلام از بنی قینقاع اسرائیلی
از اولاد یوسف بن یعقوب النبی علیہما السلام ویکی از احبارست ویکی از انہاست که گواہی داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای وے
بجنت روی عنه ابناه یوسف ومحمد وانس بن مالک وغیرہم مُرد در مدینه سنة ثلث واربعین وسلام بتخفیف لام ست مبرد گفته نیست
در عرب سلام بتخفیف جز وی عند ابن ماجة ولفظ وی این ست از عبد الله بن سلام قال قلت ورسول الله صلی الله علیه وسلم
جالس انا لنجد في کتاب الله یعنی التوراة فی الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلی یسال الله عز وجل فیہا ماشاء الاقضی الله له حاجته قال عبد الله
فاشار الی رسول الله صلی الله علیه وسلم او بعض ساعة فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة قلت ای ساعة ہی قال آخر ساعة من ساعات
النہار قلت انہا لیست ساعة صلوة قال ان العبد المؤمن اذا صلی ثم جلس لا یجلسه الا الصلوة فہو فی صلوة انتہی وجابر عند ابي داؤد
والنسائي أنہا ما بين صلوة العصر الى غروب الشمس که آن ساعت درمیان نماز عصر وفرو رفتن آفتاب ست آنہا
بفتح ہمزه مبتدا است وخبر وی قول اوست وفی حدیث عبد الله الخ ولفظ سفر السعادة درین مقام این ست که از وقت عصرست تا
غروب آفتاب انتہی واین را ابن جریر از ابن عباس مرفوعًا واز ابی سلمه از ابی سعید مرفوعًا وابو نعیم در حلیه از قول ابن عباس وترمذی
از انس مرفوعًا روایت کرده اند واسناد وی ضعیف ست در سفر السعادة گفته ارجح این اقوال دو قول ست اول آنکه از جلوس امام ست

بر منبر تا تمام شدنِ نماز و قولِ دوم آنکه بعد از عصر ست و این قول ارجح اقوال ست انتهی و مصنف در فتح الباری نیز گوید که ارجح اقوال این دو قول ست و هرچه جز این دو قول ست یا ضعیف الاسناد ست یا موقوف که اسناد کرده قائل آن باجتهادِ خود بی سماع و توقیف و لهذا درین جا نیز همین دو قول نقل کرده و باز اختلاف ست سلف را که ازین دو قول ارجح ترکدام ست بیهقی و جماعهٔ از علما قولِ اول را ارجح گفته اند بیهقی گفته مسلم گوید حدیث ابی موسی صحیح ترین و جید ترین چیزی ست درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صریح ست در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب غیر وی و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لا یجوز غیره و نیز این حدیث مرفوع ست و صریح ودر یکی از صحیحین واقع و طائفهٔ دیگر بترجیح قول عبد الله بن سلام رفته و رجح احمد بن حنبل هذا القول روی عنه الترمذی و گفت که احمد گفته اکثر احادیث درین جانب ست و ابن عبد البر گوید که این اثبت چیزی ست درین باب سعید بن منصور باسناد صحیح آورده از ابی سلمه بن عبد الرحمن که مردم چند از صحابه مجتمع شدند و تذکرهٔ ساعت جمعه کردند پستر متفرق شدند و اختلاف نکردند درینکه این ساعت آخر ساعت ست از روز جمعه و رجحه اسحٰق و غیره و اکثر ایمه این را ترجیح کرده اند و شافعی تنصیص کرده بران و استشکال کرده اند که این ترجیح چیزی ست که نیست در صحیح بر چیزی که در صحیح ست و معروف از علوم حدیث و غیرها این ست که آنچه در صحیحین یا یکی ازین هر دو ست مقدم ست بر غیر وے و جوابش آنست که این تقدیم جائی ست که حدیث صحیحین یا یکے ازین هر دو از منتقدات حفاظ نباشد همچو حدیث ابو موسی که در مسلم ست و معلول ست با نقطاع و اضطراب اما اول پس باین جهت که از روایت مخرمه بن بکیر ست و تصریح کرده اند که وی از پدر خود سماعت ندارد پس بر شرطِ مسلم نخواهد بود و اما ثانی پس باین جهت که اهلِ کوفه آنرا از ابی برده غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو برده کوفی ست و اهلِ بلدهٔ او اعلم اند بحدیث وی از بکیر پس اگر نزد ابو برده مرفوع می بود وقف نمی کردند آنرا بروی و لهذا جزم کرد دارقطنی که صواب وقف اوست پس این حدیث یعنی حدیثِ ابو موسی اگرچه در صحیح مسلم ست ولیکن با وجود آن در اتصالِ سندش مقال ست و از جملهٔ آن ساعتی ست که در احادیث مسلم اتفاقاً و احیاناً واقع شده و حفاظ آنرا انتقاد نموده اند و باین جانب ست صاحب سفر السعادة نیز کما تقدم و شیخ هم در ترجمه باین رفته چنانکه گفته گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی می گماشت خادمهٔ خود را تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتهی بلفظه و حافظ ابن القیم رح میانِ هر دو حدیث یعنی حدیثِ ابو موسی و ابن سلام جمع کرده باین طریق که ساعت منحصر ست در یکی ازین دو وقت

وسبقه الی هذا احمد بن حنبل رضی الله عنه وقد اختلف فیها علی اکثر من اربعین قولا املیتها فی شرح البخاری و تحقیق اختلاف کرده شده است درین ساعتِ اجابت که در روز جمعه است بر زیاده از چهل قول املا کرده ام و نوشته ام آنرا در شرح صحیح البخاری که موسوم ست بفتح الباری و این یازده قول که مذکور شد منجملهٔ آن اقوال ست و قول دوازدهم آنکه وقتی ست که اذان گوید مؤذن برای نمازِ بامداد و ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آنرا با بن ابی شیبه از عائشه رض سیزدهم اول ساعت بعد طلوعِ شمس ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرحش چهاردهم نزد طلوعِ شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء پانزدهم بعد از زوال تا گشتنِ سایه بنصف ذراع حکاه المحب الطبری و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال ولیکن تا گشتنِ سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبی و النووی هفدهم از زوال تا خروجِ امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هیژدهم از زوال تا غروبِ شمس حکاه الرومانی عن الحسن و ذکره بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروجِ امام بخطبه روایت کرد این را احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی

بمردی گذشت که می غنود درین وقت پس تنبیه کرد او را بستم ما بین خروج امام تا اقامت نماز واین نیز منقول ست از حسن بصری
وازبعض تابعین شام بست ویکم ازانگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه ست تا فراغ از نماز
واین را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده وحمید بن زنجویه وبغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده بست ودوم نزد تاذین ونزد تذکیر امام
ونزد اقامت واین را بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی روایت کرده بست وسوم نزد اذان وبرامدن امام واقامت این را ابن ابی شیبه
وابن المنذر از ابی امامه آورده بست وچهارم از وقت صعود وافتتاح امام خطبه را تا فراغ واین را ابن عبدالبر از ابن عمر مرفوعا آورده واسنادش
ضعیف ست بست وپنجم تا رسیدن خطیب بمنبر وشروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیا بست وششم نزد جلوس امام بین الخطبتین حکاه الطیبی
عن بعض شراح المصابیح بست وهفتم نزد نزول امام از منبر رواه ابن ابی شیبة وابن جریر وابن المنذر باسناد صحیح عن ابی هریرة وتعبیر کرد
از وی غزالی بلفظ اذا اقام الناس الی الصلوة بست وهشتم هنگام قیام ناس وقیام امام در مقام خود واین را ابن المنذر از حسن بصری آورده
وطبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بست ونهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات
این روز ست ووقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده افضل اوقات ست وهرچه پیش از وست از اذان وخطبه وغیرها همه وسائل ست
ومقصود نماز جمعه ست سی ام در نماز عصر سی ویکم بعد از عصر سی ودوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی وسوم در وقت غیبوبت شمس
که نصف وی ظاهر باشد ونصف وی غائب واین را طبرانی در اوسط ودارقطنی در علل وبیهقی در شعب وفضائل اوقات از طریق زید بن علی
بن الحسین بن علی سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حدیث
کرد مرا فاطمه رض گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب
پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب وچون خبر داده می شد فاطمه رض بدان اقبال
میکرد برای دعا تا آنکه غائب می شد آفتاب ودر بعض روایت این حدیث کسی ست که معلوم نیست حال او واین ست آن اقوال که مصنف رح
در شرح بخاری نقل نموده ونسبت آن بقائلین آنها ذکر کرده وادلهٔ آن آورده وتصحیح وتضعیف ورفع ووقف آن بیان نموده است چنانکه
نقل کرده شد ودر تطبیق این اقوال وترجیح بعضے ازان بر بعض فرموده که این همه اقوال چنان نیست که بجمیع جهات متغایر ومتخالف باشند
بلکه بسیاری ازان بحیثیتی ست که متحد ست با غیر خود ونیست مراد در اکثر آنها که مستوعب وشامل ست تمامهٔ آن وقت را که تعیین نموده شد
بلکه وقت معین در میان آنست وجزوی ازان بدلیل آنچه واقع شده است در حدیث یقللها ودر حدیث دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت
زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز وفائدهٔ ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنهٔ آن ابتدای
خطبه باشد وانتهای آن انتهای صلوة مثلاً کما تقدم مجملاً وبسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته وگمان برده وقوع آن ساعت را
در آن وقت بظهور آثار وامارات اجابت در آن بقیاس واجتهاد خود وباین تقریب تقلیل می یابد انتشار واختلاف قطعاً والله اعلم وبالله التوفیق

وعن جابر بن عبدالله رضي الله عنه قال مضت السنة ان في كل اربعين فصاعدا جمعة گذشت
سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده ازان جمعه ست وبعضے گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسه کس با امام وبعضی چار وبعضی نه وبعضی
دوازده وبعضی بست وبعضی سی وبعضی چهل وبعضی پنجاه وبعضی هفتاد وبعضی جمع کثیر گفته اند وبعضی شرط کرده اند برای صحت جمعه
مصر جامع وبعضے بودن حمام وجامع با تعداد سکنهٔ بلده وهمچنین دیگر حدود وشرائط مثل بودن امام اعظم وغیره واین همه اقوال

غیر صالح احتجاج ست شوکانی گفته نیست برین اقوال اثارتی از علم و یافته نمی شود حرفی واحد از ان در کتاب خدا و سنت رسول او که دلالت
کند بر بودن این امور شروط صحت جمعه یا فرضی از فرائض آن یا رکنی از ارکان آن انتهی و وی را سحر درین باب رساله مستقله است رواه
الدارقطنی در مصفی گفته اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبیه بسبب یهود و آحد نصاری بران دلالت می نماید و نیز شیمه
در اکثر اوقات جماعهٔ عظیمه می بود و لهذا بیهقی از ابن مسعود نقل میکند که انه صلی الله علیه وسلم جمع بالمدینة وکانوا اربعین رجلا و این عبارت
دلالت بر اقلیت این جمع می کند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و ہلم جرًّا بیشتر می بودند از اربعین بدرجات
بسیار۔ آیا وجود اربعین ضروری ست در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری ست و فیه نظر زیرا که حدیث انفضاض دلالت میکند
که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر از ان آنست که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس الغای وصف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان
بغیر فصل که درین صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیت و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شرای متاع
بوده است و لهذا خدای تعالی فرمود وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا الآیه و لهذا بیع و شرا درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل ست و غالبًا
خطب آنحضرت طویل نبود پس احتمال عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز ابعد باشد پس ظاهر آنست که در دیهی اگر دون اربعین جمعه خوانند
نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما فرما یا شهر پس شرط جمعه است بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بدو جمعه
نمی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل مکه در عرفه بودند ایشان را بجمعه نفرمودند و سفر اگر علت تحتم در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل مدینه
می تواند شد در حق اهل مکه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمانؓ که اذن داد اهل بادیه را برجوع پیش از وقت جمعه و عمل
مستمر مسلمین که در بدو جمعه نیست و نه در بیه و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود ابنیه است و در عوالی و قریه قلت متوطنان
پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب ست صد کس باشد یا زیاده و در بعض احادیث اقل آن پنجاه کس مرد عاقل
بالغ حر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب در یک مسجد می خواندند منشأ آن تحقق جماعهٔ عظیمه است که در صورت تعدد
جمعات میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای کرام و حرص بر استماع وعظ ایشان و صفت نفسیه بودن آن معلوم
نیست و بر تقدیر منشأ اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود و اما امامت خلیفه و نائب او پس امر
مستمر بود و منشأ آن امر ست بتقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرا و اعلم
و سائر نظائر مساوی و اثر حضرت علیؓ که اربع الی الامام الخ محمول بر ندب تقدم والی در محل ولایت خود ست الی قوله و اگر جمعه نه دریابد نماز ظهر لازم
شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه در عرفات وقوف فرمودند و ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند انتهی باسناد ضعیف
زیرا که در سند وی عبد العزیز بن عبد الرحمن ست و وی روایت میکند آنرا از خصیف از عطا و عبد العزیز ضعیف ست و خصیف مختلف فیه
نسائی گفته عبد العزیز لیس بثقة و دارقطنی گفته منکر الحدیث و ابن حبان تجویز نمی کرد احتجاج بوی و بیهقی هم این حدیث را روایت کرده و بجای
فصاعدا فما فوقها آورده و گفته هذا الحدیث لا یحتج بمثله و درین باب حدیثها ست که نیست اصل برای آن و گفت عبد الحق ثابت نیست در عدد
حدیثی و در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در نصابی که قائم شود بدان جمعه پس رفته اند بسوی وجوب جمعه بر اربعین نه بر کمتر ازین عدد
عمر بن عبد العزیز و شافعی و در بودن امام یکی از ایشان دو وجه ست نزد شافعیه و مذهب حنفیه آنست که منعقد می شود بسه کس سوا امام
و این اقل عدد ست که منعقد می شود بآن پس واجب نیست چون تمام نشود این قدر و استدلال کرده اند بقوله تعالی فَاسْعَوْا و گفته اند

خطاب جماعت راست بعد ندا واقل جمع سه کس اند پس دلالت کند بر وجوب سعی بر جماعت برای جمعه بعد ندا و ندا را لابدست از منادی پس سه کس باشند مع امام و نیست دلیل بر اشتراط زیاده برین قدر و اعتراض کرده اند که لازم نمی آید از خطاب جماعت کردن ایشان آنرا باجتماع و قد صرح فی البحر بهذا و مناقض اوست قوله تعالی اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ زیرا که لازم نمی آید ازین ایتای زکوة در جماعت گویم و حق اینست که شرطیت چیزی در عبادت بی دلیل نمی باشد و نیست درینجا دلیلی بر تعیین عددی نه از کتاب و نه سنت و چون معلوم شد که نماز جمعه نمی باشد مگر بجماعت چنانکه وارد شده است باین حدیث ابی موسی نزد ابن ماجه و ابن عدی و حدیث ابی امامه نزد احمد و طبرانی و دو کس اقل مایتم به الجماعه اند لحدیث الاثنان جماعة پس تمام شود جمعه بدو کس و در اظهر و شارح ذکر کرده است خلاف و اقوال در کمیت عدد معتبر در نماز جمعه که شمارش بچهارده قول میرسد و دلیل قائل هر قول که بدان تشبث کرده بود بر مدعای خود آورده که نیست ناهض از روی حجت بر شرطیت پستر گفته و انچه منقول ست از حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ست که در جمع کثیر می گذارد و موقوف نبود بر عدد معتبر جمعی ست که حاصل شود بدان شعار اسلام و نمی باشد این شعار مگر در کثرتی که منافقان از ان در غیظ آیند و حاجدان بکبت رسند و مصدقان مسرور شوند و آیه کریمه دال ست بر امر بجماعت پس اگر وقف کنند بر اقل انچه دلالت کرد بران آیه کریمه دور نباشد قلت و قد کتبنا رسالة فی شروط الجمعة التی ذکروها و وسعنا فیها المقال والاستدلال سمینا باللمعة فی تحقیق شرائط الجمعة انتهی گویم اصح مذاهب درین باب مختار شوکانی ست کما تقدم و باقی قیل و قال ست پس

وعن سمرة بن جندب رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يستغفر للمؤمنين والمؤمنات في كل جمعة بدرستیکه آنحضرت طلب آمرزش میکرد برای مردان و زنان اهل ایمان در هر جمعه و در وی دلیل ست بر مشروعیت استغفار برای خطیب زیرا که این موضع دعاست و رفته است بوجوب دعا کردن خطیب برای خود و مؤمنین و مؤمنات جمعی از اهل علم و گویا که ایشان می گویند که مواظبت آنحضرت بران دلیل وجوب ست کما یفیده کان یستغفر و غیر ایشان گفته اند که مندوب ست و واجب نیست بنابر عدم دلیل بر وجوب شارح مغربی گفته والاول اظهر رواه البزار باسناد لین زیرا که وی گفت نمی شناسم این را از نبی صلی الله علیه وسلم مگر بهمین اسناد و در اسنادش یوسف بن خالد البستی ست و او ضعیف ست و روایت کرده است آنرا طبرانی در کبیر مگر بزیادت والمسلمین والمسلمات

وعن جابر بن سمرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان في الخطبة يقرأ آيات من القرآن يذكر الناس بدرستیکه بود آنحضرت که میخواند در خطبه آیتی چند از قرآن تذکیر میکرد مردم را و قواعد اسلام و مهمات دین بایشان تعلیم می فرمود و بذکر موت و تزهید در دنیا و ترغیب در آخرت وعظ می نمود رواه ابو داود و اصله في مسلم اصل این حدیث در مسلم ست گویا مراد وی حدیث ام هشام بنت حارثه ست و در روی این ست که وی سوره ق را از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در هر جمعه بر منبر میخواند یاد گرفت و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث علی رضی الله عنه و لفظ وی این ست که بود آنحضرت میخواند بر منبر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در سندش معمی مجهول ست و بقیه رجال وی موثوق اند و نیز طبرانی در اوسط از حدیث جابر آورده که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خواند در خطبه آخر سوره زمر پس بجنبش در آمد منبر دو بار و در سندش دو کس ضعیف اند

وعن طارق بن شهاب رضي الله عنه صحابی کوفی ست بن عبد شمس احمسی بجلی دریافت جاهلیت را و دید آنحضرت را و نشنید از وی مگر نادر غزا کرد در خلافت شیخین سی و سه یا سی و چهار غزوه و سریه و مرد در سنه هشتاد و دو یا هشتاد و سه روایت دارد از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة جمعه حق واجب ست بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض ست
و جمعه بی جماعت درست نیست و در حجة الله البالغة گفته امت تلقی معنوی کرده است نه لفظی این را که جماعت و نوعی از تمدن در جمعه شرط ست
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای وی و ائمه مجتهدین جمعه میکردند در بلدان و مواخذه نمی کردند درین باب بر اهل بدو بلکه جمعه در عهد
ایشان در اهل بدو قائم نمی شد پس از ینجا قرناً بعد قرن و عصراً بعد عصر فهمیدند که جمعه را جماعت و تمدن شرط است و آنحضرت فرمود که جمعه
واجب ست بر پنجاه کس زیرا که به پنجاه کس قریه متقرری می شود و فرمود جمعه واجب ست بر هر قریه و این اقل چیزی ست که گفته می شود در حق
وی جماعت لیس هر گاه که این قدر حاصل شود جمعه واجب گردد و هر که ازان تخلف ورزد گنهگار باشد انتهی ملخصاً ولیکن این حدیث که جمعه واجب
بر هر قریه که دروی امام باشد اگرچه همین چهار کس بوند و در روایتی و اگرچه نباشند مگر سه کس و چهارم ایشان امام بود بیهقی و ابن عدی این را
روایت کرده اند و گفته اند که ضعیف ست و منقطع نیز ست الا على اربعة مگر بر چهار گروه واجب نیست مملوك یکی بنده که در
ملك و تصرف کسی ست و امرأة دوم زن و صبي سوم کودك نابالغ از جهت عدم تکلیف بروی و مريض چهارم بیمار از جهت ضعف
و ناتوانی و ظاهر اسقاط فرضیت ازینها بتدریج و ترتیب واقع شده شیخ در شرح سفر السعادة گفته شرط وجوب جمعه بعد از وجود مصر یا فنای آن
بلوغ و عقل و ذکورت و حریت و اقامت و صحت و سلامت عین و رجلین ست پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادگان نه بر
بندگان و بر مقیمان نه بر مسافران و بر تندرستان نه بر بیماران و نه بر کوران و نه لنگان و هر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب بمنزل خود
تواند رسید جمعه بروی واجب بود و بهذا قال ابوحنیفة رحمه الله چنین آمده است در حدیث الجمعة على من آواه الليل اخرجه الترمذي انتهى ولیکن
این حدیث را ترمذی و احمد تضعیف کرده اند و او را شواهد ست از حدیث ابی قلابه رواه البیهقی مرسلاً و در روایتی آمده که جمعه واجب ست
بر هر که راه یابد بسوی وی رواه ابن ماجة عن جابر و ظاهر مراد از عبارت من وجد اليه سبيلا همین بیان مسافتی ست که امکان وصول
بجمعه داشته باشد رواه ابوداؤد وقال لم يسمع طارق بن شهاب من النبي صلى الله عليه وآله وسلم روایت کرد
این را ابوداود و گفت نشنید طارق راوی این حدیث از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لفظ ابوداود این ست طارق قد رای النبی صلی الله علیه وسلم
وهو من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولم يسمع منه شيئا انتهى واخرجه الحاكم من رواية طارق المذكور عن ابي موسى
و روایت کرد این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از آنحضرت و گفت مصنف در تلخیص و صححه غير واحد و رواه في شرح السنة بلفظ آخر
عن رجل من بني وائل ولم يسم مراد مصنف آنست که حدیث باین وجه موصول شده و درین باب ست از حدیث تمیم داری و ابن عمر
و مولای ابن الزبیر رواه البیهقی و در حدیث تمیم چهار راوی ضعیف اند قاله ابن القطان و در مجمع الزوائد گفته در وی ابراهیم بن حماد ست
ضعفه الدارقطني و حدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط باین لفظ آورده ليس على مسافر جمعة و نیز در وی از حدیث ابوهریره هست مرفوعاً
خمسة لا جمعة عليهم المرأة والمسافر والعبد والصبي واهل البادية واخرجه العقيلي والحاكم ايضا باسناد ضعيف وعن ابن عمر
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على مسافر جمعة نیست بر مسافر جمعه زیرا که غالب
این ست که مسافر ندا نمی شنود و وارد چنان ست که جمعه بر کسی ست که ندا شنود کما فی حدیث ابن عمر عند ابی داود و اختلاف دارند که مراد ندای
اول ست یا اذان خطبه مختار اول ست و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود رواه الطبراني
في الاوسط باسناد ضعيف مصنف در تلخیص تضعیف وی ذکر نکرده و نه وجه ضعف بیان نموده و از مجموع احادیث معلوم می شود

که تبعه بر شش کس واجب نیست یکی صبی وآن متفق علیه ست دوم مملوک وآن نیز متفق علیه ست مگر نزد داود که وی واجب می گوید بنا بر دخول وی زیر عموم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلوٰةِ ودر اصول مقرر شده که عبد داخل ست در خطاب وجواب داده اند که احادیث مخصص اوست اگرچه در وی مقال ست زیراکه بعض او مقوّی بعض ست سوم زن و بر عدم وجوب جمعه بر وی اجماع ست وشافعی گفته مستحب ست عجائز را حضور جمعه باذن زوج واز روایت بحر معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب ست خلاف ما هو مصرح به فی کتب الشافعیة چهارم مریض و بر وی واجب نیست حضور جمعه چون متضرر شود بدان پنجم مسافر و بر وی نیز حضور آن واجب نیست ومحتمل که مراد بمسافر مباشر سفر باشد واما نازل پس واجب ست بر وی واگرچه نزول کند بمقدار نماز وباین رفته است جماعتی از اهل علم وگفته واجب نیست زیراکه وی داخل ست در لفظ مسافر وباین نیز جماعتی از اهل علم رفته وهمین ست اقرب زیراکه احکام سفر باقی ست برای او از قصر ومانند آن ولهذا منقول نشده که آنحضرتؐ جمعه بعرفات در حجة الوداع گذارده باشد زیراکه مسافر بود وهمچنین ساقط می شود نماز عید از مسافر ولهذا مروی نیست که گذارده باشد آنحضرتؐ نماز عید در حج مذکور وابن حزم وهم کرده وگفته که گذارد آنحضرتؐ جمعه را در حج خود وعلما تغلیط وی کردند ششم اهل بادیه در نهایه گفته بادیه مختص ست باهل عمد وخیام نه اهل قری ومدن ودر شرح عمده گفت که حکم اهل قری حکم اهل بادیه ست ذکره فی شرح حدیث لا یبیع حاضر لباد در مصفی گفته وآنانکه معذور اند در ترک جماعت معذور اند در ترک جمعه زیراکه جمعه بغیر جماعت نمی باشد پس رخصت ست در ترک جمعه **مسئله** در کتب شافعیه مذکور ست که انصراف مریض ولنگ در وقت نماز قبل از خواندن آن حرام ست ودر سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جواز ست وقول جدید تحریم وقول قدیم ارجح می نماید زیراکه علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت ست می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیراکه اهل بدو مساوی شدند در انکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود واگر برایند واجب نشود واگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه نبودند گوکه الحال مانع برخاسته است پس باید که انصراف مریض ولنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتهی **وعن**

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر استقبلناه بوجوهنا بود آنحضرتؐ که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما اورا بروهای خود پس سنت آنست که مردم متوجه بجانب امام نشینند وخطبه را استماع نمایند وازینجا این نیز لازم می آید که پشت بقبله میخوانند واگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست ست ولیکن آنچه گفتیم نیز مطلبی صحیح ست در سبل گفته حدیث دال ست بر استقبال مردم خطیب را در حالیکه مواجه اند بسوی وی واین امری ست مستمر ودر حکم مجمع علیه ست وجزم بوجوبه ابو الطيب من الشافعية رواه الترمذي باسناد ضعيف یعنی گفت که این حدیثی ست که نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه واو ضعیف ست ذاهب الحدیث یعنی رونده است حدیث او کنایت ست از سوء حفظ وی ونیز تضعیف کرده اند آنرا دارقطنی وابن عدی وغیرهما وروایت کرده است آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه وگفته امیدوارم که متصل باشد کذا قال ونیست صحبت والد عدی را مگر آنکه مراد از ابیه جد وی باشد که او را صحبت ست برای بعض حفاظ متاخرین کذا فی التلخیص وله شاهد من حديث البراء عند ابن خزيمة واین حدیث را شاهدی ست از حدیث براء نزدیک ابن خزیمه که تقویت او میکند وضعف وی می رباید واز شراح بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بدر تمام ست ونه در سبل السلام ونه در تلخیص مصنف علام ولیکن حدیث بهر حال دال ست بر استقبال امام وصاحب اثمار گفته واجب بر همان عدد ست که منعقد می شود

بجمعه با یشان نه بر غیر ایشان و • الحکم بن حَزن بفتح مهمله و سکون زا و نون ابن عبد البر گفت اسلام آورد حکم عام فتح
وقیل یوم الیمامة و ابوه حزن بن وهب المخزومی قال شهدنا الجمعة مع النبی گفت حاضر شدیم با جمعه همراه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فقام متوکئا علی عصا او قوس پس ایستاد تکیه زده بر چوب دستی یا کمان و تمام حدیث اینست فحمد الله واثنی
علیه کلمات خفیفات طیبات مبارکات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیقوا ولن تفعلوا کلما امرتم به ولکن سددوا وابشروا وفی روایة
والبشروا و نیست حکم را حدیثی جز این حدیث و اسنادش حسن ست و در وی شهاب بن حراش مختلف فیه ست و اکثر حفاظ توثیق وی
کرده اند وقد صححه ابن السکن وابن خزیمة و او را شاهدی ست از حدیث براء بن عازب نزد ابوداود باین لفظ که داده شد آنحضرت روز عید کمانی
پس خطبه کرد بر وی و دراز کرد خطبه را رواه احمد والطبرانی وصححه ابن السکن و شافعی روایت کرده که بود آنحضرت چون خطبه میخواند اعتماد میکرد
بر عنزه و عنزه مانند نصف رمح ست یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنان رمح و درین باب ست از ابن عباس و ابن الزبیر رواهما ابو الشیخ
بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص وغیره رواه ابو داؤد در حدیث دلیل ست بر ندب اعتماد خطیب بر سیف و نحو آن
وقت خطبه و حکمت دران ربط قلب ست وحی باید که اعتماد کند بر دو دست خود پس اگر نیابد چیزی که اعتماد کند بران ارسال کند هر دو دست
یا بنهد یمین بر شمال یا جانب منبر و مکروه ست کوفتن منبر به تیغ و مانند آن زیرا که ماثور نیست پس بدعت باشد در سفر السعادة گفته شمشیر و نیزه
بدست نگرفتی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصا کردی و این پیش ازان بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد
فی عصا و نی کمان و نه غیر آن انتهی شیخ در شرح آن گفته اعتماد بر سیف و مانند آن اشارت ست بانکه قوام این دین بشمشیر و بسلاح
و حافظ ابن القیم گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام این بقرآن و وحی ست کذا فی المواهب و در بعض روایات فقه حنفیه آمده که انکار بر قوس و عصا
مکروه ست و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتماد بر عنزه میکرد که با وی
می بود و از روضة العلما نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح وی بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح ست
چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و نزد حنفیه بعصا که نزد
ایشان بصلح ست کما بین فی موضعه انتهی گویم دلیل این تفرقه از سنت غیر ظاهر ست و آنچه از سنت ثابت ست تکیه است بر عصا و قوس و آن هم قبل از اتخاذ منبر والله اعلم

باب ۱۳ صلوٰة الخوف

این نماز ثابت ست از کتاب و سنت هر دو اما سنت پس چنانکه در متن بیاید و اما کتاب پس قوله تعالی ست وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ
فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَوٰةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ الخ و ابو یوسف و حسین بن زیاد از حنفیه و مزنی وغیره از شافعیه بران اند که این نماز
مخصوص بزمان نبوت ست و ظاهر مفهوم آیه واذا کنت فیهم نیز همین ست و لیکن مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت
و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضی الله عنهم آنرا بعد از آنحضرت دلیل آنست کما رواه البیهقی عن علی وابی موسی
وابو داود والنسائی عن حذیفة و هر چه آنحضرت کرده ما دام که اختصاص آن بحضرت وی ثابت نشود امت را اتباع آن لازم ست و عموم منطوق
صلوا کما رأیتمونی اصلی حجت ست بران و قید اذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد کنت انت او من یقوم مقامک ست چنانکه در کریمهٔ خُذْ مِنْ
أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ثابت ست و گذاردن این نماز بوجوه متعدده صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه وجهی ازان وجوه اختیار کرده
شوکانی رح در دُرر بهیه گفته تحقیق گذارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بصفتهای گوناگون و همه آن صفات کافی ست

و در روایتی مضیئه گفته این نماز بانحای مختلفه وارد ست گفته اند که بر شانزده وجه و گفته اند که بر هفده وجه و گفته اند که بر سیزده وجه و کمتر ازین نیز
گفته اند و صحیح شده است ازان چند نوع انتهی مصنف در تلخیص فرموده مروی ست صلوة خوف از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر چهارده وجه
ذکرها ابن حزم فی جزء مفرد و بعض وی در صحیح مسلم ست و بعض در سنن ابی داود ذکر کرده است حاکم ازانجمله هشت نوع را و ابن حبان
نه وجه را و گفت انس میان این وجوه تضاد ست ولیکن آنحضرت گذارد آنرا بارها و آدمی را مباح ست بگذارد آنچه خواهد نزدیک خوف ازین
انواع و این از اختلاف مباح ست و نقل کرد ابن الجوزی از امام احمد که وی گفت نمیدانم درین باب حدیثی مگر صحیح انتهی ○ صالح
بن خوات بفتح خای معجمه و تشدید واو صالح تابعی مشهور ثقة عزیز الحدیث ست سمع جماعة من الصحابة روی عنه یزید بن رومان وحدیثه
عند اهل المدینة و خوات صحابی انصاری مدنی جلیل القدر ست اول مشاهد او احد ست رضي الله عنه روایت می کند صالح
عمن صلی مع رسول الله از کسی که نماز گذارده است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح مسلم ست عن صالح بن خوات
بن جبیر عن سهل بن ابی حثمة و درینجا تصریح کسی ست که حدیث کرد ازوی و در روایتی مبهم آمده چنانکه درینجاست یوم ذات الرقاع
روز ذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست که در سنه رابعه ماه جمادی الاولی بود قاله ابن اسحق وغیره من اهل السیر والمغازی و درین غزوه
ملاقات آنحضرت با کفار شده و نماز خوف گذارده مگر بی آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع ازان گویند که مسلمانان پا برهنه
بودند و پایها سوده شد و ناخنان با افتاد پس جامه پارها را بر پا پوشیدند مشهور این وجه ست و هکذا فی البخاری من حدیث ابی موسی
و بعضی گویند در انجا کوهی بود که پارهٔ او سرخ بود و پارهٔ او سفید و پارهٔ او سیاه و پارهٔ او زرد رنگ برنگ گویا رقعهاست برهم دوخته
صلوة الخوف نماز خوف و کیفیت وی این ست ان طائفة صفت معه و طائفة وجاه العدو و گروهی صف بستند
با آنحضرت و گروهی ایستادند در مقابلهٔ دشمن وجاه بضم واو و کسر آن و در روایتی تجاه العدو بتای فوقیه آمده فصلی بالذین معه
رکعة ثم ثبت قائما و اتموا لانفسهم پس گذارد با آن طائفه یک رکعت پستر ثابت ماند آنحضرت بر جای خود و تمام کردند ایشان
نماز را برای خود ثم انصرفوا فصفوا وجاه العدو و پستر نماز کرده برگشتند و برفتند پس صف بستند روبروی دشمن وجاءت
الطائفة الاخری و آمد گروه دیگر که نخست در مقابلهٔ دشمنان صف بسته استاده بودند فصلی بهم الرکعة التي بقیت
پس گذارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی ثم ثبت جالسا و اتموا لانفسهم ثم سلم بهم پستر بر جای
خود ماند آنحضرت نشسته و تمام کردند این طائفه نماز را برای خود پستر سلام داد آنحضرت با ایشان متفق علیه این غزوه در سنه چهارم
از هجرت بود کما تقدم حافظ ابن القیم رح گفت این سخن مشکل ست زیرا که بصحت رسیده که مشرکان حبس کردند آنحضرت را روز خندق
از صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشا پس گذارد این هر چهار را مجموع و این قبل نزول صلوة خوف بود و خندق بعد ذات الرقاع ست در سنه
خمس گفت و ظاهر این ست که اول نماز خوف که آنحضرت گذارده در عسفان بود و نیست خلاف در میان ایشان در انکه عسفان بعد
از خندق بود و بصحت رسیده که آنحضرت صلوة الخوف بذات الرقاع گذارده پس معلوم شد که این بعد خندق و بعد عسفان ست و ظاهر شد با ما وهم اهل سیر انتهی و احتجاج
کرده است بتقدیم شرعیت این نماز بر خندق علی روایت اهل السیر کسیکه میگوید گذارده نمیشود نماز خوف در حضر و لهذا نگذارد آنرا رسول خدا در خندق وهذا لفظ مسلم
ووقع فی المعرفة لابن منده عن صالح بن خوات عن ابیه و این لفظ مسلم ست واقع شده است در کتاب معرفه که تصنیف ابن منده است
از حدیث صالح بن خوات از پدرش یعنی از خوات بن جبیر و وی صحابی ست ذکر کرد او را انهم و وی پدر او ست و فی [illegible] انه من ذکرناه و در روایت

کرده است این را بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حثمه که صحابی صغیر ست و در سال سوم از هجرت ولادت یافته واین یک وجه ست از وجوه صلوٰت خوف و مدلول وی مطابق ظاهر قرآن ست قال تعالیٰ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ واین کیفیت اقرب ست بموافقت معتاد از صلوات زیراکه در وی تقلیل افعال منافیهٔ صلوٰة و متابعت امام است وباین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه و من بعدهم و مالک و شافعی و درین وجه هر طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده و رکعتی دیگر تنها ولیکن در وقت صلوٰة آنحضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوٰة آنحضرت و شرط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد واین در نماز ثنائی ست پس اگر ثلاثی باشد انتظار کند در تشهد اول و تمام کند طائفه رکعت ثالث را و همچنین در رباعی اگر گوییم که نماز خوف گذارده میشود در حضر انتظار کند در تشهد و اما ابن منده پس بفتح میم و سکون نون و دال مهمله امامی کبیرست از ائمهٔ حدیث کذا فی السبل

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قِبَل نجد گفت ابن عمر غزا کردیم همراه آنحضرت بجانب نجد قبل بکسر قاف و فتح موحده بمعنی جهت و نجد بفتح نون و سکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب و نام شهری ست اعلای تهامه و یمن و اسفل عراق و شام و مراد اینجا عراق ست نه نجد یمن و بمعنی راه و روش هم آید فوازينا العدو فصاففناهم پس مواجه شدیم دشمن را و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان وازینا بزا و مثناة تحتیه بمعنی قابلنا وانکار کرده جوهری که وازیت لغت شود بلکه آزیت بهمزه بعد وی الف ولکن یحتمل که وازیت از ان باشد اما همزه را بواو بدل کردند فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بنا پس ایستاد رسول خدا و نماز گذارد با ما در مغازی بخاری ست که این نماز عصر بود و لفظ بخاری فصلی لنا بلام ست مصنف در فتح الباری گفته ای لاجلنا و ذکر نکرده که در وی روایت بالموحده نیز هست و در وی یصلی ست بفعل مضارع فقامت طائفة معه واقبل طائفة على العدو وركع بمن ركع معه وسجد سجدتين و نماز گذارد با ما پس ایستاد گروهی با آنحضرت و روآورد گروهی دیگر بر دشمنان و رکوع کرد با آن طائفه که با وی بودند و سجده کرد دو سجده ثم انصرفوا مكان الطائفة التي لم تصل پس برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گذاردند بجای آن گروه که نگذاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤوا فركع بهم ركعة وسجد سجدتين ثم سلم پس آمدند آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجده کرد دو سجده پس تر سلام داد فقام كل واحد منهم فركع لنفسه ركعة وسجد سجدتين پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد آنحضرت برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد این حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند برسول خدا در یک رکعت و گذاردند برای خود دیگر رکعت تنها واین مذهب ابوحنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن و پوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته را چه در وی امر حرب و تقویت مصلحت ست و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد ولیکن مذهب حنفی عام تر ست که در سفر باشد یا در حضر صلوٰة خوف جائز ست و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی ست با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و با طائفه دوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همچنین ست از جهت عموم قول وی سبحانه وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ كذا قالوا و گفته اند تواند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد و نزد امام مالک مخصوص ست بسفر متفق عليه در مصفی زیر کریمهٔ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا الآية وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا الآية وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ

الآیہ گفتہ در آیۂ اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذہبِ جمہورِ فقہا آنست کہ نمازِ سفر دیگرست و آنرا خوف شرط نیست و نمازِ خوف دیگرست
و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیقِ آیت بقرار داد ایشان بیکی از دو وجہ تواند بود یا این ست کہ قیدِ سفر اتفاقی ست و آیت در نمازِ خوف وارد شدہ
و قصر دریجا نزدیکِ بعض آنست کہ یک رکعت گذارد و بر قولِ جمہور آنست کہ در وقتِ ضرورت پیادہ و سوارہ می توان گذارد و بجای سجود و رکوع
ایما میتوان کرد و این وجہ اقوی ست نزدیکِ من و اوفق ست بسیاقِ آیت کہ در خوف واقع ست باتفاق و آنجا قیدِ خوف ذکر کردہ نشد
بجہت اعتماد بر قیدِ سابق و ذکرِ سفر دریجا بجہت آنست کہ غالبًا این صورت در دار الاسلام واقع نمی شود پس غالبًا مقرون بسفر خواہد بود
یا این ست کہ قیدِ خوف اتفاقی ست و قیدِ سفر احترازی و مراد از قصر دوگانی ساختن نمازِ چہارگانی ست و بہمین وجہ میل کردہ اند جمہورِ
مفسرین و استدلال کردہ اند بر اتفاقی بودنِ قیدِ خوف بحدیثِ مسلم کہ یعلی بن امیہ سوال کرد از حضرت عمرؓ پس گفت خدای تعالے
اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوۃِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ یَّفْتِنَکُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و مردمان ایمن شدہ اند پس جواب داد حضرت عمرؓ
تعجب کردم از انچہ تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس فرمود صدقۃ تصدق اللہ بہا علیکم فاقبلوا صدقتہ
و فقیر میگوید این استدلال مدخول ست زیرا کہ ما میگوییم معنی جواب آنست کہ قصرِ مسافر شرعِ جدید ست و تخفیف ست ابتداءً از خدای تعالے
و بہمین ست توجیہ قولِ ابن عمر کہ گذشت واللہ اعلم و آیۂ دوم منطبق می شود بر چند وجہ یکی آنکہ امام بگذارد تمام نماز با یک فریق و فریقِ دیگر
روبروی عدو بایستند بعد از ان دیگر بار تمام نماز با فریقِ دیگر گذارد و فریقِ اول مقابلِ عدو بایستند و این نمازِ آنحضرت ست صلی اللہ علیہ
وسلم در ذات الرقاع بروایتِ جابر بن عبد اللہ دیگر آنکہ با یک طائفہ یک رکعت گذارد و بعد از ان برکعتِ دوم استادہ شود و این طائفہ در اثنای
قیامِ امام رکعتِ دیگر را تمام کنند و سلام دہند و مقابلۂ عدو شوند و طائفۂ دیگر آمدہ اقتدا کنند و رکوع را با امام دریابند و چون امام بتشہد
مشغول شود ایشان برخیزند و رکعتِ دیگر تمام کنند و ہمراہِ امام سلام دہند و آن نمازِ آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم در ذات الرقاع
بروایتِ صالح بن خوات عن رجل و این را صور تہا ہم میتوان بود واللہ اعلم و قیدِ اذا کنت فیہم و حملِ سلاح و حذر اتفاقی ست بالاجماع و قال تعالے
فان خفتم الخ درین آیت دلیل ست بر آنکہ در حالِ سابقہ نماز واجب می شود و ہمین ست مذہبِ شافعی و نزدیکِ ابو حنیفہ در حالتِ مسابقت
و مشی نماز نباید گذارد بلکہ تاخیر باید کرد تا وقتِ امکان و خوف بحدیثِ خندق انتہی واللفظ للبخاری این لفظِ بخاری ست و در کوا فی
کتبِ خمسہ با جمعہا نیز ہمچنین آمدہ باختلافِ الفاظ و عباراتِ مصنف گفتہ مختلف نشد طرق از ابن عمر درین حدیث و محتمل ست کہ آنہا
تمام کردند نماز را در حالتِ واحدہ و یحتمل کہ علی التعاقب تمام کردہ باشند و ہو الراجح من حیث المعنی و الا لازم آید تضییعِ حراستِ مطلوبہ و افرادِ
امام تنہا و مرجحِ اوست روایتِ ابو داود از حدیثِ ابن مسعود بلفظ ثم سلم فقام ہؤلاء یعنی طائفۂ دوم فصلوا لانفسہم رکعۃ ثم سلموا ثم ذہبوا
و رجع اولئک الی مقامہم فصلوا لانفسہم رکعۃ ثم سلموا انتہی و اطلاق کردہ می شود لفظِ طائفہ بر قلیل و کثیر تا آنکہ بر یک کس نیز پس اگر سہ
کس باشند جائز ست امام را کہ بیک کس نماز گذارد و سوم را بر حراست گمارد بعدہ وی با امام بگذارد و این اقل چیزی ست کہ حاصل می شود
بدان جماعت و ظاہرِ حدیث در انست کہ طائفۂ ثانیہ موالات کرد در میانِ ہر دو رکعتِ خود و پستر آمد طائفۂ اولی بعد از وی و باین کیفیت
رفتہ است ابو حنیفہ و محمد و در روایتی ابو یوسف

وعن جابر رضی اللہ عنہ قال شہدت مع رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم صلوٰۃ الخوف فصففنا صفین صف خلف رسول اللہ والعدو بیننا و بین القبلۃ

حاضر شدم ہمراہ آنحضرت ع نمازِ خوف را پس صف بستیم دو صف یکی در پس آنحضرت و ...

فكبر النبي صلى الله عليه وسلم وكبرنا جميعاً پس تكبير برآورد آنحضرت وتكبير برآورديم ما همه ثم ركع وركعنا جميعاً پس برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتيم ما همه نيز تا اينجا آنحضرت و ما موافق بوديم ثم انحدر بالسجود والصف الذي يليه وقام الصف المؤخر في نحر العدو پستر فرو رفت بنشيب آنحضرت براى سجده وصف پيش كه متصل بود او را و ايستاد صف پايان در مقابله دشمنان برابر ايشان فلما قضى السجود قام الصف الذي يليه پس هرگاه كه تمام كرد آنحضرت سجده را بايستاد صفى كه متصل بود با آنحضرت يعنى سر برداشتند از سجده فذكر الحديث پس ذكر كرد جابر تمام حديث را كه پايان افتادند صف پسين براى سجده پستر برخاستند از سجده و پيش رفت صف پسين پس رفت صف پيشين پستر ركوع كرد آنحضرت براى ركعت دوم و ركوع كرديم ما همه و برداشت آنحضرت سر خود از ركوع ركعت دوم و سر برداشتيم ما همه نيز پستر انحدار كرد آنحضرت براى سجود و صفى كه متصل بود آنحضرت را از صفى كه مؤخر بود در ركعت اولى وايستاده ماند صف پسين در مقابله دشمنان پس هرگاه كه تمام كرد آنحضرت سجده را و صفى كه متصل بود او را انحدار شد صف پسين براى سجده پس سجده كردند پستر سلام داد آنحضرت و سلام داديم ما همه گفت جابر چنانكه مى كنند اين حراس شما با امراى خود انتهى لفظ مسلم و اين طريق ديگرست براى نماز خوف مبنى بر اختلاف زمان و صلاح ديد حراست و نگاهداشت از عدو و چون عدو در اينجا در مقابله بود بجانب قبله همه يكجا در مقابله ايستادند و تا ركوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده يك طائفه استاده ماند و ديگرى بسجده رفت چنانكه تقرير يافت و چون اعدا بجانب ديگر غير قبله نبودند احتياج بفرستادن جماعت بآنطرف نشد وفي رواية و در روايتى ست نزد مسلم از حديث جابر و دران تعيين قومى ست كه محاربه كردند با آنها و لفظ وى اين ست غزا كرديم با رسول خدا صلى الله عليه وسلم قومى را از جهينه پس قتال كردند ما را قتال شديد پس چون گذارديم ظهر را گفتند مشركان اگر حمله كنيم بر ايشان حمله واحده هر آينه اقتطاع كنيم و پاره پاره نمائيم ايشان را پس خبر كرد جبرئيل عليه السلام رسول خدا را پس ذكر كرد اين را آنحضرت بما و گفتند مشركان بدرستى كه اينك مى آيد ايشان را نمازى كه دوست ترست بسوى ايشان از نماز اول و در روايتى از اولاد و در روايتى از اولاد اين جا اول پس هرگاه كه حاضر شد عصر ثم سجد وسجد معه الصف الاول فلما قاموا سجد الصف الثاني ثم تأخر الصف الاول وتقدم الصف الثاني پستر سجده كرد آنحضرت و سجده كرد با او صف اول پس هرگاه كه استادند سجده كرد صف دوم پستر پس رفت صف اول و پيش رفت صف دوم و اين تقديم و تاخير و تغيير مكان در اصطفاف براى آن بود تا فضيلت صف اول هر دو طائفه را حاصل شود و اهل صف دوم كه اهل صف باز پسين اند دو سجده ركعت دوم را با آنحضرت دريابند چنانكه اهل صف اول دو سجده ركعت اول با وى دريافتند پس در فضيلت صف اول و فضيلت سجود برابر آنحضرت همه مساوى باشند و اين غايت عدل ست از آنحضرت و غايت محبت و حرص بر دريافت شرف متابعت و موافقت از صحابه وذكر مثله و ذكر كرد درين روايت هم مانند روايت اول بقيه حديث را و آن اين ست كه گفت جابر پس ايستادند در مقام اول پس تكبير گفت رسول خدا و تكبير گفتيم ما و ركوع كرد و ركوع كرديم پستر سجده كرد و سجده كرد با وى صف اول و استاد صف ثانى پس چون سجده ديگر كرد جلسه كردند همگنان وفي آخره و در آخر اين روايت آنست ثم سلم صلى الله عليه وسلم وسلمنا جميعاً پستر سلام داد آنحضرت و سلام داديم ما همه و اين كيفيت نه موافق ظاهر آيت ست و نه موافق روايت صالح بن خوات و نه مطابق روايت ابن عمر پس توان گفت كه اين نماز مختلف الصفات باختلاف احوال رواه مسلم حديث دليل ست بر آنكه چون عدو در جانب قبله باشد پس حكم وى مخالف صورتى ست كه دران جانب قبله نباشد زيراكه درين صورت ممكن ست حراست با وجود دخول ايشان جميعاً در نماز چه حاجت بسوى حراست جز نيست كه در وقت

سجود ست فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و حراست کند صف مؤخر در حال سجدتین باین طریق متابعت امام گذاشته سجده کنند نزد قیام صف اول و بر دو صف مؤخر بجای صف مقدم و متاخر شود صف مقدم تا متابعت کند مؤخر امام را در دو سجده تاخیر پس صحیح شود با هریکی از دو طائفه متابعت در سجدتین و حدیث دال ست بر اینکه حراست نمی باشد مگر فقط در حال سجود نه حال رکوع نیز که در رکوع ادراک احوال عدو ممتنع نیست **ولابي داؤد عن ابي عياش الزرقي مثله** و در حدیث ابی داود ست از ابی عیاش زرقی مانند روایت جابر که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعسفان و بود سر گروه مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین پس گفتند مشرکان بتحقیق یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد آیه قصر و چون حاضر شد عصر ایستاد رسول خدا مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف آنحضرت و صفی دیگر خلف این صف دیگر تا تمام این کیفیت همان که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را احمد و نسائی هم روایت کرده اند **وزاد** و زیاده کرد ابوداود درین روایت **انها كانت بعسفان** که این نماز در عسفان بود بضم عین مهمله و سکون سین نام جای مشهور ست بر دو مرحله از مکه کما فی القاموس شمنی گفته صلوٰة خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و ازینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد **وللنسائي من وجه اخر** و نسائی راست از وجه دیگر غیر وجه مخرجه مسلم **عن جابر** از حدیث جابر **ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بطائفة من اصحابه ركعتين ثم سلم ثم صلى باخرين ايضا ركعتين ثم سلم** که بگذارد آنحضرت با یک گروه از اصحاب خود دو رکعت پس تر سلام داد و با دیگران یعنی گروه دوم نیز دو رکعت گذارد پس تر سلام داد و در شرح سنه این حدیث را از جابر باین لفظ آورده که بود آنحضرت که میگذارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعی ست میان مکه و طائف پس میگذارد با طائفه دو رکعت پس تر سلام میداد پس تر آمد طائفه دیگر و بگذارد با ایشان دو رکعت پس تر سلام داد درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و درینجا نیز مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت و در سفر السعادة گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد توقف میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و باتفاق سلام میدادند انتهی و در سبل گفته یا یکی ازین طائفه فرض بگذارد و با طائفه دیگر نفل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی دعوی کرده که منسوخ ست و این مبنی ست بر عدم صحت نماز مفترض خلف متنفل و نیست دلیل بر نسخ **ومثله لابي داؤد عن ابي بكرة** و مثل او ست ابوداود را از حدیث ابی بکره و گفت ابوداود و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه سه رکعت میگذارند

وعن حذيفة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بالخوف بهؤلاء ركعة وهؤلاء ركعة گذارد آنحضرت در حالت خوف باین طائفه یک رکعت و با آن طائفه یک رکعت و تصویر این وجه چنانکه در سفر السعادة گفته این ست که گاه با هر طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدندی و آن طائفه دیگر بیامدندی و یک رکعت بگذاردندی و با پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نماز بیرون شدندی چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو رکعت انتهی و ابوداود از ابن عمر و زید بن ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اخذ کرده است عطا و طاوس و حسن و غیرهم و گفته اند که بگذارد در شدت

خوف یک رکعت است کذا یا ای ودی [illegible] فی ست تا نزد مسابقت یک رکعت اشاره کنی برای وی و اگر نتوانی پس سجده کن و اگر این هم
نتوانی پس تکبیر گو که آن کرخداست و لم یقضوا و هیچ یکی قضا نکردند رکعتی دیگر را و ابو داود گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند
کذا فی جامع الاصول رواه احمد و ابو داود و النسائي وصححه ابن حبان و مثله عند ابن خزیمة عن ابن عباس رضي
الله عنه و این نماز را ابو حذیفه بهمین کیفیت در طبرستان گذارده و امیر سعید بن العاص بود پس گفت کدام یک از شما گذارده است
با آنحضرت نماز خوف حذیفه گفت من پس گذارد با ایشان این نماز را شوکانی رح گفت سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ست
که در هر جا آنچه احوط بودی در نماز و ابلغ بودی در حراست بآن تحری می فرمود انتهی و در سفر السعادة گفته و این وجوه همه رواست انتهی
یعنی از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه و ثبوت فعل آنحضرت آنرا و همین ست مذهب امام احمد چنانکه قاعدهٔ اوست در اتباع ما ورد
و گذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیری ست که مجال اقامت باین نهج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گردد بگذارند بهر وجهی که
توانند پیاده و سوار بر کوع و سجود یا بایماء و اشارت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم صلوة الخوف رکعة علی ای وجه کان نماز خوف یک رکعت ست بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد
ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بذی قرد گذارده باین کیفیت و گفت مصنف صححه ابن حبان و غیره اما شافعی گفته
لایثبت و حدیث دلیل ست برین که نماز خوف یک رکعت ست در حق امام و ماموم و به قال الثوری و جماعة من الصحابة ابو هریرة و ابو موسی
مخفی مباد که مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابو داود هشت کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است
و مصنف در فتح الباری گفت مروی ست در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داد ابن عبد البر کیفیت وارده را در حدیث ابن عمر
بنا بر قوت اسناد آن و موافقت اصول در ینکه موتم تمام نکند نماز خود را قبل امام و ابن حزم گفت صحیح شد چارده وجه و ابن عربی گفته
در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف ست و قال النووی نحوه فی شرح مسلم و بیان نکرد آنها را گفت حافظ و بیان
کرد آنرا شیخ ما حافظ ابو الفضل در شرح ترمذی و افزود یک وجه دیگر پس هفده وجه شد و لیکن ممکن ست تداخل آن و گفت در هدی نبوی
که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم ده بار و ابن عربی گفته بست و چهار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه باشکال متباینه
و تحری کرد احوط للصلوة و ابلغ فی الحراسة را پس این نماز با وجود اختلاف صور متفقة المعنی ست انتهی **وعنه** ای من ابن عمر
مرفوعا لیس في صلوة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو اخرجه الدار قطني باسناد ضعیف و با این همه
موقوف ست و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرط کرده اند در ان شرطها از انجمله هست سفر لقوله تعالی وَإِذَا ضَرَبْتُمْ
فِي الْأَرْضِ و بجهت آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذارده و رفته اند شافعیه و حنفیه بعدم اشتراط سفر لقوله تعالی وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ
بنا بر آنکه معطوف ست بر قوله اذا ضربتم فی الارض پس داخل نباشد در تقیید بضرب فی الارض و شاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است
بآن و تقدیر عبارت چنین ست و اذا کنت فیهم مع هذه الحالة التی هی الضرب فی الارض و کلام درین باب مستوفی ست در تفسیر و تقدم ایضا
من المصنف و از انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل ست از نماز امن پس کافی نباشد مگر وقت باس و دیگران در اول وقت جائز دارند لعموم
ادلة الاوقات و از انجمله حمل سلاح ست در حالت نماز و شرط کرده هست این را داود پس صحیح نباشد نماز مگر بحمل آن و نیست دلیل بر اشتراط
این و اوجبه الشافعی للامر به فی الآیة و ایشان را در سلاح تفاصیل معروفه هست از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابر ست که واجب عین بود یا کفایة

و از انجمله آنکه مسئل مطلوب عدو باشد نه طالب او زیرا که اگر طالب خواهد بود گذاشتن نماز و در اتمام و اکمال مهمت یا تحاشی باشد از کر عدو بر خود و این شروط مستوفی اند در فروع ماخوذ اند از احوال شرعیت این نماز و ظاهر نیستند در شرطیت و شرعیت این نماز از اعظم ادله است بر عظم شان صلوة جماعت

باب صلوة العيدين

باب در بیان نماز عید فطر و عید اضحی عن عایشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفطر يوم يفطر الناس والاضحى يوم يضحي الناس عید فطر آن روزست که روزه بکشایند مردم و عید اضحی آن روزست که قربانی کنند مردمان در سبل گفته تفسیر کرده اند بعض اهل علم این حدیث را و گفته اند معنی آنست که این فطر و اضحی با جماعت و عظم مردم ست انتهی بلفظه و در وی دلیل ست بر آنکه معتبر در ثبوت عیدین موافقت مردم ست و هر که منفرد ست بمعرفت عید برویت بروی موافقت غیر خود واجب ست و لازم می شود او را حکم ایشان در نماز و افطار و اضحیه و ترمذی مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده و گفته حسن ست و در معنی اوست حدیث ابن عباس که گفت او را کریب روزه داشته اند اهل شام و معاویه برویت هلال روز جمعه در شام و قدوم آورد بمدینه در آخر ماه و خبر کرد ابن عباس را باین حال پس گفت ابن عباس ولیکن ما هلال را شب شنبه دیده ایم پس همیشه روزه داریم تا آنکه کامل کنیم عدد سی را یا ببینیم ماه را کریب گوید گفتم آیا اکتفا نکنیم برویت معاویه و دیگر مردمان گفت نه هکذا امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم و ظاهر حدیث این ست که کریب هم از انهاست که هلال را دیدند ولیکن ابن عباس او را امر کرد با تمام صوم و اگرچه متیقن باشد باینکه امروز عیدست نزد وی و باین رفته است محمد بن الحسن و گفته واجب ست موافقت مردم و اگرچه خود خلاف آن کرده و همین حکم ست در حج زیرا که وارد شده است حجکم یوم تعرفون و خلاف کرده اند این را جمهور و گفته اند که واجب ست بروی عمل کردن در باره نفس خود بانچه یقین کرده و حمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفت وی بخلاف مردم مراو را و چون منکشف شد بعد خطا پس کافی شد او را آنچه کرده است گویند و متاخر ست ایام در حق کسی که ملتبس شد بر وی امر و عمل کرد باصل و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را باینکه وی قائل برویت اهل شام از ان جهت نشده که مطالع شام و حجاز مختلف ست یا بآن جهت که مخبر واحد بود عمل بر شهادت وی نکرد و نیست در وی اینکه وی امر کرد کریب را بعمل بر خلاف یقین نفس وی زیرا که وی خبر نکرد مگر از اهل مدینه و ایشان نمی دانستند آنرا بنا بر یکی ازین دو امر انتهی کلام السبل و هم صاحب سبل در منحة الغفار حاشیه ضوء النهار گفته درین حدیث اخبارست که مردم احزاب متحزب گردند و خلاف هدی نبوی کنند پس گروهی عمل کنند بحساب و برین ست امتی از مردم تا آنکه عالمی از علما و طائفه باطنیه که امتی از مردم اند تقدیم میکنند صوم و افطار و وقوف را و این شعار ایشان ست و باقی ماند بر هدی نبوی کسی که خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس همین کسان مراد اند درین حدیث و همین ست آن گروه که همیشه اند بر حق ضرر نکند ایشان را هر که خلاف ایشان کند و همین اند سواد اعظم و اگرچه یک کس تنها باشد و هم الذين يهدون بالحق وبه يعدلون و همین ست آن جماعت که دست خدا بر ایشان ست من شذ عنهم شذ في النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نزد خدا روزی ست که افطار کنند ایشان و اضحی روزی ست که قربانی کنند ایشان بنا بر علم ایشان بچیزی که معین کرده است برای ایشان خدا و رسول او از مواقیت و علامات انتهی کلامه رواه الترمذي وصححه الدار قطني و گفت ترمذی این احدیث حسن غریب اما حکم این نماز پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض ست چنانکه جمعه و بروایتی واجب و گویند که تسمیه او بسنت بجهت ثبوت اوست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبیه سنت ست و شافعیه نفل گفته اند ولیکن فضل نوافل داشته اند و بقولی

سنت مؤکده و مالک گفته سنت واجبه و وجوب اینجا بمعنی تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذهب ابوحنیفه مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد
فرض عین ست چنانکه نزد ابی حنیفه و صحیح نزد وی آنست که فرض کفایه است و بروایتی از ابوحنیفه نیز همچنین آمده و شوکانی گفته حق وجوب ست
زیراکه آنحضرت خود هم بران مواظبت کرد و ما را هم حکم فرمود بخروج برای آن چنانکه ثابت ست در صحیح از حدیث ام عطیه پس امر بخروج
مقتضی امر بصلوة ست برای کسی که نیست او را عذر بفحوای خطاب و مردان اولی ترانداز زنان انتهی و عن ابی عمیر بضم عین
بن انس بن مالک الانصاری گویند که نام وی عبدالله ست و وی از صغار تابعین ست روی عن جماعة من الصحابة و زنده ماند بعد پدر
خود تا زمانهٔ دراز عن عمومة له من الصحابة روایت میکند از اعمام خود که از اصحاب آنحضرت بودند ان رکبا جاؤا فشهدوا
انهم رأوا الهلال بالامس بدرستیکه سواری چند آمدند نزد آنحضرت پس گواهی دادند که ایشان دیده اند هلال را دیروز
فامرهم النبی صلی الله علیه وسلم ان یفطروا واذا اصبحوا یغدوا الی مصلاهم پس امر کرد آنحضرت اصحاب
را افطار کنند و چون صبح کنند بروند بسوی عیدگاه زیراکه آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت
ابن ماجه و دارقطنی صریح آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینست که صحابه گفتند پوشیده شد بر ما هلال
شوال پس برخاستیم ما روزه دار پس آمدند سواران در آخر نهار پس گواهی دادند نزد آنحضرت که ما دیده ایم هلال را دی شب و در روایتی بعد زوال
آفتاب و مذهب حنفیه همین ست چنانکه در هدایه گفته و مصلی مکانی ست بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازهٔ مصر
که قافلهٔ مکه از انجانب درآید و میان وی و مسجد شریف هزار ذراع ست کذا فی تاریخ المدینة و درینجا دلیل ست بر آنکه بیرون آمدن برای نماز
عید بصحرا افضل ست از گذاردن وی در مسجد چه آنحضرت با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمد و امر کرد بخروج بسوی آن
پس در جای دیگر بطریق اولی بود و هم برین ست عمل ناس در امصار مگر آنکه عذری باشد رواه احمد و حدیث دلیل ست برینکه نماز عید
گذارده می شود در روز دوم زیراکه ظاهر شد حال عید بعد خروج وقت نماز و ظاهر حدیث اطلاق ست بنظر وقت صلوة اگرچه وقت آن باقی باشد
زیراکه از اول روز معلوم نبود و باین رفته اند حنفیه لیکن بشرط معلوم نشدن و بیرون رفتن وقت که درین صورت روز دوم قضا کند در وقتی
که روز اول ادا میکردند و این بظاهر حدیث اداست نه قضا و مالک گفته که قضا کرده نشود مطلقا و شافعیه را در وی تفصیل ست و این حدیث
در باب عید الفطر ست و عید اضحی را بران قیاس کرده اند در ترک لبس و بران اعذار دیگر را قیاس نموده اند و در قیاس نظر ست زیراکه
معرفت جامع متعین نیست وابوداؤد وهذا لفظه واسناده صحيح والنسائی وابن ماجة وصححه ابن المنذر وابن السكن وابن حزم
ورواه ابن حبان فی صحیحه عن انس ان عمومة له وهو وهم قاله ابوحاتم فی العلل وعلق الشافعی القول به علی صحة الحدیث فقال ابن عبدالبر
ابو عمیر مجهول كذا قال وقد عرفه من صحح له وعن انس رضی الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يغدو يوم الفطر حتى ياكل تمرات ويأكلهن وترا بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه میخورد چند خرما و میخورد
آنها را وتر و در روایت ابن حبان و حاکم از عتبه بن حمید صریح آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر از ان یا بیشتر از ان مگر وتر اخرجه البخاری
گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست و وی مفید تقویت بصر ست که صوم مضعف آنست و حلو موافق مزاج ایمان ست که
مومن حلوی و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب ست و لهذا بعض
علما گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل و مستحب ست چنانکه عسل و غیر آن رواه ابن ابی شیبة عن ابن عباس وفی روایة معلقة

للبخاري علقها عن انس ووصلها احمد في مسنده والاسمعيلي والحاكم وابن حبان ويأكلهن افراداً ميخورد آن چند خرما را افراد يعني
آن طاق بودي و رعايت عدد وتر درهمه چيز عادت شريف آنحضرت بود صلی الله عليه وسلم و فرمودی ان الله وتر يحب الوتر و نيز در اينجا
اشارت ست بسوی وحدانيت پس رعايت آن در جميع امور تبرکا بست واخرجه البخاري في تاريخه و مهلب گفته حکمت در اکل قبل صلوة آنست
که کسی گمان نکند که صوم لازم ست تا ادای نماز عيد پس باين خوردن سد اين ذريعه کرد و گفته اند که چون وقوع وجوب فطر عقيب وجوب صوم ست
لهذا تعجيل فطر مستحب شده مبادرة الی امتثال امر الله و ابن قدامه گفته نميدانم در استحباب تعجيل اکل درين روز قبل از نماز خلافی يعني در علما والله اعلم

وعن ابن بريدة بضم موحده وفتح را و سکون تحتيه و دال مهمله و نام وی عبد الله ابو سهل الاسلمي المروزي قاضی مروست از طبقه ثالثه
قاله المصنف في التقريب عن ابيه هو بريدة بن الحصيب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم بود آنحضرت که بيرون نمی آمد روز عيد فطر برای نماز تا آنکه ميخورد چيزی و لا يطعم يوم الاضحى
حتى يصلي و نميخورد روز عيد قربان تا آنکه ميگذارد نماز گفته اند که اکل آنحضرت در هر دو عيد در وقت مشروعيت اخراج صدقه بود که مخصوص
بهر کدام چون اخراج صدقه فطر پيش از برآمدن بمصلی بود صدقه برآورد و اکل کرد و بمصلی برفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از ذبح بود که
وقت آن بعد از نماز ست ذبح کرد و صدقه داد بعد از ان بخورد رواه احمد در سبل السلام گفته حديث دليل ست بر شرعيت اکل
يوم الفطر قبل صلوة و تاخير اکل روز اضحی تا بعد نماز و حکمت در اين آنست که چون اظهار کرامت الهی برای عباد بشرعيت نحر اضاحی ست
اهم ابتدا ست باکل آن برای شکر خدا بر انعام وی از شرعيت نسک جامع خير دنيا و ثواب آخرت والترمذي وابن حبان والدارقطني
والحاكم والبيهقي و در روايت بيهقی اين ست که چون بر ميگشت ميخورد از جگر قربانی خود کذا في الجامع ورواه ابن ماجة والدارمي وصححه
ابن حبان ابن القطان و گفت ترمذی درين باب ست از علی کرم الله وجهه و انس رضي الله عنه انتهى وروى حديث على الترمذي ايضا
والعقيلي وقال اسناده غير محفوظ ورواه ايضا عن ابن عمر وضعفه ورواه البزار عن ابي سعيد وذكره الشافعي مرسلا عن صفوان بن سليم
وسعيد بن المسيب موقوفا على عروة كذا في التلخيص **وعن** ام عطية از کبار صحابيات انصاريه و عاقلات نسا ست نام وی
نسيبه بنت الحارث وقيل بنت كعب و همراه آنحضرت غزا ميکرد و بيماران را تيمارداری ميکرد و مجروحان را تداوی مينمود معدود ست
در اهل بصره جماعتی از صحابه و تابعين در بصره از وی اخذ ميکردند غسل ميت را زيرا که وی حاضر بود در غسل بنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم و حکايت ميکرد آنرا با اتقان تمام پس حديث وی اصل ست در غسل ميت و اين حديث وی در کتاب الجنائز خواهد آمد قالت امرنا
گفت امر کرده شديم ما گروه زنان بنای مجهول بجهت حصول علم بآمر ست که آنحضرت صلی الله عليه وسلم اند و در روايت بخاری ست امرنا نبينا
ان نخرج که بيرون آريم بسوی مصلی العواتق زنان بالغات و دختران دوشيزه را که مقارب بلوغ اند والحيض و زنان حائض را
و اين اعم ست از اول من وجه في العيدين در هر دو عيد که فطر و اضحی اند و در روايتی ذوات الخدور آمده يعني زنان پرده نشين يشهدن
الخير ودعوة المسلمين حاضر شوند خير را که در آمدن ست در فضيلت صلوة و دعا های مسلمانان را و تعتزل الحيض المصلى
و گوشه گيرند و يکسو نشينند زنان حائض از جای مصلی متفق عليه لفظ بخاری اين ست امرنا ان نخرج العواتق ذوات الخدور
او قال العواتق وذوات الخدور فيعتزلن الحيض المصلى و لفظ مسلم اين ست امرنا يعني النبي صلى الله عليه وسلم ان نخرج العواتق وذوات
الخدور وامر الحيض ان يعتزلن مصلى المسلمين پس اين لفظ که مصنف آورده لفظ هيچ يکی از شيخين نيست و در حديث دليل ست بر وجوب

اخراج زنان و در وی سه قول ست یکی آنکه واجب ست و باین قائل اند خلفای ثلثه علیؓ و ابوبکرؓ و عمرؓ و مؤید اوست حدیث ابن عباس نزد ابن ماجه و بیهقی که بود آنحضرتؐ بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و این ظاهرست در استمرار این اخراج از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این عام ست در ذوات هیئت و غیرها و صریح ست در زنان جوان و در عجائز بالاولی دوم آنکه سنت ست و امر محمول ست بر ندب قاله جماعة و قواه الشارح المغربی و استدلال کرده که تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشهود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بودی تعلیل نمی کرد و خروج شان برای ادای واجب و امتثال امر می بود گویم و در وی تامل ست زیراکه واجب هم گاهی معلل می شود بفوائدی که در وی ست و معلل نمی شود بذاته و در کلام امام شافعی که در ام ست تفرقه است درمیان ذوی الهیآت و عجائز و گفته واجب ست شهود عجائز و غیر ذوی الهیآت از نسا برای نماز و شهود ایشان در اعیاد شدید الاستحباب ست سوم آنکه منسوخ ست طحاوی گفته در اول اسلام بود بنا بر احتیاج بخروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی ارهاب عدو بود پس منسوخ شد و تعقب کرده اند او را باینکه این نسخ بمجرد دعوی ست و دافع اوست شهود ابن عباس خروج زنان را و حال آنکه وی صغیر بود و این بعد فتح مکه است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام درین وقت و نیز تعلیل کرده اند در حدیث ام عطیه خروج ایشان را بحضور شهادت خیر و دعوت مسلمین و نیز فتوی داد بآن ام عطیه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلاف نکرد او را هیچ یکی از صحابه و اما قول عایشهؓ که اگر می دریافت آنحضرتؐ چیزی را که احداث کردند زنان بعد وی هر آینه منع میکرد ایشان را از مسجد با متفق علیه پس دال نیست بر تحریم و نه بر نسخ بلکه دلیل ست برینکه ما هم منع نمی کنیم زیراکه آنحضرتؐ منع نفرموده بلکه امر کرد باخراج ایشان پس ما را نمیرسد که آنچه وی بدان امر کرده ما از ان منع نمائیم **وعن** ابن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر یصلون العیدین قبل الخطبة بود رسول خدا و ابوبکر و عمر میگذارند نماز هر دو عید را پیش از خطبه تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت ست زیراکه آنحضرتؐ فرموده اقتدا کنید بعد از من بابی بکر و عمر و می گویند که عثمان آنرا تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بحکمت وجود کثرت مردم تا همه نماز را دریابند و بر سند بآن و تمام و کمال آن بیایند رواه ابن المنذر بسند صحیح الی الحسن البصری و در مسلم ست که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان ست و قیل سبقه الی ذلک عثمان چون ابو سعید انکار کرد بر مروان گفت مردم بعد نماز کمی نشینند و وجه نشستن چنان گفته اند که در خطبه وی سب کسی بود که لائق سب نبوده و افراط در مدح بعض مردم بود و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که اول کسی که احداث کرد خطبه را قبل نماز در عید معاویه است و بهر تقدیر این تقدیم بدعت ست مخالف هدی وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه گفته اند که اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانهای ایشان نیز مخالف هدی وی صلی الله علیه وسلم ست کذا فی السبل گویم بلفظ ابو سعید این ست که همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر پس ناگاه منبری بود مبنی از گل و خشت و خواست مروان که برود بران پیش از انکه نماز کند پس کشیدم جامه او را و کشید او مرا و رفت بر منبر و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر دادید شما بخدا سنت را گفت ای ابا سعید رفت چیزی که میدانی تو آنرا و متروک گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بهتر از انچه من میدانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و درینجا دلالت ست برینکه عالم امیر سد که بامیر در امر دین برای تغییر منکر در آویزد پس اگر وی سخن او پذیرد فبها و رنه ذمه عالم بری ست و در فتح الباری درین مقام کلام دراز ذکر کرده و ما آنرا در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیه درحدیث دلیل ست برینکه امر دائمی آنحضرتؐ و هر دو خلیفه راشد وی همین بود و برین مستمر ماندند و ظاهرش وجوب تقدیم صلوة ست بر خطبه و بعضی اجماع نقل کرده اند بر عدم وجوب خطبه در عیدین و مستند ایشان حدیث

عبداللہ بن السائب ست کہ گفت حاضر شدم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عید را پس ہر گاہ کہ بگذارد نماز را فرمود با خطبہ میخوانیم پس ہر کہ دوست دارد کہ بنشیند برای خطبہ پس باید کہ بنشیند و ہر کہ دوست دارد کہ برود پس باید کہ برود رواہ النسائی وابن ماجہ وابوداؤد پس معلوم شد کہ واجب نیست پس اگر مقدم کند خطبہ را مشروع نیست اعادۂ آن واگرچہ فاعل خلاف سنت شدہ شوکانی گفتہ اصحاب کتب ستہ اتفاق دارند برآنکہ آنحضرت نماز عید فطر و عید اضحی پیش از خطبہ میخواند وہمچنین ابوبکر وعمر و ترمذی گفتہ برین ست عمل نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وغیر ایشان انتہی **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى يوم العيد ركعتين بدرستیکہ آنحضرت بگذارد روز عید دو رکعت دربیجا دلیل ست برانکہ نماز عید دو رکعت ست پس پس واین اجماع ست در حق کسی کہ با امام در جبانہ گذاردہ واگر نماز با امام فوت شدہ وتنہا گذاردہ نیز ہمین حکم ست عند الاکثر واحمد وثوری گفتہ چہار بگذارد وسعید بن منصور از ابن مسعود روایت کردہ کہ ہر کہ نماز عیدش فوت شدہ با امام پس باید کہ چہار رکعت بگذارد واسنادش صحیح ست واسحق گفتہ اگر در جبانہ گذارد دو گذارد ورنہ چہار وابوحنیفہ گفتہ چون قضا شد نماز عید پس مخیر ست درمیان دو وچہار و بر شرعیت عیدین اجماع ست ودر وجوب وسنیت وی اختلاف در سبل گفتہ یک قول وجوب عین ست نزد ابوحنیفہ وہمان ظاہر ست از مداومت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وخلفای وی وامر آنحضرت باخراج نسا وامر ایشان بعدم مصلی وامر اصل ست در وجوب قول دوم فرض کفایہ ست زیرا کہ شعار ست وساقط می شود بقیام بعض کالجہاد قول سوم سنت موکدہ ست ومواظبت آنحضرت بران دلیل تاکید سنیت ست لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات كتبهن الله على العباد وگفتہ اند کہ این استدلال بمفہوم عدد ست واحتمال کتابت ہر لیل یوم دارد **ولم يصل قبلها ولا بعدها** ونگذارد پیش ازان ونہ بعد ازان ودرینجا دلیل ست بر عدم شرعیت نافلہ قبل عید وبعد آن زیرا کہ چون آنحضرت این را نکرد ونہ امر نمود بدان پس مشروع نباشد در حق وی صلی اللہ علیہ وسلم ونباشد مشروع در حق ما ودر حدیث ابوسعید کہ بیاید دلیل ست بر ترک وی صلی اللہ علیہ وسلم این را ولیکن ہم در حدیث وی بیاید کہ میگذارد دو رکعت بعد عید در خانہ خود وصححہ الحاکم **اخرجه السبعة** یعنی احمد وبخاری ومسلم وابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجہ وروی الترمذی عن ابن عمر نحوہ وصححہ وہو عند احمد والحاکم واو را طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط لیکن در روی جابر جعفی ست واو متروک ست واخراج کرد بزار حدیث علی رضی اللہ عنہ در قصۂ وی کہ گفت بگذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبل وی ونہ بعد وی پس ہر کہ خواہد بکند وہر کہ خواہد ترک کند وجمع میان این احادیث باین طریق ست کہ نفی از صلوۃ در مصلی ست نہ در غیر آن

و ہم روایت ست از ابن عباس رضی اللہ عنہ **ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى العيد بلا اذان ولا اقامة** گذارد نماز عید را فطر باشد یا اضحی بغیر اذان واقامت **اخرجه ابوداؤد واصله في البخاري** واصل این حدیث در بخاری ست وآن این ست کہ بخاری از ابن عباس وجابر بن عبداللہ آوردہ کہ گفتند نبود یعنی در زمان نبوت کہ اذان گفتہ می شد نہ یوم الفطر ونہ یوم الاضحی ودر صحیح مسلم ست از عطا کہ گفت خبر داد مرا جابر بن عبداللہ کہ نیست اذان مر صلوۃ را روز فطر ونہ اقامت ونہ ندا ونہ چیزی وروایت کرد نسائی از ابن عمر کہ گفت بیرون آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز عید پس بگذارد نماز بی اذان واقامت ومسلم وابوداؤد وترمذی از جابر بن سمرہ آوردہ اند کہ گفت گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عیدین نہ یکبار ونہ دو بار بی اذان واقامت وگفت ترمذی کہ درین باب حدیث از جابر بن عبداللہ وابن عباس نیز آمدہ وحدیث جابر بن سمرہ حسن صحیح ست وعمل برین ست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وغیر ایشان کہ اذان گفتہ نشود مر عیدین را ونہ مر ہیچ یکی از نوافل را ومالک در موطا گفتہ کہ شنیدم بسیاری از علما را کہ گفتند نبود در فطر ونہ در اضحی

نداونہ اقامت از زمانِ رسولِ خدا تا امروز و بالجملہ اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیہ ست ور سبل گفتہ این حدیث دلیل ست بر عدم
شرعیت اذان و اقامت در صلوٰة عید و این بدعت ست و روایت کرد ابن ابی شیبہ باسناد صحیح از ابن المسیب کہ اول کسی کہ احداث کرد اذان را
برای نماز عید معاویہ ست و مثلہ رواہ الشافعی عن الثقة و زیادہ کرد کہ گرفت آنرا حجاج وقتی کہ امیر کردہ شد بر مدینہ و روایت کرد ابن المنذر کہ اول محدث او
زیاد ست در بصرہ و گفتہ اند اول کسیکہ اخذ کرد بدان مروان ست و گفت ابن حبیب اول محدثِ او عبد اللہ بن زبیر ست و وی اقامت ہم گفت و شافعی
از ثقہ از زہری روایت کردہ کہ آنحضرت امر میکرد موذن را در عیدین پس میگفت الصلوٰة جامعة در شرح گفتہ این مرسل ست معتضد بقیاس بر کسوف
زیراکہ گفتنِ آن در کسوف ثابت ست و در وی تامل ست انتہی زیراکہ حافظ ابن القیم رح در ہدی گفتہ آنحضرت چون می رسید بمصلّٰی شروع میکرد
نماز را بغیر اذان و اقامت و نمی گفت الصلوٰة جامعة پس سنت آنست کہ ہیچ چیز از ینہا نکند انتہی و در جای دیگر گفتہ کہ ہر چہ سببش در زمانہ
آنحضرت یافتہ شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردنِ آن بقیاس صحیح نیست سید علامہ عبد اللہ بن محمد الامیر والد صاحب سبل رحمہما اللہ تعالٰی
گفتہ شاید وجہ تامل برای منع قیاس ہمین ست واللہ اعلم **وعن** ابی سعید رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی
اللہ علیہ وسلم لا یصلی قبل العید شیئا فاذا رجع الی منزلہ صلّٰی رکعتین بود آنحضرت کہ نمی گذارد پیش از
نماز عید ہیچ شی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزلِ خود میگذارد دو رکعت و این دال ست بر شرعیت دو رکعت بعد عید در خانہ
و معارضِ او ست حدیثِ ابن عمر نزد احمد مرفوعا کہ نیست نماز روز عید قبل آن و نہ بعد از ان و جمع میانِ ہر دو این ست کہ نیست نماز در جبانہ و زرکشی
گفتہ علی رضی اللہ عنہ خلیفہ ساختہ بود ابو مسعود انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایہا الناس نیست از سنت کہ گذاردہ شود پیش از
امام رواہ النسائی و روایت ست از ابن سیرین کہ ابن مسعود و حذیفہ بایستادند و نہی کردند مردم را کہ بگذارند نماز روزِ عید پیش از خروج امام رواہ سعید
و زہری گفت نشنیدم از ہیچ یکی از علمای خود کہ ذکر کنند کہ کسی از سلفِ این امت نماز گذارد پیش از نمازِ عید و بعد از وی رواہ الاثرم و در موطا
آوردہ کہ قاسم بن محمد میگذارد روزِ فطر پیش از انکہ برود بمصلّٰی چہار رکعت و عروہ نماز میگذارد روزِ فطر پیش از عید در مسجد در مصفی گفتہ ماخذ
فعل حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ست و ماخذ دیگران استصحاب مشروعیتِ اصلِ صلوٰة ست و نیافتن دلیلی کہ دلالت
کند بر منع زیراکہ نکردنِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین حالات دلالت بر کراہت نمی نماید ترکِ فعل نزدیک حضور دواعی آن دلیل کراہت
نمی تواند شد پس از اختلافِ ایمہ دلیل البنان ترکِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با عدم کراہتِ فعل معلوم شد و مذہب مالک آنست کہ تطوع قبل از عید
و بعد از ان امام را مکروہ نیست و در پیش حنفیہ امام و ماموم را در مصلّٰی مکروہ ست انتہی گوییم خلاف دران ست کہ این مخصوص بمصلّٰی ست یا شامل ست
مصلّٰی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلّٰی بگذارد فلا باس ست و گذشت حدیثِ ابی سعید درین باب در ہدایہ گفتہ تنفل نکند
در مصلّٰی پیش از عید پس کراہت در مصلّٰی ست خاصةً و اگر نمازِ اشراق و ضحی را پیش از خروج بخانہ کند مکروہ نباشد کذا فی الشرح و بعضی گفتہ اند
در مصلّٰی و غیر مصلّٰی برابر ست و در شرح ہدایہ گفتہ این نفی باطلاقش متناول ست امام را و قوم را جمیعا و شافعی گوید امام را مکروہ ست نہ قوم را
و گفتہ اند مراد باین نفی آنست کہ پیش از عید نماز مسنون نیست نہ آنکہ مکروہ ست فی حد ذاتہ و مصنف در فتح الباری گفتہ منع صلوٰة قبل العید
و بعد ا احتمال دارد کہ مراد از ان منع تنفل باشد یا نفی راتبہ و بر تقدیر منع تنفل آیا از جہتِ کراہت ست یا عام تر از ان و بر ہر تقدیر مختص ست بامام
یا شامل ست امام را و ماموم را و مخصوص ست بمصلّٰی یا شامل ست مصلّٰی و بیت را اختلاف ست سلف را در جمیع آن کوفیان می گویند بگذارد
بعد از عید نہ قبل از ان و مذہب اوزاعی و ثوری و حنفیہ این ست و بصریان می گویند بگذارد قبل و بعد و مذہب حسن بصری و جماعت این ست و مدنیان میگویند

که نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج و احمد این ست و بعضے از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هر که تجویز کرده است می گوید
که آن وقت مطلق نماز ست و هر که منع کرده می گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نگذارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را
سنیتی ثابت نشده نه قبل و نه بعد الا نزد بعضے که قیاس کنند اورا بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سائر
ایام ست انتهی رواه ابن ماجة باسناد حسن و حاکم در مستدرک از حدیث ابن عباس آورده که بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل خطبه
در روز عید و گفت صحیح ست بر شرط شیخین و در حدیث ابن عمر آمده مرفوعا که نیست نماز روز عید نه قبل آن و نه بعد آن اخرجه احمد و روی الترمذی
عن ابن عمر نحوه و صححه و هو عند احمد و الحاکم وله طریق اخری عند الطبرانی فی الاوسط لیکن در سندش جعفر جعفی ست و وی متروک ست و درین باب
حدیثها ست چنانکه بآن اشارت کردیم گفت ترمذی عمل برین ست نزد بعضے اهل علم از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روایت ست از ابی سعید
رضی الله عنه کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود آنحضرت بیرون می آمد روز
عید فطر و روز عید اضحی بسوی مصلی که جای مشهور ست در مدینه بیرون شهر و الآن گرد وی چار دیواری کشیده اند و مسافت از حجره شریف
تا آنجا هزار قدم ست قاله عمر بن شبة فی اخبار المدینة و اول شیء یبدأ به الصلوة پس نخست چیزی که آغاز میکرد آنحضرت بدان بعد از رسیدن
بمصلی نماز بود یعنی نماز را بر خطبه مقدم میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس والناس علی صفوفهم فیعظهم و یامرهم
پستر بر می گشت از نماز و می ایستاد رو بروی مردم یعنی بی آنکه بر منبر بایستد زیرا که در زمان شریف منبر در مصلی نبود و حال آنکه مردم نشسته می بودند
بر صفهای خود پس پند میکرد ایشان را و امر میکرد ایشان را یعنی بحلال و حرام و تمام حدیث این ست و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را
می فرستاد آنرا یا اگر میخواست که بفرماید کاری را می فرمود آنرا پستر بر می گشت یعنی بعد از وعظ و امر و جز آن بسوی خانه متفق علیه
و ازین حدیث چهار امر معلوم شد یکی آنکه خروج بسوی مصلی مشروع ست و متبادر ازان خروج ست بسوی موضع غیر مسجد دوم آنکه نماز
پیش از خطبه بود و خطبه بعد از نماز عید بود سوم آنکه این خطبه بر منبر نبود چنانکه در روایت ابن المنذر آمده که خطبه خواند آنحضرت ایستاده بر دو پای
خود و اول کسیکه خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان ست چنانکه در مدونه امام مالک ست و رواه عمر بن شبة و گویند مروان ست ذکره البخاری
عن ابی سعید و لیکن عثمان یکبار این چنین کرده ترک داد و ابا سعید بران مطلع نشد در فتح القدیر شرح ابن همام بر هدایه گفته اختلاف کرده اند
در بنای منبر بجبانه بعض گفته اند مکروه ست و خواهر زاده گفته حسن ست درین زمان و مروی ست از ابو حنیفه لا باس به انتهی و در بعض احادیث
آمده که خطبه بر راحله خواند اخرجه ابن حبان چهارم آنکه خطبه عید مشروع ست و مثل خطبه جمعه است و لیکن درین حدیث ذکر خطبتین [illegible] مثل خطبه
جمعه باشد و بیان هر دو نشنیدند در سبل گفت لعله لم یثبت ذلک من فعله صلی الله علیه وسلم و انما صنعه الناس قیاسا علی الجمعة انتهی
پنجم استحباب وعظ و تذکیر درین روز در خطبه چنانکه در صحیحین از حدیث جابر بن عبد الله ست که حاضر شدم با رسول خدا روز عید پس
ابتدا کرد بنماز قبل خطبه بلا اذان و اقامت پستر استاد تکیه زده بر بلال پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و بر انگیخت بر طاعت وی تعالی
و وعظ کرد مردم را و تذکیر نمود ایشان را پستر بگذشت از ایشان تا آمد زنان را پس وعظ و تذکیر کرد و در روایتی آمده که فرمود ایشان را صدقه
دهید و خیر کنید پس اکثر کسی که تصدق کردند زنان بودند بگوشوارها و انگشتری و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد **وعن**
ابی ابراهیم عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص عن ابیه عن جده سماع دارد از پدر خود و ابن مسیب
و طاوس و روایت کرد از وی زهری و جماعت و شیخین حدیث او را اخراج نکرده اند و ضمیر ابیه و جده اگر عائد ست بسوی او پس معنی وی

این ست که پدرش شعیب روایت کرد از جد وی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جد وی محمد آنحضرت را نیافته است
واگر ضمیر ابیه عائدست بسوی عمرو و ضمیر جده راجع ست بسوی شعیب پس مراد این ست که شعیب راوی ست از جد خود عبد الله و شعیب جد خود
عبد الله را اندریافته پس شیخین باین علت حدیث او را اخراج نکرده اند و ذهبی گفته ثابت شده است سماع شعیب از جد وی عبد الله و احتجاج
کرده اند بدان ارباب سنن اربعه و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم کذا فی السبل وقد تقدم ذکره ایضا رضی الله عنهم قال قال نبی الله صلی
الله علیه وسلم التکبیر فی الفطر سبع فی الاولی وخمس فی الآخرة گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت ست در رکعت
اولی و پنج در رکعت دوم و این هفت محتمل ست که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن در معنی ست ظاهر ازین کلام آنست که این سبع و خمس
ورای تکبیر احرام و قیام بود و علیه الشافعی انتهی و گفت امام مالک در موطا وهو الامر عندنا یعنی همین ست امر مسلم و مفتی به نزدیک ما در سبل گفته اوضح
این ست که بی لوست و در وی خلاف ست در هدی نبوی گفته تکبیر افتتاح از وست مگر آنکه بدلیلی نیامده و در دوم پنج ست و باین رفته است
جماعتی از صحابه و غیرهم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی ست و چهار در ثانیه و گفته اند که در هر دو سه سه و گفته اند که شش در اولی
و پنج در ثانیه گوییم و اقرب عمل بحدیث باب ست زیرا که طرق آن اگرچه همه واهی ست اما بعض مشد بعض ست و آنچه ما عدای اوست از اقوال
نیست در ان سنتی که عمل کرده شود بران انتهی کلام السبل گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه درین مسئله ده مذهب ست و این ارجح آنها ست
و همین ست مذهب ائمه ثلاثه و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل قرارت چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قرارت و دلیل ایشان حدیث ابوموسی و حذیفه
و ابن مسعود ست که درین باب آمده و لیکن گفته اند که در اسناد حدیث ابوموسی و حذیفه عبد الرحمن بن ثابت ست و او را مناکیر ست و بعضی
توثیق وی کرده اند و نیز در وی ابو عائشه است و وی مجهول ست و گفت بیهقی که خلاف کرده اند درین روایت در دو موضع در رفع وی و جواز
ابوموسی و مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود ست که وی فتوی داد ایشان را بچهار و مسند نکرد آنرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص
گوییم طبرانی در کبیر از ابن مسعود آورده که تکبیر میگفت در اولی قبل قرارت و در ثانیه بعد قرارت و در اولی چهار می گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد
بر تکبیر چهارم و طبرانی رواة این اثر را توثیق کرده مگر آنکه موقوف ست بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سوای تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع
رواه ابوداود والدارقطنی والحاکم من حدیث عائشة و لیکن در وی ابن لهیعه است و وی ضعیف ست و حق این ست که اصحاب رسول خدا هم
درین مسئله مختلف اند و لهذا امام احمد گفته الکل سنة چنانکه زرکشی از وی نقل کرده و در حجة الله البالغة گفته هما سنتان و عمل الحرمین ارجح انتهی
و در مصفی گفته و ازهمین جا مسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق ست بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه
نقل کرده اند و بزیادت هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین احق باتباع ست
و ازهمین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبهای عید والله اعلم انتهی والقراءة بعدهما کلتیهما و قرارت
الحمد و سوره بعد هر دو در هر دو رکعت بود و درینجا دلیل ست برینکه قرارت بعد تکبیر در هر دو رکعت ست و به قال الشافعی و مالک و گفت
ابوحنیفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قرارت سه تکبیر سوای تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قرارت سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخرجه ابوداود
واحمد و ابن ماجة من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و اسنادش صالح ست کذا فی شرح الترمذی و رواه الدارقطنی وصححه احمد و علی
بن المدینی والبخاری فیما حکاه الترمذی و نیز روایت کرده اند آنرا از حدیث عائشه و در وی ابن لهیعه است از عقیل از ابن شهاب از عروه
از عائشه و ذکر کرد ترمذی در علل که بخاری تضعیف کرده است آنرا و در وی اضطراب ست از ابن لهیعه باوجود ضعف وی و تصحیح کرد دارقطنی

در علل وقفت او را و روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث سعد قرظ و ذکره ابن ابی حاتم فی العلل عن ابی واقد اللیثی و نقل کرد از پدر خود که آن باطل ست
و رواه البزار من حدیث عبد الرحمن بن عوف و تصحیح کرد دارقطنی ارسال آنرا و رواه البیهقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی و البزار من حدیث ابن عمر
مثله و در وی فرج بن فضاله است و وی ضعیف ست گفت ابو حاتم انه خطأ و روایت کرد عقیلی از احمد که نیست مروی در تکبیر عیدین حدیثی صحیح مرفوع
و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی هریره فاسد ست و درین باب ست از ابی جعفر از علی رضی الله عنه موقوفا رواه عبد الرزاق و عن
ابن عباس رواه ابن ابی شیبة ابن رشد گفت جز این نیست که رفتند بسوی اخذ باقوال صحابه درین مسئله زیرا که ثابت نشده است دروی از آنحضرت
چیزی انتهی و نقل الترمذي عن البخاري تصحيحه در تلخیص گفت بخاری و ترمذی گفته اند که انه اصح شیٔ فی هذا الباب و در سبل گفت
نمیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت عمرو بن شعیب اصلا اخراج نکرده بلکه روایت کثیر بن عبد الله عن ابیه عن جده
آورده و گفته حدیث کثیر احسن شیٔ روی فی هذا الباب عن النبی صلی الله علیه وسلم و قال و فی الباب عن عائشة و ابن عمر و عبد الله بن عمرو و از بخاری
چیزے نقل نکرده و همین وهم بیهقی را در سنن کبری بعینه واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کثیر را گفته قال ابو عیسی سالت محمد
یعنے البخاری عن هذا الحدیث فقال لیس فی هذا الباب شیٔ اصح منه و گفت حدیث عبد الله بن عبد الرحمن طائفی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
درین باب نیز صحیح ست انتهی کلام البیهقی و نیافتیم ما در ترمذی چیزی از انچه ذکر کرده و در تنقیح الانظار بر چیزی ازین تنبیه نموده و گفته عجب ست
از ابن النحوی که در خلاصهٔ خود ذکر کرده از بیهقی که گفت ترمذی پرسیدم محمد را از ان الخ و ازینجا شناختی که مصنف رح درین نقل از ترمذی از بخاری
تقلید حافظ بیهقی کرده و لهذا نسبت نکرد حدیث را مگر بسوی ابو داود انتهی کلام السبل گویم زرکشی گفت که ترمذی گفته هو احسن شیٔ فی الباب
پس این نیز وهم باشد اما حافظ زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی گفته نقل الترمذی فی العلل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتهی بلفظه و نیز
عراقی در شرح مذکور گفته قال الترمذی فی کتاب العلل المفرد و زاد و عبد الله بن عبد الرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتهی بلفظه و ازینجا معلوم شد
که این تصحیح را از بخاری اصلی هست و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در علل مفرد آورده پس اعتراض صاحب سبل از مصنف برخاسته و لهذا مصنف
نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما او را می بایست که نسبت بطرف علل مفرده میکرد و لیکن ظاهر آنست که چون وی خود
بران مطلع نشده و بقول صاحب سبل تقلید بیهقی کرده در نسبت مذکور اطلاق بکار برده والله اعلم بعده در سبل گفته که اولی عمل ست بحدیث
عمرو بن شعیب لما عرفت و انه اشف شیٔ فی الباب و بود آنحضرت که میکرد درمیان هر دو تکبیر سکتهٔ لطیفه و محفوظ نیست از آنحضرت ذکری
معین میان هر دو تکبیر و لیکن خلال از ابن مسعود آورده که گفت حمد گوید خدا را و ثنا گوید بروی و درود فرستد بر نبی صلی الله علیه وسلم و هم از وی طبرانی
در کبیر روایت کرده که میان هر تکبیر بقدر یک کلمه است و این موقوف ست و در وی سلیمان بن ارقم ضعیف ست و بود ابن عمر با وجود تحری اتباع رفع یدین
میکرد با هر تکبیر انتهی و شوکانی گفت اسناد حدیث عمرو بن شعیب که در متن ست صالح ست و ابن ماجه آنرا بدون ذکر قرارت اخراج کرده و اخرجه الدارقطنی
و ابن عدی و البیهقی و درین باب احادیث ست که شواهد اوست و همه صالح احتجاج ست **وعن ابي واقد الليثي** نامش حارث بن عوف ست
و گفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام ست حاضر شد بدر را و قیل انه من مسلمة الفتح و الاول اصح شمار وی در اهل مدینه است مجاور شد مکه را و مرد
آنجا در سنهٔ ثمان و ستین و هو ابن خمس و سبعین و دفن بفخ **رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ**
في الاضحى والفطر بود آنحضرت که میخواند در نماز عید در اضحی و فطر **بقاف و اقتربت** این دو سوره را یعنی در رکعت اولی سورهٔ ق
خواندے و در رکعت دوم اقتربت و ازینجا معلوم شد که قرارت این هر دو در نماز عید سنت ست و گاهی این هر دو سوره دراز تخواندی و اقتصار

برسبح اسم ربک الاعلی و ہل اتاک حدیث الغاشیة فرمودی چنانچه در جمعه و ظاهر آنست که گاہی آنرا خواندی و گاہی این را و رفته است
بسنیتِ آن شافعی و گاہی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در ہر دو ہمین دو سوره را خواندی رواه اہل السنن و نزد مالک خواندن این دو سوره
مستحب ست و بعضے مستحب تر گفته اند و این را اشهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفته و در خواندن غیر این دو سورهٔ مذکوره چیزی صحیح نشده
اگرچه بحکم فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته یقرأ فی کل رکعة
بالحمد و سورة انتهی گویم فیه تامل زیرا که در حدیث ابن عباس نزدیک بزار آمده که عم یتساءلون و والشمس وضحها میخواند کذا فی التلخیص واللّٰه اعلم

اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابو داؤد والترمذی والنسائی **وعن** جابر رضی اللّٰه عنه قال كان رسول اللّٰه
صلی اللّٰه علیه وسلم اذا كان يوم العيد خالف الطريق بود آنحضرت که چون می بود روز عید مخالفت میکرد راه را یعنی از
راہی که بعیدگاه رفتی ہم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر برگردیدی و سرش میگویند آن بود که تا اہل ہر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه برکت
وی ہر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اہل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شعائر اسلام در ہر دو راه حاصل آید یا آنکه اہل کفر
و نفاق بمشاہدهٔ عزت اسلام و رفعت اعلام دین اندوہگین گردند یا برای آنکه بقاع و مواضع مختلف بستکثر گواه طاعات وی شوند یا آنکه برای
مجموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که عقول بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود کذا فی سفر السعادة شیخ گوید و این وجه احق و اولی ست چه اسرار
و معانی که آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم را بود خلائق را مجال درک و حصر آن تنگ ست و وصول بدان متعذر واللّٰه اعلم اخرجه البخاری
ولابی داؤد عن ابن عمر نحوه و لفظ وی در سنن از ابن عمر این ست ان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم اخذ يوم العيد فی طريق ثم رجع
فی طريق اخری در سبل گفته ابن عمر با آن شدت تحری بسنت تکبیر می گفت از خانهٔ خود تا مصلے انتهی و ترمذی از ابو ہریره آورده و گفته که درین
باب حدیث از عبد اللّٰه بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضے از اہل علم امام را که چون بیرون آید براہی رجوع کند براہی دیگر از جهت
اتباع این حدیث و باین قائل ست شافعی انتهی و حدیث را الفاظ ست و رواه احمد والترمذی وابن حبان والحاکم من حدیث ابی ہریرة
و رواه ابن ماجة والحاکم عن ابن عمر گفت بخاری حدیث جابر اصح ست و درین باب ست از سعد قرظ و ابی رافع رواهما ابن ماجة و از عبد الرحمن بن حاطب
رواه ابن قانع و ابو نعیم و از سعد قرظ رواه البزار و در فتح الباری می گوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب ست مر امام را و ماموم را و اکثر شافعیه
برین اند و لیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قائل اند اکثر اہل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرد مثلا باقی ست
حکم نیز باقی ست و الا منتفی شود حکم بانتفای علت و اکثر علما برانند که حکم باقی ست اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف و غیره انتهی
گویم شیخ عبد الحق دہلوی رح درینجا می گوید و راه غایت انصاف می پوید که تعیین علت درمانحن فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار
جلادت و شهامت بود بمشرکان اما اینجا معانی و علل که پیدا می کنند بمجرد احتمال و گمان ست چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة در اول
و آخر کلام خود ایمائی بدان کرده ست پس اینجا نظر بعلت نباید داشت و لوای اتباع و اقتدا در طریق سنت باید افراشت انتهی **وعن**
انس رضی اللّٰه عنه قال قدم رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما قدوم آورد
آنحضرت مدینه را و ہجرت کرد بسوی وی و حال آنکه اہل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند دران دو روز معلوم نشده که آن دو روز کدام بود بعضے
گویند که نیروز و مهرجان بود و لیکن استبعاد کرده اند این را زیرا که این ہر دو از خصائص فرس و عادات ایشان ست فقال پس گفت آنحضرت
چه چیز ست این دو روز گفتند ہمچنین ست یعنی حقیقت آن معلوم نیست که از کجاست و که ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دو روز در جاہلیت فرمود

قد ابدلكم الله بهما خيرا منهما يوم الاضحى ويوم الفطر بتحقیق بدل گردانیده است خدای تعالی بآن دو روز شما که در جاهلیت داشتید
دو روز دیگر بهتر ازان هر دو روز عید قربان و عید فطر می فرماید که عید حقیقی و فرح و سرور مومن باید که بعد عبادت باشد پس در حدیث نهی ست از
لهو و لعب یا اشارهٔ خفی بجواز چیزی ازان در دو روز عیدین از انچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد و نهی ست از تعظیم اعیاد مشرکین
و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور دران تا آنکه بعضے علما براه مبالغه رفته حکم بتکفیر کرده اند کما سیجی بقصد زجر و تهدید و سد ذرائع و اتقا از مظان کفر
کذا فی فتح الباری یا اشارهٔ خفی ست باینکه ایام سرور مومنان همین دو یوم ست نه غیر آن پس اظهار سرور در مواسم دیگر محدثه خود یا دیگران منهی عنه باشد
مثل مواسم محافل مواليد و قصهٔ شهادت امام حسين رضی الله عنه و بدتر ازین همه آنست که بعضے از رؤسای هندوستان برای پاس خاطر حکام وقت اعیاد
و جشنها بروز ولادت ملکهٔ انگلستان و روز صدارت وی و جز آن ایجاد کرده اند و مجالس آن بتداعی مردم و جمع منکرات بسیار بر روی کار می آید
و شک نیست که چیزها ازان بکفر می رساند و حضور این چنین محافل عصیان شمائل و مجالس ضلالت منازل خذلان مآب خسران نصاب بی شبهه
از کبائر ست اخرجه ابو داؤد حدیث دال ست برانکه آنحضرت این را بعد قدوم مدینه فرمود چنانکه حرف فا مقتضے اوست و در کتب سیرست
که اول عیدیکه مشروع شد در اسلام عید فطرست در سنه دوم از هجرت در سبل گفته در وی دلیل ست برینکه اظهار سرور در عیدین مندوب ست
و ازان قبیل ست که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی و در شرح مغربی گفته در ابدال عید جاهلیت بعیدین مذکورین دلالت ست
برانکه بکنند درین هر دو عید مشروع انچه اهل جاهلیت در اعیاد خود میکردند و خلاف نکرد ایشان را مگر در تعیین وقت هر دو انتهی در سبل گفته
مراد وی از افعال جاهلیت چیزی ست که محظور نباشد و شاغل از طاعت نبود انتهی گویم انچه شارح مغربی گفت در حدیث هرگز بران دلالت نیست
بلکه دلالت برخلاف اوست چنانکه لفظ ابدلكم الله بهما خيرا منهما نص ست بران و ازینجا معلوم شد که اعیاد آنها شر بود نه خیر پس شارع آنرا بخیر مبدل کرده
نعم البدل آورد و این صریح ست در نهی از کردن انچه اهل جاهلیت میکردند کما تقدم فافهم والنسائي باسناد صحيح در سبل گفته واما توسع
بر عیال در ایام اعیاد بچیزی که محصل ترویح بدن و بسط نفس ایشان باشد از کلف عبادت پس مشروع ست و استنباط کرده اند بعضے کراهت
فرح در اعیاد مشرکین و تشبه بایشان و مبالغه کرد شیخ کبیر ابو حفص بستی رح از حنفیه و گفت هر که هدیه فرستد یک بیضه بسوی مشرکی برای تعظیم عید وی
پس بتحقیق کافر شد بخدا انتهی و چون حکم هدیه این ست دریاب که حکم شریک و مظهر سرور چه خواهد بود و لیکن چون عمل بسنت از قرون کثیره موقوف
شده و عالم هرج مرج گردیده و محدثات گوناگون و بدع روز افزون در مسلمانان بر روی کار آمده در صد هزار یکی هم آنچنان نتوان یافت که
از ین اعیاد و مواسم خود را دور دارد الا ماشاء الله تعالی وعن علي رضي الله عنه قال من السنة ان يخرج الى العيد ماشيا
از سنت ست که بیرون آید بسوی عیدگاه پیاده پا و آخر حدیث این ست و بخورد چیزی پیش از انکه بر آید یعنی بعید و در حدیث ابی رافع ست نزد ابن ماجه
که بیرون می آمد آنحضرت بسوی عید پیاده و بر می گشت پیاده و هم وی از سعد قرظ آورده که می آمد رسول خدا بعید پیاده و امام شافعی در ام گفته
که ما را از زهری رسیده است که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و روایه سعید بن منصور عن الزهری مرسلا و بود ابن عمر
که پیاده میرفت و پیاده برمیگشت و تبویب کرد بخاری در صحیح خود و گفت باب المشی والركوب الى العيد و تسویه نمود میان هر دو نظر بصحت حدیث
و رجوع کرد بسوی اصل در توسع رواه الترمذي و گفت عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعید پیاده و سوار نشوند
مگر بعذر انتهی وحسنه و گفت ترمذی این حدیث حسن ست در سبل گفته نیافتیم در ترمذی که وی تحسین کرده باشد این حدیث را و گمان نمی کنم
که تحسینش کند زیرا که روایت کرده است آنرا از طریق حارث اعور و محدثین را در وی مقال ست انتهی کلام السبل گویم سید علامه عبد الله بن محمد الامیر

فرزند صاحب سبل رحمهما الله تعالی گفت تحسین ترمذی ثابت ست چنانکه مصنف رح گفت در شرح ترمذی ست باین لفظ له حکم کرد مصنف بر حدیث باب که آن حسن ست ونووی در خلاصه بروی اعتراض کرده وگفت که اهل حدیث متفق اند بر ضعف وی وحارث کذاب ست مگر ترمذی که حدیث را حسن گفت ودعوی وی درین باب مقبول نیست گوئیم اتفاق نکرده اند بر کذب حارث ونه بر ضعف وی زیراکه یحیی بن معین گفته لا بأس به رواه عباس الدوری عنه وعثمان بن سعید الدارمی گفت که گفت ابن معین ثقة ونسائی یکبار گفته لیس به بأس وبار دیگر گفته لیس بالقوی وگفت ابوبکر بن ابی داؤد بود وی افقه الناس وافرض الناس واحسب الناس بعلم الفرائض از علی رضی الله عنه آری شعبی گفته حدثنی الحارث الاعور وکان کذابا ونیز کاذب گفته اند او را ابو اسحق سبیعی وعلی بن المدینی وابو زرعه گفت لا یحتج به وابن حبان گفت کان غالیا فی التشیع واهیا فی الحدیث ودارقطنی گفت ضعیف وضرب یحیی بن معین وعبد الرحمن بن مهدی علی حدیثه صاحب میزان گفت جمهور بر توهین امر او بند باوجود روایت کردن ایشان حدیث او را در ابواب وگفت حدیث وی در سنن اربعه است ونسائی باوجود تعنت وی در رجال احتجاج کرده است بوی وقوی نموده است امر او را گفت واین شعبی ست که کاذب میگوید او را پس روایت میکند از وی گفت وظاهر آنست که وی دروغ می گفت در حکایات خود واما در حدیث پس لا وبود از اوعیه علم مره بن خالد گفته حدثنا محمد بن سیرین قال کان من اصحاب ابن مسعود خمسة یوخذ عنهم ادرکت منهم اربعة وفاتنی الحارث ولم اره وکان یفضل علیهم وکان احسبهم ویختلف فی هؤلاء الثلثة ایهم افضل علقمة ومسروق وعبیدة ای العلماء فی انتهی کلامه گفت بنده ضعیف عفی عنه که این جواب یکی از دو وجه ست که در سبل گفته ویک وجه همچنان باقی ست یعنی در سبل گفته بود که لم اجد فیه انه حسنه پس چون در ترمذی تحسین وی موجود نباشد اعتراض صاحب سبل بر مصنف بابت نسبت تحسین بسوی وی همچنان باقی باشد وجوابی که از تحسین گفت نیز حق مقام قضا نکرده زیراکه از تقریر مذکور ظاهر ست که هرکه از حارث اعور روایت کرده وهرکه از وی روایت نکرده تضعیف وی نموده وتوثیق بعض در برابر تجریح جماعت حجت نیست چه در اصول حدیث مقرر شده که جرح مقدم ست بر تعدیل وبودن روایت او در سنن دلیل توثیق نمی تواند شد زیراکه در سنن اربعه اخبار ضعاف وحسان وصحاح همه است پس اگر روایت از وی باشد وضعیف باشد چه کار سے کند فت‍ دبر

وعن ابي هريرة رضي الله عنه انهم اصابهم مطر في يوم عيد فصلى بهم النبي صلى الله عليه وسلم صلوة العيد في المسجد بدرستیکه رسید ایشان را یعنی صحابه را باران در روز عید پس نماز گذارد با ایشان رسول خدا نماز عید در مسجد واین جز یکبار بیش نبود وصاحب مواهب لدنیه از حافظ ابن القیم رح نقل می کند که گفت نگذارد آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث انتهی شیخ در شرح سفر السعادة گفته که اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند وبصحرا بیرون نروند وبعض گفته اند که در مسجد افضل ست وآنحضرت صلی الله علیه وسلم که در مسجد نگذارد بجهت ضیق بود بخلاف مسجد که وسعتی تمام دارد والآن خود اهل مدینه نیز در مسجد گذارند وبر مفارقت از شرف وبرکت حضور راضی نشوند ووسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت ست بآبادانی این بلده مطهره بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه وسلم که وسعت مسجد کمتر بود وآبادانی شهر بیشتر ودر شرح ابن الهمام میگوید که سنت آنست که برآید بجبانه واستخلاف نماید کسے را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیراکه نماز عید جائز ست گذاردن آن در شهر در دو موضع باتفاق ونزد محمد جائز ست در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام وقیاس بر جمعه مقتضے اکثر از سه نیز میگردد ودر بلده لاهور وبعض بلاد دیگر همچنین می کنند انتهی کلام الشیخ گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که تعلیل نگذاردن آنحضرت نماز عید را بمسجد شریف بضیق مسجد مدخول ست باینکه چون یک بار بعذر مطر دران بگذارد معلوم شد که مسجد وسعت گذاردن داشت اما خروج بمصلی را افضل پنداشت وهدی وی درین نماز بالخصوص

چنین واقع شد پس سنت در برآمدن بصحرا دائمی شود نه بگزاردن در مسجد گو بعذر جائز باشد و حصول شرف و برکت اتباع همدرین ست گو شرف و برکت
حضور در مسجد شریف نیز باشد که آن چیز دیگرست و این چیز دیگر و چون علت خروج درینجا منصوص نیست چنانکه در اختلاف طریق روز عید نبود
پس بمجرد تخمین و قیاس علل و معانی پیدا نتوان کرد و یکبار که گزارد بعذر گزارد نه بلا عذر پس در ما نحن فیه حجت نباشد غایت آنکه افاده جواز
کند و ازینجاست که امام مالک گفته خروج بسوی جبانه افضل ست و اگرچه مسجد گنجایش مردمان داشته باشد بجهت آنکه آنحضرت برهمین مواظبت
کرده و در مسجد جز یکبار بعذر مطر نگزارده و وی صلی الله علیه وسلم محافظت نمی کند مگر بر افضل و مروی ست از علی کرم الله وجهه که وی برآمد بسوی
جبانه و گفت لولا السنة لصليت في المسجد و خلیفه کرد کسی را که بگزارد نماز با ضعیفان در مسجد و گفته اند که اگر در جبانه مسجدی باشد مکشوف
پس نماز در وی افضل ست و اگر مسقوف باشد پس در وی تردد ست در سبل گفته قول شافعی این ست که اگر مسجد شهر واسع باشد در وی
بگزارند و بیرون نروند و این کلام مقتضی آنست که علت در خروج طلب اجتماع ست و لهذا امر کرد آنحضرت باخراج عواتق و ذوات خدور
و چون این اجتماع در مسجد حاصل شود پس همان افضل باشد و لهذا اهل مکه بنا بر سعت مسجد و ضیق اطراف وی بیرون نمی آیند و این رفته آ
جماعتی و گفته که نماز در مسجد افضل ست انتهی گوییم این علت قیاسی بیش نیست بلکه عکس دلیل ست زیرا که اخراج عواتق و حیض و ذوات الخدور
دلیل ماست که دال ست بر اهتمام شان این نماز و مصرح ست بافضلیت گزاردن آن بصحرا نه در مسجد و عمل اهل مکه و مدینه بعد ورود احادیث
در خروج بمصلی غیر کافی ست در اثبات افضلیت زیرا که اجتهاد دران مسرح نیست و حدیث باب که دال ست بر گزاردن یکبار در مسجد بعذر در وی
مقال ست چنانکه مصنف گفته رواه ابو داود باسناد لین زیرا که در سندش مردی مجهول ست و زیاده کرد در تلخیص رواه ابن ماجه
والحاکم و اسناده ضعیف پس درینجا بی عذر و تعلیل لوای اقتدائی و اتباع سنت مستمره آنحضرت باید برافراشت و حتی الامکان بتقصیر از خود
راضی نمی باید شد و بعمل بلده لاهور و بعض بلاد دیگر و قول این و آن نباید آویخت و بالله التوفیق باقی ماند وقت این نماز پس امام مالک در
موطا گفته گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزد ما در وقت فطر و اضحی که امام برآید از خانه خود آنقدر پگاه که برسد بعیدگاه
و حال آنکه حلال شد نماز گزاردن یعنی آفتاب بلند شده بقدر یک نیزه در مصفی گفته وقت عید نزدیک جمهور علما از وقتی که حلال شود نماز تا وقت
زوال ست و مذهب شافعی آنست که پگاه تر برآیند مردمان تا بگیرند جایهای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگزارد در عید اضحی
و تاخیر کند در فطر اندکی و نزدیک حنفی بهتر ست تعجیل در اضحی و تاخیر در فطر انتهی و هم در مصفی ست زیر کریمه وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ
ازین آیت دانسته شد که ما موریم باکثار تکبیر بعد انقضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل و طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة
بگویند و باید که رفع صوت کمتر کنند و حنفیه گویند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص ست بجائیکه در حدیث آمده باشد
بنده ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام ست و اظهار در شعائر اسلام مطلوب ست و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه اصل نزدیک ایشان
در غیر فرض ترک جماعت ست پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اصل ایشان نیز انتهی گفت محرر سطور عفا الله عنه
تفصیل مقام این ست که تکبیر در عیدین مشروع ست نزد جماهیر فاما تکبیر عید الافطار پس سنت ست نزد اکثر و وقت وی نزد اکثر از خروج
امام ست برای نماز تا ابتدای خطبه درین باب بیهقی دو حدیث ذکر کرده و هر دو را تضعیف نموده اما حاکم گفته هذه سنة تداولها ائمة الحديث
وقد صحت به الرواية عن ابن عمر وغيره من الصحابة و نزد شافعی تا خروج امام یا تا صلوة یا تا فراغ از خطبه و اما صفت وی پس در فضائل الاوقات
بیهقی ست باسناد تا سلیمان که وی می آموخت ایشان را تکبیر و می گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا اللهم انت اعلى و اجل من ان يكون

لك صاحبةً او يكون لك [redacted] او يكون لك ولي من الذل وكبره تكبيرا اللهم اغفر لنا اللهم ارحمنا واما تكبير عيد النحر پس سنت مؤكده است نزد جمهور برای مرد و زن وبعضے خاص کرده اند بمردان واما وقت وی پس حسب ظاهر آیۂ کریمه وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ وآثار صحابه این ست که نیست مختص بوقت دون وقت مگر اہل علم گویند عقیب صلوة ست مطلقاً ونزد بعض عقیب فرائض نه نوافل ونزد بعضے خاص بجماعت دون انفرادی وبموءدات نه بقضیه وبمقیم نه بمسافر وبامصار نه بقری واما ابتدا وانتهای وی پس در وی نیز خلاف ست گفته اند از اول صبح روز عرفه وقیل از ظهر آن روز وقیل از عصر وی ودر ثانی تا ظهر ثالث وی وقیل تا آخر ایام تشریق وقیل من ظهره وقیل من عصره ودرین حدیثی واضح از انحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده واوضح چیزی که وارد شده است دران قول علیؓ وابن مسعودؓ ست که آن از صبح عرفات تا آخر ایام منی اخرجهما ابن المنذر در مصفی گفته نزدیک حنفیه شرط وجوب تکبیر اقامت ومصر وفرض بودن صلوة وجماعت مستحبه است وابتدای تکبیر بعد از صلوة فجر ست از روز عرفه وآخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوة عصر ست از روز نحر نزدیک ابی حنیفه در آخر ایام تشریق ست نزدیک صاحبین ومعمول ومفتی به مذهب صاحبین ست وهمین ست قول غیر مشهور شافعی وعمل شافعیه برین ست انتهی واما صفت وی پس اصح انچه وارد شده دران روایت عبد الرزاق ست از سلیمان بسند صحیح گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا ومروی ست از سعید بن جبیر ومجاهد وابن ابی لیلی وهو قول للشافعی زیادت ولله الحمد وصفات دیگر واستحسانات ایمه نیز هست وآن دلالت دارد بر وسعت امر واطلاق آیۂ کریمه مقتضی اوست ونیست فرق میان تکبیر هر دو عید وامر در آیت بذکر در ایام معدودات وایام معلومات وارد شده پس بعض گویند هر دو ایام مختلف اند معدودات ایام تشریق ست ومعلومات ایام عشر ذکره البخاری عن ابن عباس تعلیقا ووصله غیره وابن مردویه از ابن عباس آورده که معلومات قبل یوم ترویه ویوم عرفه است ومعدودات ایام تشریق ست واسناد وی صحیح ست وظاهرش ادخال یوم عید ست در ایام تشریق وروایت کرد ابن ابی شیبه از ابن عباس نیز که معلومات یوم نحر وسه روز بعد اوست ورجحه الطحاوی لقوله تعالی لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلٰى مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ واین مشعر ست که مراد بدان ایام نحر ست انتهی واین مانع نیست از تسمیۂ ایام عشر بمعلومات ونه از تسمیۂ ایام تشریق بمعدودات بلکه تسمیۂ ایام تشریق بمعدودات متفق علیه ست لقوله تعالی وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ وقد ذكر البخاری عن ابی هریرة وابن عمر تعلیقا که این هر دو می بر آمدند بسوی سوق در ایام عشر تکبیر گویان وتکبیر می گفتند مردم بتکبیر ایشان وبغوی وبیهقی هم این را ذکر کرده اند طحاوی گفته مشایخ ما قائل بودند بتکبیر ایام عشر جمیعا وهمچنین مندوب ست پوشیدن جامهای نفیس ومالیدن عطر در روز عید ونمودن قربانی بسیار فربه چنانکه در حدیث حسن مجتبی ست رضی الله عنه که امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العیدین ان نلبس اجود ما نجد وان نتطیب باجود ما نجد وان نضحي باسمن ما نجد البقرة عن سبعة والجزور عن عشرة وان نظهر وعلینا السکینة والوقار رواه الحاکم من طریق اسحق بن برزخ وقال لولا جهالة اسحق لحکمت للحدیث بالصحة در سبل گفته قلت لیس بمجهول فقد ضعفه الازدی ووثقه ابن حبان ذکره فی التلخیص

باب ۱۵ صلوة الكسوف

اختلاف کرده اند علما در کسوف وخسوف که مستعمل اند هر دو در مهر وماه یا مختص ست هر لفظ بیکی ازین هر دو ودر قرآن مجید استعمال خسوف در قمر آمده ودر حدیث خسفت الشمس واقع شده وهم نسبت کسوف بسوی آفتاب آمده ودر لغت استعمال کسوف در شمس ست واستعمال خسوف در قمر ورُوات حدیث بعضے بکاف روایت کرده در هر دو وبعضی بجای معجمه در هر دو که الشمس والقمر ینخسفان وینکسفان وانچه در احادیث نیامده نسبت کسوف ست بسوی قمر بر جهت انفراد وبر بهت استعمال فقها که ایشان خاص میکنند کسوف را بآفتاب وخسوف را بماهتاب واختاره ثعلب

و جوهری گفته انه افصح وقیل یقال بهما فی کل منهما و معنی کسوف در لغت تغیر ست بسوی سواد و منه کسف وجهه و کسفت الشمس اسودت و ذهب شعاعها
و معنی خسوف نقصان ست قاله الاصمعی و فی ذلک اقوال اُخر و یقال کسفت الشمس بفتح الکاف و تضم نادرًا و انکسفت و خسفت بفتح الخاء و تضم نادرًا
و انخسفت **عن المغیرة بن شعبة رضی الله عنه قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم**
گرفته شد آفتاب و بی نور شد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته کسوف در زمان آنحضرت ﷺ جز یکبار واقع نشده و هیچ کس تعدد
وقوع آنرا روایت نکرده انتهی گویم ابن حبان در اوائل کتاب الثقات آورده که منکسف شد شمس در زمانه آنحضرت ﷺ دو بار یکی در سنه سادسه و دیگر در
سنه عاشر روزیکه مُرد ابراهیم و منخسف شد قمر در جمادی الاولی سنه خامسه پس یهود طیاس زدن و رفتی بشهب کردن گرفتند و گفتند مسحور شد
قمر پس گذارد آنحضرت ﷺ نماز خسوف انتهی و رُوات صلوٰة کسوف از صحابه بست و چند کس اند در عمده شرح عمده گفته ازینجا معلوم شد که سر کردن طبلها
بنادیق وغیره را نزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعل یهود ست **یوم مات ابراهیم** روزیکه مُرد ابراهیم بن رسول الله ﷺ از ماریه قبطیه بود
و در مدینه بسنه ثمان متولد شده و در مدت رضاع در سنه عشر از عالم رفته **فقال الناس انکسفت الشمس لموت ابراهیم** پس
گفتند مردم که گرفته شد آفتاب بسبب موت ابراهیم ابو داود گفته موت او دهم ربیع الاول بود و قیل چهارم ماه روز سه شنبه و گفته اند یوم عاشورا
و در ینجا رد ست بر منجمان که می گویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه عادت این چنین ست و این بر خلاف عادت بود اگر گویند در غیر
این سه روز محال ست این سخن باطل ست زیرا که خدا قادر ست بر هر چیز **فقال** پس گفت **رسول الله صلی الله علیه وسلم** بطریق رد بر ایشان
ان الشمس و القمر اٰیتان من اٰیات الله بدرستیکه آفتاب و ماهتاب دو نشان اند از نشانهای خدا که دلالت می کنند بر وجود وی احد
زیرا که خسوف و کسوف وال اند بر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و ابهت تاریک و تیره
و بی نور شدند همچنین قادر ست او تعالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از مهر و ماه قلوب بنی آدم کسف کند و تاریک گرداند پس درینجا تخویف عباد ست
از باس و سطوت خود و حدیث ماخوذ ست از قول وی تعالی **وَمَا نُرْسِلُ بِالْاٰیٰتِ اِلَّا تَخْوِیْفًا لا ینکسفان لموت احد و لا لحیاته**
گرفته نمی شوند از جهت ممات کسی و نه حیات وی این دفع ست مر اعتقاد جاهلیت را که کسوف و خسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ
و ضرری عام می باشد و چون اعتقاد جاهلیت چنین باشد ذکر حیات بادی بجهت استتباع و استطراد موت بود و در سبل گفته ایشان ادعای حیات
هیچ یکی نکرده بودند پس در ذکر حیات بیان عدم فرق ست بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف وی برای حیات کسی نمی گویید همچنین این کسوف برای
ممات کسی هم نیست یا مراد از حیات مرض و مانند آنست و ذکر قمر با آنکه کلام خاص بود بشمس یا دث افادت ست و بیان آنست که حکم نیرین واحد ست
فاذا رأیتموها فادعوا الله و صلوا پس چون به بینید شما آنرا پس دعا کنید خدا را و نماز بگذارید این لفظ مسلم ست و لفظ بخاری فصلوا
و ادعوا الله ست و در وی ارشاد عباد ست بسوی انچه مشروع ست نزد رویت وی از دعا و نماز و صفت نماز خواهد آمد و امر دلیل وجوب ست
مگر آنکه جمهور حمل کرده اند آنرا بر سنت موکده بنابر انحصار واجبات در نماز پنجگانه و ابو عوانه در صحیح خود تصریح بوجوب وی کرده و زین بن المنیر از ابو حنیفه
نقل کرده که واجب ست شوکانی گفته نماز کسوف سنت ست بجهت عدم ورود دلیل ایجاب و مجرد فعل مفید زیادت بر سنیت نیست انتهی
حتی ینکشف تا آنکه منکشف گردد و از آن حالت بر آید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم ست متفق علیه پس درینجا آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غایت وقت دعا و نماز انکشاف کسوف گردانیده و این دلیل ست بر فوت صلوٰة بانجلا پس چون آفتاب منجلی شود و وی در نماز باشد
نماز را اتمام نکند بلکه اقتصار کند بر انچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم ست فسلم و قد انجلت و این دلیل ست بر اتمام نماز و اگرچه حال شده باشد انجلا

ومؤيد اوست قياس بر سائر صلوات زيرا كه اينها مقيد اند بركعت پس چون يك ركعت گذارد نماز را اتمام كرد و دروی دليل ست بر آنكه گذاردن اين نماز مقيدست
بحصول سبب وی در هر وقت كه از اوقات باشد و باين رفته اند جمهور و نزد احمد و حنفيه ما عدای اوقات كراهت و نزد مالكيه از وقتی كه حلال ست در آن
نافله تا زوال و در روايتی تا نماز عصر مصنف گفته واقف نشدم بر چيزی از طرق كه گذارده باشد آنحضرت اين نماز را وقت چاشت وليكن واقع شد
اين اتفاقاً پس دلالت نكند بر منع ما عدای او كذا فی البدر وفي رواية للبخاري عن المغيرة حتى ينجلي تا آنكه روشن شود عوض قول وی
حتى ينكشف و معنی هر دو يكی ست و در وی دليل ست بر طول قرارت و ركعات اين نماز وللبخاري وابن حبان والحاكم والنسائي نحوه
من حديث ابي بكرة رضي الله عنه فصلوا وادعوا حتى ينكشف ما بكم پس نماز بگذاريد و دعا كنيد تا آنكه منكشف گردد
چيزی كه شما راست و اين اول حديثی ست كه سوق كرد و آورد آنرا بخاری در باب كسوف و لفظ وی يكشف ست و مراد آنست كه مرتفع شود
آنچه نازل شده ست بشما از كسوف شمس و قمر مصنف در تلخيص گفته واقع شده است در خلاصه و شرح مهذب آنچه موهم بودن اين روايت
متفق عليه ست حال آنكه چنين نيست زيرا كه اخراج نكرد مسلم از ابی بكره در صلوة كسوف هيچ چيز انتهى **وعن** عائشة رضي الله عنها
ان النبي صلى الله عليه وسلم جهر في صلوة الكسوف بقراءته بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قرارت خود را و مراد
در اينجا كسوف شمس ست چنانچه احمد روايت كرده بلفظ خسفت الشمس وقال ثم قرأ فجهر بالقراءة و جهر را ترمذی و طحاوی و دارقطنی هم روايت كرده
و ابن خزيمه و غيره از علی رضي الله عنه آورده مرفوعاً جهر بقرارت در نماز كسوف و درين چهار قول ست اول آنكه جهر كند بقرارت مطلقاً در كسوف
شمس و قمر بنا بر حديث باب و جز آن و اين حديث اگرچه وارد ست در كسوف شمس ليكن قمر مثل اوست بنا بر جمع نمودن آنحضرت هر دو را در يك حكم
چنانكه فرمود فاذا رأيتموهما ای كاسفين فصلوا و ادعوا و اصل استوای هر دو ست در كيفيت نماز و مانند آن و اين مذهب احمد و اسحق و ابو حنيفه
و ابن خزيمه و ابن منذر و ديگران ست دوم آنكه اسرار كند مطلقاً بحديث ابن عباس كه ايستاد آنحضرت ايستادنی دراز قريب سوره بقره پس اگر
جهر ميكرد آنحضرت اندازه نمی كرد ابن عباس قرارت او را بسوره بقره و شافعی از ابن عباس بطريق تعليق آورده كه وی بايستاد بپهلوی آنحضرت
در كسوف پس نشنيد از آنحضرت حرفی و بيهقی آنرا موصول كرده از سه طريق كه اسانيد همه واهی ست پس ضعيف ست اين قول كه ابن عباس
از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقرارت نشنيده سوم آنكه مصلی مخيرست در ميان جهر و اسرار زيرا كه ثابت ست از آنحضرت صلی الله عليه وسلم
هر دو امر چنانكه از ادله هر دو قول مذكور معلوم شده چهارم آنكه در كسوف شمس اسرار كند و در خسوف قمر جهر نمايد و اين مختار ائمه ثلاثه است عملاً
بحديث ابن عباس و قياساً بر صلوات خمس وليكن در سبل گفته كه دليل جهر مطلقاً انهض ست ازين همه اقوال و در مصفی گفته ظاهر آنست كه
جهر كند در خسوف و كسوف هر دو بحديث شيخين عن عائشة و اما جمع شافعيه بآنكه اسرار در قمر ست و جهر در شمس پس مدخول ست بآنكه
ظاهر از حديث عائشة آنست كه حكايت همان قصه كسوف باشد كه روايات متعدده دران باب از حضرت عائشة منقول است و استعمال
خسوف بر شمس غير قليل ست انتهى ملخصاً **فصلى اربع ركعات في ركعتين** پس بگذارد چهار ركعت در دو ركعت يعنی در هر ركعتی
دو ركوع كرد بر خلاف معهود كه در هر ركعت يك ركوع می باشد **واربع سجدات** و چهار سجده چنانكه معهود ست **متفق عليه**
و اين حديث دليل ست بر شرعيت جهر بقرارت در نماز كسوف و بر آنكه اين نماز دو ركعت ست و در هر ركعت دو ركوع ست و در هر ركعت
دو سجده و ياتی خلاف ذلک في حديث ابن عباس وهذا لفظ مسلم و اين يك وجه ست برای اين نماز از وجوه متعدده او و اين از حديث
ابن عمر و ابن عباس هم آمده و رواه ابن حبان والحاكم و گفت بخاری حديث عائشة در جهر اصح ست از حديث سمره انتهى و لفظ سمره اين ست

صلّى بنا في كسوف الشمس لا نسمع له صوتا وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم واعله ابن الحزم. انه ثعلبة بن عباد راويه عن سمرة وگفت ابن المديني وي
مجهول ست وقد ذكره ابن حبان في الثقات باآنكه نيست اوراراوي جز اسود بن قيس وجمع كرده اند ميان حديث عايشه رضي الله عنها وسمره باينكه بود سمره
در اخريات الناس پس نشنيد آواز آنحضرت را ليكن قول ابن عباس كه اني كنت الى جنبه دافع اوست مصنف در تلخيص گفته اگر صحيح شود تعدد
زائل شود اشكال انتهى وترجيح داد شافعي حديث سمره را بسبب موافقت او با روايت ابن عباس و جز آن و در مصفي گفته اما حديث ترمذي
عن سمرة پس لا نسمع له صوتا گفته نه اسر بالقراءة يالم يجهر بلكه عدم سماع خود بيان كرد انتهى بمعناه واين ناظر ست در ترجيح حديث عايشه وبالجملة
در حديث عايشه كه نزد دارقطني ست آمده كه خواند آنحضرت در ركعت اولى عنكبوت و در ثانيه روم يالقمان وفي رواية له اي لمسلم عن عايشة
فبعث پس برانگيخت آنحضرت صلى الله عليه وسلم مناديا ينادي نداكننده وآواز دهنده را كه نداكند الصلوة جامعة نماز جمع
كننده است پس جمع آمدند وپيشتر رفت آنحضرت براى امامت وگذارد نماز بروجهي كه مذكور شد و در ينجا دليل ست بر مشروعيت اعلام باين لفظ
براى اجتماع مردم درين نماز و وارد نشده است امر باين لفظ از آنحضرت صلى الله عليه وسلم مگر درين نماز واين هر دو لفظ منصوب ست يعني
الصلوة جامعة اول بنا بر آنكه مفعول فعل محذوف ست اي احضروا و ثاني بر حال وجائز ست رفع هر دو بر ابتدا وخبر وفيه تقادير اخر
وعن ابن عباس رضي الله عنه قال انخسفت الشمس على عهد رسول الله گرفته شد آفتاب در زمان رسول خدا
صلى الله عليه وسلم فصلى پس نماز گذارد آنحضرت ومردم با وي اقتدا كردند فقام قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة
پس قيام كرد آنحضرت قيام دراز نزديك بخواندن سورهٔ بقر يعني آن زمان مقدار كه در وي سورهٔ بقر بخوانند وازينجا معلوم نمي شود كه سورهٔ بقر خوانده باشد
ليكن در وي دليل ست بر آنكه دران قرآن بايد خواند بغوي گفته علما متفق اند بر آنكه بخواند در قيام اول از ركعت اول فاتحه واختلاف كرده اند
در قيام ثاني پس مذهب مالك آنست كه صحيح نيست نماز مگر بقرات آن و در وي دليل ست بر شرعيت طول ركوع ومشروع دران ذكر ست از
تسبيح وتكبير وغيرهما ثم ركع ركوعا طويلا پستر ركوع كرد ركوعي دراز و در بعضي روايات آمده كه برابر اند از قيام ثم رفع فقام
قياما طويلا پستر برداشت سر از ركوع وايستاد زماني دراز وهو دون القيام الاول واين ايستادن فرود قيام اول بود ودون
بمعنے قريب نيز مي آيد ازين حديث معلوم نشد كه در قيام دوم قرات كرد يا تسبيح خواند ظاهر ثاني ست ثم ركع ركوعا طويلا وهو
دون الركوع الاول پستر ركوع كرد ركوع دراز واين ركوع فرود ركوع اول بود پستر برداشت سر از ركوع دوم ثم سجد پستر سجده كرد
يعنے دو سجده چنانكه معهود ست در سجده وجلسه اينجا تطويل كرد و درينجا دلالت ست بر آنكه قيامي كه بعد او سجود ست در وي تطويل نيست بلكه
فرود اول ست واگرچه نزد مسلم در روايت جابر آمده كه انه اطال ذلك نووي گفته اين روايت شاذ ست عمل كرده نمي شود بران ونقل كرد قاضي
عياض اجماع بر عدم تطويل اعتدالي كه متصل سجود ست وتاويل كرد اين روايت را كه مراد باطالت زيادت طمانينت ست وذكر نكرد درين روايت
طول سجود را وليكن ثابت شده است اطالت وي در روايت ابي موسى نزد بخاري وحديث ابن عمر نزد مسلم نووي گويد محققان از اصحاب ما گفته اند
وهو المنصوص للشافعي كه طول كند بنا بر احاديث صحيحه كه وارد ست بدان ابو داود ونسائي از حديث سمره آورده كه كان اطول ما يسجد
في صلاته قط و در روايت مسلم ست از حديث جابر وسجوده نحوا من ركوعه وبه جزم اهل العلم بالحديث وبگويد عقيب هر ركوع سمع الله لمن حمده باز
بگويد ربنا لك الحمد الى آخره وطول كند در جلوس بين السجدتين چنانكه واقع شده است در روايت مسلم از حديث جابر اطالت اعتدال ميان
هر دو سجده وگفت مصنف واقف نشدم بران در هيچ طريق مگر درين طريق ونقل كرد غزالي كه اتفاق بر عدم اطالت وے مردود ست

ثم رفع فقام قیاماً طویلاً وھو دون القیام الاول پستر برداشت سر از سجده وایستاد ایستادن دراز واین ایستادن فرود ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رکع رکوعاً طویلاً وھو دون الرکوع الاول پستر رکوع کرد رکوع دراز واین رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رفع فقام قیاماً طویلاً وھو دون القیام الاول پستر برداشت سر از رکوع وایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت ثانیه کرده بود واین دلیل ست بر اطالت قیام در رکعت ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی ودر روایت ابی داود از عروه آمده که وی خواند آل عمران را ابن بطال گفته نیست خلاف درانکه رکعت اولی با قیام ورکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام ورکوع او واختلاف کرده اند در اول از ثانیه ورکوع وی که آیا این هر دو اقصر اند از قیام ثانی از اول ورکوع او یا هر دو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قول وی ست وھو دون القیام الاول که مراد بدان اول از اولی ست یا راجع ست بهمه پس هر قیام کمتر باشد از قیامی که قبل اوست ثم رکع رکوعاً طویلاً وھو دون الرکوع الاول پستر رکوع کرد رکوعی طویل واین فرود رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود ثم رفع راسه ثم سجد ثم انصرف پستر برداشت سر خود را پستر سجده کرد یعنی دو سجده پستر برگشت از نماز یعنی بعد التشهد والتسلیم وذکر نکرد این را از جهت ظهور وی وقد تجلت الشمس وحال آنکه بتحقیق آشکارا وروشن شده بود مهر فخطب الناس پس خطبه کرد مردم را ومضمون خطبه همان ست که در حدیث مغیره گذشته یعنی مهر وماه دو آیت اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای موت احدی ونه حیات وی پس چون به بینید شما خسوف را پس ذکر خدا کنید متفق علیه درینجا دلیل ست بر شرعیت خطبه بعد صلوٰة کسوف ورفته ست باستحباب آن شافعی واکثر ایمه حدیث وحنفیه گویند خطبه نیست در کسوف زیراکه منقول نشده وتعقب کرده اند باحادیث مصرحه بخطبه وگفته اند که انچه آنحضرت بفعل آورده مقصود ازان خطبه نبود بلکه قصد رد بود بر کسانیکه معتقد بودند که کسوف بسبب موت احدی می باشد واین قول متعقب ست باینکه در روایت بخاری ست فحمد الله واثنی علیه وفی روایة انه عبده ورسوله وفی روایة البخاری انه ذکر احوال الجنة والنار وغیر ذلک واین همه مقاصد خطبه است ولفظ وی در مسلم از حدیث فاطمه از اسماء این ست قالت فخطب رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد ما من شیء لم اکن رایته الا قد رایته فی مقامی ھذا حتی الجنة والنار وانه قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور قریباً او مثل فتنة المسیح الدجال لا ادری ای ذلک قالت اسماء فیوتی احدکم فیقال ما علمک بھذا الرجل فاما المومن او الموقن لا ادری ای ذلک قال فقالت اسماء فیقول ھو محمد رسول الله جاء بالبینات والھدی فاجبنا واطعنا ثلاث مرات ثم یقال قد کنا نعلم انک تومن به فنم صالحاً وفی مسلم روایة اخری فی الخطبة بالفاظ فیها زیادة مصنف در تلخیص گفت صاحب ہدایه از حنفیه می گوید نیست در کسوف خطبه زیراکه منقول نشده وما تعجب میکنیم از وی زیراکه ثابت ست در حدیث عایشه وحدیث اسماء بنت ابی بکر در صحیحین واحمد آنرا از حدیث سمره بن جندب آورده ودر نسائی وابن حبان بوجه دیگر مذکور ست که استاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبرامد بر منبر وحمد گفت خدا را وثنا کرد بروی الحدیث انتهی گوییم هیچ جای تعجب از صاحب ہدایه نیست زیراکه وی فقیه ست نه محدث ولهذا در کتاب او بعض احادیث موضوعه وضعیفه موجود ست تعجب این ست که در ہدایه زیاده برده جا او را سهو وخطا رو داده در مسائل فقهیه چنانکه بر مطلع مخفی نیست واللفظ للبخاری ولفظ مر بخاری راست در سبل گفته نماز کسوف بروجوه کثیره مروی ست ذکرها الشیخان وابوداود وغیرهم واین سنت ست باتفاق علما ودر دعوی اتفاق نظر ست زیراکه ابو عوانه در صحیح خود تصریح کرده است بوجوب وی ومحکی ست از مالک که آنرا جاری مجرای جمعه داشته وگذشت از ابوحنیفه ایجاب وی ومذهب شافعی واحمد وجمهور علما آنست که مسنون ست در جماعت وگفته اند

یگران یعنی ابوحنیفه وگروهی که تنها بگذارد وحجت اولین احادیث صحیحه است که دران گذاردن آنحضرت بجماعت آمده بعده اختلاف کرده اند در صفت
ی جمهور گویند دو رکعت ست در هر رکعت دو قیام و دو قرارت و دو رکوع و سجود دو سجده است کغیرها و باین کیفیت رفته است مالک وشافعی ولیث
دیگران انتهی و مصنف گفته الملح هر نماز کسوف آنست که قیام اول را تطویل کند مانند سوره بقره وقیام ثانی اندکی کمتر از وی وقیام ثالث از قیام
ی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین حکم ست حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و در بعض روایات
طویل سجدات نیز آمده بعد از ان خطبه خواند و در حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین خطبه بیان کند
آفتاب و ماهتاب دو آیت اند از آیات خدای تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتاق کند انتهی گوییم و این همه افعال در احادیث
صحاح وارد اند وفي رواية مسلم اي عن ابن عباس صلى اي النبي صلى الله عليه وسلم حين كسفت الشمس ثماني ركعات
في اربع سجدات گذارد آنحضرت وقتیکه گرفته شد آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع در چهار سجده یعنی در دو رکعت زیرا که هر رکعت را
دو سجده است و باین کیفیت رفته است گروهی وعن علي عليه السلام اي واخرج مسلم عنه مثل ذلك اي مثل رواية
ابن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارند وله اي ولمسلم راست
عن جابر بن عبد الله صلى اي النبي صلى الله عليه وسلم ست ركعات باربع سجدات گذارد آنحضرت شش رکوع
یعنی در هر رکعت سه رکوع بچهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود ست ولابي داود عن ابي بن كعب رضي الله عنه صلى
اي النبي صلى الله عليه وسلم فركع خمس ركعات وسجد سجدتين گذارد آنحضرت نماز خسوف پس رکوع کرد پنج رکوع و سجده کرد
دو سجده وفعل في الثانية مثل ذلك وکرد در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع و دو سجده ورواه البيهقي والحاكم ايضا
وصححه ابن السكن وقال الحاكم رواته موثوقون وبالجمله از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت ست بالاتفاق واختلافی که هست
در کمیت رکوعات ست در هر رکعت و از مجموع روایاتی که مصنف آورده چهار صورت بثبوت رسیده یکی دو رکعت و در هر رکعت دو رکوع
و باین اخذ کرده است شافعی و مالک ولیث واحمد وغیرهم و برین دال ست حدیث عایشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر ابن عبد البر گفته
هو اصح ما في الباب وباقي الروايات معللة ضعيفة دوم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مفاد روایت مسلم ست از ابن عباس
و علی رضی الله عنه سوم دو رکعت در هر رکعت سه رکوع و برین دال ست حدیث جابر چهارم دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع و مختلف شدند
علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند باول بنا بر کلام ابن عبد البر و نووی در شرح مسلم گفته اخذ کرده اند بهر نوعی بعض صحابه و گفته
جماعتی از محققین که مصلی مخیرست میان این انواع پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد و این مبنی ست بر تعدد کسوف که گاهی در ان چنین بود گاهی
چنان ولیکن در سبل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعه واحده است که آن نماز گذاردن آنحضرت ست روز وفات ابراهیم
ولهذا التعویل کرده اند دیگران بر اعلال احادیث حاکیه صور ثلاثه و ابن قیم گفته کبار ائمه تصحیح نمیکنند تعدد آنرا کالامام احمد والبخاري والشافعي
و می بینند آنرا غلط و رفته اند حنفیه بگذاردن دو رکعت همچو سائر نوافل انتهی مذهب جمهور کوفیین وثوری نیز همین ست و یک رکوع اقل اعداد ست
و پنج اکثر آن و مصنف گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل فاذا رأيتم ذلك فصلوا را کار بسته است و هر که دو رکوع
و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند بکمال متابعت نمود و سهم اوفی حاصل کرد انتهی شیخ در ترجمه گفته نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت ست
بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد ست در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها بگذارد

ونزد شافعی برای ہر دو جماعت وخطبہ و دو رکوع در ہر رکعت ست بر وجہ مذکور در حدیث ابن عباس وہمچنین نزد امام احمد در مشہور از مذہب وی وجائز ست نزد اکثر اصحاب وی تنہا نیز و بر رکوع واحد بی خطبہ و دلیل ما حدیث ابن عمر ست کہ ناطق ست بانچہ در مذہب ماست و حال کشف ست مر رجال را کہ در صف پیش استادہ اند از نسا وصبیان کہ موقف ایشان صف پسین ست پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الہدایۃ وشیخ ابن الہمام احادیث آوردہ بروایات صحیحہ وحسنہ کہ مثبت مذہب حنفیہ اند وتکلم کردہ بر احادیث تعدد رکوع کہ در انہا اضطراب کردہ اند در روایات بعضے دو رکوع وبعضے سہ وبعضے چہار وبعضے پنج پس واجب شد کہ گذاردہ شود بر وجہی کہ معہود ست وموافق مر روایات اطلاق را مثل قول آنحضرت فاذا کان ذلک فصلوا وبجہت ہمین اضطراب کثیر گفتہ اند بعضے از مشایخ ما کہ سبب آن اشتباہ ست کہ بجہت کثرت ازدحام اہل صفوف پیشین را اوفتادہ وظاہر آنست کہ کسوف در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جز یکبار واقع نشدہ وہیچ کس تعدد وقوع روایت نکردہ ووقوع آن متعدد در مدت دہ سال بعید وخلاف عادت ست ولیکن قول صاحب ہدایہ کہ حال کشف ست مر رجال را بر تقدیری تمام ست کہ غیر عائشہ از رجال کسی موافق وی روایت نکردہ باشد انتہی گوییم اضطراب دلیل صحت روایات ست وچون حادثہ متحد ست اطلاق را حمل کنند بر تقیید ومذہب حنفیہ ثابت اما ترجیح غیر ثابت مصنف در تلخیص گفتہ تمسک کردہ اند حنفیہ بظاہر حدیث ابی بکرہ کہ در وی بلفظ مثل صلاتکم آمدہ وبحدیث عبد الرحمن بن سمرہ کہ نزد مسلم ست ودر آن این ست کہ خواند دو سورہ وگذارد دو رکعت وبحدیث نعمان بن بشیر ودر وی این ست کہ پس گذارد دو رکعت را اخرجہ ابو داود ورواہ النسائی بلفظ فصلوا کاحدث صلوۃ صلیتموہا من المکتوبۃ واخرجہ احمد والحاکم وصححہ ابن عبد البر واعلہ ابن ابی حاتم بالانقطاع وبحدیث قبیصہ بن مخارق فصلے رکعتین واخرجہ ابو داود والحاکم انتہی

وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ ما ہبت ریح قط الا جثی النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی رکبتیہ نوزید ہرگز بادی مگر آنکہ نشست آنحضرت بر دو زانوی خود واین قعدۂ مخافت ست نمی کند آنرا مگر خائف مشہور آنست کہ ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد وریاح بلفظ جمع در رحمت وخطابی توجیہ آن کردہ کہ چون ریاح متکثر شود سحابہا را پیدا آرد وامطار بسیار آید ودر زروع نشو ونما پیدا گردد وچون یک ریح وزد عقیم باشد این چنین ست اعتقاد اہل عرب وطحاوی این را منکر شدہ واستشہاد آوردہ بقول وی تعالی وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وبانچہ در بعض احادیث آمدہ از استعمال مفرد در خیر وشر چنانکہ در حدیث ابو ہریرہ است الریح من روح اللہ تاتی بالرحمۃ والعذاب وقول آنحضرت انا نسالک من خیر ہذہ الریح وخیر ما فیہا وگفتہ کہ این حدیث ابن عباس ضعیف ست مقاومت با آن حدیث صحاح نتوان کرد وطیبی گفتہ غالبا ریح وریاح چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکہ مقید بوصف گردد ودرینجا سخن بسیارست در لمعات وغیرہ مذکور ست وقال وگفت این کلمات را اللہم اجعلہا رحمۃ ولا تجعلہا عذابا خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت ومگردان او را مادۂ عذاب ودر آخر روایت این ست اللہم اجعلہا ریاحا ولا تجعلہا ریحا خداوندا بگردان او را ریاح ومگردان او را ریح گفت ابن عباس کہ در کتاب خداست ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت وتند وفرستادیم بر ایشان باد نازاینده کہ بارور نمی گرداند درختان را وفرستادیم بادہای آبستنی کہ درختان بوی بارور می شوند واز آیات الٰہی ست کہ می فرستد بادہا را بشارت دہندہ بباران ودرین بیان ست کہ مجموع ریاح در رحمت ست ومفرد در عذاب پس اشکال شد در حدیث وجواب دادہ اند کہ مراد آنست کہ ہلاک مکن ما را باین باد زیرا کہ اگر درین ریح ہلاک شوند بادی دیگر بعد ازان بر ایشان نوزد پس این ریح باشد نہ ریاح رواہ الشافعی فی الام والطبرانی وابو یعلی والبیہقی فی الدعوات الکبیر

وعنہ ہم روایت ست از ابن عباس رضی اللہ عنہ **انہ** بدرستیکہ وی یعنی ابن عباس ودر بعض نسخ انہ صلی اللہ علیہ وسلم

صلى في زلزلة ست ركعات واربع سجدات گذارد در زلزلهٔ زمین شش رکوع و چهار سجده یعنی دو رکعت و در هر رکعت سه رکوع وقال و گفت هكذا صلوة الآيات این چنین ست نماز نشانهای خدا رواه البيهقي من طريق عبد الله بن الحارث عنه انه كان في زلزلة في البصرة ورواه ابن ابي شيبة من هذا الوجه مختصرا ان ابن عباس صلى بهم في زلزلة اربع سجدات ركع فيها ستا و روایت کرد ابو داود از ابن عباس مرفوعا که چون ببینید شما آیتی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارید تنها کما قال الشافعي و در بنجا ذکر گذاردن این نماز بجماعت نیست ولیکن ظاهر آنست که بجماعت گذارده باشد و شافعی گفت نمیدانم که امر کرده باشد آنحضرت بنماز چیزی از آیات و نه هیچ یکی از خلفای او جز نماز کسوفین و روایت کرد بیهقی در سنن و معرفه بسند خود تا شافعی که ذكر الشافعي عن علي رضي الله عنه نحوه ذکر کرد شافعی از علی مانند آن که بگذارد وی کرم الله وجهه شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت و دو سجده در یک رکعت و دو سجده در یک رکعت شافعی گفته اگر ثابت شود این از علی رضی الله عنه قائل شوم بدان و ایشان ثابت می کنند آنرا و اخذ نمی کنند بدان دون آخر وهو قوله هذا صلوات الآيات و ذکر نکرد شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم الله وجهه و رفته اند بعض علما باینکه برای افزاع دو رکعت نماز بگذارد مثل نماز کسوف ووافقه على ذلك احمد بن حنبل گویم در کتب حنابله این ست که برای کسوف دو رکعت بگذارد و قتیکه خواهد و شافعی وغیره گفته اند که تجمیع مسنون نیست واما صلوة منفرد پس خوب ست زیرا که امر آنحضرت بتجمیع جز در کسوفین مروی نیست والله اعلم

باب صلوة الاستسقاء

استسقا در لغت آب خواستن و در شرع زیاد دعا یا سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه ابن ماجه از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم کم نکرد هیچ قومی پیمانه و ترازو را مگر آنکه گرفته شدند بقحط و خشک سالی و شدت مؤنت و جور سلطان بر آنها و منع نکردند زکوة اموال خود را مگر آنکه منع کرده و باز داشته شدند باران را از آسمان عن ابن عباس رضي الله عنه قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم بیرون آمد رسول خدا از مدینه منوره متواضعا فروتنی کننده متبذلا بمثناة فوقيه وموحده وذال معجمه یعنی لابس ثياب بذله و بذله جامه که سائر ایام در خدمت خانه می پوشند و زینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت و حسن هیئت ست برای تواضع و اظهار حاجت متخشعا خشوع کننده و چشم فرو خوابانیده و تواضع و تخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد و ثانی را بر باطن و گویند خشوع در صوت و بصر باشد و خضوع در بدن مترسلا فرو هشته از عاجزی ای بتأنی و عدم عجلت متضرعا زاری کننده لفظ ابو داود و متبذلا متواضعا ست در نهایه گفته تضرع تذلل و مبالغه در سوال و رغبت فصلى ركعتين كما يصلي في العيد پس بگذارد دو رکعت چنانکه گذارده می شود در عید لفظ ابو داود این ست لكن لم يزل في الدعاء والتضرع والتكبير ثم صلى الخ و از بنجا معلوم شد که نماز بعد دعا بود و لفظی که مصنف آورده غیر صریح ست درین لم يخطب خطبتكم هذه و خطبه نخواند مثل این خطبه شما که میخوانید و این عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل و بسیط و بتکلف و ظاهر همین ست زیرا که در روایت ابو داود زیاده کرده انه صلى الله عليه وسلم رقي المنبر و ظاهر آنست که رقی منبر نبود مگر برای خطبه و گفته اند نخواند خطبه مانند جمعه بحدیث عایشه که می آید و بحدیث ابن عباس و از حدیث ابو هریره خواندن آن بعد نماز معلوم می شود و لفظ وی نزد احمد و ابن ماجه و ابی عوانه و بیهقی این ست انه صلى الله عليه وسلم خرج للاستسقاء فصلى ركعتين ثم خطب و باین رفته ست شافعی وغیره و در حدیث ابن عباس که لفظ وی نزد ابو داود گذشته قبل نماز آمده و باین رفته ست جماعتی و جمع میان هر دو حدیث باین وجه ست که آنحضرت

کرده بود پس بعض رُوات ازان خطبه تعبیر کردند و بران اقتصار نمودند و خطبه بعد از نماز روایت نکردند و بعضے دیگر که تقدیم نماز بر خطبه روایت کردند
هم بران اقتصار نمودند و دعا قبل نماز ذکر نکردند و هذا جمع بین الروایتین و اما دعائیکه درین نماز باید کرد پس تحری ما ورد عنه صلی الله علیه وسلم ست
چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهرست رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و درینجا دلیل ست بر شرعیت نماز
استسقا و باین رفته اند اکثر ایمه شیخ در ترجمه گفته و نزد ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع ست از جناب کریم واهب رزاق و استغفار
بنص قرآن سبب ادرار امطارست و حنفیه گویند آنچه واقع شده ست از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة دران مذکور نیست مگر در وجه واحد
و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده و آنچه مذکورست عین دعاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقا کرد و بر دعا و استغفار
اقتصار نموده و نماز نگذارده و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم با قرب عهد وی بزمان نبوت بعیدست و ترک وی با وجود علم
ابعدست با وجودیکه این دعا از وی در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بران نیز گنجایش ندارد و گویند مراد بقول ابی حنیفه نیست نماز
در استسقا آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط و اگر هر یکے نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار
کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست پس ابوحنیفه اخذ بمتیقن کرده و ابویوسف و محمد نیز موافق ایمه دیگراند
درین باب و بعضے گویند محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبیه ست از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اختصاص
آن بآنحضرت علیه السلام انتهی و در شرح سفر السعادة گفته نزد صاحبیه و ایمه ثلاثه در استسقا نمازست بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول
امام محمدست و امام ابویوسف با ابوحنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین ست
الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عیدکه در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت ست نه در جمیع خصوصیات و در مذهب
امام احمد روایات ست مشهورتر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعدها و بعد مختارترست یک
خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت ست و نزد آنهائیکه قائل اند بنماز قرارت بجهرست و تحویل ردا تنها امام را یا قوم را نیز دو قول ست و نزد
ابی حنیفه هیچ یکی از ینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب ابوحنیفه و عمل بمذهب صاحبیه ست انتهی کلامه
گویم و همین ست ارجح زیرا که حدیث نماز در بخاری ست از عباد بن تمیم باین لفظ انه صلی الله علیه وسلم صلی بهم رکعتین پس نماز و جماعت هر دو ثابت
شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگذاردن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم پاشید و تنبیه نکردن صحابه عمر را بجهت آنست که
استسقا از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی از آن وجوه نیست چنانکه نماز در وی سنت ست همچنین وجوه دیگر هم از سنت ثابت ست
تنبیه چرا باید کرد و عجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتصار بر دعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقا اگرچه بوجوه
متعدده آمده اما مضطرب نیست بلکه هر یکے از ان وجوه بجای خود سنت مستمره است در حجة الله البالغه گفته استسقا کرده است آنحضرت برای امتهای
کثیره ولیکن وجهی را که برای امت مسنون کرده آنست که برآید بسوی مصلے با مردم در حالت ابتذال و تواضع و تضرع و بگذارد دو رکعت بقرارت
جهریه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و ردا بگرداند انتهی و در سفر السعادة گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقا کرد
انتهی گویم بیان آن شش وجه در هدی نبوی باین لفظ کرده که اول خروج اوست صلی الله علیه وسلم بسوی مصلے و نماز گذاردن و خطبه خواندن دوم
روز جمعه بر منبر در اثنای خطبه سوم استسقای وی بر منبر مدینه مجرد در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقا در حالیکه نشسته بود
در مسجد پس برداشت هر دو دست خود و دعا کرد از خدای عز و جل پنجم استسقا کردن نزد احجار زیت قریب زوراء و این بیرون دروازه مسجد بود

ششم استسقا در بعض غزوات وقتی که سبقت کردند لشکر مشرکان بسوی آب و هر بار که استسقا کرده آب داده شد انتهی و ازینجا معلوم شد که در استسقا هم نماز ثابت ست و هم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد وصححه الترمذي در مصفی گفت در مثل این مقام دو رای می شود یکی آنکه هر فعلی و کیفیتی سنت ست پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر ماجور خواهد شد دیگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت ست پس هر که بعضی را ترک کند مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجا آرد مثل جمعه که یک فرض ست و ارکان و خصوصیات چند اند که آنحضرت مواظبت فرمودند و خلفای مسلمین هلم جرا و میل شافعی برای اول ست و میل مالک و ابی حنیفه برای ثانی ست و اکمل استسقا آنست که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجوه خیر از صدقه و صله بجا آرند بعد از ان روز چهارم بصحرا روند روزه گرفته و جامهای خانگی پوشیده بحدیث ترمذی عن ابن عباس انگاه دو رکعت نماز گذارند مانند عید بعد از ان دو خطبه خوانند و استغفار بسیار گویند و تحویل ردا کنند امام و ماموم همه انتهی گویم و این ظاهر ست در رای اول

وصححه ابو عوانة وابن حبان واخرجه الحاکم والبیهقي والدارقطني ایضا وعن عائشة رضی الله عنها قالت شکی الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قحوط المطر گله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع له بالمصلی پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است ووعد الناس یوما یخرجون فیه و نوید داد مردم را بروزی که بیرون آیند دران روز و معین کرد آن روز را برای ایشان و درینجا دلالت ست بر یکه مستحب ست تقدیم تعیین روز برای مردم تا که طیار شوند برای آن و خالص شوند از مظالم وغیره و مقدم کنند توبه را و این امور واجب ست مطلقا مگر آنکه با حضور شدت و طلب تفریج وی از او تعالی تضیق آن زیرا که وارد شده ست در اسرائیلیات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا زیرا که در ایشان عاصی بود و لفظ ناس عام ست از مسلمانان و غیرهم و ازینجا گفته اند که مشروع ست اخراج اهل ذمه لیکن از مصلی بر کنار باشند فخرج حین بدا حاجب الشمس پس بیرون آمد وقتی که ظاهر شد و آغاز کرد بر آمدن را ابروی آفتاب یعنی کرانه او و بدا بالف و همزه هر دو روایت ست و اول ظاهر ترست فقعد علی المنبر پس نشست بر منبر حافظ ابن القیم رح گفته اگر صحیح شود و رنه در دل ازین حرف چیزی هست فکبر وحمد الله پس تکبیر براورد و ستایش کرد خدا را ثم قال پستر گفت انکم شکوتم جدب دیارکم بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار ست بمعنی سرا و گله کردید پس ماندن باران را از وقت معین و معهود که برای اوست از شما

وقد امرکم الله ان تدعوه و بتحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید او را قال تعالی ادعوني استجب لکم ووعدکم ان یستجیب لکم و نوید داده است شما را که قبول کند دعا و سوال را برای شما کما قال و اذا سالک عبادي عني فاني قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان ثم قال پستر گفت آنحضرت الحمد لله رب العلمین الرحمن الرحیم جمیع سپاس و ستایش ثابت ست مر خدای را که پروردگار جهانیان ست و مهربان ست در دنیا و آخرت درینجا دلیل ست بر عدم افتتاح خطبه بسمله بلکه بحمد له و نیامد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بغیر تحمید ملك یوم الدین مالک همه چیز ست روز جزا ابو داود گفته اهل مدینه ملک یوم الدین میخوانند و این حدیث حجت ست بر ایشان لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست هیچ معبود برحق سوای خدا میکند آنچه میخواهد

اللهم انت الله لا اله الا انت الغني ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت علینا قوة وبلاغا الی حین خداوندا توئی معبود برحق نیست خدای برحق سوای تو توئی بی نیاز و ما نیازمندانیم و محتاج فرو فرست بر ما باران و بگردان چیزی را که فرو فرستاده از باران برای ما توانائی و رسیدن تا زمانی طویل یعنی برسیم بمطالب خود بکمال و متمتع شویم و انتفاع نمائیم و بلاغ بفتح با چیزی

که بوی مطلوب بر سند ثم رفع یدیه فلم یزل حتی رؤی بیاض ابطیه یعنی برداشت هر دو دست خود را پس نگذاشت برداشتن را
و برداشته می بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر لباس شریف دران زمان فقط ردا بود مراد ظهور ابطین
علی الحقیقت خواهد بود و اگر قمیص بود مراد موضع ابطین است و بر هر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایه از بلند برداشتن دستهاست و گفته اند که هر چند واقع شد تر
وسیله و مطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و درینجا دلیل است بر شرعیت رفع الیدین نزد دعا ولیکن در استسقا مبالغه در رفع مطلوب است تا آنکه
برابر رو گردد و تجاوز نکند از سر و اما آنچه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر نمیداشت هر دو دست خود در چیزی از دعا مگر در استسقا پس گفت
سیوطی در توشیح که این نفی رفع خاص است یظهر کفین کما فی مسلم و ابی داود و آنها در سائر دعا پس برمیداشت هر دو دست خود ببطون آنها و ثابت
شده است رفع یدین در دعا در یک صد حدیث و قد افردتها بجزء انتهی و این جزء را کاتب حروف عفی عنه در سفر حج از حدیده نقل کرده همراه
آورده است و مصنف رح در فتح الباری گفته ابوموسی اشعری گوید دعا النبی صلی الله علیه وسلم ثم رفع یدیه و رایت بیاض ابطیه و گفت ابن عمر
رفع النبی صلی الله علیه وسلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد و در وی رد دست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود دستها در دعا جز در استسقا
و تمسک کرده است بحدیث انس و آن صحیح است ولیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی صفت خاصه است
نه اصل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقاء حاصلش این است که رفع در استسقا مخالف غیر اوست یا بمبالغه تا آنکه دستها برابر رو
شوند و در دعا برابر هر دو دوش و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی دیده بیاض ابطیه بلکه جمع کرده می شود باین طور که رویت بیاض
در استسقا ابلغ بود از غیر وی یا آنکه کفین در استسقا متصل می باشند و در دعا بلند منذری گفته و بتقدیر تعذر جمع جانب اثبات راجح است گویم
خاصة با کثرت احادیث وارده دران زیرا که در وی حدیثهای بسیار آمده افردها المنذری فی جزء و سرد منها النووی فی الاذکار و فی شرح المهذب جملة
و عقد کرد برای آن بخاری بابی در ادب مفرد و ذکر کرد دران حدیث ابوهریره که قدوم آورد طفیل بن عمرو بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت
بدرستیکه دوس نافرمانی کردند خدا را پس بد دعا کن بر آنها پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهد دوسا
و این در صحیحین است بدون قول وی که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر است در قصه هجرت طفیل بن عمرو و مرد دیگر با وی فقال النبی
صلی الله علیه وسلم اللهم و لیدیه فاغفر فرفع یدیه و سندش صحیح است و اخرجه مسلم و در حدیث عایشه است قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم
یدعو رافعا یدیه یقول اللهم انما انا بشر الحدیث و این هم صحیح الاسناد است و در جزء رفع الیدین بخاری است که رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
رافعا یدیه یدعو لعثمان و مسلم راست از حدیث عبدالرحمن بن سمره در قصه کسوف فانتهیت الی النبی صلی الله علیه وسلم و هو رافع یدیه و هو یدعو و هم نزد
مسلم است از حدیث عایشه در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعای آنحضرت برای اهل بقیع فرفع یدیه ثلث مرات
و در حدیث طویل ابوهریره است در فتح مکه فرفع یدیه و جعل یدعو و در صحیحین است از حدیث ابی حمید در قصه ابن اللتبیه ثم رفع یدیه حتی رایت عفرة
ابطیه یقول اللهم هل بلغت و در حدیث ابن عمرو است ان النبی صلی الله علیه وسلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرفع یدیه و قال اللهم امتی و در حدیث عمر است
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی یسمع عند وجهه کدوی النحل فانزل علیه یوما ثم سری عنه فاستقبل القبلة و رفع یدیه و دعا الحدیث
اخرجه الترمذی و اللفظ له و النسائی و الحاکم و در حدیث ابی امامه است کنت ردف النبی صلی الله علیه وسلم بعرفات فرفع یدیه فمالت به ناقته فسقط خطامها
فتناوله بیده و هو رافع الید الاخری اخرجه النسائی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد است نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه
و هو یقول اللهم اجعل صلاتک و رحمتک علی آل سعد بن عبادة و سنده جید و احادیث درین باب بسیار است و اما آنچه مسلم از حدیث عمارة بن رویبه

آورده که وی دید بشر بن مروان را که بر میدارد هر دو دست خود پس انکار کرد و گفت دیدم آنحضرت را که زیاده نمی کرد برین و اشاره کرد بسبابه پس صرح از بعض سلف حکایت کرده که وی اخذ بظاهر کرده و گفت سنت آنست که داعی اشاره کند بیک انگشت ورد کرد آنرا باینکه در روش در بارهٔ خطبه است بحال خطبه و این ظاهر ست در سیاق حدیث پس نیست معنی برای تعلیل آن برفع یدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بمشروعیت آن و روایت کرده اند ابوداود و ترمذی و حسنه و غیرهما از حدیث عثمان مرفوعا ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا ای خالیة و سنده جید طبری گفته و مکروه ست رفع یدین در دعا نزد ابن عمر و جبیر بن مطعم و دید شریح مردی را که بر میداشت هر دو دست خود پس گفت من تتناول بهما لا ام لک طبری این را باسانید خود تا آنها سوق کرده و ابن التین از عبد الله بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده است از مالک که نیست رفع الیدین در دعا از امر فقها گفت و در مدونه گفته خاص ست رفع باستسقا و بگرداند بطون آنها را بسوی ارض و اما انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا برابر دوش و گفت که آنها را برابر سینه باید داشت کذلک اسنده الطبری عنه ایضا و از ابن عباس آمده که این صفت دعاست و ابوداود و حاکم از ابن عباس از وجه دیگر روایت کرده اند که گفت مسالت آنست که دستها تا دوش برداری و استغفار آنست که بیک انگشت اشاره کنی و ابتهال آنست که هر دو دست را جمیعا دراز نمائی و طبری از وجه دیگر هم از وی آورده که گفت یرفع یدیه حتی یجاوز بهما راسه و ثابت شده است از ابن عمر خلاف ما تقدم اخرجه البخاری فی الادب المفرد من طریق القاسم بن محمد قال رایت ابن عمر یدعو عند القاص یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه باطنهما مما یلیه انتهی کلام المصنف رح ملخصا من کتاب الدعوات من فتح الباری و نووی در شرح مسلم زیر حدیث انس گفته ظاهرش آنست که نبرداشت آنحضرت دست خود مگر در استسقا ولیکن حال این چنین نیست بلکه ثابت شده است رفع یدین وی در دعا در مواطن دیگر غیر استسقا و هی اکثر من ان تحصر و قد جمعت منها نحوا من ثلثین حدیثا من الصحیحین او احدهما و ذکرتها فی اواخر باب صفة الصلوة من شرح المهذب و تاویل حدیث اینست که رفع بلیغ که از ان بیاض الابطین دیده شود نکرده مگر در استسقا یا مراد آنست که وی جز در استسقا ندیده و غیر وی آنرا دیده پس مقدم کرده شوند مثبتین در مواضع کثیره که جماعات اند بر واحد که حاضر نشده این مواضع را و لابد ست از تاویلی که ذکر کردیم انتهی ثم حول الی الناس ظهره و قلب رداءه پس تر بگردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را و روکرد بسوی قبله و گردانید چادر خود و اقدی گفته طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شش ذرع بود در سه ذرع و طول ازار چهار ذرع و یک شبر در دو ذرع و یک شبر و این ردا و ازار را در جمعه و عیدین می پوشید کرمانی گفته ردا آنست که در نصف اعلی پوشند و ازار آنکه در نصف اسفل پوشند و طریق قلب ردا باین وجه ست که بگیرد بدست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار و بدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین و تقلیب کند هر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمین و طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار و در ابوداود بجای لفظ قلب حول گفته وهو رافع یدیه در حالیکه بردارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس و نزل پس تر روآورد بر مردم و فرود آمد از منبر و صلی رکعتین پس گزارد دو رکعت و درینجا دلیل ست بر آنکه صلوة باران دو رکعت ست و هو قول الجمهور فانشأ الله سبحانه و تعالی سحابة فرعدت و برقت پس پیدا کرد خداوند پاک برتر ابری را پس غرید آن ابر و درخشید برق بفتح و کسر هر دو روایت ست ثم امطرت پس تر بارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکه روان شد سیلها پس هرگاه که دید آنحضرت شتاب رفتن ایشان بسوی خانها خندید تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن وی پس گفت آنحضرت گواهی میدهم که خدا بر هر چیز قادر ست و من بنده خدا و رسول اویم رواه ابوداود و ابو عوانة و ابن حبان و الحاکم و قال غریب و اسناده جید و صححه ابو علی بن السکن و قصة التحویل فی الصحیح و قصه تحویل ردا در صحیح بخاری ست و آن گردانیدن یمین ست بر شمال زیاده کرد ابن ماجه

وابن خزیمه وگردانید شمال را بیمین و در روایت ابو داود ست گردانید عطاف الایمن او را بر عاتق ایسر خود و عطاف الیسر او را بر عاتق یمین خود
و در روایت ابو داود ست که بود بر ان حضرت خمیصه سودا پس خواست که بگیرد اسفل آنرا و گرداند آنرا اعلی پس چون ثقیل شد بروی قلب کرد آنرا و گردانید
بر دوش خود و مشروع کرد برای مردم که تحویل کنند همراه وی لما اخرجه احمد بلفظ وحول الناس معه ولیث و ابو یوسف گویند مختص ست تحویل بامام
و بعضے گفته اند زنان تحویل نکنند و وقت تحویل استقبال اوست بسوی قبله و در مسلم ست چون خواست که دعا کند رو کرد بقبله و گردانید چادر خود را
و مثله فی البخاری من حدیث عبد الله بن زید از حدیث عبد الله مازنی و نیست وی راوی اذان چنانکه بعض حفاظ وهم کرده اند و لفظ وی
این ست که گفت عبد الله بیرون آمد رسول خدا با مردم بسوی مصلے در حالیکه قصد استسقا داشت پس بگزارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در ان هردو
بقرارت و رو آورد بقبله در حالیکه دعا میکند و برداشت هر دو دست خود را بمبالغه و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله
و فیه و درین حدیث عبد الله این نیز هست فتوجه الی القبلة یدعو پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله در حالیکه دعا می کند در بخاری
بعد یدعو این ست و حول رداءه و فی لفظ قلب رداءه ثم صلی رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس تر بگزارد دو رکعت جهر کرد در ان
هردو بقرارت و درین جا دلیل ست بر مشروعیت جهر در ان آن ابن بطال گفته اجمع علیه یعنی جهر در نماز باران و آنجا بعض علما اخذ کرده اند که
این نماز را جز روز نباید گزارد اگر در شب گزارده شد در روز در ان اسرار میکرد و در شب جهر می نمود و جسیا گفته و فی هذا الوجه بعد لا یخفی
و گفت مولانا ... گفته خبر کرد مرا مسعودی از ابی بکر که گفت گردانید یمین را بر شمال انتهی و زیاده کرد ابن خزیمه و شمال بر یمین و چون در حکمت
تحویل اختلاف ست اشاره کرد مصنف بسوی آن در روایت آینده و این حدیث صحیحین حجت ست بر کسی که میگوید که در استسقا نماز نیست
صرف دعا و استغفارست و چون در بخاری و مسلم موجود ست تعلیلش باضطراب خالی از تعسف نیست و للدارقطني من مرسل ابی جعفر
الباقر و در روایت دارقطنی ست بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه و هو محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
رضوان الله علیهم سماعت کرده از پدر خود زین العابدین و جابر بن عبد الله و روایت کرده از وی پسرش جعفر صادق و غیره ولد سنة ست و خمسین
و مات بالمدینة سنة سبع عشرة و مائة و عمرش شصت و سه سال بود و مدفون شد در بقیع در قبری که در ان پدر و عم پدر وی حسن بن علی
بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون ست و موسوم شد بباقر زیرا که تبقر یعنی توسع کرد در علم کذا فی جامع الاصول و حول رداءه لیتحول
القحط و بگردانید آنحضرت چادر خود را تا بگردد خشک سالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض
گفته اند که این امتثال امری ست که بآنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده شده بود که همچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد
و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از انجا تفاؤل گیرند قاله ابن العربی و گفت مصنف که وارد شده است در تفاؤل حدیثی که رجال وی
ثقات اند و در فتح الباری گفت اخرجه الدارقطني والحاكم من طريق جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر فوصله زیرا که محمد بن علی ملاقات کرده است جابر را
و روایت نموده است از وی مگر آنکه گفت دارقطنی ترجیح کرد ارسال آنرا بعده گفت و بر هر تقدیر این اولی ست از قول بالظن وعن انس
رضي الله عنه ان رجلا دخل المسجد يوم الجمعة والنبي صلى الله عليه وسلم قائم يخطب بدرستیکه مردی در آمد بمسجد
روز جمعه و حال آنکه آنحضرت ایستاده خطبه میخواند فقال یا رسول الله هلکت الاموال وانقطعت السبل پس گفت ای رسول خدا هلاک
شدند اموال و منقطع شدند راهها و در روایتی هلک المال جاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم و در روایتی هلکت المواشی
هلک العیال هلک الناس فادع الله عز وجل يغيثنا پس دعا کن خدای بزرگ برتر را که باران دهد ما را فرفع يديه پس برداشت آنحضرت

هر دو دست خود چنانکه وقتِ دعا معهود ست و در روایتی از بخاری آمده و برداشتند مردم دستهای خود ثم قال پس گفت اللهم
اغثنا اللهم اغثنا و در روایتی سه کرت و در روایتی چهار کرت و در روایتی از بخاری اللهم اسقنا دو بار یا سه بار خداوندا باران ده مارا
و بنوشان مارا آب فذکر الحدیث پس ذکر کرد انس تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم ما در آسمان قطعهٔ ابری و هنوز فرود
نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستها را تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعهٔ آینده پس بیامد
همان مرد یا دیگری و گفت ای رسول خدا افتاد بنیاد و غرق شد مال دعا کن مارا تا بکشاید الله تعالی این ابر را وفیه الدعاء بامساکها
و درین بقیهٔ حدیث دعاست بباز ایستادنِ باران یعنی پس برداشت آنحضرت دستهای مبارکِ خود را و در روایتی تبسم کرد و در روایتی
تبسم کرد از جهت سرعت ملالِ بنی آدم و گفت اللهم حوالینا ولا علینا و در روایتی اللهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر و بهر سو
که اشارت کرد می کشاد ابر از ان سو تا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی وقناة تا یک ماه و نیامد هیچ یکی از هیچ
ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و می بارید گرد بگرد وی و نمی بارید در وی قطره و این قصه در مسجد شریف بود
روزِ جمعه در اثنای خطبه و این خطبه نه برای استسقا بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاقی بود و اتفاقاً آنحضرت بر دعا درین وقت هم
ازینجاست اگر در غیر این وقت استسقا میکرد غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیثِ عایشه گذشت متفق علیه
و مالک ابوداود و نسائی هم این حدیث را از انس بروایات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت **وهم از انس رضی الله عنه**
روایت ست که ان عمر بدرستیکه عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا قحطوا یستسقی بالعباس بود چون قحط زده می شدند
مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیلهٔ حضرت عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه
وقال اللهم انا کنا نستسقی الیک بنبینا فتسقینا خداوندا ما بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیلهٔ پیغمبر خود پس
میدادی تو مارا آب وتسقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت ست و معنی یکی ست و سقی و اسقی هر دو لغت ست وانا نتوسل الیک
بعم نبینا فاسقنا فیسقون بدرستیکه اکنون وسیله میخواهیم بسوی تو در طلبِ آب بعمِ پیغمبر خود پس آب ده مارا گفت انس
پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللهم انه لم ینزل بلاء الا بذنب ولم یکشف الا بتوبة وقد توجهت بی القوم الیک لمکانی
من نبیک وهذه ایدینا الیک بالذنوب ونواصینا الیک بالتوبة فاسقنا الغیث پس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سرسبز شد
زمین اخرجه الزبیر بن بکار فی الانساب و نیز وی از حدیثِ ابن عمر آورده که استسقا کرد عمر بعباس در عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت زبیر
عام رمادِ سالِ هیجدهم بود و درین قصه دلیل ست بر استسقا باهلِ خیر و صلاح و خاندانِ نبوت و در وی فضیلتِ عباس ست و تواضع
عمر و شناختنِ وی حقِ اهلِ بیتِ نبی صلی الله علیه وسلم را کذا فی السبل رواه البخاری شیخ در ترجمه گفته آورده اند که چون عمر بن الخطاب
و دیگر صحابه که با وی می بودند دستِ تمسک و توسل بحضرت عباس می زدند عباس گفت خداوندا این قوم به نیتِ پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم
بمن توسل کرده اند خداوندا این پیریِ مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد و درینجا دلیل ست بر جواز توسل
بصلحا بجناب کبریا در حاجات طاریه و ظاهر شدنِ اثر آن بنزولِ رحمتِ الهی انتهی گویم بصحت رسیده که استسقا کرد معاویه بیزید بن الاسود
کذا اخرجه ابو زرعة الدمشقی فی تاریخه بسندٍ صحیح ورواه ابو القاسم اللالکائی فی السنة فی کرامات الاولیا و روایت کرد ابن بشکوال از طریق
ضمره از ابن ابی جمله که گفت رسید قحط مردم را در دمشق پس بیرون آمد ضحاک بن قیس در حالیکه استسقا می کند پس گفت کجاست یزید بن الاسود

پس بایستاد یزید و بود بروی برنس و حمد کرد خدا را و ثنا نمود بروی و گفت الهی رب بندگان تو تقرب کردند بمن بسوی تو پس آب ده ایشان را پس بزانو در آمد یزید و برنشستند ایشان مگر آنکه خوض میکردند در آب و روایت کرد احمد و زرینه که واقع شد مثل این معاویه را با ابی مسلم خولانی کذا فی التلخیص **و** هم روایت است از انس رضی الله **عنه** قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر رسید ما را و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم بارانی فحسر عن ثوبه حتی اصابه من المطر پس بکشاد جامهٔ خود را از بدن مبارک تا آنکه رسید او را چیزی از باران حسر بفتح حا و سکون سین مهملتین دور کردن و برداشتن جامه از بعض بدن پس گفتیم ما ای رسول خدا برای چه کردی این را و قال انه حدیث عهد بربه فرمود این باران نو رسیده است از پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف ⁂

ای نفس خرم باد صبا ⁂ از بر یار آمده مرحبا ⁂

ولابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی بیابد و گفته اند از جهت آنکه دست گنهگاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درینجا اشارت و تعلیم است مر امت را بتقریب و ترغیب در انچه خیر و برکت است و این حدیث را در جامع الاصول از ابوداود آورده و نیز دلیل است بر تبرک گرفتن بدان و استحباب آن و برینکه او تعالی ورا الوراست و چیزها از نزد او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه اشیاست نه چنانکه جهمیه و معتزله و قدریه گویند که وی بذاته در هر مکان است و باهر انسان رواه مسلم وبوب له البخاری فقال باب من تمطر حتی یتحادر عن لحیته وساق حدیث انس بطوله

و عن عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا رای المطر بدرستیکه بود آنحضرت چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا قال می گفت اللهم صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزان بسیار سود مند صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتیه و بعضی صب بموحدهٔ مشدده روایت کرده اند بمعنی ریختن و نافع صفت احترازی است از صیب ضار ابن بطال گفته در وی دعاست در از دیاد خیر و برکت و نفع گرفتن بدان و ابن عیینه گفته حفظناه سیبا خطابی گفته سیب بمعنی عطا و مجرای آب است و جمع سیوب و قد ساب یسوب اذا جری اخرجاه روایت کردند این را بخاری و مسلم و این خلاف عادت مصنف است که می گوید متفق علیه

و عن سعید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا فی الاستسقاء بدرستیکه رسول خدا دعا کرد در استسقا باین کلمات اللهم جللنا سحابا کثیفا خداوندا بپوشش ما را با باران بسیار و انبار قصیفا پی در پی که آواز رعدش سخت و درشت باشد و بعض او مر بعض را قصف کند و این از امارات قوت مطر است ذلوقا بجوم کننده سهل الخروج شدید الدفعه ضحوکا خندان و تابان با برق تمطر نا منه باران دهی ما را از همچو ابر رذاذا ریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در نهایه گفته الرذاذ اقل مایکون من المطر و در سبل گفته ما کان مطره دون الطش قطقطا بکسر هر دو قاف باران ریزه یا پیاپی انبوه یا سرد یا اندک قطره ابوزید گفته القطقط اصغر المطر ثم الرذاذ وهو فوق القطقط ثم الطش وهو فوق الرذاذ سجلا بسیار و سجل مصدر است یقال سجلت الماء سجلا اذا صببته صبا وصف کردند سحاب را بدان مبالغة بنا بر کثرت آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر است یا ذا الجلال والاکرام ای صاحب عزت و بزرگی و ناطق است باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند آنرا باستغنای مطلق یا فضل تمام و این هر دو از اعظم صفات وی تعالی اند و لهذا در حدیث آمده لظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموه واثبتوا علیه واکثروا من قوله والتلفظ به فی دعائکم و مروی است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمردی و او نماز میگذارد و می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک رواه ابوعوانة فی صحیحه

و عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خرج

سلیمان علیه السلام یستسقی بیرون آمد سلیمان بقصد آنکه استسقا کند و در روایتی باین لفظ است خرج نبی من الانبیاء بالناس
و درینجا دلالت ست بر آنکه استسقا شرع قدیم ست و همچنین خروج برای آن فرای نملة مستلقیة علی ظهرها پس دید مورچه را در از شده
بر پشت خود رافعة قوائمها الی السماء بر دارنده پایهای خود را بسوی آسمان و در روایتی بعض قوائمها آمده پس مراد قوائم پیش باشد
که بمنزلهٔ دستهاست و در وی استحسان استخراج بهائم ست در استسقا و دلالت بر ادراک آنها آنچه متعلق ست بمعرفت خدا و معرفت ست بذکر
خدا و طلب حاجات از وی در سبل السلام گفته و فی ذلک قصص یطول ذکرها و آیات من کتاب الله دالة علی ذلک و تاویل المتاولین لها لا یلجئ الیه انتهی
تقول می گفت آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك لیس بنا غنی عن سقیاك خداوندا من مخلوقی ام از مخلوق تو نیست
مرا بی نیازی از آب دهی تو فقال پس گفت سلیمان علیه السلام ارجعوا قد سقیتم باز گردید پس بتحقیق آب داده شدید شما بدعوة غیر کم
بدعای غیر شما و در روایت دارقطنی باین لفظ ست برگردید که قبول کرده شد دعا برای شما از بهر این مورچه رواه احمد والدارقطنی
والطحاوی من حدیث ابی الصدیق الناجی وابن ماجه من حدیث ابن عمر فی اثناء حدیث ولولا البهائم لم تمطروا وصححه الحاکم ورفعه

وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء
بدرستیکه رسول خدا طلب باران کرد پس اشاره کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف ست در دعا که بطن کف دستها
بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب ست که گردانیده شود بطن کفهای دست بجانب
آسمان و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت باطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن
و فرود داشتن قوت حادثه و غلبهٔ آن طیبی گفته این نیز تفاؤل ست بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت ست بتراکم سحاب گردانیدن
بطن سحاب بجانب زمین و ریختن آنها باران گوییم در حدیث خلاد بن سائب عن ابیه صریح وارد شده که آنحضرت چون دعا میکرد بطن کف
بسوی آسمان میکرد و چون استعاذه میکرد میگردانید پشت دست بسوی آن و آنچه در حدیث ابن عباس آمده سلوا الله ببطون اکفکم
ولا تسالوه بظهورها هر چند ضعیف ست اما جمع میان هر دو باین طریق ست که حدیث ابن عباس مختص ست بسوال حصول
شیء نه برای دفع بلا و تفسیر کرده اند قوله تعالی یَدْعُونَنَا رَغَبًا وَّرَهَبًا را باینکه رغب ببطون ست و رهب بظهور

باب اللباس

یعنی چه چیز حلال ست از آن و چه حرام لباس مصدر ست بمعنی ملبوس چنانکه کتاب بمعنی مکتوب ماضی و مضارع از وی از علم یعلم آید
و آنچه بمعنی التباس ست از ضرب یضرب بود و مصدر اول لُبس بضم لام و مصدر ثانی لَبس بفتح لام ست عن ابی عامر الاشعری
در کتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وی فقیل عبد الله بن هانی وقیل عبد الله بن وهب وقیل عبید بن وهب و زنده بود تا خلافت
عبد الملک بن مروان ساکن شد شام را و نیست عم ابو موسی اشعری کشته شد در ایام حنین در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نام وی
عبید بن سلیم ست رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخز
البته باشند از امت من قومها که حلال کنند پوشیدن خز را این لفظ را بحا و رای مهملتین هم ضبط کرده اند ضبطه ابو موسی مراد بدان استحلال
زناست چه حر یکی از اسمای فرج ست و ظاهر ایراد مصنف این حدیث را در لباس آنست که مختار وی خز ست بخا و زای معجمتین و برین نص

کرده است حمیدی و ابن اثیر درین حدیث در نهایه گفته مشهور درین حدیث علی اختلاف طرقه همان اول ست یعنی محمتین چون مراد ازان جامهٔ
لبس خز بفتح خای معجمه و زای مشدده خالص از حریر ست و عطف حریر بروی از قبیل عطف عام بر خاص ست زیراکه خز نوعی از حریر ست و در قاموس
گفته جامهٔ معروف ست و در نهایه گفته خز در زمان سابق نام جامها بود که منسوج از صوف و ابریشم بود و لیکن مراد دریجا این ست زیراکه این
مباح و حلال ست و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و برین محمول ست حدیث ابو داود از عبد الله بن سعد دستکی عن ابیه سعد گفت دیدم
بخارا مردی را بر بغلهٔ سفید که بروی عمامه بود از خز سیاه می گفت که این را رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا پوشانیده واخرجه الترمذی
والنسائی وذکره البخاری پس نهی ازان بعلت تشابه با عاجم خواهد بود که بطریق تکبر وخیلاء آنرا بر زین اسپان بیندازند وگفته اند که اگر مراد
بخز آن بود که الآن معروف ست آن خود همه ابریشم ست وحرام ست مطلقا و برین محمول ست این حدیث وگفته اند که این نوع در زمان
نبوت نبود پس اخبار آن بغیب معجزهٔ اوست صلی الله علیه وسلم و در مطالب المومنین گفته لا باس بلبس الخز وگفته که خز اسم دابة الیست
در بحر که بر پوست وی خزمی باشد و وی نه از جنس حریر ست و محرم بر رجال لبس حریر ست نه غیر کذا فی المحیط و نیز گفته اند که سید امام ناصر الدین
گفته است که خز در زمان ایشان نام جامهٔ بود که از موی حیوان بحری بود و آنرا به ترکی قندز گویند اما امروز در زمان ما از حریر درست
می سازند لابد حرام باشد کذا فی السراجیة و ابو داود و نسائی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوار نشوید خز را
و نمار را یعنی بایں طریق که آنرا بر زین اسپ بنهید و بران سوار شوید چنانکه ظاهر لفظ ست و بعضے بمعنی جلوس بران نیز گفته اند و نمار
جمع نمره است بمعنی کسای مخطط پس نهی ازان برای کراهت تنزیهی باشد که بجهت زینت وخیلا و تکبر بر زین اسپ می اندازند و اکثر بر آنند
که جمع نمر ست بمعنے سبع معروف و مراد جلود آنهاست که بر زین بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع نمر نمور ست نه نمار و می گویند
که جمع نمر چنانکه نمور ست نمار نیز آمده است و درین حدیث نیز بروایتی بجای نمار نمور آمده و این قرینه است بران که نمار بمعنی اوست و فی القاموس
النمر ککتف سبع معروف جمعه انمر وانمار و نمر و نمار و نمور والله اعلم والحریر جامهٔ ابریشم و در روایت عمر و انس و ابی الزبیر و ابی امامه که هر چهار
صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت هر که بپوشد جامهٔ ابریشم در دنیا نپوشد آنرا در آخرت متفق علیه و ازینجا معلوم شد که پوشیدن ابریشم
حرام ست مگر مقدار چهار انگشت و مگر از جهت علاج چنانکه بیاید و در حدیث ابن عمر ست که فرمود آنحضرت نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسی که
نیست نصیب او را در آخرت متفق علیه یعنے از نعیم وی یا اعتقاد وی یا از لبس حریر در ان رواه ابو داود واصله فی البخاری
واصل وی در بخاری ست واخرجه البخاری تعلیقا وحدیث دلیل ست بر تحریم لباس حریر زیراکه معنی یستحلون یجعلون الحرام حلالا است و در حدیث
ثانی که می آید تصریح این معنی ست و در حدیث دلیل ست بر آنکه استحلال محرم فاعل آنرا از مسمای امت بیرون نمی کند کذا قیل ولکن ضعف این قول
غیر مخفی ست زیراکه هر که استحلال محرم کند یعنی معتقد حلت او شود وی مکذب رسول خداست که خبر بحرمتش داده پس حلال گفتن این کس
آنرا رد کلام آنحضرت و تکذیب اوست صلی الله علیه وسلم و تکذیب وی کفر ست پس لابد ست از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که وی
امت ست قبل استحلال و چون استحلال کرد از مسمای امت بدر رفت و نیست صحیح اراده امت دعوت ازین امت زیراکه آن امت خود مستحل هر محرم ست
خصوصیت این محرم چیست **وعن** حذیفة رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نشرب
فی آنیة الفضة والذهب وان ناکل فیها وعن لبس الحریر والدیباج وان نجلس علیه نهی کرد ما را پیغمبر خدا
از نوشیدن در ظرفهای نقره و طلا و از خوردن درین ظروف و از پوشیدن جامهٔ ابریشمی و دیبا که نوعی خاص معروف ست و از نشستن

و حریر و دیبا رواه البخاري ظاهر آنست که نهی در ینجا برای تحریم ست و باین رفته اند جماهیر امت برای مردان نه زنان و حکایت کرد قاضی عیاض
از قومی اباحت آن و نسبت کرد در بحر اباحت را بسوی ابن علیه و گفت منعقد شد اجماع بعد وی بر تحریم ولیکن مصنف در فتح الباری گفته ثابت
شده ست لبس حریر از جماعتی از صحابه و غیر ایشان ابوداود گفت پوشیده اند آنرا بیست کس از صحابه یا زیاده و رواه ابن ابی شیبة عن جمع منهم
واما جلوس بر حریر پس حدیث مفید نهی ست از آن مصنف در فتح گفته که بخاری و مسلم حدیث حذیفه را از غیر یک جهه روایت کرده اند و در آن
این زیادت نیست یعنی قوله وان یجلس علیه واین حجت قوی ست مانع جلوس و هو قول الجمهور خلافا لابن الماجشون والکوفیین و بعض الشافعیة
والراجح مذهب جمهور ست و جائز ست افتراش حریر برای زنان زیراکه چون لبس آن برای اینها جائز شده پس افتراش بالاولی جائز خواهد بود

وعن عمر رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس الحرير الا موضع اصبعين او ثلث او اربع نهی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر مگر جای دو انگشت یا سه انگشت یا چار انگشت که مباح ست شاید که در وقتی
زیاده بر دو انگشت مباح نبود پس از آن رخصت کرده تا چار انگشت و مذهب جمهور علما آنست که زیاده بر چار انگشت مباح نیست و مذهب
حنفیه نیز همین ست و مراد بوجود این قدر آنست که یکجا بود نه آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد متفق علیه مصنف گفته او
در ینجا برای تخییر و تنویع ست و ابن ابی شیبه بهمین وجه باین لفظ آورده که ان الحریر لا یصلح الا هکذا و هکذا اعلی اصبعین او ثلث او اربع و بعضی
گفته که در هر آستین دو انگشت باشد روایت نسائی را که او ست که رخصت نداد در دیباج مگر در موضع چار انگشت واللفظ لمسلم و این
حدیث را حضرت عمر در موضع جابیه بجیم و موحده و تحتانیه که شهری ست از ولایت شام در خطبه که آنجا خوانده بود بیان کرد

وعن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص لعبد الرحمن بن عوف والزبير رضي الله عنهما في قميص الحرير من حكة كانت بهما بدرستیکه آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشره مبشره اند در پوشیدن
جامه ابریشمی از جهت خارشی که بدن ایشان را بود و این خارش از جهت کثرت قمل بود چنانکه در روایت مسلم ست انهما شکوا القمل یعنی آن هر دو
شکایت کردند در بعض غزوات پیش او قمل بفتح قاف و سکون میم شپش و جمع آن قمل بضم قاف و فتح و تشدید میم مضمومه فرخص لهما في الحرير
پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای ابریشمی و زیاده کرد مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر و زعم کرد محب طبری
انفراد مسلم باین زیادت و نسبت کرد بسوی هر دو ابن الصلاح و عبد الحق و نووی و در بدر منیر گفت مراجعت کردم بخاری را پس نیافتم در وی
این زیادت و حکه بکسر حای مهمله و تشدید کاف نوعی از خارش ست و ذکر حکه در ینجا علت ست نه قید یعنی از برای حکه پس من برای تعلیل ست
مصنف گفته ممکن ست جمع باین طور که حاصل شد حکه از شپش پس نسبت کرده شد علت وقتی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب سبب و اختلاف
کرده اند علما در جواز وی برای حکه و غیر او طبری گفته رخصت دال ست در لبس وی برای حکه پس هر که آزار یابد بدفع ایذای اعظم از حکه
بپوشد همچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قائلان جواز تخصیص بسفر نمی کنند و بعض شافعیه گویند مختص ست بسفر قرطبی گفت حدیث
حجت ست بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت زبیر و عبد الرحمن کند و این دعوی صحیح نیست و رافعی گفته شرط نیست در ان سفر
علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی و ترجمه کرد بخاری برای آن بقول خود الحریر فی الحرب و گفت ابن دقیق العید در شرح امام که منشاء خلاف
درین باب اختلاف روایات ست در ذکر سفر و عدم آن و متعین ست اعتبار قید در روایت و واجب ست اعتبار آن در حکم زیرا که برین
وصف معلق ست حکم و ممکن ست که معتبر باشد پس ملغی گردانیده نشود والله اعلم و دور ترفت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن و زبیر گردانید

متفق علیه وبالجمله ازین حدیث مفهوم میگردد که لبس حریر حرام ست الا برای حاجتی ومصلحتی مثل جرب وقمل وحر وبرد واین مذهب شافعی
ونزد مالک جائز نیست اصلا ودر هدایه گفته لا باس ست بلبس حریر ودیبا در حرب عندهما زیرا که دافع ست مر سختی سلاح را ومهیب تر ست
چشم اعدا ونزد امام ابو حنیفه مکروه ست از جهت اطلاق نهی وضرورت مندفع ست بمخلوط وصاحبین گویند که حریر خالص دافع تر ست
ودر علاج قمل وحکه بحریر کلام درازست در اشعة اللمعات وغیره مذکور وبعضی گفته اند که منع لبس حریر از قملی ست که حدوث آن بر سبیل تولد
زیرا که فاسد میگرداند آنرا که حادث می شود از بیضهای وی پس متولد نمی شود از ان قملی ونووی وغیره گفته اند که حکمت در لبس حریر برای حکه
برودت اوست وتعقب کرده اند بآنکه حریر حار ست پس صواب آنست که حکمت در وی دفع قمل ست که از وی حکه پیدا می شود بخاصیة در
گفته چون از حریر لباسی گیرند در مزاج خود معتدل الحرارت باشد وسخن بدن بود وگاهی دور میکند برد را بتسخین خود وعن
علي رضي الله عنه قال كساني النبي صلى الله عليه وسلم حلة سيراء گفت علی پوشانید مرا رسول خدا حلهٔ سیرا
حله جفت جامه یعنی ردا وازار قاله ابو عبید وابن الاثیر گفته چون از یک جنس باشد وسیرا بکسر سین مهمله وفتح تحتیه وراو الف ممدوده
برد مخطط که مخلوط باشد بوی حریر وبعضی گفته حریر محض در سبل گفته وهو الاقرب انتهی زیرا که مختلط از حریر وغیره حرام نیست مگر آنکه در وی
حریر زیاده باشد ودال ست بران حدیث ابوداود از ابن عباس که نهی کرد آنحضرت از ثوب مصمت از حریر واما علم حریر وسدی ثوب پس
لا باس ست وتیسیر در لغت خضاب کردن زن ست اصابع خود را بخطوط وحله بتنوین ست وسیرا صفت او یا بغیر تنوین ست بنابر
اضافت خلیل گفته نیست در کلام عرب فعلی بکسر اول مع المد سوای سیرا وحولاء وعنباء که لغت ست در عنب فخرجت فيها پس بیرون
آمدم ودران جفت جامه یعنی آنرا پوشیده بر آمدم فرأيت الغضب في وجهه پس دیدم اثر خشم را در روی مبارک وی وگفته اند
که سبب غضب آن بود که چرا فکر نکرد که آن نه لباس متقیان بود که مثل وی رضی الله عنه آنرا پوشد اگرچه نه صرف حریر باشد بلکه مخلوط بدان
وباوجود آن شان مثل وی نبود که آنرا پوشد پس بایستی آنرا در نسا قسمت کرد چنانکه زیاده کرد مسلم در روایتی که فرمود آنحضرت من نفرستادم
آن حله را بسوی تو تا بپوشی آنرا جزین نیست که فرستادم بسوی تو تا پاره کنی آنرا وخمار سازی میان زنان ولهذا پاره کرد آنرا مقدار خمار
درمیان فواطم فشققتها بين نسائي پس پاره پاره کردم آنرا در زنان خود هر پاره مقدار دامنی که زنان سر خود را بدان بپوشند
ومراد بنسا فواطم اند وبفواطم چند فاطمه که در خانهٔ امیر المؤمنین جمع بودند یکی فاطمه زهرا بنت رسول الله وبضعهٔ وی علیه السلام دوم فاطمه
بنت اسد بن هاشم زوجهٔ ابی طالب ام علی وجعفر وطالب وعقیل سوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب سید الشهدا وبعضی گفته اند که ثالث
فاطمه بنت ولید بن عتبه ابن ربیعه است واول صحیح تر ست چه اعطای آنحضرت باهل بیت قریب تر وظاهر تر ست متفق علیه
واستدلال کرده اند بحدیث بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب زیرا که آنحضرت جامه را فرستاد وهیچ نفرمود وعلی بر ظاهر ارسال رفته
از وی منتفع شد ولباسی ساخت وچون آنحضرت بران مطلع شد پوشیدن آن برای وی مباح نفرمود وهذا اللفظ لمسلم
شوکانی رح گفته اختلاف کرده اند اهل علم در حریری که مشوب بغیر خود باشد واستدلال کرده اند مانعین از لبس حریر بحدیث حله
سیرا ولیکن واقع شد اختلاف در تفسیر حلهٔ سیرا گفته اند که ذات الخطوط ست وگفته اند که مختلف الالوان ست واین هر دو تفسیر دلالت
بر مطلوب مستدل ندارند وگفته اند که حریر محض ست واستدلال کرد مجوز مشوب بحدیث ابن عباس نزد احمد وابوداود که نهی نفرمود آنحضرت مگر از ثوب
مصمت از قز ودر اسنادش خصیف بن عبد الرحمن ست ودر وی ضعف ست ومصمت همان ست که همگی حریر باشد بی آمیزش بغیر

وبرآن واین بحث بسیار درازست انتهی **وعن** ابی موسی الاشعري رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال أحل الذهب والحرير لاناث أمتي وحرم على ذكورهم حلال ساخته ومباح گردانیده شد استعمال پوشیدن
ابریشم مر زنان را از امت وحرام گردانیده شد استعمال هر یکی ازان بر مردان ایشان رواه احمد والدارقطني في العلل والنسائي
و در وی دلیل ست بر تحریم لبس رجال ذهب و حریر را وجواز لبس آن برای زنان وبعضی گفته اند که حل ذهب برای زنان منسوخ ست کذا في السبل
ودرین باب ست از علی کرم الله وجهه نزد احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وطبرانی وابن حبان که گفت علی گرفت آنحضرت حریر را پس نهاد آنرا
بر دست راست خود وگرفت طلا را ونهاد آنرا بر دست چپ خود پستر فرمود که این هردو حرام ست بر مردان امت من زیاده کرد ابن ماجه وحلال ست
برای زنان ایشان عبدالحق از ابن المدینی نقل کرده که گفت این حدیث حسن ست ورجال وی معروف اند واخرج البیهقي مثله باسناد حسن
و روایت کرد بزار از حدیث عمر بن جریر البجلی مانند آن ودر اسنادش قیس بن ابی حازم ست والترمذي وصححه گفت ترمذی که این
حدیث حسن صحیح ست وزیاده کرد در تلخیص که در اسنادش سعید بن ابی هند ست که روایت میکند از ابی موسی اشعری ابو حاتم گفته که وی
ندید او را وگفت اسامه بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی وگفت ابن حبان در صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول ست وصحیح نیست
گویم ورفته است ابن حزم بر ظاهر اسناد وی وصحیح گفته باوجود معلل بودن بانقطاع وتصحیح کرد آنرا ابن خزیمه وروایت نموده به هشت طریق
غیر این طریق از هشت صحابی وکلها لاتخلو عن مقال ولکن یشد بعضها بعضا **وعن** عمران بن حصین رضي الله عنه ان
النبي صلی الله علیه وسلم قال ان الله يحب اذا انعم على عبد نعمة ان يرى اثر نعمته عليه بدرستیکه
خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بندهٔ خود کدام نعمت را اینکه به بیند اثر نعمت وانعام خود بران بنده واین حدیث را نسائی از حدیث
ابی الاحوص وترمذی وحاکم از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده روایت نموده باین لفظ ان الله يحب ان يرى اثر نعمته على عبده یعنی چون عطا کند
حضرت حق سبحانه بندهٔ از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده ولفظ ابوالاحوص عن ابیه این ست اذا آتاك الله
مالا فليرى اثر نعمته عليك وكرامته یعنی بتحسین ثیاب وتنظیف وتجدید آن بقدر حالت وقدرت وی بی مبالغه واسراف دران بقصد اظهار نعمت
وشکر گذاری آن وتا مردم بدانند ومحتاجان بطلب صدقات وزکوة بوی رو آرند نه بقصد تکبر وخیلاء رواه البیهقي وازینجا معلوم می شود که
پوشیدن نعمت وکتمان آن روا نیست وگویا موجب کفران نعمت ست وهمچنین هر نعمتی که او تعالی بر بنده داده مثل علم بفضل باید که اظهار
کند تا مردم بشناسند واستفاده نمایند ودر مصداق ومما رزقناهم ينفقون داخل شوند وبذاذت هیئت صورت سوال واظهار فقر ست بلسان
حال ولذا قيل ع ولسان حالي بالشكاية انطق ❊ وقيل ع وكفاك شاهد منظري عن مخبري ❊ **وعن** علي رضي الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم نهى عن لبس القسي بدرستیکه آنحضرت نهی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزد اهل مصر
وبکسر قاف نزد محدثین منسوب ست بسوی قس بسین مشدده موضعی ست از زمین مصر ودر حدیث تفسیرش به ثیاب مضلعه واقع شده که از
مصر وشام می آید کذا في مسلم ودر بخاری گفته در وی حریر باشد بر مثال اترنج وثیاب مضلعه آنرا گویند که در وی خطهای عریض باشد مثل اضلاع
یعنی استخوان پهلو وگفته اند که ثیاب کتان ست مخلوط بحریر قال الطیبي پس نهی ازان بر تقدیری ست که در وی حریر باشد واز حریر بود
والمعصفر ونهی کرد از پوشیدن جامهٔ رنگین بعصفر سرخ باشد یا زرد ودر لبس وی اختلاف علما ست جماهیر صحابه وتابعین بجواز رفته اند
وبه قال الفقهاء غیر احمد وبعضی حرام مطلق دانند وبعضی مباح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلهٔ حمرا پوشیده ودر صحیح ثابت ست از ابن عمر

که دیدم آنحضرت را رنگ میکرد بصفرت اما حافظ ابن القیم رح گفته که حُلّهٔ حمراء سرخ بحت نبود بلکه دو چادر بود بافته شده بخطوط سرخ و سیاه و معروف ست باین اسم باعتبار خطوطی که دروی ست و اما حمرای بحت پس منهی ست اشد النهی زیراکه در صحیحین ست که نهی کرد آنحضرت از میاثر حمر انتهی و بعضی گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام ست و اگر بافتن بعد از رنگ کنند مباح و بعضی گویند اگر رائحهٔ آن زائل شده مباح والا حرام و بعضی گویند لبس آن در مجالس و محافل مکروه و اگر در خانه پوشد درست و مساعد نیست این اقوال را دلیلی از سنت و مختار در مذهب حنفی کراهت تحریمی ست و نماز گذاردن بآن مکروه و در رنگ سرخ از غیر عصفر نیز خلاف ست شیخ قاسم حنفی که از اعاظم علمای متاخرین مصر و استاذ قسطلانی ست تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت لون ست نه صبغ پس همه سرخ حرام و مکروه باشد رواه مسلم شاه رفیع الدین دهلوی رح فرموده رنگ عصفر بر دو قسم ست یکی مفرد دوم مرکب از رنگ دیگر مفردش را ارجوانی در عربی و گلناری و ناری و سوها در هندی گویند و آن منصوص التحریم ست و آن دیگر که مرکب ست بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل ست اختلاط نمی پذیرد تفصیل آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی برنگ گل زعفران و دومی سفیدی که بنسبت اول فی الجمله زیاده دارد و آنرا موردد گویند یعنی سیر گلابی و سومی که دروی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا گلابی نیم سیر گویند و این هر سه درجه حرام ست و چهارم آنکه سپیدی غالب و سرخی عصفر مغلوب و آنرا کم سیر گلابی گویند و در هندی پهیکا گلابی حلال ست و علی هذا القیاس درجاکه بعد ازین پیدا شود مانند پیازی و نحو آن و دومی اختلاط زردی با عصفر درجهٔ اول زردی کم و سرخی غالب و آنرا نارنجی گویند دوم زردی زیاده از اول و آنرا سنهری گویند سوم آنچه قریب وی ست مانند چنپئی این همه اقسام حرام ست چهارمی آنچه در وی زردی بسیار و سرخی عصفر مغلوب باشد مانند طلائی و کیسری و مانند رنگ زرد چوب و هارسنگار و ورس و این همه اقسام جائز ست و اما آنچه اختلاط نیل در وی باشد چند قسم ست درجهٔ اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد از ان نافرمانی و آنچه قریب وی ست حرام ست و دیگر رنگهای که نیل در وی بسیار باشد و سرخی عصفر کم مانند اوده و بعد از ان فاسی و کاسنی و سوسنی و آسمانی و دهانی و نیلا و گوگئی و کنجی این همه جائز ست و اما زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام ست بدلیل حدیث نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یزعفر الرجل یعنی نهی فرمود از آنکه مصبوغ سازد مرد پارچهای خود را بزعفران و این را مزعفر گویند حرام ست مادامیکه رنگ زعفران باقی ست و حد آن آنست که رنگش افشانده نشود و تیره نگردد و اگر بحد افشاندگی و تیرگی رسد از اکثر روایات معلوم می شود که جائز ست ورنه حرام والله تعالی اعلم و مناط حرمت در اختلاط رنگ زرد و سپید و نیل غلبهٔ عصفر ست یا مساوات آن بنسبت دیگر رنگ اگر عصفر مغلوب ست و رنگ دیگر غالب آن جائز ست و این احکام در الوان خام برای مردان ست اما سرخ و زرد پخته بالاتفاق حلال ست و برای زنان این همه رنگ و رنگهای دیگر خام و پخته حلال بالاتفاق والله اعلم **وعن**

عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه قال رأی علیّ النبی صلی الله علیه وسلم گفت دید بر من آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثوبین معصفرین دو جامهٔ رنگین بمعصفر و عصفر چیزی ست که رنگ میکنند بآن جامه رنگ سرخ بر هیئت مخصوص فقال امّک امرتک بهذا پس فرمود مادر تو امر کرده باشد ترا بپوشیدن این رواه مسلم و در وی اعلام ست بآنکه این قسم جامهٔ رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان ست و دلیل ست بر تحریم معصفر و معاضد نهی اول ست و زیاده میکند قوت او را و اتمام این حدیث نزد مسلم که گفتم بشویم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از مسلم آمده که این جامهای معصفر از جنس جامهٔ کفار ست پس مپوش آنها را و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مبالغه ست در اخراج آنها از ملک به بیع یا هبه یا بطریق دیگر که میسر شود از خود جدا باید کرد و امر بشستن بجهت آن نکرد که جامهٔ معصفر اگرچه بر مردان حرام و مکروه ست لیکن برای زنان مکروه نیست

پس در شستن آن تضییع مال ست پس زنان خود را بدہ یا بفروش یا ببخش تا دیگر زنان ازان متمتع شوند و در روایتی آمده که ابن عمرو نظر بظاہر
امر برفت و آنہارا بسوخت و چون فردای آن روز بملازمت آمد از حقیقت حال خبر داد فرمود چرا نپوشانیدی آن جامہا را باہل خود زیرا که روا ست
مر زنان را پوشیدن آن و بقرینۂ این روایت حمل کرده اند احراق را بر خلاف ظاہر قاضی عیاض در شرح مسلم گفته امره صلی اللہ علیہ وسلم باحراقہا من
باب التغلیظ والعقوبۃ انتہی و آنکه گویند امر باحراق مبالغہ است در اعدام آثار آن خلاف روایت و درایت ست و بعضی گویند درین حدیث حجت ست
بر عقوبت باتلاف مال و این معارض حدیث علی ست و امر بشق آن در میان زنان کما فی الروایۃ المتقدمۃ و اینجا ابن عمرو را امر بتحریق کرد در سبل
گفته فینظر فی وجہ الجمع مگر آنکه در سنن ابو داود از ابن عمرو آمده که وی آنرا بسوخت و این دال ست بر آنکه احراق بغیر امر آنحضرت بود پس اگر این
روایت صحیح شود تعارض از میان برخیزد و لیکن میان ہر دو روایت ابن عمرو تعارض ہنوز باقی ست و گفته اند که آنحضرت اول امر کرد
باحراق ندبًا و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعض اہل خود را نپوشانیدی که این کافی بود از سوختن و امر برای ندب ست انتہی
و معارض نمی شود این حدیث با نچه وارد ست در لبس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین ست از حدیث براء که گفت دیدم آنحضرت را در حلۂ
حمراء و ندیدم گاہی ہیچ چیزی احسن از وی و درین باب حدیثہاست شوکانی گفت جمع کرده می شود میان اینہا باین طریق که ممنوع ہمان
سرخ ست که رنگ کرده شده است بعصفر و مباح آن سرخ ست که رنگ کرده نشده است بعصفر انتہی و در سفر السعادۃ گفته حلہ عبارت ست
از دو جامہ و حمراء آن خطوط سرخ ست که دران بود مراد بحمراء آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منہی عنہ ست و فی الجملہ از پوشش
سرخ خالص احتراز باید کرد انتہی و درین صورت خود ہیچ تعارض نیست و ہمچنین زرد و آنچه در بعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز
لبس اینہا و قوع آن پیش از وقوع نہی ست و در بعضے احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل ست
واللہ اعلم **وعن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہا انہا اخرجت جبۃ رسول اللہ** وی بیرون آورد
جبۂ رسول خدا **صلی اللہ علیہ وسلم** در قاموس گفته الجبۃ ثوب معروف و در کرمانی ثوب مخصوص اما قاضی در مشارق الانوار گفته
که جبه جامۂ قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاہر شامل قبا و پیراہن ست و آنچه بیرون می رود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال
آنست و در روایتی جبۂ طیالسۂ کسروانیہ آمده و طیالسه جمع طیلسان بمعنی چادر ست و این جبه سیاه و مدور باشد که تار و پود او ہر دو
از صوف ست و کسروانیہ نسبت بکسری ست بفتح کاف و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس ست **ملفوفۃ الجیب والکمین**
دوخته شده جیب او و ہر دو آستین و اصل معنی ملفوف کفه دار ست کفه بضم کاف و کفه ہر چیز طرف و حاشیۂ آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا
کفه بضم گویند چنانکه کفۂ جامه و اگر مستدیر بود کفه بکسر کاف خوانند چنانکه کفۂ ترازو و این بفتح نیز آمده **والفرجین** و ہر دو فرج یعنی دو کشادگی
و پارگی آن جبه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت ست که در بعضی از جبہا در ہر طرف دامان پیش و پس شق می کنند **بالدیباج**
بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه جیب و ہر دو آستین و دامان این جبۂ برکت قبه را از حریر پارہا ساخته و دوخته بودند و ازین حدیث
معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چہار انگشت نبود جائز ست بغیر کراہت و غرض اسماء از برآوردن این جامه
و نمودن آن بمردم اظہار نعمت و برکت این جامۂ شریف بود نزد وی و بیان آنکه جامۂ که آنرا بحریر پارہا باین طریق دوخته باشند درست ست
و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که اسماء فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است او را که وی حرام می گوید
علم را در جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدم آنحضرت را می فرمود نمی پوشد حریر را مگر کسیکه نیست حصه او را پس ترسیدم

که علم هم از این باشد پس برآورد اسماء جبه را و آنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمود نمی پوشم من قمیص ملفف بحریر را رواه ابوداود پس محمول ست بر آنکه قدر کفه از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که مرخص ست و درین حدیث کمتر ازان یا آنکه حدیث عمران بیان ورع ست و در حدیث اسماء اصل جواز و رخصت و بعضی گفته اند که تجمل و ترفه در قمیص بیشتر از جبه می باشد چنانکه عادت ست اما جواب بنسخ یکی ازین بدیگری بوجه نیست چه قول بنسخ را تاریخ معلوم باید که ناسخ مؤخرست از منسوخ و بمجرد احتمال و حسبان قائل بدان نتواند شد یا آنکه منسوخیت حدیث اسماء وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برای بیان جواز و اباحت بیرون آورده بنمود اگر منسوخ بودی ازین جهت ننمودی مگر آنکه گویند وی را علم بنسخ نبود و بزعم خود نمود و این بس بعید ست یا گویند نمودن وی جبه را محض از برای اظهار تبرک بود نه برای بیان جواز لبس نعم قول بمنسوخیت حدیث عمران درست ست ولیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطور احتمال گویند که شاید که منسوخ باشد رواه ابوداؤد واصله في مسلم وزاد فيه و اصل این حدیث در مسلم ست و زیاده کرد دران یعنی از روایت اسماء كانت عند عائشة حتى قبضت فقبضتها که بود این جبه نزد عائشه تا آنکه وفات یافت عائشه پس گرفتم من آن جبه را و بمن رسید آن جبه ظاهر آنست که از عائشه بمیراث رسیده باشد که خواهر یکدیگر اند و عائشه را جزوی وارث نبود و دیگر اولاد ابوبکر پیش از عائشه فوت کرده بودند وكان النبي و بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يلبسها می پوشید آن جامه را فنحن نغسلها للمرضى پس ما می شوئیم این جبه را برای بیماران نستشفي بها تا طلب شفا کنیم بدان و درینجا دلیل ست بر جواز استشفا بملبوسات بزرگان و بودن آن بابرکت بسبب مماسات بدن ایشان کما قیل ولیکن در سبل گفته این فعل صحابیه ست نیست درو دلیل بر آن وزاد البخاري و زیاده کرد محمد بن اسمعیل بخاری صاحب جامع صحیح في در کتاب خود که مسمی ست به الادب المفرد در روایت اسماء بنت ابی بکر وكان يلبسها للوفد والجمعة و بود که می پوشید آن جبه را برای ایلچیان و روز جمعه و دروی دلیل ست بر استحباب تجمل بزینت برای وفد و مانند آن و اما دوختن جامه برشته حریر و پوشیدن آن و انداختن رشته حریر در تسبیح و لیقه دوات و کیسه مصحف و غشای کتب پس قول بعدم جواز آن غیر لائق ست زیرا که نهی شامل آن نیست و در لباس ادبهاست از انجمله آنکه عذبه عمامه را بسیار دراز نکند بلکه کوتاه دارد و درمیان هر دو کتف بگذارد و جائز ست ترک آن بالاصالت و از انجمله تقصیر آستین ست در قمیص زیرا که در حدیث ابوداود از اسماء آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبد السلام گفته افراط در توسع ثیاب و اکمام بدعت و اسراف ست و در میزر و مثل وی از لباس و قمیص این ست که زیاده بر نصف ساق اسبال نکند و تجاوز از کعبین حرام ست کذا فی السبل اما این بدعت درین زمانه در حرمین شریفین بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری در بعض رسائل خود گفته عمائم کالابراج و کمائم کالاخراج و همچنین در دیگر بلاد عجم از فرس وغیره و تفصیل این مقام در رساله اقتراب الساعه فی اشراط الساعه در باب تغییر مردم و بدعات ایشان ببسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید و شیخ عبد الحق دهلوی رح را درین باب رساله ایست مستقل که دران ذکر لباس مسنون و لباس مبتدع کرده بوی رجوع باید کرد

كتاب الجنائز

جنائز جمع جنازه بفتح جیم و کسر آن تخت که مرده را بروی بردارند و آنچه مرده بروی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه گفته جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و بعضی گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس مشتق از جنز بمعنی ستر عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثروا ذكر هاذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده و برنده لذتها و مزه‌ها

مفهوم ام طیبی آنست که هادم از هدم ست بدالِ مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور ست بر زبان مردم ولکن
اسنوی در مهمات و سهیلی در روض گفته که روایت هاذم ست بذالِ معجمه بمعنے قاطع و اما بمهمله پس بمعنی مزیل شی ست و نیست مراد درینجا
مصنف گفته و درین سخن نظر ست گویم مراد این ست که معنی بدال مهمله هم صحیح ست زیراکه موت مزیلِ لذات ست چنانکه قاطع اوست ولیکن
عمدهٔ روایت ست و زعفرانی گفت جائز ست بذال معجمه گویم و می تواند که هاضم بضاد معجمه باشد از هضم بمعنے شکستن اگر روایت بآن صحیح شود ولیکن
در هیچ طریقی یافته نشد الموت بالکسر بدل ست از هاذم یعنی آن برندهٔ مزها و ویران کنندهٔ لذتها مرگ ست و ذکر موت کنایت ست
از خوف و خشیتِ حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع دار آخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت در ان عالم ع
جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنم ✤ که ز مرگِ دگران مرگِ خود اندیشه کنم ✤ یعنے پند گیرم و بدانم که مرا هم روزی همچنین دست از حیات
افشاندنی ست و پاداش کارهای خود دیدنی و الا ذکر موت و یاد داشتنِ آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوتِ قلب گردد چنانکه
ذکر حق سبحانه بغفلت نسأل الله العافية رواه احمد و الترمذي و النسائي و ابن ماجه در سبل گفته حدیث دلیل ست برانکه لائق نیست
انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواعظ که موت ست انتهی آری کفی بالموت واعظا ع امروز گر از رفته حریفان خبری نیست ✤ فردا ست
درین بزم ز ما هم اثری نیست ✤ و فائدهٔ ذکر موت در حدیثِ دیگر چنین آمده که انکم لا تذکرونه فی کثیر الا قلله و لا قلیل الا کثره و در روایتِ دیلمی
از حدیثِ ابو هریره آمده اکثروا ذکر الموت فما من عبد اکثر ذکره الا احیی الله قلبه و هون علیه الموت و در منتقی از ابن حبان و بیهقی در شعب الایمان ست
اکثروا ذکر هاذم اللذات فانه ما ذکره عبد قط فی ضیق الا وسعه و لا فی وسعة الا ضیقه و در حدیثِ انس ست اکثر ذکر الموت فان ذلک تمحیص للذنوب
و تزهید فی الدنیا اخرجه ابن لال فی مکارم الاخلاق و نزد بزار ست اکثروا ذکر هادم اللذات فانه ما ذکره احد فی ضیق من العیش الا وسعه علیه
و لا فی سعة الا ضیقه و نزد ابی الدنیا ست اکثروا من ذکر الموت فانه یمحق الذنوب و یزهد فی الدنیا فان ذکرتموه عند الغنی هدمه و ان ذکرتموه عند
الفقر ارضاکم بعیشکم کذا فی السبل و صححه ابن حبان و الحاکم و ابن السکن و ابن طاهر و اعله الدارقطنی بالارسال و درین باب ست از انس
نزد ترمذی بزیادة و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم در علل لا اصل له و از عمر نزدیک ابن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در وی کسی ست
که شناخته نمی شود و آن در حلیه ست و در ترجمهٔ مالک و ذکر کرده ست آنرا بغوی از عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسلا کذا فی التلخیص
گویم حقیقت موت انقطاع علاقهٔ نفس ست از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فنای ذات انسانی چه نفس ناطقه رشحه ایست از ملکوت و پرتوی
از جبروت ست فنا را بساحت بقای او مجال تطرق نیست و حوادث قرون را بجوهر ذاتِ او تعلق نه و ازینجاست که انسان را ابدی گویند
و دلائل این دعوی در علمِ حکمت ممهد گشته است و آنچه مناسب این محل ست آنست که فرضا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعدم
شود انسان از انعدام این جز در انانیتِ خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین بانتفای عضوی دیگر و هلم جرا تا آنوقت که انتفای تمام
اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدانِ صحیح در همه مراتب ذاتِ خود را محفوظ و موجود می یابد پس موت فنای محض نشد بلکه قطع تعلق
نفس با بدن شد و این متمم آثار حقیقتِ انسانی ست حکما در تعریفِ انسان گفته اند حی ناطق مائت پس موت کمال و تمام ست نه نقصان
ع نشنیده که هر که بمیرد تمام شد ✤ در حجة الله البالغه بابی منعقد کرده در ذکرِ حقیقت موت و بابی در حقیقتِ روح و گفته متحقق شد
نزد ما بوجدانِ صحیح که موت انفکاکِ نسمه است از بدن بنا بر فقدِ استعدادِ بدن برای تولید نسمه نه انفکاکِ روحِ قدسی از نسمه و چون تحلیل
شود نسمه در امراضِ ذبلقه واجب شود در حکمتِ الهی بقای چیزی از نسمه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روحِ الهی و گفته نیست آیه کریمه

يعني قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّيْ وَمَا اُوْتِيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا نص در انكه نمی داند هیچ یکی از امتِ مرحومه حقیقتِ روح را چنانکه گمان
میرود زیرا که نیست معرفت هر آن چیز که ساکت شد از وی شرع ناممکن البته بلکه بسیارست که سکوت کرده می شود از ان از جهت آنکه شناختنِ وے
دقیق و رکیک ست جمهور امت صالح تعاطی آن نیست اگرچه بعض را ممکن باشد انتهی و بالجمله چون موت ضروری ست وحقیقتِ آن خلاصِ نفس
مجرد لطیف از تحمل با بدن کثیف ست و پرواز طائرِ ملکوتی از قفصِ ناسوتی و قرارگاه آن عالمِ دیگرست پس عاقل کسی ست که سعادت سرمدی را
مرجح داشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموتِ ارادی بمیرد و همین ست نتیجهٔ ذکرِ وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زمان
و مکان بسعتِ اعلیٰ علیین و جوارِ قدس ربّ العٰلمین و مقعدِ صدق که مقرِ انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین ست انتقال نماید و بحیاتِ
طبعی ابدی فائز گردد افلاطون گفته مُت بالارادة تحيي بالطبيعة ولنعم ما قيل شعر فحيّ على جنات عدنٍ فانها ✤ منازلك الاولى وفيها المخيم ✤
ولكننا سبيُ العدو فهل ترى ✤ نعود الى اوطاننا ونسلم ✤ وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا يتمنّينّ احدكم الموت لضرّ نزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهتِ گزندی که فرود آمد بوے
زیرا که آرزوی مرگ بجهتِ ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکروه ست چه علامتِ بی صبری و بستوه آمدن از تقدیرِ الٰهی و ناراضی
بودن از ان ست اما از جهتِ محبت و شوق بلقای الٰهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و وصول بملکِ آخرت و نعیم آن
نشانِ ایمان و کمالِ ایقان ست من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکروه نیست از جهت خوفِ ضررِ دینی چنانکه از عبد الله
بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قولِ مریم علیها السلام ست يَا لَيْتَنِيْ مِتُّ قَبْلَ هٰذَا زیرا که این تمنا
بخوفِ کفر و شقاوت بود و دل له حديث الدعاء اذا اردت بعبادك فتنة فاقبضني اليك غير مفتون فان كان لا بد متمنّيًا
پس اگر هست ناگزیر آرزو کننده موت را یعنی وقتی که سینهٔ او تنگ شود و صبر مفقود گردد عدول کند باین دعا و رنه اولی همان
که نکند در قاموس گفته لابدای لافراق ولا محالة فليقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی دعا بطریق تفویض امر الی الله اللّٰهم
احيني ما كانت الحيوة خيرًا لي وتوفني ما كانت الوفاة خيرًا لي خداوندا زنده دار مرا ما دامیکه باشد زندگی بهتر مرا
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر نهی از تمنای موت از وقوع در بلا
و محنت و مشقت یا خشیتِ آن از دشمن و مرض و فاقه و مانندِ آن از مشاقِ دنیا وعن بريدة بن الحصيب رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المؤمن يموت بعرق الجبين مؤمن می میرد بعرقِ پیشانی عرق بفتح عین مهمله
و را و درین حدیث دو وجه ست یکی آنکه عرق جبین عبارت ست از مکایدتِ شدت که از ان پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند
برای تمحیص بقیهٔ ذنوبِ وی دیگر آنکه کنایه ست از کد و جدِ مؤمن در طلبِ حلال و تضییقِ وی بر نفسِ خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند
با خدا پس جار مجرور در محل نصب علی الحال ست و معنی بر تقدیرِ اول این ست که حالِ موت و نزوعِ روح شدید ست بر وی پس این صفتِ کیفیت
موت و شدتِ وی بر مؤمن باشد و بر تقدیرِ ثانی معنی این ست که در می یابد او را موت در وقت بودنِ او برین حالتِ سخت که از ان پیشانی
عرق می آرد پس صفتِ حالی باشد که موت دران حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی وصححه ابن حبان
واخرجه احمد وابن ماجة وجماعة واخرجه الطبراني من حديث ابن مسعود وعن ابي سعيد وابي هريرة رضي الله عنهما
قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم تلقین کنید مردگان خود را یعنی آنان را که نزدیک بمردن رسیده اند

وهو در سیاقِ موت اند و این مجاز ست و مراد مردگان تلقین اند و امام مرد های غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام زیراکه آنها قبول میکنند آنرا و حضور اهل اسلام نزد ایشان اغلب ست بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمهٔ طیبه و تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن زیراکه وی در آخر ایام ست از ایام دنیا و اول یوم ست از ایام آخرت پس واجب شد حق او بر ذکر خدا و توجه الی الله تا مفارقت کند نفس او دنیا را در حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیابد ثمرهٔ آن در معاد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و انوه و اشرف اذکار ست و مشتمل ست بر توحید الٰهی و نفی شرک و لیکن در تلقین تکلیف و ابرام نیست زیراکه حالت موت نازک ست تا چگونه برآید ترمذی از ابن المبارک آورده که مردی او را تلقین کرد و در آن اکثار نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتم بر آنم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار چیست در سبل گفته امر بتلقین در حدیث عام ست برای هر مسلمان محتضر که در سیاق موت باشد و این امر برای ندب ست و مکروه داشته اند علما اکثار بران و سوالات تا مبادا حالش تنگ گردد و کرب او سخت شود پس ناخوش دارد آنرا از دل و تکلم کند بانچه نه لائق تکلم ست و چون یکبار گفت اعاده تعریض کند بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله ست زیراکه یکی بدون دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین کند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود رواه مسلم و این لفظ مسلم و ابن حبان باین لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یوما من الدهر وان اصابه ما اصابه قبل ذلک و لفظ ابن ابی الدنیا این ست لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها تهدم ما قبلها من الخطایا در سبل گفته و فی الباب احادیث صحیحة انتهی گویم ابن جوزی حدیث باب را نسبت بنجاری کرده و محب طبری آنرا متفق علیه گفته و نسبت بشیخین نموده حال آنکه این چنین نیست و در سبل گفته و قد غلط من نسبه الی الشیخین او الی البخاری انتهی و احادیث درین باب از جماعتی از صحابه است بالفاظ مختلفه والاربعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه در سبل گفته مستحسن ست ذکر کردن مریض سعت رحمت و لطف و بر خدا را و نیک کردن گمان برب خود زیراکه مسلم از حدیث جابر آورده که شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ یکی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و در صحیحین ست مرفوعا از حدیث ابی هریره گفت خدا انا عند ظن عبدی بی من نزدیک گمان بندهٔ خودم که بمن و امید یعنی اگر گمان مغفرت و عفو دارد آنچنان کنم و اگر گمان تشدید و عقاب دارد آنچنان ابن ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت مستحب می داشتند که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او نزد موت تا گمان نیک کند برب خود و گفته اند بعض اهل علم که خوب ست جمع کردن چهل حدیث در باره رجا تا خوانده شود بر مریض تا سخت شود حسن ظن او بخدا زیراکه وی تعالی نزد گمان بندهٔ خود ست و مطلوب ست امتزاج خوف وی با رجا نزد سیاق موت ترمذی باسناد جید از حدیث انس روایت کرده که داخل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را و می ترسم گناهان خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو در دل هیچ بنده در مثل این جا مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی آنچه امیدش میدارد و مامون میکند او را از آنچه می ترسد و لائق ست که بگذارند میت و کسی را که در مردن ست بسوی قبله چنانکه روایت کرد حاکم و صححه از حدیث ابی قتاده که بدرستیکه آنحضرت قدوم آورد بمدینه و پرسید از حال براء بن معرور گفتند بمرد و وصیت کرد برای شما بثلث مال خود و وصیت کرد که متوجه کنند او را بقبله وقتی که محتضر شود فرمود اصاب الفطرة رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و رد کردم ثلث او را بر فرزندان وی پس تر رفت و نماز گذارد بر وی و گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد فعلت و گفت حاکم نمی دانم

در توجیه محتضر بسوی قبله غیر این حدیث **وعن** معقل بفتح میم وسکون عین وکسر قاف بن یسار بتحتیه وسین مهمله صحابی ست
از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را ونهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از وی حسن بصری و وی باقی ماند تا آخر
ولایت معاویه رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اقرؤا علی موتاکم یس بخوانید بر مردهای خود
سوره یس را که دل قرآن ست ومقدار صالح ست ازان برای وعظ ومراد بمرده کسی ست که حاضر شد او را موت نه میت ذکره ابن حبان
فی صحیحه ورواه المحب الطبری فی الاحکام وغیره فی القراءة وسلم له فی التلقین کذا فی التلخیص واحتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر
باشد شیخ عبد الحق رح گفت تخصیص این سوره موکول بعلم نبوی ست واشتمال بر اصول دین طیبی گفته است مشترک ست میان
وی وسوره دیگر وظاهر آنست والله اعلم که آن سر مکتوم در فاتحه این سوره است که متضمن تصدیق رسالت ست باوکد وجوه وخاتمه وی
مشتمل ست بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت وحال ست که فرمود فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء
والیه ترجعون ابن عباس گفت نمی دانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بچیست آخر دریافتم که بجهت این آیت ست
رواه احمد وابو داود والنسائی وابن ماجة والحاکم وصححه ابن حبان مرفوعا ونزد احمد وابن ماجه از حدیث سلیمان تیمی ست از
ابی عثمان ونیست نهدی عن ابیه عن معقل ونگفت نسائی وابن ماجه عن ابیه واعله ابن القطان بالاضطراب والوقف وبجهالة حال ابی عثمان
وابیه ونقل کرد ابوبکر بن العربی از دارقطنی که گفت این حدیث ضعیف ومجهول المتن ومضطرب الاسناد ست وصحیح نشده است درین باب
حدیثی وفی الباب عن ابی ذر وحده اخرجه ابو الشیخ فی فضائل القرآن واخرج نحوه صاحب مسند الفردوس عنه وعن ابی الدرداء وگفت احمد
در مسند خود حدیث کرد ما را صفوان که بودند مشیخه یعنی مشایخ می گفتند که چون خوانده می شود یس نزدیک موت میت تخفیف کرده می شود از
بسبب آن وهم ابو الشیخ در فضائل القرآن وابوبکر مروزی در کتاب الجنائز از ابی الشعثاء صاحب ابن عباس آورده که مستحب ست قراءت سوره
رعد وزیاده کرده که این تخفیف ست از میت ونیز روی ست از شعبی که بودند انصار دوست میداشتند قراءت سوره بقره نزد میت

وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق
بصره فاغمضه گفت ام سلمه درآمد رسول خدا بر ابی سلمه شوهر وی وحال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابوسلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت
احتضار می باشد پس فرو خوابانید آنحضرت بصر او را شق بفتح شین وبصره برفع فاعل اوست هکذا ضبطناه وهو المشهور وبعض ایشان
بصره بنصب ضبط کرده اند واین نیز صحیح ست وشین مفتوح ست بلا خلاف وضم وی غیر مختار ست یقال شق المیت بصره اذا حضره
الموت وصار ینظر الی الشیء لا یرتد عنه طرفه ودر اغماض وی دلیل ست بر استحباب آن ومسلمانان بران اجماع کرده اند ثم قال ان
الروح اذا قبض اتبعه البصر پس فرمود بدرستیکه جان چون قبض کرده وگرفته می شود پیروی میکند او را بصر ونگاه می کند
بجانب وی وباین جهت باز می ماند واین حدیث دلیل کسی ست که می گوید روح از اجسام لطیفه است متخلل در بدن میرود حیات برفتن وی
از تن ونیست عرض چنانکه دیگران گویند وبالجمله چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد فضج ناس من اهله پس بانگ
وفریاد کردند مردم از اهل خانه ابوسلمه فقال لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر پس گفت آنحضرت دعا نکنید بر ذاتهای خود مگر بنیکی
ونگوئید واویلا ومانند آن فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند بر آنچه میگوئید شما ودعا می کنید
ثم قال پس گفت آنحضرت این کلمات را ودرینجا دلیل ست برانکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او وبرای اهل وعقب وی ست

بامور دنيا وآخرت وبرينكه ميت متنعم ست در قبر يا معذب اللهم اغفر لابي سلمة وارفع درجته في المهديين وافسح له في قبره
ونوّر له فيه واخلفه في عقبه خداوندا بيامرز ابو سلمه را وبلند گردان پايهٔ او را در ان كسانيكه راه راست نموده شده اند وفراخ
كن او را در گور وروشن گردان مراو را در قبرش وخليفه شو در رعايت امور وحفظ مصالح در باقي ماندگان از اولاد وي واولاد اولاد وي
ودر روايتي زياده كرده في الغابرين وبرين تقدير بيان في عقبه ست يا در باقي ماندگان از مردم يعني اولاد او كه كائن وباقي مانده وبرين معنے
في الغابرين صفت عقبه ست واخلفه بهمزهٔ وصل وضم لام وعقبه بكسر قاف ودر صحاح گفته عقب بسكون وكسر ولد وولد ولد رواه مسلم
في صحيحه **وعن** عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفي سجي ببرد حبرة بدرستيكه
آنحضرت وقتي كه وفات يافت پوشيده شد بجامهٔ حبره بكسر حا وفتح موحده برد يماني مخطط از پنبه يا كتان واين از اشرف ثياب ايشان بود
واحب لباس بود بسوي آنحضرت وجائز ست اضافت برد بسوي حبره ووصف او بدان واين تغطيه قبل از غسل بود كما هو الظاهر نووي
در شرح مسلم گفته كه اين مجمع عليه ست وحكمت دران صيانت ميت ست از انكشاف وستر صورت متغيرهٔ او از چشم مردم وگفته اند
تسجيه بعد نزع ثياب وكشيدن جامه از تن بايد كه در ان وفات كرده تا بدن وي بسبب آن متغير نشود متفق عليه بين الشيخين وهم
روايت ست از عائشه رضي الله عنها ان ابا بكر الصديق رضي الله عنه قبل النبي صلى الله عليه وسلم بعد موته
بدرستيكه ابو بكر بوسه داد رسول خدا را بعد مردن وي رواه البخاري ودرينجا دليل ست بر جواز تقبيل ميت بعد موت وبعد
تسجيه او وبر طهارت ميت خلافا للبعض در سبل گفته اين افعال اصحاب آنحضرت ست بعد از وفات آنحضرت ونيست دليل دران براي انحصار
ادله در چهار چيز آري اين افعال جائز ست بر اصل اباحت انتهي گوييم اين حديث را ترمذي وابن ماجه هم روايت كرده اند وبجاي بعد موته لفظ
هو ميت گفته وهم ترمذي از حديث عائشه آورده كه بدرستيكه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را وهو ميت بود وآنحضرت
مي گريست يا گفت هر دو چشم او اشك مي ريخت ترمذي گفت حديث عائشه حسن صحيح ست گوييم ورواه احمد وابو داود وابن ماجه ايضا
وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نفس المؤمن معلقة بدينه حتى
يقضى عنه جان مومن آويخته است بوام او تا آنكه ادا كرده شود از طرف وي رواه احمد والترمذي وحسنه
ووارد شده است تشديد در دين تا آنكه نگذارد آنحضرت نماز بر كسي كه مرد وبر وي دين بود تا آنكه تحمل كردند از وي بعض صحابه وخبر داد
آنحضرت كه مغفور مي شود براي شهيد در اول دفعه از خون وي هر گناه مگر قرض آري ســه قرض از مرتبهٔ مردمي انداخت مرا بسكه اين
راه گران بود سبك ساخت مرا واين حديث دليل ست بر آنكه ميت هميشه مشغول ست بدين خود بعد موت پس در وي حث ست بر تخليص وي
از قرض پيش از مرگ وبر آنكه اين اهم حقوق ست وچون اين حال در قرضي ست كه برضاي صاحب وي گرفته شده پس چه حال باشد در مالي
كه بطريق نهب وغصب وسلب وسرقه وظلم گرفته باشند اعوذ بك من المأثم والمغرم **وعن** ابن عباس رضي الله عنه
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في الذي سقط عن راحلته فمات بدرستيكه فرمود آنحضرت در حق مردي
كه بيفتاد از سواري خود پس مرد واين مرد محرم بود ودر عرفه استاده كما في البخاري وناقه او را انداخت وگردن او بشكست
فاغسلوه بماء وسدر بشوئيد او را بآب وبرگ كنار درينجا دليل ست بر وجوب غسل ميت نووي گفته اجماع ست بر آنكه
غسل ميت فرض كفايه است انتهي يعني چون اين غسل بجهت اداي حق ميت ست ازين جهت فرض كفايه شد كه در تاديهٔ حق او فعل بعض

کافی ست مصنف بعد نقل قول نووی در فتح الباری گفته این قول شدید ست زیرا که خلاف دران مشهور ست نزد مالکیه تا آنکه قرطبی
در شرح مسلم ترجیح داده که آن سنت ست ولیکن جمهور بر وجوب او یند ورد کرده است ابن العربی بر کسی که قائل این نیست و گفت
استوار دست قول و عمل بران وغسل داده شد طاهر مطهر تا بغیر وی چه رسد و می آید کیفیت غسلات در حدیث ام عطیه عنقریب شیخ گفته
اختلاف ست در غسل میت که نیت شرط ست یا نه ظاهر آنست که شرط ست کذا قال الشیخ ابن الهمام مضمضه و استنشاق در غسل میت
نیست نزد امام ابی حنیفه و نزد امام احمد بخلاف شافعی انتهی وظاهر این حدیث آنست که کنار را آب مخلوط سازند در هر بار از مرات
غسل و در وی اشعار ست بآنکه غسل وی برای تنظیف ست نه تطهیر زیرا که بمای مضاف تطهیر نمیکنند و گفته اند که کنار متغیر نمی کند
وصف آب را پس مضاف نشود باین طور که اول بکنار بمالند پستر بآب بشویند در هر بار و قرطبی گفته کنار را در آب کنند و بجنبانند
تا آنکه رغوت وی برآرد و سپس بدان جسد میت را دلک نمایند بعده آب خالص بروی بریزند این ست غسل وی و گفته اند که کنار
را در آب نیندازند یعنی تا متغیر نکند وصف آب مطلق را و تمسک کرده اند بظاهر حدیث بعض مالکیه و گفته غسل میت برای تنظیف ست
پس آب مضاف همچو گلاب و غیره هم کافی ست و گفته اند که نیست مکروه مگر از جهت سرف و مشهور نزد جمهور آنست که غسل تعبدی ست
شرط ست در وی آنچه شرط ست در غسلهای واجبه و مندوبه وكفنوه في ثوبين و کفن کنید او را در دو جامه که برای احرام
پوشیده بود و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل معروف رشتن و کفن بفتحتین جامه مرده در آخر این حدیث آنست که لاتمسوه طیبا
او را بوی خوش مشبوع مسازید چنانکه حکم محرم ست پس بدرستیکه وی برانگیخته می شود از قبر لبیک گویان و مصنف این را ذکر
نکرده و تعلیل تلبیه دال ست بر آنکه علت نهی محرم بودن اوست و چون علت منتفی شود نهی برخیزد و این دلالت دارد بر آنکه حنوط برای
میت امری متقرر بود نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند که محرم را هم برحال احرام تکفین کنند و نزد امام ابوحنیفه و مالک
حکم محرم حکم سائر موتی ست و آنحضرت که محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و فیه تامل و نیز درین
حدیث نهی ست از تخمیر و تغطیه راس وی بنابر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تحنیط هر دو کنند و حنفیه گویند این مخصوص وی بود و آن امر کلی
بطریق تشریع نکرد و در وی نیز تامل ست و سبل گفته قول بانقطاع حکم احرام بموت چنانکه حنفیه و مالکیه گویند خلاف ظاهر ست
و در شرح خلاف و ادله ایشان ذکر کرده و لیست بناهضة على مخالفة ظاهر الحديث فلا حاجة الى سردها و قول وی کفن کنید
در دو جامه دلالت دارد بر وجوب تکفین و بر اینکه شرط نیست در وی که وتر باشد و گفته اند که اقتصار بران بجهت آنست که وی مرده
دران هر دو و متلبس بود باین عبادت فاضله و محتمل که جز آن هر دو نیافت و آن از اهل المال بود زیرا که امر کرد آنحضرت بدان و نپرسید
که بروی دینی هست مستغرق یا نه و ثوبین درین روایت مطلق وارد شده و در بخاری ثوبیه گفته و در نسائی ثوبيه الذي احرم فيهما
مصنف گفت در وی استحباب تکفین میت ست در جامهای احرام او و اینکه احرامش باقی ست و کفن کرده نشود در جامه دوخته
و در قول وی که برانگیخته شود تلبیه گویان دلیل ست بر اینکه هر که شروع کرد در عملی طاعت سپس حائل شد میان وی و تمام آن عمل موت
امید ست که بنویسد او را خدای تعالی در آخرت از اهل این عمل و مساعد اوست قرآن ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله
ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله متفق عليه **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت لما ارادوا
غسل النبي صلى الله عليه وسلم قالوا والله ما ندري انجرد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما نجرد موتانا ام لا

گفت عایشه چون خواستند غسل کردن گفتند سوگند بخدا نمی دانیم ما برهنه کنیم رسول خدا را چنانکه برهنه می کنیم مردهای خود را یا تکنیم الحدیث تا آخر این حدیث و آن اینست که پس هرگاه اختلاف کردند انداخت خدای تعالی بر ایشان خواب پس تر کلام کرد ایشان را کلام کننده از گوشه خانه نمیدانند که آن کیست که غسل دهید نبی صلی الله علیه وسلم را و بروی جامهای او ست پس غسل دادند آنحضرت را و بروی قمیص او بود می ریختند آب را بالای قمیص و می مالیدند او را بقمیص نه بدستهای خود و می گفت عایشه اگر پیشتر میکردم از کار خود آنچه پستر کردم غسل نمی دادند آنحضرت را مگر زنان او رواه الشافعي عن مالك عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلام و در روایت ابن حبان که پس بود کسیکه نشناخته اید و گرفت آنحضرت را در کنار خود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد بزار از علی کرم الله وجهه وصیت کرد آنحضرت که غسل ندهد او را هیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبدالله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و بر دست علی پارچه از جامه بود پس در آورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص بر آنحضرت ست و در روایت طبرانی در اوسط از حسن بن علی رضی الله عنهما آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس و بود اسامه بن زید که می ریخت آب بروی و روایت کرد ابن ماجه و حاکم و بیهقی از حدیث علقمه بن مرثد از پدرش که هرگاه شروع کردند در غسل آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که نکشید از آنحضرت قمیص را و درین باب ست حدیث از ابن عباس و ابی جعفر و درین قصه دلیل ست بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست همچو غیر خود از موتی رواه احمد و ابو داؤد و ابن حبان و الحاکم و مصفی گفته مسنون ست نزد شافعی غسل میت در پیراهن بر خلاف حنفیه که نزد ایشان جائز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم والله اعلم

وعن ام عطية الانصارية از کبار صحابیات ست و با آنحضرت غزا میکرد و مجروحان را تداوی می نمود و تقدم اسمها و فیه خلاف رضي الله عنها قالت دخل علينا النبي گفت در آمد بر ما رسول خدا صلى الله عليه وسلم ونحن نغسل ابنته و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجه ابی العاص بن ربیع و وفات وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجه عثمان و قول اول اصح و اشهر ست و در بخاری از ابن سیرین آمده لا ادری ای بناته و در سبل گفته لم يقع في شيء من روايات البخاري مسماه فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اكثر من ذلك پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر ازان که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است و درینجا دلالت ست بر وجوب عدد سه و ظاهر اجماع ست بر کفایت غسل یکبار و او برای تخییر ست و هو الظاهر ان رايتن ذلك اگر مصلحت ببینید شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و با سراف نکشد بماء وسدر می شوئید بآب و برگهای درخت کنار در آب می جوشانند که آن ادخل ست در تطهیر و تنظیف و حکمت دران تلیین جسد میت است واجعلن في الآخرة كافورا و بگردانید در مرة آخر کافور را او شيئا من كافور یا چیزی از کافور شک از راوی ست که کافورا گفته یا شيئا من کافور و اول معمول ست بر ثانی زیرا که نکره است در سیاق اثبات پس صادق شود بر هر چیزی اندوی و مراد گردانیدن کافور ست در آب جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و حکمت در استعمال کافور تطییب رائحه است برای ملائکه حاضرین و نیز در وی تجفیف و تبرید و قوت نفوذ ست و خاصیت وی تصلیب جسد میت و صرف هوام و ردع فضلات متحلله و منع اسراع فساد بسوی میت ست و وی اقوای روائح طیبه است درین باب و همین سر ست در گردانیدن وی در آخر زیرا که اگر در اول بار بیامیزند مثلا آب آنرا ببرد و گفته اند اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز ست استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم و این قول احمد ست و بعض از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت بعده فرمود پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید
فلما فرغنا اذناه پس هرگاه فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را در بخاری ست انه صلی الله علیه وسلم قال لهن فاذا فرغتن فآذنني
و در روایت بخاری ست فلما فرغن عوض فرغنا فالقى الينا حقوه پس انداخت بسوی ما ته بند خود را و حقوه بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده
و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی ازار بند هر دو آمده از باب تسمیه حال باسم محل و مراد اینجا ازار ست و در لفظ بخاری ست فاعطانا حقوه فقال
اشعرنها اياه پس فرمود شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامها پوشند
از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی و درینجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده
متفق علیه این حدیث دلیل ست بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر برانند که غسل میت نه از جهت نجاست ست
که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث ست زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل ست چه انسان نجس نمیگردد از جهت کرامت وی
و لیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر ست از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت
حرج نبود عائد شد حکم بشستن تمام بدن ست و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست میت ست زیرا که آدمی حیوان دموی ست پس متنجس گردد
بموت چنانکه سائر حیوانات و لهذا اگر میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی همچو برداشتن محدث
غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمیگردد نماز حامل وی
بعد از غسل و در روایتی از ابو هریره آمده که ان المؤمن لا ینجس حیا و میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول
آنکه سبب وجوب غسل میت حدث ست کذا فی الترجمة وفي رواية و در روایتی نزد شیخین از ام عطیه چنین آمده بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا
هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه ست و در فتح الباری گفته که ایتار مطلوب ست و سه بار مستحب و نیافتم من در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ
اکثر من ذلک مگر در روایتی از ابی داود و محتمل که این لفظ بیان سبع باشد و اشارت بخمس بود و به قال احمد و مکروه داشته اند زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته نمیدانم هیچ یکی را
که قائل باشد بزیادت سبع و ماوردی گفته زیادت بر سبع اسراف ست انتهی گویم در روایت ابو داود آمده او سبعا او اکثر من ذلک و ظاهر شریعت زیادت بر سبع ست
ابدأن بميامنها و مواضع الوضوء منها آغاز کنید در غسل اعضا از جاهای راست وی و جاهای وضو یعنی اعضای آن از وی و وجه
اینست که غسل موتی بمنزله غسل احیا ست و در ابتدا بمیامن و مواضع وضو اکرام این اعضا ست و در سبل گفته در وی دلالت ست بر بدایت
در غسل بمیامن و مراد بدان چیزی ست که متصل جانب ایمن ست و نیست میان وی و مواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان بدایت بهر دو معا
و گفته اند مراد ببدایت بمیامن در غسلات ست که نیست وضو در آن و مواضع وضو از آن در غسله متصله بوضو ست و حکمت در امر بوضو تجدید
سمت مؤمنین ست در ظهور اثر غره و تحجیل و ظاهر از مواضع وضو دخول مضمضه و استنشاق ست انتهی وفي لفظ للبخاري عن ام عطية
فضفرنا شعرها ثلثة قرون فالقيناه خلفها پس بافتیم ما موی او را سه گیسو پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی و درینجا
دلیل ست بر بافتن موی میت و حنفیه گویند موی را پس پشت ارسال باید کرد و هم بر رو متفرق شیخ در ترجمه گفته این نیز بامر آنحضرت یا اذن وی
بوده باشد یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم انتهی گویم قرطبی گفت که ام عطیه این کار را از خود کرد نه بامر آنحضرت و لیکن مصنف گفت که
لفظ سعید بن منصور این ست که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجعلن شعرها ظفائر و در صحیح ابن حبان ست واجعلن لها ثلثة قرون مراد بقرون

همان ظفائر ست و در بعض الفاظ بخاری ناصیتها وقرنیها آمده پس در لفظ ثلاثة قرون تغلیب ست و همه این حجت ست بر حنفیه زیرا که نزد ایشان ارسال شعر ست
و بافتن بعد کشادن موی سر و غسل او می باشد و این در بخاری ست صریحا و در وی دلالت ست بر القای شعر خلف وی غافل شد ابن دقیق العید ازین القا
در بخاری پس نسبت قول بآن طرف بعض شافعیه کرده و استناد بحدیثی غریب در ان نموده در مصفی گفته غسل دادن میت و همچنین تکفین و نماز جنازه
فرض بالکفایه ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و هلم جرا بران مواظبت نمودند و اقل غسل تعمیم بدن اوست بآب بعد ازاله نجاستی که
با او باشد و این مفهوم از لفظ غسل ست و اکمل غسل اوست بآب خواه گرم بجهت عموم احادیث سه بار و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت وتر
نگذارند بحدیث باب و ابتدا کنند بمواضع وضو و میامن او بحدیث صحیح ام عطیه و استعمال سدر کنند در سر و ریش و سائر بدن و صفت استعمال سدر آنست
که ورق سدر در ظرفی صغیر بآب مخلوط کنند و او را بمالند و بعد ازان بشویند و در غسلهٔ آخره قلیل کافور مخلوط سازند بحدیث باب **مسئله**
وظیفهٔ مستمره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند و زنان را زنان و هر که اقرب باشد بر غسل احق ست و هیچ دلیلی از سنت بتعیین
احق بالغسل ثابت نشده و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احق بودند و اقرب و آنحضرت را اهل ست
غسل دادند و آنکه زن سر مرده را نه بیند و غسل ندهد اگرچه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر نسبت با احیاست نه نسبت اموات
و دلیلی می طلبد و از لیس فلیس و اگر قیاس کنند بر احیا قیاس مع الفارق ست و ابو طلحه بنت آنحضرت را در قبر فرود آورده و فرود آوردن ناچار
بمس می کشد و اسماء بنت عمیس غسل داد ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند حضرت عائشه رض را لو مت قبلی لغسلتک و کفنتک
رواه ابن ماجة انتهى كلام المصنف **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت كفن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلثة
اثواب گفت عایشه کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که ازار و ردا و لفافه است بیض جامهای سفید جمع ابیض سحولية منسوب
بسحول بفتح سین که نام قریه ایست از یمن نووی گفت فتح اشهر ست و همین ست روایت اکثر و بعضی سحول قصار را گویند و سحل بمعنی شستن ست
یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامها قاله في النهاية تبعا للهروي و بدین معنی نیز بفتح ست و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامهٔ سفید پاک ست
از پنبه اما نسبت بجمع شاذ ست و بعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه ایست و در روایتی قبل از لفظ بیض لفظ یمانیه نیز آمده بتخفیف یای نسبت بیمن
من كرسف از پنبه بودند آن جامها کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن بمعنی پنبه ليس فيها قميص ولا عمامة نیست در آن
سه جامه پیراهن نه دستار بلکه ازار و ردا و لفافه بود کما صرح به في طبقات ابن سعد عن الشعبي ظاهر این عبارت درین ست که قمیص و عمامه در کفن
آنحضرت نبود و هو الصحیح و تاویل بعض که مراد آنست که این هر دو خارج ازان سه جامه بود پس مجموع اکفان پنج باشد غلط ست در سبل گفته
و هذا البعيد جدا انتهى و باین اخذ کرده است شافعی و نزد حنفیه سنت کفن سه جامه است و لیکن ذکر کرده ازان در هدایه قمیص را نه عمامه را و استحسان
بعض متاخرین آنرا برای اشراف بدعت ست مخالف سنت و مراد بسه جامه سه لفافه است و کذا عند احمد در سبل گفته افضل تکفین ست
در سه جامهٔ سفید زیرا که خدا اختیار نکرد برای نبی خود مگر افضل و روایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که بپوشید جامهای سفید که آن اطیب
و اطهر ست و کفن کنید در آنها مردهای خود را و صححه الترمذي والحاكم و او را شاهدی ست از حدیث سمره اخرجوه و اسناده صحيح ايضا و نیست
تعارض میان این حدیث و حدیث عایشه که گذشت و در وی این ست که تسجیه شد آنحضرت در برد یمانی مخطط زیرا که تسجیه بدان برای تخفیف بوده
بعده آنرا کشیدند کما اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تسجیه پیش از غسل بود ترمذی گفته تکفین آنحضرت در سه جامهٔ سفید اصح چیزی ست
که وارد شده است در کفن وی و آنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرده شد در هفت جامه اخرجه احمد و ابن ابي شيبة والبزار لیس در سندش

عبد الله بن محمد بن عقیل ست و وی سیئ الحفظ ست حدیث او صالح متابعت ست نه انفراد فکیف اذا خالف کما هٰهنا فلا یقبل مصنف لقته حاکم الاز
حدیث ایوب از نافع از ابن عمر معارضه روایت بن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشهٔ باین طریق باشد که وی بروایت حسب
اطلاع خود کرد که سه جامه بود و غیر وی موافق اطلاع خود سیما اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیرا که وی مباشر غسل بود متفق علیه
واجب از کفن مقداری ست که ساتر جمیع جسد میت باشد پس اگر قاصر باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائد را جانب سر کشند و بر پایها
حشیش و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با حمزه عم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه مندوب آنست که وتر باشد و قصار
بر دو جامه هم رواست چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که سه جامه ازار و رداء و لفافه است و قیل میزر و درجان و گفته اند
یکی قمیص نادوخته است دیگر ازار از ناف تا زانو سوم لفافه که از سر تا پایش دران به پیچند و گفته اند که تکفین در قمیص و در غیر وی برابرست
در استحباب زیرا که آنحضرت عبد الله بن ابی را در قمیص خود کفن کرد اخرجه البخاری و وی نهی کند مگر آنچه احسن ست و در وی این ست که
قمیص میت مثل قمیص زنده است مکفوف و مزرور و قد استحب هذا محمد بن سیرین کما ذکره البیهقی فی الخلافیات در شرح گفته در بحار دست
بر سیکه بعموم شریعت قمیص رفته مگر وقتی که غیر مکفوف باشد گویم این موقوف بران ست که کیف قمیص عرف اهل آن عصر باشد در مصفی گفته
اکمل در حق رجال یکی از دو صفت ست یا این ست که سه لفافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد ازان دوم و سوم بعد ازان به پیچند
یکی را بعد دیگری و ابتدا بیمین کنند پس از جانب یسار بجانب یمین آرند بعد ازان از جانب یمین به یسار برند و همین ست رسم پوشیدن قبا در میان
عرب بخلاف اهل هند که جانب یمین بالای یسار می کشند و یا این ست که ازار و قمیص بپوشانند دوخته باشد یا نادوخته مدرج باشد یا بغیر آن
زیرا که اکثر استعمال قمیص محیط مدرج باشد بعد ازان در لفافه به پیچند انتهی وعن ابن عمر رضي الله عنه قال لما توفی
عبد الله بن ابي هر گاه مرد عبد الله بن ابی که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود در مدینه جاء ابنه الی رسول الله آمد پسر او عبد الله
بن عبد الله بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال اعطني قميصك اكفنه فيه فاعطاه پس گفت بده مرا قمیص خود را
که کفن کنم او را دران پیراهن پس داد آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده زیرا که وی
عباس را روز اسیر بدر جامهٔ خود پوشانیده بود یا آنکه عبد الله بن عبد الله مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان
بود که سائل را محروم نمی کرد پس او را پیراهن داد و وی بکار نبرد پس این احسان و اکرام در حقیقت باوی شد نه با پدر وی زیرا که وی اعظم
منافقین بود و هم بر نفاق در گذشت و در حق وی این کریمه فرود آمد وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا متفق علیه
در حدیث دلیل ست بر شریعت تکفین در قمیص کما تقدم و ظاهر روایت در آنست که وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر
معارض این ست آنچه در بخاری ست از حدیث جابر که آمد آنحضرت عبد الله بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد او را یعنی از
حفرهٔ گور و انداخت و دمید در روی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح ست در آنکه اعطا و الباس هر دو بعد دفن بود
و حدیث ابن عمر مخالف اوست و جمع میان هر دو باین وجه ست که مراد از قول وی فاعطاه و حدیث ابن عمر آنست که انعم له بذلک
پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد مجازا برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد ما دفن ای دلی فی حفرته پس مراد آن باشد
که واقع بعد اخراج او از حفره همان نفث ریق ست و قمیص پیش ازین پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع
هر دو معا ندارد زیرا که واو مقتضی ترتیب نیست و نه معیت لیکن گویا ذکر اکرام آنحضرت نسبت بوی بی اراده ترتیب کرد و گفته اند

که آنحضرت او را دو قمیص داد یکی اول و دیگر بعد دفن بسؤال وی لدوی وفی الاکلیل للحاکم ما یؤید ذلک والله اعلم **وعن** ابن عباس
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البسوا من ثیابکم البیض فانها من خیر ثیابکم بدرستیکه آنحضرت
فرمود بپوشید از جامهای خود سفید را زیراکه آن منجمله بهترین جامهای شما اند وکفنوا فیها موتاکم و تکفین کنید دران مردهای خود را
وازینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی و مستحب ست و گذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد آنحضرت در سه پارچه سفید
در سبل گفته ظاهر امر وجوب تکفین ست در ثیاب بیاض و وجوب لبس آن ولیکن امر در لبس مصروف عنه ست بنا برآنکه پوشیدن آنحضرت
غیر ابیض را هم ثابت شده واما تکفین پس ظاهر آنست که نیست صارف ازان مگر آنکه سفید یافته نشود چنانکه در تکفین شهدای احد واقع
شده که آنحضرت جماعتی را در نمره کفن کرد کما یاتی پس در ضرورت لا باس ست وآنکه ابن عدی از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده شد
آنحضرت در قطیفه حمراء پس در سندش قیس بن ربیع ست واو ضعیف ست و گویا که بروی مشتبه شد این حدیث انه جعل فی قبره
قطیفة حمراء وکذا ما قیل انه کفن فی برد حبرة وتقدم الکلام انه سجی بها ثم نزعت رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد وابو داود وترمذی
وابن ماجه مگر نسائی وصححه الترمذی ورواه الشافعی وابن حبان والحاکم والبیهقی وصححه من ابن القطان وفی معناه احادیث اخری
عن عمران وسمرة وابن عمر وابی الدرداء **وعن** جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن
احدکم اخاه فلیحسن کفنه فرمود چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را وامر او بتحسین آنست که تمام
و نظیف و سفید باشد بے اسراف و تبذیر و نو و شسته دران برابر ست اما آنچه مسرفان کنند بریا و تکبر حرام ست و مکروه اشد حرمت و کراهت
شوکانی گفته کفنی که ساتر نیست حسن نیست پس واجب ست تکفین او بچیزی که بپوشد او را تمام و کمال انتهی رواه مسلم ورواه
ترمذی ایضا من حدیث ابی قتادة وقال حسن غریب قال وقال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قوله ولیحسن کفنه قال هو الصفا بالضاد المعجمة
والفاء ای الواسع الفائض و در امر باحسان کفن دلالت ست برانکه جامه اختیار کند که احسن باشد در ذات و صفت و کیفیت حسن ذات
آنکه گران قیمت نباشد و نهی ازان بیاید و حسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته واما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت واحادیث
احسان کفن آمده و دران علت وی مذکور شده دیلمی از جابر مرفوعا آورده احسنوا کفن موتاکم فانهم یتباهون و یتزاورون بها فی قبورهم
نیز وی از حدیث ام سلمه آورده احسنوا الکفن ولا تؤذوا موتاکم بعویل ولا بتزکیة ولا بتاخیر وصیة ولا بقطیعة وعجلوا بقضاء دینه واعدلوا
من جیران السوء واعمقوا اذا حفرتم ووسعوا ومنجمله احسان الی المیت ست آنچه امام احمد از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آورده من غسل میتا فادی فیه الامانة ولم یفش علیه ما یکون منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه وقال صلی الله علیه وسلم لیلیه اقربکم
ان کان یعلم فان لم یکن یعلم فمن ترون عنده حظا من ورع وامانة رواه احمد واخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من ستر مسلما ستره الله یوم القیامة واخرج عبد الله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائکة وغسلوه
وکفنوه وحنطوه وحفروا له والحدوا وصلوا علیه ودخلوا قبره ووضعوا علیه اللبن ثم خرجوا من القبر ثم حثوا علیه التراب ثم قالوا یا بنی آدم هذا سنتکم
اما آنچه ابو داود و حاکم وابن حبان از حدیث ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت وطلبید ثیاب جدید و پوشید آنرا بعده گفت
شنیدم آنحضرت را می فرمود که میت مبعوث می شود در ثیاب خود که مرده ست دران پس روایت کرد آنرا ابن حبان بدون قصه و گفت اراده
کرد به ثیاب اعمال را لقوله تعالی وثیابک فطهر یعنی عمل خود را صالح کن و گفت اخبار صحیحه در آنست که مردم محشور می شوند برهنه پا

عریان انتهی ولیکن قصهٔ حدیث ابی سعید رد می کند این را وروی اعلم ست براو از من بعده وحکایت کرد خطابی جمع میان آنها کامبعوث در ثیاب
شود ومحشور عریان و هم روایت ست از جابر رضی الله عنه کان النبي صلی الله علیه وسلم یجمع بین الرجلین من قتلی
احد في ثوب واحد یعنی بود آنحضرت که جمع میکرد در میان دو کس از کشتگان غزوهٔ احد در یک جامه و در وی جواز جمع دو میت ست
در یک جامه بنا بر ضرورت واین یکی از دو احتمال ست دیگر آنکه جامه را دو پاره کنند وهر یکی را در پارهٔ کفن کنند وباین رفته اند اکثر بلکه گفته اند
ظاهر آنست که قائل نیست باحتمال اول هیچ یکی زیراکه دران التقای بشرهٔ دو میت ست وجائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه بهر دو باهم شوند
ولیکن مخفی نیست که قول جابر ودر تمام حدیث که کفن کرده شد پدر وعم من در یک نمره دلیل ست بر احتمال اول وشارح گفته ظاهر احتمال ثانی ست
یعنی تقطیع کردن ثیاب میان هر دو وتقدیم ستر عورت آنها چنانکه با حمزه کرده شد در سبل گفته حدیث جابر اوضح ست در عدم تقطیع ثوب
میان هر دو پس یکی از دو جائز باشد وتقطیع جائز ست علی الاصل انتهی خطابی گفته جائز ست جمع کردن در یک جامه در یک قبر وبعضی گفته اند
مراد بثوب واحد قبر واحد ست ثم یقول ایهم اکثر اخذا للقرآن فیقدمه فی اللحد پستر می گفت ومی پرسید که کدام یک ازین
هر دو بیشتر ست از روی گرفتن ویاد داشتن مر قرآن را پس پیش میکرد اورا در قبر یعنی جانب قبله گویا وی امام ست از جهت بودن او
اقرء ودر وی جواز جمع جماعت ست در یک قبر وگویا که این بنا بر ضرورت ست وبوب البخاری باب دفن الرجلین والثلاثة فی قبر
واورده حدیث جابر بهذا واگرچه روایت جابر در دو کس ست اما ذکر سه کس در روایت عبد الرزاق واقع شده که کان یدفن الرجلین والثلاثة
فی القبر الواحد وروایت کرده اند اصحاب سنن از هشام بن عامر انصاری که گفت آمدند انصار بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز احد وگفتند
رسید مارا قرح وجهد فرمود بکنید ووسیع نمائید وبنهید دو مرد یا سه را در یک قبر صححه الترمذی ومثل اوست حکم دو زن وسه زن واما دفن مرد
وزن در یک قبر پس روایت کرد عبد الرزاق باسناد حسن از واثله بن الاسقع که دفن کرده می شد مرد وزن در یک قبر پس مقدم کرده می شد
مرد ونهاده می شد زن ورای او وگویا که میان هر دو حائلی از تراب میکردند ولم یغسلوا وغسل داده نشدند شهدای احد وازینجا معلوم می شود
که شهید را غسلی نیست وعدم غسل متفق علیه ست میان ائمه اربعه ومروی نیست که آنحضرت شهدا را غسل داده باشد واما کسی که بروی
اطلاق شهید آمده همچو مطعون ومبطون ونفسا وغیره پس ایشان مغسول می شوند باجماع در سبل گفته وباین رفته اند جمهور واهل مذاهب بالتفصیل است
از سعید بن المسیب وحسن وابن شریح مروی ست که غسل واجب ست وحدیث حجت ست بر ایشان واحمد از حدیث جابر آورده که فرمود
آنحضرت در کشتگان احد که غسل ندهید ایشان را پس بدرستیکه هر زخم یا هر خون بوی مشک دهد روز قیامت واین حکمت عدم غسل ست
که آنرا بیان کرده ولم یصل علیهم ونگذارد بر ایشان نماز ودر وی خلافی ست معروف در میان علما نزد حنفیه بر شهید نماز
میگذارند ونزد امام مالک وشافعی نماز بر شهید نیست واز امام احمد دو قول ست ومشهور ومختار در مذهب وی عدم صلوة ست وبقولی مخیر ست
در گذاردن ونا گذاردن از جهت تعارض ادله در مواهب لدنیه گفته اختلاف ست میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت ست
یا بمعنی عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر می شود که مستحب ست نه واجب ومتمسک ائمه درین باب باین حدیث ست که در کتاب مذکور ست
ودلیل ابو حنیفه احادیثی ست که در نماز بر شهید آمده خصوصاً در قضیهٔ احد ومی گویند که آن احادیث مثبت ست وحدیث جابر نافی ومثبت
مقدم ست بر نافی ومی گویند که جابر دران روز مشغول بود بآنکه پدر وخال وی کشته شده بودند وبمدینه آمده بود تا تدبیری کند ایشان را
وبرداشته بمدینه آرد وآنهائیکه در حضرت رسول بودند فعل آنحضرت مشاهده کرده اثبات آوردند وشمنی گوید حاکم از جابر آورده وحکم بصحت کرده

که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین کرده بودند دید فریاد زد و بگریست مروی از انصار حاضر بود و جامه خود را بر وی انداخت و گذارد و شیخ ابن همام زیاده کرد که پس تر نماز گذارد بر شهدا و نهاده می شدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده می شد بر ایشان پس برداشته می شدند و گذاشته شد حمزه بجای خود و بگذارد و نماز بر همه شهدا و گفت حاکم که این حدیث صحیح الاسناد ست شیخ در ترجمه گفته و بالجمله روایات در جانب صلوة راجح تر و غالب تر ست انتهی گویم شوکانی گفته در بعض رجال اسناد روایت حاکم مقال ست و گفته مجموعی وی ضعیف ست و گویند که این مخصوص بشهدای اُحد بود و این مسئله هم از معارک ست انتهی و مختار وی رح عدم نماز ست بر شهید و همین ست ارجح زیرا که حدیث جابر در صحیح ست چنانکه گفت مصنف رواه البخاري و در احادیث معارض وی مقال ست پس مقدم کرده شود صحیح بر غیر خود و این حدیث را اهل سنن نیز اخراج کرده اند و درین حدیث عدم غسل و عدم صلوة هر دو آمده پس یکی را گرفتن و دیگری را گذاشتن ترجیح بلا مرجح ست و تقریر سبیل درین مسئله این ست که طائفه گفته که نماز گذارده شود بر شهید بنا بر عمل بر عموم ادله نماز بر میت و بدلیل آنکه مروی ست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نماز گذارد بر کشتگان اُحد و گفت بر حمزه هفتاد تکبیر و باینکه روایت کرد بخاری از عقبه بن عامر که نماز گذارد آنحضرت بر قتلای احد و گفت طائفه که نماز گذارده نشود بر وی عملا بروایت جابر شافعی گفته آمد ند اخبار گویا که عیان اند از وجوه متواتره که آنحضرت نماز نگذارد بر کشتگان اُحد و آنکه مروی ست که گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد تکبیر گفت صحیح نیست و لائق ست کسی را که معارضه کرد این احادیث صحیحه را باین روایت که حیا کند و شرم نماید بر جان خود و اما حدیث عقبه پس در نفس حدیث واقع شده که این بعد هشت سال بود یعنی مخالف می گوید که نماز گذارده نمی شود بر قبر بعد اطالت مدت پس استدلال بآن ناتمام باشد و گویا که آنحضرت دعا و استغفار کرد برای ایشان تا آنکه معلوم کرد قرب اجل خود پس وداع کرد ایشان را باین دعا و دال نیست این بر نسخ حکم ثابت انتهی و مؤید بودن او دعا ست فراهم نکردن اصحاب چه اگر نماز جنازه می بود اصحاب را آگاه می فرمود و نماز بجماعت ادا میکرد چنانکه در نماز بر نجاشی کرد زیرا که جماعت افضل ست قطعًا و اهل اُحد اولی تر اند بافضل و نیز مروی نیست از آنحضرت که نماز گذارده باشد بر قبری تنها و حدیث عقبه را بخاری باین لفظ آورده انه صلی الله علیه و سلم صلی علی قتلی احد بعد ثمان سنین و زیاده کرد ابن حبان و لم تخرج من بيته حتى قبضه الله تعالى انتهی و [illegible] علیه السلام قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا تغالوا في الكفن گران بها مکنید در کفن پس در وی منع ست از زیادت ثمن در کفن فانه یسلب سلبا سریعا زیرا که وی ربوده می شود شتابی یعنی زود کهنه و خراب می شود پس چه حاجت نفاست و گران بهاست در حدیث عایشه که نظر کرد ابو بکر بسوی جامه که بیمار می شد در آن و در وی داغی بود از زعفران پس گفت بشوئید این جامهٔ مرا و بیفزائید بر آن دو جامهٔ دیگر و کفن کنید مرا در آن گفتم این کهنه است گفت زنده سزاوارتر ست بجدید از مرده این جامه برای ریم و زرداب و تراب ست ذکره البخاری مختصرًا رواه ابو داود من رواية الشعبي عن علي كرم الله وجهه و در سندش عمر بن هشام جنبی ست بفتح جیم و سکون نون و بای موحده و وی مختلف فیه ست و در وی انقطاع ست میان شعبی و علی رضی الله عنه زیرا که گفت دارقطنی که وی نشنیده است از علی جز یک حدیث

وعن عايشة رضي الله عنها گفت عایشه برگشت رسول خدا از بقیع و من می یابم درد در سر خود و میگویم وا راساه یعنی های سر من پس ان النبي صلى الله عليه و سلم قال لها فرمود آنحضرت مر عایشه را لو مت قبلي [illegible] اگر بمیری پیش از من هر آئینه غسل دهم ترا فغسلتك بلام تحریف ست و آنچه در کتب ست فغسلتك ست بفا و همین ست صواب و فرق میان هر دو این ست که اول شرطیه ست و ثانی برای تمنی کذا في التخمير الحديث تا آخر حدیث و آن این ست که کفن کنم ترا و نماز گذارم بر تو و دفن

سازیم ترا واصل این حدیث در بخاری ست باین لفظ که اگر شود این چنین ومن زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا نمایم و در وی دلالت ست بر آنکه
غسل دادن یکی از دو زوج مرد دیگرے را جائز ست وهو قول الجمهور وشوکانی گفته اولی ست و رجحه فی المصفی و ابوحنیفه گفت مرد زن را نه دهد
بخلاف عکس بنابر ارتفاع نکاح ونیست عدت بروی وحدیث رادّ قول اوست در زوجین واما اجانب پس ابوداود در مراسیل از حدیث
ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سهل از مکحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مُرد زن با مردان ونیست میان ایشان
زنی جز وی ومُرد مرد با زنان ونیست همراه ایشان مردی غیر او پس این هر دو تیمم نمایند و دفن کنند واین هر دو بمنزله کسی اند که نمی یابد
آب را انتهى ومحمد بن سهل را ابن حبان در ثقات ذکر کرده وگفت بخاری لایتابع علی حدیثه واز علی کرم الله وجهه است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لا تبرز فخذک ولا تنظر الی فخذ حی ولا میت رواه ابوداود وابن ماجة ودر اسنادش اختلاف ست رواه احمد وابن ماجة وصححه
ابن حبان ورواه الدارمي والدارقطني والبيهقي ودر سندش محمد بن اسحق ست ونیست وی متفرد بدان بلکه متابع وی ست درین روایت
صالح بن کیسان نزد احمد ونسائی و ۱۰ اسماء بنت عميس رضي الله عنه ان فاطمة رضي الله عنها اوصت ان [illegible]
علي عليه السلام بدرستیکه فاطمه زهرا وصیت کرد اینکه غسل دهد او را علی مرتضی کرم الله وجهه واین نیز دال است بر آنچه دال ست حدیث
اول واما غسل زن زوج خود را پس دلیلش روایت ابوداود ست از عائشه که گفت لو استقبلت من امری ما استدبرت ما غسل رسول الله
صلی الله علیه وسلم غیر نسائه وصححه الحاکم اگرچه قول صحابیه است وهمچنین حدیث فاطمه رضی الله عنها دلالت می کند بر آنکه این امری معروف بود
در حیات وی صلی الله علیه وسلم ومؤید اوست روایت بیهقی که ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود اسماء بنت عمیس را که غسل دهد او را
واستعانت کرد وی بعبد الرحمن بن عوف بنابر ضعف خود ازان واین در محضر صحابه بود وهیچ یکی از انها انکار نکرد بروی درین امر وباین
رفته اند جمهور وهمچنین هر قریب اولی ست بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب تر ست در شما اگر میداند
واگر نمیداند پس کسیکه میبیند در وی بهره وحصه از امانت وورع اخرجه احمد والطبرانی ودر اسنادش جعفر جعفی ست شوکانی گفته این حدیث
اگرچه صالح احتجاج نیست ولیکن قرابت را مزیت ست وزیادت مهر وشفقت ست که موجب کمال عنایت باوست انتهى وخلاف درین
مسئله احمد بن حنبل راست گفت بنابر ارتفاع نکاح کذا فی الشرح ودر دلیل الطالب که از کتب حنابله است گفته للرجل ان یغسل زوجته
وامته وبنت دون سبع وللمرأة غسل زوجها وسیدها وابن دون سبع انتهى رواه الدارقطني والشافعي وابونعيم والبيهقي باسناد
حسن و ۰ بريدة في قصة الغامدية التي امر النبي صلى الله عليه وسلم برجمها في الزنا روایت ست از بریده
در داستان زن غامدیه آنکه امر کرد رسول خدا برجم او در حد زنا وغامدیه منسوب ست بسوی غامد وبیاید قصه او در حدود وقال گفت
بریده ثم امر بها فصلي عليها پس امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی و دُفنت ودفن کرده شد وازینجا معلوم شد که نماز
بر جنازه محدود بحد زنا وسرقه وجز آن رواست ولیکن نیست در وی اینکه آنحضرت خود بران نماز گذارده ومالک گفته امام بر مقتول در حد نماز
نگذارد زیرا که فضلا بر فساق برای زجر آنها نمی گذارند این چنین ست در شرح مغربی ولیکن آنحضرت در حق غامدیه فرموده انها تابت توبة
لو قسمت بین اهل المدینة لوسعتهم او کما قال وعلما را خلاف ست در نماز بر فساق وبر مقتول در حد وبر محارب وبر ولد زنا ابن العربی گفته
مذهب علما کافه صلوة است بر هر مسلم ومحدود ومرجوم وقاتل نفس وولد زنا رواه مسلم ووارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر
وعن جابر رضي الله عنه قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم برجل قتل نفسه بمشاقص آورده شد آنحضرت را مردی

شته بود جان خود را بمشاقص جمع مشقص ست بمعنے نصل عریض و در روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست فلم یصل علیه پس نماز نگذا
روی وازینجا معلوم شد که بر قاتل نفس نماز گذاردن نیست واختلاف کرده اند علما درین باب بعضے گفته اند که نماز گذارده شود بر هر که نماز میگذا
جانب قبله و بر قاتل نفس انتهی و مذهب جمهور ایمه این ست و نزد امام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبینه نه و نگذاردن آنحضرت نماز را بروی
حتمال دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفت باب من قتل نفسه لم یصل علیه وبه قال الشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذارده و دیگرا
م منع نکرده چنانکه در حق مدیون و غال کرده و ظاهر همین ست و در روایتی نیز آمده واین موافق ست بقول امام احمد که امام نماز نگذا
دیگران بگذارند ولیکن لفظ حدیث عام ست از ان رواه مسلم والنسائی والترمذی وقال حدیث حسن صحیح خطابی گفته معنی ترک صلا
عقوبت اوست و ردع غیر از مثل فعل وی و بود عمر بن عبد العزیز که نمی دید نماز بر قاتل نفس وکذلک قال الاوزاعی واکثر فقها گویند یصلی علیه
نتهی و گفته اند درین حدیث که صحابه گذاردند بروی و این چنان ست که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار در اول امر و امر کرد صحابه را بنماز بروی
سبل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بر قاتل نفس قول تمام باشد ورنه رای عمر بن عبد العزیز اوفق ست بحدیث مگر آنکه در
روایت نسائی ست اما انا فلا اصلی علیه وازین اخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی نماز گذارده انتهی و
عن ابی هریرة رضی الله عنه فی قصة المرأة التی كانت تقم المسجد روایت ست از ابو هریره در قصهٔ زنی که جاروب میدا
مسجد شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم مکنسه یعنے جاروب و قمامه کناسه یعنی خاکروبه واین زن
سیاه بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشک راوی که زن بود یا جوانی بود که جاروب میداد فسأل عنها رسول الله صلی الله علیه و
فقالوا ماتت پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پس گفتند که مُرد فقال افلا كنتم اذنتمونی فكانهم صغروا امرها
پس گفت آیا نبود ید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر بمن نکردید پس گویا که صحابه خرد پنداشتند شان آن زن و حقیر پنداشتند او را و خیا
کردند که لائق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و در حقیقت ملحوظ و منظور الشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله
علیه وسلم مصنف درینجا جزم کرده که این قصه با زن بود و در بخاری ست ان رجلا اسود او امرأة سوداء بشک از ثابت راوی حدیث لیکن
در روایت دیگر بخاری از ثابت صریح آمده که گفت ولا اراه الا امرأة و باین جزم کرده ست ابن خزیمه از طریق دیگر از ابی هریره وگفت امرأة
سوداء ورواه البیهقی ایضا باسناد حسن وسماها ام محجن وافاد ان الذی اجابه صلی الله علیه وسلم عن سواله هو ابو بکر و در بخاری ست عوض فسأل
عنها فقال ما فعل ذلك الانسان قالوا مات یا رسول الله الحدیث فقال دلونی علی قبرها فدلوه فصلی علیها پس گفت آنحضرت راه
نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی پس نماز گذارد بروی و اختلاف ست در نماز گذاردن بر قبر جمهور علما
برانند که مشروع ست خواه گذارده باشد پیش از ان یا نه ابراهیم نخعی و ابوحنیفه و مالک برانند که اگر پیش ازین نگذارده اند درست ست و در
روایتی از احمد نیز همچنین آمده ست و در روایتی از مالک آمده که آنکس که گذارده ست یکبار نگذارد و آنها که نگذارده اند اگر بگذارند روا ست
نزد ابوحنیفه که درست ست بر تقدیری ست که ریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرده آنرا بعضے بسه روز و امام ابوحنیفه و ابو یوسف میگویند
آنچه وارد شده ست در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار ست و لهذا ذکر کرده نشده ست در بعضے روایات ذکر
تکبیرات و آن روایات که دران ذکر تکبیرات ست صحیح نیست چنانکه مروی ست از آنحضرت گذاردن نماز بر شهدای احد بعد از هشت سال
بطریق تودیع بود نه نماز یا از خصائص نبوی ست چنانکه از ان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد ولیکن در حدیث بخاری و مسلم

از ابن عباس آمده که آمد آنحضرت بسوی قبری تازه و نماز گذارد بروی و صف کشیدیم ما پس آنحضرت و برآورد چهار تکبیر و همچنین نماز گذارد آنحضرت بر قبر ام سعد بعد یکماه اخرجه الترمذی من حدیث سعید بن المسیب شوکانی گفته حدیث نماز بر قبر ثابت شده است از شش وجه بلکه هشت وجه انتهی و چون حدیث تکبیرات درین نماز در صحیحین موجود باشد پس صحیح نبودن آن هیچ معنی ندارد و تخصیص آن بحضرت نبوی بمجرد احتمال نتوان کرد تا وقتی که معارض مساوی یا مقدم موجود نباشد در سبل گفته واما القول بان الصلوة علی القبر من خصائصه صلی الله علیه وسلم فلا ینهض لان دعوی الخصوصیة خلاف الاصل انتهی و نیز گفته اختلاف کرده اند قائلین نماز بر قبر در مدت بعضی یکماه و بعضی بوسیدگی میت و بعضی تا ابد گفته اند قلت هذا هو الحق اذ لا دلیل علی التحدید بمدة انتهی و تاویل آن بدعا و استغفار صرف ظاهر حدیث است و خود نماز دعا و استغفار بیش نیست و نماز بر شهدای احد بطریق تودیع محتاج سند است و استدلال در پنجا نه همین نماز بر اهل احد است بلکه روایات دیگر موجود است که دلالت صریح میکند بران مثل آنکه نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر براء بن معرور و وی مرد و آنحضرت در مکه بود پس چون از مکه قدوم آورد نماز گذارد بر قبر وی و این بعد دو ماه از وفات وی بود و نماز گذارد بر غلام انصاری که دفن کرده شد بشب و آگاه نشد آنحضرت بموت وی اخرجه البخاری در سبل گفته ویدل له ایضا احادیث وردت فی الباب عن تسعة من الصحابة اشار الیها فی الشرح انتهی و زاد مسلم و زیاده کرد مسلم در روایت خود نه بخاری زیرا که این زیادت مدرج است از مراسیل ثابت کما قال احمد ثم قال ان هذه القبور مملوة [redacted] بهم بصلوتی علیهم پس فرمود آنحضرت بدرستیکه این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مردها اند و بتحقیق خدای تعالی روشن میگرداند آن قبرها را بسبب نماز گذاردن من بر ایشان و ازین عبارت تخصیص این نماز با آنحضرت چنانکه گفته اند مفهوم نمیگردد بلکه ظاهر ازان جواز نماز است بر قبر آری اگر تنویر قبور را مخصوص بصلوة آنحضرت دارند خواه بر قبر باشد یا علیحده می تواند شد ولیکن چون دعای اهل صلاح از غیر انبیا هم مرجو القبول است این احتمال هم ضعفی پیدا کرد غایت آنکه تنویر نبوی ابلغ و اتم و اکمل باشد از غیر و درین خود شک نیست اما اصل جواز باقی است وعن حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینهی عن النعی بود آنحضرت که نهی میکرد از نعی بفتح نون و سکون عین مهمله خبر موت و بفتح نون و کسر عین و تشدید یا نیز روایت است بمعنی خبر موت رسانیدن در قاموس گفته نعاه له نعوا و نعیا و نعیانا اخبره بموته و در ترمذی است از حدیث عبد الله بن مسعود که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دور دارید خود را از نعی زیرا که نعی از عمل جاهلیت است اما در سندش ابو حمزه میمون اعور است و نیست قوی و درین باب حدیثها است و تفسیر کرده است ترمذی نعی را باینکه نعی نزد شان ندا کردن است در مردم که فلان بمرد تا حاضر جنازهٔ او شوند و بعض اهل علم گفته اند باک نیست در اعلام آدمی قرابت و اخوان خود را و مروی است از ابراهیم لا باس ان یعلم الرجل قرابته انتهی گفته اند که محرم فعل جاهلیت است که یکی را می فرستاد بر درهای خانها و بازارها تا اعلام کند بخبر موت میت و در نهایه گفته مشهور در عرب آنست که چون در انها مردی شریف می مرد یا مقتول می شد سواری نزد قبائل می فرستادند که خبر مرگش باو شان میرسانید انتهی در سبل گفته و یقرب عندی ان هذا هو المنهی عنه گویم منجمله نعی است نعی کردن از بالای مناره چنانکه معروف است درین اعصار در موت عظما ابن العربی گفته از مجموع احادیث سه حال ماخوذ می شود یکی اعلام اهل و اصحاب و اهل صلاح و این سنت است دوم خواندن جمع کثیر برای مفاخرت و این مکروه است سوم اعلام بنوع دیگر از نیاحت و نحو ذلک و این حرام است انتهی و گویا سنیت اعلام اهل از ینجا اخذ کرده که لابد است از جماعتی برای غسل و نماز و دفن و یدل له قوله صلی الله علیه وسلم الا اذنتمونی و نحوه و منه

حديث نعي النجاشي رواه احمد وابن ماجة والترمذي وحسنه يعني گفت ترمذي كه اين حديث حسن صحيح ست **وعن ابي هريرة**
رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نعى النجاشي في اليوم الذي مات فيه بدرستيكه آنحضرت خبر داد مردم را بمرگ
نجاشي در روزيكه مرده وي در آنروز يعني همان روز نجاشي بفتح نون وتخفيف جيم وبعد الف شين معجمه وياي مشدده يا مخففه لقب پادشاه
حبشه است هر كه باشد ونام اين نجاشي كه حضرت از مرگ وي خبر داد اصحمه بود دين نصارى داشت ايمان آورد بحضرت وهجرت كردند
صحابه بسوي او ووي خدمتهاي ايشان كرد وخرج بهم الى المصلى فصف بهم وكبر عليه اربعا بيرون آمد آنحضرت با مردم
بسوي مصلاي عيد پس صف بست بمردم وتكبير برگو بر وي چهار تكبير ودرينجا دلالت ست برانكه نعي اسم ست براي اعلام بموت وآن
براي مجرد اعلام جائزست ونيز در وي دلالت ست بر شرعيت نماز جنازه بر غائب ودر وي اقوال ست اول آنكه مشروع ست مطلقا
وبه قال الشافعي واحمد وغيرهما وگفت ابن حزم لم يأت عن احد من السلف خلافه وگفت شوكاني نياورد مانع ازين نماز چيزي كه معتد به باشد
وراست گفته زيرا كه حديث صحيحين خالي ست از معارضه مساوي يا مقدم پس عمل بران متعين باشد دوم منع ست مطلقا واين مذهب
حنفيه ومالك ست شيخ در ترجمه گفته حنفيه مي گويند كه نجاشي نسبت با آنحضرت صلى الله عليه وسلم غائب نبود بلكه برداشته شد سرير وي
وآورده شد نزد آنحضرت يا كشف كرده شد پرده از وي ورويت امام كافي ست واز آنحضرت صلى الله عليه وسلم در غير نجاشي مثل معاوية
مزني كه در مدينه مرد وآنحضرت به تبوك بود وبر زيد بن حارثه وجعفر بن ابي طالب كه در غزوه موته شهيد شدند نيز نماز غائبانه روايت
كرده اند ودر اسناد آن احاديث سخن ست وبر تقدير صحت آن مخصوص بحضرت رسالت ست صلى الله عليه وسلم والآن در حرمين شريفين
زادهما الله تعظيما وتشريفا متعارف ست وبعضي حنفيه نيز ميكنند انتهى گويم چون در حرمين متعارف ست وبعض حنفيه نيز مي كنند معلوم
شد كه مخصوص با آنحضرت نبوده است وحديث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر معاوية بن معاوية المزني وقيل الليثي از ابي امامة بن سعد در طبقات
از حديث انس روايت كرده وسيوطي آنرا در جمع الجوامع از انس در بيان فضل قل هو الله احد آورده ومصنف در فتح الباري گفته كه اگرچه اين خبر
ضعفي دارد ليكن نظر بمجموع طرق وتعدد آن قوتي پذيرفته انتهى واحاديث نماز بر زيد بن حارثه وجعفر وابن رواحه را واقدي در مغازي روايت كرده
وهم سيوطي از عطا بروايت ابن ابي شيبه آورده پس اين روايات اگر بالاستقلال در خور استدلال نيند باري از مرتبه متابعت وشهادت خود نازل
نيستند وحديث باب كه در صحيحين مروي ست تنها براي اثبات ما نحن فيه كافي ست وتاويل مانعين بطي ارض يا كشف پرده يا تخصيص آن با آنحضرت عم
همه احتمال ست نه استدلال واحتياج سند دارد ولهذا ابن دقيق العيد گفته كه اين قول محتاج بنقل ست وبمجرد احتمال ثابت نمي شود ودر سفر السعادة
گفته بر هر غائب نماز نگذاردي اما صحيح شده كه بر نجاشي ومعاويه ليثي گذارده انتهى وعمل حرمين مرجح اوست سوم آنكه نماز بر غائب جائزست در
همان روز كه وي مرده يا قريب ازان نه بعد اطالت مدت چهارم آنكه جائزست وقتي كه ميت در جهت قبله باشد ووجه تفصيل در قولين مع جمود ست
بر قصه نجاشي ودر سبل گفته مانع مطلق گفت كه نماز بر نجاشي خاص بنجاشي بود حال آنكه معلوم شده است كه اصل عدم خصوصيت ست واعتذار كرده اند
بقول اهل قول خامس كه گذارده مي شود نماز بر غائب وقتي كه مرده باشد در زميني كه هيچ كس دران بر وي نماز نگذارده است همچو نجاشي كه موت وي
در زميني شده كه اهل آنجا مسلمان نبودند واختاره ابن تيمية ونقله المصنف في فتح الباري عن الخطابي وانه استحسنه الروياني گفته كه اين
محتمل ست وليكن واقف نشدم من در چيزي از اخبار كه نماز نگذارد بر وي هيچ يكي در شهر وي انتهى گويم اگر ثابت شود كه بر نجاشي هيچ
يكي در بلد وي نماز جنازه نگذارده بود باين جهت آنحضرت گذارد تاهم قول تمام نيست زيرا كه ثابت شده كه معاويه مزني در مدينه مرد

وزید و جعفر و ابن رواحه در غزوهٔ موته شهید شدند و مسلمانان بر ایشان نماز گذاردند مع هذا آنحضرت هم بگذارد و نیز این وجه هم ترحم با شهید
و این جواب بر قاعدهٔ حنفیه است که بر شهید نماز میگویند ورنه نماز بر معاویه برای حجت کافی ست متفق علیه و نیز این حدیث حجت حنفیه است
در اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیرا که این حدیث را طرق و الفاظ ست ابن عبد البر در استذکار از طریق بکر بن سلیمان بن ابی حیثمه عن ابیه آورده
که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تکبیر می گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی مصلی و صف بستند
مردم پس او و گفت چهار تکبیر پس ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای عز و جل رواه البیهقی و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن شعبة
و نیز روایت کرد بیهقی از ابی وائل که تکبیر می گفتند در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد عمر بن خطاب اصحاب را و خبر داد
هر کس بانچه دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابراهیم نخعی که مجتمع شدند اصحاب آنحضرت در خانهٔ ابن مسعود
پس اجتماع کردند بر اینکه تکبیر بر جنازه چهار ست گفت رافعی اولی چهار تکبیر ست بنا بر استقرار امر بر آن و اتفاق صحابه والله اعلم گویم عجب ست
از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر انچه موافق غرض آنها ست و ترک می کنند احتجاج بانچه نه موافق غرض ست اگرچه دلالت حدیث بر هر دو
امر یکسان باشد چنانکه صنیع ایشان درین جا ست که بر اربع تکبیرات حجت آوردند و بنماز بر غائب که دلالت حدیث بران اصرح ست از دلالت
بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بران یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صنیع ناظر ست در تقدیم
رای و قیاس بر نصوص ادله و لهذا انکار جماعتی از علما در هر عصر بر اصول و فروع ایشان متوجه شده و نیست این مگر ترجیح بلا مرجح در بسیاری
از مواضع چنانکه معلوم شده و بباید و نیز استدلال کرده اند علما باین حدیث بر کراهت نماز بر جنازه در مسجد بنا بر خروج آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و قول بکراهت حنفیه و مالکیه راست و رد کرده اند باینکه در حدیث نهی از نماز در مسجد نیست و انچه مکروه ست نزد قائل کراهت ادخال
میت ست در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و تکثیر جماعت مصلین بروی بوده و نیز درین حدیث شرعیت صفوف ست
بر جنازه زیرا که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صف ثانی یا ثالث بود و بوب له البخاری باب من صف صفین او ثلثة علی
الجنازة خلف الامام و درین حدیث از اعلام نبوت اعلام ایشان ست بموت وی در روزیکه وفات کرد با بُعدی که مابین مدینه و حبشه ست

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل مسلم یموت فیقوم
علی جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازهٔ وی چهل مرد درین اشارت ست که مجرد
ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر ست و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرمود لا یشرکون بالله
شیئا که شریک نمی گردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را و تواند بود که این قید برای احتراز باشد از مسلمانان مشرک کما قال تعالی وما
یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و چون انتفاء از شرک خصوصا انچه ازان در غایت دقت و خفاست خیلی دشوار ست
لهذا ذکر این جمله بقصد تنبیه غافلان و ایقاظ نائمان مناسبت تمام دارد بمقام و در ذکر عدد اربعین دلیل ست بر فضیلت تکثیر جماعت
بر میت و در روایتی آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بروی امتی از مسلمانان که برسند ایشان همه بیک صد کس شفاعت کنند در حق
آن مسلمان مگر آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایتی سه صف آمده رواه اصحاب السنن قاضی گفته می گویند که این احادیث
بجواب سائلان واقع شده که هر یکی را جواب موافق سوال شان داده و محتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده باشد هر یکی را بقبول
شفاعت هر واحد ازین اعداد و نیست تنافی میان اینها زیرا که مفهوم عدد مطروح ست با وجود نص پس همه احادیث معمول بها ست

وشفاعت ایشان هم [illegible] ست الا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی درحق وی ودر وی دلیل ست بر اینکه شفاعت مومن نافع ومقبول ست نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کرده شدند کسانیکه حاضر شدند جنازهٔ امام احمد بن حنبل را رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت لک واز زنان شصت هزار وگفته اند اسلام آوردند روزیکه مرد وی بست هزار کس از نصاری ویهود ومجوس انتهی وهمچنین در جنازهٔ شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه قدس سره ازدحام بسیار شد دو لک وشصت هزار مرد وپانزده هزار زن بشمار درآمد وجنازهٔ امام احمد هائلهٔ عظیمه بود بسبب کثرت اهل بلد وتعظیم آنها برای او بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت واهل آن عشر عشیر اهل بغداد نبودند وهم حاکم حاضر نبود وسید صفی الدین الحنفی النابلسی در قول جلی در ترجمهٔ وی نوشته لم یوجد فی الاسلام من اجتمع فی جنازته لما مات ما اجتمع فی جنازة الشیخ تقی الدین بن تیمیه رح غیر الامام احمد کما اشار الیه الحافظ ابن ناصر الدین فی الرد الوافر وقد صح عنه صلی الله علیه وسلم انتم شهداء الله فی الارض انتهی وازینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد ولهذا درحق این هر دو امام همام بعد موت ایشان صلحای اسلام منامات حسنهٔ کثیره دیده اند وبر علو رتبهٔ ایشان در جنت مطلع شده والله یختص برحمته من یشاء **وعن سمرة بن جندب** رضی الله عنه قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها فقام وسطها گفت سمره نماز گذاردم پس آنحضرت صلعم بر جنازهٔ زنی که مرد در حالت زچگی پس ایستاد آنحضرت صلعم در وسط آن زن روایت مشهور بتحریک سین ست وبسکون سین نیز روایت کرده اند وبتحریک بمعنی میانه وبسکون بمعنی میان ست چنانکه بعضی ظرفا گفته اند که متحرک ساکن ست یعنی یکی ست که نمی جنبد وازجائی بجائی نمی رود وساکن متحرک ست یعنی می جنبد ودر مواضع متعدد ست متفق علیه در ترجمه گفته واین متمسک شافعی ست که میگوید مستحب ست وقوف امام نزد عجیزهٔ امرأة ومذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته که این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط ست باعتبار اعضا زیرا که فوق آن دست وسر ست وتحت وی بطن وران وپاها ومحتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه وراوی گمان کرده که مقابل عجیزه ایستاد از جهت تقارب هر دو محل شمنی گفته که روایت ست از ابی حنیفه رحمه الله یعنی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت ست انتهی در حجة الله البالغه است امام در جنازه بجائی ایستد که میت در میان او وقدری میان قبله باشد انتهی شوکانی گفته بایستد امام برابر سر مرد وسینهٔ زن زیرا که در حدیث انس بن مالک ست که وی نماز گذارد بر جنازهٔ مردی وایستاد نزدیک سر او وچون برداشته شد آن جنازه آورده شد جنازهٔ زنی پس نماز گذارد بروی وایستاد برابر وسط او پس پرسیده شد ازان وگفته شد که آیا رسول خدا همچنین می کرد ومی ایستاد در جنازهٔ مرد وزن گفت بان اخرجه احمد وابو داود والترمذی وحسنه وابن ماجة ولفظ ابی داود اینست که همچنین میگذارد آنحضرت صلعم ومی ایستاد نزدیک سر مرد وعجیزهٔ زن گفت آری وحدیث صحیحین که در کتاب ست مخالف روایت عجیزه نیست زیرا که عجیزهٔ زن وسط او ست وخلاف درین مسئله معروف ست وحق همین ست که گفته شد انتهی ودر سبل گفته در حدیث دلیل ست بر شرعیت قیام نزد وسط زن واین مندوب ست وواجب استقبال جزوی ست از میت مرد باشد یا زن واختلاف علماست در حکم استقبال درحق مرد وزن ابو حنیفه گفته هر دو برابر اند ومروی ست از شافعی که بایستد برابر سر مرد وعجیزهٔ زن بحدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در فتح گفته که اشاره کرد بخاری بایراد حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس انتهی وگذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف **وعن** روایت ست از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرستیکه عایشه رضی الله عنها هرگاه

کرد سعد بن ابی وقاص قالت گفت در آرید او را در مسجد تا انکه نماز گذاریم من بر وی پس انکار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله لقد
صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء بخدا سوگند هر آیینه بتحقیق گذارد آنحضرت بر دو پسران زنی که نامش و نعت
وصفتش بیضا است فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یکے سهیل و دیگر سهل است و هر دو صحابی اند و مشهور اند نسبت بمادر و نام پدر ایشان
وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده که گفت عایشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را رواه مسلم در ترجمه مشکوة
گفته علما را اختلاف است در گذاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد
و قوم در مسجد یا امام با بعضے از قوم خارج مسجد باشد و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت
بنا بر آنست که مسجد مبنی برای نماز فرض و توابع اوست از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعضے گفته اند مکروه نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد
و این بنا بر آنست که کراهیت از جهت تلوث مسجد است و اول موافق تر است با طلاق حدیث اما اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی ست
یا تحریمی و اول ظاهر تر است و نزد شافعی جائز ست بے کراهت و مذهب مالکی موافق ماست و از امام احمد نصی نیافتیم و ظاهر آنست که با
شافعی ست دلیل شافعی حدیث عایشه است و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره است که هر که نماز گذارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را
و اما حدیث عایشه روایت واقعه مخصوص ست نه عام و انچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را یکبار کرد و تواند که از جهت ضرورتے
باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است که آنحضرت معتکف بود ازین جهت بگذارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج
مسجد بود و درین صورت اختلاف ست میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار
قرب وی بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجرهاے ازواج مطهره ایضاً مبنی بران ست و ظاهر
می شود که این ست معنی انچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز ست در وی بے کراهت و نیز انکار صحابه و تابعین
با کثرت ایشان دلیل ست بر آنکه امر قرار یافته بود بعد ازان بر ترک و نسخ و ازینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسیان محل سخن ست بلکه
وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کما قیل و در شرح سخن درینجا بسیار ست فلینظر ثمه انتهی گفت کاتب حروف عفی عنه مذهب
جمهور و شافعی و ابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد و هو الاقوی زیرا که انچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد
حنفیه ذکر کرده رای محض ست معارض روایت حدیث نتواند شد و همچنین انچه در وجه خارج مسجد گفته و دلیلی که از حدیث آورده حقیقتش این است
که حدیث مذکور نزد ابو داود باین لفظ ست من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء و امام احمد نص کرده بر ضعف وی زیرا که متفرد ست بدان صالح
مولی التوءمة و وی ضعیف ست با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود بلفظ فلا شیء علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت حنفیه بر قائل جواز
و قول بخصوصیت واقعه مرویه عایشه مدفوع ست بانکه مروی ست از عمر رضی الله عنه که نماز گذارد بر ابو بکر در مسجد و همچنین نماز گذارد صهیب
بر عمر در مسجد و انکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه نسیان را بسوی آنها بر جای خود ست و قول نسیان وی
رضی الله عنها النسخ فعل سابق را منظور فیه ست و النسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد و اینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نهی از نماز جنازه در مسجد
موجود نیست و تاویل نماز بر پسران بیضا با آنکه آن هر دو خارج از مسجد بود و آن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج
عایشه است و در سبل گفته لا یخفی بعده و در قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصه نجاشی
که آنحضرت در مسجد بر وی نگذارد بلکه بسوی فضا بر آمد و جواب ازان گذشت و نیز اینجا جنازه نجاشی حاضر نبود و نماز بر جنازه غائب چیزی دیگر ست

ونماز بر جنازهٔ حاضر ور بے چیزی دیگر وآنکه شیخ حوالهٔ شرح یعنی لمعات راده که در ان سخن بسیارست این شرح از نظر محرر سطور نگذشته ورنه
در سخن بسیارش سخن میرفت وطریقهٔ حضرت ایشان عفا الله عنا وعنهم در جواب مخالفین حنفیه غالبا ایجاد اوهام وتولید احتمالات ست لا اختیار الله
وجائیکه استدلال بروایات کرده اند سرمایهٔ آن همه فتح القدیر شیخ ابن الهمام ست پس مخفی ظاهرست که روایات صحیحه وسنن ثابته باحتمال وتاویلات
بے سند هرگز رد ونسخ نمی پذیرد تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود ووقت تعارض سبیل ترجیح یکے از دو امرست بیکی از وجوه
ترجیح که در اصول فقه وحدیث مقرره شده است فافهم **وعن** ابی عیسے عبد الرحمن بن ابي ليلى ولادت وی در سنه ششم
از بقیهٔ خلافت عمر بود رضي الله عنه از کبار تابعین ست صد وبست صحابه را دریافته روایت می کند از علی بن ابی طالب وعثمان بن عفان
وغیر ایشان وی در کوفه بود وبے نظیر وقت خود ست وفات وی در سنه هشتاد و دو بوده ودر سبب وفاتش اقوال ست قیل فقد بدیر الجماجم
وقیل قتل بدجیل وقیل غرق فی نهر البصرة سمع منه الشعبی ومجاهد وابن سیرین وخلق سواهم کثیر ووی در طبقهٔ اولی ست قال کان زید بن ارقم
گفت بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه ست یکبر علی جنائزنا اربعا تکبیر می گفت بر جنازهای ما چهار تکبیر وانه کبر علی
جنازة وبدرستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسألناه فقال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یکبرها
پس پرسیدیم او را از اینکه تو همیشه چهار می گفتی امروز پنج چرا گفتی پس گفت زید بود رسول خدا که می گفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج هم می گفت
در سبل گفته گذشت در حدیث ابو هریره که گفت آنحضرت بر جنازهٔ نجاشی چهار تکبیر ومروی ست این از ابن مسعود وابو هریره وعقبه بن عامر
وبراء بن عازب وزید بن ثابت ودر صحیحین ست از ابن عباس که نماز گذارد بر قبری وگفت چهار تکبیر وابن ماجه از ابو هریره آورده که نماز گذارد
آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکبیر وگفت ابو داود ولیس فی الباب اصح منه وباین رفته اند جمهور از سلف وخلف واز ایشان اند
فقهاے اربعه وروایتی ست از زید بن علی رضی الله عنه ورفته اند هدویه باینکه پنج تکبیر گوید واحتجاج کرده اند باینکه علی بر فاطمه رضی الله عنها
پنج تکبیر گفت وحسن بن علی بر پدر خود وابن الحنفیه بر ابن عباس وتاویل کرده اند که مراد بروایت اربع ماعدای تکبیر افتتاح ست وهو بعید انتهی
کلامه گوییم شوکانی گفته اختلاف کرده اند صحابه وتابعین ومن بعدهم در عدد تکبیر جنازه جمهور گویند چهارست وجماعتی از صحابه وتابعین
بر آنند که پنج ست وقاضی عیاض گفته اختلاف صحابه درین باب از سه تا نه بوده ست وابن عبد البر گفته که دعوی اجماع بر چهار مردودست
زیرا که خلاف درین مسئله از زمان صحابه تا هذا الآن معروف ست وهیچ وجه برای عدم حمل بر خمس نیست زیرا که خارج ست بمخرج صحیح
با آنکه این زیادت غیر منافی ست انتهی پس حق خیارست در اربع وخمس **رواه مسلم والاربعة** یعنی ابو داود وترمذی
ونسائی وابن ماجه شیخ در ترجمه گفته ایمهٔ اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واز اصحاب وی زیاده از ان مروی
وماثورست وگفته اند که آنچه ثابت شده ست از آنحضرت آخر الامر چهارست وبرهمین ست قرار داد ودر شرح زیاده ازین کلام کرده شده است
انتهی وما نیز در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **وعن علی** علیه السلام انه کبر علی سهل بن حنیف
بضم مهمله ونون وتحتیه ستا وقال انه بدری تکبیر گفت علی بر جنازهٔ سهل شش بار وفرمود که وی بدری ست حاضر شده است
بدر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم **رواه سعید بن منصور واصله فی البخاری** آنچه در بخاری ست اینست ان علیا
کبر علی سهل بن حنیف زیاده کرد برقانی در مستخرج خود ستا کذا ذکره البخاری فی تاریخه ورواه ابن خیثمة من وجه آخر عن عبد الله بن معقل
وقال خمسا مصنف در فتح الباری گفته که از علی رضی الله عنه آمده که وی بر اهل بدر شش تکبیر میگفت وبر سائر صحابه پنج وبر سائر مردم چهار

وابن ابی شیبہ از جابر آوردہ کہ نماز گذارد آنحضرت بر اصحمہ بہفت تکبیر وابن عساکر از وی آوردہ کہ اگر مردی بودے کہ بدر وشجرہ را حاضر شدہ بودے
بر وی نہ تکبیر گفتے وبر مردی کہ بدر را حاضر شدہ نہ شجرہ را یا شجرہ را نہ بدر را بر وی ہفت تکبیر بر آوردی واگر ہیچ کدام را ازین دو جا حاضر نشدہ چہار
تکبیر گفتے ودر مبسوط حنفیہ گفتہ کہ ابو یوسف پنج تکبیر می گفت واز احمد نیز روایتی ہست وبکر بن عبد اللہ مزنی بر ان رفتہ کہ کم از سہ
وزیادہ بر ہفت نباید گفت انتہی وبالجملہ در کمیت تکبیرات جنازہ اختلاف ست بیہقی از سعید بن المسیب آوردہ کہ عمر گفت این ہمہ بود
چہار وپنج پس اجتماع کردیم بر چہار ورواہ ابن المنذر من وجہ آخر عن سعید وروایت کرد نیز بیہقی از ابی وائل کہ گفت تکبیر می گفتند بعہد
آنحضرت چہار وپنج وشش وہفت پس جمع کرد عمر اصحاب آنحضرت را وخبر داد ہر یکے بانچہ دیدہ بود پس جمع کرد عمر ایشان را بر چہار
تکبیر وابن عبد البر باسناد خود در استذکار آوردہ کہ تکبیر می گفت آنحضرت بر جنائز چہار وپنج وشش وہفت وہشت تا آنکہ آمد موت نجاشی
پس بر آمد بسوی مصلے وصف بستند مردم وزیادہ کرد کہ گفت چہار تکبیر پس ثابت ماند آنحضرت بر چہار تا آنکہ وفات داد او را خدای تعالی پس
اگر صحیح شود این پس گویا کہ عمر وآنانکہ با او بودند استقرار امر بر اربع تکبیر نشناختند تا آنکہ عمر ایشان را بر ان جمع ساخت ومشورت کرد
با ایشان درین باب **وعن جابر** رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكبر على جنائزنا اربعا
بود رسول خدا کہ می گفت بر جنازہ ما چہار تکبیر ونیست در وی نفی زیادت بر چہار وگذشت بیان آن ويقرأ بفاتحة الكتاب في
التكبيرة الاولى ومیخواند سورہ فاتحہ را در تکبیر اولی در سبل گفتہ اختلاف کردہ اند علما در قرارت فاتحہ در نماز جنازہ پس نقل کرد ابن منذر
از ابن مسعود وحسن بن علی وابن الزبیر مشروعیت آن وبہ قال الشافعي واحمد واسحق ونقل کرد از ابو ہریرہ وابن عمر کہ نیست در وی قرارت
وہو قول مالک والکوفیین واستدلال کردہ اند اہل قول اول باین حدیث واگرچہ ضعیف ست وشاہد اوست حدیث طلحہ چنانکہ می آید انتہی
گویم اگر فاتحہ را مخصوص دارند از قرارت منفی وجہی دارد چنانکہ در قرارت خلف امام داشتہ اند ودر سفر السعادۃ گفتہ چون نماز شروع کردے
بعد از تکبیر اول فاتحہ میخواندا انتہی وترجیح داد این را علی قاری در رسالہ خود وباین عمل می کرد شیخ عبد الرحیم دہلوی رح والد شاہ ولی اللہ
محدث رح ودر حجۃ اللہ البالغہ گفتہ از سنت ست قرارت فاتحہ زیرا کہ فاتحہ خیر الادعیہ واجمع آنہاست وآموختہ است آنرا حق تعالی
بعباد خود در محکم کتاب خویش انتہی وقاضی ثناء اللہ پانی پتی قدس سرہ در وصیت نامہ خود وصیت کردہ است بخواندن فاتحہ در نماز جنازہ خود
رواه الشافعي باسناد ضعيف این حدیث از نسخہ شرح مغربی ساقط شدہ فلہذا شارح بر ان تکلم نکردہ لیکن مصنف در فتح گفتہ
کہ شیخ وی یعنی زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی افادہ نمودہ کہ سندش ضعیف ست ودر تلخیص گفتہ رواه الشافعي عن ابراهيم بن محمد
عن محمد بن عبد الله بن عقيل عن جابر انتہی ورواه الحاكم ايضا من طريقه وابن عقیل را تضعیف کردہ اند **وعن طلحة** بن عبد الله
بن عوف الخزاعی از مشاہیر تابعین ست وبرادر زادہ عبد الرحمن بن عوف قال صليت خلف ابن عباس على جنازة فقرأ فاتحة
الكتاب فقال لتعلموا انها سنة گفت نماز گذاردم پس ابن عباس بر جنازہ پس خواند ابن عباس سورہ فاتحہ را وگفت تا بدانید شما
کہ خواندن آن در نماز جنازہ سنت ست واین حدیث دلیل ست بر وجوب قرارت فاتحہ در نماز جنازہ زیرا کہ مراد از سنت طریقہ مالوفہ است
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیرا کہ مراد بدان مقابل فریضہ است چہ آن اصطلاح عرفی ست وقول وی چنانکہ در بعض روایات ست بیاید
مفید تاکید وجوب است ورفتہ اند بوجوب وی شافعی واحمد وغیرہما من السلف والخلف وبعضے بعدم مشروعیت رفتہ اند بقول ابن مسعود
لم يوقت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم قراءة في صلوة الجنازة بل قال كبر اذا كبر الامام واختر من اطايب الكلام ما شئت مگر آنکہ این حدیث را

و انتصار بسوی ہیچ کتاب حدیث نسبت نکردہ اند تا صحت وی از عدم صحت معلوم می شد و نیز این قول صحابی ست و وی نافی ست و ابن عباس
مثبت پس مقدم باشد بران و ہم نقل ابن منذر از ابن مسعود قول بشرعیت آن گذشتہ و از ادلۂ وجوب ست کہ ایشان اتفاق کردہ اند
بر انکہ این نماز ست و حدیث لا صلوۃ الا بفاتحۃ الکتاب ثابت شدہ پس این نماز ہم داخل باشد زیر عموم و اخراج وی ازان محتاج بسوی
دلیل ست شیخ در ترجمہ گفتہ علمای حنفیہ گویند کہ در صلوۃ جنازہ قراءت فاتحہ نیست مگر آنکہ بہ نیت دعا و ثنا بخوانند و می گویند کہ ثابت نشدہ
از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خواندن آن و این مذہب ابی حنیفہ و مالک و ثوری ست و عمل صحابہ دران مختلف آمدہ و طحاوی گفتہ شاید
کہ خواندن بعضے صحابہ فاتحہ را در صلوۃ جنازہ بطریق ثنا و دعا بودہ نہ بروجہ قراءت و نزد شافعی بخوانند فاتحہ را و از کلام فتح الباری ظاہر میشود
کہ مراد وی باین مشروعیت قراءت ست نہ وجوب آن و کرمانی گفتہ کہ واجب ست و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقۂ مسلوکہ در دین ست
و طیبی نیز ہمچنین گفتہ واللہ اعلم انتہی و شمنی گفتہ اگر بہ نیت ثنا خوانند نزد ما نیز جائز ست و آنکہ ابن ہمام گفتہ کہ قراءت در نماز جنازہ
بعد از تکبیر از آنحضرت بثبوت نہ پیوستہ انتہی مسامحت ست چہ بعد روایت قراءت فاتحہ از ابن عباس فعلاً و قولاً در بخاری و ابو داود
و نسائی و ترمذی بلفظ انہا سنۃ چہ محل تشکیک ست و قول صحابی انہا سنۃ او من السنۃ در حکم مرفوع ست چنانکہ در علم اصول
حدیث ثابت شدہ و تاویل سنت بطریقۂ مسلوکہ فی الدین نہ طریقۂ مالوفہ از سید المرسلین خلاف ظاہر حدیث و قاعدۂ اصول ست
خصوصاً وقتی کہ احادیث دیگر شاہد حدیث ابن عباس باشد ابن ماجہ از حدیث ام شریک آوردہ کہ گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم کہ بخوانیم فاتحۃ الکتاب بر جنازہ و در سندش ضعفی یسیر ست کہ حدیث ابن عباس جبر آن می کند و امر از ادلۂ وجوب ست و نیز
حدیثی در نہی از خواندن فاتحہ بصریح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح ہر دو ست کما قال المصنف رواہ البخاری رحمہ اللہ
و اہل السنن و الحاکم و ابو یعلی فی مسندہ و زیادہ کرد لفظ سورہ را بیہقی گفتہ ذکر سورہ غیر محفوظ ست و گفت نووی اسنادش صحیح
و ابن خزیمہ در صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کردہ اند کہ پس گرفتم دست او و پرسیدمش ازان پس گفت آرے ای پسر برادر من
انہ حق و سنۃ و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آوردہ کہ خواند فاتحہ و سورہ بجہر تا آنکہ شنوانید ما را پس ہرگاہ فارغ شدم گرفتم دست او را
و پرسیدم ازان گفت سنۃ و حق و روایت کرد ترمذی از ابن عباس کہ خواند آنحضرت بر جنازہ فاتحۃ الکتاب پس ترمذی گفت صحیح نیست
و صحیح از ابن عباس قول اوست من السنۃ حاکم گفتہ اجماع کردہ اند قول صحابی من السنۃ حدیث مسند ست مصنف گفتہ کذا نقل الاجماع
مع ان الخلاف عند اہل الحدیث و الاصولیین شہیر انتہی گویم و اگرچہ خلاف دران مشہور باشد لیکن شک نیست کہ جانب اثبات راجح ست
بر نفی واللہ اعلم **وعن** عوف بن مالک الاشجعی صحابی ست و اول مشاہد او خیبر ست رضی اللہ عنہ قال صلی رسول اللہ
گفت نماز گزارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازۃ بر جنازہ فحفظت من دعائہ پس یاد گرفتم من چیزے
از دعاے آنحضرت کہ می گفت اللہم اغفر لہ وارحمہ وعافہ واعف عنہ خداوندا بیامرز و رحمت کن او را و عافیت دہ
و سلامت بخش او را و عفو کن از وی واکرم نزلہ و گرامی دار مہمانی او را نزل بضم نون و سکون زاء و بضم زا نیز آمدہ آنچہ پیش مہمان
فرود آرند و بنہند از طعام ووسع مدخلہ واغسلہ بالماء والثلج والبرد و فراخ گردان جای در آمدن او را کہ قبر وست و بشوی
او را بآب و برف و ژالہ یعنی بانواع مطہرات کنایت ست از تمام مغفرت و کمال آن ونقہ من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض
من الدنس و پاک کن او را از خطاہا چنانکہ پاک کردی تو جامۂ سفید را از چرک وابدلہ دارا خیرا من دارہ واہلا خیرا من اہلہ

وادخله الجنة وقه فتنة القبر وعذاب النار وبدل گردان او را سرای وطن بهتر از سرای او و درین جهان و اهل خانه بهتر
از اهل خانهٔ وی في الصراح اهل کسان وکسان سرای وجای وجفت بهتر از جفت وی ونعج بر مستوره زن هر دو اطلاق یابد و در آر او را
بهشت ونگاهدار او را از فتنه وآزمایش گور واز عذاب آتش عوف بن مالک که راوی این حدیث ست می گوید که چون این دعا از حضرت
در حق آن میت شنیدم رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت تا آنحضرت این دعا در حق من میکرد گویم این
دعائی ست که هر مسلمان سلیم الفطرة که آنرا بشنود رشک برد بروی وآرزو کند که کاش آن مرده وی بودے تا این دعای نبوی در حق وے
صادر شدی واگر هر یکی این رشک نمی برد وآرزو نمی کند باری من خود شیفته وآشفتهٔ این آرزویم ختم الله لی بالحسنى واذاقني حلاوة رضوانه
الاسنى امیدوارم که این دعا بر جنازهٔ من خوانده شود که اگرچه از زبان نبوی نیست بارے حروف نبوی ست وفیه مالیس في غیره عرف من
عرف وبالله التوفیق رواه مسلم یحتمل که آنحضرت جهر کرده باشد باین دعا وعوف آنرا یاد گرفته ویحتمل که از آنحضرت پرسیده باشد
وحضرت ذکر فرموده ووی یاد گرفته وفقها گفته اند اسرار مندوب ست وبعض گویند مخیر ست وبعض گویند در روز اسرار کند
ودر شب جهر ودر دعای میت اخلاص لائق تر ست لقوله صلی الله علیه وسلم اخلصوا له بالدعاء در سبل گفته ماثبت عنه صلی الله علیه وسلم
اولی واصح الاحادیث الواردة في ذلک هذا الحدیث وکذلک الحدیث الآتي انتهی یعنی **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال**
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى على جنازة يقول بود آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازه می گفت
اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم من احييته منا
فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان خداوندا بیامرز زندهٔ ما را ومردهٔ ما را وحاضر ما را وغائب ما را
وخرد ما را وبزرگ ما را ونر ما را وماده ما را خداوندا کسے را که زنده داری از ما پس زنده دار او را بر اسلام وکسے را که بمیرانی از ما پس بمیران او را
بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد ودر ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره ست وآن در حالت حیات ست ودر حالت موت جز تصدیق
قلبی که عبارت از ایمان ست همراه نیست وخرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دار او را نزد تکلیف بر افعال صالحه
واعمال حسنه **اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده** خداوندا محروم مگردان ما را اجر او را یعنی اجر یکه بمصیبت وی بما رسیده
وگمراه مگردان ما را پس از وی تحرمنا بفتح وضم آن هر دو روایت ست حرم واحرام نومید کردن از چیزی **رواه مسلم واحمد والاربعة**
یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه واخرجه ابن حبان والحاکم وگفت حاکم او را شاهد صحیح ست وروایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمة از
عائشة مانند آن وترمذی بعد اخراج شاهد مذکور اعلال کرده ست آنرا بعکرمة بن عمار وگفته که وی وهم می کند در حدیث خود ونسائی وترمذے
واحمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشهلی عن ابیه مرفوعا کرده ومسلم ابراهیم مذکور را در کنی ذکر نموده وگفته بخاری اصح این روایات
روایت ابی ابراهیم عن ابیه ست نقل کرد این را ترمذی از وی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس نشناخت او را ونقل کرد ابو حاتم
از پدر خود که ابو ابراهیم مجهول ست وگفت اصح حدیث درین باب حدیث عوف بن مالک ست انتهی بعضے علما گفته اند که اختلاف احادیث
درین باب محمول بر آنست که دعا میکرد آنحضرت بر مرده بدعا وبر مردهٔ دیگر بدعای دیگر وآنچه بدان امر کرده اصل دعاست کذا في التلخیص
گویم احادیث در دعا برای میت بسیار ست در سنن ابوداود از ابوهریره روایت کرده که دعا کرد آنحضرت در نماز جنازه اللهم انت ربها
وانت خلقتها وانت هدیتها للاسلام انت قبضت روحها وانت اعلم بسرها وعلانیتها جئنا شفعاء له فاغفر له ذنبه وابن ماجه از حدیث واثلة

بن الاسقع آورده که گفت نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازهٔ مردی از مسلمانان پس شنیدم او را می گفت اللهم ان فلان بن فلان
فی ذمتک وحبل جوارک فقه فتنة القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء والحمد اللهم فاغفر له وارحمه فانک انت الغفور الرحیم واختلاف روایات برینکه
امر درین باب متسع ست مقصور بر چیزی معین نیست و هر یکی از شافعیه وغیره برای خود دعا اختیار کرده و بالجمله روایت نسائی درین حدیث
تمام شده ست نزد قول او وانثانا اللهم من احییته الی آخره در روایت وی نیست ولفظ ابی داود اینست فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام
یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و در ممات اسلام یعنی عکس روایت اولی و چون اسلام و ایمان در حقیقت یکی ست هر دو درست ست
در سبیل اسلام گفته واما قرارت سوره بالحمد پس ثابت ست کما عرفت فی روایة النسائی ولیکن در وی تعیین سوره نیامده و جز این نیست
که شان در اخلاص دعا برای میت ست زیرا که شرعیت نماز برای همین ست **و** هم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء فرمود آنحضرت چون نماز گذارید بر میت پس خالص
کنید برای وی دعا را اخلاص بی آمیغ کردن و بی ریا و سمعه آوردن طاعت خدا و امر باخلاص بجهت آنست که ایشان شافع اند و شافع
مبالغه می کند در طلب قبول شفاعت طبرانی از ابن عمر روایت کرده که چون جنازه را می دید می گفت هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله و
رسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما بعده مسندا از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را بیند و گوید الله اکبر صدق الله ورسوله هذا ما وعد الله ورسوله
اللهم زدنا ایمانا وتسلیما نوشته شود برای او بست حسنه رواه ابو داود وابن ماجة والبیهقی و در سندش ابن اسحق ست وحدیث را
معنعن آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطریق دیگر از ابی هریره مصرح بسماع ولهذا گفت مصنف رح وصححه ابن حبان
وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی
برداشتن او بسوی قبر و این مستلزم پویه رفتن نیست ابن قدامه گفت امر باسراع برای ندب ست بلا خلاف بین العلماء وابن حزم
گفته برای وجوب ست و مراد بدان شدت مشی ست و بدین حمل کرده اند بعض سلف و نزد شافعی و جمهور مراد باسراع زیاده بر رفتار
معتادست واسراع شدید مکروه ست حاصل آنکه اسراع مستحب ست لیکن نه آنقدر که منتهی بشدت شود و خوف حدوث مفسده بمیت
یا مشقت بر حامل و مشیع گردد قرطبی گفته مقصود حدیث درنگ نکردن ست در دفن میت زیرا که بسیارست که دیر بودن مباهات و
اختیال می شود و این مبنی بر آنست که مراد بجنازه حمل اوست بسوی قبر و گفته اند که مراد بشتابی تجهیز و تکفین ست نووی گفته
این باطل مردودست بقوله فی الحدیث تضعونه عن رقابکم وتعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی تعبیر می کنند بدان از معانی کما تقول حمل
فلان علی رقبته ذنوبا و موید اوست اینکه همگنان جنازه را نمی بردارند مصنف در فتح بعد نقل آن گفته و موید اوست حدیث ابن عمر که شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود چون بمیرد یکی از شما پس حبس نکنید او را و شتابی کنید بوی بسوی قبر وی اخرجه الطبرانی باسناد
حسن ولابی داود مرفوعا لا ینبغی لجیفة مسلم ان تبقی بین ظهرانی اهله و حدیث دلیل ست بر مبادرت بتجهیز میت و دفن وی و این در غیر مفلوج
و مانند اوست زیرا که در امر وی تثبت لائق ست فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس
شتابی کردن و نزد بقبر رسانیدن آنرا نیکی ست که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان کان سوی ذلک فشر تضعونه
عن رقابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب رفع شری ست که می نهید آنرا از گردن متفق علیه واحمد ونسائی
وابو داود وحاکم از ابی بکره روایت کرده اند که گفت دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بودیم ما که شتابی میکردیم بجنازه شتابی بسیار

وبخاری در تاریخ خود آورده که شتابی کرد آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد پاپوشهای ما روزیکه مرد سعد بن معاذ شوکانی گفته جمهور گویند اسراع
مستحب ست و ابن حزم گفته واجب و بعض اهل علم گفته اند مستحب توسط ست بحدیث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانیده
می شد مانند جنبانیده شدن مشک پس فرمود بر شماست میانه روی اخرجه احمد وابن ماجة والبیهقی ولیکن در اسنادش ضعفی هست و ترمذی
و ابوداود از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدیم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از رفتن در پس جنازه فرمود کمتر از پویه دویدن الحدیث
و در اسنادش مجهول ست و نیست حدیث ابوموسی صالح احتجاج اگرچه فرض کنند عدم وجود معارض تا بصورت وجود معارض چه رسد سیما
روایت صحیحین بصیغهٔ امر و حدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیراکه اسراع دون پویه دویدن ست والله اعلم **و** هم روایت ست از ابوهریرة
رضی الله **عنه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد الجنازة حتى يصلي عليها فله قيراط هرکه حاضر شود
جنازه را تا آنکه گذارده شود نماز بروی پس او راست از اجر یک قیراط و آن دوازدهم حصه از دینار باشد و باین حساب نصف دانق شد
که نام ششم حصه از دینارست و بعضی بست چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع دانق باشد ومن شهدها حتى تدفن فله قيراطان
و هرکه حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او را دو قیراط ست از اجر قيل وما القيراطان قال مثل الجبلين العظيمين گفته شد
چیست دو قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق عليه ابوعوانه تصریح کرده که قائل وما القيراطان ابوهریرة ست ولمسلم حتى
توضع في اللحد و در روایت مسلم چنین ست تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی میت در لحد وللبخاري و در روایتی از بخاری از حدیث
ابوهریره چنین ست من تبع و در روایتی اتبع بتشدید جنازة مسلم ايمانا واحتسابا وكان معه حتى يصلي عليها کسی که
پیروی کند جنازهٔ مسلمان را بجهت ایمان آوردن بفرمودهٔ شرع و طلب کردن ثواب و باشد با وی تا آنکه بگذارد نماز بروی و بفتح لام يصلي
نیز روایت ست یعنی تا آنکه گذارده شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر ست در فتح گفته تقیید بایمان و احتساب ضرورست زیراکه ترتب ثواب
بر عمل مستدعی سبق نیت ست پس بیرون آمد تابع از آن بر سبیل مکافات مجرده یا بر سبیل محابات ويفرغ من دفنها و تا آنکه فارغ
گردد یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه يرجع بقيراطين كل قيراط مثل جبل احد پس بدرستیکه باز میگردد بدو قیراط هر قیراط
آن جهان مانند کوه احد ست و این تصویر و تمثیل ست برای عظمت فضل و ثواب آن و تمام روایت این ست وکسیکه نماز گذارد و پس تر برگردد
پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدرستیکه برمیگردد بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول ست رواه مسلم ايضا و این حدیث را دوازده
صحابی روایت کرده اند و واقع شده ست در روایت نسائی فله قيراطان من الاجر كل واحد منهما اعظم من احد و در روایت مسلم ست اصغرهما
مثل احد و نزد ابن عدی ست از روایت واثله كتب له قيراطان من الاجر اخفهما في ميزانه يوم القيامة اثقل من جبل احد و شهود بمعنی حضور
و ظاهر حضور ست با او از ابتدای خروج و وارد شده است در لفظ مسلم من خرج مع جنازة من بيتها ثم تبعها حتى تدفن كان له قيراطان
من الاجر كل قيراط مثل احد ومن صلى عليها ثم رجع كان له قيراط و روایات چون بعض وی رد کرده شود بسوی بعض مقتضی آنست که نیست
مستحق اجر مذکور مگر کسیکه نماز گذارد بروی و پیرو شد او را و گفت مصنف آنچه ظاهر میشود مرا این ست که حصول اجر برای مصلی ست
و اگرچه همراه نرفت زیراکه این وسیلهٔ نمازست لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصلی و متبع و سعید بن منصور از حدیث عروه
از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه ادا کردی آنچه بر تو بود و ابن ابی شیبه بلفظ اذا صليتم آورده یعنی صیغهٔ جمع و در آخر
زیاده کرده فخلوا بينها وبين اهلها و معنی وی این ست که قضا کردی حق میت و اگر افزودی اتباع پس تراست زیادت اجر و علق البخاری

قولِ حميد بن هلال ما علمنا على الجنازة اذناً ولكن من صلى ورجع فله قيراط وآما حديثِ ابی هريره اميران وليسا باميرين الرجل يكون مع الجنازة يصلي عليها فليس له ان يرجع حتى يستاذن وليها اخرجه عبد الرزاق پس منقطع موقوف ست ومروی ست درمعنی وی احاديث مرفوعه که همه ضعيف ست وچون ما را هيچ راهی بسوی معرفتِ حقيقتِ وزنِ اعمال در آخرت نيست ولا يعلمه الا الله وتعريف کردن ما آن را جز بطريقِ تشبيه باحوالِ مقاديرِ معروفه نباشد لهذا مقدار اجر را که حاصل می شود ازان تشبيه داوند بقيراط تا معقول درصورت محسوس نمايان شود وچون وزنِ قيراط نسبت بانچه از اوزانِ دنيا می شناسيم حقير بود تنبيه کردند بر معرفتِ قدر وی که يک قيراط برابر يک کوه احد ست که معروف ست در مدينه وقوله تدفن ظاهر ست در وقوع مطلق دفن اگرچه از همه فارغ نشده وهمچنين ست لفظ حتى يوضع في اللحد ودر روايتِ ديگر ست نزد مسلم حتى يفرغ من دفنها ودر وی بيان وتفسير چيزی ست که در غير اين روايت ست ودر حديث ترغيب ست در حضورِ ميت ونماز بروی ودفن او ودر وی دلالت بر عظمِ فضلِ خدا وتکرم او مر ميت را واکرام او بجزيلِ ثواب برای کسی که احسان کرده است بسوی وی بعدِ موتِ وی **تنبيه** در حملِ جنازه بيهقی در سننِ کبری بسندِ خود تا عبد الله بن مسعود آورده که گفت اذا اتبع احدکم الجنازة فليأخذ بجوانب السرير الاربعة ثم ليتطوع بعد او يذر فانه من السنة وهم بسندِ خود روايت کرده که ان عثمان بن عفان حمل بين العمودين سرير امه فلم يفارقه حتى وضعه ونيز بسندِ خود آورده ان ابا هريرة حمل بين عمودي سرير سعد بن ابی وقاص وهم روايت کرده که ان ابن الزبير حمل بين عمودي سرير المسور بن مخرمة واز حديثِ يوسف بن مالک آورده که گفت شهدت جنازة رافع بن خديج وفيها ابن عمر وابن عباس فانطلق ابن عمر حتى اخذ بمقدم السرير بين القائمتين فوضعه على كاهله ثم مشى بها انتهى **وعن سالم** کنيتِ وی ابو عبد الله يا ابو عمر وست عن ابيه روايت ميکند از پدرش که عبد الله بن عمر بن الخطاب ست رضي الله عنه يکی از فقهای مدينه وسادات تابعين واعيان علمای ايشان ست مات سنة ست ومائة بالمدينة

وله ست وستون سنة روی عن ابيه وغيره انه رای النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر يمشون امام الجنازة که وی ديد آنحضرت وابوبکر وعمر را که پياده می رفتند پيش جنازه وعلما اختلاف کرده اند دران بر پنج قول اول آنکه سنت آنست که رفتن پيش جنازه افضل ست ودليلِ ايشان همين حديثِ سالم ست گويند اين فعلِ آنحضرت وفعلِ خلفای اوست ونيز می گويند که قوم شفعا اند وشفيع در عرف وعادت پيش می رود ومشفوع را پس خود انداخته می برد وباين رفته اند جمهور وشافعی واحمد ومالک دوم آنکه رفتن پسِ جنازه افضل ست بدليل آنکه ابن طاوس از پدر خود روايت کرده که نرفت آنحضرت تا آنکه مرد مگر پس جنازه وسعيد بن منصور از حديثِ علی رضی الله عنه آورده که مشی خلف جنازه افضل ست از مشی پيش او همچو فضل نمازِ جماعت بر صلوة تنها وسندش حسن ست واين موقوف را حکمِ مرفوع ست واثرم حکايت کرده که امام احمد در سندش تکلم کرده است وباين رفته است امام ابو حنيفه واوزاعی ودر بعض کتبِ فقهِ حنفيه مذکور ست که باک نيست برفتن پيش جنازه وچپ وراست وی وباين قول حاصل می شود جمع بين الاحاديث شيخ گفته پس رفتن اظهر واجمل ست در اعتبار واتعاظ وتفکر واقرب ست بمعاونت نيز واحتياج بدان انتهى سوم آنکه برود پيش وپس وچپ وراست وعلقه البخاری عن انس واخرجه ابن ابی شيبة موصولاً وکذا عبد الرزاق ودرين قول توسع ست بر مشايعت کنندگان وموافق سنت اسراع بالجنازه است ودر وی عدم الزام مکانِ واحد ست برای مشی که دران مشقت ست بر آنها کذا في السبل وشوکانی گفته که حق همين ست که همه برابر ست وروايت پيش وپس رفتن آنحضرت منافی تسويه نيست زيرا که رفتن با جنازه همين پيش يا پس يا بجوانب او ست

از چپ و راست و آنحضرت این همه ارشاد کرده پس هر مکان از امکنهٔ مذکوره منجملهٔ ارشاد نبوی ست انتهی چهارم آنکه پیاده هر طرف که خواهد برود و سوار پسِ جنازه برود و باین رفته ست ثوری و طائفهٔ از علما بدلیل حدیث مغیره مرفوعا الراکب خلف الجنازة والماشي حيث شاء منها اخرجه اصحاب السنن وصححه ابن حبان والحاكم پنجم آنکه اگر با جنازه زنان باشند پیش جنازه رود و ورنه پس آن والله اعلم و باین رفته ست نخعی وغیره

رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و نیز دارقطنی و بیهقی وصححه ابن حبان وعبد الرزاق واعله النسائي والترمذي وطائفة من اهل الحديث بالارسال احمد گفت انما هو عن الزهري مرسل وحديث سالم موقوف على ابن عمر من فعله ترمذی گفت اهل الحديث يرون المرسل اصح قاله ابن المبارك و روایت کرد آنرا ابن حبان در صحیح خود از زهری از سالم که میرفت عبد الله بن عمر پیش جنازه و ابوبکر و عمر و عثمان زهری گفت وكذلك السنة و ذکر کرد دارقطنی در علل اختلاف کثیر در ان از زهری و گفت الصحيح قول من قال عن الزهري عن سالم عن ابيه انه كان يمشي گفت در رفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ابوبکر و عمر یعنی پیش جنازه و این مرسل ست و گفت بیهقی ان الموصول ارجح لانه من رواية ابن عيينة وهو ثقة حافظ و جزم بصحته ابن المنذر و ابن حزم و مروی ست از علی بن المدینی که گفت گفتم ابن عیینه را یا ابا محمد خالفك الناس في هذا الحديث گفت استيقن الزهري حدثنيه مرارا لست احصيه يعيده ويبديه سمعته من فيه عن سالم عن ابيه مصنف گفت این نافی وهم نیست ازان زیرا که وی ضبط کرده که آنرا از وی شنیده عن سالم عن ابیه و حال همچنین ست مگر آنکه در وی ادراج ست و شاید که زهری در ان ادراج کرده یا حدیث کرد بدان ابن عیینه را و وصله الغیر انتهی و گفت نسائی که وصل این حدیث خطاست و صواب مرسل ست حاصل آنکه رواتِ این حدیث از زهری مختلف اند بعضے مرسل کردند و همان ست مختار نزدیک اهل حدیث و بعضے موصول نمودند و آن ضعیف ست نزد محدثین و ازینجا اختلاف شد در علما که مشی پیش جنازه افضل ست یا پس او یا راست و چپ یا همه طرف كما تقدم

وعن ام عطية رضي الله عنها قالت نهينا عن اتباع الجنائز ولم يعزم علينا گفت ام عطیه نهی کرده شدیم ما از پیروی کردن جنازه و رفتن با وی و واجب و عزیمت گردانیده نشد بر ما ظاهر نهی کراهت ست نه تحریم گویا که وی از قرینه فهمید ورنه اصل نهی تحریم ست و رفته اند بسوی کراهت جمهور اهل علم و دلالت میکند بران روایت ابن ابی شیبه از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت در جنازه پس دید عمر زنے را و بانگ زد بروی پس فرمود آنحضرت بگذار او را ای عمر الحديث واخرجه النسائي وابن ماجة من طريق اخرى ورجاله ثقات متفق عليه جمهور اهل حدیث و اصول گفته اند که قول صحابی نهینا و امرنا بدون ذکر فاعل حکم وی رفع ست زیرا که ظاهر ست که آمر و ناهی جز آنحضرت نیست واما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری در باب حیض از ام عطیه بلفظ نهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديث مگر آنکه مرسل ست زیرا که ام عطیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سماع ندارد

وعن ابي سعيد رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا رأيتم الجنازة فرمود چون ببینید شما جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مراد رویت جنازه ست در وقتیکه گذشته باشد و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول ست فقوموا پس بایستید برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمانِ وے است هول و دهشت شانِ آن فمن تبعها فلا يجلس و در روایتی يقعد حتى توضع پس کسیکه پیروی میکند جنازه را و همراه میرود باید که نه نشیند تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق ست با حادیث امر ظاهر ست در وجوب قیام برای جنازه چون بگذرد بر مکلف اگرچه قصد تشییع آن نکند و ظاهرش عموم هر جنازه ست از مومن و غیر او و مؤید اوست روایت بخاری قیام آنحضرت را در جنازهٔ یهودی که گذشت بوی و تعلیل کرد آنحضرت قیام را بانکه موت فزع ست و در روایتی الیست نفسا و حاکم آورده که انما قمنا للملائكة

واحمد وحاكم روايت كرده انما تقوم اعظاما للذي يقبض النفوس ولفظ ابن حبان اعظاما لله ست ونيست منافات ميان هر دو تعليل ومعارض
اين امر ست حديث علي كرم الله وجهه انه صلى الله عليه وسلم قام للجنازة ثم قعد واين قول كه مراد آنست كه بايستاد باز چون جنازه دور رفت
بنشست مدفوع ست بآنكه علي رضي الله عنه اشاره كرد بقوم كه بنشينند بعده اين حديث بيان كرد وچون اين هر دو حديث متعارض آمد
علما دران اختلاف كردند شافعي گفته حديث علي ناسخ امر بقيام ست ورد كرده اند بآنكه حديث علي نيست نص در نسخ بنا بر احتمال
اين معنى كه قعود وي صلى الله عليه وسلم براي بيان جواز باشد ولهذا نووي گفته مختار آنست كه مستحب ست واما حديث عبادة بن الصامت
كه بود آنحضرت مي ايستاد براي جنازه پس گذشت بوي عالمي از يهود وگفت همچنين مي كنيم ما پس فرمود بنشينيد ومخالفت كنيد ايشانرا
اخرجه اصحاب السنن الا النسائي وابن ماجة والبزار والبيهقي پس اين حديث ضعيف ست زيرا كه در سندش بشر بن رافع ست بزار گفته
انفرد به بشر وهو لين الحديث كذا في السبل قاضي عياض گفته رفته است جماعتي از سلف بنسخ قيام بحديث علي انتهى وجواب ازان گذشت
واما قيام ماشي خلف جنازه تا وضع پس محكم ست ومنسوخ نشده بهمين حديث ويحتمل كه مراد نهادن آن بر زمين باشد يا در لحد ومروي ست
حديث بهر دو لفظ وليكن ترجيح داده است بخاري وغيره روايت توضع في الارض را ورفته اند بعض سلف بوجوب قيام تا وضع جنازه
بنا بر افاده نهي آنرا وبحديث ابي هريرة وابي سعيد كه نزد نسائي ست ما راينا رسول الله صلى الله عليه وسلم شهد جنازة قط فجلس حتى توضع
وجمهور گويند مستحب ست متفق عليه وروى ابو داود ونحوه من حديث ابي هريرة رضي الله عنه **وعن ابي اسحق السبيعي**
بسين مهمله وكسر باي موحده وعين مهمله الهمداني الكوفي علي رضي الله عنه وديگر صحابه را ديده تابعي مشهور كثير الرواية ست ولد بسنتين من
خلافة عثمان ومات سنة تسع وعشرين ومائة **ان عبد الله بن يزيد** الخطمي الاوسي الكوفي حاضر شد بدر را وبود هفده ساله وبود امير
بر كوفه وحاضر شد با علي رضي الله عنه در صفين وجمل ذكره ابن عبد البر في الاستيعاب **ادخل الميت من رجل القبر** بدرستيكه عبد الله بن يزيد
در آورد مرده را در گور از جانب پائين قبر يعني موضعي كه آنجا پاي مرده مي نهند واين از قبيل اطلاق حال بر محل ست **وقال هذا من السنة**
وگفت كه اين چنين در آوردن از سنت ست وابن ماجه از حديث ابي رافع آورده كه كشيد آنحضرت سعد بن معاذ را يعني از جنازه ودر آورد
بقبر يعني از جانب پايان او ومروي ست از علي كه نماز گذارد رسول خدا صلى الله عليه وسلم بر جنازه مردي از اولاد عبد المطلب پس حكم كرد
بسرير پس نهاده شد جانب پاي قبر وامر كرد پس كشيده شد كشيدني شارح مغربي اين روايت ذكر كرده اما تخريج آن بيان ننموده وشافعي
از ابن عباس آورده كه كشيده شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم يعني وقت نهادن در قبر از جانب سر وبيهقي از ابن عباس وابن مسعود وبريده
روايت كرده كه ايشان در آوردند آنحضرت را از طرف قبله وليكن بيهقي تضعيف وي كرده وبالجمله درين مسئله سه قول ست يكي در آوردن ميت
از جانب پايان قبر وباين رفته است شافعي واحمد دوم كشيدن وي از جانب سر باين طريق كه جنازه را در پايان قبر نهد بعده از جانب سر
بيرون آورده در قبر گذارند واين يكي از دو قول شافعي ست سوم آنكه از جانب قبر معترضا در قبر بيارند واين آسان تر ست ومذهب ابو حنيفه
اين ست شيخ در ترجمه گفته سنت نزد ما آنست كه نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانكه باشد پايان جنازه بجانب پايان قبر وسر ميت
وبرداشته شود ميت ونهاده شود در قبر وهمچنين مي در آورد آنحضرت مرده را در قبر ودر حجره آنحضرت آنقدر وسعت نبود كه از جانب قبله آورده شود
زيرا كه قبر شريف ملصق بجدار ست انتهى گويم وارد ست نص موافق اين مذهب چنانكه در شرح حديث جابر بيايد وشوكاني گفته نيست اين
معارض با نچه از بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت واقع شده ودر سبل گفته كه مستفاد مي شود از مجموع احاديث اين باب كه اين فعل مخير فيه ست

انتهى گوییم وهو الاشبه اخرجه ابو داود اختلاف کرده اند در تجلیل قبر بثوب نزد مواراتِ میت بعضی گفته اند بلند خواه میت زن باشد یا مرد بحدیث ابن عباس که نزد بیهقی ست گفت جلل رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر سعد بثوبه گفت بیهقی لا احفظه الا من حدیث یحیی بن عقبة بن ابی العیزار وهو ضعیف وگفته اند مختص ست بزنان بحدیث ابی اسحق که نزد بیهقی ست که وی حاضر شد جنازهٔ حارث اعور را پس انکار کرد عبد الله بن یزید که بگسترانند بروی ثوب را وگفت که این مردست بیهقی گفت هذا اسناد صحیح وان کان موقوفا گوییم ومؤید اوست روایت بیهقی از مردی از اهل کوفه که علی بن ابی طالب آمد ایشان را وایشان دفن میکردند مرده را وگسترده بودند ثوب بر قبر او پس کشید جامه را از قبر وگفت این کار با زنان می کنند **وعن** ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال اذا وضعتم موتاکم في القبور چون بنهید شما مردهای خود را در قبر فقولوا پس بگوئید وقت فرود آوردنِ او در گور بسم الله وعلی ملة رسول الله ودر روایتی علی سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه احمد وابو داود والنسائي والحاکم مرفوعا وصححه ابن حبان واعله الدارقطني بالوقف ورجح النسائي وقفه علی ابن عمر ایضا لیکن برای وی شواهد مرفوعه است که در شرح مغربی آنرا ذکر کرده وحدیث را طریقهاست ودرین باب ست از عبد الرحمن بن العلا بن اللجلاج نزد طبرانی وازابی امامه نزدیک حاکم وبیهقی وسندش ضعیف ست ولفظِ وی این ست که چون نهاده شد ام کلثوم بنت رسول خدا در قبر گفت آنحضرت منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله الحدیث وشافعی را دعای دیگرست که استحسانش کرده پس کلامِ وی دال ست بر آنکه دافن مختارست هرچه برای میت ازین ادعیه خواهد بکند حدی محدود درین اثر نیست **وعن** عایشة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستنِ استخوانِ مرده همچو شکستنِ اوست در حالتِ حیات ابن عبد البر گفت ازینجا استفاده میگردد که میت متألم می شود بجمیع آنچه متألم می شود بدان حی ولازم این ست که متلذذ گردد بهمه آنچه متلذذ گردد بدان زنده رواه ابو داود باسناد علی شرط مسلم روایت کرد این را ابو داود باسناد که بر شرط مسلم ست ذکره القشیري ودر امام گفته ان مسلما رواه وحال آنکه وی روایت نکرده وذکره مالک في الموطا بلاغا عن عایشة موقوفا وروایت کرد احمد وبیهقی وحسنه ابن القطان وزاد ابن ماجة من حدیث ام سلمة وزیاده کرد ابن ماجه ونیز دارقطنی از حدیث ام سلمه رضي الله عنها این لفظ في الاثم یعنی برابرست شکستنِ استخوانِ مرده یا شکستنِ استخوان زنده در گناه ابو جمیل گفته در وی دلالت ست بر وجوبِ احترامِ ایلامِ میت مثل احترامِ حی ولیکن زیادت در اثم اثبات مفارقت اوست در عدم ایجاب ضمان وآن محتمل ست که میت متألم می شود مثل تألمِ حي وقد ورد به حدیث انتهی **وعن** [illegible] بن ابي وقاص رضي الله عنه قال گفت سعد در بیماری که مُرد در آن الحدوا لي لحدا بسازید برای دفنِ من لحد ساختنی لحد بفتح لام وضم اوست وسکونِ حا وکسرهٔ همزه در لغت بمعنی میل ودر شرع شگافی که کنده می شود در قبر در جانبِ قبله ودر سبل گفته هو الحفر تحت الجانب القبلي من القبر والحد بکسره همزه وفتح حا وفتح همزه وکسر حا هر دو روایت ست واین کلام را سعد در وقتی گفت که او را گفتند آیا نسازیم برای تو چیزے مانند صندوق از چوب گفت بکنید وانصبوا علی اللبن نصبا وایستاده کنید بر من خشتهای خام ایستاده کردنی لبن بفتح لام وکسر با بر وزنِ کتف وواحدِ وی لبنه بر وزن کلمه ولبن نیز آمده کما صنع لرسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه ساخته شد برای آنحضرت ودرین جا دلیل ست بر آنکه ساخته شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحد احمد وابن ماجه باسناد حسن آورده اند که بودند در مدینه دو مرد یکی لحد می ساخت ودیگر شق پس فرستادند صحابه کسی را در طلبِ آن هر دو گفتند

هر که بباید کار خود کند برای آنحضرت پس آمد آنکس که لحد می ساخت پس لحد ساخت برای وی صلی الله علیه وسلم ومثله عن ابن عباس عند احمد والترمذی
وبیان کرد ترمذی که ضریح یعنی شق سازنده ابو عبیده بود وآنکه لحد می ساخت ابو طلحهٔ انصاری بود ودر اسنادش ضعفی هست ودر وی دلالت
بر آنکه لحد افضل ست زیرا که حق تعالی اختیار نمی کند برای حبیب خود مگر آنچه افضل ست رواه مسلم ودرین باب حدیثهاست بعضی
صحیح وبعضی حسن وبعضی ضعیف وباین رفته اند اکثر علما ونووی در شرح مسلم اتفاق علما نقل کرده بر جواز لحد وشق شوکانی گوید باک نیست
بضرح یعنی شق ولحد اولی ست وللبیهقی عن جابر نحوه وبیهقی راست از حدیث جابر مانند حدیث سعد وزاد وزیاده کرد ورفع
قبره علی الارض قدر شبر بلند کرده شد قبر وی بر زمین اندازهٔ یک شبر این حدیث را بیهقی وابن حبان از حدیث جعفر بن محمد عن
ابیه عن جابر روایت کرده اند ودرین باب ست از حدیث قاسم بن محمد گفت در آمدم بر عایشه رض وگفتم ای مادر بنما وظاهر کن برای من قبر
آنحضرت وهر دو صاحب وی پس ظاهر کرد برای من سه قبر نه مشرفه ونه لاطئه گسترده شده بسنگریزهٔ سرخ اخرجه ابو داود والحاکم وزیاده کرده حاکم
ودیدم رسول خدا را مقدم وابا بکر سر او میان هر دو کتف رسول خدا بود وعمر سر او نزد هر دو پای رسول خدا صلی الله علیه وسلم وروایت کرد
ابو داود در مراسیل از صالح بن ابی صالح که گفت دیدم قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را یک شبر یا قریب یک شبر ومعارض اوست روایت بخاری
از سفیان تمار که وی دید قبر آنحضرت را مسنم یعنی مرتفع مانند هیئت سنام یعنی بر شکل کوهان شتر وابن ابی شیبه در مصنف خود از سفیان
مذکور آورده که گفت در آمدم در خانه که در وی قبر آنحضرت وقبر ابو بکر وعمر بود ودیدم قبور ایشان را مسنم وجمع میان این روایات آنست
که بیهقی گفته که اول قبر شریف مسطح بود بعده چون دیوار در زمانهٔ ولید بن عبد الملک بیفتاد اصلاحش کرده مسنم ساخت انتهی شیخ در ترجمه
گفته سنت در قبر تسنیم ست واخبار وآثار صحیحه در وی آمده وافضل آنست که بلندی قبر بمقدار شبر بود وگفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین بمقدار ست
ترمذی گفته وبرین ست عمل نزد بعضی از اهل علم که مکروه میدارند بلند کردن قبر را مگر همین قدر که معلوم شود که اینجا قبر ست تا پایمال کرده نشود ونشسته نشود بروی
ودرین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بالای آن مسنم صغیر می سازند از جهت رعایت سنت ونزد شافعی مسطح ساخته می شود قبر ودر حاوی که
در مذهب ایشان ست گفته که تسطیح اولی ست از تسنیم ودر شرح وی گفت زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسطح گردانید قبر پسر خود را که
ابراهیم ست واز قاسم بن محمد آرند که وی قبور متبرکه را مسطح دید وشیخ ابن همام از جماعه از صحابه وتابعین آورده که مسنم اند وهو الصحیح
والله اعلم انتهی گوییم از جمع بیهقی که گذشت معلوم شد که تسنیم قبور متبرکه بعد زمانهٔ آنحضرت شده پس سنت نباشد وهر که آنرا مسنم دیده
بعد این تسنیم دیده وهر که قبل وی دیده مسطح دیده پس تسطیح راجح ست بر تسنیم والله اعلم وصححه ابن حبان در سبل بعنوان فائده آورده
که بود وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه بوقت غروب آفتاب دوازدهم ربیع الاول ومدفون شد روز سه شنبه کما فی الموطا وجماعتی گفته روز چهارشنبه
ومتولی شدند غسل شریف ودفن را علی وعباس واسامه رضی الله عنهم اخرجه ابو داود ومن حدیث الشعبی وزیاده کرد که حدیث کرد مرا مرحب یا ابو مرحب بتحقیق ایشان
داخل کردند همراه خود عبد الرحمن بن عوف را نیز ودر روایتی از بیهقی زیادت فضل بن عباس وصالح که شقران ست با علی وعباس آمده وابن عوف را ذکر نکرده ودر روایت
از وی واز ابن ماجه علی وفضل وقثم وشقران آمده وزیاده کرده که برابر کرد قبر را مردی از انصار وجمع میان روایات آنست که هر که کم کرد باعتبار
رویت اول امر کرد وهر که افزود اراده آخر امر نمود ولمسلم عنه ومسلم راست از حدیث جابر رضی الله عنه نهی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یجصص القبر نهی کرد آنحضرت از گچ کردن گور از جهت آنچه دروست از تکلف وتزیین وتضییع مال حلال شیخ در
ترجمه گفته گفته اند که اگر بگل کنند تا ویران نشود درست ست انتهی ودر جای دیگر از ترجمه گفته رواداشته حسن بصری گل کردن را

وشافعی گفته مستحب ست گل کردن و در خانیه گفته تطیین قبور لا باس ست خلافا للکرخی کذا فی مطالب المؤمنین گویم این متعقب ست بانچه در سفر السعادة گفته که گور را بلند نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالای گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت ست و مکروه و مخالف طریق نبوی ست انتهی وان یقعد علیه ونهی کرد ازانکه نشسته شود بر قبر که آن منافی عزت و اکرام مؤمن ست و بعضے گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت ست در سفر السعادة گفته نهی کرد از خلد داشتن گور بحدی که پامال کنند یا بران تکیه کنند یا بالای آن نشینند وان یبنی علیه ونهی کرد ازانکه بنا کرده شود بر گور بعضے گفته اند مراد بنا کردن ست بسنگ و مانند آن و بعضے گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن ست و مانند آن که آن نیز مکروه و منهی عنه ست در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم هر سه زیراکه تحریم اصل ست در نهی و رفته اند جمهور بآنکه نهی در بنا و تجصیص برای تنزیه ست و از قعود برای تحریم و این جمع ست درمیان حقیقت و مجاز و شناخته نمی شود که کدام صارف ست از حمل جمیع بر حقیقت که اصل نهی ست و حال انکه وارد شده است احادیث در نهی از بنا بر قبور و نوشتن بران و چراغ روشن کردن دران و افزودن دران و پامال نمودن ابوداود و ترمذی و نسائی از حدیث ابن مسعود مرفوعا آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کنندهٔ گورها را و گیرندگان را بر قبور مسجدها و چراغان و در لفظے از نسائی ست نهی کرد ازینکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا گچ کرده شود یا نوشته شود بروی و بخاری از حدیث عائشة آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مرض خود که بر نخاست ازان لعنت کند خدا یهود و نصاری را که گرفتند قبور پیغمبران خود را مسجدها و ترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه ابی الهیاج اسدی را بر می انگیزم ترا بر انچه برانگیخت مرا بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه نگذارم هیچ گوری بلند مگر آنکه برابر کنم آنرا یعنی با خاک و نه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترمذی گفته این حدیث حسن ست و عمل برو ست نزد بعض اهل علم که مکروه داشته اند رفع قبر فوق ارض شارح رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده است دران بلعن و تشبیه بوثن بقوله لا تجعلوا قبری وثنا یعبد من دون الله مفید تحریم اند عمارت و تزیین و تجصیص و وضع صندوق مزخرف و وضع ستائر بر قبر و بر سمای او و مسح کردن دیوار قبر را و این مفضی ست بابعد عهد و فشو جهل بسوی انچه بودند بران امم سابقه از عبادت اوثان پس در منع ازین همه بالکلیه قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد ست و همین ست مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح و دفع مفاسد برابر ست که بانفسها باشد یا باعتبار ما یفضی الیه انتهی و این کلامی ست حسن وقد وفینا المقام حقه فی رسالة مستقلة انتهی کلام السبل گویم حدیث باب را ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم هم روایت کرده اند و لفظ ترمذی این ست که نهی کرد آنحضرت از تجصیص قبر و بنا بروی و نوشتن بران و پامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط مسلم ست و هی صحیحة غریبة و عمل ائمه مسلمین از مشرق تا مغرب برخلاف اوست انتهی یعنے ایشان کتابت می کنند و آنحضرت ازان نهی کرده پس این عمل ایشان مضاد نص صریح صحیح شارع ست فلا یعبا به و بس هذا باول قارورة کسرت فی الاسلام و کیفکه عمری ست که چیزهای بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده و پیروی سنن متروک گشته و عجب ست از بعض اهل علم که تعامل خلق را حجت جواز می بینند شیخ در شرح سفر السعادة بعد ذکر بدعات قبور که در متن مذکورست گفته که انچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة ذکر کرده حق ست و احادیث صحیحه درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه همین بود و لیکن بعد ازان تکلفات در مقابر پیدا شد و مفاخرت و مباهات بدان راه یافته و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر و ترویج مساجد و مقابر مشایخ و عظما دین چیزها افزودند تا ازانجا ابهت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای

دین اند هنود و کفار بسیار اند ترویج و اعلای شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان ست انتهی کلام الشیخ سامحه الله تعالی و نیست برین مصلحت اثارت از علم و از مثل حضرت شیخ رح جرأت بر اظهار همچو مصلحت با وجود اقرار اینکه آنچه مصنف گفته حق ست و احادیث صحیحه دران وارد بغایت نازیباست و شوکانی رح را درین باب رساله ایست مستقله مسمی بشرح الصدور فی تحریم رفع القبور که از مکه معظمه آورده ایم دران نوشته قد اتفق الناس سابقهم ولاحقهم واولهم وآخرهم من لدن الصحابة رضی الله عنهم الی هذا الوقت ان رفع القبور والبناء علیها من البدع التی ثبت النهی عنها واشتد وعید رسول الله صلی الله علیه وسلم لفاعلها ولم یخالف فی ذلک احد من المسلمین اجمعین ولکنه وقع للامام یحیی بن حمزة مقالة تدل علی انه لا باس بالقباب والمشاهد علی قبور الفضلاء ولم یقل بذلک غیره ولا روی عن احد سواه وهذا خلاف واقع بینه وبین سائر العلماء من الصحابة والتابعین من المتقدمین من اهل البیت والمتاخرین ومن اهل المذاهب الاربعة وغیرها ومن جمیع المجتهدین اولهم وآخرهم الی قوله ستوضح لک ما صح عنه صلی الله علیه وآله وسلم فی غیر حدیث من النهی عن رفع القبور والبناء علیها ووجوب تسویتها وهدم ما ارتفع منها وعند ذلک تبین لکل من له فهم ما فی رفع القبور من الفتنة العظیمة لهذه الامة ومن المکیدة البالغة التی کادهم الشیطان بها وقد کاد بها من کان قبلهم من الامم السالفة وکان اول ذلک من قوم نوح علیه السلام الی قوله بعد حدیث علی رضی الله عنه وفی هذا اعظم الدلالة علی ان تسویة کل قبر مشرف بحیث یرتفع علی زیادة القدر المشروع واجبة متحتمة فمن اشراف القبور ان یرفع سمکها او یجعل علیها القباب او المساجد فان ذلک منهی عنه بلا شک وشبهة وهو یصدق علی من بنی علی جوانب حفرة القبر کما یفعله کثیر من الناس من رفع قبور الموتی ذراعا فما فوقه ولانه لا یمکن ان یجعل نفس القبر مسجدا فذلک مما یدل علی ان المراد بعض ما یقربه مما یتصل به ویصدق علی من بنی قریبا من جوانب القبر کذلک کما فی القباب والمساجد والمشاهد الکبیرة علی وجه یکون القبر فی وسطها او فی جانب منها فان هذا بناء علی القبر لا یخفی ذلک علی من له ادنی فهم ومن زعم ان فی لغة العرب ما یمنع من هذا الاطلاق فهو لا یعرف لغة العرب ولا یفهم لسانها ولا یدری بما استعمله فی کلامها واذا تقرر لک هذا علمت ان رفع القبور ووضع القباب والمساجد والمشاهد مثلها قد لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم فاعله تارة وتارة قال اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فدعی علیهم بما فعلوه من هذه المعصیة وذلک ثابت فی الصحیح وتارة نهی عن ذلک وتارة بعث من یهدمه وتارة جعله من فعل الیهود والنصاری وتارة قال لا تتخذوا قبری وثنا وتارة قال لا تتخذوا قبری عیدا ای موسما تجتمعون فیه کما صار یفعله کثیر من عباد القبور یجعلون لمن یعتقدونه من الاموات اوقاتا معلومة یجتمعون عند قبورهم ویعکفون علیها یعرف ذلک کل احد من الناس من فعل هؤلاء المخذولین الذین ترکوا عبادة الله الذی خلقهم ورزقهم ثم یحییهم ویمیتهم وعبدوا عبدا من عباد الله صار تحت اطباق الثری لا یقدر علی ان یجلب لنفسه نفعا ولا یدفع عنها ضرا انتهی ملخصا **وعن** عامر بن ربیعة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی علی عثمان بن مظعون بدرستیکه رسول خدا نماز بگذارد بر عثمان بن مظعون بطای معجمه وی اول کسی ست که مرد از مهاجرین بمدینه فاتی القبر پس آمد آنحضرت قبر او را فحثی علیه ثلث حثیات وهو قائم پس خاک انداخت بروی سه بار بدست در حالیکه استاده بود یعنی نزد سر وی حثو خاک زدن بروی کسی وحثی بروزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند و درینجا دلالت ست بر مشروعیت حثو بر قبر سه بار و حثو بهر دو دست می باشد معا بنا بر ثبوت وی در حدیث عامر بن ربیعه بلفظ حثی بیدیه و نزد اصحاب شافعی مستحب آنست که بگوید نزد خاک انباشتن منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری رواه الدارقطني واخرجه البزار وزاد بعد قوله وهو قائم عند راسه وزاد ایضا امر فرش علیه الماء گفت بیهقی واین را شاهدی ست از حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنهما عن ابیه مرسلا و روایت کرد ابو الشیخ در مکارم الاخلاق از ابی هریره مرفوعا که هر که خاک انباشت بر مسلمانی بامید ثواب نوشته شود برای وی بهر خاک وی یک حسنه و اسنادش ضعیف ست و روایت کرد

ابوداود وابن ماجه از حدیثِ ابوهریره که نماز گذارد آنحضرت بر یک جنازه پس آمد قبر میت را پس خاک انداخت بروی از جانب سر او سه بار ابوحاتم در علل گفته این حدیث باطل ست مصنف در تلخیص فرموده گفتم اسنادش ظاهر الصحه ست و در سندش سلمه بن کلثوم ست و نیست در سنن ابن ماجه وغیر او مر او را مگر همین یک حدیث و رجال وی ثقات اند وقد رواه ابن ابی داود فی کتاب التفرد له من هذا الوجه انتهی و در سبل بعد ایراد این حدیث بر نقل قول ابوحاتم اکتفا کرده و تصحیح مصنف رح ذکر نموده و گفته که روایت کرد بیهقی از طریق محمد بن زیاد از ابی امامه که گفت مردم مروی پس یافته نشد مر او را هیچ حسنه مگر سه حثیات که انداخت آنرا بر قبری پس بخشیده شد برای وی گناه او پس این احادیث بعض وی شاهد بعض ست انتهی

و عن عثمان رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن المیت بود رسول خدا چون فارغ می شد از دفن مرده دفن بمعنی ستر ست و غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن ست غالب آمده بر موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان ست و نخست کسی که دفن کرده شد در زمین هابیل ست از جهت بودن وی اول میت در نوع انسان وقف علیه می ایستاد بر قبر او وقال و می گفت استغفروا لاخیکم آمرزش خواهید از خدا برای برادر خود وسلوا له التثبیت و سوال کنید برای او از خدا ثابت داشتن او را یعنی در جواب سوال ملکین فانه الان یسأل زیرا که وی درین دم سوال کرده می شود و پرسیده می شود از رب و دین و رسول و درین حدیث دلیل ست بر انکه دعای زندگان سود کننده ست مرده را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب اعطار رحمت و علیه ورد قوله تعالی رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وقوله وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ونحوهما و همین ست مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبت غیر تلقین میت ست که بعد از دفن کنند چنانکه باید و مستحب ست نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه رواه ابوداود والحاکم والبزار و گفت بزار مروی نیست از آنحضرت مگر باین وجه وصححه الحاکم و در وی دلیل ست بر انکه میت در قبر پرسیده می شود و وارد شده ست بآن احادیث صحیحه از انجمله است حدیث انس نزد شیخین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرده چون نهاده می شود در گورِ خود و برمیگردند از وی یارانِ او وی می شنود قرع نعال ایشان یعنی آواز پاپوش و زیاده کرد مسلم و چون برگردیدند مردم می آیند او را دو فرشته و زیاده کرد ابن حبان و ترمذی از حدیثِ ابی هریره که آن هر دو فرشته ازرق اسود اند گفته می شود یکی را از ان هر دو منکر و دیگرا نکیر زیاده کرد طبرانی در اوسط که چشمهای شان مانند دیگهای مسی ست و دندانهای شان مانند صیاصی گاوان و آوازهای شان مانند رعد زیاده کرد عبد الرزاق می کاوند زمین را بدندانهای خود و پی سپر می کنند در مویهای خود با این هر دو مطرقه ایست کلان اگر فراهم آیند بران اهل منی نتوانند برداشت آنرا و زیاده کرد بخاری از حدیث براء پس عود کرده می شود جانِ مرده در تنِ وی و مستفاد می شود از مجموع احادیث که آن هر دو می پرسند او را و می گویند چه می پرستیدی پس اگر خدا هدایت می کند او را می گوید می پرستیدم خدا را پس می گویند چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم پس مومن می گوید گواهی میدهم که وی بندهٔ خدا و رسولِ اوست و در روایتی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده و رسوله پس گفته می شود او را راست گفتی پس پرسیده نمی شود از چیزی جز آن پس گفته می شود او را که بر یقین بودی و بران مردی و بران برانگیخته شوی ان شاء الله تعالی و در لفظی این ست که پس ندا می کند منادی از آسمان که راست گفت بندهٔ من فرش کنید برای او از بهشت و بکشائید برای او دری بسوی جنت و بپوشانید او را از جنت پس می آید او را از روح و طیب بهشت و کشاده کرده می شود برای او تا مدِ بصرِ وی و گفته می شود او را ببین بسوی مقعد خود از آتش دوزخ تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا مقعد را از جنت پس

می بیند وی هر دو مقعد خود را جمیعاً و می گوید بگذارید مرا بروم و نوید رسانم کسان خود را پس گفته می شود او را خاموش باش و گشاده میشود
برای وی در قبر او هفتاد گز و پر میشود از سبزه تا روز قیامت و در لفظی ست و گفته می شود او را بخسپ پس می خسپد همچو خسپیدن عروس
که بیدار نمیکند او را مگر دوست ترین کسان او و اما کافر و منافق پس میگویند او را هر دو فرشته کیست رب تو وی میگوید اه اه نمیدانم و میگویند چیست دین تو پس میگوید اه اه نمیدانم
و میگویند کیست این مرد که فرستاده و بر انگیخته شد میان شما میگوید اه اه نمیدانم پس گفته می شود او را لا دریت و لا تلیت یعنی ندانستی و نخواندی و نفهمیدی و زده میشود
بمطارق آهنی زدنی که اگر زده شود بدان کوه را خاک گردد پس صیاح می کند بصیحه که می شنود آنرا کسی که متصل اوست جز ثقلین یعنی انس و جن
در تذکرة الموتی و القبور گفته در کیفیت سوال اختلاف روایات ست شاید که بعضی مردم را از بعض اعتقادات سوال کرده می شود و بعضی را از جمیع
آن یا راوی در روایت بر بعضی اقتصار کرده و در بعضی روایات ست که در یک مجلس سه بار سوال کرده خواهد شد و از طاوس مروی ست که
تا هفت روز سوال کرده شود **فائده** هر که دفن کرده نشده بر دار کشیده شد یا غرق شد یا سوخته شد یا درنده او را خورد او هم از ضغطه و
سوال و عذاب یا ثواب بے نصیب نیست قبر عبارت از عالم برزخ ست ابن عبد البر گفته سوال نخواهد شد مگر مومن یا منافق را که منسوب ست
بدین اسلام بخلاف کافر مجاهر و قرطبی و ابن قیم می گویند که کافر را هم باشد و سیوطی گفته که قول اول اصوب ست **فائده** ابن تیمیه گفته
احادیث متواتره دلالت دارند بر آنکه روح بسوی بدن عود کرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند که روح را در آن وقت با بدن نوعی علاقه
باشد اگرچه بدن متفرق شده یا سوخته شده و یک طائفه گفته که بدن را بدون روح سوال کرده شود و جمهور انکار این قول می کنند و ابن حزم و غیره
می گویند که سوال از روح باشد بغیر بدن **فائده** بعضی محدثین گفته اند که ملائکه سوال جماعت کثیر اند بعضی منکر نام دارند و بعضی نکیر بسوی
هر مرده دو کس از ان می روند انتهی بلفظه در سبل السلام گفته وارد شده اند احادیث داله بر اختصاص این امت بسوال در قبر نه امم سابقه
علما گفته اند و سر در ان آنست که امم پیشین را رسولان می آمدند پس اگر آنها اطاعت شان کردند فهو المراد و اگر نافرمانی کردند کناره کشیدند
از آنها و شتابی کرده شدند بعذاب و چون او تعالی آنحضرت را رحمت عالمیان گردانید و بخلق فرستاد باز داشت از ایشان عذاب را
و قبول کرد اسلام را از کسانیکه ظاهر کردند آنرا برابر ست که با خلاص کردند یا نه و مقرر کرد خدا برای ایشان سوال کنندگان در قبور ایشان
تا بیرون آرد خدا سر ایشان را بسوال و تمیز کند خبیث را از طیب و رفته ست حافظ ابن القیم بعموم مسالت و بسط کرده ست در ان در کتاب الروح

وعن ضمرة بفتح ضاد و سکون میم بن حبیب بحای مهمله مفتوحة الحمیصے احد التابعین یکی از تابعین ثقه ست روایت دارد
از شداد بن اوس و غیره رضی الله عنه قال کانوا گفت بودند صحابه آنانکه دریافت وی ایشان را یستحبون اذا سوی بضم سین
مهمله از تسویه علی المیت قبره دوست میداشتند وقتی که برابر کرده می شد بر مرده قبر او وانصرف الناس عنه ان یقال عند قبره
و بر میگردیدند مردم از انجا اینکه گفته شود نزدیک قبر او یعنی بقصد تلقین وی یا فلان قل ای فلان بگو و در بعضا تمام میت هر چه باشد می گیرند
لا اله الا الله ثلث مرات این را سه بار می گفتند یا فلان قل ای فلان بگو ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد
پروردگار من خداست و دین من اسلام و پیغمبر من محمد ست صلی الله علیه وسلم رواه سعید بن منصور موقوفا بر ضمره بن حبیب
یعنی این قول اوست حدیث مرفوع نیست شیخ ابن الهمام گفته خواندن اول سوره بقره تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز آمده ست
و اگر ختم قرآن کنند اولی و افضل باشد و از بعضی علما شنیده شده ست که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و مناسب حال ذکر
مسئله فرائض ست و باعث نزول رحمت ست و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم انتهی شیخ در ترجمه گفته

در اثار قرأت فاتحة الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند در گردانیدن
ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بوی صحیح وصول اوست شیخ عبدالله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ محی الدین
عبدالسلام را در خواب دیدند گفت ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمی رسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شد و ما رجوع کرده‌ایم
انتهی و للطبرانی نحوه من حدیث ابی امامة مرفوعاً مطولاً و طبرانی راست مانند حدیث ضمره از حدیث ابی امامه بطریق
رفع و طول و لفظ وی این ست که چون من بمیرم بکنید با من چنانکه امر کرده است ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرد آنحضرت ما را
که بکنیم با مردگان خود پس فرمود چون مردی از برادران شما دفن کردید او را و ریختید بروی خاک پس باید که بایستد مردی از شما نزد
سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه و وی یعنی میت می شنود آنرا و جواب نمی دهد پستر بگوید یا فلان بن فلانه چون این بار می شنود می نشیند در قبر
پستر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت می گوید ارشاد کن مرا رحمت خدای تعالی باد ترا ولیکن شما نمی شنوید پستر گوید یاد کن ای فلان آن
کلمه را که برآمدی تو بران از دنیا شهادت ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله و اینکه راضی شده که خدای تعالی پروردگار تست و اسلام دین
تست و قرآن امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر نکیر دست دیگرے را و می گوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما
با وی اکنون که حق سبحانه تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم و بکه نسبت کنیم او را
فرمود نسبت کن بحوا که مادر همگنان ست انتهی مصنف در تلخیص گفته اسناد این حدیث صالح ست و قد قواه ایضاً فی احکامه و اخرجه
عبدالعزیز من الشافعی گوئیم هیثمی بعد سیاق این حدیث گفته اخرجه الطبرانی فی الکبیر و فی اسناده جماعة لم اعرفهم و در حاشیه وی گفته
و در وی عاصم بن عبدالله ضعیف ست بعده گفت و راوی از ابی امامه سعید ازدی ست بیاض گذاشت برای وی ابن ابی حاتم و لیکن
او را شواهد ست و ذکر کرد مصنف رح این شواهد را نزد سعید بن منصور و طبرانی و ابن ماجه و در صحیح مسلم ست از حدیث عمرو بن العاص
که گفت وی نزدیک موت خود چون دفن کنید شما مرا پس بایستید گرد قبر من بقدر آنچه ذبح کرده می شود شتر و تقسیم کرده می شود گوشت
وی تا آنکه استیناس کنم با شما و بدانم آنچه مراجعت میکنیم بآن رسل پروردگار خود را اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم چیست اینکه میکنند
که چون میت دفن شد مردی استاده میگوید ای فلان بن فلان گفت ندیدم هیچ یکی را که کند آنرا مگر اهل شام وقتی که ابو المغیره بمرد مردی
درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از اشیاخ آنها که این چنین می کردند و باین رفته اند شافعیه و گفت در منار که این حدیث تلقین شک
نمی کنند اهل معرفت بحدیث در وضع آن و سعید بن منصور آنرا در سنن خود از ضمره بن حبیب از اشیاخ وی از اهل حمص آورده پس این اسلوب
حمصی ست و نیست شهادتے برای وی درین جمله که فاسالوا التثبیت فانه الآن یسال و همچنین عمرو بن العاص کما تقدم و جزم کرد
حافظ ابن القیم رح در هدی بمثل کلام منار اما در کتاب الروح این حدیث را از ادله سماع میت برای کلام احیا گردانیده و نیز عمل بحدیث تلقین را
بغیر نکیر کافی در عمل بران گردانیده و حکم بصحت نکرده بلکه گفته که این حدیث ضعیف ست و حاصل می شود از کلام ایمه که این حدیث ضعیف ست
و عمل بران بدعت و بکثرت فاعلین وی مغرور نباید بود والله اعلم بالصواب و عن بریدة بن الحصیب الاسلمی بضم با و فتح را
از مشاهیر صحابه است رضی الله عنه و ترجمه وی گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور
نهی کرده بودم شما را یعنے پیش ازین از زیارت کردن قبرها فزوروها پس زیارت کنید آنها را الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند
که سبب نهی قرب عهد جاهلیت بود و خوف آنکه نگویند و نکنند آنچه در جاهلیت می کنند و می کردند اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام

رواه مسلم وابو داود والترمذي وابن حبان والحاكم ودر قولِ وی زوروها امرست برای رجال بزیارت وهو امر ندب اتفاقاً ومتاکد ست
در حقِ والدین بنا بر آثاری که وارد ست درین باب شیخ در ترجمه گفته زیارتِ قبور مستحب ست باتفاق زیرا که سبب رقتِ قلب وتذکر موت و
پوسیدگی استخوان وفنای دنیاست وجز آن واز فوائد عمده دران دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان ست وباین وارد شده ست سنت
وبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت وسلام میداد بر اهلِ آن و استغفار میکرد برای ایشان واز جمله آداب زیارت ست که رو بجانبِ قبر
وپشت بجانبِ قبله مقابل روی میت بایستد وسلام دهد ومسح نکند قبر را بدست وبوسه ندهد آنرا وسجده نکند وبخاک نمالد که این عادتِ
نصاری ست وقراءتِ قرآن نزد قبر مکروه ست نزد ابی حنیفه ونزد محمد مکروه نیست وصدر شهید که یکی از مشایخ حنفیه ست بقولِ محمد اخذ کرده
وفتوی هم برین ست وشیخ امام محمد بن فضل گفته که مکروه قراءتِ قرآن بجهر ست واما مخافت لاباس به ست اگرچه ختم کند واز شیخ محمد بن ابراهیم
آمده که بخواند سوره ملک بلند یا پست وفرقی نیست درمیانِ جهر ومخافت در ظاهر روایت از جهتِ ورود اثر بدان وزیارتِ روز جمعه
فاضلتر ست از روزهای دیگر خصوصاً در اولِ روزِ جمعه وهمین ست متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیماً وتشریفاً که بیرون می آیند
در اولِ روز جمعه بمعلی وبقیع برای زیارت ودر روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم وادراک بیشتر از آنچه داده می شود در روزهای
دیگر تا آنکه می شناسد زائر را زیاده از روزهای دیگر انتهی ملخصاً در تذکرة الموتی والقبور گفته ابن ابی الدنیا از عایشه رضی الله تعالی عنها روایت
کرده که رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم فرموده نیست مردی که زیارت کند قبر برادر خود را وبنشیند آنجا وسلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دهد
وهمچنین بیهقی وغیره از ابی هریره روایت کرده مرفوعاً وموقوفاً در صحیح مسلم از ابوهریره مروی ست که رسول صلی الله علیه وسلم بسوی مقبره برآمد
السلام علیکم دار قوم مومنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون گفت واز عایشه مثل آن وزیاده کرده یرحم الله المستقدمین منا والمستاخرین
ونسائی وابن ماجه از بریده از آنحضرت همچنان روایت کرده وبعد لاحقون زیاده کرده انتم لنا فرط ونحن لکم تبع اسال الله لنا ولکم العافیة وترمذی
از ابن عباس وطبرانی از علی نحو آن وابن ابی الدنیا از ابوهریره روایت کرده که هرکه داخل مقابر شود وبرای آنها از خدا طلب مغفرت کند وبر آنها
رحمت کند گویا که نماز جنازهٔ آنها گذارده انتهی **فائده** اوکد زیاراتِ مسنونه بلکه واجبه زیارتِ قبر مطهر منور حضرت رسول خداست صلی الله علیه
وآله وسلم در حق کسیکه مرورِ او بر مدینهٔ طیبه شود وبشرفِ حضورِ آن بقعهٔ پر نور سعادت اندوز گردد ومشروعیت واستحبابِ وی ثابت ست بادلهٔ صحیحه
وهیچ کس را در ندب واستحباب بلکه ایجاب وی خلافی نیست وبعضی اجماع بران نقل کرده اند واز ترکِ زیارتِ شریف باوجود حضور دراینجا تحذیر
بلیغ نموده اند واختلاف کرده اند در آنکه افضل چیست تقدیم زیارت درضمن سفر بسوی مسجدِ شریفِ نبوی صلی الله علیه وسلم یا حج مختار زید وعطا ومجاهد
ونخعی واحمد وشافعیه تقدیم حج ست وبه قال الامام ابوحنیفه ومذهب علقمه واسود وعمرو بن میمون تقدیم زیارتِ مذکوره ست **فائده** از شیخ الاسلام
احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام ابن تیمیة الحرانی رح نقل کرده اند که وی بحدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد وحدیث لا تتخذوا قبری عیداً استدلال
کرده ست بر منع زیارتِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم وشیخ ابن حجر هیتمی مکی شافعی تبعاً للسبکی وغیره تشنیع وتسبیب بسیار بروی کرده ونوبت
بتضلیل وتکفیر مانع رسانیده ومحرر سطور چون مراجعت بمنسکِ وی رح که بر طریقهٔ ماثوره نوشته ست کرده معلوم شد که وی رح را انکار از اصل
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت بر دو گونه ست یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت ودعا برای وی باشد دیگر بدعی که مقصودِ زائر
از ان طلبِ حوائجِ خود از ان میت بود یا دعا نمودن نزد قبر وی یا قصد دعا بدان میت که این سنت نیست ونه هیچ یکی از سلفِ ائمه آنرا مستحب گفته
بلکه در بیانِ این هر دو زیارت اطالتِ کلام کرده واز ان معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت ست هر زیارت که باشد مر کسانی را

که قصد روضهٔ شریف یا دیگر قبور صلحا و اولیا و شهدا و انبیا بغرض طلب حاجات و مطالب خود از ان بطریقی که شرع شریف بدان وارد نیست میکنند و در ضمن آن مرتکب صدها کبائر بلکه بعضے کفریات از بدایت سفر تا نهایت آن می شوند با ترک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلحا نا مشروع ست حاشاه عن ذلک پس طعن طاعنین بر وی مبنی بر غلط فهمی خود شان ست و اعجب العجاب این ست که امام مالک صاحب موطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض و جوینی والد امام الحرمین و غیرهم نیز منع میکنند از سفر جز بسوی سه مسجد که در حدیث وارد شده بلکه مالک بکراهت زیارت قبر وی صلی الله علیه وسلم رفته کما حکی ذلک الشوکانی فی نیل الاوطار و در جوابش گفته اند که برای قطع ذریعه بآن قائل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را مکروه داشته و بای حال این هرسه ایمهٔ ابطال درین قول با شیخ الاسلام موافق بوده اند اما هیچ یکے بتکفیر ایشان نپرداخته و این ادل دلیل ست بر نفسانیت مخالفین و حسد طاعنین در وی و لهذا حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رح در رسالهٔ عربی خود که در ذب از شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند و قد ذکر عنه انه منع السفر لزیارة النبی صلی الله علیه وسلم ولا یروی کلامه ذلک دلیل صریح صحیح فانه لم یمنع الزیارة مطلقا بل منع السفر للزیارة بحدیث لا تشد الرحال و حدیث لا تتخذوا قبری عیدا فاذا کان لقوله مساغ اجتهادی لا ینبغی ان یشدد علیه ذلک التشدد انتهی بلفظه و در ثنای وی اطالت بسیار کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و محرر سطور در سفر حج که در سنه ۱۲۸۵ هجری نموده بر کتابی واقف شده مسمی بالصارم المنکی علی نحر ابن السبکی از تصانیف حافظ ابن عبد الهادی المقدسی رحمه الله تعالی و آنرا بقلم خود نقل گرفته و در وی جواب داده است سبکی را از همه انچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین مسئله بروجهی که هیچ مصنف را چاره نباشد از قبول آن و داد تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده فلیرجع الیه و آنانکه اعتراض کرده اند بر وی درین مسئله یا مسائل دیگر بعشر عشیر علم و فضل و تقاوت وی نرسیده اند و علو رتبه و رفعت شان وی از کتب طبقات توان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین دمشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب مستقله است که بران علمای مذاهب اربعه تقریظها نوشته اند بعض این رسائل پیش محرر سطور نیز موجود ست و آنرا از حرمین شریفین زادهما الله تعظیما همراه آورده و ترجمهٔ او در اتحاف النبلاء در یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت حال واضح شود زاد الترمذی فانها تذکر الاخرة زیاده کرد ترمذی از حدیث بریده بدرستیکه زیارت کردن قبور یاد می دهد آخرت را که جز این عالم عالم دیگر هست که آنجا باید رفت و ازینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و خبرت باید بود نه غافل و ذاهل ؎ بر زمینی که همین میگذری ساکن روئے که عیون ست و خطوط ست و قد و دست و خدود ✤ این همه چشمهٔ خورشید جهان افروز ست ✤ که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

وزاد ابن ماجة من حديث ابن مسعود وتزهد في الدنيا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور بے رغبت میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد از ان که چون سر انجام کار این ست این همه تعلق بدنیا چیست ؎ یکی بگور غریبان شهر سیری کن ✤ ببین که نقش عملها چه باطل افتاده ست ✤ و درین باب حدیثها ست از ابی هریره نزد مسلم باین لفظ که طلب اذن کردم رب خود را که زیارت کنم قبر مادر خود را پس اذن داد مرا پس زیارت کنید قبرها را زیرا که آنها یاد می دهانند شمارا موت و رواه الحاکم و ابن ماجه مختصرا و از ابن مسعود نزد ابن ماجه و حاکم و در وی ایوب بن هانی مختلف فیه ست و از ابی سعید نزد شافعی و احمد و حاکم و از انس رواه الحاکم و لفظ وی این ست بودم من که نهی میکردم شمارا از زیارت قبور پس ظاهر شد مرا که آن رقیق میکند دل را و می گریاند چشم را و یاد میدهاند آخرت را پس زیارت کنید آنرا و نگوئید بیهوده و از ابی ذر رواه الحاکم ایضا و سندش ضعیف ست و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عایشه رخصت داد آنحضرت در زیارت قبور رواه ابن ماجه در سبل گفته این همه احادیث دال است بر مشروعیت زیارت قبور و بیان حکمتی که در وست و آن اعتبار ست

یعنی پند گرفتن از حال مردگان و یاد کردن موت خود و ترسیدن از انجام بد اعمال خود زیرا که در لفظ ابن مسعود ست فانها عبرة وذکر للآخرة والتزهید فی الدنیا و چون زیارت ازین امور خالی ست مراد و مقصود شرع نیست انتهی **فائده** در مقر ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث را دلالت ست برانکه ارواح مومنان در بهشت باشند و ارواح شهدا زیر عرش و اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ و لیکن در قرآن و حدیث ذکر مومنان و کافران آمده مومنانِ کامل مراد اند و عصات مومنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول اند بر مومنین کامل که انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین باشند و بعضی احادیث دلالت دارند که جای قرار شهدا بیرون بهشت ست و بعضی احادیث دال اند برآنکه ارواح مومنین در آسمانِ هفتم باشند و منازلِ خود که در بهشت اند می بینند و این احادیث اگر بدرجهٔ صحت رسد محمول بران باشد که بعضی مومنان اعمال شان آن قدر مساعدت نکرد که داخل بهشت شوند در آسمانِ هفتم اند بعضی آنچنان باشند که از آسمان برتر نتوانند رسید در میان زمین و آسمان باشند لیکن چندان محبوس بذنوب نباشند قدرتِ سیر داشته باشند و بعضی دیگر که بذنوب اسیر باشند قدرتِ سیر نداشته اند و ارواح کفار همه شان در سجین زیرِ زمینِ هفتم جائیکه دوزخ ست محبوس باشند و صبح و شام بدوزخ پیش آورده شوند اَلنَّارُ یُعْرَضُوْنَ عَلَیْهَا غُدُوًّا وَّعَشِیًّا وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوْا اٰلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مومنین و کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیا هم در قبور شان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علما درین باب مختلف آمده ابن عبد البر گفته احادیث اخیره اصح اند و احادیثِ سوالِ منکر و نکیر و نمودن بمرده مکان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبر و ثواب دران و زیارتِ قبور و سلام بران و خطاب شان مانند خطاب حاضر عاقل دلالت برهمین دارند که ارواح شان در قبورِ شان باشند و نسفی در بحر الکلام گفت ارواح انبیا چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بنوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جاگیرند و همچنین ارواح شهدا در شکم پرندهٔ سبز زیر عرش باشند و ارواح دیگر مردم مطیع از مومنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تمتع نباشد مگر آنکه بهشت را ببینند و ارواح مومنانِ عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میانِ هوا و ارواح کفار در سجین باشند در شکم جانوران سیاه زیر زمینِ هفتم و آنرا بوجهی اتصالی باشد با جساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را اذی رسد چنانچه آفتاب بر آسمان ست و نور وی در زمین و مصنف رح گفت ارواح مسلمانان در علیین و ارواحِ کفار در سجین و هر یک روح را با جسدِ خود اتصالی باشد معنوی که مشابه آن اتصال نیست که در حیاتِ دنیا بود بلکه اگر مشابهت داده شود بحالِ خفته داده شود لیکن آن اتصال از اتصال خفته قوی تر ست سیوطی گفته باین تقریر حاصل می شود جمع میان قولِ جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میانِ احادیث که موافق قولِ مصنف آمده که مقر ارواحِ سجین و علیین ست و قاضی ثناء الله پانی پتی در تذکرة الموتی والقبور بعد ذکرِ اقوالِ مذکور و سرد احادیث و اخبار داله بران فرموده فقیر جمع درین مقام بین الاحادیث دران می بیند که ملائکه چون روحِ مومن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالای آسمان هفتم می برند از انجا حکم می شود که نامهٔ او در علیین بنویسند و او را باز بسوی زمین برند که او را از همان زمین پیدا کرده ایم و باز بوی عائد سازیم و باز از انجا بیرون آریم پس روح را داخلِ جسدِ آن کنند و سوال منکر و نکیر می شود و انبیا و کسی که مشابهتِ تامه با انبیا بهم رساندشانِ آنها از سوال ارفع ست و بعد سوال چون برجواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرش کنند و پوشاک دهند از بهشت و بکشایند برای او دروازه بسوی بهشت آنگاه روح او صعود کند بهمان راه که از قبر به بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیا و شهیدان و صدیقان و اولیا دران بهشت باشند و هر جا که خواهند سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جاگیرند و در علیین و اعلی علیین هر یک برحسب مراتب خود باشند و دیگر مومنان را ظاهر ساحَتی

تا آنجا نباشد تا آسمان هفتم باشد وعصات مؤمنين را تا مغفرت ذنوب دست ندهد از آسمان ترقی میسر نشود و درمیان آسمان و زمین باشند و در برزخ زمین سیر نمایند بلکه در حالت پابندی معاصی بعضی را از قبر ترقی نشود و محبوس باشند و کفار را که ارواح قبض کرده ببرند درهای آسمان بر ینها مفتوح نشود و نامهٔ او در سجین نوشته شود و او را بیند از ند و روح در جسد او دخل نشود و از آنجا برای او راهی بسوی دوزخ کشاده شود و از ان راه روح او را بسجين رسانند و صبح و شام بر دوزخ عرض کرده شوند و بر بودن ارواح شهدا و صلحا در بهشت دلالت دارد قوله تعالى قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يٰلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ۙ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ که در حق حبیب نجار ست و انبیا و صدیقان افضل و اشرف اند از شهدا لیکن چون راهی از قبور شان تا بهشت مسلوک و نزدیک ساخته است هر گاه کسے زیارت کند یا سلام گوید یا خطاب کند در طرفة العین آنجا حاضر شود و جواب سلام گوید پس دیدن رسول خدا صلی الله علیه وسلم موسی علیه السلام را در شب معراج در قبر در نماز و باز بر آسمان ششم در همان شب بهمین سبب ست و بعد مردن هر چند روح را با جسد اتصال نباشد که در حالت زندگی بود چنانکه قوله تعالى اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا الخ دلالت بران دارد لیکن البته علاقه باقی می ماند که ازان ادراک رنج و راحت کند و اگر روح علحده معذب شود و جسد علحده این هم ممکن ست و جسد بے روح هر چند نزد عوام احساس لذت و الم ندارد لیکن از شرع ثابت ست که عند الله احساس دارند اَتَيْنَا طَآئِعِيْنَ و اَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا نصوص قرآنی ست انتهی ملخصًا حاصل آنکه مقر ارواح از قبر تا عرش ست بقدر مراتب و اعمال هر که عمل او بهتر روح او بلند تر و خوشتر و هر که عمل او بدست روح او زیر تر و محبوس تر تا آنکه بعضی در قبر و بعضی بر قبر و بعضی میان زمین و آسمان و بعضے زیر آسمان دنیا و بعضے بالای آن و بعضی بر آسمان دوم و سوم تا هفتم و بعضی در بهشت و بعضی زیر عرش و بعضی در چاه زمزم و بعضے در مواضع دیگر و اخبار و آثار و اقوال این اختلافات در شرح الصدور باحوال الموتى والقبور و شرح برزخ و دیگر کتب این باب مفصل و مشرح مسطور ست این محل ذکر آن نیست کتاب الروح للحافظ ابن القیم رح و جمع التشتیت شرح ابیات التثبیت لصاحب السبل و قصر الآمال بذکر الحال و المآل و تذکرة الموتى والقبور از عمده کتب این احوال ست فلیرجع الیه ولیعول علیه وبالله التوفیق

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بدرستیکه آنحضرت لعنت کرد زنان زیارت کنندهٔ قبرها را که در زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند ترمذی گوید بعض اهل علم گفته اند که این پیش از رخصت بود در زیارت قبور و چون رخصت کرد در آمدند دران مردان و زنان و بعضے گفته اند مکروه پنداشت آنحضرت زیارت قبور را برای نسا بجهت قلت صبر آنها و کثرت جزع شان بعده بسند خود آورده که عبد الرحمن بن ابی بکر وفات یافت و بمکه مدفون شد عایشه رض بر قبر وی آمد و این شعر بگفت ؎ وکنا کندمانی جزيمة حقبة ✝ من الدهر حتى قيل لن يتصدعا ✝ وعشنا بخير في الحيوة وقبلنا ✝ اصاب المنايا رهط كسرى وتبعا ✝ فلما تفرقنا كاني ومالكا ✝ لطول اجتماع لم نبت ليلة معا ✝ انتهى در سبل گفته و دلیل ست مر قول این بعض اهل علم را روایت مسلم از عایشه رض که گفت چگونه گویم ای رسول خدا چون زیارت کنم قبر را فرمود بگو السلام على اهل الديار من المسلمين والمؤمنين يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين وانا ان شاء الله بكم لاحقون و روایت حاکم از حدیث علی بن حسین که فاطمه زیارت میکرد عم خود حمزه را هر جمعه و نماز میگذارد و می گریست گفتم این حدیث مرسل ست زیرا که علی بن حسین فاطمه زهرا را اندریافته و عموم روایت بیهقی در شعب الایمان مرسلا که هر که زیارت کرد قبر والدین را یا یکی را ازان هر دو در هر جمعه بخشیده شود او را و نوشته شود نکوی کننده انتهی و این ظاهر ست

در انکه میل صاحب سبل برخصت زیارت ست برای زنان و در شرح سفر السعادة گفته زنان را برآمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا زیارت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انتهی شوکانی گفته وارد شده ست احادیث در نهی زنان از اتباع جنائز و این تقویت میکند منع زیارت را و اثرم
و سنن خود و حاکم از عایشه آورده که آنحضرت رخصت داد زنان را در زیارت قبور و روایت کرد آنرا ابن ماجه از عایشه باختصار که رخصت کرد آنحضرت
در زیارت قبور پس ممکن که مراد عایشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت ست کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها و این حجت نیست زیرا که ترخیص
عام معارض نهی خاص نمی تواند شد ولیکن مؤید روایت عایشه ست انچه در صحیح مسلم از وی آمده و از فاطمه مروی شده و گذشت و جمع میان ادله باین
طریق ست که منع کسی راست که در زیارت امر ناجائز و نامشروع بکند مثل نوحه و بوسه و طواف و سجده و جز آن و اذن کسی راست که این حرکات
نکند انتهی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم النائحة
لعنت کرده ست رسول خدا برزن نوحه کننده والمستمعة و برزن گوش دارنده بر نوحه و شنونده آن بلفظ تانیث بجهت آن آورد
که نوحه اکثر کار زنان ست یا مراد جماعهٔ نائحه یا نفس نائحه ست یا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهرتر ست در سبل گفته نوح رفع صوت ست
بشمردن شمائل میت و بمعاظم افعال وی و حدیث دلیل ست بر تحریم آن و هو مجمع علیه انتهی و در حدیث ابی مالک اشعری ست نزد احمد و مسلم که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم زن نوحه کننده چون توبه نکند پیش از مرگ خود ایستاده کرده شود روز قیامت و بروی پیراهنی ست از
قطران و پیراهنی ست از جرب و احادیثی که در نهی از بکا وارد شده محمول ست بر نیاحت اخرجه احمد وابو داؤد واستنكره ابو حاتم
في العلل ورواه الطبراني والبيهقي من حديث عطاء عن ابن عمر ورواه ابن عدي من حديث الحسن عن ابي هريرة وكلها ضعيفة **وعن**
ام عطية رضي الله عنها قالت اخذ علينا رسول الله عهد گرفت بر ما رسول خدا صلى الله عليه وسلم ان لا ننوح
اینکه نوحه نکنیم ما زیرا که نیاحت از عمل جاهلیت ست پس حرام باشد در اسلام و گویا که این عهد در وقت مبایعت بر اسلام گرفته
در سبل گفته حدیث دال ست بر تحریم فعل نیاحت و تحریم استماع وی زیرا که نهی باشد لعن مگر بر محرم متفق علیه و درین باب ست از ابن مسعود
که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست از ما یعنی از اهل طریقهٔ ما کسیکه بزند رخسارها و پاره کند گریبانها را و بخواند خواندن جاهلیت چنانکه
نوحه و دعا بویل و ثبور متفق علیه و در حدیث ابی موسی ست که فرمود آنحضرت من بری ام از کسی که بتراشد یعنی موی سر نزد مصیبت و کسیکه بردارد
آواز خود نزد مصیبت و بکوبد بروی خود و بدرد جامهٔ خود متفق علیه و مثله عند مسلم وغیر ذلک و نیست معارض این احادیث حدیث ابن عمر که گذشت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزنان بنی عبد الاشهل و می گریستند آنها بر هالکان خود روز احد پس فرمود ولیکن حمزه نیستند گریه کنندها برای وی پس آمدند
زنان انصار در حالیکه می گریند حمزه را الحدیث زیرا که این منسوخ ست بانچه در آخر این حدیث ست باین لفظ فلا تبکین علی هالک بعد الیوم پس
نگریند بر هالک پس از امروز و این دال ست بر انکه تعبیر کرد از نیاحت ببکا زیرا که بکا غیر منهی عنه ست چنانکه دلیل ست مر او را روایت نسائی
از ابو هریره که گفت مرد مردهٔ از آل رسول الله صلی الله علیه وسلم پس مجتمع شدند زنان در حالیکه می گریند بروی پس ایستاد عمر نهی میکرد و دور
می نمود آنها را پس گفت او را آنحضرت بگذار ایشان را ای عمر زیرا که چشم اشک می ریزد و دل مصیبت رسیده ست و عهد قریب ست و میت
زینب بود دختر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما صرح به فی حدیث ابن عباس اخرجه احمد و روی این ست که گفت آنها را دور دارید خود را از نعیق
شیطان زیرا که هر چه از چشم و از دل ست از جانب خداست و از رحمت ست و انچه از دست و زبان ست از شیطان ست و این دال ست
بر جواز بکا زیرا که نهی نکرد مگر از آواز و منه قوله صلی الله علیه وسلم العین تدمع ویحزن القلب ولا نقول الا ما یرضی الرب و این را در وفات ابراهیم

پسر خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند باشک چشم و نه اندوهگین شدن دل ولیکن عذاب می کند باین و اشاره کرد بسوی زبان خود یا رحم می کند واما انچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول وی صلی الله علیه وسلم مر کسی را که حکم کرد او را که نهی کند زنان مجتمعات را برای بکا بر جعفر بن ابی طالب احث فی افواههن التراب پس محمول ست بر بکا با آواز نیاحت بود پس امر کرد بنهی ازان و اگرچه بخاک انداختن باشد در دهان آنها

وعن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يعذب في قبره بما نيح عليه مرده عذاب کرده می شود در قبر خود بچیزیکه نوحه کرده می شود بروی و مراد بدان سخنی ست که می گویند آنرا نائحه برای میت وگفته می شود بوی بطریق استهزا و سخریت گویا که وی ظاهر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بدان پس محل زجر و توبیخ باشد مصنف در تلخیص گفته اختلاف کرده اند مردم در تاویل این حدیث مختار طبری آنست که مراد به بکا چیزی ست که از نیاحت منهی عنها باشد و از عذاب مرده انچه میرسد او را از اذی از معصیت و نافرمانی کردن اهل او مر خدای تعالی را و اختیار کرده است این را جماعتی از ایمه آخر ایشان شیخ تقی الدین بن تیمیه رح ست والله اعلم انتهی متفق علیه ابن علان در شرح ریاض در باب تحریم نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذب آن میت ست که وصیت کرد به بکا و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان وی بروی ولیکن کسی که نوحه کردند و گریستند بروی اهل وی بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود او را لقوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و گفت طائفه که این محمول ست بر کسیکه اهمال کرد وصیت را بترک نوحه بر خود پس وی معذب گردد بتفریط خود در اهمال وصیت بترک نوحه و هر که وصیت کرد که بروی نگریند وی معذب نشود زیراکه از وی درین باب تفریطی رو نداده و حاصل قول ایجاب وصیت ست بترک نوحه و در ینجا اقوال دیگر ست اما همگنان با وجود اختلاف مذاهب اجماع کرده اند که مراد بگریستن بکا بصوت نیاحت ست نه مجرد اشک چشم انتهی ملخصا

ولهما نحوه و مر بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود کسیکه نوحه کرده شود بروی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده می شود بچیزی که نوحه کرده می شود بروی روز قیامت عن المغيرة بن شعبة از حدیث وی رضي الله عنه در سبل گفته احادیث درین باب بسیارست و در وی دلالت ست بر تعذیب میت بسبب نیاحت و استشکال کرده اند این را زیراکه این تعذیب ست بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جوابها عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و همچنین انکار کرد ابو هریره و قرطبی استبعاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه پس نیست وجه برای انکار آن با وجود امکان تاویل بعده قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال برزخ ملحق ست باحوال دنیا و جاری شد تعذیب در آن گناه غیر چنانکه مشیر ست بآن قوله تعالی وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً پس معارض حدیث تعذیب و آیه مذکوره نباشد زیراکه مراد بدان اخبار ست از حال آخرت و استقراه الشارح و بسیاری از علما بتاویلش رفته اند بوجوه اول بخاری راست که معذب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود ببعض بکای اهل خود و حاصلش معذب شدن عبد ست بفعل غیر خود چون او را در وی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب ست بصورت وصیت بنوحه و این تاویل جمهور ست گویند که این معروف بود نزد قدما کما قال طرفة بن العبد ؎ اذا مت فابكيني بما انا اهله ✤ وشقي علي الجيب يا ام معبدي ✤ ولازم نیست که اگر امتثال

امر وی نکنند معذب نشود بلکه تعذیب وی بر مجرد ایصاست پس اگر امتثال هم کردند به هر دو امر معذب شود زیرا که ایصا فعل اوست و نیاحت بسبب او اگرچه فعل غیرست سوم آنکه خاص ست بکافر نه مومن زیرا که مومن بذنب غیر هرگز معذب نیست و فیه بحث لا یخفی زیرا که بر کافر هم ذنب غیر وی بار نمی کنند لقوله تعالی ولا تزر الآیه چهارم آنکه معنی تعذیب توبیخ ملائکه است میت را بانچه ندبه می کنند اهل وی چنانکه امام احمد از ابی موسی مرفوعا آورده که المیت یعذب ببکاء الحی اذا قالت النائحة واعضداه وا ناصراه واکاسیاه جبذ المیت وقال انت عضدها وانت ناصرها وانت کاسیها واخرج معناه ابن ماجة والترمذی پنجم آنکه معنی تعذیب تالم میت ست به نیاحت وغیره که از اهل وی واقع می شود و وی رقت می کند برای ایشان و باین تاویل رفته است محمد بن جریر وغیره وگفت قاضی عیاض هو اولی الاقوال و احتجاج کرده اند بحدیثی که در وی اینست که آنحضرت زجر کرد زنی را از گریستن بر پسرش و گفت ان احدکم اذا بکی استعبر له صویحبه فیا عباد الله لا تعذبوا اخوانکم و نیز استدلال کرده اند باینکه اعمال عباد عرض کرده می شوند بر مردهای ایشان و هو صحیح و ثم تاویلات اخر و ما ذکرنا اشهر ما فی الباب انتهی کلام السبل

وعن انس رضی الله عنه قال شهدت بنتا للنبی صلی الله علیه وسلم تدفن و رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس عند القبر فرایت عینیه تدمعان گفت انس حاضر شدیم ما دختر آنحضرت ام کلثوم زوجه عثمان را در حالیکه دفن کرده می شود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود نزد قبر پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاری

و از اینجا معلوم شد که گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس ست و مکروه ست ندبه و نوحه و در حدیث متفق علیه در قصه وفات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیث انس آمده که چون روان شد اشک از هر دو چشم آنحضرت گفت عبد الرحمن بن عوف تو گریه می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک ریختن رحمت ست و در روایت دیگر آمده فرمود هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده فانما یرحم الله من عباده الرحماء متفق علیه و تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری ست علی الاطلاق که شامل تمام لطائف و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشرست که جامع صفات روح و نفس و طبیعت ست بر خلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که میداد هر چیز را حق وی ظاهر می شد از وی آثار تمامه حواس و قوی پس انچه مقدور بود صادر می شد بقدرت و اختیار و انچه نه مقدور بود صادر می شد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حکمت ست و این دلیل سلامت حواس و قوی ست پس مر آنحضرت را هست مرتبه کمال و تمام ست و این یکی از وجوه وجود سکرات موت ست در حق وی صلی الله علیه وسلم والله اعلم و بالجمله این حدیث برای گریه امت در همه احوال و مثل آن که حالت تذکر ذنوب و معاصی و غیرهاست حجتی ست روشن و یکی از آثار رحمت الهی ست نسبت درست کند گریه با بزاری ما + همین بس ست پس از مرگ خیر جاری ما + و این حدیث را در سبل السلام وغیره نگرفته

وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدفنوا موتاکم باللیل الا ان تضطروا الیه دفن نکنید مردهای خود را بشب مگر آنکه مضطر گردید بسوی آن از این حدیث معلوم شد که دفن در شب مکروه ست مگر بضرورت و اضطرار و باین رفته است حسن و وارد شده است تعلیل نهی باینکه ملائکه نماز را اف انداز ملائکه لیل در حدیثی شارح گفته والله اعلم بالصحة تنبیه در بیان اوقات حدیث عقبة بن عامر گذشته که سه ساعت ست که نهی میکرد ما را آنحضرت که نماز کنیم دران یا در گور کنیم دران ساعات مردهای خود را وقتی که بر آید آفتاب درخشنده تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود قائم ظهیره تا آنکه زائل شود آفتاب و وقتیکه مائل شود بغروب تا آنکه غروب رود انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که مصنف آن حدیث را درینجا ذکر میکرد اخرجه ابن ماجة

واصله في مسلم روايت كرد اين را ابن ماجه وحاصلش در مسلم ست ولفظ وي اين ست كه خطبه خواند آنحضرت روزي وذكر كرد مردي را
از اصحاب خود كه قبض كرده شد وكفن كرده شد در كفني غير طائل وقبر كرده شد در شب ولكن قال وليكن گفت درين حديث بعد آنچه
ذكر كرديم زجر ان يقبر الرجل بالليل حتى يصلي عليه زجر كرد ازينكه دفن كرده شود مرد بشب تا آنكه نماز گذارده شود
بروي مگر آنكه مضطر شود آدمي بسوي آن واين ظاهرست در آنكه نهي جائي ست كه مظنه حصول تقصير باشد در حق ميت بترك نماز يا عدم احسان
كفن وچون حاصل شود در تاخير ميت تا روز كثرت مصلين يا حضور كسي كه اميد دعاي اوست تاخير مستحسن ست وبرين تقدير تاخير بايد كرد در مسارعت
بدان واگرچه در روز باشد ودال ست برين دفن علي رضي الله عنه فاطمه را در شب ودفن صحابه ابي بكر را در شب وترمذي از حديث ابن عباس آورده كه در آمد آنحضرت
قبري را در شب پس افروخته شد براي آنحضرت چراغي پس گرفت آنحضرت ميت را از جانب قبله وفرمود رحمت كند ترا خداي تعالى بتحقيق بودي تو بسيار آه كننده وخواننده
قرآن ترمذي گفته اين حديث حسن صحيح ست ودر شرح سنه گفته اسناد وي ضعيف ست وترمذي گفته درين باب از جابر وزيد بن ثابت آمده است وازين حديث معلوم مي شود
كه دفن در شب درست ست ووجه كراهت در شب شايد آن باشد كه در انوقت اجتماع مسلمانان براي نماز جنازه وحمل آن دشوارست والله اعلم
وازينجا رخصت كرده اند بعض اهل علم در دفن بشب ابن حزم گفته مدفون نشود هيچ يكي در شب مگر آنكه مضطر گردد بسوي آن وگفت
دفن اصحاب وازواج آنحضرت صلعم بشب بضرورت خوف زحام يا تغير وغير ذلك بود از انچه دفن بدان در شب مباح ست وحلال نيست
هيچ يكي را كه گمان كند بآنها جز اين انتهى **وعن** عبد الله بن جعفر بن ابي طالب رضي الله عنه قال لما جاء نعي جعفر
گفت هرگاه كه آمد خبر موت جعفر كه در غزوه مؤته شهيد شد قال النبي صلى الله عليه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما
بسازيد براي اولاد جعفر طعامي را فقد اتاهم ما يشغلهم پس تحقيق آمده است ايشان را چيزيكه باز ميدارد ايشان را از طعام پختن
كه خبر موت او باشد شيخ در ترجمه گفته درين حديث دليل ست برانكه مستحب ست خويشاوندان وهمسايگان ودوستان را تهيه طعام
مر اهل ميت را وبعضے گفته اند فرستادن طعام براي اهل مصيبت روز اول غير مكروه ست از جهت شغل بتجهيز ميت ودر روز دوم مكروه ست
اگر زنان نوحه گر جمع شوند زيرا كه اين اعانت ست بر اثم وعدوان واختلاف كرده اند در اكل غير اهل مصيبت آن طعام را وابو القاسم گفته
باك نيست مر كسي را كه مشغول ست بجهاز ميت كذا في مطالب المؤمنين اخرجه الخمسة الا النسائي يعني احمد وابو داود وترمذي
وابن ماجه وشافعي نيز وصححه ابن السكن وحسنه الترمذي واخرج نحوه احمد والطبراني وابن ماجة من حديث اسماء بنت عميس ام عبد الله بن جعفر
در سبل گفته درين حديث دليل ست بر شرعيت ايناس اهل ميت بساختن طعام براي شان بنا بر شغل آنها بموت وليكن احمد وابن ماجه باسناد
صحيح از حديث جرير بن عبد الله بجلي آورده كه گفت بوديم كه مي شمرديم جمع شدن مردم را نزديك اهل ميت وساختن طعام را بعد دفن او
از نياحت پس محمول ست حديث جرير برانكه مراد ساختن اهل ميت ست طعام را براي كسانيكه همراه وي بودند در دفن وحاضر بودند نزد
شان كما عرف بعض اهل الجهات واما احسان بايشان بحمل طعام بسوي ايشان پس لا باس ست وهمين ست مفاد حديث جابر ومنجمله آنچه
حرام ست بعد موت عقرست نزد قبر زيرا كه وارد شده است نهي از ان احمد وابو داود از حديث انس آورده كه گفت آنحضرت نيست عقر
در اسلام عبد الرزاق گفته عقر ميكردند ابل را بر قبر مرد سخي ومي گفتند جزاي فعل او ميدهيم زيرا كه وي در حيات خود شتر عقر كرده مهمانان را ميخورانيد
پس ما هم نزد قبر وي جانور ذبح كرده بخوردن درندها وپرندها ميدهيم تا بعد وفات هم مطعم باشد چنانكه در حيات خود بود ومذهب بعضے
از ايشان آن بود كه چون راحله او را نزد قبر وي ذبح كرده شود روز محشر سوار برخيزد وهر كه نزد قبرش عقر كرده نشود وي پياده برخيزد واين بر مذهب

قائلين حشر از ايشان راست مي آيد پس اين فعلي ست جاهلي محرم انتهى **وعن** سليمان بن بريدة الاسلمي روى عنه ابنه وعمران بن حصين وجماعة مات سنة خمس عشرة ومائة عن ابيه روايت مي كند از پدر خود كه بريده است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر ان يقولوا بود آنحضرت كه تعليم ميكرد صحابه را چون بيرون مي آمدند بسوى مقبرها اينكه بگويند اين كلمات را السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين والمسلمين سلام ست بر شما اى اهل سرايها از مومنان و مسلمانان و گفته اند كه سلام اينجا بمعنى استسلام ست يعني تسليم و رضا و ديار جمع دار ست و دار نام بنائي كه آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال او در منازل احيا آيد و در اموات نيز اطلاق كردند وانا ان شاء الله بكم لاحقون وما اگر خواسته است خداي تعالى بشما رسندگان و پيوستگانيم و استعمال انشاء اينجا براي در اينجا بجهت تبرك و رغبت ست چنانكه بيمار را مي گويند انشاء الله تعالى صحت خواهي يافت يا بجهت شك در وفات بر ايمان يا باعتبار قرب وگرنه قضا بود كه باهم رسيم ٭ ميرسد آنوقت كه باهم رويم ٭ يا باعتبار تنوع وفات كه بعضے ماكول سباع اند و بعضے غريق و بعضى سوخته وجز آن و لحوق بظاهر مقتضي دفن ست و اينها غير مدفون اند اسال الله لنا ولكم العافية مي طلبم از خدا براي خود و براي شما عافيت و سلامت از عذاب دنيا و آخرت رواه مسلم واخرجه ايضا من حديث عايشة وفيه زيادة يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين وحديث دليل ست بر شرعيت زيارت قبور و سلام بر قبور خطابي گفته اسم دار واقع مي شود بر مقابر و هو صحيح زيرا كه دار در لغت بر ربع مسكون و بر خراب غير ماهول هر دو واقع مي شود و عافيت ميت سلامت اوست از عذاب و مناقشه حساب مقصود از زيارت قبور دعاست براي ايشان و احسان در حق آنها و تذكر آخرت و زهد در دنيا واما آنچه عامه بر خلاف اين احداث كرده اند همچو خواندن آنها و استصراخ و استغاثه و سوال كردن از خدا بحق شان و طلب حاجات از ايشان كه اين همه از بدع و جهالات ست **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال مر رسول الله گذشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بقبور المدينة بقبرها كه در مدينه بود فاقبل عليهم بوجهه پس مقابل شد آنحضرت بر ايشان بروى مبارك خود فقال پس گفت السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم سلام ست بر شما اى كسان قبور بيامرزد خداي تعالى ما را و شما را انتم سلفنا ونحن بالاثر شما پيش گذشتگان مائيد و ما در پي شما ميرسيم ؎ امروز گر از رفته حريفان خبري نيست ٭ فرداست كه زين بزم زما هم اثري نيست ٭ در اينجا دليل ست بر آنكه گذرنده سلام گويد بر اموات چون بگذرد بر مقبره و اگرچه قصد زيارت آنها نكرده است و در وى دلالت ست بر آنكه مرده ها مي دانند كسي را كه ميگذرد بر ايشان و سلام ميكند بر آنها ورنه اضاعت باشد و ظاهرش در جمعه و غير اوست و در هر دو حديث اول و اين حديث دليل ست بر آنكه چون انسان براي كسي دعا و استغفار كند بايد كه ابتدا بنفس خود كند و برين وارد ست ادعيه قرآنيه ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان واستغفر لذنبك وللمؤمنين و در وى دليل ست بر آنكه اين ادعيه و مانند آن نافع ست براي ميت بلا خلاف واما غير وى از قرائت قرآن پس شافعي گويد نميرسد او را واحمد و جماعتي از علما بوصول وي بميت رفته و جماعتي از اهل سنت و حنفيه بآن رفته اند كه ميرسد انسان را گردانيدن ثواب عمل خود براي غير صلوة باشد يا صوم يا حج يا صدقه يا قرائت قرآن يا ذكر و هرچه از انواع قرب باشد و در سبل گفته هذا القول هو الارجح دليلا و دارقطني روايت كرده كه پرسيد مردي آنحضرت را چگونه نكوئي كند با مادر و پدر خود بعد موت ايشان فرمود نماز گذارد براي ايشان با نماز خود و روزه دارد براي ايشان با روزه خود و در حديث بخاري و مسلم ست كه اضحيه ميكرد آنحضرت از طرف نفس خود گوسفندي و از طرف امت خود گوسفندي و در وى اشارت ست برسيدن نفع بانسان از عمل غير وى كذا في السبل گفته و قد بسطنا الكلام في حواشي ضوء النهار بما يتضح به قوة هذا المذهب انتهى رواه الترمذي وقال حسن غريب و گفت عايشه بود آنحضرت هرگاه كه مي بود شب

نوبت وی بیرون می‌آمد در پایان شب بسوی بقیع و میگفت السلام علیکم دار قوم مومنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مومنان و اتاکم ماتوعدون
غدا مؤجلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شده اید شما فردای قیامت مدتی معین و مهلت داده شده اید شما و انا ان شاء الله بکم لاحقون و ما اگر خواسته خدا ست
بشما پیوستگانیم اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقد خداوندا بیامرز اهل بقیع غرقد را رواه مسلم بقیع بفتح موحده نام گورستان مدینه است
و غرقد بغین معجمه و قاف نام درختی ست که در ان زمین بزمانهٔ پیشین بسیار بود و هم از عایشه‌ رض روایت ست که وی پرسید از آنحضرت ﷺ چگونه گویم
یعنی در زیارت قبور فرمود بگو السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ویرحم الله المستقدمین منا والمستاخرین و رحمت کند خدای تعالی پیشی برندگان را از ما
و پس ماندگان را و انا ان شاء الله بکم لاحقون رواه مسلم **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا دشنام نکنید و بد مگوئید مردگان را زیرا که ایشان بتحقیق رسیدند بسوی
چیزی که پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی که کردند اگر خیر ست ببدی یاد کردن نشاید و اگر شر ست شاید که بخشند ذکر کردن شما آنرا و قوع
در ما لا یعنی ست رواه البخاري و غیره و ترمذی و ابوداود از حدیث ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم یاد کنید و بگوئید
نیکیهای مردهای خود را و باز ایستید از ذکر کردن بدیهای شان شیخ گفته و این مخصوص ست بمسلمانان و صالحان و آنانکه آشکارا فسق نکنند
و ظلم نکنند انتهی و در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم سب اموات و ظاهرش عموم مسلم و کافر ست و در شرح مغربی گفته ظاهر تخصیص
اوست زیرا که سب کافر جائز ست لما حکاه الله تعالی من ذم الکافر فی کتابه العزیز کعاد و ثمود و امثالهم گوئیم ولیکن قول وی قد افضوا الی ما قدموا
علت عامه است مر فریقین را معنی وی آنست که نیست هیچ فائده در بدگوئی شان و تفکر در آبروهای آنها و آنچه او تعالی ذکر امم خالیه و ضلالت آنها
کرده مقصود از ان ذم شان نیست بلکه تحذیر این امت ست از افعالی که مفضی به وبال و نکال فاعل آن شدند و بیان محرمات ست که ارتکاب آنها
کردند و ذکر خصال مجوزهٔ فاجر بغرض صالح جائز ست و از قبیل سب منهی عنه نیست پس مخصص بکفار نباشد آری حدیث مخصص ست
ببعض مومنین چنانکه در حدیث دیگر ست که گذشت بر آنحضرت ﷺ جنازه پس ثنا گفتند بروی بشر الحدیث و آنحضرت ﷺ مقرر داشت ایشان را بران بلکه
فرمود واجب شد یعنی نار بعده گفت شما شهدای خدا اید و نتوان گفت که آنکس که ثنای بد بروی کردند مومن نبود زیرا که حاکم در ذم وی روایت
کرده که بد مرد بود و وی بتحقیق بود فظ غلیظ و ظاهر آنست که مسلم بود زیرا که اگر کافر می‌بود تعرض بذم وی بغیر کفر نمی‌کردند و قرطبی جواب داده است
از سب آنها مر اورا که یحتمل که وی مستظهر بالشر بود تا از باب لا غیبة لفاسق باشد یا محمول شود نهی از سب اموات بر ما بعد دفن گوئیم مناسب
تعلیل بافضاء الی ما قدموا همین ست زیرا که افضای حقیقی بعد دفن ست و روی الترمذي عن المغيرة وابن عباس نحوه
مانند حدیث عایشه‌ رض در نهی از سب اموات لکن قال لیکن گفت دشنام مدهید مردها را فتؤذوا الاحياء پس ایذا دهید زندها را
و در اسنادش صالح بن بهان ست و او ضعیف ست ولیکن حدیث سهل بن سعد بمعنی شاهد اوست قاله الشوکانی ابن رشید گفته
سب کافر حرام ست وقتیکه متاذی شود بدان مسلم زنده و حلال ست وقتیکه حاصل نشود بدان اذیت و اما مسلم پس حرام ست مگر وقتی که
داعی باشد ضرورت مثل آنکه در وی مصلحت میت بود و مراد تخلیص او از مظلمه باشد که واقع شده است از وی که درین صورت مستحسن بلکه واجب است
سب او و نظیر وی چیزی ست که مستثنی کرده اند از جواز غیبت جماعتی از احیا بنا بر بعض امور **تنبیه** منجملهٔ اذیت میت ست نشستن
بر قبر وی بدلیل حدیث عمرو بن حزم انصاری که گفت دید مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و من تکیه زده ام بر گوری پس فرمود ایذا مکن صاحب
قبر را اخرجه احمد مصنف گفته اسنادش صحیح ست و مسلم از حدیث ابوهریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر

ولیسوزد جامهٔ او و برسد بسوی جسم وی بهتر ست او را ازینکه بنشیند بر قبر و هم مسلم از ابی مرثد مرفوعاً آورده که منشینید بر قبور و نماز مگذارید بسوی
آن و نهی ظاهر ست در تحریم و گفت مصنف رح در فتح الباری نقلا عن النووی که جمهور قائل اند بکراهت جلوس بر قبر و گفت مالک مراد بقعود حدث ست
ولیکن این تعلیل ضعیف ست یا باطل انتهی و بمثل قول مالک قال ابو حنیفة کما فی الفتح گویم دلیل مقتضی تحریم قعود بر وی ست و مرور بالای آن زیرا که قول وی
ایذا مکن صاحب قبر را نهی ست از اذیت مقبور از مومنان و اذیت مومن حرام ست بنص قرآن وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ
مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا و ازین جا شناعت مذهب شیعه توان دریافت که افاضل مومنین را بعد وفات شان
سب میکنند و دشنام بمذهبی که طاعت باشد + مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم +

کتاب الزکوٰة

زکوٰة در لغت مشترک ست میان نفقه و عفو و حق و نما و طهارت و زکوٰة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر مال و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب ست و زکوٰة را صدقه نیز می گویند بجهت آنکه دلیل ست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان و زکوٰة فریضه ایست از فرائض دین و رکنی ست از ارکان اسلام و ضروری ست از ضروریات شرع و در وجوبش اختلاف ست که قبل هجرت ست یا بعد آن ابن خزیمه در صحیح خود دعوی قبل از هجرت کرده اما صحیح آنست که بعد از هجرت ست در سنه ثانیه و باین جزم کرده است ابن اثیر و بعضے گویند که قبل فرضیت رمضان ست و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود و وجوب آن باتفاق فقها در چهار صنف ست از مال یکی زرع و ثمار چنانکه حبوب و خرما و انگور و مانند آن نه بقول و خضراوات که زود تباه گردد دوم بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند سوم طلا و نقره که قوام معاش اهل عالم باعتبار تقویم اشیا بدان ست چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد همچو ظروف و فروش و سائر اقمشه و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار ست و در زروع و ثمار وقت حصاد و در کردن کمال آن که وقت حصول غله است این چنین ست نزد ایمه بالاتفاق و نزد شوکانی دلیلی بر زکوٰة در مال تجارت نیست می گوید که نیست واجب مگر در همان چیز که شارع در ان واجب گردانیده از اموال و بیان نموده آنرا برای مردم چنانکه فرمود خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً وَآتُوا الزَّكَاةَ و تحقیق توسع کردند بسیاری از اهل علم در ایجاب زکوٰة در اموالی که واجب نکرده است خدای تعالی زکوٰة را در آنها بلکه تصریح فرموده است در بعضے ازان بعدم وجوب مثل قول آنحضرت صلعم نیست بر آدمی در بنده و اسپ او صدقه و بود صحابه را اموال و جواهر و تجارات و خضراوات و حکم نکرد ایشان را بتزکیه آن اموال و نه طلبید زکوٰة آن از ایشان پس اگر در چیزی ازین اموال زکوٰة واجب می بود هر آیینه بیان می فرمود آنرا برای مردم انتهی و شک نیست که اقوی و ارجح از روی دلیل همین ست گو مخالف جمهور باشد

عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن بدرستیکه آنحضرت فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و اخذ صدقه و این فرستادن در سنه عشر قبل حج بود کما ذکره البخاری فی اواخر المغازی و گفته اند که در آخر سنه تسع بود وقت انصراف از غزوه تبوک و قیل سنة ثمان بعد الفتح و بالجمله درینجا دلیل ست بر فرستادن سعات برای اخذ زکوٰة و بود آنحضرت صلعم و خلفای وی که میفرستادند ساعیان را و آن مشهور ست در صحیحین ست از ابی هریره که فرستاد آنحضرت صلعم عمر را بر صدقه و هم در صحیحین ست از ابی حمید که عامل کرد آنحضرت مردی را از قبیلهٔ ازد که او را ابن اللتبیه گفتند و هم در صحیحین ست از عمر که وی عامل کرد ابن السعدی را و نام وی عمرو بن وقدان مالکی بود و نزد ابو داود ست که فرستاد آنحضرت صلعم ابا مسعود را در حالیکه ساعی ست و در مسند ست که فرستاد آنحضرت صلعم ابا جهم بن حذیفه را در حالیکه مصدق ست و هم در وی ست که فرستاد عقبه بن عامر را برای سعی و هم در وی ست از حدیث قره بن دعموص که فرستاد ضحاک بن قیس را ساعی و در مستدرک ست که فرستاد قیس بن سعد را

درحالیکه ساعی ست و در وی ست از حدیث عبادة بن الصامت که فرستاد اورا آنحضرت بر صدقات و [illegible] ولید بن عقبه را بسوی
بنی المصطلق و روایت کرد بیہقی از شافعی که می فرستادند ابوبکر و عمر بر صدقه و در طبقات ابن سعد ست که فرستاد آنحضرت مصدقین را بسوی
عرب بہلال محرم سنه تسع و این در مغازی واقدی ست باسانیده و بالجمله چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ را بسوی یمن فرستاد مشایعت
کرد اورا بنفس نفیس خود و آنحضرت پیاده بود و معاذ سوار و فرمود شاید که باز در نیابی مارا فوای معاذ و ہم چنین واقع شد فذکر الحدیث
پس ذکر کرد ابن عباس تمام قصه معاذ را که فرمود آنحضرت که تو می آئی قومی را که اہل کتاب اند پس نخست دعوت کن ایشان را بگواہی دادن
لا اله الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان برداری کنند ترا یعنی مسلمان شوند پس بدانان ایشان را که بتحقیق خدای تعالی فرض
گردانیده ست بر ایشان پنج نماز در روز و شب پس اگر ایشان اطاعت کنند بر نماز پنجگانه پس بدانان ایشان را وفيه
و درین حدیث بعد آنچه مذکور شد این ست که ان الله افترض علیهم صدقة في اموالهم بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض
گردانیده ست بر ایشان صدقه را یعنی زکوة تؤخذ من اغنیائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان و درینجا دلیل ست بر آنکه
متولی قبض زکوة و صرف آن امام ست بنفس خود یا نائب وی و ہر که ممتنع شود از دادن آن گرفته شود از وی بقهر و بیان کرد آنحضرت این مراد را
بفرستادن ساعیان فترد علی فقرائهم پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان و باین استدلال کرده اند بر آنکه کافی ست
اخراج زکوة در صنف واحد و گفته اند یحتمل که تخصیص فقرا بجهت آن کرده باشد که غالب ہمین ایشان اند و نیست در وی دلیل بر مذکور
و شاید که مراد بفقیر کسی ست که حلال ست صرف زکوة بسوی وی پس داخل باشد مسکین ہم نزد کسیکه می گوید که مسکین اعلی حال ست از فقیر
و ہم که بالعکس گفته پس امر واضح ست متفق علیه تمام روایت اینست پس اگر اطاعت کنند مر صدقه را پس دور دار خود را از نفائس
اموال ایشان و پرہیز کن دعای ستم کرده شده را که نیست میان دعای مظلوم و میان خدا پرده ــه بترس از آه مظلومان که ہنگام دعا کردن
اجابت از در حق بہر استقبال می آید + واللفظ للبخاری چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را الخ وعن
انس رضي الله عنه ان ابا بكر كتب له روایت ست از انس که بدرستیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای
وی این کتاب را وقتی که متوجه گردانید اورا بسوی بحرین و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحيم هذه فريضة الصدقة این
نسخه فریضه زکوة ست مضاف را حذف کردند زیرا که معلوم ست و در وی جواز اطلاق صدقه ست بر زکوة برخلاف کسی که منع می کند
از آن و در بخاری این کتاب را به بسمله شروع کرده کما تقدم التي فرضها رسول الله صلى الله عليه وسلم على المسلمين
زکوتی که فرض گردانیده ست آنرا رسول خدا بر مسلمانان در وی دلالت ست بر آنکه این حدیث مرفوع ست و مراد بفرض تقدیر ست زیرا که
وجوب آن ثابت ست بنص قرآن کما یدل له قوله والتي امر الله بها رسوله و آن صدقه که امر کرده ست خدای تعالی بدان پیغمبر خود را
یعنی بتقدیر انواع و اجناس وی و قدر مخرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بر وجه مشروع آن پس باید که بدہد
آنرا و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که ندہد في كل اربع وعشرين من الابل فما دونها الغنم
در ہر بست و چہار از شتران و آنچه پایان بست و چہار ست گوسفند ست في كل خمس شاة در ہر پنج شتر یک گوسفند در مصفی
گفته ظاہر ازین لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر ابل جمع شوند در آن زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از آن دو کس
و ہمین ست مذہب شافعی و تایید مید ہد این معنی را تسمیه زکوة بحق المال در اثر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه می کند

که دوران زکوة بر اجتماع مال ست نه حال مالک لهذا بر مال صبی و مجنون نزدیک اهل مدینه واجب می شود و بر زرع صبی نزدیک همه لازم می آید گویا
مصلحت در ادارت حکم بر حال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک امام با جناد و قری میرود و او را بر حقیقت حال مالکان اطلاع نیست
و در قول مالکان عمرها میرود و تحقیق حال متعسر می شود بخلاف رمها و گلهها که بر مشارع و مسارح جمع می شوند و معرفت آنها بمشاهده می توان حاصل نمود
و معنی اجتماع و اینجا اجتماعی ست که بسبب آن همه را یک گله و یک رمه می توان گفت و این باتحاد مشرع یعنی جای آب خوردن و مسرح جائی از فنای
قریه که دران از میان خانها آورده جمع می کنند تا همه را جمع کرده بمرعی برند و مرعی یعنی چراگاه و مراح جای آنها در وقت شب و موضع حلب
و راعی و محل لسن باتحاد این اشیا گله و رمه یکی می باشد انتهی و در زکوة ماشیه چند شرط است که بیاید و قوله الغنم مبتدای مؤخر ست و خبرش
ما قبل اوست و در بعضے نسخ من الغنم ست پس بیان شات باشد برای تاکید و در وی تعیین اخراج غنم ست در مثل این صورت و هو قول مالک
و احمد پس اگر شترے بجای آن برآرد کافی نیست و جمهور گویند کافی ست زیراکه اصل اجزاست و اگر قیمت یک شتر دهد نه قیمت چهار گوسفند
پس درین خلاف ست نزد شافعیه و غیره مصنف در فتح گفته و الاقیس ان لا یجزی فاذا بلغت خمسا و عشرین الی خمس و ثلثین
ففیها بنت مخاض پس چون برسند شتران بست و پنج شتر تا سی و پنج شتر پس واجب دران بنت مخاض ست و باین رفته اند جمهور
و مروی ست از علی رضی الله عنه که واجب ست در بست و پنج شیاه بحدیث مرفوع که وارد ست بدان و حدیث موقوف از علی کرم الله وجهه
ولیکن مرفوع ضعیف ست و موقوف حجت نیست فلهذا قائل نشدند بدان جمهور انثی ماده و این را برای زیادت توکید آورده ورنه معلوم است
که بنت مخاض جز ماده نباشد و مخاض بفتح میم و تخفیف خای معجمه و در آخر ضاد معجمه آنکه یکسال بروی گذشته باشد و قدم در سال دیگر گذاشته
تا آخر آن سال همین نام دارد برابرست که نر باشد یا ماده زیراکه مادر وی از حوامل ست و مخاض ناقهای حامل را گویند و نیست او را واحد از لفظ
وی و ماخض آنست که وقت حمل وی در آمده باشد اگرچه حامل نبود و ضمیر فیها راجع ست بسوی ابل فان لم تکن پس اگر نباشد بنت مخاض
فابن لبون ذکر پس واجب دران ابن لبون نر ست و زیادت ذکر برای تاکید ست لبون بفتح آنکه دو سال بروی گذشته باشد و در سال
سوم در آمده تا تمام آن زیراکه مادرش شیر می دهد بچه دیگر را که زائیده است و ماده را بنت لبون گویند فاذا بلغت ستا و ثلثین
الی خمس و اربعین ففیها بنت لبون انثی پس چون برسند شتر سی و شش را تا چهل و پنج پس دران بنت لبون ست ماده
فاذا بلغت ستا و اربعین الی ستین ففیها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس دران حقه است بکسر حا
و تشدید قاف ناقه که سه سال بروی گذشته باشد و در سال چهارم در آمده تا تمام او همین نام اوست و ذکر را حق گویند بنا بر آنکه مستحق
بار کردن بروی شده است و لهذا گفت طروقة الجمل کوفته شده شتر ست یعنی مستحق آن نشده که شتر نر بروی بجهد و طروقة بفتح اول
بمعنے مطروقه است بروزن فعوله بمعنے مفعول مراد آنست که شان او این ست اگرچه فحل آنرا مطروق نکرده باشد فاذا بلغت واحدة
و ستین الی خمس و سبعین ففیها جذعة پس چون برسند شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب در وی جذعه است
بفتح جیم و ذال شتری که بروی چهار سال گذشته باشد و در پنجم در آمده فاذا بلغت ستا و سبعین الی تسعین ففیها بنتا لبون
پس چون برسند ابل هفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون ست و بیانش گذشت فاذا بلغت احدی و تسعین
الی عشرین و مائة ففیها حقتان طروقتا الجمل پس چون برسند نود و یک را تا یکصد و بست پس در وی دو حقه است
کوفته شده شتر و گذشت بیان او فاذا زادت علی عشرین و مائة پس چون زیاده گردد بر صد و بست یعنی یک یا زیاده

چنانکه قول جمهور ست و دال ست بران کتاب عمر پس چون باشند صد و بست و یک پس در وی سه بنت لبون ست تا آنکه برسند صد و بست و نه را
و مقتضای وی این ست که انچه برین مقدار بیفزاید زکوٰۃ وی ابل ست چون ابل باشد پس واجب نیست در وی زکوٰۃ آن مگر وقتیکه برسد
بیک صد و سی که واجب شود در وی دو بنت لبون ست و یک حقه و چون بیک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه ست و از ابی حنیفه
آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بست برگردند بسوی فریضهٔ غنم پس در یک صد و بست و پنج سه بنت لبون و یک گوسفند ست گویم در حدیث
حکم بهار بعین و خمسین ذکر کرده اند پس چون بیک صد و بست و یک برسد لازم آید سه بنت لبون از هر چهل یک بنت لبون و در وی حکم بست و پنج
و نحو آن ذکر نکرده پس هم قول ابو حنیفه محتمل ست و نیز محتمل که وقص باشد تا آنکه برسد بیک صد و سی کما قدمناه والله اعلم ففي كل اربعين
بنت لبون پس در هر چهل بنت لبون ست و في كل خمسين حقة و در هر پنجاه حقه ست ومن لم يكن معه
الا اربع من الابل فليس فيها صدقة و کسی که نباشد با وی مگر چهار شتر پس نیست واجب در وی صدقه الا ان يشاء
ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدهد پس این استثنای منقطع ست ذکر کرده شد برای توهم ناشی
از قول وی فليس فيها صدقة و منفی مطلق صدقه ست زیرا که لفظ محتمل اوست واگرچه مقصود نباشد پس این صدقه واجبه ابل ست که درین
حدیث تفصیل یافته و ظاهرش وجوب اعیان مذکوره ست ولیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیابد غیر وی مراو را کافی باشد کذا فی اسبل
گویم بقیهٔ حدیث این ست که پس چون برسد پنج شتر را پس در وی یک گوسفند ست و کسیکه برسد نزد وی شتران مقداری که صدقه در وی
جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج ست و نیست نزد وی جذعه و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از ان کس حقه و می گردانند
و میدهد با وی دو گوسفندان اگر میسر شوند آن دو گوسفند مر او را یا بدهد بست درهم و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ حقه و نیست نزد او حقه
و نزد او جذعه ست که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی جذعه و میدهد او را صدقه ستاننده بست درهم یا دو گوسفند چنانکه متصدق
میداد در قسم سابق و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد همراه
آن دو شات یا بست درهم و کسیکه برسد صدقهٔ وی بنت لبون را و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از وی حقه و می دهد او را مصدق
بست درهم یا دو گوسفند بر عکس آنکه او بمصدق می داد و کسیکه برسد صدقهٔ او بنت لبون را و نیست نزد او و نزدیک او بنت مخاض ست
پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد با وی بست درهم یا دو شات و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ بنت مخاض و نیست نزد وی و نزد وی
بنت لبون ست پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بدهد او را مصدق بست درهم یا دو گوسفند حاصل آنست که اگر متصدق کمتر از واجب
دهد چیزی دیگر بآن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بطریق وی نزد وی ابن لبون ست
نه بنت لبون یعنی نر نه ماده پس قبول کرده می شود از وی همان ابن لبون و نیست واجب با وی چیزی و درین دلیل ست که فضیلت انوثت
منجبر میگردد بفضل سن و آماز کوٰۃ غنم پس مبین ست درین قول وفي صدقة الغنم في سائمتها و در صدقهٔ گوسفندان بیرون چرندگان
بدل ست از صدقهٔ غنم با عادهٔ عامل و این خبر مقدم ست و سائمه از گوسفند آنست که بچرد و علف داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که وی
شرط ست در وجوب زکوٰۃ غنم و به قال الجمهور و مالک و ربیعه گفته شرط نیست و داود گفته شرط ست در غنم باین حدیث گویم و در اہل بحدیث بهز
بن حکیم که نزد ابو داود و نسائی ست باین لفظ في كل سائمة ابل الحديث آری در گاو ذکر سوم نیامده و آنرا قیاس کرده اند بر ابل و غنم
در مصفی گفته شرط دیگر سوم ست که در کلای مباح چرا کند پس اگر کلا مملوک باشد آنرا سائمه گویند یا معلوفه دو وجه آمده است و اظهر نزد یک فقیر بعبارت

اثبات ست اگر اثبات کرده باشد بزرع اشبه می شود واگر نکرده باشد بکلامی سلج اشبه میشد وشرط سوم وغنم هم جوز ست از لفظ و فی سائمة
الغنم و در ابل و بقر بقیاس آن بود و گویا در ابل تصریح بآن نشده زیرا که ابل در عرب البته سائمه می بودند بخلاف غنم که بعض آن داجن و معلوف
می بود پس اگر در اکثر سال علف می دهد بروی زکوة واجب نیست واگر علف می دهد قدری که بدادن آن ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر
در صحرا می چرد زکوة واجب ست انتهی اذا کانت اربعین الی عشرین ومائة شاة شاة وقتی که باشند چهل تا یکصد و بست گوسفند
یک گوسفند ست شاة اول مجرور ست زیرا که تمییز مائة ست و عام ست از ذکر و انثی و ضان و معز و شاة دیگر مبتدا ست و خبر وی قول او ست
فی صدقة الغنم زیرا که در اربعین یک شاة ست تا یکصد و بست فاذا زادت علی مائتین الی ثلث مائة ففیها ثلث شیاة
پس چون زیاده شوند بر دویست تا سه صد پس در آن سه گوسفند ست فاذا زادت علی ثلث مائة ففی کل مائة شاة پس
چون زیاده شوند بر سیصد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند ست ظاهرش عدم وجوب گوسفند چهارم ست تا آنکه بچهار صد رسد و این قول
جمهور ست و در روایتی از احمد و بعض کوفیین ست که چون زیاده شود بر سه صد یک واجب شود چهار گوسفند فاذا کانت سائمة الرجل
ناقصة من اربعین شاة شاة واحدة پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انما زکوة ست کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی
اگرچه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة پس نیست در وی صدقه واجب الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب آن
بطریق نفل چیزی بدهد و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق مثلا باین طور که مردی ست مالک چهل گوسفند را و واجب
در وی یک شاة ست پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخص دیگر تا بگردد صدقه او از شاة نصف شاة یا بود او را بست شاة مخلوطه بست شاة دیگر
پس تفریق کرد تا بحد نصاب نرسد شافعی گفته و این هر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و نهی مر ساعی را قاله الخطابی و لا یفرق بین مجتمع
و تفریق کرده نشود میان مجتمع چنانکه مردی را چهل شاة متفرق بود پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مردی ست که او را بست و صد
شاة بود و واجب در وی یک شاة ست پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شاة واجب گردد شوکانی گفته این جمع و تفریق باعتبار مسرح
و مراح و خلطه است اگرچه مالکان مختلف باشند چنانکه ادله بر آن دال اند انتهی گویم و درین جا دلالت ست بر عدم جواز حیله در شرع مر مالک مال
و مر ساعی هر دو را فافهم و باب تحریم حیل را حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین استیفائی تکلم کرده که فوق آن متصور نیست خشیة الصدقة
این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و اسقاط یا تکثیر و ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد شافعی گفته ترس دو گونه است
ترس ساعی در قلت صدقه و ترس رب المال در تقلیل مال پس هر یکی را حکم کردند که هیچ شی از جمع و تفریق در مال حادث نکند بخوف ادای صدقه
وما کان من خلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعان بینهما بالسویة پس بدرستیکه آن
دو شریک رجوع کنند بیکدیگر به برابری بیانش آنکه مثلا دو مرد اند در دویست شاة شریک یکی را چهل شاة ست و دیگری را صد و شصت پس
واجب گردد بر اول یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة نه اینکه واجب شود بر اول پنج یک شاة و باقی بر ثانی و در سبل مثال تراجع خلیطین چنین
گفته که یکی را مثلا چهل گاو ست و دیگری را سی گاو و مال هر دو مشترک ست پس ساعی از چهل یک مسنه ستاند و از سی یک تبیعه و باذل مسنه رجوع کند
بسه اسباع بر خلیط خود و باذل تبیع بچهار اسباع زیرا که هر واحد از دو سن واجب ست بر شیوع گویا مال ملک یک کس ست و در وی دلیل ست بر آنکه
چون ساعی ظلم کند یکی را از آن هر دو و زیاده از فرض بگیرد زیاده مذکور راجع بشریک نشود و بر وی قیمت بقدر واجب لازم آید نه زیاده کذا فی الشرح
و اگر گویند که هر دو مساوی اند در حق ظلم حدیث از افاده آن دور نیست و لا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورده نشود و داده نشود

در صدقه در ابل و غنم و بقر پیر آن سال که دندانهای افتاده باشد و لا ذات عوار و نه خداوند عیب نقصان عوار بفتح عین مهمله عیب
و نقص ظاهر امراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد و گفته اند بفتح بمعنی مغیبة العین ست و بالضم بمعنی عورا العین
پس داخل باشد در ان مرض در سبل گفته اولی آنست که مفتوح باشد تا شامل ذوات العیب بود چنانکه در حدیث ابی داود ست از عبد الله بن معاویة
الغافری مرفوعا باین لفظ که داده نشود در صدقه هرمه و نه درنه و نه مریضه و نه شرط اللئیمة و لیکن گرفته شود از وسط اموال ایشان زیرا که او تعالی نخواسته است
از شما خیار او را و نه امر کرد شما را بشرار او رواه الطبرانی باسناد جید و درنه از درن ست بمعنی چرک یعنی جرب او شرط اللئیمة بمعنی مال ردی ست و گفته اند
صغار و شرار آن قاله فی النهایة و لا تیس و نه تیس بفتح فوقانیه و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله بز نر که آنرا تکه گویند و زیاده کرد شوکانی در مختصر
و نه خرد سال و نه اکوله و نه ربا و نه ماخض و نه فحل غنم انتهی و این بروایت مالک در موطا و شافعی از سفیان بن عبد الله ثقفی ست که نهی کرد عمر
بن الخطاب مصدق را از انکه بگیرد اکوله و ربا و ماخض و فحل غنم و مروی شده است این از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروایت ابن ابی شیبه در مسند وی
و اکوله شاتی ست که عاقر باشد و ربا شاتی ست که پرورده شده است در خانه برای شیر و ماخض بمعنی حامل ست و فحل غنم جهنده بر گوسفند زیرا که
مالک مال محتاج ست باینها اگرچه از خیار مال وی نباشد الا ان یشاء المصدق مگر آنکه بخواهد صدقه ستاننده بجهت غرضی و مصلحتی و اختلاف
کرده اند در ضبط وی اکثر برانند که بتشدید ست و اصلش متصدق بود تا را بصاد بدل کرده در صاد ادغام کردند و مراد بدان مالک ست و استثنا راجع ست
بسوی تیس زیرا که چون تیس معد برای انزا باشد از خیار بود و مالک را میرسد که مال افضل در صدقه برآرد و محتمل ست که راجع باشد بسوی هر سه
و مفاد آن بود که مالک راست برآوردن هر سه و ذات عوار چون فربه باشد و قیمت وی اکثر از وسط بود و درین خلاف ست درمیان مفرعین
و گفته اند که ضبط وی بتخفیف ست و مراد بآن ساعی ست و این اول ست برانکه ساعی راست اجتهاد و نظر اصلح برای فقرا و وی گویا همچو وکیل ست پس
مشیت او مقید باشد بمصالح و عائد باشد استثنا بسوی هر سه و همین ست اصل در استثنا کما عرف فی الاصول و این وقتی ست که غنم مختلف باشد
و اگر همه معیب یا تیوس باشند کافی ست اخراج یکی از انها و مالکیه گویند بخرد گوسفندی که کفایت کند عملا بظاهر الحدیث و لیکن در قاموس گفته
المصدق کمحدث اخذ الصدقات و المتصدق معطیها انتهی و این بیان زکوة غنم ست و زکوة ابل و بقر بالا گذشته و اما زکوة فضه پس قول اوست
و فی الرقة و واجب در نقره و رقه بکسر را و تخفیف قاف بمعنی سیم خالص و همچنین ورق سیم سکه زده که آنرا دراهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم ست
ربع العشر چهل یک ست در مصفی گفته نصاب فضه دو صد درهم ست و نصاب ذهب بست مثقال و زکوة هر دو ربع عشر ست و مالک در حدیث
ابی سعید خدری آورده که نیست در کم از پنج اوقیه از نقره صدقه و در کتاب عمر روایت کرده که در سیم چهل یک ست و مالک گفته سنتی که اختلاف نیست
در ان نزدیک ما آنست که واجب میشود زکوة در بست دینار از ذهب خالص چنانکه واجب می شود در دو صد درهم و درهمین که زکوة بدان معین شده
اختلاف واقع شده است حنفیان هفتاد حبه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو حبه شعیره و کسری و این اختلاف فاحشی ست که جمع آن
نتوان کرد و شعیره بلاد ما سبک اند حسابی که بران قرار داده اند درین دیار راست نمی آید پس این حساب را گذاشتیم و حساب دیگر گرفتیم که شش
دوانیق را که اهل حرمین امروز دوانی گویند بحذف قاف وزن کردیم آن نیز مختلف برآمد بعضی نیم ماشه و بعضی نیم ماشه و چهار حبه شعیر و بعض
نیم ماشه و شش حبه از پنجاه از پنجاه دانسته شد که درهم سه ماشه است کسری زیاده ربع ماشه یا دون ازان بقلیلی یا زیاده ازان بقلیلی و دینار
یک مثقال ست و نسبت درمیان مثقال و درهم آنست که ده درهم هفت مثقال می شود و درین مسئله چون دراهم در زمان آنحضرت صلی الله
علیه و سلم متنوع نمودند احتیاط اخذ اقل ست والله اعلم انتهی گویم در هدایه گفته معتبر در دراهم نصاب که دو صد درهم ست وزن سبعه است

که ده درم ازان برابر هفت مثقال باشد وبهمین وزن جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه وامر بران استقرار یافت ودر شرح وقایه
گفته یک درم باین وزن سبعه نیم مثقال یعنی پنجم حصهٔ اوست پس ده درم هفت مثقال شد ومثقال بست قیراط است وقیراط پنج جو پس یک درهم چهارده
قیراط بوزن هفتاد جو شد ورتی چهار جو است پس هفتاد جو که هفده ونیم رتی ست بحساب فی ماشه هشت رتی دو ماشه ویک نیم رتی شد ویکدرم
دو ماشه ویک نیم رتی شد وده درم شرعی بست ودو ماشه یک رتی کم گردید که بحساب فی روپیه یازده ماشه دو روپیه کسری کم یعنی پاو آنه چهارم کم
تقریبا باشد پس دوصد درم که نصاب زکوة ست باین حساب پنجاه وشش توله وپنج ونیم ماشه می شود وواجب از زکوة دران ده ماشه هفت نیم رتی ست
وبحساب روپیه چهل روپیه تقریبا یعنی سی ونه روپیه ودوازده آنه ویک نیم پاو بالا کسری کم خواهد شد واجب دران ربع عشر چهل است یعنی یک روپیه
واگر بقدر پنجم حصه زیاده شود یعنی بر چهل هشت روپیه مثلا بیفزاید یک روپیه وسه آنه کسری زیاده بدهد ودر زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد
همان یک روپیه کافی ست زیاده نباید داد زیرا که نزد حنفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد وبقدر نصاب کافی باشد مثلا اگر بر چهل
روپیه دو روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاده شود یک روپیه بدهد وچون زیادت بهشت رسید یک روپیه وسه آنه
کسری زیاده بدهد ودر هر زیادت همین قدر خمس معتبر ست مثلا در چهل وشانزده روپیه که زیادت دو خمس ست یک روپیه وشش ونیم آنه تقریبا
می باید داد ونصاب طلا بست مثقال ست ومثقال بست قیراط که بوزن بست وپنج رتی که مقدار سه ماشه ویک رتی ست پس یک مثقال بمقدار
سه ماشه ویک رتی شد وبست مثقال بمقدار شصت ودو نیم ماشه باشد وآن بحساب توله پنج توله ودو ونیم ماشه شد این ست نصاب طلا وبحساب
اشرفی رائج وزنش ده ونیم ماشه ونیم رتی ست شش اشرفی هفت رتی کم میشود پس درین نصاب چهلم حصه که نیم مثقال ست یعنی یک نیم ماشه
ونیم رتی زکوة بدهد وقیمت طلای جید درین وقت شانزده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک ونیم ماشه ونیم رتی طلا دو روپیه یک آنه پاو بالا
کسری زیاده می شود پس زکوة در نصاب طلای مذکور احتیاطا دو روپیه دو آنه باید داد که برای فقیر انفع ست وتفصیل مسئله در کنز الحساب وغیره
باید جست **فان لم تکن الا تسعین ومائة فلیس فیها صدقة الا ان یشاء ربها** پس اگر نباشد سیم مگر یک صد ونود درم یعنی
کمتر از دو بیست اگرچه یک درهم کم باشد پس نیست دران چیزی مگر آنکه بخواهد مالک مال که چیزی بدهد اگرچه واجب نباشد بطریق تطوع واز
قول وی صد ونود توهم می شود که چون زیاده شود بر صد ونود قبل رسیدن به دو صد دروی صدقه است حال آنکه چنین نیست بلکه ذکر وی
بجهت آنست که این آخر عقد ست قبل مائة وحساب چون تجاوز می کند از آحاد می باشد ترکیبی بعقود وعشرات ومئین والوف پس ذکر
تسعین نیز از همین جاست **ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة ولیست عنده جذعة وعنده حقة فانها
تقبل منه الحقة ویجعل معها شاتین ان استیسرتا له او عشرین درهما** وکسی که برسد نزد او از شتر صدقه جذعه ونیست
نزد او جذعه ونزد او حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه وگردانیده شود با وی دو گوسفند اگر آسان شوند او را یا بست درهم اگر میسر نشوند
دو گوسفند ودر حدیث دلیل ست بر آنکه این قدر جبر تفاوت مابین حقه وجذعه است **ومن بلغت عنده صدقة الحقة ولیست
عنده الحقة وعنده الجذعة فانها تقبل منه الجذعة** وکسیکه برسد نزد وی صدقهٔ او حقه را ونیست نزد وی حقه ونزد وی
جذعه است پس قبول کرده شود از وی جذعه واگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند در تحصیل چیزی که نیست نزد وی
ویعطیه المصدق وبدهد او را صدقه ستاننده مقابل چیزی که زیاده شده است نزد وی **شاتین او عشرین درهما**
دو گوسفند یا بست درهم کما سلف فی عکسه اختلاف کرده اند در قدر تفاوت در سائر اسنان مذهب شافعی آنست که تفاوت میان

بر وبس موافق حدیث باب ست رواه البخاري وروایت کرده اند این حدیث را احمد ونسائی وابوداود بتفریق ودر سنن خود ابن حزم
گفت که این کتاب در نهایت صحت ست وعمل کرد بران صدیق عتیق رضي الله عنه بحضور علما وهیچ یکے خلاف نکرد انتهی وروایت کرد آنرا
بخاری در ده موضع از صحیح خود در کتاب الزکوة وغیره مطولا ومختصرا بسند واحد وتصحیح کرده اند آنرا ابن حبان وغیره وروایت کرده اند
احمد وابوداود ودارقطني وحاکم وبیهقي مانند آن از حدیث زهری از سالم عن ابیه وگفت سالم که نوشته بود رسول خدا صدقه را ولیکن برون
آنرا بسوی عاملان خود تا آنکه وفات وی شد پس بیرون آورد آنرا ابوبکر صدیق وعمل کرد بران تا آنکه وفات یافت بعده عمل نمود بران عمر
بن الخطاب ودرگذشت وی روزیکه درگذشت یعنی مرد ومقرون بود این صدقه بوصیت یعنی وصیت کرده که این صدقه را همین وجه جاری
کنند بعده سالم این حدیث را ذکر کرد ترمذی گفته حدیث سالم حسن ست شوکانی گفته این تفصیل صدقه ثابت ست در حدیث انس وابن عمر در
زکوة ابل وغنم وواقع ست اجماع بران انتهی **وعن** معاذ بن جبل رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه
الى اليمن روایت ست از معاذ که فرستاد آنحضرت او را بسوی یمن فامره ان یاخذ من کل ثلثین بقرة تبیعا او تبیعة
پس امر کرد او را که بگیرد از گاوان از هر سی گاو گوساله یکساله نر یا ماده یعنی وی مخیر ست میان هر دو امر وتبیع یکساله را گویند نر باشد یا ماده
ومن کل اربعین مسنة وبگیرد از هر چهل گاو دوساله را یعنی میش در تبیع مذکر ومؤنث هر دو را ذکر کرد ودر مسنه بر مؤنث اکتفا نمود
زیرا که در تبیع هر دو برابر ست ودر مسنه ماده متعین ونزد حنفیه در هر دو نر وماده برابر ست وهر دو جائز ست وبر همین قیاس افزون شود بر چهل گاو
پس نیست در وی چیزے تا آنکه برسد بهفتاد ودر هفتاد یک تبیع ویک مسنه است تا هشتاد ودر هشتاد دو مسنه است پس تر همچنین قیاس کنند
ابن عبد البر در استذکار گفته که نیست خلاف درمیان علما که سنت در زکوة بقر موافق این حدیث ست وهمین ست نصاب مجمع علیه انتهی ودر سبل
گفته حدیث دلیل ست بر وجوب زکوة در گاو وبر اینکه نصابش همین ست که مذکور شد وهو مجمع على الامرين ودر وی دلالت ست بر آنکه واجب
نیست در کمتر از سی چیزی ودر وی خلاف ست زهری را چه وی گفته که واجب ست در هر پنج گاو یک گوسفند قیاسا على الابل وجواب
داده اند جمهور که ثابت نمی شود نصاب بقیاس ونیز مروی ست که نیست در کمتر از سی گاو چیزی واین روایت اگرچه مجهول الاسناد ست ولیکن
مفهوم حدیث معاذ مؤید اوست ومن کل حالم وبگیرد از هر محتلم یعنی بالغ وباین لفظ روایت کرده است آنرا ابوداود ومراد بآن
جزیه است از غیر مسلمان دینارا او عدله بفتح عین مهمله وسکون دال مهمله معافریا یک دینار یا برابر آن معافری نسبت ست بسوی
معافر بروزن مساجد قبیله ایست در یمن ثیاب معافری منسوب باوست رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه
وهم دارمی وابن حبان ودارقطنی وحاکم واللفظ لاحمد واین لفظ که مذکور شد از امام احمد است وحسنه الترمذي وگفت
ترمذی حدیث حسن واشار الى اختلاف في وصله واشاره کرد بسوی اختلاف اهل علم در وصل وی ولفظ ترمذی بعد اخراج
این حدیث آنست وروی بعضهم هذا الحديث عن الاعمش عن ابي وائل عن مسروق ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن فامره
ان یاخذ انتهی واین اصح ست یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت وترمذی روایت مرسله را ازان جهت ترجیح کرد که روایت
انصار متعارض آمده است در آنکه مسروق با معاذ ملاقات نکرده وجواب داده اند که مسروق همدانی النسب است از وداعه یمانی الدار وبود در ایام
معاذ در یمن پس لقا میان هر دو ممکن ست پس حدیث محکوم بالاتصال ست برای جمهور ودر سبل گفته رای ترمذی رای بخاری بود در آنکه
لابدست از تحقق لقا انتهی گوییم دارقطنی هم در علل ترجیح روایت مرسله رفته بهمین وجه که مسروق از معاذ سماعت ندارد ومبالغه کرد

ابن حزم در تقریر آن و ابن القطان گفته عدم سماعت محتمل ست و الیق حکم باتصال ست و ابن عبد البر در تمهید گفته اسنادش متصل ثابت
صحیح ست و گفت روایت کرده اند قومی آنرا از طاوس از ابن عباس از معاذ لیکن مرسلین اثبت اند از مسندین انتهی و بیهقی در سنن کبری گفته
که ابو بکر اسمعیلی گفته است که خبر طاوس از معاذ چون مرسل باشد حجت نیست و عبد الحق گفته نیست در زکوة بقر حدیثی که صحتش متفق علیه
باشد یعنی در نصاب ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع به که نیست خلاف در وی که در هر پنجاه بقر یک بقره است
پس اخذ بدان واجب ست و آنچه کمتر ازین ست مختلف فیه ست و نیست نص در ایجاب آن و تعقب کرد او را صاحب امام بحدیث طویل عمرو بن حزم
که در دیات و غیرها ست زیرا که دران در هر سی بقره یک تبیع ست جذع یا جذعه و در هر چهل باقوره یک بقره کذا فی التلخیص **وصححه**

ابن حبان والحاکم وغیرهما کما سلف **وعن** عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تؤخذ صدقات المسلمین علی میاههم گرفته شود صدقهای مسلمانان بر
آبهای ایشان رواه احمد ولابی داود من حدیث عمرو بن شعیب ایضا لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم

گرفته نشود صدقهای ایشان مگر در سراها و جایهای ایشان و اول روایت اینست که نیست جلب و نه جنب هر دو بجیم و متحرک الاوسط
اول بلام و ثانی بنون مراد بجلب آنکه فرود آید ساعی جای دور و امر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیه خود را در جایی که فرود آمده است
و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جا و ساعی تکلف کند و بجانب وی رود و این هر دو منهی عنه ست از جهت حصول تعب و مشقت
در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق پس اولی آنست که برجای آب نوشیدن آنها یا خانهای شان بگیرند و در اینجا تفسیری دیگر ست که حدیث را
از باب خارج میکند و احادیث دال اند بر آنکه مصدق نزد رب المال برود و صدقه گیرد و الفاظ احادیث خاص ست بزکوة ماشیه و لفظ ابو داود عام ست
هر صدقه را و هم ابو داود از جابر بن عتیک مرفوعا آورده سرانجام ست که بیایند شما را سواران مبغوض پس چون بیایند شما را مرحبا گوئید بایشان
و بگذارید میان آنها و چیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس برای نفسهای خود و اگر ظلم کردند پس بر جانهای خود و راضی کنید آنها را زیرا که
تمام زکوة شما رضای آنهاست پس این روایت دال ست بر نزول آنها باهل اموال و راضی ساختن ایشان آنها را و اگرچه آنها ظلم کنند
و نزد احمد ست از حدیث انس که گفت آمد مردی از بنی تمیم و گفت ای رسول خدا اگر بدهم زکوة و ادا کنم آنرا بسوی رسول تو پس بتحقیق
بری شوم ازان بسوی خدا و رسول فرمود آری و ترا ست اجر آن و اثم آن بر کسی ست که بدل کند آنرا و مسلم از حدیث جابر مرفوعا آورده
که راضی کنید مصدق خود را در جواب مردمانی از عرب که آمدند آنحضرت را و گفتند که بدرستیکه مردم از مصدقین می آیند ما را و ظلم می کنند
ولیکن در بخاری ست که هر که سوال کرده شود زیاده از آنچه واجب ست بروی پس ندهد مصدق را و جمع میان آن و این احادیث بدین
طریق ست که این جائی ست که زیاده ستانند و طلبند از واجب بدون تأویل و این احادیث جائی ست که بتأویل طلب کنند و اگرچه
صاحب مال آنرا ظلم داند مصنف در تلخیص گفته و درین باب ست از عمران بن حصین رواه احمد و ابو داود و النسائی و الترمذی و ابن حبان

وصححاه و از انس رواه احمد و البزار و ابن حبان و از ابن عمر رواه احمد و سنده ضعیف **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم فی عبده ولا فرسه صدقة نیست بر مسلمان در بنده
وی و نه اسپ وی صدقه حنفیه گویند مراد بنده خدمت و اسپ سواری ست رواه احمد و در روایتی آمده که در گذشت حق تعالی
از صدقه اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد در مسند خود از علی کرم الله وجهه و طبرانی در اوسط از ابن عباس

آورده اند که فرمود آنحضرت بتحقیق عفو کردم شمارا از صدقه اسپ و برده در سفر السعادة گفته عادت نبوی نبود که از اسپ و برده و درازگوش
زکوة بستانند واین مسئله مختلف فیه ست وظاهر حدیث عدم وجوب زکوة ست دران وبه قال الشوکانی ومذهب شافعی وصاحبین نیز همین ست
که دراسپ زکوة نیست وهمین حدیث حجت ایشان ست وآنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده ست یعنی صاحب خیل حق خدارا در ظهور
ورقاب او پس مراد ازان نزد شافعیه غمخواری وخبرگیری آنهاست بدانه وکاه وآب ودفع ضرر از انها وحنفیه گویند که مراد باسپ که دران صدقه
نیست اسپ غازیان ست وآنکه برای تجارت نبود وحجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب وغیره ست که در شرح فارسی مختصر
شوکانی ذکر کرده ایم وآن آثار صالح تعارض باحدیث صحیحین نیستند چه دران نیز حکم بصدقات خیل بروجه ایجاب نبوده ست بلکه محول بر رضای
ارباب خیل ست وتحویل ناظر در تطوع ست ومیل خاطر صاحب حجة الله البالغة نیز همین جانب ست چنانکه گفته اما خیل پس قلیل الصرمه ست
یعنی نسل او بسیار نمی شود مگر در اقطار یسیره مثل ترکستان انتهی پس راجح عدم وجوب اوست **ولمسلم** و مسلم راست از حدیث ابی هریرة
لیس فی العبد الا صدقة الفطر نیست در بنده مگر صدقه فطر در سبل گفته حدیث نص ست در آنکه نیست زکوة در عبید
ونه خیل واین اجماع ست در انچه برای خدمت ورکوب باشند واما خیلی که برای نتاج نگاهداشته شده اند پس دروی خلاف وتفاصیل ست
مر حنفیه را واحتجاج کرده اند بحدیث فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم اخرجه الدارقطنی والبیهقی وضعفاه وجواب داده اند که این مقام
حدیث نفی صحیح نتواند شد واین واقعه در زمانه مروان باتفاق افتاد وی درین باب باصحابه مشاورت کرد ابوهریره حدیث لیس علی الرجل
فی عبده ولا فرسه صدقة روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت توچه میگوئی ای اباسعید ابوهریره گفت عجب ست از مروان من او را حدیث
رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گویم وی می گوید ای اباسعید توچه میگوئی زید گفت راست گفته ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم مراد بدان فرس
غازی ست واما تاجر که از وی نسل می جوید دروی صدقه ست گفت چه قدر گفت در هر اسپ یک دینار یا ده درم وگفت ظاهر به واجب
نیست در خیل واگرچه برای تجارت باشد وجواب داده اند که زکوة تجارت واجب ست باجماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع ست
بااین خلاف ظاهر به انتهی **وعن بهز** بفتح موحده وسکون ها وزا تابعی مختلف فی الاحتجاج ست یحیی بن معین درین ترجمه
گفته اسنادش صحیح ست وقتیکه من دون بهز ثقه باشد وابوحاتم گفته هو شیخ یکتب حدیثه ولا یحتج به وشافعی گفت لیس بحجة
وذهبی گفت ماترکه عالم قط **بن حکیم بن معاویة بن حیدة القشیری** بفتح حای مهمله وسکون تحتیه وفتح دال **عن ابیه عن جده**
هو معاویة بن حیدة صحابی **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون**
در هر بیرون چرنده شتر در چهل یک بنت لبون ست آنکه دو سال بروی گذشته ومادر وی شیر میدهد بچه دیگر را که زائیده ست وگذشت
در حدیث انس که بنت لبون واجب ست در سی وشش تا چهل وپنج واین صادق ست بر اینکه واجب ست در چهل یک بنت لبون ومفهوم
عدد درینجا مطروح ست زیادة ونقصانا زیرا که منطوق صریح که حدیث انس ست معارض اوست **لایفرق الابل عن حسابها**
جدا کرده نشوند شتران از شمار خودها یعنی مالک ملک خود از ملک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارد **ومن اعطاها موتجرا بها**
فله اجرها هر که داد آنرا امید اجر دارنده بدان پس اوراست اجر او **ومن منعها فانا آخذوها** هر که منع کند آنرا ونده پس ما گیرنده ایم آنرا
وشطر ماله عزمة من عزمات ربنا ونیمه مال او تاوان ست از تاوانهای پروردگار ما معنی عزمه جد در امر ست یعنی دراخذ
وی جد کنیم زیرا که واجب مفروض ست وعزمه مرفوع ست بنا بر خبریت مبتدای محذوف ونصب وی بر مصدریت ست مثلین مصدری ست

مولانا بغیر خود مثل لہ علی الف درہم اعتراقا و ناصب او فعلی ست کہ دلالت میکند بران جملہ فانا آخذوہا لا یحل لآل محمد منہا شیء ع

حلال نیست برای آل محمد ازان چیزی رواہ احمد وابو داؤد والنسائی وصححہ الحاکم وعلق الشافعی القول بہ علی ثبوتہ
وتعلیق کردہ است شافعی قائل شدن را بدان بر ثبوت وی زیراکہ وی گفت کہ ثابت نمی کنند اہل علم این روایت را واگر ثابت شود قائل شویم
بدان ابن حبان گفت بہز خطا بسیار میکرد واگر این حدیث نمی بود داخل میکردیم او را در ثقات ووی از کسانی ست کہ استخارہ میکنیم خدا را در وے
وبالجملہ حدیث دلیل ست بر گرفتن امام زکوۃ را از مانع بقہر وجبر وظاہرش آنست کہ این اخذ مجمع علیہ ست وبرینکہ نیت امام کافی ست ومجزی ست
از کسی کہ بروی زکوۃ ست اگرچہ از وی اجر فوت شدہ مگر واجب ساقط گردیدہ وقول وی شطر مالہ عطف ست بر ضمیر منصوب در آخذوہا ومراد
از شطر بعض ست وظاہرش آنست کہ این عقوبت ست باخذ جزوی از مال بر منع او از اخراج زکوۃ وگفتہ اند کہ این منسوخ ست اما مدعے
دلیلے بر نسخ قائم نکردہ بلکہ احادیث دیگر دال اند بر عدم نسخ ذکرہا فی الشرح واما قول مصنف کہ نیست دلیل در حدیث بہز بر جواز عقوبت
بمال زیراکہ روایت وشُطر مالہ بضم شین فعل مبنی برای مجہول ست ای جعل مالہ شطرین ویتخیر علیہ المصدق ویاخذ الصدقۃ من خیر الشطرین
عقوبۃ لمنعہ للزکوۃ گوییم در نہایہ است قال الحربی غلط الراوی فی لفظ الروایۃ فانما ہی وشطر مالہ ای یجعل مالہ شطرین تا آخر آنچہ مصنف ذکر کردہ
وبمثل وی صاحب ضوء النہار ہم مائل شدہ در سبل گفتہ وذکر کردہ ایم در حواشی وی کہ برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیراکہ
گرفتن از بہترین دو حصہ عقوبت ست باخذ زیادہ بر واجب زیراکہ واجب وسط ست غیر خیار بعدہ شارح را دیدیم کہ اشارہ کردہ است
باین در حواشی ضوء النہار قبل وقوف بر کلام وی ودیدیم نووی را بعد مدت طویلہ کہ ذکر کرد مثل آنچہ ما ذکر کردیم بعینہ بطریق رد بر کسیکہ
گفتہ است کہ درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال ولفظ وی اینست اذا تخیر المصدق واخذ من خیر الشطرین فقد اخذ
زیادۃ علی الواجب وہی عقوبۃ بالمال مگر آنکہ این حدیث بہز اگر صحیح شود دلالت نمی کند مگر برین عقوبت بخصوصہا در مانع زکوۃ نہ در غیر وے
واین شطر ماخوذ حکم وی حکم زکوۃ ست در اخذ ومصرف ولاحق نمی شود بزکوۃ غیر او درین حکم زیراکہ آن بقیاس خواہد بود ونیست نص بر علت وے
وغیر نص از ادلہ علت مفید ظن ست وآن نیست سیما چون حرمت مال مسلم مقرر باشد بادلہ قطعیہ ہمچو حرمت خون وی پس حلال نیست گرفتن چیزی ازان
مگر بدلیل قاطع ودلیل موجود نیست بلکہ آنچہ درین حدیث بہز وارد شدہ آحاد ست جز ظن افادہ دیگر نکند پس بحث وی چہ قسم می توان گرفت و بر قطعی
مقدم تواند شد ولیکن اہل امر درین اعصار استرسال کردہ اند در اخذ اموال در عقوبت استرسالی کہ منکر ست نزد شرع وعقل ومناط ولایات بر جہال
نہادہ اند کہ از شرع ودین ہیچ شی را نمی شناسند ونیست در قصد وہمت ایشان مگر قبض مال از ہر کسیکہ بروی ایشان را ولایت حاصل ست
واین را ادب وتادیب نام کردہ اند وآنرا در حاجات اقوات وکسب اطیان وعمارت مساکن در اوطان صرف می کنند فانا للہ وانا الیہ راجعون وبعضی
از ایشان آنچنان اند کہ حد سرقہ یا شرب مسکر را ضائع می کنند وبران مال میگیرند وبعضے ہم مال گیرند وہم حد نمایند واین ہمہ محرم ست بضرورت
دینیہ لکنہ شاب علیہ الکبیر وشب علیہ الصغیر وترک علماء النکیر فزاد الشر فی الامر الخطیر انتہی کلام السبل وعن علی علیہ السلام

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کانت لک مائتا درہم وحال علیہا الحول ففیہا خمسۃ دراہم
چون باشد ترا دو صد درہم وحولان کند وبگذرد بران یک سال کامل پس واجب دران پنج درہم ست وواقع ست اجماع برینکہ نصاب نقرہ دو صد
درہم ست ونیست ہیچ یکے مخالف دران مگر ابن حبیب اندلسی وخمس اوقیہ کہ در حدیث آیندہ بیاید دو صد درہم ست زیراکہ وزن
ہر اوقیہ چہل درہم ست در منار الابنیہ گفتہ نصاب سیم دو صد درم ست کہ پنجاہ وشش روپیہ سکہ دہلی وزن آن می شود انتہی در حاشیہ

وی گفته وزن دو صد درہم شرعی پنجاه و دو و نیم تولہ می شود پس از روپیه لکھنو که یازده ماشه می باشد پنجاه و ہفت روپیه سکه و سه ماشه سیم می شود و روپیه
کلدار چون در وزن یازده ماشه و چہار رتی ست پس قدر نصاب ازان پنجاه و چہار روپیه و نه ماشه سیم میشود انتہی در سبل گفته حدیث دلیل ست برانکه نصاب
فضه دو صد درہم ست و این اجماع ست وخلافی که ہست در قدر درہم ست فان فیه خلافاً کثیراً سرده فی الشرح ولم یأت بما یشفی وبما تسکن النفس الیه
فی قدره در شرح دمیری گفته ہر درہم شش دانق ست و ہر ده درہم ہفت مثقال و متغیر نشد در جاہلیت و نه در اسلام گفت و اجماع کرده اند مسلمانان
برین و مقرر کرده ست در منار بعد بحث طویل که نصاب فضه از قروش موجوده برای شافعی چہارده و برای حنفیه بست و اندکی زیاده ست و نصاب ذہب
نزد حنفیه بست احمر ست بعده گفت و این تقریب ست و در روی این ست که قدر زکوٰة دو صد درہم ربع عشر ست و ہو اجماع انتہی گویم بیان وزن
سبعه و قدر نصاب زر و سیم سابق گذشته و شاه ولی الله محدث دہلوی رح در مکتوبی بقاضی ثناء الله پانی پتی رح نوشته اند که فقیر را ہم وقتی در معنی
مثقال و درہم تشویش حاصل شده بود زیرا که سنجات ہندوستان توله و ماشه و رتی ست و اینہا در عرب نیست و سنجات عرب شعیر ست و قیراط
و امتحان کرده شد که شعیر عرب و ہندوستان برابر نمی باشد لہذا در تعیین مقدار درہم راہی دیگر سلوک نموده شد و در کتب فقه و حدیث مانند شرح السنه
یافته شد که درہم شش دانق ست و دانق کامل از ضرب مصر که فرسوده نشد امتحان کردیم نیم ماشه و قدری برآمد آنقدر در بعض دو شعیره بشعیر ہندوستان
و در بعض کم زیاده بقدر نصف شعیره بود چون شش دانق را وزن کردیم سه ماشه و پاو ماشه برآمد بران اعتماد نمودیم و مثقال و دینار یکی ست و مثقال
مختلف نبود در اول اسلام لہذا معیار دراہم مثقال را نہادند بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی ست چہار ماشه و نیم ماشه می شد شاید بعض قلیلی
کم ہم باشد اینست آنچه بالفعل از دیار عرب اخذ کرده شد آمدیم بر نقل از کتب بیہقی در سنن کبری و صغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نقود مختلفه از دیار عجم می آوردند و ہمان معمول و رائج بود چون حضرت عمرؓ خلیفه شدند و دیار عجم مفتوح شد و دار الضرب بدست مسلمانان افتاد
حضرت عمرؓ برای تطبیق آن بعادت زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ده درم صغیر و ده درم متوسط و ده درم کبیر جمع کرده گداخته قسمت
علی السویه کردند سی درم متساوی القدر بہم رسید بوزن سبعه یعنی ده درم بوزن سبع مثاقیل شد بر ہمان اعتماد نمودند و از سوق کلام فہمیده
میشود که در زمان آنحضرتؐ ہر شخصی که نقد با خود داشت چون تامل کرده می شد بعض آن دراہم صغیر بود و بعض کبیر و بعض متوسط بہمان مثال
امروز ہر که نقود با خود دارد و معامله بیع و شرا سکند محمد شاہی و عالمگیری و فرخ سیری با ہم مخلوط دارد یعنی نصاب در ہمین عادت مقرر شد
پس در صورت خلط چون علی وجه التحقیق کثرت و قلت و اوسط معلوم نبود لہذا ہر سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر آنچه در زمانه خلفای ثلثه
رضی الله عنہم مقرر شده و در اہل آن زمان شائع گردید و بعمل آمد دلیل شرعی ست بلکه اجماع ست پس درین باب قیل و قال جائز نیست بر ہمین وضع
مقرر باید داشت مرضی عند الله و عند رسوله ہمان ست و این سخنی ست که بسط میخواہد اگر این راه را بگذاریم دستاویزی در دست مانخواہد ماند
بگفته فتوی نویسان تشویش بخاطر شریف راه ندہند شیخ طیب عرب درسرای عرب می ماند درین سنجات سخن بسوط دارد آنقدر نقل اقوال مختلفه
کرده که اس از تقدیر برخاست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش دو بالا شد بالجمله مقرر ہمیش فقیر و معتقد فقیر
ہمین ست والله اعلم انتہی گویم در بحر الرائق شرح کنز الدقائق این ست که دراہم در عہد آنحضرتؐ و زمانه خلافت ابی بکر و عمر مختلف بودند بر سه قسم
بعضے ازان دراہم بست قیراط بودند مانند وزن دینار که بست قیراط ست و بعضے ازان دراہم دوازده قیراط که سه خمس دینار ست و بعضے سه حصه
از پنج حصه دینار و بعضے ده قیراط که نیم دینار ست پس اول یعنے درم که بوزن بست قیراط بود آنرا وزن عشره می گفتند زیرا که ده درم بایں وزن
بمقدار ده دینار بود و ثانی یعنے درمی که بوزن دوازده قیراط بود آنرا وزن سته گفتند زیرا که ده درم بایں وزن مقدار شش دینار بودند

وثلاث یعنی درہمی کہ بوزن دہ قیراط بود آنرا وزن خمسہ میگفتند زیرا کہ دہ درم باین وزن مقدار پنج دینار بود پس واقع شد بسبب این اختلاف نزاع وجدال میان مردم در دادن وگرفتن در معاملات پس گرفت حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ از ہر یک ازین دراہم مختلفہ یک درم وہر سہ را باہم مخلوط ساخت وازین ہر سہ نوع سہ درہم متساوی الوزن گردانید پس ہر یکی ازین سہ بمقدار چہاردہ قیراط برآمد وہمین وزن در عرب باقی ماند در ہر چیز از زکوۃ وسرقہ ومہر زن واندازۂ دیتہا در مغرب آوردہ کہ این جمع دراہم وصرف آن در زمان بنی امیہ بود مرغینانی ذکر کردہ کہ اول درم بصورت خستہ خدایا بود وبعد از ان در زمان حضرت عمرؓ مدور گشت چنانکہ امروز ست بعدہ بر درم ودینار ہر دو کلمۂ توحید نوشتند لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ وناصر الدولہ در عہد خود بران صلی اللہ علیہ وسلم بیفزود ودر غایت گفتہ درم مصر شصت وچہار حبہ ست ودر وزن زیادہ است از درم معتبر الوزن در زکوۃ پس نصاب بدراہم مصر یک صد وہشتاد درم ودو حبہ می شود این ست ترجمۂ عبارت بحر الرائق واللہ اعلم **ولیس علیک شیء حتی یکون لک عشرون** درہما ونیست بر تو چیزی واجب در زکوۃ یعنی در انچہ کمتر ست ازین مقدار کہ دویست درہم باشد تا آنکہ باشد مر ترا بست دینار واین مقدار نصاب طلا است وباین رفتہ اند جمہور ومروی ست از حسن بصری وطاوس خلاف آن وآن مردود ست وبیان زکوۃ طلا سابق گذشتہ ودر سبل گفتہ کہ درین جا حکم نصاب ذہب ست وقدر زکوۃ آن کہ بست دینار ست ودروی نصف دینار ست واین نیز ربع عشر ست وعام ست از ہر فضہ وذہب مضروب باشد یا غیر مضروب ودر حدیث ابی سعید مرفوعا آمدہ لا یحل فی الورق زکوۃ حتی تبلغ خمس اواق اخرجہ الدارقطنی ونیز وی از حدیث جابر مرفوعا آوردہ کہ لیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقۃ واما ذہب پس دروی ہمین حدیث باب ست ونقل کرد مصنف از شافعی کہ وی گفت فرض کرد آنحضرتؐ در سیم صدقہ پس گرفتند مسلمانان بعد وی صلی اللہ علیہ وسلم در طلا نیز یا بحدیثی کہ بما نرسیدہ است یا بقیاس وابن عبد البر گفتہ ثابت نشد از آنحضرتؐ در ذہب چیزی از جہت نقل آحاد ثقات وذکر کرد این حدیث را کہ نزد ابوداود ودارقطنی ست گویم لیکن قولہ تعالی وَالَّذِیْنَ یَکْنِزُوْنَ الذَّہَبَ وَالْفِضَّۃَ وَلَا یُنْفِقُوْنَہَا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ الآیۃ تنبیہ میکند برینکہ در ذہب حقی ست مر او تعالی را وبخاری وابوداود وابن منذر وابن ابی حاتم وابن مردویہ از حدیث ابی ہریرہ آوردہ کہ گفت فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما من صاحب ذہب ولا فضۃ لا یؤدی حقہا الا جعلت لہ یوم القیامۃ صفائح واحمی علیہ الحدیث پس حق وی زکوۃ وی ست ودرین باب ست چند احادیث کہ بعض وی مشدد بعض ست سردہا فی الدر المنثور ولابد ست در نصاب ذہب وفضہ کہ خالص باشند از غش در شرح دمیری بر منہاج ست اذا کان الغش یماثل اجرۃ الضرب والتخلیص فیتسامح بہ وعلیہ عمل الناس علی الاخراج منہا انتہی **حال علیہا الحول** وبگذرد بروی یک سال کامل ودرین قید غایت عدل ست ورعایت اصحاب اموال کہ بعد از گذشتن حصول منفعت مال ونمای آن باختلاف نرخ وقیمت تبدیل وتغیر آن در سال متیقن ست وحولان حول قول جماہیر علماست ودروی خلاف ست جماعتی را از صحابہ وتابعین مثل ابن عباس وابن مسعود وداود ظاہری گویند حول شرط نیست بلکہ تزکیۂ مال بر مالک مال چون بحد نصاب رسد فی الحال واجب ست بنا بر اطلاق حدیث فی الرقۃ ربع العشر وجواب دادہ اند کہ آن مقید ست باین حدیث ومعاضد اوست شواہد دیگر واز شواہد اوست حدیث آیندہ از ابن عمر **ففیہا نصف دینار** پس در وی نصف دینار ست ووزن دینار موافق مشہور یک مثقال ست ودینار از زر میشود چنانچہ درہم از سیم در منتخب اللغات گفتہ مثقال درہم وثلث سبع درہم ست ودر قاموس گفتہ الدراہم ستۃ دوانیق ودر منتخب وزن درہم شش دانگ گفتہ وده درہم شرعی ہفت مثقال باشد کما مر ازآ ودرم شرعی را درہم بغلی نیز گویند زیرا کہ راس البغل نام ضرابی از عجم آنرا سکہ زدہ وقدر آن درم در ہند بقدر میان کف دست بود وبالجملہ نصاب طلا ہفت ونیم تولہ است کہ از اشرفی دہ نیم ماشہ ونیم رتی ہشت اشرفی وپنج ونیم ماشہ طلائی شود وزکوۃ واجب دران ہشتم حصہ تولہ ونیم از ہشتم حصہ است واین باعتبار تولہ وماشہ ورتی ست چہ تولہ دوازدہ ماشہ می باشد وماشہ ہشت رتی

ورتی چهار جو می باشد و مشهور ست که مثقال چهار و نیم ماشه می باشد و درم سه ماشه و یک رتی و ده درم دو توله هفت ماشه هشت جو میشود فما زاد
ذلك فبحساب ذلك پس هرچه زیاده شود بر نصاب طلا و نقره پس بحساب همان نصاب ست در رفع این روایت خلاف ست چنانکه معلوم شود
و بر تقدیر ثبوت دال ست بر آنکه واجب ست در زائد و باین قائل ست جماعتی از علما و مروی ست از علی و ابن عمر که گفتند هرچه زیاده شد بر نصاب
از ذهب و فضه پس در وی یعنی در زائد ربع عشرست در قلیل وی و کثیر وی و نیست وقص میان هر دو و شاید که ایشان حمل می کنند حدیث جابر را که بیاید
بلفظ و لیس فیما دون خمس اواق صدقة بر منفرد از نصاب بر مضاف بسوی مضاف و این خلاف در ذهب و فضه است و اما حبوب پس گفت نووی در شرح مسلم
که آنها اجماع کرده اند در زیاده بر پنج وسق که واجب ست زکوة آن بحساب آن و نیست او قاص در ان انتهی و حمل کرده اند حدیث ابی سعید را که بیاید
بلفظ و لیس فیما دون خمس اوساق من تمر و لا حب صدقة بر منضم بخمس اوسق و این مقوی مذهب علی و ابن عمر ست که در بیان نقدین گذشت و لیس
في مال زكوة حتى يحول عليه الحول و نیست در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر ان مال سال کامل و شرط حولان حول ناظر ست در لیس و رفع
رواه ابو داود و احمد و البيهقي و الدارقطني من حديث انس و در وی حسان بن سیاه ست و وی ضعیف ست متفرد ست بدان از ثابت
و رواه ابن ماجة و الدارقطني و البيهقي و العقيلي في الضعفاء من حديث عايشة و در وی حارثه بن ابی الرجال ست و او ضعیف ست و رواه الدارقطني
و البيهقي من حديث ابن عمر و در وی اسمعیل بن عیاش ست و حدیث وی از غیر اهل شام ضعیف ست و هو حسن شوکانی گفته در اسناد
این حدیث مقال ست لیکن حافظ در بلوغ المرام تحسین وی کرده و ترمذی هم تصحیح وی از بخاری آورده انتهی و قد اختلفوا في رفعه
و اختلاف کرده اند در رفع این حدیث زیرا که راوی او ابن نمیر و غیر ست از شیخ خود عبد الله بن عمر و وی راوی ست از نافع پس موقوف کرد آنرا
و تصحیح کرد دارقطنی در علل وقف او را و او را طریقی دیگر ست در سبل گفته روایت کرده است آنرا ابو داود مرفوعا از حدیث حارث اعور الا قول وی
فما زاد فبحساب ذلك گفت نمیدانم این قول علی ست یا مرفوع بآنحضرت و مگر قول وی لیس في المال زكوة الى آخره انتهی و این کلام ابو داود مفید آنست
که در رفع وی بجمله اختلاف ست و مصنف در تلخیص تنبیه کرد بر آنکه حدیث معلول ست و بیان کرد علت او مگر دارقطنی جمله اخیره از حدیث ابن عمر مرفوعا
آورده بلفظ لا زكوة في مال امرء حتى يحول عليه الحول و نیز از عایشه مرفوعا آورده ليس في المال زكوة حتى يحول عليه الحول و له طرق اخرى عنهما انتهی کلام سبل
گویم و نزد مالک از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده و گفت قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال
رواه مالك في الموطا و الترمذي عن ابن عمر و ترمذی راست از حدیث عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابيه عن ابن عمر و رواه الدارقطني
و البيهقي ايضا من استفاد مالا فلا زكوة فيه حتى يحول عليه الحول کسی که بیابد مالی را پس نیست زکوة آن بر وی تا آنکه بگذرد بر وی
یک سال رواه مرفوعا و روى الدارقطني في غرائب مالك من طريق اسحق بن ابراهيم حنيني عن مالك عن نافع عن ابن عمر نحوه گفت دارقطنی اسحق
حنینی ضعیف ست و صحیح از مالک موقوف ست و روى البيهقي عن ابي بكر و علي و عايشة موقوفا عليهم مثل ما روي عن ابن عمر و گفت اعتماد
درین باب بر آثار ابی بکر ست مصنف گفته حدیث علی لا باس باسناده و آثار معاضد او یند پس صالح حجت باشد و الله اعلم انتهی و الراجح
وقفه و راجح وقف اوست و هو الصحيح مگر آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع ست زیرا که نیست مسرح اجتهاد را در ان و مؤید اوست
آثار صحیحه از خلفای اربعه و غیر هم پس چون حولان کرد بر وی حول لائق ست مبادرت باخراج زکوة شافعی و بخاری در تاریخ از حدیث عایشه
مرفوعا آورده که ما خالطت الصدقة مالا الا اهلكته و زیاده کرد حمیدی یکون قد وجبت عليك في مالك صدقة فلا تخرجها فيهلك الحرام الحلال
ابن تیمیه در منتقی گفته تمسک بهٰذا من يرى تعلق الزكوة بالعين و عن علي رضي الله عنه قال ليس في البقر العوامل صدقة

و گفت علی نیست در گاوانی که کار می کنند مثل کشتکار کردن یا آب کشیدن و جز آن صدقه چنا در میان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این
نزد ائمه ثلثه هست و نزد امام مالک در آنها نیز زکوة ست رواه ابوداود و حدیث دلیل ست بر آنکه واجب نیست بر بقر عوامل چیزی و ظاهرش برابرست
در سائمه و معلوفه و ثابت شده است شرطیت سوم در غنم در بخاری و در ابل از حدیث بهز نزد ابوداود و نسائی دمیری گفت والحقت البقر بهما والدارقطنی
و درین باب ست از ابن عباس نزد وی بسند ضعیف و از حدیث جابر و صححه موقوفا و اسناد وی نیز ضعیف ست گفت بیهقی و اشهر آن حدیث ابی اسحق
الحارث و عاصم از علی رضی الله عنه ست موقوفا و مرفوعا والراجح وقفه ایضا و راجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه نیز بیهقی گفت روایت
کرده ست آنرا نفیلی از زهیر بطریق شک در وقف یا رفع و رواه ابو بدر عن زهیر مرفوعا و عن غیر زهیر عن ابی اسحق موقوفا انتهی مصنف گفته و این نزد
ابوداود و ابن حبان ست و تصحیح کرده است آنرا ابن القطان بر قاعده خود در توثیق عاصم بن ضمره و عدم تعلیل بوقف و رفع و در سبل گفته ذکر کرده است
آنرا مصنف بلفظ لیس فی البقر العوامل شئ و رواه بلفظ الکتاب من حدیث ابن عباس و نسبه للدارقطنی و در وی متروک ست و دارقطنی از حدیث علی آورده
واخرجه من حدیث جابر الا انه بلفظ لیس فی البقر المثیرة صدقة وضعف البیهقی اسناده **وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده**
عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت خطبه خواند پس گفت
آگاه باشید من ولی یتیما له مال فلیتجر له هر که ولی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مال ست پس باید که سوداگری کند برای او و در روایتی بجای له
فیه آمده **ولا یترکه حتی تاکله الصدقة** و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد آنرا صدقه یعنی کم و فانی گرداند او را زکوة و در موطا ست
بلاغا عن عمر بن الخطاب که گفت تجارت کنید در اموال یتیمان تا فانی نکند آنرا زکوة و هم در وی ست از القاسم بن محمد که گفت عایشه متولی شد مرا و برادری را
از ان من که بودیم یتیم در پرورش او پس می برآورد از مالهای ما زکوة در مصفی گفته درین مسئله دو قول مشهور ست واجب می شود و واجب نمی شود منظور
اول آنست که زکوة را حق مال گفته اند پس تعلق او بمال باشد نه بحال صاحب مال و منظور ثانی حدیث رفع القلم عن ثلاثة است انتهی رواه الترمذی والدارقطنی
والبیهقی شوکانی در درر و دراری گفته واجب نیست زکوة مگر وقتی که مالک مال مکلف باشد و این سخنی ست که ابا میکند ذهن سامع از ان و لیکن چون
مراجعت میکند بانصاف می ایستد در جائی که ایستاده کرده است او را خدای تعالی می داند که حق همین ست بیانش آنکه زکوة یکی از ارکان و دعائم و قوائم
اسلام ست و نیست خلاف درین که ارکان اربع که زکوة پنجم اوست هیچ چیز بر غیر مکلف واجب نیست پس ایجاب زکوة بر غیر مکلف اگر بدلیل ست
آن دلیل کجاست و چیست زیرا که درین باب از شارع آنچه صالح قیام حجت باشد نیامده چنانکه از آنحضرت مروی ست که حکم فرمود باتجار در اموال یتامی
تا زکوة آن مال را نخورد حال آنکه درین باب چیزی که مرفوع باشد تا آنحضرت صحیح نشده و آنچه مروی ست از بعض صحابه حجت نیست و معارضه کرده شده است
بمانند آن چنانکه بیهقی از ابن مسعود آورده که فرموده هر که والی شد مال یتیم را پس باید که شمار کند بر ان سالها را و وقتی که دفع کند مال را بسوی یتیم خبر دهد او را
بچیزی که در ان زکوة ست تا اگر خواهد زکوة دهد و مال خود را پاک کند و اگر خواهد ندهد و روی مثله عن ابن عباس اگر گویند خطاب در زکوة عام ست که
خذ من اموالهم و مانند آن گوییم این ممنوع ست چه نیست خطاب درین آیت مگر کسی را که صالح خطاب ست و صالح خطاب نیستند مگر مکلفین
و نیز خطابات در بقیه ارکان سائره کالدین که اتفاق ست بر عدم وجوب آن عام ست پس اگر در زکوة هم عموم خطاب مسوغ باشد برای ایجاب آن
بر غیر مکلفین باید که در غیر این رکن نیز خطاب برای عموم بود و آن باطل ست بالاجماع و آنچه مستلزم باطل باشد باطل ست و آیه خذ من اموالهم صدقة
دلالت دارد بر عموم وجوب زکوة بر صبی و مجنون زیرا که قوله تعالی تطهرهم وتزکیهم را در تطهیر و تزکیه صبی و مجنون هیچ معنی نیست و اعراض
اموال عباد حرام ست بنصوص کتاب و سنت متخلل نمی شود او را مگر تراضی و طیب نفس یا ورود شرع مانند زکوة و دیت و ارث و شفعه و مانند آن

پس هر گاه این گمان ست که مال کسے از عباد الله خصوصاً کسیکه قلم تکلیف از وی مرفوع ست حلال ست واجب ست بر وی آوردن برهان و بر منصف ست
وقوف بر موقف منع تا آنکه منتزع حرج گرداند او را دلیلی و واجب نکرده است خدای تعالی بر والی یتیم و مجنون بر آوردن زکوة از مال وی و نه حکم داده است
ولی را بآن و نه او را جائز ست بلکه وارد ست در اموال یتامی آن قوارع که متصدع می شوند از ان دلها و متراجف میگردند از ان افئده انتهی گویم مذهب
حنفیه نیز همین ست که نیست در مال صبی و مجنون زکوة و نزد ائمه ثلثه واجب ست و گویند ولی از طرف وی ادا کند و حق همان ست که شوکانی گفته
و حنفیه بدان رفته ولیکن در حدیث ابن مسعود نزد بیهقی که گذشت سخن ست شافعی آنرا تعلیل بانقطاع کرده و راوی وی لیث بن ابی سلیم ست و او حافظ
نیست و حدیثی که از ابن عباس آمده در اسنادش ابن لهیعه ست و وی ضعیف ست **واسناده ضعیف** زیرا که در وی مثنی بن الصباح ست بتشدید
بای موحده در روایت ترمذی و وی اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی ست اما حدیث وی ضعفے دارد و حدیث مروی نیست مگر بهمین وجه و مروی ست
از عمرو بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفا علیه و گفت مهنا پرسیدم احمد را ازین حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا مثنی از عمرو و رواه الدارقطنی
من حدیث ابی اسحق الشیبانی ایضا عن عمرو بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنزی ست و او ضعیف ست و مندل لقب اوست و نام او عمرو
و هم از حدیث عرزمی از عمرو آمده و عرزمی ضعیف متروک ست و رواه ابن عدی من طریق عبد الله بن علی افریقی و وی ضعیف ست و گفت دارقطنی در
علل رواه حسین المعلم عن مکحول عن عمرو بن شعیب عن عمر و ذکر نکرد ابن مسیب را و آن اصح ست مصنف در تلخیص گفته **وایاه قصد الترمذی**
وله شاهد مرسل عند الشافعي رح و مراد او از شاهد ست مرسل نزد شافعی باین لفظ ابتغوا فی اموال الیتامی لا تاکلها الزکوة
یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخورد آنرا زکوة اخرجه من روایة ابن جریج عن یوسف بن ماهک مرسلا و موکد کرده است آنرا شافعی
بعموم احادیث صحیحه در ایجاب زکوة مطلقا و مروی ست مثل حدیث عمر و ایضا از انس و از ابن عمر موقوفا و از علی رضی الله عنه چه دارقطنی از حدیث
ابن ابی رافع آورده که بود مر آل ابی رافع را اموال نزد علی پس چون داد آنرا علی بایشان یافتند که ناقص ست پس شمار کردند باز زکوة پس یافتند تمام
و آمدند نزد علی فرمود شما می دانستید که نزد من مالی باشد که زکوة آن ندهم و از عایشه است نزد مالک که وی می برآورد زکوة ایتام که در کنار پرورش او
بودند پس درین آثار دلالت ست بر وجوب زکوة در مال صبی همچو مکلف و واجب ست بر ولی اخراج آن و این رای جمهور ست و مروی ست
از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آرد صبی بعد تکلیف و رفته اند ابن عباس و جماعتی باینکه لازم ست او را اخراج عشر از مال خود بنا بر عموم ادله
نه غیر آن لحدیث رفع القلم گویم مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل ست در غیر وی لحدیث فی الرقة ربع العشر انتهی **وعن عبد الله**
بن ابي اوفى پدر و پسر هر دو صحابی اند و ابن عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت **رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى**
الله عليه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم گفت بود آنحضرت ﷺ چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را چه حکم آن بود که مردم صدقات
و زکوة خود را پیش آنحضرت ﷺ آرند و آنحضرت ﷺ در مصارف آن صرف کند **قال** دعا میکرد ایشان را و می گفت **اللهم صل عليهم** و در روایتی
صل علی آل فلان خداوندا درود فرست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی و بر کسان وی گفت عبد الله
پس آورد نزد آنحضرت ﷺ پدر من که ابو اوفی ست صدقه خود را پس گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی چنین ست که چون می آورد مرد
نزد آنحضرت ﷺ صدقه خود میگفت اللهم صل علیه و ازینجا معلوم شد که مراد با آل فلان همان فلان ست و آل ملحم ست چنانکه آل داود و آل
فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز بتبعیت در ان داخل اند گویم و این امتثال امر او تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی
خذ من اموالهم صدقة الی قوله وصل علیهم پس درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت ﷺ را برحمت فرستادن بر آنها

وآنحضرت بلفظ آن را بجا آورده چنانکه گذشته و وارد شده است که دعا کرد برای ایشان ببرکت کما اخرجه النسائی که فرستاد مردی زکوٰة نزد آنحضرت پس گفت
اللهم بارک فیه وفی ابله و لفظ مصنف در تلخیص این است که درین باب است از وائل بن حجر که فرستاد مردی ناقهٔ را نزد آنحضرت یعنی در زکوٰة و ذکر کرد وائل حسن
آن را پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم بارک فیه وفی ابله انتهی بعض ظاهریه گفته اند که این گفتن واجب است بر امام گویا که از امر که در آیت است اخذ کرده اند
و رد کرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرت ساعیان را گفتن آن و منقول نشده پس امر در آیت محمول است بر آنکه خاص است با آنحضرت
زیرا که صلوٰة وی سکن است برای ایشان و استدلال کرده اند بحدیث بر جواز صلوٰة بر غیر انبیا و بر اینکه دعا کند متصدق بمتصدق و کره مالک
و گفت خطابی اصل صلوٰة دعاست مگر آنکه مختلف است مدعو له پس صلوٰة آنحضرت بر امت دعاست برای آنها بمغفرت و صلوٰة ایشان بروی
دعاست مراو را بزیادت قربی و زلفی و لهذا لائق بغیر او نیست **وعن** علی علیه السلام ان العباس رضی الله عنه سأل
النبی صلی الله علیه وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل بدرستیکه عباس سوال کرد آنحضرت را در شتاب دادن زکوٰة خود پیش
از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حاست از حلول دین و حلول در مکان بکسر و ضم هر دو است کذا قالوا فرخص له فی ذلک
پس رخصت داد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوٰة و همین است مذهب حنفیه و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوٰة که نصاب است و در سبل
گفته حدیث دلیل است بر جواز تعجیل زکوٰة و باین رفته اند اکثر کما قاله الترمذی وغیره و لیکن مخصوص است جواز آن بمالک و صحیح نیست از متصرف
بوصایت و ولایت و استدلال کرده است مانع تعجیل بحدیث لا زکوٰة حتی یحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال است بر آن و جواب داده اند
که معنی آنست که نیست وجوب تا آنکه بگذرد سال و این منافی جواز تعجیل نیست و گویا آن نماز قبل وقت است و جواب داده اند که نیست قیاس بالنص
رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجة والدارمی و احمد و عبد الرزاق والحاکم والدارقطنی والبیهقی و گفته اند که این مرسل است و مروی است
از علی بلفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرت ما حاجتمند بودیم پس پیشتر داد ما را عباس صدقهٔ دو سال رواه البیهقی و رجال وی ثقات اند لیکن در وی
انقطاع است ترمذی گفت و درین باب است از ابن عباس و اختلاف کرده اند اهل علم در تعجیل زکوٰة قبل محل وی و رای طائفه از اهل علم آنست که تعجیل
نکند و به یقول سفیان اکثر اهل علم گفته اند اگر تعجیل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتهی در سبل گفته روایت کرده اند حدیث را احمد و اصحاب سنن
و بیهقی و گفت که گفت شافعی مروی است که آنحضرت پیشگی گرفته بود صدقهٔ مال عباس قبل از تمام سال و نمی دانم که ثابت شده است یا نه بیهقی
گفت مرادش همین حدیث است و آن معتضد است بحدیث ابی البختری از علی رضی الله عنه کما تقدم و وارد است از طرق ها بالفاظ که مجموع آن دلالت
میکند بر آنکه گرفت آنحضرت از عباس زکوٰة دو سال و روایات مختلف است در آنکه آنحضرت از وی گرفت یا خود وی پیشتر داد و لعلهما واقعتان معًا
انتهی گوییم در حدیث متفق علیه است از حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرت در زکوٰة عباس که این زکوٰة بر من است و مثل او با او است گویند که آنحضرت
زکوٰة دو ساله از وی پیشتر گرفته بود لیکن لفظ حدیث که در ان امتناع عباس از تادیهٔ زکوٰة مذکور است مساعد تسلف زکوٰة دو ساله نیست و لهذا بعضے
اهل علم گفته اند که آنحضرت مهلت داد و تاخیر کرد در اخذ زکوٰة از وی بضرورتی که وی رضی الله عنه داشت و امام را جائز است که مهلت دهد بنظر مصلحت یا این
امر خاص بود با آنحضرت و درین صورت این حدیث دلیل مهلت خواهد بود نه حجت تعجیل و لیکن چون تاخیر جائز باشد تعجیل بالاولی روا بود و دلیل تعجیل حدیث
علی است **وعن** جابر رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه قال لیس فیما دون خمس اواق من الورق
صدقة نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوٰة در مسلم اواقی است بیا و در غیر وی بحذف اوست و هر دو صحیح است زیرا که جمع
اوقیه است و جائز است در جمع او هر دو وجه کما صرح به اهل اللغة و اواق بفتح همزه و اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم

پس پنج اوقیه دویست درهم باشد و ورق بفتح واو و کسر را بمعنی سیم مطلقاً و در حدیث علی رضی الله عنه ست که فرمود آنحضرت بیارید چهار یک
از ده یک که از چهل درهم یک درهم ست و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود دویست درهم پس چون باشد دویست درهم پس در وی
پنج درهم ست پس آنچه زیاده شود بر نصاب پس بحساب آنست رواه ابوداود یعنی هرچه باشد اندک یا بیش و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه
بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند ست و تفصیل این مسئله پیشتر گذشته است و لیس فیما دون خمس
ذود من الابل صدقة و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس ذود ست باضافت
و مروی ست بتنوین خمس و ذود بدل اوست حکاه ابن عبد البر والقاضی وغیرهما و معروف اول ست و نقله ابن عبد البر والقاضی عن الجمهور انتهی و ذود
بذال معجمه از دو تا نه یا از سه تا ده و نیست واحد ابل را از لفظ وی حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ دون در لغت عربیه بر دو معنی واقع می شود وقوعاً
متساویاً لیس احدهما اولی من الآخر یکے بمعنی اقل دیگر بمعنے غیر قال عزوجل لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ای من غیری وقال تعالے
وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ ای من غیرهم و لفظ دون در قرآن هر جا که واقع شده است بمعنے غیر ست پس جائز نیست هیچ یکی را که اقتصار کند
بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل نه معنی غیر و ما چون حمل کردیم لفظ دون را درینجا بر معنی غیر داخل ماند در وی غیر و تخصیص لفظ بلا برهان از نص حلال
نیست پس صحیح شد یقیناً که نیست زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از حب و تمر و واجب ست در زیاده بر پنج شتر و پنج وسق بنص رسول الله صلی الله
علیه وسلم و باجماع متیقن بران انتهی و تفصیل صدقهٔ شتر سابق گذشت و لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة و نیست
در پایان از پنج وسق از تمر صدقه تمر بمثلثه مفتوحه و میم و وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مُد و مُد یک رطل و ثلث رطل چنانکه
در روایت احمد و ابن ماجه است که فرمود وسق شصت صاع ست و در روایتی از احمد و ابوداود باین لفظ آمده که وسق شصت مختوم ست گویم
سند حدیث جابر مذکور ضعیف ست و رواه الدارقطنی و ابن حبان عن ابی سعید نحوه و رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة ایضاً عن ابی سعید نحوه
گفت ابوداود منقطع ست زیرا که در سندش ابوالبختری ست و وی از ابی سعید سماعت ندارد گفت ابوحاتم وی ندریافت اورا و رواه البیهقی
من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب ست از عائشه و سعید بن المسیب و در مسوی گفته صاع نزد شافعی پنج و ثلث رطل بغدادی ست و نزد
ابی حنیفه هشت رطل بغدادی انتهی گویم صاع حجازی که نزد شافعی ست بحساب اوزان دیار ما یک آثار و یک نیم پاو و نیم چهٹانک و یک روپیه چهار ماشه ست
و صاع که نزد حنفیه است دو سیر و نیم پاو و نیم چهٹانک دو ماشه کم ست بغوی گفته وسق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل ست
و اوقیه چهل درهم را گویند و درهم شش دانگ ست و در حدیث آمده است الوزن وزن اهل مکة والمکیال مکیال اهل المدینة و ذود جماعهٔ شتر را
گویند پس اگر نزد کسی کم از نصاب باشد بروی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگرچه آن زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد
و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقر یا تمر پس ضم کرده نشود آنرا باتفاق علما کذا فی المصفی گویم در سفر السعادة گفته در غلات و ثمار شش صد
من شرعی ست که پنج شتر وار از شتران عربی باشد انتهی و در شرح سوی گفته که در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسه اوسق گفته اند غالباً خمسه اوسق
بهمین مقدار می رسد که مصنف گفته انتهی رواه مسلم و در سبل گفته این حدیث مصرح ست بمفاهیم اعداد یکه ذکرش در بیان انصاب
گذشت آری نصاب طعام نگذشته و ازین حدیث معلوم شده نفی واجب از مادون پنج وسق که در پنج واجب ست بمفهوم نفی وله ای لمسلم
من حدیث ابی سعید الخدری لیس فیما دون خمسة اوساق من تمر ولا حب صدقة نیست
در چیزے که کمتر ست از پنج وسق از خرما و دانه صدقه و این مذهب ائمه ثلثه است و نزد ابوحنیفه در خارج از اراضی عشر ست مطلقا کم یا بیش

انگور نی و هیزم و کاه و حجت ایشان حدیث ما اخرجت الارض ففیه العشر ست و روی النسائی مثله و در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه نیست زکوة در آنچه باین مقدار نرسد از ورق و ابل و ثمر و تمر لطفا من الله تعالی بعباده و تخفیفا و این بالاتفاق ست در اول و ثانی و در ثالث خلاف ست بسبب معارضه حدیث آینده انتهی و اصل حدیث ابي سعيد متفق عليه این حدیث هم مصرح ست بانچه گذشت از مفاهیم احادیث مگر تمر که ذکرش نگذشته و اوساق جمع وسق ست بفتح واو و کسر آن در سبل گفته آن شصت صاع ست و صاع چهار مد ست پس پنج وسق سه صد صاع باشد و مد یک رطل و ثلث رطل ست داودی گفته معیار وی که مختلف نمی شود چهار حفنه ست بهر دو کف مردی که نه عظیم الکفین ست و نه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته وجربت ذلک فوجدته صحیحا انتهی انتهی

وعن سالم بن عبد الله عن ابيه یعنی ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فيما سقت السماء والعيون در چیزیکه آب داده ست آنرا آسمان بمطر یا ثلج یا برد یا طل و چشمه ها یعنی انهار جاریه که می نوشانند از آن آب را باساحت بغیر اغتراف باله او كان عثريا یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله و ثای مثلثه و کسر را و تشدید مثناة تحتیه در قاموس گفته عثری آنچه آب داده ست آنرا آسمان و برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعض شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده شود بعاثور و عاثور گوی ست که کنده می شود بزمین مانند جوی و آب سیر سد از وی بسبزها و تره ها و درخت خرما و کشتکار و عثری نیز مردی را میگویند که فارغ ست از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده ست که دشمن ترین مردم نزد خدا عثری ست یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدابه و مانند آن تعب نمی کشند عثری گویند از جهت حصول فراغ و اسایش در ان قاله الشيخ في الترجمة گویم خطابی گفته هو الذي يشرب بعروقه لانه عثر على الماء وذلك حيث كان الماء قريبا من وجه الارض فيغرس عليه فيصل الماء الى العروق من غير سقي در سبل گفته وفيه اقوال آخر ما ذكرناه اقربها انتهی و شوکانی نیز مثل آن گفته و لفظ وی اینست عثری چیزی ست که آب می نوشد بعروق خود و گفته اند آنکه در سواقی و عیون و مانند آن باشد و بالجمله در آنچه بآب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه بدلو و مانند آن بکشند العشر ده را یکی واجب ست و این مبتدا ست خبرش قوله فيما سقت ست یا فاعل فعل محذوف ست ای فیما ذکر یجب وفيما سقي بالنضح نصف العشر و در چیزی که آب داده شده ست بکشیدن آب از چاه و جز آن نصف عشر ست یعنی بیست را یک ست نضح بفتح نون و سکون ضاد و حای مهمله مراد بدان چیزی ست که آب داده شده ست بسانیه از ابل و بقر و غیره ها من الرجال رواه البخاري و ابن حبان و ابو داود و النسائی و ابن الجارود و گفت ابو زرعه صحیح وقف اوست بر ابن عمر و ذکره ابن حاتم عنه فی العلل و رواه مسلم من حديث جابر و الترمذی و ابن ماجة عن ابي هريرة و النسائی و ابن ماجة من حديث معاذ و لابي داود من حديث سالم او كان بعلا یا باشد بعل عوض قول وی عثری و بعل بفتح موحده و ضم عین در قاموس گفته آن ساکن عین ست و تفسیر کرده ست آنرا بهر نخل و شجر یا زرع که آب داده نشود بانچه آسمانش آب داده و آن نخلی ست که بر گها ی خود آب می نوشد العشر ده را یکی واجب ست وفيما سقي بالسواني و النضح نصف العشر و در آنچه آب داده شده ست بسانیه و بکشیدن آب از چاه و غیره نیم ده ست مراد بسوانی دواب ست از ابل و بقر و نضح آنچه بغیر دواب باشد همچو نضح رجال باله و مراد از همه چیزی ست که سقی آن بتعب و عنا باشد در سبل گفته این حدیث دال ست بر تفرقه در میان سقی بسوانی و سقی بماء سما و انهار و حکمت وی ظاهر ست که آن زیادت تعب و عنا ست پس بعض واجب را کم کردند رفقا من الله تعالى بعباده و نیز دلالت کرد بر آنکه واجب ست زکوة در قلیل و کثیر مخرج ارض بحسب آنچه مذکور شد

واین معارض ست بحدیث جابر وحدیث ابی سعید وعلما مختلف اند در حکم آن جمهور گویند حدیث اوساق مخصص حدیث سالم ست ونیست زکوة درانچه به پنج وسق نرسیده ورفته ست جماعتی که از ایشان اند زید بن علی وابوحنیفه بآنکه مخصص نیست بلکه عمل بعموم وی باید کرد پس واجب باشد در قلیل وکثیر انچه زمین آنرا بر آورده وحق بالدلیل قول اول ست زیراکه حدیث اوساق حدیث صحیح ست وارد شده است برای بیان قدری که واجب ست دران زکوة چنانکه وارد شده است حدیث دوصد درهم برای بیان وی باوجود ورود فی الرقة ربع العشر ونگفته است هیچ یکی که واجب ست در قلیل فضه وکثیر وی زکوة وخلاف در قلیلی ست که بحد نصاب نرسیده که آیا دران واجب ست یا نه زیراکه نیست ورود حدیث فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب ست واما قدر انچه واجب ست دران پس موکول ست بسوی حدیث که مبین اوست بدوصد درهم همچنین دریجا قوله فیما سقت السماء العشر ست یعنی درین جنس عشر واجب ست واما بیان انچه واجب ست دران پس موکول بسوی حدیث اوساق وزیاده کرد ایضاح آن قول وی درین حدیث لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة گویا که وارد نشده است مگر برای بیان دفع انچه توهم می شود از عموم فیما سقت السماء العشر چنانکه وارد شده ست در قول وی ولیس فیما دون خمسة اواقی من الورق صدقة بعده چون خاص وعام متعارض شوند عمل بخاص باشد نزد جهل تاریخ چنانکه دریجاست فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهی کلام اهل

وعن ابي موسى الاشعري ومعاذ روایت ست از ابی موسی ومعاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لهما که هرگاه فرستاد آنحضرت ایشان را بسوی یمن فرمود باین هر دو لا تاخذا في الصدقات الا من هذه الاصناف الاربعة نگیرید شما هر دو در صدقها مگر ازین چهار جنس الشعير والحنطة والزبيب والتمر جو وگندم ومویز وخرما حدیث دلیل ست برآنکه واجب نیست زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن وباین رفته است حسن بصری وحسن بن صالح وثوری وشعبی وابن سیرین ومروی ست از احمد وواجب نیست در ذره ونحوها وابن ماجه ودارقطنی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم وجو ومویز وخرما وزیاده کرد ابن ماجه وذره ودر اسنادش محمد بن عبد الله عزرمی کوفی ست ووی مجهول ست ومتروک مصنف گفته این حدیث واهی ست وبیهقی از طریق مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز وذکر کرد همین هر پنج را وهم از طریق حسن آورده که گفت فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در ده چیز پس ذکر کرد این پنج را وشتر وگاو وگوسفند وزر وسیم را ونیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت باهل یمن که نیست صدقه مگر در گندم وجو ومویز وخرما ودرین باب احادیث ست مفید مذکور واین مراسیل طرق وی مختلف ست وبعض وی موکد بعض ست وبا او حدیث ابی موسی ومعاذ ست وبا آن قول عمر وعلی وعایشه که نیست زکوة در تره ها در سبل گفته ودرین باب مراسیل که در وی ذکر ذره ست بیهقی گفته انه یقوی بعضها بعضا کذا قال واظهر آنست که آن مقاوم حدیث کتابه که مفید حصر ست نتواند شد والحاق کرده است شافعی ذره را بقیاس این چهار چیز مذکوره بجامع اقتیات در اختیار واحتراز کرده ست باختیار از اقتیات در مجاعات زیراکه در وی واجب نیست پس برکه الحاق وی عمل بقیاس ست او را این لازم ست اگر دلیلی قائم شود برانکه علت اقتیات ست وهرکه در رای او این دلیل نیست قائل نیست بدان وبعضی بعموم ما اخرجت الارض رفته اند وحدیث معاذ وابی موسی وارد ست بروی زیراکه این حصر ست عموم مقاوم او نتواند شد ونه قیاس واز ینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حدیث خذ الحب من الحب اخرجه ابوداود زیراکه این عموم ست پس دلیل واضح با حاصرین وجوب ست در اربعه در منار گفته ان کل ما عدا الاربعة محل احتیاط اخذا وترکا والذی یقوی انه لا یوخذ من غیرها گویم اصل مقطوع به حرمت مال مسلم ست ونیست مخرج از ان مگر بدلیل قاطع واین که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست عنیز اصل برائت ذمه ست

واین هر دو حمل را هیچ دلیلی که مقاوم آنها تواند شد رفع نکرده پس نیست محل احتیاط مگر ترک از ذره وغیرها از آنچه نیامده بدان مگر مجرد عموم که
تخصیصش ثابت شده انتهی وآنچه رافعی گفته که ثابت است اخذ زکوة از ذره وغیرها بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس مصنف بعد
نقل این قول در تلخیص گفته در وی نظر است زیراکه اسناد ذره سخت ضعیف است واما غیر ذره پس واقع است در روایت مرسل حسن
که از طریق عمر بن عبید آمده و وی ضعیف است جدا پس چه قسم باین زیادت واهیه اخذ توان کرد انتهی رواه الطبرانی والحاکم
بیهقی گفته رواة این حدیث ثقات اند واین حدیث متصل است وطبرانی از حدیث موسی بن طلحه از عمر آورده که جز این نیست که مسنون
کرد آنحضرت زکوة را درین چهار چیز پس ذکر کرد این هر چهار را ابوزرعه گفته این حدیث مرسل است زیراکه از روایت عرزمی است
و وی متروک است وللدارقطنی والحاکم والبیهقی عن معاذ بن جبل رضی الله عنه فاما القثاء والبطیخ والرمان
والقضب فقد عفا عنه رسول الله لیکن خیار وخربزه وانار و نی پس تحقیق عفو کرد از ان رسول خدا صلی الله علیه وسلم
زکوة را در سبل گفته قضیب بقاف وصاد مهمله وضاد معجمه هر دو است واسناده ضعیف وسند این حدیث ضعیف است زیراکه در وی
اسحق بن یحیی بن طلحه است و وی ضعیف است وسید علامه محمد بن ابراهیم بن المفضل رحمه الله در حواشی بلوغ المرام گفته در سندش محمد بن عبید الله
العرزمی الفزاری است و وی متروک است وآنچه در دارقطنی است حدیث عمرو بن شعیب است عن ابیه که گفت پرسیده شد عبد الله بن عمرو
از نبات ارض بقل وقثاء وخیار گفت نیست در بقول زکوة واین حدیث از روایت عرزمی است واما روایت معاذ که در کتاب است پس گفت
مصنف در تلخیص که در وی ضعف وانقطاع است مگر آنکه معنی او مفید حصر است در اربعه اشیای مذکوره در حدیث اول وحدیث لیس
فی الخضراوات صدقة نزد دارقطنی است مرفوعا از طریق علی بن طلحه ومعاذ وقول ترمذی که صحیح نشده است رفع آن بلکه وی مرسل است
از حدیث موسی بن طلحه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وموسی بن طلحه تابعی عدل است لازم کسی است که مراسیل را قبول می کند وثابت شده است
از علی وعمر موقوفا وآنرا حکم رفع است وخضراوات آنست که کیل وقوت کرده نشود کذا فی السبل گویم دارقطنی در علل گفته حدیث خضراوات مرسل است
وبیهقی بعض آن از حدیث موسی مذکور آورده وگفته نزدیک ما کتاب معاذ است ورواه الحاکم وگفت موسی تابعی کبیر است انکار کرده نشود دیدن او
معاذ را مصنف در تلخیص گفته منع کرد این را ابوزرعه وگفت ابن عبد البر ندید وی معاذ را ونه دریافت او را واو درین باب است از محمد بن جحش
نزد دارقطنی ونیست دران جز عبد الله بن شبیب وگفته اند که وی می دزدد حدیث را واز عایشه نزد دارقطنی ودر وی صالح بن موسی است
و وی ضعیف است وبالجمله باین رفته اند ائمه ثلثه الا اباحنیفه که نزد وی در هر چه از زمین روید کم یا بیش ده یک است یعنی عشر مگر کاه
ونی وهیزم ودارقطنی از علی آورده که نیست در سبزها وتره ها صدقه ودر سندش صقر بن حبیب است وهو ضعیف جدا وروایت
کرد بزار ورازی از طریق حارث بن بنهان از عطا بن السائب از موسی بن طلحه عن ابیه مرفوعا نیست در سبزها صدقه گفت بزار نمی دانم
هیچ یکی را که گفته باشد دران عن ابیه مگر حارث ورواه ابن عدی للحارث بن بنهان وحکایت کرد تضعیف او را از جماعتی ومشهور از موسی
مرسل است کما تقدم ورواه الدارقطنی من طریق مروان بن محمد السنجاری عن جریر عن عطاء بن السائب بجای عن ابیه عن ابن عباس
گفته وشاید این تصحیف است از وی ومروان خیلی ضعیف است کذا فی التلخیص ولفظ بیهقی این است نیست در خضراوات وبقول صدقه ولفظ
دارقطنی از عمر وانس این است نیست در سبزها صدقه وابن جریر از عبد الله آورده که نیست در بقل وتوابل وزعفران وفاکهه تر وخشک زکوة
ونه در تفاح وکمثری نیز بخصوص حدیثی آمده که نیست زکوة دران وهمین است مذهب صاحبین که هر چه ثمره باقیه ندارد در وی عشر واجب نیست

و دارقطنی وحاکم واثرم در سنن از عطاء بن السائب روایت کرده اند که عبد الله بن مغیره خواست که بگیرد از زمین موسی بن طلحه صدقهٔ تره ها پس گفت
او را موسی که نیست این چنین تحقیق فرمود آنحضرت که نیست صدقه درین واین مرسل قوی ست و رواه الدارقطنی والحاکم من حدیث اسحق بن یحیی
بن طلحة عن عمه موسی بن طلحة عن معاذ شوکانی گفته در طرق حدیث خضراوات مقال ست ولیکن مروی ست بطرق کثیره که بعض او شاهد بعض ست و منتهض ست
برای احتجاج وچون منضم کنند باوی انچه وارد ست در وجوب زکوة در اجناس اربعه یا خمسه جمیع آن صالح احتجاج باشد بی شک و بی شبهه و مروی
شده ست این روایات بلفظ حصر درین اجناس واین بیان ست انا آنحضرت هرچیزی راکه نازل کرد خدای تعالی پس واجب نبود در غیر این نباتات
ونیز ممکن ست جمع باین طوری که این ادله مخصص اند برای عمومات کتاب و سنت واین ظاهر ست ونیست صحیح گردانیدن آن نص بسوی بعض افراد عام
چه درین صورت گاهی حصر باشد گاهی نفی ما عدای مذکور انتهی مالک در مؤطا گفته سنتی که اختلاف نیست دران نزدیک ما در انچه شنیدم از اهل علم این ست
که واجب نیست در چیزی از میوه ها همه انواع آن هیچ زکوة انار وشفتالو وانجیر وانچه مانند آن باشد وانچه مانند آن نباشد وقتی که از قسم فواکه باشد
گفت مالک و نیست در قضب یعنی سپت ونه در تره ها همه انواع آن زکوة ودر ثمنهای آن وقتی که فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنها یک سال
ازان روز که فروخته است آنرا وقبض کند صاحب آن ثمن را وگفت مالک آن دانهائی که در وی زکوة واجب می شود گندم ست وجو وجو برهنه
وجوار وارزن وبرنج وعدس وماش ولوبیا وسمسم وانچه شبه آن باشد از دانها که طعام می شود پس زکوة گرفته می شود از همه آن بعد ازانکه درود شود
ودانه خالص گردد گفت ومردان را باور داشته شود دران مال وقبول کرده شود از ایشان انچه داوند انتهی **وعن سهل بن ابی حثمة**
بفتح مهمله وسکون مثلثه صحابی ست صغیر ولادت او در سال سوم از هجرت ست رضی الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر کرد ما را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور وخرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث وبگذارید ثلث را
ازان یعنی مقدار زکوة را تعیین کنید وازان دو ثلث شما بگیرید وثلث بمالک وی بگذارید واحسان کنید بوی تا بهمسایهای خود بخوراند وبرهگذران
دهد وهر که بر سر وقت وی برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند واین خطاب مر بمصدقان وتوسع ست بر متصدقان در فواکه وثمار
که محل صرف وبذل اند فان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع پس اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را وکم ازین نباید ودر معنی
این حدیث اختلاف ست ابن حبان گفته حدیث را دو معنی ست یکی آنکه ثلث یا ربع را از عشر بگذارید دیگر آنکه این قدر از نفس تمر بگذارید قبل از عشر
وشافعی گفت معنی وی آنست که ثلث یا ربع زکوة بگذارید تا بر خود وبر اقارب وجیران خود تفریق کند وصرف نماید وگفت در امام بگذارد برای او
وکسان او چند انکه بخورند وخرص نکند آنرا در بدر منیر گفته مقتضی این امر آنست که چون وی واهل وی محتاج شوند بسوی جمیع پس همه را
بگذارد وقد حکاه المنذری کذلک فی حواشیه انتهی ودر بدر تمام گفته اولی رجوع ست بسوی صراحت حدیث جابر وآن تخفیف ست در خرص
پس بگذارد از عشر ربع یا ثلث را زیرا که امور مذکوره گاهی مدرک حصاد نمی شوند پس در وی زکوة واجب نباشد حافظ ابن تیمیه گفته حدیث جاری ست
بر قواعد شریعت ومحاسن وی موافق ست بقوله صلی الله علیه وسلم لیس فی الخضراوات صدقة زیرا که عادت جاری ست بر آنکه لابد ست رب المال را
بعد کمال صلاح که خود ازان بخورد وعیال او بخورند ومردم را بخوراند ازانچه قابل ذخیره وبقا نیست پس هرچه در عرف جاری مجرای طعام واکل ست
بمنزلهٔ خضراوات ست که ذخیره کرده نمی شوند وموضح این ست آنکه عرف جاری بمنزلهٔ چیزی ست که ترک آن ممکن نیست چه لابد ست نفوس را
از خوردن ثمار رطبه ولابد ست از طعام وترک آن مضر وشاق ست بر نفوس انتهی رواه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد وابوداود
وترمذی ونسائی وصححه ابن حبان والحاکم ودر اسنادش عبد الرحمن بن مسعود بن نیار ست که روایت میکند از ابی حثمه بزار گفت وی

متفرد ست باین حدیث وابن قطان گفت شناخته نمی شود حال او و گفت حاکم لیکن حدیث را شاهدی ست باسنادی که صحتش متفق علیه ست که
عمر بن الخطاب امر کرد بدان گویا اشاره بحدیثی کرده که عبد الرزاق وابن ابی شیبه وابو عبید آنرا روایت کرده اند که عمر میگفت خارص را بگذار برای
ایشان چندانکه بخورند و چندانکه بیفتد یعنی بر زمین وابن عبد البر از جابر مرفوعاً آورده تخفیف کنید در خرص یعنی اندازه کردن زیراکه در مال عریه
و واطیه واکله ست الحدیث **وعن عتاب** بفتح عین مهمله وتشدید مثناة فوقیه و در آخر موحده **بن اسید** بفتح همزه و کسره سین
قرشی اموی ست اسلام آورد روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مکه وهم بران او را مقرر داشت ابوبکر و وفات یافت
روز وفات ابی بکر بود و بست و پنج ساله از سادات قریش و بود خیر و صالح **رضی الله عنه قال امرنا رسول الله** گفت امر کرد
مارا آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ان نخرص العنب کما تخرص النخل** اینکه اندازه کنیم تاک را یعنی میوهٔ او را که انگور ست بر درخت
چنانکه اندازه کرده می شود خرما بر درخت **وتؤخذ زکاته زبیبا** و گرفته شود زکوة آن در حالیکه زبیب ست چنانکه گرفته می شود
زکوة نخل در حالیکه تمر ست حاصل آنکه وقتیکه پیدا شود در انگور و خرما شیرینی پس اندازه کند شخصی که ماهر ست دران که انگور وی چون
مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بنصاب رسد زکوة آن بدهد در سبل گفته حدیث
دلیل ست بر وجوب خرص تمر و عنب زیراکه قول راوی امرنا رسول الله فهمیده می شود از وی که آنحضرت صیغه مفید گفته بود و اصل در امر وجوب ست
و بوجوب قائل ست شافعی وابو حنیفه گفت حرام ست زیراکه رجم بالغیب ست وجواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل ست بظن و وارد
شده ست بدان امر شارع و کافی ست دران یک خارص عدل زیراکه خبر فاسق را عارف قبول نمی کند چه جاهل بالشئ از اهل اجتهاد نیست
زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص بر اهل خیبر فرستاد و هم خارص گویا حاکم ست اجتهاد میکند و عمل
میکند ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند آنانکه یاد گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد مخروص را آفتی قبل جذاذ پس نیست ضمان و فائدهٔ
خرص امن جنایت ست از رب المال و همچنین واجب ست بروی بینه در دعوی نقص بعد خرص و ضبط حق فقرا بر مالک و مطالبه مصدق
بقدر مخروص و انتفاع مالک باکل و نحوه ونص در خرص نخل و عنب وارد ست و قیاس کرده اند بروی غیر او را از انچه ضبط و احاطهٔ او بنظر
ممکن ست و گفته اند مقتصر ست بر محل نص و همین ست اقرب بنا بر عدم نص بر علت و نزد شافعیه در زرع خرص نیست از جهت تعذر ضبط
زیراکه پنهان ست در قشر و چون دعوی کند مخروص علیه نقص را بسببی که ممکن ست اقامت بینه بران واجب ست اقامت بینه ورنه صادق
باشد بیمین خود و صفت خرص آنست که طواف کند بدرخت و به بیند همه ثمرهٔ او و بگوید خرص و اندازهٔ این درخت رطبا چنین و چنان ست
و یابسا کذا و کذا **رواه الخمسة** یعنی احمد وابوداود و ترمذی و نسائی وابن ماجه و نیز ابن حبان و دارقطنی **وفیه انقطاع**
و در سندش انقطاع ست زیراکه سعید بن مسیب آنرا از عتاب روایت کرده ابوداود گفت نیست او را سماعت از وی و ابن قانع گفت
وی ندریافت او را و گفت منذری که انقطاع او ظاهر ست زیراکه مولد سعید در خلافت عمر ست و موت عتاب روز وفات ابوبکر صدیق ست
وسبقه الی ذلک ابن عبد البر و گفت ابن السکن مروی نیست از آنحضرت جز باین وجه و روایت کرده ست آنرا دارقطنی بسندی که در وی
واقدی ست و گفت ابو حاتم صحیح مرسل ست یعنی سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کرد نووی گفت این حدیث واگرچه مرسل باشد لیکن
معتضد ست بقول ائمه و بیهقی از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سهل را در مجلس سعید بن المسیب گفت جاری
شد سنت باینکه گرفته نشود زکوة از نخل و نه عنب تا آنکه برسد خرص او پنج وسق را گفت زهری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوه ها مگر تمر

وعنه گفت عایشه بود آنحضرت که می فرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود بسوی یهود خیبر پس اندازه میکرد وی خرما را بر درخت
هنگامیکه خوش می گشت خرما یعنی ظاهر می شد روی شیرینی پیش از آنکه خورده می شد از ان اخرجه ابو داود واین احادیث دلالت دارند بر کفایت
خرص درین باب وبر همین اند عامهٔ اهل حدیث واین قول قدیم ست مر شافعی را ولیکن فقهامی گویند که این مفضی میگردد بربا و می گویند که ورود
این احادیث پیش از تحریم ربا ست شیخ در ترجمه گفته ورود این احادیث درباب صدقه است وشارع دران مسامحت کرده واینجا استبدال مال بمال
نیست تا ربا لازم آید وقول فقها درباب بیع ست اگر این احادیث در غیر بیع ست فلا اشکال واگر عام ست مخصوص گردانیده شود بغیر آن
انتهی و در مصفی ست مسنون ست خرص در تمر و زبیب نزدیک بدو صلاح بآنکه یک خارص عادل تخمین کند و قدر واجب بر مالک لازم کند و دے
بدل نماید پس منقطع شود حق زکوة از عین مخروص و ثابت شود بر ذمهٔ او و اگر من بعد هلاک مخروص دعوی کند اگر راست دانسته شد فبها والا تقسیم
داده شود انتهی وتقدم مثل ذلک من السبل عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه ان امرأة بدویه
زنی که نامش اسماء بنت یزید بن السکن بود اتت النبی آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ومعها ابنة لها وفی ید ابنتها
مسکتان و با او دختر او بود و در دست دختر وی دو پاره بود مسکتان بفتح میم وفتح سین مهمله واحد وی مسکه است وهی الاسورة والخلاخیل
من ذهب از طلا فقال لها اتعطین زکوة هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را یا آن زن را که آیا میدهی تو زکوة این را
گفت نمی دهم قال ایسرک ان یسورک الله بهما یوم القیمة سوارین من نار فرمود آیا خوش میدارد ترا اینکه بپوشاند ترا
خدای تعالی بسبب این هر دو روز قیامت دو سوار از آتش دوزخ فالقتهما پس انداخت آن زن هر دو را و نپوشید واین حدیث دلیل ست
بر وجوب زکوة در حلی وظاهرش این ست که نیست نصاب برای آن زیرا که آنحضرت صرف امر بتزکیه کرد و اغلب آنست که پنج اوقیه نخواهد بود
و درین مسئله چهار قول ست اول وجوب زکوة واین مذهب جماعتی از سلف وقولی از شافعی ست عملا بهذا الحدیث دوم عدم وجوب واین مذهب
مالک واحمد وشافعی ست در احد الاقوال بآثاری که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیه وارد شده لیکن بعد صحت حدیث هیچ اثری برای آثار
نیست سوم آنکه زکوة زیور بعاریت دادن اوست لما روی الدارقطنی عن انس واسماء بنت ابی بکر چهارم آنکه واجب ست اما یکبار رواه البیهقی
عن انس و در سبل بعد نقل این اقوال گفته که اظهر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر صحت حدیث و قوت وی واما نصاب وی پس نزد موجبین
نصاب فضه وطلاست وظاهر حدیث اطلاق ست وگویا که ایشان مقید کرده اند آنرا باحادیث نقدین ومقوی وجوب اوست حدیث آینده
انتهی گویم در مسوی ست کسی که باشد پیش او زر غیر مسکوک یا زر از زیور ونقره که نفع گرفته نشود از ان از جهت پوشیدن واستعمال
نمودن پس هر آیینه لازم ست بر وی زکوة دران مال در هر سال وزن کرده می شود پس گرفته شود چهارم حصه از دهم حصهٔ آن مگر آنکه ناقص
شود وزن آن از بست دینار خالص یا از دو صد درهم پس اگر کم شد از ان چیزی پس نیست زکوة دران و چنین نیست که زکوة لازم ست
در قیمت یکه بند کنند آنرا برای غیر پوشیدن اما زر غیر مسکوک وزیور شکسته که میخواهند اهل آن درست ساختن آن و پوشیدن آن پس چنین نیست
که آن بمثابهٔ متاعی ست که می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحب وی دران زکوة گفت مالک نیست واجب در مروارید و در مشک
وغیره در مصفی گفته درین مسئله دو قول مشهور آمده است و منشأ اختلاف ایشان ست دران که زکوة نقد بجواهر اوست یا بمعنی کنز
که معنی از استنمای انتفاع بآن ست پس بر اول واجب شود بر حلی و بر ثانی نه واگر حلی غیر مباح باشد مانند سوار و خلخال برای مرد انتفاع او کالا
انتفاع ست انتهی رواه الثلثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ترمذی گفته این حدیثی ست که روایت کرده است آنرا مثنی بن صباح

از عمرو بن شعیب و مثنی بن صباح و ابن لهیعه که وی نیز از رواتِ این حدیث ست ضعیف داشته می شوند در حدیث وصحیح نشده است درین باب یعنی زکوةِ حلی از آنحضرت چیزی ولیکن مصنف فرمود و اسناده قوی زیرا که ابوداود آنرا از حدیث حسین المعلم عن عمرو بلفظی که مذکور شد روایت کرده و حسین ثقه است پس در وی رد ست بر ترمذی که گفت شناخته نمی شود این حدیث مگر از ابن لهیعه ومثنی وقد تابعهما حجاج بن ارطاة ایضاً گفت بیهقی وتحقیق منضم شد بسوی حدیث عمرو بن شعیب حدیث ام سلمه و حدیث عایشه و روایت کرد حدیث ام سلمه را ابوداود وحاکم چنانکه بیاید وصححه الحاكم من حديث عايشة وحديث عايشه نزد حاکم وغیره باین لفظ ست انها دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرأی في يدها فتخات من ورق فقال ما هذا يا عايشة فقالت صنعتهن اتزين لك بهن يا رسول الله فقال اتؤدين زكوتهن قالت لا قال هن حسبك من النار حاکم گفته اسناده علی شرط الشيخين واخرجه ايضاً ابوداود والدارقطني والبيهقي وروی ايضاً عن اسماء بنت يزيد عند احمد وروی الدارقطني من حديث فاطمة بنت قيس نحوه ودر وی ابوبکر هذلی متروک ست **وعن** ام سلمة رضي الله عنها انها كانت تلبس اوضاحاً من ذهب روایت ست از ام سلمه که وی می پوشید اوضاح از طلا جمع وضح بضاد معجمه وحای مهمله نوعی از زیور ست که از سیم می سازند و وجه تسمیه او بوضح از جهت وضوح وسفیدی وروشنی اوست واز ذهب نیز می باشد چنانکه درین حدیث ست در صراح گفته وضح درم سره وپیرایه از درم درست وروشنی وسفیدی فقالت يا رسول الله أكنز هو پس گفت ام سلمه ای رسول خدا آیا گنج ست این که بران وعید واقع شده قال فرمود اذا اديت زكاته فليس بكنز چون ادا کردی ووادی زکوةِ آن پس نیست گنج که بران وعید ست وهم چنین هر مال که زکوةِ آن ادا کنند از حیطهٔ وعید خارج ست رواه ابوداود والدارقطني وصححه الحاكم وروی مالک نحوه در حدیث دلیل ست بر وجوب زکوة زیور چنانکه در حدیث اول بود وبر اینکه هر مال که زکوتش برآرند کنز نیست که شامل وعید آیه کریمه الَّذِيْنَ يَكْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ باشد شوکانی گفته نیست زکوة در غیر نقره وطلا از جواهر همچو در ویاقوت وزمرد والماس ولؤلؤ ومرجان ومانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال بر ایجاب زکوة دران وبودن برائت اصلیه مستصحب انتهى **وعن** سمرة بفتح سين وضم ميم بن جندب بضم دال وفتح آن رضي الله عنه قال گفت سمره كان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم يأمرنا ان نخرج الصدقة من الذي نعده للبيع امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن ونوشیدن وخدمت وسواری بود بر آن زکوة نبود واین حدیث دلیل ست بر وجوب زکوة در مالِ تجارت هر چه باشد از ظروف وفروش واقمشه واسپ وابل وکتب وجز آن واستدلال کرده اند بر وجوب آن بقول وی تعالی اَنْفِقُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا كَسَبْتُمْ الآیه مجاهد گفت نزلت في التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم ست بر وجوب زکوة مال تجارت ومنجمله قائلین وی فقهای سبعه اند لیکن گفته اند که جاحد وی کافر نیست بنا بر اختلافی که در وست گویم وبوجوب رفته اند ائمه اربعه بالاتفاق وظاهریه گویند که نیست زکوة در مال تجارت وبه قال الشوکانی وهو الصواب زیرا که دلیلی بر ایجابش قائم نیست شوکانی گفته بود تجارت در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در انواع اشیا ومنقول نشد از آنحضرت درین باب آنچه مفید وجوب زکوة اندران باشد انتهى ودر جواب این حدیث گفته اند که اگر چه بعض تحسین وی کرده اند لیکن مصنف در تلخیص گفته که در سندش جهالت ست وآنکه حاکم ودارقطنی از عمران مرفوعاً آورده اند که در شتران ست صدقهٔ آنها ودر گوسفندان ست صدقهٔ آنها ودر بز ست صدقهٔ آن پس مصنف در فتح الباری تضعیف جملهٔ طرق وی کرده ودر طریقِ واحد از آن گفته که اسناد این طریق لا باس ست ولیکن مخفی نیست که حجت بمثل آن قائم نمی شود خاصةً

در تکلیف عامة البلوی باآنکه ابن عبد البر گفت که در مستدرک درین حدیث بزبر روایت کرده اند برانه بزای و دار قطنی بزای روایت کرده لیکن
بطریق ضعیف و این محتمل ست پس تمام نیست بآن استدلال و اگر فرض کنیم که حاکم اسناد این حدیث را صحیح گفت چنانکه در محلی شرح منهاج ست
تاہم مجرد احتمال مسقط استدلال ست تا بمعارضه این تصحیح بتضعیف جماعه از حفاظ چه رسد باآنکه عصر حفاظ مذکور متاخر از عصر اوست و ایشان
مستدرک اند بروی مؤید عدم وجوب ست انچه در صحیح مسلم از ابی ہریرہ آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسپ بندهٔ او و ظاہرش عدم
وجوب زکوٰة ست در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است ابن منذر اجماع بر زکوٰة در تجارت و نیست این نقل صحیح و اول کسی که خلاف
می کنند دران ظاہریه اند و ایشان اند فرقه از فرق اسلام انتهی و بالجمله شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر
ثابت شود بی خلاف و دونه خرط القتاد و همچنین نیست زکوٰة در مستغلات مانند خانهای کرایه و دواب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل
دال بر ایجاب آن و حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسپ متناول این حالت ست یعنی استغلال بکرایه اگرچه حاجت استدلال
نیست بلکه قیام بمقام منع کافی ست ذکره الشوکانی رواه ابو داؤد والدارقطنی والبزار من حدیث سلیمان بن سمرة عن ابیه و در اسنادش
جهالت ست و لهذا گفت مصنف و اسناده لین و سندش نرم ست زیرا که از روایت سلیمان ست و هو مجهول **وعن ابی ہریرة**
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وفی الرکاز الخمس فرمود در رکاز خمس ست رکاز بکسر را و در آخر زای
معجمه در قاموس گفته معدن و دفینه جاہلیت و در نهایه گفته رکاز ہر دو را گویند و حدیث وارد ست در دفینه انتهی شیخ گفته معنی اول
انسب ست بسیاق حدیث و در حدیث آمده ست که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهب و فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده ست
در زمین روز پیدایش وی انتهی گوییم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن متعین گردد که لابیان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم
و لیکن این حدیث را بیهقی روایت کرده ست و سندش ضعیف ست و تابعه حبان بن علی عن عبد الله بن سعید و عبد الله متروک
الحدیث ست پس حجت نباشد مالک گفته حکمی که اختلاف نیست دران نزدیک ما و انچه شنیدیم از اہل علم که می گفتند این ست که رکاز
مال مدفون ست که یافته شود از مدفونهای جاہلیت که طلب کرده نمی شود بمال و کشیده نمی شود دران مؤنت خرج را و نه زیاده عمل و اما انچه
طلب کرده شود بمال و کرده شود در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست در مصفی گفته اختلاف دارند
علما در تفسیر رکاز اظهر اقوال شافعی موافق تفسیر مالک ست و ابو حنیفه گفته که معدن ہم رکاز ست و یک قول شافعی موافق این مذہب ست
انتهی و شیخ در ترجمه گفته نزد شافعی در معدن زکوٰة نیست و حکم وی حکم صید ست مگر آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد و نزد ما
در وی خمس ست بے اشتراط حولان حول انتهی گوییم و لیکن جمهور مخالف حنفیه اند درین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و احتجاج
کرده اند بهمین حدیث بر تفرقه میان ہر دو زیرا که اول وی این ست و معدن جبار ست و در رکاز خمس ست پس عطف دلالت دارد بر مغایرت
و لهذا مالک و شافعی گفته اند که مراد برکاز دفینهٔ جاہلیت ست متفق علیه و این حدیث را طریقها ست در سبل گفته علما را در حقیقت
رکاز دو قول ست اول آنکه مال مدفون در زمین ست از کنوز جاہلیت دوم آنکه معادن ست مالک قائل اول ست و اما معادن پس در وی
زکوٰة گیرند زیرا که بمنزله زرع ست و مثله قال الشافعی و ثانی رفته است ابو حنیفه و دال ست بر اول قوله صلی الله علیه وسلم العجماء جبار والمعدن
جبار وفی الرکاز الخمس اخرجه البخاری زیرا که این ظاہر ست در آنکه رکاز غیر معدن ست و شافعی معدن را بذهب و فضه خاص کرده بحدیث
بیهقی که انهم قالوا و ما الرکاز یا رسول الله الخ کما تقدم و اعتبار کرد شافعی و مالک و احمد نصاب را بحدیث لیس فیما دون خمس اواق صدقة در نصاب

ذهب وفضه واینکه واجب ست دران ربع عشر بحدیث وفی الرقة ربع العشر بخلاف رکاز که دروی خمس واجب ست ومعتبر نیست دروی
نصاب ووجه حکمت در تفرقه آنست که اخذ رکاز بسهولت ست بغیر تعب بخلاف مستخرج از معدن که لابدست دروی از مشقت انتهی ودر مصفی
گفت ونیز اختلاف دارند در مصرف خمس رکاز ابوحنیفه می گوید مصرف آن مصرف خمس فی ست وشافعی گوید مصرف آن مصرف زکوة ست
یعنی اصناف ثمانیه که در آیه إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ مذکور شدند ومراد از رکاز در اظهر اقوال شافعی نقدی ست که در جاهلیت
دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند وکسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد از ان او خواهد بود والا حکم لقطه خواهد گرفت ودر ملک
رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمینی که خود آنرا احیا کرده باشد بیابد واگر در ملک شخصی یافت از ان همان شخص ست واگر در مسجد
یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت والله اعلم **وعن** عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال في كنز وجده رجل في خربة ان وجدته في قرية مسكونة فعرفه فرمود آنحضرت در باره
گنج که یافت آنرا در ویرانه که اگر یافته تو آنرا در قریه آبادان پس شناسان آنرا تا از ان هرکه باشد بستاند وان وجدته في
قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس واگر یافته آنرا در ده که آباد نیست پس دروی ودر رکاز خمس ست ودرینجا
دلیل ست برانکه رکاز ملک یابنده اوست وبروی اخراج خمس از ان واجب ست وآنرا که در قریه یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیرا که
آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاهر آنست که آنرا در ظاهر قریه یافته وشافعی واتباع او بآن رفته اند که در رکاز دو چیز شرط ست یکی
جاهلی بودن دیگر در موات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه است زیرا که دست مسلمانان بروست ومالک او مجهول ست
پس لقطه باشد واگر در ملک شخصی یافته شود از ان او باشد اگر نفی از ملک خود نکند واگر نفی کند آنرا از ملک خود از ان یابنده باشد
وهمچنین تا آنکه منتهی شود بسوی محیی ارض ووجه مذهب شافعی حدیث عمرو بن شعیب ست که خودش روایت کرده است باین لفظ ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال فی کنز وجده رجل فی خربة جاهلیة ان وجدته فی قریة مسکونة او طریق میتا فعرفه وان وجدته فی خربة جاهلیة
او قریة غیر مسکونة ففیه وفی الرکاز الخمس کذا فی السبل اخرجه ابن ماجة باسناد حسن ورواه الشافعی وابوداود والنسائی والحاکم
والبیهقی نحوه وگفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خالد از شیبانی از شعبی که مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضی الله عنه پس
گرفت از وی خمس وباقی را بیابنده داد ورواه من وجه آخر عن الشعبی وکذلک ابن ابی شیبة کذا فی التلخیص **وعن** بلال
بن الحارث مزنی صحابی ست وبران حضرت در وفد مزینه قدوم آورده بود در سنه خمس ساکن شد مدینه را وحامل لوای مزینه
بود روز فتح روی عنه ابنه الحارث مات سنة ستین وله ثمانون سنة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اخذ من المعادن القبلية الصدقة بدرستیکه آنحضرت گرفت از کانهای قبلیه صدقه را قبلیه بفتح قاف وبای موحده نام
ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی ومیان مدینه پنج روزه راه ست ولفظ حدیث این ست که قبلیه از جانب فرع ست بضم فا وسکون را
موضعی ست در جانب بالای مدینه میان حرمین وزکوة وی چهل یک ست یعنی گرفته نمی شود از وی خمس چنانکه حکم معادن ست واین مذهب
امام مالک وشافعی ست در قولی ونزد امام ابوحنیفه وشافعی در قول دیگر دروی خمس ست وقول دیگر مر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا
بتعب ومؤنت چهل یک دهد والا خمس ودر سبل گفته حدیث دال ست بر وجوب صدقه در معادن ویحتمل که مراد بدان خمس باشد ورفته است
باول احمد واسحق وبثانی غیر ایشان لقوله وفی الرکاز الخمس واگرچه دروی احتمال ست رواه ابوداود والطبرانی والحاکم والبیهقی

وبالک ولفظ مالک این ست اقطاع کرد آنحضرت بلال مزنی را معادن قبیله وگرفت ازوی زکوٰۃ واین ناحیه ایست از فرع پس این
معادن گرفته نمی شود ازوی زکوٰۃ تا امروز و در لفظے این ست واخذ منها الزکوٰۃ دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نه از آنهاست
که اہل حدیث آنرا اثبات می کنند ونیست در وی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن واما زکوٰۃ در معادن نه خمس پس مروی
نیست از آنحضرت گفت بیهقی ہو کما قال الشافعی فی روایۃ مالک گویم در مصفی زیر روایت مالک گفته انچه نزدیک فقیر ظاہر میشود
آنست که قبلیه از ذہب وفضه نبود والا اہل تاریخ متعرض آن می شدند واین فرع نزدیک ست بمدینه خفای حال او بعید
می نماید بلکه از سائر منطبعات مثل سرب وآہن یا غیر منطبع مانند مغره ونوره واین اخیر اقرب می نماید والله اعلم پس قول احمد راجح است
که واجب می شود در ہر معدن برابرست که منطبع باشد یا غیر منطبع واختلاف کرده اند در قدر واجب از معدن بر سه قول خمس مانند رکاز
وربع مانند نقود وقول ثالث تفصیل ست اگر بتعب حاصل می شود مانند نقد ست واگر بغیر تعب مانند رکاز ست فقیر گوید لفظ
الا الزکوٰۃ محتمل ہر سه وجه می تواند شد اگر بمعنے خمس باشد پس منظور حصر ست بنسبت تمام گرفتن آن واگر ربع العشر باشد منظور
حصر ست بنسبت خمس واقرب در معدن ذہب وفضه حمل او برر کاز ست یا ادخال او در لفظ رکاز انتہی

باب صدقۃ الفطر

باب در بیان صدقۃ فطر یعنے افطار صدقه را اضافت کردند بسوی فطر زیرا که این صدقه بسبب اوست کما یدل له روایات البخاری
زکوٰۃ الفطر من رمضان **عن** ابن عمر رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوٰۃ الفطر
گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوٰۃ فطر را وحدیث دلیل ست بر وجوب صدقۂ فطر لقوله فرض که بمعنے الزم واوجب ست
وباین رفته اند شافعی واحمد وظاہر مذہب اسحٰق گفته این واجب ست باجماع ودروی خلاف ست داود وبعض شافعیه را که قائل اند
بآنکه سنت ست وتاویل کرده اند که مراد بفرض قدر ست ورد کرده شده است این تاویل بآنکه خلاف ظاہر ست شیخ در ترجمه گفته
وسنت مؤکده است نزد مالک وواجب ست نزد حنفیه بمعنے مقابل فرض وحنفیه گویند در حدیث دیگر بجاے فرض امر واقع شده
وامر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب ست انتہی وبعضے گویند فرض بود اما بزکوٰۃ منسوخ شد بحدیث قیس بن سعد بن عباده امر کرد مارا
رسول خدا بصدقۂ فطر قبل از انکه نازل شود زکوٰۃ وچون نازل شد نه امر کرد مارا ونه نہی اما درین حدیث راوی مجہول ست پس
این قول غیر صحیح باشد واگر صحت او تسلیم کنیم دروی دلالت بر نسخ نیست زیرا که عدم امر ایشان بصدقۂ فطر ثانیًا مشعر بنسخ اول
نیست بلکه امر اول کافی ست وعدم امر رافع آن نیست ودر فطر نصاب غیر آن شرط نکرده اند پس ہر که قادر باشد لازم می شود بروے
بخلاف کسیکه فاضل از قوت خود وعیال خود نمی یابد زیرا که حق تعالی می فرماید لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا شیخ در ترجمه گفته
شرط وجوب صدقۂ فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی ست بے شرط نما ونزد شافعی ہر که قادر ست بر قوت یومیه خود وبراے
کسیکه بروی نفقۂ اوست فاضل از لباس ومسکن وخادم ودین بروی صدقۂ فطر فرض ست وشرط نیست نصاب دیگر انتہی وشوکانی
گفته خلاف ست در تقدیر مقدار معتبر در وجوب زکوٰۃ فطر گویند مالک نصاب باشد وقیل مالک قوت ده روز وگفت مالک وشافعی واحمد وعطا
واسحٰق ومعتبر نیز ہمین ست که مالک قوت یک شبانه روز باشد انتہی یعنے نصاب شرط نیست ونزد حنفیه نصاب فاضل از حاجت اصلیه
شرط ست اگرچه نامی نبود لقوله صلی الله علیه وسلم لا صدقۃ الا عن ظہر غنی ودر حدیث ثعلبه صریح آمده لا یجب الا علی من ملک نصابًا صحابًا

یک صاع مضروب ست بر تمیز یا بدل ست از زکوة و بیان ست برای او من تمر او صاعا من شعیر از تمر یا صاعی از جو نیست
خلاف در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین وارد ست صاعی از مویز و درین حدیث ذکر گندم نیست و ازینجا توهم کرده اند که اخراج نصف
صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاعی از خرما و جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر
درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از خرما میداد و چون وجود خرما در مدینه کم شد از جو میداد و آن چیز
یکبار نبود کذا فی الترجمة شوکانی گفته رفته اند جمهور باینکه صدقه فطر یک صاع ست از گندم وغیره و رفته اند بعض صحابه باینکه از گندم نصف
صاع ست وحکاه ابن المنذر عن علی وعثمان وابی هریرة وجابر وابن عباس وابن الزبیر واسماء بنت ابی بکر باسانید صحیحة و همین ست مذهب
ابو حنیفه و تمسک ایشان بحدیث مرفوع ابن عباس ست که صدقه فطر دو مد ست از قمح اخرجه الحاکم واخرج الترمذی نحوه من حدیث عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده مرفوعا وابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم این صدقه را یک صاع
از خرما یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یکی آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ انتهی در مصفی گفته در جنس صاع پنج
چیز مصرح شد طعام که مفسر ست بگندم بقرینه مقابله او بشعیر و شعیر و تمر و زبیب و اقط و تنقیح چهار جنس اول قوت معتبر ست و ظاهر
آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلا مخیر ست درمیان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی علی العبد [redacted]
والانثی والصغیر والکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان و این دلیل ست بر عموم وجوب وی بر عبید و احرار ذکور و اناث
و صغیر و کبیر اغنیا و فقرا و بیهقی از حدیث عبدالله بن ثعلبه یا ثعلبه بن عبدالله مرفوعا آورده که ادا کنید یک صاع از گندم از هر انسان
مرد یا زن خرد یا کلان توانگر یا درویش و مملوک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بروی خدا زیاده تر از انچه وی داده ست
منذری در مختصر السنن گفته در اسنادش نعمان بن راشد ست لایحتج بحدیثه آری بنده چون ملک ندارد وجوب بروی بمعنی وجوب بر مالک
وی خواهد بود از جانب وی نزد کسیکه می گوید که بنده مالک نیست و کسیکه او را مالک می گوید نزدش خود بروی لازم ست و همچنین صدقه زوجه
بر زوج ست و صدقه خادم بر مخدوم و صدقه قریب بر کسیکه نفقه وی بر وست بحدیث ادوا صدقة الفطر عمن تمونون اخرجه الدارقطنی
والبیهقی و اسناده ضعیف و لهذا واقع شده ست خلاف درین مسئله چنانکه در نیل تمام مبسوط ست و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر
اوست اگر مالک مال نیست و الا از مال وی خواهد بود مثل لزوم زکوة قاله الجمهور و گفته اند لازم ست بر پدر مطلقا یعنی با وجود مال و به قال محمد
و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شرعیت وی برای طهرة صائم ست از لغو و رفث و طعمه مساکین ست و جواب داده اند که این خارج
مخرج اغلب ست پس بتصریح حدیث ابن عمر بایجابش بر صغیر مقاوم وی نتواند شد و گفته اند که مراد بعبد بنده ایست که برای خدمت ست و آنکه برای
تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد حنفیه و مذهب ثوری و نخعی نیز همین ست من المسلمین از مسلمانان ایه حدیث را درین زیادت کلام
طویل ست زیرا که روات بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر هر تقدیر این زیادت از عدل ست مقبول باشد و دلالت میکند بر اشتراط اسلام در
وجوب صدقه فطر و بر اینکه نیست واجب بر کافر از نفس وی و این متفق علیه ست و اما اخراج مسلم از بنده کافر خود پس جمهور گویند نه و نزد حنفیه
وغیرهم واجب ست بحدیث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر و جواب داده اند بآنکه حدیث باب خاص ست و بخاص حکم بر عام
می تواں کرد لیس عموم قول وی فی عبده مخصص ست بقوله من المسلمین و لهذا در مصفی گفت از لفظ من المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست
و بر مسلمان از عوض کافر انتهی و اما قول طحاوی که من المسلمین صفت مخرجین ست نه صفت مخرج عنهم پس ظاهر حدیث آبی ست ازان زیرا که

در وی عبد و صغیر نیز هست و ایشان منجمله مخرج عنهم اند پس دلالت کرد بر آنکه صفت اسلام مختص بمخرجین نیست و مؤید اوست حدیث مسلم بلفظ علی کل
نفس من المسلمین حر او عبد وامر بها ان تؤدی قبل خروج الناس الی الصلوٰۃ و امر کرد بصدقۂ فطر که ادا کرده شود پیش از بر آمدن مردم
بسوی نماز ظاهر حدیث دران ست که ادا بعد از نماز کفایت نمی کند لیکن ائمۂ اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب ست نه واجب و امر درینجا برای
استحباب ست تا گدایان را درین روز بی نیازی از سوال حاصل شود چنانکه بیاید متفق علیه در مصفی گفته در اول وقت وجوب زکوٰۃ فطر سه قول
آمده است اول شب عید و طلوع صبح عید و هر دو معاً و ثمره خلاف ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد یا تولد شد و مستحب آنست که پیش از نماز عید
بر آرند و اگر بعد عید بر آرند نیز جائز ست و تاخیر روز عید حرام ست و اگر تاخیر کند قضا لازم شود انتهی در حبل گفته در وی دلالت ست بر آنکه مبادرت
باخراج وی مامور بهاست پس اگر تاخیر کرد آثم شد و صدقه خارج شد از صدقۂ فطر بودن بلکه صدقه از صدقات ست و مؤکد این ست قول او
ولابن عدی والدارقطنی من حدیث ابن عمر باسناد ضعیف زیرا که در وی محمد بن عمر الواقدی ست اغنوهم بی نیاز گردانید
ایشان را یعنی محتاجان و مسکینان و گدایان را عن الطواف از کوچه بکوچه گردیدن و رفتن در بدر برای طلب معاش درین روز که روز عید الفطر ست
باعطای صدقه بایشان در اول روز زیرا که اغنای ایشان در دادن صدقه بایشان ست وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
قال کنا نعطیها فی زمان النبی صلی الله علیه وسلم صاعا من طعام بودیم که می بر آوردیم صدقۂ فطر را در زمان آنحضرت
یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم ست که متعارف و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذرت ست بضم ذال معجمه
و تشدید را که متعارف در آنوقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود او صاعا من تمر او صاعا من شعیر او صاعا من زبیب
یا صاعی از خرمای خشک یا صاعی از جو یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز می خوانند متفق علیه در قاموس گفته الصاع [illegible]
والصحیح [illegible] الذی یکال به و یدور علیه احکام المسلمین و هو اربعة امداد کل مد رطل و ثلث قال المد بالضم مکیال و هو رطلان او رطل [illegible]
الانسان المعتدل اذا ملأهما و مد یده بهما و به سمی مدا و قد جربت ذلک فوجدته صحیحا در هدایه گفته صاع نزدیک ابی حنیفه و محمد رحمهما الله هشت رطل عراقی ست
و نزد ابی یوسف پنج رطل و سوم حصۂ رطل ست و صاع حضرت عمر هشت رطل بود و در بحر الرائق گفت بعضی خلاف میان ابی حنیفه و محمد و ابو یوسف
رفع کرده اند باین طریق که یافت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل مدینه و این رطل زیاده است از رطل بغداد چه این سی استار ست
و آن بست استار و لهذا هشت رطل بغدادی برابر پنج و ثلث رطل مدنی می شود و نزد بعضی این اختلاف حقیقی ست نه لفظی و در شرح وقایه گفته
مراد از صاع در صدقۂ فطر نزد ما صاع عراقی ست که هشت رطل ست که چهار من باشد و هر من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس یک من
یکصد و هشتاد مثقال باشد پس صدقۂ فطر بسیر پخته لکهنو که دو شش روپیه است و روپیه یازده ماشه نصف صاع از گندم یک آثار و شش ٹانک
و سه ماشه باشد و از جو دو چندان یعنی دو آثار و نیم پاؤ و شش ماشه که وزن صاع ست و نصف صاع بسیر انگریزی که هشتاد روپیه چهره دار ست
و هر روپیه یازده ماشه و چهار رتی ست یک سیر نیم پاؤ و نیم چھٹانک و یک توله و سه ماشه می شود احتیاطاً در صدقۂ فطر دو سیر انگریزی گندم
باید داد و صاع از جو دو چندان یعنی دو سیر و یک پاؤ و یک نیم چھٹانک احتیاطاً از جو چهار سیر باید داد و فی روایة او صاعا من اقط
و در روایتی اینست یا صاعی از اقط بفتح همزه و کسر قاف و طای مهمله قروت که آنرا ماضر نیز گویند و آن شیر ترش ست که خشک می شود و مثل
سنگ میگردد کما فی النهایة و نیست خلاف در وجوب صاع درین چیزها خلافی که هست در حنطه است در حبل گفته ابن خزیمه از سفیان
از ابن عمر آورده که چون معاویه خلیفه شد مردم نصف صاع گندم را برابر یک صاع جو داشتند زیرا که در گندم نصی نیامده که در وی همین یک

صاع برآنند و قول آنکه مراد ابو سعید از طعام درین حدیث حنطه است غیر صحیح ست کما حققه المصنف ابن منذر گفته در گندم چیزی ثابت که بروی
اعتماد توان کرد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معلوم نیست و نبود در مدینه در آن وقت مگر شئ یسیر و چون در زمان صحابه بسیار شد دیدند که نصف صاع
از وی بجای یک صاع از شعیرست و هم الائمة پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست و لیکن مخفی نیست که ابو سعید خلاف
آن کرد چنانکه مفید اوست قول وی قال الراوی قال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه گفت ابو سعید که راوی حدیث ست لیکن من
پس همیشه می برآرم صدقه فطر را یک صاع کما کنت اخرجه فی زمن رسول اللہ چنانکه بودم من که می برآوردم آنرا در زمانه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ازین
حدیث معلوم میشود که صدقه فطر یک صاع ست و در بعض احادیث نصف صاع از گندم آمده پس نزد حنفیه مطلق محمول ست بر تطوع و مقید مخصص است چنانکه مروی از علی مرتضی
نیز همین ست و از عمر فاروق نیز آمده که وقت شیوع شعیر و اشال آن اظهار آن کرده پس ایجاب صدقه نصف صاع از گندم یا صاع از شعیرست چنانکه مذهب حنفیه است و همین ست
مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک و تمر تردد ابو حنیفه که تمر در اداء و بحکم گندم و نزد صاحبین به مویز در حکم شعیر ست [illegible] باب نیز ظاهر همین ست و غالباً
آن باعتبار اختلاف زمان ست و قیمت و نزد احمد و شافعی و مالک یک صاع ست و اقرب با حتیاط نیز همین ست واللہ اعلم و کذا [illegible]
لا اخرج ابدا الا صاعا یعنی برآرم همیشه مگر یک صاع یعنی از قوت ابن خزیمه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابو سعید حال آنکه ذکر کرده شد نزد وی
صدقه رمضان نبرآرم مگر آنچه می برآوردم بعهد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم صاعی از تمر یا صاعی از [illegible] یا صاع از جو یا صاع از اقط پس گفت او را مردی
از قوم یا دو مد از گندم گفت نه این کار معاویه است قبول نکنم آنرا و نه عمل کنم بدان لیکن ابن خزیمه گفته که ذکر حنطه در خبر ابو سعید غیر محفوظ ست و نمی دانم
که وهم از کیست نووی گفت تمسک کرده [illegible] قائل شده بدو مد از حنطه و درو نظرست زیرا که آن فعل صحابی ست و ابو سعید و غیر او
از صحابه که اطول اند در صحبت [illegible] و اعلم [illegible] بنبی صلی اللہ علیہ وسلم خلاف کرده اند و او را معاویه تصریح کرد که این رائی ست که وی آنرا
دیده نه آنکه از آنحضرت شنیده لما اخرج البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انه قدم معاویة حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم به الناس
انه قال انی اری مدین من سمراء الشام تعدل صاعا من تمر فاخذ بذلک الناس فقال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه پس این صریح ست در آنکه آن
رای معاویه است بیهقی بعد ایراد احادیث باب گفته قد وردت اخبار عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صاع من بر و وردت اخبار فی نصف صاع ولا یصح شئ
من ذلک قد بینت علة کل واحد منها فی الخلافیات انتهی بلفظه **وعن ابن عباس رضی اللہ عنه قال فرض رسول اللہ**
صلی اللہ علیہ وسلم زکوٰۃ الفطر طهرة للصیام من اللغو والرفث فرض گردانید آنحضرت صدقه فطر را پاک گردانیدن روزه
از سخن بیهوده و لایعنی گفتن و از رفث که واقع باشد در صوم رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه بیهوده از سخن میان مرد و زن در زیر جا
و آنچه خطاب کند مرد زن را از فحش بعد ازان استعمال کرده می شود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و گناهان ست که در ادای روزه بالمامه حقه
بوجود آمده باشد **وطعمة للمساکین** و صدقه فطر واجب ست از جهت طعام دادن بمسکینان و بی نیاز گردانیدن ایشان را از سوال
دران روز در سفر السعادة گفته مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر اصناف ثمانیه قسمت نکرد و اثری هم بدان وارد نشده و بعضی
از علما بدان قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه جائز نیست بمساکین خاص ست انتهی و در شرح وی گفته شک نیست که افضل و احوط
بمقتضای اتباع فعل آنحضرت همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند انتهی و گفته اند که مصرف آن مصرف زکوٰۃ ست
زیرا که آنحضرت نام آن زکوٰۃ کرده و ظاهر از کتب ائمه اربعه نیز همین ست که مصارف آن مصارف زکوٰۃ ست و در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست
تصریح ست بآن و گفته تعطی صدقة الفطر لمن یجوز ان تعطی صدقة الاموال و زرکشی در شرح وی گفت که آن صدقه است پس داخل شود تحت

قوله تعالى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ مراد تخصيص بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص زیراکه در زکوة هم این چنین واقع شده و هیچ یکی تخصیص مصرف وی قائل نیست و در حدیث معاذ ست امرت ان اخذها من اغنیائکم وارد ها فی فقرائکم و شوکانی گفته لائق تقدیم فقرا ست بنابر امر بعنی کردن ایشان درین روز و آنچه بیفزاید از ایشان صرف کرده شود در سائر اصناف انتهی فمن اداها قبل الصلوة فهي زكوة مقبولة پس هرکه ادا کرد آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول ست یعنی مترتب ست بروی ثواب صدقه فطر نافع گفته عبد الله بن عمر می فرستاد زکوة فطر را بسوی شخصی که جمع میکرده شد نزدیک او پیش از عید فطر بدو روز یا سه. وزرواه مالک فی الموطا و در وی ست که دید امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که برآورند زکوة فطر را وقتی که طلوع کند فجر از روز فطر پیش از آنکه بروند بنمازگاه در مصفی گفته تعجیل زکوة فطر در حکم یومین او ثلثة ایام ست از اول رمضان تا آخر آن انتهی ومن اداها بعد الصلوة فهي صدقة من الصدقات و هرکه ادا کرد آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات ست یعنی از جنس دیگر صدقها ست و نیست مقبول از فطر رواه ابو داؤد والدارقطني مرفوعا والبيهقي وصححه الحاكم درین حدیث دلیل ست بر وجوب فطره لقوله فرض کما سلف و بر آنکه صدقات مکفر سیئات اند و بر آنکه وقت اخراج وی پیش از نماز عید ست و برینکه وجوبش موقت ست و گفته اند واجب از فجر اول شوال ست لقوله اغنوهم عن الطواف فی هذا الیوم و گفته اند واجب از آخر روز رمضان ست لقوله طهرة للصائم و گفته اند واجب ست بگذشتن هر دو وقت عملا بالدلیلین و در جواز تقدیمش اقوال ست بعضی ملحق بزکوة کرده اند و گفته اند جائز ست تقدیم آن اگرچه تا دو سال باشد و بعضی گویند جائز ست در رمضان نه قبل از آن زیراکه او را دو سبب ست یکی صوم دیگر افطار پس تقدیم آن مانند نصاب و حول نتوان کرد و گفته اند مقدم بر وقت وجوب نکند مگر آنچه مغتفر باشد مثل یک روز یا دو روز و ادلة الاقوال کما تری کذا فی السبل

باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقه تطوع و مراد بدان صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاقات آنست و تسمیه آن بصدقه از جهت دلالت او ست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت آنست که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد بصحت ایمان و کمال وی اندران

عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که جا دهد ایشان را خدای تعالی در سایه خود روزیکه نباشد سایه مگر سایه خدا مراد حصر درین عدد نیست زیراکه درینجا خصلتهای دیگر ست که مقتضی ظل بوده است و مصنف رح در فتح الباری آنرا تا ببست و هشت خصلت رسانیده و سیوطی بران افزوده هفتاد خصال گردانیده و در تالیفی مفرد ایراد کرده تمهید الفرش للخصال الموجبة لظل العرش نام کرد بعده آنرا در کراسه ملخص فرموده نامش بزوغ الهلال في الخصال المقتضية للظلال نهاده فذكر الحديث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر در تعداد سبع و ایشان امام عادل ست و جوانی که ناشی شد در عبادت خدا و مردی که دلش آویخته بمساجد ست و آن دو کس که دوستی گرفتند با هم برای خدا جمع شدند بران و جدا شدند بران و مردی که خواند او را زنی صاحب منصب و جمال پس گفت من می ترسم خدا را و مردی که یاد کرد خدا را در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی وفيه دران حدیث این ست ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه و مردی که صدقه داد صدقه پس پوشید آنرا تا آنکه نمی داند دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او متفق عليه مراد بسایه حمایت و کنف ست یا سایه عرش چنانکه در روایت سعید بن منصور از حدیث سلیمان آمده سبعة يظلهم الله في ظل عرشه و به جزم القرطبي وقوله اخفاها بلفظ افعل صیغه ماضی ست حال ست بتقدیر قد وقوله لا يعلم شماله مبالغه ست در اخفا و تبعید صدقه از مظان ریا و محتمل که بر حذف مضاف باشد ای من عن شماله و درین دلیل ست بر فضل اخفا

صدقہ برابرای آن مگر آنکہ بداند کہ اظہارش موجب ترغیب مردم ست در اقتدا و ستر وی حارس اوست از داعیۂ ریا وقد قال تعالیٰ إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ الآیہ وصدقہ در حدیث شامل واجب و نافلہ ہر دو ہست پس گمان نباید کرد کہ خاص بنافلہ ہست چنانکہ مصنف در باب تطوع آوردہ و نیست مفہوم معمول بہ در قول وی ورجل تصدق بلکہ حکم زن نیز ہمین ست مگر در امامت **وعن** عقبة بن عامر رضي الله عنه قال سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل امرء في ظل صدقته ہر آدمی در سایۂ صدقۂ خود ست روز قیامت خواہ صدقۂ واجب باشد یا نافلہ حتّى يفصل بين النّاس تا آنکہ فیصلہ شود میان مردم رواہ ابن حبان والحاكم در وی حث ست بر صدقہ و مراد بسایہ یا حقیقت ست کہ اعیان صدقہ بیایند و از وی حر شمس دور کنند یا مراد کنف و حمایت اوست و از فوائد صدقۂ نافلہ توفیۂ صدقۂ فرض ست اگر در آخرت ناقص برآید چنانکہ حاکم در کُنی از حدیث ابن عمر آوردہ نظر کنید در صدقۂ بندۂ من اگر ضائع کردہ ہست از ان چیزی پس ببینید اگر می یابید برای بندۂ من نافلہ تا تمام کنید برای او آنچہ کم ست از زکوۃ پس گرفتہ شود صدقۂ نافلہ بر فرائض خدا و این برحمت و عدل او تعالیٰ ست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النّبيّ صلى الله عليه وسلم قال ايّما مسلم كسا مسلمًا ثوبًا على عُريٍ ہر مسلمانی کہ بپوشاند مسلمانی دیگر را جامہ بر برہنگی عُری بضم عین و سکون را برہنگی ضد لُبس بضم لام كساه الله من خضر الجنّة بپوشاند او را خدای تعالیٰ از حُلّہای سبز بہشت خُضر بضم خای معجمہ و سکون ضاد جمع اخضر تلمیح ست بقولہ تعالیٰ عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وايّما مسلم اطعم مسلمًا على جوعٍ اطعمه من ثمار الجنّة و ہر مسلمان کہ بخوراند مسلمانی را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالیٰ از میوہای بہشت وايّما مسلم سقى مسلمًا على ظمأٍ سقاه الله من الرحيق المختوم و ہر مسلمانی کہ بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی ظمأ بفتحتین مہموز تشنہ شدن بنوشاند او را خدای تعالیٰ از شراب پاک خالص صافی کہ مُہر کردہ شدہ ہست ظروف آن از جہت نفاست آن و در قرآن مجید فرمودہ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ یعنی مُہر کردہ اند او را بمشک بجای گِل کہ اوانی را بدان مُہر می کنند از جہت غایت نفاست یا بعد از خوردن از ان بوی مشک می آید رواه ابوداؤد والترمذي وفي اسناده لين منذری در مختصر السنن گفتہ زیرا کہ در اسنادش ابوخالد یزید بن عبدالرحمن معروف بدالانی ست غیر واحد بروی ثنا کردہ اند و غیر واحد در وی تکلم نمودہ و در حدیث حث ست بر انواع بر و دادن آن کسی را کہ محتاج ست بسوی وی و بودن جزا از جنس عمل **وعن** حكيم بن حزام بکسر حا و بزا صحابی ست برادر زادۂ ام المؤمنین خدیجہ تولد او در کعبہ بود از اشراف قریش ست عمر او یکصد و بست سال شصت در جاہلیت و شصت در اسلام. رضي الله عنه عن النّبيّ صلى الله عليه وسلم قال روایت کرد از آنحضرت کہ فرمود اليدُ العُليا خير من اليد السُّفلى دست بالا تر بہتر ست از دست پایین مُراد بدست بالا آنکہ می دہد و بدست پایین آنکہ می ستاند کما فی اکثر تفاسیر و علیہ الاکثر و گفتہ اند ید متعفف ست کہ سوال نمی کند از کسی و اگر چہ معطی برای دادن او دست خود دراز کند پس علو این دست معنوی ست و گفتہ اند ید آخذ ست بغیر سوال و گفتہ اند علیا معطیہ است و سُفلی مانعہ و قومی از متصوفہ گفتہ کہ ید گیرندہ بہتر ست از دہندہ مطلقا ابن قتیبہ گفتہ ما اری هؤلاء الاقوام استطابوا السوال فهم يحتجون للدناءة در سبل گفتہ ولنعم ما قال و وارد شدہ ہست تفسیر نبوی بانکہ علیا آن ست کہ می دہد و نمی گیرد اخرجه اسحق في مسنده عن حكيم بن حزام گفت ای رسول خدا چیست ید علیا پس ذکر کرد آنرا و در صحیح بخاری و مسلم ست از ابن عمر کہ فرمود آنحضرت ید علیا منفقہ است یعنی خرچ کنندہ و سفلی ید سائلہ است یعنی سوال کنندہ ہمچنین ذکر کردہ است ابوداؤد ہمچنین ست در اکثر روایات و در روایتی از ابوداؤد متعففہ آمدہ عفت بجای منفقہ بمعنی باز ایستادن از سوال و آن احرام و این معنی انسب ست بسیاق حدیث اگر چہ ہر دو معنی صحیح ست و از نووی منقول ست کہ روایت اولی صحیح ست

وبر هر تقدیر در حدیث نهی ست از سوال و بیان فضیلت ترک سوال ست و لهذا در روایتی متفرع گردانید حکیم بن حزام بر وی قول خود را سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق و براستی سوال نکنم بعد از تو هیچ یکی را تا آنکه جدا کنم دنیا را ﴿ از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا + که نیم بندهٔ غیر و نه خدائی دگرست ﴾
وابدأ بمن تعول و آغاز کن بانفاق بر کسی که غمخواری وی می کنی از عیال زیرا که ایشان اند اهم فالاهم روایت ست از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک دینار که انفاق کردهٔ تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد و دیناری دیگرست که انفاق کردهٔ آنرا در آزاد کردن بنده و دیناری دیگرست که تصدق کردهٔ بران بر مسکینی و دیناری که انفاق کردهٔ آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن دینارها از روی اجر آن دینارست که انفاق کردهٔ آنرا بر عیال خود رواه مسلم و عیال مرد زن و فرزند و کسی که در مؤنت او باشد وخیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی و بهترین صدقه چیزی ست که ناشی باشد از قوت غنا که اعتماد کند متصدق بران و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و بانچه زیاده از ان ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد زیرا که صدقه کننده بجمیع مال خود نادم می شود غالبا و چون خود محتاج باشد و حیبت که صدقه نکند خطابی گفته ایراد لفظ ظهر در مثل این مقام برای اتساع در کلام ست وقیل غیر ذلک و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بر خدای تعالی و در تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا ستایش کرد آنحضرت ابو بکر را چون بر آمد از تمام مال خود پرسید که چه باقی داشته برای عیال گفت الله اما احادیث در معنی اول بسیارست ومن یستعفف یعفه الله و کسیکه باز ایستد از سوال و نگاهدارد خود را از ان نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج نمی گرداند بمردم ومن یستغن یغنه الله و کسیکه استغنا ورزد و بی نیاز گرداند خود را از سوال مردم غنی میگرداند و بی نیاز می سازد او را خدای تعالی ﴿ بی نیازی همتی دارد کریمان واقف اند + ما هم از دست رد خود چیزها بخشیده ایم + ﴾ متفق علیه در سبیل گفته علما اختلاف کرده اند در صدقهٔ رجل بجمیع مال خود قاضی عیاض گفته جوزه العلماء وائمة الامصار و طبری گفته باجواز مستحب آنست که نکند بلکه اقتصار کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور باشد و او را عیال نیست یا هست و لیکن صابر اند پس نیست کلام در حسن آن و یدل له قوله تعالی وَيُؤْثِرُونَ عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ الآیه وَيُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهٖ و هر که باین مثابه نباشد او را مکروه ست واللفظ للبخاری و لفظ حدیث مر بخاری راست

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قیل یا رسول الله ای الصدقة افضل قال جهد المقل گفته شد ای رسول خدا کدام یکی از انواع صدقه فاضل ترست فرمود صدقهٔ مرد قلیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد جهد بضم جیم و فتح آن هر دو لغت ست و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت ست و بضم بمعنی وسع و گفته اند بمعنی مبالغه و غایت ست و گفته هر دو لغت بیک معنی ست در نهایه گفته ای قدر ما یحتمله القلیل من المال و این بمعنی این حدیث ست که سابق شد یک درهم صد هزار درهم را مردی ست که او را دو درهم ست یکی را نگاهداشت و دیگری را صدقه کرد و مردی ست که او را مال بسیارست پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد اخرجه النسائی من حدیث ابی ذر و اخرجه ابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه بیهقی گفته این ست که این مختلف ست باختلاف احوال مردم در صبر بر فاقه و شدت و اکتفا باقل کفایت و بعده احادیثی داله بران سوق کرده و بالجمله این بر تقدیر صحت و توکل و قوت یقین و موافقت عیال ست و اگر ایشان راضی نباشند روا نیست و لهذا فرمود وابدأ بمن تعول و بدایت کن بکسی که عیالمندی آنها می کنی و نفقهٔ ایشان واجب ست بر تو ثوبان روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاضل ترین دیناری که انفاق کند آنرا مرد دیناری ست که انفاق کند آنرا بر عیال خود و دیناری ست که انفاق کند آنرا بر چارپای خود در راه خدا و دیناری ست که خرج کند آنرا بر یاران خود در راه خدا

رواه مسلم اخرجه احمد وابوداؤد وصححه ابن خزيمة وابن حبان والحاكم افضلیتِ صدقه باعتبار آنست که آن درحد ذاتِ خود
نافع ست مردم را وبسیارست احتیاج ایشان بدان چنانکه آب وهرچه محتاج ست در وقتی وحالی یا نسبت بقومی یا واقع ست برحالت محموده که موجود ست
و در متصدق مثل جهد مقل و بودنِ وی برظهر غنی وصدور آن بروجه اخلاص وصدق وانشراح صدر بی مَن واذی و مانند آن یا بصفتی که مرعی ست در
متصدق علیه چنانکه بودنِ او مستحق احسان وانعام وبودنِ وی عیال متصدق وذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله وامثال آن و هم روایت ست
ازابوهریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا فقال رجل یارسول الله عندي دینار
فرمود آنحضرت تصدق کنید وصدقه دهید وغنیمت دانید وجود وثواب آنرا پس گفت مردی ای رسول خدا نزد من یک دینارست قال تصدق به
علی نفسك فرمود صدقه کن وخرج کن آنرا بر ذاتِ خود قال عندي آخر گفت آن مرد نزد من یک دینار دیگرست قال تصدق به
علی ولدك فرمود صدقه کن آنرا بر فرزندانِ خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگرست قال تصدق به علی زوجتك
فرمود خرج کن آنرا بر زنِ خود قال عندي آخر گفت نزدم دیگرست قال تصدق به علی خادمك فرمود صدقه کن آنرا بر خدمتگار خود
وگویا مرکب را در حکم خادم داشته قال عندي آخر گفت نزدم یک دینار دیگرست قال انت ابصر به فرمود تو بیناتری بآن یعنی
بحال کسیکه مستحق ست زیراکه بهر که میدانی که مستحق ست بده رواه ابوداؤد والنسائي در سبل گفته ذکر نکرد درین حدیث زوجه را
حال آنکه وارد ست در صحیح مسلم مقدم بر ولد و در وی این ست که نفقه بر نفس صدقه ست و بوی بدایت کند پستر بر زوجه پستر بر ولد پستر بر بنده واگر
باشد یا مطلق کسی که خدمت او میکند پستر هر جاکه خواهد و بباید در نفقات تحقیق نفقه که بر کدام یک واجب ست او لغا ولا انتهی گویم در بعض نسخ
متن زوجه را گرفته ولهذا آنرا ایراد کردیم ولیکن بعد نفقه بر نفس وصححه ابن حبان والحاکم واز ینجا معلوم شد که این همه افضل مصارف
صدقه ست از غیر وی وافضلِ آن انفاق بر عیال ست وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال النبي صلی الله علیه
وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة كان لها اجرها بما انفقت چون انفاق کند وتصدق
نماید زن از طعام خانهٔ خودش از انچه خورده می شود وذخیره نهاده نمی شود در حالیکه تباه نکننده واسراف نماینده ست باشد مر زن را ثوابِ آن
بسبب انفاق کردنِ وی ولزوجها اجره بما اکتسب وباشد مر شوهر او را اجر وی بسبب کسب کردنِ او آن مال را که ملک اوست وللخازن
مثل ذلك وباشد مر گنجینه دار را که این طعام حوالهٔ اوست مانندِ آن ثواب که زن وشوهر اوراست لا ینقص بعضهم من اجر بعض شیئا
کم نمی گرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل وثواب تمام ست وموجب نقصان نه گفته اند مراد بنفقهٔ زن وعبد وخادم نفقه
بر عیال صاحب مال در مصالح اوست واین دور ست از لفظ حدیث وبعضی فرق کرده اند در میان زن وخادم که زن را حقی ست در مال زوج
وتصرف ست در خانهٔ او پس او را التصدق جائز ست بخلاف خادم که او را التصرفی در مال مولای خود نیست پس در وی اذن شرط باشد و وارد می شود
برین که زن را نیز تصرف نیست مگر در قدریکه مستحق اوست وچون ازان تصدق کرد مختص باجر خود شد وظاهر آنست که این همه ها در اجر برابر اند
ویحتمل که مراد بمثل حصول اجر باشد فی الجملة اگرچه اجر مکتسب وفر باشد مگر آنکه در حدیث ابوهریره ولها نصف اجره آمده واین مشعر بمساوات ست
متفق علیه در حدیث دلیل ست بر جواز تصدق زن از خانهٔ زوج ومراد انفاق طعامی ست که او را دران تصرف ست بصنعتِ خود
برای زوج وغیره بشرطیکه غیر مضر ومخل بنفقهٔ کسانِ خانه باشد ابن العربی گفته سلف اختلاف کرده اند درین بعضی جائز گویند در چیز اندک که
لا یوبه ست وظاهر نمی شود نقصانِ آن وبعضی محمول کرده اند بر اذن زوج واگرچه بطریق اجمال باشد واین اختیار بخاری ست

ودال ست برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفقه نکند زن از خانه شوهر خود مگر باذن وی
گفته شد ای رسول خدا ونه طعام فرمود این افضل اموال ماست ولیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه
کرد زن از کسب شوهر خود از غیر امر او پس او راست نصف اجر وی وشاید که در جمع میان هر دو می توان گفت که در انفاق با اذن مستحق
اجر کامل ست وبا عدم اذن مستحق نیمه اجر ونهی از انفاق زن وقتی ست که در صورت غیر اذن فساد وبخل از وی معلوم شود پس بدون اذن او
نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که درینوقت او را انفاق بغیر اذن وی جائز ست واو راست نصف اجر

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال جاءت زينب امرأة ابن مسعود گفت ابو سعید آمد زینب
زن ابن مسعود که صحابیه ست ومتعلق بکرم وعنایت آنحضرت بود زوج وی وابو هریره وابو سعید خدری وعایشه از وی روایت دارند
فقالت یا رسول الله انك امرت الیوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستیکه تو امر کردی امروز بصدقه دادن یعنی
فرمودی که تصدق کنید ای گروه زنان اگرچه از زیورهای شما باشد وکان عندي حلي فاردت ان اتصدق به وبود نزد
من زیور برای من پس خواستم که تصدق کنم بآن در راه خدا بامید اجر وثواب فزعم ابن مسعود انه وولده احق من تصدقت
به علیهم پس زعم کرد ابن مسعود که فرزندان من مستحق ترکسی اند که تصدق کردم بآن زیور برایشان فقال النبي صلی الله علیه
وسلم صدق ابن مسعود زوجك وولدك احق من تصدقت به علیهم پس فرمود آنحضرت راست گفت ابن مسعود
شوی تو وفرزندان تو احق کسی اند که صدقه کنی تو بآن زیور برآنها ودر روایتی آمده مر او را دو اجرست اجر قرابت وخویشی واجر صدقه پس
کمال وافضل باشد از تصدق بر غیر ایشان ودر حدیث متفق علیه ست از ام سلمه که گفت گفتم ای رسول خدا آیا مرا ثوابی هست از جهت
آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه ونیستند آنها مگر پسران من فرمود انفاق کن برایشان مر تراست اجر آنچه انفاق کنی برایشان انتهی ودر وی
دلالت ست بر اجزای صدقه در صرف بر ولد وابن منذر دعوی کرده که اجماع ست بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد وحمل کرد حدیث را بر آنکه
این اجزا در غیر صدقه واجب ست یا مراد بدان انفاق بر زوج ست که منفق ست بر اولاد یا مراد از آن اولاد زوج ست که از شکم این زن
نباشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج وبر ایتام که در کنار من اند وشاید که این اولاد زوج اوست وایتام باعتبار یتیم از طرف ام گفته
رواه البخاري در حدیث دلالت ست بر آنکه صدقه بر اقرب از متصدق افضل واولی ست وظاهر حدیث در صدقه واجبه است ویحتمل که مراد صدقه
تطوع باشد واول اوضح ست ومؤید اوست روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما اینکه بگردانیم صدقه را
بسوی شوهر فقیر وبرادرزادگان یتیم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه است واجر صله واخرجه ایضا مسلم واین اوضح ست در صدقه واجب
بر قول زینب که آیا کفایت میکند وقول آنحضرت صدقه است وصله است زیرا که ادا در عند الاطلاق صدقه واجبه است وبهذا جزم المازری واین
دلیل ست بر جواز صرف زکوة زن در زوج وهو قول الجمهور ودر وی خلاف ابی حنیفه است ونیست او را دلیلی که مقاوم نص تواند شد واین دلیل
که صدقه وی در نفقه هم بروی عود کند پس گویا که صدقه نه برآورده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید
حالانکه بالاتفاق جائز ست چه آن هم در نفقه وی درآید ای زوج را صرف واجب بر زوجه بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوی واجب
ست بی نیاز ست از زکوة قال المصنف فی الفتح در سبل گفت نزدم درین صورت اخیر توقف ست زیرا که غنای زن بوجوب نفقه بر زوج
چنان نیست که از حل زکوة بی نیاز گرداند انتهی وعن عبد الله ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي يوم القيامة هميشه هست كه سوال ميكند مرد وزن از مردمان سوال ايشان را
تا آنكه مى آيد روز قيامت وليس في وجهه مزعة لحم درحاليكه نيست در روى وى پاره از گوشت مزعة بضم ميم وسكون زا وعين مهمله
پاره از گوشت وبعضى بفتح ميم وزا ضبط كرده اند ومحفوظ از محدثين ضم وسكون ست خطابى گفته محتمل كه مراد آن باشد كه بيايد ساقط كه نيست او را
قدر ونه جاه يعنى كنايت از خوارى وبى آبروئى ست يا عذاب كرده شود در روى وى تا آنكه گوشت آن عقوبة ساقط شود در موضع جنايت زيراكه
وى روى خود را بسوال خوار وذليل كرده يا مبعوث شود وروى او استخوان باشد تا شناخته شود باين شعار يعنى استخوان بى گوشت باشد
چه صور در آخرت تابع معانى ست ومؤيد اول ست روايت طبرانى وبزار از حديث مسعود بن عمرو لا يزال العبد يسأل وهو غنى حتى يخلق وجهه
فلا يكون له عند الله وجه ودرينجا اقوال ديگرست متفق عليه حديث دليل ست بر قبح كثرت سوال وبر بردن مسالت پاره از گوشت
از روى او تا آنكه باقى نمى ماند در روى چيزى لقوله لا يزال ولفظ ناس عام مخصوص بسلطان ست چنانكه بيايد وحديث مطلق ست در قبح سوال
مطلقا وبخارى آنرا مقيد كرده بكسى كه سوال ميكند از براى تكثر وافزونى مال كما يأتى يعنى آنكه سوال ميكند ووى غنى ست وبروى رحم كرده چيزى
ميدهند وهركه بنا بر احتياج سوال ميكند او را مباح ست درخواستن آن ومى آيد بيان غنا كه مانع از سوال ست وعن
أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أموالهم تكثرا
كسى كه سوال كند از مردم مالهاى ايشان را بقصد زيادت شدن مال نه بقصد رفع فقر وحاجت فانما يسأل جمرا پس جزين نيست كه
سوال ميكند اخگر وپاره از آتش را ابن عربى گفته معنى وى آنست كه معاقب شود بنار ومحتمل كه حقيقت باشد وبآن اخگر روى او را
داغ دهند چنانكه در مانع زكوة آمده فليستقل پس گو كه كم طلبد اين امر ست براى تهكم ومثل اوست معطوف بروى يا براى تهديد ست
از باب اعملوا ما شئتم او ليستكثر يا بسيار طلبد بر هر تقدير سوال كردن ضرر دارد كم يا بيش رواه مسلم واين مشعر ست بتحريم
سوال براى استكثار وعن أبي عبد الله الزبير بن العوام بفتح عين وتشديد واو صحابى مشهور يكى از عشره مبشره
بجنت ست مادرش صفيه بنت عبد المطلب عمه آنحضرت پسر ومادر هر دو مسلمان قديم اند اسلام آورد بعمر شانزده سالگى عم وى او را بدخان
تعذيب كرد تا اسلام بگذارد او نگذاشت وهمه مشاهد را با آنحضرت حاضر شد ووى اول كسى ست كه تيغ كشيد از ميان در راه خدا وثابت ماند
با آنحضرت روز احد وبود سفيد رنگ دراز قامت مائل بخفت لحم وگويند گندم گون بود بسيار موى خفيف العارضين عمير بن جرموز در سفوان
كه از زمين بصره است در سنه شصت وشش او را بكشت لاربع وستون سنة ومدفون شد در وادى السباع پستر ببصره آوردند وقبر وى
در آنجا مشهور ست روى عنه ابناه عبد الله وعروة وغيرهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لان يأخذ احدكم حبله
فيأتي بحزمة حطب على ظهره هر آينه بگيرد يكى از شما رسن خود را پس بيارد پشته هيزم بر پشت خود حزمه بضم مهمله وسكون زا بسته هيزم
فيبيعها پس بفروشد آن پشته هيزم را فيكف الله بها وجهه پس باز دارد خدا بقيمت آن پشته هيزم آبرو وجاه او را ودرين
عبارت اشارت ست بآنكه نگاه داشتن آبروى بنده از جانب حق تعالى ست ونعمت ولطف اوست بروى در جزاى اختيار مشقت در كسب حلال
وترك سوال خير له من ان يسأل الناس بهتر ست مر او را از اينكه سوال كند مردم را أعطوه او منعوه بدهند او را مردم يا ندهند
اگر دهند خود آبرو ميرود ووجه بهم مى ماند واگر ندهند بدتر از آن كه در بند منت ايشان مى افتد ودر ربقه عبوديت وامتثال ايشان مى در آيد وبطمع
وسوال عادت ميكند بيت داغ احسان بجنا بد همت والاى ما • از حنا رنگى نگيرد دست استغناى ما • رواه البخارى حديث دال ست

بر قبح سوال مع الحاجت و در وی حث ست بر اکتساب اگرچه نفس خود را در مشقت در آرد عوض ادخال ذل سوال بر نفس خود و ذلت رد اگر داده نشود و عوض ضیق که در مال مسؤل عنه می درآید اگر هر سائلی را چیزی بدهد و شافعی را دو وجه ست در سوال کسیکه قدرت دارد بر کسب اصح آنست که حرام ست بظاهر حدیث دیگر آنکه مکروه ست بسه شرط یکی آنکه نفس خود را ذلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسؤل عنه را ایذا ندهد پس اگر یکی هم ازین سه چیز مفقود کرد سوال حرام ست بالاتفاق **وعن** سمرة بن جندب صحابی مشهور حلیف انصار ست از حفاظ مکثر الحدیث از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست حسن بصری و ابن سیرین و شعبی ازوی روایت دارند مات بالبصرة سنة تسع وخمسین او ستین رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسئلة کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوال خراشها و جراحتها ست که مجروح میگرداند با آنها مرد روی خود را پس کسیکه خواهد نگاهدارد روی خود را از خراش و سوال نکند و کسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد اموال مردم را خدش بمعنی اثر ست الا ان یسأل الرجل سلطانا مگر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر را زیراکه در سوال کردن از پادشاه مذمت نیست چه سوال وی از چیزی ست که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیز هیچ منت بر سائل نیست چه وی وکیل ست پس سوال از وی همچو سوال آدمی از وکیل خود ست که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگرچه از سلطان تکثرا سوال کند لاباس ست و نیست اثم در ان زیراکه آنحضرت اورا قسیم امری که لابد ست ازان گردانیده او فی امر لا بد منه یا سوال کند در کاری که نیست انسان را چاره یعنی حصولش تمام نیست با وجود ضرورت مگر بسوال چنانکه احتیاج گرسنگی و نایافتن قوت یوم و تفسیر امر لابد در حدیث قبیصه چنین آمده که حلال نیست سوال مگر سه کس را صاحب فقر مدقع یا دم موجع یا غرم مفظع الحدیث رواه الترمذی وابوداود والنسائی وصححه و در حدیث ابن مسعود ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در روی او بود خموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیز بی نیاز میگرداند او را یعنی حد غنا که سوال با آن حرام ست چیست فرمود پنجاه درهم یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی و پنجاه درهم بحساب و بیئه دیار ما قریب به ده روپیه می شود و بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعنی اند و او بجهت شک راوی ست و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب و خمش کندن بناخن و کدح بدندان اشارت ست بتفاوت احوال سائلان در قلت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث حدیث عطاء بن یسار ست که فرمود آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم ست یا مثل اوقیه در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاف والحاح که مذموم و منهی عنه ست رواه مالک ابوداود والنسائی و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته اند لا یسئلون الناس الحافا و در حدیث سهل بن حنظله است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس جزین نیست که وی می کند طلب بسیاری از آتش نفیلی که یکی از رواتِ این حدیث ست در جای دیگر گفته و چیست غنا که روا نیست با وی سوال کردن مقدار چیزی ست که آنرا قوت بامداد گرداند و قوت شبانگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این ست که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روز یا در شب و روز اخرجه ابوداود پس حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال پنجاه درهم یا قیمت اوست و حدیث عطا دال ست بر چهل درهم که هشت روپیه می شود و درین حدیث تغدی و تعشی و شبع یوم ولیله مذکور ست پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و اسحق و ابن المبارک بثالث و بعضی بثانی و ابوحنیفه و اصحاب او بملک دویست درهم اگرچه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آنرا ذکر کرده و دران ذکر پنج اوقیه است طیبی گفت که این آسان تر ست بر مردم لیکن درینجا دو چیز ست یکی منع از اخذ زکوة دوم منع از سوال و اعتبار دویست درهم نزد ابوحنیفه در اول ست

ودر ثانی قدر تغدی وتعشی ست ودرین باب حدیثهاست شیخ در ترجمه گفته اتفاق دارند علما بر نهی از سوال بی ضرورت واختلاف درین ست که حرام ست
یا حلال یا مکروه بسته شرطکما تقدم ومنقول ست از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیرا که دنیا
خسیس ست وچون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرد او را خدای تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر ومنع واگر بگوید بحق خدا وبحق محمد
بده واجب نمی گردد بر مسؤل عنه چیزی دادن بوی وکسیکه گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد وهم چنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام وسائلی که
طبل زده بر درها میگردد ومطرب را که از همه افحش ست نباید داد انتهی ملخصًا ودر حدیث ثوبان ست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کیست
که ضامن شود مرا وعهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی پس ضامن شوم من وعهد کنم او را به بهشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال
نکرد هیچ یکی را از چیزی اخرجه ابوداود والنسائی

باب ۳ قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن او تعالی صدقها را در مصرفهای وی ۱ – عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحل الصدقة لغني حلال نیست صدقهٔ زکوة مر غنی را در سبل گفته مختلف اند اقوال در حد غنا
که با آن قبض صدقه حرام ست ولیس علیها ما تسکن له النفس من الاستدلال زیرا که این مبحث لغوی نیست که در ان رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه در لغت
امری نسبی ست در قدری متعین نتواند شد ووارد شده اند احادیث در تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد نسائی در یک اوقیه ونزد
ابوداود ما یغدیه ویعشیه وصححه ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال ست واما غنا که با آن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرام
بر کسی ست که بروی زکوة واجب ست یعنی مالک دوصد درهم لقوله صلی الله علیه وسلم امرت ان آخذها من اغنیائکم واردها فی فقرائکم پس
درینجا مقابله کرد آنرا با غنا وافاده کرد که غنی کسی ست که صدقه بروی واجب ست وبیان کرد فقیر را وفرمود که فقیر کسی ست که باز گردانیده می شود
در وی صدقه هذا اقرب ما یقال فیه وقد بیناه فی رسالة جواب سوال انتهی الا لخمسة مگر برای پنج کس اگرچه غنی هم باشند می توان داد
لعامل علیها یکی مر کسی را که عامل ست بر صدقات وگماشته سلطان ست بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن مزد خود ست بر عمل خویش نه گرفتن
از راه فقر او رجل اشتراها بماله دوم مردی که خریده است صدقه را بمال خود زیرا که آن مال در مصرف خود در آمده ملک بائع گردید
اکنون که وی آنرا می فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیع بلکه ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غارم سوم مر کسی را
که مدیون ست ودیتی بر ذمه وی نشسته که غنای وی بادای دین وی وفا نمی کند اگر این دین از غیر معصیت ست یا توبه کرد ونیست برای او وفا
یا برای اصلاح ذات البین اگرچه توانگر باشند او غاز فی سبیل الله چهارم غزا کننده را در راه خدا شارح مغربی در بدر تمام گفته وملحق ست
بایشان هر که قائم ست بمصلحت عامه از مصالح مسلمین همچو قضا وافتا وتدریس اگرچه غنی باشند و داخل کرد ابو عبید در ان عاملین را نیز واشاره کرد
بخاری بسوی آن وگفت باب رزق الحاکم والعاملین علیها ومراد داشته برزق چیزی را که میدهد امام از بیت المال بقائم بمصالح مسلمانان همچو
قضا وفتیا وتدریس پس او را گرفتن زکوة میرسد در قیام بمصلحت اگرچه غنی باشد طبری گفته رفته اند جمهور بجواز اخذ قاضی اجرت را بر حکم زیرا که
حکم شاغل اوست از قیام بمصالح ذاتی وی جز آنکه گروهی از سلف مکروه داشته اند آنرا وحرام نگفته ونزد گروهی اخذ رزق بر قضا اگر از جهت حلال
باشد جائز ست بالاجماع وهر که آنرا ترک کرده بطریق تورع ترک داده ودر محل شبهه ترک اولی ست وحرام ست وقتی که مال بیت المال از غیر وجه
شرعی باشد واختلاف کرده اند در آنکه چون غالب مال حرام بود ونیز اختلاف ست در اخذ از متحاکمین وهر که آنرا جائز گفته شرطها برای آن کرده

در باب الاقتضا بیاید لیکن چون شارح درینجا بآن تعرض کرده ما هم بدان تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه منها بجز مسکینی را
که تصدق کرده شد بروی از صدقه فاهدی منها لغني پس هدیه فرستاد آن مسکین برای توانگری چنانکه در حدیث عایشه در قصه بریره
آمده است که کسی تصدق کرد گوشت را بر بریره پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریره صدقه است و برای ما هدیه متفق علیه حاصل آنکه
اگر چیزی بفقیر بوجه زکوة داد و آن فقیر بکسی دیگر بدهد که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد
بهر که بدهد رواست و استحقاق غازی زکوة را مذهب شافعی است و نزد حنفیه عامل و غارم را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا
و فقر در آن برابر است و غارم را بسبب استحقاق وی دین را آن قدر درست است که دین وی ادا یابد نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ
بن جبل که آنحضرت فرمود از اغنیا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و بجهت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مر غنی را و لیکن می توان گفت که هر که
صدقه بر غنی حلال نکرد همان کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد بغنی غیر غازی باشد والله اعلم رواه احمد
وابو داؤد وابن ماجة ومالك وصححه الحاكم واعل بالارسال ظاهر آنست که روایت همگنان معلول است و لیکن در شرح مغربی
گفته معلول صرف روایت حاکم است که حکم بصحت آن نموده انتهی گوییم وجه اعلال آنست که مروی است از عطاء بن یسار تابعی کبیر کثیر الحدیث مولای
ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بدون توسط ابو سعید خدری و در روایتی از ابی داود از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز آمده و مراد بدان مسافر
که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد باشارت قوله تعالی لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا
مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ پس گرفتن زکوة او را درست باشد **وعن** عبيد الله بن عدي بن الخيار بکسر خای معجمه و تخفیف
تحتانیه از کبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود روی عن عمر وعثمان وغيرهما قال حدثني رجلان حدثاه بر ستیکه دو مرد خبر دادند او را
انهما اتيا رسول الله که آمدند آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود و قسمت میکرد صدقه را
يسالانه من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فيهما البصر پس برگردانید آنحضرت در آن هر دو
کس نگاه را یعنی از سر تا پا برگشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده فرفع فينا النظر وخفضه فرآهما جلدين پس دید آن هر دو را
چابک و توانا فقال ان شئتما اعطيتكما پس فرمود اگر خواهید شما بدهم شما را ولا حظ فيها لغني و حال آنکه نیست نصیب در صدقه
مر توانگر را ولا لقوي مكتسب و نه مر توانا را که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر مذهب شافعی این است که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر
شما راضی می شوید بر خوردن حرام میدهم شما را و این بطریق تشدید و تقریع است نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع
همچنین اید که توانگرید حلال نیست شما را والا بدهم شما را و در مذهب حنفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و رزالت است اگر باین صفت راضی اید
شما را بدهم و درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ است و آنچه مهدی در بحر گفته که مراد بقوی مکتسب کسی است که او را کسبی حاصل است که بدان غنی
تواند گشت پس متعقب است باینکه درین صورت داخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از ادله تحریم صدقه
بر غنی است و این تصریح مفهوم آیت است و اگرچه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی کما سلف و بر قوی مکتسب زیرا که حرفه وی او را در حکم غنی گردانیده
و هر که آنرا جائز گفته حدیث را تاویل کرده بچیزی که قبول کرده نمی شود وقواه ولفظ وی این است ما اجوده من حديث وابو داود والنسائي
و در حدیث ابن عمرو بن العاص بسند حسن است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلال نیست زکوة مر غنی را و نه خداوند قوت درست اعضا را
رواه الترمذي ابو داود والدارمي ورواه احمد والنسائي وابن ماجة من ابي هريرة و درین باب است از طلحه ذکره الدارقطني في العلل ورواه ابو يعلى

واز ابن عمر فی کامل بن عدی وعن حبشی بن جنادة فی الترمذی وعن جابر عن الدارقطنی ورواه احمد من طریق ابی زمیل عن رجل من بنی هلال وعن عبدالرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی **وعن قبیصة** بفتح قاف وکسر موحده وسکون تحتیه وصاد مهمله بن مخارق بضم میم وخای معجمه وکسر را وقاف در آخر صحابی ست معدود در اهل بصره **الهلالي** منسوب بهلال و فود آورد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی عنه ابنه قطن و ابو عثمان الهندی **رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان المسئلة لا تحل الا لاحد ثلثة رجل** بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی را از سه مرد رجل بکسر بدل ست از ثلثة وصحیح ست رفع او بتقدیر احدهم **تحمل حمالة** اول کسیکه برداشته است حماله را یعنی مالی را که ادا کند از انچه ضامن شده است بدان حماله بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد وبر خود می گیرد آدمی از قوم بجهت دیت وجز آن ومدیون می گردد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در میان خود جنگ می کنند وخون یکدیگر می ریزند وشخصی دیگر درمیان می آید واصلاح میکند ودیتها که بر ایشان لازم می آید بر خود می گیرد بضمان میگیرد و بجهت آن دینی بر ذمه او می نشیند **فحلت له المسئلة حتى يصيبها** پس حلال ست مر او را سوال کردن تا برسد آن حماله را و اگرچه غنی باشد زیرا که لازم نمی آید او را تسلیم کردن آن از مال خود **ثم يمسك** پستر باز دارد خود را از سوال بعد ادای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند **ورجل اصابته جائحة اجتاحت ماله** دوم مردی که رسید او را حادثه و آفتی که هلاک گردانید واز بیخ برکند مال او را جوح هلاک گردانیدن واز بیخ برکندن جائحه شدت وسختی که هلاک کند مال را از قحط و فتنه **فحلت له المسئلة حتى يصيب قواما من عيش** پس حلال ست او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود وبر پا شود بدان حاجت ضروریه وی از زندگانی و در روایتی آمده که گفت سدادا من عیش یعنی بجای قواما من عیش یعنی چیزی که به بند حاجت او را از زندگانی قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شی بمعنی چیزی که نظام وعماد وملاک وی بوی بود نیز آید و آن نیز قریب بهمین معنی ست واما قوام بفتح قاف بمعنی عدل ووسط ست چنانکه در قرآن مجید ست **وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا** وسداد بکسر سین چیزی که لبسته شود بوی حاجت وهر چیزیکه به بند چیزی را سداد اوست چنانکه سداد قاروره وجز آن وسداد بفتح سین بمعنی راستی ومیانه روی در قول وعمل بود در ذکر قوام یا سداد مبالغه است در باز آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال ست او را اکل میته برای سد رمق وقوام بدن اگرچه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم دران کافی ست واین گویا ذکر حال مسکین ست و ذکر حال فقیر این ست که میفرماید **ورجل اصابته فاقة** سوم مردی که رسید او را حاجت درویشی فاقه حاجت افتقار حاجتمند شدن **حتى يقول** و در روایتی یقوم **ثلثة من ذوي الحجى من قومه** تا آنکه بگویند یا بایستند و خبر دهند سه کس از خداوندان عقل وفراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسند وسخن بتخمین وقیاس نمی گویند وحجی بکسر مهمله وجیم مفتوحه بمعنی عقل وباین رفته اند شافعیه وگفته اند که مقبول نیست در اعتبار کمتر از سه کس وغیر ایشان می گویند که دو هم کافی ست بر قیاس سائر شهادات وحمل کرده اند حدیث را بر ندب ونیز محمول ست بر کسیکه معروف باشد بغنا پستر فقیر شد وچون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال ست اگرچه برای وی شهادت فاقه ندهند وقول او مقبول ست **لقد اصابت فلانا فاقة** بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه **فحلت له المسئلة** پس حلال شد او را سوال نمودن وگدائی کردن **حتى يصيب قواما من عيش** تا آنکه برسد قوام را و در روایتی سدادا را از زندگانی ظاهر آنست که مراد از یقوم آنست که شهادت دهند وگفته اند که آن رمز است با کمال احتیا

قول خبرست چنانکه روایت یقول مؤید اوست و در ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین خبر دهند که گویا شهادت ست و در ذکر لام لقد اصابت نیز
تاکیدست و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط ست و هم چنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسالت و ران فما سواهن
من المسئلة یا قبیصة سحت یأکلها صاحبها سحتا پس چیزی که جز این سه صورت ست از صورتهای سوال کردن ای قبیصه حرام است
که می خورد آنرا خداوند وی حرام را و در روایتی یاکلها آمده بضمیر مؤنث زیرا که سحت را عبارت از آن گردانیده ورنه ضمیر برای سحت ست و در سبل
ضمیر مؤنث گرفته سحت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال ست و در سبل گفته سحت حرامی که حلال نیست
کسب آن نیز که آن میبرد برکت او را رواه مسلم وابوداؤد وابن خزیمة وابن حبان مذهب ابن ابی لیلی موافق این حدیث تحریم سوال ست و اینکه ساقط میشود
عدالت از سوال ظاهر حدیث تحریم سوال ست مگر سه کس مذکور را یا باشد مسؤل سلطان کما سلف **وعن عبد المطلب بن ربیعة بن الحارث**
بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسن رجولیت رسیده بود و ساکن مدینه بود پستر بدمشق رفت و همانجا
درگذشت در سنه شصت و دو از آنحضرت درخواست کرده بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوة پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه ست و او را در کتب جز این حدیث نیست رضی الله عنه قال گفت عبد المطلب قال گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لا تنبغي لآل محمد بدرستیکه صدقه حلال نیست مر آل محمد را مراد به لا تنبغی
لا تحل است پس مفید تحریم آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوة بر آنحضرت و بر آل پاک وی اما بر آنحضرت پس باجماع و همچنین ادعای اجماع
کرد ابن قدامه بر حرمت آن بر آل وی صلی الله علیه وسلم و منقول ست جواز از ابوحنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و دلالت احادیث
بر تحریم ست و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب ست که دلیلی بر احتیاج بسوی
آن قائم شود و تعلیل بقوله انما هي اوساخ الناس نیست این صدقها مگر چرکهای مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میگردانند
قاضی ست بتحریم صدقه واجبه بر ایشان نه نافله زیرا که مطهر همین صدقه واجبه ست کما قال تعالی خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ
وَتُزَكِّيهِم بِهَا مگر آنکه نزول آیت در صدقه نافله ست کما هو معروف فی کتب التفاسیر و رفته است جمعی بسوی تحریم صدقه نفل نیز بر آل
در سبل گفته و اخترناه فی حواشی ضوء النهار لعموم الادلة و در وی تکریم فرمودن آنحضرت ست آل را از اینکه محل غساله باشند و تشریف وی
صلی الله علیه وسلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین ست علت منصوصه آن و وارد شده است تعلیل نزد ابونعیم مرفوعا باین لفظ که ان لهم
فی خمس الخمس ما یکفیهم او یغنیهم پس این هر دو علت منصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس حلت صدقات برای ایشان زیرا که
منع انسان از مال و حق وی موجب حلت محرم بر وی نتواند شد وقد بسطنا القول فی رسالة مستقلة انتهی ولهذا فی روایة و در روایتی
آمده وانها لا تحل لمحمد ولا لآل محمد که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مر محمد را و نه آل محمد را در سبل گفته در مراد بآل
خلاف ست و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفته که مراد بآل آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهی گویم و آل حارث
بن عبد المطلب نیز بنا بر این حدیث زیرا که این تفسیر راوی ست و آن مقدم ست بر غیر وی کما عرف فی علم الاصول پس رجوع بآن در تفسیر آل محمد
درینجا ظاهر ست زیرا که لفظ آل مشترک ست و تفسیر راوی دلیل ست بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم ست واما تفسیر آل درینجا به بنی هاشم
که لازم وی دخول اولاد مسلم و ابی لهب و نحو ایشان ست پس این تفسیری ست خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوة
بنو المطلب از عبد مناف چنانکه داخل می شوند در آنها در قسمت خمس کما یفیده الحدیث الآتی انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته اند

که بر حضرت وی مطلقاً حرام ست چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطبری و در بعضی کتب حنفیه نوشته که صدقه
نفل نیز حرام ست بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی حنیفه دو روایت انتهی یعنی جواز و عدم جواز و ارجح عدم جوازست زیراکه حدیث ازین تفصیل
ساکت ست پس شامل هر دو باشد بنا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت ست و در روایتی
از امام ابوحنیفه جائزست درین زمان و ممنوع دران زمان بود و در روایتی از ابو یوسف جائزست دفع بعضی بنی هاشم ببعض انتهی گوییم حدیث
باب وارد ست برین روایات و علت تحریم که اوساخ بودن آن اموال ست دران زمان و درین زمان هر دو موجود ست و تعلیل باحتیاج
و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی حنفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث ست زیراکه احتیاج هم در زمان آنحضرت موجود بود و رنه در هنگام عدم حصول خمس
اخذ آن برای ایشان حلال می ساخت شوکانی گفته درین باب حدیثهاست و همه صالح احتجاج ست و حکایت کرده است ابن رسلان اجماع
بر عدم جوازش بر بنی هاشم و در شرح سنن و علما خلاف کرده اند در آلی که صدقه بر ایشان حرام ست و اظهر اقوال این ست که بنی هاشم اند و موالی
ایشان را درین باب حکم ایشان ست انتهی و در عموم بنی هاشم کلام ست کما تقدم در مصفی گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را باتفاق علما
و قال الشافعی بنو مطلب مثلهم و اختلاف دارند در موالی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند والله اعلم انتهی **وعن** جبیر بن مطعم
بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی ست اسلام آورد قبل فتح و نازل شد بمدینه و مرد آنجا در سنه پنجاه و چهار وقیل غیر ذلک بصیغه
تصغیر ست و پدر بصیغه فاعل از اطعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب من خمس خیبر و ترکتنا و نحن وهم بمنزلة واحدة گفت جبیر رفتم من
و عثمان بسوی رسول خدا پس گفتیم من و عثمان ای رسول خدا دادی تو پسران مطلب را از خمس خیبر و ترک کردی ما را و ندادی حال آنکه ما و ایشان
یعنی بنو المطلب در یک مرتبه ایم یعنی نسبت بتو زیراکه اولاد عبد مناف ایم که جد رابع ما و تست چه هاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف اند
و من جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد منافم و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف ست
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما بنو المطلب و بنو هاشم شیء واحد پس گفت آنحضرت نیستند پسران هاشم
و پسران مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالفی که میان ایشان بود در جاهلیت بود نه در اسلام و در قضیه تخالف بنی عبد شمس و نوفل
که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر عهد بستند که با بنی هاشم مناکحت و مبایعت نکنند تا آنحضرت را بسته بتسلیم ایشان نمایند بنی المطلب با بنی هاشم
یکی بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شیء واحد را بعضی سی واحد بسین مهمله روایت کرده اند بمعنی مثل و برابر و واحد تفسیر اوست غرض که
جبیر بن مطعم گفت که قسمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر پسران عبد شمس را که عثمان خویشان اویند و مر پسران نوفل را که من و اقران من باشند
هیچ چیز رواه البخاری و در سبل گفته مراد به بنی هاشم درینجا آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و آل ابی لهب دران داخل
نیست زیراکه هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عتبه و معتب پسران ابو لهب ایمان آورده بودند در حنین و حدیث دلیل
برینکه بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند در سهم ذوی القربی و در تحریم زکوة نیز نه سوای ایشان اگرچه در نسب برابر اند و آنحضرت تعلیل
کرده است آنرا باستمرار ایشان بر موالات چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس هم چو یک چیز شدند
در احکام و این دلیل واضح ست و باین رفته است شافعی و خالفه الجمهور و گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفضیل دادند نه باستحقاق
و این خلاف ظاهر ست بلکه لفظ شیء واحد دلیل ست بر مشارکت ایشان در استحقاق خمس و تحریم زکوة انتهی **وعن** ابی رافع مولای

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نام وى ابراهيم بود وقيل هرمز وگفته اند مولاى عباس بود وى بآنحضرت بخشيد وچون عباس اسلام آورد ابورافع
اين خبر بآنحضرت رسانيد حضرت او را آزاد كرد مات فى خلافة على كما قال ابن عبد البر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث
رجلا على الصدقة من بني مخزوم بدرستيكه فرستاد آنحضرت مردى را براى گرفتن صدقه يعنى زكوة از قبيلهٔ بنى مخزوم ونام آن مرد
ارقم بن ابى الارقم بود صرح به النسائى والطبرانى فقال لابي رافع اصحبني فانك تصيب منها پس گفت آن مرد كه اى ابى رافع
همراه من شو وصحبت دار بمن پس بدرستيكه تو ميرسى از صدقه نصيب خود را وبدهم بتو از ان چيزى فقال پس گفت ابورافع حتى آتي النبي
صلى الله عليه وسلم تا آنكه بيايم آنحضرت را فاسأله پس سوال كنم آنحضرت را كه بروم همراه آن مرد يا نه فاتاه فساله پس آمد
نزد آنحضرت و پرسيد او را از همراهىِ آن مرد فقال مولى القوم من انفسهم پس فرمود مولاى قوم از ذاتهاى ايشان اند وحكم ايشان
دارند وچنانكه صدقه ما را حلال نيست موالى ما را نيز حلال نباشد وانا لا تحل لنا الصدقة وما كه بنى هاشميم حلال نيست ما را صدقه پس ترا كه مولاى
مائى نيز نباشد رواه احمد والثلثة يعنى ابوداود وترمذى ونسائى وابن خزيمة وابن حبان والحاكم وهو في الطبراني من حديث
ابن عباس رضي الله عنه وحديث دليل ست بر آنكه حكم موالى آلِ محمد صلى الله عليه وآله وسلم حكمِ آلِ محمد ست در تحريم صدقه ابن عبد البر در تمهيد گفته
نيست خلاف در ميان مسلمانان در عدم حلِّ صدقه براى آنحضرت وبنى هاشم وموالى ايشان انتهى وجماعتى بعدم تحريمش بر ايشان رفته بنا بر عدم
مشاركت در نسب وبنا بر آنكه ايشان را در خمس حصه نيست وجواب داده اند كه مقدم نمى شود بر نص اين علل پس مردود باشد زيرا كه رافع نص ست ابن عبد البر
گفته هذا اخلاف الثابت من النص ونيز اين حديث نص ست بر تحريم عماله بر موالى وبر آل محمد بالاولى زيرا كه آن مرد خواسته بود كه ابى رافع را بر بعض انچه
آنحضرت او را بر آن عامل كرده والى گرداند وعماله آن ولايت بوى بدهد نه آنكه از اجرتِ خود چيزى بوى بخشد كه گرفتن اين ابورافع را جائز بود زيرا كه
اين داخل ست زير آن هيچ كس كه حلال ست او شان را گرفتن آن زيرا كه چون اين مرد مالك اجرتِ خود گرديد او را رسد كه هر كرا خواهد از ان بدهد پس
ابورافع را هم اخذ آن حلال باشد پس اين گويا نظير قول وى ست كه گذشت ورجل تصدق عليه فاهدى منها وعن سالم بن عبد الله
بن عمر عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعطي عمر العطايا بود آنحضرت كه ميداد عمر را عطيه
فيقول اعطه افقر مني پس مى گفت بآنحضرت بده آنرا بمحتاج ترين بوى از من فقال خذه فتموله او تصدق به پس مى فرمود
آنحضرت بگير آنرا ومال ساز آنرا يا تصدق كن بآن وما جاءك من هذا المال وانت غير مشرف ولا سائل فخذه وچيزى كه بيايد
ترا ازين مال وحال آنكه تو اشراف نكننده وانتظار نبرنده وطمع نكننده ونه سوال كننده آنرا پس بگير آنرا وما لا فلا تتبعه نفسك وچيزى كه
اين چنين نيست پس پيرو مگردان آنرا نفس خود را يعنى در پى آن مرو وطمع مكن وانتظار مبر چنانكه در ميان مردم مشهورست لا رد ولا كد وگويند
طمع نكند ومنع نكند وجمع نكند رواه مسلم حديث افاده كرد كه عامل را گرفتن عماله يعنى مزد عمل خود ميرسد بگيرد آنرا ورد نكند زيرا كه حديث
در همين باب ست كما صرح به في رواية مسلم واكثر برانند كه امر در قول وى فخذه براى ندب ست وقيل براى وجوب وگفته اند مندوب ست در عطيه
كه ميدهد آنرا انسان كه قبول كند آنرا به دو شرط كه در حديث مذكور اند وقتى كه مال معطى حلال باشد واما عطيهٔ سلطان جائر وغيره كه مالش حلال
حرام ست پس ابن منذر گفته اخذ آن جائز ست رخصت كرده شده است دران ووجه اخذ اين ست كه حق تعالى در حق يهود گفته سمٰعون
للكذب اكالون للسحت وآنحضرت درع خود نزد يهودى گرو كرد مع علمه بذلك وهمچنين جزيه گرفت از آنها با آنكه ميدانست كه مالِ ايشان حرام
حلال ست بلكه اكثر اموال آنها از ثمن خنزير ومعاملاتِ باطله بود انتهى ودر جامع كافى گفته عطيهٔ سلطان جائز رد نكند زيرا كه اگر ميداند كه اين عين مال مسلم ست

قبولش و تسليمش بمالك آن مال واجب اگر ملتبس ست پس مظلمه ست بر مستحق وي صرف شود و اگر عين مال جائر ست پس رد وي بتقليل باطل ست كما انچه باتفاق آن استعانت بر معصيت ميكرد از وي گرفته و در سبل بعد نقل اين كلام گفته هو كلام حسن جار علي قواعد الشريعة ليكن در گرفتن اين مال شرط ست كه قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت محسن كه نفوس بر حب وي مجبول اند و در و هم نيفتد از و كه سلطان بر حق ست و لهذا وي عطيه او قبول كرده وقد بسطنا في حواشي ضوء النهار في كتاب البيع ما هو اوسع من هذا انتهى

كتاب الصيام

صيام و صوم در لغت بمعنى امساك ست و امساك عام ست از قول و عمل مردم و دواب و غير ها ابو عبيد گفته هر ممسك از كلام يا طعام يا سير صائم ست و در شرع عبارت ست از امساك خاص كه باز داشتن نفس ست از طعام و شراب و جماع و جز آن از انچه وارد ست شرع بدان بر وجه مشروع و تابع اوست درين حكم امساك از رفث و لغو و غيره از كلام محرم و مكروه بنا بر ورود احاديث در نهي از ان در صوم زياده بر غير وي در وقت مخصوص بشروط مخصوص و تفصيلش در احاديث آينده مي آيد و مبدأ فرضيت وي در سنه دوم از هجرت بود و اختلاف كرده اند در آنكه صلوة افضل ست يا صوم مشهور نزد جمهور آنست كه صلوة افضل ست از ساير اعمال چنانكه آمده خير اعمالكم الصلوة و بعضي گفته اند كه صوم افضل ست زيراكه فرموده است عليك بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر اين مخصوص بمخاطب ست يا مراد آنست كه نيست او را مثل بعد از نماز و بهر حال صوم ركني ست از اركان اسلام و فريضه ايست از فرائض دين و ضروري ست از ضروريات شرع منكر فرضيت وي كافر ست و تارك بي عذر آن فاسق

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقدموا رمضان بصوم يوم ولا يومين پيشي نكنيد ماه رمضان را بروزه يكروز يا دو روز درينجا دليل ست بر اطلاق اين لفظ بر شهر رمضان و حديث ابي هريره نزد احمد مرفوعا كه باين لفظ ست لا تقولوا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالى ولكن قولوا جاء شهر رمضان حديث ضعيف ست مقاوم اين حديث كه در صحيح ست نتواند شد **الا رجل** در نسخ بلوغ المرام همچنين ست و لفظ وي در بخاري اين ست الا ان يكون رجل مصنف گفته يكون تامه ست اي يوجد رجل و لفظ مسلم الا رجلا ست بنصب در سبل گفته هو قياس العربية لانه استثناء متصل من مذكور **كان يصوم صوما** مگر مردي كه روزه مي داشت روزه را يعني عادت وي بود كه در روزي معين مثل دوشنبه يا پنجشنبه روزه مي داشت اتفاقا پيش از رمضان آن روز واقع شد **فليصمه** پس بايد كه روزه دارد دران روز بعضي گفته اند كه اين نهي مخصوص ست بضعفا و آنحضرت صلى الله عليه وسلم جمع كرده است ميان صوم رمضان و شعبان و مؤيد اين ست انچه در حديث متفق عليه آمده كه فرمود آنحضرت عمران بن حصين يا مردي ديگر را كه روزه نداشتي تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون افطار كني بدار دو روزه يعني بعد رمضان گويا آن مرد عادت اين دو روزه داشت يا نذر كرده بود و چون نهي شنيد از صوم آن دو يوم باز ماند پس آنحضرت فرمود كه روزه منذور و معتاد منهي عنه نيست بايد داشت و اگر فوت شد قضا بايد كرد **متفق عليه** حديث دليل ست بر تحريم صوم يوم يا دو يوم قبل رمضان ترمذي بعد روايت اين حديث گفته والعمل على هذا عند اهل العلم كرهوا ان يتعجل الرجل بالصيام قبل دخول رمضان بمعنى رمضان انتهى در سبل گفته قوله بمعنى رمضان تقييد نهي ست باينكه آن مشروط ست ببودن روزه احتياطا نه آنكه صوم مطلق باشد همچو نفل و نذر و مانند آن گويم بعد اين قيد لازم مي آيد تقدم رمضان بهر صوم كه باشد و اين خلاف ظاهر نهي ست زيراكه نهي عام ست مستثني نيست از وي مگر صوم كسيكه عادت صوم ايام معلومه دارد و ان ايام موافق افتاد باخير يوم از شعبان و اگر مراد آنحضرت صوم مقيد مي بود چنين مي فرمود الا مستقبلا يا مانند اين لفظ حال آنكه نهي از تقدم رمضان كرد

زیرا که شارع دخول را در صوم رمضان معلق برویت هلال می کرده پس متقدم علیه مخالف نص ست امرا و نهیا و در وی ابطال فعل باطنیه ست که تقدیم صوم یک یا دو یوم می کنند قبل رویتِ هلالِ رمضان و زعم ایشان آنست که لام در قوله صوموا لرؤیته در معنی استقبال ست ای مستقبلین لها زیرا که حدیث نص عدم صحت حمل لام ست برین معنی واگرچه در مواضع دیگر باین معنی آمده باشد و رفته اند بعض علما با آنکه نهی از صوم بعد نصف اول از شاره بهم شعبان بحدیثِ ابی هریره مرفوعاً که چون به نیمه رسید شعبان پس روزه ندارید و دیگران گفته اند جائز ست بعد از انتصاف وی و حرام ست قبل وی بیکروز یا دو روز اما جواز اول پس بحث آنست که اصل همین ست و حدیثِ ابی هریره ضعیف ست احمد و ابن معین گفته منکر ست و اما تحریم ثانی پس بحدیثِ کتاب ہو قول حسن انتهی کلام السبل سید علامه عبدالله بن صاحب السبل گفته مؤلف رح درینجا چنین گوید و در باب صوم تطوع جزم بصحت حدیثِ ابی هریره کرده انتهی گویم حدیث ابو هریره را ترمذی و ابو داود و ابن ماجه و دارمی روایت کرده اند و ابن حبان و غیره تصحیح وی نموده پس احتجاج بدان درست باشد و به قال الشوکانی رح و گفته درین باب حدیثهاست و خلاف طویل ست و در مطولات مبسوط انتهی وانچه شیخ در ترجمه گفته این نیز در حق کسی ست که قوت ندارد بر پیاپی داشتن روزها انتهی خلاف ظاهر حدیث ست **وعن عمار بن یاسر رضي الله عنه قال من صام الیوم الذي یشك فیه فقد عصی ابا القاسم** کسی که روزه دارد روزی را که شک کرده می شود در وی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول الله و ابو القاسم کنیتِ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم و یوم الشک عبارت ست از روز سی ام شعبان که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد بپوشیده شدنِ هلال در ابر و مانند آن و علما را اختلاف ست در صومِ آن یوم و دلالت حدیث و ما فی معناه دال ست بر تحریم صوم آن یوم و باین رفته است شافعی و مالک و ابو حنیفه و همین ست مختار اکثر ایمه میگویند که روزه ندارد در روز شک و مکروه ست صوم آن یوم و اگر دارند به نیتِ نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود روزه از رمضان باشد و مستحب ست نزد حنفیه مر کسی را که موافق افتد بیوم عادتِ صائم مر خواص را و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما می گویند که اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست و حساب کرده شود روزه وی از رمضان و بسیاری از صحابه و ابن عمر چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند آنرا یا می شنیدند خبر آنرا روزه میداشتند و اگر مطلع صاف و بی علت میبود افطار می نمودند و اگر علت بودی روزه می داشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و حدیثِ باب را حمل می کنند بر روزه به نیتِ رمضان و در سبل گفته صحابه هم درین مختلف اند بعضی بجواز رفته و بعضی بمنع و عصیان ابا القاسم و ادله با محرمین ست و آنکه شافعی از فاطمه بنت الحسین رضی الله عنها آورده که علی کرم الله وجهه گفته اگر روزه دارم روزی از شعبان دوستر ست بسوی من از اینکه افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع ست یا آنکه مجرد در بارهٔ روز شک نیست بلکه بعد از آنکه گواهی داد مردی نزد وی بر رویتِ خود هلال را پس روزه گرفت و حکم کرد مردم را بروزه و گفت اگر روزه دارم الخ و منجمله آنکه نص ست درین باب حدیثِ ابن عباس ست پس اگر حائل شود میانِ شما و میانِ او ابر پس کامل کنید شمار بستی روز و استقبال نکنید ماه را اخرجه احمد و اصحاب السنن و ابن خزیمه و ابو یعلی و اخرجه الطیالسی بلفظ و لا تستقبلوا رمضان بیوم من شعبان و اخرجه الدارقطنی و صححه و ابن خزیمه فی صحیحه و ابی داود راست از حدیثِ عایشه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ من شعبان ما لا یتحفظ من غیره یصوم لرؤیة هلال رمضان فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام و ابو داود از حدیثِ حذیفه مرفوعاً آورده لا تقدموا الشهر حتی تروا الهلال او تکملوا العدة ثم صوموا حتی تروا الهلال او تکملوا العدة و فی الباب احادیث واسعة داله علی تحریم صوم یوم الشک من ذلک الحدیث الآتی ذکره البخاری تعلیقا ذکر کرده ست این اثر را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق و تعلیق یعنی بی اسناد و تعلیق بخاری حکم صحیح دارد و وصله و وصل کرده اند آنرا بسوی عمار و زیاده کرد مصنف در فتح

والحاكم وانهم وصلوه من طريق عمرو بن قيس عن ابي اسحق ولفظه عندهم كنا عند عمار بن ياسر فاتي بشاة مصلية فقال كلوا فتنحى بعض القوم فقال اني صائم
فقال عمار من صام الخ الخمسة احمد وابوداود وترمذي ونسائي وابن ماجة ونيز حاكم ودارقطني وبيهقي ودارمي ونيست اين حديث در مسلم ووهم كرد
هر كه نسبت نمود آنرا بسوي وي وصححه ابن خزيمة وابن حبان ابن عبد البر گفته اين حديث مسند ست نزد ايشان ومرفوع اختلاف نمي كنند
دران وزعم كرد ابو القاسم جوهري كه آن موقوف ست ورد كرده شد اين قول بروي وگفت مصنف در شرح نخبة الفكر وازانچه آنرا حكم رفع ست حكم كردن
صحابي ست بر فعلي كه آن طاعت ست مر خدا ورسول خدا را يا معصيت ست همچو قول عمار زيرا كه ظاهر آنست كه تلقي كرده ست اين را از آنحضرت
صلى الله عليه وسلم انتهى پس مرفوع باشد حكما ومعنا وموقوف باشد لفظا و [illegible] ابن [illegible] رضي الله عنه قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابن عمر شنيدم آنحضرت را مي فرمود اذا رأيتموه فصوموا چون ببينيد هلال رمضان را
پس روزه داريد واذا رأيتموه فافطروا وچون ببينيد آنرا پس افطار كنيد فان غم عليكم فاقدروا له پس اگر پوشيده
شود ماه بر شما بغمام پس اندازه كنيد ماه را يعني بشماريد روزهاے او را سي روز وتمام كنيد وكامل گردانيد اين عدد را در ماهي كه پوشيده
شده ست بر شما اقدروا صيغه امر ست وهمزه او همزه وصل ست ودال را بكسره وضمه هر دو خوانند وگفته اند كه ضمه خطاست متفق عليه
حديث دليل ست بر وجوب صوم رمضان برويت هلال وافطار آن اول روز از شوال برويت هلال وظاهر شرط اشتراط رويت جميع مخاطبين ست
ليكن اجماع بر عدم وجوب آن قائم شده بلكه مراد اخبار عدل ست كه حكم شرعي بدان ثابت شود خواه يك كس باشد يا دو على الخلاف في ذلك پس
معني اذا رأيتموه آنست كه چون يافته شود فيما بين شما رويت واين دال ست بر اينكه رويت يك بلد رويت جميع اهل بلاد ست پس لازم باشد
حكم وگفته اند معتبر نيست زيرا كه اذا رأيتموه خطاب ست مر مردم مخصوص را ودر مسئله اقوال ست نيست بر هيچ يكي از آنها دليل ناهض واقرب لزوم
رويت ست مر اهل بلد را وانچه متصل اوست از جهاتي كه برسمت او واقع ست در مصفي گفته اگر هلال را در يك شهر ديده شد ودر شهر ديگر تفحص
كردند ونديدند اگر آن شهر قريب ست حكم رويت ايشان لازم ست واگر بعيد ست لازم نيست بحديث ابن عباس وبقياس بر مسئله فطر
وحج كه در حديث منصوص شده وظاهر آنست كه مراد از بعد مسافت قصر ست وايراد كرده نشود كه مسافت قصر را بامر هلال هيچ تعلق نيست
زيرا كه مشروعيت اكتفاى هر ناحيه برويت خود از جهت حرج ست وتكليف بابلاغ اخبار نه از جهت اختلاف مطالع وعادت قاضيه ست ببلوغ
اخبار در مواضع قريبه پس اگر از آخر شهري كه دران رويت متحقق شد بر دو مرحله باشد حكم آن لازم نيست انتهى ودر قول وي لرويته
دليل ست بر آنكه لازم ست صوم وافطار منفرد بالرويه را واين قول ائمه مذاهب اربعه ست در صوم واختلاف كرده اند در افطار شافعي گفته
افطار كند وپوشيده دارد واكثر علما گويند صائم ماند احتياطا كذا قاله في الشرح وليكن در اول باب صلوة العيدين از وي گذشت كه
قائل نيست بترك يقين نفس خود واتباع مردم مگر محمد بن حسن شيباني وجمهور گويند متعين ست بر وي حكم نفس او در انچه متيقن ست پس اينجا
مناقض آنجا گفته وسبب خلاف قول ابن عباس ست مر كريب را كه اعتداد نكند برويت هلال وي در شام ست بلكه موافقت اهل مدينه كند
وروزه دارد روز سي ويكم باعتبار رويت وي در شام زيرا كه آن روز سي ام ست نزد اهل مدينه وابن عباس گفته كه اين از سنت ست وگذشت
حديث ونيست نص درانچه احتجاج كرده اند بدان بنا بر احتمال كما تقدم پس حق آنست كه عمل كند بيقين نفس خود صوما وافطارا وحسن ست
تكتم آن براي صوم مردم از اساءت ظن در حق وي كذا في السبل گويم از احمد بن حنبل دو روايت ست يكي آنكه روزه گيرد برويت خود دوم آنكه
روزه نگيرد مگر با مردم اگر هلال را ببينند واو آنهر دو روايت در كتب حنابله مذكور ست و لمسلم ومسلم راست از حديث ابن عمر

فان غمي عليكم فاقدروا ثلثين پس اگر پوشيده شود هلال بر شما پس اندازه کنيد ماه را سي روز در روز سي ام افطار کنيد و تمام ماه
بشمريد در سبل گفته وهذا احسن تفاسيره وفيه تفاسير اخر نقلها الشارح خارجة عن ظاهر المراد من الحديث انتهى ودر مواهب لدنيه گفته اين مذهب مالک ومذهب
مالک وابي حنيفه وجمهور سلف وخلف ست وبعضي گفته اند که مراد تقدير بمنازل قمر وضبط حساب نجوم ست تا دانسته شود که اين ماه سي روزست
يا بست ونه روز واين قول غير سديد ست زيرا که قول منجمين نا مقبول ونا معتبر ست در شرع واعتماد بران نتوان کرد وآنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم
واصحاب واتباع وخلف وسلف بدان عمل ننموده اند واعتبار نکرده اند وعادت عرب نيز بدان واقع نشده چنانکه در حديث ابن عمر ست که فرمود ما امت
اميه ايم حساب وکتاب را نمي دانيم ماه چنين وچنان ست سه بار گفت وعقد کرد ابهام را در بار سوم وفرمود ماه چنين وچنين مي باشد يعني گاهي سي روز
وگاهي بست ونه روز متفق عليه وللبخاري ودر روايت بخاري ست فاكملوا العدة ثلثين پس اگر پوشيده شود ماه بر شما پس تمام
گردانيد سي روز را واين صحيح ست در شمردن سي روز ورعايت نکردن حساب نجوم ومنازل قمريه ابن بطال گفته في الحديث دفع لمراعاة المنجمين
وانما المعول عليه رؤية الاهلة وقد نهينا عن التكلف وقد قال الباجي في الرد على من قال انه يجوز للحاسب والمنجم وغيرهما الصوم والافطار اعتمادا على
النجوم ان اجماع السلف الماضيين حجة عليهم وقال ابن بريرة هو مذهب باطل قد نهت الشريعة عن الخوض في علم النجوم لانها حدس وتخمين ليس فيها
قطع انتهى صاحب سبل در بعض رسائل خود گفته معلق کرده است آنحضرت در تکليف شهري معرفت وقت آنرا برويت هلال دخولا وخروجا
يا اکمال عدت سي روز چنانکه درين روايت ست فهل في الاکوان اوضح من هذا البيان وآنتقال فرمود آنحضرت بعد نزول اکملت لکم دينکم الآية
ونبودند اهل بيت واصحاب او بران وني شناختند زيادت ونقصان منازل را ونه آنرا که متاخران ميزان معرفت وقتش گردانيده اند ونه اين
امور را که تکليف موقت بران امر است وتوقيت ايام وشهور وسنوات بحساب منازل قمريه بدعت ست باتفاق امت انتهى وله وبخاري راست
في حديث ودر حديث ابي هريرة اسمعيلي گفته تفرد به البخاري عن آدم عن شعبة فاكملوا عدة شعبان پس کامل کنيد شمار شعبان را
سي روز ودر بعضي روايات مطلق آمده بدون تقييد باحد الشهرين شوکاني گفته روزه دارد سي روز تا آنکه نمايان شود هلال شوال پيش از اکمال
آن زيرا که وارد ست ادله صحيحه بران که چون پوشيده شود هلال روزه دارند سي روز مانند حديث ابي هريره ومثل اوست حديث ابن عمر
نزد مسلم وحديث ابن عباس نزد احمد وترمذي ونسائي وصححه وحديث عايشه نزد احمد وابو داود ودارقطني باسناد صحيح وجز آن از احاديث انتهى
وبالجمله اين احاديث نصوص ست در آنکه نيست صوم ونه افطار مگر برويت هلال يا اکمال عدت کذا في السبل وعن ابن عمر رضي الله
عنه قال تراءى الناس الهلال گفت ابن عمر بيکديگر نمودند مردم ماه نو را يعني جمع شدند بر ديدن آن وهلال نام غره
قمر ست وبعضي گفته اند تا دو شب وبعضي گفته اند تا سه شب وهفت شب نيز گفته اند وقيل در دو شب آخر ماه بست وششم
وبست وهفتم ودر غير اين شبها قمر ست کذا في القاموس ومراد اينجا معني اول ست که ديده مي شود در شب نخست از رمضان فاخبرت
النبي پس خبر دادم من آنحضرت را صلى الله عليه وسلم اني رايته که من ديده ام ماه را فصام وامر الناس بصيامه
پس روزه داشت آنحضرت وامر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابو داود والدارمي والدارقطني والبيهقي وصححه ابن حبان
والحاکم وصححه ايضا ابن حزم کلهم عن طريق ابي بکر بن نافع عن نافع عن ابن عمر حديث دليل ست بر عمل کردن بخبر واحد در صوم
گرفتن واين مذهب گروهي از اهل علم ست ومذهب حنفيه وصحيح از مذهب شافعي ومشهور از مذهب احمد نيز همين ست وليکن عدالت شرط ست
وشرط نيست لفظ شهادت زيرا که اين امر ديني ست که متعلق ست بدان وجوب اين صوم پس مشابه شد بروايت احاديث واخبار را

بخبر واحد عدل و نزد مالک در قولی مر شافعی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط ست شهادت دو کس مثل سائر شهادات و استدلال ایشان
بخبر نسائی ست از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت نشستیم اصحاب نبی را صلی الله علیه وسلم و پرسیدم ایشان را و حدیث کردند مرا که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه دارید بدیدن وی و افطار کنید بدیدن وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کامل کنید شمار شعبان را
سی روز مگر آنکه گواهی دهند دو شاهد پس این حدیث بمفهوم خود دال ست بر آنکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این مفهوم ست
و منطوق که مفاد حدیث ابن عمر و حدیث اعرابی که بیاید اقوی ست ازان و لیکن عدالت مخبر شرط ست بالاتفاق و طحاوی گفته قبول کرده می شود
عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور ست چنانکه ظاهر حدیث آینده است و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول ست
خبر زن و عبد و این در صوم ست با غیم و در فطر با غیم شرط ست شهادت و عدالت و حریت و بی علت در هر دو شرط ست جمع کثیر و مراد بکثرت
عدد تواتر ست و نزد بعضی اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان اعرابيا
جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني رايت الهلال آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال را
یعنی ماه رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی
گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شدهٔ خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذن في الناس يا بلال
ان يصوموا پس ندا کن در مردم ای بلال و اعلام کن ایشان را که روزه دارند غدا فردا و درین حدیث دلیل ست بر اینکه خبر مردی
مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نیست مقبول ست در ماه رمضان و نیست شرط لفظ شهادت چنانکه طحاوی گفته رواه الخمسة
یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دارقطنی و حاکم و در وی دلالت ست بر قبول خبر واحد در صوم و بر اینکه اصل
در مسلمانان عدالت ست زیرا که آنحضرت طلب نکرد از اعرابی مگر شهادت و در وی این ست که امر در هلال جاری مجرای اخبار ست نه شهادت
و اینکه کافی ست در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سائر ادیان **وصححه** ابن خزيمة وابن حبان و گفت ترمذی
روی مرسلا و گفت نسائی انه اولی بالصواب و سماک که یکی از رواة این حدیث ست و راوی ست از عکرمه از ابن عباس چون تنها شود
باصلی حجت نباشد و لهذا گفت مصنف **ورجح** النسائي ارساله و ترجیح داد نسائی ارسال او را و دارقطنی و طبرانی در اوسط
از طریق طاوس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد والی مدینه و گواهی داد بدیدن
هلال رمضان پس پرسید والی مذکور از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتند جائز دار شهادت او را که تحقیق رسول خدا جائز داشت
شهادت یک کس را بر رویت هلال رمضان و بود آنحضرت که جائز نمی داشت شهادت را در افطار مگر از دو کس دارقطنی گفته متفرد ست
بآن حفص بن عمر الایلی و او ضعیف ست شوکانی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک و احمد و شافعی در یک قول نووی گفته اصح همین ست
و رفته اند مالک و اوزاعی و ثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمن که گذشت و اخرجه احمد ایضا و بحدیث امیر مکه حارث بن حاطب و لفظ وی
اینست که عهد کرد بسوی ما آنحضرت که نسک کنیم ما برویت پس اگر نه بینیم ما و گواهی دهند دو شاهد عدل نسک کنیم بشهادت ایشان اخرجه ابو داود
والدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل و صحیح ست و غایت آنچه درین دو حدیث ست آنست که مفهوم شرط دلالت میکند بر عدم
قبول خبر واحد و لیکن احادیث خبر واحد راجح ست ازین مفهوم و عدالت مخبر شرط ست باتفاق انتهی **وعن** حفصة ام المؤمنين
رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من لم يبيت الصيام قبل الفجر فلا صيام له کسی که نیت نکند

روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را و در روایتی من لم یجمع آمده بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و ثابت العزم بودن
بر کاری و در روایتی من لم ینو یعنی هر که نیت نکرد رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی در مصنف گفته یکی از
ارکان صوم نیت ست بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر را تفتیشی ست زیرا که خالی نیست از انکه معنی نیت
درین حدیث قصد فعل باشد بتعیین آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگرچه قصد علت غائیه ست از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ
تواند بود بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فمن کانت هجرته الحدیث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابه نیت مبهم کردند و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جائز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کند پس ظاهر آنست که قصد فعل جبلی ست شارع متوجه آن نشد بلکه مراد فرضیت اخلاص ست
و آن باضافه فعل باشد بخدای تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت باو یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روزه طاعتی جدا ست
و لهذا گاهی مباح می شود فطر بعضی و واجب می شود صوم بعض آخر پس هر روزه واجب ست و تبییت نیت در فرض واجب ست و متصل ساختن
باول جزو صوم یا ایقاع آن در جزوی خاص از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا امساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادت مستمره مردم
نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اشتراط این چیزها حرج عظیم ست و از صاحب شرع نصی بآن ظاهر نشده با وجود شدت حاجت و معلوم
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر ست از شارع بران عادت مستمره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد
و تردد در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان ست بنا بر آنچه گفتیم ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تحری یوم الشک بجهت معنی
رمضان نفل باشد یا فرض منهی ست بحدیث عمار و علت نهی آنست که این تعمق ست در دین و اگر لیله ثلثین از رمضان نیت کند و میداند که
اگر ثابت شد هلال ثلثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از ان چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد ضرورة انتهی ومال الترمذی
والنسائي الى وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر حفصه و رفع نکرده اند آنرا تا آنحضرت ابوداود گفت لا یصح رفعه
و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی در علل از بخاری که وی گفت انه خطأ و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف ست و گفت
ابن ابی حاتم الوقف اشبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف ولم یصح رفعه و گفت احمد ماله عندی ذلک الاسناد و گفت بیهقی رواة وی
ثقات اند لیکن مروی موقوف ست و گفت خطابی اسنده عبد الله بن ابی بکر و زیادت از ثقه مقبول ست و در سبل گفته اختلاف کرده اند
ایمه در رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه یزید الخبر قوة لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق
دیگر که رجالش ثقات اند و گفت ابوداود و قف کرده اند معمر بفتح میمین و عین مهمله در میان آنها و زبیدی بضم زا و نام او منیه بن صعب ست
و ابن عیینه و یونس ایلی و سفیان این حدیث را بر حفصه و همه ایشان روایت میکنند از زهری وصححه مرفوعا ابن خزیمة و صحیح گفت
آنرا بطریق رفع ابن خزیمه و ابن حبان و گفت حاکم در اربعین صحیح علی شرط الشیخین و گفت در مستدرک صحیح علی شرط البخاری انتهی و درین
باب ست از عایشه اخرجه الدارقطنی و در روی عبد الله بن عباد ست و وی مجهول ست ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از میمونه بنت سعد و رواه
ایضا و در روی واقدی ست شیخ در ترجمه گفته این حدیث صحیح ست پنج کس از اصحاب کتب ستة جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز
روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهی وللدارقطني و در روایتی از دارقطنی از حفصه باین لفظ ست لا صيام
لمن لم يفرضه من الليل نیست روزه مر کسی را که فرض نگردانید آنرا از شب و این دال ست بر انکه صحیح نیست صیام مگر به نیت از شب
پس باید که نیت صوم کند در هر جزء از شب که خواهد و اول وقت وی مغرب ست زیرا که صوم عمل ست و اعمال به نیات اند کما تقدم و اجزای نهار

غیر منفصل اند از شب بفاصل تحقق پس صوم متحقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علیحده باید کما تقدم و این مشهور ست از مذهب احمد و او را قولی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی ست و تقویت کرد این قول را ابن عقیل بآنکه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لکل امرء ما نوی و این کس نیت تمام ماه کرده ست زیرا که تمام رمضان بمنزله یک عبادت ست و فطر در شبهای او عبادتی دیگر ست که بدان استعانت بر صوم نهار می کنند در سبل گفته و اطال فی الاستدلال علی هذا بما یدل علی قوته انتهی و حدیث عام ست ازینکه روزه فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل ولیکن مذاهب درینجا مختلف ست مذهب مالک همین ست که نیت از شب شرط ست هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و به قال الشافعی واحمد فی غیر النفل واما النفل پس جائز ست نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب حنفیه آنست که روزهٔ رمضان و نفل و نذر معین جائز ست به نیت از نصف نهار شرعی که قبل زوال ست و برای روزهٔ قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و در سبل گفته فیه خلاف و تفاصیل و استدلال کرده ست قائل عدم وجوب تبییت بحدیث بخاری که بر انگیخت آنحضرت مردی را که ندا کند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید که نخورد گفته اند که واجب بوده پستر منسوخ شد وجوب او بصوم رمضان و نیست نسخ وجوب وی رافع سائر احکام پس رمضان و آنچه در حکم اوست از نذر معین و تطوع مقیس باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد باین قیاس و بحدیث عائشه که بیاید و آن دال ست بر آنکه آنحضرت صوم تطوع بغیر تبییت نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت امساک را لازم آکل و غیر آکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص ست و کفایت عاشورا بغیر تبییت بنا بر تعذر اوست پس قیاس کرده شود بروی آنچه مساوی اوست مثل کسی که بخفت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و وجوب آن لازم نمی آید که آن صوم مجزی ست **وعن**

عائشة رضي الله عنها قالت دخل علي النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فقال هل عندكم من شيء قلنا لا گفت عائشه رضی درآمد بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتیم نیست قال فاني اذا صائم فرمود پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و ازینجا معلوم می شود که نیت نفل در نهار جائز ست و همین ست مذهب حنفیه و باین قائل ست امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب ست نیت از شب چنانکه در فرض در حجة الله البالغه گفته نیست اختلاف درمیان قول آنحضرت که هر که نکرد نیت روزه از شب روزهٔ او نیست و درمیان قول آنحضرت که من روزه دارم وقتی که نیافت طعام را زیرا که اول در فرض ست و ثانی در نفل و مراد بنفی نفی کمال ست انتهی ثم اتانا يوما آخر پستر آمد آنحضرت نزد ما روز دیگر یعنی بر سید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا اهدي لنا حيس پس گفتیم فرستاده شده ست برای ما حیس بفتح حای مهمله و سکون تحتانیه و در آخر سین مهمله طعامی ست که ساخته می شود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در اصل بمعنی خلط و مزج ست فقال اريني فرمود بعائشه بنما مرا حیس را که چگونه است بیار و در روایتی قربيه آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلقد اصبحت صائما پس بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته بنیت روزه فاكل پس خورد آنحضرت از ان حیس و ازینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز ست بی عذر و برین اند اکثر علما و ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب ست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل ست و ابطال عمل منهی عنه ست لقوله تعالی لا تبطلوا اعمالكم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده ست دران لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب ست قضای آن

ودر روايتى جائزست مطلقاً زيراكه قضا خلف اوست پس باكى نيست بنقض ودر وجوب قضاى صوم نفل نيز خلافست نزد مالك قضا كند اگر بى عذر
نقض كرده است رواه مسلم وابوداود وابن حبان والدارقطنى والبيهقى بنحوه در سبل گفته اما حديث عايشه پس جواب از وى آنست كه وى
اعم ست از انكه نيت صوم باشد يا نه پس محمول باشد بر تبييت زيراكه محتمل رد كرده مى شود بسوى عام ونحو آن باآنكه در بعض روايات حديث عايشه
انى كنت اصبحت صائماً آمده حاصل آنست كه اصل عموم حديث تبييت وعدم فرق ميان نفل وفرض وقضا ونذرست وقائم نشد دليلى بر رفع
اين هردو اصل پس بقا بران هردو متعين ست انتهى **وعن** سهل بن سعد بن مالك الانصارى الخزرجى از مشاهير صحابه است
وآخر كسى ست كه مرد در مدينه از اصحاب در سنه نود ويك وقيل هشتاد وهشت وبود وقت وفات آنحضرت پانزده ساله نامش اول حزن بود
آنحضرت بدل كرده سهل نام كرد رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر
بدرستيكه فرمود آنحضرت هميشه اند مردم ملابس بخير مادام كه شتابى كنند در كشادن روزه واين بجهت مخالفت اهل كتاب ست كه تاخير
مى كنند در افطار تا اشتباك نجوم واختلاط آن ودر ملت ما شعار بعضى از اهل بدعت شده كه آنرا واجب مى دانند وليكن بايد كه تعجيل بعد از تحقيق
وقت وتيقن بدان واحتياط دران بود نه استعجال با تردد باطن چنانكه بعضے از ارباب تكلف در تسنن مى كنند توربشتى گفته اگر قصد در تاخير تاديب
نفس ودفع سركشى وتوسنى كردن نفس يا مواصلت عشائين بنوافل باشد بى اعتقاد وجوب زيان ندارد ومؤيد اين تاويل ست حديث صحيح
كه روايت كرده است آنرا ابوسعيد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه فرمود وصال مكنيد وهركدام از شما كه خواهد وصال كند گو كه وصال كند تا سحر
وتاخير افطار بسياست نفس وقطع شهوات امرى ست كه كرده اند آنرا بسيارى ربانيين وارباب احوال ومعاملات اعاد الله علينا من بركاتهم انتهى
محرر سطور گويد بعد ورود نص صحيح صريح در تعجيل فطر توجيه تاخير آن بسياست نفس وجز آن خوب نيست زيراكه اصل مقصود موافقت حق ست
نه شكست نفس ولا بد مصلحتى كه در تعجيل در نظر شارع بوده است افضل ست از مصلحت ديد آحاد امت خصوصاً چون در حديث آمده باشد كه هميشه
دين غالب ست مادام كه شتابى كنند مردم افطار را زيراكه يهود ونصارى تاخير ميكنند رواه ابوداود وابن ماجه پس علت منصوص شارع را
گذاشته اختراع مصلحت در خلاف آن در مذاق اهل اتباع ذائقه حنظل مى بخشد ومفهوم حديث وصال تا سحر نه تاخير افطارست بلكه ترك
تعشى ست بعد افطار يعنى از زمانى غيبه نباشد وامید اعاده بركت بر خود در اتباع بايد داشت نه ابتداع متفق عليه زياده كرد احمد واخروا
السحور وزياده كرد ابوداود لان اليهود والنصارى يؤخرون الافطار الى اشتباك النجوم در شرح مصابيح گفته ثم صار فى ملتنا شعاراً لاهل البدعة
وسمة لهم ودر سبل گفته حديث دليل ست بر استحباب تعجيل افطار چون غروب شمس متحقق شود برويت يا باخبار كسى كه جائز ست عمل بقول وى
وذكر كرد آنحضرت علت را كه مخالفت يهود ونصارى ست مهلب گفته وحكمت در وى آنست كه از شب در روز نيفزايد ونيز تعجيل ارفق ست
بصائم واقوى ست براى او بر عبادت شافعى فرموده تعجيل افطار مستحب ست ومكروه نيست تاخير مگر كسيكه تعمد آن كند ودر وى فضيلت بيند
وللترمذى من حديث ابى هريرة رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال قال گفت آنحضرت فرمود
الله عز وجل احب عبادى الى اعجلهم فطراً دوست داشته ترين بندگان من بسوى من شتاب ترين ايشان ست در روزه
كشادن از جهت ادراك شرف متابعت وشكرگزارى ترخيص وامتنان نعمت واظهار بندگى واحتياج وعباد عام ست از هركس ليكن مراد مسلمانان اند
زيراكه يهود ونصارى تاخير ميكنند وفى الباب عن ابى ذر عند احمد وحديث دليل ست بر آنكه تعجيل افطار احب ست بسوى وى تعالى از تاخير ليس اباحت
مواصلت تا سحر افضل نباشد از تعجيل افطار يا مراد از عبادى كسانى اند كه افطار مى كنند وبسحر مواصلت نمى نمايند واما آنحضرت پس خارج ست

از عموم این حدیث بنا بر تصریح فرمودن وی که انه لیس مثلکم کما یاتی پس وی احب صائمین ست بسوی خدای تعالی اگرچه تعجیل فطر نفرماید
چه او را اذن بود در وصال واگرچه چند روز متصل باشد **وعن** انس بن مالک رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت ست سحور بفتح سین وضم آن هر دو جائز ست
اگر بفتح ست معنی آن طعام سحر ست واگر بضم ست معنی آن طعام سحر خوردن ومحفوظ نزد اکثر محدثین بفتح ست واظهر در معنی ضم ست زیرا که
برکت در فعل ست بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قیل واگر در هر دو برکت اعتبار کنند نیز می رسد و درینجا دلالت ست بر سنیت تاخیر
سحور متفق علیه وزیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلا تدعوه ولو ان یتجرع احدکم جرعة من ماء فان الله وملائکته یصلون علی المتسحرین
وظاهر امر وجوب تسحر ست لیکن هو اصلت آنحضرت ومواصلت اصحاب وی آنرا بندب فرود آورده و ابن منذر اجماع نقل کرده بر آنکه تسحر
مندوب ست وبرکت در وی اتباع سنت ومخالفت اهل کتاب ست بحدیث مسلم مرفوعا فصل میان صیام ما وصیام اهل کتاب خوردن
سحر ست وتقوی بدان بر عبادت و زیادت نشاط وتسبب برای صدقه بر کسیکه سوال کند وقت سحر کذا فی السبل گویم وروی حدیث الباب النسائی
وابو عوانة فی صحیحه من حدیث ابی لیلی الانصاری وروی النسائی والبزار من حدیث ابن مسعود والنسائی من وجهین عن ابی هریرة واخرجه
البزار من حدیث قرة بن ایاس المزنی وروایت کرد ابن ماجه وحاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نهار
وبقیلوله نهار بر قیام لیل وشاهده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هریرة ودر ابو داود ست بروایت ابن واسع ودر ابن حبان از ابی هریره
که نعم سحور المؤمن التمر ودر ابن حبان ست از ابن عمر مرفوعا بدرستیکه خدا وفرشتگان او صلوة میفرستند بر متسحرین وهم در وی ست از ابن عمر
سحری کنید واگرچه بجرعه از آب باشد ودر روایتی از بخاری ست که گفت انس سحور کردند رسول خدا وزید بن ثابت وهرگاه که فارغ شدند
از سحور خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحور ودخول در نماز گفت بقدر آنکه مردی
پنجاه آیت بخواند واخرجه مسلم ایضا واین حد تاخیر اوست بنص شارع پس متعین باشد بران عمل ولا یلتفت الی غیره **وعن** سلمان بن
عامر الضبي صحابی ست ابن عبد البر در استیعاب گفته در صحابه جز وی کسی ضبی نیست رضي الله عنه قال اذا افطر احدکم فلیفطر
علی تمر فرمود چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما زیرا که سبب برکت ست چنانکه در روایت ترمذی ست فانه برکة حافظ
ابن القیم رح گفته این از کمال شفقت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بر امت ونصح ایشان زیرا که دادن شیء حلو طبیعت را با خلو معده داعی تر ست
بسوی قبول وانتفاع گرفتن قوی بدان خصوصا قوت باصره که تقویت وی بحلاوت بیشتر ست واما آب پس کبد را از صوم نوعی از یبس حاصل
میشود وچون تاب تر شد انتفاع هو بغذا کامل تر باشد بعد وی با آنچه در تمر وآب ست از خاصیت مؤثره در صلاح قلب که نمی دانند آنرا مگر اطبای
قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور پس اگر نیابد تمر را پس باید که افطار کند بر آب زیرا که آب پاک کننده است معده را از آلایش
وصاف کننده است آنرا و موجب اشتهاست رواه الخمسة یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ودارمی نیز وصححه ابن خزیمة
والحاکم وابو حاتم الرازی ایضا وروی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه واسناده ضعیف وروی الترمذی والحاکم وصححه من حدیث انس
مثل حدیث الباب سواء ورواه احمد والترمذی والنسائی وغیرهم عن انس فعله صلی الله علیه وسلم ودر سندش مقال ست ولفظ وی این ست کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یفطر علی رطبات قبل ان یصلی فان لم یکن حسا حسوات من ماء و وارد شده است در عدد تمر که آن سه است در سبل گفته وفی
الباب روایات فی معنی ما ذکر ودل علی ان الافطار بما ذکر هو السنة انتهی **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال نهی رسول الله صلی

الله عليه وسلم عن الوصال گفت ابو هريره نهي كرده است آنحضرت از وصال يعني روزه داشتن دو روز يا زياده بي اكل و شرب درميان
آن فقال رجل من المسلمين پس گفت مردي از مسلمانان يعني از اصحاب مصنف در فتح الباري گفته لم اقف على اسمه فانك تواصل
يا رسول الله پس بدرستيكه تو وصال ميكني اي رسول خدا پس مرا چرا منع ميكني از ان و حال آنكه تو ميخواني ما را و امر باتباع خود قال فرمود
آنحضرت بجواب آن مرد و ايكم مثلي و كدام يك از شما مانند من ست استفهام انكار ست يا توبيخ يعني ايكم على صفتي و منزلتي من ربي و در روايتي
كهيئتكم و در روايتي ست مثلكم و در روايتي ست كاحدكم اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني بدرستيكه من شب ميكنم در حاليكه طعام ميدهد مرا
آنكه پرورنده و تربيت كننده من ست و آب ميدهد مرا و در روايتي اظل عند ربي ليكن در فتح الباري گفته ارجح لفظ ابيت است نه اظل و در روايتي
اني اطعم واسقى و در لفظي لي مطعم يطعمني وساق يسقيني و حاصل همه يكي ست در سفر السعادة گفته علما را درين شراب و طعام چند قول ست
يكي آنكه طعام و شراب محسوس بود چه حقيقت لفظ اين ست و عدول از حقيقت موجب ظاهر ندارد پس حمل بر حقيقت
متعين بود دوم آنكه مراد غذاي روحاني بود كه از معارف و لذات مناجات و فيضان لطائف الهي كه بر دل وارد ميگشت و آنچه توابع آنست از
نعيم روح و شادي نفس و فرح دل و روشنائي چشم كه بآن چندان قوت و قدرت و مسرت حاصل آيد كه از غذاي جسماني مستغني شود ع لها احاديث
من ذكراك تشغلها * عن الشراب وتلهيها عن الزاد * لها بوجهك نور يستضاء به * ومن حديثك في اعقابها حادي * اذا اشتكت من كلال السير
واعدها * روح القلوب فتحيي عند ميعاد * اين قول دوم مختار ست چه اگر بر حقيقت طعام و شراب حمل افتد وصال متصور نبود بلكه باطل شود انتهى
گوييم اين قول دوم منقول ست از ابن رجب در لطائف و از حافظ ابن القيم در هدي و بعضي ايراد كرده اند بر قول اول كه لو كان كذلك لم يكن مواصلا
و جوابش آنست كه طعاميكه از جنت بروجه تكريم آيد منافي تكليف نيست و نه آنرا حكم طعام دنيا ست و بعضي گفته اند كه مراد بطعام و شراب قوت ست
كه لازم اوست گويا فرمود كه خداي من مرا قوت آكل و شارب مي بخشد و چيزيكه قائم مقام طعام و شراب ميگردد افاضه ميكند يا مراد بطعام و شراب
عدم احساس الم جوع و عطش ست و اين غير معني قوت ست و گفته كه معني اول راجح ست چه سيرابي و سيري منافي حال صائم ست و مفوت
مقصود از صوم و صال چه روح اين عمل گرسنگي و تشنگي ست و نيز حال آنحضرت در اكثر احوال جوع بود تا آنكه سنگ بر شكم مي بست قاله المصنف
في الفتح شيخ در ترجمه گفته مختار آنست كه غذاي روحاني بود كه بدان از غذاي جسماني مستغني ميشد و اين در محبتهاي مجازي و مسرتهاي
حسي مجرب ست چه جاي محبت حقيقي و مسرت معنوي كه مر آنحضرت را بود انتهى و درين جا اقوال ديگر ست و احسن آن تسليم ست با تفويض
تا اين چه مقام ست و كدام شراب و طعام فلما ابوا ان ينتهوا عن الوصال واصل بهم يوما ثم يوما پس هرگاه كه سرباز زدند از انكه
باز مانند از صوم وصال وصال كرد آنحضرت با ايشان يكروز پس تر يكروز يعني تا دو روز ثم راوا الهلال فقال لو تاخر الهلال لزدتكم
پس تر ديدند هلال شوال را پس فرمود اگر تاخير ميكرد هلال در برآمدن البته زياده ميكردم شما را وصال كالمنكل لهم حين ابوا ان ينتهوا
و اين ارشاد همچو عقوبت كننده بود براي ايشان وقتي كه سرباز زدند از باز ماندن تنكيل عقوبت كردن و عبرت ديگران گردانيدن نكال عقوبت
و اين دال ست بر تحريم وصال زيرا كه اصل در نهي تحريم ست و وصال تا سحر مباح ست بحديث ابي سعيد فايكم اراد ان يواصل فليواصل الى السحر
رواه البخاري و درين حديث ابي سعيد دليل ست بر آنكه امساك بعض ليل مواصلت ست و اين وارد ست بر كسيكه ميگويد شب محل صوم نيست
پس منعقد نمي شود به نيت و اما حديث ابن عمر در صحيحين مرفوعا كه چون آمد شب از ين جا و پشت داد روز از ينجا و فرو رفت آفتاب پس تحقيق افطار كرد
و صائم پس نيست منافي وصال زيرا كه مراد بافطر دخل في وقت الافطار ست نه آنكه وي حقيقة مفطر شد چه اگر حقيقة مفطر ميشد نه حث بر تعجيل وارد ميشد

ونه نهي از وصال ونه رواتب وصال تا سحر مستقیم می ماند وهم در وی دلالت ست برانکه وصال از خصائص اوست صلى الله عليه
وسلم شوکانی گفته حرام ست وصال بر غیر آنحضرت صلى الله عليه وسلم بنا بر نهی از ان انتهى زیراکه قول اقوی ست از فعل چه خطاب ست و تأسی
نص کرده است بر کراهت وکراهت در استعمال سلف در معنی حرمت ست و لهذا اصحاب وی مختلف اند درانکه این کراهت تحریمی ست یا تنزیهی و اول
اصح ست و باختصاص وی رفته اند جمهور ورحمت و شفقت منافی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای رحمت بود واهل سلوک که مولع اند بریاضت
ولد اختراع والحاح افطار میکنند بلقمه آبی تا از حقیقت وصال برایند در مصنفی گفته وصال زائل میشود بیک قطره آب و یک لقمه طعام زیراکه حقیقت صوم ستی غیر وقته وانچه مبطل صوم ست
مبطل آن نیز باشد وظاهر آنست که در حقیقت وصال نیست تقرب داخل ست پس اگر باتفاق چیزی نخورد ونه آشامید واصل نباشد و همچنین بنیت روزه گرفتن
فرداداخل ست پس اگر بعد ازین بنیت ترک اکل وشرب کرد واصل نباشد انتهى متفق عليه من حديث ابن عمر وعائشة وابي هريرة وانس وتفرد مسلم باخراجه
عن ابي سعيد وقيل البخاري الى قوله يسقيني واختلاف کرده اند در صوم وصال برای غیر آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعضی مطلق حرام گفته اند کالشوکانی
وغیره ونزد مالک وابو حنیفه نیز جائز نیست وعليه الاكثر وگفته اند حرام بر کسی ست که در مشقت شدید افتد و مباح کسی راست که بروی شاق نیست و اول
رای اکثر ست وهر که قائل تحریم نیست میگوید که اگر حرام می بود وصال نمیکرد آنحضرت با ایشان و مقرر نمیداشت ایشان را بران واین قرینه کراهت ست
وابوداود از مردی از صحابه آورده که نهی کرد آنحضرت از حجامت و مواصلت و حرام نکرد این هردو را بر اصحاب خود و اسنادش صحیح ست و بزار وطبرانی در
اوسط از حدیث سمره آورده نهی کرد رسول خدا از وصال و نیست عزیمت وصال ست مراو را مواصلت صحابه چنانکه ابن ابی شیبه باسناد صحیح آورده که ابن الزبیر
تا پانزده روز وصال میکرد و همچنین از جماعتی جزوی روایت کرده پس اگر ازین نهی تحریم می فهمیدند وصال نمیکردند نیز دال ست بر جواز روایت ابن السکن مرفوعا
کان الله تعالى فرض نکرد صیام لیل را پس هر که خواهد پیروی من کند و نیست او را اجر و گفته که تعلیل بانکه وصال فعل نصاری ست مقتضی تحریم نیست و اعتذار
جمهور از مواصلت آنحضرت که این بطریق تقریع و تنکیل آنها بود واحتمال جواز ش از برای مصلحت نهی ده تاکید زجر ایشان ست زیراکه چون آنها مباشر
وصال شدند حکمت نهی برانها ظاهر شد واین داعی تر شد بسوی قبول نهی مذکور بنا برانچه مترتب شد بران از ملال در عبادت و تقصیر در اهم
ازان یا ارجح تر از وظائف عبادات واقرب تر در اقوال تفصیل ست **وعنه** ای ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من لم يدع قول الزور روزه داریکه ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید وزور قسمی از قول ست
ومراد اینجا شامل قول وفعل ست تا صحیح افتد قول وی والعمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فليس لله حاجة في ان يدع
طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالاتی درانکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را واین کنایت ست از
عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شرعیت آن گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفای نائره نفسانیت ست تا نفس از امارگی براید
ومطمئنه گردد رواه البخاري ودر حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسیار روزه دار ست که نیست او را حاصلی از
روزه خود مگر تشنگی وبسا شب خیز نماز گذار ست که نیست او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری رواه الدارمي مراد دروغ و غیبت و دیگر مناهی
ونماز در زمین مغصوب ست و اعتنا نکردن بجماعت بار عایت ارکان و آداب آن وابو داود در اصحاب السنن واللفظ له وافظ ابو داود
راست حدیث دلیل ست بر تحریم کذب و عمل بران و تحریم سفه بر صائم واین هر دو بر غیر صائم نیز حرام ست مگر آنکه تحریم در حق وی مؤکد تر ست
همچنین تحریم زنا از شیخ و خیلاء از فقیر ودر حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دهد او را کسی یا بد گوید پس باید که بگوید که من روزه دارم و دشنام ندهم
تهدید تنبیه جوابا **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل وهو صائم بود آنحضرت که

بوسه میداد و حال آنکه روزه دار می بود علما گفته اند معنی حدیث آنست که شما را نمی رسد که بوسه گیرید بلکه احتراز کنید از ان و گمان و وهم نکنید که
شما مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم هستید در استباحت قبله چه وی مالک نفس خود بود و مامون بود از ینکه از وقوع در قبله از وی انزال
یا شهوت یا هیجان نفس یا مانند آن پیدا شود و شما مامون نیستید پس طریقه شما کف نفس ست ازان امام محمد در مؤطا گفته باز داشتن خود
ازان افضل ست و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و یباشر وهو صائم و بود که مباشرت میکرد یعنی بشره
و اندام را بشرهٔ زنان و اندام آنها می رسانید و حال آنکه وی روزه دار ست پس مراد بمباشرت ملامست ست و گاهی بمعنی وطی فی الفرج آید
و آن درینجا مراد نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفتم عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتم آیا نیست که آنحضرت مباشر میشد و وی صائم ست
گفت وی مالک تر بود حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش با آنحضرت کرد قرطبی گفته این اجتهاد ست از عایشه رض
و گفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه تنزیهی نه تحریمی اعتقاد میکرد کما یدل له قولها املككم لاربه و در كتاب الصائم قاضی یوسف
از طریق حماد بن سلمه ست که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا و امام محمد در مؤطا گفته مباشرت در حکم تقبیل ست در
ظاهر روایت و مکروه ست مباشرت فاحشه از جهت غلبهٔ خوف فتنه دران و در مؤطای مالک ست ابن عمر نهی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر
نهی میکرد از تقبیل و میگفت نبود از عصمت هیچیکی را آنچه بود مر آنحضرت را در سبل گفته قول وی هو صائم دلالت نمیکند برانکه وی نیز صائمه
می بود ابن حبان در صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعض زنان خود را در فریضه و تطوع بعده باسناد خود روایت کرده که بود آنحضرت
مس نمیکرد روی او را و حال آنکه وی صائمه ست و گفت نیست میان هردو تضاد زیراکه وی مالک ارب خود بود و تنبیه فرمود بفعل خود بر جواز آن برای
کسی که مثل وی صلی الله علیه وسلم مالک نفس خود باشد و ترک کرد استعمال آن وقتی که زن صائمه باشد بنابر علم بانچه ترکیب داده شده است در زنان از
ضعف نزد ورود برانها انتهی قوله لكنه كان املككم لاربه ولیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی لنفسه
ارب بفتح همزه و را بمعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین ست و گاهی روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت ست
و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر اراده عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود و توربشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب ست پس
احسن حمل او ست بر حاجت و بای حال جمع وی ارآب ست مثل جمل و اجمال و در حدیث دلیل ست برانکه ذکر ما یقع بین الزوجین لاباس به ست مگر وقت حاجت
و نهی ازان وقتی ست که بغیر حاجت باشد والله اعلم متفق علیه و ظاهر حدیث باب جواز قبله و مباشرت ست مر صائم را الدلیل التاسی به صلی الله
علیه وسلم و بنابر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده و جواب قاضی ست باباحت بدلیل فعل وی صلی الله علیه وسلم واللفظ لمسلم و این
عبارت را در سبل نگرفته وله عندهما الفاظ ترمذی گفته درین باب ست از عمر بن الخطاب و حفصه و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره و حدیث عایشه رض
حسن صحیح ست و در روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم و می مکید زبان او را رواه ابوداود و این بر تقدیری باشد که آب دهان
در حلق فرو نبرد و گفته که سند این حدیث ضعیف ست زیراکه یکی از روات وی محمد بن دینار الطاحی البصری ست و دیگر سعید بن اوس و هردو ضعیف اند
والله اعلم و زاد فی روایة و زیاده کرد مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در مسئله اقوال ست اول مالکیه را
که مکروه ست مطلقا دوم آنکه محرم ست بقوله تعالی فالآن باشروهن زیراکه در وی منع مباشرت ست در نهایه گفته و جواب داده اند که مراد بمباشرت
درین آیه جماع ست و بیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما افاد حدیث الباب و قومی گفته که حرام ست قبله و هر که تقبیل کرد صوم وے
باطل شد سوم آنکه مباح ست و بعضی ظاهریه مبالغه کرده مستحب گفته اند چهارم تفصیل ست یعنی جوان را مکروه ست و پیر را مباح و این مروی ست

از ابن عباس و دلیلش روایت ابوداود ست که آمد آنحضرت را مردی و پرسید او را از مباشرت صائم پس رخصت کرد او را و آمد دیگری پس پرسید
او را پس نهی کرد از ان پس ناگاه آنکه وی را رخصت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نهی کرده بود جوان بنجم آنکه جائز ست مالک و قادر بر نفس خود را
والا فلا و این مروی ست از شافعی و دلیلش حدیث ابن ابی سلمه است که چون پرسید ازان خبر داد او را مادر او ام سلمه که آنحضرت
این چنین میکند پس گفت ای رسول خدا التحقیق بخشید او تعالی برای تو ما تقدم من ذنبک و ما تاخر پس فرمود انی اخشاکم لله و این دال ست
بر عدم فرق میان شیخ و شاب و الا بیان میکرد آنحضرت آنرا برای عمر لاسیما عمر در ابتدای تکلیف بود در سبل گفته از انچه شناختی ظاهر شد که اباحت
اقوی الاقوال ست و دال ست بران روایت احمد و ابوداود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائم پس آمدم آنحضرت را و گفتم کردم
امروز کاری بس عظیم بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر ده ما را اگر مضمضه کنی بآب و تو صائم باشی گفتم لا باس بذلک پس فرمود ففیم یعنی پس این فکر
در چیست و نیز اختلاف کرده اند در انکه چون بوسید یا دید یا اندام باندام رسانید و انزال کرد یا مذی ریخت شافعی وغیره گویند قضا کند در غیر نظر چون
انزال کند و نیست قضا در امذا و مالک گوید قضا و کفاره در هر دو ست مگر در مذی که صرف قضا ست و ثمه خلافات آخر و الاظهر انه لا قضاء و لا کفارة
الا علی من جامع و الحاق غیر المجامع به بعید انتهی **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم احتجم
وهو محرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود یعنی در حجة الوداع پس محرم را جائز ست که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه موی کنده نشود
و اگر کنده شود جزای آن بدهد **واحتجم وهو صائم** و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صوم بحجامت فاسد نمیگردد و نزد ابوحنیفه مکروه هم نیست و قضا
و کفارت لازم نمیگردد و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میگردد صوم حاجم و محجوم و واجب میگردد بروی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میگردد صوم حاجم و واجب میگردد بروی کفارت
قاله الطیبی رواه البخاری و ابوداود و النسائی و الترمذی و این را طریقی دیگر ست نزد نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیه کرده و درینجا
استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان صیام و احرام زیرا که نبود از شان نبی صلی الله علیه وسلم تطوع بصیام در سفر و نبود محرم مگر آنکه وی مسافر ست
و سفر نکرد در رمضان باحرام مگر در غزوه فتح و نبود دران وقت محرم مصنف در تلخیص گفته گفتم در جمله اولی نظر ست زیرا که کدام مانع ست ازان شاید
یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و مثل این اخبار صحیحه رد نتوان کرد پستر ظاهر شد که بعض روات جمع کردند میان هر دو امر در ذکر و وهم کرد که آن
هر دو معا وقوع یافته و اصوب روایت بخاری ست احتجم وهو صائم و احتجم وهو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی ازین دو امر در حالت مستقله
ولا مانع منه و تحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافر ست و در صحیحین ست که نیست در ما صائم مگر آنحضرت
و عبد الله بن رواحه و مقوی این ست ورود و غالب احادیث مفصل و بعضی از حفاظ گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی ست اول احتجم
وهو محرم دوم احتجم وهو صائم سوم احتجم وهو صائم و احتجم وهو محرم چهارم احتجم وهو صائم محرم پس اول مروی ست بطرق شتی از ابن عباس و متفق علیه ست
از حدیث عبد الله بن بحینه و در نسائی وغیره از حدیث انس و جابر ست و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس روایت کرده لیکن معلول ست
مسموع نیست از حکم و قد رواه ابن سعد من طریق الحجاج عن مقسم و زیاده کرد در آخر آن فلذالک کرهت الحجامة للصائم و حجاج ضعیف ست و قد رواه
البزار من طریق داود بن علی عن ابیه عن ابن عباس و زیاده کرد در آخر آن فغشی علیه و ثالث را بخاری روایت کرده و ظاهر آنست که راوی جمع کرد میان
هر دو حدیث کما قدمناه و رابع را النسائی وغیره از طریق میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده اند و اعله احمد و علی بن المدینی وغیرهما انتهی در
سبل گفته یحتمل که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علحده و قرینه بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام ست **وعن** شداد
بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت ست رضی الله عنه

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى على رجل بالبقيع آمد آنحضرت مردی را ببقیع که مقبرهٔ مدینهٔ مطهره است وهو يحتجم و آن مرد
حجامت میکرد و آنحضرت گیرنده بود دست مرا وقتی که هیجده شب گذشته بود في رمضان از ماه رمضان فقال افطر الحاجم والمحجوم فرمود روزه کشاد
حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزهٔ هر دو وجمهور علما برانند که حجامت نمیشکند روزه را و مکروه نیست صائم را مگر بجهت طریان
ضعف واین مذهب امام ابو حنیفه وشافعی ست وهمین ست مروی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم وباین قائل ست جماعتی از صحابه مثل سعد
بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر وزید بن ارقم وام سلمه وگویند حدیث شداد منسوخ ست بحدیث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عباس متاخر ست
چه وی صاحب آنحضرت بود و سال حجة الوداع که سنه دهم ست وشداد صاحب عام الفتح بود کذا عن الشافعي وگفت شافعی توقی از حجامت احتیاطا
احب ست بسوی من ومؤید نسخ ست حدیث انس در قصهٔ جعفر بن ابی طالب چنانکه بیاید واخرج الحازمي من حديث ابي سعيد مثله ابو محمد بن حزم
گفته حدیث شداد ثابت ست بلا ریب لیکن یافتیم در حدیث که نهی کرد آنحضرت از حجامت صائم را واز مواصلت وحرام نکرد این هر دو را آنفا بر
اصحاب خود واسنادش صحیح ست وروایت کرد ابن ابی شیبه حدیث ابی سعید که رخصت کرد آنحضرت در حجامت صائم را ورخصت نمی باشد مگر
بعد از عزیمت پس این دال ست بر نسخ برابر ست که حاجم باشد یا محجوم وگفته اند دلالت حدیث بر کراهت ست ویدل له حدیث انس الآتی
وگفته اند که این حدیث را آنحضرت در حق دو کس خاص گفت که با حجامت ارتکاب امری دیگر میکردند مفسد صوم یعنی غیبت مردم رواه الطحاوی
عن یزید بن ابی ربیعة عن ابی الاشعث الصنعانی ابن خزیمة درین تاویل گفته انه اعجوبة زیرا که قائل آن نمیگوید که غیبت مفطر صائم ست وگفت
احمد وکدام یک سالم می ماند از ما از غیبت اگر غیبت مفطر صوم ست ما را خود صومی نیست وقد وجه الشافعي هذا القول وحمل کرد شافعی افطار
صوم را بغیبت بر سقوط اجر صائم مثل قوله صلی الله علیه وسلم للمتكلم والخطيب يخطب لا جمعة له اگرچه امر نکرد او را باعاده پس معلوم شد که مراد سقوط اجر ست
ودرین وقت هیچ وجه برای اعجوبه بودن این تاویل نیست کما قاله ابن خزیمة بغوی گفته مراد بافطار تعرض آن هر دو ست بافطار زیرا که حاجم ماموں نیست
از آنکه چیزی از خون بجوف وی برسد نزد مکیدن ومحجوم له ماموں نیست از ضعف قوت بخروج دم وانجام کار افطار باشد رواه الخمسة
الا الترمذي یعنی احمد وابو داؤد ونسائی وابن ماجه وصححه البخاري احمد وابن خزيمة وابن حبان مصنف در تلخیص طرق این
حدیث را باختصار از جماعتی از صحابه آورده ودر سبل گفته اخرجه الايمة عن ستة عشر من الصحابة وحافظ سیوطی در جامع صغیر گفته انه متواتر وحدیث
دلیل ست بر آنکه حجامت مفطر صائم ست چه حاجم وچه محجوم له وباین رفته است گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل واتباع او وابن المبارک واوزاعی واسحٰق
وابی ثور وواجب ست قضا وکفاره وبه قال بعض الشافعية مثل ابن خزيمة وابن المنذر وابن حبان ونقل کرد زعفرانی از شافعی که گفت مروی ست
از آنحضرت که حجامت کرد ووی صائم بود ومروی ست افطر الحاجم والمحجوم له ومن هیچکدام را ازین دو حدیث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند
صائم محبوب تر باشد نزد من واگر بکند حجامت نمیگویم که افطار کرد ترمذی گفت شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت وچون بمصر آمد
میل کرد برخصت انتهی مصنف در فتح الباری گفته بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آنحضرت امثل وارجح ست من حیث
الاسناد وباوجود آن اگر اجتناب کند خوب ست احتیاطا وقیاس موافق حدیث ابن عباس ست زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل
بخارج ودر نمی آید چیزی از خارج بداخل ونیز حجامت موجب ضعف ست وکسر شهوت وموافق مصلحت صیام ست وجماع هم اگرچه همچنین ست
ولیکن ثابت شده است ازان اجتناب بنص ومجمع علیه ست ومحفوظ از صحابه وتابعین وعامهٔ اهل علم عدم افطار بحجامت ست وعلمای حدیث
احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث شداد وتایید مذهب خود ونصرت آن بمعقول ومنقول وگفته اند که زیاده از ده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث را

درین باب وبعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام بحاجم ومحجوم گذشت واین حدیث فرمود مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی نزدیک شده
که حجامت کردید ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است انتهی ذکره الشیخ فی الترجمة وبعضی گویند صرف محجوم را افطار میکند واما حاجم پس
افطار وی نمیشود عمل برین حدیث در طرف اول در سبل گفته لا ادری بالذی اوجب العمل ببعضه دون بعض شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته قوله صلی الله
علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم نص ست در حصول فطر مر هردو را پس جائز نیست اعتقاد بقای صوم هردو با اخبار آنحضرت از فطر این هر دو و این قول مطلق ست
بدون قرینه داله برانکه ظاهرش غیر مراد ست پس اگر جائز باشد اراده مقاربت فطر نه حقیقت وی این حدیث تلبیس باشد نه بیان حکم انتهی در سبل
گفته لا ریب فی ان هذا هو الذی دل له حدیث انس الآتی **عن** انس بن مالك رضي الله عنه قال اول ما كرهت الحجامة
للصائم گفت انس نخست که مکروه داشته شد حجامت برای روزه دار چنین ست که ان جعفر بن ابي طالب احتجم وهو صائم
جعفر برادر علی رضی الله عنهما حجامت کرد واو صائم بود فمر به النبي صلى الله عليه وسلم فقال افطر هذان پس گذشت بوی
آنحضرت و فرمود روزه کشادند این هردو که حاجم ومحجوم اند ثم رخص النبي صلى الله عليه وسلم في الحجامة للصائم پستر رخصت کرد
واجازت داد آنحضرت در خون کشیدن مر روزه دار را فكان انس يحتجم وهو صائم پس بود انس که حجامت میکرد واو روزه دار می بود
رواه الدارقطني وقواه روایت کرد این اثر را دارقطنی وگفت قوی ست ولفظ وی این ست ان رجاله ثقات ولا نعلم له علة واین حدیث
از ادلهٔ نسخ حدیث شداد ست واز وی معلوم میشود که آخر امر رخصت ست بر تقدیر ثبوت کراهت نیز ودر حدیث ابو سعید خدری ست که
فرمود آنحضرت سه خصلت که روزه نمیکشاید روزه دار حجامت وقی واحتلام ست رواه الترمذي ولیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ ست
یعنی شاذ ست وعبد الرحمن بن زید که راوی اوست تضعیف کرده میشود در حدیث وگفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی وبیهقی وروایت
کرده است آنرا ابو داود از مردی از اصحاب صلی الله علیه وسلم وابو حاتم گفته که حدیث ابو داود اشبه ست بصواب وابو زرعه گفته که صحیح ست
وگفت ثابت بنانی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکروه می پنداشتید حجامت را در زمان رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیدا شدن
ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگرداند صوم را و مکروه ست دران رواه البخاري وهم در بخاری ست تعلیقا بود ابن عمر که حجامت
میکرد وحال آنکه صائم ست پستر ترک کرد حجامت کردن را پس بود که حجامت میکرد بشب **وعن** عايشة رضي الله عنها ان النبي
صلى الله عليه وسلم اكتحل في رمضان وهو صائم بدرستیکه آنحضرت سرمه کشید چشم خود را در رمضان وحال آنکه روزه دار بود
ازینجا معلوم شد که سرمه کشیدن زیان نمیکند بروزه وهو قول الشافعي وبعضی مکروه گویند وهو قول سفیان وابن المبارك واحمد واسحق
ومذهب ابو حنیفه رخصت ست ومذهب مالک کراهت ونزد ابو داود ست از انس که بود رسول خدا که سرمه میکرد ودر حدیث دیگر ست
که فرمود پرهیز کنید ازان وهردو ضعیف ست وابن شبرمه وابن ابی لیلی گفته اند که کحل مفطر صوم ست لقوله صلی الله علیه وسلم الفطر مما دخل
ولیس مما خرج واذا وجد طعمه فقد دخل وجواب داده اند که دخول کحل غیر مسلم ست زیراکه چشم منفذ نیست بلکه از مسام می رسد زیراکه انسان
گاهی حنظل را بپای خود می مالد ومزهٔ او در دهن می یابد وحال آنکه روزهٔ او نمیشکند وحدیث الفطر مما دخل را بخاری تعلیقا آورده از ابن عباس
ووصله عنه ابن ابی شیبة وآنکه ابو داود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که فرمود در اثمد لیتقه الصائم پس گفت یحیی بن معین انه حدیث منکر
رواه ابن ماجة باسناد ضعيف زیراکه در سندش بقیه است روایت میکند از سعید بن ابی سعید از هشام وسعید ضعیف ست نووی
گفته اتفاق کرده اند حفاظ برینکه روایت بقیه از مجهولین مردود ست انتهی ولیکن سعید بن ابی سعید مجهول نیست بلکه ضعیف ونام پدرش عبد الجبار ست

علی الصحیح وفرق کرد ابن عدی در سعید بن ابی سعید الزبیدی پس گفت که وی مجهول ست ودر سعید بن عبد الجبار وگفت وی ضعیف ست وحال آنکه هر دو یکی اند وگفت بیهقی لیس بالقوی ورواه البیهقی من طریق محمد بن عبد الله بن ابی رافع عن ابیه عن جده که بود آنحضرت که سرمه میکشید وحال آنکه وی روزه دار ست گفت ابن ابی حاتم عن ابیه که این حدیث منکر ست وگفت در حق محمد که وی منکر الحدیث ست وکذا قال البخاری ورواه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر وسندش مقارب ست ورواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام له من حدیث ابن عمر ایضا ولفظ وی این ست که بیرون آمد بر ما رسول خدا وهر دو چشم او پر انداز اثمد واین در رمضان بود ووی صائم ست ودرین باب از بریره مولاة عایشه نزد طبرانی در اوسط واز ابن عباس نزد بیهقی در شعب الایمان وقال الترمذی لا یصح فیه شئ گفت ترمذی بصحت نرسیده است از حضرت صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی وروایت کرد ترمذی از انس که آمد مردی نزد رسول خدا وگفت که شکایت کردم من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم بدرد آمده پس آیا سرمه کشم در چشم وحال آنکه من روزه دارم فرمود سرمه بکش ترمذی گفت سند این حدیث قوی نیست وابو عاتکه که راوی این حدیث ست ضعیف داشته میشود ورواه ابو داود من فعل انس ولا باس باسناده **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صائم فاکل وشرب فلیتم صومه هر که فراموش کرد روزه را وحال آنکه وی روزه دار ست پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیگردد فانما اطعمه الله وسقاه زیرا که نخورانیده است او را ونوشانیده مگر خدای تعالی واین حکم عام ست در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم ست قضا در روزه رمضان وقیاس همین ست وحکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ایمه این حدیث را قائل میشدم بقضا ودر هدایه گفته که چون ثابت شد این حکم در اکل وشرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در رکنیت حافظ شوکانی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد واما به نسیان پس الحاق کرده اند آنرا بعض اهل علم باکل وشارب ناس وبعض منع کرده اند وراجح الحاق ست انتهی متفق علیه ورواه ابن حبان والدارقطنی وابن خزیمة والحاکم والطبرانی فی الاوسط ولفظ وی این ست چون بخورد روزه دار بفراموشی پس چیزی نیست که آن رزق خداست که راند آنرا او تعالی بسوی وی ونیست قضا بروے وللحاکم وحاکم راست از حدیث ابی هریره من افطر فی رمضان ناسیا فلا قضاء علیه ولا کفارة هر که افطار کرد در رمضان فراموش کننده پس نیست قضا بروی ونه کفاره وهو صحیح واسناد این زیادت صحیح ست ورواه الدارقطنی وابن خزیمة وابن حبان ایضا وسر در معذور داشتن صائم ناسی آنست که صوم را هیئتی یاد دهنده نیست بخلاف صلوة واحرام حج که این را هیآت مذکره است از استقبال قبله وتجرد از جامه دوخته پس صائم احق ست بمعذور داشته شدن در سبل السلام گفته لفظ من فطر عام ست جماع را وتخصیص اکل وشرب بنابر غالب بودن آنهاست در نسیان کما قاله ابن دقیق العید وحدیث دلیل ست برآنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد بنسیان روزه وی نکشاد بدلیل قول وی فلیتم صومه باآنکه وی صائم ست حقیقة ودرین قول جمهور ست وبعضی بافطار رفته اند زیرا که امساک از مفطرات رکن صوم ست پس حکم وی حکم کسی ست که رکنی از نماز فراموش کرده وواجب ست بروی اعاده واگرچه ناسی ست وتاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را بآنکه مراد از آن فلیتم امساکه عن المفطرات وجواب داده اند که قوله فلا قضاء علیه ولا کفارة صریح ست در صحت صوم ناسی وعدم قضای او واخراج کرد دارقطنی اسقاط قضا را در روایت ابی رافع وسعید مقبری وولید بن عبد الرحمن وعطا بن یسار کلهم عن ابی هریره وفتوی داده است بآن جماعتی از صحابه منهم علی رضی الله عنه وزید بن ثابت وابی هریرة وابن عمر قاله ابن المنذر وابن حزم ودر سقوط قضا احادیث ست که بعض او مشد بعض ست وتمام ست احتجاج بدان واما قیاس بر نماز پس قیاسی

فاسد الاعتبار زيرا كه در مقابله نص ست با آنكه در اصل منازع ست واحمد از مولاة بعض صحابيات آورده كه وى بود نزد آنحضرت پس آورده شد يك قصعه از ثريد پس خورد از ان پستر ياد كرد كه وى صائمه بود پس گفت او را ذو اليدين اكنون بعد از آنكه سير شدى پس گفت او را آنحضرت صلعم تمام كن روزه خود را پس نيست آن مگر رزق كه راند آنرا خداى تعالى بسوى تو وروايت كرد عبد الرزاق كه انسانى آمد بسوى ابوهريره وگفت او را صبح كردم صائم وخوردم طعام گفت لا باس گفت پستر داخل شدم بر انسان وفراموش كردم وخوردم ونوشيدم گفت لا باس اطعمك الله وسقاك گفت پستر در آمدم بر ديگرى پس نسيان كردم پس خوردم طعام گفت ابوهريره انت انسان لم تتعود الصيام **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذرعه القيء فلا قضاء عليه كسيكه سبقت كند وغلبه آرد او را قى پس نيست بروى قضا يعنى مبطل روزه نيست زيرا كه عدم قضا فرع صحت ست ومن استقاء فعليه القضاء وكسيكه قى كند بقصد پس بروى قضاست كه مبطل صوم ست اما كفارت نيست نزد اكثر واين هر دو صورت مطلق ست كه قى پرى دهن باشد يا كمتر ازين اين ست مذهب ائمة ثلثة واما نزد حنفيه پس امام محمد موافق ائمه است در اطلاق صورتين از جهت اطلاق حديث وابويوسف مقيد ميگرداند تعمد را بملأ فم پس اگر قليل باشد قضا نكند چنانكه در حديث ست در هدايه مذهب ابوحنيفه ذكر نكرده اما در بعضى از شروح وى گفته كه قول محمد روايتى ست از ابوحنيفه شيخ در ترجمه گفته امام محمد در موطاى خود نوشته كه همين ست قول ابي حنيفة انتهى وحكايت كرده است ابن منذر اجماع بر آنكه تعمد قى مفسد صيام ست شوكانى گفته در وى نظر ست زيرا كه ابن مسعود وعكرمه وربيعه گفته اند كه مفسد نيست مطلقا خواه قى غالب باشد يا مستخرج تا وقتى كه چيزى را باختيار خود نه برگرداند واستدلال كرده اند باين حديث كه افطار نميكند صوم را سه چيز يكى قى دوم حجامت سوم احتلام واين را ترمذى وبيهقى باسناد ضعيف روايت كرده اند زيرا كه در سندش عبد الرحمن بن زيد بن اسلم ست واو ضعيف ست وبر فرض صلاحيت او براى استدلال معارض نتواند شد بحديث ابوهريره زيرا كه آن مطلق ست واين مقيد انتهى ودر سبل گفته جواب داده اند بحمل وى بر غلبه قى جمعا بين الادلة وحمل عام بر خاص با آنكه عام صحيح نيست وخاص ارجح از وى سندا پس عمل بروى اولى باشد واگر چه معارض او ست برائت اصليه انتهى گويم ترمذى گفته كه حديث مذكور غير محفوظ ست ونيز روايت كرده است آنرا ابوداود ودارقطنى از مردى از اصحاب آنحضرت صلى الله عليه وسلم وابوحاتم گفته حديث ابو داؤد اشبه ست بصواب وابوزرعه گفته اصح ست پس قى عمد مبطل صوم باشد گو كفاره مباش در مصفى گفته آيا افساد استقاء صوم را از جهت عين اوست پس فاسد كند اگر چه يقين باشد كه چيزى بجوف رجوع نكرده است يا از جهت آنكه مظنه رجوع ست پس اگر يقين شد كه چيزى رجوع نكرده است فاسد نشود وتحقيق نزديك فقير آنست كه استقاء بمنزله نوم ست كه شارع آنرا مظنه رجوع ساخته در جائى كه اختيار نيست عفو فرموده است ودر جائيكه باختيار ست حكم بفساد صوم نموده است چنانكه نوم را مظنه خروج ريح گردانيده ليكن چون شارع خود نصب علت فرموده است حكمى عليحده پيدا شد دائر بر علت خود پس حق آنست كه وى مفسد ست از جهت مظنه رجوع ليكن اگر يقين باشد كه هيچ چيز رجوع نكرده است نيز قضا لازم آيد بجهت آنكه علتى كه شارع نصب كرده ست يافته شد اگر چه حكمت موجود نيست مانند مسافر مترفه كه اصلا حرج ندارد انتهى **رواه الخمسة** يعنى احمد وابوداود ونسائى وترمذى وابن ماجه ونيز دارمى وابن حبان ودارقطنى وحاكم واو را الفاظ ست از حديث ابوهريره **واعله احمد** واعلال كرده است آنرا امام احمد با آنكه غلط ست وگفت ابوحاتم منكر ست زيرا كه در وى سليمان بن قرم الضبي البصري النحوي ست ووى رافضى ست اما توثيق كرد او را احمد وغيره واخرج له البخاري ومسلم متابعة ودر سناد ترمذى گفته اين حديث غريب ست نمى شناسم او را مگر از حديث هشام از محمد از ابي هريره متفرد ست بدان عيسى بن يوسف وگفت محمد يعنى بخارى گمان نمى برم اين حديث را كه محفوظ باشد انتهى ومحفوظ مقابل شاذ ست وگفت بخارى مروى ست

از غیر وجه و صحیح نیست اسناد او و گفت دارمی زعم کرده اند اهل بصره که هشام وهم کرده است دران و گفت ابو داؤد و بعض حفاظ که نمی بینیم آنرا محفوظ و انکار کرد آنرا احمد و گفت در روایت خود لیس من ذا شئ گفت خطابی اراده میکند که آن غیر محفوظ ست و نقل کرد مهنا از احمد که حدیث کرد بآن عیسی و نیست در کتاب وی غلط کرد دران و نیست آن از حدیث وی و گفت حاکم صحیح ست بر شرطهما و اخرجه من طریق حفص بن غیاث واخرجه ابن ماجه ایضا و قواه الدارقطنی و لیکن قوی گفته است آنرا دارقطنی و گفت اسنادش صحیح ست **وعن** جابر بن عبد الله رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکة فی رمضان بیرون آمد آنحضرت در سال فتح بسوی مکه در رمضان در سنه هشتم از هجرت و ابن اسحق وغیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشر از رمضان فصام حتی بلغ کراع الغمیم تا آنکه رسید کراع غمیم را بضم و تخفیف را و فتح غین معجمه موضعی ست میان مکه و مدینه نزدیک بعسفان بر سه میل ازوی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثم دعا بقدح من ماء پستر طلبید قدحی از آب فرفعه پس برداشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پستر نوشید آب را فقیل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آنحضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بروزه ماندند و افطار نکردند یا این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنکسانند بیفرمانی کنندگان آنکسانند بیفرمانی کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول را صلی الله علیه وسلم و قبول نکردند رخصت خدای عز وجل را و وارد شده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورده شود عزیمتهای او نه ازان جهت که روزه داشتن حرام ست چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد و در حدیث ابن عباس ست که بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید عسفان را پستر طلبید آب را و برداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود تا به بینند آنرا مردم پس افطار کرد تا آنکه قدوم آورد بمکه و این واقعه در رمضان بود و بود ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند رواه البخاری و مسلم شوکانی گفته مذهب جمهور رخصت صوم ست در سفر و مروی ست از بعض ظاهریه و محکی ست از ابو هریره که فطر در سفر واجب ست و روزه کافی نیست انتهی **وفی لفظ** و در روایتی این ست قیل له گفته شد مر آنحضرت را ان الناس قد شق علیهم الصیام وانما ینتظرون فی ما فعلت بدرستیکه مردم دشوار آمد بر ایشان روزه و جز این نیست که نگرانی میکنند در چیزی که بعمل آری تو فدعا بقدح من ماء بعد العصر فشرب پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر و نوشید آب را در معنی گفته اختلاف کرده اند سلف در صوم مسافر و افطار که کدام یک ازین بهتر ست قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر ست در حق کسی که در مشقت نیندازد او را صوم و فطر صوم بهتر ست کسی را که مشقت رساند او را و اگر کسیکه قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول رخصت را رواه مسلم در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه مسافر راست که روزه نهد و افطار کند و او راست کشادن روزه و اگرچه اکثر روز صائم بوده باشد و خلاف کرده است درین طرف اول داود و گفت کافی نیست مسافر را صوم لقوله تعالی فعدة من ایام اخر و لقوله اولئك العصاة و قوله لیس من البر الصیام فی السفر و خلاف کرده اند او را جماهیر و گفته اند که مجزی ست صوم لفعله صلی الله علیه وسلم و بنا بر آنکه نیست در وی دلیل بر عدم اجزاء و قوله اولئك العصاة بنا بر مخالفت ایشان ست امر او را با فطار و حال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان و در وی این ست که نیست در حدیث که امر کرده باشد ایشان را بلکه فعل وی مقتضی وجوب ست و اما حدیث لیس من البر پس در حق کسی ست که روزه بروی دشوار ست آری عام استدلال بتحریم صوم در سفر بر کسیکه شاق ست بروی روزه زیرا که افطار کردن آنحضرت بهمین جهت ست که آنها گفتند روزه بر ایشان دشوار ست

پس آنانکه روزه گرفتند بعد از ان صوف کرد آنهارا بعصات واما جواز فطار واگرچه اکثر روز صائم بوده باشد پس مذهب جمهور جواز اوست وتعلیق کرده است
شافعي قول را بآن در بویطي بر ثبوت حدیث وگفته هرکه صبح کرد در حضر در حالیکه صائم ست لپستر سفر کرد پس نیست او را اینکه افطار کند مگر آنکه
ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد در روز کدید وگفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه وکدید هشت روز ست ومراد بحدیث
آنست که آنحضرت روزه نداشت روزها در سفر لپستر افطار کرد وبخاري ترجمه کرده است بران باب را که اذا صام ایاما من رمضان ثم سافر
واحمد واسحق گویند جائز ست او را افطار بعد در امدن بسفر وظاهر حدیث با ایشان ست زیراکه وی مسافر ست واما افضل پس مذهب ابو حنیفه
وشافعي ومالک وثوري وجز ایشان آنست که صوم افضل ست مسافر را اگر مشقت وضرر نباشد پس اگر متضرر شود پس فطر افضل ست واوزاعي
وسعید بن المسیب واحمد واسحق وغیرهما گفته اند فطر افضل ست مطلقا واحتجاج کرده اند باحادیثی که احتجاج کرده است بدان قائل عدم اجزای صوم
وگویند که این احادیث اگرچه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزه بن عمرو که بیاید وقوله من احب ان یصوم فلاجناح علیه بنفي جناح مفید لاباس
بست نه آنکه محرم ست وافضل نیست وحجت قائل افضلیت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اسفار همین صوم بود ولیکن
لابدست از دلیل بر اکثریت آن وتاویل کرده اند احادیث منع را بآنکه در حق کسی ست که صوم بروی شاق ست وبعضی گویند هرچه آسان تر ست
همان افضل ست وبعضی گویند صوم وافطار هردو برابر ست زیراکه احادیث درین باب متعادل آمده واین ظاهر حدیث انس ست که سفر کردیم
با رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر مفطر ونه مفطر بر صائم **وعن** حمزة بن عمرو الاسلمي کنیت وی ابو صالح یا ابو محمد ست معدود ست
در اهل حجاز روی عنه ابنه محمد وعایشة وغیرهما مات سنة احدی وستین وله ثمانون سنة رضي الله عنه انه قال یا رسول الله اجد في
قوة علی الصیام في السفر فهل علي جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یابم من در خود قوت بر روزه داشتن در سفر پس آیا هست
بر من گناه فقال هي رخصة من الله فرمود این افطار رخصت ست از خدای عز وجل فمن اخذ بها فحسن پس کسیکه اخذ کرد برخصت
وعمل کرد بران پس نیک ست نظر بشهود کرم وتیسیر الٰهی وعجز وضعف خود ومن احب ان یصوم فلاجناح علیه وکسیکه
دوست داشت که روزه دارد پس نیست گناه بروی ودرین اشارت ست بافضلیت افطار وظاهرش تخییر ست میان صوم وفطر ودلیل
برجواز صیام در سفر رواه مسلم بالجمله احادیث در صوم وفطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تعرض بافضلیت یکی وبعضی در
تخییر وبعضی در جواز افطار وذم صیام در تفاوت احوال واوقات وازینجا اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار وصیام هردو جائز اند
واصله في المتفق علیه واصل این حدیث در بخاري ومسلم ست از حدیث عایشه باین لفظ که ان حمزة بن عمرو سال بدرستیکه حمزه
بن عمرو سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر وبود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار واگر میخواهی افطار کن
ظاهر آنست که بحال وی روزه وافطار هردو برابر بود مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده است ابن حزم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مگر صوم تطوع را بدلیل قولش در روایتی نزد یک مسلم که اني اسرد الصوم لیکن نقض کرده میشود بروی این ادعا باینکه نزد ابو داود ست
در روایت صحیحه که وی سوال نکرد مگر از فرض وصححها الحاکم انتهی ودر سبل گفته استدلال کرده است باین حدیث قائل عدم کراهت صوم دهر
زیراکه وی آنحضرت را خبر کرد بسرد صوم وآنحضرت او را مقرر داشت وانکار نکرد وی ووی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد
وقتی که از ادای واجب عاجز نگردد وحقی بسبب آن فوت نشود وبشرط فطر عیدین وتشریق واما انکار آنحضرت بر ابن عمرو صوم دهر را پس
معارض این نیست زیراکه آنحضرت ضعف وی از ان دریافته ودر واقع نیز همچنین بود زیراکه وی در آخر عمر ضعیف گشته ومیگفت یالیتني

قبلت رخصة صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را و اگرچه قلیل می بود و حث میکرد ایشان را بران انتهی گویم مذہب مختار حنفیه و امام مالک آنست که چون ایام منهیه را افطار کند در صوم دهر هیچ باک نیست کذا فی العالمگیریه

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال رخص للشيخ الكبير ان يفطر رخصت کرده شد پیر کلان سال را در افطار کردن ويطعم عن كل يوم مسكينا و بخوراند هر روز یک مسکین را ولا قضاء عليه و نیست قضا بر وی در مصفی گفته و حکم پیر کبیر السن کسیکه ضعف دارد در جبلی یا عارض که شفا ازان متوقع نیست و قدرت بر صوم با آن ضعف نمیدارد و آیا این فدیه بر سبیل وجوب ست یا بر سبیل استحباب شافعی را درین مسئله دو قول ست اظهر آنست که بر طریق وجوب ست زیرا که عوض قضاست و بقیاس اطعام ازمرده و اگر کسی اطعام نتواند آیا از ذمه او مطلقا ساقط میشود تا یافتن قدرت ظاهر اول ست مانند صدقة الفطر انتهی در سبل گفته در مسئله اختلاف ست در میان سلف جمهور گویند اطعام لازم ست در حق کسی که طاقت صیام ندارد از پیری و در حق غیر وی منسوخ ست و جماعتی از سلف گفته اطعام منسوخ ست و نیست اطعام بر کبیر نزد عدم طاقت صیام و مالک گفته مستحب ست او را اطعام و قیل غیر ذلک و اظهر همان ست که ابن عباس گفته و مراد بشیخ کسی ست که عاجز است از صوم و ظاهر آنست که حدیث موقوف ست و محتمل که مراد آن باشد که آنحضرت رخصت کرد و تغییر صیغه بجهت حصول علم ست بآن زیرا که ترخیص بطریق توقیف می باشد و محتمل که ابن عباس آنرا از آیه کریمه فهمیده باشد و هو الاقرب انتهی گویم مراد بآیه کریمه قول وی تعالی ست وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين و در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ ست شوکانی گفته در صحیحین ست از حدیث سلمة بن الاكوع که چون نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند و بجای آن فدیه دهند پس نازل شد بعد او آیتی و نسخ کرد آنرا و رواه احمد و ابو داود من حديث معاذ بنحو ما تقدم بزيادة فمن شهد منكم الشهر فليصمه یعنی این ناسخ اوست و گفته اند منسوخ شده است بقوله وان تصوموا خير لكم پس این آیات ثابت کردند صوم را بر مقیم صحیح و رخصت کردند مریض و مسافر را در افطار و ثابت کردند اطعام برای پیر که روزه نمی تواند داشت انتهی گویم در دارقطنی و حاکم ست از ابو داود من حديث سعيد بن جبير عن ابن عباس نحوه وله طرق فی سنن البيهقي واخرجه الحاكم في المستدرك من طريق عكرمة عنه نحوه و زیاده کرد که نیست قضا بر وی و درین باب ست از ابن عمر نزد یک دارقطنی بروایت نافع از وی که هرکه دریافت او را رمضان و نبود که روزه داشتی آن رمضان را پس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین را یک مد از گندم و نیست بر وی قضا و درین باب ست از انس بروایت شافعی از مالک که انس بن مالک چون پیر شد قادر نبود بر صیام پس فدیه میداد و رواه البيهقي من حديث قتادة عن انس موصولا مصنف در تلخیص گفته و تعلیق کرده است این را بخاری در صحیح خود و ذکر کرده ام من آنرا بطرق کثیره در تعلیق التعلیق گفت ابن عبد البر رواه الحمادان و معمر عن ثابت که چون پیر شد انس تا آنکه نمی توانست روزه داشت پس افطار میکرد و میخورانید و درین باب ست اثر ابی هریره رواه البيهقي من حديث عطاء که وی شنید او را که میگفت کسیکه دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بر وی ست هر روز را مدی از گندم انتهی و قوم گفته این آیت غیر منسوخ ست منهم ابن عباس کما نهاه و مروی ست از وی که میخواند وعلى الذين يطوقونه ای يكلفونه ولا يطيقونه و می گفت نیست منسوخ بلکه در حق شیخ کبیر و زن سالخورد ست ابن عبد البر گفته مروی ست این قراءت بطرق از ابن عباس و عائشه و مجاهد و جماعه انتهی و در سنن دارقطنی ست از ابن عباس وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين واحد فمن تطوع خيرا قال زاد مسكينا فهو خير له وقال ليست بمنسوخة الا انه رخص للشيخ الكبير الذي لا يستطيع الصيام و اسنادش صحیح و ثابت ست و در وی دلالت ست بر انکه رخصت نیست مگر پیر را که روزه نمیتوانست داشت یا بیماری که شفا نمی یابد گفت و این صحیح ست و در روایتی قدر اطعام نصف صاع از حنطه آمده و هم دارقطنی

ازابن عباس و ابن عمر در حامل و مرضع آورده که [redacted] ونیست قضا و اخرج مثله عن جماعة من الصحابة وانهما یطعمان کل یوم
مسکینا و از انس بن مالک روایت کرده که ضعیف شد سالی از صوم پس ساخت جفنه از ثرید و طلبید سی مسکین را و سیر بخورانید ایشان را گوییم از
بعض کتب لغت ظاهر ست که همزۀ اطاقت برای سلب ست پس معلوم شد که آیت غیر منسوخ ست در مصفی ست بغوی گفته علما مختلف اند
در شیخ فانی و حامل و مرضع پس شیخ فانی را غیر از فدیه لازم نیست و فدیه سنت ست نزدیک مالک و واجب ست نزدیک غیر او و حامل که بترسد
بر ولد خود قضا کند بغیر اطعام نزدیک مالک و ابو حنیفه زیرا که وی بمنزلۀ بیمار ست و اسحق بن راهویه گفته ست که حامل و مرضع اگر خواهند
اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر اطعام مترجم گوید این قول اخیر بتطبیق ادله مناسب تر می نماید والله اعلم مسئله
آیا حکم مرضع مثل حکم حامل ست ظاهر آنست که مثل اوست و در حکم مرضع ست کسی که افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن انتهی
رواه الدارقطني والحاكم وصححاه روایت کردند این را دارقطنی و حاکم و گفتند که صحیح ست و دل له الاحادیث کما تقدم وعن
ابي هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي گفت آمد مردی که نامش سلمه یا سلمان بن صخر البیاضی بود نزد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم فقال هلكت و گفت هلاک شدم من یعنی بیفتادم در گناه و در روایت دارقطنی در علل بسند جید باین لفظ ست
که آمد بادیه نشینی در حالیکه طپانچه زد روی خود را و میکند موی خود و میزد سینۀ خود را و میگفت هلاک شد ابعد و روا مالک عن سعید بن المسیب مرسلا
و در روایتی از دارقطنی باین لفظ ست که گفت هلکت واهلکت یعنی هلاک شدم و هلاک کردم زن خود را با فگندن او در گناه و زعم کرد خطابی که متفرد ست
بآن یعلی بن منصور از ابن عیینه و ذکر کرد بیهقی که حاکم نظر کرد در کتاب یعلی بن منصور پس نیافت این لفظ را در ان و اخراج کرد آنرا از روایت اوزاعی
و ذکر کرد این لفظ داخل شد در حدیث بعض رواة و صحابه آنرا ذکر نکرده اند مصنف در تلخیص گفته رواه الدارقطنی من روایة سلامة بن روح
عن عقيل عن ابن شهاب والله اعلم یارسول الله قال وما اهلكك فرمود چه چیز هلاک کرد ترا قال وقعت على امراتي في رمضان گفت
افتادم بر زن خود در رمضان فقال هل تجد ما تعتق رقبة فرمود آیا می یابی چیزی که آزاد کنی بنده را قال لا گفت نمی یابم قال فهل
تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين فرمود پس آیا میتوانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال فهل تجد
ما تطعم ستين مسكينا فرمود پس آیا می یابی چیزی که بخورانی شصت مسکین را جمهور بر انند که هر مسکین را یک مد طعام ست که
ربع صاع باشد ظاهر مفهوم آنست که نیست کافی مگر اطعام این عدد پس اقل ازان مجزی نباشد و حنفیه گویند کافی ست صرف آن در
یک کس در قدوری گفته اگر یک مسکین را شصت روز بخوراند مجزی باشد نزد ما و اگر در یک روز بدهد کافی نشود مگر از یک روز قال لا
گفت نمی یابم و این ظاهر ست در آنکه مرتب ست حساب مذکور پس کافی نباشد عدول ازان بسوی ثانی با امکان اول و نه بسوی ثالث
با امکان ثانی بجهت وقوع وی مرتب در حدیث صحیحین و روایت کرده است زهری ترتیب را از سی کس یا زیاده و روایت تخییر مرجوح ست
با ثبوت ترتیب در صحیحین و مؤید اوست که وقوع آن در کفارۀ ظهار و این کفاره مشابه اوست کذا فی السبل ثم جلس پس بنشست آنمرد
فاتي النبي صلى الله عليه وسلم بعرق فيه تمر پس آورده شد آنحضرت بزنبیلی یافته شده از برگ خرما که در وی خرما بود و عرق
بفتح عین و را و بسکون نیز آمده و در روایتی آمده که عرق زنبیل سطبر که در وی پانزده صاع تا بست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد ست
فقال تصدق بهذا فرمود تصدق کن بر فقرا این از کفارت خود فقال پس گفت آنمرد اعلى افقر منا آیا تصدق کنم بر فقیر تر
از خود فما بين لابتيها اهل بيت احوج اليه منا پس نیست میان دو سنگستان مدینه اهل خانۀ فقیر تر و محتاج تر بسوی آن

از اہل خانہ ما فضحک النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتی بدت انیابہ پس خندہ کرد آنحضرت تا آنکہ پیدا آمد نابہای آنحضرت وناب
دندان پیشین ودر سباع دندان پیشک میگویند وآن دندانہاست متصل رباعیات ودر بعض روایات نواجذہ آمدہ عوض انیابہ وآن دندانہاست
در نہایت دہان کہ آنرا ضرس العقل وضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ وکمال عقل برآیند وپیدا آمدن آنہا نزد خندہ ممکن نیست می گویند کہ مراد
بدان مطلق دندانہاست ثم قال اذہب فاطعمہ اہلک پس فرمود برو وبخوران تمر را اہل خانۂ خود را ودر روایت نسائی باین لفظ ست
اطعمہ عیالک ودرینجا دو قول ست یکی آنکہ این کفارہ ست واز قاعدۂ کفارات آنست کہ صرف کردہ نشود در نفس لیکن آنحضرت مخصوص کرد
او را بدان ورد کردہ اند کہ اصل عدم خصوصیت ست دوم آنکہ کفارہ ساقط ست از وی بنابر عسر وی ودلیل لہ حدیث علی علیہ السلام کلہ انت وعیالک
فقد کفر اللہ عنک مگر آنکہ این حدیث ضعیف ست یا آنکہ صدقہ باقی ست در ذمۂ او وانچہ آنحضرت او را بخشیدہ صدقہ است بروی وبر اہل وے
بجہت آنکہ آنمرد در غایت احتیاج یافت بغوی گفتہ شافعی گفتہ چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت آخر گردانید کفارت را تا وقت یسر
وامر کرد او را کہ آن تمر در حاجت خود صرف نماید انتہی ودر مصفی گفتہ درین حدیث دو احتمال ست یکی آنکہ کفارہ مستقر شد در ذمۂ او پس وقتیکہ
قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکہ ساقط شود مثل صدقۃ الفطر وسکوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مؤید ثانی ست انتہی وشیخ در
ترجمہ گفتہ خوردن اہل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما براین اند وبعض بر آنند کہ مخصوص ست بآنمرد وبعضی گفتہ اند منسوخ ست
وقول قدیم ہمانست کہ گفتہ شد انتہی گویم حدیث مطلق ست ودلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت ونسخ ہر دو نظر ست رواہ السبعۃ
یعنی بخاری ومسلم واحمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجہ در سبل گفتہ حدیث دلیل ست بر وجوب کفارہ بر مجامع در نہار رمضان عامدا وذکر
کرد نووی کہ این اجماع ست معسر باشد یا موسر پس معسر ثابت ست در ذمۂ او بر یکی از دو قول شافعیہ دوم آنکہ مستقر نیست بر ذمۂ او زیراکہ
آنحضرت بیان نکردہ کہ کفارہ بروی باقی ست واختلاف کردہ اند در رقبہ زیراکہ درین حدیث مطلق آمدہ وجمہور تقیید کردہ اند آنرا بمؤمنہ حملا
للمطلق ہنا علی المقید فی کفارۃ القتل وگویند کلام اللہ در حکم خطاب واحد ست پس مترتب باشد در وی مطلق بر مقید وحنفیہ گویند حمل
مطلق بر مقید مطلق نباید کرد پس کافی ست رقبۂ کافرہ وگفتہ اند درینجا تفصیل ست یعنی تقیید مطلق جائی ست کہ قیاس مقتضی تقیید باشد
پس این تقیید بقیاس خواہد بود ہمچو تخصیص بقیاس واین مذہب جمہور ست وعلت جامعہ درینجا آنست کہ این کفارہ است از گناہی کہ مکفر
خطیئہ ست والمسئلۃ مبسوطۃ فی الاصول وجماعتی گفتہ کہ کفارہ اصلا واجب نیست نہ بر معسر ونہ بر موسر زیراکہ آنحضرت خوردن آن برای
وی مباح کردہ اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا واین استدلال غیر ناہض ست زیراکہ امر ظاہر در وجوب ست واباحت اکل دال ست
بر کفارہ بودن آن بلکہ در وی احتمالات ست کہ گذشت ومہدی در بحر استدلال کردہ است بر عدم وجوب آن بآنکہ آنحضرت او را فرمود استغفر اللہ
وصم یوما مکانہ وذکر نکرد کفارہ را وجوابش آنست کہ روایت امر بکفارہ ازین حدیث کہ نزد سبعہ است ثابت شدہ انتہی حافظ شوکانی گفتہ وہمین ست
کفارۂ ظہار وگفتہ اند کہ واجب نیست کفارہ بر کسیکہ افطار کرد عمدا بہر سبب کہ باشد بلکہ فقط بجماع ولیکن نیست در جماع مرد با زن خود مگر ہمان کفارہ کہ
در اکل وشرب بود زیراکہ این ہمہ حلال ست وحرام نشدہ مگر بعروض صوم وواقع ست در روایتی ازین حدیث کہ مردی افطار کرد ونیست ذکر جماع کردن
او انتہی ولفظ مختصر وی این ست وبر کسیکہ افطار کند بعمد کفارت ست ہمچو کفارۂ ظہار بحدیث مجامع در رمضان بغوی گفتہ واگر افطار کند باکل وشرب
پس مانند افطار بجماع ست در وجوب کفارت نزد ابوحنیفہ ومالک وکفارہ مخصوص ست بجماع دون اکل وشرب نزدیک شافعی واحمد واللہ اعلم ودر
مصفی گفتہ معمول درین باب حدیث متصل ابوہریرہ است پس انچہ در حدیث ابن المسیب آمدہ ست از اہدای بدنہ ماخوذ نیست وانچہ تفسیر او ست

مثل بیان عرق ماخوذست **مسئله** هر کرا این حادثه پیش آید بروی واجب ست انچه در حدیث آمده وچون آنحضرت تنصیص نمود بروصف عام
که علت این حکم باشد از وصفی که علت آن زائد را بود چاره نیست وفقها دران وصف مختلف شدند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که مؤثر
مجموع چند چیزست افساد صوم ادای رمضان عمدا بجماع که آثم شده است بآن بسبب معنی صوم پس بر مجامع ناسی کفاره نیست زیرا که روزه او
فاسد نشده ونه برکسیکه نیت روزه نکرده است اصلا ونه بر مفسد صوم نفل ونذر وقضای رمضان ونه بر مفسد باکل وشرب واستمناء واستقارت
ونه بر مسافر که جماع کند به نیت ترخص سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بآن جماع ونه برکسیکه خطا کرده است در اجتهاد خود
پس گمان کرد لیل را وبحقیقت نهار بود ونه برکسیکه فعلی که مفطر نیست ازوی بوقوع آمده واو اعتقاد کرد که مفطرست بعد ازان بنا برآن فعل
جماع کرد ونه برکسیکه زنا کند بنسیان یا در حال سفر زیرا که آثم درین صورت بجهت معنی زناست نه بجهت تعرض صوم وغیر جماع را بر جماع حمل
نتوان کرد زیرا که جماع افحش ست ولهذا در اعتکاف اکل وشرب جائز داشتند جماع را نه وغیر ادای رمضان را بر ادای رمضان ونه خطا وجهل را بر تعرض صوم
عمدا انتهی در سبل گفته امر نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین روایت بقضای آن روز که دروی جماع کرده لیکن در روایت ابوداؤد از حدیث ابو هریره
این لفظ آمده کل انت واهل بیتک وصم یوما واستغفر الله انتهی گوییم ابن حزم اعلال کرده است این روایت را به هشام بن سعد وقد تابعه ابراهیم بن سعد کما رواه ابو عوانة
فی صحیحه ورواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس وعبد الجبار بن عمر وعن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة وهو وهم فی اسناده کذا
فی التلخیص ولیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ایام اخر ودر قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیرا که آنحضرت
امر نکرد او را مگر بکفاره لا غیر وجواب داده اند که آنحضرت اتکال کرد برانچه از آیه کریمه معلوم فرموده که این حکم واجب ست بر مرد وامانی که جماع
کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث برانکه لازم نیست مگر یک کفاره ونیست واجب بر زن وهو الاصح من قولی الشافعی
وبه قال الاوزاعی وجمهور گویند بر زن نیز واجب ست وآنحضرت که ذکر آن نکرده با زوج بجهت آنست که وی با عتراف نکرده واعتراف زوج
موجب کفاره بروی نیست یا باحتمال آنکه زن صائمه نبود باین طریق که طاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر وبیان حکم در حق مرد مثبت حکم ست در
حق زن نیز بنا برانچه معلوم ست از تعمیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گوییم وارد شده است امر بقضا در حق زن
نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد ولفظ وی این ست وامرءان تصوم یوما مکانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة ست ودروی کلامی ست
معروف ودر مصفی گفته درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بروی وبر زن واجب نباشد
ویحتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم او ست از حکم مرد چنانکه حد زنا بر هر دو واجب میشود وغسل بر هر دو واجب میشود وظاهر آنست که اگر در روز تعرض صوم کرد بجماع
دو کفاره لازم آید وتداخل کفارات امری ست که از شرع نصی بران دلالت نمیکند وآیا قضا یوم افساد لازم ست همراه کفاره ظاهر آنست
که لازم ست انتهی واللفظ لمسلم ولفظ حدیث مر مسلم راست واخرجاه ایضا من حدیث عایشة وله الفاظ عندهما در سبل گفته ان هذا
حدیث جلیل کثیر الفوائد ومصنف در فتح الباری گفته انه قد اعتنی بعض المتاخرین ممن ادرک شیوخنا بهذا الحدیث فتکلم علیه فی مجلدین جمع
فیهما الف فائدة وفائدة انتهی انچه ما ذکر کردیم دروی کفایه است وشارح مغربی دروی تطویل کرده نقلا عن فتح الباری **وعن** عایشة
وام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصبح جنبا من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد
درحالیکه جنب ست از جماع ودر روایتی باین لفظ ست که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان وحال آنکه وی جنب می بود
از غیر احتلام وباین رفته اند جمهور وگفت نووی اجماع ست ثم يغتسل ويصوم ودر روایتی بجای ثم فا آمده یعنی پس تر غسل میکرد از جماع

بعد از صبح و روزه میداشت متفق علیه و گفت بخاری حدیث عایشه اقوی ست از روی سند و گفت ابن عبد البر انه صح و تواتر و آنکه
در حدیث ابو هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون ندا کرده شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب ست پس روزه ندارد آن روز
رواه احمد و ابن حبان پس جواب داده اند از ان جمهور که این منسوخ ست و ابو هریره از ان رجوع کرده چون حدیث عایشه و ام سلمه بوی رسید
و فتوی داد بقول این هر دو صحابیه و دال ست برای نسخ حدیث عایشه که آمد مردی آنحضرت را در حالیکه استفتا میکند از وی و عایشه رض
می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا در می یابد مرا نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس فرمود آنحضرت و انا تدرکنی الصلوة و انا جنب
فاصوم پس گفت آن مرد نیستی تو مثل ما ای رسول خدا قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود و الله انی لارجو ان اکون اخشاکم لله و اعلمکم
بما اتقی و بنسخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیر هما و این حدیث دافع قول کسی ست که میگوید که این خاص ست با آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وزاد مسلم في حديث ام سلمة ولا يقضي و زیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا نمیکرد روزه را و اکثر علما بر این اند و طیبی از نخعی
نقل کرده که در روزهٔ نفل درست ست ولیکن روزهٔ فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر انند که چون جنب صبح کند قضا کند
آن روزه را و قول اول صحیح تر ست و حدیث وارد ست بر مخالف و الله اعلم **وعن** عايشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه کسیکه مرد و بر وی صومی ست واجب که قضا نکرده است آنرا
روزه دارد از جانب وی ولی وی این خبر در معنی امر ست و اصل در وی وجوب ست لیکن ادعا کرده اند اجماع را بر انکه در ینجا برای ندب ست
و مراد بولی وارث ست خاصة یا قریب یا عصبه و در مسئله خلاف ست اصحاب حدیث و ابو ثور و اوزاعی و احمد و شافعی در قولی و صححه النووی
بظاهر این حدیث رفته اند و بعضی شافعیه میگویند که مخیر ست میان صیام و اطعام و جمهور علما بر انند که جائز نیست الا الطعام متعین ست که
آنرا فدیه میگویند و باین قائل ست امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی بدلیل حدیث ابن عمر مرفوعا و لفظ وی این ست
که هر که مرد و بر وی روزه است خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین را اخرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب ست نمی شناسیم
او را مرفوع مگر باین وجه و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر و قول او ست و گفت دار قطنی محفوظ وقف او ست بر ابن عمر و تابعه البیهقی
علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع ست زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگرچه
در حکم مرفوع باشد لیکن مقاوم و معارض حدیث صحیحین که اقوی ست از وی در سند نتواند شد و نیز تمسک ایشان بآنست که از ابن عباس
و عایشه فتوی با طعام مروی ست و همین ست موافق سائر عبادات که هیچ مکلف از طرف هیچ مکلف بآن قیام نمیکند و حج مخصوص ست و جواب
داده اند که آثار مرویه از فتوای عایشه و عباس مقاوم حدیث صحیح نتواند شد و اما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت ست در حج بنص صحیح پس
در صوم هم ثابت باشد و عذری از عمل بدان نبود و تخصیص حج منتقض ست بهمین حدیث باب و اعتذار مالکیه بعدم عمل اهل مدینه بران مبنی ست بر آنکه
ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت ست و لیس کذلک کما عرفت فی الاصول و همچنین اعتذار حنفیه بآنکه راوی فتوی خلاف روایت خود داد
عذری غیر مقبول ست زیرا که عبرت بمروی ست نه رای راوی کما عرفت فیهما ایضا و مصنف در تلخیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر باسناد صحیح
از ابن عباس که گفت نماز نگذارد هیچکی از هیچکی و نه روزه دارد احدی از احدی و روی عبد الرزاق مثله عن ابن عمر من قوله و در بخاری ست
در باب النذر از ابن عباس و ابن عمر تعلیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول این هر دو و حدیث صحیح اولی باتباع ست انتهی گوییم حدیث ابن عمر را
مالک هم در موطا آورده و در مصفی زیر آن گفته این را تعقب کرده اند بحدیث عایشه فقیر میگوید ممکن ست جمع میان حدیث و اثر پس بگوییم که معنی قول

ابن عمر آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد در حال حیات بآن معنی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه بگیرد
تا بار صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجامی تواند آورد و در باب شخصی که بمیرد و بر وی اجب بود
صوم دو حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است
و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشبه ست بنظائر و فقیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه
عمل بهر دو ممکن ست چنانکه از نظائر او از باب کفارات تخییر در چند خصلت واقع شد پس گوئیم برات ذمه میت حاصل میشود بیکی از دو چیز
صوم ولی و فدیه طعام و جمع کردن میان هر دو محمل نمیتواند شد زیرا که هر یکی مشعر ست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة الله البالغة این ست
که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیرا که جائز ست که هر یکی ازین دو امر کافی باشد انتهی و نیز در مصفی گفته تخصیص کرده اند و بکسیکه
بعد از تمکن از قضا تفریط کرده باشد فقیر گوید لفظ حدیث منبی نیست از تمکن بلکه عام ست پس بر عموم باید گذاشت انتهی و بالجمله نزد حنفیه اگر وصیت کند
میت پس گرفته میشود از ثلث مال وی و نزد شافعی وصیت کند یا نکند از کل مال وی بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در انکه صوم از میت مختص
بولی ست یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم بامر وی روزه نهد با جرت یا بدون اجرت مجزی باشد کما فی الحج و ذکر ولی در حدیث
بطریق غالب آمده و گفته اند اجنبی بغیر امر ولی هم بدان قیام می تواند کرد زیرا که آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه دین مختص
بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر سد که دیگری را نائب گیرد و در مصفی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مد بدهد قیاسا
علی نظائره انتهی متفق علیه وصححه احمد وعلق الشافعي القول به علی ثبوت الحديث گوئیم حدیث ثابت شده بیهقی در خلافیات گفته
که این سنت ثابت ست و نمی دانم خلافی در میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن القیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در امثله ذکر احادیث
صحیحه ثابته صریحه محکمه ذکر کرده و زیاده کرده بزار لفظ ان شاء یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخییر ست میان صیام
و الطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیف ست زیرا که از طریق ابن لهیعه است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسن ست و در حدیث
مسلم ست از بریده که ای رسول خدا بود بر مادر من روزه یک ماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود آیا روزه دارم من از جانب وی
فرمود روزه دار از طرف وی بعض حنابله گفته اند جائز ست که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دارد و کافی باشد از چند روز
صاحب سبل گفته وقد حققنا ما فيه من الاختلاف في حواشينا علی شرح عمدة الاحكام لابن دقيق العيد بيانا شافيا ولله الحمد انتهى

باب صوم التطوع وما نهي عن صومه

باب در بیان روزه نافله و انچه نهی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوع ست بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توربشتی گفته
توانائی نمودن و انچه نه فرض باشد آوردن و عبادت نافله را تطوع گویند از انکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت میکند بی آنکه
شارع او را تکلیف کند عن ابي قتادة الانصاري رضي الله عنه روایت ست از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است و قصه طویل
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن صوم يوم عرفة بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد از روزه یوم عرفه که نام روز نهم ست
از ذیحجه و روزه در وی فضل تمام دارد بلکه فاضل تر ست از صوم یوم عاشورا قال فرمود معتمد بر فضل خدا يكفر السنة الماضية
والباقية تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی بخشد گناهان را که دران سال کرده و سالی که بعد از وست باین معنی که
نگاهدارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفه مستحب ست مگر برای حجاج و عمل سلف

نیز بدین ست که مستحب ست افطار مر واقفان عرفات را تا قوت یابند بر وقوف و دعا و ثابت ست از فعل آنحضرت و ابوبکر و عمر صلی الله علیه
و آله وصحبه وسلم وسئل عن صوم یوم عاشوراء و پرسیده شد از روزهٔ یوم عاشورا و عاشورا نام روز دهم محرم ست و بعضی توهم کرده اند
که نام روز نهم ست و این خطاست فقال یکفر السنة الماضیة پس فرمود تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و در وی دلالت ست
بر آنکه صوم یوم عرفه افضل ست از وی زیرا که مکفر ذنوب دو سال ست و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرض شد
مستحب گردید ابن عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزهٔ روزی را که تفضیل میداد آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که
عاشوراست و این ماه را که رمضان ست متفق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده مبنی بر فهم ابن عباس ست
از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید ورنه یوم عرفه افضل سائر ایام ست غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف ست وسئل عن صوم
یوم الاثنین و پرسیده شد از روزهٔ روز دوشنبه فقال پس گفت ذلک یوم ولدت فیه او بعثت فیه او انزل الی این روزی ست
که زائیده شده ام من دران روز یا فرستاده شده ام من دران یا نخست فرستاده شده است وحی بر من در سبل گفته گویا این شک از راوی ست
و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت در همین روز بوده است انتهی گویم حرف او چنانکه برای شک می آید بمعنی جمع هم می آید کما قال الشاعر
سیان کسر رغیفه او عظمه پس محتمل که اخبار از وقوع هر سه امر درین روز باشد والله اعلم و در حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز دوشنبه و پنجشنبه
چنین آمده انه یوم تعرض فیه الاعمال و انه یحب ان یعرض عمله وهو صائم و نیست منافات میان هر دو تعلیل کذا فی السبل رواه مسلم و رواه
الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتادة بن النعمان و ابن عمر و رواه احمد من حدیث عائشة و فی الباب عن انس وغیره شیخ در
ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه را یا از سبب استحباب روزه داشتن درین روز و بهر تقدیر
سبب آن شکرانهٔ نعمت وجود آنحضرت و وجود دین و شریعت اوست انتهی و در سبل گفته فیه دلالة علی انه ینبغی تعظیم الیوم الذی احدث الله
فیه علی عبده نعمة بصومه و التقرب فیه انتهی **وعن** ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ ست و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت
در منزل وی بود از وی رضی الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صام رمضان
ثم اتبعه ستا من شوال فرمود آنحضرت کسیکه روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند آنرا شش روزه را از شوال کان کصیام
الدهر باشد همچو روزهٔ روزگار همیشه و وجه آن ظاهر ست و این بر تقدیری خواهد بود که همگی عمر بدان وفا کند و الا هر سال که دارد برابر تمام
آن سال باشد نه سالهای دیگر و درین باب از ثوبان هم حدیثی آمده که هر که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را
روزهٔ تمام سال که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رواه ابن ماجه و شرط نیست که پیاپی دارد بلکه تفریق بهتر ست و دورتر از تشبه بنصاری
رواه مسلم در سبل گفته در وی دلیل ست بر استحباب صوم شش روزهٔ شوال و این مذهب احمد و شافعی ست و مالک گفته مکروه ست
زیرا که وی هیچیکی را از اهل علم ندیده که این روزها داشته باشد و تا گمان وجوب نکنند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم مر این تعلیلات را
نیست و چه خوب گفته ست ابن عبد البر که این حدیث بمالک نرسیده و اجر حاصل ست خواه متفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اثنای ماه
و در سنن ترمذی ست از ابن المبارک که وی این شش روزه را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی ست که هر که متفرق دارد جائز ست
گویم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیرا که هر که در تمام شوال روزه نهاده بر وی صادق ست که وی تابع کرد شش روزه را از شوال
در مصفی گفته مستحب ست نزد شافعی و پی در پی داشتن آن افضل ست و نزد ابو حنیفه مکروه ست خواه پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف

تتابع آن مکروه ست دون التفرق وفي العالمگیریة ولكن عامة المتاخرين لم يروا به باسا والاصح انه لا باس به انتهى ونیست در حدیث دلیل بر مشروعیت صیام دهر وباقی بیانه فی آخر الباب تقی سبکی گفته طعن کرده ست درین حدیث آنکه نیست او را فهم مغتر بوده بر قول ترمذی که این حدیث حسن ست یعنی در روایت سعد بن سعید انصاری برادر یحیی بن سعید گویم وجه اغترار آنست که ترمذی آنرا وصف بصحت نکرده بلکه حسن گفته وگویا که این در نسخه از وی ست وانچه ما در سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این ست قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب حدیث حسن صحیح وسعد بن سعید هو اخو یحیی بن سعید الانصاری وقد تکلم بعض اهل الحدیث فی سعد بن سعید من قبل حفظه انتهى گویم ابن حجر گفته که گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث ست ونسائی گفته لیس بالقوی وگفت ابو حاتم لا یجوز الاشتغال بحدیث سعد بن سعید وابن السکن گفته قد اعتنی شیخنا ابو محمد الدمیاطی بجمع طرقه فاسنده عن بضعة وعشرین رجلا رووه عن سعد بن سعید اکثرهم حفاظ ثقات منهم السفیانان وتابع سعدا علی روایته اخوه یحیی وعبد ربه وصفوان بن سلیم وغیرهم ورواه ایضا عن النبی صلی الله علیه وسلم ثوبان وابو هریرة وجابر وابن عباس والبراء بن عازب وعایشة ولفظ ثوبان من صام رمضان فشهر بعشرة ایام ومن صام ستة ایام بعد الفطر فذلک صیام السنة رواه احمد والنسائی انتهی گویم حدیث ثوبان نزد نسائی وابن ماجه واحمد ودارمی ست وحدیث ابو هریره نزد بزار بدو طریق ونزد ابو نعیم از طریق مثنی بن الصباح ووی ضعیف ست ونزد طبرانی در اوسط بوجه دیگر ضعیف وحدیث جابر نزد احمد وعبد بن حمید وبزار ست وحدیث ابن عباس نزد طبرانی در اوسط وحدیث براء نزد دارقطنی ست

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يصوم يوما في سبيل الله نیست هیچ بنده که روزه دارد یک روز در راه خدا در سبل گفته لفظ سبیل الله چون مطلق آید مراد بدان جهاد باشد انتهی در فضل صوم با جهاد احادیث آمده طیبی گفته تواند که مراد بدان لوجه الله باشد الا باعد الله بذلك اليوم عن وجهه النار مگر آنکه دور دارد او را الله تعالی بسبب روزه آن روز از روی او آتش دوزخ را سبعين خريفا هفتاد ساله راه متفق علیه ودر حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق ورضای وی تعالی دور میگرداند او را خدای تعالی از دوزخ مانند دوری زاغ بچه در حالیکه جوزه است تا آنکه بمیرد در غایت پیری رواه احمد وروی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی ست از اهل کوفه عمر زاغ دراز ست در تمام عمر که بپرد قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد واین حدیث مؤید قول طیبی ست والله اعلم واللفظ لـ... ولفظ حدیث مسلم راست ودر وی دلالت ست بر فضیلت صوم در جهاد تا وقتی که ضعیف نشود وبسبب آن از قتال عدو وفضیلت این صوم بجهت آنست که وی جمع کرد میان جهاد عدو الله وجهاد نفس خود در ترک طعام وشراب وشهوت وکفی بقوله باعد الله الخ عن سلامته من عذابها

وعن عایشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد وافطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت وتقول در بعض جا بتای فوقانیه نیز روایت ست یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب ومقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه نفل دوام واستمرار وتخصیص شهر دون شهر نبود گاهی چندان اتصال روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد وگاهی چندان افطار میکرد که گمان می بردند که هرگز روزه نخواهد داشت در سبل گفته ولعله کان یفعل ما یقتضیه الحال من تجرده عن الاشغال فیتابع الصوم ومن عکس ذلک فیتابع الافطار انتهی وهم عایشه میگوید وما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا رمضان ونمیدیم من

نزدیک ابو حنیفه روزه گیرد و هدی تعین شد و نزدیک مالک روزه گرفتن جائز نیست باین عذر وللشافعی قولان کالمذهبین والاظهر هو الاول

وعن نبیشة بضم نون وفتح موحده وسکون تحتانیه وشین معجمه الهذلی بضم ها وفتح ذال معجمه منسوب بهذیل بن مدرکة بن الیاس صحابی ست او را نبیشة الخیر گویند بن عمرو وقیل بن عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام اکل وشرب روزهای تشریق که سه روز ست بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن ست وآنها را ایام ضیافت الله نیز گویند وتشریق در لغت خشک کردن گوشت ست در آفتاب که دران ایام میکنند ونیز ذبح هدی در وقت طلوع آفتاب میکنند وذکر الله وایام ذکر خدا است عز وجل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل وشرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکه در قرآن شریف فرموده اذکروا الله فی ایام معدودات وذکر خدا را درین آیت تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد از نماز فرض ونزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بباید رواه مسلم وله طرق اخری ذکرها المصنف فی التلخیص واخرجه مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک وابن حبان من حدیث ابی هریرة والنسائی من حدیث بشر بن سحیم واصحاب السنن من حدیث عقبة بن عامر والبزار من حدیث ابن عمر ایام التشریق ایام اکل وشرب وصلوة فلا یصومها احد وروایت کرد ابو داؤد از حدیث عمرو در قصه که آنحضرت امر میکرد ایشان را بافطار آن ونهی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریق ودارقطنی از حدیث عبد الله بن حذافة السهمی آورده ایام التشریق ایام اکل وشرب وبعال بعال بمعنی مواقعت نسا است واین احادیث دال اند بر نهی از صوم ایام تشریق واختلاف کرده اند درانکه نهی برای تحریم ست یا تنزیه جماعتی از سلف وغیرهم بتحریم رفته مطلقا والیه ذهب الشافعی فی المشهور وایشان میگویند که متمتع روزه دارد ونه غیر او واین را تخصیص قول او تعالی گردانیده اند ثلثة ایام فی الحج زیرا که آیت عام ست در ما قبل وما بعد وحدیث خاص ست بایام تشریق واگرچه در وی هم عموم ست نظر بسوی حاج وغیره پس خصوص نمی مرجح باشد زیرا که مقصود ست بدلالت برانکه این ایام محل صوم نیست وذات وی باعتبار ماهی مؤول ست برای آن گویا این روزها منافی صوم اند وبعضی گویند متمتع وکسیکه بروی هدی متعذر ست مثل محصر وقارن روزه دارد بنابر عموم آیت وحدیث آینده شوکانی گفته حرام ست روزه در سه روز ایام تشریق بنا بر نهی آنحضرت چنانکه از جماعتی از صحابه ثابت شده انتهی

وعن عایشة وابن عمر رضی الله عنهما قالا لم یرخص فی ایام التشریق الا لمن لم یجد الهدی رخصت کرده نشد در روزهای تشریق مگر برای کسیکه نیافت هدی را برابر ست که متمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیرا که فاعل ترخیص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم وآن مرفوع ست ودر وی سه قول ست قول سوم آنست که اگر مضاف بعهد آنحضرت ست حجت ست والا فلا ووارد شده است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی وطحاوی مگر آنکه اسنادش ضعیف ست ولفظ وی این ست رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم للمتمتع اذا لم یجد الهدی ان یصوم ایام التشریق وچون متمتع را خاص کرده است حجت نباشد برای اهل این قول ومروی ست از فعل عایشه وابی بکر وفتوای علی علیه السلام وجماعتی بآن رفته که نهی برای تنزیه ست وصوم وی جائز ست مر هر یکی را در سبل گفته وهو قول لا ینهض علیه دلیل رواه البخاری عن عایشة والدارقطنی عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام وگفت نیست یحیی قوی مصنف در تلخیص گفته این حدیث در حکم مرفوع ست ومثل قول صحابی ست امرنا بکذا ونهینا عن کذا ورخص لنا فی کذا انتهی

وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از میان شبها ومخصوص نگردانید روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز دهم

یا یازدہم مثلا عادت کرد یا نذر کردہ است اتفاقا روز جمعه دران تاریخ واقع شدہ باین عذر تنہا روز جمعه روزہ داشتن ممنوع نیست وحدیث
دلیل ست بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت ونماز وتلاوت غیر معتاد مگر انچه بدان نص وارد شدہ ہمچو قرائت سورۂ کہف که وارد شدہ است تخصیص
لیلة الجمعه بقرائت وی ودیگر سورکه احادیث بدان وارد شدہ دروی مقال ست ونیز دال ست این حدیث بعموم خود بر عدم مشروعیت صلوة رغائب
در اول شب جمعه از رجب واگر حدیث آن ثابت شود مخصص او باشد از عموم نہی لیکن در حدیث وی علما تکلم کردہ اند وحکم بوضع نمودہ ونیز دال ست
بر تحریم تنفل بصوم یوم وی بالانفراد ابن منذر گفته ثابت شدہ است نہی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شدہ است از صوم یوم عید وابو جعفر طبری گفته
فرق ست در میان عید وجمعه زیراکه اجماع منعقد ست بر تحریم صوم یوم عید واگرچه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزہ دارد وجمہور بآن رفته اند
که نہی از افراد جمعه بصوم تنزیہی ست بحدیث ابن مسعود که روزہ میداشت آنحضرت در غرۂ ہر ماہ سه روز وکمتر بود که افطار کند روز جمعه
اخرجه الترمذی وگفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قرینۂ آنست که نہی برای تحریم نیست وجواب دادہ اند بتحمل که یکروز قبل یا بعد وی روزہ داشته باشد
ومع الاحتمال لا یتم الاستدلال وابن عبد البر گفته این حدیث صحیح ست ونیست مخالفت میان او ودرمیان احادیث سابقه زیراکه این محمول ست
برانکه وصل میکرد آنرا بروز خمیس والله اعلم رواه مسلم اختلاف کردہ اند در وجه حکمت تحریم صوم جمعه بالانفراد بر قولہا در سبل گفته اظہر
اقوال آنست که این روز عید ست چنانکه مروی ست از حدیث ابی ہریرہ مرفوعا یوم الجمعة یوم عیدکم وابن ابی شیبه باسناد حسن از علی علیه السلام
آوردہ که گفت ہرکه باشد از شما تطوع کنندہ از ماہ پس باید که روزہ دارد روز پنجشنبه وروزہ ندارد روز جمعه زیراکه این روز خوردن ونوشیدن ست
واین نیز از ادله تحریم صوم جمعه ذکر کردہ اند ولازم نمی آید که از ہر وجه مثل روز عید باشد زیراکه حرمت صوم یوم عید بروزہ داشتن یک روز قبل
یا بعد از وی زائل میشود انتہی گویم اقوال مذکورہ را شیخ در لمعات استیفا کردہ وگفته اقرب وجوہ آنست که در انفراد جمعه بصوم مشابہت ست به یہود
ونصاری که روزی معین را تعظیم میکنند وبعبادت وطاعت مخصوص گردانند چنانکه یہود یوم السبت را ونصاری یوم الاحد را اجز انچه در شرع از تعظیم
وتخصیص وی واقع شدہ آن ثابت ست وموہم آن معنی نیست اما مارا از پیش خود تعظیم وتخصیص نباید کرد بعدہ شیخ در ترجمه گفته گفت بندۂ ضعیف
عفا الله عنه که سبب نہی آنست که بندہ را باید که در ہمه اوقات بعبادت وطاعت مشغول باشد ودائم متعرض نفحات الٰہی عز اسمه بود ووقت را
مخصوص ساختن ودر اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست واین معنی به نہی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر ست کما لا یخفی علی المتفطن انتہی
گویم این ہمه وجوہ تخمین وظن ست دلیلی قوی بران موجود نیست پس اولی تفویض ست بشارع تا چه حکمت دروی رعایت کردہ باشد واز امام مالک
نقل کردہ اند که در مؤطا گفته نشنیدم من ہیچیکی را از اہل علم وفقه از انہا که اقتدا بایشان توان کرد که نہی کردہ باشند از صوم یوم جمعه تنہا ودیدم
بعضی از ایشان را که روز جمعه تنہا صوم میداشت وبدان تحری میکرد نووی گفته اینکه مالک گفته مبنی برای اوست ورای غیر وی مخالف نیست
وسنت مقدم ست برای او ورای غیر او وتحقیق ثابت شدہ است در نہی از صوم یوم جمعه تنہا ووارد شدہ است حدیث صحیح دران پس متعین ست
قول بدان ومالک معذور ست که او را حدیث نرسید داؤدی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را واگر میرسید مخالفت آن نمیکرد

وعن ابی ہریرۃ رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصومن احدکم یوم الجمعة
الا ان یصوم یوما قبله او یوما بعدہ روزہ ندارد یکی از شما روز جمعه مگر آنکه روزہ دارد روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه
یعنی تنہا روزۂ جمعه ندارد بلکه روزۂ دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد باوی ضم کند واگر ہر دو روز روزہ دارد بہتر ست متفق علیه
ودرین باب حدیثہاست در سبل گفته این دال ست بر زوال تحریم صوم بنا بر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تنہا روزہ دارد آن روز واجب ست

فطر آن چنانکه مفید اوست روایت احمد و بخاری و ابو داود از حدیث جویریه که در آمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این صائمه بود پس گفت او را روزه داشتی دیروز گفت نه فرمود فردا روزه خواهی داشت گفت نه فرمود افطار کن و اصل در امر وجوب ست انتهی **وعنه** ای ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منتصف شود ماه شعبان پس روزه ندارید این دلیل ست بر نهی از صوم بعد انتصاف شعبان لیکن مقید ست بموافقت صوم معتاد کما تقدم و علما را دران خلاف ست بسیاری از شافعیه نهی را برای تحریم گفته اند و قیل یکره الا قبل رمضان بیوم او یومین فانه محرم و گفته اند نیست مکروه و قیل انه مندوب و حدیث مؤول ست بکسیکه ضعیف گرداند او را صوم و گویا که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه آنحضرت وصل میکرد شعبان را برمضان و لیکن مخفی نیست که چون قول و فعل متعارض شود مقدم کرده شود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واستنکره احمد و گفت احمد که این حدیث منکر ست زیرا که از روایت علا ابن عبد الرحمن ست گویم وی از رجال مسلم ست مصنف در تقریب گفته انه صدوق ربما وهم انتهی و صححه ابن حبان و غیره **وعن** الصماء بفتح صاد مهمله و تشدید میم و بمد صحابیه است و گویند که صماء لقب اوست و نام وی بهیه است بضم موحده و فتح ها و تشدید تحتیه و قیل اسمها بهیمه بزیادت میم اخوها عبد الله بنت بسر المازنیه بضم موحده و سکون مهمله رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تصوموا یوم السبت الا فیما افترض علیکم روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها مگر در چیزیکه فرض کرده شده است بر شما اگرچه این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و حای مهمله ممدوده عنب بکسر مهمله و فتح نون و موحده در سبل گفته فاکهه معروفه و مراد قشر اوست او عود شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد بمانند پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبب لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبیه ست بیهود اگرچه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان و لیکن تعظیم میکنند باین وجه و در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز یکشنبه و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند دران بجهت آنکه عید ایشان ست پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف ست کذا قیل رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و رجاله ثقات و رجال سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب ست زیرا که روایت کرده است آنرا عبد الله بن بسر از خواهر خود صماء و قیل عن عبد الله بن بسر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علتی قادح نیست زیرا که وی صحابی ست و قیل عنه عن ابیه بسر و قیل عن الصماء عن عائشة نسائی گفت هذا حدیث مضطرب مصنف گفته یحتمل که از عبد الله عن ابیه و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه مصحح اوست و ترجیح کرد عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را درین ترجیح دارقطنی لیکن این تلون در حدیث واحد باسناد واحد با وجود اتحاد مخرج موهن روایت ست و منبی ست بقلت ضبط مگر آنکه از حفاظ مکثرین معروفین بجمع طرق حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضبط نخواهد بود و لیکن درینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر راوی نیز از عبد الله بن بسر و قد انکره مالک و تحقیق انکار کرده است آنرا مالک و گفته هو کذب نقله عنه ابو داود و قال ابو داود هو منسوخ و گفت ابو داود که این حدیث منسوخ ست گویا مراد وی آنست که ناسخ اوست حدیث آینده یعنی **وعن** ام سلمة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر ما کان یصوم من الایام یوم السبت و یوم الاحد

بدرستیکه آنحضرت بیشتر از انچه روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه ویکشنبه بود وکان یقول وبود که میگفت درسبب روزه داشتن
درین دو روز انهما یوما عید للمشرکین بدرستیکه این دو روز دو روز عید اند مر مشرکان را وانا ارید ان اخالفهم ومن
میخواهم که مخالفت کنم ایشانرا مراد بمشرکان کافران اند که یهود ونصاری باشند وگویند که بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود وبت پرستی
یهود ونصاری خود امری مشخص بود چون روز عید ایشان ست روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد
وتمام این کلام در حدیث صماء نهی بسر گذشت اخرجه النسائي واحمد والبيهقي پس نهی از صوم در اول امر بود که آنحضرت
موافقت اهل کتاب دوست میداشت وآخر امر استحباب صوم سبت واحد ست برای مخالفت اهل کتاب وظاهرش صوم هر یک علی
الانفراد والاجتماع ست وگفته اند که نهی از افراد صوم بود مگر آنکه قبل یا بعد او روزه دارد ودر حدیث عایشه است نزد ترمذی که بود آنحضرت
که روزه میداشت در یک ماه شنبه ویکشنبه ودوشنبه ودر ماه دیگر روز سه شنبه وچهارشنبه وپنجشنبه وصححه ابن حبان وهذا لفظه
واین لفظ ابن حبان ست در حدیث صماء ست که فرمود آنحضرت روزه ندارید روز شنبه مگر در انچه مفترض ست بر شما اخرجه احمد واصحاب السنن
وابن حبان والحاکم والطبراني والبيهقي وصححه ابن السكن ونقل کرد حاکم از زهری که چون ذکر کرده میشد او را این حدیث میگفت این حدیث
حمصی ست از اوزاعی وهمیشه کاتم بودم آنرا تا آنکه دیدم که مشتهر شد وگفت ابوداود در سنن که گفت مالک این حدیث کذب ست
واو را معارض ست باسناد صحیح از حدیث ام سلمه در بدر منیر گفته نیست این معارض چنانکه حاکم زعم کرده است بلکه محمول ست بر افراد سبت
بصوم وحدیث ام سلمه بر صوم یوم قبل یا بعد والله اعلم **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
نهى عن صوم يوم عرفة بعرفة نهی کرد رسول خدا از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت وجدان مشقت وجهد در اداء
وظائف آن در سبل گفته حدیث ظاهر ست در تحریم صوم وباین رفته است یحیی بن سعید انصاری وگفته واجب ست افطار آن بر حاج
وگفته اند لا باس به ست اگر از دعا ناتوان نگردد واین از شافعی منقول ست واختاره الخطابي وجمهور بر انند که افطار مستحب ست
واما آنحضرت پس صحیح این ست که روز عرفه بعرفه مفطر بود در حج خود ولیکن دال نیست ترک صوم بر تحریم او آری دال ست بر اینکه افطار
افضل ست زیرا که آنحضرت نمیکند مگر افضل مگر آنکه گاهی مفضول هم برای بیان جواز بعمل آرد ومعهذا در حق وی افضل باشد بنابر
انچه در وست از تشریع وتبلیغ بفعل ولیکن اظهر تحریم ست زیرا که اصل نهی همین ست رواه الخمسة غير الترمذي یعنی احمد
وابوداود ونسائی وابن ماجه ونیز حاکم وبیهقی ودر سندش حوشب بن عقیل ست راوی از مهدی هجری ووی مجهول ست وصححه
ابن خزيمة والحاكم واقره الذهبي في مختصر المستدرك ولم يعده من الضعفاء في المغني واستنكره العقيلي وگفت عقیلی منکر ست
زیرا که در سندش مهدی هجری ست واو ضعیف ست رواه العقيلي في الضعفاء من طريقه وقال لا يتابع عليه والراوي عنه مختلف فيه
وگفت عقیلی که مروی ست از آن حضرت صلی الله علیه وسلم باسانید جیاد که وی روزه نداشت روز عرفه در عرفه وصحیح نیست از آنحضرت
نهی کردن از روزه آن گفت مصنف تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه وتوثیق کرد مهدی مذکور را ابن حبان انتهى وگفت ابن معين لا اعرفه كذا في الخلاصة
ودر تقریب در حق حوشب بن عقیل گفته انه ثقة ومروی ست از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که روزه دار ست وبعضی گفتند که روزه دار نیست پس فرستاد میمونه نزد آنحضرت قدح شیر وآنحضرت در وقوف بود بعرفه
سوار بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه واخرجه النسائي والترمذي وابن حبان من حديث ابن عمر ولفظ وی این ست که حج کردم با آنحضرت

پس روزه نداشت و با ابی بکر همچنین و با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدارم و نه امر میکنم بدان و نه نهی میکنم از ان و اخرجه النسائی من حدیث ابن عباس و هو فی الصحیح من حدیثه عنه عن ام الفضل و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابوبکر و عمر و عبد الله بن عمر و عمل سلف نیز برین ست و از بعضی اہل علم منقول ست که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر مختلف میشود باختلاف احوال در قوت و ضعف **وعن** عبد الله بن عمرو رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صام من صام الابد روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند در معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این را دو معنی ست یکی آنکه دعای بد بر صائم بطریق زجر بر صنیع وی دوم آنکه اخبار ست بآنکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست ابن عربی گفته اگر این دعای بد ست پس وای بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خبر ست پس وای بر کسیکه خبر داد آنحضرت که وی روزه دار نیست و چون روزه او نشد ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد **متفق عليه** در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در صیام ابد گروهی بتحریم رفته و هو اختیار ابن خزیمه لهذا الحدیث و ما فی معناه و گروهی بجواز رفته و هو اختیار ابن المنذر و تاویل کرده اند احادیث نهی را از صیام دهر بآنکه مراد از ان صیام مع ایام منهی عنها ست از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردود ست بجهت نهی کردن آنحضرت ابن عمرو را از صوم دهر و تعلیل فرمودن بآنکه نفس او را بروی حق ست و اہل او را حق ست و ضیف او را حق ست و لقوله اما انا فاصوم و افطر فمن رغب عن سنتی فلیس منی پس تحریم اوجه ست از روی دلیل و از ادله تحریم ست حدیث ابی موسی مرفوعا هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین و قبض کرد کف مبارک خود را و در لفظی عقد بیده اخرجه احمد و ابن حبان و ابن خزیمه و البیهقی و ابن ابی شیبه و لفظ ابن حبان این ست که تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین و عقد کرد تسعین را و رجالش رجال صحیح اند و جمهور گویند مستحب ست صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق و تاویل کرده اند احادیث نهی را بتاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داد شش روزه شوال را با رمضان و روزه سه روز را از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه قسم میداد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشروعیت اوست زیرا که آن معنی ست از وی چنانکه نماز پنجگانه معنی ست از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر یکی آنرا واجب دانسته بگذارد مستحق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد آری ابن السنی از حدیث ابو هریره مرفوعا آورده من صام الدهر فقد وهب نفسه من الله الا انا اما صحتش معلوم نیست **ولمسلم عن ابي قتادة بلفظ لا صام ولا افطر** و مسلم راست از حدیث ابی قتاده باین لفظ که نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم و لم یفطر عدم افطار خود ظاهر ست اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر اوست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منهیه را و بعضی گفته اند از جهت زیان زده شدن شخص بدان بمشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد نهی بکسیکه افطار نکند در ایام منهیه و بکسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود و استدلال کرده اند بآنکه محکی ست از بعضی صحابه مثل ابی طلحه انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان و منقول ست از بسیاری از تابعین و جز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و خو گرفت بآن نه ایل میگردد کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم ست و این وجه بر عکس آنست که وجه اول افاده کرده از وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم کذا فی اشعة اللمعات ترمذی در جامع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیری تحقق پذیرد که روزه عید فطر

وعید اضحی و ایام تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم دهر نداشته باشد و همچنین مرویست از مالک بن انس و این قول شافعی ست و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرر سطور عفی عنه ظاهر سیاق حدیث نهی از صوم دهر دران ست که علت این نهی صوم ایام منهیه نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال و دخول در حد رهبانیت و فوات حق نفس و اهل و عیال و وجود مشقت و اعتیاد بصوم ست و لهذا اختار ایمه اربعه نهی ست از ان و کفایت میکند از ان صوم داود علیه السلام که صوم یوم و افطار یوم ست و سنت مقدم ست بر همه توجیهات و تعلیلات و احتیاط در توکیل حکمت او ست بعلم شارع و الله اعلم بالصواب

باب الاعتكاف

اعتکاف در لغت لزوم شیء ست و حبس نفس بران و در شرع درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ توان گفت بنیت و در بعضی گفته اما درنگ کردن پس ماخوذ ست از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت یقال عکف و اعتکف ای اقام و مکث پس مجرد مرور در مسجد بغیر درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع ست مسجد را در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب مرابطه است در مسجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما نیت پس بحدیث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر زیرا که لبث در مسجد دو قسم ست قسمی ست که او را اعتکاف گویند و قسمی هست که آنرا انتظار نماز و مانند آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لابد ست از مکث طویل که مصلیان آنقدر نمیکنند مثل یکروز و الله اعلم و قیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة لله نووی گفته حاصل میشود قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة نافله دران می آید انچه در کلام نووی ست **عن** ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد یا تلاوت کند در شبهای وی از روی ایمان بخدا و امتثال با مر وی و تصدیق بوعدهٔ وی و چشم داشت اجر و ثواب وی آمرزیده شود او را انچه پیش رفته است از گناه وی نصب ایمانا و احتسابا بر مفعول له بودن ست و احتساب از حسب ست بمعنی اعتداد از عد و هر که بعمل خود وجه الله میخواهد او را محتسب از ان جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود پس گویا در حال مباشرت آن فعل اعتداد بآن کرده قاله فی النهایة متفق علیه زیاده کرده نسائی در روایت خود لفظ ما تقدم و ما تاخر و اطلاق ذنب شامل ست صغائر و کبائر را و نووی گفته معروف اختصاص ست بصغائر و به جزم امام الحرمین و نسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسوی اهل سنت و این مبنی ست بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر مگر بتوبه و حدیث دلیل ست بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی وی باشد و هر که قیام بعض لیالی کند حاصل نشود او را مغفرت مذکور و هو الظاهر و ظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة و تر که یازده رکعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان میکرد کما سلف فی حدیث عایشة و اما تراویح بطریقیکه الآن معتاد ست در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشده عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداع نموده و ابی بن کعب را بجمع مردم حکم کرده و در قدر صلوة ابی اختلاف ست گفته اند که یازده رکعت میگذارد و گفته اند بست و یک و گفته اند بست و سه و قیل غیر ذلک کذا فی سبل السلام **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر الاخیر من رمضان شد میزره بود رسول خدا چون در می آمد دهه اخیر از رمضان این تفسیر مدرج ست از کلام راوی محکم می بست

ازار خود را کنایت ست از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا از گوشه گرفتن از زنان و ظاهر اول ست چنانکه در حدیث عایشه آمده ست نزد مسلم که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشر اواخر رمضان از انچه نمی نمود در غیر عشر اواخر و در روایت علی ست شد مئزره و اعتزل النساء و عطف مقتضی مغایرت ست و احیی لیله و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب احیای لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب ست چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن ست در آن یا بمعنی زنده گردانیدن خود ست در آن شب چه حیات آدمی در بیداری ست خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت ست و بیکارے حکم مرده دارد **شعر** رهین دیدهٔ شب زنده دار خویشتنم + که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را + در سبل گفته ایقاع احیا بر لیل مجاز عقلی ست زیرا که زمانه احیای نفس خود ست و مراد بدان بیداری ست و ایقظ اهله و بیدار میگردانید اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمة العمل والاعمال بخواتیمها **شعر** مشام را بشمیم گلی نوازش کن + نسیم غالیه سا در وزیدن ست مخسپ + متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم **و عنها** وهم روایت ست از عایشه صدیقه رضی الله عنها

قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را ثم دخل معتکفه پس تر می درامد در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسیکه قائل ست که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشرهٔ اخیره کند و باین قائل ست اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد بر انند که در اید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد می درامد و چون نماز صبح میگذارد در حجره که برای او میساختند داخل میشد و منقطع میگردید از خلق و متفرد میگ[illegible]ت و مراد بمعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد وقت صبح کذا قالوا لیکن ظاهر حدیث ناظر در مذهب اول ست و لفظ اذا اراد ان یعتکف صریح درانست که ارادهٔ اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم ست بر احتمال عقلی متفق علیه و رواه ابو داود و ابن ماجه ایضا و باقی اصحاب کتب سته نیز مطولا و در سبل این حدیث را نگرفته لیکن در بعض نسخ متن یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین ست از حدیث عایشه که گفت زهری عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرده اعتکاف را هرگز و واجب نگفتن آنرا با وجودیکه یکسال ننشست در سال دیگر قضا کرد و در عشر ننشست زیرا که داب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند کما فی الصحیحین و نشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تهییا و استعداد بوصول درگاه **و عنها** وهم روایت ست از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من

رمضان حتی توفاه الله عز وجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدای تعالی و این بعد از آنکه در عشرهٔ اول و اوسط نشست و شب قدر را ندریافت و نمودند که شب قدر در عشرهٔ اواخر ست و این حدیث دلیل ست بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اعتکاف و بر اینکه اعتکاف سنت ست ابو داود از احمد نقل کرده که گفت نمیدانم هیچکس را از علما خلافی در اینکه اعتکاف سنت ست و اما مقصود از وی پس جمع قلب ست بر الله تعالی بخلوت با خلو معده و اقبال بروی تعالی و تنعم بذکر وی و اعراض از ما عدای او سبحانه تعالی

متفق عليه شيخ در ترجمه گفته صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم ست واجب و آن اعتکاف نذرست که واجب گردانیده است آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشرهٔ اخیر رمضان ست وجز این دو قسم مستحب ست انتهی گویم اختلاف ست درانکه سنت مؤکده اعتکاف حاصل میشود در غیر رمضان یا در بعض عشر اخیر وی یا نه بعضی فضلا گفته اند نعم فی الکل منهما و بعضی دیگر گفتند حاصل نمیشود و مؤکده خارج رمضان زیرا که مواظبت نکرد آنحضرت برادای آن مگر در رمضان ولیکن چون در بعض روایت باین لفظ آمده است کان یعتکف فی العشر الاخیر من رمضان فهمیدند که در بعض عشر اخیر هم حاصل میشود و همچنین روایات فقهیه از دیگر لفظ فی که دال ست بر مجرد ظرفیت نه بر استیعاب اما تحقیق آنست که حصول سنت مؤکده بدون مواظبت نیست و نبود مواظبت آنحضرت بران مگر با استیعاب عشر اخیر چنانکه در جمع الجوامع ست از حدیث ابی که بود آنحضرت اعتکاف میکرد در دهٔ اخیر از رمضان پس سفر کرد یکسال و اعتکاف نکرد و چون شد سال قابل اعتکاف کرد بست روز اخرجه احمد و ابوداؤد والنسائی وابن خزیمة وابوعوانة وابن حبان و مالک و در حدیث ابوهریره است نزد بخاری که اعتکاف میکرد هر سال ده روز پس اعتکاف کرد بست روز در سالیکه قبض کرده شد دران پس عشر درین طرق معیار اعتکاف مؤکد واقع شده واین بیان آن طرق ست که در وی کلمهٔ فی واقع شده و نیز شرعیت اعتکاف برای التماس شب قدرست در اوتار عشر اخیر پس لازم آمد استیعاب و عدم ترک والاشبه فعل مجانین باشد و عبارات کتب شافعیه نیز همچو عبارات کتب حنفیه درین باب قاصر غیر محرر حق التحریر واقع شده و بعض اهل علم را درین باب مناظره ایست که در مکه معظمه با بعض اصحاب خود کرده و دران گفته که چون مرافعهٔ این امر بحضور حضرت استاد علامه وحجة فهامه شیخنا محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم بدیهه گفت که نفس اعتکاف سنت ست علی العموم و اما سنت اعتکاف پس خاص ست بمواظبت یعنی بر عشرهٔ اخیر از رمضان مع الاستیعاب والله اعلم بالصواب

وعنها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدخل علی راسه وهو فی المسجد گفت عایشه بود رسول خدا که می آورد در حجره سر مبارک خود را بر من و حال آنکه وی در مسجد می بود فارجله پس شانه میکردم سر آنحضرت را ترجیل شانه کردن موی فروهشتن و در وی جواز برآوردن معتکف ست سر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر مضر ست و اینکه جائزست عمل یسیر از افعال خاصه بانسان و حال آنکه وی در مسجد باشد و مشروع ست او را نظافت و غسل و حلق و تزیین و جائزست استخدام زوج از زوجه وکان لا یدخل البیت الا لحاجة و بود که در نمی آمد خانه را و بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استثنای این هر دو و اختلاف کرده اند در غیر اینها از حاجات همچو اکل و شرب و ملحق ست ببول و غائط خروج برای فصد و حجامت و همچنین جائزست خروج برای غسل جنابت بنابر وجوب خروج از مسجد نزد آن و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه پس روایتی صریح دران از اصول یافته نشد جز آنکه در شرح اوراد گفته که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد یا نفل قاله الشیخ گویم در فتاوای حجت گفته جائزست معتکف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضوء و اغتسال نفل باشد یا فرض و جمعه و حاجت سلطان و امری که لابدست ازان و چون فارغ شود ازینها زود برگردد اذا کان معتکفا چون می بود اعتکاف کننده متفق علیه در کتب حنفیه مثل تبیین وغیره نوشته اند که اگر برآید برای جنازه یا نماز وی و اگرچه متعین شود بروی یا برای انجای غریق یا حریق یا جهاد اگرچه نفیر عام باشد یا برای شهادت باطل شود اعتکاف او بخلاف حاجت انسان که آن معلومة الوقوع ست پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتکاف کرده است منهدم شود و ازانجا بمسجدی دیگر نقل کند اعتکاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد نمانده و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز پنجگانه نگذارده باشند و همچنین اگر ظالمی باکراه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست کفار بترسد که درین صور هم اعتکاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتکف باشد مطلقه گردد او را میرسد که بخانهٔ خود برگردد و وی هنوز بر اعتکاف خودست و این همه در اعتکاف واجب ست که بر نفس خود واجب گردانیده

واما در اعتکاف نفل که بدون ایجاب شروع کند خروج بعذر و بی عذر لاباس به ست در ظاهر روایت واللفظ للبخاری در مصفی گفته
در اعتکاف دو رای ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعتکاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از
جهت معنی مرابطت ست الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشرهٔ اخیره مثلا نساخته اند بجهت ضرورت و بجهت آنکه گویا مستثنی ست
در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برامده است بر اعتکاف خود ست و چون از مسجد برامد برای حاجت ضروریه
یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این مبنی ست بران رای که بشافعی نسبت کردیم پس ضروریة
در اعتکاف مدت متتابعه است نه مطلق اعتکاف و برای دیگر درینجا نظر ست بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عود دارد و برای حاجت ضروریه براید
بر اعتکاف خود ست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود
الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل عشرهٔ اخیرهٔ رمضان ادای
ما نوی نمی تواند شد مگر بمکث این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی ست و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثنای
آن کرده است پس جائز ست و اگر تعرض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف ست یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع
آنست در صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جائز نیست و مشروعیت استثنا ماخوذ ست از ان رای
که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متابعه نمیکند از جهت آنکه کالمستثنی ست پس آنچه استثنای او تصریح کرده باشد
اولی ست بعدم نقض و برای دیگر ظاهر عدم مشروعیت استثنا ست و فقیر گوید حل اختلاف بین الرایین آنست که اگر مطلق اعتکاف
بمعنی مکث در مسجد نیت کرده است متحقق میشود در صورت استثنا و غیر آن و اظهر درین رای شافعی ست و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود با استثنا و مانند آن و اظهر دران صورت
رای مالک و ابی حنیفه است **و** هم روایت ست از عایشه رضی الله عنها قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا ولا یشهد
جنازة ولا یمس امراة ولا یباشرها سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و مساس نکند
زن را و مباشرت نکند مس سودن بدن ست و مباشرت نیز بهمین معنی ست و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت
و وی مبطل ست اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل ست و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند
مبطل ست والا نه و در هدایه گفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این
در معنی جماع ست تا آنکه فاسد میگرداند بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیگردد اگرچه حرام ست در مصفی گفته حرام ست بر معتکف جماع کردن
در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق ست بعاکفون پس وقتی که معتکف ست
اگرچه از مسجد برای حاجت ضروریه برامده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام ست بجهت
عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف به نسیان ناقض نیست مانند جماع صائم به نسیان انتهی ولا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه
و بیرون نیاید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از ان و درین مسئله خلاف بسیار ست و لیکن دلیل قائم ست بر مفهوم این حکم
در مصفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لابد ست اجتناب از آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اجتناب میفرمودند از ان و اگر مطلق مکث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگر ست ظاهر این ست که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروریه ست

وکالمستثنی ست ومشروع ست بحجت عموم قول الله تعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله انتهی مصنف گفته جزم کرده است
دارقطنی که حدیث عایشه تا همین لفظ ست وما عدای وی از روایت دیگر ست کذا فی الفتح ودرینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه بیاید ولا
اعتکاف الا بصوم ونیست اعتکاف مگر بروزه وروزه شرط ست در اعتکاف وبه قالت الحنفیة شوکانی گفته وارد نشده است چیزی که
دلالت کند بر شرط بودن صوم الا قول عایشه وحدیث نذر عمر را داوست ونیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت وثابت نشد از وی آنچه
دال باشد بر آنکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت ست خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه وروایت کرده است ابو داود از عایشه
مرفوعاً که نیست اعتکاف مگر بصوم وغیر او این را از قول عایشه روایت کرده وهمین را ترجیح داده اند حفاظ حدیث انتهی گویم مراد بحدیث عایشه همین
حدیث باب ست وروایت کرده است آنرا النسائی ونیست دران لفظ قالت السنة ابو داود گفته سوای عبد الرحمن بن اسحق هیچکس نمی گوید که درین
حدیث لفظ قالت السنة ست ودر سبل گفته در اشتراط صوم خلاف ست واین حدیث موقوف دال بر اشتراط اوست ودر وی حدیثها ست بعضی
در نفی شرطیت وبعضی در اثبات آن والکل لا ینتهض حجة مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معروف ست ووی اعتکاف نکرد مگر صائم واعتکاف
او در عشر اول شوال ظاهر در آنست که روزه داشت دران واعتکاف نکرد مگر در ثانی شوال زیراکه روز عید روز شغل بنماز وخطبه وخروج بسوی
جبانه است ولیکن بمجرد فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع ونیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع
درینجا مسجد جماعت ست یا بیان افضل واولی ست واکثر علما بر شرطیت مسجد اند مگر بعض علما وباین رفته است امام احمد وابو حنیفه وجمهور گویند
جائز ست در هر مسجد مگر کسیکه لازم ست او را جمعه که مستحب ست برای وی جامع نزد شافعی وحنفیه مر زنان را در مسجد بیت تجویز کرده اند وقول قدیم شافعی
نیز همین ست وامام مالک شرط کرده مسجد جامع را وقولی از شافعی نیز همین ست ولیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود وآن مسجد جامع بود شوکانی
گفته مشروع شد اعتکاف در هر وقت در مسجد ها هر مسجد که باشد زیراکه معنی اعتکاف شرعاً همین ست که در مسجد بنشیند وهرکه در غیر مسجد می نشیند
معتکف نامیده نمیشود ووارد شده آنچه دال ست بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع اخرجه ابن ابی شیبة وسعید بن منصور من حدیث حذیفة
واتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتهی رواه ابو داود ولا باس برجاله
روایت کرد این را ابو داود ونیست باک برجال سند وی الا ان الراجح وقف آخره مگر آنکه راجح وقف آخر اوست یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف
مگر بصوم مالک در موطا گفته جائز ست معتکف را که اعتکاف کند دران مساجد که خوانده نمیشود در انجا جمعه وقتی که واجب نمیشود بروی که براید
ازین مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود دران جمعه بغوی گفته که خروج برای جمعه واجب ست بر معتکف در غیر مسجد جامع جائز نیست او را ترک آن
واختلاف کرده اند در بطلان اعتکاف او سفیان ثوری وابو حنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود چنانچه باطل نمیشود بخروج برای قضای حاجت
انسانی ومالک وشافعی گفته که باطل میشود واز احادیث داله بر عدم شرطیت صیام ست این حدیث وعن ابن عباس رضي الله
عنه قال لیس علی المعتکف صیام الا ان یجعله علی نفسه نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی
نذر صوم کند رواه الدارقطنی والحاکم والراجح وقفه ایضاً وراجح وقف اوست نیز بر ابن عباس بیهقی گفته الصحیح انه موقوف
ورفعه وهم گویم اجتهاد را درین باب مسرحی هست پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر چنانکه در حدیث ابن عمر ست
که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیه پس اگر
صوم شرط می بود امر بایفای این نذر نمیفرمود وحنفیه بجواب آن گویند که در روایتی بجای شب لفظ روز آمده پس شب با روز مراد ست چنانکه

از روز تا شب بار و نیم مراد می باشد و این جواب ضعیف ست و حدیث ابن عمر دال ست بر شرعیت اعتکاف در هر وقت بنا بر ورود ادلهٔ ترغیب
دران و نیامد چیزی که دلالت کند بر تخصیص **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان رجالا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
أروا ليلة القدر في المنام گفت ابن عمر بدرستیکه مردی چند از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب مصنف گفته واقف
نشدم من بر نام هیچیکی ازین جماعت و بالجمله گفته شد ایشانرا در خواب که این شب في السبع الاواخر در هفت شب اخیرست محتمل که
مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر ترست والله اعلم فقال رسول الله پس فرمود
آنحضرت صلى الله عليه وسلم اری بضم همزه ای اظن رؤیاکم قد تواطأت ای توافقت لفظا ومعنى في السبع الاواخر می بینم و میدانم
و گمان میکنم خواب شما را که بتحقیق مطابق افتاده است در هفت شب اخیر فمن کان متحریها فلیتحرها في السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کننده
شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر و دروی دلالت ست بر عظم شان رؤیا و جواز استناد بسوی وی در امور وجودیه بشرطیکه
مخالف قواعد شرعیه نباشد و لیلة القدر را لیلة القدر ازان گویند که تقدیر کرده میشود دروی ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود آجال
و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال ست و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر
و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائدست بر انچه در غیر اوست **شعر** شبی وصل ست طی شد نامهٔ هجر ❊ سلام فيه
حتى مطلع الفجر ❊ متفق عليه و مسلم از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که بجوئید او را در دهٔ آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شما یا عاجز آید پس
مغلوب نشود بر سبع بواقی و در روایت احمد ست که دیدند دو مرد شب قدر را شب بست چهارم پس فرمود آنحضرت بجوئید او را در عشر بواقی در شبهای
وتر ازان و اخراج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام مرفوعا که اگر غلبه کرده شوید شما پس غلبه کرده نشوید بر سبع بواقی در سبل گفته جمع میان روایات
باین طریق ست که عشر برای احتیاط ست و همچنین سبع و تسع زیرا که مظنهٔ آن همین ست و هو اقصى ما يظن فيه الادراك انتهى گویم حافظ ابن تیمیه رح
در شرح عمده گفته که اخراج کرد احمد از حدیث ابن عباس که پرسید عمر بن الخطاب اصحاب رسول خدا را و گفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است
در شب قدر که طلب کنید او را در عشر اواخر در وتر پس در کدام وتر شما می بینید گفت ابن عباس پس اکثار کردند قوم در بیان وتر یعنی هر یکے
وتری ذکر کرد پس گفت عمر چیست ترا سخن نمیکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خواهی سخن کنم از رای خود گفت از رای تو می پرسم گفت دیدم خدا را
که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت طواف و هفت جمار و ما شاء الله من ذلك و پیدا کرد انسانرا
از هفت و گردانید رزق او را از هفت در هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که پیدا کرد انسانرا از
هفت گفت ابن عباس گفتم خلق الانسان من سلالة من طين ثم جعله نطفة في قرار مكين الى قوله خلقا آخر بیشتر خواندم انا صببنا الماء صبا
الى قوله وابا پس نمی بینم ليلة القدر را مگر در شب بست و سوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبتموني على ان لا تاتون باجابة هذا الغلام الذي
لم يجتمع شؤون راسه انتهى **وعن** معاوية بن ابي سفيان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في
ليلة القدر ليلة سبع وعشرين شب قدر شب بست و هفتم از رمضان ست رواه ابوداود والراجح وقفه روایت کرد این را
ابوداود مرفوعا و راجح وقف اوست بر معاویه و لیکن او را حکم رفع ست زر بن حبیش بکسر زا و تشدید را گفته پرسیدم ابی بن کعب را
که برادر تو ابن مسعود میگوید هر که قیام کند سال تمام وی در می یابد شب قدر را گفت رحمت کند خدا ابن مسعود را میخواهد که اعتماد نکنند
مردم آگاه باش که وی میداند که شب قدر در رمضان ست در دهٔ اخیر در شب بست و هفتم بعده سوگند خورد ابی بن کعب که آن شب بست و هفتم

زر بن حبیش گوید گفتم بکدام دلیل میگوئی ای ابا منذر و این کنیت ابی بن کعب ست گفت بعلامتی که خبر داده است مارا آنحضرت که آفتاب
صبح آن شب بر آید در حالیکه شعاع نیست او را روایت کرده است مسلم پس بتقریب این حدیث در حکم رفع باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای تعالی
ذکر کرده لفظ لیلة القدر را در سوره انا انزلناه سه جا و این نه حرف ست و مجموع آن بست و هفت میشود و این و امثال این همه امارات ظنیه است
نه دلائل قطعیه که متیقن شود یقین حاصل نیست دران و اگر آنحضرت را بوده اذن کرده نشده به تعیین مر صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که او را
اعلام کرده باشند وی نیز ممنوع بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آنست والله اعلم و مروی ست از ابی ذر که وی پرسید رسول خدا را
و سوگند داد او پس در غضب آمد آنحضرت او فرمود اگر اذن میکرد خدا که خبر دهم بدان خبر میدادم شمارا و لهذا گفت مصنف رح **وقد اختلف
في تعيينها على اربعين قولا** و تحقیق اختلاف کرده شده است در تعیین وی یعنی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته متجاوز از اربعین
و در حجة الله البالغة گفته لیلة القدر دو لیل ست یکی شبی که جدا کرده میشود درو هر امر حکیم و دروی فرود آمده است قرآن جملة واحدة بعده
نازل شد نجما نجما و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بود آری رمضان مظنه غالبه اوست و اتفاق افتاد
که این شب در رمضان بود نزدیک نزول قرآن دوم شبی ست که می باشد دروی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس
متفق میشوند مسلمانان درین شب بر طاعت و متعاکس میشود انوار ایشان درمیان یکدیگر و نزدیک میشوند بایشان فرشتگان و دور میشوند شیاطین
و مستجاب میشود دعاها و طاعات ایشان و این شب در هر رمضان ست در شبهای طاق دها خیر میشود متقدم و متاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که
لیلة القدر اولی را اراده کرد گفت که این در هر سال ست و هر که ثانی را قصد کرد گفت آن در عشره اخیره رمضان ست و اختلاف صحابه در تعیین این شب
مبنی ست بر اختلاف ایشان در یافتن این شب انتهی گوئیم امام ابو حنیفه نیز قائل ست بتقدم و تاخر و تحول آن در تمام حول **اورد ها في فتح الباري**
وارد کرده است آن چهل قول را در فتح الباری شرح صحیح البخاری و نیست حاجت بذکر آن درینجا زیرا که بعضی ازین اقوال در تعیین وی نیست
چنانکه قول برفع آن و قول بانکار ازان و مصنف این همه را در اربعین شمرده و بعضی ازانها چنان ست که نیست دلیل بران و مسبل گفته
و اظهر اقوال آنست که شب قدر در سبع اواخر ست و انتقال میکند چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب و ارجی اوتار و نزد شافعیه بست و یکم
و سی ام و بستم ست بموجب حدیث ابی سعید و عبدالله بن انیس و ارجا نزد جمهور بست و هفتم ست انتهی و مصنف در فتح الباری بعد سرد جمله
اقوال گفته و ارجحها کلها انها في وتر العشر الاواخر و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته و بکل حال فلا یجزم بلیلة بعینها انها لیلة القدر على الاطلاق
بل هي مبهمة في العشر كما دلت عليه النصوص انتهى و اما حکمت اخفای وی پس گفته اند تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتماد
و اتکا نکنند بران و شک نیست که اکثر احادیث دران اند که در رمضان ست خصوصا در اوتار عشره اخیر خصوصا در شب بست و هفتم
و هر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یک سال تمام دریابد ان شاء الله تعالى و وارد شده است در احادیث ترغیب و تحریص بر زنده داشتن
آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیل ست و اگر تمام شب احیا کند و منجر بملال و اختلال فرائض و سنن مؤکده نگردد افضل و اکمل ست
والا هر مقدار که توفیق قیام یابد مقصود حاصل ست و لیس للانسان الا ما سعى وان سعيه سوف يرى وكان سعيه مشكورا رزقنا الله تعالى **وعن
عايشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله ارايت ان علمت اي ليلة ليلة القدر ما اقول فيها** گفت عایشه گفتم
ای رسول خدا خبر ده مرا که اگر بدانم کدام شب ست شب قدر و دریابم آنرا چگویم از ذکر و دعا دران شب **قال قولي** فرمود بگو این دعارا **اللهم
انك عفو تحب العفو فاعف عنا** خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شعر کریما ببخشای

حال ما ✤ که هستم اسیر کمند هوا ✤ نداریم غیر از تو فریادرس ✤ تو ئی عاصیان را خطابخش و بس ✤ رواه الخمسة غير ابي داود
یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذي والحاكم در سبل السلام گفته قیل علامت وی آنست که شخص مطلع بران هر چیز را
ساجد می بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل میشنود سلام یا خطاب را از فرشتگان و گفته اند علامت
وی استجابت دعای بیننده اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود
و اختلاف کرده اند در انکه آیا واقع میشود ثواب مرتب مر کسی را که اتفاق افتاد او را این شب و ظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف
بر کشف اوست اول مذهب طبری و ابن عربی و دیگران ست و ثانی مذهب اکثر و دلیلش حدیث ابوهریره است نزد مسلم باین لفظ من يقم
ليلة القدر فيوافقها نووی گوید ای یعلم انها ليلة القدر و یحتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگرچه وی نداند که همین شب ليلة القدر ست
و مصنف همین را ترجیح داده و گفته انکار نمیکنم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای ليلة القدر اگرچه موافق نشود او را و نیست
کلام مگر در حصول ثواب معین موعود به که آن مغفرت ذنوب متقدمه است انتهی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشد بضم دال مهمله بنابر آنکه نفی ست و مرفوع ست بسکون بنابر آنکه نهی ست الرحال
جمع رحل بمعنی پالان که برای شتر همچو زین برای اسپ باشد و شد وی در ینجا کنایه است از سفر زیرا که غالبا برای همین باشد الا الى ثلثة
مساجد یعنی بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یعنی سفر نکنید بقصد دریافت نفس امکنه و بقعهائی که آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن
دران افضل بود از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن
از انچه دران رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی ست که در انجاست مثل این گفته است شیخ نور الحق دهلوی
در تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجة الله البالغه گفته حق نزدم آنست که قبر و محل عبادت ولی از اولیاء الله و طور همه برابرست در ین
نهی و در مسوی گفته مدلول این حدیث آنست که شد رحال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منهی عنه ست و شاید که
حکمت دران باز داشتن باشد از انچه میکردند آنرا اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در مصفی گفته تحقیق در ینجا
آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه بزعم خویش پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سد باب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرکه
غیر این مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد آیا نمی بینی که بصرهٔ غفاری نهی را شامل طور داشت و ابوهریره
را از طور منع کرد و الله اعلم انتهی و مصنف در فتح الباری گفته مستثنی منه در ینجا محذوف ست پس یا عام تقدیر کنند که بسوی هیچ جای برای
هیچ امری پالان نباید بست یا اخص از ان گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول بسبب مفضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت
و صلهٔ رحم و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که انچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود پالانها بسوی هیچ مسجدی
برای نماز مگر بسوی این سه مسجد انتهی و باین رفته اند اکثر فقهاء و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در رساله
منتهى المقال مذکورست و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سوای این سه مسجد پس شد رحال نکند
بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهدهٔ نذر برمی آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از ینها خواهد کرد تا وقتی که
نماز دران نخواهد گذارد از عهدهٔ نذر نخواهد برامد قاله البغوی و ابن بطال والتوربشتی شارح المصابيح و ابن عبد البر و محمود بن جمله وغيرهم
و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر نکند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و رفته اند بعض سلف بسوی آنکه صحیح نیست

اعتکاف مگر درین مسجد ہا نہ دیگر مساجد کذا فی العینی وایراد مصنف این حدیث را در باب الاعتکاف از ہمین جای ست وبعضی تقدیر میکنند مستثنی منہ عام تر از مسجد وغیرہ وگویند معنی حدیث آنست کہ شد رحال نکنند بقصد زیارت قبور صالحین ودیگر مواضع فاضلہ واین منقول ست از جوینی وقاضی عیاض وقاضی حسین گفتہ اند کہ این نہی برای تحریم ست لیکن قسطلانی تخطیۂ ایشان کردہ ومصنف در فتح الباری بیطلان آن رفتہ ونووی حکم بغلط بودن این مفہوم کردہ اما در سبل السلام گفتہ کہ حدیث دال ست بر فضیلت این مساجد ودال ست بمفہوم حصر خود بر آنکہ شد رحال بقصد غیر ثلثہ ہمچو زیارت صالحین احیا باشند یا اموات بقصد تبرک وقصد مواضع فاضلہ بقصد تبرک بدان ونماز گذاردن در ان حرام ست وقد ذہب الی ہذا الشیخ ابو محمد الجوینی الشافعی وبہ قال القاضی عیاض المالکی وطائفۃ ودال ست بران روایت اصحاب سنن از انکار ابی بصرۂ غفاری بر ابی ہریرہ در خروج بسوی طور وگفت لو ادرکتک قبل ان تخرج ما خرجت واستدلال کرد بہمین حدیث وموافقہ ابو ہریرہ ورفتہ اند جمہور بسوی آنکہ غیر محرم ست واستدلال کردہ اند بانچہ ناہض نیست وتاویلات کردہ اند حدیث باب را تاویل بعید ولا ینبغی التاویل الا بعد ان ینہض علی خلاف ما دلوہ الدلیل انتہی گوئیم میگویند آنکہ ابو بصرۂ غفاری ابو ہریرہ را از رفتن طور منع کردہ وجہش آن بود کہ ابو ہریرہ جانب طور بقصد نماز گذاردن در ان رفتہ بود نہ برای مجرد زیارت چنانکہ طرق حدیث بصرہ بران دلالت دارد پس فہمیدن نفی سفر برای زیارت صلحا ودیگر حاجات جائزہ از ان مسامحت ست ودر بعض طرق حدیث باب تصریح آمدہ است بہ نہی سفر بسوی غیر این ہر سہ مسجد از برای نماز پس مستثنی منہ لفظ مساجد باشد زیرا کہ در استثنای مفرغ ہمچو مستثنی منہ عام کہ اقرب باشد بسوی مستثنی ونباشد بعید غیر متداول در عرف تقدیر میکنند ورعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام ناگزیر میدانند پس نہی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این ہر سہ مسجد بقصد نماز ست در ان پس مقصود این ست کہ شد رحال بطرف ہیچ مسجدی اگرچہ مسجد قبا ومسجد خیف باشد بقصد صلوۃ در ان نکنند زیرا کہ این ہر ۳ مسجد منصوص اند برای این غرض وسفری کہ باین قصد نباشد بلکہ مقصود از ان امر دیگر بود ہمچو تعلم از عالمی یا زیارت بزرگی یا تجارتی ممنوع نیست کاتب حروف گوید عفا اللہ عنہ مسئلۂ سفر برای زیارت قبور صلحا وانبیا مختلف فیہ ست با اتفاق بر اینکہ نفس زیارت اموات مستحب بلکہ سنت ست اما شد رحل برای آن پس نزد بعضی جائز ست اگر بروجہ مسنون باشد یعنی مقصود از ان دعا برای اموات واستغفار برای شان واعتبار گرفتن ونگاہ کردن در بی ثباتی دنیا وراغب بودن در آخرت بود ودلیلش حدیث نہیتکم عن زیارۃ القبور فزوروہا ست اخرجہ مسلم گویند در وی دلالت ست بر جواز سفر برای زیارت قبور ورحلت بسوی آن چون دور باشد وخاص نیست بودن آن در بلد وقریہ وصیغۂ امر بعد حظر برای وجوب ست وضرور ست کہ جانب فعل در ان راجح باشد بر جانب ترک چنانکہ در اصول حنفیہ ست پس لفظ فزوروہا عام ست خواہ بسفر باشد یا غیر سفر واگر گویند کہ درین سفر ایہام معصیت وشرک ست گوئیم کہ مقصود ما زیارت مسنون ست نہ زیارت ممنوع کہ آن در سفر وحضر ہر دو منہی عنہ ست وآنانکہ سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند کہ از حدیث مذکور کہ در ان امر بزیارت وارد ست نفس جواز زیارت ثابت شدہ نہ سفر برای آن ومؤید اوست ماثور نبودن سفر بعد این امر از فعل وعمل آنحضرت وقرون مشہود لہا بالخیر پس اگر دلالت فزوروہا عام می بود از سفر وحضر لا محالہ بعضی از صحابہ وتابعین این معنی از وی فہمیدہ بعمل می آوردند حال آنکہ از ہیچیکی از ینہا منقول نشدہ کہ برای زیارت کسی شد رحال کردہ باشد آری اگر یکی در شہری بتقریبی دیگر مثل تحصیل علم یا کسب معاش یا جز آن وارد شدہ زیارت قبور آنجا کند لا باس بہ ست کہ این سفر خاص برای زیارت واقع نشدہ بخلاف سفر تجارت وطلب علم کہ از تقریر شارع وفعل اصحاب او ثابت شدہ ولہذا داخل حدیث لا تشد الرحال نباشد وسفر زیارت اگرچہ علی الاطلاق مظنۂ شرک ومعصیت نیست

اما از عوام کمتر کسی باشد که باین بلا مبتلا نشده و در فتوی دادن بدان تسامح باب اوست خصوصا درین زمانه و لهذا جماعتی کثیر و جمی غفیر مستثنی
را در حدیث باب عام از مساجد گرفته اند و مقصود شارع پی برده و هو الصواب در تفهیمات گفته هر که رفت بسوی بلده اجمیر یا بسوی قبر سالار
مسعود غازی یا آنچه مانند آنست بدان از برای حاجتی که طلب میکند آنرا پس وی آثم است باثمی که اکبر است از قتل و زنا و نیست مانند او مگر کسیکه
می پرستد مصنوعات را یا مانند کسیست که میخواند لات و عزی را مگر آنکه ما تصریح نمیکنیم بتکفیر وی بنا بر عدم نص شارع درین امر خاص انتهی پس
مقصود مانع از سفر زیارت نظر بعدم ورود رخصت آن از شارع صراحة سد ذرائع مفاسد است و عدم نقل این سفر از سلف و شارع مؤید اوست
المسجد الحرام یکی مسجد حرام و مراد بآن تمام حرم است چنانکه ابوداود طیالسی از طریق عطا روایت کرده که گفته شد او را این فضل تنها در مسجد
یا در حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدي هذا دوم مسجد من که این است یعنی مسجد مدینه والمسجد الاقصی سوم مسجد اقصی نامیده شد بآن
بجهت آنکه ورای او مسجدی نبود قاله الزمخشری و حدیث دال است بر فضیلت این هر سه مسجد و برینکه افضل اینها مسجد حرام است زیرا که تقدیم
ذکر دلیل مزیت مقدم است باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس و دال است برین روایت بزار از حدیث ابی الدرداء مرفوعا باسناد حسن الصلوة
فی المسجد الحرام بمایة الف صلوة والصلوة فی مسجدی بالف صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمس مایة صلوة و درین معنی حدیثهای دیگر است
و اختلاف کرده اند درانکه این مساجد عام است از فرض و نفل یا خاص است باول طحاوی وغیره گفته اند مختص بفرض است لقوله صلی الله علیه وسلم
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة ولیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معرف بلام جنس عام است پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة
چون مطلق باشد متبادر نمیشود ازوی مگر فریضه پس شامل نافله نباشد والله اعلم متفق علیه این حدیث در صورت نفی است و مراد بآن نهی است مجازا گویا فرمود لا یستقیم
شرعا ان یقصد المساجد بالزیارة الا هذه البقاع لاختصاصها بما اختصت به من المزیة التی شرفها الله تعالی و اهل اصول گفته اند که خبر شارع آکد است از امر و نهی او

کتاب الحج

بفتح حا و کسره مهمله هر دو لغت است بمعنی قصد و در شرع قصد بیت الله است بر وجه مخصوص و فرضیت وی در سال ششم است از هجرت نزد جمهور
و حافظ ابن القیم در هدی سنه نه یا ده اختیار کرده و همچنین در سفر السعادة عربی گفته که چون فرض شد حج در سال نهم اشتغال کرد بتجهیز اسباب سفر
فی الفور و اما قوله تعالی و اتموا الحج والعمرة لله الآیه پس نزول وی در سال ششم است و این دلالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه
در وی امر است باتمام حج و عمره بعد شروع دران انتهی و در سبل گفته و فیه خلاف و این رکن ارفع و اعلای ارکان دین و نمایان ترین شعائر
اسلام است و جامع است میان عبادت مالیه و عبادت بدنیه و هدم میکند گناهان صغیره را بالاتفاق و کبیره را نیز و خلافی که هست در حقوق العباد است
نه حقوق الله و در روایتی آمده که دعا کرد آنحضرت در مزدلفه بعفو دماء و مظالم از امت و مستجاب شد والله اعلم و دلیل فرضیت وی از قرآن
این کریمه است ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و منکر فرضیت وی کافر است لقوله تعالی و من کفر فان الله غنی عن العالمین

باب فضله وبیان من فرض علیه

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت است باحادیث صحیحه و بیان کسیکه فرض کرده شده است بروی عن ابی هریرة رضی
الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمره دیگر کفارت است مر گناهان
را که واقع شدند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما در انجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر این است
که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص بحج است عمره در لغت بمعنی زیارت است و قیل القصد و در شرع احرام و سعی و طواف

وحلق یا تقصیر نام نهاده شد عمره زیرا که زیارت کرده میشود بسبب وی خانه کعبه را و قصد کرده میشود بسوی وی و در قول وی العمرة الی العمرة دلیل ست بر تکرار عمره و بر آنکه نیست کراهت دران و نه تحدید بوقت و مالکیه گویند مکروه ست زیاده از یک عمره در یک سال و استدلال کرده اند بآنکه نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمره را مگر از یک سال تا سال دیگر و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول ست بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که معلوم ست از احوال آنحضرت که بعض چیزها را ترک میداد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت و خواند آنحضرت بسوی عمره بقول خود وظاهر حدیث عموم اوقات ست در شرعیت آن و الیه ذهب الجمهور و گفته اند مگر متلبس بحج و قیل مگر ایام تشریق و قیل یوم عرفه و قیل مگر اشهر حج برای غیر متمتع و قارن و اظهر آنست که مشروع ست مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در اشهر حج رد قول بکراهت اوست در ایام مذکور زیرا که نبود هر چهار عمره او مگر در اشهر حج کما هو معلوم اگر چه عمره رابعه در حجة الوداع بود زیرا که آنحضرت حج قران نموده کما تظافرت علیه الادلة و الیه ذهب من الائمة الاجلة والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست او را جزا مگر جنت حج مبرور گفته اند آنست که در وی ارتکاب مناهی نکنند و سمعه و ریا نباشد و این صحیح ست و رجحه النووی و اصح آنست که مراد بدان حجی ست که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همان ست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع ست گاهی قبول میکند از بنده و می گذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بباید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند احمد و حاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته شد ای رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعفی هست و اگر این حدیث بثبوت رسد تفسیر بدان متعین گردد متفق علیه و درین باب حدیثهاست کاتب حروف درین باب چهل حدیثی جمع کرده **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله علی النساء جهاد قال نعم گفت عایشه رض گفتم ای رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخبار می ست که مراد بدان استفهام ست فرمود آری هست علیهن جهاد بر زنان جهادی ست که لا قتال فیه نیست قتال دران گویا وی گفت ما هو فرمود الحج والعمرة آن جهاد حج و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو مجاز ست تشبیه بجهاد و اطلاق وی بران بجامع مشقت ست و در قول وی لا قتال فیه ایضاح مراد ست و بذکر آن خارج شد از استعاره بودن و جواب از اسلوب حکیم ست رواه احمد و ابن ماجة واللفظ له ای لابن ماجة و اسناده صحیح و در حج زن شرط ست وجود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نهی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث شیخین از مسافرت زنی که زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نهی خوف فتنه فهمیده است و جماعه از نسوه ثقات را بجای محرم ساخته است و اصله فی الصحیح یعنی صحیح بخاری و این عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان بخاری باشد زیرا که فرد کامل در صحاح اوست و لفظ وی این ست که گفت عایشه بنت طلحه گفت ام المومنین عایشه طلب دستوری کردم آنحضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمائید بجهاد روم فرمود جهاد شما ای طائفه زنان حج ست یعنی بس ست مر زنان را که بحج بیرون آیند و حاجت نیست که بجهاد بر آیند و در لفظی این ست که گفت عایشه ای رسول خدا می بینیم جهاد را افضل عمل آیا پس جهاد نکنیم فرمود نه لیکن افضل جهاد حج مبرور ست و اطلاق روایت احمد افاده آن کرد که حج و عمره قائم مقام جهاد ست در حق زنان و نیز افاده آن کرد که عمره واجب ست مگر از حدیث جابر که بیاید معلوم میشود که مندوب ست **وعن** جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم اعرابی فقال یا رسول الله اخبرنی عن العمرة اواجبة هی فقال لا و ان تعتمر خیر لك آمد بادیه نشینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده ما را از عمره که آیا واجب ست آن فرمود واجب نیست و اگر عمره کنی تو بهتر ست ترا اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طالبان مساقط غیث و کلا اند برابر ست که از عرب باشند

یا از موالی ایشان و عربی کسی ست که منسوب باشد بسوی عرب و جمع او اعراب ست و جمع اعرابی براعراب و اعارب هر دو آید و خیریت عمره
دال ست بر ندب او و برانکه غیر مستویة الطرفین ست تا آنکه باشد از مباح و اتیان باین جمله دافع توهم تردد او ست میان اباحت و ندب
وقتی که واجب نشده بلکه ظاهر در اباحت ست زیراکه اصل همین ست پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود رواه احمد والترمذی
مرفوعا والبیهقی و در سندش حجاج بن ارطاة ست و او ضعیف ست گفت بیهقی محفوظ از جابر موقوف ست والراجح وقفه علی جابر کذا
رواه ابن جریج وغیره زیراکه اعرابی از وی سوال کرده و وی از ان جواب داده و اجتهاد را در وی مسرح نیست و مروی ست از جابر مرفوعا
و در وی ابن لهیعه ضعیف ست واخرجه ابن عدی من وجه آخر ضعیف زیراکه در سندش ابی عصمه ست و او را کاذب گفته اند و جماعتی
از ائمه که تصنیف کرده اند در احکام مجرده از اسانید نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی و تنبیه کرد مؤلف امام برانکه در تصحیح وی نظر ست زیراکه اکثر
بر تضعیف حجاج اند و اتفاق دارند برانکه وی مدلس ست و گفت نووی لائق نیست که اعتبار کرده شود بکلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند
حفاظ بر تضعیف وی مثل ائمه و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی القطان و یحیی بن معین و احمد بن حنبل وغیرهم و افراط کرد ابن حزم گفت
که آن مکذوب باطل ست در سبل گفته وفی الباب احادیث لم تقم بها حجة و نقل کرد ترمذی از شافعی که انه لیس فی العمرة شیء ثابت انها
تطوع وفی ایجابها احادیث لاتقوم بها الحجة کحدیث عائشة الماضی انتهی **وعن** جابر مرفوعا و روایت ست از جابر بطریق رفع
الحج والعمرة فریضتان حج و عمره دو فریضه اند پس اگر ثابت شود این حدیث ناهض باشد بر ایجاب عمره مگر مصنف در ینجا ذکر مخرجین
این حدیث نکرده و نه ذکر تکلم در ان ولیکن در تلخیص گفته اخرجه ابن عدی والبیهقی من حدیث ابن لهیعة عن عطاء عن جابر و ابن لهیعة ضعیف
وقال ابن عدی هو غیر محفوظ عن عطاء واخرجه ایضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت بزیادة ولا یضرک بایهما بدأت وفی احدی طریقیه ضعیف
وانقطاع فی الاخری ورواه البیهقی عن زید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوفا واسناده اصح وصححه الحاکم انتهی و در حدیث ابن مسعود ست
مرفوعا که فرمود آنحضرت متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدرستیکه آنها دور میکنند فقر و گناهان را چنانکه
دور میکند دمه آهنگری ریم و چرک آهن را رواه الترمذی والنسائی واحمد وابن ماجة و چون ادله ایجاب عمره و عدم ایجابش مختلف آمده
علما هم در وی سلفا و خلفا مختلف اند ابن عمر بوجوب رفته رواه عنه البخاری تعلیقا و وصله عنه ابن خزیمة والدارقطنی و علق ایضا عن
ابن عباس انها لقرینتها فی کتاب الله واتموا الحج والعمرة و وصله عنه الشافعی وغیره و تصریح کرد بخاری بوجوب و تبویب کرد بر ان بقوله
باب وجوب العمرة وفضلها تبعه حدیث ابن عمر و ابن عباس آورده و استدلال کرده اند دیگران بر وجوب وی بحدیث حج عن ابیک واعتمر و این
حدیث صحیح ست صححه الترمذی و رواه الخمسة شافعی گفته لا اعلم فی ایجاب العمرة اجود منه و زیاده کرد احمد ولا اصح منه و بوجوب رفته اند حنفیه لما ذکر من
الادلة ولیکن در عالمگیریه گفته العمرة عندنا سنة ولیست بواجبة واما استدلال بقوله تعالی واتموا الحج والعمرة لله جوابش آنست که آیت مفید
وجوب اتمام ست و این متفق علیه ست بعد احرام عمره و اگرچه بطریق تطوع باشد و اظهر روایت از شافعی آنست که عمره فرض ست در سبل گفته والادلة
لا تنتهض عند التحقیق علی الایجاب الذی الاصل عدمه انتهی گوییم جماعتی از اهل حدیث بوجوب وی رفته منهم اسحق والثوری والمزنی و مروی ست قول
بوجوب عمره از علی و عایشه و زین العابدین و طاؤس و حسن بصری و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاهد و غیرها و هو الراجح **وعن** انس
رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله ما السبیل قال الزاد والراحلة گفت انس گفته شد ای رسول خدا چیست مراد
بسبیل در قوله تعالی من استطاع الیه سبیلا فرمود توشه یعنی آنقدر که در رفتن و آمدن او و اعیال او را کافی باشد و راحله یعنی

سواری که بران سوار رود و آید در مصفی گفته معتبر در زاد و راحله آنست که فاضل از حوائج ضروریه باشد مانند دین ونفقه کسیکه نفقه او فرض ست وبیع مسکن وعبد که بآن محتاج باشد ضرور نیست وکسیکه در میان حج ومکه حد سفر نیست وقوت مشی دارد راحله در حق او شرط نیست زیراکه عرف آنرا استطاعت می شمرد انتهی رواه الدارقطنی والبیهقی وصححه الحاکم وقال صحیح علی شرطهما والبیهقی ایضا من طریق سعید بن ابی عروبة عن ابی قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم والراجح ارساله بیهقی گوید الصواب عن قتادة عن الحسن مرسلا مصنف گفته یعنی الذی اخرجه الدارقطنی وسنده صحیح الی الحسن ولا اری الموصول الا وهما وروایت کرده است آنرا حاکم از حدیث حماد بن سلمه از قتاده از انس نیز مگر راوی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن واقد حرانی ست وابو حاتم گفته وی منکر الحدیث ست ورواه الشافعی واخرجه الترمذی وابن ماجة والدارقطنی من حدیث ابن عمر ایضا ای کما اخرجه غیره من حدیث انس وفی اسناده ضعف واگرچه ترمذی گفته که حسن ست زیراکه در وی ابراهیم بن یزید الخوزی ست احمد ونسائی گفته که وی متروک الحدیث ست ورواه ابن ماجة والدارقطنی من حدیث ابن عباس وسندش نیز ضعیف ست ورواه ابن المنذر من قول ابن عباس ورواه الدارقطنی من حدیث جابر ومن حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام ومن حدیث ابن مسعود ومن حدیث عایشة ومن حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده وجمله طرق وی ضعیف ست عبد الحق گفته طرقه کلها ضعیفة وابو بکر بن المنذر فرموده لا یثبت الحدیث فی ذلک مسندا والصحیح من الروایات روایة الحسن المرسلة ورفته است باین تفسیر اکثر امت پس زاد شرط ست مطلقا وراحله برای کسیکه خانه او بر مسافت ست از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست لقوله تعالی یاتوک رجالا ونیز گفته هرکه سوال عادت اوست لازم ست او را حج واگرچه زاد نداشته باشد ولیکن آنچه بران دلیل دال ست اعتبار زاد وراحله هر دو ست شیخ الاسلام ابن تیمیه در شرح عمده بعد سرد احادیث زاد وراحله گفته که این احادیث مسند اند از طرق حسان ومرسل وموقوف اند دلالت میکنند برینکه مناط وجوب او وجود راحله ست باوجود علم آنحضرت صلی الله علیه وسلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن ونیز حق تعالی فرموده من استطاع الیه سبیلا یعنی قدرت معتبره در جمیع عبادات وآن یا مطلق مکنت ست یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج باین قید نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن در صوم وصلوة پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران ست ونیست آن مگر مال ونیز حج عبادتی ست که افتقار ست دران بسوی مسافت پس وجوبش نیز مفتقر باشد بسوی ملک زاد وراحله همچو جهاد ودلیل اصل قول وی تعالی ست ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج الی قوله ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیه انتهی ومذهب ابن زبیر وعطا وعکرمه وجماعتی از تابعین آنست که استطاعت عبارت از صحت ست لا غیر لقوله تعالی وتزودوا فان خیر الزاد التقوی زیراکه تقوی درین آیت تفسیر ست بزاد وجواب داده اند که این مراد نیست چنانکه سبب نزولش دال ست بران وحدیث باب دلالت میکند برانکه مراد بزاد حقیقت اوست واین حدیث اگرچه طرق وی ضعیف ست اما بکثرت وی سد ضعف وی میکند شوکانی در نیل الاوطار گفته ان هذه الطرق بعضها یقوی بعضا فیصلح للاحتجاج بها انتهی ومراد بدان کفایت فاضله از کفایت عیال ست تا عود لقوله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء اثما ان یضیع من یعول اخرجه ابو داود وحج مجزی ست واگرچه مال حرام باشد ولیکن آثم میشود نزد اکثر وگفت احمد مجزی نیست غزالی در احیا گفته شروط لزوم حج پنج چیز ست اسلام وعقل وحریت واستطاعت وهرکه لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمره انتهی گویم وامن طریق نیز داخل ست در استطاعت ومعتبر دران غالب ست وغالب در دریا که در موسم سوار شوند سلامت ست وخوف حکم وهم دارد نه عقل در مصفی گفته از انجمله امن طریق ست از قطاع طریق وسباع ونایافتن طعام وآب در مواضعی که مسافر دران حمل میکنند آب را از ان مواضع ونایافتن علف در مراحل انتهی ودلیل بر جواز سفر دریا رکوب صحابه است

در هجرت حبشه و تقریر آنحضرت ایشان را بران و کثرت ذکر امتنان به تسخیر بحر و جریان کشتی در آن و در حدیث آمده خیار شهدا آنان اند که کشتی
ایشان ابر هم زده **وعن** ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي ركبا بالروحاء بدرستیکه
آنحضرت پیش آمد سواری چند را در روحا بفتح را و سکون واو و حای مهمله نام جائی ست بر سه مرحله از مدینه مطهره قاضی عیاض گفته
محتمل که این پیش آمدن در شب باشد و باین جهت آنحضرت را نشناختند و محتمل که در روز باشد و آنحضرت را پیش ازین ندیده باشند
و رکب بفتح را و سکون کاف جمع راکب ست فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم
فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فرفعت اليه امراة صبيا پس برداشت بسوی آنحضرت
و پیش آورد زنی کودکی را فقالت الهذا حج پس گفت آن زن آیا این کودک را اگر حج کند ثوابی و اجری هست با وجود آنکه بالغ نیست
و حج بروی فرض نه قال نعم ولك اجر فرمود آری مراد ثوابی هست و ترا هم که او را برسیداری و غمخواری میکنی اجری و ثوابی هست
یا بجهت آنکه ازین حکم سوال کردی یا بسبب هر دو امر اخرجه مسلم ومالك في الموطا وابو داود والنسائي وابن حبان وله الفاظ عندهم
ورواه الترمذي من حديث جابر واستغربه این حدیث دلیل ست بر صحت حج صبی و انعقاد وی برابرست که ممیز باشد یا نه و ولی وی از
طرف وی انچه حاج میکند بعمل آرد و باین رفته اند جمهور ولیکن این حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب ست بروی حج چون بالغ گردد
لحديث ابن عباس ای غلام حج به اهله ثم بلغ فعليه حجة اخرى اخرجه الخطيب والضياء المقدسي من حديثه وفيه زيادة قاضی عیاض گفته
اجماع کرده اند برینکه مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فریضه اسلام مگر فرقه شاذه که باجزا رفته لقوله نعم چه ظاهرش این ست که آن
حج ست و متبادر از حج عند الاطلاق چیزیست که مسقط واجب باشد ولیکن علما بخلاف وی رفته اند و مذهب گروهی از اهل بدع منع صحت
از حج نووی گفته و این مردودست التفات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت و اصحاب وی و اجماع امت برخلاف وی و ولی که از طرف صبی
غیر ممیز احرام می بندد کسی ست که ولی مال او باشد چون پدر و جد و وصی و منصوب از طرف حاکم و اما ام پس صحیح نیست احرام وی از طرف او مگر
آنکه وصی وی باشد از جانب وی یا منصوب از جهت حاکم و قیل صحیح ست احرام او و هم احرام عصبه و اگرچه آنها را ولایت مال نباشد و صفت
احرام ولی از طرف وی این ست که بگوید بدل خود که گردانیدم او را محرم انتهى در نيل الاوطار بعد ذكر احاديث باب و اختلاف علما گفته فيؤخذ من
مجموع هذه الاحاديث انه يصح حج الصبي ولا يجزيه عن حجة الاسلام اذا بلغ وهذا هو الحق فتعين المصير اليه جمعا بين الادلة انتهى **و** هم روایت ست
از ابن عباس رضي الله عنه قال كان الفضل بن عباس رديف رسول الله گفت بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلى الله
عليه وسلم در حجة الوداع و این در منی بود و بود فضل در غایت حسن و جمال و جوانی و خوبی فجاءت امراة من خثعم پس آمد زنی از قبیله
خثعم بفتح معجمه و سکون مثلثه و فتح مهمله و اکثر زنان این قبیله صاحب حسن و جمال می باشند فجعل الفضل ينظر اليها وتنظر اليه پس
نظر کردن گرفت فضل بسوی آن زن و دیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی دیگری را نگاه میکرد و چشم در یکدیگر دوختند فضل مشاهده
جمال او و واله و نگران شد و آن زن نیز بدیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد کذا قالوا و ابن القطان ازین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیه نزد امن از
فتنه استنباط کرده زیرا که آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن زن را حکم بتغطیه وجه نکرده و اگر نمی فهمید عباس که نظر جائزست سوال نمیکرد و اگر جائز نبود
آنچه عباس فهمید آنحضرت تقریر نمیکرد او را بران کذا في التلخيص وجعل النبي صلى الله عليه و[illegible] يصرف وجه الفضل الى
الشق الآخر و شروع کرد رسول خدا که بر میگردانید روی فضل را بسوی جانب دیگر تا آن زن را نظر نکند و نهاد دست بر چشمان فضل

بن عباس و پیچ یافت گردن او را و در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا بر می تابی گردن پسر عم خود را فرمود دیدم شیطان مسلط
بر زن و آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان فقالت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج ادرکت ابی
شیخا کبیرا پس گفت آن زن ای رسول خدا بدرستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافته است پدر مرا در حالیکه پیر کبیر است
و ضعیف ست بحدیکه لا یثبت علی الراحلة نمی تواند برجای ماندن بر شتر سواری و در بعض الفاظ وی آمده اگر بر بندم او را می ترسم
بروی یعنی از مرگ در مصفی گفته و از انجمله قوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدیده زیرا که چون سائل عدم ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از وجوب مباشرت به نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائد بیابد و این فقیر را درین مسئله نظر ست زیرا که
خدای تعالی میفرماید لیس علی الاعمی حرج الآیه و این آیه اگرچه در جهاد ست در حج نیز تمسک بآن میتوان نمود بجامع سفر انتهی افاحج عنه
آیا حج کنم من از جانب وی قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز ست نزد عجز اگر فرو گیرد عجز تا وقت مرگ
و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل ست جائز ست باوجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از
والدین جائز ست بی امر وی و بی وصیت وذلک فی حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود در سبل گفته در حدیث دلیل ست
بر انکه مجزی ست حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخت که زوال آن مایوس ست و اگر عدم قدرت
از جهت مرض یا جنون ست که امید صحتش هست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث بازیادت در آنست که لابد ست در صحت تحجیج از دو چیز
عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت پس کسیکه شدت مضر او نیست هیچ قادر ست بر محفه و مجزی نیست حج غیر از طرف وی و گفته اند
ماخوذ میشود از حدیث اینکه چون یکی حج از طرف غیر تبرعا بکند او را حج از طرف آن غیر لازم گردد اگرچه بروی واجب نیست و جوابش آنست
که آن زن بیان نکرد که پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نه آنحضرت تفصیل آن از وی جست و رد کرده اند باینکه نیست در حدیث مگر
اجزا نه وجوب و تعرض نکرد بدان و جائز ست که شناخته باشد آن زن وجوب حج بر پدر خود چنانکه دال ست بران قول وی ان فریضة الله علی
عباده فی الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل وجوب که آن استطاعت ست و اتفاق کرده اند آنانکه قائل اند باجزای حج از فرض
غیر بر اینکه مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نفل که مذهب احمد و ابو حنیفه جواز نیابت ست در آن از غیر مطلقا
بنابر توسع که در نفل ست و مذهب بعضی آنست که حج از فرض غیر مجزی نیست هیچ یکی را و این حکم خاص بهمین زن بود و اگرچه اختصاص خلاف
اصل ست و لیکن استدلال کرده اند بزیادت که مروی ست درین حدیث بلفظ حجی عنه و لیس لاحد بعدک و رد کرده اند این را باینکه این
زیادت مروی ست باسناد ضعیف و بعضی گفته اند مختص ست بولد و جوابش آنست که قیاس بروی دلیل شرعی ست و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تنبیه فرموده است بر علت بقوله فی الحدیث فدین الله احق بالقضاء کما یاتی پس آنرا درین قرار داده و درین صحیح ست که قضا کند
آنرا غیر ولد بالاتفاق متفق علیه واللفظ للبخاری و درین حدیث روایات دیگر ست در بعض وی آمده که سائل مردی بود و سوال
از حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعدد قصه ۞ و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من جهینة جاءت
الی النبی بدرستیکه زنی از قبیله جهینه بضم جیم بعد وی ها و مثنات تحتانیه نام قبیله ایست آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف گفت
واقف نشدم بر نام وی و نام مادر وی فقالت ان امی نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنها بدرستیکه مادر من نذر کرده
که حج کند پس حج نکرد تا آنکه مرد آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانب وی ارایت لو کان علی امک

دینا کنت قاضیة آیا دیدی که اگر می بود بر مادر تو وامی آیا می بودی تو که بیگذاردی وام وی را اقضوا الله فالله احق بالوفا بگذارید وام خدا را پس خدای تعالی سزاوارتر ست بوفا وگذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جائز نیست مگر بوصیت واتفاق واین مذهب ماست ونزد شافعی هر که مرد ودر گردن وی حق خداست حج یا غیر حج واجب ست قضای آن از راس مال وی مقدم بر وصایا ومیراث انتهی گوییم در سبل ست که حدیث دال ست بر تحجیج از میت برابر ست که وصیت کرده یا نه زیراکه واجب ست قضای دین مطلقا وهمچنین سائر حقوق مالیه از کفاره ونحوها وباین رفته اند ابن عباس وزید بن ثابت وابوهریره وشافعی وواجب ست اخراج اجرت از راس مال نزد ایشان وظاهرش آنست که این مقدم ست بر دین آدمی وهو احد اقوال الشافعی ونیست این معارض قول وی سبحانه وان لیس للانسان الا ما سعی زیراکه این عام ست حدیث آنرا خاص کرده واین در حق کافرست وگفته اند لام در آیه بمعنی علی ست ای لیس علیه مثل ولهم اللعنة ای علیهم وقد بسطنا القول فی هذا فی حواشی ضوء النهار رواه البخاری حدیث دال ست برانکه تا ذر بحج چون بمیرد بدون حج وولد وی از طرفش حج بکند مجزی باشد از وی وهم از نفس وی اگر حج نکرده است از طرف خود زیراکه آنحضرت از وی نپرسید که تو حج از طرف خود کرده یا نه وبجهت آنکه تشبیه کرد آنحضرت اورا بدین وقضای دین از طرف غیر قبل از دین خود جائز ست ورد کرده اند بحدیث شبرمه که دال ست بر عدم اجزا اگر حج خود نکرده است واما مسئلهٔ دین پس غیر جائز ست اورا صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالب ست ودر حدیث دلیل ست بر مشروعیت قیاس وضرب مثل تا اوقع باشد در نفس سامع وتشبیه مجهول الحکم بمعلوم زیراکه قضای دین از میت معلوم بود نزد ایشان ولهذا الحاق بدان مستحسن افتاد وهم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما صبی حج ثم بلغ الحنث فعلیه ان یحج حجة اخری هر کدام کودک که حج کرد پستر رسید بلوغ را پس لازم ست بروی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسر حا وسکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بروی اثم بر نگارند یعنی بالغ شد ابن بطال گفته اجماع کرده اند ایمه فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ شود ولیکن معهذا اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور وابوحنیفه گفت صحیح نیست احرام او ولازم نمیشود اورا چیزی از محظورات احرام بلکه حج وی بطریق تدریب ست وتقدم الکلام فی ذلک وایما عبد حج ثم عتق فعلیه حجة اخری وهر بنده که حج کرد پستر آزاد کرده شد پس بروی ست گذاردن حج دیگر وباین رفته اند حنفیه رواه ابن ابی شیبة وابن خزیمة والاسمعیلی فی مسند الاعمش والحاکم وصححه الخطیب فی التاریخ والبیهقی ورجاله ثقات الا انه اختلف فی رفعه ورجال سند وی ثقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است در رفع آن والمحفوظ انه موقوف ومحفوظ نزد محدثین آنست که موقوف ست بر ابن عباس ابن خزیمه گفت صحیح موقوف ست ومحدثین را کلام کثیر ست در رفع ووقف وی واخرجه کذلک ابن عدی من روایة عن شعبة بیهقی گفته متفرد ست برفع آن محمد بن المنهال ورواه الثوری عن شعبة موقوفا مصنف در تلخیص گفته واین نزدیک اسمعیلی وخطیب از حرب بن شریح از یزید بن زریع ست بطریق متابعت محمد بن منهال ومؤید صحت رفع اوست انچه روایت کرد ابن ابی شیبه در مصنف خود از ابن عباس که گفت احفظوا عنی ولا تقولوا قال ابن عباس وظاهرش این ست که اراده رفع کرد ولهذا نهی کرد ایشان را نسبت نمودن آن بسوی خود ودرین باب ست از جابر نزد ابن عدی وسندش ضعیف ست واخرجه ابوداود فی المراسیل ودر وی یک راوی متهم ست واحتجاج کرد بدان احمد وروایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی ارید ان احدد فی صدور المومنین ایما صبی حج به اهله فمات اجزاه فان ادرک فعلیه الحج ومثله قال فی العبد رواه سعید بن منصور وروی الشافعی حدیث ابن عباس ابن تیمیه گفته مرسل چون عمل کردند

بران صحابه حجت ست بالاتفاق و معه که این مجمع علیه ست زیرا که وی از اهل عبادات ست پس حج از وی صحیح باشد مگر مجزی نبود زیرا که قبل
از مخاطب به بودن بفعل آورده و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یخطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت یقول میفرمود لا یخلون رجل بامراة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی
زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع ست و وارد شده که ثالث این هر دو شیطان ست و آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین
امر می تواند شد باین طور که همراه این هر دو کسی باشد که معنی خلوت زائل گرداند ظاهر آنست که می تواند شد زیرا که معنی مناسب نهی خوف
ایقاع شیطان ست فتنه را میان هر دو و خلوت در لغت بمعنی تنهائی ساختن الا ومعها ذو محرم مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی ست
که نکاح با وی جائز نباشد ابدا خواه جوان باشد یا پیر و در بعض روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی وثوق و اعتماد صلاح
و عفت ست جائز باشد و بعضی گویند زنان باشند متعدده ثقات و با یک زن روا نیست و بعضی گویند در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست
زیرا که اقامت در انجا حرام ست قفال گفته لابد ست از محرم عملا بلفظ الحدیث ولا تسافر المراة الا مع ذی محرم و باید که سفر نکند زنی
مگر همراه محرم و اصل در نهی تحریم ست و این مطلق ست در قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث مقیدهٔ این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها
مختلف ست در لفظی لا تسافر المراة مسیرة لیلة الا مع ذی محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی مسیرة یومین و در لفظی ثلثة امیال و در لفظی
بریدا و در لفظی ثلثة ایام و نووی گفته مراد از تحدید ظاهر وی نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منهی عنه ست از ان مگر با محرم
و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بمفهوم آن نتوان کرد و علما را درین جا تفصیل ست گفته اند جائز ست سفر زن تنها در هجرت
از دار حرب و مخافت بر نفس خود و برای قضای دین و رد ودیعت و رجوع از نشوز و این مجمع علیه ست و اختلاف کرده اند در سفر حج واجب
جمهور گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرد کرابیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق مامون باشد ولیکن دلیلی برین قول
ناهض نیست ابن دقیق العید گفته قوله تعالی ولله علی الناس حج البیت عموم ست شامل رجال و نسا و قوله لا تسافر المراة الا مع ذی محرم
عموم ست برای انواع سفر و هر دو عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح ست میان هر دو و جواب میدهند که احادیث نهی زن از سفر
مگر با محرم مخصص عموم آیت اند پس حدیث عام ست از پیر و جوان و جماعتی از ائمه گفته که پیر زال را سفر بی محرم هم جائز ست و گویا ایشان نظر بر
معنی کرده عموم را مخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجوز هیچ شابه است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسای ثقات بجای محرم
بدلیل افعال صحابه ولیکن ناهض نیست حجت بران زیرا که اجماع نیست و گفته اند جائز ست او را سفر اگر باشد با حشم و ادله دال نیست بران
فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امراتی خرجت حاجة پس گفت
ای رسول خدا بدرستیکه بیرون آمده است زن من قصد کننده خانهٔ کعبه را وانی اکتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اول و کسر تای
ثانیه و سکون بای فی غزوة کذا وکذا و بدرستیکه من نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا
با جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغزا بروم پس چکار کنم بجهاد روم و زن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه
زن روم قال انطلق فحج مع امراتك فرمود برو پس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق
علیه واللفظ لمسلم اما احمد ازین حدیث اخذ کرده که زوج را با زوجه برای حج بیرون آمدن واجبست چون او غیر این کس همراه نباشد و غیر احمد
گفته واجب نیست و امر را بر ندب حمل کرده اند اگرچه حمل بران بی قرینه نباشد و قرینه درینجا قاعده دین ست که بر هیچکی بذل منافع نفس خود برای

تحصیل غیر واجب بر وی واجب نیست و نیز ازین حدیث معلوم شد که مرد را نمی رسد که زن خود را از حج فرض منع کند زیرا که این عبادت
بر وی واجب شده و نیست طاعت برای مخلوق در معصیت خالق برابر ست که بفور قائل شویم یا بتراخی اول ظاهر ست و بر ثانی نیز زیرا که
وی را نیز رسد که در برائت ذمه خود مسارعت کند چنانکه او را می باید که نماز در اول وقت بگذارد و زوج را نمی رسد که او را ازان منع نماید
و آنکه دارقطنی از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که زنی هست و او را شوهری ست و زن را مال ست و شوهر اذن نمیدهد او را در حج پس نیست
زن را که برود مگر باذن زوج خود پس این محمول ست بر حج تطوع جمعا بین الحدیثین با آنکه نیست در حدیث کتاب دلالت بر آنکه بر آمد آن زن
بدون اذن زوج خود ابن تیمیه گفته صحیح ست حج زن بغیر محرم و بغیر مستطیع و حاصلش آنست که هر که واجب نیست بر وی حج بجهت عدم استطاعت
مثل مریض و فقیر و معضوب و مقطوع الطریق و زن بغیر محرم و غیر ذلک اینها چون بتکلف حاضر مشاهد شوند حج کنند این ایشان مجزی باشد لیکن بعضے
از ایشان محسن اند در ان همچو حاج ماشی و بعضی مسی همچو حج بسالت و حج زن بغیر محرم و حج اینها آنست که المیت وی تام ست و معصیتی که واقع شده در طریق واقع شده نه
در نفس مقصود و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقول لبيك عن شبرمة
بدرستیکه آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و میگوید لبیک از طرف شبرمه بضم شین معجمه و سکون موحده و ضم را نام مردی که این مرد تلبیه را از
جانب او میگفت و میخواست که حج بگذارد از وی قال من شبرمة فرمود آنحضرت کیست شبرمه قال اخ لي او قريب لي گفت برادر ست مرا
یا گفت خویش ست مرا شک راوی ست قال احججت عن نفسك قال لا فرمود آیا حج کردی تو از ذات خود گفت نکرده ام قال حج عن نفسك
ثم حج عن شبرمة فرمود حج کن از خود بعد ازان حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای حج خود
و باین رفته ست جماعتی از ائمه و شافعی و احمد از ایشان اند و جماعت دیگر میگویند جائز ست و مذهب حنفیه و مذهب مالک این ست و نیز در وے
دلالت ست بر آنکه چون یکی بغیر حج از خود احرام از غیر بست آن احرام از طرف وی شد نه از طرف غیر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد
او را باینکه حج را از طرف خود گرداند بعد از آنکه تلبیه از طرف شبرمه کرده بود پس دلالت کرد بر آنکه منعقد نشد نیت از طرف غیر ورنه واجب میشد
از طرف همان غیر و نیز معلوم شد که منعقد میشود احرام با صحت و فساد مطلقا اگرچه مجهول معلق باشد پس وقوعش از غیر و بودنش از خود جائز بود
زیرا که احرام وی از طرف غیر باطل ست بنا بر نهی و نهی مقتضی فساد و بطلان صفت احرام ست یا نه قول اکثر ائمه آنست که صحیح نیست حج از غیر
تا خود حج نکرده ست مطلقا خواه مستطیع باشد یا نه زیرا که ترک استفصال و تفریق در حکایت احوال دال ست بر عموم و غیر حج واجب ست در
اول سال از سنوات امکان و چون امکان یابد از نفس خود بکند و جائز نیست که از غیر خود بکند چه اول فرض ست و ثانی نفل همچو کسیکه بر وے
دین باشد و از وی مطالبه آن کنند و نزد وی دراهم بقدر وفای دین بوده ست پس او را نمیرسد که جز در دین خود در دین دیگری صرف کند
و لهذا گفته اند که اگر حج بر وی واجب باشد و او را امر کنند که بدایت بذات خود کند و هر که مستطیع نیست بر وی خود واجب نیست او را میرسد
که حج از طرف غیر بکند و لیکن عمل بظاهر حدیث اولی ست رواه ابو داود و ابن ماجة والشافعي والدارقطني و ابن حبان والبيهقي و صححه
ابن حبان بیهقی گفته اسنادش صحیح ست و نیست درین باب صحیح تر ازین انتهی و طرق این حدیث سه ست از ابن عباس و از عایشه و از جابر و اینجا
بطریق عبده بن سلیمان ست و عبده ثقه محتج به ست در صحیحین و قد تابعه علی رفعه محمد بن بشر و محمد بن عبید الله الانصاری و گفت ابن معین اثبت الناس
در سعید عبده است و همچنین ترجیح داده عبد الحق و ابن القطان رفع آنرا و گفت طحاوی صحیح موقوف ست و الراجح عند احمد وقفه و گفت احمد
رفع او خطا ست و رواه موقوفا غندر عن سعید کذالک و گفت ابن منده ثابت نیست رفع او و گفت دارقطنی مرسل اصح ست مصنف گفته همچو کما قال

لیلین این تقویت رفع میکند زیراکه از غیر رجال اوست وتوقف کرده اند بعض در تصحیح آن در حاشیهٔ تلخیص گفته رفع مقدم ست بر وقف و وصل
برارسال انتهی ابن تیمیه گفته حکم کرد احمد در روایت پسر خود صالح که آن مرفوع ست پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت ورفع کرده اند
آنرا جماعتی بنا برآنکه اگر موقوف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفی برای وی **وعنه** هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت وی **خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس** خطبه کرد مارا
رسول خدا پس گفت دران خطبه که بدرستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفد بنی تمیم در فتح مکه
اسلام آورد واز مؤلفة القلوب بود ودر جاهلیت واسلام شریف بود وشانی داشت **فقال افی کل عام** پس گفت آیا در هر سال فرض ست حج
یا رسول الله قال لو قلتها لوجبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آن جمله را یعنی برای وجوب وی آری هر سال فرض ست هرآینه واجب میگردد
در هر سال واگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان ونمی توانید کرد بجهت غایت مشقتی که در وست به بذل اموال وهجران اهل واولاد ومفارقت
اوطان خصوصا اهل بلاد بعید ودر روایتی بعد قوله وجبت زیاده کرده **ولو وجبت لم تقوموا ولو لم تقوموا بها لعذبتم** ظاهر این حدیث دران ست که احکام مفوض اند
بآنحضرت چنانکه مذهب بعضی ست ولهذا در بعض روایات آمده که بآن مرد فرمود تراد وبار جواب میدهند که قول عام ست بوحی باشد یا از پیش خود ومحل
مسئله علم اصول ست ودروی خلاف بین العلما ست **فالحج مرة** پس حج در عمر یکبار فرض ست **فمن زاد فهو تطوع** پس کسیکه زیاده بر
یکبار کند نفل ست **رواه الخمسة غیر الترمذی** یعنی احمد وابو داود ونسائی وابن ماجه ورواه البیهقی والدارمی ایضا واصله فی مسلم واصل
این حدیث در صحیح مسلم ست **من** از **حدیث ابی هریرة** رضی الله عنه ولفظ وی این ست که گفت ابو هریره خطبه کرد مارا رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس فرمود ای مردمان بتحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال
حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری هرآینه واجب میشد حج هر سال وهرآینه
نمی توانستید کرد پستر گفت بگذارید مرا مادامیکه ترک دهم شمارا پس هلاک نشدند آن کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان واختلاف کردن ایشان
بر پیغمبران ایشان پس چون امر کنم من شمارا بچیزی پس بیارید از آن وبکنید آنچه می توانید ودر طاقت شماست وچون نهی کنم وباز دارم شمارا پس بگذارید
آنرا باتمام وکمال وله شاهد من حدیث انس عند ابن ماجة ورجاله ثقات وروی الحاکم والترمذی له شاهدا من حدیث علی کرم الله وجهه وسنده منقطع

باب المواقیت

جمع میقات ست ومیقات هنگام کار وجای آن وغالب آمده این اسم برجای احرام بستن که از انجا بی احرام نگذرند ومردم آفاق را موضع
معین ساخته اند که از انجا احرام به بندند **وعن** ابن عباس رضی الله عنه **ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل**
المدینة ذا الحلیفة بدرستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اهل مدینه ذو الحلیفه که نام جای ست برده مرحله از مکه واز مدینه
بریک فرسخ وآنجا مسجد بست که احرام بست از انجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم وچاهی ست که مسمی ست به بیر علی واین ابعد مواقیت ست
شیخ الاسلام ابن تیمیه در منسک خود گفته که برده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب اطلاق طرق زیراکه از انجا تا مکه چند راه ست ونامیده میشود
بوادی عقیق ومسجدش مسمی ست بمسجد شجره ودروی چاهی که عامهٔ جهال چاه علی گویند بگمان آنکه علی در انجا باجن مقاتله کرد واین دروغ ست زیراکه
باجن هیچیکی از صحابه مقاتله نکرده وشان علی از آن بلند ترست که جن برای قتال وی ثابت مانند ونیست هیچ فضیلت برای این چاه ونه مذمت
ومستحب نیست سنگ وغیره انداختن دران انتهی وحلیفه بضم حا تصغیر حلفه است وحلفه واحد حلفا ست مصنف در فتح گفته مکان معروف ست

میان وی و مکه دو نیم دو صد میل ست قاله ابن حزم و نووی گفته میان وی و مدینه شش میل ست و وهم کرده هر که گفت میان هر دو یک میل ست
هو ابن الصباغ انتهی ولاهل الشام الجحفة و مراحل شام را جحفه است بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نام موضعی ست بر سه
مرحله از مکه و آنرا مهیعه هم گویند قاله النووی فی شرح المهذب و در وی نظر ست زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل ست از مکه
و آنجاست غدیر خم کما قال صاحب النهایة و مصنف در فتح گفته میان وی و مکه پنج یا شش مرحله ست شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته این قریه
قدیمه معموره است که مهیعه اش نامند و امروز ویران ست و لهذا احرام می بندند مردم از مکانی که قبل از وست و آنرا رابغ گویند بسبب
رفته شدن آب در انجا برای غسل و این میقات کسی ست که حج کند از ناحیه مغرب ملک شام و مصر ولیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند
چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب برای ایشان همین ست بالاتفاق و اگر تاخیر کنند احرام را تا جحفه پس در آن
نزاع ست. بالفعل عادت غالب حجاج که از مدینه منوره بمکه معظمه رجوع کنند و بر ذو الحلیفه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رابغ با آنکه تاخیر
از میقات نزد ائمه اربعه و جمهور علما اثم و موجب لزوم دم ست بلکه نزد سعید بن جبیر حج او صحیح نیست و همچنین کسانیکه شافعی المذهب اند چون از راه
دریا در محاذی یلملم می رسند احرام حج و عمره نمی بندند و تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا جده و از انجا باطمینان خاطر محرم میشوند حالانکه نزد شافعیه
هم مجاوزت از میقات گناه و موجب دم ست مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر مکی شافعی ست که در تحفة المحتاج شرح المنهاج نوشته که
مسافت یلملم تا مکه برابر مسافت جده تا مکه است پس حاجی را میرسد که احرام از یلملم نه بندد و از جده بندد و جمعی از علما مذهب او و غیر آن درین تخطیه او
کرده اند و بزیادت مسافت ما بین یلملم و مکه بر مسافت جده تا مکه با ثبات رسانیده ولیکن مفاسد جهل و تعصب بسیار ست ولاهل نجد قرن المنازل
و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل ست قرن بفتح قاف و سکون را بلا خلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما
و غیرهم صاحب صحاح آنرا بفتح را ضبط کرده و صاحب قاموس تغلیط وی نموده و حکایت کرده نووی اتفاق بر تخطیه وی و گفته اند که بسکون نام
جبل ست و بفتح نام طریق حکاه عیاض و یقال له قرن الثعالب موضعی ست نزدیک طائف بر دو مرحله از مکه و اما قرن که اویس ابوی نسبت کنند
بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس و این میقات اقرب مواقیت ست بسوی مکه و نجد در اصل معنی زمین بلند ست ضد غور که بمعنی زمین پست ست
والآن نام بلاد عرب ست که از تهامه تا زمین عراق باشد ولاهل الیمن یلملم و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام
جبلی ست از جبال تهامه بر دو مرحله از مکه کذا فی القاموس و در فتح گفته کذلک و زیاده کرده که میان وی و مکه سی میل ست انتهی و همین ست میقات
اهل هند امروز هن لهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع میقات اند لمن اتی
علیهن مر کسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از ان من غیر اهلهن از غیر اهل این مواضع یعنی اگرچه از کسان این آفاق
معینه نباشند اما لازم ست ایشان را بستن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکه برای یکی از دو نسک چنانکه اهل مدینه بر شام برسند
از جحفه احرام بندند و اهل شام که بر مدینه برسند از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل هند بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند و این واجب ست
و اگر تاخیر کنند تا میقات خود مسیئ باشد و لازم آید او را دم عند الجمهور و مالکیه گویند جائز ست او را تاخیر تا میقات خود اگرچه افضل بر آمدن
او خلاف اوست و حدیث محتمل ست زیرا که قوله هن لهن ظاهرش عموم ست برای اهل این اقطار برابر ست که بر میقات خود آیند یا بر
میقات دیگر و او را هست عدول بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد لازم نیاید او را احرام بستن از انجا بلکه از جحفه به بندد
و عموم قول وی و لمن اتی علیهن دال ست بر آنکه متعین نیست بر شامی در مثال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اهل او نیست

ابن دقیق العید گفته قوله لاهل الشام الجحفة شامل کسی ست که از اهل شام بر ذی الحلیفه گذشته و کسیکه نگذشته و قوله لمن اتی علیهن شامل کسی ست که از اهل شام بذی الحلیفه مرور کرده و کسیکه نکرده پس درینجا دو عموم معارض یکدیگر اند مصنف گفته و حاصل میشود انفکاک باینطور که قوله هن لهن مفسر قول اوست وقت لاهل المدینة ذا الحلیفه و مراد باهل مدینه سکنهٔ او بند و هرکه سالک طریق میقات آنها ست و بر میقات ایشان گذشته انتهی گویم اگر صحیح شود حدیث عروه که آنحضرت توقیت کرد برای اهل مدینه و کسانیکه گذشت بر ایشان ذا الحلیفه را ظاهر شود که جحفه میقات شامی ست چون بمدینه نیاید زیرا که این مواقیت محیط بیت اند همچو احاطهٔ جوانب حرم و هرکه بگذرد بجانبی از جوانب حرم لازم آید او را تعظیم حرمت وی واگرچه بعض جوانب وی دورتر از بعض باشد ممن اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج و عمره را و از این حدیث معلوم میشود که هرکه از میقات بگذرد بی ارادهٔ حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح از مذهب شافعی همین ست و داخل شد ابن عمر بغیر احرام و بالاتفاق ثابت ست که حج و عمره نزد قائل وجوب وی یکبار واجب ست پس اگر بر هر داخل مکه حج و عمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب شود و در حدیث جابر ست که درآمد آنحضرت روز فتح بمکه و بود بر وی عمامهٔ سیاه بغیر احرام رواه مسلم والنسائی وفی الباب عن انس عند احمد والبخاری در نیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت بمکه آمد و شد میکردند برای حوائج خود و منقول نیست که امر کرده باشد کسی را الا اینها باحرام کقصة الحجاج بن علاط وکذا قصة ابی قتادة لما عقر حمار الوحش داخل المیقات وهو حلال وقد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوز المیقات لا بنیة الحج والعمرة فقرره صلی الله علیه وسلم مع ما یقتضی لعدم الوجوب من استصحاب البراءة الاصلیة الی ان یقوم دلیل ینقل عنها انتهی و نزد حنفیه روا نیست درآمدن مکه بی احرام اگرچه ارادهٔ حج و عمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجاوز نکند میقات را هیچ یکی مگر احرام بسته و این حدیث مطلق ست مقید بارادهٔ حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر ست حاج و معتمر و غیر ایشان و اما هرکه داخل میقات ست او را جائز ست دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که درآمدن او بمکه بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج ست پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة در سبل گفته هرکه جائز میگوید تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات همچو حطابین دلیل او آثار سلف ست و لا تقوم بها حجة و هرکه درآید بمکه بارادهٔ خود و نیت هیچ نسک از حج و عمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعده ظاهر شود او را ارادهٔ یکی از دو نسک وی احرام بندد از جائیکه اراده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهی والله اعلم ومن کان دون ذلک فمن حیث انشأ و کسیکه باشد ورای این مواضع پس احرام بندد از جائی که انشا کرده است احرام را یا از اهل خود یا وطن یا از غیر او و در روایتی باین لفظ ست پس کسی که باشد ورای این موضعها داخل آن پس احرام وی از جای اوست که در آنجا ساکن ست و همچنین و همچنین حتی اهل مکة من مکة تا آنکه ساکنان مکه احرام بندند از مکه و این مخصوص ست بحج و از برای عمرهٔ اهل مکه از زمین حل احرام بندند والآن متعارف موضعی ست که نام او تنعیم ست و این موضع قریب ترین مواضع حل ست بمکه و عایشه از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت و درینجا موضعی ست که او را مسجد عایشه میگویند یعنی جائیکه آنجا عایشه نماز گذارده و احرام بست در مصفی گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم هست موافق میقات حج ست و میقات احرام عمره کسیکه در حرم ست حل باشد بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج به تنعیم فرستاد و تنعیم اقرب اطراف حل ست بمکه و در ان حال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد آنحضرت در چنان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیداد انتهی گویم در سبل گفته اهل مکه عام اند از انکه سکنهٔ مکه باشند یا مجاورین و وارد در وی بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و از اینجا معلوم شد که میقات عمرهٔ اهل مکه است مثل حج و همچنین میقات قارن از ایشان مکه است

ولیکن [redacted] را که مکه را میقات عمره گردانیده باشد وجوابش آنست که آنحضرت میقات عمره همین مکه گردانیده
با این حدیث و آنچه از ابن عباس مروی ست که گفت ای اهل مکه هر که خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسر را
و نیز گفت هر که اراده کند از اهل عمره عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم و تجاوز کند حرم را پس این آثار موقوفه است مقاوم حدیث مرفوع نتوانند شد
و اما امر آنحضرت عایشه را بخروج بسوی تنعیم پس برای تطییب قلب او بود بدخول در مکه در حالیکه معتمره است همچو دیگر صواحبات خود زیراکه وی
احرام عمره بسته بود با آنحضرت مگر حائض شد و در آمد بمکه و طواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زنان کردند کما یدل له قولها یا رسول الله یصدر الناس
بنسکین و اصدر بنسک قال انتظری فاخرجی الی التنعیم فاحلی منه الحدیث و این محتمل ست که اراده او تشابه بداخلین از حل بسوی مکه بعمره بود
و نیست در وی دلالت بر آنکه صحیح نیست عمره مگر از حل برای کسیکه در مکه باشد و با احتمال مذکور مقاوم حدیث کتاب نتواند شد و گفت طاوس
نمیدانم کسانیکه عمره میکنند از تنعیم اجرمی یابند یا معذب میشوند گفته شد معذب چرا باشند گفت زیراکه بیت و طواف را ترک میکنند
و بیرون می روند چهار میل و می آیند چهار میل و درین مدت دو صد طواف میتوان کرد و هر طواف که کند اعظم باشد در اجر از رفتن در غیر شیء
مگر آنکه این کلام وی در تفضیل طواف بر عمره است امام احمد گفته بعض مردم عمره را بمکه بر طواف اختیار کرده اند و بعضی مقام و طواف را اختیار نموده
و نزد اصحاب احمد عمره مکی چون احرام آن از مکه بندد صحیح ست ولیکن لازم می آید بروی دم بنا بر ترک کردن احرام از میقات در سبل گفته و می آید
اینکه الزام دم بروی بی دلیل ست متفق علیه در مصفی گفته فائده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز ست از ان بغیر احرام پس اگر
پیش از مواقیت احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل باشد
و افضل آنست که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی و اگر از میقات بگذرد لازم ست عود قبل از
تلبس بنسک و اگر از عود مانعی ست ظاهر آنست که دم لازم شود بقول ابن عباس من نسی من نسکه شیئا او ترکه فلیهرق دما انتهی گویم و به
قال مالک و ابو حنیفة و الشافعی و احمد و الجمهور و عطا و نخعی گفته نیست بروی چیزی و سعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او شافعیه گفته اند پس
اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس بنسک ساقط شد از وی دم و همچو در مصفی ست و اگر براهی گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات
میقات می باید که احرام بندد و اگر محاذات کرد بدو میقات احتیاط آنست که از ابعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد تبعه لازم نیست
زیراکه عمل برخصت شرع نموده ست انتهی **وعن** عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل
العراق ذات عرق بدرستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسر عین مهمله و سکون را و بعد وی قاف موضعی ست
شرقی مکه بر دو مرحله موازی قرن و عرق بکسر عین کوه بچه خرد را گویند و عراق بلاد معروف ست طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیه
تا حلوان و تسمیه او بعراق بجهت آنست که این بلاد بر عراق دجله و فرات ست و عراق ساحل بحر را گویند رواه ابو داود و النسائی و اصله
عند مسلم من حدیث جابر و آن این ست که گفت آنحضرت مهل اهل مدینه از ذی الحلیفه است و طریق دیگر جحفه و مهل اهل عراق ذات عرق ست
و مهل اهل نجد قرن و مهل اهل یمن یلملم الا ان راویه شك فی رفعه مگر آنکه راوی حدیث جابر شک کرده است در رفع آن زیراکه
در صحیح مسلم ست از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را و پرسیده شد از مهل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی
نبی صلی الله علیه وسلم پس جزم نکرد برفع و فی صحیح البخاری ان عمر هو الذی وقت ذات عرق و در بخاری ست بدرستیکه
عمر آنکس ست که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق و لفظ وی این ست که گفت عمر اهل بصره و کوفه را که ببینید مقابل قرن را

ازراه خود پس محدود کرد برای ایشان ذات عرق را انتهی و مسلمانان اجماع کردند بران ابن تیمیه در منتقی گفته نص بتوقیت ذات عرق در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر بثبوت رسد بدیع نباشد وقوع اجتهاد عمر بر وفق آن زیرا که وی موفق بود بصواب و وی را حدیث نرسیده پس اجتهاد کرد موافق نص و مروی ست رفع آن بلا شک از حدیث ابی الزبیر از جابر نزد ابن ماجه و عند رواه احمد مرفوعا عن جابر بن عبد الله و ابن عمر و در اسنادش حجاج بن ارطاة ست و رواه ابو داود والنسائی والدار قطنی و غیرهم من حدیث عائشة انه صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق باسناد جید و رواه عبد الله بن احمد ایضا عنها وقد ثبت مرسلا عن مکحول و عطاء

ابن تیمیه گوید هذه الاحادیث المرفوعة الجیاد الحسان یجب العمل بمثلها مع تعددها و مجیئها مسندة و مرسلة من وجوه شتی وعند احمد و ابی داود

والترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت برای اهل مشرق عقیق را ترمذی گفته این حدیث حسن ست نووی گفته لیس کما قال زیرا که در سندش یزید بن زیاد ست که روایت میکند از محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از ابن عباس و یزید ضعیف ست باتفاق محدثین و تکلم کرده اند در وی غیر واحد از ایمه مصنف در تلخیص گفته در نقل اتفاق نظر ست که شناخته میشود از ترجمه وی و اوراعلی دیگر ست که مسلم در کنی گفته نمیدانم او را سماعی از جد وی محمد بن علی انتهی و عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعی ست قریب ذات عرق که میقات اهل عراق ست لیکن پیش از عقیق ست و عقیق هم نام وادی ست بر سه میل از مدینه منوره و ظاهر آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و طیبی گفته صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده برای اهل مشرق میقاتی بلکه امیر المومنین عمر حد بست وقتی که فتح کرد عراق را و خواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی متعین گرداند امام شافعی گفته احرام از عقیق می باید بست احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند اهل علم بر اینکه احرام اهل عراق از ذات عرق احرام ست از میقات و عقیق ابعد ست از ذات عرق و گفته اند که اگر این حدیث ابن عباس را اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیرا که توقیت ذات عرق در حجة الوداع بود حین اکمل الله دینه و دال ست او را روایت حارث بن عمرو سهمی که گفت آمدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و وی در منی بود یا عرفات و گرد شده بود نزد او مردم گفت پس بیایند اعراب و وی او را گفتند این روی مبارک ست گفت و توقیت کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابو داود والدار قطنی فائدة در حجة الله البالغه گفته اصل در مواقیت این ست که چون آمدن بمکه معظمه در حالت ژولیدگی مو و عرقناک بدن و ترک غلوای نفس مطلوب ست و در تکلیف مردم به بستن احرام از بلد خود حرجی ظاهر ست چه قطر بعضی از ایشان بر مسافت یک ماه و دو ماه ست لهذا واجب شد که اکنه معلومه را حول مکه خاص کنند تا از انجا احرام بسته بیایند و تاخیر نکنند احرام را بعد آن و ضرور ست که این مواضع ظاهر و مشهور باشد بر هیچکس مخفی نبود و گذر اهل آفاق بر انها باشد پس استقرا کرد شارع آنرا و حکم نمود باین مواضع و اختیار کرد برای اهل مدینه ابعد مواقیت را زیرا که مدینه مهبط وحی ست و مأرز ایمان و دار الهجرة و اول قریه ایست که ایمان آورد بخدا و رسولش پس اهل مدینه احق آنکه باینکه مبالغه کرده شود در اعلای کلمة الله و خاص کرده شوند بزیادت طاعت خداوند و نیز اقرب اقطار ست که ایمان آورده بزبان رسول خدا و خالص کرد ایمان خود را بخلاف حوالی و طائف و یمامه و جز آن که نیست حرجی در ان انتهی

باب وجوه الاحرام وصفته

وجوه جمع وجه ست و مراد بدان انواع ست که متعلق ست بآن احرام و آن حج و عمره است یا مجموع هر دو و احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز ازین باب ست یا احرام بمعنی در آمدن در حرم ست و چون احرام سبب استباحت دخول حرم ست نام کرده شد بدان و مراد بصفت احرام کیفیتی ست که فاعل آن بسبب وی محرم می شود (۱) عایشة

رضي الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع گفت عايشه بيرون آمديم با آنحضرت
از مدينه روز شنبه بست پنجم ذي قعده بعد نماز ظهر كه در مدينه گذارد چهار ركعت وخطبه كرد ايشان را وآموخت در وي احرام و واجبات
وسنن حج را سال حجة الوداع كه سال دهم از هجرت بود وداع بفتح واو بدرود وتوديع بدرود كردن وحجي را كه آنحضرت كرد حجة الوداع گويند
زيرا كه مردم را دران بعد تعليم شرائع وداع كرد وخبر داد برحلت خود وگواه گرفت ايشان را بر اداي رسالت وتبليغ احكام وگواه كرد خداي تعالى را
بر گواهي دادن ايشان بر تبليغ وي واين در سنه دهم بود كه آخر سنوات عمر شريف وي صلى الله عليه وسلم ست فمنا من اهل بعمرة پس بعضے
از ما كساني بودند كه بانگ مي براوردند بعمره تنها واهلال در اصل بمعني آواز بلند كردن ست واينجا احرام مراد ست كه در وي به تلبيه آواز بلند ميكنند وعمره
آنست كه احرام بندد از حل واگر آفاقي ست از ميقات وطواف وسعي كند وحلق يا قصر نمايد ومنا من اهل بحج وعمرة وبعضي از ما كساني بودند
كه تلبيه ميگفتند بحج وعمره هر دو يعني قارن بودند وقران آنست كه احرام بندد آفاقي براي حج وعمره معا وداخل شود بمكه وباقي ماند بر احرام تا آنكه
فارغ گردد از افعال حج ولازم بر وي يك طواف ويك سعي ست در قولي ودو طواف ودو سعي در قولي بعده ذبح كند آنچه ميسر آيد از هدي وچون خواهد
كه كوچ كند از مكه طواف كند براي وداع ومنا من اهل بالحج وبعضي از ما كساني بودند كه تلبيه ميكردند بحج تنها يعني مفرد بودند وافراد آنست كه
احرام بندد آفاقي از ميقات پس درايد بمكه وطواف قدوم كند ورمل كند دران وسعي نمايد ميان صفا ومروه وبماند بر احرام خود تا آنكه استاده شود
در عرفه ورمي كند وحلق نمايد وطواف كند ونيست سعي درين وقت واز اينجا معلوم شد كه نسك حج سه قسم ست يكي مفرد بضم ميم وسكون فا
وكسر را يعني افراد كننده كه احرام وي براي حج تنها يا براي عمره تنها ست دوم قارن يعني قران كننده كه احرام براي حج وعمره هر دو ست
سوم متمتع كه اول عمره ميكند واگر سوق هدي كرده است هم بر احرام مي ماند واگر نكرده است از احرام مي برايد بعد ازان در مكه مي نشينند
وچون ايام حج مي درايد احرام حج مي بندد وحج ميكند ودرين حديث دليل ست برانكه اين انواع از مجموع ركب كه در صحبت شريف آنحضرت
درين حج بودند بوقوع آمده ومروي ست از عايشه روايات ديگر مخالف اين ووجه جمع ميان آنها بيايد واختلاف كرده اند درانكه افضل ازين
انواع كدام نوع ست حنفيه قران را ترجيح ميدهند وگويند قران افضل ست بعد ازان تمتع بعد ازان افراد وقول جماعتي از صحابه وتابعين
وايمه ديگر وقول جماعتي از عظماي شافعيه نيز همين ست در سبل گفته الادلة تدل على ان افضلها القران وقد استوفى ادلة ذلك ابن القيم ونزد امام احمد
ومالك تمتع افضل ست وجماعتي از صحابه وتابعين ومن بعدهم وايمه باايشان ست وبه قال الشوكاني ونزاع درين مسئله دراز ست در نيل الاوطار
استيفاي آن كرده واهل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحج واهلال كرد آنحضرت بحج تنها وعلما را اختلاف ست دران بنا بر
اختلاف احاديث وارده درين باب بعضي گويند قارن بود وبعضي گويند متمتع وبعضي گويند مفرد چنانكه درين حديث عايشه است محرر سطور
در رحلة الصديق الى البيت العتيق استيفاي ادلهٔ اين هر سه قول كرده ومحصل آن اين ست كه هركه روايت افراد كرد حمل بر اول حال نمود كه اهلال
بهمان بود وهركه تمتع روايت كرده مراد وي آنست كه صحابه را بآن امر فرموده وهركه قران ميگويد مراد وي ما استقر عليه الامر ست وشيخ الاسلام
ابن تيميه جمع حسن نموده وگفته كه تمتع نزد صحابه متناول قران ست پس محمول باشد بران وهركه روايت افراد كرده روايت تمتع وقران هم نموده
پس متعين شد حمل بران واول افراد اعمال حج كرده چون از وي فارغ شد عمره بجا آورد ودر سبل گفته اكثر برانند كه احرام حج وعمره هر دو كرد پس
قارن باشد وحديث عايشه دال ست برانكه مفرد بود ولكن الادلة الدالة على انه حج قارنا واسعة جدا انتهى در نيل الاوطار گفته هذان البحثان
اعني تعيين ما حجه النبي صلى الله عليه وسلم من الانواع وبيان ما هو الافضل منها من المضايق ومواطن البسط وفي ما حررناه مع كونه في

غایة الایجاز مایغنی اللبیب فاما من اهل بعمرة فحل پس کسیکه اهلال کرد بعمره پس حلال شد و بیرون آمد از احرام نزد قدوم مکه بعد از اد
بقیهٔ اعمال پیش از ایام حج واما من اهل بحج او جمع الحج والعمرة فلم یحلوا واما کسانیکه اهلال کردند بحج تنها تا جمع کردند حج وعمره را پس
حلال نشدند و نه برامدند از احرام و در بعضی نسخ فلم یحل بضمیر مفرد آمده حتی کان یوم النحر تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن
و برامدن از احرام ست اگرچه طواف باقی ست و درینجا دلالت ست برانکه ازین رکب هر سه نوع حج واقع شده پس محرم بحج مفرد بود و محرم بعمره
متمتع و محرم بهردو قارن و هم دلالت ست برانکه محرم بحج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر و این مخالف چیزی ست که ثابت شده است از احا
از چهارده صحابی در صحیحین و غیرهما که امر کرد آنحضرت کسی را که نبود باوی هدی که فسخ کند حج را بسوی عمره پس مؤول باشد حدیث عایشه بتقیید
بکسیکه باوی هدی بود و احرام بحج تنها بسته و وی مانند کسی ست که هدی فرستاده و احرام بهردو معا بسته و علما اختلاف کرده اند قدیما و حدیثا
در فسخ حج بسوی عمره که آیا خاص ست بکسانیکه حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا نه در سبل گفته وقد بسط ذلک ابن القیم فی زاد المعاد
وافردناه برسالة ولا یحتمل ههنا نقل الخلاف والاطالة انتهی گویم جائز ست فسخ حج بسوی عمره نزد گروهی از اهل ظاهر برای هر واحد و به قال احمد
و مالک و الشافعی و ابوحنیفة و بسط کلام درین مقام در منسک خود کرده ایم فلیرجع الیه متفق علیه در مصفی گفته ارکان حج پنج چیز ست
احرام بقول خدای تعالی الحج اشهر معلومات و ظاهر ست که درین مدت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج باشد و وقوف بعرفه بحدیث
الحج عرفة و سعی بین الصفا والمروة بحدیث حسن دارقطنی و بیهقی یا ایها الناس سعوا فان السعی قد کتب علیکم و بقول عایشه چنانکه بیاید و حلق
بقول خدای تعالی لیقضوا تفثهم و طواف بقول خدای تعالی ولیطوفوا بالبیت العتیق و ارکان عمره همین چیزها ست
سوای وقوف عرفه از جهت استقرای افراد عمره و یافتن این چیزها در وی پس این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره بترک
یکی ازین چیزها تباه شود و ترک یکی ازینها مجبور بدم نیست و غیر ارکان سنن اند بعضی ابعاض مجبور بدم و بعض غیر مجبور انتهی

باب الاحرام ومایتعلق به

باب در بیان در امدن در یکی از دو نسک و چیزی که متعلق ست بدان و محرم کسی ست که شاغل ست باعمال حج یا عمره با نیت در مصفی گفته
واگر نیت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل ست واگر نیت کرد و تلبیه نگفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تلبیه
سنت ست و فرضیت او از هیچ جا ثابت نشده انتهی و احرام در حج و عمره بجای تکبیر تحریمه است در نماز چه دران تصور اخلاص و تعظیم
و ضبط عزیمت حج بفعل ظاهر و متذلل و خاشع گردانیدن نفس ست برای حق جل و علی بترک ملاذ و عادات مالوفه و انواع تحمل و تحقیق معانات
تعب و مشقت و تشعث و تغییر ست برای خدای واحد قدیر جل جلاله و عم نواله عن ابن عمر رضي الله عنه قال ما اهل رسول الله
صلی الله علیه وسلم الا من عند المسجد گفت ابن عمر اهلال نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و در وی
رد ست بر کسیکه گفت احرام بست آنحضرت از بیدا و در روایتی ست از نزد شجره چون برخاست شتر وی و درخت مذکور نزد مسجد بود
و در مسلم ست که بگذارد دو رکعت بذی الحلیفه پس تر چون مستوی شد ناقه نزد مسجد ذی الحلیفه اهلال کرد و در لفظی این ست بود رسول خدا چون
می در آورد پای مبارک خود را در رکاب و بر میداشت او را برپشت خود ناقه اهلال میکرد از مسجد ذی الحلیفه و ازینجا پیدا شد اختلاف در انکه
تلبیه بعد از نماز بود یا بعد از استوا برپشت ناقه آنچه ازین حدیث مفهوم شد گفتن اوست بعد استوا برپشت ناقه و باین اخذ کرده است
شافعی و نزد حنفیه تلبیه بعد از نماز مسنون ست و قول مالک نیز همین ست در هدایه گفته تلبیه کند عقیب صلوة که مروی ست از آنحضرت الا گر

بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست ست ولیکن بعد از نماز افضل ست ومشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز ست ومختار نزد
بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است در شرح کتاب خرقی گفته سعید بن جبیر گفت گفتم با بن عباس عجب از صحابه رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول خدا که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستیکه من داناترم
بحقیقت حال اهلال کرد آنحضرت بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس ازان سوار شد آنحضرت و اهلال کرد
پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اهلال آنحضرت همدرین حال بود و بعد ازان روان شد و در بیدا که موضعی بلند ست برامد و اهلال کرد و شنیدند
قومی و گمان بردند که الآن ابتدای اهلال کرد و ابتدای اهلال آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائم در مصلای او بود و ازینجا حاصل شد
توفیق میان روایات و ازدحام و اجتماع در حج بسیار بود تا آنکه گفته اند که بیرون از شمار بود و از صد هزار کس متجاوز بودند و از هر طرف که چشم آنجا
کار میکرد آدمی بنظر می آمد و مراد از مسجد ذی الحلیفه مسجدی ست که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا کرده اند و در زمان ابن عمر مسجد نبود
و راوی سخن موافق این زمان کرده و بهر حال آنحضرت نماز ظهر گذارده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا بسر کرد و صباح
احرام بست و چون بر پشت ناقه برامد و بایستاد تلبیه گفت متفق علیه در سبل السلام گفته دلالت کرد حدیث بر آنکه افضل احرام بستن ست
از میقات نه قبل وی و اگر احرام بست پیش ازان پس گفت ابن المنذر که اجماع کرده اند اهل علم که این حرام ست یا مکروه زیرا که قول صحابه که
توقیت کرد آنحضرت برای اهل مدینه ذی الحلیفه را مقتضی آنست که اهلال از همین مواقیت می باید بست و قاضی ست بنفی نقص و زیادت پس اگر
زیادت حرام نباشد لا اقل ترک آن افضل باشد و اگر نمی بود اجماع بجواز آن قائل میشدیم بتحریم بادله توقیت و بنا بر آنکه زیادت بر مقدرات مشروعات
همچو اعداد صلوات و رمی جمار غیر مشروع ست مانند نقص ازان و ما جزم نمیکنیم بتحریم بنا بر اجماع مذکور و بنا بر انچه مروی ست از چند صحابه تقدیم
احرام بر میقات چنانکه احرام بست ابن عمر از بیت المقدس و انس از عقیق و ابن عباس از شام و اهلال کرد عمران بن حصین از بصره و ابن مسعود
از قادسیه و وارد شده است در تفسیر آیه که حج و عمره تمام این هر دو آنست که احرام بندد برای آنها از دویره اهل خود از علی و ابن مسعود و اگر چه
تاویل می توان کرد که مراد ایشان آنست که انشای سفر از اهل خود کند زیرا که وارد ست اثر علی کرم الله وجهه باین لفظ که تمام عمره آنست که منشی کنی
برای آن از بلاد خود یعنی انشا کنی برای آن سفر مفرد از بلده خویش چنانکه انشا کرد آنحضرت در عمره حدیبیه و قضیه یعنی عمرة القضاء سفر از
شهر خود و دال ست برای این تاویل که علی خود آنرا نکرد و نه هیچیکی از خلفای راشدین و احرام نکردند برای حج و عمره مگر از میقات بلکه خود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نکرد پس چه قسم این تمام حج و عمره باشد با آنکه نه آنحضرت کرده و نه احدی از خلفا و نه جماهیر صحابه آری در احرام از بیت المقدس
بخصوصه حدیث ام سلمه آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود من اهل من المسجد الاقصی بعمرة او حجة غفر له ما تقدم من
ذنبه رواه احمد و در لفظی این ست من احرم من بیت المقدس غفر له ما تقدم من ذنبه رواه ابو داود و لفظ وی این ست من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی
الی المسجد الحرام غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر او وجبت له الجنة شک از راوی ست و رواه ابن ماجه بلفظ من اهل بعمرة من بیت المقدس كانت
كفارة لما قبلها من الذنوب پس این مخصوص باشد به بیت المقدس و احرام ازانجا بالخصوص افضل باشد از احرام از مواقیت و دلیل است
در احرام ابن عمر ازانجا و نکرد این را از مدینه با آنکه بعضی از ایشان تضعیف کرده اند حدیث را و بعضی تاویل که مراد انشای سفر ست ازانجا
انتهی والله اعلم **وعن** خلاد بفتح خای معجمه و تشدید لام از ثقات تابعین ست بن السائب عن ابیه بسین مهمله روایت میکند
از پدر خود که سائب ست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اتانی جبرئیل فامرنی ان امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال

گفت آنحضرت آمد مرا جبرئیل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را با هلال و در روایتی عوض اهل لفظ تلبیه گفته ومراد یکی ست و اگرچه انفراد ذکر افضل ست اما اینجا رفع صوت افضل ست رواه مالک فی الموطا والدارمی والشافعی وابن حبان والحاکم والبیهقی والخمسة یعنی احمد وابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم که دوست داشته است لبیک گفتن را عقب هر نمازی و بالای هر بلندی از زمین و شنیدم از بعض اهل علم که میگفتند نیست لازم بر زنان بلند کردن آواز بگفتن لبیک باید که بشنوانند نفس خود را اخرجه فی الموطا وصححه الترمذی وابن حبان والحاکم و روایت کرد ابن ماجه که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کدام اعمال افضل ست فرمود عج و ثج و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آمد مرا جبرئیل و گفت باش عجاج ثجاج عج رفع صوت ست و ثج نحر بدن و این همه دال ست بر استحباب رفع صوت بتلبیه اگرچه ظاهر امر وجوب ست و بوجوب رفته است ابن ابی هریرة وحکاه ابن قدامة عن بعض المالکیة والخطابی عن مالک و ابی حنیفة و ابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را بتلبیه تا آنکه بند میشد و می افتاد آوازهای ایشان و باین رفته اند جمهور و شافعی و احمد گفته سنت ست و از مالک مروی ست که رفع نکنند آواز به تلبیه مگر نزد مسجد حرام و مسجد منی در مصفی گفته مستحب ست بلند کردن آواز به تلبیه در حق مرد نه در حق زن و مستحب ست اکثار آن در حق مرد و زن همه خصوصا نزدیک تغایر احوال مانند رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفقا انتهی و اختلاف کرده اند در وجوب دم به ترک تلبیه ابن شاس از مالکیه و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب ست قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق ست بحج همچو توجه بر طریق وحکایت کرده است ابن عبد البر از ثوری و ابی حنیفه و ابن حبیب مالکی و زبیری شافعی و اهل ظاهر که آن رکنی ست در احرام منعقد نمیشود بدون احرام و ابن سعد از عطا بسند صحیح آورده که فرض ست وحکاه ابن المنذر عن ابن عمر وطاوس وعکرمة

وعن زید بن ثابت از فقهای صحابه و کبار ایشان ست کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم تجرد لاهلاله واغتسل بدرستیکه آنحضرت برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اهلال بمعنی رفع صوت ست و مراد بآن درینجا احرام ست که سبب اهلال باشد و در نسخه مصابیح لاحرامه واقع شده و این غسل مستحب ست و اکمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی ست و در مصفی گفته مستحب ست غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول مکه و وقوف عرفه پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند دو قول آمده وظاهر آنست که غسلی که برای تنظیف و قطع رائحه کریهه باشد تیمم عوض او نمی تواند شد انتهی غزالی گفته اغتسالات مستحبه مسنونه در حج نه غسل ست اول برای احرام از میقات پستر برای دخول مکه پستر برای طواف قدوم پستر برای وقوف عرفه پستر برای وقوف بمزدلفه پستر برای طواف زیارت پستر سه غسل برای رمی هر سه جمار و نیست غسل برای رمی جمره عقبه پستر برای طواف وداع و نزدیک شافعی در قول جدید غسل برای طواف زیارت و طواف وداع نیست پس هفت غسل باشد انتهی در انوار گفته مسنون ست برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بذی طوی و داخل شدن پیاده یا از ثنیه کدا و خارج شدن از ان و این ثنیه علیاست در بطحا رواه الترمذی والدارمی والبیهقی والدارقطنی والطبرانی گویم چنانکه غسل برای احرام مستحب ست همچنان مستحب ست گرفتن از ریش و بروت و غیرهما محلی گفته مستحب ست تاهب برای احرام بحلق عانه و تنظیف ابط و قص شارب و تقلیم اظفار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل ومثله فی العالمگیریة وزیاده کرده در وی حلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان والا تسریح وی و در مصفی گفته و کسیکه معتاد باشد بموی سر از ابتدای شوال که اول اشهر حج ست موی نگاهدارد تا نزدیک حل باز احرام شعائر حج ظاهر شود انتهی و در حدیث ابن عباس ست مرفوعا که نفساء و حائض

غسل کنند واحرام بندند وتمام مناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه نکنند رواه ابوداود والترمذی وحسنه وغربه وضعفه العقیلی وروی الحاکم
والبیهقی عن ابن عباس قال اغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم لبس ثیابه الحدیث وسندش ضعیف ست زیراکه در وی یعقوب بن عطا
بن ابی رباح ضعیف ست ومروی ست از ابن عمر که گفت از سنت ست اینکه غسل کند چون اراده احرام نماید ودر آمدن مکه خواهد ومی آید
استحباب تطییب قبل از احرام **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ما یلبس المحرم
من الثیاب بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد چه چیز جائز ست که بپوشد محرم از جامها وچه چیز نپوشد قال فرمود لا تلبسوا القمص
نپوشید پیراهنها اقمص بضمتین جمع قمیص ونه ثوبی که در معنی قمیص باشد در منسک شیخ الاسلام ابن تیمیه رح ست که نیست محرم را پوشیدن
قمیص نه با آستین ونه بی آستین برابرست که دران هر دو دست خود در آرد یا اندر آرد وسلیم باشد یا مخروق وهمچنین نپوشد جبه ونه قبا
که در وی دست داخل توان کرد وهمچنین درع که نامش عرق چین ست وامثال ذلک باتفاق ایمه واگر بیندازد قبا را بر دو شهای خود بغیر
ادخال یدین پس در وی نزاع ست واین ست معنی قول فقها که نپوشد مخیط ونه محیط را یعنی لباسی که بقدر عضو باشد انتهی **ولا العمائم**
ونپوشد دستارها را ونه کوفیه را ونه کلاه را ونه جامه را که ملصق سر باشد ولا غیر ذلک نووی گفته تخمیر راس در حق محرم مجمع علی تحریمه است
واما روی پس مالک وابوحنیفه گفته مکروه است وشافعی وجمهور گفته اند که نیست احرام در روی او و میرسد او را تغطیه آن وجزین نیست که
واجب ست کشف وجه در حق زن وحدیث حجت ست برایشان وهمچنین ست کلام در محرم میت که جائز نیست تغطیه سر او نزد شافعی واحمد
واسحق وهمچنین جائز نیست لبس مخیط ومالک واوزاعی وابوحنیفه گویند جائز ست تغطیه راس والباس او مخیط وحدیث وارد ست برایشان
واما تغطیه وجه محرم میت پس جائز ست نزد قائل تحریم تغطیه راس انتهی **ولا السراویلات** ونپوشد ازارها او مراد بلبس قمیص وسراویل
پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف چنانکه پیراهن را در بر افگند وتنبان را در پایها بکند والا اگر بر تن افگنند مثل ردا چیزی لازم نمی آید زیراکه درین
صورت نمی گویند که پیراهن پوشیده وازار پوشیده ودبیل گفته مراد بقمیص ثوبی ست که محیط بدن باشد از تفصیل وتقطیع وبعمامه آنچه محیط سر باشد پس
ملحق ست باین غیر این از آنچه معطی راس باشد خطابی گفته ذکر عمامه وبرنس معا دال ست بر آنکه جائز نیست تغطیه راس نه بمعتاد ونه بنادر
همچو برانس **ولا البرانس** ونپوشد برنسها وبرنس بضم موحده وسکون را بعده نون تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز واین
تفسیر قاصر ست در معرفت آن وآنچه مشهور ست این ست که از بلاد شام می آرند تمام بدن وسر وگردن را می پوشد ودر وقت باران می پوشند
وموافق عرف دیار ما آنرا بارانی میگویند از صوف سفید وجز آن می باشد وخطابی گفته برنس هر ثوب ست که سرش از وی باشد ملتزق
بود بدان جبه باشد یا درعه یا غیر آن **ولا الخفاف** ونپوشد موزها را وآنچه در معنی اوست همچو مواق وجورب وغیره **الا احد لا یجد**
نعلین مگر کسیکه نیابد نعلین را که فروخته میشود یا یابد آنها را ولیکن نیست با او ثمن فاضل از حوائج اصلیه خود **فلیلبس الخفین** پس بپوشد
موزها را **ولیقطعهما اسفل من الکعبین** وباید که ببرد هر دو موزه را پایان تر از هر دو پاشنه تا از حد موزگی بر آیند بخاری ومسلم از حدیث ابن عباس
آورده اند که شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت بعرفات هر که نیابد ازار پس باید که بپوشد سراویل را وهر که نیابد نعلین پس باید که بپوشد خفین را ومثله
عند احمد وظاهر این ست که این ناسخ حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خفین ست زیراکه این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود وحدیث
ابن عمر در مدینه قاله ابن تیمیه رح فی المنتقی ورجحه الشارح وشیخ الاسلام ابن تیمیه رح در منسک خود گفته اگر نعلین نیابد خفین بپوشد ونیست بر وی
قطع آن زیر تر از کعبین زیراکه آنحضرت امر کرد بقطع اولا پس از رخصت کرد بعد از آن در عرفات در لبس سراویل برای فاقد ازار ولبس خفین

برای فاقد نعلین واول بار که رخصت بقطع کرد بجهت آن کرد که بقطع مانند نعلین می شود ولهذا صحیح جواز لبس ما دون الکعبین ست مثل خف مکعب ومداس وجمجم ونحو ذلک برابرست که واجد نعلین باشد یا فاقد آن وچون نعلین وانچه قائم مقام اوست نیابد مثل جمجم ومداس موزه بپوشد وقطع نکند آنرا وهمچنین چون ازار نیابد سراویل بپوشد واین اصح قول علماست ونزد در عرفات بود کما رواه ابن عمر وهمچنین جائزست هر انچه از جنس ازار ورداباشد پس محرم راست که ملتحف شود بقبا وجبه وقمیص ومانند آن ومتغطی شود بلحاف وغیره ولیکن سر نپوشد مگر از برای حاجت انتهی گویم جمهور تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر مقید وگویند که امام احمد که بعدم قطع خفین رفته نیز قائل ست باین قاعده وابن جوزی گفته امر بقطع را حمل بر اباحت باید کرد نه بر اشتراط عملا بالحدیثین شوکانی[رح] در نیل الاوطار گفته مخفی نیست که این تکلف ست وحق آنست که نیست تعارض در میان مطلق ومقید بنابر امکان جمع میان هر دو بحمل مطلق بر مقید وتا جمع ممکن ست جمع کردن واجب ست بترجیح نتوان رفت واگر مصیر بسوی ترجیح جائز باشد ممکن ست ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت ست از حدیث ابن عباس وجابر وروایت دو کس ارجح ست از روایت یک کس انتهی گویم چون حدیث ابن عمر متقدم ست وحدیث ابن عباس مؤخر سبیل درینجا ترجیح مطلق باشد یعنی عدم قطع بر مقید یعنی قطع نه حمل مطلق بر مقید والله اعلم وبقیۂ کلام درین مسئله در افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ام

ولا تلبسوا شیئا من الثیاب مسه زعفران ونپوشید از جامها چیزی را که سوده است آنرا زعفران واختلاف کرده اند در علتی که بجهت آن نهی کرده اند که آیا زینت ست یا رائحه جمهور گویند رائحه است پس اگر باشد جامه آنچنان که از رسیدن آب بوی او نه دمد جائز باشد احرام دران وچه وارد شده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل واگرچه در وی مقال ست وحرام ست لبس معصفر ومورس بر مردمان در حال حل مثل احرام ولا ورس ونه جامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو وسکون را گیاه زردی ست که رنگ کرده میشود بدان وآنرا اسپرک گویند در سبل گفته اتفاق کرده اند برانکه مراد بتحریم درینجا تحریمش بر مرد ست ولاحق نیست زن بدان درین حکم متفق علیه شیخ الاسلام ابن تیمیه[رح] در منسک خود گفته جائزست احرام در جامۂ سفید وجز آن از الوان جائزه واگرچه ملون باشد ومستحب ست که احرام بندد در دو ثوب نظیف پس اگر هر دو سفید باشند افضل بود وجائزست که احرام بندد در جمیع اجناس ثیاب مباحه از قطن وکتان وصوف وسنت آنست که احرام کند در ازار ورداء برابرست که مخیط باشند یا نه باتفاق ایمه واگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر هست از ان جنس که پوشیدنش رواست انتهی واللفظ لمسلم وزیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را ولا تنتقب المرأة المحرمة ونقاب بر روی نیفگند زن احرام کننده واختلاف کرده اند علما دران جمهور منع کنند وحنفیه جائز گویند وهو روایة عند الشافعیة والمالکیة شوکانی گفته این مردود ست بنص حدیث ودر فتح الباری گفته لم یختلفوا فی منعها من ستر وجهها وکفیها بما سوی النقاب والقفازین انتهی وگفت فاطمه بنت المنذر بودیم که خمار می افگندیم رو های خود را وما محرمانیم همراه اسماء بنت ابی بکر پس انکار نمیکرد بر ما رواه مالک فی المؤطا در مسوی گفته معنی وی آنست که می پوشیدیم روی خود را بسدل ثوب برای منع ابصار مردم وبرین اند اهل علم چون متجافی باشد از بشره وجه واعتراض کرد صاحب کافی در مذهب احمد بر قید تجافی وگفت ظاهر آنست که این معتبر نیست ونیست در حدیث انتهی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف اوست زیرا که ثوب مسدول سالم از اصابت بشره نمی تواند ماند پس اگر تجافی شرطی بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتهی وبیهقی از حاکم از ابی علی حافظ نقل کرده که قوله لا تنتقب المرأة از قول ابن عمرست مدرج در خبر وگفت صاحب امام که این محتاج دلیل ست وحکایت کرده است ابن منذر نیز خلاف دران که از قول ابن عمرست یا از حدیث قد رواه مالک فی المؤطا عن نافع عن ابن عمر موقوفا واو را طرق ست در بخاری معلقا وموصولا

ولا تلبس القفازين و نپوشد بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی ست که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه ست پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور ست که زنان در دستها پوشند
و رواه احمد والترمذی والنسائی وصححه وابوداود والحاکم والبیهقی و محلی گفته شافعی در ام از سعد بن ابی وقاص آورده که امر میکرد دختران خود را بلبس قفازین در احرام در شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها اظهر ست گویم حدیث وارد ست بران در سبل گفته مصنف حدیث در بیان آنچه حرام ست بر زن محرمه نیاورده و آنچه از احادیث ثابت شده انتقاب ست و مثل اوست برقع که مفصل باشد بر قدر ستر وجه زیرا که وارد ست بدان نص و بپوشد زن روی خود بغیر این مثل خمار و ثوب و هر که گفت روی او همچو سر مرد ست بهیچ چیز آنرا نپوشد پس نیست دلیل باوی و حرام ست بر وی لبس قفازین و لبس ثیاب مورس و مزعفر و مباح ست حلیه و جز آن و اما صید و طیب و حلق راس پس ظاهر آنست که زنان درین باب در حکم مردانند و اما انغماس در آب و مباشرت محمل براس و ستر راس بدست و همچنین نهادن او بر مخده نزد نوم پس غیر مضر ست زیرا که صاحب او لابس نیست و نیست فدیه بر لابس خفین لعدم النعلین و حنفیه گویند واجب ست **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لاحرامه قبل ان يحرم گفت عایشه بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را و می مالیدم طیب ابرای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد ولحله قبل ان يطوف بالبيت و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنی می آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام بر می آیند و همه چیز حلال می شود الا زنان پس بمکه می آیند و طواف می کنند بعد از ان بسوی منا بر میگردند و زنان نیز حلال میشوند پس مراد بحل احلال کامل ست که هر محظور بسبب آن حلال میشود و هو طواف الزیارة و بعض احلال مثل طیب و غیره برمی حلال شده بود و همین حلت زنان باقی ست و ظاهر شرح آنست که حلق و رمی کرده و طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطییب میکردم بطیبی که در وی مشک بود گویا من می بینم درخشیدن طیب را در تارک سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی میماند و له عندهما الفاظ غیره **متفق عليه** در حدیث دلیل ست بر استحباب تطییب نزد ارادهٔ احرام و جواز استدامت او بعد احرام و بر آنکه بقای لون و ریح او بعد از احرام مفسد احرام و مضر او نیست و حرام ابتدای وی ست در حال احرام مفسد استعمال اوست بعد از احرام و باین رفته اند جماهیر ائمه از صحابه و تابعین و مشهور در مذهب حنفیه و احمد این ست مستند بهمین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکروه ست تطییب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت را قول شافعی و کراهت را قول مالک و ایجاب فدیه را قول ابو حنیفه ساخته و آنچه باگفتیم مذکور ست در هدایه و شروح وی و در شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطییب کرد و برخاست صباح که بوی طیب می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوست تر دارم که آنرا کنم و این خبر بعایشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد حدیث باب را و ابن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود در سبل گفته رفته است جماعتی بخلاف این و تکلف کرده اند درین روایت یعنی تاویل آن بچیزی که تمام نمیشود بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو مالیده بستر غسل کرد پس خوشبو برفت انتهی و در شرح مسلم بعد تصویب قول جمهور گفته مستحب ست تطییب برای احرام لقولها لاحرامه و بعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص بآنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل و حال آنکه دلیل بر خلاف آن قائم ست چه از حدیث عایشه ثابت شده که كنا ننضح وجوهنا بالطيب المسك قبل ان نحرم فيعرق فيسيل على وجوهنا ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا ينهانا رواه ابو داود

واحمد ولفظ احمد این ست کنا نخرج مع النبی صلی الله علیه وسلم الی مکة فنضمد جباهنا بالمسک الطیب عند الاحرام فاذا عرقت احدنا سال علی وجهها فیراه النبی صلی الله علیه وسلم فلا ینهانا ونتوان گفت که این خاص ست بزنان زیراکه زنان ومردان برابر اند درین حکم باجماع پس حرمت طیب بعد از احرام ست نه قبل ازان واگرچه حال وی دائم باشد همچو نکاح زیراکه این از دواعی اوست وجز این نیست که منع کرده میشود محرم از ابتدای نکاح نه از استدامت او پس همچنین حال طیب ست وطیب از نظافت ست که مقصود از وی دفع رائحهٔ کریهه ست چنانکه مقصود از نظافت ازالهٔ وسخ ست که در اشعار واظافر فراهم میشود ولهذا مستحب شد اخذ شعر وظفر قبل احرام زیراکه بعد ازان ممنوع ست واگرچه باقی ماند اثر او بعده واما حدیث مسلم وبخاری از یعلی بن امیه در قصهٔ اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما خوشبوئی که باتست وآلوده ست بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار الحدیث پس جوابش آنست که این سوال وجواب در جعرانه بود در ذی یقعده سنه هشتم وآنحضرت در سنه شانزده حج گذارده واخذ بآخر امر اوست زیراکه آخر ناسخ اول باشد یا بجهت آنکه استعمال زعفران بر مردان حرام ست نه بآنجهت که بقای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح مختصر گفته خوشبو نماند ابتداءً جمعا بین الادلة وهمین ست راجح وجائز ست استمرار خوشبویی که پیش از احرام بکار برده ودر نیل الاوطار گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد احرام نه آنکه نزد ارادهٔ احرام بکار برده واثر لون وریح او باقی مانده وصحیح نیست بگویند ناجائز ست استدامت طیب قیاسا بر عدم جواز استدامت لباس زیراکه استدامت لبس لبس ست بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلمنا استوای هر دو ولیکن این قیاس در مقابلهٔ نص ست وهو فاسد الاعتبار انتهی **وعن** عثمان بن عفان رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب نکاح نکند محرم خود را ونکند نکاح دیگری بولایت ووکالت خود وخواستگاری نکند زن را هر سه لفظ برفع وجزم مروی ست وخطبه بکسر خای زن خواستن واین مذهب جمهور علما وشافعی ست ونهی ازین هر سه تحریمی ست وگفته اند در خطبه تنزیهی ست باجماع پس اگر اجماع ثابت شود ورنه گمان نهی بر میم صحت آن وظاهر همین ست که برای تحریم ست در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که خطبه هم حرام ست ابن تیمیه گفته زیراکه آنحضرت نهی کرد از همه ها یک نهی وتفصیل نفرمود وموجب نهی تحریم ست وهیچ اثر ونظر معارض او موجود نیست انتهی ونزد عطا وعکرمه واهل کوفه جائز ست محرم را تزوج چنانکه جائز ست اشترای جاریه برای وطی وتعقب کرده اند بآنکه این قیاس ست در مقابلهٔ نص وهو فاسد الاعتبار وظاهر نهی عدم فرق ست در میان کسیکه تزوج کند غیر را بولایت خاصه یا عامه کالسلطان والقاضی وبعض شافعیه گفته اند جائز ست محرم را تزویج غیر بولایت عامه واین تخصیص ست عموم نص را بلا مخصص ونزد حنفیه جائز ست هر سه امر ودلیل ایشان تزوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست میمونه را وحال آنکه محرم بود کما فی روایة ابن عباس در سبل گفته این قول مردود ست زیراکه روایت ابی رافع که تزوج کرد آنحضرت میمونه را در حالیکه حلال بود ارجح ست چه وی سفیر بود میان هر دو وهم روایت اکثر صحابه همین ست قاضی عیاض گفته مروی نشده که تزوج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن المسیب که سهو وغلط کرد ابن عباس اگرچه میمونه خالهٔ اوست زیراکه تزوج نکرد او را رسول خدا مگر بعد ازانکه حلال شد ذکره البخاری انتهی ودر نیل الاوطار گفته حدیث ابن عباس حکایت فعل ست پس معارض صریح قول یعنی نهی ازان نشود ولیکن مصیر بسوی آن نزد تعذر جمع ست وجمع ممکن ست درینجا بر فرض ارجحیت روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را مخصص عموم قول او گردانند کما تقرر ذلک فی الاصول وچون فرض کرده شد تاخیر فعل از قول واگر تقدم وی فرض کنند پس دران خلافی ست مشهور در اصول در جواز تخصیص عام متاخر بخاص متقدم کما هو مذهب الجمهور

یا گردانیدن عام متاخر ناسخ او کما ذهب الیه البعض وچون این مقرر شد پس حق آنست که حرام ست محرم را تزوج خود وتزویج دیگرے کما ذهب الیه الجمهور انتهی رواه مسلم ورواه الجماعة الا البخاری وهمچنین ممنوع ومنهی عنه ست جماع در مسوی شرح مؤطا گفته اگر جماع کرد قبل وقوف حج فاسد شد نزد ابوحنیفه وبروی یک گوسفند ست وحج کند سال آینده ونیست بر هر دو تفرق واگر جماع کرد بعد وقوف حج فاسد نیست وبروی ست بدنه ونزد شافعی اگر جماع پیش از تحلل اول ست حج فاسد ست برابر ست که قبل وقوف بعرفه باشد یا بعد آن وبروی ست بدنه وواجبست مضی در فاسد وقضا از قابل واگرچه تطوع باشد وچون خارج شوند هر دو متفرق شوند برای حذر از مثل انچه واقع شد در اول واگر جماع کرده است میان هر دو تحلل حج غیر فاسد ست ولیکن بروی فدیه است نه قضا واین فدیه در قولی شاة ست ودر قولی بدنه در نیل الاوطار گفته کفارۀ وطی شاة ست زیرا که اقل مصداق هدی ست واین مروی ست از ابوحنیفه ودال ست بران قوله صلی الله علیه وسلم واهدیا هدیا کما فی مرسل ابی داؤد وجمهور گویند بدنه است بر زوج وبدنه بر زوجه وبدنۀ زوجه واجب ست بر زوج مطلقا وشافعی گفته اگر باشد زن مکرهه نه مطاوعه وابوحنیفه ومحمد گویند بر زوج ست مطلقا وشافعی در یکی از دو قول خود گفته علیهما هدی واحد ومشروع ست تفرق ومحکی ست در بحر از علی وابن عباس وعثمان واکثر فقها واختلاف کرده اند در انکه واجب ست یا نه مذهب عطا ومالک وشافعی در احد القولین وجوب ست ودر قولی مندوب وابوحنیفه گفته نه واجب ست ونه مندوب شوکانی بعد ازین گفته اعلم انه لیس فی الباب من المرفوع ما تقوم به الحجة والموقوف لیس ممن یقبل المرسل ولا رای حجة اقوال الصحابة ففی سعة عن التزام هذه الاحکام وله فی ذلک سلف صالح کداؤد الظاهری انتهی وعن ابی قتادة الانصاری رضی الله عنه فی قصة صیده الحمار الوحشی وهو غیر محرم مروی ست از ابی قتاده در قصه شکار کردن او حمار وحشی را در عام حدیبیه ووی محرم نبود ودرینجا استشکال کرده اند بعدم احرام وی وتجاوز از میقات واز ان جوابها داده اند واز انجمله آنکه وی همراه آنحضرت نیامده بود بلکه اهل مدینه او را فرستاده بودند یا مواقیت تا آن وقت موقت نشده بود ذکره فی السبل گویم مصنف در تلخیص گفته اثرم گوید می شنیدم اصحاب حدیث را تعجب میکردند ازین حدیث ومیگفتند چه قسم جائز شد ابوقتاده را مجاوزت میقات بلا احرام وهیچ نمیدانند وجه آن ودیدم من آنرا مفسر در حدیث عیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم واحرام بستیم پس چون رسید آنحضرت در مکان چنین وچنان ناگاه ما بابی قتاده ایم فرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم در چیزی که نام برد آنرا پس ذکر کرد حدیث حمار وحشی را قال گفت ابوقتاده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاصحابه وكانوا محرمين پس فرمود آنحضرت بیاران خود وبودند آنها محرم هل منکم احد امره او اشار الیه آیا از شما یکی امر کرد او را بصید کردن این حمار وحشی یا اشاره کرد بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرد قال فکلوا ما بقي من لحمه فرمود پس بخورید چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت میکند بر جواز اکل محرم صید بر را اگر صائد غیر محرم ست یعنی خود صید نکرده ودلالت واشارت واعانت بران نموده واین رای جماهیر ست وحدیث نص ست درین وگفته اند حلال نیست اکل آن واگرچه بروے اعانت بچیزی نکرده واین مروی ست از علی وابن عباس وابن عمر عملا بظاهر قوله تعالی وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما بنا بر آنکه مراد از صید درینجا مصید ست وجواب داده اند ازان که مراد در آیه اصطیاد ست ولفظ صید اگرچه متردد ست در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب بیان مراد کرده وحدیث جابر بن عبد الله از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید البر لکم حلال ما لم تصیدوه او یصد لکم اخرجه اصحاب السنن وابن خزیمة وابن حبان والحاکم مگر آنکه در بعض رواة وی مقال ست که مصنف در تلخیص ذکر کرده وبر تقدیر آنکه مراد در آیت

حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم مطلقا از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص ست و در حدیث
زیادت ست و هی قوله صلی الله علیه وسلم قال هل معکم من لحمه شیٔ و در روایتی هل معکم منه شیٔ قالوا معنا رجله فاخذها رسول الله صلی الله علیه وسلم
واکلها مگر شیخین اخراج این زیادت نکرده اند و استدلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحدیث آینده شیخ در ترجمه گوید احادیث
و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود انتهی گویم در نیل الاوطار ست که کوفیان و طائفهٔ از سلف بآن رفته اند
که جائز ست محرم را اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام ست مطلقا و این هر دو مذهب مستلزم اطراح بعض احادیث صحیحه است بلا موجب
و حق مذهب جمهور ست جمع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و اهدا نمودن
از ان برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمع ست حدیث جابر کما تقدم رواه الخمسة الا ابن ماجة
شافعی گفته هذا احسن حدیث روی فی هذا الباب واقیس و این حدیث صریح ست در تفرقهٔ مذکور و تقیید دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صعب
وطلحه و ابی قتاده و مخصص ست برای عموم آیهٔ متقدمه انتهی متفق علیه وله عندهما الفاظ کثیرة **وعن** الصعب بفتح صاد و سکون
عین مهملتین بن جثامة اللیثی بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی ست ابن عباس ازوی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا که وی هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
گورخر را که شکار کرده بود و در روایتی حمار وحش یقطر دما و در روایتی لحم حمار وحش و در روایتی عجز حمار وحش و در روایتی عضدا من
لحم صید و این همه روایات در مسلم ست وهو بالابواء و آنحضرت در ابوا بود بفتح همزه و سکون موحده و الف ممدود و این در حجة الوداع بود
او بودان یا در ودان بود بفتح واو و تشدید دال مهمله نام دو موضع ست میان مکه و مدینه نزدیک تر بمدینه و میگویند که قبر عبد الله والد
آنحضرت در ابوا ست و این صعب بن جثامه در انجا ساکن بود فرده علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بروی و قبول نکرد هدیهٔ او را
و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی اوست از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن هدیهٔ وی قال فرمود بطریق معذرت
از رد انا لم نرده بفتح دال رواه المحدثون و انکره المحققون من اهل العربیة وقالوا صوابه بضمها زیرا که قاعده در تحریک ساکنین
چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین ست علی الاصح نووی در شرح مسلم گفته در رده و نحو آن برای مذکر سه وجه ست اوضح ضم ست
و ثانی کسر و هو ضعیف سوم فتح و آن اضعف ست بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث نحو ردها که آن بفتح ست علیک الا انا
حرم بضم حا و را جمع حرام ست بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام ست یعنی بدرستیکه ما برنگردانیدیم آنرا
بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثامه حمار وحشی را زنده بهدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن ولیکن سخن
در گوشت شکار ست که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که هدیهٔ گوشت حمار وحشی بود یا سرین او که خون میچکید ازوی یا شق وی
و شق بکسر نیمهٔ هر چیزی یا عضوی ازوی یا پای او پس بقرینهٔ این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بظاهر مخالف
و متعارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده وجوه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این ست که نخورد صید
صعب را بابن جهت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خورد صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر دال ست
بران کما تقدم پس اگر صائد محرم نیست مذهب مالک و شافعی این ست و این متوسط ست میان دو مذهب و مذهب ابو حنیفه آنست
که حلال ست خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده موافق حدیث ابو قتاده و بقیهٔ کلام درین مقام در شرح فارسی مختصر

امام شوکانی رحمه الله ذکر کرده ایم متفق علیه در سبل گفته مانعین گویند که این حدیث دال ست برانکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقا زیراکه رد را
تعلیل بمحرم بودن خود کرد و استفصال نفرمود که از برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام ست مطلقا و جواب داده است قائل جواز
بانکه این محمول ست برانکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود و این جمع ست میان حدیث ابی قتاده و این حدیث و تا جمع بین الاحادیث ممکن شود
اولی ست از اطراح بعض وی و دال ست برای این انچه در حدیث ابی قتاده است نزد احمد و ابن ماجه باسناد جید انما صدته له وانه امر اصحابه یاکلون
ولم یاکل حین اخبرته انی صدته له ابوبکر نیسابوری گفته قوله اصطدته لک وان لم یاکل منه نمیدانم هیچیکی را که گفته باشد درین حدیث خبر معمر گویم معمر ثقه است
منفرد او مضر نیست و شاهد زیادت ست حدیث جابر که گذشت و در حدیث دلیل ست برانکه لائق ست قبول هدیه و ظاهر نمودن مانع قبول وقت رد
الفاظ روایات مختلف ست شافعی گفته اگر صعب حمار زنده فرستاده بود پس محرم را ذبح حمار وحشی نمی رسد و اگر گوشت وی فرستاده بود پس
محمول ست برانکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است و آثار روایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان که نزد بیهقی ست حافظ
ابن القیم رحمه الله تضعیف آن کرده و منجمله روایات روایت لحم حمار را قوی گردانیده و گفته زیراکه این منافی روایت حمار نیست چه گاهی جز را باسم کل خوانند
و این شائع ست در لغت و اکثر روایات متفق اند برانکه آن بعض از ابعاض حمار بود و چیزی نیست که اختلاف درین بعض ست یعنی پای بود
یا سرین یا جز آن و نیست تناقض میان آن زیراکه محتمل که مهدی شق باشد که در وی عجز بود که در وی رجل باشد **وعن** عایشة رضي
الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس من الدواب كلهن فاسق فرمود پنج چیز ست از حیوانات و جنبنده
بر زمین که همه آن فاسق ست دواب بتشدید موحده جمع دابه است و هو ما دب من الحیوان و ظاهرش آنست که طائر هم نامیده میشود بدابه و این
مطابق قوله تعالی ست وما من دابة في الارض الا على الله رزقها و کاین من دابة لا تحمل رزقها و گفته اند که خارج ست طائر از لفظ دابه لقوله تعالی
وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه و نیست حجت درین آیت زیراکه محتمل ست که عطف خاص بر عام باشد و مخصوص ست در عرف لفظ
دابه بذوات قوائم اربعه و تسمیه آن بفاسق بجهت آنست که فسق در لغت خروج ست و منه فسق عن امر ربه ای خرج و نامیده شد عاصی بفاسق بنا بر
خروج وی از طاعت خدا و وصف این هر پنج بفاسق بنا بر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریم قتل و گفته اند بنا بر خروج
اینها از حکم دیگر حیوانات در حل اکل لقوله تعالی او فسقا اهل لغير الله به پس مالا یوکل را فسق نام کردند و قال تعالى ولا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه
وانه لفسق و گفته اند بنا بر خروج اینها از حکم غیر خود بایذا و افساد و عدم انتفاع پس این سه علت ست که علما در حل قتل این هر پنج آنرا استخراج کرده اند
يقتلن في الحرم کشته میشوند در زمین حل و حرم و میکشد آنرا محرم و این اخبار ست بحل قتل اینها و بلفظ امر هم واقع شده و بلفظ نفی الجناح
و نفی الحرج علی قاتلهن و این دال ست بر حمل امر بر اباحت الغراب یعنی زاغ و در روایتی غراب ابقع بموحده و قاف زاغ ابلقه که سیاه و سفید
می باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب می باشد و ازینجا رفته اند بعض ائمه بسوی تقیید مطلق بابقع و همین ست قاعده
در حمل مطلق بر مقید و قدح درین زیادت بشذوذ و تدلیس راوی مدفوع ست بانکه راوی تصریح کرده است بسماع پس تدلیس نباشد و این زیادت ست
از عدل ثقه حافظ پس شذوذ نبود و مصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه میخورد و او را غراب زرع و زاغ گویند و فتوی
داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند ما عدای ابقع از غرابات ملحق بابقع انتهی والحدأة و در روایتی حدیا تصغیر حدأة بکسر حا و فتح دال
و همزه بروزن عنبه جانوری معروف ست که آنرا غلیواز میگویند و در صراح خاد گفته و هندی چیل ست والعقرب کژدم والفارة
موش والكلب العقور و سگ جراحت کننده گزنده و تقیید کلب که معروف ست بعقور دلالت میکند برانکه کشته نشود غیر عقور منقول ست

از ابی ہریرہ تفسیر کلب عقور باسد و از زید بن اسلم بحیہ و از سفیان کہ آن گرگ ست خاصۃً و گفت مالک ہر جانور کہ گزد مردم را و بترساند ایشانرا و جراحت کند مثل اسد و نمر و فہد و ذئب آن کلب عقور ست و منقول ست از سفیان و ہو قول الجمہور و استدلال کردہ اند برای این تفسیر بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہم سلط علیہ کلبا من کلابک پس کشت او را شیر و ہو حدیث حسن اخرجہ الحاکم و در روایت بخاری زیادت حیہ آمدہ پس شش چیز شد و نیز در حدیث ابن عباس ست زیادت مار نزد احمد و در اسنادش لیث بن سلیم ست و روایت کرد آنرا ابو عوانہ بلفظ ست و بیان کرد ہر پنج مذکور را با مار و نزد ابو داؤد زیادت سبع عادی آمدہ و باین حساب ہفت میشوند و نزد ابن خزیمہ و ابن المنذر زیادت گرگ و پلنگ واقع شدہ پس نہ باشد مگر آنکہ منقول ست از ذہلی کہ وی این ہر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کردہ و وقوع شدہ ہست ذکر گرگ در حدیثی مرسل و رجال وی ثقات اند و احمد مرفوعا امر بقتل ذئب برای محرم روایت کردہ و در وی راوی ضعیف ست و این روایات دال اند بر آنکہ مفہوم عدد از قول وی خمس مراد نیست و اختلاف کردہ اند علمای اہل فتوی آنانکہ قائل اند بعلت اول در وجہ تسمیہ بفاسق بآنکہ ملحق ست بخمس ہر آنکہ جائز ست قتل او برای حلال و ہر کہ قائل ثانی ست قائل ست بالحاق ہر ماکول مگر آنکہ قتل وی منہی عنہ ست و این با اول شریک ست و ہر کہ قائل ثالث ست خاص کردہ است الحاق را بآنکہ حاصل میشود از وی افساد قالہ المصنف فی فتح الباری و در سبل گفتہ مخفی نیست کہ نیست دلیلی برین علل پس الحاق غیر منصوص بدان بعید باشد و الا عدم الحاق محفوظ بود و باین قائل اند حنفیہ مگر آنکہ لاحق کردہ اند حیہ را بنا بر ثبوت خبر و ذئب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت و الحاق کردہ اند باین آنرا کہ مبتدی ست بعدوان و اذی ابن دقیق العید گفتہ تعدیہ یعنی اذی بسوی ہر موذی قوی الاصابہ است بتصرف اہل قیاس زیرا کہ ظاہر ست از جہت ایما بتعلیل بفسق ہر سہ قول کما عرفت پس تمام نشود تعیین یکی از انہا برای علت بایما پس تمام نشود الحاق بآن و چون کشتن اینہا برای محرم جائز باشد برای حلال بالاولی جائز باشد و وارد شدہ است حدیث بلفظ یقتلن فی الحل والحرم نزد مسلم و در لفظی این ست لیس علی المحرم فی قتلہن جناح و این دال ست بر آنکہ بکشد آنرا محرم در حرم و در حل بالاولی انتہی کلام السبل گویم در حدیث ابو سعید نزد ابن ماجہ آمدہ کہ گفتہ شد او را چرا گفتہ شد موش را فویسقہ گفت لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم استیقظ لہا و قد اخذت الفتیلۃ لتحرق بہا البیت پس درینجا دلالت ست بر آنکہ وجہ تسمیہ ایذای اوست و فعل او مشابہ فعل فساق ست و این ناظر ست در تصحیح این علت پس نفی دلیل از ہر سہ محل تامل ست

متفق علیہ در مصفی گفتہ علما اجماع دارند بر آنکہ بقتل این اعیان خمسہ فدیہ بر محرم لازم نمی شود و امام شافعی قیاس کردہ است بر این اعیان خمسہ ہر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا کہ در حدیث بعضی سباع موذیہ را ذکر کردہ اند و بعضی ہوام را و بعضی جانوران دیگر را کہ داخل اند در سباع و نہ در ہوام و مشترک درین ہمہ حرمت اکل لحم ست پس این امر مشترک ہمان مبیح قتل ست و امام اعظم ذئب را در کلب عقور داخل ساختہ و سباع دیگر را مثل فہد و نمر و خنزیر کشتن آنہا پیش او موجب جزاست مگر آنکہ ابتدا از طرف آنہا واقع شود و محرم در مقام دفع آنہا را بکشد پس دران صورت فدیہ واجب نیست انتہی و در شرح وقایہ گفتہ نیست چیزی در کشتن بعوض و برغوث و قرادہ انتہی و بالجملہ اتفاق ائمہ است بر جواز قتل محرم مر این چیزہا را و ہر موذی را در حل و حرم ہر دو و ہمچنین جائز ست قتل جانی خواہ در حرم جنایت کردہ باشد یا در حل نزد شافعی و نزد حنفیہ اگر در حرم کردہ باشد یا پناہ بحرم بردہ تنگ ساختہ شود بروی مجال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کردہ شود و حد زدہ شود

حاجی رفیع الدین مراد آبادی در حالات الحرمین نوشتہ اند کہ از غرائب عادات این بلد مکرم و دیگر بلاد این نواحی مثل جدہ و جز آن آنست کہ اگر کسی ظلمی بر کسی کردہ باشد یا مدیون ست و قدرت بر وفای آن ندارد و بر مزار یکی از اولیا کہ ولایت وی متفق علیہ اہل بلد باشد رفتہ اقامت نماید

صاحب حق و شریف طاقت ندارد که با وتعرض رساند روزی فقیر بزیارت شیخ ابوطالب رسید شخصی را درون گنبد نشسته دید چون از وی پرسید
گفت بخطا از من قتلی واقع شده و از چهار ماه درینجا هستم و مردم خانه طعام و شراب می آرند و شریف و اولیای مقتول را بر من دسترس نیست و بر
دروازه گنبد اغلال و قیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند هر محبوسی که گریخته درینجا می آید قیود خود را برآورده فارغ البال می نشیند و از حبس
نجات می یابد انتهی بلفظه گفت محرر سطوره عفا الله عنه این عدم تعرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف اضرار صاحب قبر ست مر ایشان را
پس خود شرک جلی ست که لا ضار و لا نافع الا الله و درین صورت مقابر و حظائر اولیا را حکم حرم دادن ست و اگر ترک حدود خدا ست برعایت
ادب صاحب قبر خود مداهنت ست در دین و اگر محض ترک حق خود ست لا باس به ست و شاید این عادت غریب بالفعل در ان دیار نیست

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی
خون کشید و حال انکه وی محرم بود و در حدیث عبد الله بن مالک بن بحینه است که خون کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بود در
موضع لحی جمل که میان مکه و مدینه است در راه مکه خون کشید در میان سر خود متفق علیه لحی جمل بفتح لام و میم و مروی ست لحیی به تثنیه بکری در معجم
خود گفته این بیر جمل ست که ذکرش در حدیث ابی جهم در بیان تیمم آمده و غیر وی گفته هی عقبة الجحفة علی سبعة امیال من السقیا و بالجمله در حدیث
دلیل ست بر جواز حجامت برای محرم و این اجماع ست در سر و غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای
آن بدهد و اگر در جائی باشد که آنجا موی نیست جائز ست بی فدیه نزد جمهور و مؤید اوست حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت و بود محرم
بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا رواه ابوداود والنسائی و پا جای موی نیست غالبا و معهذا درد داشت و قومی گفته مکروه ست
و واجب ست در وی فدیه و حدیث وارد ست بر ایشان و اگر حجامت بی عذر ست و در سر ست حرام ست اگر کنده شود همراه آن موی بنابر
حرمت قطع شعر و در حدیث تنبیه ست بر قاعدهٔ شرعیه و آن این ست که محرمات احرام از حلق و قتل صید و نحو هما مباح ست بجهت حاجت
و بر وی ست فدیه پس هر که محتاج شود بحلق راس یا لبس قمیص مثلا از جهت حر یا برد مباح ست برای او و لازم ست او را از وی فدیه و علیه
یدل قوله تعالی فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ الآیه متفق علیه و قدر بیان فدیه در حدیث آینده می آید **وعن** کعب بن عجرة
بضم عین مهمله و سکون جیم و برا صحابی انصاری جلیل القدر حلیف انصار ست نزول کرد بکوفه و مرد در مدینه سنه پنجاه و یک از اصحاب شجره است
گویند او را بتی بود که می پرستید آنرا و عباده بن الصامت یار او بود روزی بروی در آمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد عباده در خانه او
در آمده بت را بشکست چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشم آمد و خواست که عباده را دشنام دهد باز بفکر رفت و گفت که اگر درین بت چیزی
می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد رضي الله عنه قال حملت الی رسول الله صلى الله عليه وسلم والقمل يتناثر على
وجهي گفت کعب برداشته شدم و برده شدم بسوی رسول خدا و شپشها می افتادند بر روی من فقال ما كنت اری بضم همزه ای اظن
الوجع بلغ بك ما اری بفتح همزه از رویت پس فرمود نبودم من که گمان میکردم درد را که رسیده است بتو تا آنجا که می بینم من یعنی
گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است اتجد شاة ایا می یابی گوسفندی که ذبح کنی آنرا قلت لا گفتم نمی یابم قال فصم ثلثة
ایام فرمود پس روزه دار سه روز او اطعم ستة مساكين یا بخوران شش مسکین را لكل مسكين نصف صاع هر مسکین را
نیم صاع جماهیر علما بظاهر این حدیث رفته اند اما ابوحنیفه و ثوری گفته اند که از گندم نصف صاع و از غیر وی یک صاع و در روایتی از
بخاری باین لفظ ست که گذشت بمن رسول خدا در حدیبیه و سر من می ریخت شپش پس فرمود ایا ایذا می دهد ترا هوام تو گفتم آری فرمود

پس حلق کن سر خود را الحدیث و در روی این ست که فرود آمد درین مقدمه این آیت فمن کان منکم مریضا او بہ اذی من راسہ الآیہ و حدیث مروی بچند الفاظ و ظاهرش تقدیم نسک ست بر دو نوع دیگر چون بیاید آنرا و ظاهر کریمه و سائر روایات حدیث در انست که محرم مخیر ست درین هر سه و لهذا بخاری در اول باب کفارات گفته خیر النبی صلی الله علیه وسلم کعبا فی الفدیہ و اخراج کرد ابو داؤد از طریق شعبی از ابن ابی لیلی از کعب بن عجره که گفت آنحضرت اگر خواهی ذبح کنی و اگر خواهی سه روزه داری و اگر خواهی طعام بخورانی و ظاهر آنست که تخییر اجماعی ست متفق علیه بین الشیخین و رواه مالک بالفاظ **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال لما فتح الله تعالی علی رسوله مکة قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الناس گفت ابو هریره هرگاه که فتح کرد خدا بر رسول خود مکه معظمه را ایستاد آنحضرت در مردم روز دوم از فتح خطبه کنان فحمد الله واثنی علیه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی ثم قال ان الله حبس عن مکة الفیل پس گفت بدرستیکه خدای تعالی باز داشت از مکه فیل را و درینجا تعریف منت خداست که بر ایشان کرده و قصهٔ آن معروف و مذکور ست در قرآن وسلط علیها رسوله والمومنین و مسلط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کردند بطریق عنوه وانها لم تحل لاحد کان قبلی و بدرستیکه مکه هرگز حلال نشد مر هیچکی را که بود پیش از من یعنی کارزار کردن دران وانما احلت لی ساعة من نهار وحلال نشد مرا مگر یک ساعت از روز که آن ساعت دخول اوست در مکه مصنف در فتح گفته که آن ما بین طلوع شمس و عصر بود و درینجا دلالت ست بر انکه فتح مکه بقهر و غلبه بود که در کتب فقه آنرا فتح عنوه گویند لقوله لم تحل و قوله سلط علیها و قوله لا تحل و برین اند جماهیر علما و ابو حنیفه و مذهب شافعی و روایتی از احمد آنست که فتح او بصلح ست زیرا که ایشان متهیئ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود و نیز تقسیم نکرد آنرا آنحضرت بر غانمین چنانکه خیبر را کرد و جوابش آنست که تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن الولید و اعتذار آنحضرت بحلت قتال برای یک ساعت صریح ست در وقوع قتال و فتح عنوه و عدم قسمت بجهت آنست که آنحضرت احسان و منت کرد بر مکه و گردانید اهل او را طلقا و صیانت کرد ایشان را از قتل و سبی نسا و ذریت و اغتنام اموال بطریق افضال بر قرابت و عشیرهٔ خود و ثمرهٔ خلاف آنست که هر که میگوید فتح عنوه بود جائز نمیدارد فروختن خانه و اجارهٔ زمین و خانهای آنها را زیرا که آنحضرت آنرا از کفار گرفته بر مسلمانان وقف کرد و کسیکه میگوید بطریق صلح بود تجویز میکند بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر مملوک آن کسان ست و باقی ست بر ملک ایشان وانها لا تحل لاحد بعدی و بدرستیکه آن مکه حلال نیست برای هیچکی بعد من بلکه حرام ست بحرام گردانیدن خدای تعالی آنرا تا روز قیامت و درینجا دلیل ست بر انکه حلال نیست قتال هیچکی را بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه و گفت ماوردی از خصائص حرم ست که محاربه کرده نشوند کسان او و اگرچه بغاوت ورزند بر اهل عدل و گروهی بجواز رفته و درین مسئله خلاف ست و ظاهر تحریم قتال ست دران قرطبی گفته ظاهر حدیث مقتضی تخصیص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بقتال بنابر اعتذار از اباحت او با آنکه اهل مکه دران وقت مستحق قتال بودند بنابر صد مسلمانان از مسجد حرام و اخراج اهل وی ازوی و کفر خود ها و قال بہ غیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العید گفته متاکد ست قول تحریم زیرا که حدیث دال ست بر انکه ماذون فیه صرف آنحضرت بودند و غیر او را دروی اذنی نیست و مؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم فان ترخص احد لقتال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقولوا ان الله اذن لرسوله ولم یاذن لکم پس این دال ست بر انکه حل قتال دران از خصائص اوست صلی الله علیه وسلم فلا ینفر صیدها پس رمانیده و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد اگر تنفیر کرد و هم در تنفیر پیش از سکون تلف شد ضامن گردد ولا یختلی شوکها و بریده نشود خار او تا باشجار چه رسد و بالاولی انچه موذی نیست در سبل گفته عجب آنست که شافعی بجواز قطع شوک از فروع شجره

لما نقله عنه ابو ثور واجازه جماعة غیره وتعلیل کرده اند بآنکه موذی ست پس مشابه فواسق باشد گوئیم این از باب تقدیم قیاس ست بر نص وآن باطل ست بنا بر انچه شناختی که تمام نیست ودلیل این معنی که علت قتل فواسق اذیت ست واتفاق کرده اند علما بر تحریم قطع اشجار وی که آدمیان آنرا انبات نکرده اند در عادت وبر تحریم قطع خلای او گیاه تر را خلا گویند وخشک را حشیش ودر انبات کرده آدمیان اختلاف ست قرطبی گفته جمهور بر جواز اند انتهی گوئیم در هدایه گفته هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرید که مملوک نیست وخود رسته است بر وست قیمت آن مگر انچه خشک شد ازان ودر خشک شده ضمان نیست زیرا که مستثنی نیست وچرانیده نشود حشیش حرم وبریده نشود مگر اذخر وابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن بجهت وجود ضرورت وتعذر منع دواب ازان ودلیل ابو حنیفه ومحمد این حدیث ست ونیز بر داشتن آن از حل ممکن ست پس ضرورتی نباشد ونزد امام شافعی وهر که موافق اوست جائز ست رعی بهائم در کلای او ومذهب امام احمد همچو مذهب حنفیه است شیخ در ترجمه گفته شیخ عبد الوهاب متقی از عارضهٔ عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که اورا احمد سقا میگفتند روزی گلی از حرم آورد بدست ما داد بتقدیر الهی سهو شد ما آنرا بوی کردیم بمجرد بو کردن المی در بینی ما دوید چنانچه مورچه دود وبدماغ رسید واز دماغ بهر دو چشم بر آمد وروز بروز زیاده شد تا رسید بجائیکه رسید ماشاء الله یقدره انتهی آری ع نزدیکان را بیش بود حیرانی ٭

ولا تحل ساقطتها وحلال نیست برزمین افتادهٔ حرم مکه الا لمنشد مگر منشد را وانشاد تعریف گم شده کردن ودر روایتی باین لفظ ست ولا یلتقط لقطته الا من عرفها یعنی بر ندارد برزمین افتادهٔ اورا مگر کسیکه تعریف کند وبشناساند چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر ست که تعریف کند واگر فقیر باشد خرج کند وبعد ازانکه صاحب اورا بیابد بدهد اما اینجا نمیدهد یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست واین اظهر قولین شافعی ست واکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم وغیروی از اماکن ومذهب حنفیه نیز همین ست ودلیل بران اطلاق حدیثی ست که وارد شده در لقطه ومیگویند که معنی قول وی الا من عرفها درین حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه همه جا میکنند ومخصوص بایام موسم نیست واین خلاف ظاهر عبارت ست ونیز سیاق کلام برای فضل حرم مکه وذکر خصائص اوست واگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم ومن قتل له قتیل فهو بخیر النظرین وکسیکه کشته شد اورا کشته پس آنکس به بهترین دو نظر ست یا فدیه دهد یا بکشد ودر روایتی از حدیث ابی شریح الخزاعی آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجراحتی پس وی مخیر ست میان یکی از سه خصال یا قصاص گیرد یا دیت ستاند یا ببخشد پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیر دست اورا ودر سندش سفیان بن ابی العوجا ست ودروی مقال ست ونیز دروی محمد بن اسحق ست وحدیث معنعن ست وبالجمله دروی دلیل ست بر انکه خیار ولی راست ویاتی الخلاف فی ذلک فی بابه ان شاء الله تعالی فقال العباس الا الاذخر یا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر اذخر ای رسول خدا که آنرا استثنا کن از میان خلا اذخر بکسر همزه وسکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور ست خوشبوی فانا نجعله فی قبورنا وبیوتنا زیرا که ما میگردانیم آنرا در قبرها وخانهای ما چه عرب اذخر را در میان گورها نیز می انداختند ودر روایتی از حدیث ابن عباس آمده که اذخر برای آهنگران وخانهای مردم ست که بدان سقف خانه می سازند وکلام عباس محتمل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب التخصیص می باشد گویا وی گفت که این چیزی ست که حاجت بسوی او داعی ست واز شریعت عدم حرج معهود ست فقال پس گفت آنحضرت وتقرر داشت کلام واستثنای اورا بوحی یا باجتهاد خود وفرمود الا الاذخر مگر گیاه اذخر که روا است قطع کردن آن ورعی آن برای حوائج مذکوره وغیرها وکلمات نیز مستثنی ست زیرا که از جملهٔ نباتات ست ومذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد وبر هر که خواهد حلال وحرام گرداند وبعضی گویند

باجتهاد گفت واول اصح واظهرست متفق عليه شيخ ابراهيم باجوري در حاشيهٔ شمائل ترمذي گفته از خواص اسم مكه آنست كه چون نوشته شود
بر پيشاني مرعوف بدم رعاف مكة وسط البلاد والله رؤف بالعباد منقطع شود دم در دم **وعن** عبد الله بن زيد بن عاصم ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة ودعا لاهلها بدرستيكه فرمود آنحضرت كه تحقيق ابراهيم عليه السلام
حرام گردانيد مكه را ودعا كرد براي مكه وحرم ساختن وي خدا را پس حرام گردانيده شد ودر روايتي آمده ان الله حرم مكة ونيست منافات چه مراد
آنست كه خدا حكم كرد بحرمت وي وابراهيم اين حكم را بر عباد ظاهر ساخت ودعاي ابراهيم اين بود اِجعَل هٰذَا البَلَدَ آمِنًا وَارزُق اَهلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ
وغيرها من الآيات واني حرمت المدينة ومن حرام گردانيدم مدينه را ودر حديث ابي سعيد كه نزد مسلم ست زياده كرده كه حرام گردانيدم چيزي را
كه ميان دو طرف اوست از كوهها كه ريخته نشود در وي خون وبرداشته نشود در وي سلاح براي كارزار كردن وريخته نشود در وي برگهاي درخت
مگر براي خورش ستور كما حرم ابراهيم مكة چنانكه حرام گردانيد ابراهيم مكه را ومدينه علم ست بالغلبه براي شهر آنحضرت صلى الله عليه وسلم
كه هجرت كرد بسوي آن پس متبادر نشود نزد اطلاق اين لفظ مگر همين بلدهٔ مباركه واني دعوت في صاعها ومدها وبدرستيكه من دعا كردم
در صاع مدينه ومد مدينه وصاع ومد هر دو دو مكيال معروف اند مد يك رطل ويك ثلث ست نزد اهل حجاز ودو رطل ست نزد اهل عراق وصاع
چهار مد ست مراد توسع رزق وبركت دران ست ودر حديث ابو هريره نزد مسلم باين لفظ آمده بارك لنا في صاعنا وبارك لنا في مدنا بمثل ما دعا
ابراهيم به وماننداَنچه دعا كرده است ابراهيم يعني مدينه را دو چندان ميخواهم اَنچه مكه راست لاهل مكة براي اهل مكه در حجة الله البالغه گفته
ازين حديث معلوم شد كه دعاي آنحضرت را كه بجهد همت وتاكد عزيمت باشد دخل عظيم ست در نزول توفيقات انتهى ومراد از تحريم مكه تامين
اهل اوست از قتال كرده شدن وتحريم داخل او لقوله تعالى وَمَن دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا وتحريم صيد او وقطع شجر او وبريدن شوك او ومراد از تحريم مدينه
تحريم صيد او وقطع شجر اوست وعدم احداث حدثي دران ودر تحديد حرم مدينه خلاف ست ووارد شده است تحديد آن بالفاظ كثيره وراجح
روايت ما بين لابتيها ست بنابر تواتر رواة بران كذا في السبل ودر مصفي گفته انس بن مالك گفته ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لاخ له
صغير يا ابا عمير ما فعل النغير ونغير شكار ست اگر حرام مي بود صيد مدينه حلال نبودي شكار كردن آن در مدينه وهر آينه انكار ميفرمود آنحضرت صلى الله
عليه وسلم اين امر ايشان پس مختلف شدند اقوال درين باب پس قول شافعي ومالك واكثر فقها آنست كه جزا لازم نيست بر كسيكه شكار كند در مدينه
يا ببرد درختان را غير ازين نيست كه تعظيم مدينه مراد ست از تحريم آن غير تحريم صيد وشجر از جهت حديث انس وبعض بتحريم شجر مدينه قائل اند سواي صيد آن
بحديث انس وجماعهٔ ديگر بتحريم هر دو رفته اند وحمل كردند حديث انس را برانكه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدينه بعد ازان داخل كرده شد بمدينه قال المحلي الاصح
يضمن بسلب الصائد وقاطع الشجر والخلا انتهى متفق عليه گويم درين باب حديثها ست از جماعهٔ صحابه در سنن مذكور ست ودر ترتب حكم تحريم بران خلاف
علما ست مذهب ابو حنيفه آنست كه معني حرمت دران مجرد تعظيم وتكريم ست بي ثبوت احكام ديگر مثل حرمت صيد وقطع شجر ولزوم جزا وهر كه چيزي
ازان بكند آثم ميگردد ونيست جزا بران واين ست قول مالك وروايتي ست از احمد وقولي ست مر شافعي را ونووي گفته مشهور از مذهب مالك وشافعي
وجمهور علما آنست كه ضمان نيست در صيد مدينه وقطع شجر آن بلكه حرام ست بي ضمان وتورپشتي گفته قائل نشدند بتحريم صيد مدينه مگر چندي معدود از
صحابه وجمهور ايشان منكر نيستند اصطياد طيور را در مدينه ونرسيده است ما را نهي ازان بطريقي كه اعتماد توان كرد بران وبعضي علما گفته اند
واجب ست در وي جزا چنانچه در حرم مكه وبعضي گفته اند كه جزا در حرم مدينه اخذ سلب ست از جهت حديث مسلم كه از سعد بن ابي وقاص ست
وقاضي عياض گفته كه قائل نشده باين مگر شافعي در قول قديم هكذا في ترجمة الشيخ گفت كاتب حروف عفي عنه وباين قائل ست جماعتي از

حديث واليه ذهب الشوكانی [redacted] الادله ست حديث اخذ سلب نزد حاكم وگفته كه صحيح ست ونزد ابوداود وغير هما وچنين
بت ست احاديث نهی از قطع درخت وقتل صيد وحمل سلاح واهراق دم در صحاح وسنن ولفظ انی حرمت المدينة كما حرم ابراهيم مكة ولفظ وانی
وت بمثلی ما دعا و مافی معناهما ادل دليل ست بر تحريم حرم مدينه مطهره مثل تحريم مكه بدون نقص چيزی از ان بلكه برزيادت بران وشك نيست
سنت مقدم ست بر مذهب وتفصيل مقام در منسك ماست **وعن** علي رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
المدينة حرام ما بين عير الی ثور مدينه حرام ست وحدوی از عير ست تا ثور عير بفتح عين مهمله وسكون تحتانيه وثور بفتح مثلثه وسكون
او نام دو كوه ست در مدينه در قاموس گفته ثور جبل بالمدينة وگفته وفيه الحديث الصحيح واين حديث را ذكر كرده بعده گفته واما قول ابی عبيد قاسم بن سلام
غيره از اكابر اعلام كه اين تصحيف ست وصواب الی احد ست زيراكه ثور بمكه است پس غير جيد ست زيراكه خبر داد مرا شجاع بعلی زاهد از حافظ ابی
محمد عبد السلام البصری كه محاذی احد مائل بسوی وراى كوهی ست كوچك كه او را ثور گويند ونوشت بسوی من شيخ عفيف الدين المطری از والد
و حافظ ثقه كه گفت بدرستيكه خلف احد از جانب شمال وی جبلی ست صغير مدور كه ناميده ميشود ثور می شناسند آنرا اهل مدينه خلف از
سلف انتهی در سبل گفته واين منافی ما بين لابتيها نيست زيراكه هر دو لابه دو حره اند كه اكتناف كرده اند آنرا كما فی القاموس وعير وثور مكتنف
اند بمدينه پس حديث عير وثور تفسير لابتين ست **رواه مسلم** وبخاری هم آنرا روايت كرده ودر حديث ابو هريره است حرم رسول الله صلى
الله عليه وسلم ما بين لابتی المدينة وجعل اثنی عشر ميلا حول المدينة حمى متفق عليه وحديث باب طويل ست شيخ ابراهيم باجوری در مواهب لدنيه
حاشيه شمائل محمديه گفته منعقد شده است اجماع بر اينكه مكه ومدينه افضل بقاع اند وائمه ثلثه برانند كه مكه افضل ست از مدينه ومالك عكس آن گفته
وخلاف در غير بقعه شريفه است زيراكه بقعه شريفه افضل ست از سموات وارض همه انتهی گوييم در حديث زبير بن عوام آمده كه فرمود آنحضرت
صلى الله عليه وسلم كه تحقيق شكار وج ودرختان وج حرام ست حرام كرده شده است برای خدا رواه احمد وضعفه كما ذكره الخلال وابو داود
والبخاری فی تاريخه ولفظه ان صيد وج حرام گفت بخاری ولا يتابع عليه وسكوت كرد از وی ابو داود وحسنه المنذری وسكت عنه عبد الحق
ايضا وذكر الذهبی ان الشافعی صححه وگفت نووی در شرح مهذب اسناده ضعيف وگفت ابن حبان متفرد ست بدان محمد بن عبد الله بن انسان
الطائفی وبود وی كه خطا ميكرد وگفت عقيلی لا يتابع الا من جهة يقاربه فی الضعيف ووج بفتح واو وتشديد جيم ابن رسلان گفته زمينی ست در
طائف نزد اهل لغت وعلما گفته اند نام وادی ست بطائف وقيل كل الطائف وحازمی در موتلف ومختلف گفته كه وج نام حصون طائف ست
وگفته اند نام يكی از انهاست وحديث دال ست بر تحريم صيد وشجر وج ومذهب شافعی كراهت ست در بحر زخار بعد ذكر اين حديث گفته ان
صح فالقياس التحريم لكن منع منه الاجماع انتهی شوكانی گفته در دعوی اجماع نظر ست زيراكه جمهور اصحاب شافعی جزم كرده اند بتحريم خطابی
گفته نميدانم برای تحريم وی هيچ معنی مگر آنكه حرمت وی بر سبيل حمی بود برای نوعی از منافع مسلمين ومحتمل كه اين تحريم در وقتی معلوم تا مدتی
محصور باشد سپس منسوخ شده ابو داود در سنن گفته وكان ذلك يعنی تحريم وج قبل نزوله صلى الله عليه وسلم بالطائف وحصاره ثقيفا انتهی در نيل الاوطار
گفته ظاهر حديث تاييد تحريم ست وهر كه دعوی نسخ كند بروی ست دليل زيراكه اصل عدم اوست واما ضمان صيد وشجر او پس ضمان حرم مكی ليس فوق
بر ورود دليل دال بران چه اصل برائت ذمه است ونيست ملازمت ميان تحريم وضمان انتهی گوييم اكثر علما برانند كه حرم مدينه ووج هر دو باعتبار رعايت تعظيم
واحترام ست نه باعتبار تحريم جنايت ووجوب جزا وشوكانی در مختصر گفته حرام ست وج ودرخت او ودر شرح وی گفته كه باين رفته است شافعی
ذهبی ست حق دنيا ورد قادح درين حديث چيزی كه صالح قدح باشد ومستلزم بود عدم ثبوت تكليف را بمضمون حديث انتهی والله اعلم بالصواب

باب صفة الحج ودخول مکة

باب در بیان صفت حج ودرامدن مکه مراد بدان بیان مناسک واتیان بدان ست بترتیب وکیفیت ووقوع آن ودرین باب حدیث جابر ذکر کرده وهو واف بجمیع ماذکرنا ومکه مشتق ست از مک بمعنی هلاک ونقصان وبیت الله را مکه ازان گویند که وی هلاک ونابود می گرداند گناهها وکسی را که ظلم والحاد کند دران وبکه نیز می گویند بموحده از بک وبک بمعنی کوفتن ست زیراکه وی کوبندهٔ اعناق جباران ست یا از دحام خلائق آنجا موجب دق اعناق میگردد یا باین جهت که می کوبد قوت وتیزی مردان را بریاضت ومجاهدت کذا قالوا واگر همه این معنی را اراده کنند نیز می تواند شد ودر کتاب جلة الصدیق الی البیت العتیق بابی مستقل دربیان فضل مکه واسما والقاب وحدود وجبال وفضل زائر وفضل مجاورت وی وفضل میت دران ولزوم ادب وی ومآثر وی وفضیلت خطا ومشی دران وفضل نظر بسوی آن وامکنه مستجاب الدعوة آن وبعض آیات بینات آن منعقد کرده ایم این موضع بسط آن نیست عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت ست از جابر که درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه نه سال که حج نگذارد پیشتر تا اکرده شد در سال دهم که آنحضرت حج گذارنده است پس آمدند بمدینه مردم بسیار ودر بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر واحصا بودند وتعیین نکرده اند عدد ایشان را ودر غزوهٔ تبوک که آخر غزوات آنحضرت ست صد هزار کس بودند وحجة الوداع بعد از وی بود ولابد زیاده بران باشند ودر روایتی یک لک وچهارده هزار بودند ودر روایتی یک لک وبست وچهار هزار والله اعلم وبهر حال حج حج کرد آنحضرت درین سال وتعبیر بماضی بجهت آنست که روایت این قصه بعد انقضای حج کرد وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید کما فی صحیح مسلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم ما از مدینه همراه آنحضرت ودر رکاب وی حتی اتینا ذا الحلیفة تا آنکه آمدیم ذو الحلیفه را ورسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس پس زایید اسماء دختر عمیس بضم مهمله وفتح میم زوجهٔ ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را واین اسماء زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت جعفر بن ابی طالب بود وبعد شهادت نکاح کرد او را ابوبکر صدیق وبعد ازان علی ابن ابی طالب وقتی که حضرت بحج برامدند نزد ابی بکر بود ومحمد بن ابی بکر را زایید پس فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چه کار کنم حکم چیست احرام بندم یا نه وچگونه بندم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسلی واستثفری بثوب واحرمي پس گفت آنحضرت غسل کن وبربند جای خون را بجامه واحرام بند وصورت استثفار بثای مثلثه وفا آنست که چیزی را در کمر خود بربندد وخرقهٔ پهن گرفته برجای خون بنهد وهر دو طرف آنرا از پیش وپس بآن کمر بند محکم کند تشبیه داده آنرا بثفر بفتح ثا وفا بمعنی پارهٔ دم ودرین حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا واین مجمع علیه است وصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد ونماز گذارد آنحضرت نماز فجر کذا ذکر النووی فی شرح مسلم ودر هدی نبوی گفته ظهر بود وهو الاولی در مسجد ذی الحلیفه دو رکعت زیراکه آنحضرت در ذی الحلیفه پنج نماز گذارده نماز پنجم همین ظهر بود وبعد ازان سفر کرد ثم رکب القصوی پس تر سوار شد ناقهٔ خود را که قصوی نام داشت بفتح قاف وسکون صاد مهمله وتسمیهٔ او بقصوی بجهت آنست که سابق بود در سیر وغایت جری بود وبعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود وقصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد وشاة قصوی وناقه قصوی وجمل اقصی گویند وگفته اند که قصوی وعضبا بفتح عین مهمله وسکون ضاد معجمه وبموحده وجدعا بجیم ودال مهمله نام یک ناقه است که آنحضرت را بود وگفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشند جدعاست واگر ربع ست قصوی ست واگر زیاده بر ربع ست عضباست واگر از پیخ بریده اند صلماست بصاد مهمله در روایات بهمه این الفاظ واقع شده وگفته اند که طرف گوش ناقهٔ آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همچنین واقع شده وهر که گفته قصوی لقب ناقهٔ شریف ست نه نام او وی خطا کرده حتی اذا استوت

تا آنکه چون برداشت آنحضرت را ناقه وی علی البیداء بر بیدا که نام موضعی ست و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتوحید آواز بلند کرد
بتوحید یعنی افراد تلبیه برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیك اللهم لبیك لا شریك لك لبیك یعنی ایستم برای خدمت تو
وطاعت تو ای بار خدایا نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت وطاعت وزیاده میکردند اهل جاهلیت در تلبیه الا شریکا هو لك
تملکه وما ملك ان الحمد بکسر همزه وبفتح نیز روایتی ست ومعنی واحد ست وهو التعلیل والنعمة بدرستیکه ستایش و نکوئی و منت
لك مر تراست والملك بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریك لك نیست انباز مر ترا ودر بعض الفاظ زیاده برین هم آمده وابن عمر
گفته آنچه من شنیدم همین کلمات ست زیاده نمیکرد بران یعنی همین مقدار کافی ست ودر روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری ومسلم آمده که بود رسول خدا
که میگذارد برای احرام در ذی الحلیفه دو رکعت وچون برمیداشت او را ناقه که ایستاده بود نزدیک مسجد ذی الحلیفه اهلال میکرد باین کلمات
لبیک اللهم لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک لبیک والرغباء الیک والعمل معنی لبیک معلوم شد ومعنی سعدیک یاری میدهم ترا یاری دادنی
بعد از یاری دادنی یعنی مکرر ودائم در نصرت دین وامتثال امر تو ام ونیکی در دو دست تو وقدرت وتصرف تست ومیل ورغبت وطلب نیز
بسوی تست زیرا که خیر در دست تست وعمل نیز منتهی بسوی تست وتوئی مقصود از عمل وبسوی تست صعود آن وبالجملة اهلال کردند مردم
بهمین لفظ که بدان اهلال میکنند ورد نکرد آنحضرت چیزی را از ان ولازم گرفت آنحضرت تلبیه خود را گفت جابر گوید نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را
نبودیم ما که می شناختیم عمره را یعنی در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام کرد حجر اسود
را رکن کرانه خانه ومراد آن کرانه است که در وی حجر اسود مرکوز ست وآنرا رکن اسود نیز گویند ورکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد
واطلاقش بر حجر اسود بجهت آنست که غالب بر یمانی همین لفظ ست واستلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال ست از سلام
بمعنی تحیت وسلام بروی همین ست که او را بوس کنند ولهذا اهل یمن این رکن را محیّا گویند بضم میم وتشدید یا بمعنی تحیت کرده شده واحدی
سلمه بکسر لام پس استلام از وست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته ومسحته بیدی ست ووجوه دیگر نیز هست که در لمعات وغیره
مذکورند فرمل پس رمل کرد آنحضرت یعنی در طواف خود ورمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان
ومبارزان در میان دو صف قتال کنند وباید که در رمل گامها نزدیک هم زنند واصل در تشریع این فعل آنست که چون آنحضرت در عمرة القضا
بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تپ یثرب لاغر وسست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی وحرکت اظهار
جلادت وقوت کنند وبعد از رفع علت هم حکم باقی ماند ودر حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه نصیب مؤلفة القلوب
اما اینجا حکم باقی ماند ثلثا ومشی اربعا در سه گشتن ومشی کرد در چهار ودر بعضی نسخ نوشته فطاف سبعا ورمل ثلثا ودرینجا ذکر طواف نکرد
از جهت ظهور وشهرت ورمل مسنون ست در هر طوافی که بعد از وی سعی ست چنانکه طواف عمره وطواف قدوم وطواف افاضه نه طواف وداع
کذا قیل واز ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه رمل نکرد ودرین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز مسنون ست ودر احادیث مذکور
واضطباع بضاد معجمه وبای موحده از ضبع بمعنی بازوست وبمعنی زیر بغل نیز آید ودرین نیز صورت تجلد ست چنانکه در رمل پس اضطباع انداختن
چادر ست از زیر بغل راست بر دوش چپ وهمین ست کیفیت وی ثم اتی ودر بعضی تقدم الی مقام ابراهیم پس تر بعد از طواف آمد
یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی ست که در وی نشان پای ابراهیم علیه السلام ست والآن در پیش خانه در حجره نهاده اند پس خواند آنحضرت
این آیه را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی وبگیرید مقام ابراهیم را جای نماز واتخذوا بفتح خای معجمه وکسر آن در قرآن مجید هر دو قرارت ست و در

حدیث روایت ملک آمده فصلی پس بگذارد آنحضرت دو رکعت نماز طواف وظاهر آنست که این تلاوت بعد از طواف وقبل از صلوة بود وهذا
هو مصرح فی روایة ابن حبان والبیهقی واین دو رکعت واجب ست نزد حنفیه بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان ونزد شافعی سنت ست
پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود ومیان خانهٔ کعبه یعنی خلف مقام ایستاد واین افضل مواضع ست برای گذاردن این دو رکعت
وجائز ست هر جا که گذارند ودر روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون وتقدیم قل هو الله احد
بر قل یا ایها الکافرون واقع ست در صحیح مسلم ودر یک روایت از شرح السنه وتوجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید ست
وقل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال اثبات توحید ودر بعض روایات تقدیم کافرون نیز آمده چنانکه
ظاهر ست واین حدیث دلالت دارد برانکه تقدیم سورهٔ متاخر بر سورهٔ متقدم جائز ست واین را شواهد بسیار ست در احادیث ثم رجع
الی الرکن فاستلمه پستر بیرون آمد از در مسجد حرم بسوی کوه صفا وبرامدن هم از در صفا بود وصفا در لغت سنگ سطبر صلب املس را گویند
والآن نام کوهی ست متصل با بو قبیس وطول مسجد حرام از باب السلام جبید تا باب عمره چهار صد وهفت ذراع وعرض مسجد سی صد وچهار
ذراع ومسافت زمین مسجد یک صد وبست وسه هزار وهفتصد وبست وهشت ذراع ست کذا فی منسک محمد هاشم ومنسک الحسین الدیار بکری
فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستیکه
صفا ومروه از نشانها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج وفرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم در سعی بچیزیکه آغاز کرده است
خدای تعالی بآن پس آغاز کرد بصفا چنانکه او تعالی در آیت بدان آغاز کرده ونسائی این را بهمین لفظ از حدیث جابر روایت کرده وصححه
ابن حزم واورا طریقها ست نزد دارقطنی وروایت کرد آنرا مسلم بلفظ ابدأ وبصیغهٔ خبر وروایت کرد آنرا احمد ومالک وابن الجارود وابوداود
وترمذی وابن ماجه وابن حبان ونسائی نیز بلفظ نبدأ بنون ابو الفتح قشیری گفته مخرج حدیث نزدیک ایشان واحد ست واجتماع کرده اند
مالک وسفیان ویحیی بن سعید قطان بر روایت نبدأ بنون که برای جمع ست مصنف در تلخیص گفته ایشان حافظ تر اند از باقین انتهی در صفی گفته
همین ست مذهب علما که ابتدا بصفا ضرور ست پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد وابتدا بمروه کند دران مختلف شده اند صحیح آنست که شوط
اول اعتداد نماید والله اعلم فرقی بقاف الصفا پس برامد کوه صفا را حتی رأی البیت تا آنکه دید خانه را ودران زمان کعبه از صفا نمودار میشد
وحجابی در میان نبود والآن بنای حرم پوشیده است آنرا با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل
القبلة فوحد الله وکبره پس روی آورد قبله را پس به یگانگی یاد کرد خدا را وبه بزرگی یاد کرد او را وبیان کرد این توحید وتکبیر القول خود
وقال وگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله ترجمهٔ وی
ظاهر ست ودر باب الذکر والدعا بیاید انجز وعده روا کرد وراست گردانید وعدهٔ خود را که بفتح مکه وتعالی دین وحصول فتوحات عظیم
کرده بود همه بوجود آورد ونصر عبده ویاری داد بندهٔ خود را که ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم باشد وهزم الاحزاب وحده
وشکست داد گروهای کافران را ودشمنان دین را انتهار وز خندق یعنی بی قتال مردم وبی هیچ سبب ظاهری از اسباب انهزام شان کما اشار
الیه قوله تعالی فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها یا مراد آنست که هر حزب که برای آنحضرت وقتال وی متحزب گشته او را منهزم ساخت ثم دعا بین
ذلک پستر دعا کرد میان این اذکار وگفت مانند این ثلث مرات سه بار یعنی ذکر کرد ودعا کرد باز ذکر کرد ودعا کرد تا سه کرت ذکر کرد وتکرار کرد
ثم نزل الی المروة پستر فرود آمد از صفا ورفت بسوی مروه که کوهی دیگر ست طرف دیگر از صفا حتی انصبت قدماه فی بطن الوادی

قد سعی تا آنکه به پستی فرود آمد هر دو پای او در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد پس شد و بید و شتاب رفت در مصفی گفته نزدیک ابو
چون در بطن وادی رسد در میان میلین اخضرین سعی نماید و نزدیک شافعیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط میلین اخضرین برسد بعد از آن آهسته آهسته برود انتهی انصباب در اصل
ریخته شدن آب ست وصبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر آن می آمد تعبیر بانصباب کردند و بطن شکم و مغاک زمین قاضی عیاض
گفته درین عبارت لفظی ساقط شده که لابدست از آن و آن این لفظ ست حتی انصبت قدماه فرمل فی بطن الوادی پس لفظ رمل ساقط شده
و گفت ثابت ست این لفظ در روایت مسلم وکذا ذکره الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین انتهی گوئیم در سبل لفظ ثم سعی نگرفته لهذا قول عیاض نقل کرده اما
در بعض نسخ متن این لفظ موجودست پس با وجود آن حاجت تقدیر این اسقاط نیست حتی اذا صعد مشی و در روایتی اذا اصعد تا مشی
بفتح همزه و سکون صاد تا آنکه چون بالا بر آمد یا شروع در بالا بر آمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی بر آمد مشی کرد و آهسته رفت
و سعی گذاشت قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی ست و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی
و اینجا ارتفاع مرادست کما قیل و اصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل علیهما السلام در وقتی که اسمعیل طفل بود در روزی بطلب آب رفت
و چون درون وادی در آمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می بر آمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت
نیز کرد و الآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجا آوردن سنت
تا آنکه آمد علی المروة بر مروه که کوهی دیگرست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش بجهد و جمیع مسافت میان
صفا و مروه هفتصد و هفتاد و شش ذراع ست از انجمله ما بین میلین اخضرین یکصد و دوازده ذراع و مراد بذراع دست ست و آن بیست و چهار
اصبع مضموم باشد سوای ابهام ففعل علی المروة کما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مگر تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی
بین الصفا والمروه واجب هفت بارست از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا دو پس ابتدا از صفاست و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا
و مروه بهترست از سواره رفتن فذکر الحدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث ست حدیث را بتمامه و اقتصار کرد مصنف بر محل حاجت
و تمام وی این ست تا آنکه چون یافته شد آخر طواف بمروه گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر رسیده بستم از امر خود و حال خود چیزی را که از پس دانستم
نمیراندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح ها و سکون دال قربانی که بحرم فرستند و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام پس هر که
هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و بر آید از احرام و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکه معظمه و ادای عمره امر کرده اصحاب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کند نیاورده
عمره کند و از احرام بر آید و فسخ حج بعمره کند و بعد از آن در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند و بر احرام خود
بماند تا حج بگذارد و بعد از آن از احرام بر آید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی بوجوه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه
از احرام بر آیند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز پنج روز نمانده پس مناسب نیست
که از احرام بر آئیم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ما منی میچکیده باشد و بعرفه در آئیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع
شنائع بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غضب در آمد و فرمود چه کار کنم حکم الهی چنین ست که اگر من پیش ازین میدانستم بر آمدن از
احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام بر می آمدم و فسخ حج بعمره میکردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد

پس استاد سراقه بضم سین مهمله بن مالک بن جعشم بضم جیم وسکون عین وشین معجمه پس گفت ای رسول خدا آیا برای امسال ست این حکم
یا برای همیشه است پس درهم آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را یک انگشت در انگشت دیگر برای تمثیل وگفت در آمد عمره
در حج دو بار گفت این کلام را وگفت این چنین نیست که تو گفتی این حکم با مسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آنست
که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وآمد علی رضی الله عنه از یمن ببدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وبُدن بضم با وسکون دال
جمع بدنه بفتح با ودال شتر وگاو قربانی که بحرم کنند ونزد شافعی بدنه مخصوص شتر ست پس گفت [redacted] ونیت کردی تو
هنگامیکه فرض کردی حج را واحرام بستی گفت علی این گفتم ونیت کردم که خداوندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزی که احرام بست با آن
پیغمبر تو گفت آنحضرت بدرستیکه با من هدی ست واز احرام نمی برایم پس حلال مشو واز احرام بیرون میا گفت جابر راوی این حدیث
پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از یمن وآن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود
صد گفت جابر پس حلال شدند وبرآمدند از احرام مردم همه وموی قصر کردند مردم همه گویا قصر موی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث
آمده است برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از برآمدن از احرام پس تقصیر کردند
در ابقای حکم آن بتمام که حلق ست واقتصار کردند بر قصر وکفایت والله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نه برآمد ودیگر کسیکه
با وی بود هدی وفیه ودرین حدیث انچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شد روز ترویه واین نام روز هشتم
از ذی الحجه است زیراکه در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام رای می زد وتفکر میکرد در رویای خود که
در ذبح دیده بود کذا فی القاموس وتوجهوا الی منی وروی آوردند بسوی منا ومنی را منا از ان میگویند که در وی ریخته میشوند
خونها یا بجهت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم ورفتن بمنا
وبیتوتت دران نزد حنفیه واجب نیست بلکه سنت ست ومنی از مکه بر سه کروه ست واهلال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویه فرکب
النبی پس سوار شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی منا ورسید بمنا فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر
پس بگذارد در منا این پنج نماز وشب در منی بیتوتت کرد ثم مکث قلیلا پس تر درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز بامداد حتی طلعت
الشمس تا آنکه برآمد آفتاب وامر کرد بخیمه از موی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی
عرفاتست ومنتهای زمین حرم ست وآنجا کوهی ست که بروی مناره است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده
وعرفات از حل ست ونمر نام حیوان مشهور ست که او را پلنگ گویند این کوه را که لکهای سیاه وسفید دارد بآن تشبیه کردند پس رفت وراند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات وگمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کننده است نزد مشعر حرام که نام کوهی ست
بمزدلفه که آنرا قزح میگویند ومزدلفه بر سه کروه است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیراکه ایشان وقوف بمزدلفه میکردند وآنرا
موقف حمس واهل حرم الله میگفتند وبعرفات نمی رفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف
بمزدلفه خواهد کرد فاجاز پس تجاوز کرد ودر گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را یعنی قریب شد
بآن وعرفه بفتح را اسم است بمعنی مکان وزمان هر دو می آید وعرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان ست ووجه تسمیه بعرفه بیاید وعرفات بر سمت ما بین شرق
وجنوب از مکه واقع ست بفاصله نه کروه فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره

بفتح نون و کسر میم محل معروف ست فنزل بها پس فرود آمد بنمره و نیست از عرفات کذا فی الشرح ولیکن در قاموس گفته نمرة کفرحة موضع
بعرفات او الجبل الذی علیه انصاب الحرم علی یمینک خارجا من المازمین ترید الموقف انتهی حتی اذا زالت الشمس امر بالقصواء
تا آنکه چون برگشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوی را که ناقهٔ آنحضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد
قصوی برای آنحضرت ﷺ فاتی بطن الوادی پس آمد در بطن وادی عرفه و مغاک آن فخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را
و گفت بدرستیکه خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام ست بر شما همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است درین ماه شما که ذی حجه است
درین شهر شما که مکه است و این تاکید و تقریر ست حرمت دماء و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که نا بایستها در وی حرام ست
آگاه باشید که هر چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد و پست و پامال ست یعنی خوار و باطل و متروک ست و خونهای زمان جاهلیت
موضوع و متروک و هدر ست یعنی رسم جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند
و می کشتند پس آنحضرت آن همه را باطل گردانید و فرمود و بدرستیکه نخست خونی که می نهم و هدر میکنم از خونهای قبیلهٔ ما خون پسر ربیعه بن الحارث
بن عبد المطلب ست حارث عم آنحضرت بود و ربیعه پسر وی صحابی ست در خلافت امیر المومنین عمر وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تمام
یا ایاس در جنگی که میان سعد و هذیل بود سنگی بوی رسیده و کشته شده بود و پسر ربیعه شیر داده شده در قبیلهٔ بنی سعد پس کشتند او را هذیل بضم ها
و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و هذیل شده و ربای زمان جاهلیت نهاده شده و ساقط گردانیده شده است و نخست ربائیکه می نهم
از ربای قبیلهٔ ما ربای عباس بن عبد المطلب ست پس آن ربا موضوع ست همه و باطل و عباس در جاهلیت ربا میخورد و اموال وی بحکم ربا
بر ذمهٔ مردم بود آن همه را از ذمهٔ ایشان نهاد و باطل گردانید و باز فرمود پس تقوی و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان
پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را بامان خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و حلال کرده اید
فرجهای زنان را بکلمهٔ خدا که امر فانکحوا ست یا بایجاب و قبول که بدان امر کرده یا بکلمهٔ توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مر مسلمان را و مر شما راحق ست
بر زنان اینکه پامال نگردانند فراشهای شما را هیچکی را که ناخوش میدارید شما او را کنایت ست از قادر گردانیدن غیر بر در آمدن بر ایشان
و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشانرا زدنی غیر مؤثر و مولم و ازینجا معلوم شد که
ابطای فرش کنایت از زنا نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا می بود و مر زنان راست بر شما روزی ایشان و جامهٔ ایشان بوجه مشروع و اعتدال و تحقیق
گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وجود وی و گذاشتن وی باختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنگ در زنید و پناه گیرید بآن چیز
و کدام ست آن چیز کتاب خداست که قرآن مجید ست و سنت در حکم وی و متمم اوست یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و فرمود و شما
پرسیده میشوید روز قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت پس چه خواهید گفت شما گفتند صحابه گواهی
میدهیم ما یعنی پیش خدا که تو بتحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردی امت را پس اشارت کرد آنحضرت بانگشت شهادت
خود در حالیکه بر میداشت آنرا بسوی آسمان و مائل میگردانید و می خمید آنرا بسوی مردم خداوندا گواه باش خداوندا گواه باش ۳ بار گفت این کلمه را
یا سه بار کرد اشارت و اماله و استشهاد را و درینجا دلیل ست بر ثبوت علو و فوق برای او تعالی و علیه تظافرت الادلة و هو الصواب عند جماهیر المحققین
من اهل الحدیث و الفقهاء پستر بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پستر اقامت گفت و تکبیر بر آورد فصلی الظهر پس گذارد آنحضرت نماز پیشین
بطور جمع بغیر اذان ثم اقام فصلی العصر پستر اقامت گفت بلال پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را و لم یصل بینهما شیئا و نگذارد میان

نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و در این استعجال وقوف ست آنچا می پرسند هیچ جائی ست که فرض را بجهت نفل ترک دهند
جواب میگویند در عرفات ست که فرض وقت نماز عصر ست بجهت استعجال وقوف که نفل ست ترک میدهند ثم رکب حتی اتی الموقف پس سوار شد
آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکم ناقهٔ خود را که قصوی بود بسوی
صخرات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای خرد و سیاه نزدیک بجبل رحمت که در انجا موقف آنحضرت بود وجعل
حبل المشاة بین یدیه واستقبل القبلة و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی ست هم در انجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود و رو
آورد بجانب قبله حبل بفتح حای مهمله و سکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد و گفته اند تودهٔ ریگ سطبر و جمع وی حبال ست و بعضی
گفته اند حبال بجای مهمله در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ و مُشاة بالضم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشان ست
در وی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة و محل اجتماع ایشان ست تشبیه کرد صف را بحبل رمل و موقف آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در عرفات دریجا بود و اگرچه موقف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا
نزدیک به بنای قدیم که آنجاست که عامهٔ مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود
فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فرو رفت آفتاب وذهبت الصفرة قلیلا و رفت زردی
اندکی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب ست تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروب ست
در شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین ست و همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ ولیکن صواب این ست حتی غاب القرص
و محتمل که قوله حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الخ باشد زیرا که اطلاق غیبوبت مجازا بر مغیب معظم قرص هم می آید پس قوله حتی غاب القرص
این احتمال را زائل کرد و پس خود سوار کرد اسامه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و ظاهر آنست که بجای
دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن ست نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب ست تعبیر
بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب ست وقد شنق بتخفیف نون للقصوی
الزمام و بتحقیق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای ناقهٔ قصوی زمام را حتی ان راسها لیصیب مورک بفتح میم و کسر را رحله
بجای مهمله تا آنکه سر آن ناقه می رسید بالشچهٔ پیش پالان او را و یقول بیده الیمنی و میفرمود و اشارت میکرد بدست راست خود یا ایها
الناس السکینة السکینة ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و نصب السکینة بتقدیر الزموا ست و در
حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست به تیز راندن یعنی ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب رفتن و اضطراب نمودن
بلکه باجتناب از مکروهات نمودن و از رفث و فسق دور بودن ست و کلما اتی جبلا ارخی لها قلیلا و هرگاه می آمد آنحضرت کوهی را
ارخا میکرد عنان ناقه را اندکی و در حدیث متفق علیه ست که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه تیزتر میرفت و لفظ حبل دریجا یا بمعنی
حبل الرمل ست بحای مهمله یا بجیم ست حتی تصعد بفتح تا و ضم هر دو ست تا آنکه بر می آمد ناقهٔ آن کوه را یقال صعد و اصعد حتی اتی
مزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی ست میان عرفات و منی و بیتوتت در وی نزد حنفیه واجب ست و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه
و نزد بعضی از ایشان فرض ست و مزدلفه از عرفات بر سه کروه ست و از ان تا منی سه کروه و از انجا تا مکه معظمه ۳ کروه و وجه تسمیه بمزدلفه آنست

که مشتق ست از زلف بمعنی قرب و مردم در وی قریب بمنی که محل مناسک ست می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جاروب داده است
و زمین این موضع این چنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و مروی ست از ابن عباس که میان آدم و حوا درین
موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود والله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء باذان واحد و اقامتین
پس گذارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعض
ایمهٔ دیگر ست و نزد ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج
باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام اما سنت مقدم ست برین تعلیل و در صحیح مسلم این را از ابن عمر
روایت کرده و ترمذی گفته حسن صحیح ولم یسبح بینهما شیئا و نگذارد نماز نفل در میان مغرب و عشا چیزی سبحه بضم سین نماز نفل را گویند
ثم اضطجع پس بر پهلو نهاد آنحضرت و بخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تهجد بر نخاست با وجود آنکه سنت
دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس بگذارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر و ازین کلام
مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی
و صواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوحی یا بجهت کمال علم
ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد با آنکه در غیر وقت گذارد وقت معهود ست نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان واقامة پس گذارد
نماز فجر را بیک اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نموده و بیگه تر گذارده اما اذان و اقامت که سنت مستمره است
ترک نداد ثم رکب پس سوار شد ناقه را که نام وی قصوی بود حتی اتی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام را که نام موضعی ست در مزدلفه
و آنرا قزح گویند بضم قاف و فتح زای و حای مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در ان میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فدعا
وکبره وهلله پس روی کرد بسوی قبله و دعا کرد حق سبحانه را و تکبیر و تهلیل یاد کرد فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود
آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این وقوف در مزدلفه واجب ست نزد حنفیه فدفع قبل ان
تطلع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه
بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم و فتح حا و کسر سین مشدده که میان مزدلفه و مناست
و برزخ ست میان هردو و پارهٔ از ان ست و پارهٔ ازین مشتق ست از حسور بمعنی مانده شدن و تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگرداند گذرندگان را
یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را فحرك قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی و تیز راند در سبل گفته وذلک مسافة مقدار رمیة بحجر انتهی و از بعضی
روایات مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی ست و مستحب ست شتاب رفتن ازین وادی
و اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار ست تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آنحضرت ناقه را درین
وادی مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله آمده بود پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن
ازان و ثابت شده است در صحیح امر کردن آنحضرت گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن ازان و همچنین بود
عادت شریف در مواضع که نازل شد در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست
که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان

وامام شافعی در املا گفته جائزست که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد وبعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن
شیاطین ست والله اعلم ثم سلك الطريق الوسطى پستر رفت آنحضرت میانه راه را واین غیر راهی ست که ازان رفته بود بعرفات
وآن راه نخست را طریق ضب گویند بضاد معجمه وتشدید موحده واین را طریق مازمین که نام دو کوه ست بکسر زا وفتح میم لهذا در وقت رفتن
بر وادی محسر نگذشته بود التي تخرج على الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمرهٔ اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف ست
مقصود تعیین طریق ست اما امروز از ان جمره میگذرند وبجمره می آیند که در جانب مکه است واو را جمرة العقبه گویند وعقبه بفتح عین و قاف
راه در کوه واین جمره در ته اوست وبیعة العقبه که انصار کردند نیز مضاف باوست واحکام رمی جمار بیاید حتى اتى الجمرة التي تحت الشجرة
تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر درخت ست مراد همین جمرهٔ عقبه ست که مذکور شد واین درخت حد منی ست واز منی نیست وجمره جای
فراهم شدن سنگریزه مسمی شد بآن بسبب اجتماع مردم دران یقال اجمر بنو فلان اذا اجتمعوا فرماها بسبع حصيات پس انداخت
دروی هفت سنگریزه را يكبر مع كل حصاة درحالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه ازان سنگریزها كل حصاة مثل حصى الخذف
هر حصی مانند سنگریزهای خذف بفتح خا وسکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم وسکون خا فلاخن وصورت
خذف آنست که سنگریزه یا خسته در دو انگشت سبابه گیرند تا میان نر انگشت وسبابه نهاده می اندازند یا مخذفه میسازند از چوب
وبوی می اندازند ودر حدیث از خذف نهی آمده واینجا مقصود بیان مقدار سنگریزهاست در صغر وکبر وبعضی تفسیر کرده اند حصی خذف
را بمقدار دانهٔ باقلا وبعضی گفته اند کلان تر از نخود وخرد تر از بندق وبعضی مثل پشک گوسفند رمى من بطن الوادي انداخت آنحضرت سنگریزها
را از میانهٔ وادی که جمره در انجاست ثم انصرف الى المنحر پستر برگشت آنحضرت بسوی قربان جائی که در منی بود فنحر پس نحر کرد آنحضرت
شصت وسه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن وبر سینه زدن نیزه پستر داد آنحضرت یعنی شتران را یا کارد را علی پس نحر کرد علی چیزیرا
که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران وسابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی وهفت باشد وشریک گردانید آنحضرت علی را
رضی الله عنه در قربانی خود پستر امر کرد بگرفتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پاره ها در دیگی پس پخته شد آن گوشت پارها
پس خوردند هر دو یعنی آنحضرت وعلی از گوشت هدایا یا از گوشت قدر ونوشیدند از شوربای آن بجهت آنکه مستحب ست که از قربانی خود
چیزی بخورند وباقی گوشتها بخشش کردند ودر روایتی آمده که نثار کردند وفرمود هر که خواهد بگیرد وتاراج کند ثم ركب پستر سوار شد
رسول الله صلى الله عليه وسلم فافاض الى البيت پس شتابی راند بسوی خانهٔ کعبه وطواف کرد واین را طواف افاضه گویند
واین رکن دیگر ست از حج بعد از وقوف عرفه وباین تمام میشود حج واین افضل ست روز نحر وبعد از وی نیز جائزست فصلى بمكة الظهر
پس آمد بسوی بیت وطواف افاضه کرد پستر نماز ظهر گذارد این روایت جابرست وعایشه نیز همین جانب ست ودر روایت ابن عمر آمده
که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه وهر دو روایت صحیح ست وجمع میان هر دو باین طریق ست که اول بمکه گذارد پس بمنی رسید
تا صحابه فضل جماعت در پس وی دریابند قاله المنذری واین جمع مبنی ست بر جواز نماز مفترض خلف متنفل ولیکن حافظ ابن القیم ترجیح داده است
حدیث ابن عمر را وذکر کرده خلاف علما را درین باب واینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که
عباس واولاد وی بودند وعبد المطلب نام جد آنحضرت ست ومنصب سقایهٔ زمزم بدست ایشان بود درحالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم
پس گفت آنحضرت بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود خوف آنکه غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم واجتماع

وازدحام ایشان بران ازجهت اتباع فعل من وبیرون آید این منصب از دست شما هر آینه میکشیدم من آب از زمزم ازجهت فضل وثواب
این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید ازان آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده واحکام دیگر
بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا میکنند در محل خود مذکورست رواه مسلم مطولا روایت کرد این حدیث را مسلم مطول
چنانکه در سطاوی شرح این حدیث گذشت ومصنف درینجا بحذف زیادات آورده وبر محل حاجت اقتصار کرده واین حدیثیست
عظیم الشان کثیر الفوائد مشتمل بر جمل از نفائس وفرائد از مهمات قواعد قاضی عیاض گفته تکلم کرده اند مردم برانچه درین حدیث ست
از فقه واکثار کرده اند دران وتصنیف نموده دران ابوبکر بن المنذر جزوی کلان واخراج کرد دروی از فقه زیاده بر یک نیم صد نوع
وگفت اگر استقصا کرده شود برین عدد هم بیفزاید در سبل السلام گفته اصل در هر انچه ثابت شده است از فعل آنحضرت در حج وجوبست
بدو جهت یکی آنکه افعال وی در حج بیان حجی ست که امر کرد خدای تعالی بدان محمد صلی الله علیه وسلم را در قرآن وافعال در بیان واجب
محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه وسلم خذوا عنی مناسککم دال ست بر وجوب وهر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین
افعال در حج کند دلیل بیارد وما ذکر میکنیم فوائد ودلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر ومیگوئیم دروی دلالت ست برآنکه غسل
احرام سنت ست برای نفسا وحائض وبرای غیر این هردو بالاولی وبر استثفار حائض ونفسا وبر صحت احرام این هردو وبر بودن
احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل وگفته اند که آن دو رکعت که بعد آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود وگذشت پیشتر که اصح آنست
که دو رکعت ظهر بود زیرا که ظهر را درینجا قصر گذارد وپستر اهلال کرد وبلند نمود آواز خود به تلبیه علما گویند مستحب ست اقتصار بر تلبیه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واگر بیفزاید لاباس به ست زیرا که زیاده کرد عمر لبیک ذا النعماء والفضل الحسن لبیک مرهوبا منک مرغوبا الیک وزیاده کرد
ابن عمر لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والرغباء الیک والعمل وزیاده کرد انس لبیک حقا حقا تعبدا ورقا ولائق ست حاجی را قدوم
آوردن اول بمکه برای طواف قدوم پس استلام کند رکن را قبل طواف ورمل کند در سه شوط اول ورمل اسراع مشی ست با تقارب
خطا وهو الخبب واین رمل را در ما عدای هر دو رکن یمانی کند کما قدمناه ودر چهار باقی مشی کند موافق عادت خود وبعد تمام طواف بمقام
ابراهیم بیاید وبخواند واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی ومقام را درمیان خود وخانهٔ کعبه ساخته دو رکعت بگذارد واجماع کرده اند علما برانکه
لائق ست هر طائف را چون طواف کند بجانکه بگذارد پس مقام دو رکعت طواف واختلاف کرده اند درانکه این دو رکعت واجب ست یا نه
بعضی بوجوب رفته وبعضی گفته که اگر طواف واجب باشد ورنه سنت ست وواجب خلف مقام اند حتما یا بانراند در غیر وی گفته اند واجب در
پس مقام اند وقیل مندوب اند خلف آن واگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل ازمکه جائزست اما فضیلت فوت شده
ووارد شده است قرات کافرون بعد فاتحه در اولی وصمد بعد فاتحه در ثانیه رواه مسلم ودروی دلالت ست برانکه شروع استلام نزد خروج از مسجد کند
چنانکه نزد دخول کرده بود واتفاق کرده اند برانکه استلام سنت ست وبعد طواف می باید کرد وشروع بصفا کند وبالای آن برآمده مقابل قبله ایستاده
ذکر ودعا کند سه بار باثور مذکور ودر روایت موطاست که چون به پستی آمد هردو قدم او در بطن وادی سعی کرد ودر روایت مسلم این حرف
ساقط شده کما تقدم پس این روایت دال ست برانکه رمل کند در بطن وادی وهمین را سعی بین المیلین گویند واین مشروع ست در هر بار از
هفت شوط نه در سه شوط اول چنانکه در طواف قدوم به ثبت بود وبرآید بر مروه چنانکه بر صفا برآمده بود وذکر کند ودعا نماید وبتمام این افعال
تمام میشود عمرهٔ او پس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد وهمچنین کرده بودند صحابه آنانکه امر کرده بود رسول خدا ایشان را بفسخ حج بعمره وهر که قارن باشد

حلق یا تقصیر نموده یا برای احرام حج در منی ماند و چون روز ترویه که هشتم ذیحجه است بیاید کسیکه اراده حج دارد و از عمره خود حلال شده است احرام بندد
و همچنین قارن بیاید بسوی منی کما قال جابر فلما كان يوم التروية توجهوا الى منى يعنی متوجه شد هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که
حلال شده بود احرام بسته و بمنی متوجه گشته و توجه آنحضرت بسوی منی بر کوب بود و نزول فرمود بمنا و نماز گذارد پنجگانه و در روی این ست که
رکوب افضل ست از مشی درین مواطن در طریق نیز و در روی خلاف ست و دلیل افضلیت فعل اوست صلی الله علیه وسلم و سنت آنست که در منی
هر پنج نماز بگذارد و این شب همانجا بسر آرد و این شب نهم ذیحجه است و سنت آنست که نه برآید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آن ست
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیعا بعرفات زیراکه آنحضرت بنمره فرود آمد و نمره از عرفات نیست و داخل نشد بموقف
مگر بعد هر دو نماز و نگذارد میان هر دو نماز هیچ شی یعنی از نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوة عصر و این یکی از چهار خطبه
مسنونه است که در حج خوانده میشود دوم خطبهٔ روز هفتم ذیحجه است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز نحر چهارم روز نفر اول و آن روز دویم
از ایام تشریق و کلام دران بیاید و در قول وی ثم ركب حتى اتى الموقف سنن و آداب اند از انجمله آنکه رفتن بسوی موقف نزد فراغ از هر دو
نماز کند دیگر وقوف سواره افضل ست دیگر وقوف نزد صخرات مفترشه در اسفل جبل رحمت کند و این کوه در میان زمین
عرفات ست دیگر استقبال قبله است در قبله دیگر باقی ماندن ست در موقف تا غروب آفتاب و در وقوف دعا کند بهر دو دست و بردارد دستها را
تا سینهٔ خود و آنحضرت خبر کرد ایشان را که خير الدعاء دعاء يوم عرفة و ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقف اللهم لك الحمد كالذي نقول وخيرا مما نقول
اللهم لك صلوتي ونسكي ومحياي ومماتي واليك مآبي ولك تراثي اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر ووسواس الصدر وشتات الامر اللهم اني
اعوذ بك من شر ما يجيء به الريح ذكره الترمذي دیگر بیرون بر آمدن ست از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و امر کند مردمان را بآن اگر
مطاع ست و بکشد و ضم کند زمام مرکوب خود تا سرعت نکند در مشی مگر وقتی که بیاید حبلی از حبال که آنجا اندکی عنا کند اندکی تا بر مرکوب صعود وی
آسان شود و چون برسد بمزدلفه فرود آید آنجا و بگذارد نماز مغرب و عشا جمیعا بیک اذان و دو اقامت و این جمع متفق علیه ست و اختلاف در سبب
اوست گفته اند بجهت آنکه نسک ست و گفته اند بجهت آنکه ایشان مسافران اند و نگذارد میان این هر دو فریضه هیچ نافله و قوله ثم اضطجع حتى
طلع الفجر در وی بیان سنن نبویه است بیتوتت بمزدلفه و نسک بودن او مجمع علیه ست اختلاف در آنست که واجب ست یا سنت و اصل در افعال
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حج وی وجوب ست کما عرفت و سنت آنست که صبح بمزدلفه گذارده از انجا روانه شود و بمشعر حرام رسیده وقوف کند
و دعا خواند و وقوف نزد وی از مناسک ست پس از انجا روانه شود نزد اسفار فجر چون اسفار بلیغ شود و بیاید در بطن وادی محسر و شتابی کند
در سیر از انجا زیراکه محل غضب خدا است بر اصحاب فیل و لائق نیست اناءت دران و آهسته روی و نه ماندن در انجا و چون برسد جمره را که
جمرهٔ عقبه است نزول کند ببطن وادی و رمی کند آنرا بهفت سنگریزه هر سنگریزه برابر دانهٔ باقلا باشد و تکبیر گوید با هر سنگریزه بسترس گردد
بعد آن بسوی منحر پس قربانی کند آنجا بدنها اگر باشد نزد او و اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه نحر کرد و همراه
وی صد بدنه بود علی کرم الله وجهه را امر کرد بذبح باقی آن پس سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین را طواف زیارت گویند و بعد
این طواف حلال میشود او را همه آنچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطی نسا نیز و اما هر که رمی جمرهٔ عقبه کرد و این طواف ننموده پس
حلال ست او را همه جز زنان این ست جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل ست از افعال وی صلی الله علیه وسلم که ظاهر میشود
زان کیفیت اعمال حج و در بسیاری از مدلولات این حدیث که سوق کردیم خلاف ست میان علما در وجوب و عدم وجوب آن و در لزوم دم

وعدم لزوم آن بترک و در صحت حج اگر چیزی از ان ترک کرده و عدم صحت آن و در شرح بذکر آن تطویل کرده [redacted] اختصار کردیم بر مفاد مغنی فالاتي بما اشتمل عليه الحديث هو الممتثل لقوله صلى الله عليه وسلم خذوا عني مناسككم والمقتدي به في افعاله واقواله انتهى كلام الابلي **وعن** روایت ست از عماره بضم عین وتخفیف میم وتا در آخر ابن خزيمة بضم خای معجمه وفتح زا بن ثابت از ثقات تابعین ست روایة میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت ست و او را ذو الشهادتین خوانند رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا فرغ من تلبيته سأل الله رضوانه والجنة بود آنحضرت چون می پرداخت از تلبیهٔ خود سوال میکرد از خدای تعالی رضای او را که این حج وعمره مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور ثوابه الجنة واستعاذ برحمته من النار و پناه میجست برحمت خدای تعالی از آتش دوزخ و در لفظی استغفار آمده یعنی طلب عفو میکرد رواه الشافعي واین حدیث از نسخهٔ شارح مغربی ساقط شده و حدیث دلیل ست بر استحباب دعا بعد فراغ از هر تلبیه که محرم میگوید در هر وقت که باشد باین دعا یا دیگر نحو آن و محتمل که مراد از فراغ انتهای وقت مشروعیت تلبیه باشد و آن نزد رمی جمرهٔ عقبه است و اول صحیح ست باسناد ضعیف زیرا که در سندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو واقد لیثی مدنی ست و او ضعیف ست واما ابراهیم بن ابی یحیی که راوی ست از وی منفرد نیست بآن بلکه متابع اوست برین روایت عبد الله بن عبد الله الاموی اخرجه البیهقی والدارقطنی **وعن** جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحرت **ههنا** گفت آنحضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بموضع معین میکند از منی که آنحضرت در انجا قربانی کرده والآن نیز آن موضع معلوم و معروف ست که آنرا منحر النبی نامند و تبرکا در انجا عمارتی کرده اند ومنى كلها منحر و منا همه محل نحر ست در هر موضعی از منا که نحر کنند جائز ست فانحروا في رحالكم پس نحر کنید شما در منزلها و جایهای خود و درین زمان موضعی خاص برای نحر مقرر کرده اند که همگنان همانجا نحر میکنند و اگر جای دیگر کنند کسان حکام متعرض میشوند ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و میگویند که از نحر در هر جا وبا متولد میشود واین قیاس ست بمقابلهٔ نص فافهم وبالجمله این را در منی گفت و در عرفات گفت وقفت ههنا وعرفة كلها موقف ایستادم من اینجا و عرفات همه محل ایستادن ست یعنی هر جزو وی موقف ست هر جائیکه بایستید صحیح ست وحد عرفه از عرنه تا کوه های مقابل که قریب بساتین بنی عامر ست بوده است و در مزدلفه گفت وقفت ههنا وجمع كلها موقف وقوف کردم من اینجا و جمع همه موقف ست جمع بفتح جیم و سکون میم نام مزدلفه است بجهت اجتماع آدم و حوا در وی و مزدلفه از ازدلاف ست بمعنی قرب و در روایت ابو داود و دارمی از جابر زیاده کرده که همه راه های مکه راه و جای نحر ست یعنی از هر راهی که بمکه در آیند درست ست و هر جا که در مکه نحر کنند روا ست نحر در حرم باید و مکه حرم ست لیکن در منی عادت شده است و روز نحر که دهم ذیحجه است در منی می باشند آنجا قربانی میکنند و دمهای دیگر مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جز آن اگر در مکه کنند قصوری ندارد مقصود از تسویهٔ مواضع مذکوره حصول جواز و خروج از عهده است والا فضیلت موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و منحر و طریق وی باقی ست لا صارف عنه در سبل گفته محل دم قران و تمتع و احصار و افساد و تطوع بهدی منی ست و دمیکه لازم میشود معتمر را محل وی مکه است واما سائر دماء که لازم میشود از جزاآت محلش حرم محترم ست و در وی خلاف مشهور ست رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم افاده کرده که نیست متعین بر هیچیکی نحر در منحر وی و نه وقوف بعرفه در موقف وی و نه بمزدلفه بجای وقوف وی و درین توسع ست بر ایشان تا در هر بقعه که از بقاع منی خواهند نحر کنند مجزی ست از ایشان و در هر بقعه که از بقاع عرفه و جمع وقوف نمایند کافی ست واین زیادات ست در بیان تخفیف بر ایشان

د و تقریر وی صلی الله علیه وسلم مر کسی را که حج گذارد همراه وی و نایستاد بجای ایستادن او و نحر نکرد در جای نحر او زیراکه معلا
ضرت امم لا تحصی و مکان وقوف آنحضرت گنجایش همگنان نمیدارد و در مؤطا ست از عبد الله بن الزبیر که میگفت بدانید که ع
ن ست مگر بطن عرنه و مزدلفه همه جای استادن ست مگر بطن محسر در مصفی گفته بطن عرنه وادی ست جانب مغرب از مسجد عرفات
جا برای حضرت اسمعیل متمثل شد و وسوسه انداخت که حضرت ابراهیم اراده ذبح تو دارند و علما بر مضمون این حدیث و آثار
ملاف در انست که اگر شخصی در بطن عرنه وقوف کرد حج او تباه گردد چنانچه مذهب شافعی ست یا اصل حج صحیح ست و در
نه که بجزای منجبر تواند شد چنانچه مذهب مالک ست انتهی **وعن** عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه
ء الی مکة دخلها من اعلاها گفت عایشه رض بدرستیکه آنحضرت هنگامیکه می آمد مکه را می درامد و را از بالای او ک
ا طوی ست و معلا که مقبرهٔ مکه است همان جانب ست و معلا بفتح میم وسکون عین مهمله و تخفیف لام ست و عامه معلا گویند بضم م
نرا کدا خوانند بفتح کاف و مد غیر منصرف و بود صعب المرتقی پس سهل کرد آنرا معاویه پس تر عبد الملک بعد مهدی پس ا
ان سلطان مصر مؤید نام در حدود سنه هشت صد و بست و این درآمدن مکه بسال فتح بود غزالی گفته آنحضرت از وسط راه
طرف درآمد پس تاسی بوی اولی ست انتهی و درآمدن باید که در روز باشد و علیه اهل العلم و اگر بشب درآید نیز جائز باشد
سفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر ست که آنرا ثنیه سفلی خوانند چنانکه اول را ثنیه علیا و کدا نیز گویند بضم کاف و کسر چنا
اف و مد و این نزد باب الشبیکه است اهل مکه گویند افتح وادخل وضم واخرج و در وجه دخول آنحضرت از ثنیه علیا گفته اند که ابو سفیان
یارم تا آنکه بینیم اسپانرا که طلوع میکنند از کدا عباس گفت این چیست گفت چیزی هست که در دل من درخشید و هرگز خیل
عباس گفت ذکر کردم و یاد دادم این را بابی سفیان وقتیکه درامد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان طرف و نزد بیهقی ست
که فرمود آنحضرت چگونه گفته است حسان پس خواند این بیت ؎ عدمت بنیتی ان لم تروها ٭ تثیر النقع مطلعها کدا
ضرت و گفت ادخلوها من حیث قال حسان و اختلاف ست در استحباب دخول و خروج از موضع دخول و خروج آنحضرت
ب ست و هر که بر راه او نیست آنجا برود و بعضی گویند نیست مستحب و آنحضرت که از ان طرف آمده بجهت آنست که در را
شد و بس هر که در راه وی نیفتد وی را رفتن آنجا مستحب نیست متفق علیه ابن تیمیه گفت یشبه ذلک والله ان الثنیة العلیا التی
لحج والمقابر اذا دخل منها الانسان فانه یاتی من وجه البلد والکعبة وانما خرج من الثنیة السفلی لانه مستدبر البلد والکعبة فی
دها مؤخرا لئلا یستدبر وجهها انتهی **وعن** ابن عمر رضی الله عنه انه کان لا یقدم مکة الا بات بذی طو
عمر که وی قدوم نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میکرد بذی طوی بفتح طای مهمله و بضم و کسر نیز آمده و فتح اصح و افصح و اشهر ست به تنوین
معی ست قریب مکه داخل حرم از طرف راه عمره در وی استحباب دخول ست در مکه بروز و همین ست قول اکثر و جماعتی از سلف گفته
ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم درآمد بمکه در عمرهٔ جعرانه بشب حتی یصبح ویغتسل تا آنکه صبح میکرد ابن عمر و غسل می برا
آنکه در روایتی ست و ظاهر آنست که نماز نفل باشد برای درآمدن این مقام شریف پس می درامد مکه را روزانه و چون میگشت
بذی طوی و شب میکرد آنجا تا آنکه صبح میکرد ویذکر ذلک و ذکر میکرد ابن عمر این بیتوتت بذی طوی و اغتسال و صلوة را
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وی میکرد آنرا و درین دلالت ست بر استحباب غسل در ذی طوی برای دخول مکه

واگر غسل نکند جائز ست وعليه اهل العلم ودر انوار لغیة سنت ست برای داخل از طریق مدینه وشام غسل کردن در ذی طوی ودر آمدن پیاده
از ثنیه کدا متفق علیه شیخ در ترجمه گفته درین حدیث استحباب در آمدن مکه در روز ست تا به بیند کعبه را ودعا کند والآن عادت جاری شده است
بدر آمدن وقت سحر مرکسانی را که می آیند از جده وسنت موافق اول ست واگرچه جلوه جمال سحر ذوقی وحالی دیگر می بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت
ومهابت وجلالت بیت الله زاده الله تعظیما وتشریفا در وقت چاشت اظهر واباهر ست عرف ذلک بالذوق والحمد لله انتهی محرر سطور چون در سنه خمس
وثمانین ومائتین والف توفیق تادیه فریضه حج وعمره دریافت نیم شب بود که از بیرون بلد پیاده گشته وسر از قدم ساخته لبیک گویان واز شرم گناه گریان
وبریان بحرم محترم کبریا رسید یکی از غرائب اوقات وحالات آن مقام کریم طواف نیم شبی ست که تجلی خاص وعظمتی مخصوص بر در ودیوارش می افتد
که تعبیر از ان جز بلسان وقت ممکن نیست معنی بی کم وکیف که میگویند در جمال آنخانه مدرک میگردد تا کسانیکه بصاحب خانه آشنا باشند چه می بینند
خدا داند که دران دیوار ودر چه جذب وبرکت وعظمت نهاده اند **شعر** ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم * کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
الحمد لله که با آنکه عین موسم بود وزمانه هجوم حجاج عجب خلوت وفرصت دران وقت دست بهم داد که در هر طوف استلام حجر بی زحمت هیچ بشر
میسر آمد وهمه انچه در خاطر بود بی کلفت اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقیه شب نیز تا صبح همانجا گذارده شد که گفته اند **شعر**
شب وصل ست طی شد نامه هجر * سلام فیه حتی مطلع الفجر * وکیف عرفا وارباب قلوب منزعج میشدند نزد در آمدن بمکه ولائح میشد ایشانرا
انوار کعبه وهائم میشدند بمشاهده جمال با جلال او چه رویت منزل یاد از صاحب منزل میدهد **قطعه** غریبی گر روی بشهر ودیار * روی در
مسجد مصفا کن * دوست را گر نمی توانی دید * خانه دوست را تماشا کن * زنی عابده حج کرد چون بمکه رسید گفتن گرفت این بیت ربی این بیت ربی
یعنی خانه رب من کجاست وچون بخانه رسید از در دیده دوید وجبین را بدیوار خانه چسپانید واز انجا برداشته نشد مگر مرده وجان داده
شعر گر نثار قدم یار گرامی نکنم * گوهر جان بچه کار دگرم باز آید * **وعن** ابن عباس رضي الله عنه انه كان يقبل الحجر الاسود
ويسجد عليه بود وی رضی الله عنه بوسه میداد حجر اسود را وسجده میکرد بروی در سفر السعادة گفته وگاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد
وبر انجا سجده میکرد وانگاه می بوسید این کیفیات مجموع در حدیث ثابت شده انتهی ودر نیل الاوطار ست حکایت کرده است ابن منذر از
عمر بن الخطاب وابن عباس وطاوس وشافعی واحمد که مستحب ست سجده کردن بروی به پیشانی بعد از تقبیل آن وبه قال الجمهور ومروی ست
از مالک که آن بدعت ست واعتراف کرد قاضی عیاض بشذوذ این روایت از مالک رواه الحاکم والبیهقی من حدیثه مرفوعا
والشافعی والبیهقی موقوفا وحسنه احمد ورواه ابو داؤد الطیالسی والدارمی وابن خزیمة وابو بکر البزار وابو علی بن السکن والبیهقی
من حدیث جعفر بن عبد الله ابن السکن گفته مروی ست از بنی حمید از قریش حمیدی وگفت بزار جعفر بن عثمان مخزومی وگفت حاکم
وی ابن الحکم ست روایت میکند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر را که بوسه داد حجر را وسجده کرد بروی پس گفت
دیدم خال خود ابن عباس را که می بوسید وسجده میکرد وگفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را که می بوسید آنرا وسجده میکرد بروی پس
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد این را این لفظ حاکم ست ووهم کرد حاکم در قول خود که جعفر بن عبد الله ابن الحکم ست
وحال آنکه نص کرده است عقیلی که وی غیر اوست وگفت درین حدیث حاکم وهم واضطراب ست ودر سبل گفته رواه الازرقی بسنده الی محمد بن عباد
قال رایت ابن عباس جاء یوم الترویة وعلیه حلة مرجلا راسه فقبل الحجر وسجد علیه ثم قبله وسجد علیه ثلاثا وحدیث عمر که در صحیح مسلم ست انه قبل الحجر والتزمه
وقال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم بک حفیا مؤید اوست، ودر وی شرعیت تقبیل حجر وسجود بران ست وهم روایت ست از ابن عباس

رضی الله **عنه** قال امرهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یرملوا ثلثة اشواط گفت ابن عباس امر کرد او شان را یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و تیز روند در سه شوط اول و این امر در عمرۀ قضیه بود طواف که عبارت ست از هفت بار گشتن گرد خانۀ کعبه هر یک گشتن را از ان شوط گویند بمعنی تگ و در رسائل مناسک همین لفظ واقع شده و در قاموس گفته جماعۀ از فقها این لفظ را مکروه داشته اند و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جاهلیت ست چنانکه در کراهت اطلاق لفظ یثرب بر مدینۀ طیبه گفته اند ویمشوا اربعا و بروند بروش معتاد در چهار شوط ما بین الرکنین در میان دو رکن که یکی حجر اسود ست و دیگر رکن یمانی که محاذی اوست و در حدیث ابن عمر ست که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره اول قدوم سه طواف میکرد یعنی برمل و مشی مینمود در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت و اصحاب او بمکه مشرکان گفتند بر شما وفدی می آید که سست گردانیده است ایشانرا تپ یثرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط و مشی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از امر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخرجه الشیخان و در لفظی از مسلم این ست که مشرکان نشستند نزدیک حجر و چون دیدند ایشانرا که رمل میکنند گفتند ایشان اند آنانکه زعم میکردید شما که تپ سست کرده است آنها را ایشان اجلد اند از کذا و کذا و در لفظی غیر مسلم راست نیستند ایشان مگر همچو آهو برها این ست اصل رمل و سببش اغاظۀ مشرکین و رد قول آنهاست و این در عمرۀ قضیه بود بعده سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع باوجود زوال سبب و اسلام اهل مکه و میان رکنین از انجهت رمل نمیکنند که مشرکان از ناحیۀ حجر نزد قیقعان بودند و از انجا ما بین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیل ست بر لا باس به بودن اغاظۀ اعدا بعبادت و اینکه نیست آن منافی اخلاص عمل بلکه اضافت طاعت ست بسوی طاعت وقد قال تعالی ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح متفق علیه و رمل خاص ست بمردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم در ترک آن نزد جمهور و نیست مسنون طواف قدوم برای محرم از مکه وعلیه اهل العلم **وعنه** وهم روایت ست از ابن عباس قال گفت لم ار رسول الله صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت ندیدم آنحضرت را که استلام میکرد از خانۀ کعبه و استلام شامل لمس بید و تقبیل هم هست هر دو غیر الرکنین الیمانیین سوای دو رکن یمانی که حجر اسود ست و رکنی که مقابل اوست رکن یمانی نام همین رکن ست و لیکن اینجا هر دو رکن را یمانی خواند بطریق تغلیب و یمانی بتخفیف یاست وقد تشدد و بیت را دو رکن دیگر ست یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی و این هر دو را شامیین گویند و دو رکن یمانی را فضل ست برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر اصل بنای خلیل علیه السلام از ینجهت مختص بوده اند باستلام و رکن اسود افضل ست بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یمانی را و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسیدن رکن یمانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام ست و شیخ آنرا در شرح سفر السعادة ذکر کرده گویم جمهور متفق اند برینکه مسح نکند الا این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف و اجماع کردند بر عدم استلام این هر دو در سبل گفته وعلیه دل حدیث الباب رواه مسلم شوکانی در نیل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از مشروعیت تقبیل حجر و هم از تقبیل محجن جواز تقبیل هر مستحق التعظیم از آدمی و غیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه وسلم و تقبیل قبر او پس ندید بآن باس و بعض اصحاب او استبعاد کرده اند این روایت را از وی و منقول ست از ابن ابی الصیف یمانی یکی از علمای مکه از شافعیه جواز تقبیل مصحف و اجزای حدیث و قبور صالحین کذا فی الفتح انتهی گویم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعدت نمیکنند

اورا هیچ دلیل شرعی چه قوی وچه ضعیف وقیاس بر حجر اسود وتقبیل وی قیاس مع الفارق ست زیرا که اعمال حج خاص اند بحج لا یقاس علیها شیئ
والقصر علی المورد هو الاحوط والاولی والله اعلم **وعن** روایت ست از عباس بن ربیعه از عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه قبل
الحجر که وی دید او را که بوسه داد حجر اسود را در نیل الاوطار گفته مستحب ست تقبیل حجر اسود وباین رفته اند جمهور صحابه وتابعین وسائر علماء انتهى
وقال وگفت انی اعلم انك حجر لا تضر ولا تنفع بدرستیکه من میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا زیان نمیرسانی وسود نمیکنی
ولولا انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلك ما قبلتك واگر نمی بودم من که دیدم پیغمبر خدا را که بوسه میداد ترا بوسه
نمیدادم من ترا ودر حدیث سوید بن غفله است که گفت دیدم عمر را بوسید سنگ اسود را والتزام کرد او را وگفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم را
بتو مهربان اخرجه مسلم ودر بخاری ست که پرسید مردی ابن عمر را از استلام حجر گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم استلام میکرد آنرا ومی بوسید
گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر ده مرا اگر غلبه کرده شوم ونتوانم استلام وتقبیل کردن گفت دع ارایت بالیمن یعنی این لفظ را در یمن بگذار
ودیدیم انگو دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را استلام میکرد آنرا وتقبیل می نمود وروایت کرد حدیث عمر را ازرقی بزیادت این لفظ که عمر چون این
سخن گفت علی کرم الله وجهه فرمود باز مان ازین سخن ای امیر المومنین که وی نفع وزیان میکند باذن خدای عزوجل گفت عمر این کجاست گفت در کتاب خدا گفت در
کتاب خدا کجاست گفت قال الله تعالى وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِیْ آدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلٰی شَهِدْنَا گفت
علی پس چون پیدا کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را وبیرون آورد ذریت را از صلب وی پس اقرار کنانید از ایشان که وی رب ست
وایشان عبید اند پس تر نوشت میثاق ایشان در کاغذی وبود این سنگ را دو چشم ویک زبان پس گفت او را بکشا دهن خود پس لقمه داد او را
این ورق را ونهاد او را درین موضع وگفت گواهی دهی برای کسی که بیاید ترا بایمان روز قیامت راوی گوید عمر گفت اعوذ بالله ان اعیش فی
قوم لست فیهم یا ابا الحسن یعنی پناه میجویم بخدا ازینکه زنده مانم در قومی که نیستی تو در ایشان ای ابا الحسن واین کنیت حضرت امیر ست طبری گوید
عمر این قول از جهت آن گفت که مردم قریب العهد بودند بعبادت اصنام پس ترسید عمر که تقبیل حجر از باب تعظیم بعض احجار ست چنانکه عرب
در جاهلیت میکردند پس خواست عمر که بیاگاهاند مردم را که استلام وی اتباع فعل رسول خدا ست صلی الله علیه وسلم نه آنکه حجر بذاته نافع
وضار ست چنانکه اهل جاهلیت در حق اوثان اعتقاد میداشتند اما مصنف در تلخیص گفته که در سند حدیث ازرقی از علی رضی الله عنه
ابو هارون عبیدی ست وهو ضعیف جدا انتهى ولیکن حدیث ابن عباس که نزد ترمذی وابن ماجه ودارمی ست مؤید اوست ولفظ وی
این ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخدا سوگند که برمی انگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت در حالیکه او را دو چشم ست
که می بیند بآن دو چشم یعنی می شناسد کسی را که استلام کرده است وراو زبانی ست که سخن میگوید بآن گواهی میدهد بر کسیکه استلام کرده است
او را بحق یعنی بایمان وصدق ویقین حسبة لله متفق علیه ورواه الحاکم مطولا شیخ در ترجمه گفته حدیث ابن عباس نیز محمول ست
بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر ست بر ایجاد بصر ونطق در جمادات وتاویل میکنند آن کسانیکه در دل ایشان زیغ وتفلسف ست ومیگویند که این
کنایت ست از تحقق ثواب مستلم وعدم ضیاع اجر وسعی او وعجب ست از بیضاوی که میگوید غالب بر ظن آنست که مراد همین ست اگر چه
ممتنع نیست حمل او بر ظاهر وهیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا که وی مجبول ست نیز بر تفلسف وتاویل در تفسیر قرآن وشرح احادیث تجاوز الله
عنه انتهى **وعن** ابی الطفیل صحابی ست وآخر صحابه بروی زمین ست در موت واز خواص یاران وتابعان علی کرم الله وجهه ست
رضی الله عنه قال رایت گفت دیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت طواف میکرد ومیگشت گرد خانه کعبه

ویستلم الرکن بمحجن بکسر میم وسکون حای مهمله وفتح جیم معه ویقبل المحجن واستلام میکرد رکن را بچوب سر کج مانند چوگان که با او بود وبوسه میداد آن چوب سر کج را در سفر السعادة گفته که آن چوب عصائی بود کوتاه سر کج انتهی شارح وی گفته عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند ودر دست مبارک آنحضرت اکثر اوقات این چنین چوب می بود ودرین روز طواف نیز داشت ورای عنزه که خادمان برای ستره می داشتند واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست که راه باین عصای متعارف که پیران در دست گیرند وباعتماد آن راه روند میرفت انتهی گویم وازینجا معلوم شد که عصای موسیٰ که در قرآن شریف ذکرش آمده نیز چوبی خرد بود ووقت ضرورت بران تکیه میکرد نه آنکه باعتماد آن راه میرفت ودر روایتی از ابن عباس آمده که طواف کرد آنحضرت در حجة الوداع بر شتر در حالیکه استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست وی بود وبآن چوب اشارت بحجر میکرد وچوب را بوسه میداد رواه البخاری ومسلم وهم ازوی ست که آنحضرت طواف کرد بخانه بر شتر وهر گاه که می آمد بر حجر اسود اشارت میکرد بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست وی بود وتکبیر می برآورد رواه البخاری ودرین حدیث ذکر بوسیدن آن چیز نیست اما ذکر رکوب در حالت طواف ست ودر مصفی گفته بر همین ست اتفاق علما محلی گفته که سنت ست طواف پیاده کردن مگر بعذر واگر بغیر عذر سواره طواف نمود جائز ست بلا کراهت حاصل آنکه ازین احادیث هم استلام رکن ثابت شده وهم اشارت بمحجن وهم تقبیل آن غرضکه بهرچه استطاعت دارد بکند در فتح الباری گفته در بوس کردن باید که آواز نکند چنانکه در بوسه کردن زنان در سفر السعادة گفته که حجر اسود را بوسه میداد وروی مبارک خود را بران می نهاد ودر احادیث آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد وگاه دست مبارک بران می نهاد ودست خود را می بوسید در حالت استلام میگفت بسم الله والله اکبر وهر گاه که برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر انتهی روه مسلم ارزقی باسناد صحیح از حدیث ابن عباس آورده که این رکن یمین خداست در زمین مصافحه میکند بآن بندگان خود را مانند مصافحه مرد برادر خود را وهم احمد ازوی آورده که رکن یمین خدای تعالی ست در زمین که مصافحه میکند بآن خلق خود را وسوگند کسیکه نفس ابن عباس در دست اوست نیست هیچ مرد مسلمان که سوال میکند خدا را نزد او چیزی مگر آنکه میدهد آن چیز را بآن کس ودرینجا صحت اطلاق لفظ یمین ویدست بر خدا ومذهب سلف ابقای این قسم الفاظ ست بر ظاهر واعتقاد کردن موافق آن بی تاویل وتشبیه وهو الصواب در سبل گفته حدیث ابی الطفیل دال ست بر آنکه مجزیست از استلام بید استلام بآله وتقبیل آله همچو محجن وعصا وهمچنین تقبیل ید بعد استلام آن بید شافعی روایت کرده که گفت ابن جریج عطا را دیدی هیچیکی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون استلام کردند بوسیدند دستهای خود را گفت آری دیدم جابر بن عبد الله وابن عمر وابا سعید وابا هریره را که چون استلام میکردند تقبیل می نمودند ایدی خود را گفت پس اگر نباشد استلام وی از جهت زحمت بایستد مقابل او وبردارد هر دو دست خود وبگوید تکبیر زیرا که مروی ست که گفت آنحضرت عمر را که ای عمر تو مردی قوی بوده زحمت مکن بر حجر پس ایذا دهی ضعیفان را ببین اگر یابی خلوت استلام کن والا استقبالش کن وتهلیل گو وتکبیر برار رواه احمد والازرقی وچون اشاره کند بدست پس ببوسد آنرا زیرا که بوسیده نمیشود چیزی جز حجر یا چیزی که مس کرده است حجر را انتهی وصحابه که دستها بوسیدند بعد مس حجر بوسیدند مصنف در فتح گفته سنت آنست که استلام کند ودست ببوسد واگر استلام بدست نتواند بچیزی که در دست باشد استلام کرده آن چیز را ببوسد واگر اینهم نتواند اشاره کند بسوی وی وبران اکتفا نماید ومالک گفته دست نبوسد وبه قال القاسم بن محمد بن ابی بکر ودر روایتی از مالکیه هست که بنهد دست بر دهان بی تقبیل انتهی ولیکن روایت عطا وارد ست بر مالک واتباع او **وعن** یعلی بفتح تحتانیه وسکون مهمله بن امیة بضم همزه وفتح میم وتشدید یا صحابی ست

حلیف قریش اسلام آورد روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک زمل عمر بن خطاب بود بر نجران رضي الله عنه قال طاف
رسول الله صلی الله علیه وسلم مضطبعا گفت طواف کرد آنحضرت خانه کعبه را در حالیکه مضطبع است اضطباع افتعال است
از ضبع که بمعنی عضد است ونامیده شد بآن تابط زیرا که وسط ردا را از زیر بغل کرده ساعد یمین را ظاهر میدارند وگفته اند که هر دو ساعد را
نمایان دارند ولفظ نهایه این است که ازار یا برد را از زیر بغل راست برآورده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه وپشت هر دو اندازد
انتهی یعنی طرفی بر سینه باشد وطرفی بر پشت ببرد اخضر بجامه سبز واضطباع قبل ابتدای طواف است باندک زمان وادخل است
در تجلد ونشاط وحکم او استحباب است در طواف والیه ذهب الجمهور سوای مالک واصحاب شافعی گفته اند که مستحب در طوافی است که
در وی رمل نیست در مصفی گفته اضطباع ورمل مخصوص است برجال دون النساء ودر اشواط سبعه موالات کند در سبل گفته اضطباع کند
در اشواط سبعه وچون تمام کند طواف جامها را برابر نماید واضطباع نکند وگفته اند که اضطباع در سه شوط اول است لاغیر انتهی
رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذی ورواه الدارمی ایضا ودر حدیث ابن عباس
نزد ابوداود وطبرانی که عمره کردند آنحضرت واصحاب او از جعرانه که نام موضعی است پس رمل کردند در طواف بیت به سه شوط وگردانیدند
رداهای خود را از زیر بغلهای خود پس انداختند آنها را بر دوشهای چپ خود واین معنی اضطباع است وهم نزد ابوداود دست از وی رضی الله عنه
که اضطباع کرد آنحضرت وتکبیر گفت واستلام نمود وتکبیر گفت پس رمل کرد در سه طواف وبودند صحابه چون میرسیدند رکن یمانی را وغائب
میشدند از قریش مشی میکردند پس طالع میشدند برایشان ورمل میکردند گویا آهوان اند ابن عباس گوید پس سنت شد واول اضطباع که کردند
در عمرة القضا بود تا استعانت کنند بدان بر رمل وبه بینند مشرکان قوت ایشان را پس مقرر گردید سنت **وعن** انس رضي الله
عنه قال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه ویکبر المکبر فلا ینکر علیه گفت انس بود که اهلال میکرد از ما اهلال کننده
پس انکار کرده نمیشد بر وی وتکبیر میگفت تکبیر گوینده پس انکار کرده نمیشد بر وی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تکبیر گویند روا است
ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است وتلبیه گفتن سنت وتکبیر روز عرفه مر حاجی را سنت نیست بلکه سنت تلبیه گفتن است تا رمی
جمرة العقبه وتکبیر سنت است در پس نماز ها حاج وغیر حاج هر دو را در سبل گفته حدیث دال است بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت است
زیرا که مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند وآنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه حدیث
وارد است در صفت پگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات ودر وی رد است بر کسیکه قائل است بقطع تلبیه بعد صبح یوم عرفه وگذشت اینکه
اهلال برفع صوت است به تلبیه واول وقت وی از حین احرام است تا شروع در اهلال وآن در حج تا شروع کردن است در رمی جمرهٔ عقبه ودر عمره
تا طواف انتهی متفق علیه گوییم واز ابن عباس آمده مرفوعا که وی باز می ماند از تلبیه در عمره وقتی که استلام کرد حجر را اخرجه الترمذی
وصححه وهم از وی است از آنحضرت که فرمود تلبیه گوید معتمر تا آنکه استلام کند حجر را رواه ابوداود گوییم ظاهرش در تلبیه گفتن است در حال دخول
مسجد وبعد رویت بیت ودر حال مشی تا شروع در استلام ومستثنی است از وی اوقاتی که در آن دعای مخصوص است ورفته اند بمدلول
این حدیث ابوحنیفه وشافعی در جدید ودر قدیم گفته تلبیه گوید ولیکن بخفض صوت وهو قول ابن عباس واحمد **وعن** ابن عباس
رضي الله عنه قال بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم فی الثقل او قال فی الضعفة من جمع بلیل گفت ابن عباس
فرستاد مرا رسول خدا در بار ورخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل وعیال خود از زنان واطفال از مزدلفه بشب وخود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این ست چه لابد ست از مبیت بجمع و افاضه نکنند و روان نشود و بیتوتت کنند در ان مگر بعد نماز فجر له

هما نجا بگذارد و پس تر بمشعر حرام رسید و وقوف کند و روانه نشود از انجا مگر بعد اسفار بلیغ اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جاهلیت افاضه نمیکردند

از جمع تا طلوع آفتاب و میگفتند اشرق ثبیر کیما نغیر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعه را در شب فرستاد

و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از برامدن آفتاب و همین ست قول ابو حنیفه و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر

باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمره شافعیه آنست که مطلق را

حمل بر مقید میکردند والله اعلم انتهی متفق علیه ورواه الشافعي والنسائي والبيهقي نحوه در سبل گفته این حدیث و نحو آن دلالت میکند

بر رخصت برای ضعفه در عدم استکمال مبیت و زنان در حکم ضعفه اند بحدیث اسما بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذن داد

برای ظعن بضم ظا و عین مهمله و سکون آن جمع ظعینه است بمعنی زن در هودج بعده اطلاق وی بر زن بلا هودج و بر هودج بلا زن هم آمده

کما فی النهایه **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت استاذنت سودة رسول الله گفت عائشه اذن خواست سوده

ام المومنین از آنحضرت صلى الله عليه وسلم ليلة المزدلفة شب مزدلفه ان تدفع قبله که برود قبل آنحضرت وكانت ثبطة

و بود سوده زن فربه ثبطه بفتح مثلثه و سکون موحده تفسیر کرد آنرا بقول خود یعنی ثقيلة گرانبار فاذن لها پس اذن داد آنحضرت او را

برفتن پیش از خود و درینجا اشارت ست باستعجال وی در رمی شوکانی در مختصر گفته رمی نکند جمرات را مگر بعد از برامدن آفتاب مگر زنان

و کودکان که ایشانرا جائز ست قبل از طلوع هم انتهی و همین حدیث ابن عباس و عائشه را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثها ست

متفق علیه در حدیث دلیل ست بر جواز دفع از مزدلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر کما افاده قوله وكانت ثبطة و جمهور علما بر آنند که مبیت

بمزدلفه واجب ست و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت ست اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از اثم و دم هیچ بر وی لازم نیاید

و مبیت اکثر لیل معتبر ست و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قیل غیر ذلک و اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس مبیت تا صلوة فجر بود

و فرمود خذوا عني مناسككم فافهم **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

لا ترموا الجمرة حتى تطلع الشمس رمی نکنید جمره عقبه را تا آنکه برآید آفتاب و طلوع کند و اگر چه رامی ضعفه کسانی باشد که مباح ست

او را تقدیم بسبب عذر و مانند آن ست در عدم مبیت بمزدلفه و درین مسئله چهار قول ست یکی آنکه جائز ست رمی بعد نصف لیل برای قادر

و عاجز و این قول شافعی و احمد دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کند نیز جائز ست و لیکن

اساءت ورزید و هو قول ابی حنیفه سوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائز ست و قول هدویه این ست چهارم آنکه قادر را

بعد طلوع شمس جائز ست و این قول نخعی و نحو وی ست در سبل گفته و هذا اقوى الاقوال دليلا وارجحها قيلا رواه الخمسة الا النسائي

یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه وفيه انقطاع و در وی انقطاع ست زیرا که در سندش حسن عرنی بجلی کوفی ست و وی ثقه است

مسلم بوی احتجاج کرده و بخاری تنها استشهاد نموده جز آنکه حدیث وی از ابن عباس منقطع ست احمد گفته حسن عرنی از ابن عباس سماعت ندارد

وعن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلمة ليلة النحر گفت عائشه فرستاد

آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس گذشت ام سلمه پس

طواف افاضه کرد و بود این در روزیکه می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت ست بسبب استعجال وی در رمی

وافاضت والله اعلم و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این رخصتی بود خاص
بام سلمه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر جواز رمی قبل فجر زیرا که ظاهر آنست که بر آنحضرت مخفی نبود و معهذا آنرا مقرر داشت و حدیث ابن عباس
معارض اوست و جمع میان هر دو باین طریق ست که جواز برای معذور ست و ابن عباس را عذر نبود انتهی سید علامه عبد الله بن صاحب سبل
گفته قادح ست درین جمع روایت سبعه از ابن عباس که پیش فرستاد آنحضرت او را شب مزدلفه در ضعفه اهل خود انتهی رواه ابو داود و شیخ
در ترجمه گفته درین حدیث مقال ست و اساطین علم حدیث منکر اند آنرا انتهی ولیکن مصنف فرموده واسناده على شرط مسلم
که سند این حدیث بر شرط مسلم ست پس قوی باشد **وعن** عروة بن مضرس بضم میم و تشدید رای مکسور و فتح ضاد معجمه کوفیست حاضر شد
حجة الوداع را و صدر حدیث وی این ست گفت آمدم رسول خدا را بموقف یعنی جمع و گفتم آمدم ای رسول خدا از جبل طی پس مانده کردم ناقه
سواری خود را و رنجانیدم نفس خود را و والله نیست بجای حبلی از حبال مگر آمده والله نگذاشتم هیچ کوهی مگر که استادم بران پس هست حج پس تر این
حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد صلاتنا هذه گفت عروه فرمود رسول خدا
هر که حاضر شد نماز ما را که این ست یعنی بالمزدلفة مراد میدارد آنحضرت از نماز نماز مزدلفه را و درین دلیل ست بر آنکه تمام نمیشود حج مگر بشهود
صلوة فجر در مزدلفه و وقوف در آنجا تا دفع امام فوقف معنا یعنی ایستاد با ما حتى ندفع تا آنکه روان شویم از مزدلفه وقد وقف بعرفة
قبل ذلك و حال آنکه تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش ازین اگرچه ساعتی باشد و اگرچه در غروب باشد بیکساعت که درین موضع ایستاد بعد
زوال یا در شب اضحی حاجی شد ابن حزم و ابن رشید ادعای اجماع کرده اند بر آنکه کافی نیست وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب فقه حنابله است
که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر یوم عرفه است تا طلوع فجر یوم نحر در منح الغفار گفته حاصل این ست که نیست دلیل بر آنکه وقوف نکند مگر بعد زوال
ابن تیمیه در منتقی بعد سوق حدیث عروه گفته این حدیث حجت ست و روز عرفه تمام آن وقت ست برای وقوف انتهی ليلا او نهارا استاد در شب
یا روز و وقوف عرفه یکی از دو رکن حج ست بلکه رکن عظیم ست تا آنکه وارد شده الحج عرفة و در مصفی گفته این وقوف فرض ست و شرط وقوف حضور موضعی ست
از عرفات و وقت آن از زوال شمس ست تا صبح یوم النحر و جمع در میان جزو از نهار و از لیل سنت ست انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص ست
و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و بعضی گویند که مشتق از عرف ست بالفتح و سکون را بمعنی بوی شخص و چون در منا بوهای بد بجهت کندیدن
ذبائح پیدا میشود در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روائح ولیکن درین زمان خلاف آن روائح کریهه می آید بجهت کثرت غائط
مردم که در آن وادی مبارک از بی حفاظتی شان می باشد و این حال از صدر اول ماثور نیست از آفات این زمان ست فقد تم حجه یعنی پس تحقیق
تمام شد حج او وقضى تفثه و تمام کرد تفث خود را تفث در لغت بمعنی اذهاب شعث ست قاله النضر بن شميل وقيل قضاء المناسك رواه
الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی ورواه ابن حبان والحاكم والدارقطني والبيهقي من حديثه بالفاظ مختلفة
وصححه الترمذي وابن خزيمة والدارقطني والحاكم والقاضي ابو بكر بن العربي على شرطهما و مفهوم شرط آنست که هر که این همه نکند
حج وی تمام نیست و وقوف عرفه مجمع علیه ست و اما مزدلفه پس نزد جمهور حج تمام ست و اگرچه وقوف در آن و نماز صبح آنجا فوت شده باشد
ولیکن دم لازم ست و مذهب ابن عباس و جماعه از سلف آنست که وقوفش رکن ست مثل عرفه و این مفهوم دلیل اوست و مؤید اوست
روایت نسائی که هر که ندریافت جمع را پس نیست حج او را و قوله تعالى فاذكروا الله عند المشعر الحرام و فعل آنحضرت با قول وی خذوا عني مناسككم
و جواب داده اند جمهور ازین روایت بآنکه مراد از حدیث عروه آنست که هر که کرد جمیع مذکورات تمام شد حج او و آمد بحج کامل و دال ست برین

روایت اهل سنن و ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی که آمدند نزد آنحضرت در حالیکه استاده بود بعرفات مردم چند از اهل نجد و گفتند
کیف الحج فرمود الحج عرفة هرکه آمد قبل صلاة فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او و در روایتی از ابو داود ست هرکه دریافت عرفه را قبل از
طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج را و در روایت دارقطنی ست الحج عرفة الحج عرفة گویند این صریح ست در مراد و جواب داده اند ازین زیادت
که هرکه نیافت جمع را پس نیست حج برای او باحتمال تاویل که مراد عدم حج کامل الفضیلة ست و بآنکه این روایت را ابو جعفر عقیلی انکار کرده
و در انکارش جزوی تالیف نموده و آیت دلالت نمیکند بر ذکر نزد مشعر حرام مگر برانکه رکن ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان واجب
مستکمل الفضیلة ست کذا فی السبل **وعن** عمر رضي الله عنه قال ان المشركين كانوا لا يفيضون حتى تطلع الشمس
گفت عمر بدرستیکه بودند مشرکان نمی راندند و روان نمی شدند از مزدلفه تا آنکه طلوع میکرد آفتاب افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و بکیبار
روان شدن از عرفات ویقولون اشرق ثبير میگفتند تابان شو ای کوه ثبیر بفتح مثلثه وکسر موحده وسکون تحتیه کوهی ست معروف
بر بسیار روند و می رود کلان ترین کوه های مکه است و اشرق بفتح همزه فعل امر ست از اشراق یعنی ای ادخل فی الشروق وان النبي صلى
الله عليه وسلم خالفهم بدرستیکه آنحضرت خلاف کرد مشرکان را ثم افاض قبل ان تطلع الشمس پس تر راند و سیر کرد و شتابی از
عرفات پیش از آنکه بر آید آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن مخرمه است که وی گفت خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت بودند اهل جاهلیة
روان میشدند از عرفه وقتی که می بود آفتاب گویا که وی دستارهای مردان ست در روهای ایشان پیش از آنکه فرود آید آفتاب روان میشدند
از مزدلفه بعد از طلوع آفتاب هنگامیکه میشد آفتاب گویا که عمامه مردان ست در روی ایشان و ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب
و روان شویم از مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدی ما مخالف هدی عبدهٔ اوثان و شرک ست رواه البیهقی فی شعب الایمان واخرج
نحوه من حديث مسور بن مخرمة رواه البخاري و در روایتی اشرق ثبیر کیما نغیر آمده اخرجه الاسمعیلی و ابن ماجة از اغاره بمعنی اسراع
در دویدن اسپ و در حدیث دلیل ست بر شرعیت دفع یعنی افاده قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر حتی اسفر جدا **وعن**
ابن عباس واسامة بن زيد رضي الله عنهما و او راحب رسول الله صلى الله عليه وسلم میگفتند قالا لم يزل النبي صلى الله
عليه وسلم يلبي حتى رمى جمرة العقبة گفتند آن هر دو همیشه بود پیغمبر خدا تلبیه میکرد تا آنکه رمی کرد جمرهٔ عقبه را در روز نحر و بعد از رمی
تلبیه تمام کرد رواه البخاري ومسلم در وی دلیل ست بر مشروعیت استمرار در تلبیه تا روز نحر تا رمی جمره و قطع آن نزد رمی اول حصات کند
یا بعد فراغ از آن جمهور باول رفته اند و احمد و بعض اصحاب شافعی بسوی ثانی و دال ست او را روایت نسائی فلم يزل يلبي حتى رمى الجمرة فلما
رجع قطع التلبية و روایت ابن خزیمه از حدیث ابن عباس از فضل که وی گفت روان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عرفات پس
همیشه تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمرهٔ عقبه را و تکبیر میگفت با هر سنگریزه بستر قطع کرد تلبیه را با آخر سنگریزه ابن خزیمه گفته این حدیث صحیح ست
و مبین مراد ست از قول وی حتی رمی جمرة العقبة ای اتم رمیها انتهی در نیل الاوطار گفته الامر کما قال ابن خزیمة زیرا که این زیادت خارج
مخرج صحیح ست و نیست منافی مزید علیه و قبول آن متفق علیه است کما تقرر فی الاصول انتهی در سبل گفته علما را اختلاف ست که کی قطع تلبیه کنند
و این احادیث وقت ترک آنحضرت تلبیه را بیان کرده انتهی گویم مذهب جمهور قطع ست نزد رمی جمرهٔ مذکوره گروهی گفته قطع کند وقت در آمدن
در حرم و هو مذهب ابن عمر لیکن اعاده کند آنرا چون بر آید از مکه بسوی عرفه و گروهی گفته قطع کند وقت رفتن بسوی موقف رواه ابن المنذر
و سعید بن منصور باسانید صحیحه عن عائشة و سعد بن ابی وقاص و علی و بیهقی احمد و به قال مالک و مقید کرده مالک آنرا بزوال شمس روز عرفه

وهو قول الاوزاعي والليث وعن الحسن البصري مثله وليكن گفته چون بگذارد نماز صبح روز عرفه والصواب ما قدمناه **وعن** عبد الله
بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه بدرستيكه وى گردانيد خانه كعبه را بجانب دست چپ خود
وقت رمى جمره عقبه وگردانيد منى را جانب دست راست خود يعنى وقتى كه برسيد بجمره كبرى كه در جانب مسجد خيف است رمى الجمرة بسبع
حصيات وانداخت جمره را بهفت سنگريزه وتكبير ميگفت با هر سنگريزه وقال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة
وگفت سوگند بكسيكه جز او خدائى نيست كه اين است جاى كسيكه فرود آورده شده است بروى سوره بقره عبارت است از آنحضرت صلى الله
عليه وسلم وتخصيص سوره بقره بجهت آنست كه در وى مناسك حج مذكور است يا مقصود انزال قرآن است ومشتمل است بر اكثر امور ديانات ومعاملات
چه اين سوره اطول وارفع سور قرآنى است چنانكه در حديث آمده كه هر چيز را كوهانى است وكوهان قرآن سوره بقره است ودر وى جواز گفتن سوره بقره است
بخلاف كسيكه مكروه ميگويد آنرا در سبل گفته لا دليل عليه متفق عليه اجماع قائم است بر اينكه اين كيفيت واجب نيست بلكه مستحب است واين را
ابن مسعود بطور رد گفته بر كسيكه گفت رمى نكند آنرا از بالاى آن واتفاق كرده اند بر رمى ساير جمار از فوق آنها واز اينجا معلوم شد كه در رمى رعايت
عدد طاق مى بايد كرد ودر مسلم از حديث جابر آمده كه انداختن سنگريزه ها در حج طاق است يعنى هفت سنگريزه مى اندازند **وعن** جابر رضي الله
عنه قال رمى رسول الله صلى الله عليه وسلم الجمرة يوم النحر ضحى رمى كرد رسول خدا جمره را روز نحر وقت چاشت واما بعد ذلك
فاذا زالت الشمس وليكن پس روز نحر در سه روز ديگر پس وقتى رمى كرد كه برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوى مغرب رواه مسلم كلام در وقت
رمى جمره گذشت واين حديث دليل است بر اينكه وقت رمى جمار ثلثه بعد از زوال شمس است وهو قول جماهير العلماء **وعن** ابن عمر رضي الله عنه
انه كان يرمي الجمرة الدنيا بود ابن عمر كه رمى ميكرد جمره را كه نزديكتر است از منازل كه در جانب مسجد خيف است واين اول جمرات است
كه رمى كرده ميشوند روز نحر بسبع حصيات بهفت سنگريزه يكبر على اثر كل حصاة در حاليكه تكبير ميگفت در پى هر سنگريزه ثم يتقدم
پس تر پيشتر ميرفت حتى يسهل بضم حرف مضارعه وكسر ها از سهل بسكون ها ودر روايتى بجاى حتى ثم آمده يعنى تا آنكه در مى آمد زمين نرم را
وقصد آن مى نمود سهل ضد حزن بفتح حاى حمله وزاى معجمه زمين درشت فيقوم فيستقبل القبلة قياما طويلا پس مى ايستاد متوجه
قبله ايستادنى دراز وتفسير مقدار اين قيام در روايت ابن ابى شيبه باسناد صحيح چنين آمده كه ابن عمر مى ايستاد نزد جمره بمقدار آنكه كسى سوره بقره بخواند
ويدعو ويرفع يديه ودعا ميكرد وبر ميداشت هر دو دست خود را ابن قدامه گفته نميدانم درين خلاف مگر آنچه مروى است از مالك كه
رفع نكند دست را براى دعا واين حديث حجت است بروى وتقدم الكلام في ذلك في كتاب الصلوة ثم يرمي الوسطى پس تر رمى ميكرد جمره ميانه را
بهفت سنگريزه تكبير ميگفت هرگاه كه مى انداخت حصات را ثم يأخذ ذات الشمال فيسهل ويقوم مستقبل القبلة ثم يدعو
فيرفع يديه ويقوم طويلا پس تر ميگرفت راه ومى رفت بجانب دست چپ پس مى آمد زمين نرم را ومى ايستاد مقابل قبله پس تر دعا ميكرد
وبر ميداشت هر دو دست خود را ومى ايستاد دراز ثم يرمي جمرة ذات العقبة من بطن الوادي پس تر رمى كرد جمره عقبه را از مغاك وادى
بهفت سنگريزه تكبير ميگفت نزديك هر سنگريزه ولا يقف عندها ونمى ايستاد نزد جمره العقبه ثم ينصرف فيقول هكذا رايت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يفعله پس تر برميگشت پس ميگفت اينچنين ديدم پيغمبر خدا را كه ميكرد رواه البخاري سنت چنين واقع
شده است كه بعد از رمى دو جمره اول مى بايد ايستاد وبسيار ايستاده در دعا بايد كرد وجمره اخير را رمى ميكنند وبرگردند ونايستند ودعا نكنند
سر آنرا جز شارع كسى نداند ومعظم اركان حج وافعال آن تعبدى است كه عقل در يافت كنه آن راهى نيست واين نيز از آن قبيل است

ولهذا گفت ابن عمر که همچنین دیدم آنحضرت را که میکرد آنرا و بعضی از علما گفته اند که وجه در نایستادن در انجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود
از ذبح و حلق و افاضه بمکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقود ست و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع ست پس وقوف نزد آن موجب
ازدحام و تضییق طریق ست و لحوق ضرر ست بگذرندگان راه بخلاف دو جمرۀ دیگر که برکرانۀ راه اند نه در میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب
عبادت و وسط وی می باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل ست و اکثر دعای آنحضرت در نماز در تشهد بود پیش از سلام
و برآمدن از نماز و دو جمرۀ اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمرۀ عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه
و شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع ست و چندین ادعیه و اذکار
بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازهای فرض و عقیب
تلاوت قرآن و جز آن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته و بندۀ ضعیف تجاوز الله عنه وقتی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل وی
بی سابقۀ تفکر و تامل بطریق الهام نکتۀ در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبة و امید ست که صواب باشد و آن این ست که در عدم وقوف
نزد این جمره اشارت ست از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمرۀ اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در ان
و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و اداکرد حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی و مباح گردانید
او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لاسیما درین عبادت که حج ست که ثمر غایت آثار رحمت
و نتایج مغفرت ست چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامۀ گناهان می بخشد گویا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهده
کردید یکدمی آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که در انوقت درین مشهد حاضر بودند
عرض کردم خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند
و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم انتهی بعبارته **و**هم روایت ست از ابن عمر رضی الله **عنه** ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم قال بدرستیکه آنحضرت گفت در حجة الوداع وقت برآمدن از احرام و قواه النووی و قال هو الصحیح المشهور یا در عمرۀ حدیبیه
و جزم به امام الحرمین و گفت قاضی عیاض در هر دو جا بود و نووی گفته این هم دور نیست و بمثله قال ابن دقیق العید مصنف گفته و بهذا هو المتعین لتظافر
الروایات بذلک اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سر تراشندگان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن ازان قالوا
والمقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موی سر را نیز دعا برحمت کن مصنف در فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر نام متولی این
سوال بعد بحث شدید ازان یا رسول الله ای فرستادۀ خدا بسوی بندگان و رحمت وی بر ایشان قال گفت آنحضرت خداوندا
رحمت کن محلقان را گفتند و مقصرین را هم قال فی الثالثة گفت آنحضرت در کرت سوم والمقصرین و مقصران را هم رحمت کن
و در روایتی چهارم بار جمع کرد مقصرین را و ظاهر حدیث آنست که دعا برای محلقین دو بار کرد و برای مقصرین یکبار و در روایات آمده که
سه بار برای محلقین و مقصرین را بران عطف نموده متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هریرة و لمسلم عن ام الحصین
و لاحمد عن ابی سعید و حدیث دلیل ست بر شرعیت حلق و تقصیر و حلق افضل ست و در حلق استیعاب راس باید نزد مالک و احمد و قیل
هو الافضل و اقل هم مجزی ست و قیل الربع و قیل النصف و گفته اند حنفیه که واجب ست حلق آن [illegible] ست و قیل شعرة واحدة
و خلاف در تقصیر فی التفصیل مثل این ست و اما مقدار وی پس بقدر یک انگشت و گفته اند که کمتر ازین هم کافی ست لیکن همه در حق [illegible] ست

وتفضیل حلق بر تقصیر در حق حاج و معتمر ست و متمتع را آنحضرت مخیر گردانیده در حلق و تقصیر کما فی روایة البخاری بلفظ ثم یحلقوا او یقصروا
و ظاهرش استوای امرین ست در حق متمتع و مصنف در فتح تفصیل کرده و گفته ان کان حیث یطلع شعره فالاولی له الحلق والا فالتقصیر
لیقع الحلق فی الحج و وجه این تفصیل در فتح بیان کرده و اما نساء پس مشروع در حق ایشان تقصیر ست اجماعا ابوداود از حدیث ابن عباس آورده
که نیست بر زنان حلق جز این نیست که بر ایشان تقصیر ست و ترمذی از حدیث علی آورده که نهی کرد از آنکه بتراشد زن سر خود را و نزد شافعی
اگر حلق کند مجزی ست با کراهت **وعن** عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
وقف فی حجة الوداع استاد آنحضرت و توقف کرد در جائی در حجة الوداع بمنی برای پاس خاطر مردم روز نحر بعد زوال بر راحله خطبه کنان نزدیک
جمره فجعلوا یسألونه پس پرسیدن گرفتند مردم و استکشاف ابهام در تعلیم احکام نمودند و استفسار کردند فقال رجل پس گفت مردی
مصنف گفت لم اقف علی اسمه بعد البحث الشدید لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح آگاه نشدم پس حلق کردم و تراشیدم موی سر پیش از آنکه
ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد قال اذبح ولا حرج فرمود ذبح کن هدی را و نیست هیچ تنگی و باک و ذبح آنست که در حلق باشد
وجاء اخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج و آمد مردی دیگر و گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم
جمرهٔ عقبه را فرمود بینداز و نیست حرج و درین حدیث حلق قبل رمی آمده و در روایتی حلق قبل نحر و در روایتی افاضه قبل حلق و در روایتی ذبح
قبل رمی و در روایتی حلق قبل ذبح و در روایتی زیارت قبل رمی در نیل الاوطار گفته والاحادیث تدل علی جواز تقدیم بعض الامور علی بعض
وهی الرمی والحلق والتقصیر والنحر وطواف الافاضة وهو اجماع کما قال ابن قدامة فی المغنی و مصنف در فتح گفته الا انهم اختلفوا فی الدم فی
بعض المواضع فما سئل یومئذ عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد آنحضرت آن روز از هیچ چیز که تقدیم
کرده شد و نه از چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه فرمود بکن هیچ باکی نیست افعال روز نحر چهار ست یکی رمی جمرهٔ عقبه دوم نحر هدی یا ذبح او سوم
حلق یا تقصیر چهارم طواف افاضه و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت ست یا واجب اکثر علما که شافعی و احمد از ایشان اند بر آنند که
سنت ست متمسک بهمین حدیث و گویند که آنحضرت در حج خود همچنین کرده چنانکه در صحیحین ست اتی منی فاتی الجمرة فرماها ثم اتی منزله بمنی فنحر وقال
للحالق خذ پس همین ترتیب مشروع و مسنون باشد در مصفی گفته ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت ست نه واجب بحدیث لا حرج
انتهی و جماعتی که ابو حنیفه و مالک از ایشان ست میگویند واجب ست و مراد بنفی حرج رفع اثم ست از جهت جهل و نسیان و طیبی گفته که روایت کرد ابن عباس
مثل این حدیث و واجب گردانید دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن گوئیم این تاویل ضعیف ست و فهم صحابی معارض نص
صحیح صریح نمیتواند شد و قرطبی گفته روی عن ابن عباس ولم یثبت عنه و نیست نزاع درین باب در حق مطلق حاج و بعض فقها نزاع کرده اند در حق
قارن و گفته اند که حلق نکند تا آنکه طواف کند و رد علیه النووی بالاجماع و حدیث صریح ست در جواز تقدیم و تاخیر بعض این اشیا بر بعض و بر آنکه نیست
ضیق و نه اثم بر مقدم و موخر و مذهب شافعی و جمهور سلف و فقهای اصحاب حدیث و دیگر علما جواز اوست با عدم وجوب دم بر فاعل لقوله صلی الله
علیه وسلم للسائل لا حرج زیرا که این ظاهر ست در رفع اثم و فدیه معا چه اسم ضیق شامل اوست طبری گفته ساقط نکرد آنحضرت حرج را مگر آنکه کافی دانست
فعل او را اگر کافی نمی بود امر میکرد او را باعاده زیرا که جهل و نسیان وضع نمیکند از مکلف حکمی را که لازم اوست در حج چنانکه اگر ترک کرد رمی و مانند آن
را آثم نمیشود بترک وی بنسیان یا جهل لیکن واجب ست بر وی اعاده و اما فدیه پس اظهر سقوط ست از جاهل و ناسی و عدم سقوط از عالم ابن دقیق العید
گفته قول بسقوط دم از جاهل و ناسی نه از عامد قوی ست از جهت دلیل دال بر وجوب اتباع افعال نبی صلی الله علیه وسلم در حج بقوله خذوا عنی مناسککم

وسوال سائل مشعر بدان ست بلم اشعر پس این حکم مختص بهمین حالت باشد و قول وی لا حرج محمول باشد بر نفی دم و اثم هر دو معا در ناسی و جاهل
و باقی ماند عامد بر اصل وجوب اتباع رسول در حج و قائل تفرقه میان عامد و غیره نیز مشی بر قاعده نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که
معتبر باشد و جائز نبود اطراح آن و شک نیست که عدم شعور وصف مناسب عدم تکلیف و مواخذه است و حکم معلق ست بدان پس ممکن نیست
اطراح آن بالحاق عامد بدان زیرا که نیست مساوی او و گفت و اما تمسک بقول راوی فما سئل عن شئی الخ که مشعر بعدم مراعات ترتیب ست مطلقا
پس جوابش آنست که این اخبار از راوی معلق بمسئول عنه ست و آن مطلق ست بنسبت بحال سائل و مطلق دلالت نمیکند بر یکی از دو حال بتعیین
پس حجت نباشد در حال عمد انتهی متفق علیه من حدیثه ومن حدیث ابن عباس نحوه و درین باب حدیثها ست و رفته است شوکانی
بمفهوم حدیث و در نیل الاوطار اطالت بسیار کرده و ران و ترجیح داد آنرا و در حجة الله البالغه گفته فتوی داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در بارهٔ کسیکه حلق کرد قبل ذبح یا نحر قبل رمی یا رمی بعد مسا، یا اضافه قبل حلق بقول خود که نیست حرج و امر نکرد بکفاره و سکوت نزدیک
حاجت بیان ست و کاش آگاه میشدم که آیا کدام صیغه صریح تر ست در بیان استحباب از ینکه نیست حرج **وعن المسور** بکسر میم
و سکون سین مهمله و فتح واو بن مخرمة بفتح میم و سکون خا زهری قرشی ست در وقت انتقال آنحضرت هشت ساله بود اما سمع دارد
از آنحضرت و یاد دارد ازوی صلی الله علیه وسلم بعد انتقال عثمان از مدینه بمکه نقل کرد و ماند آنجا تا آنوقت که محاصره کرد مکه را لشکر یزید پلید
پس کشته شد بسنگے از سنگهای منجنیق در حالیکه نماز میگذارد در اول سنه اربع و ستین و بود از اهل فضل و دین رضي الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم نحر قبل ان یحلق وامر اصحابه بذلك بدرستیکه آنحضرت نحر کرد پیش از انکه بتراشد موی سر او امر کرد
یاران خود را به نحر کردن قبل حلق و این دال ست بر تقدیم نحر قبل حلق و این اخبار ست از فعل آنحضرت در عمرهٔ حدیبیه وقت حصر پس
برامد از احرام بذبح و تبویب کرد بخاری و گفت باب النحر قبل الحلق فی الحصر و اشاره کرد بخاری که این ترتیب مخصوص ست بحصر حدیبیه
وجوب زیرا که روایت کرده است آنرا بمعناه وقد اخرجه بطوله فی کتاب الشروط و در وی این ست که فرمود اصحاب را برخیزید و ذبح کنید
پستر موی سر بتراشید و در وی قول ام سلمه است مر آنحضرت را که بیرون رو و سخن مکن با هیچیکی از ایشان سخنی تا آنکه نحر کنی بدن خود را
پس بیرون آمد و نحر کرد بدن را پستر خواند حالق را و تراشید موی سر الحدیث در سبل گفته احسن آن بود که مصنف این حدیث را تاخیر میکرد
تا باب الاحصار انتهی یعنی وی می آورد نه درینجا رواه البخاري و نیز درین حدیث دلیل ست بر افضلیت حلق و وجه افضلیت
آنست که مقصر باقی دارنده است بر نفس خود زینت را از موی و حاج و معتمر مامور اند بترک زینت و بتذلل و انکسار و حلق تمام سر
اقرب ست بسنت اگرچه ربع هم نزد حنفیه کافی ست و ثابت نشده است حلق آنحضرت در غیر حج و عمره حافظ ابن القیم افاده کرده که
حلق راس چهار نوع ست یکی شروع وجوبا یا استحبابا و آن عبادت خداست در حج و عمره و آنحضرت برای فاعل او سه بار استغفار کرد
دوم شرک محرم ست چنانکه جاهلان برای مخلوق حی یا میت سر خود می تراشند و این نوعی از عبادت برای مخلوق ست چه حلق در اصل تذلل و تعبد ست
و عادت عرب بود که چون اسیری را رها میکردند ناصیهٔ او می بریدند و موی سر او را می تراشیدند برای تعبد و اذلال و این عبودیت و اذلال
و تواضع در شریعت جاری ماند برای خدای وحده لا شریک له که جز وی کسی مستحق عبادت نیست و تشریع آن در اعظم عبادات برای انکسار
و تذلل مقرر شد که آن حج ست پس هر که موی سر برای غیر خدا بر نام دیگری از زنده و مرده بتراشد وی گویا این عبادت را بغیر اهل او بخشیده و در غیر موضع نهاد
سوم حلق برای حاجت ست از مرض و قمل و حکه و جز آن و این جائز ست بحدیث کعب بن عجره که در صحیح هست چهارم حلق برای راحت و ترفه نه حاجت

ودر احتش دو قولست از احمد واحتجاج کرده است بر جواز او بحدیث ابن عمر که رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم صبیا قد حلق بعض شعره
وترک بعضه فنهاهم عن ذلک وقال احلقوه کله او اترکوه کله رواه ابو داود باسناد صحیح واسناده علی شرطهما وبحدیث عبد الله بن جعفر
ان النبی صلی الله علیه وسلم امهل آل جعفر ثلثا ثم اتاهم فقال لاتبکوا علی اخی بعد الیوم ثم قال ادعوا الی اولاد اخی فجیء بنا کاننا افراخ
فقال ادعوا الی الحلاق فامره یحلق رؤسنا واسناده علی شرط الشیخین ولیکن در استدلال باین هردو حدیث نظرست زیرا که این
حکایت دو واقعه وفعلست که نیست عموم برای آن چه حلق دران هردو برای کودکان بود و شاید برای حاجت باشد بسبب اتساخ روس
آنها وعدم التفات شان بجانبهای خود باغتسال وادهان وترجل پس فعل صبی دال بر اباحت وی برای بالغ نبود خصوصا نزد کسیکه تجویز الباس
حریر برای ولی صبی وصغیر میکند واحتجاج مینماید بغیر مکلف بودن وی همچنین گفته میشود که حکم حلق نیز در حق او حرام نیست زیرا که غیر مکلفست
والا فرق چه باشد وقد تواترت الآثار عن الصحابة بکراهة الحلق والمنع منه حتی قال عمر لصبیغ لو وجدتک محلوقا لاخذت الذی فیه عیناک وفی الحدیث
فی صفة الخوارج سیماهم التحلیق وکان علی رضی الله عنه اذا احتاج الی اخذ شعر راسه اخذه بالجلم ولم یحلقه وفعله الامام احمد رحمه الله تعالی انتهی کلام
ودر حلق سائر شعور بدن کلامست ونیست کلام در اصل جواز ولیکن اولی ترک آنست **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عایشه فرمود آنحضرت اذا رمیتم وحلقتم فقد حل لکم الطیب وکل شیء الا
النساء چون رمی کردید شما جمرهٔ عقبه را وموی سر تراشیدید پس تحقیق برآمدید از احرام وحلال شد شما را طیب وهمه چیز که پیش ازین حلال بود مگر زنان
که هنوز حلال نشده اند لیکن بعد از طواف افاضه زنان هم حلال شوند وازینجا معلوم شد که بمجرد این دو کار که رمی وحلق باشد حلال میشود
بر محرم هر محرم مگر زنان وظاهر آنست که حل طیب وغیره مجمع علیه ست نه وطی بعد رمی اگرچه حلق نکرده باشد ومؤید اوست حدیث شیخین
واحمد از عایشه که گفت بودم من که تطییب میکردم آنحضرت را قبل از انکه احرام بندد وروز نحر قبل از انکه طواف کند به بیت بطیبی که در وی مشک بود
ونسائی راست که خوشبو ساختم آنحضرت را برای احرام وقتی که احرام بست وبرای حل بعد از انکه رمی کرد جمرهٔ عقبه را قبل از انکه طواف کند بیت را
کذا فی المنتقی لابن تیمیة واین را شواهدست نزد ابو داود وحاکم وبیهقی از حدیث ام سلمه در قصهٔ که در وی اینست که فرمود آنحضرت این
روزیست که رخصت کرده شد شما را دران چون رمی کردید شما جمره را ونحر کردید هدی را بدرستیکه حلال شدید شما از هر شیء که حرام بود بر شما
از ان مگر زنان تا آنکه طواف کنید بیت را وچون شام کردید شما وطواف نکردید گردیدید شما محرم چنانکه بودید در اول امر تا آنکه افاضه کنید به بیت انتهی
ولیکن علی بن اسحق انکارش کرده کذا فی ضوء النهار وشاهد اوست روایت احمد از حدیث ام قیس بنت محصن هیثمی گفته رجالش ثقات اند
گفت ام قیس بیرون رفت از نزد ما عکاشه بن محصن ونفری از بنی اسد قمیص پوشیده عشیهٔ یوم نحر پس باز رجوع کردند بسوی من وقت عشا وقمیص ایشان
بر دستهای ایشانست بر میدارند آنرا گفتم ای عکاشه چیست شما را که بیرون رفتید متقمص وبر گردیدید وپیراهنهای شما بر دستهای شماست بر میدارید آنرا
گفت خیرست ای ام قیس این روزیست که رخصت کرده شد ما را دران که چون رمی کنیم جمره را حلال شویم از هر چیز که حرامیم از ان مگر زنان پس چون
شام کردیم وطواف ننمودیم گردیدیم حرام همچو هیئت ما قبل از رمی جمره هیثمی گفته رواه الطبرانی فی الکبیر گویم واخرجه البیهقی فی السنن الکبری بالفاظ
وذکر فیه حدیثا مرفوعا ولم یطعن فیه کذا فی منحة الغفار رواه احمد وابو داود والدارقطنی والبیهقی وفی اسناده ضعف ودر سندش ضعفی هست
زیرا که مدار وی بر حجاج بن ارطاة ست ووی ضعیف ومدلس ست بیهقی گفته این حدیث از تخلیطات اوست واین طریق دیگر نیز هست که مدار
نیز بروست **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس علی النساء حلق وانما تقصر

نیست بر زنان حلق یعنی موی استردن وجز این نیست که کوتاه میکنند موی سرهای خود را در مصفی گفته وظیفهٔ زنان قصر ست بهمین حدیث
واین حلق یا قصر رکن ست واقل او ما یطلق علیه الحلق ست تنقیح حلق وقصر ازالهٔ شعر ست بهر صفت که باشد نتف یا حلق یا قص با سنان
وبمقراض بهتر ست وکسیکه موی سر ندارد او را مستحب ست راندن استره بر سر انتهی رواه ابو داؤد والدارقطنی والطبرانی والدارمی
باسناد حسن وقواه ابو حاتم فی العلل والبخاری فی التاریخ واعله ابن القطان ورد علیه ابن المواق فاصاب ودر حدیث علی
وعایشه ست نزد ترمذی که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم از ینکه حلق کند زن سر خود را پس حلق بر زنان حرام ست ونزد شافعی
اگر کند مجزی باشد بکراهت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استاذن رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی من اجل سقایته فاذن له گفت ابن عمر طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت
که شب باش کند بمکه در شبهای منی از بهر منصب سقایهٔ زمزم که حوالهٔ بنی المطلب بود وعباس رئیس ایشان بود در انوقت پس اذن کرد
آنحضرت او را به بیتوتت مکه وسقایه جای آب دادن مراد بسقایه آب زمزم ست که شب هنگام از چاه کشیده در حوضها بطریق سبیل پر میکردند
وبیتوتت بمنی واجب ست نزد جمهور علما وسنت ست نزد ابو حنیفه وهمچنین در روایتی از شافعی واحمد ومعتبر در بیتوت اکثر لیل ست وهمچنین ست
حکم در مواضعی که قیام لیل در انجا مستحب ست وبعضی گفته اند که بیتوتت یک ساعت کفایت ست ودلیل قائل سنیت وی همین حدیث ست
میگویند که اگر واجب می بود عباس را چه قسم اذن میکرد به بیتوتت مکه وجواب میگویند که بجهت عذر ضرورت بود ودر بعضی روایات لفظ رخصت آمده
بجای اذن وگاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت واین سخن ضعیف ست زیرا که مخالفت سنت لم خطر بود
نزد ایشان در مثل این مقام از جهت استلزام این مجانبت ومخالفت تمام مردم وترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وشک نیست که در ترک
سنت آثام ست واستیذان برای اسقاط آن اشارت بود در هدایه گفته بیتوتت بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی ست اگر
بلی بیتوتت کند در غیر منی وحاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بروی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وامیر المومنین عمر
ادب میکرد بر ترک آن انتهی وبعضی گویند این حکم مختص ست بعباس نه غیر وی وگفته اند وکسیکه محتاج ست بسوی آن در سقایهٔ خود در سبیل غنت
وهو الاظهر زیرا که تمام نمیشود برای تنها عباس اعداد ماء برای شاربین وآیا مختص بآب ست یا ملحق ست بآن هر چه در معنی آنست از اکل وغیره
وهمچنین حفظ مال وعلاج مریض واین الحاق رای شافعی ست وحدیث عاصم که می آید دال ست بران انتهی **متفق علیه** در شرح السنه گفته هر که ترک کرد
مبیت این لیالی در منی از غیر مرخص لهم پس بروی دم ست نزد شافعی وگفت ابو حنیفه اساء ولا شی علیه انتهی **وعن** عاصم بن عدی
کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمر یا ابو عمرو ست حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار ست حاضر شد بدر را ومشاهد ما بعد او را
وگفته اند که نیست بدری بلکه همراه آنحضرت برآمده بود آنحضرت او را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنا بر انچه از انها بگوش وی صلی الله علیه وسلم
رسیده ولیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود ومات سنه خمس واربعین وگفته اند شهید شد روز یمامه وعمر وی یکصد
وبیست سال بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم رخص لرعاء الابل فی البیتوتة عن منی بدرستیکه آنحضرت
رخصت کرد برای چرانندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیتوتت نکنند رخصت ست یرمون یوم النحر رمی کنند روز نحر
جمرهٔ عقبه را پس تر کوچ کنند وشب بمنی نمانند ثم یرمون الغد ومن بعد الغد لیومین ثم یرمون یوم النفر پس تر رمی کنند فردا
وبعد از فردا دو روز پس تر رمی کنند روز نفر یعنی روز چهارم اگر جلدی وشتابی نکنند ودر ینجا دلیل ست بر جواز عدم مبیت منی بعذر وبرینگ

خاص نیست بعباس و نه بسقایه وی بلکه اگر کسی احداث سقایه کند جائز باشد و آنچه جائز ست اهل سقایه زمزم را رواه الخمسة یعنی احمد
وابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و مالک نیز وصححه الترمذي وابن حبان وله الفاظ وفي الباب عن عمرو بن شعيب
عن ابيه عن جده رواه الدارقطني واسناده ضعيف وعن ابن عمر رواه البزار باسناد حسن والحاكم والبيهقي در نیل الاوطار گفته استدلال
کرده اند جمهور باین احادیث برانکه مبیت منا منجمله مناسک حج ست و اختلاف کرده اند در وجوب دم بترک آن گفته اند واجب ست از هر شب
یک دم روی ذلک عن المالکیة و گفته اند صدقه کردن یک درهم وقیل الطعام و از هر سه یک دم هکذا روی عن الشافعي وهو رواية عن احمد و مشهور
از وی و از حنفیه آنست که نیست هیچ شی انتهی **وعن** ابی بکرة بفتح با و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشهور ست رضی الله عنه قال
خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم النحر گفت خطبه کرد ما را آنحضرت روز نحر و این خطبه عید نبود زیرا که آنحضرت در حج خود نماز عید
گذارد و نه خطبه عید خواند و از ینجا شرعیت خطبه معلوم شد الحدیث تا آخر حدیث و آن این ست که گفت آنحضرت در خطبه که زمان بازگشت بهیئة
هیئت وی که در روز پیدا کردن خدا آسمانها و زمینها را بود دوازده ماه از انجمله چهار ماه حرام ست سه ماه پیهم آینده اند ذوالقعده و ذوالحجه و رجب مضر
که میان جمادی الآخره و شعبان ست و فرمود کدام ماه ست این گفتیم الله و رسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان بردیم ما که نزدیک ست
که نام می برد آنرا بجز نام مشهور که دارد پس گفت آیا نیست ذوالحجه گفتیم آری هست گفت کدام شهر ست این گفتیم الله و رسول او داناتر اند پس
خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بجز نام مشهور او گفت آیا نیست این بلده گفتیم آری هست گفت کدام روز ست این روز
گفتیم خدا و رسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بغیر نام او پس گفت آیا نیست روز نحر گفتیم آری گفت بدرستیکه
خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام ست بر شما که بی حق شرعی تعرض کنید بآن مانند حرام بودن روز شما که این روز ست در ماه شما که
این ماه ست در شهر شما که این شهر ست و نزدیک ست که ملاقی شوید شما پروردگار خود را پس پرسد شما را از اعمال شما آگاه باشید پس نگردید بعد از
رفتن من از دنیا گمراهان که بزنند بعضی از شما گردنهای بعضی را آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من یعنی رسالت را و حکم شریعت را گفتند
آری فرمود خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند یعنی تا روز قیامت منکر نشوند و عذر نیارند پس باید که برساند حاضر مر غائب را پس بسیار رسانند
یاد دارنده تر اند از کسی که شنیده است از من متفق علیه در حج سه خطبه مسنون ست نزد مالکیه و حنفیه یکی در روز ترویه یکه سابع ذی حجه
دوم روز عرفه سوم روز نحر و زیاده کرد شافعی خطبه چهارم که در روز نحر باشد و خطبه سوم را در ثالث نحر گفته نه در ثانی بسبب آنکه اول روز
نفر ست و حنفیه و مالکیه گویند که خطبه یوم نحر در حقیقت خطبه نیست بلکه وصایای عامه است نه آنکه مشروع باشد در حج و رد کرده اند بر ایشان باینکه
صحابه آنرا خطبه نامیده اند و نیز آن مشتمل ست بر مقاصد خطبه چنانکه لفظ حدیث افاده آن میکند وقد تقدم و این حدیث مشتمل ست بر تعظیم بلد حرام
و یوم نحر و شهر ذی حجه و نهی از اموال و دماء و نهی از کافر گردیدن و نهی از قتال بعض بعض را و امر بابلاغ مسموع و این همه مقاصد خطبه است **وعن**
سراء بفتح مهمله و تشدید رای مهمله بنت نبهان بفتح نون و سکون موحده رضی الله عنها قالت خطبنا رسول الله صلی الله علیه
وسلم یوم الرؤس گفت سراء خطبه کرد ما را رسول خدا روز رؤس که ثانی یوم نحر ست بالاتفاق و این خطبه چهارم ست فقال الیس هذا
اوسط ایام التشریق پس فرمود آیا نیست این اوسط روزهای تشریق مراد باوسط یا افضل ست یا اوسط بین الطرفین الحدیث تا آخر
حدیث و آن این ست که گفت سراء شنیدم آنحضرت را میفرمود میدانید که این کدام روز ست گفت و این همان روز بود که آنرا یوم الرؤس خوانند
گفتند صحابه خدا و رسول داناتر اند فرمود این اوسط ایام تشریق ست میدانید این کدام بلده است گفتند الله و رسوله اعلم فرمود این مشعر حرام است

بعده گفت نمیدانم من شاید ملاقات نکنم شما را بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام ست بر شما مانند حرمت این بلد شما درین سال شما تا آنکه ملاقات کنید رب خود را پس بپرسد شما را از اعمال شما آگاه باشید که برسانند نزدیکتر شما بدورتر شما آگاه باشید آیا تبلیغ کردم پس چون قدوم آوردیم ما بمدینه درنگ نکرد آنحضرت مگر اندک تا آنکه مرد صلی الله علیه وآله وسلم رواه ابو داود باسناد حسن

وعن عايشة رضي الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لها طوافك بالبيت وسعيك بين الصفا والمروة يكفيك لحجك وعمرتك گفت آنحضرت عایشه را که طواف کردن تو در خانه کعبه وسعی تو میان صفا و مروه کافی ست ترا برای حج وعمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل ست برینکه کفایت میکند قارن را یک طواف ویک سعی برای حج وعمره وباین رفته است جماعتی از صحابه وشافعی وغیره وحنفیه گویند لابد ست از دو طواف ودو سعی واحادیث متوارد اند بر معنی حدیث عایشه از عمر وجابر وغیرهما ودلیل حنفیه قوله تعالی ست واتموا الحج والعمرة لله ولیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل ست واگرچه جز یک طواف نکرده واکتفا کرد آنحضرت بر یک طواف وسعی وبود قارن کما هو الحق پس این فعل آنحضرت ست وآن قول آنحضرت ونیز استدلال کرده اند بحدیث زیاد بن مالک با آنکه در میزان گفته روایت زیاد از ابن مسعود حجت نیست وبخاری گفته لا نعرف له سماعا من عبد الله وعنه روی حدیث القارن یطوف طوافین ویسعی سعیین انتهی در نیل الاوطار گفته قول بیک طواف وسعی قول مالک واسحق وداود وابن عمر ست ودو طواف ودو سعی قول زید بن علی وابن مسعود وشعبی ونخعی ست واجابوا عن احادیث الباب باجوبة متعسفة بعده ادله فریقین ذکر کرده وگفته ابو ثور احتجاج کرده است بر اکتفا بطواف واحد بحجت نظریه چنانکه گفت کفایت کرد ما همگنان را برای حج وعمره یک سفر ویک احرام ویک تلبیه همچنین یک طواف ویک سعی هم کفایت میکند حکی هذا عنه ابن المنذر ومنجمله حجج طواف واحد حدیث دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة ست وهو صحیح زیرا که بعد دخول عمره در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست والسنة الصریحة الصحیحة احق بالاتباع فلا یلتفت الی ما خالفها انتهی در سبل گفته عایشه اهلال عمره کرده بود چون حائض شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره نووی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف وسعی وتقصیر شعر راس پس امر کرد اورا آنحضرت باعراض از افعال عمره واحرام بستن بحج پس قارن شود ووقوف کند بعرفات وبجا آرد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کند آنرا تا تطهیر ومنجمله ادله بعدن نفی قارنه حدیث باب ست که طوافك بالبيت الخ چه صریح ست در آنکه وی متلبس بود بحج وعمره وتاویل قول آنحضرت که ترک کن عمره را همان ست که نووی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره وابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج وعمره بعد احرام بستن بنیت خروج بلکه تحلل از ان هردو بعد فراغ از انها انتهی

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم لم یرمل فی السبع الذي افاض فيه رمل نکرد آنحضرت در طواف افاضه وازینجا معلوم شد که درین طواف که آنرا طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف وداع هم نیست بلکه شرعیت آن در طواف قدوم ست وعلیه الجمهور رواه الخمسة الا الترمذي یعنی احمد وابو داود ونسائی وابن ماجه وصححه الحاکم در مصفی گفته رمل مخصوص ست بطوافی که عقب وی سعی باشد خواه قدوم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره ومعنی رمل اسراع ست در مشی با تقارب خطی واضطباع بجهت اتباع وآن نیز خاص ست بطوافی که در ان رمل باشد ورمل مخصوص ست برجال دون نساء انتهی

وعن انس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب بگذارد آنحضرت نماز پیشین ونماز دیگر ونماز شام ونماز خفتن پس تر خواب کرد یگان خوابی بمحصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی والآن نام موضعی ست معین بیرون مکه در جانب منی متصل معلی آنرا ابطح وبطحاء

نیز گویند وخیف بنی کنانه نیز نام اوست ونزول درین مکان بعد از برامدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر وسیزدهم ذیحجه ثم رکب الی البیت
فطاف به پس سوار شد بعد خواب بسوی خانه کعبه وطواف کرد بیت را طواف وداع واین روز نفر آخر بود که روز سوم ایام تشریق ست تنبیه
آنحضرت رمی جمار روز نفر بعد ظهر کرده ونماز ظهر را تاخیر نموده بمحصب رسیده آنجا همه نماز ها گذارد رواه البخاري وروى عن ابن عمر بمعناه

وعن عائشة رضي الله عنها انها لم تكن تفعل ذلك اى النزول بالابطح وتقول انما نزله رسول الله صلى الله عليه
وسلم لانه كان منزلا اسمح لخروجه مروی ست از عایشه که وی منکر این را یعنی فرود آمدن در ابطح ومیگفت که نیست نزول ابطح سنت
یعنی از مناسک حج ومیگفت فرود نیامد رسول خدا در وی مگر بجهت آنکه نزول در آن موضع سهلتر وآسانتر بود برای بیرون آمدن آنحضرت زیرا که
چون در ابطح نزول فرمود واسباب ومتاع خود را آنجا گذاشته بمکه آمد وطواف کرده از همان راه بمدینه رجوع نمود واین آسان باشد گوییم وهمین ست آن جای
که سوگند خوردند قریش بر قطیعت بنی هاشم وصحیفه قطیعه نوشتند وقصه معروف ست در سبل گفته چون حکمت نزول این باشد پس این نعمتی
برامت می باید که تا قیامت هر که حج کند از امت فرود آید در آنجا انتهى رواه مسلم وبخاری هم روایت کرده مگر بتفاوت لفظ وفی الباب عن
ابی رافع اخرجه مسلم وعلما اختلاف کرده اند در آنکه تحصیب یعنی نزول بمحصب سنت ست یا نه بعضی میگویند واین قول ابن عمرست که آن از سنن حج
وتتمه مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منی گفت ما فرود آینده ایم ان شاء الله تعالى فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر
عهد کرده بودند وسوگند خورده که با بنی هاشم وبنی عبد المطلب مناکحت ومبایعت نکنند ومواصلت ننمایند تا آنکه آنحضرت را تسلیم ایشان کنند وبایشان نمایند
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را وشکر نعمت خدا وفضل وی جل وعلا
ادا نماید وطبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت ست نزول بابطح در لیلة یوم النفر وامیکرد مردم
را بدان ودر هدایه گفته اصح آنست که نزول آنحضرت بمحصب بقصد ارائت مشرکان بود صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف
در نیل الاوطار گفته شک نیست که نزول محصب مستحب ست بنا بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاران وکردن صحابه آنرا بعد وی کما رواه مسلم
ودال ست بر استحباب تحصیب حدیث اسامة بن زید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال نحن نازلون بخیف بنی کنانة حیث قاسمت قریش
علی الکفر یعنی المحصب اخرجه مسلم والبخاری وابو داود والنسائی وابن ماجه زهری گفته الخیف الوادی ودر حدیث ابی هریره است ان النبی
صلی الله علیه وسلم حین اراد ان ینفر من منی قال نحن نازلون غدا فذکر نحوه وحکایت کرد نووی از قاضی عیاض استحباب آن نزد جمیع علما
مصنف در فتح الباری گفته هر که نفی سنیت کرد همچو عایشه وابن عباس مراد وی آنست که از مناسک نیست پس لازم نیاید بترک وی چیزی
وهر که اثباتش نموده همچو ابن عمر اراده کرد دخول را در عموم تاسی بافعال وی صلی الله علیه وسلم نه التزام آن ومستحب آنست که بگذارد آنجا ظهر
وعصر ومغرب وعشا وشب باشی کند اگرچه بعض شب باشد کما دل علیه حدیث انس وابن عمر انتهى وبعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امر اتفاقی بود
وابو رافع مولی آنحضرت که گماشته وعهده دار بارخانه وی بود آنجا فرود آمد وخیمه آنحضرت آنجا زده بر حسب اتفاق ورای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت
چنانکه مسلم از وی روایت کرده واین قول ابن عباس ست چنانکه بخاری از وی آورده وعایشه نیز بهمین جانب ست چنانکه در حدیث متفق علیه آمده
وتطبیق آن از کلام مصنف گذشته شیخ در ترجمه گفته هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ینجا آمده ونزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق بود
اتباع وی احب واحسن باشد وصحابه وخلفای راشدین نیز آنرا کرده اند وامام محمد در موطای خود گفته نزول در محصب احسن ست واگر نکند
چیزی لازم نمی آید واین قول ابی حنیفه است وبنده چون در خدمت شیخ عبد الوهاب حج گذارد ونفر نمود باوی از منی ورسید بمحصب نزول فرمود

حضرت شیخ و بگذارد نماز ظهر و بخواب رفت و گذارد هم در انجا نماز عصر بعد از ان فرمود سوار شوید این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی
و فرمود یکفی بزائد و این قول شیخ مبنی ست بر انچه گفته اند که نزول محصب سنت ست و لیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمرهٔ عایشه بود
والله اعلم انتهی گوییم اگرچه توقف تا عشا برای عمرهٔ عایشه باشد تمام اتباع در توقف دران تا نماز عشاست زیرا که گذاردن این هر چهار نماز دران
بحدیث صحیح ثابت شده و لیکن درین زمانه این سنت یا مستحب ترک گشته از هزار یکی هم آنرا بجا نمی آرد **وعن** ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت ابن عباس امر الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیرا که معلوم ست که جز وی صلی الله علیه وسلم امر نیست یا امر کرده شدند مردم کذا
فی السبل و درین صورت همزهٔ اُمر مضموم باشد و ناس نائب فاعل ان یکون اخر عهدهم بالبیت که باشد آخر زمان بیمان و امان ایشان
بخانهٔ کعبه کنایت ست از طواف وداع الا انه خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد
از وی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس ست باین لفظ بودند مردم که بر میگردیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت
نه برگردد هیچیکی تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانهٔ خدا و این دلیل ست بر وجوب طواف وداع و به قال جماهیر السلف والخلف و این ست مذهب ابو حنیفه
و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت ست نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض و جواب
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب ست چه اگر واجب نمی بود لفظ تخفیف بروی اطلاق کرده نمی شد و تخفیف از حائض دلیل عدم وجوب او ست
بروی پس انتظار طهر نکند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیرا که در اصل از وی ساقط بوده است متفق علیه وله الفاظ و وقت این طواف
از ثالث نحر ست و مجزی ست اجماعا و آیا مجزی ست پیش ازین وقت یا نه پس اظهر عدم اجزا ست زیرا که آخر مناسک ست و اختلاف کرده اند که
اگر اقامت کرد بعد ازان پس اعاده کند یا نه گفته اند اگر برای صلوة جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و ابو حنیفه
گفته اگر دو ماه اقامت کند اعاده نکند و آیا مشروع ست در حق معتمر یا نه گفته اند لازم نیست او را زیرا که وارد نشده است مگر در حج و نووی گفته بر معتمر هم
واجب ست ورنه لازم آید او را دم **وعن** ابن الزبیر نزد اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من
که این ست فاضل تر ست از هزار نماز در مسجدی که سوای او ست مگر مسجد حرام که نماز در وی افضل ست ازین مسجد اشارت افادت کرد که مراد
مسجدی ست که در وقت خطاب موجود بود پس انچه زیاده کرده اند در وی بعد ازان داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای افضل لفظ خیر
و در روایتی تعدل الف صلوة آمده و صلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدی هذا بمائة صلوة و نماز در مسجد حرام
فاضل تر ست از نماز در مسجد من که این ست بصد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن زنجویه و ابن عساکر از حدیث انس چنین ست صلوة فی
مسجدی بخمسین الف صلوة و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این ست صلوة فی المسجد الحرام افضل من مائة صلوة فیما سواه و در لفظی
از جابر این ست افضل من الف صلوة فیما سواه اخرجه احمد و غیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
الصلوة فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة والصلوة فی مسجدی بالف صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة و رواه ابن عبد البر
من طریق البزار و گفته که گفت بزار هذا اسناد حسن و در سبل گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر بمائة صلوة
ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و هر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حزم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب بسند کالشمس
فی الصحة ولا مخالف لهما من الصحابة فصار کالاجماع و قد روی بالفاظ کثیرة عن جماعة من الصحابة و عددهم فیما اطلعت خمسة عشر صحابیا انتهی

و نام این صحابه برشمرده و این حدیث و آنچه در معنی اوست دال ست بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین بر
تفاضل این هر دو میان خود ها مختلف شده اند اعداد مضاعفت کما عرفت و اکثر دال ست بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر راست زیرا که آن صریح ست
و سابق شد اشاره بآنکه افضلیت در مسجد وی صلی الله علیه وسلم خاص ست بموجود در عصر وی نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای عهد ست
گویم و لقوله هذا و مثل آنچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است مصنف رح از ابن عقیل حنبلی و دیگران گویند نیست اختصاص بموجود
هنگام تکلم وی صلی الله علیه وسلم بلکه تمام مزید علیه داخل ست درین فضیلت و فائدهٔ اضافت اختصاص اوست باین فضیلت از میان
دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احتراز ست از مزید فیه گویم بلکه فائدهٔ اضافت هر دو امر اند معا و گفت قائل عموم فضیلت که شاهد اوست روایت
ابن ابی شیبه و دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابوهریره مرفوعا لو مد هذا المسجد الی صنعاء لکان مسجدی و روایت کرد دیلمی مرفوعا هذا مسجدی
و ما زید فیه فهو منه و در سندش عبدالله بن سعید مقبری ست و هو واه و نیز دیلمی حدیثی دیگر بمعنی او روایت کرده مگر آنکه حدیث معضل ست و ابن ابی شیبه از
ابی عمره آورده که گفت زیاده کرد عمر در مسجد از شامیه پس گفتند صحابه اگر زیاده کنیم دران تا آنکه برسد بجبانه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و در سندش عبدالعزیز بن عمران مدنی متروک ست و نیست مخفی عدم نهوض این آثار زیرا که مرفوع معضل ست و آنچه جز اوست کلام صحابی ست
پس عام ست این مضاعفت فرض و نفل را یا مختص ست باول نووی گفته عام ست و خالفه الطحاوی و المالکیة و استدلال کرده اند اینها بحدیث
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة و گفت مصنف رح ممکن ست بقای حدیث افضل صلوة المرء بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه است
مضاعف وی در خانه که در غیر این هر دو جاست و همچنین در مسجد و اگرچه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد
نه در بیوت در مکه و مدینه زیرا که وارد نشده است دران مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو و زرکشی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه و مکه
و گذاردن آن در بیوت افضلست گویم دال ست بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر صلوة نافله در خانه خود
و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض باوجود قرب بیت شریف از مسجد منیف بعده این تضعیف مختص نیست بنماز ها بلکه غزالی
گفته هر عمل در مدینه با هزار برابر ست و بیهقی از جابر مرفوعا آورده که نماز در مسجد من که این ست افضل ست از هزار نماز در ما سوای او مگر مسجد حرام
و جمعه در مسجد من که این ست افضل ست از هزار جمعه در ما سوای او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این ست افضل ست از هزار
ماه رمضان در ما سوای او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قریب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن الحارث انتهی کلام السبل و بالله التوفیق رواه احمد
نووی در باب پنجم فائدهٔ سوم از ایضاح المناسک نوشته علما اختلاف کرده اند در مجاورت بمکه ابوحنیفه و کسیکه موافق اوست گفته مکروه ست
و احمد بن حنبل و دیگران گفته اند بلکه مستحب ست و هر که مکروه میگوید بجهت خوف ملل و قلت حرمت از انس و ملابست ذنوب میگوید زیرا که گناه
در انجا اقبح ست از غیر او چنانکه حسنه دران اعظم ست از غیر وی انتهی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در انجا اقبح ست بنا بر قول
عمر و مجاهد و جماعتی ست که گفته اند سیئه مضاعف میشود در انجا مثل تضاعف حسنه و پرسیده شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سیئه زیاده
بر یک گناه گفت نه مگر بمکه بجهت تعظیم بلد و این را آیهٔ کریمه معارض ست مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا و حدیث فان عملها ای السیئة قال الله تعالی
اکتبوها سیئة واحدة پس صحیح آنست که آن سیئه یک سیئه است اگرچه برابر صد هزار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بران زرکشی در احکام المساجد
انتهی گویم مراد بقول عمر این قول ست لخطیئة اصیبها بمکة اعز علی من سبعین خطیئة بغیرها و نیز نووی در فائدهٔ پنجم از باب مذکور نوشته مضاعف میشود
اجر صلوات در مکه و همچنین اجر سائر انواع طاعات و رفته است جماعتی از علما بتضاعف سیئات دران نیز و ممن قال ذلک مجاهد و احمد بن حنبل انتهی

شارح او ابن علان گفته قول او ومن قال ذلك مجاهد واحمد اي تبعا لابن عباس وابن مسعود رضي الله عنهم وبعض متاخرين گفته اند مراد مضاعفت مقدارست نه كميت زيرا كه عصيان كننده ملك بر بساط ملك او همچو غير وي نيست ودرين نظرست زيرا كه اين محل نزاع نيست بنابر اتفاق فريقين بران اگر گوئي كه ثمره تغليظ سيئات با آنكه سيئه واحده ست وبودن او برابر صد هزار سيئه چيست گوئيم در روايت آمده من زادت سيآته على حسناته في العدد دخل النار ومن استوت حسناته وسيآته عددا كان من اهل الاعراف انتهى والله اعلم وصححه ابن حبان گوئيم عبد الله بن عدي شنيده كه آنحضرت ميفرمود والله انك لخير ارض الله واحب ارض الله الي ولولا اني اخرجت ما خرجت رواه احمد وابن ماجة والترمذي وصححه وباين حديث استدلال كرده است آنكه گفته كه مكه افضل ست از مدينه قاضي عياض گفته موضع قبر وي صلى الله عليه وسلم افضل بقاع ارض ست ومكه ومدينه افضل بقاع روي زمين ست واختلاف كرده اند در فضل اين هر دو ماعداي موضع قبر شريف پس قول اهل مكه وكوفه وشافعي وابن وهب وابن حبيب مالكي آنست كه مكه افضل ست واليه مال الجمهور ومذهب عمر وبعض اصحاب ديگر ومالك واكثر مدنيين آنست كه مدينه افضل ست واستدلال گروه اول بحديث مذكورست وقد اخرجه ايضا ابن خزيمة وابن حبان وغيرهما وگفت ابن عبد البر اين نص ست در محل خلاف پس لائق نيست عدول ازان وادعا كرده است قاضي عياض اتفاق را بر استثناي بقعه قبر كه در وي رسول خداست وبرانكه بقعه مذكور افضل بقاع ست وكسانيكه قائل اند بافضليت مدينه استدلال كرده اند بحديث ما بين قبري ومنبري روضة من رياض الجنة كما في البخاري وغيره وبحديث اللهم انهم اخرجوني من احب البلاد الي فاسكني في احب البلاد اليك اخرجه الحاكم في المستدرك ونيز دعا كرد آنحضرت براي مدينه برابر دو مثل مكه پس فضل باشد ازان شوكاني در نيل الاوطار بعد ذكر استدلال فريقين ببسط تمام گفته اعلم ان الاستيعاب ببيان الفاضل من هذين الموضعين الشريفين كالاشتغال ببيان الافضل من القرآن والنبي صلى الله عليه وسلم والكل من فضول الكلام الذي لا يتعلق به غير الجدال والخصام وقد افضى النزاع في ذلك واشباهه الى فتن وتلفيق حجج واهية كاستدلال المهلب على فضلية المدينة بانها هي التي ادخلت مكة وغيرها من القرى في الاسلام فصار الجميع في صحائف اهلها وبانها تنفي الخبث كما ثبت في الحديث الصحيح واجيب عن الاول بان اهل المدينة الذين فتحوا مكة معظمهم من اهل مكة فالفضل ثابت للفريقين ولا يلزم من ذلك تفضيل احد البقعتين وعن الثاني بان ذلك انما هو في خاص من الناس ومن الزمان بدليل قوله تعالى وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ والمنافق خبيث بلاشك وقد خرج من المدينة بعد النبي صلى الله عليه وسلم معاذ وابو عبيدة وابن مسعود وطائفة ثم علي كرم الله وجهه وطلحة والزبير وعمار وآخرون وهم من اطيب الخلق فدل على ان المراد بالحديث تخصيص ناس دون ناس ووقت دون وقت على انه انما يدل ذلك على انها فضيلة لا انها فاضلة انتهى كلامه

باب الفوات والاحصار

باب در بيان فوت شدن حج ومنع ازان حصر بمعنى منع ست قاله الائمة اللغة واحصار حبس وبازداشتن كسي را از سفر وكاري وتنگ گرفتن بر كسي در سبل گفته احصار آنست كه بمرض وعجز وخوف ونحو آن باشد وچون از دشمن باشد آنرا حصر خوانند وقيل هما بمعنى انتهى وائمه ثلثه گويند كه احصار نمي باشد مگر بعدو چنانكه در واقعه حديبيه شده ومريض نزد ايشان باقي ميماند بر احرام واگر عذر زائل گشت وحج فوت شد بر آيد از احرام بعمل عمره ونزد حنفيه احصار بمرض نيز مي باشد عن ابن عباس رضي الله عنه قال قد احصر رسول الله صلى الله عليه وسلم فحلق راسه وجامع نساءه ونحر هديه گفت ابن عباس احصار كرده شد آنحضرت يعني در حديبيه ومنع كردند مشركان مكه او را از درامدن بمكه وعمره گذاردن پس برامد آنحضرت از احرام وحلق كرد سر مبارك خود را وجماع كرد زنان خود را ونحر كرد شتران خود را كه همراه داشت واين نحر روز حديبيه در حل بود يا حرم اختلاف ست دران وظاهر قوله تعالى وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ دران است كه نحر در حل بود ودر محل نحر

هدی برای محصر اقوال ست جمهور گویند ذبح کند جائی که حلال شود در حل یا حرم وحنفیه گویند نحر نکند مگر در حرم ابن عباس وجماعتی گفته اگر قدرت رسانیدنش بحرم دارد بحرم ذبح کند ورنه در محل احصار وسبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان ست در نحر آنحضرت در حدیبیه که در حل کرد یا حرم عطا گفته نحر نکرد مگر در حرم ووافقه ابن اسحق واهل مغازی وغیره علما گفته اند در حل کرد وبه قال الشافعی وگفته حدیبیه از زمین حل ست وحنفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بحرم پس بحکم ضرورت کرد ورنه شناخته نشده است ریختن خون قربت وعبادت جز در مکان خاص وبعضی گویند حدیبیه پارهٔ از حل وپارهٔ از حرم ست وشاید که ذبح در حرم وی کرده باشند ودر مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم ست واظهر اول ست یعنی از حل بودن والله اعلم ونیز اختلاف کرده اند علما در انکه احصار بچه چیز میشود اکثر برانند که بحبس حابس از عدو ومرض وغیر ذلک میشود تا آنکه فتوی داد ابن مسعود مرد گزیده شده را که وی محصر ست وباین رفته اند گروهی از علما ومنهم الحنفیه وگفته اند که میشود بمرض وکسر وخوف واین منصوص علیها ست وسائر اعذار مانعه مقیس اند بران وعموم قوله تعالی فان احصرتم الآیه دال ست بران اگرچه سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعدو زیرا که عام بر سبب خود مقصور نمی باشد ودرینجا سه قول ست یکی آنکه خاص ست با آنحضرت ونیست حصر بعدوی صلی الله علیه وسلم دوم آنکه خاص ست بمثل انچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس ملحق نشود بدان مگر کسیکه احصار کرد او را عدو کافر سوم آنکه نمی باشد احصار مگر بعدو کافر یا باغی در سبل گفته والقول المصدر هو اقوی الاقوال ولیس فی غیره من الاقوال الا آثار وفتاوی الصحابة حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده واین دال ست بر ایجاب قضا بر محصر ومراد کسی ست که محصر شد از نفل واما محصر از واجب حج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب اتیان بآن در صورت منع از ادا وحق این ست که نیست دلالت در کلام ابن عباس بر ایجاب قضا بلکه ظاهرش اخبار ست از اعتمار عام قابل ونیست کلام در انکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه ولیکن آن عمرهٔ دیگر ست قضای عمرهٔ حدیبیه نیست امام مالک بلاغا آورده که حلال شد آنحضرت واصحاب او در حدیبیه ونحر کردند هدی را وحلق کردند سرها را وحلال شدند از هر شی قبل از انکه طواف کنند آنحضرت بخانهٔ کعبه وقبل از انکه برسد آنجا هدی پس تر معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرده باشد احدی را از اصحاب خود ونه کسانی را که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را ونه آنکه اعادهٔ چیزی بکنند وگفت شافعی که ذبح کند همانجا که محصر شود وحلال گردد ونیست قضا بروی بسال آینده زیرا که او تعالی ذکر قضا نکرده واز متواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیبیه مردم معروف بودند وایشان عمرهٔ قضا کردند وبعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس ومال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشان را بعدم تخلف از خود وعمرهٔ قضا وقضیه ازان گویند که میان آنحضرت وقریش مقاضات وصلح واقع شده بود نه بجهت آنکه قضای آن واجب ست در نیل الاوطار گفته وهذا هو الدلیل الذی ینبغی التعویل علیه ولکن یعارضه روایة الواقدی انتهی در بحر زخار گفته بر محصر قضا ست بالاجماع در فرض وبه قال ابو حنیفة واصحابه وکذا فی النفل انتهی وعن احمد روایتان والصواب ما قدمناه رواه البخاري واختلاف کرده اند علما در وجوب هدی بر محصر جمهور برانند که واجب ست وهو ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه وسلم انه فعل ذلک فی الحدیبیة ودال ست بران قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی وذکر کرده است شافعی که نیست خلاف در تفسیر آیت ومخالف ست دران مالک وگفته که واجب نیست هدی بر محصر وعول علی قیاس المحصر الاحصار علی الخروج من الصوم للعذر شوکانی در نیل الاوطار گفته والتمسک بمثل هذا القیاس فی مقابلة ما یخالفه من القرآن والسنة من الغرائب التی تتعجب من وقوع مثلها من اکابر العلماء انتهی ولیکن در سبل گفته که حق با مالک ست زیرا که همراه جمله محصرین هدی نبود واین هدی که با آنحضرت بود آنرا از مدینه بطور تنفل آورده بود وهمین ست مراد بقوله تعالی وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وآیه دلالت نمی کند

برای ایجاب اعنی قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی وحققناه فی منحة الغفار حواشی ضوء النهار ۹ (عن) عایشة رضی الله عنها قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی ضباعة بنت الزبیر گفت عایشه رض درآمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه وتخفیف موحده وبعین مهمله بنت عم آنحضرت ست پدرش زبیر شافعی گفته کنیت او ام حکیم ست بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف تزوج کرد او را مقداد بن عمرو پس زایید برای او عبد الله وکریمه را روی عنها ابن عباس وعایشة وغیرهما قاله ابن الاثیر فی الجامع الکبیر وضباعه صحابیه مهاجره است ووهم کرد غزالی وگفت ضباعه اسلمیه است وتعقب کرد او را النووی وگفت صواب هاشمیه است وبالجمله آنحضرت بروی درآمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج وانا شاکیة من اراده میکنم حج را ومن بیمارم فقال النبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند واشترطی وشرط کن وبگو ان محلی حیث حبستنی خدایا مکان برآمدن من از احرام همان جاست که حبس کنی وباز داری تو مرا در انجا محل بفتح میم وکسر حا مکان یا زمان حل متفق علیه ولمسلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط وجماعه میگویند که نیست احصار مگر بعدو ومیگویند که اگر مرض بهیچ تحلل می بود احتیاج باشتراط چه بود وجواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل ست که اگر اشتراط نبود متاخر باشد تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم ست وبر تقدیر اشتراط پیش از نحر هدی تحلل میتواند کرد همچنین ست مذهب ابو حنیفه وهر که موافق اوست در تحقق احصار بمرض وبعضی گویند جائز نیست تحلل با وجود اشتراط واین حکم مخصوص ست بضباعه والله اعلم وبصحت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج وقول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره برارد واز احرام براید وبعد ازان حج را قضا کند بجهت این ست واز ینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل ست باحصار از جهت مرض ومصنف در تلخیص گفته مروی ست از ابن عمر انکار اشتراط وتمسک کرده است بدان کسیکه قائل نیست باشتراط ونیست حجت در ان بنا بر مخالفت احادیث ثابته وادعا کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ ست ومروی ست از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است ووی متروک ست وزعم کرده اصیلی که ثابت نیست در اشتراط حدیثی واین غلط ست از وی از انچه در صحیحین ست شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در استثنا تجاوز نکنم از ان بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبیهقی گفته ثابت شده است این حدیث با وجه وگفت عقیلی مروی ست از ابن عباس قصه ضباعه باسانید ثابته جیاد واخرجه ابن خزیمة من حدیث ضباعة نفسها ومن حدیث انس وجابر رواهما البیهقی واخرج ایضا عن ابن مسعود وعایشة وام سلیم الاشتراط وگفت بیهقی اگر می رسید ابن عمر را حدیث ضباعه میرفت بسوی آن وانکار نمیکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتهی ودر سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه محرم چون اشتراط کرد در احرام خود پستر عارض شد او را مرضی پس میرسد او را که حلال شود وباین رفته است گروهی از صحابه وتابعین واز اهل مذاهب احمد واسحق وهو الصحیح من مذهب الشافعی وهر که گفت مرض در عذر احصار داخل ست گفته که مریض احکم محصر ست وظاهر حدیث آنست که وی محصر نیست بلکه حلال شود جائی که حصر کند او را مرض ولازم نمی آید او را انچه لازم ست محصر را از هدی وغیره وگروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط ونیست ورا حکم وحدیث ضباعه قضیه شخصیه است موقوف یا منسوخ یا حدیث ضعیف ست واین همه تاویلات مردود ست زیرا که اصل عدم خصوصیت وعدم نسخ ست وحدیث ثابت ست در صحیحین وسنن ابو داؤد وترمذی ونسائی وسائر کتب حدیث معتبره بطرق متعدده باسانید کثیره از جماعه از صحابه ومفهوم حدیث دال ست بر اینکه هر که اشتراط نکرد در احرام خود نیست او را التحلل بلکه محصر میشود واو را حکم محصر ست علی ما هو الصواب

زیرا که احصار بغیر عدو هم میشود چنانکه بیاید وعن عکرمة کنیت او ابو عبد الله ست مولای ابن عباس بود اصل وی از بربر ست
سماعت دارد از ابن عباس و عایشه رض و ابی هریره و ابی سعید وغیرهم و نسبت کرده اند او را برای خوارج و مصنف در ترجمهٔ وی در مقدمهٔ فتح الباری
و ذهبی در میزان اطالت کرده و اکثر بر اطراح و عدم قبول وی اند عن الحجاج بن عمرو بن ابی غزیة بفتح غین معجمه و کسر زا و تشدید
یای تحتانیه الانصاری المازنی منسوب ست بسوی جد خود مازن بن النجار صحابی ست معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو حدیث یکی از آن دو همین حدیث ست که عکرمه و غیره وی از وی روایت کرده اند قال گفت حجاج قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من کسر او عرج فقد حل کسیکه شکسته شود یعنی پای او یا لنگ شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام بر آید کسر بلفظ
مجهول و عرج بکسر را بصیغهٔ معلوم ست شوکانی گفته تمسک کرده اند بظاهر این حدیث ابو ثور و داؤد و گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس کسر و عرج
و بقیهٔ علما اجماع کرده اند بر تحلل ولیکن اصحاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود شرط حلال گردد و لازم نیاید
دم و مالک وغیره گفته حلال شود بطواف بیت نه بچیزی دیگر و مخالف وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و ذبح و حلق انتهی و در سبل گفته حدیث
دال ست بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض وغیره پس وی بمجرد حصول این مانع حلال میشود و اگر چه اشتراط نکرده است و نمیشود
محصر و مراد بقوله فقد حل آنست که ابیح له ذلک و صار حلالا پس این هر سه حدیث افاده کردند که می بر آید محرم از احرام خود بیکی از سه امر احصار بهر مانع
که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری ست که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصار فوت شده علما را در وی
اختلاف ست بعضی گویند عمره گذارد و سال آینده حج کند اخرجه البیهقی عن الاسود عن عمر و زید بن ثابت و بعضی گویند اهلال کند بعمره و استیناف نماید
احرام را و نیست واجب بر وی دم نزد شافعیه و حنفیه زیرا که شرعیت دم برای تحلل ست و وی متحلل شد بعمره و همین ست اظهر بجهت عدم دلیل
بر ایجاب دم والله تعالی اعلم وعلیه الحج من قابل و بر وست حج از سال آینده این حدیث دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم می باشد
چنانکه مذهب ابو حنیفه است و گویند تقیید باشتراط تکلف ست قال عکرمة فسألت ابن عباس و ابا هریرة عن ذلك فقالا صدق گفت عکرمه
پس پرسیدم ابن عباس و ابو هریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو الانصاری رواه الخمسة یعنی احمد
و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکت عنه ابو داود والمنذری وحسنه الترمذی و در نسخه حسن صحیح و در
مصابیح گفته این حدیث ضعیف ست و توربشتی گفته حکم بضعف این حدیث باطل ست انتهی واخرجه ایضا ابن خزیمة والحاکم والبیهقی و ابو عمر بن الخطاب
و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه زیادت این لفظ آمده او مرض در نیل الاوطار گفته احصار مختص نیست باعذار مذکوره بلکه هر عذر را همین حکم ست هچو
اعواز نفقه و ضلال در طریق و نفی سفینه در بحر و باین قائل اند بسیاری از صحابه و نخعی و اهل کوفه گویند حصر بکسر و مرض و خوف ست و دیگران که مالک
و شافعی و احمد از ایشان اند میگویند نیست حصر مگر بعدو و ابن جریر قولی حکایت کرده که لا حصر بعد النبی صلی الله علیه وآله وسلم و سبب این اختلاف
آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصار مشهور از اکثر اهل لغت که اخفش و کسائی و فراء و ابو عبید و ابن السکیت و ثعلب و ابن قتیبه
از ایشان اند آنست که نمی باشد احصار مگر بمرض و اما بعدو پس آن محصر ست و بعضی گویند احصر و حصر بیک معنی ست و احصاری که در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علما حج را بر آن و هو من الالحاق بنفی الفارق والله اعلم

خاتمه

منعم

بهترین کلام که بدان شاهراه بلوغ المرام تواند دید ٭ حمد ملک علام ست که از فرش زمین تا عرش برین هزاران دلائل یکتائیش پیداست ٭ واز سمک تا سماک فراوان علامات بی همتائیش هویدا وخوشترین مرام که بآن ذائقهٔ رحیق مسک الختام تواند چشید ٭ نعت شفیع یوم الحشر المخصوص بطیب النشر ست که جز استشمام روائح خلق عظیمش راه بسر منزل مقصود نبرده اند ٭ ودر نشیب وفراز نشأتین غیر وسیلهٔ عظیم وواسطهٔ مستقیمش سُلّمی بپای ارتقای مدارج نجات حاصل نکرده ٭ صلی الله علیه وعلی آله الاطهار واصحابه الکبار الی یوم القرار **بعد ازین** برضمائر ارباب حدیث مستتر مباد که درین ایام برکت انضمام توفیق فراغ اختتام طبع جلد اول در عبادات از مجلدین کاملین کتاب مستطاب فوائد انتساب سفینهٔ بحر احادیث نبوی ٭ صحیفهٔ شرح اخبار مصطفوی ٭ مرآت حقیقت نمای آثار جناب رسالت پناهی ٭ مطلع انوار تجلیات معارف حضرت الهی ٭ احکام شرائع را جلوتگاهی آراسته ٭ ارکان دین اسلام را خلوتکدهٔ پیراسته ٭ فتاوای مستند محدثین کرام ٭ دستور العمل معتمد علمای اعلام ٭ یعنی **مسک الختام شرح بلوغ المرام** که قلزمی ست مشحون بجواهر آبدار معانی لطیفه ٭ وحدیقه ایست مملو بازهار واثمار مبانی شریفه ٭ دقائق نکاتش چون باطن ارباب معانی بانوار بلاغت آراسته ٭ وحقائق الفاظش چون ظاهر اصحاب صورت بازهار فصاحت پیراسته ٭ از تصنیفات قدسی صفات کشاف معاقد علوم ٭ نقاد جواهر فهوم ٭ پیرو سنت مصطفوی ٭ متادب بآداب نبوی ٭ بحر الفائق تدقیق ٭ بحر الرائق تحقیق ٭ مقدام المفسرین ٭ امام المحدثین ٭ مسند آرای ایوان فضل وکمال ٭ جناب مولانا مولوی سید محمد صدیق **حسن خان** بهادر المخاطب بنواب والاجاه امیر الملک سلمه الله بالفیض والاقبال ٭ که در توضیح مطالب وتنقیح مآرب این کتاب تفحص بلیغ وتلاش فخیم بکار برده ٭ ومدارج تحقیق ومراتب تدقیق را اعلی ما یلیق بر روی کار آورده ٭ غیر ازین تاب بیان ندارم که لختی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم ٭ باهتمام عاجز هیچمدان راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان وتربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان افیض علیهما سجال الرحمة والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل محرم الحرام سنه ١٢٩٠ هجری بآئین بهین وعنوان متین دست داد ٭ انشاء الله تعالی جلد ثانی هم عنقریب قدم فراغ از مشکین سواد استکتاب ارتسام در بیاض دیدهٔ مطالعه خواهد نهاد فقط وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العباد ٭

ودیگر هم ومسلسل محفوظ [illegible] برای کسی [illegible] مطبوع مطبع نظامی است [illegible] مهتمم مطبع در آخر [illegible] نموده شد فقط

فهرس مجلد اول بلوغ المرام

صحت نامهٔ مسک الختام مجلد اول شرح بلوغ المرام حسب ترتیب دادهٔ جناب مصنف علا

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲	۳	تاییدرسالت	تاییدسنت رسالت	۱۹	۱۳	طهور	ظهور	۵۵	۵	[illegible]	تکمیل این	〃	۱۷	ایاحکم	اباحکم
〃	۷	شرحی	شرح	۲۰	۱۹	ومادام	مادام	۵۶	۹	آربح	آریخ	۹۴	۴	عیسی	عیلی
۳	۱	الجحر	حجر	۲۳	۴	ستجر	ستبحر	۵۸	۱	سیرة	سبرة	〃	۶	این عدی	ابن عدی
〃	۵	ومجمع	مجمع	۲۵	۲۷	لایقوم	لاتقوم	〃	۲۷	اهل ایشان	اهل این شان	۹۴	۹	حدوده	ممدوده
〃	۲۱	والجواهر	الجواهر	۲۷	۶	نزوال	بزوال	۵۹	۱۳	همنی	بینی	۹۵	۷	سیل	سبل
۴	۷	وماقطع	ویاقطع	〃	۱۷	الخرزجی	الخزرجی	۶۴	۲۱	کافی	کافی	۹۷	۸	عنهااست	عنها
〃	۱۷	وردے	دردے	۲۸	۱۴	باذباب	باذهاب	۶۶	۱۹	قصل	فصل	۹۸	۱۵	مستحب نیست	مستوجب ست
〃	۲۰	باین	پس باین	۲۹	۱۹	ینجا	اینجا	۶۹	۱۷	سغری	سغربی	۱۰۴	۲۱	افانفضه	ان انقضه
〃	۲۴	سلام	اسلام	۳۱	۱۴	سیب	سبب	〃	۲۷	مبتداست	مبتدات ست	〃	۲۴	نغض	نقض
۶	۲۲	مرادم	مردم	۳۳	۸	باک	پاک	۷۱	۱۶	ازت	لذت	۱۰۵	۲	نعفض	نعقض
〃	۲۴	لے	بے	〃	۲۴	ابن و	ابن	۷۲	۱۰	خیر	خبر	〃	۴	〃	〃
۸	۱۰	راحی	حی	۳۴	۶	وان	است و آن	〃	۲۰	مد	مر	〃	۱۲	〃	〃
۱۰	۶	ادعیه	ادعیة	〃	۱۹	نو	نوشتی	۷۳	۲۵	کرده اند	کردند	〃	۲۲	مغیس	مقیس
〃	۷	مُزّی	مزّی	۳۶	۶	موت	فوت	۷۶	۱۸	بناکند	بایدکه بناکند	۱۰۶	۲۵	وصول ها	وصول هائی
۱۱	۱۰	خزیمه	خُزیمه	〃	۲۰	شریعة	شریعت	۷۷	۷	بنای	بنا	〃	۲	نه ازگردانیدلن	نه گردانیدن
〃	۲۴	ان	لِانّ	۴۲	۲۷	نمی بودم	نمی بود	۸۰	۱۲	ضیعف	ضعف	۱۰۷	۷	تابودیم	تاآنکه بودیم
۱۲	۱۱	مادحیلاالانتقاد	درالانتقاد	۴۳	۲۴	باایشان	بایشان	۸۱	۱۶	عابد	عاند	〃	۲۱	عدوی	عدو
〃	۱۹	قول	قوله	۴۴	۶	صیغ	ضُیع	۸۲	۱۳	هدیه	هدبه	۱۱۱	۲۳	جل	حل
۱۳	۱	وحسکم	درحسکم	۴۵	۶	استخونی	استخوانی	۸۳	۲۳	است	اند	۱۱۷	۱۷	راویة	راویه
۱۴	۶	جیب	الجیب	〃	۱۲	مزه	ضره	۸۵	۲۴	درجنان المتقین	دراتحاف النبلا	۱۲۲	۱۳	وسلم ر	وسلم را
〃	۱۴	معرین	معتبرین	۴۷	۴	اور باز	اورد	۸۶	۹	لمقت	بمقت	۱۲۳	۵	جوار	جواز
۱۶	۲۳	[illegible]	ماوردی	〃	۵	آغار	آغاز	۸۸	۱۶	مراخیص	مراحیض	〃	۲۵	اثزر	اتزر
〃	۲۵	حندق	خندق	〃	۷	صه	صفت	۸۹	۱۷	لمفت	بمقت	۱۲۶	۱۱	ابن کلا	ابن کلاب
۱۷	۱۴	بجنبد	نجنبد	۴۹	۳	درترست	درودستا	〃	۱۸	مدینةٌ	مدینه	۱۲۸	۲۴	بریدوین	بریده بن
〃	۲۰	تمینی	تخمینی	〃	۸	اسیاغ	اسباغ	۹۰	۹	نیابذ	نیابد	۱۳۱	۲۱	الصبح	صلی الصبح
۱۸	۱۷	ستة	سنة	۵۱	۵	بطریق	بطرق	۹۳	۱۰	فتات	قتات	۱۳۴	۱۰	تتور	تنور
〃	۲۴	اقواسے	اقوی	۵۴	۲۲	تساخبر	تساخبن	〃	۱۱	قبرکه	قبر	۱۳۵	۴	تقلیل	وتقلیل

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	فجرنیز باطل سیگرد وبطلوع	فجرنیز باطل نمیگرد وبطلوع
۱۳۷	۱۶	یا آنکه	با آنکه
۱۴۱	۱۰	مرفوع علیه	موقوف علیه
۱۴۲	۸	متناذل	متناول
۱۴۴	۲۷	اعاز	اغار
۱۴۷	۷	ونفس	درنفس ازان
۱۴۸	۱۲	ورجامع	درجامع الاصول
۱۸۲	۵	بجسبتة	بسبحة
۱۸۹	۱۷	جهیش	حبیش
۱۹۰	۹	قلیبصق	فلیبصق
〃	۲۶	برفوق	برتوق
۱۹۱	۲۰	خبر	جز
〃	۲۲	خصاة	حصاة
〃	۲۷	قذات	قذاة
۱۹۷	۱۷	متوسط	توسط
۱۹۸	۶	که بسجده	بسجده
〃	۲۰	تسلیمسل	تسلیمش
۲۰۰	۸	[illegible]	عصبی
〃	۱۹	حی	حی
۲۰۴	۱۵	ماوروی	ماوردی
〃	۱۸	بیهقی را	بیهقی
۲۰۶	۱۸	ابی عمرو	اُبَیّ و عُمَر
۲۰۷	۱۹	نسبت	بسنیت
〃	۲۳	عن	من
۲۱۲	۲۴	حبال	حیال
۲۱۶	۷	می بیند	می بینند
۲۱۹	۱۴	الانام	الامام

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۰	۵	نی او	اوست
〃	۱۶	زوز	از
۲۲۴	۲۵	باوجود	باوجود آن
۲۲۹	۱۷	میخواند	میخوانند
۲۳۱	۱۹	تهوی	یهوی
۲۳۳	۱۴	یقوم	تقوم
۲۳۴	۱۶	یکفت	نگفت
〃	〃	تشعر	الشعر
〃	۲۵	اده	آمده
۲۳۵	۲۲	انها	آنها
۲۳۹	۵	اوست	بعض اوست
۲۴۰	۱۱	مرا	مراد ازمن کسانی که دوست داشته ایشان را
۲۴۵	۲۵	ازروی	ازوی
〃	〃	ازوی	ازروی
۲۴۸	۱۹	بینا معلوم انسب بی	بیناء معلوم ست
۲۵۶	۱	موفقه	موقفه
۲۶۰	۶	خبر	جز
۲۶۲	۱	دلک	ذلک
۲۶۹	۲۵	تخصیص	تخضیض
۲۷۱	۷	هفت او	هفتاد
۲۷۲	۲۶	خیص	تلخیص
۲۷۳	۲۴	بعضی از	ازبعضی
۲۷۶	۷	بدست و	بدست
〃	۸	[illegible]	+
۲۸۰	۱۴	قبل	صلی قبل
۲۸۷	۲۶	بعدی	من بعدی
۲۸۸	۳	ابن	ایم

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۹۱	۱۱	بقوته	یقویه
۲۹۵	۱۹	بالمنذر	ابالمنذر
〃	۲۳	بگذارن	بگذارد
۳۰۷	۱۵	وایشان	+
۳۰۸	۱۱	جماعت و منفردا	جماعةً و منفرداً
۳۱۰	۱۶	روایت	رواتب
۳۱۶	۲۵	بانچه	را بانچه
۳۱۷	۲	تغلیط	تغلیظ
۳۱۷	۱۳	است دال	دال ست
〃	۲۴	وهمه این	واین همه
۳۱۹	۱۲	برشماست	لازم برشماست
۳۲۴	۱۲	واهی	داهی
۳۲۷	۱	نمار	نماز
〃	〃	حقر	حضر
〃	۵	اربعۃ برد	اربعۃ برد
۳۲۸	۴	متنفله	متقبله
〃	۱۸	اگرچند	اگرچه
۳۲۹	۷	نیت	بنت
۳۳۰	۲۳	د	و
〃	۲۴	د	و
۳۳۸	۹	روایت	رواتب
〃	۱۶	مبوک	تبوک
۳۴۵	۲۰	البحلی	البجلی
〃	۲۱	خمر	خبر
〃	۲۲	هُشام	هشام
۳۵۷	۱۴	قدر	قدور
۳۵۸	۱۷	ودلیل	دلیل
۳۶۵	۹	حاجدان	جاحدان

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۶۵	۲۶	احسی	احمسی
۳۶۸	۲	المحزمی	المخرمی
۳۷۹	۱۳	عدو	عدد
〃	۱۸	بگذارد	نگذارد
〃	۲۵	بار	باب
۳۸۰	۱۹	زرک	ترک
۳۸۱	۶	جعفر جعفی	جابر جعفی
۳۸۴	۷	اونید	اوبیند
۳۸۷	۱۲	اجتهاد	اجتهاد را
۳۸۸	۲۷	بالفراد	انفراد
۳۹۴	۱۳	محازق	مخارق
۳۹۹	۱	صبری	طبری
〃	۲	خطب	خطیب
۴۰۳	۲	درار	دراز
〃	۲۷	فرُج	فرَج
۴۰۴	۱۲	نمازرا	نماررا
۴۰۵	۳	زانزا	آنرا
۴۰۷	۸	الجلی	البجلی
۴۱۰	۶	نمودی	نبودی
۴۱۲	۲۱	مکایدت	مکابدت
〃	۲۷	قاالا	قاالا
۴۱۴	۱۵	الشعثاه	الشعثاء
۴۱۸	۱۹	ابدن	ابدأن
〃	۲۷	اجبل	اجعلن
۴۲۰	۱	سیئی	سئی
۴۲۴	۱۶	جعفر	جابر
۴۲۵	۱۴	اذنتمونی	آذنتمونی
۴۲۶	۲۷	〃	〃

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۲۹	۱۶	درآنها	ورانها
۴۳۰	۳	مبصارست	بیضاءست
۴۳۱	۵	مقرره	مقرر
۴۳۲	۱۲	محرمه	مخرمه
۴۳۹	۱	تقوم	نقوم
۴۴۰	۳	غیرار	عیزار
〃	۱۰	اللحلاج	اللجلاج
۴۴۲	۱۶	یعیبه	یعتبه
۴۴۳	۱۰	متتمة	متحتمة
۴۴۵	۱۹	التمیمی	[illegible]
۴۴۸	۱۲	مصنت	مصنف
۴۵۱	۳	[illegible]	[illegible]
〃	۱۹	[illegible]	[illegible]
۴۵۳	۷	صریحه	صریحه
۴۵۵	۷	وت	وقت
۴۵۶	۱	آتالم	آتاکم
〃	۱۲	قدقضوا	قدافضوا
〃	۱۴	سفعه به بال	سفعه به بال
۴۵۷	۲۵	ابن اللبتیه	ابن اللتبیه
۴۵۹	۴	زا	را
〃	۷	ثرات	شاة
〃	۲۱	نشده	شده
۴۶۰	۱۷	شات	شاة
〃	۱۹	〃	〃
〃	۲۳	سناهمسا	سناهمها
۴۶۱	۶	شیاة	شیاه
۴۶۷	۵	حجزی	معجزی
〃	۲۳	فراز	فراد

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۶۹	۱۸	اجره	اجرة
۴۷۰	۲۷	یرای	[illegible]
۴۷۱	۹	المیشره	المشیرة
۴۷۷	۸	القفیب	القضب
〃	۱۵	لازم کسی ست	لازم بر کسی ست
۴۸۰	۵	بست	نیست
〃	۲۶	سنبی	سنبئ
۴۸۲	۲۵	ثبائی	ثیاتی
〃	〃	العجاء	العجاء
۴۸۳	۱۶	یتسا	یتساء
۴۸۵	۱۷	ثمولون	تعولون
۴۹۱	۱۳	برایاد	بیاید
۴۹۲	۱	برای آن	بران
۴۹۴	۱	المسلة	المسئلة
۵۰۲	۶	معنا	معنیٰ
۵۰۹	۲	رور	روز
〃	۳	تسجروا	تسخروا
〃	۱۱	ابن داسه	ابن داسه
۵۱۱	۱	روایب	روایت
〃	〃	مصنفی	مصنفی
〃	۱۳	موفوع	مرفوعا
۵۱۲	۸	مکرو	مکرره
〃	۲۳	ششد	سند
۵۱۳	۷	صاعم	صائم
〃	۹	ثمة	ثمرة
〃	۲۰	ورودو	ورود
۵۱۵	۸	رضی الله عنه	رضی الله عنهما
〃	۲۵	لیغة	لتیقه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۵۱۶	۱۶	ناس	ناسی
〃	۱۸	قضنا	قضاء
〃	۱۹	فراموش	فراموش
۵۱۸	۲۰	درق	درحق
۵۱۹	۱۱	متعادل	متعادل
۵۲۰	۲۳	کمانها	کماهنا
۵۲۱	۲۳	که وقوع آن	وقوع آن
۵۲۳	۴	استنا	استمنا
۵۲۵	۱	بگیر	بگیرد
۵۲۷	۷	السنبانان	السفیانان
۵۲۹	۱۴	وه ست	ده ست
۵۳۰	۷	اذکروا	واذکروا
۵۳۲	۱۴	روز شنبه	روزه شنبه
۵۳۳	۲۲	لاتبالیع	للمتبایع
۵۳۸	۱۸	سودن بدنشست	ستودن بدست
۵۵۲	۹	لعذبتم	لعذبتم
〃	۱۳	من از	من
۵۵۴	۲۷	سعین	متعین
۵۵۶	۴	بتسکین	بتکین
۵۵۸	۲	زا	را
۵۵۹	۱۲	سعوا	اسعوا
۵۶۰	۱۴	مقدر رشار	مقدار یار
۵۶۱	۱	اهل	اهلال
〃	۱۳	بدون احرام	بدون وی احرام
〃	۲۷	نفسا	نفساء
۵۶۲	۸	درنجیبین	وهجنین
۵۶۳	۱۹	تنقب	تنتقب
۵۶۴	۲۷	فیغرق	فیعرق

صفحه	سطر	خطا	صواب
۵۶۵	۱	احدثنا	امدثنا
〃	۱۰	محرم	محترم
۵۶۶	۱۲	یقبل	کم تقبل
〃	〃	حجة	حجیة
〃	〃	فی فهو	فهو فی
۵۶۷	۱۳	الف ممدود	الف ممدوده
〃	۱۵	ابوای	ابواء
۵۶۹	۲۳	نعوض	لعوض
۵۷۰	۹	به تثنیه	بتثنیه
۵۷۲	۱۷	فدیه بدهد	فدیه بدهد
۵۷۴	۲۴	تایید	تابید
۵۷۶	۱۶	مسبحة	مسحة
۵۷۷	۹	باباقبیس	بابی قبیس
〃	۱۴	ابدوا	ابداء
〃	۲۵	برای	برای
۵۷۹	۱۹	موئ	مو
۵۸۰	۱۹	البطاء	الیطاء
۵۸۶	۷	استعازه	استعاذه
۵۸۸	۱۵	وگرم	دگرم
۵۹۱	۳	غزه	عتره
〃	۲۷	وارو	وارد
۵۹۳	۳	تغیر	نغیر
〃	۲۴	عرّبی	عرنی
۵۹۶	۱۵	روز نحر	بعد روز نحر
〃	۱۳	رمی کرد	رمی میکرد
۶۰۱	۱۳	خطر	خطیر

تمّت